تاریخ

# چهار هزار ساله

# ارتش ایران

از تمدن ایلام تا ۱۳۲۰ خورشیدی ، جنگ ایران و عراق



اسدالله معطوفی



نشانی: تهران، میدان انقلاب، خیابان اردیبهشت، پلاک ۲۲۵/۲  تلفن: ۶۴۱۹۳۵۶

ISBN 964-6820-03-4
ISBN 964-6820-19-0

شابک: ۴-۰۳-۶۸۲۰-۹۶۴
شابک: ۰-۱۹-۶۸۲۰-۹۶۴

# تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران

از تمدن ایلام

تا ۱۳۲۰ خورشیدی

او جنگ ایران و عراق

۲

تاریخ ایران

۶

۱

٤

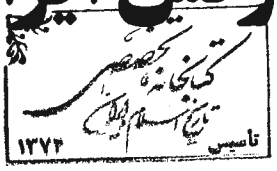
انتشا ایمان



اسکن شد

# تاریخ چهار هزار ساله

# ارتش ایران



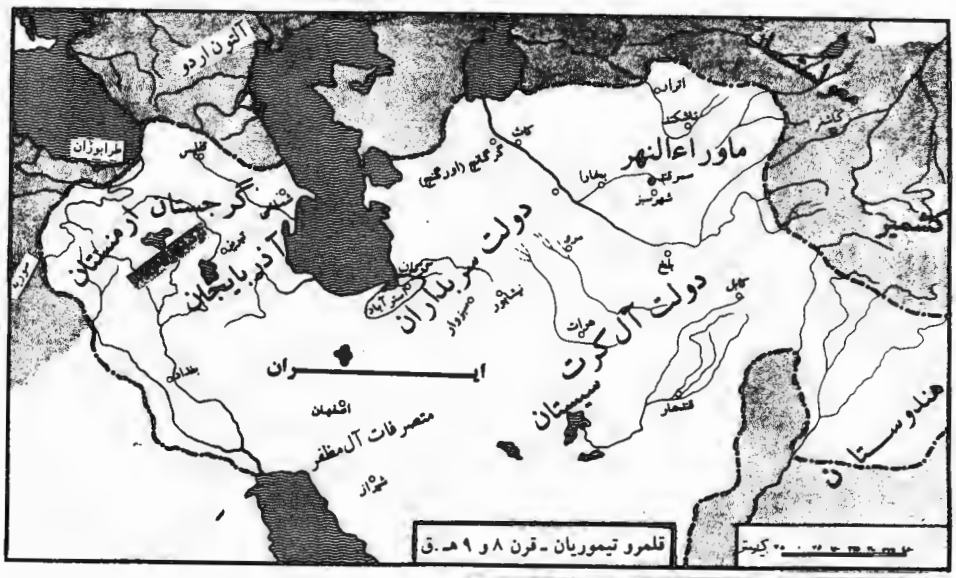

## جنگ و جنگاوری بر فلات ایران
## از تمدن ایلام تا ۱۳۲۰ خورشیدی

جلد دوم

انتشارات ایمان

معطوفی، اسد الله، ۱۳۳۶ -
تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران: جنگ و
جنگاوری بر فلات ایران از تمدن ایلام تا ۱۳۲۰
خورشیدی / اسد الله معطوفی .- تهران: نشر ایمان،
۱۳۷۸.
۱۱۶۶ ص.: مصور، نقشه.
ISBN 964-6820-03-4 ۹۵۰۰۰ ریال:
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .
کتابخانه: ص. ۲۳ - ۲۴.
۱. ایران -- ارتش -- تاریخ. ۲.ایران --
تاریخ. الف.عنوان. ب.عنوان: جنگ و جنگاوری بر
فلات ایران از تمدن ایلام تا ۱۳۲۰ خورشیدی.
۹۵۵ DSR۱۱۶/۲ت۶م
کتابخانه ملی ایران ۲۳۵۹۲-۷۸م

نام کتاب: تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران
تالیف: اسد الله معطوفی
ناشر:انتشارات ایمان
حروفچینی: دانش
لیتوگرافی: بزرگمهر
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۲
چاپخانه: دریا
قیمت دوره: ۹۵۰۰۰ ریال
آدرس: تهران - میدان انقلاب - خ اردیبهشت - انتشارات ایمان پلاک ۲۲۵/۲
کلیه حقوق این اثر محفوظ و مخصوص ناشر می‌باشد.
تلفن: ۶۴۱۹۳۵۶ - همراه: ۰۹۱۱۲۲۷۱۹۴۰
شابک: ۴-۰۳-۶۸۲۰-۹۶۴ ISBN 964-6820-03-4
شابک: ۰-۱۹-۶۸۲۰-۹۶۴ ISBN 964-6820-19-0



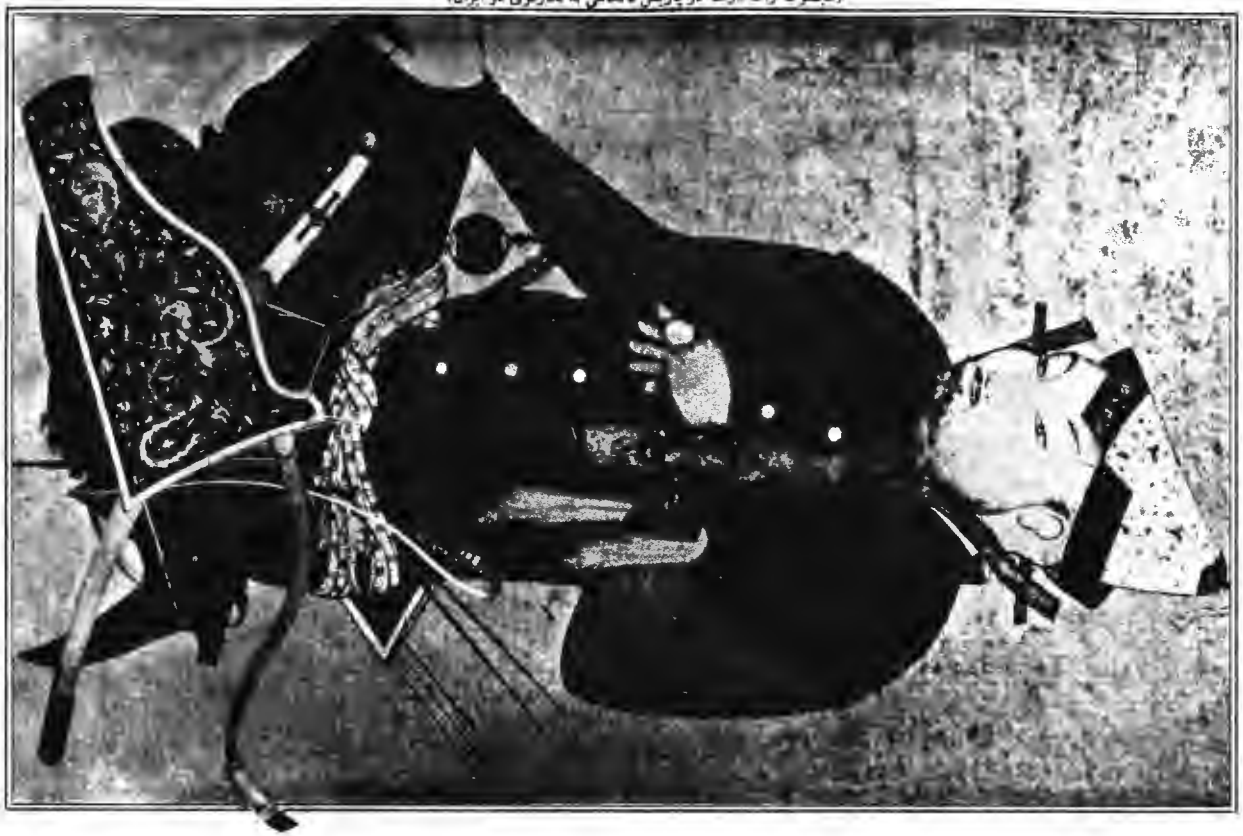



میدان جنگ ترسیم شده در عصر تیموریان ـ مکتب هرات، محمد جوکی، ۸۴۴ هـ (انجمن سلطنتی ـ آسیائی لندن)



صحنه نبرد در اطراف یک قلعه در عصر تیموری (کار بهزاد)

شاهزاده زندانی - قرن ۹ هـ (عصر تیموری)، نمونه‌هایی از ابزارهای جمعی، سمسیر سج در پیم، [illegible]
(مجموعه آژاک دوسه در پاریس - نگاهی به نگارگری در ایران)





تصویر مینیاتوری از میدان جنگ متعلق به عصر تیموری ـ بر اساس داستان اسکندر نامه (از مجموعه مثنوی‌های خمسه نظامی). نقاش آلات جنگی و شیوه رزم عصر خود را در قالب این داستان و ایـن تصویر به نمایش گذارده. ابزارهای رزمی به خوبی پیداست: نیزه، انـواع سپر، انواع برگستوان (زره) اسب، تیردان، کمانداران، کلاه‌خود، شیپور یا کرنای، شمشیر، خنجر و درفش داری که درسمت راست قرار گرفته است.



صحنه جنگ شدید و مغلوبه در میان پیاده نظام و سواره‌نظام دو سپاه در عصر تیموری - مکتب هرات، محمد جوکی، ۸۴۴ هـ. قسمت جالب آن حضور یگانهای فیل سوار بین دو سپاه است (نگاهی به نگارگری در ایران)



دو شمشیر کج و بسیار بران باتیغه فولادی ـ ساخت استاد کاران ایرانی در عصر تیموری، با دسته‌های عاج (سپاه، نظامی ارتش ، تهران)

**ترکمانان**

پس از اضمحلال حکومت ایلخانان در ایران، دو اتحادیه بزرگ از قبایل بزرگ ترکمان در شمال غربی ایران و بخشی از بین‌النهرین بوجود آمدند. گروه اول را قراقویونلوها و گروه دوم را آق قویونلوها می‌نامیدند. این دو گروه بعد از مرگ تیمور به تکاپوی زیادی افتادند تا بتوانند دولتهای محلی خود را بوجود آورند.

**قراقویونلوها(۸۱۰ - ۸۷۳ه)**

بنیانگذار این دولت قرایوسف از امرای سلطان احمد جلایر (پدرزنش) بود که مرکز اصلی قدرت خود را در شمال دریاچه وان (شرق ترکیه فعلی) و در حاشیه دریاچه اورمیه قرار داد. آنها در زمان یورش ارتش تیمور،به مصر گریختند و پس از مرگ او بار دیگر به آذربایجان آمدند. سپاه قرا یوسف در جمادی الاول سال ۸۰۹ توانست لشکریان میرزا ابوبکر نوه تیمور را در نزدیکی نخجوان در هم بشکند سپس به سوی تبریز بیاید و آنجا را اشغال نماید. مدتی بعد با پدر زن خود سلطان احمد به نزاع برخاست و او را نیز مغلوب نمود و جنوب و مغرب ایران از اران تا عراق را تحت سیطره خود درآورد. اما مرگ بیش از این به او فرصت نداد و در سال ۸۲۳ ه به هنگامیکه آماده جنگ با شاهرخ تیموری بود، هستی را وداع گفت.

پس از وی پسرش اسکندر (۸۲۳ - ۸۴۰ ه) جانشینش شد. او نیز درگیر نبردهای سخت با حریفان از جمله شاهرخ بود که شرح آن از نظر گذشت. اما حکومت اسکندر هم دوامی نداشت زیرا بعد از مدت کوتاهی بوسیله پسرش شاه قباد میرزابقتل رسید. با مرگ وی تفرقه و تشتت بین لشکریان اوج گرفت و «قلعه داران ،کوتوالان قلاع آذربایجان و نوکرانش به برادرش جهانشاه بپیوستند».(۱)

جهانشاه یکی از سلاطین معروف و بزرگ قراقویونلوها است. او با تلاشهای زیاد و جنگهای خونین توانست به همت «نوکران و پهلوانان لشکرش» بسیاری از نقاط ایران را به تصرف درآورد. اما فتح این شهرها با غارت وکشتار پیاپی سپاه ترکمان همراه بود. از جمله در اصفهان اهالی و مدافعان مسلح با وجود آنکه شهر «باروی مستحکم، دروازه‌های فراوان، برجهای متعدد و خندقی داشت که پیرامونش ۴ میل و با حومه‌اش ۱۰ میل بود» پس از یک مقاومت‌دلیرانه، تسلیم شدند. با فتح شهر تاراج و نهب شدید آغاز گردید و سپس عمارات آنرابه آتش کشیدند. آنگاه دستور صادر شد تا هر جنگاور ترکمان سر یکی از مردان اصفهان را با خود بیاورد. آنان نیز بی‌پروا چنین کردندوکار را به جائی رساندند که دیگر مردی نیافتند و سر زنان را بریده پس از تراشیدن موهای آنان به جای مرد تحویل مسئولین مربوطه می‌دادند.(۲)

این اقدامات وحشیانه بعنوان آتش زیر خاکستر بزودی سر برآورد، شعله‌ور گردید و در بسیاری از نقاط مفتوحه، اهالی اقدام به شورش و قیام نمودند آنچنانکه در راس بعضی از آنها نزدیکان جهانشاه قرار داشتند. از جمله پس از فروکش کردن قیام مردم دامغان، اهالی شیراز تحت لوای پیر بوداق فرزند جهانشاه علم عصیان برافراشتند. جهانشاه از این اقدام فرصت طلبانه فرزندش که از آتش خشم مردم به نفع خود بهره گرفته بود، برآشفت و با «امرای دولت کنکاش نمود». سپس بکاولان (همان تواچیان - مسئولان جمع‌آوری نیروهای رزمنده در اطراف و اکناف) را دستور داد تا «سپاهیان و نوکران را جار زده جمع نمایند». آنگاه در راس سپاهی جرار بسوی شیراز رهسپار شدند. در بین راه شهرها، روستاها و قلاع متعددی غارت گردید و در بعضی نقاط جنگاوران آنجا را به سپاه خود ملحق کردند. از جمله در اصفهان ۱۰۰۰ نفر را به اجبار به اردوگاه بردند تا بتوانند از وجود آنها برای نقب زدن بهره بگیرند. جهانشاه با چنین سیاستی توانست در اسرع وقت لشکریان را به زیر حصار شهر شیراز برساند، اردوگاه بزرگی برپا نماید و بدور آن خندقی عمیق حفر کند. جنگجویان پیربوداق و اهالی شیراز نیز ۳ ماه تمام در پشت دروازه‌های بسته و بر بالای برجها و باروی شهر به مقاومت و پایداری پرداختند. در این مدت سربازان ترکمان برای تامین آذوقه نفرات و علوفه چهارپایان تمام شهرها و روستاهای نزدیک را به دفعات تاراج کردند. با این وجود قحطی و گرانی شدید آذوقه عرصه را بر همه تنگ کرد طوریکه به نوشته ابوبکر طهرانی مورخ و منشی دربار ترکمانان «سلطان امر نمود از قلعه طارم که خزانه ولایت عراق عجم آنجا جمع بود ۴۰۰۰ تومان تبریزی بیاوردند و به امرای سپاه قرض بدادند تا به نوکران خود حقوق و مواجب برسانند. . . از قم نیز غلات دیوانی را به معسکر (اردوگاه نظامی) بیاوردند و به لشکریان بفروختند».[۳] با این وجود به هر نحوی بود شیراز فتح شد (۸۶۱ ه) و فتحنامه‌ها به شهرها و ولایات ارسال گردید. سپس نقاط مختلف اطراف بین شاهزادگان، اعیان و امرا تقسیم شد. بدنبال این وقایع با آرامش خاطر اسراء و امراء نظامی شیراز و منطقه راکه دستگیر کرده بودند «شبانه در زیر مشعلها به یاساق (مجازات) رسانیده»، همگی را به‌کام مرگ دادند و اهالی نیز اسیر نهب و غارت شدید گشتند.

قتل و غارت مثل گذشته، بخشی از اهداف و برنامه‌های سپاه ترکمانان را تشکیل می‌داد. اگر اهالی شهر یا قلعه‌ای همچون «شَتَری» درارزنجان تسلیم می‌شدند می‌باید «۱۰ من طلا و ۵۰ من نقره به عنوان مصالحه می‌سپردند»، وگرنه‌مثل سپاه جغتای «سرهای آنان بریده و ۱۰۰۰ سر را بر چهار پا بار کرده به اردوگاه معلای جهانشاه» می‌آوردند.[۴]

این سفر جنگی با همه دستاوردهایش ، عذاب و تلفات فراوانی نیز برای ارتش جهانشاه به همراه داشت. از جمله تلفات چهارپایان بقدری بود که آنچه را خود ابوبکر طهرانی به چشم دیده بود اینگونه توصیف نموده است: «۲۰۰۰۰۰ شتر و ۱۰۰۰۰ اسب تلف شده و در هر قدم اشتر یا اسبی یا

استری در راهها افتاده بودند. . . همچنین ۳۰۰ مرد را خود شماره کردم که بر کنار جاده‌ها هلاک گردیده بودند. . . »[۵]

**جنگهای قراقویونلوها و آق قویونلوها**

جهانشاه پس از آرام نمودن شورشهای گوناگون، تصمیم به فتح منطقه دیاربکر گرفت که در تصرف ترکمانان رقیب یعنی آق قویونلوها و حاکم آنان اوزن حسن بود. بنابراین در سال ۸۷۲ ه بکاولان را به شهرها و ایالات فرستاد تا بار دیگر جنگاوران متفرق آن نواحی را جمع کرده به سوی آذربایجان اعزام نمایند. جمع آوری نیرو و تهیه تدارکات در خود آذربایجان نیز به جد در دستور کار خود سلطان قرار گرفت. پس از آمادگی کامل نیروها و مهیا نمودن تدارکات کافی، این ارتش با «کوفتن طبلها و بر پا نمودن علم‌ها از تبریز به حرکت درآمدند». جاسوسان و قراولان متعددی نیز به اطراف و اکناف روانه شدند تا بطور مداوم گزارشات خود را به سمع و نظر سلطان و افسران وی برسانند.

در اولین رویاروئی بین قراولان و طلایه داران جهانشاه با پیشقراولان آق قویونلو، جنگاوران جهانشاه شکست سختی خوردند و منهزم گردیدند، بسیاری نیز دستگیر و در اردوگاه اوزون حسن تخلیه اطلاعات شدند بدین وسیله بخشی از اسرار و هدفهای نظامی از جمله خط سیر هجوم سپاه جهانشاه لو رفت و برملا شد. اوزن حسن بلافاصله دستور داد در محل «ملغیسی» اردوگاه برافراشتند و خیمه‌های بسیار برپا نمودند تا ۱۲۰۰۰ جنگجو در آنجا استقرار یابند. سپس بدور لشکرگاه سدی بزرگ کشیدند. در چند روز اول گروهی از سربازان هر دو سپاه از ترس مرگ و انتقام‌گیری دشمن (که بخوبی یکدیگر را می‌شناختند و به خصوصیات سبعانه هم آشنابودند) در پی فرصتهای مطلوب اقدام به فرار کردند. تعدادی از این فراریان که دستگیر شدند، در اردوگاه اوزن حسن یا بینی‌شان را سوراخ می‌کردند،یا خصی می‌نمودند و یا بقتل می‌رساندند.

بلاخره روز موعود فرا رسید و در یک نبرد سخت و پرتلفات سپاه قراقویونلوها شکست خوردند. جهانشاه دستگیر و سرش را بلافاصله بریدند. بسیاری نیز اسیر گشتند که در بین اسرا گروهی از فرزندان و فرماندهان عالی‌رتبه وی نیز دیده می‌شدند.[۶] اندکی بعد حسن علی میرزا پسر دیگر جهانشاه اقدام به جمع آوری نیرو نمود. از جمله جمعی از «کردهای بدلیس» به کمک او شتافتند و در مرند لشکرگاه بزرگی نیز بوجود آوردند و بدور آن خندقی حفر کردند. اما اوزن حسن حاضر به مقابله رویاروی با دشمن زخمی نبود، بنابراین شیوه و تاکتیک جنگ و گریز طولانی را در پیش گرفت و هر از چندگاهی دسته‌های مختلف را بطور ناگهانی به سوی اردوگاه آنان روانه می‌کرد تا پس از غارت آنجا و کشتن تعدادی از نوکران حسنعلی، تعدادی را نیز اسیر کرده نزد او بیاورند. بعلاوه با قرق کردن

و بستن جاده‌ها و راههای منتهی به لشکرگاه قراقویونلوها و حملات مکرر به آنها، موجب قحطی شدید و مرگ و میر در بین آنان شدند آنچنانکه کثرت اجساد چهارپایان باعث تعفن و تجمع بیش از حد مگسها گردید. در چنین شرایطی که گزارش وضع اسفبار دشمن توسط جاسوسان به اوزن حسن می‌رسید، نامبرده اوضاع رامناسب دیده در پی ضربه نهائی برآمد. بنابراین امریه‌ای صادر کرد که به موجب آن مقرر شد «۸۰۰۰۰ جوانان و قولغچیان» ارتش وی به جمع آوری سنگ از اطراف مشغول شوند. سپس یگانهای فلاخن انداز را به همراه سپاهی انبوه به سوی دشمن به حرکت درآورد. این سپاه بلافاصله لشکرگاه و قرارگاه حسنعلی میرزا را تحت محاصره شدید قرار دادند و اقدام به پرتاب سنگ نمودند. این عملیات مدتی ادامه یافت و کار را بدانجا کشاند که قسمتی از سپاهیان حسنعلی گریختند و بسیاری نیز به اوزن حسن پناه آوردند. بدنبال این وقایع ۳۰۰۰۰ چادر و خیمه را به همراه آلات جنگی فراوان به جامانده،به غارت بردند. حسنعلی میرزا نیز گریخت، شتابان خود را به ابوسعید تیموری رساند و مدتی را به تحریک او پرداخت تا وادارش به جنگ با سپاه اوزن حسن نماید. هر چند این جنگ انجام گرفت، اما دستاوردی برای حسنعلی نداشت و خورشید اقبال خاندان قراقویونلوها هم در همین سالها غروب‌نمود.(۷)

**آق قویونلو** (بایندریها، ۸۷۲ - ۹۲۰ ه)

بنیانگذار این سلسله شخصی از ترکمانان بنام **قراعثمان** بود که از طرف امیر تیمور حکومت ارمنستان، عراق عرب و سپس دیاربکر را در اختیار داشت. بدنبال او یکی از نوادگانش بنام حسن بیک که بخاطر قد درازش به اوزن حسن شهرت داشت، به قدرت رسید. او از مادری مسیحی که شاهزاده‌ای اهل طرابوزان بود، زاده شد. بعدها در جوانی خود وی نیز زنی مسیحی بنام کاترین راکه برادرزاده امپراطور طرابوزان بود، به همسری برگزید. یکی از دختران همین زن به نام مارتا (علمشاه خاتون) سالها بعد زن شیخ حیدر صفوی شد که شاه اسماعیل صفوی از وی متولد گردید.

اوزن حسن نیز از همان اوان حکومتش با ستیز و ادعای مخالفین مواجه شد. از جمله به تحریک حسنعلی میرزا،سلطان ابوسعید سپاه خود راکه «به کمان‌داری و تیراندازی شهرت بسیار داشت» به سوی آذربایجان سرازیر کرد. حکام و امرای سمنان، دامغان و سبزوار نیز به حمایت از او برخاستند و با به حرکت درآوردن این ارتش عظیم، در عراق عجم (نواحی فارس، اصفهان، همدان و ...) و آذربایجان که مردم آنها سالها زیر یوغ ظلم و ستم ترکمانان عاصی شده بودند، ولوله انداخت. حمل و نقل و بخش ترابری این ارتش توسط ۲۰۰۰ گردونه (ارابه) انجام می‌گرفت. در بین راه در «اردوگاه کالپوش، امیر غیاث‌الدین نیز با ۳۰۰۰ عراده که در مازندران ساخته بود به همراه لشکریان پیاده به آنان بپیوست».

با ورود این گروه به شهر میانه، ۵۰۰۰۰ جنگجوی قراقویونلوها هم به آنها ملحق گردیدند. این خبر اوزن حسن و امرای وی را به وحشت انداخت و بلافاصله «مجلس عالی» تشکیل دادند و سپس «عامه لشکر و امرای لشکر را کلاهخود و زره بدادند». آنگاه چون شنیدند گروهی از رزمندگان ابوسعید در حوالی قراباغ برای تامین تدارکات و آذوقه به سوی کردستان روانه شده‌اند، قسمتی از سپاه زبده خود را به سوی آنها فرستادند. این گروه «جبه خانه» (اسلحه خانه) سیار ارتش ابوسعید را که از خراسان می‌آوردند مورد هجوم قرار داده و بخش اعظم آنرا مصادره کردند.

ابوسعید و فرماندهان وی با اطلاع از این خبر و درک این مسئله که تامین امنیت آن نواحی مشکل خواهد بود، لشکریان را به سوی محمودآباد به حرکت درآوردند تا بدین طریق هم برای تامین آذوقه به منطقه مساعدی مثل شکی و شروان نزدیک باشند و هم از حملات پی در پی و شبیخونهای دائم جنگاوران ترکمانِ اوزن حسن در امان بمانند. آنها برای عبور از «سیاه آب ۳۰۰۰ خروار نی در معبر انداختند و نمد و زیلوی بسیار روی نی‌ها بریختند تا ۳ روز لشکریان توانستند از آن عبور نمایند». آنگاه در مقابل محمود آباد که منطقه سوق الجیشی حساسی بود، مستقر شدند. بلافاصله اردوگاه بزرگی بوجود آوردند که «یک طرف آن به آب دریا، یک طرف به رودکر و در یک طرف آن هم خندق حفر کرده بودند». از آن سوئی هم که عبور و مرور انجام می‌گرفت، ارابه‌ها را در جلو به ستون چیده و ردیف کردند.

اوزن حسن و افسران وی در مقابل این سپاه نیز به شیوه و تاکتیک همیشه خویش یعنی جنگ و گریز و شبیخون متوسل شدند. در یکی از عملیات بزرگ شبیخون ۳۰۰۰ نفر به فرماندهی ۶ تن از سرداران بزرگ آق قویونلو شبانه قسمت بزرگی از اردوگاه نظامی ابوسعید را به باد غارت دادند و بسیاری را نیز به قتل رساندند. سپس اسب، شتر و استران زیادی را به همراه بخش مهمی از باروبنه، به غنیمت بردند. با توجه به آنکه سپیده دم فردای آن روز ۱۰۰۰ جنگجوی زبده تیموری به تعقیب آنها پرداختند، ولی حاصلی برای آنها نداشت و مجدداً پیامدها و تاثیرات روانی این عملیات یعنی مرگ، کابوسِ کمبود غذا و علوفه بر لشکرگاه ابوسعید سایه افکند.

پس از این عملیات موفقیت آمیز، اوزن حسن عده‌ای دیگر را روانه گریزاندن سوداگران ناحیه شروان کرد تا از ایجاد «اردوبازار» جدید توسط آنان برای سپاه تیموریان جلوگیری بعمل آورند. در چنین وضع اسفباری ناگهان فرخ یسار حاکم شروان روی از ابوسعید برتافت و مانع رسیدن آذوقه و علوفه به اردوگاه وی گردید. به قول قاضی احمد «چنان آذوقه و علوفه کم شد که حتی اسبان نزدیکان و خاصگان سلطان ۱۲ شبانه روز علیق نیافتند». شورای فرماندهی ارتش ابوسعید بناچار سپاهیان را به سوی اردبیل به حرکت درآوردند. اما در بین راه در منطقه‌ای وسیع باگل و لای فراوان روبرو شدند و مجبور گردیدند نیم فرسخ راگلیم، نمد و پلاس بر روی گلها پهن کنند تا اسبان و بار و بنه سپاه را به

زحمت از روی آنها عبور دهندولی با این وجود ۴۰۰۰ اسب و استر از بین رفتند. بعد از عبور از این ناحیه در «بوبیان» رحل اقامت انداختند، خیمه‌های لشکرگاه را برافراشتند و بدور آن خندق حفر کردند.

پس از چند روز اولین برخورد بین جلوداران دو سپاه اتفاق افتاد که منجر به شکست و فرار جلوداران سپاه تیموری گشت. قبل از آنکه پیکهای نظامی (ایلچیان) خبر شکست رابه سلطان برسانند، جنگاوران ترکمان از راه رسیدند و ابوسعید و تعدادی از صاحب منصبان نظامی او را در حین فرار دستگیر کردند و نزد اوزن حسن آوردند. در اولین فرصت ابوسعید را بقتل رساندند و قسمتی از ارتش پریشان او را به سپاه اوزن حسن ملحق کردند «و بر همگی آنها شتر، خرگاه و مواجب مقرر نمودند». تعدادی نیز چون قصد برگشت به اوطان خود را داشتند پس از دریافت توشه و وسایل به شهر و ولایاتشان عودت داده شدند. اما گروهی از این افراد در حین برگشت به وضع اسفباری گرفتار شدند. ظهیرالدین مرعشی که خود در این زمان از طرف حکومت سادات در گیلان به سپهسالاری لشکر لمسر منصوب شده بود و با لشکریان تحت امر خود در قزوین اقامت داشت، در این مورد می‌نویسد: «پس از شکست ابوسعید و فرار لشکریان جغتائی وی، بخشی از آنها به سوی آستارا و طوالش آمده و به غارت مشغول گردیدند. عده‌ای نیز جوق جوق برهنه و عریان به قزوین نیز بیامدند و چون زمستان در رسیده بود گرسنه و بی‌لباس مانده و التماس به لباس گرم می‌کردند که تعدادی به آنان کفش، دستار، پیراهن، نان و آشی بدادند . . .».[۸]

بدستور اوزن حسن، ما در ابوسعید را نیز که جزو اسرا بود آزاد کردند تا جسد پسرش را به هر جاکه می‌خواهد ببرد. آنگاه امکانات و مخارج در اختیارش نهادند ولی کاروان او در بین راه مورد هجوم و غارت قرار گرفت طوریکه مجبور شدند جسد را انداخته و خود بگریزند. با انتشار این خبر، حسن نیروی مسلح مبرزی را به همراه مقداری پول برای آنها فرستاد تا جسد را از میان بیابان برداشته به خراسان ببرند.[۹]

### نگاه اوزن حسن به اروپا و جنگ با عثمانیها

اروپا از پایان عهد قرون وسطی (۱۴۵۳ م) و بوجود آمدن عصر نوین رنسانس، شاهد تحولات و پیشرفتهای عمیق در زمینه هنر، معماری، علوم اقتصادی،اجتماعی، فرهنگی، نظامی و . . . بود. بخشی از این تحولات عبارت بودند از: ۱ - فروپاشی دولت بزرگ شارلمانی یا «امپراتوری مقدس» که شامل آلمان و ایتالیا می‌شد ۲ - جنگهای صلیبی ۳ - شقه شدن کلیسای مسیحیت به فرانسوی و ایتالیائی.

بدنبال این وقایع و تحولات،دوره قدرت کلیسا و فئودالیسم نیز به انحطاط و اضمحلال کشیده

شد. ازاین‌به بعد زندگی شهرنشینی و طبقه جدید بورژوا فرصت بالندگی یافتند. بتدریج اختلافات اشرافیت شهری با اشرافیت محافظه کار فئودالی، اختلاف پاپها با سلاطین، اختلاف سلاطین با فئودالها و... بالاگرفت و سبب گردید شرایط ویژه‌گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) تجاری در مناطق مختلف اروپا بوجود آید. تجارت و مبادلات کالا با تجار کشورهای ساحلی مدیترانه، بیزانس و سایر نقاط سیل انبوه ثروت را به سوی ایتالیا سرازیر کرد و انباشت انبوه سرمایه را نیز برای بورژوازی (صاحبان صنایع و ابزار تولیدی در کارخانه‌ها) مهیا گردانید. در بستر چنین شرایطی توسعه فرماسیون اقتصاد سرمایه‌داری در اروپا بر مبنای صنایع متعدد کارخانه‌ای شکل گرفت و بتدریج گسترش یافت. صنایع نظامی نیز با عنوان یک تابع با انقلابی بزرگ روبرو شد، از جمله با استفاده از باروت (که از قرنها پیش در چین شناخته شده بود) و از اواخر دوره قرون وسطی آرام آرام در اروپا نیز جای خود را در صنایع نظامی گشوده بود، مورد توجه و عنایت شدید قرار گرفت. پس از ساخته شدن تفنگهای گوناگون اینک یک اسلحه گرم و آتشباری بنام توپ نیز در دستور کار نظامیان قرار گرفت، زیرا برای درهم کوبیدن قلاع و دژهای نظامی و غیر نظامی فئودالهائی که محل زیست آنها به مرکز مقاومت در برابر نظام بورژوازی و پادشاهان صنعت گرا تبدیل شده بود، ضروری می‌نمود.

اولین بار بطور رسمی و قطعی این سلاح مهیب را در «جنگهای صد ساله» (۱۳۳۸ - ۱۴۵۳ م) بین فرانسه و انگلستان بکار گرفتند. سپس در جنگهای بزرگ بعدی از جمله «جنگ سی ساله گلها» (جنگ اشرافیت انگلیس با طرفداران پادشاه آن کشور) مورد استفاده قرار گرفت. رشد این صنایع نظامی و تولیدات آن بتدریج در کشورهای دیگر از جمله ایران نیز تاثیر فراوانی برجای نهاد. زیرا همزمان باهمین سالها برای اولین بار سلاحهای آتشین و گرم در ارتش ایران نیز مورد بهره برداری قرارگرفت[۱۰] و با ارسال توپ و تفنگ به ایران در عصر اوزن حسن،اروپائیان اولین اقدام و حمایت نظامی خود را از ایرانیها در برابر عثمانیها بعمل آوردند. همین اقدامات باعث گردید به آرامی تا دوره صفوی ارتش ایران با این سلاحها آشنا شده و یگانهای ویژه‌ای بوجود آورند که در بخش خود بطور مفصل به آنها پرداخته خواهد شد.

سرمایه‌داری و بورژوازی رو به رشد اروپا علاوه بر استفاده از سلاحهای آتشین برای ثبات وضعیت داخلی خود در برابر عواملی فئودالی، با دشمنان بزرگ خارجی نیز روبرو بودو احتیاج مبرم به این سلاحها داشت. از جمله رقیب بزرگ اروپا در شرق یعنی دولت و امپراطوری عثمانی که بر ویرانه‌های بیزانس (روم شرقی) ترکتازی می‌کرد، زنگهای خطر را بصدا درآورده بود. دولت بیزانس در قرون وسطی یکی از دول مهم اروپا محسوب می‌شد که سالها در برابر هجوم ارتشهای مختلف در شرق اروپا، سد مقاومی را ایجاد کرده بود.

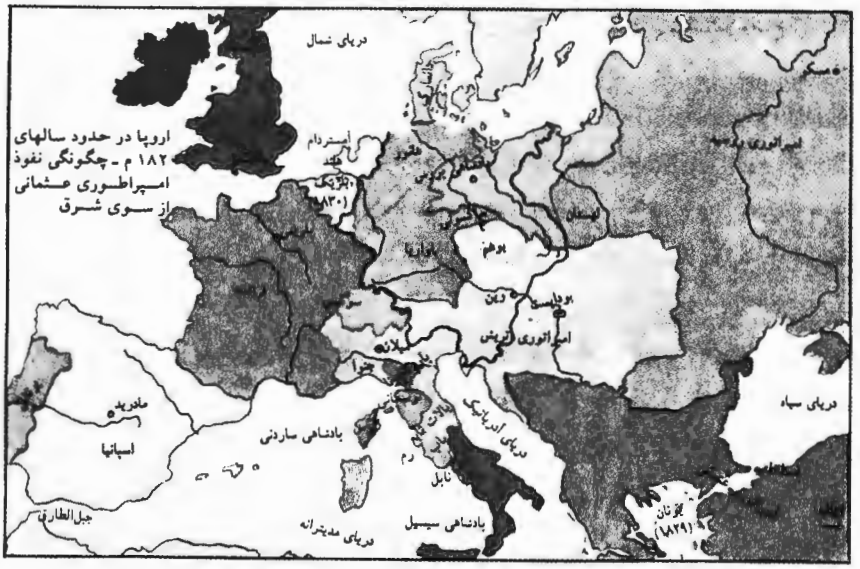
ولی عاقبت در برابر ارتش عظیم ترکان سلجوقی در جنگهای ملازگرد (۱۰۷۱ م) به زانو




اروپا در اواخر قرون وسطی




اروپا در اوایل دوره رنسانس همزمان با حکومت ترکمانان آق قویونلو در ایران



درآمد و بخش وسیعی از آسیای صغیر را از دست داد. همین شکست اندکی بعد یکی از دلایل مهم بوجود آمدن «جنگهای ۲۰۰ ساله صلیبی» گشت. زیرا بیزانسیها چندین بار از صلیبیان مسلح اروپا تقاضای کمک و یاری کرده بودند. عاقبت هم به جای کمک و مساعدت، آنها به بیزانس وارد شدند و قسطنطنیه را فتح و تا ۵۰ سال آنجا را در اشغال خودنگه داشتند. این اقدام صلیبیان یکی از دلایل ضعف و انحطاط دولت بیزانس شد که مقارن با تشکیل دولت ترکان عثمانی در آسیای صغیر بود.

اینک اروپا رقیبی جدید و قدرتمند همچون ترکان عثمانی را جلوی روی خود داشت که ارتشی مهیب و بزرگ را نیز سازمان داده بود. شبح این ترس و وحشت زمانی بر اروپا سایه افکند که این ارتش به حرکت درآمد و زمین و زمان را به لرزه درآورد. سپس در اولین هجوم به سال ۱۴۵۳ م (۸۵۷ ه.ق) به فرماندهی سلطان محمد فاتح، قدم به خاک اروپا نهاد و قسطنطنیه را اشغال کرد. از این پس پیشروی قدم به قدم به داخل اروپا از سوی شرق در دستور کار سلطان محمد و فرماندهان بزرگش قرار گرفت. حال اروپای وحشت‌زده بدنبال گشودن جبهه جدیدی در مشرق زمین و در مرزهای شرقی ممالک عثمانی بود تا بدین وسیله از شتاب اقدامات و عملیات نظامی بعدی ترکان به سوی اروپا جلوگیری نماید و قدرت رزمی آنها را شقه کند. برای این سیاست نظامی هیچ دولتی بهتر از ترکمانان آق‌قویونلو نبود که بتازگی در ایران قدرت یافته بودند. در این مورد ونیزیها در جبهه مقدم قرار داشتند، زیرا هم جزو اولین خاکریز در مقابل حمله احتمالی ارتش عثمانی محسوب می‌شدند و هم اینکه در این دوران مرکز ثقل مهم تجاری اروپا درجنوب بحساب می‌آمدند و تشکیل امپراطوری عثمانی مانع اصلی تجارت آنها با مشرق از طریق خشکی شده بود. بنابراین سفیرانی از ونیز به دربار ترکمانان اعزام شدند که ارتباط مستقیم با «قاضی عسکر» (قاضی ارتش)، صاحب‌منصبان نظامی و دربار اوزن حسن پیداکردند وگاه در سنهای بزرگ آنان نیز شرکت می‌نمودند. از جمله کاترینو زینو (خواهرزاده زن اوزن حسن)، جوازفاباربارو Josafa barbaro و آمبروزیو کنتارینی سفیران بزرگی بودند که در راس هیئتهای بزرگ دیپلماتیک با خود تسلیحات، مهمات و نفرات تعلیم دیده نظامی نیز به ایران آوردند. تیمهای نظامی همراه این هیئتها شدیداً مورد توجه افسران ارتش اوزن حسن قرار گرفتند و عامل مهمی نیز در تحریک آنها در جنگ با عثمانیها شدند. در این مورد جوزافاباربارو می‌نویسد: «طی جنگی که میان عالیجناب سینیورا و سلطان عثمانی در تاریخ ۱۴۷۱ م (۸۷۶ ه) درگرفت،مرا به همراه حسن بیک سفیر اوزن حسن که در ونیز بود به دربار شاه ایران فرستادند . . . ما با کشتی به راه افتادیم، پشت سر ما هم دوکشتی دیگر پر از سپاه و مهمات جنگی که برای ایران ارسال می‌شد به حرکت درآمدند. . . در داخل کشتی ۶ توپ دژ گشا و سربازان توپچی، ابزار بمباران و تفنگهای فتیله‌ای ، باروت گلوله و سلاحهای دیگر به ارزش ۳۰۰۰ دوکات بود . . . سربازان مسلح به کمان شاخی و تفنگ بودند، ۲۰۰ نفر جنگی زیر فرمان ۳ سرهنگ و یک فرمانده عالی بنام طوماس

آوایمولا که ۱۰تن را برای هر واحد برگزیده بود، انتخاب گردیده بودند... یک دریاسالار هم با این جمع همراه شد...».[۱۱]

رفت و آمد این سفیران، اعزام کمکهای نظامی و نفرات به ایران، تسخیر طرابوزان توسط ارتش عثمانی و چند عامل مهم دیگر که مربوط به روابط حسنه دیپلماتیک و مفاهمه سیاسی دربار اوزن حسن با دول اروپای دشمن عثمانیها بویژه با ونیزیها می‌شد، شرایط را برای دخالت و جنگ ارتش ایران با عثمانیها فراهم نمود (۸۷۷ ه).عثمانیها نیز که با دقت این روابط را زیر نظر داشتند تصمیم به آمادگی برای جنگ با ایران گرفتند. نخست به فکر تهیه خوار و بار افتادند که مهمترین مشکل آنها در برابر سپاه ایران بود. زیرا از گذشته یکی از تاکتیکهای موفق ایرانیها در نواحی غرب تکیه بر سرزمینهای سوخته بود. یعنی آنان در برابر تهاجم دشمن اقدام به عقب نشینی‌های حساب شده می‌کردند و در این حین مسافتی تا حدود ۲۰ روز راه را هر چه در شهر و روستاها بود نابود می‌کردند و یا می‌سوزاندند و منابع آب را نیز کور می‌نمودند تا دشمنی راکه در تعاقب آنها بود ناگهان باکمبود آب و غذا مواجه کنند. دشمن نیز زمانی متوجه این خدعه و تاکتیک نظامی می‌شد که همگی در نواحی ومراکز مسکونی تخریب شده یا بیابانهای بی‌آب و غذا اسیر تشنگی، گرسنگی و مرگ شده بودند.

عثمانیها پس از جمع‌آوری آذوقه و علوفه به گردآوری نیرو از ایالات پرداختند و ۲۰۰۰۰ عرب، ۱۰۰۰۰ ینگیچری، ۱۰۰۰۰ قاپوخلقی و ۶۰۰۰۰ جنگاور متفرق دیگر را سازمان دادند و از نواحی استامبول به سوی ایران سرازیر کردند. به نوشته کاترینو در بین این گروه آخرین، سواره نظام داوطلبی بنام «آقونجی» (مهاجمان) وجود داشتند که غالباً ۱۰ فرسخ جلوتر از اصل نفرات ارتش عثمانیها به حرکت درمی‌آمدند.

در بین راه سپاهیان سلطان مصطفی (پسر سلطان محمد) و سلطان بایزید نیز به آنان ملحق گردیدند. از این ارتش در صحرای سیواس سانی بزرگ دیده شد، سپس نیروها را به ۵ قسمت تقسیم کردند: دسته اول مرکب از ۳۰۰۰۰ جنگجوی زبده از جمله ۱۰۰۰۰ ینگیچری تحت فرماندهی خود سلطان محمد،دسته دوم و سوم تحت فرماندهی دو شاهزاده یعنی مصطفی و بایزید قرار گرفتند که ۱۲۰۰۰ نفر آنها فقط از میان جنگاوران مشهور والاشی (قسمتی از کشور رومانی سابق) انتخاب شده بودند. سپاه چهارم به فرماندهی بیگلربیگی اروم ایلی و سپاه پنجم به استعداد ۴۰۰۰۰ نفر به فرماندهی داوود پاشافرماندار آناتولی کاملاً آرایش یافتند. غیر از این ۵ ستون بزرگ، ۳۰۰۰۰ سواره نظام «آکنجی» (داوطلب) نیز بعنوان پیشقراولان انتخاب گردیدند. آکنجی‌ها همیشه ۳۰ تا ۵۰ میل (حدود ۴۵ تا ۷۵کیلومتر) پیشاپیش ارتش عثمانیها به حرکت درآمده و سر راه تمام شهرها و روستاها را غارت کنان به اطاعت وا می‌داشتند. این ستون باید همان سواره نظامی باشد که کاترینو از

آنها آقونجی نام برده است.

با ایجاد این آرایش و آمادگی رزمی عثمانیها، آنها ابتدا ایلچی بسوی اوزن حسن فرستادند و به وی اعلام جنگ دادند. سپس با مشقات زیاد بخاطر حمل توپهای سنگین، پس از عبور از آماسیه، نیکسر، قره حصار و اجین به رود فرات رسیدند. اوزن حسن هم تمام لشکرهای آذربایجان، عراق فارس، عراق عرب، ساحل عمان، کرمان، دیار بکر، لسدیها، گرجیان، کردان و تاتارها را در «اوجان» جمع کرد و از آنها که «۴۰۰۰۰ سواره نیزه‌گذار و ۳۰۰۰۰ دیگر از لشکریان بودند» سان دید. حال بهتر است از اینجا به بعد به نوشته کاترینو سفیر ونیزیها در ایران که خودشاهد بسیاری از وقایع بوده و یکی از محرکان اصلی جنگ ایرانیها علیه عثمانیها نیز محسوب می‌شد، استناد نمائیم. وی کل ارتش ایران را فقط ۱۰۰۰۰۰ سواره نظام دانسته که مجهز به چند گونه سلاح دفاعی و تهاجی بودند و «... سنگینی کلاهخود، زره و سایر پوششهای آنها بسیار شگفت آور بود... سربازان ایران دارای سپری گرد بودند. برای محافظت در برابر ضربه‌های دشمن، آنها تیزترین شمشیرها را داشتند... پاره‌ای از اسبان به سبک ایتالیا مسلح شدند آنهابعضی بدن خود را با چرمهای محکم و ضخیم پوشانده بودند و برخی حریر نازک با لفافه‌های بسیار ضخیم بر تن داشتند که تیر بر آنها کارگر نمی‌افتاد. گروهی چهارآینه‌های زراندود و جوشن به تن کرده بودند... حدود ۴۰۰۰۰ سواره ایرانی هم دارای چاکران و خدمتکاران بودند که تعداد آنها بالغ بر ۶۰۰۰۰ نفر می‌شد. آنها بر مرکبهای نیکو سوار و زرهائی از آهن صیقل یافته برتن کرده و به جای سپرهای کوچک Buckler که سربازان ما دارند، سپرهای گرد حمل می‌کردند... سواره ایرانی بسیار زبده و مردانی بلند قامت و نیرومند هستند و در بکار بردن اسلحه بسیار توانایند... شاه پس از سان این سپاهیان به راهپیمائی و پیشروی به سوی خاک عثمانی پرداخت که پیر احمد امیر قرامان (منطقه حدود کیلیکیه قدیم) و همه پسران جوان و دلاور شاه همراهیش میکردند».

در این مقطع زمانی کاترینو که فامیل زن اوزن حسن نیز بود تصمیم گرفت با دسپینا خاتون وداع کند. بنابراین نزد وی رفت و بعد از خداحافظی بسوی سپاهیان ایران روانه شد ولی این سپاه فاصله زیادی گرفته بود. پس با ۵۰۰ سوار به سوی گرجابین روانه شد. اما در بین راه توسط راهزنان غارت گردید و بسیاری از همراهانش نیز کشته شدند. ولی خود وی توانست به همراه چند تن به خرپوت بیاید. در اینجا شنید که ارتش ایران بتازگی از این منطقه گذشته و بعضی مناطق را سوزانیده یا غارت‌کنان پشت سر نهاده، همچنین یکی از سرداران ایران نیز در همین نواحی علیه سلطان شوریده و با ۴۰۰۰۰ سپاه غارت‌کنان به سوی بصره رفته است.[۱۲] با این وجود اوزن حسن و فرماندهانش بدون توجه به وضع پیش آمده همچنان به سوی دشمن تاختند تا اینکه ناگهان در برابر یکدیگر قرار گرفتند. اولین نبرد زمانی آغاز شد که شاهزاده اغرلومحمد در راس قراولی (طلایه داران سپاه) به دام کمین

جلوداران ارتش عثمانی به فرماندهی خاصه مراد افتاد. در این نبرد سخت ۴۰۰۰ سپاه عثمانی تلف، خاصه مراد نیز دستگیر و سپس جسدش ریز ریز گردید.

پس از این درگیری، دو سپاه بدون هیچ گونه عملیاتی سراسر زمستان را در لاک خودفرو رفتند، فقط افسران تجسس و اطلاعات Spial officer واحدهای جاسوسی و خبررسانی را بطور مرتب در تکاپو و فعالیت داشتند و مواضع یکدیگر را شدیداً تحت نظر گرفته بودند. در طی این عملیات و اقدامات جاسوسی، گروهی از دو طرف نیز دستگیر و پس از بریدن دستان و آویختن آنها به گردنشان، رهایشان می‌نمودند. ونیزیها هم در طول این مدت بیکار ننشستند و توسط نیروی دریائی خود قادر گردیدند چند دژ عثمانی را اشغال کنند و در اختیار نفرات ارتش ایران بگذارند. این اقدام موجی از شور و هیجان را در میان اردوگاه نظامی ایرانیان برانگیخت طوریکه آنرا با شلیک زنبورکها جشن گرفتند.

با سپری شدن فصل سرما، دو سپاه پس از تامین تدارکات بار دیگر به صف‌آرائی در مقابل یکدیگر پرداختند. سلطان محمد شخصاً غرق در آهن آلات (سلاحهای مختلف پوششی و انواع زره‌ها) در راس فرماندهی کل ارتش عثمانیها قرار گرفت و «۱۰۰۰۰ ینگیچری که تفنگچیان زبده بودند را در جلو صفوف و در نزدیکی قلب سپاه قرار داد و ۱۰۵۰۰ سوار اوغلان، ۲۰۰۰ سلاحدار، ۲۰۰۰۰ جوانان عزب ایکدی را در یمین و یسار بنهاد و علوفه‌چیان به همراه ۲۰۰۰۰ سواره و پیاده در قلب جای بداد. . . همچنین شاهزاده بایزید و محمود پاشا وزیر اعظم با ۴۰ سنجق از امرای بزرگ و صاحبان طوق و علم و سپاه‌پیاده‌عزبان اروم ایلی در قسمتی از جلو سپاه قرار گرفتند. . . سلطان مصطفی نیز با سپاه قرامانی و داوود پاشا با سپاه آناتولی به همراه ۲۴ امیر نامدار و ۲۰۰۰۰ عزب در جانب جناح راست بایستادند. . . »[۱۳] به نوشته حسن روملو، اوزن حسن نیز فرماندهان ارتش خود را چنین انتخاب کرد: «فوجی از سواران ترکمان در قلب، شاهزاده زینل بیک و چند تن از امرا همچون شاه علی بیک پورناک و صوفی خلیل را در میمنه، شاهزاده اغرلو(اغور) محمد، مراد بیک و چند تن از امرای بزرگ دیگر را بر میسره گماشت». خودش هم بر یکی از ارتفاعات بلند که مشرف بر میدان جنگ بود مستقر شد تا با آغاز نبرد نظاره گر عمل جنگاوران خود باشد. سرانجام «جنگ با هیبت آواز و صدای کوس، کرنای، نقاره، نای و دمامه آغاز شد و صدای شمشیرها، سنانها و نیزه‌ها چنان بیم‌ناک گردید که دائره فلک از حرکت باز ایستاد».[۱۴] کاترینو نیز گزارش این جنگ را چنین توصیف نموده است: «اولین نبردها در میان رود و پشته‌های ماسه‌ای کناره‌ها انجام گرفت که به شکست عثمانیها انجامید و بسیاری را آب رود با خود برد، حتی فرمانده پائولوگوس نیز غرق شد . . . حدود ۱۵۰۰۰ سرباز ترک کشته و یا غرق شدند و بسیاری هم تا فرا رسیدن شب اسیر گشتند. سپاه عثمانی آن شب تا صبح بیدار ماندند و فردایش نیز بلافاصله آرام آرام به سوی بالای رود به حرکت درآمدند و به نواحی

کوهستانی ازمنستان عقب نشستند... امرا و شاهزادگان به سلطان حسن فشار آوردند که از رود بگذرند و دشمن را تعقیب نمایند. چنین نیز کردند به همراه ۴۰۰۰۰ تن از سربازان زبده در پی سپاهیان عثمانی به حرکت درآمدند. آنها توانستند پس از اشغال قله‌های بلندی که مشرف بر حرکت و عقب نشینی ارتش عثمانی در ته دره بود، در نواحی ترجان آماده یورش و حمله بشوند. اما سپاه ترک قبل از آنکه در حلقه محاصره گرفتار و قتل‌عام گردند، دست به یک حمله بزرگ و برنامه‌ریزی شده زدند. پس از ۸ ساعت نبرد خونین، شاهزاده مصطفی نیز با لشکریان تازه نفس از راه رسید و بدنبال درهم کوبیدن جناح میمنه ترکمانان که فرماندهی‌اش به عهده امیرقرامان بود، آنها را دچار هرج و مرج نمودند. در این درگیری ۱۰۰۰۰ سپاه اوزن حسن و ۱۴۰۰ سپاه ترک به هلاکت رسیدند (۱۴۷۳م- ۸۷۸ ه.ق) بقیه لشکریان ترکمان ایران نیز پا به گریز نهادند. زینل پسر اوزن حسن که یکی از سرداران بزرگ او نیز بحساب می‌آمد کشته شد. بارو بنه این سپاه در اسرع وقت توسط ترکان به تاراج رفت و زره‌های مرغوب ساخت شیراز که بسیار شگفت‌آور نیز بودند، همگی به دست ترکان افتاد... ترکان پس از این به سوی قراحصار آمدند و چند عراده توپ را بر کوه مشرف بر این شهر نهادند و به مدت ۱۵ روز مردم آنجا را بمباران کردند. عاقبت فرمانده ایرانی شهر آن را تسلیم کرد. در این ناحیه ترکان شنیدند که اوزن حسن بار دیگر مشغول تدارک جنگ است، بنابراین به همین مقدار پیروزی بسنده کردند و به سوی سیواس و توقات بازگشتند».[۱۵]

حسن بیگ روملو آخرین شکست لشکریان ایران را گویاتر و این چنین می‌نگارد: «... اما گلوله تفنگ عثمانیها از جوشن و زره ترکمانان می‌گذشت. قلب سپاه ترکمان با شلیک توپ و تفنگ در هم بریخت و سر طوقها و علمها از ضرب گلوله‌ها سوراخ شدند... قسمت زینل بیک مغلوب گردید و سر او را بریده نزد سلطان مصطفی آوردند سپس به قلب سپاه نزد پدر فرستادند... آنگاه سپاه آناتولی و عزبان خود را به پای طوق مخصوص اوزن حسن رساندند، علم او را برانداختند و امرای بزرگش را بکشتند. سلطان حسن بناچار بگریخت و خود را به اغروق و اردوی حرم و اهل و عیال که سه روز راه تا آنجا بود، یکروزه برساند... اغرلو محمد نیز به حال جنگ بود که علم پدر را بدست عثمانیها بدید، پس پا به فرار بگذاشت. بسیاری از سپاهیان و امرا نیز که بدنبالش گریخته بودند توسط تعقیب‌کنندگان عثمانی بقتل رسیدند... جمیعی از فضلا، علما، طباخان، فراشان، قاضی عسگر اردوگاه و منشی‌ها همگی اسیر گشتند ولی آنها را رها نمودند... لشکرگاه ترکمانان به غارت رفت. امرای بزرگ بسیاری اسیر، مقتول ویا محبوس شدند... سپس امر شد در جلوی سلطان محمد ۳۰۰۰ نفر از طائفه آق قویونلو را فقط در روز اول گردن بزدند... پس از سه روز لشکریان عثمانی به سوی استامبول بازگشتند. در زمان برگشت نیز سلطان محمد دستور بداد در هر منزل ۴۰۰ نفر از مردم آق‌قویونلو را گردن زدند و تن‌های آنان را سر راه بینداختند».[۱۶]

تعداد کشتگان این جنگ را برای ایرانیان ترکمن ۴۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ و برای عثمانیها ۱۴۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ ذکر کرده‌اند. اوزن حسن پس از این شکست کاترینورا با نامه‌های متعدد نزد سلاطین اروپا فرستاد و از آنها علیه عثمانیها و خطر روزافزونشان، حمایت و مساعدت طلبید. همچنین از آنها خواست از سوی غرب به جنگ با عثمانیها بپردازند. ولی هرگز جواب مساعدی نشنید و بقیه عمر خود را در پایتختش تبریز به انتظار نشست تا مرگ به سال ۸۸۲ هـ به سراغش آمد.

وی بعد از شکست از عثمانیها تا لحظه مرگ با دو واقعه دیگر نیز روبرو شد. نخست عصیان فرزندش اغور محمد در شیراز و دوم لشکرکشی به گرجستان به سال ۸۸۱هـ. جوزافا شرح این سفر جنگی را چنین بازگو می‌کند: «در سفر سلطان حسن به گرجستان حدود ۲۰۰۰۰ تا ۲۴۰۰۰ سواره شرکت داشتند و من (جوازفا) تقریباً قیاسی که زدم ۶۰۰۰۰ نفر هم برای رفع نیازمندیهای اردو بسیج گشته بودند. . . پس از ۸ روز راهپیمائی، در مرز دریای سیاه وارد سرزمین گرجستان شدیم. شاه نخست طلایه سپاه خود را که ۵۰۰۰ سوار بودند جلوتر روانه نمود تا بهترین راه را برگزینند و همچنین راهها را برای عبور سپاهیان باز کنند. . . طلایه داران سر راه بیشه‌ها را با خاک یکسان کردند و سوزاندند. زیرا راه عبور لشکر از میان کوههای بلند وجنگلهای بسیار عظیم و انبوه می‌گذشت. آتش‌سوزی چنان بود که از مسافتی دور شعله‌ها را می‌دیدیم و مشخص می‌شد که از کدام سمت و راه باید رفت. . . پس از ۲ روز سفر در داخل گرجستان، به تفلیس رسیدیم و در ناحیه گوری سپاهیان مناطق مختلف را غارت کردند. . . عاقبت هم‌کار با توافق و صلحی که دو طرف راضی به آن بودند به پایان رسید و اوزن حسن با گرفتن ۱۶۰۰۰ دوکات راه برگشت را در پیش گرفت.[۱۷]

### شورش اغورمحمد و آشنائی با ارتش ایران در این عصر

اغور محمد فرزند اوزن‌حسن و یکی از سرداران بزرگ وی نیز محسوب می‌گشت که در اکثر جنگها فرماندهی جناح چپ ارتش پدرش را بعهده می‌گرفت. او مدتی را در شیراز به حکمرانی سپری می‌کرد که ناگهان شایعه مرگ پدر را شنید. به نوشته باربارو که هنوز تا این سالها در ایران مانده بود، اغور محمد این شایعه را جدی گرفت و بلافاصله در شیراز به کرو فر پرداخت و نواحی مختلف اطراف را به زیر سلطه خود درآورد. اوزن حسن چون این اخبار را شنید چنان برآشفت که بدون تأمل و با سرعتی عجیب آماده سرکوب پسرش گشت آنچنانکه «در فاصله نیمه شب تا شامگاه روز بعد ۴ میل راه پیمودند و سه روزه از تبریز به شیراز رسیدند». گزارش این سفر به نحو زیبائی توسط جوزافا که خود شاهد و ناظر لشکرکشی بود، توصیف گردیده است. بویژه آنکه این گزارش شناختی عمیق نسبت به وضع ارتش ایران آن عصر در اختیار ما می‌نهد. او می‌نویسد: «. . . برای حرکت، اعیان و اشراف و ملازمان زن و بچه و خادمان و اسباب و اثاثیه فراوانی را با خود برداشته‌اند. کودکان

شیرخواره را در قاج زین‌ها نهاده و گهواره را به تناسب جاه و مقام صاحبان آنها پوشیده از حریرهای زربفت یا ابریشم‌دوزی کرده‌اند. . . زنان نیز بر اسب نشسته و بر حسب موقعیتی که دارند خادمان ایشان از مرد و زن پیشاپیش می‌رانند. . . مردان شایسته و لایق شخص پادشاه را مواظبت و ملازمت می‌کنند و جمع عده ایشان چندان است که طول صف ایشان از این سو به آن سو به قدر یک روز راه است. زنان روی خود را با پرده‌ای که از موی اسب است می‌پوشانند تا در هوای صاف آنها را از سوزش آفتاب محفوظ نگاه دارند. . . در این هنگام به شمردن عده لشکریان و چهارپایان پرداختند و فرمان دادند که سواران در دشتی پهناور حلقه زنند چنانکه سر اسبی به سر اسب دیگر می‌خورد و سواران بعضی بی‌سلاح و برخی مسلح بودند. محیط این دایره به ۳۰ میل می‌رسید و همه از بام تا شام در آن رده ایستادند. سپس کسی که مامور برآورد کردن و شمردن ایشان بود از برابرشان گذشت اما برخلاف آنچه در میان ما مرسوم است به ثبت و ضبط نام مردان یا داغ اسبان نپرداخت بلکه تنها فرماندهان را فرا می‌خواند تا ببیند عده سپاهیان زیر دست ایشان درست است یا نه و از نزد این به نزد آن می‌رفت. من خادم خود را بردم و از میان ایشان گذشتم و با لوبیا به شمردن عده لشکر پرداختم و برای هر ۵۰ تن لوبیائی در جیب می‌نهادم و همینکه سان سپاه بپایان رسید حساب کردم و عده سپاهیان و چهارپایان را به قرار ذیل یافتم که برایتان شرح می‌دهم: عده چادرها ۶۰۰۰، عده شتران ۳۰۰۰۰، عده استران ۵۰۰۰، عده یابوها ۵۰۰۰، عده خران ۲۰۰۰، عده اسبان خدمت ۲۰۰۰۰ بود. از اسبان سواری ۲۰۰۰ بودند پوشیده با برگستوان‌های آهنین و زره‌هائی به شکل چهارگوش‌های کوچک که از سیم و زر ساخته شده و بوسیله زنجیرهای ریزی به هم متصل شده بودند. دامنه برگستوانها تا زمین کشیده می‌شد و دارای ریشه‌هاو منگوله‌های زرین بود. بقیه اسبان ما با چرم پوشیده شده بودند و برخی با ابریشم و گروهی با قزآکندی (لباس ابریشمی) چنان ضخیم که تیر از آن نمی‌گذشت. سلاح سواران از همان نوع است که پیش از این گفته‌ام. این زره‌های آهنین راکه نخست یادکردم درْ بش کوی می‌سازند که به زبان ما یعنی ۵ شهر (خیابان ـ کوچه). پیرامون آن ۲ میل است و بر تپه‌ای قرار دارد که هیچکس جز صنعتگران این فن در آن اقامت ندارد. اگر بیگانه‌ای بخواهد این فن را بیاموزد او را می‌پذیرند به شرط آنکه التزام دهد که هرگز آنجا را ترک نگوید و با دیگر مردمان آن شهر بسر برد و آن حرفه را در پیش گیرد. راست است که در دیگر جاها نیز چنین صنعتهائی معمول است اما در هیچ جای دیگر بدین خوبی زره و برگستوان نمی‌سازند. . . پس از آن چنین شمردم: ۲۰۰۰ استر نیکو، چهارپایان کوچک ۲۰۰۰۰، چهارپایان بزرگ ۲۰۰۰، یوزپلنگ شکاری ۱۰۰ تا، شاهین ماده و معمولی ۲۰۰ تا، تازی ۳۰۰۰ تا،سگ شکاری ۱۰۰۰ تا، باز ۵۰ تا، سپاهیان شمشیر بر میان ۱۵۰۰۰ تن، غلامان و شبانان و پیک‌هاو مانند ایشان همه شمشیر بسته ۲۰۰۰ تن وکمانداران ۱۰۰۰ تن. چنانکه می‌توان گفت بر روی هم در حدود ۲۵۰۰۰ سوار زبده و ۳۰۰۰۰ پیاده نیزه‌ور و کماندار، ۱۰۰۰۰ زن از طبقه

عالی و متوسط، ۵۰۰۰ زن خدمتکار، ۶۰۰۰ کودک پسر و دختر از ۱۲ ساله تا کمتر از ۶ ساله و ۵۰۰۰ بچه تقریباً ۵ ساله . . . در میان سواران ۱۰۰۰ تن نیزه‌ور، ۵۰۰۰ تن سپردار، حدود ۱۰۰۰۰ تن کماندار بودند و بقیه دارای سلاحهای گوناگون. پیشه‌ورانی که در بنه و ساقه لشکر دیده می‌شوند بابهای کالائی که می‌فروشند بدین شرح هستند، نخست عده‌ای بیشمار از خیاطان، کفشدوزان، آهنگران، تیردوزان و تیرسازان که همه نیازمندیهای اردو را حمل می‌کنند. سپس باید از پیشه‌ورانی یادکنم که نان و گوشت و میوه وشراب و دیگر چیزها می‌فروشند با نظم و ترتیب فراوانی که در همه جا رعایت می‌شود و ممکن است در اردو عطارانی که ادویه می‌فروشند نیز سراغ کرد (مجموعه اردو بازار منظور است) . . . بهای نان‌درایران اندکی بیش از بهای نان در ونیز است. شراب خمره‌ای ۴ دوکات نه به سبب آنکه در کشور کمیاب است بلکه ازآن روکه مردم غالباً نمی‌نوشند. گوشت از قرار هر پاوند (۴۵۴ گرم) یک پنی یا ۱/۵ پنی، پنیر ۱ ۱/۴ پنی، برنج ۱ ۱/۴ پنی، میوه از هرکدام ۱/۴ پنی، (در این زمان هر لیره ۲۲۰ ریال، هر ۲۰ شلینگ یک لیره، هر ۱۲ پنی یک شلینگ بود. بنابراین هر پنی حدود ۱۰ ریال یا یک تومان می‌شد) . . . علیق اسب برای کفایت یک روز سه پنی و یک دست نعل ۱۲ پنی و زین و لگام و دیگر یراقهای اسب سخت کمیاب است. اسبها نیز نوع کوچک آن بین ۸ تا ۱۰ دوکات در بازار فروخته می‌شوند و اسبانی که بازرگانان از تاتارستان می‌آورنـد هر راس ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ دوکات می‌فروشند. در میان شترانی که پیش از این یادکردم ۸۰۰۰ شتر دوکوهانه بودکه پشمشان را قیچی کرده بودند. هرکس به تناسب درجه و مقام خود دارای ۱۰ شتر وگاه ۲۰تا ۳۰ شتر است که آنها را قطار می‌کنند و به دم همدیگر می‌بندند. این شترها دارای پوششهای زیبا، زنگوله و خرمهره‌ها از انواع مختلف از گردنشان آویخته است. دیگر شتران یک کوهانه، خیمه، خرگاه، جامه‌ها، صندوقها، کیسه‌ها و بسته‌های صاحبان خود را حمل می‌کنند. همچنین در میان شتران در حدود ۲۰۰۰ راس دیده می‌شودکه چتری حمل نمی‌کنند و تنها به نشانه تجمل آنها را به راه می‌اندازند و پوشش آنها نیکو و فاخر است چنانکه ۱۰۰۰ اسب را نیز چنین می‌کنند. همچنانکه در میان ما مرسوم است اگر شب سفر کنند در پیشاپیش کسانی که نامی و نشانی دارند مشعل می‌برند و این کار را چاکران و کنیزکان ایشان انجام می‌دهند. هنگامیکه شاه سوار می‌شود پیشاپیش او ۵ سوار و در جلو این سواران دیده‌وران ایشان با درفشهای چهارگوش حرکت می‌کنند و فریاد می‌زنند خبردار، خبردار و همه مردم کنار می‌روند و راه می‌دهند. این بود مشاهدات من درباره رسوم وکبکبه همراهان شاه. در این هنگام چون خود را ناراحت یافتم از اردو جدا شدم و بقدر نصف روز راه طی کردم تا به سلطانیه رسیدم». وی در ادامه یادداشتهایش می‌نویسد: اغـورمحمد در برابر این سپاه مدتی پایداری کرد سپس مجبور شد به عثمانیها در مرز سنجاق پناه برد و به بایزید پسر سلطان محمد بپیوندد. اوزن حسن نیز در پی یک نبرنگ، چند ماه بعد دستور داد شایعه بیماری و مرگ او را منتشر نمایند و حتی مراسم مصنوعی کفن

و دفن وی را نیز با شکوه تمام در شهر تبریز برگزار کردند. آنگاه چند تن از امرا و نجبا به اغور محمد که به تازگی از طرف سلطان محمد عثمانی مورد حمایت مالی و نظامی قرار گرفته بود، نامه نوشتند و از او تقاضا نمودند قبل از آنکه برادرانش فرصت بدست گرفتن قدرت را بیابند، به ایران برگردد. وی نیزبا توصیه سلطان عثمانی سراسیمه به ایران آمد. ناگهان در تبریز خود را در برابر پدر دید، اما دیگر خیلی دیر شده بود زیرا او را محبوس وسپس بقتل رساندند.[۱۸]

**سلطان خلیل (۸۸۲ ه)**

وی پس از مرگ پدرش حسن فقط ۶ ماه توانست حکومت کند، زیرا درکشمکش با برادرش یعقوب به قتل رسید. یعقوب نیز تا سال ۸۹۶ بر اریکه قدرت تکیه زد. در جنگ او و برادرش سلاحهای گرم و آتشین نقش موثری داشتند. حسن بیک روملو در این باره چنین می‌نگارد: «... چون چرخچیان دو سپاه به هم درآویختند منقلای لشکر یعقوب چرخچیان خلیل را عقب راندند و به تیب رسانیدند ولی چون قلب سپاه خود را به توپ و تفنگ استوار کرده بود به‌ضرب توپ و تفنگ چرخچیان یعقوب پادشاه را پریشان ساختند و به امرای موجی یعقوب رسیدند.سپس میمنه آنها را منهزم کردند... اما دلاوران یعقوب در میان خاک میدان جنگ که از خون رنگین گردیده بود خود را به سلطان خلیل رساندند و او را با شمشیر بکشتند».[۱۹] تمام این تسلیحات سنگین و آتشین پس از این پیروزی نصیب سپاه یعقوب شد. وی از همین سلاحها در هجوم به گرجستان به سال ۸۸۸ ه بهره فراوان برد. قلعه معروف آخسخا و برجهای آن به ضرب چنین توپهائی درهم کوبیده شدند.[۲۰]

پس از حکومت ۱۴ ساله سلطان یعقوب، پسرش بایسنقر میرزا به مدت ۸ سال حکومت کرد. سپس بعد از وی بترتیب رستم بیگ (۸۹۷ - ۹۰۳ ه)، احمد شاه پسر محمد (به مدت ۶ ماه)، میرزا محمد پسر یوسف بیگ (۹۰۳ - ۹۰۴ ه)، الوند میرزا یوسف بیگ (۹۰۴ - ۹۰۷ ه) و سلطان مراد (۹۰۷ ه) به قدرت رسیدند.[۲۱] آخرین پادشاه این سلسله بدست شاه اسماعیل صفوی مغلوب شد و بدنبالش دولت آق قویونلوها به سال ۹۰۲ برای همیشه مضمحل گردید.

**مراسم سان (عرض) در عصر آق قویونلوها**

جلال‌الدین دوانی منشی سلطان خلیل رساله‌ای بنام «عرض نامه» یا «عرض سپاه اوزن» از خودبیادگار گذاشته است. در اینجا به ذکر قسمتی از این کتاب که درباره «عرض سپاه» یا مراسم سان ارتش به سال ۷۸۱ ه‌در بند امیر فارس بعمل آمد، می‌پردازیم: «... سلطان فرمود که امیر اعظم حسین بیگ تواچی که در امور لشکرداری و تواچی گری خبره بود تا عساکر منصوره را بترتیب لایق در صحرای ظاهربند امیر فرود آورد و حضرت صدارت پناهی اکابر و اعیان اطراف را در یورت خود

علی حسب اختلاف مراتبشان جای دهد . . . بامداد روز پنجم ماه رمضان امیر اعظم مهرداد بیگ و جناب امیر هدایةالله به رسم خدمت در مقابل و دیگر ندما و اهل طرب بعضی واقف وبعضی عاکف و در منظر شرقی، مغنیان خوش الحان با آلات غنا به ترتیب لایق نشسته بودند. . . روز اول صدر عالیقدر جهت عرض اعیان در پائین سوار ایستاد تاهر یک را به ترتیب مناسب ملحوظ نظر خورشید اثر سلطانی گرداند. این جمع عظیم، سادات عظام، علماء اعلام و ائمه اسلام با علم‌ها، طبلها سپس خلفاء کبیریه ومرشدیه با عددی بسیار از حفّاظ، قرّاء، موذنان، علمداران و نقاره چیان روان شدند و از عقب ایشان درویشان احمدی با طوق و علم احمدی و دف و نی در آن طرف بند توقف نمودند و چون در برابر سلطان رسیدند زبان به دعا و ثناگشودند. . . روز دوم، صبح روز جمعه سلطان خلیل بر تخت نشست و فرمان داده شدکه عساکر منصوره با تمام اسباب و اسلحه، قشون از جلو سلطان حرکت نمایند و تواچیان در میان معسکر همایون صدا در دادند و جار رسانیدند.شاهزادگان و امرا و عساکر که با تجمع تمام به محل عرض (سان) آمدند. ساق (جناح راست)، و سول (جناح چپ) و منقلای (طلایه و جلودار سپاه ولی در اینجا به معنی قلب آمده) مرتب داشتند. در ساق جمعاً ۹۰۴۴ نفر شامل: ۲۳۹۲ پوش دار، ۳۷۵۲ ترکش بند و ۳۹۰۰ قلغچی. در سول ۷۳۷۰۰ نفر شامل: ۵۸۰۲ نفر نوکر، ۱۷۳۱ پوش دارو ۱۷۱۸ قلغچی و باقی ترکش بند. در منقلای جمعاً ۵۶۶۲ نفر شامل: ۳۹۴۶ نوکر و باقی پوش دار و ترکش بند و قلغچی بودند . . . در سمت راست سلطان علی میرزا بود و چون به هواجهه حضرت سلطانی سلیمان مکانی رسید، خورشید صفت از ابلق چرخ فرود آمده بر زیلوچه‌ائی که بر سر راه بسط کرده بودند زانو زده و زبان اخلاص بر ادعیه فایقه و آئینه لایقه گشود و چنانچه رسم عرض است اسبی مکمل با زینی مرصع پیشکش کرد و سپس سلطان شاهزاده را با مراحم و عواطف شاهانه بنواخت . . . و از عقب ایشان امیر اعظم، امیر مظفرالدین منصور بیگ پرناک و بعد از آن . . . به همین طریق سایر امراء عالی‌قدر قشون قشون به ترتیب لایق خود را به محل عرض میرسانیدند و عدد مجموع ایشان چنانچه در دفتر تواچی ثبت است ۹۱۵۴ بود . . . بعد از آن مردم سول متوجه شدند و عدد ایشان چنانچه در روزنامه همایون ثبت است ۷۳۷۰ نفر بود و بعد از آن عساکر منقلای ۵۶۶۲ نفر بودند و بعد از آن ایناقان و خواص حضرت متوجه بساط بوسی گشتند. بعد از آن اصحاب السیف و ارباب قلم، بعد از آن صدر عالی، بعد از آن وزراء و صواحب و نواکر و عساکر خود به عرضگاه آوردند». سپس شماره و نفرات قسمتی از بخشهای مختلف را اینگونه برمی‌شمارد: «ایناقان و خواص جمعاً ۶۷۱۴ نفر شامل: ۳۷۱۶ نفر دلیران جنگی از آن جمله ۵۸۳ جوشن پوش، ۲۹۲۸ ترکش بند بعلاوه ۳۰۹۸ قلغچی به اتفاق ۱۰ مقام عالی دربار . . . روحانیون و علماء به همراه ۱۰۷۸ ترکش بند، قلغچی و جوشن پوش و ۳۶۰ اهل قلم، صدر عالیقدر مولانا علاءالدین بیهقی با چند نفر ترکش بند و ۱۰۰ نفر قلغچی، مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق طبیب با ۵۰ نفر ترکش بند و قلغچی، شاه عمادالدین

سلمان (وزیر) با ۱۴۰ نفر ترکش بند و قلغچی، خواجه کمال‌الدین علی (صاحب دیوان) با ۴۴ ترکش بند و ۵۸ قلغچی، خواجه معزالدین محمد فصیح با ۶۸ ترکش بند و ۲۸ قلغچی، شاه شرف‌الدین محمود خان با ۶۸ نفر ۵۰ ترکش بند و ۱۸ قلغچی، امیر علاءالدین مظهر با ۲۰ ترکش بند و ۴۰ قلغچی، چلبی سیف‌الدین منتشا داروغه کازرون با ۲۲۸ نفر ۳۸ پوش‌دار و ۴۰ ترکش بند و ۱۵۰ قلغچی، امیر کمال‌الدین یحیی با ۲۶ ترکش‌بند و ۲۲ قلغچی ... نوکران خاصه (گارد) جمعاً ۳۲۳۰ نفر شامل ۸۱۰ پوشن(جوشن)دار، ۱۶۰ ترکش‌بند، ۱۸۸ یساول، ۱۴۴ بکاولان، ۸۶ قوشچی، ۲۶ پارسچی، ۳۸۸ پیاده، ۱۴۸ عزبان، ۵۰ نقاره‌چی، ۳۴ رکابدار، ۳۷ یامچی، ۲۶ مشعل دار، ۲۶ فیوج، ۷۲ عمله مطبخ، ۱۱۰ فراش، ۱۸۸ ملازمان طویله، ۴۶ شبان و شیربان، ۵۸ عمله کتابخانه همایون، ۹۸ نفر اهل طرب، ۵۶ جارچی و توقچی، ۸۶ صنعتگر، ۳۶ ایاغچی، ۳۴۰ نفر از امراء کرد، ۳۵۰قایدان سول، ۴۹۴ مستحفظ قلاع و شوارع».[۲۲] روز سوم همه این افراد در صحرا دایره‌وار ایستادند تا سلطان خلیل از همگی سان دید.

## منابع


۱ - کتاب دیار بکریه، ۱۴۴
۲ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۹۳ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، صص ۸۰ و ۸۱ - کتاب دیار بکریه، صص ۲۲۰، ۲۲۳ و ۲۷۱
۳ - کتاب دیار بکریه، صص ۳۶۳ تا ۳۶۶
۴ - همان، ص ۳۴۰
۵ - همان، ص ۳۵۷
۶ - همان، ص ۴۱۷
۷ - همان، صص ۴۶۴ تا ۴۶۶ و ۵۰۹ - احسن التواریخ ، ص ۴۶۹
۸ - تاریخ گیلان و دیلمستان، صص ۳۳۶ و ۳۳۷
۹ - تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۲ - احسن التواریخ، صص ۴۵۶ تا ۴۸۳ - کتاب دیار بکریه، صص ۴۸۰، ۴۸۸ و ۴۹۳
۱۰ - احسن التواریخ، بخش تعلیقات، ص ۶۴۹
۱۱ - سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۲۹ ، ۴۸ و ۲۱۵
۱۲ - همان، صص ۲۱۷ تا ۲۲۴ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، صص ۶۴ و ۶۶ - احسن‌التواریخ،صص ۵۳۰تا۵۳۲
۱۳ - احسن التواریخ، ص ۵۳۴
۱۴ - همان، ص ۵۳۵
۱۵ - سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۱۰۰ تا ۱۰۲
۱۶ - همان، صص ۲۹، ۴۸و ۲۱۵ - احسن التواریخ، ص ۵۴۲
۱۷ - سفرنامه‌ونیزیان در ایران، صص ۱۰۰ تا ۱۰۲
۱۸ - همان، صص ۷۵ تا ۷۹
۱۹ - احسن التواریخ، صص ۵۷۷ تا ۵۸۰
۲۰ - همان، ص ۶۰۸
۲۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۳۵۲
۲۲ - عرض سپاه اوزن حسن، جلالدین محمد دوانی،ایرج افشار، صص ۴۱ و ۳۸ به نقل از: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴ صص ۶۹۱ و ۶۹۶



نمونه‌ای از اسناد تصویری که میدان جنگ و یگانهای شتر سوار را در قرن ۹ هـ می‌نمایاند. ایـــن تصویر هم برای خمسه نظامی ترسیم گردیده بود.



چهره مراد آق قویونلو ـ هر چند در عصر ترکمانان توپ و تفنگ برای اولین بار توسط ونیزیان در ارتش ایران به کار گرفته شد، اما هنوز سلطان مراد ترجیح می‌داده خود را با جنگ افزارهای قدیمی بیاراید. مکتب هرات، منسوب به بهزاد، ۹۰۸ هـ.ق (مجموعه ریمون کوشین، پاریس)

## صفویان

بنیان‌گذار سلسله صفویه شاه اسماعیل است که نسب او به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵ ه) رئیس صوفیان طریقت صفوی می‌رسید. به همین دلیل این سلسله را صفوی نامیدند. شیخ صفی الدین داماد و یکی از صوفیان مرید شیخ تاج الدین زاهد گیلانی محسوب می‌شد که در اردبیل بر مسند ارشاد نشسته بود. تصوف و صوفی‌گری که سابقه طولانی در ایران داشت، از زمان مغول بر بستر اوضاع سیاسی و اقتصادی نابسامان جامعه ایران رشد و اعتلای بیشتری یافت. زیرا هجوم مغول ناامنی، گسترش فقر، آشفتگیها و بیم و هراس را بر زندگی مردم تحمیل نموده بود، بنابراین گرایش و کشش به صوفی گیری آرام بخش آلام و رنجهای بخشی از مردم می‌توانست باشد.

شیخ صفی الدین در چنین شرایطی توانست در آذربایجان و آسیای صغیر پیروان فراوانی پیدا کند که توسط نمایندگان او بنام «خلیفه» هدایت و رهبری می‌شدند. پس از وی به ترتیب پسرش شیخ‌صدرالدین (۷۰۴ - ۷۹۴ ه) خواجه علی، شیخ ابراهیم و سپس شیخ جنید جانشینانش شدند. از بین این عده شیخ صفی و پسرش صدرالدین، سنی و شافعی مذهب بودند و بقیه از زمان خواجه علی گرایش به شیعه پیدا کردند.(۱)

در بین خاندان صفوی بتدریج گرایش و استحاله از جنبه‌های معنوی به جنبه‌های دنیوی نیز پدید آمد. آنچنانکه برای کسب قدرت سیاسی خیزشی بلند برداشتند. آنها دست به شمشیر و تیر و کمان بردند سپس در زمان شیخ جنید، نامبرده به دیار بکر نزد اوزن حسن آق قویونلو رفت، دست ارادت به او داد و خواهر خود خدیجه بیگم را به عقد وی درآورد. اما سرانجام در جنگ با شروانشاه به سال ۸۶۰ کشته شد . مریدان جنید رزمندگان شجاعی بودند که به نوشته انجللواین «جنگجویان عریان» تحت تأثیر روحانی - صوفیانه وی در زمان نبرد فریاد «یا شیخ» سر می‌دادند و مرگ را پذیرا می‌گشتند.(۲)

پس از جنید، پسرش شیخ حیدر دختر عمه‌اش «مارتا» یعنی فرزند اوزن حسن راکه معروف به علم شاه بیگم بود به زنی گرفت. مادر مارتا، دسپینا خاتون دختر کالویونس آخرین امپراتور مسیحی طرابوزان بود. شیخ حیدر به مریدانش امر کرد به جای کلاه ترکی، تاج ۱۲ ترک از سقرلاط سرخ بر سر بگذارند و به همین دلیل به آنها قزلباش (سرخ سر) می‌گفتند. حیدر نیز در مصاف با شروانشاه که از طرف یعقوب ترکمان حمایت می‌شد به سال ۸۹۳ هکشته شد. از وی سه پسر بنامهای علی، ابراهیم و اسماعیل باقی ماندند که هر سه نفر توسط یعقوب (پسر عمه پدرشان)در قلعه استخر فارس زندانی شده بودند.

**شاه اسماعیل (۹۰۷ - ۹۳۰ ه/ ۱۵۰۱ - ۱۵۲۳ م)**

وی به مدت ۶ سال نزد سادات قوامی گیلان بسر برده بود. عاقبت در سال ۹۰۵ ه در سن ۱۳ سالگی به همراه مریدان خود به سوی اردبیل آمد. در راه بسیاری از مریدان دیگر به او پیوستند و جمعیت آنها به ۱۵۰۰ نفر رسید. چون حاکم ترکمان اردبیل از ورود آنها به شهر جلوگیری نمود، مجبور شدند به ارزنجان بروند. در این مکان قریب ۱۰۰۰ تن از طوایف ترک صوفی آسیای صغیر نیز به آنان پیوستند طوریکه پس از تجهیز، شرایط مطلوبی را برای رزم با حریفان خود پیدا کردند. بدین ترتیب هسته ابتدائی سپاه اسماعیل که همان اولین صوفیان مریدش بودند، شکل گرفت.

اوایل حاکمیت اسماعیل به جنگ با شروانشاهان، اواسط حکومتش نبرد با ازبکان و اواخر آن نیز در ستیز با عثمانیها گذشت. شروانشاه دشمن اولیه و اصلی او بشمار می‌رفت، چرا که پدر و پدربزرگ خود را در جنگ با وی از دست داده بود. بنابراین در اولین اقدامات جنگی خود بدان سو روانه شد (۹۰۶ ه). آنجللو سفیر ونیزیان که خود همراه این سپاه و شاهد وقایع بود می‌نویسد: «پس از ۴ روز به دربند رسیدیم. همه مردم گریخته‌اند، تنها دژ آن پایداری نمود. همه برجهای دژ را تازه برافراشته‌اند و برفراز آنها مردان جنگی با نیزه، فلاخن و تیر و کمان جای گرفته‌اند. این دژ دو در دارد که دور آنها را با سنگها چیزی مانند سنگ چخماق دیوار کشیده‌اند ... شهر دربند راکه دمیرقاپو (در آهنین) می‌خوانند توسط صوفی (اسماعیل) ۲۰ روز شهربندان (محاصره شدید) کردند. سه نقب زدند که نتیجه‌ای نداشت، عاقبت لشکریان او زیر پای یکی از برجها راکندند و جای گود شده را با هیزم پر نمودند و بعد آن را آتش زدند. دودی عظیم به هوا برخاست که چون دژ بد (نگهبان قلعه - رئیس و فرمانده دژ) آن را دید نیمه شب کس نزد اسماعیل فرستاد و بر جان و مال دژنشینان زنهار خواست تا دژ را تسلیم کند. اسماعیل نیز خرسند شد و بامداد روز دیگر آنجا را تصرف کرد و در آن ساز و برگ، توشه و جنگ افزار فراوان یافت و من خود دیدم که جوشنهای بسیار به حضور شاه اسماعیل آوردند».[۳] بدین ترتیب با پیروزیهای اولیه و غنائم بدست آمده، کار تجهیز و بسیج قوا را برای او سهل نمود. این پیروزی بعلاوه رهبری کاریزماتیک (روحانی) او، بر قدرت فرماندهی‌اش افزود و عامل تهییج مناسبی برای جنگاورانش در میادین جنگ گردید. در این باب انجللو که شاهد تهدادی از این نبردها بود چنین نگاشته است: «شاه اسماعیل را سپاهیان می‌پرستند و بسیاری از آنها بی‌جوشن و زره می‌جنگند و از مردن راضی هستند. آنها با سینه‌های برهنه به میدان جنگ می‌روند و فریاد می‌زنند شیخ، شیخ ... سربازانش معتقدند که او نخواهد مرد. آنها کلاه سرخ نوک تیز ۱۲ چین بر سر می‌نهند و ریش و سبیلشان را نمی‌زنند ... عده‌ای از آنها زره‌ای دارند از صفحات زراندود که از بهترین پولاد شیراز ساخته شده. برگستوان اسبهایشان از مس و مثل برگستوان مردم سوریه قطعه قطعه است. بسیاری از سپاهیان سواره او کلاه‌خودهای فلزی سنگین دارند و بر اسب می‌نشینند... آنها از منجنیق، خنجر،

نیزه، سپر، تیروکمان، گرز و شمشیر استفاده می‌کنند». یک سال پس از پیروزی در دربند، در نبرد دیگری به همراه ۷۰۰۰ جنگاور خود، سپاه ۲۷۰۰۰ نفره شروانشاه را درهم کوبید و دستور داد تاسرهای سربازان دشمن را جمع کنند و بر روی هم بچینند.(۴)

**فتح باکو و جنگ با سپاه الوند میرزا ترکمان**

شاه اسماعیل برای فتح باکو نیروی زبده‌ای را جمع‌آوری کردو در اسرع وقت آنها را به پای حصار شهر رساند. در اولین اقدام دستور داد چند ناحیه از خندق دور حصار شهر را برای عبور لشکریان پرکنند. ولی هنوز این کار کاملاً عملی نشده بودکه اهالی خود را تسلیم کردند و دروازه‌ها را گشودند. اشراف، اعیان و کلانتران شمشیر به دست و کفن درگردن به درگاه او آمدند و مراتب اطاعت خود را اعلام نمودند. اسماعیل عذرشان را پذیرفت و فردای آن روز دستور داد سردار بزرگش خادم بیک به همراه عده‌ای جنگاور، تمام خزاین، طلا و نقره باکو را به لشکرگاه و جلوی خرگاهش منتقل کنند و بر روی هم انباشته نمایند. آنگاه امر کرد حتی خمس (۱/۵) غنائم راکه حق او بود به همراه ۴/۵ بقیه غنائم بین مریدان (سربازان) به تساوی تقسیم کنند. این اقدام وی مخصوصاً مسئله تقسیم مساوی غنائم، رابطه بین مرید و مراد و یا سربازوفرمانده را بشدت تقویت نمود و تاثیر مثبتی نیز بر جنگاورانش بر جای نهاد.(۵) پس از این فتح و گشودن قلاع اطراف باکو، اندکی بعد تصمیم به فتح شیراز گرفت اما هنوز مدت زمان کوتاهی از فکر باکو فارغ نشده بودکه الوند میرزا با ۳۰۰۰۰ سوار روانه شروان شد و سردار خود عثمان سلطان ترکمان را به همراه ۱۰۰۰۰ سوار از گنجه به جنگ سرداران شاه اسماعیل یعنی قرابیری قاجار و حلواچی اوغلی که ۵۰۰۰ سوار در اختیار داشتند، فرستاد و جنگی «سردار به سردار» درگرفت که در طی آن قرابیری کشته شد و ۵۰۰۰ سوار الوند میرزا ترکمان نیز هلاک گردیدند. این نبرد نتیجه رضایت‌بخشی برای هیچ یک از دو طرف نداشت، بنابراین الوند میرزا تصمیم گرفت شخصاً با شاه اسماعیل روبرو گردد. اسماعیل نیز آماده نبرد شد. دو سپاه پس از آنکه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به آرایش نیرو پرداختند. جنگی سخت درگرفت،شاه اسماعیل حلواچی اوغلی را چرخچی نمود. ستیزی خونین از بامداد تا شامگاه ادامه یافت و سرانجام ۱۸۰۰۰ سپاه الوند میرزا (بقول تاریخ جهان آرا ۲۰۰۰ و لب التواریخ ۸۰۰۰ نفر) کشته شدند آنچنانکه میدان نبرد را خون فراگرفت. اسماعیل که خود شخصاً شمشیر می‌زد، شجاعانه توانست تا پای علم دشمن پیش بتازد و پای علمدار (پرچمدار) سپاه دشمن را قطع نماید. با فرار الوند میرزا و بقیه سپاه او، لشکرگاهش به غارت رفت و سرهای کشتگانشان نیز بر روی هم انباشته گردید.(۶) بلادرنگ در میدان جنگ بدستور شاه اسماعیل خرگاه برافراشتند و به تمام سرداران و فرماندهان شمشیر، خلعت طلا و نقره بخشیده شد.(۷)

پس از این پیروزی اسماعیل وضع خود را تثبیت شده یافت. بنابراین در تبریز بر تخت شاهی نشست، خطبه بنامش خواندند و سکه‌ها ضرب نمودند. اما هنوز اندک زمانی از این وقایع نگذشته بود که خبر رسید ترکمانان بار دیگر تجهیز شده و قصد جنگ دارند. این بار سلطان مراد برادر الوند میرزا در راس یک سپاه ۳۰۰۰۰ نفره که ۱۰۰۰۰ نفر آنها ترکمان و ۲۰۰۰۰نفر بقیه را عثمانیها در اختیارش نهاده بودند، بسوی شاه اسماعیل آمد و اعلان جنگ داد. در نبرد سخت دیگری که بوقوع پیوست، شاه اسماعیل یگان توپخانه را نیز در جلو صف لشکریان بکار گرفت. با آغاز حمله «یکباره ۲۵ گلوله شلیک کردند که ۷۰۰۰ ترکمان و عثمانی را بکشتند . . . شاه نیز خود را در میدان به الوند رسانید و با شمشیر چنان ضربتی بر اوکوفت که از فرق سر تا زین شکاف بگرفت».[۸] در این جنگ عثمان پاشا فرمانده بزرگ عثمانیها نیز بدست سلطان ابراهیم و زال پاشا بدست حلواچی اوغلی به دیار نیستی فرستاده شدند. از لشکریان ۳۰۰۰۰ نفره آنهاهم قریب به ۱۷۰۰۰ نفر به هلاکت رسیدند که «در کمر هر یک ۲۰ تومان طلا بود و بدست سپاه قزلباش بیفتاد». همان شب به امر شاه اسماعیل، سلطان ابراهیم (برادر اسماعیل) از یکسو و حلواچی اوغلی از سوی دیگر لشکرگاه را به همراه ۴۰۰۰۰ سرباز قراول و نگهبان تا صبح پاس داشتند تا دشمن منهزم شده اقدام به عملیات شبیخون و ناگهانی canvass ننماید. اما خیلی زود بار دیگر ترکمانان و عثمانیها توانستند اینبار ۱۲۰۰۰۰ نفر را بسیج و آماده جنگی جدید کنند. در مقابل این انبوهی سپاه، قزلباشها ۱۲۰۰۰ نفر را صف‌آرائی کردند. عثمانیها لشکریان خود را به ۷ صف آرایش دادند که وزیر اعظم در صف پنجم، مصطفی‌پاشا وینگچری آقاسی در صف دوم، سلطان مراد میرزا در صف چهارم و توپخانه نیز در دو طرف میدان استقرار یافتند. با ورود چرخچیان دو طرف به میدان، جنگ شدیدی آغاز شد. شاه اسماعیل خود به همراه ۲۰۰۰ جنگجوی زبده از جان‌گذشته بر صف دشمنان تاخت و پس از عبور از چهار صف، به دنبال سلطان مراد که از پای علم گریخته بود شتافت. ولی چون او را نیافت وزیر اعظم عثمانیها را به «شمشیر حیدری ذالفقارنژاد» خود به دو نیم کردو سرش را به فتراک بست و جنگ‌کنان به عقب بازگشت. در این گیرو دار ناگهان دشمنان پای به فرار نهادند و تا ۴ فرسخ تحت تقیب قرار گرفتند. در این جدال نیز ۴۰۰۰۰ سپاه عثمانی و ترکمان کشته شدند، بار دیگر لشکرگاه آنها تاراج شد و غنائم بدست آمده بین جنگاوران قزلباش تقسیم گردید. آنگاه در پی ترکمانان به سوی اصفهان روانه شدند. با آمدن این سپاه «مردم و سادات شهر دروازه‌ها را به روی آنهاگشودند و به پای بوس شاه بیامدند. . . سپس به سوی قلعه تبرک که ۵۰۰۰ ترکمان به همراه سلطان مراد در آنجا ببودند، برفتند و سیبه‌ها را به سوی قلعه بردند». آنها توانستند در تاریکی یکی از شبها با سوراخ کردن دیوار قلعه، ناگهان تکبیر گویان به درون قلعه بریزند و ۳۰۰۰ ترکمان را قتل‌عام نمایند.[۹] از این تاریخ به بعد ترکمانان دریافتند که آب رفته را نخواند توانست به جوی بازگردانند. زیرا حکومت اسماعیل ثبات لازم را

بدست آورده بود و عثمانیها نیز بیش از این حاضر نبودند از یک نیروی میرنده در مقابل یک نیروی بالنده، جدید و پرتوان، حمایت کنند. بنابراین بعضی از طوایف آنها از جمله ۷ طایفه: شاملو، تکلو، ذوالقدر، افشار، روملو، استاجلو و قاجاردست بیعت به شاه اسماعیل دادند، بسیاری از آنها کلاه ۱۲ ترک بر سر نهادند و قزلباش نام گرفتند. به همین دلیل مینور سکی صفویه را جانشینان بلافصل سلاطین ترکمان آق قویونلو می‌داند.(۱۰) شاه اسماعیل بخاطر قدردانی و در حقیقت آرام و مطیع نمودن آنان پاداش فراوان از جمله به روسایشان عطا کرد که زمنیهای فراوان قسمتی از آنها را تشکیل می‌دادند.(۱۱)

اما بخشی دیگر از ترکمانان همچنان به مقاومت و سرکشی ادامه دادند. آنچنانکه سال بعد (۹۰۸ ه) شاه اسماعیل مجبور شد برای چندمین بار ۳۰۰۰۰ نفر را تجهیز کند و به جنگ آنان بیاید. این «زره داران کینه کوش و بهادران جوشن پوش با سپرهای رنگارنگ، خنجر، شمشیر، گرز و ششپر. . . لشکریان ۷۰۰۰۰ نفره مراد بن یعقوب را در هم کوفتند و سنگرهای آنها راکه از عرادههای توپ، ضرب زن، تخته و چپر بود از جاکندند و زنجیرهای عرادههای توپ را با تبرزین پاره پاره نمودند». مراد بیک نیز به شیراز گریخت. اما شاه اسماعیل هم راضی نبودوی رارها کند، بنابراین در ربیع‌الاول سال بعد به شیراز لشکر کشید و پس از سرکوب آخرین مقاومت آنان، دولت آق‌قویونلوها را برای همیشه به حافظه تاریخ سپرد.(۱۲)

این لشکرکشی دستاورد دیگری نیز داشت. از جمله سرداران، امرا،اعیان و اشراف نواحی و ولایات مختلف مثل کرمان، یزد، اصفهان، کرمانشاه، فارس و کردستان مراتب اطاعت از شاه اسماعیل را پذیرفتند، غیر از کیا حسین‌چلاوی فرمانروای رستمدار. بدین ترتیب دامنه و حوزه قلمرو حکومت اسماعیل به نواحی مختلف ایران گسترش یافت. برای سرکوب عصیان کیاحسین نیز ۱۲۰۰۰ مرد جنگی را با تفنگهای فتیله‌ای که فوجهائی از آنها زنبورکچی و تیروکمان دار بودند روانه آن مناطق نمود. کیاحسین تمام قلاع ناحیه کوهستانی رستمدار را تا مازندران ترمیم و تعمیر کرده بودکه مهمترین آنها عبارت بودند از: قلعه استا،فیروزکوه وگل خندان. با ورود سپاه قزلباش به این نواحی، گروهی از دلاوران و جنگاوران رستمدار و مازندران هم که در تیراندازی با تیر وکمان و بکار بردن ژوبین و خشت استاد بودند به آنها پیوستند. قبل از آغاز جنگ، سردار بزرگ شاه اسماعیل یعنی الیاس بیک با نیرنگ کیا حسین در قلعه ایرج ورامین دستگیر و به قتل رسید. با شنیدن این خبر شاه خود شخصاً در رمضان سال ۹۰۹ از قم به سوی رستمدار آمد و قلعه گل خندان را بوسیله فوج نفت‌انداز، آتشخانه که با گلوله‌هائی از سنگ پر می‌شدند و چرخهای قلعه کوب به تصرف درآورد، سپس به قتل عام مدافعان آن پرداخت.(۱۳)

پس از این پیروزی به سوی فیروزکوه سرازیر شدند. این دژ بسیار مستحکم و از نظر آذوقه،

آب و سلاح بقدر کفایت ذخیره داشت. در روز اول سپاهیان قزلباش قلعه را کاملاً محاصره کردند. سپس به امر شاه ناگهان هزاران بوق، کرنا، طبل و شیپور بصدا درآمدند طوریکه صدای مهیب آنها موجب تزلزل روحیه مدافعان قلعه گردید، سپس بامداد روز بعد عملیات سراسری آغاز شد. منجنیقها، دیوار کوبها، کله قوچها و سایر ماشینهای قلعه گیری به کار گرفته شدند و همزمان با کار نقب زنی نقابان، پرتاب گلوله‌های سنگی بزرگ، شیشه‌های نفت شعله‌ور و تیرباران مداوم ادامه یافت. ۱۵ روز تمام این وضع به درازا کشید عاقبت در آخر ماه شوال علی کیا حاکم دژ خود را به همراه کلیدهای قلعه تسلیم کرد. قزلباشها پس از قتل و غارت در این قلعه، بار دیگر به حرکت خود ادامه دادند و به سوی قلعه استا آمدند. بعد از رسیدن به پشت دروازه های قلعه، چند روزی را به بررسی مواضع و استحکامات آنجا گذراندند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که آنجا را بخاطر استحکامات دفاعی‌اش نمی‌توان به سادگی با آلات حصار گیری رایج فتح نمود. بنابراین تصمیم گرفته شد آب هبله رود را که از پای حصار قلعه عبور کرده و آب شرب آنها را نیز تامین می‌نمود، منحرف نمایند. پس حسین بیک لله به همراه گروهی از سپاهیان بوسیله حفاری‌های طاقت‌فرسا توانستند بستر مسیر رود را عوض کنند و اندک زمانی بعد فریاد العطش و تشنگی اهالی را به آسمان برسانند و سرانجام به درخواست آنها، کیاحسین که خود در قلعه حضور داشت و آنجا را مرکز و ستاد فرماندهی ۱۲۰۰۰ جنگاورانش نموده بود، تسلیم شد.(۱۴)

### جنگهای منطقه دیاربکر

دیار بکر از گذشته‌های دور یکی از مناطق بسیار حساس و مهم در غرب ایران محسوب می‌شد و اینک شامل شش شهر: اورفه، قرآمد، ماردین، جزیره، حصن کیفا، سعرت و دژهای مهم جملین، ددو، ارزن، ایخو و ساسون می‌گردید.(۱۵) موقعیت ویژه این ناحیه سبب شده بود که بسیاری از شهرها به همراه استحکاماتشان بصورت دژهای بسیار محکم و استوار درآیند. در این زمینه یکی از بازرگانان ونیزی شهر قرآمد را چنین توصیف می‌کند: «قرآمد شهری بسیار بزرگ است که آنرا امپراطور قسطنطین بنا نمود. شعاع آن ۱۰ تا ۱۲ میل است و برگرد آن باروئی از سنگ سیاه نهاده‌اند. در تمام محیط شهر ۳۶۰ برج و کوشک ساخته‌اند. آنجا دارای ۶ دروازه می‌باشد که سرجوخه‌ها و سربازان از آن بخوبی محافظت می‌کنند. سرجوخه هر دروازه ۱۰ تا ۲۰ سرباز را زیر فرمان دارد».(۱۶)

برای فتح حصن کیفا و سراسر دیاربکر که در اختیار سلطان خلیل شوهر خواهر شاه اسماعیل بود، شاه اسماعیل استاجلو محمد بیگ یکی از وفاداران به دستگاه نظامی خود را در راس سپاهی ۱۰۰۰۰ نفره بدان سو روانه کرد. سلطان خلیل بلافاصله ساز و برگ فراوان در داخل دو دژ بلند

کوهستانی ذخیره نمود و در آنجا موضع گرفت. به نوشته ونیزیان محیط یکی از آنهایک میل و دیگری نیم میل بود. در قلعه بزرگتر اطاق و مسکنی نبود و دژ همان کوهی بود سخت سراشیب که محیط آن را دیواری راست بالا رفته و پای کسی به آنجا نمی‌رسید مگر در یک قسمت که در آن نقطه برای دفاع از معبر دژ دیوارهای بلند و برجهای فراوان ساخته بودند و سپاهیان مقیم دژ، در آن برجها خانه داشتند. در دژ کوچکتر سلطان خلیل به همراه خالخون خاتون همسرش (خواهر اسماعیل) و سایرین سکونت داشتند. به فرمان استاجلو تمام امرای دیاربکر به همراه سپاهیانشان در این محل تجمع کردند و سپس چندین روز به جنگ پرداختند. تفنگها، تیر و کمان و نیزه‌ها کاری از پیش نبردند، پس خمپاره‌انداز برنزی چهار دهانه را که در زمان سلطان یعقوب (آق قویونلو) ریخته بودند از ماردین بدانجا آوردند و به همراه یک خمپاره انداز دیگر که جوانی ارمنی به سبک ترکان یعنی یکپارچه برای استاجلو ساخته بود بکار گرفتند. این خمپاره دومی قنداقش نصف طول خمپاره و دارای ۵ دهانه بود . . . در قلعه نیز سه چهار تفنگ عراق عجمی وجود داشت که دارای لوله‌های کوچکی بود که با تدبیری خاص آنها را به قنداقها نصب کرده بودند. این تفنگها به اندازه تفنگهای آرکبوز و بردشان بسیار زیاد بود. آنها نوعی کمان داشتند که به شکل کمانهای شاخی بود اما عمداً آن‌ها را محکمتر از کمانهائی ساخته بودند که با دست کشیده می‌شد و دسته‌ای داشت با آلتی که با آن زه را می‌کشیدند شبیه آنچه ما بکار می‌بریم. در این کمانها به جای مهره قطعه آهنی تعبیه کرده‌اند. تیرهای ترکان پردارند و نوکشان تیز است و مسافتی عظیم را طی می‌کنند. از این کمانها تقریباً ۲۰ تا در یکی از این قلعه بود و گمان می‌کنم در دژ کوچکتر دیده باشم. . . در این شهر تپه‌ای قرار داشت که بر روی آن باروئی از چوب و تیر ساخته بودند و در پس آن عده‌ای از مردان با فلاخن آتش به قلعه پرتاب می‌کردند. همچنانکه دژ نشینان همین معامله را با مردم شهر انجام می‌دادند. این بارو را بر بلندترین نقطه شهر ساخته بودند و از آنجا سنگهای فراوان پرتاب می‌کردند. آن دو توپی را که گفتم، متوجه دژ نمودند و گروههای دیده‌بانی را درهم کوبیدند و با این کار گزند بسیار به دژنشینان رساندند و باعث شدند که عده زیادی کشته شوند. همچنین دیواری از تعداد بسیاری تیرهای بزرگ ساخته بودند که مانند پل بالا و پائین می‌رفت. این سنگر را در یک شب ساختند و هنگامیکه می‌خواستند یکی از توپها را آتش کنند آن را بالا می‌بردند و پس از تیراندازی آن را پائین می‌آوردند. به هر حال بسیاری از دو طرف کشته شدند . . . پیش از سپیده دم تا غروب آفتاب مهاجمان سازهای جنگی می‌نواختند. تا مدت ۲ ماه که من در آن‌جا بودم پیوسته جنگ و ستیز بود و آنقدر ادامه یافت که استاجلو محمد آنجا را فتح نمود».(۱۷)

آنچه که در این گزارش جلب توجه می‌کند استفاد از توپ برای کوبیدن حصارهای قلاع بوده که فرمانده آتشبار ویژه خود را داشته است. در این زمینه گزارش دیگری نیز از ونیزیها باقی مانده

است: «در زمان اسماعیل دژوان بسیار مستحکم و زیدی بیگ بر آن حکم می‌راند. در پائین این دژ شهر بزرگی بود که مردم بیشتر ارمنی بودند ولی در خود دژ کردان سکونت داشتند. فرزندان این امیر بر دژهای پیرامون آن حکومت می‌کردند. شاه اسماعیل بیرام بیگ را با ۱۰۰۰۰ لشکر به جنگ این امیر فرستاد. فرمانده توپخانه این سپاه شخصی ونیزی و نامش آقاموسی بیگ طرابوزانی بود. .. در اردوی جنگی بیرام بیگ دو توپ بود که پس از نیرنگی که از سوی زیدی بیگ به آنها زده شد دژ را با آتش توپ‌ها توانستند بگشایند».(۱۸)

**جنگ با ازبکان**

قبل از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل، ازبکان بعد از منکوب کردن آخرین بازماندگان تیموری و تصرف قلمرو آنان، سالها از طریق ماوراء النهر به تاخت و تاز در ناحیه شمال شرقی ایران بویژه خراسان پرداختند. شیبک خان ازبک که در سال ۹۱۳ ه مناطق مختلف خراسان را از پسران حسین بایقرا گرفته بود،اینک نامه‌ای تهدید آمیز به شاه اسماعیل نوشت و او را به جنگ فراخواند. اسماعیل نیز به دلیل گرفتاریهای داخلی مدتی را به مداراگذراند. عاقبت سه سال بعد در ماه رجب، چمن سلطانیه را به عنوان مقر اصلی تجمع نیروها برگزید، سپس لشکریان را از نقاط مختلف همچون: عراق عرب، عراق عجم، فارس، کرمان، کردستان، لرستان، اران و آذربایجان تحت فرماندهی امیران و سرکردگان محلی یا فرمانروایان آن ایالات و ولایات به آنجااحضار نمود. در اولین روز تجمع سپاهیان، در اردوگاه پرتکلف و باشکوه «فوج قورچیان» راکه بتازگی از بین صوفیان، اشراف و بزرگان قزلباش تشکیل شده بود به همراه یساولان و غلامان خاصه باگرزهای طلائی در پشت تخت شاهانه از دو جانب صف کشیده بودند. سپس ارکان دولت، امرا و اعیان کشور به قدر مکنت و استطاعت خود پیشکشها تقدیم نمودند. آنگاه صلای عیش و نوش درانداختند و در پایان نوبت به عطا و بخشش شاهانه رسید. شاه به خزانه‌داران دستور داد اموال نفیس، طلا، نقره، اسبان و شتران اصطبل و شترخانه شاهانه را بین سران و سرداران تقسیم نمایند. سپس بعد از چند روز ارتش بزرگ او به حرکت درآمد. در زمان راهپیمائی هر روز به هنگام پگاه، با غریو کوس و شیپورهای کوچ که دشت و صحرا را در می‌نوردید، سپاهیان درافواج و یگانهای متعدد بدنبال پرچمهای ویژه خود تحت امر افسران ارشد با نظم جاده را پشت سر می‌نهادند. در طی راه «چاوشان سپاه» با پرچمهای سبز و لباسهای رسمی در پیشاپیش صفوف لشکریان به حرکت درمی‌آمدند و شعرهائی را در مدح شاه نجف و ستایش آل رسول می‌خواندند. مردم شهرها و روستاهای سر راه نیز به تماشای این اردوی بزرگ نظامی به نظاره می‌ایستادند و ابراز احساسات نموده وگاهی به گریه می‌افتادند.

با ورود این ارتش به نواحی هرات، شیبک خان به مرو گریخت. چون ادامه تعقیب سپاه

شیبک‌خان و فتح قلاع آن نواحی بدون آلات حصارگیری که ارتش صفوی با خود بقدر کفایت نیاورده بود، امکان نداشت، بنابراین شاه اسماعیل و فرماندهانش دست به یک حیله حساب شده زدند. آنها نامه‌ای تحقیر آمیز به شیبک خان نوشتند که در آن آمده بود برای سرکوب شورشیان دیاربکر و آذربایجان از همین جا برخواهند گشت و مجدداً به این سوی خواهند آمد. پس نخست چادرهای کهنه اردوگاه را به آتش کشیدند آنگاه ۳۰۰ سوار را به فرماندهی امیر بیک موصلو در همان نواحی به کمین گذاشتند. سپس خود به همراه ۱۷۰۰۰ نفر از جنگاوران و ۱۳۰۰۰ افراد اردو بازار تظاهر به برگشت نموده و حتی لشکریان را از روی پل رودخانه آن نواحی گذراندند و در نزدیکی محمود آباد در تاریکی شب اطراق کردند. فرمان آماده‌باش کامل به سربازان داده شد و جاسوسان و خبرچینان نیز بطور مرتب گزارش و خبر می‌آوردند. در چنین فضائی دستور صادر گردید تا همه رزمندگان قزلباش همچون آرایش میدان جنگ، بصورت نیم‌دایره‌ای بنشینند و طناب دهانه اسبان خود را نیز به بازو بیندازند، مشعلداران هم کهنه مشعلهای خود را آغشته به روغن کرده و آماده آتش زدن نمایند.

از آن سو ازبکان که دشمن را در حال عقب نشینی دیدند بفکر تعقیب و شبیخون افتادند درمقابل حرکت اولیه آنان، نخست ۳۰۰ سوار قزلباش کمین کرده خود را ظاهر نمودند و پس از کر و فر و حرکات تحریک کننده، ازبکان را بدنبال خود کشاندند و از پل روی رود نیز عبور دادند. در همین موقع عده‌ای از بیلداران و کلنگداران سپاه قزلباش که در پستی و بلندیهای منطقه در تاریکی پنهان شده بودند بغتتاً از جایگاههای خود بیرون آمدند و پل را پشت سر ازبکان ویران کردند. ازبکان نیز بی خبر از همه جا، بدنبال ۳۰۰ سوار امیر بیگ ناگهان خود را در تاریکی شب در میان نیمدایره بزرگ مرکب از ۱۷۰۰۰ لشکر شاه اسماعیل دیدند. به یکباره بابانگ چاوشان و جارچیان دسته مشعلداران مشعلها را افروختند و فضای داخل کمین نیم دایره را همچون روز روشن نمودند. بلافاصله بقیه جنگاوران هم به کشتار ازبکان پرداختند و جمع زیادی از آنها، از جمله شیبک خان را از دم تیغ گذراندند. سر شیبک را بریدند و آنرا پر از کاه کرده برای سلطان بایزید فرستادند.بقولی دیگر، دست و پاهای وی را نیز بریده و به حکام اطراف و اکناف مملکت سپردند و استخوان سرش را قدح مجلس بزم کردند.(۱۹)

### ورود پرتغالیها به خلیج فارس

خلیج فارس از گذشته‌های دور مورد توجه اقوام مختلف بود و بعنوان یک شعبه بزرگ اقیانوس هند تا قلب دنیای قدیم پیش می‌رفت. سارگون کبیر (حدود ۲۸۷۲ ق.م) به «دریای سفلی» که خلیج فارس کنونی است، اشاره صریح نموده و در کتیبه‌های آشور نیز از جزیره‌ای بنام «تیوون» Tiwun

نامبرده شده است.

یکی از دلایل اهمیت این خلیج برای اقوام و ملتهای گذشته، موقعیت تجاری آن در نواحی عمان، بحرین، مسقط، سیراف، کیش و هرمز بود. این تجارت مشمول کالاهای گوناگون از جمله ادوات جنگی همچون تیر و کمان و مخصوصاً شمشیرهای هندی و مصری می‌شد. وجود نفت نیز این اهمیت را دوچندان می‌نمود. آراتستن جغرافی‌دان معروف روزگار باستان (۲۷۳ - ۱۹۲ ق . م) اولین بار به «قیر مایع» در شمال خلیج فارس یعنی بابل و شوش اشاره نموده و قدرت آتش‌زائی آنرا بسیار زیاد دانسته است. سپس استرابون از قول پوزیدونیوس (۱۳۵ - ۵۱ ق.م) از خصوصیت نفت در «چشمه‌های نفت بابل که سفید و سیاه باشد» ذکری به میان آورد.[۲۰] حال در زمان به قدرت رسیدن شاه اسماعیل نیز بار دیگر دول خارجی بویژه اروپائیان نیم نگاهی به خلیج فارس انداخته بودند. قرن ۱۶ میلادی (۱۰ هـ.ق) اوج نهضت پروتستان، وقایع رنسانس و پیشرفتهای علمی و دانش در اروپا بود. بورژوازی رو به رشددر بخشهایی از این قاره، سیستم سرمایه‌داری را با شتاب به سوی توسعه می‌برد. این توسعه مستلزم تلاشهای استعماری «کلنیالیسم» Colonialism در سرزمینهای دیگر از جمله ایران عصر صفوی نیز می‌شد تا هم مواد خام مورد نیاز صنایع خود را تامین نمایند و هم بازارهای جدید را بر روی کالاهای تولیدی مانوفاکتورهای بزرگ و کارخانه‌ها بگشایند. برای رسیدن به شرق، راه خشکی بوسیله امپراطوری قدرتمند عثمانی در آسیای صغیر سد شده بود. از این رو اروپائیان مدتی را صرف کشف راههای دریائی نمودند. در این مورد اسپانیائیها از مدتی قبل کریستف کلمب را به سال ۱۴۹۲م به سوی سواحل آمریکای مرکزی فرستادند. چند صباحی بعد امریکووسپوچی ایتالیائی در اقیانوس اطلس به سوی غرب به حرکت درآمد. آنگاه دریانورد اسپانیائی ماژلان از طریق جنوب اقیانوس اطلس وارد اقیانوس آرام و سپس اقیانوس هند شد. در اواخر قرن ۱۵ م شاهزاده پرتغالی هانری دریانورد هم برای ورود به هند از طریق جنوب اقیانوس اطلس و جنوب افریقا وارد اقیانوس هندشد و سپس خودرا به مرکز ادویه رساند. این پویش و تلاش همچنان ادامه یافت تا سرانجام توانستند راه نفوذ به آسیا و مشرق زمین را بیابند. ورود اروپائیان به ایران و خلیج فارس را هم باید از این زاویه نگریست. آنها برای نفوذ به ایران در درجه اول بدنبال تجارت ابریشم بودند. در این راه توجه به راههای دریائی، تاسیس نیروی دریائی، استفاده از کشتی‌های جنگی و سلاحهای آتشین بویژه توپ نقش موثری ایفا کردند.

تلاش پرتغالیها برای ورود به خلیج فارس، مصادف با زمان جنگ شاه اسماعیل با ازبکان شد. پرتغالیها که بر اساس عهدنامه Tordesillas نیمکره شرقی زمین را در حیطه نفوذ خود قرار داده بودند، به فرماندهی دریاسالار آلبوکرک Alfonsod Albuguergue از موقعیت استفاده نموده و پس از تصرف مسقط، بندر سحار و خورفکان به سوی هرمز آمدند. همزمان با این وقایع، حاکم هرمز کودک ۱۲

ساله‌ای بنام سیف‌الدین بود که نیابت حکومت او را خواجه عطار بعهده داشت. عطار بلادرنگ به تجهیز سپاه و تهیه ۴۰۰ کشتی و ۲۵۰۰ جنگجوی «اهل جنگ در دریا» پرداخت. او توانست با اجیر کردن جنگاوران مزدور، ۳۰۰۰۰ نفر را در شهر به حال آماده‌باش درآورد. از این تعداد ۴۰۰۰ نفر نظامیان ایرانی بودند که در تیراندازی مهارت زیادی داشتند. اما پرتغالیها نخست از جنگ پرهیز کردند و به تطمیع و تهدید رجال و عوامل حاکمیت درون جزیره هرمز پرداختند. این رجال و اشراف مقیم جزیره چون از وضع خاندان پریشان آق قویونلو مطلع بودند و شاه اسماعیل و ارتش وی را نیز در حال جنگهای داخلی می‌دیدند، احتمال هر نوع کمک رسانی و حمایت مالی و نظامی از سوی آنان را غیر ممکن دانستند. بر این اساس صلاح را در آن دیدند که اطاعت از پرتغالیها را بپذیرند و خودرا تابع پادشاه آنان دم مانوئل Dommanoel بدانند. بعلاوه با تقبل پرداخت خراج سالانه ۱۵۰۰۰ زرافین، در زیر چتر حمایتی پرتغالیها قرار می‌گرفتند. بر طبق پیمانی که آلبوکرک با آنها منعقد نمود، مقرر گردید مال التجاره پرتغالیها از آن تاریخ به بعد از پرداخت عوارض گمرکی معاف گردند و به کالاهای خریداری شده از سوی پرتغالیها نیز بیش از مالیاتی که اهالی جزیره می‌پرداختند، باجی تعلق نگیرد. همچنین بدون اجازه مخصوص پرتغالیها هیچ یک از کشتی‌های غیر بومی حق نداشتند در خلیج فارس به تجارت بپردازند. بدین طریق تحت پوشش این قرار داد (۱۵۰۷ م - ۹۱۳ ه)، استیلا و نفوذ وسیع خویش را در خلیج فارس تحکیم بخشیدند. آلبوکرک بلافاصله شروع به ساختن قلعه مستحکم نظامی در جزیره هرمز در محلی بنام «مورونا» نمود. بدنبال این قلعه تجارتخانه‌ای بزرگ نیز در هرمز تاسیس کرد تا بکار تجارت و داد و ستد کالاها بپردازد.

شاه اسماعیل باشنیدن این اخبار، هیئتی را نزد فرمانروای هرمز فرستاد و مالیات سالیانه و همیشگی را مطالبه نمود. اما حاکم هرمز با مراجعه به کرک، از پرداخت هر نوع خراجی سرباز زد و مقداری گلوله توپ، باروت و تفنگ را بعنوان سمبل تهدید برای شاه ایران فرستاد. هر چند بعدها تسلط شاه اسماعیل بر هرمز مسجل گردید، ولی مدتی بعد با آغاز جنگ ایران و عثمانی، پرتغالیها به همراه ۲۶ کشتی و ۲۲۰۰ نظامی زبده بار دیگر به سوی هرمز آمدند و بر شدت تقاضاها و اخذ امتیازات خود افزودند. بدنبال این وقایع سفیر شاه اسماعیل نزد پرتغالیها به جزیره هرمز آمد و با پیشنهاد صرف‌نظر کردن از خواسته‌های ایران، از آنان در برابر ارتش عثمانی تقاضای توپخانه و اسلحه آتشین نمود. آنها نیز شرایط مطروحه را پذیرفتند و تعدادی توپ، تفنگ و استادان پرتغالی را برای توپریزی در اختیار ایرانیها نهادند. به نوشته سرهنگ ویلسن، شاه ایران نیز به سه شرط نفوذ و تسلط پرتغالیها را بر هرمز پذیرفت، الف: نیروی دریایی پرتغال در لشکرکشی ایرانیها به قطیف و بحرین مساعدت لازم را بنمایند. ب: پرتغالیها در خاموش کردن اغتشاش و شورش مکران به شاه

اسماعیل کمک کنند پ: ایرانیها و پرتغالیها با هم متحد شده بر ضدعثمانیها وارد جنگ شوند.[۲۱]

**اختلاف ایران و عثمانی و جنگ چالدران**

تا سالهای ۹۱۸ هـ روابط ایران و عثمانی بتدریج و به دلایل متعدد رو به تیرگی نهاده بود. از جمله پادشاهان عثمانی به بهانه آنکه خلیفه اسلامند در پی توسعه طلبی در شرق و غرب برآمده بودند. رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران توسط شاه اسماعیل، مرزهای شرقی را بر توسعه طلبی عثمانیها بست و زمینه وفاق و وحدت ملی را نیز در درون ایران استحکام بخشید. بعلاوه دربار صفوی هم از مخالفان دولت عثمانی و فعالیت مریدان صفوی در قلمرو عثمانی به حمایت پرداخت و شرایط راکاملاً برای بهانه گیری و تدارک جنگ توسط عثمانیها مهیا نمود. سرانجام در سال ۹۱۸ هـ سلطان سلیم اول یکی از معروفترین و قدرتمندترین سلاطین عثمانی به سلطنت رسید. او از همان آغاز حکومتش آنقدر بر آتش اختلاف شیعه و سنی دمید تا توانست زمینه تهییج افکار عمومی را برای جنگ علیه ایرانیان آماده کند. سیاست غیر عاقلانه وی به قتل عام شیعیان قلمرو حکومتش نیز انجامید و عاقبت هم در سال ۹۲۰ هـ پس از بسیج ۱۲۰۰۰۰ نیرو به سوی ایران روانه شد. شاه اسماعیل نیز که در طی این مدت سعی کرده بود با تماسهای مکرر با شارلکن فرمانروای «امپراطوری مقدس روم»، اتحادیه‌ای برای اقدام مشترک علیه عثمانی تشکیل دهد، بناچار منتظر نماند و در پی گزارشات و اخبار نگران کننده جاسوسان خود، آماده مصاف شد. بار دیگر جنگاوران از سراسر ایالات و ولایات فراخوانده شدند. در این بین گزارشات ویژه خان محمد استاجلو نیز به تبریز رسید که خبر از تجمع قوای عثمانیهادر ارزروم و حرکت اردوی عظیم آنهابه سوی آذربایجان می‌داد. در دربار و در بین اهالی پایتخت (تبریز) ولوله و غوغا بر پا شد. شاه بار دیگر بر شتاب احضار نیروها افزود. بسیاری از والیان و حکام ایالات، ولایات و شهرها نیروهای تحت امر خود راکه غالباً سوار عشایر بودند، بسوی آذربایجان سرازیر کردند. برخی نیز مثل دیو سلطان سردار معروف ایران بدلیل دوری راه، از بلخ به حرکت درآمد و پس از پایان جنگ به منطقه رسید.[۲۲] انبوهی تعداد سربازان دشمن از یکسو و تجهیزات آنها از جمله توپخانه از سوی دیگر، موجب نگرانی شاه و افسران عالی‌رتبه ایرانی شده بود. بنابراین به «کنکاش زدن» پرداختند و یک شورای عالی نظامی تشکیل دادند که افراد مهم آن عبارت بودند از: قراخان، خان محمد خان، امیر خان ترکمان، نور علی خلیفه ارملو، دورمش خان، حسین خان، منتش سلطان و بسیاری از امرای قزلباش، که همگی معتقد بودند چاره‌ای جز رو در رو شدن با دشمن وجود ندارد.[۲۳] در اولین نبرد دو ارتش بزرگ در جلگه چالدران واقع در نزدیکی خوی در برابر هم قرار گرفتند و به صف‌آرائی پرداختند. تعداد نفرات ارتش ایران را در این جنگ مولف حبیب السیر ۱۲۰۰۰ نفر و مولف عالم آرای صفوی ۱۸۰۰۰ نفر ثبت کرده‌اند. ارتش عثمانیها نیز شامل ۱۲۰۰۰ تفنگچی و ۲۰۰۰۰۰ سواره‌نظام و بقولی کلاً ۹۰۰۰۰

نفرمی‌گردید.[۲۴] عثمانیها قسمت عمده لشکریان خود رابه همراه واحد توپخانه، بر روی تپه‌ای واقع در قلب اردوگاه نظامی مستقر کرده بودندکه بدور آنها عراده‌های متعدد چیده شده بود. در میان هر دو عراده نیز با خامه‌ای‌از پوست گاو سنگر بندی نموده و تفنگچیان را در پشت آنها جان پناه دادند تا به هنگام اعلام آتش، به تیراندازی بپردازند. در صف آرائی آنان، در جناح راست جنگاوران آناتولی و در جناح چپ جنگجویان زبده عثمانی قرار گرفتند. سلطان سلیم هم خود به همراه تعدادی از رزمندگان دلیر و بی‌باک بر فراز یک تپه در معسکر (لشکرگاه) که بدورش عراده‌های توپ و چپر چیده شده بود استقرار یافت تا بر میدان جنگ و چگونگی نبرد سربازانش نظارت نماید.

ارتش ایران نیز به میمنه، میسره و قلب آرایش داده شدو شاه اسماعیل ۲۸ ساله خود در قلب سپاه جای گرفت. سربازان قسمت میسره، قزلباشهای کلاه‌قرمزی بودندکه انواع زره‌ها و خودها را در بر داشتند. زره آنها از قطعات فولادینی ساخته شده بود که بر روی سینه و بالای بازوان قفل می‌گردید. این نوع زره‌ها در آذربایجان ساخته می‌شد و بر نوع معروف شیرازی‌اش نیز ارجحیت داشت. زره اسبان (برگستوان) سواره نظام شباهت زیادی به نوع مشابه ساخت سوریه داشت و از جنس مس بود. برای حفاظت سر از ضربه‌های شمشیر، گرز، نیزه و زوبین، از کلاهخودهای بسیار سنگین استفاده کرده بودند آنچنانکه گاه از قابلیت تحرک عملیاتی سواره‌ها می‌کاست. از این گروه، تعدادی به نیزه، شمشیر، زوبین و انواع زره و کلاهخود مسلح بودند و تعدادی دیگر تیر و کمان ،گرز و سپر در اختیار داشتند.[۲۵]

جنگ با طلوع آفتاب و با نواختن آلات موسیقی از جمله طبلهای بزرگ آغاز گردید. شاه خود شخصاً در میان سربازانش می‌جنگید. ریچارد نولز صحنه آوردگاه را چنین توصیف کرده است: «... ارتش ایران حدود ۳۰۰۰۰ نفر و عثمانیها ۱۰۰۰۰۰ نفر بودند... بر اثر چکاچک سلاح این تعداد نظامیان غباری که از زمین برمی‌خواست و دودی که از دهانه توپهای عثمانی به هوا بلند می‌شد، نه کسی کسی را می‌دید و نه گوش کسی چیزی می‌شنید. غرش توپهااسبان را هراسان کرده و سواره‌های دو طرف توانایی آرام‌کردن آنها را نداشتند و هرج و مرج شدیدی بوجود آمده بود».[۲۶] عالم آرای عباسی نیز چنین نوشته است: «... پس شاه فرمود که طبل جنگ را به نوازش درآوردند. چون صدای طبل جنگ به گوش سلطان سلیم رسید گفت مگر شیخ اوغلی (منظور شاه اسماعیل است) نگریخته که پیش از ما طبل جنگ می‌نوازد؟ شما نیز طبل جنگ بنوازید... چون روز دیگر شد سلیم گفت وزیر اعظم او سوار گردد و صف آرائی نماید. او نیز ۷ صف بست و دست راست و دست چپ و در صف مددان دو صف دست راست و دست چپ سه صف تیپ بسته شد و در صف دیگرکم‌چرخچی بودند، ۹ صف بسته گردید. قیصر فرمود ملقوج اوغلی چون کوه البرز در پیش صف چرخچی بایستد با ۳۰۰۰ کس و طرح بوده باشد. از این جانب هم سپاه قزلباش ۳ صف بستند و شاه عالم پناه خود در

قلب و پای عَلَم فرمود سلطان ابراهیم برادرش بایستد با علما و فضلا و صدر اسلام میر سید شرف الدین و خوددر یک طرف طرح شد . . . باری چون صفوف قتال و جدال آراسته گردید، قیصر ملقوج اوغلی را به سوی شهریار (اسماعیل) فرستاد. او نیز در میدان نعره کشید و بگفت آی سپاه قزلباش شیخ اوغلی و سلطان سلیم را به تماشای این جنگ آورده‌ام . . . پس شاه (اسماعیل) به سوی او بیامد و با او به نبرد و نیزه بازی بسیار پرداخت . . . با شمشیر سر وی را مثل پنیرتر و چغندر خام از هم بشکافت و با اسبش چهار پاره نمود . . .در حالیکه قیصر باتمام لشکر و قزلباشها هم باتمام امرا به نظاره جنگ آنان مشغول بودند».(۲۷)

انجللو نیز درباره این جنگ چنین نگاشته است: « . . . نخست ۱ لشکر صفوی به فرماندهی محمد بیک استاجلو بر سمت عثمانی که ازجنگجویان آناطولی بودند هجوم ۳ بردند و آنهارا تارو مار کرده و از دم تیغ گذراندند. اما با هجوم سردار عثمانی سنان پاشا به همراه سربازان روم ایلی دوباره جنگی شدید درگرفت و خان استاجلو سر از تنش جداگردید و پیکر بی‌جان وی را پیش شاه اسماعیل فرستادند. چون نوبت به هجوم دومین لشکر سرخ کلاه رسید چنان از خودگذشتگی کردند که سربازان عثمانی گریختند و به قرارگاه ارتش ینی‌چری (ینگچری - ینگیچری) و توپخانه عقب نشستند. اما سنان پاشا با نبوغ خود همه رانظام داد و با یک هجوم بزرگ سپاهیان صفوی را تار و مار کرد و اردوگاه آنها با غنائم بسیار از جمله یکی از زنان شاه اسماعیل به چنگ عثمانیها افتاد».(۲۸) به اعتقاد این سفیر ونیزی، عامل اصلی و قطعی در سر نوشت جنگ چالدران (پیروزی عثمانیها) فقط عراده‌های توپ و استفاده از تفنگهای فراوان آنان بود. ارتش ایران هم از زمان اوزن حسن مقداری توپ و تفنگ در اختیار داشت، اینک بعد از قطع رابطه با جمهوری ونیز تقریباً استفاده از این دوسلاح آتشین را متروک کرده بود.

غیاث‌الدین خواند میر نیز درباره نقش موثر توپخانه و یگانهای تفنگچی عثمانیها می‌نویسد: «توپچی‌ها و تفنگ‌چی‌ها گاه ناگهان ۵۰۰۰ نفره با هم شلیک نموده و صدای مهیبی در فضا می‌پیچید و فضار را از دود آکنده می نمود. . . تعدادی از امرای لشکر اسماعیل به تیرتفنگها هلاک گردیدند».(۲۹)

بعلاوه نقش گردانهای ینگچری ارتش عثمانیها را نباید از نظر دور داشت. آنها نیروهای تعلیم دیدهٔ چریکی Guerrilla و جنگجویان توانمندی بودند که در تمام جنگها یکی از عوامل پیروزی سپاه عثمانیهابه حساب می‌آمدند. ینگچریها نخست سپاهیان پیاده‌ای بودند که در قرن ۸ هـق توسط ارخان پسر عثمان از میان جوانان مسیحی گروگان گرفته شده، بوجود آمدند. آنها تحت شدیدترین شرایط به مشق و تمرین جنگی Battle drill می‌پرداختند و از همان سالهای تاسیس، نقش عمده‌ای در فتوحات سلاطین عثمانی ایفا نمودند. این گروه تا قرن ۱۳ هـدر ارتش عثمانی ماندگار شدند. ولی در همین قرن

پس از شورش بزرگی که تا مرز یک کودتای خونین پیش رفت، توسط سلطان محمود خان ثانی به سال ۱۲۴۱ ه منحل شدند.[۳۰]

جنگاوران ایرانی هم در این جدال بزرگ رشادت و شجاعت زیادی از خود نشان دادند ولی بدلیل عدم وجود تجهیزات آتشین، قبل از غروب آفتاب شکست را پذیرفتند. پس از این شکست شاه اسماعیل به همراه چند سرباز قزلباش بر روی تپه‌ای مشرف بر صحنه جنگ رفت و با نواختن کرنای مخصوص که همیشه صوفیان را بلافاصله جمع می‌کرد، فقط توانست ۳۰۰ نفر را جمع کند، زیرا بقیه کشته، اسیر و یا گریخته بودند.[۳۱] فردای آن روز بلافاصله تعدادی از امرای قزلباش، سرداران و فرماندهان نظامی اسیر شده را بدستور سلطان عثمانی گردن زدند.[۳۲] سپس گروهی زبده از آنان به سرفرماندهی احمد پاشا هرسکلی‌اوغلو به سوی تبریز تاختند. شاه اسماعیل و افسران بلند پایه وی که تعداد زیادی هم نمی‌شدند، در برابر این تهاجم و تعاقب، استراتژی و راهبرد «زمین سوخته» را در پیش گرفتند. آنان از حدود ارزنجان تاپیرامون شهر تبریز را از هر نوع آذوقه و علوفه خالی کردند و وجبی زمین آباد و کیسه‌ای گندم باقی نگذاشتند. اتفاقاً بعد از اسماعیل،سپاهیان فرزندش طهماسب نیز در یکی ازجنگهای بزرگ با ارتش سلطان سلیم در حین عقب نشینی، منطقه خشک و ویران شده‌ای به درازای ۸۰۰ کیلومتر و پهنای ۲۰۰ تا ۲۵۰ کیلومتر را بوجود آوردند آنچنانکه سربازان عثمانی را با بی‌آبی و بی‌آذوقگی شدید مواجه کردند.[۳۳]

اما با وجود اتخاذ چنین تاکتیکی، دشمن خود را به تبریز رساند. در این شهر خزائن و حرمسرای شاه ایران بدست ترکان عثمانی افتاد.سلیم خود در ۶ سپتامبر ۱۵۱۴ م وارد تبریز شد و فتحنامه‌ها برای سلطان مصر، خان کریمه، عبیدالله‌خان ازبک و ولیعهدش فرستاد. آنگاه بعد از هشت روز به همراه گروهی از سپاهیان عازم سرزمین خود گردیدند. این گروه به هنگام برگشت نخجوان، ایروان، فارس و ارز روم را نیز تصرف کردند.[۳۴] از این سفر جنگی و از میان غنائم بدست آمده از اردوگاه نظامی ایرانیان و خزائن تبریز، سلاحها و ادوات جنگی بسیاری نصیب ترکان شد که آنها را به استامبول منتقل کردند. ازاین سلاحها هم اکنون آلبوم کاملی در موزه جنگی ترکیه بنام موزه طوپقاپوسرای بیادگار باقی مانده است.[۳۵]

چند صباحی پس از رفتن سلطان سلیم، شهر تبریز بخاطر مقاومت ملی ـ مردمی در برابر اشغالگران عثمانی، آزاد شد و شاه اسماعیل دوباره به آنجا بازگشت و به ترمیم خرابی‌هاپرداخت. ولی این شکست و بازتاب طولانی‌اش تاثیر بسیار نامطلوبی بر روان و شخصیت وی نهاد و تا زمان مرگش (۹۳۰ ه) هرگز این خاطره تلخ را فراموش نکرد.

**شاه طهماست (۹۳۰ - ۹۸۴ ه)**

او پسر اسماعیل بود که در ۱۱ سالگی تحت نیابت یک شورای سلطنتی مرکب از امرای بزرگ

قزلباش، بر تخت سلطنت نشست. آغاز حکومت وی نیز با حملات مکرر ازبکان مواجه گردید. آنها تا سال ۹۳۶ هـ شش بار به خراسان و شمال شرقی ایران حمله کردند و حتی دربار پنجم سپاهیان آنان تا دامغان و استراباد نیز پیش آمدند و بر این نواحی حاکمان دست نشانده گماشتند. در جنگ محرم سال ۹۳۵ هـ «سلطان»های ارتش طهماسب فرماندهی بسیار خوبی را ارائه دادند. آنها در این نبرد عرابه‌های ضربزن فرنگی را به کاردانی استاد شیخی بیک توپچی باشی در جلو صف لشکریان مستقر کردند، سپس:«. . . از طرفین با صدای کورکه، نفیر، نای، سورن و علمها برافراشتند و جنگ بکردند . . . تیراندازان پرآوازه ازبک با تیروکمان استادی نمودند ولی قورچیان شاملو و ذوالقدر که شمشیرهای مصری آخته و سپرهای بزرگ داشتند توانائیها کرده و توانستند باشمشیر و توپوز (گرزهای سرگِرد) بسیاری از ازبکان حتی عبیدالله را زخمی نمایند . . . خود شاه جوان نیز به همراه ۳۰۰۰ دلاور به عقبه ازبکان بتاختند». ولی این مصاف برای هیچ یک از دوطرف نتیجه قطعی و دستاوردی به همراه نداشت. اما در جنگ سال بعد (۹۶۳ هـ) ازبکان باآمادگی بیشتری به میدان آمدند. آنها که تعدادشان به ۳۰۰۰۰ نفر می‌رسید شرق خراسان را چند روزه درنوردیدند و مشهد را تحت محاصره گرفتند. شاه، خلیفه سلطان شاملو را به همراه ۳۰۰۰ سوار زبده به عنوان جلودار به سوی مشهد فرستاد.نامبرده در بین راه کیسه‌هائی از کاه باخود به همراه آورد تا پس از دستگیری عبیدالله، پوست او راکنده و پر از کاه نماید. ولی در اولین نبرد بین طلایه‌داران دو سپاه، بدنبال جنگی پرتلفات قزلباشها شکست سختی خوردند و پس از تقلای زیاد در یک ناحیه بسته در محاصره شدید قرار گرفتند طوریکه بعد از ۳۵ روز مقاومت و خوردن گوشت اسب، همگی مقتول یا اسیر شدند. خبر شکست مقدمةالجیش (طلایه) سپاه، شاه جوان و اطرافیانش را شدیداً به وحشت انداخت. زیرا انهدام و نابودی این گونه طلایه‌داران از نظر روانی تاثیر بسیار نامطلوبی بر روحیه بقیه لشکریان می‌نهاد. ولی قبل از آنکه روحیه روان‌پریشی و بدبینی در وجود سلطانها و سربازان لانه کند، سپاهی بزرگ را بسوی ازبکان به حرکت درآوردند. در اولین رویاروئی، قزلباشها توانستند ازبکان را مغلوب کنند و آنان را به سوی مرزهای خودشان عقب برانند. خراسان نیز تحت حمایت فرمانروائی حسین خان شاملو درآمد تا بلافاصله امورات آنجا را سر و سامان دهد.(۳۶)

بدین ترتیب موقتاً اوضاع در شمال شرقی ایران کمی آرام گرفت و فرصتی پیش آمد تا درباریان و ارتش ایران نگاهی به سوی غرب و دشمنی همچون عثمانیها داشته باشند. در این مدت در قلمرو ترکان عثمانی، سلیمان خان قانونی جانشین سلطان سلیم گشته بود. وی از همان آغاز حکومتش چندبار به آذربایجان لشکر کشید، ولی به نوشته کروسینسکی رهبان عیسوی، دو عمل سبب شد عثمانیهابسادگی نتوانند بر آذربایجان بویژه شهر تبریز تسلط قطعی پیدا کنند، الف: سرمای شدید و برف فراوان در مسیر راه و مخصوصاً در اطراف تبریز ب: اتخاذ تدبیر«زمین سوخته» ارتش ایران که

در زمان جنگ و سپس عقب‌نشینی تمام منابع آذوقه، علوفه و آب را ازبین می‌بردند و با ایجاد قحطی مصنوعی، سربازان و چهارپایان دشمن را از تشنگی و گرسنگی به کام مرگ می‌کشاندند. نمونه بارز چنین اتفاقی بعدها در سال ۹۴۲ هـ نیز به وقوع پیوست. در این هجوم بر اثر این استراتژی و خدعه ایرانیان، از ۵۰۰۰۰۰ جنگجوی ترک فقط ۸۰۰۰۰ نفر توانستند جان سالم بدر برده و به قسطنطنیه بازگردند.(۳۷)

بعلاوه بخاطر همین حملات مکرر عثمانیها به آذربایجان ومورد تهدید قرار دادن پایتخت ایران تبریز بود که شاه طهماسب مرکز حکومت خود را از این شهر به قزوین انتقال داد.

اما وقایع و اتفاقات داخلی پیاپی متاسفانه هرگز فرصت نمی‌داد هسته اصلی حکومت و قدرت در ایران بتواند ارتشی بزرگ را علیه عثمانیها سازمان داده و بسیج نماید. مثلاً بدنبال وقایعی که مذکور افتاد، عصیان سام میرزا برادر طهماسب در نواحی قندهار سبب گردید بار دیگر عبیدالله فرصت را مغتنم شمرده و با به حرکت درآوردن ازبکان، هرات را تصرف کند و پس از غارت شدید آن نواحی، به ماوراءالنهر برگردد (۹۴۰هـ). اندکی بعد برادر دیگر شاه یعنی القاص میرزا نیز علم طغیان برافراشت و به دشمن ایرانیان یعنی عثمانیها پناه برد. سلیمان خان و نظامیان عالی رتبه وی که فرصت طلائی برای اقدامات توسعه طلبانه خودبدست آورده بودند، بلادرنگ به جمع‌آوری نیرو پرداختند و آنها را به همراه القاص میرزا بسوی ایران روانه کردند. امیران، پاشاها و سنجق بکیان به همراه ۴۰۰۰۰ سواره نظام زبده به سوی مرند آمدند و خودسلیمان خان نیز در راس چند ستون دیگر به سوی تبریز رهسپار شد و آنجا را اشغال نمود.(۳۸) القاص میرزا نیز توانست همدان را تصرف کند و به سوی اصفهان بیاید. ولی غرور ملی جریحه‌دار شده اهالی این شهر او و سپاهیان بیگانه‌اش را تارو مار کرد و گریزانـد (۹۵۳ هـ)، آنچنانکه مجبور شد از طریق فرات خود را به بغداد برساند. سال بعد هم قبل از آنکه بار دیگر تصمیم به فتح مناطق مختلف غرب ایران را بگیرند، بین القاص و سلیمان خان اختلاف شدید پیش آمد که منجر به زندانی شدن القاص و سپس فوت او شد.

مسئله دیگر پناهندگی همایون شاه، دومین سلطان مغولی در هند بر اثر انقلابات داخلی، به دربار ایران بود. طهماسب نخست ۱۲۰۰۰ سواره نظام را به فرماندهی شاه مراد میرزا بـه یـاری همایون فرستاد. بدنبال آن ۲۰۰۰۰ نفر از قزلباشها نیز در نزدیکی سیستان به آنها پیوستند. سپس «... پول، جواهر، تاج، کمربندطلا، سلاح فراوان، یراق جنگ، تفنگ، شمشیر، زره، کـلاه‌خود بسـیار، اسبان کعبی، اشتران بردعی و بختی و خراسانی و خیوقی، خیمه و خرگاه، اطلس و پرنیان، طبل، علم و نقاره بسیار به او ببخشید...».(۳۹) بدین ترتیب بخشی از ارتش صفوی ایران مدتی را درگیر حمایت از همایون شاه بود تا توانست او را دوباره بر مسند حاکمیت بنشاند.

در پی وقایع مربوط به همایون شاه، ارتش صفویان در سالهای ۹۵۸ - ۹۵۷ هـ در جنگهای

منطقه شکی و گرجستان به غرقاب افتاد که قطعاً مشکلات این نواحی نیز بی‌ارتباط به سیاستهای نظامی عثمانیها نبود. سپاهیان طهماسب مدتها در این مناطق درگیر جنگهای خونین شدند. میرخواند درباره مشکلات فتح قلاع مختلف این سرزمینها اشارات زیادی دارد. از جمله می‌نویسد: «... بسیاری از این قلاع همچون کله‌سن و کیش بابانگ کرنای، شیپور و شندف و با آتش توپهای سنگین و ویرانی برجها و باروهای آنها فتح گردید». برای فتح قلاع متعدد گرجستان هم سواران قزلباش مجبور شدند تلفات زیادی بدهند «آنان از اسبهای قنقلی خود بزیر آمده و قلاع را سپر بر سر و با شمشیر کج قزلباشیه در میان سورن صفها (نعره سربازان) در حالیکه از کوهها و حصارها تیر، ناچخ، سنگ، روبین، شل و تیر و تفنگ همچون باران می‌بارید می‌گشودند».[۴۰] به همین علت پس از ورود به قلاع «با تیغ یمانی غازیان سر افشان به کشتار مشغول وکلیساها را تخریب می‌نمودند».[۴۱]

متاسفانه اقدامات خشونت آمیز سربازان قزلباش پس از پیروزی در بعضی از جنگهای این نواحی، باعث گردید افکار عمومی را علیه آنها بشوراند و ترکان عثمانی نیز از فرصتهای بدست آمده بهره ببرند. مثلاً سپاهیان طهماسب پس از فتح نقاط مختلف تفلیس و کاخت «۲۰۰۰۰۰ زن، دختر و پسر نیکو شمایل را بعنوان اسیر از جانب کوه البرز و نیز ۱۰۰۰۰۰ اسیر دیگر را از جماعت لزگی به اسارت به شروان آورده و بفروختند».[۴۲]

خوشبختانه در این گیرو دارها، عثمانیها نیز بایک مشکل پناهندگی مشابه آنچه که برای ایرانیها پیش آمده بود، مواجه گشتند و آن پناهندگی یکی از پسران سلیمان خان بنام بایزید به همراه چهار فرزند و ۱۰۰۰۰ سرباز ترک به ایران بود (۹۶۶ هـ - ۱۵۵۹ م). طهماسب آنان را به گرمی پذیرفت و در قزوین اقامت داد. این گروه تا زمان «صلح آماسیه» بین ایران و عثمانی، در ایران باقی ماندند. دستاورد پناهندگی این عده به نوشته حسن روملو و دالساندری، آوردن تفنگ فراوان و ۳۰ قبضه توپ بود.[۴۳]

خوشبختانه صلح آماسیه یک دوران آرامش را برای دو طرف بویژه ایرانیها به ارمغان آورد. اینک پس از چهار جنگ بزرگ که در مدت ۲۱ سال تلفات جانی و مالی فراوانی را به همراه آورده بود، ایرانیان فرصتی یافتند تا به بازسازی جامعه و ارتش خود بپردازند.در این دوران صلح و آرامش دربار صفوی توانست اولین تماس سیاسی و دیپلماتیک رابا انگلیسیها برقرار کند. در سال ۹۷۰ هـ آنتونی جنکینسون Anthony Jenkinson از طرف ملکه انگلیس الیزابت اول با شاه و دربار ایران تماس برقرار کرد.ولی سفرش بدون آنکه منتج به نتیجه قابل توجه گردد، به بهانه مسیحی بودن او و هیئت همراهش از ایران اخراج گردیدند.

آخرین اقدام جنگی و نظامی طهماسب در اواخر دوران حکومتش، در سرزمین گیلان بوقوع پیوست. زیرا نیروهای جنگاور مسلح گیلان به رهبری احمد خان لاهیجانی دست به شورش بزرگی

زده بودند و «اسپهبدان آنان ۲۰۰۰۰ جنگجوی گیل و دیلم را جمع نموده و بسیاری از صوفیان صفوی را در لاهیجان بکشتند». طهماسب سپاهی به استعداد ۱۸۰۰۰ نفر به آنجا اعزام کرد. این سپاه ۱۰۰۰ تن از گیلانیها را از دم تیغ گذراندند، بقیه را نیز بعد از آنکه «زوبین و مزراقهای خود بریختند» به بیشه‌ها وجنگل‌های اطراف تار و مار کردند[۴۴]

**سپاه ایران در عصر شاه طهماسب**

صاحب منصبان نظامی در طول حکومت ۵۴ ساله طهماسب نفوذ و اعتبار زیادی بدست آورده و درمعادلات سیاسی وزنهٔ قدرتمندی بحساب می‌آمدند. این افراد که همان امرای قزلباش بودند، علاوه بر نفوذ نظامی و سیاسی،از نظر تمکن مالی و بنیه اقتصادی نیز وضع مطلوبی داشتند. آنهابا درآمدهای حاصله از املاک فراوان تحت تملک، در مناطق تحت سیطره خود نیروهای مسلح محلی را تجهیز نموده و سازمان می‌دادند. مجموعه این امتیازات در عرصه اجتماع، به آنها قدرت مانور سیاسی نیز داده بود. به نوشته اسکندر بیک ترکمان «اربابان مناصب و ملازمان درجه اول سلطان ۶۰۰۰ نفرند که ۴۵۰۰ نفر از آنها قورچیان باشند»[۴۵] همین تعداد کثیر اربابان مناصب بودند که بلافاصله پس از مرگ طهماسب، به رهبری ولی بیک افشار یوزباشی فرمانده نگهبانان مسلح قصر شاهی، نیمه شب دروازه‌های قصر را بستند و تمام محوطه‌های آن را اشغال کردند. آنان بدین وسیله با بهره گیری از نفوذ نظامی ـ سیاسی خود نقش عمده‌ای در تعیین جانشینی ایفا نمودند.

جنگهای مداوم ازبکان و سپس عثمانیها، سرکوب پی در پی شورشیان داخلی و مدعیان‌قدرت از عوامل مهم دیگر در قدرت یابی نظامیان و امرای ایلات بزرگ (هفت طایفه قزلباش) در اوایل حکومت صفوی بود. احساس ناامنی در برابر دشمنان خارجی و داخلی، آرام آرام افکار عمومی داخل را برای نقش برتر نظامیان در عرصه سیاست آماده نمود و آنها را بعنوان حافظ امنیت و اقتدار ملی نمایاند. وینچنتو دالساندری ونیزی که در زمان شاه طهماسب (۱۵۷۱ م ـ ۹۷۸ ه) به ایران آمده بود، توضیحات مفصل و زیبائی درباره این امرا و وضع ارتش از خود بیادگار گذاشته است. وی می‌نویسد: «... مملکت ایران به ۵ قسمت تقسیم شده و ۵۰ سلطان دارد. آنها امیرانی هستند که اداره ممالک دست آنهاست و فرماندهان سپاه نیز می‌باشند و هرکدام سرکردگی ۵۰۰ الی ۳۰۰۰ سوار را بر عهده دارند واز تیولهائی که بدیشان داده شده درآمد کافی بدست می‌آورند طوریکه ملازمان و سوارانشان راکفایت می‌کند و می توانند مرتب سپاهیان را جمع کنند. شاه به همین دلیل هنگام جنگ کاری ندارد جز اینکه از یکی دو ماه قبل قاصدانی نزد این امیران بفرستد. آنها چون همیشه درکار و زار هستند بلافاصله در میعادگاه (لشکرگاه و اردوگاه بزرگ) حاضر می‌شوند... سواران ایران ۶۰۰۰۰ نفرند که البته بر روی کاغذ بیشتر از اینها هستند. سواره ایرانی نیکو منظر، تندرست،

نیرومند، خوش اندام، دلیر و جنگاورند. اسلحه آنها شمشیر، نیزه، سه پر و تفنگ است . . . اسلحه آنها نسبت به اسلحه سپاهیان کشورهای دیگر بسی آبدیده‌تر و بهتر است . . .لوله تفنگها عموماً بطول ۶ وجب (span) و وزن گلوله‌هایشان کمی کمتر از ۳ آونس می‌باشد. سپاهیان ایران این سلاح را با چنان سهولتی بکار می‌برند که مانع کمان کشیدن و شمشیرزدن آنان نمی‌شود. شمشیر را از تاج زین می‌آویزند و به هنگام ضرورت دست به آن می‌برند. یعنی تفنگ را در پشت می‌گذارند تا مانع از بکار بردن دیگر سلاحها نشود. آنها اسبها را (برای سواره‌نظام) خوب تربیت کرده‌اند و نیازی به وارد کردنشان از کشورهای دیگر ندارند. این کار از زمانی آغاز شد که سلطان بایزید گریخت و به ایران آمد و تعدادی اسبهای نژاد تازی و قرامانی را به همراه آورد. . . این اسبها رادر سراسر کشور پراکندند و بعدها که بایزید کشته شد، ۱۰۰۰ راس اسب و مادیان از نسل آنچه که او آورده بود در ایران باقی ماند. بایزید ۳۰ عراده توپ نیز با خود آورده بود که آنها را به سن مارکو در حوالی دریای خزر فرستادند».(۴۶)

طهماسب به تقلید از پدرش با انتخاب زبده‌ترین جوانان کشور هنگ پاسداران دائمی شاهی راکه مرکب از ۵۰۰۰ تن بودند و دسته قورچیان نامیده می‌شدند، تشکیل دادکه هسته اصلی ارتشش نیز محسوب می‌شدند. این شالوده بعدها اساس سازمان ارتشی شدکه شاه عباس آنرا تکمیل نمود.

پس از آنکه اوزن حسن باونیزی‌ها ارتباط سیاسی - نظامی برقرار نمودو آنها مقداری سلاح از جمله توپ و تفنگ به تبریز فرستادند، اینک در عصر طهماسب پرتغالیها چنین امری را بعهده گرفتند. آنهاکه در میان انبوهی از مشکلات سیاسی و نظامی صفویان در مقابل دشمنان خارجی بدنبال فرصت مطلوبی بودند، ناگهان دربار ایران را متوجه خود یافتند. پرتغالیها از زمان شاه اسماعیل بدنبال منابع تجاری و راه نفوذ به ایران، به تکاپو افتاده و از نداشتن نیروی دریائی ایران بهره‌ها بردند و توانستند قدرتی نیز در خلیج بدست آورند. حال با تقاضای دربار ایران در جهت تعلیم نخستین تفنگداران منظم ارتش، به آرزوی خود رسیده بودند. علاوه بر این پاپ و سلاطین اروپا نیز این نفوذ را به فال نیک گرفته و از آن حمایت می‌کردند. زیرا در این زمان آنها هم بدنبال تقویت ارتش ایران علیه عثمانیها برآمده بودندتا بدینوسیله نگاه عثمانیها را از سوی غرب (اروپا) به سوی شرق (ایران) متوجه نمایند.(۴۷) کروسینسکی در خاطرات خود در این باره می‌نویسد: «. . . سلطان سلیم با قشون عثمانیها که مرکب از ۲۰۰۰۰۰ نفر بود به جنگ ایرانیها آمد. از سپاه ۱۰۰۰۰۰ نفره طهماسب ۱۰۰۰۰ نفر توسط پرتغالیها تامین گردیده بود و ۲۰۰ عراده توپ نیز در اختیار ایرانیها نهاده بودند. . . در این جنگ ترکان شکست خوردند و سلیمان خود نیز زخمی گردیدو ۱۳۰۰۰۰ سرباز عثمانی کشته شدند».(۴۸)

متاسفانه با توجه به عنایت زیادی که طهماسب تا اواسط حکومت خود به ارتش ایران نمود، در

سالهای آخر از این امر کمی غافل ماند. مخصوصاً در امر تجهیز نیروهای مسلح و پرداخت مواجب نظامیان خست زیادی بخرج داد و فقط به انباشتن خزائن شاهی پرداخت. به همین علت ۱۵۰۰۰ نظامی، ایران را ترک کردند و به خدمت تاتارها و یا هندیها درآمدند.[۴۹] پس از مرگ وی فقط از خزائن سلطنتی در دژ قهقهه ۳۸۰۰۰۰ تومان سکه طلا و نقره، ۶۰۰ شمش طلا و نقره که هر یک ۳۰۰۰ مثقال وزن داشتند، ۲۰۰ خروار ابریشم و ۳۰۰۰۰ دست لباس گرانبها و اسلحه کامل ۳۰۰۰۰ سواره نظام را بدست آوردند.[۵۰] میر خواند در این باب چنین نگاشته است: «در زمان مرگ طهماسب با آنکه ۱۱۴۰۰۰ سپاه علوفه‌خوار در ایران بودند، در جباخانه شاهی بقدری اسلحه جمع شده بود که قدرت محاسبه آن نبود. زیرا قریب ۲۰۰ سال هر ساله اکثر شهرهای ایران اسلحه آماده کرده و تحویل جباخانه‌ها می‌دادند... همچنین ۱۲۰۰۰ اسب و ۱۲۰۰۰ استر در زمان مرگ او در سر کار پادشاهی وجود داشت».[۵۱]

**سان و رژه سپاه**

در عصر حکومت طهماسب شرق و شمال شرقی ایران یکی از مراکز پر اغتشاش و دائماً در معرض هجوم مداوم ازبکان بود. بدین جهت از نقاط حساس نظامی نیز محسوب می‌شد و هر از چندگاهی در آنجا به مانور و سان سپاه می‌پرداختند. سان و رژه در ارتش بطور کلی به چند علت انجام می‌گرفت، الف: بخاطر حفظ روحیه انضباط، سلحشوری وآمادگی دائم نظامیان. انضباط نظامی را باید مجموعه ضوابط و نظامات ویژه‌ای دانست که مساعی افراد ارتش را متمرکز ساخته و آنرا بطرف یک مقصد و هدف معین سوق می‌دهد. به تعبیر دیگر انضباط مجموع عوامل روحی است که سرباز را وادار می‌کند تا از روی صمیمیت و با تمام نیروی بدنی، فکری و روحی خود در راه اجرای فرمان تلاش و فداکاری کند. این کیفیات بر یک رشته احساسات، یک سلسله عقاید، مشتی سنن، عادات و مقداری هم آموزش و تربیت بدنی متکی است. کلاً انضباط برای یک توده سنگین و پرحجمی همچون ارتش مانند نیروی محرکه محسوب می‌شود.[۵۲] ب: عرض اندام هیئت حاکمه در مقابل دشمنان داخلی مخصوصاً در مناطقی که بستر مناسبی برای شورش وجود دارد پ: قدرتنمائی و به رخ کشیدن توانمندی نظامی سلطان و افسران عالی رتبه وی در برابر دشمنان خارجی به عنوان یک «عمل بازدارنده» در مقابل تحرکات نظامی احتمالی آنان.

اتفاقاً هر سه این عوامل در بعضی از این نقاط از جمله در ناحیه هرات برای شاه طهماسب و اطرافیانش مهم و مورد نظر بود. به همین دلیل در سال ۹۳۶ هـ در نزدیکی هرات سان بزرگی از لشکریان دیده شد که گزارش آنرا قاضی احمد بعنوان «کیفیت عرض سپاه شاه طهماسب» اینگونه تشریح نموده است: «شاه طهماسب و خاصگان درگاه، در جایگاه عرض قرار گرفتند و تواچیان

آمادگی سپاه را به عرض رساندند . . القاص میرزا برادر سلطان با ۴۰۰۰ سوار از برابر شاه عبور نمود، برادر دیگر بهرام میرزا نیز با ۳۰۰۰ سوار بیامد، امرای تکلو با ۱۵۰۰۰ سوار پس از عبور بر میمنه قرار گرفتند، امرای استاجلو چون عبدالله خان و دیگران با ۱۶۰۰۰ سوار در میسره بایستادند. . . امرای افشار که در راس آنها احمد سلطان بود، با ۳۰۰۰ سوار از برابر شاه گذشتند. .. سایر طوایف همچون امرای شاملو مجموعاً با ۹۱۵۰ سوار،امرایذوالقدر با ۸۰۰۰ سوار، امرای قاجار با سوار بسیار، امرای ترکمان و غیره با ۱۵۰۰۰ سوار، فرقه سادات، نقباء، علما، فضلا، مشایخ، قضات و خدام ۴۰۰۰ نفر و اختصاصاً خواجه مظفر با هزار کماندار گرگانی و مازندرانی، امیر زاده‌های مازندران با ۲۰۰۰ سوار، خواجه ترشیزی با ۱۰۰۰ کماندار، تبراثیان با ۴۰۰ نفر، وزراء، مستوفیان، منشیان، محاسبان و اهل قلم، ۱۷۰۰ نفر، عمله بیوتات ۳۸۰۰ نفر، قورچیان خاصه به رهبری اوراق بیگ با ۵۰۰۰ سوار همگی از برابر سلطان بگذشتند». این رژه در تمام مدت شب نیز ادامه یافت. پادشاه صبح روز بعد مجدداً به میدان سان آمد، سپس تمام دسته‌ها در محل مناسب خود به صورت دایره در اطراف شاه مستقر شدند تا وی سوار بر اسب از برابر آنها بگذرد. در این بین حاضران سه بار فریاد الله الله سر دادند که در مرتبه سوم با شلیک هزاران تفنگ، صدها توپ و نواختن طبلها و نقاره‌ها همراه گردید.(۵۳)

**شاه اسماعیل دوم (۹۸۴ - ۹۸۵ م)**

وی در زمان پدرش طهماسب، با وجود کمی سن، یکی از فرماندهان سپاه محسوب می‌شد. او در ۱۹ سالگی در راس فرماندهی ۸۰۰۰ جنگجو در مقابل ترکان عثمانی در منطقه پاسین (شرق ارزروم)، لیاقت زیادی از خود نشان داد و با وجود تجهیزاتی همچون توپ، تفنگ وکمانهای زنبورکی در ارتش عثمانیها، اسماعیل و نفراتش توانسته بودند موفقیت چشمگیری بدست آورند. آنها با بکارگیری تاکتیکها و خدعه‌های جنگی از جمله عقب نشینی به داخل کوهستان و استقرار در تنگه‌های متعدد، عملاً قدرت عملیاتی و کاربری رسته‌های توپخانه Artillery branch عثمانیهارا به صفر رساندند و فقط در یکی از کمینهای حساب شده ۲۵۰۰ سرباز ینی‌چری (ینگچری) ترکان را قتل‌عام کردند. سپس جسدهای مقتولین رابه ارجیش آوردند و به ردیف از دیوار قلعه آویختند. آنگه با مطلع شدن از اعزام نیروهای کمکی سپاه دشمن، در طی یک عملیات هجومی و متهورانه بارو بنه و بخش تدارکات آنها راکه بر ۳۰۰۰ شتر قرار گرفته بود، مصادره کردند و نفرات آنرا نیز به اطراف گریزاندند. در ازای این اقدامات دلیرانه بود که پدرش نیابت سلطنت و والیگری منطقه بزرگ و حساسی همچون خراسان را به او واگذارد. اما اندکی بعد اسماعیل بر پدر شورید و یک باره تمام این امتیازات را از دست داد. به همین علت او را بلافاصله محبوس و از ولیعهدی عزل کردند.(۵۴)

حال پس از مرگ طهماسب، امرا و فرماندهان ارتش، حکام ایالات و ولایات به دو قطب بزرگ متخاصم، یعنی عده‌ای طرفدار همین اسماعیل محبوس شده و عده‌ای نیز به طرفداری از حیدر میرزا برخاسته بودند. در بین این مخالفان و موافقان، ۵ ایل استاجلو، افشار، شاملو، ذوالقدر و ترکمان بخاطر حضور فعالتر در دربار، قدرتمندتر بودند. و از میان این ۵ ایل نیز استاجلو به علت در اختیار داشتن بسیاری از مناصب کشوری و لشکری از نفوذ بیشتری برخوردار بودند. هشت تن از بزرگان استاجلو صاحب «طبل و علم» بودند یعنی فرماندهی سپاه مخصوص به خود را در ایالات بزرگ تحت فرمانروائیشان بعهده داشتند.(۵۵)

وجود این دو قطب بزرگ رو در رو و متخاصم، اوضاع سیاسی ایران را بشدت متشنج کرده بود. آثار این رقابت که بوی خون نیز می‌داد بیشتر در پایتخت نمود می‌یافت. خیابانهای قزوین در این مدت گذرا برای انتخاب جانشینی، محل کرو فر نیروی مسلح طرفدار این ایلات و جناحهای درباری بود و شهر کاملاً حالت حکومت نظامی داشت. سرانجام سران استاجلو و ایلات همسو با آنان، اسماعیل راکه از ۲۰ سال پیش در قلعه قهقهه قراباغ زندانی بود آزادکردند و با خود به قصر آوردند. سپس در طی یک توطئه حساب شده حیدر میرزا را دستگیر، سرش را بریدند و از پشت بام قصر به میان طرفدارانش پرتاب کردند.

اسماعیل در میان چنین جو و اوضاعی بر سریر قدرت نشست. وی دراسرع وقت خزانه پدر را یافت و موجودی آنرا بین قوای مسلح طرفدار خود تقسیم نمود، آنچنانکه به بعضی از سربازان عادی هم ۱۰۰ تا ۲۰۰ تومان عایدی نصیب گردید.(۵۶) اما این سیاست او هرگز نتوانست به تثبیت حکومتش یاری رساند، زیرا پادشاهی یکساله وی در میان توطئه‌های درباریان و سرکردگان ارتش، منجر به خونریزی، سفاکی و حتی کشتار برادرانش شد.

### شاه محمد خدابنده (۹۸۵ - ۹۸۹ ه)

او سلطانی ضعیف و سست اراده بود. از همان آغاز حکومت، باکشته شدن همسرش مهدعلیا بر اثر طوفان دسایس امرای قزلباش و تحریکات نظامیان، عرصه شدیداً بر او تنگ گردید. به همین دلیل سعی نمود با پرداخت کردن مواجب عقب مانده چهارده‌سالهٔ نیروهای مسلح، آنها را آرام نماید و جلوی هر نوع توطئه و کودتای احتمالی را بگیرد، اما موفق نشد.(۵۷) بنابراین در اولین اقدام خود پری خان خانم دختر شاه طهماسب راکه در دسایس درباری نقش مهمی بر عهده داشت، به همراه دائی‌اش شمخان خان و شاه شجاع کودک شاه اسماعیل دوم، بقتل رساند و با این اقدام خود بار دیگر بر آتش اختلافات و کینه‌ورزیها دمید.

از آن سو عثمانیها با اطلاع یافتن از صف بندیها و تصفیه‌های خونین در دربار ایران، فرصت

را مغتنم یافتند و لله پاشا (و بقولی عثمان پاشا) سردار بزرگ سلطان مراد دوم در راس فرماندهی ارتش ۳۰۰۰۰۰ نفره به همراه ۶۰۰ توپ و ۶۰۰۰ تفنگچی به شروان و قراباغ تاختند و آنجا را متصرف شدند (۹۸۶ ه).با تصرف این نواحی ترکها راه بازرگانی و ترانزیتی ولگا - دریای خزر را تحت نفوذ خود درآوردند. سلطان محمد که در برابر عمل انجام شده غیر قابل تصور قرار گرفته بود، در اولین فرصت حمزه میرزا را در راس سپاهی بزرگ به همراه لشکریان تحت امر بیگلر بیگی قراباغ یعنی امامقلی خان قاجار و والی چخور سعد (ارمنستان) محمد خان تخماق استاجلو، به سوی آنها فرستاد. نیروهای مسلح ایل قاجار در این عهد در شمال غربی ایران و در نواحی قراباغ و شروان، در جنگاوری بویژه تیراندازی با «کمان چاچی و تیرهای غیداقی» و استفاده از شمشیر و نیزه شهره آفاق بودند و در این منطقه سدی مقاوم در برابر حملات مکرر عثمانیها محسوب می‌گشتند.[۵۸] همین قدرت جنگاوری و توان مقاومتشان باعث شد سالها بعد شاه عباس آنها را به سه دسته تقسیم کند و هر دسته را در یک ناحیه مستقر نماید. از جمله یک گروه از آنها در استراباد و دشت گرگان در ناحیه مبارک آباد (آق قلای فعلی) اسکان داده شدند تا در برابر حملات پی در پی تراکمه مقاومت نمایند.

اما اینک با وجود این جنگاوران قاجاری، ارتش نتوانست در مقابل عثمانیها کاری از پیش ببرد و در نتیجه شکست سختی خوردند و عثمانیها از کله مقتولین ایرانی دو مناره برپا کردند. اشغال مناطق مختلف نیز سبب شد روابط بین ایران و ترکان بشدت به تیرگی گراید و حالت نه جنگ و نه صلح تا مدتها باقی بماند. تا اینکه مجدداً عثمانیها یک ارتش ۲۶۰۰۰۰ نفره را در سال ۹۹۳ ه به فرماندهی عثمان پاشا به سوی آذربایجان گسیل داشتند. اینبار نیز شاهزاده حمزه میرزا به سرفرماندهی نیروهای ایرانی برگزیده شد. وی بلادرنگ به سران قزلباش در ولایات مختلف دستور داد قوای مسلح تحت امرشان رابه سوی تبریز اعزام کنند. اما متاسفانه درست در شرایطی که جامعه ایران احتیاج به آرامش درونی و اتحاد و یکپارچگی داشت، بسیاری از سرداران ترکمان و تکلو مثل محمد خان ترکمان (حاکم کاشان)، ولی خان تکلو (حاکم همدان) و مسیب خان شرف‌الدین اغلی تکلو(حاکم ری)که به خاطر تصفیه حسابها و قتلهای خونین رنجیده خاطر بودند، هیچ اقدامی در این جهت نکردند و نیروئی هم از مناطق فارس، کرمان و عراق به آذربایجان اعزام ننمودند. بنابراین در برابر ارتش عظیم ترکان عثمانی، شاه محمد، حمزه میرزا و افسران عالی رتبه سپاه صفوی تصمیم گرفتند همچون نبرد شاه طهماسب با سلیمان خان، مردم تبریز را به قلعه‌های مستحکم نواحی قراجه داغ بفرستند و شهر را بکلی از آذوقه خالی نمایند تا دشمن در مضیقه شدید غذائی قرار گرفته مجبور به عقب نشینی شود. ولی این امر با مخالفت افسران و امرای جوان مواجه گردید، زیرا آنها خواهان نبرد و رویاروئی مستقیم با دشمن بودند. بدین جهت ۵۰۰۰۰ تن از جوانان تبریز رامسلح کردند تا در خیابانها و کوچه‌ها سنگربندی نموده به دفاع و پایداری بپردازند. اما با حمله لشکریان عثمانی به تبریز

و آتش یگانهای توپخانه ترکان و گردان‌های تفنگچی آنان، سنگرها یکی پس از دیگری اشغال شدند و با وجود مقاومت حمزه‌میرزا و ۱۰۰۰۰ سواره‌نظام وی ، شهر پس از چند ساعت سقوط کرد. با تصرف تبریز سرفرماندهی کل ارتش اشغالگران عثمانی، به مدت ۴۰ روز به همراه سپاهیانش در تبریز و اطراف بسر بردند تا اینکه ناگهان عثمان پاشا بر اثر یک بیماری مرموز درگذشت و چغال اوغلی جانشینش شد. اما او هم اقامت طولانی در این نواحی را معقول نیافت و تحت فشار نیروهای نظامی متفرق ایرانی، مقاومت مردم و احتمالاً مضایق غذائی، به یکباره تصمیم به تخلیه تبریز و سایر نقاط آذربایجان گرفتند وبه سرزمین خود بازگشتند. حمزه‌میرزا هم فرصت را مناسب یافت و در راس فرماندهی ۱۲۰۰۰ سواره نظام در حوالی شنب غازان بر آنان کمین زد. اما متاسفانه در حین عملیات کمین نیز بار دیگر آتش اختلافات و کینه‌های شدید بین امرا و سرداران قزلباش مخصوصاً ما بین ترکمانان و تکلو از یکسو و شاملو و استاجلو از سوی دیگر، شعله‌ور گشت و موجب یاس و سستی در بین جنگاوران گردید. در نتیجه این هجوم متهورانه هم دستاورد مهمی به همراه نیاورد.

اما در دژ شهر تبریز که «نیکی قلعه» خوانده می‌شد، بخشی از جنگجویان زبده و بی‌باک ترک به فرماندهی جعفر پاشا ماندگار شده و موضع گرفتند. این قلعه هم بخاطر امکانات و استحکامات تدافعی‌اش بسادگی قابل گشودن نبود و چون ایرانیها توپ زیادی هم در آن منطقه در اختیار نداشتند، تصمیم گرفتند پس از یک محاصره شدید تنها توپی را هم که در آن ناحیه وجود داشت و از زمان طهماسب بیادگار مانده بود، به پای قلعه بیاورند. این توپ را میرخواند«کله گوش» نامیده است که گلوله‌های ۱۵ منی را به سوی برج و باروی قلعه پرتاب می‌کرد. اما با آتش تفنگچیان و توپچیان مستقر در قلعه، قزلباشها نتوانستند کاری از پیش ببرند و درگرماگرم نبرد یکباره اقدام به فرار نمودند. فوجی از سپاهیان عثمانی بلافاصله توپ را با ریسمان به بالا کشیده و به خارچیان قلعه بستند. حمزه میرزا دستور داد توپچیان سپاه از جمله مراد بیگ توپچی باشی، توپ جدیدی را طراحی کرده و بسازند. لوازم آن نیز در مدت ۲ ماه مهیا شد. اما سرمای زمستان منطقه فرصت نداد قطعات ریخته شده بخوبی خشک شوند، بنابراین با اولین شلیک لوله آن ترکید و پس از پراکنده شدن مس گداخته به اطراف، تعداد بسیاری از امرا و مقربان زخمی گردیدند. مجدداً درمدت ۴۵ تا ۵۰ روز توپچی باشی معروف دیگری بنام برخوردار باشی، توپ بزرگی را ساخت که گلوله‌های ۲۵ منی را شلیک می‌کرد. در همین مدت «بیلداران و کلنگ داران سپاه» نیز که همان نقابان بودند، بطور کاملاً پنهانی و سری به حفر نقب به زیر قلعه پرداختند. اما تمام این عملیات با پناهنده شدن قلی بیک افشار «توپچی باشی» به دشمن بخاطر شرکت وی در قتل مهد علیا (مادر حمزه میرزا)، نقش برآب شد و نقشه‌های سری از جمله کار محرمانه نقب زنان هم لو رفت و افشا گردید. قلعه‌نشینان مسیر نقب را که رو به اتمام بود تشخیص دادند و از طرف مقابل، آنان نیز به نقب‌زنی پرداختند آنچنانکه به یکباره در مقابل نقابان

حمزه میرزا قرار گرفتند و بلادرنگ با شلیک تفنگها، همه نقابان و تعدادی از سربازان را در زیر زمین قتل عام کردند. این واقعه باعث روانپریشی و تضعیف روحیه شدید سپاه صفوی گردیدو مستمسکی نیز شد تا بهانه گیران و متمردین برآتش اختلافات دمیده و سران و سرداران ایلات بزرگ نوعی شبه کودتا را در بخشی از ارتش سازمان دهند.

بدنبال این وقایع سرداران تکلو و ترکمان در پی اختلاف دیرینه خود خواهان تحویل گرفتن علی قلی خان شاملو از حمزه میرزا شدند،ولی وی موافقت نکرد و درنتیجه منجر به درگیریهای مسلحانه بین نیروهای ارتش از جمله سواره نظام شاملو و استاجلو از یکسو و سواره‌نظام تکلو و ترکمان از سوی دیگر گردید. متاسفانه مجدداً در این بحبوحه بار دیگر عثمانیها سپاهی را به فرماندهی فرهاد پاشا به سوی تبریز فرستادند تا اسلحه، آذوقه و مهمات به سربازان ترک محاصره شده در قلعه شهر برسانند. با شنیدن خبر حرکت این سپاه، حمزه میرزا دستوز داد تمام جنگاوران ایرانی از ایلات مختلف در سلطانیه گرد آیند. وی مدتی را در آنجا بسر برد تانیروها از راه برسند، ولی هرگز نتوانست بیش از ۱۰۰۰۰ نفر را بسیج نماید، زیرا الف: طوایف ترکمان و تکلو بتازگی در میان آتش کینه و اختلافات شدید از حریفان خود شکست خورده و بسیاری از جنگاوران آنها پراکنده شدند. بعلاوه تعدادی از سردارانشان نیز کشته یا اسیر حریفان گشته بودند ب: طائفه افشار هم که در این دوران در حوالی اصفهان، یزد، کرمان و کهکیلویه می‌زیستند، عزل سردار بزرگشان قلی بیگ از منصب قورچی باشی‌گری و توپچی باشی‌گری بخاطر پناهندگی به ترکان مستقر در قلعه تبریز، تکدر خاطر شدیدی برایشان پدید آورده بود پ: سرداران و خانهای خراسان همچون علی قلی خان شاملو و مرشدقلی خان استاجلو، عباس میرزا (شاه عباس آینده) را به شاهی انتخاب کرده و ادعای استقلال‌داشتند ت: تعدادی از سرداران بزرگ ارتش هم متهم به شرکت در توطئه وقتل مهد علیا بودند. بنابراین حمزه‌میرزا چاره‌ای جز صلح با عثمانیها نداشت چنانکه تن به چنین کاری هم داد.[۵۹] چند ماه پس از این صلح حمزه میرزا خود نیز به دام توطئه و دسایس امرا و سران قزلباش افتاد و در گنجه به قتل رسید. پس از مرگ وی، در میان طوفان دسایس اشراف لشکری وکشوری، عباس میرزا به یاری و حمایت علیقلی‌خان شاملو و مرشد قلی خان استاجلو به پادشاهی رسید.

**شاه عباس (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه)**

او به هنگام جلوس بر تخت سلطنت بیش از ۱۷ سال نداشت. بنابراین امور مملکت‌داری بدست لله او مرشدقلی خان استاجلو افتاد. آغاز حکومت شاه عباس با آشفتگی شدید جامعه ایران بخاطر دخالتهای مکرر سران قزلباش در امورات جامعه و تهدیدهای عثمانیها از سوی غرب و ازبکان از سوی شرق مواجه گشت.[۶۰] از خوش سعادتی شاه‌جوان، علیقلی‌خان رئیس ایل شاملو که

از روسای فوق‌العاده با نفوذ قزلباش به حساب می‌آمد، در جنگ با ازبکان کشته شد. سپس اندکی بعد مرشد قلی‌خان استاجلو نیز در نبرد اردوگاه شاهرود بقتل رسید. بدین طریق شاه از وجود چند تن از دشمنان بظاهر حامی ولی خطرناک خود رهائی یافت. بنابراین با خاطری آسوده‌تر در پی چاره و تمهیدات برای مقابله با دشمنان خارجی برآمد. نخست در غرب با عثمانیها طبق پیمان معروف «عهدنامه اول صلح استامبول» (۹۹۹ هـ.ق) صلح نمود تا در جانب شرق بتواند با آسودگی خاطر و فراغ بال باازبکان درگیر جنگ شود. در پی این صلح حیدر میرزا (پسر حمزه میرزا) را نزد سلطان مراد خان دوم فرستاد و شهرهای شماخی، نخجوان، قارص، تفلیس، تبریز و قسمتی از لرستان را نیز به عثمانیها واگذار کرد.

**جنگ با ازبکان و لشکرکشی به ماوراءالنهر**

در چند سال اوایل حکومت شاه عباس بدلیل عدم ثبات در جامعه که خود ناشی از اختلافات شدید درباریان و نابسامانی در ارتش ایران بود، ازبکان به فرماندهی عبدالمومن خان در شمال شرقی ایران بویژه در خراسان به تاخت و تاز پرداختند و پس از در هم کوبیدن نیروهای مسلح مرو و هرات تا نیشابور و سبزوار هم پیش آمدند. آنها پس از ویران کردن برج و باروی این دو شهر، تمام مناطق را قتل و غارت نمودند و توانستند بتدریج تا سال ۱۰۰۲ هـ خود را به مشهد نیز برسانند. شاه عباس طی نامه‌ای از آنان خواست دست از کشتار و غارت بردارند و به سرزمین خود بازگردند. حتی برای جلوگیری از جنگ و خونریزی پیشنهاد نبرد تن به تن با رهبر آنها را داد.[۶۱] اما آنها وقعی به این پیشنهادات ننهادند و همچنان به تاراج مناطق مختلف و سرکوب مقاومت مردم دست یازیدند. از جمله پس از کشتار مردم نیشابور، اهالی اسفراین راکه در برابر آنها پایداری کرده و ۴۰۰۰ نفر از ازبکان راکشته بودند، قتل عام کردند.[۶۲] خوشبختانه در این گیر و دار ناگهان عبدالله خان ازبک در محل خود درگذشت و پسرش عبدالمومن نیز در طی یک توطئه به قتل رسید. بدین وسیله مزاحمت و شر ازبکان موقتاً منتفی گردید و اوضاع در خراسان رو به آرامش نهاد. اما نبردهای کوچک و متفرق با آنهائی که هنوز با حملات خود چشم امید به غنائم موجود در سرحدات شمال شرقی ایران دوخته بودند، ادامه یافت.

سرانجام در فضائی آکنده از ترس و وحشت، ارتش ایران در نواحی هرات دست به عملیات سنگینی علیه ازبکان زد و شکست سختی رابر آنان وارد کرد. بسیاری از جنگاوران ازبک قتل عام شدند و بقیه نیز در صحراهای مختلف متواری و متفرق گشتند. سر بسیاری از مقتولین این جنگ را به پایتخت (قزوین) آوردند. ابل‌پن‌سون مباشر آنتونی شرلی در زمان ورود شاه عباس به پایتخت، پس از این پیروزی حضور داشته و چنین می‌نویسد: «قزوین را چراغانی کرده و ۱۰۰۰۰۰ چراغ در شب

شهر را مثل روز کرده بود. در میان جشن و شادی مردم سرهای بریده ۲۰۰۰۰ نظامی ازبک رابر فراز نیزه برافراشته بودند». درمـــــورد سر مقتولین،همسفر وی جورج مناربنگ این تعداد سران بر نیزه شده را اغراق دانسته و شمار صحیح آنرا ۱۷۰۰ سر قید کرده است.(۶۳)

سرکوب ازبکان تا سال ۱۰۰۶ هـ چندین بار بتناوب انجام گرفت. سپس برای ایجاد مانع در برابر آنان و ترکمانان مرکز آسیا، چندین‌هزار خانوار کُرد را از آذربایجان غـربی و کـردستان بـه خراسان کوچاندند.(۶۴) اما پس از چند صباحی مشخص گردید که آرامش بر مرزهای شمال شرقی ایران و نواحی ماوراءالنهر به این سادگی حکمفرما نخواهد گشت و احتیاج به یک لشکرکشی بزرگ دارد. بنابراین مقدمات یک سفر جنگی طولانی چیده شد. در این باره میرخواند و اسکندر بـیک ترکمان (مورخ و منشی عصر شاه عباش) شرح کاملی را ارائه داده‌اند که ما در اینجا به اختصار بدانها اشاره می‌کنیم: «... شاه به قورچیان امر نمود سرداران ، امرا و لشکریان ولایات مختلف را احضار نمایند. برای این سفر ۳۰۰ عراده(ارابه)توپ، ضربزن و یراق و ۱۲۰۰ تفنگچی خراسان و عراق هم آماده گردیدند. از مشهد علیقلی‌خان و قرچقای بیک‌غلام خاصه را در راس لشکریان مامور نمودند به ولایت میمنه و جیجکتو که محل ییلاق ازبکان است بتازند و دشمن را برانند... آنها در آن نواحی با ازبکان نبرد کردند و چندین هزار اسیر گرفته به هرات نزد شاه آوردند... شاه از آنجا به بادغیس رفت و ۲ ماه در آنجا به جمع کردن لشکر پرداخت تا تمام سپاهیان ولایات نیز از راه رسیدند... آنگاه به سوی جیجکتو به حرکت درآمدند. سرداری توپخانه، توپچیان و تفنگچیان به قرچقای بیک سپرده شد و فوجی از غلامان خاصه را نیز همراه او نمودند. چرخچی گری سپاه به حسین خان شاملو (حاکم هرات) و چند تن از امرا و سرداران خراسان مثل بکتش خان (حاکم مرو)، محراب خان (حاکم خواف و باخزر)، اسماعیل خان آلپلو (حاکم فراه)و نجفقلی خان شاملو (حاکم قائن) واگذارده شد. سپس امر گردید امرای چرخچی از سواره، پیاده و تفنگچی که ۱۲۰۰۰ نفر بودند، نیم فرسخ جلوتر از اردوی (نظامی) شاه به حرکت درآیند و هر روز یکی از امرای چرخچی بنوبت به قراولی و کشیک بپردازند... پس از سپاه چرخچیان، توپچیان و عراده‌چیان قرار گرفتند که مابین هر دو عراده ۱۰ تفنگچی قرار گرفت که جمیعاً ۳۰۰۰ تفنگچی می‌شدند. در پس این گروه پیاده‌ها و سپس تفنگچیانی که ۱۰۰۰۰ نفر شمارش آنان بود، آنگاه بعضی از امرای قزلباش مثل مهدیقلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو و غیره به کمک تفنگچیان و خدمت توپخانه معین گردیدند».بعد از رسته‌های توپخانه و تیپهای تفنگچی موکب شاه و محافظانش قرار داشتند که سرداران بـزرگ نـظامی هـمچون اللـه وردیخان، قورچی باشی، علیقلی‌خان شاملو، ندرخان مهردار، گنجعلی خان (حاکم کرمان) و سایرین با قورچیان و غلامان خاصه و ملازمان دربار در سمت چپ وراست موکب همایون نظام یافته بودند. کل ارتش ایران در این سفر شامل ۴۰۰۰۰ سواره، ۱۰۰۰۰ تفنگچی و حدود ۲۰۰۰۰ نفر نـوکر

قلغچی، خدمتکار، ساربان و مردم اردو بازار و بیکاره بودند که خود را داوطلبانه از ولایات مختلف به این اردو رسانده بودند. «در زمان حرکت اردو، از گرد و غبار جنگجویان و چهارپایان دوکس که با هم می‌رفتند یکدیگر را نمی‌دیدند بدین خاطر دوازده عدد کرنای از عقب دسته‌های مجاور شاه دائماً می‌نواختند تا قورچیان و غلامان خاصه با صدای آنها جایگاه خویش را در حین حرکت از دست ندهند . . . تعدادی از امرا و سرداران به نوبت مواظب عقبه سپاه بودنـد. چون حرکت شبانه خطرناک بود، به علت گرمی هوا شتران در روز بیش از دو فرسخ راه نمی‌پیمودند. . . در این بین قراولان و طلایه سپاه چند تن از خبرچینان ازبک را دستگیر کردند و پس از پرس و جو مشخص شد که باقی‌خان با ۲۰۰۰۰ سپاه اوزبکیه آماده جنگ گردیده است. پس لشکریان ایران به سوی قلعه اندخود رفتند که مومن‌بی حاکم دست نشانده ازبک در آنجا حصار و برج و باروی مستحکم استوار نموده بود». فتح این قلعه موجب تقویت پشت جبهه می‌شد، زیرا سر راه مسیر اعزام نیرو و آذوقه و علوفه رسانی از خراسان واقع گردیده بود. در اسرع وقت محیط حصار قلعه بین سرداران و سربازان تحت فرماندهی شان تقسیم و منطقه بندی شد. نخست آب خندق را خالی کردند و پس از عبور از آن، در زیر حصار قلعه شروع به نقب زدن نمودند. همان شب سورنها کشیدند و ۳۰۰ توپ و ضربزن به همراه ۱۰۰۰۰ تفنگچی بغتتاً به شلیک پرداختند و چنان فضای رعب انگیز و دهشت‌آوری بوجود آوردند که اهالی در حال نظاره بر روی برج و بارو، ناگهان به داخل قلعه گریختند و همگی یک صدا به شیون و ضجه پرداختند. سپس یکی از بزرگان به همراه دو تن از مریدان او اعلام صلح و تسلیم نمودند. با فتح این قلعه، شاه عباس محمد قلی بیک ایشک آقاسی را به همراه ۱۵۰ سواره تـفنگچی بـه حکـومت و کوتوالی آنجا گماشت و مومن‌بی و بسیاری از اهالی را فردای آن روز روانه کنار آب کردند. آنگاه از همین مکان برای باقی خان پیام فرستادند که ممالک بلخ و توابع را به بازماندگان عبدالله خان واگذارد و خود به همان ممالک ماوراءالنهر و ترکستان قناعت نماید. اما وی توجهی به این پیام نکرد و چند روز بعد از محل «خواجه دکه» خبر رسید باقی خان در معیت ۲۰۰۰۰ جنگجو از جیحون گذشته به سوی بلخ می‌رود، « . . . ناگاه نقاره‌های پادشاهی بنواختند قراول، چرخچی، قول، ساق، سول، بوکرکچی، لشکرطرح، تیپ عرابه، تفنگچی و سایر اسباب محاربه به نظم درآوردند» و به سوی بلخ حرکت نمودند. در این سفر از افرادی بنام «بلد» که به راههای آن منطقه آشنا بودند، بهره بردند تا اسیر بیابانهای بی‌آب و علف نشوند. با این وجود در همان اوایل راه ملازمان نزدیک به شاه بویژه ریش سفیدان ازبک که نزد شاه عباس بودند از او خواستند این سپاه بزرگ را در بیابانها اسیر خطرات مهلک نکند یا حداقل به آهستگی به پیشروی بپردازند تا شاید سپاهیان ازبک که بعد از مرگ عبدالله‌خان به باقی خان پیوسته بودند، متوجه گردند که ارتش ایران قصد تصرف این مناطق را ندارد و خود بتدریج پراکنده شوند.

این تقاضا و پیشنهاد پذیرفته شد و بلادرنگ نامه‌های فراوان به سرکردگان و فرماندهان ازبک

نوشتند و این موضوع را که لشکریان ایران قصد کشورگشائی ندارند و فقط برای سرکوب باقی‌خان آمده‌اند، به آنان گوشزد نمودند.

از قضا در همین گیر و دار بدلیل گرمای شدید، مرض اسهال بین ۱/۳ از سربازان قزلباش شیوع پیداکرد و ۱/۳ نیز به پرستاری و مراقبت از آنها مشغول گشتند و کار جنگ و خطر دشمن برای مدتی به فراموشی سپرده شد. ولی پس از حصول بهبودی نسبی لشکریان بیمار، توانستند ۲۰ روزه خود را به پای حصار بلخ برسانند و به مدت یک ماه دو سپاه بدون هیچ عملیاتی فقط به حرکات ایذائی و کرو فر بپردازند. در این مدت چرخچیان ارتش ایران روزها از پشت سپاه حراست می‌کردند و شبها نیز به فاصله نیم فرسخ دور لشکریان به قراولی می‌پرداختند تا آنها را از گزند شبیخون دشمن در امان نگه‌دارند. نفرات دشمن نیز در این مدت فقط در پی حملات مداوم به اردوگاه و بار و بنه ارتش ایران بودند تا با غارت آن، جنگاوران و چهارپایان را با کمبود غذا و علوفه مواجه نمایند.ولی این مدت چندان دوامی نیاورد و بزودی در طی یک جنگ خونینی که بین طلایه‌داران و چرخچیان دو سپاه اتفاق افتاد، جنگاوران باقی خان بشدت شکست خوردند. گروهی از آنها کشته شدند و سرهای بریده‌شان را به اردوگاه نظامی نزد شاه عباس آوردند. سپس به دستور شاه و امرای بزرگ سپاه، بسیاری از سربازان قزلباش را که بخاطر اسهال شدید و طولانی آخرین نفسها را می‌کشیدند، دفن کردند تا بدنهای رنجور و بی‌رمق آنها بدست خصم نیفتد. آنگاه از همان راهی که آمده بودند به سوی اندخود عقب نشستند و در طول راه برای جبران کمبود غذا و علوفه چهارپایان به غارت مناطق مختلف دست یازیدند.(۶۵)

قابل ذکر است که از جنگهای متعدد شاه عباس با ازبکان، تابلوی نقاشی زیبایی در تالار چهلستون اصفهان (موزه سپاهان) به یادگار باقی مانده است. در این تالار ۶ مجلس نقاشی وجود دارد که یکی مربوط به این جنگهاست و در یکی دیگر از آنها نقش نبرد شاه اسماعیل اول با ارتش عثمانی (چالدران) به تصویر درآمده است.(۶۶)

### جنگ با عثمانیها

بعد از آرام نمودن مرزهای شمال شرقی ایران و سرکوب ازبکان و سپس اصلاحات عمیق در ارتش ایران، شاه عباس و سرداران وی شرایط را برای توجه به غرب و بازپس‌گیری شهرهای ایران در شمال غرب از عثمانیها مناسب دیدند. نخست تماسی با روسها گرفته شد و پیشنهاد گردید عملیاتی همزمان را علیه دشمن واحدشان یعنی عثمانیها سازمان دهند. ولی روسها بخاطر درگیر بودن در جنگ «لیون» با این خواسته موافقت نکردند فقط دست به یک سلسله عملیات ایذائی و کوچک در مرزهای داغستان زدند.(۶۷) از آن سو بسیاری از خوانین شمال غرب به دربار ایران فشار می‌آوردند

که این مناطق را از زیر یوغ و ستم ترکان برهانند. قلعه نهاوند که ۱۵ سال در تصرف سربازان پادگان عثمانیها بود و یکی از مراکز فتنه نیز محسوب می‌گشت، ناگهان با بقدرت رسیدن اوزن احمد در بغداد، دیگر مورد حمایت عثمانیها قرار نگرفت و با نرسیدن آذوقه و علیق، عده و نفرات پادگان قلعه به اطراف پراکنده شدند و بنای ظلم و غارتگری را گذاردند. رؤسای طوایف سرحدی هم زبان به شکایت و اعتراض گشودند، از جمله غازی بیک سرکرده کردهای حدود ماکو از فشار و ظلم علی پاشا حاکم تبریز و مامورین عثمانی شکوائیه‌ای را به همراه پسرش به دربار ایران فرستاد.[۶۸] در چنین شرایطی تصمیم نهائی و قاطع برای نبرد با عثمانیها که از زمان سلطان محمد فاتح با فتح شهر قسطنطنیه (۱۴۵۳ م) پایتخت امپراطوری بیزانس (روم شرقی)، دولت نیرومندی را با اهداف توسعه طلبانه ایجاد کرده بودند، گرفته شد. آنها خطری بالفعل در شرق برای ایران و در غرب برای اروپا محسوب می‌شدند.

برای به حرکت درآمدن ارتش ایران نخست جلال‌الدین محمد منجم یزدی، منجم شاه عباس «تعیین ساعت نمود و ساعت سعد را مشخص و مناسب تشخیص بداد»، سپس سفر جنگی به تاریخ ۷ ربیع الثانی سال ۱۰۱۲ ه از اصفهان آغاز گردید. به امیر گونه‌بیک قاجار داروغه قزوین و ذوالفقار خان حاکم اردبیل حکم شد بلادرنگ با غلامان و قورچیان به اردوی شاه بپیوندند. این سپاه ۱۱ روزه خود را از اصفهان به تبریز رساند. در این مورد شاردان سیاح فرانسوی چنین می‌نویسد: «به سال ۱۶۰۳ م (۱۰۱۲ ه) شاه با مهارت، سرعت و شجاعت با اندک قوائی تبریز را از ترکها بازگرفت. او شجاع‌ترین سربازان خود را چندین دسته کرد. این دلاوران گشتیها و نگهبانان نظامی ترک را در خیابانهای خارج شهر دستگیر کرده آنها را با چنان سرعتی به قتل رسانیدند که هیچ کس در داخل شهر خبردار نشد. به دنبال اینها یک گروه عظیم ۵۰۰ نفره از جنگاوران با لباس بازرگانی وارد شهر شدند. اینها مدعی بودند که کاروان تجاری آنان تا روزی دیگر از راه خواهد رسید و آنها جلوتر تاخته و زود رسیده‌اند... شاه عباس به محض مشاهده ورود آنان به شهر، به همراه ۶۰۰۰ نفر به تبریز هجوم آوردند آنچنانکه ترکهای عثمانی غافلگیر شده فقط توانستند به شرط حفظ جان خود را تسلیم کنند».[۶۹] فتح تبریز از آغاز تا پایان ۲۰ روز طول کشید. در نامه شاه‌عباس به جلال الدین محمد اکبر که درباره فتح آذربایجان است چنین آمده: «عثمانیها در تبریز ۲۰۰۰ توپ، ۵۰۰۰ تفنگچی، ۱۰۰۰۰۰ من باروت، آذوقه ۱۰ ساله و بسیاری از آلات قلعه‌داری را آورده بودند».[۷۰] به هر صورت مردم این نواحی اشغالی از همان آغاز به یاری نیروهای خودی برخاستند. آنان با شنیدن خبر ورود جنگاوران ایرانی شادمانه کلاههای ۱۲ ترک قزلباش خود را که از ترس عثمانیها مخفی کرده بودند، بار دیگر بر سر نهادند. شور و غوغا و ولوله در شهر تبریز برخاسته بود. بدنبال این وقایع قلعه تبریز نیز به همراه ترکان عثمانی مستقر در آن ، تسلیم شدند. سپس به قلاع مختلف اطراف پیام

فرستاده شد تا عثمانیها خود را تسلیم و یا آنجا را ترک کنند. شاه عباس گروهی از سپاهیان را بعنوان چرخچی و مقدمه الجیش به فرماندهی ذوالفقار خان به سوی آنان فرستاد. نیروهای عثمانی بسیاری از قلاع آذربایجان را رها کردند و در منطقه ایروان که شامل سه قلعه بود، تجمع کردند. با شنیدن این اخبار، سپاه صفوی بلافاصله خود را به ایروان رسانید و برای جلوگیری از تلفات زیاد که با شلیک مداوم توپ، ضربزن و بادلیج عثمانیها مواجه شده بودند، در میان باغهای بیرون حصار و دیوار قلعه پراکنده شدند و در لابلای درختان موضع گرفتند. پس از گذشت چند روز محیط حصار بین گردانها و گروهانهای مختلف تقسیم گردید.(۷۱) بدنبال آن به برخوردار بیک توپچی‌باشی امر شد به ریختن توپ بپردازد. جمعی را نیز به تبریز فرستادند تا بالمیز بزرگ و چند توپ دیگر را به آنجا حمل کنند. در طی این مدت قلعه کوزچی را گشودند و برای فتح ایروان گروهی به زدن نقب به زیر حصار پرداختند و عده‌ای نیز مشغول ساختن سیبه‌ها (سنگرها) گردیدند تا در پناه آنها اقدام به یورش سراسری نمایند. شب حمله به علت فرا رسیدن ماه محرم، مراسم تعزیه و عاشورا توسط سپاهیان انجام گرفت. فردای آن شب همزمان با رسیدن مهمات و وسایل جدید، به هنگام طلوع خورشید هجوم سراسری با نواختن کرنا، سورن، نقاره و آتش رسته‌های توپخانه و دسته‌های تفنگچی، آغاز شد و طی چند ساعت توانستند پس از کشتن ۲۰۰۰ جنگجوی عثمانی قلعه را فتح کنند. قلعه عتیق نیز که مقر اصلی و ستاد فرماندهی عثمانیها بود بدون مقاومت تسلیم شد و حاکم آن به همراه اعیان و اشراف مطیع گشتند.دراین نبردهانقش تفنگچیان تبریزی و بافقی‌بسیارارزنده‌بود و موردتوجه شاه‌قرارگرفت.

با این فتح، نقاره شادمانی در منطقه جنگی و حتی تبریز نواخته شد. پس از این پیروزیهای متوالی، دیگر شاه عباس خود به تعقیب دشمن نپرداخت بلکه سرداران بزرگش از جمله اللهوردیخان (بیگلر بیگی و حاکم فارس) را به همراه سایر امیران همچون ذوالفقارخان قرامانلو (بیگلر بیگی آذربایجان)، گنجعلی خان (حاکم کرمان) و حسن خان (حاکم علیشکر)، به همراه ۳۰۰۰۰ نفر جنگجو در پی آنان فرستاد.(۷۲) این گروه در نبرد آتی با سپاه ترکان به فرماندهی چغال اوغلی، پس از آرایش نظامی لشکریان به جناح راست، چپ و قلب، در شرایطی که پیکر اسبان را سیبه (سنگر) خود نموده بودند، دشمن را درهم کوفتند و شبانه آنها را به اطراف و اکناف تار و مار کردند. در این نبرد بخاطر رسیدن نیروهای کمکی و پشتیبانی برای عثمانیها، شاه عباس نیز مجبور شده بود بار دیگر به همراه نیروهای تازه‌نفس خود را به جبهه‌های نبرد برساند که در نتیجه آن، پیروزی درخشانی نصیب ارتش ایران گردید. با فرار عثمانیها اردوگاه بسیار بزرگ آن غارت شد و سربازان صفوی فرشها، صندوقها،شتران، ادوات جنگی، خیمه و خرگاهها، مسکوکات سرخ و سفید، طلاها، شمشیرهای مرصع و صندوقهای مملو از مخمل و زربفت را مصادره کردند و حتی اسناد دولتی فراوانی نیز از خرگاه چغال اوغلی بدست آوردند. مقدار اسباب و وسایل به قدری زیاد بود که مردم روستاهای

اطراف هم در تاراج اردوگاه شرکت کردند.

سال بعد (۱۰۱۵ ه) در ادامه همین سفر، ارتش ایران به قلعه گنجه هم که برای عثمانیها اهمیت داشت حمله کردند و آنجا را نیز با آتش توپخانه، بادلیج و ایجاد سیبه‌های گوناگون تا حوالی خندق قلعه، تحت محاصره شدید قرار دادند. سپس از زیر خندق نقبی حفر نمودند تا نقابان پس از عبور از آن خود را به پای قلعه برسانند. در آنجا توانستند ۵۰۰ ذرع زیر حصار شهر را نیز خالی کنند و بعد از قرار دادن چوب فراوان و آتش زدن آنها، قسمت بزرگی از حصار را تخریب نمایند. با مشاهده این وضع مدافعان و اهالی گنجه شاهسیونی (تسلیم) را پذیرفتند. فردای آن روز پس از ورود به قلعه، اهالی را نام نویسی کردند و گروه گروه از آنان را به جمعی‌ازسربازان و غلامان سپردند تا اموالشان را ضبط کنند. آنگاه محمد پاشا حاکم قلعه را به انتقام قتل یکی از اهالی مازندران بنام رستم سلطان سوکلن، به مازندرانیها سپردند و آنها نیز بلادرنگ او را بقتل رساندند. بعد از این واقعه ۲۵۰۰ تن از ایرانیانی را که بعنوان ستون پنجم خود را در اختیار دشمن نهاده بودند، به جرم خیانت در زمان جنگ با ضربات شمشیر به دیار عدم فرستادند.(۷۳)

یکی از مسائل قابل توجه در این نبردها، حضور شاه عباس در بین جنگاوران همچون یک سرباز ساده بود که تأثیر بسیار مطلوبی در روحیه آنان می‌گذاشت. مثلاً زمانی که الله‌قلی‌بیک قاجار یکی از سرداران بزرگ باگروهی از قزلباشها و قورچیان پس از حمله به یکی از برجها شدیداً زخمی شدند، شاه امر کرد برای معالجه این گروه چادرهای مخصوص در جلوی خرگاه خودش برپا کنند. سپس به همراه طبیبان اردو به مداوای مجروحین پرداختند و از آن پس شاه هر روز ۲ بار به عیادت آنها می‌رفت و گاه خود بر زخمهایشان دارو می‌نهاد.(۷۴)

### فتح شماخی

عثمانیها با دریافت خبر آمادگی ایرانیها برای فتح شماخی، پل «جوادوا» را بر روی رود کر ویران کردند. اما با رسیدن لشکریان ایران به این منطقه، بلافاصله به ساختن پل بوسیله قایق‌ها پرداختند و با انباشتن چوب فراوان بر آنها توانستند نیروها را از روی آن عبور دهند.اسبان، شتران و بار و بنه را نیز شناکنان از داخل رود یخ‌زده گذراندند (رمضان ۱۰۱۵ ه). عبور از این پل و جریان آب بسیار سرد رود، تلفات و ضایعات زیادی را به همراه داشت، از جمله بخشی از آذوقه و علیق را آب با خود برد. بنابراین اردو را به همراه چهارپایان به صحرای «کرکه» که منطقه‌ای گرمسیری بود، منتقل نمودند تا مدتی را در آنجا اطراق کرده به تجدید قوا بپردازند. سپس بعد از پایان فصل سرما به سوی قلعه شماخی آمدند و آنجا را تحت محاصره قرار دادند. شماخی در این روزگار یکی از قلاع بسیار مستحکم با برجها و باروی ساخته شده از سنگ و آهک بود که خندقی عمیق نیز از حصار شهر

محافظت می‌نمود. بر روی خندق فقط «تخته پل» متحرکی برای عبور و مرور وجود داشت که در شرایط اضطرار از جمله در زمان هجوم دشمن، آنرا جمع می‌کردند.

طبق معمول محیط قلعه بین سرداران بزرگ و نیروهای تحت فرماندهی شان تقسیم گشت. شمال قلعه به الله وردیخان سپرده شد ولی در شرق قلعه نیروئی مستقر نگردید زیرا بعلت بارندگی شدید و گل و لای فراوان، شترها و الاغها نتوانستند ادوات حصارگیری و اسباب سیبه را به نزدیک خندق برسانند. اما در سمت غرب، اردوگاه عظیم شاه، سیبه‌های قورچی باشی و قورچیان، سیبه ذوالفقار خان، لشکر آذربایجان، سیبه قرچغای بیک، غلامان، تفنگچیان، سیبه گنجعلی‌خان و در انتهای سمت غربی این مجموعه سیبه علیقلی‌خان ایشک آقاسی باشی مستقر شده بودند.

پس از آرایش این نیروها و استقرار تجهیزات فراوان، برای عبور از روی خندق مشغول ساختن پل شدند. نخست برای محافظت از جان مهندسین و کارکنان پل ساز سپاه، در هر چند قدم برج گونه‌ای ساخته شد و بدور آنها نیز خندقی حفر کردند. آنگاه در تمام آنها «تفنگچیان قدر انداز، کمانداران و دلاوران بگذاشتند که چشم مورچه را نشانه می‌زدند». عملیات یگان مهندسی در زیر باران شدید چندین روز ادامه یافت. در این مدت در سمت شرق و جنوب قلعه که ایرانیها هیچ نیروئی مستقر نکرده بودند، عثمانیها به تمرینات نظامی و کر و فر پرداختند تا باعث تضعیف و تخریب روحیه Demoralization نیروهای ایرانی شوند و گاه از همین نقاط به اردوگاه ایرانیها حمله کرده و به آن دستبرد می‌زدند. در این مدت نظامیان صفوی فقط به فعالیت تدارکاتی اشتغال داشتند، از جمله حسین‌قلی بیک قاجار را بهمراه گروهی به گنجه فرستاده بودند تا از آنجا توپهای بزرگ سنگ‌انداز را به این ناحیه بیاورند. این عده نیز قبل از مساعد شدن هوا و آغاز حملات قادر گردیدند توپها را با ارابه‌های بزرگ از رود کر بگذرانند و پس از آوردن آنها به اردوگاه، در سیبه‌های الله‌وردی‌خان و قرچغای بیک مستقر نمایند. با مساعد شدن هوا و رسیدن بقیه چهارپایان سپاه از صحرای کرکه، سپاه تبریز نیز به سرداری پیر بوداق خان از راه رسید و در سوی شرق گنجه جای گرفت و بلادرنگ همزمان با بکار گرفتن دسته توپچیان و انداختن سنگ به درون شماخی، به زدن سیبه و حفر نقبها نیز مشغول گشتند. در این بین دو واقعه موجب تزلزل در بین نظامیان ایران گردید. نخست در روز عید قربان بنای دیوانخانه که نجاران سپاه با چوب، نی، تخته، گل و ستون ساخته بودند ناگهان فرو ریخت و چند تن بلافاصله کشته شدند. ولی چون «بیلداران خاصه» مشغول پیرایش باغچه دیوانخانه بودند، بلادرنگ به کمک آنها شتافتند و همگی را از زیر آوار بیرون کشیدند و ضرب‌العجل فصادان سپاه (رگزنها) آنها را فصد نمودند (با زدن رگ خون از آنها کشیدند). بدینگونه تعداد زیادی از مرگ رهیدند که یکی از آنها شاه عباس بود. در این مدت شایعه مرگ شاه در سیبه‌های مستقر در خط مقدم و اردوگاه منتشر شد و ولوله‌ای عظیم برپا کرد آنچنانکه شاه عباس مجبور شد خود را به سرداران

بنمایاند و به غائله خاتمه دهد. دیگر آنکه بعد از این واقعه، توسط پیکهای مخصوص خبر هجوم لشکریان ازبک از ماوراءالنهر به خراسان رسید و موجب گشت عده‌ای تصمیم به بازگشت و جنگ با ازبکان بگیرند. ولی خوشبختانه چند روز بعد پیکهای جدید خبر از دفع ازبکان توسط سپاه خراسان آوردند و این واقعه نیز به خیر گذشت. این دو واقعه سبب گردید شاه و فرماندهان بزرگ او را وادار به تصمیم گیری قاطع و اقدامات نهائی کنند. بنابراین با آمادگی مقدمات کار، در ۲۰ صفر ۱۰۱۵ ه عملیات ناگهانی و سراسری آغاز شد. «سیبه‌ها و جوالها راست کردند، توپها استوار نمودند و به پرتاب سنگهای ۳۰ منی پرداختند و برجها و بارو را در چند مکان ویران کردند... نقابان سپاه نیز از زیر خندق دور بارو نقب زده بگذشتند و به پای بارو و حصار قلعه برسیدند». همزمان با این اقدامات، از سیبه قرچغای بیگ چند نفر از رزمندگان به یکی از برجها راه یافتند. بعلاوه در منطقه عملیاتی سیبه ذوالفقار خان هم گروهی از قلعه‌داران دشمن از برجها پایین آمده و خود را تسلیم نمودند. در این مدت ۱۵۰ سرباز ایرانی توانستند کاملاً به درون قلعه نفوذ کنند و با علامت دادن آنها افراد سیبه قرچغای بیک با «صدای کرنا، کورکه و کوس که در گنبد آبنوس رعشه بینداخته بود» به یاری آنان شتافتند. پشت سر این افراد بقیه نیز از طرق مختلف به درون شماخی ریختند و در همان لحظات اولیه ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر را قتل عام نموده و اقدام به تاراج و غارت اموال اهالی کردند. آنگاه دروازه‌ها را گشودند و «نقاره‌های شادی» را بصدا درآوردند. از بین اهالی شهر حدود ۶۰۰۰ تومان پول جمع‌آوری شد و بین نظامیان ایرانی تقسیم گردید. سپس بعد از سر و سامان دادن به امورات آنجا «کوس مراجعت» زدند و به سوی دارالسلطنه بازگشتند.

متأسفانه چند صباحی بعد (سال ۱۰۱۸ ه) سرداران بزرگ این سری جنگها، به دام اختلافات افتادند و تعدادی از آنها جان خود را بر اثر توطئه‌های پی در پی از دست دادند. از جمله قرچغای بیک پس از کشمکشهای شدید با ذوالفقارخان، وی را در چادرش با شمشیر به دیار عدم فرستاد و ایالت تحت فرمانروائی‌اش را به همراه دارائی و سپاهیان متعدد به یوسف‌خان میرشکار باشی که مدتی قبل حاکم استراباد بود واگذار کردند.(۷۵)

اما پس از بازگشت ارتش ایران از نواحی فتح شده، به اعتقاد شاردان شاه ایران دست به تدبیر دور اندیشانه‌ای زد: «وی جلفا را همچون نخجوان و سایر شهرهای ارمنستان منهدم نمود و تمام آنچه راکه صنعت و فنون برای استحکامات آن پدید آورده بود نابود کرد و این سبب شد قوای مسلح ترکان عثمانی به هنگام تعرض به ایران از خوار و بار و وسایل زندگی محروم بمانند... این سیاستمدار هوشیار و سردار بزرگ نظر به عدم تساوی نیروی جنگی خود با قوای دشمن و به منظور ممانعت از مراجعت همه ساله ترکان به ایران و جلوگیری از فتوحات و محافظت مناطق متصرفی آنان، تصمیم گرفت که سرزمینهای واقع در بین ارزروم و تبریز راکه در مسیر ایروان و نخجوان واقع

شده است مبدل به صحرای لم‌یزرع بکند. این جاده خط سیر معمولی ترکان هنگام تعرض به ایران بود... شاهنشاه سکنه این مناطق و اغنام و احشام آنرا به نقاط دیگری انتقال داد و کلیه مزارع و همه گونه ساختمانهای این نواحی را ویران ساخت. حتی چشمه‌های چاههای متعدد آب را نیز مسموم و زهرآگین کرد...».[۷۶]

آخرین جنگهای مهم شاه عباس یکی فتح گرجستان در سالهای ۱۰۲۵ هـ بود که در نتیجه آن ۷۰۰۰۰ گرجی را در مدت ۲۰ روز قتل‌عام نمودند، سپس ۱۳۰۰۰۰ نفر را نیز به اسارت درآوردند.[۷۷] و دیگر جنگ مجدد با عثمانیها از جمله در سالهای ۱۰۳۲ و ۱۰۳۴ هـ بر سر تسخیر بغداد بود. در جنگ نخست خلیل پاشا صدر اعظم عثمان‌خان ثانی که تا تبریز به پیشروی پرداخته بود، شکست خورد، و در جنگ دوم نیز بغداد به تصرف نیروهای ارتش ایران درآمد.[۷۸]

### گزارش دلاواله از رو در روئی ایران و عثمانی

عصر صفویه را «عصر زرین سفرنامه نویسی اروپائیان» نیز می‌توان نامید. زیرا تعدادی از اروپائیان در این عهد به ایران آمدند و مدتی را به سیر و سفر گذراندند. آنها گزارشات و مکتوبات مهم و زیبائی را از اوضاع اجتماعی اقتصادی،فرهنگی و نظامی ایران آن عصر بیادگار گذارده‌اند. یکی از این اشخاص پیترو دلاواله سیاح ایتالیائی است که از سال ۱۶۱۷ م (ذیحجه ۱۰۲۷ هـ) تا ۱۶۲۲ م در ایران بسر برد و خود ناظر بخشی از تهیه تدارکات و تحرکات نظامیان این مرز و بوم در برابر ارتش ترکان عثمانی بود. زیبایی توصیف و شرح وقایع بوسیله نسامبرده ، نگارنده را مجاب نمود تا قسمتی جداگانه را به نوشته‌های او اختصاص دهد. او در این باره چنین می‌نگارد: «... بدنبال ارتش ایران عده زیادی فروشنده، سوداگر،استادکار، خادم، ساربان و غیره هستند که البته همه آنها مسلح و با قشون حرکت می‌کنند. بعلاوه تعدادی زنان را نیز با خود به جنگ می‌برند و کلاً تمام کسانی که به جنگ می‌روند گاه به ۲۰۰۰۰۰ نفر می‌رسند... در سلطانیه قوا به دو قسمت شد، عده زیادتری تحت فرماندهی قرچغای خان به تبریز رفتند و عده کمتری با شاه باقی ماندند تا به اردبیل بروند. ولی تعداد اینها هم چندان بود که افراد آخر صف دو روز دیرتر از افراد جلو صف به یک محل می‌رسیدند. راهپیمائی در سکوت انجام می‌شد و از طبل و شیپور خبری نبود حتی صدای دستورهای فرماندهان هم نمی‌آمد. روی هم رفته قشون به یک اجتماع مذهبی شباهت داشت تا به اردوی نظامی انضباط شدید چنان برقرار بود که قوا از هر جا می‌گذشت کاملاً به نفع سکنه محل تمام می‌شد و هر چه را سربازان می‌خریدند پولش را فوراً پرداخت می‌کردند به نحوی که اردو زدن قشون در یک محل برای مردم آنجا واقعاً مفید بود و من به این مناسبت یاد عبور سربازان خودمان افتادم که سر راه خود از مال دوست و دشمن چیزی باقی نمی‌گذارند و سکنه همه فرار می‌کنند. در

اینجا برعکس وقتی قشون از محلی رد می‌شود فروشنده‌های دوره‌گرد از تمام اطراف به مسیر آنها آمده تا به سربازان اشیاء مختلف بفروشند و حتی در دشت و صحرا نیز بساط خود را پهن می‌کنند طوری که همیشه و همه جا آذوقه انسان و حیوان تامین است. علاوه بر آن همه نوع میوه و تره‌بار و تنقلات نیز در بساط فروشندگان پیدا می‌شود تا افراد در موقع سواری بخورند... دهاتی‌ها تمام سال آذوقه خود را برای ایام عبور اردو انبار می‌کنند زیرا فرصت مناسبی برای فروش است و سربازان هم مایحتاج خود را این گونه ارزان می‌خرند. خوش‌رفتاری سربازان نسبت به سکنه و مردم عادی با بی‌انضباطی اسپانیولیها و افراد مسلح حکومت بدبخت ناپل زمین تا آسمان فرق دارد. در مورد مواجب باید گفت که هیچ سربازی نباید در سال کمتر از ۵ تومان که معادل ۵۰ سکه است دریافت کند و با این پول یک سرباز با اسبش بخوبی می‌تواند زندگی کند. فرماندهان و صاحب منصبان قشون البته وضعشان خیلی بهتر است و حقوق مکفی می‌گیرند. افراد برجسته‌ای نیز هستند که حقوق سالانه آنها بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ تومان است و آنها کسانی هستند که با عده زیادی از قوای خود به اردوگاه می‌آیند ولی در دفاتر قشون فقط نام یک نفر یعنی خود آنها ثبت می‌شود... شرح وقایع جنگ نیز چنین است: روز اول ماه اوت به فرمان شاه قسمت اعظم قوا به سمت تبریز اعزام شد تا به افراد قرچغای‌خان ملحق شوند و درجلوی سردار ترک که از آن جاده رو به ایران می‌آمد نیروی متشکلی بوجود آورند. ..در این سفر هنگام گذر قشون ایران از حاشیه زنجان، شاه عباس دستور داد ساحره شهر را نیز با خود بیاورند تا از قدرت ماوراء الطبیعه وی در جنگ استفاده کنند... شاه در زمان عبور ارتش ایران از حوالی شهرها، برای ایجاد انضباط و اطاعت نظامیان گاه خطاهای آنها را به شدت سیاست می‌نمود. مثلاً در ده گیوی نزدیک اردبیل دسته‌ای از سپاهیان درکنار مزرعه‌ای چادر برافراشتند و اسبان و شتران را در اطراف برای چرا رها نمودند تا در پرداخت علوفه صرفه جوئی کنند. مردم ده به شاه شکایت بردند، شاه دستور داد چند تن از سران سپاه به آنجا رفته و با شمشیر تمام چادرها را پاره کردند و مقصران را به زندان انداختند. مخصوصاً وزیر فریدون خان حکمران استراباد راکه اهل چرکس و از سرداران بزرگ هم محسوب می‌شد، بخاطر آنکه میوه‌ای را بی‌اجازه از درختان باغی چیده و بهای آنرا نپرداخته بود، بدستور شاه تیری را از دماغش گذراندند و بر اسب برهنه چندین بار در میان اردوگردانیدند... در این لشکرکشی علیه ترکها با آنکه شاه خود عازم میدان جنگ بود ولی قرچغای بیک سپهسالار ارتش ایران بحساب می‌آمد. وی در ناحیه تبریز به فاصله ۳ روز راه با ارتش عثمانی قرار داشت و تقاضای شروع جنگ را نمود. ولی شاه دستور داد چنین نکنند تا سپاه ترکان در زمستان آذوقه و علوفه را تمام کرده در مضیقه قرار گیرند. سپس سپاه ایران محصولات کشاورزی روستاها را آتش بزند و بعد در شرایط سخت به آنها حمله کرده از دم تیغ همگی را بگذرانند... شاه در خلخال اردو زده بود که از تبریز خبر رسید ترکها به سوی این شهر

می‌آیند.سپهسالار ایران قرچغای دستور داد زمینهای آن نواحی تبریز را به آب رودخانه اطراف بستند تا جلو نفوذ سپاه ترکها را بگیرند . . . ترکان عثمانی سفیری به خلخال نزد شاه فرستادند، ولی مذاکرات ثمری نداشت. . . شاه دستور داد جار زدند تا مردم شهرِ تبریز و خلخال را تخلیه کنند و افرادی که می‌توانند سلاح بدست گیرند در خلخال به اردوی او بپیوندند. بدین جهت در شهر غلغله شد و همه در حرکت بودند. صدای ناله و زاری جمعیت گوش راکر می‌کرد. مخصوصاً زنان شهر شاه را بخاطر اینکه صلح با ترکان را نپذیرفته بود دشنام می‌دادند. مردم‌اسباب‌را می‌بردند و یا به بهای ارزان می‌فروختند و بعضی را در گوشه حیاط یا باغ دفن می‌کردند. . . شاه دستور داد تمام راهزنان منطقه حملات شبانه به قوا و اردوگاه ترکها داشته باشند و از کشتار و غارت آنها کوتاهی نکنند. آنها تشویق می‌شدند که سر سپاهیان ترک را بیاورند و جایزه بگیرند. به سربازان هم دستور داده شد اردبیل و دهات اطراف را آتش بزنند تا چیزی بدست ترکها نیفتد.در عقب‌نشینی مصلحت آمیز سپاه قرچغای هم قلعه نظامی آن بدستور شاه آتش زده شد . . . چند روز بعد در اولین درگیری سپاه قرچغای با ترکها، عده‌ای از ترکان اسیر شدند. شاه عباس شخصاً از آنها بازجوئی کرد. سپس این اسیران را جفت جفت در کوچه‌های شهر اردبیل کشتند و اجسادشان را در قتلگاه انداختند. . . چندین جاسوس دشمن راکه بطور دائم دستگیر می‌کردند نخست توسط خود شاه بازجوئی می‌شدند سپس در میدان شهر بقتل می‌رساندند. برای کشتن این جاسوسان نخست پاهای آنان را از زیر زانو جدا می‌کردند، سپس رهایشان می‌نمودند تا بر اثر خونریزی از بین بروند».[۷۹] دلاواله در ادامه نوشته‌های خود ذکر می‌کند که این اقدامات دوطرفه مدتها ادامه یافت و قبل از آنکه جنگی بزرگ و خونین بوقوع بپیوندند،سرانجام کار به مصالحه و عقب‌نشینی ترکان انجامید.

### جنگ با پرتغالیها و اخراج آنها از خلیج فارس

در صفحات قبل مذکور افتاد که در زمان شاه اسماعیل پرتغالیها به فرماندهی دریا سالار آلبوکرک به همراه یک ناوگان دریائی توپدار توانستند بر تعدادی از جزایر مهم خلیج فارس از جمله هرمز تسلط یابند. او با پیاده‌کردن نیرو در آنجا و ساختن قلعه‌هایی نظامی، بر توسعه نفوذ خود و کشورش افزود و جلوی نفوذ سایر دول را نیز سد نمود. آلبوکرک در دسامبر سال ۱۵۱۵ م درگذشت، پس از وی لوپو سوارز Lopo suares نیابت سلطنت را در هندوستان به عهد گرفت. وی بر ستم و اجحاف به اهالی جزایر خلیج فارس از جمله هرمز، مسقط و بحرین افزود آنچنانکه باعث شورشهای متوالی مردم گردید. در یک نوبت اهالی گروهی از نگهبانان قلعه‌های پرتغالی راکشتند و امیر هرمز نیز در این میان جرأتی یافت و دژ پرتغالی جزیره را محاصره کرد. ولی چون بلافاصله از مسقط نیروهای پشتیبانی پرتغال از راه رسیدند، نامبرده از ترس شهر را آتش زد و خود به جزیره قشم

گریخت و در آنجا کشته شد.

کشمکش و درگیریها بین پرتغالیها و اهالی جزایر مدتها به درازا کشید. در این بین سایر دول اروپائی از جمله انگلیسیها برای نفوذ به این جزایر به تکاپو افتادند. آنها در پایان سال ۱۶۰۰ م (حدود ۱۰۱۰ هـ.ق) کمپانی هند شرقی انگلیس را به فرمان الیزابت تاسیس کرده بودند و نماینده آن «سر رابرت شرلی» توانسته بود از شاه عباس فرمان مخصوص بگیرد که به «فرمان ابریشم» معروف شد (۱۶۱۷ م - ۱۰۲۷ هـ). به موجب این فرمان به کلیه مامورین دولت ایران امر شده بود با بازرگانان و مسافران انگلیسی بخوبی رفتار شود و به آنها اجازه دهند در بندر جاسک تجارتخانه تاسیس نمایند. حضور انگلیسیها در سورات هند و اینک رخنه تدریجی آنان در ایران و جزایر جاسک، باعث نگرانی پرتغالیها شد و آرام آرام به جنگ بین این دو قدرت انجامید. در تمام این جنگها چه در سورات و چه در جاسک، بازنده و مغلوب پرتغالیها بودند.

شاه عباس و درباریان وی که ناظر و پیگیر این قضایا بودند و تفوق دریائی انگلیسیها را ارجح می‌دانستند، بتدریج به آنها گرایش نشان دادند تا بدینوسیله بتوانند از حمایت‌های نظامی و ناوگانهای دریائی آنان در اخراج پرتغالیها از خلیج بهره ببرند. بنابراین در سال ۱۶۱۸ م با توماس بارکر نماینده کمپانی هند شرقی قراردادی بستند که به موجب آن تمام محصولات صادراتی ابریشم ایران را که سالانه قریب به ۲۰۰۰۰۰۰کیلومی‌شد، فقط در اختیار تجار انگلیسی قرار می‌گرفت. بعلاوه مقرر گردید هیچ ابریشمی به پرتغالیها و اسپانیائیها فروخته نشود. بدین ترتیب اساس و شالوده دوستی بین ایران و انگلیس به این بهانه ریخته شد.

در سال ۱۶۲۱ م چون شاه عباس تا اندازه‌ای از جنگ با عثمانیها بطور موقت فراغت حاصل کرد، موقعیت را برای بیرون راندن پرتغالیها از جزایر اشغالی ایران در خلیج فارس مناسب دید. بدین جهت به امامقلی خان والی فارس دستور داد بنام خان‌لار نسبت به جزیره هرمز ادعای مالکیت کند و آنجا را همچون زمان قبل از ورود آلبوکرک، خراجگزار خود بداند. پرتغالیها در برابر این ادعا عکس‌العمل شدیدی نشان دادند، در نتیجه به امر شاه عباس امامقلی در پی تدارک جنگ برآمد. قبل از وی پدرش الله وردی خان برای اولین بار بحرین را فتح نموده بود و تصمیم به آزاد ساختن سایر جزایر خلیج فارس را نیز داشت، ولی اجل به او فرصت نداد و در زمان محاصره جرون به سال ۱۰۲۲ هـ درگذشته بود. اینک فرزندش امامقلی پا در جای پدر گذاشت و تصمیم گرفت نخست از راه تصرف بندر گمبرون و جزیره قشم ارتباط پرتغالیها را با این جزیره قطع کند و هرمز را تهدید به بی‌آبی و بی‌غذائی نماید. بنابراین گمبرون را گشود ولی در تصرف قشم بخاطر تسلطی که کشتیهای پرتغالی بر آبهای مجاور داشتند، با وجود تلاش فراوان شاه قلی در طی هفت ماه محاصره شدید و دادن ۸۰۰۰ نفر تلفات، موفقیتی بدست نیامد. در این بین یک دسته از کشتی‌های انگلیسی که به قصد

تجارت از سورات آمده بودند به بندر جاسک رسیدند. امامقلی که در این ایام در میناب بود، در تاریخ ٦ دسامبر ۱٦۲۱ م (صفر ۱۰۳۱ ه) با افسران انگلیسی و ادوارد موناکس وارد مذاکره شد تا حمایت نظامی آنها را برای حمله به قشم و هرمز بدست آورد. وی در طول مذاکره تهدید نمود در صورت عدم موافقت آنها، امتیازاتی راکه دولت ایران به آنان داده بود ملغی کرده و بارهای ابریشمی را هم که از اصفهان به طرف بنادر حمل نموده‌اند توقیف خواهد کرد. انگلیسیها نخست از این امر سرباز زدند ولی با تکرار تهدیدات و پافشاری زیاد امامقلی، موافقت خود را اعلام و در پی عقد یک قرار داد بر آمدند. بر اساس مواد این قرار داد مقرر گردید: ۱ - پس از تصرف قلعه هرمز غنائم جنگی را فیمابین تقسیم نمایند. ۲ - پس از پایان جنگ اسرای مسیحی به انگلیسیها و اسرای مسلمان به ایرانیها تحویل داده شوند ۳ - نصف قیمت آذوقه و اجرت کارگران و مهماتی راکه در این جنگ کشتیهای انگلیسی مصرف می‌کنند ایرانیها بپردازند ۴ - همچنین تجار انگلیسی از پرداخت عوارض گمرکی در گمبرون معاف گردند.

پس از این مذاکرات در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱٦۲۲ م کشتی‌های انگلیسی از جاسک بطرف هرمز به حرکت درآمدند ولی چون در آنجا از طرف کشتیهای پرتغالی عکس‌العملی نشان داده نشد مستقیماً به قشم رفتند و روبروی قلعه پرتغالیها که در آن ۲۰۰ پرتغالی و ۲۵۰ عرب موضع گرفته بودند، لنگر انداختند. پادگان قلعه قشم که فرماندهی آنرا روی فریر بعهد داشت شش روز در برابر توپهای قلعه کوب کشتی‌های انگلیسی و نیروهای ایرانی تحت امر امامقلی که از سوی خشکی هجوم آورده بودند، مقاومت کردند ولی چون افقی برای پیروزی نمی‌دیدند سرانجام خود را تسلیم نمودند. در اولین اقدام، ایرانیها و اعرابی راکه به حمایت از پرتغالیها در درون قلعه پرداخته بودند به جرم خیانت از دم تیغ گذراندند. سپس یک دسته قشون ایرانی به همراه چهار نفر انگلیسی بعنوان ساخلوی قلعه جایگزین پرتغالیها شدند.

بدنبال این کامیابی کشتی‌های انگلیسی به بندر گمبرون رفتند و پس از تکمیل ساز و برگ در تاریخ ۲۷ ربیع الثانی سال ۱۰۳۱ ه‍به همراه ۲۰۰ قایق ایرانی به سوی هرمز آمدند. روز بعد لشکریان ایرانی که کاپیتان الکساندر هامیلتون تعداد آنها را ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ نفر تخمین زده، به فرماندهی امامقلی‌خان در ساحل جزیره پیاده شدند و پس از نبردی سخت پرتغالیها را به درون قلعه عقب راندند و آنجا راکاملاً تحت محاصره گرفتند. در عملیات آبی نیز چند فروند شناور (ناو) انگلیسی بنامهای لندن، جوناس، ویل، دولفین که دو تای آنها هر یک ۳۰ توپ در اختیار داشتند به همراه چند قایق ، کشتی جنگی «سان پدرو» پرتغالیها راکه جلو قلعه لنگر انداخته بود، منهدم کردند. سرانجام سپاه ایران هم پس از ۷۴ روز محاصره، بوسیله باروت قسمتی از دیوار قلعه را ویران نمودند و با نفوذ به داخل آن، پرتغالیها را به زانو درآوردند. بلافاصله آنها راکه تعدادشان با زن و بچه به ۳۰۰۰ نفر

می‌رسید بر اساس توافق قبلی به انگلیسیها سپردند سپس پرچمشان راکه بیش از یک قرن بر فراز قلعه در اهتزاز بود پائین کشیدند و پرچم ایران را به جایش برافراشتند. بدین ترتیب سپاه صفوی در اولین عملیات آبی ـ خاکی Transfer area رسمی خود سربلند برآمدند. قلعه پرتغالیها در هرمز در این ایام به شکل چهارگوش بود که هر ضلعش ۱۲۰ متر طول داشت. بر روی دیوارهای به ضخامت ۳/۵ متری آن نیز برجهای دیده‌بانی مجهزی احداث کرده بودند. در داخل قلعه هم آب انبارهای متعدد برای ذخیره آب و انبارهای بزرگ برای ذخیره آذوقه وجود داشت که کار دفاع و مقابله را در شرایط اضطرار سهل می‌نمود.

در این جنگ دریائی تلفات انگلیسیها را ۲۰ نفر و ایرانیها را ۱۰۰۰ نفر قید کرده‌اند. پس از تصرف قلعه تمام مخازن اسلحه و مهمات و توپهای پرتغالیها به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. از بین این مهمات بقول تاورنیه ۷۰ توپ بزرگ و کوچک آن مهمتر از بقیه بودند که تا سالها بعد (۱۶۶۳ م) در میدان اصفهان هنوز در معرض نمایش قرار داشتند. از این مقدار تعدادی را نیز به لار برده بودند. بطور کلی غنائم جنگی سهم ایران را حدود ۱۲۰۰۰۰ لیره تخمین زده‌اند.

با تصرف بحرین در سال ۱۰۱۰ هـ، بندر جرون در سال ۱۰۲۲ هـ و اینک تصرف قشم و هرمز، علاوه بر آنکه حاکمیت ۱۱۸ ساله پرتغالیها در خلیج فارس به انتهای خودرسید، بلکه با دستگیری محمد شاه سلسله ملوک هرمز نیز پس از چند قرن مضمحل گردید. از این تاریخ بندر گمبرون بنام شاه ایران بندرعباس نامیده شد و تجار ملل مختلف مثل انگلیسیها، هلندیها و فرانسویها بتدریج توانستند در آنجا تجارتخانه‌هائی تأسیس کنند.

پرتغالیها چند بار دیگر در سالهای ۱۰۳۳، ۱۰۳۴ و ۱۰۴۰ هـ دست به اقدامات تهاجمی زدند تا شاید آب رفته را به جوی بازگردانند، اما موفق نشدند. آنها یکبار قلاع سحار و خورفکان راکه ایرانیها پس از فتح هرمز متصرف شده بودند، دوباره با فرستادن ۶ کشتی به مسقط، توانستند بازپس گیرند. سپس اندکی بعد با تجهیزات فراوان به سوی هرمز آمدند و جزیره را به مدت ۶ ماه تحت محاصره گرفتند. ولی با وجود آنکه نایب السلطنه هند قوای تازه‌ای نیز از بندر گوآ به یاری آنان فرستاد، باز کاری از پیش نبردند وبا مقاومت و حمله کشتی‌های انگلیسی نیز مواجه شدند. سرانجام دریافتند که تجدید عظمت قبلی در خلیج برایشان میسر نخواهد بود، بنابراین با شاه عباس از در صلح درآمدند. دولتمردان ایرانی هم بدلیل مآل‌اندیشی و احتمال اینکه در آینده از آنها نیز در برابر نیروهای خارجی دیگر بهره خواهند برد، به آنان اجازه دادند در بندر گنگ که در شمال شرقی لنگه و در ساحل لارستان واقع بود دارالتجاره و قلعه بسازند و نصف عایدات گمرکی این بندر و صید مروارید بحرین را نیز به خود اختصاص دهند.(۸۰)

**اصلاحات در ارتش ایران توسط شاه عباس**

جنگهای ایران و عثمانی یکی از عوامل موثر در تصمیم به اصلاحات در ارتش ایران بود. شاهان اولیه صفوی بویژه طهماسب و افسران عالیرتبه وی، تشخیص داده بودند که علت پیروزیهای نظامی سپاهیان عثمانی، در سازماندهی نفرات و ارجحیت تجهیزات و سلاحهای مدرن آنان است. توپخانه نیروی زمینی Army arrtillery و پیاده نظام ینگچری مجهز به تفنگهای آتشین آنان همیشه زبانزد لشکریان ایرانی بودند. چنانکه حجم آتش Volume of fire این سلاحهای مدرن چندین بار ارتش ایران را در مقابل آنان به زانو درآورده بود.به همین خاطر شاه عباس در سال ۱۰۰۳ ه در دیدار با سفیر روسیه در کاشان، پرس و جوی زیادی از توپخانه آن کشور نمود.(۸۱) اما سپاه صفوی را بیشتر سواره نظام چادر نشین تشکیل می‌داد که بقول مینورسکی از زمان شاه اسماعیل ترکیبی ایلیاتی - عشیره‌ای داشت. آنها هنوز با خانواده‌ها و گاه دامها و چهارپایان خود در جنگ شرکت می‌کردند. سپاه ولایات و ایالات تحت امر حکام و سرداران بزرگ نیز که بخشی از ارتش آن زمان ایران را تشکیل می‌دادند، از این قاعده مستثنی نبودند.

سپاهیان قزلباش که تعداد نسبی آنان از ۶۰۰۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد، انضباط کاملی نداشتند و مواجبشان را از دولت دریافت می‌کردند. این عامل بعلاوه گسترش نفوذ و قدرت سران قزلباش بخاطر تسلطی که بر نیروهای تحت امرشان داشتند، طی چند دهه آنها راکانون دسایس و توطئه‌های درباری نموده بود. بدین جهت شاه عباس تصمیم گرفت با ایجاد اصلاحات در سپاه مخصوصاً در امر تشکیل کادرهای ثابت و دائمی که بیشتر از میان غلامان گرجی و ارمنی انتخاب می‌شدند، قدرت سران ایلات و امرای نظامی قزلباش را به مقدار قابل توجهی تقلیل دهد. از مقایسه دو فهرست اسامی سرکردگان نظامی مربوط به سالهای ۹۸۴ ه و ۱۰۳۸ ه که اسکندر بیک ترکمان در تاریخ خود ارائه داده، می‌توان به کاهش نفوذ قزلباشها پی برد. در فهرست اولین او ۱۱۴ امیر (فرمانده نظامی) قید گردیده که تقریباً همه از سران ایلات چادرنشین قزلباش هستند. ولی در فهرست دومین ۹۰ امیر را معرفی نموده که فقط ۳۵ نفر از آنها از بین قزلباشها انتخاب گردیده‌اند.(۸۲)

همچنین تعداد جنگاوران قزلباش را تا ۳۰۰۰۰ نفر کاهش داد و در عوض سپاهی جدید مرکب از ۲۰۰۰۰ سواره نظام و ۱۲۰۰۰ پیاده نظام تحت فرماندهی مستقیم خود بوجود آورد که تمام حقوق و مواجب،اسلحه و تجهیزات را از وی دریافت می‌کردند. بدنبال این اصلاحات و جابجائی‌ها بطور کلی نیروهای مسلح ایران در ابتدا بدو گروه منقسم شدند:

۱ - قوای سلطنتی که به خرج دربار نگهداری می‌شدند و تحت امرمستقیم شاه بودند.

۲ - قوای محلی که حکام ولایات بخرج خود مهیا و نگهداری می‌نمودند.

هر دو قوا بطور جداگانه دو دسته سواره نظام و پیاده نظام را در اختیار داشتند. سواره نظام هم

به طور عمده شامل سه دسته مهم می‌گردید:

۱ - **قوللَر**: که اکثر نفرات آن گرجی و چرکس بودند. آنها از کودکی در دربار صفوی رشد کرده و تربیت می‌شدند و اسلحه عمده آنها تفنگ بود. چرکسها قومی مقیم قفقازیه، در دامنه شمال غربی سلسله جبال قفقاز و ساحل دریای سیاه بودند. حسن دسته قوللرها در آن بود که اولاً قدرتی مهم در برابر نفوذ در حال کاهش قزلباشها به حساب می‌آمدند. ثانیاً چون اقلیتی بیگانه محسوب می‌شدند و یکدیگر را از گذشته نمی‌شناختند، حالتی خود باختگی نسبت به بقیه داشتند و هرگز بعنوان مستمسک برای توطئه یا کودتا مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند،بنابراین دربار تا مدتها از خطر احتمالی آنها در امان بود.

۲ - **قزلباش**: همان نیروهای مسلح قدیمی دولت صفوی محسوب می‌شدند. این گروه را باید بخش سنتی و محافظه کار ارتش ایران در آن عصر دانست که با تضعیف شدن قدرت آنها و از دست دادن مناصب و بخشی از منافعشان، در موضع مخالفت بابخش مدرن ارتش (توپچیان و تفنگچیان) قرار گرفته بودند. بسیاری از قزلباشها با تحقیر مداوم قوللرها، قدرت مقاومت خود را این گونه به نمایش می‌گذاردند.

۳ - **قورچی لَر**: گارد مخصوص سلطنتی Armed guard و نگهبانان شاه و دربار بحساب مـی‌آمدند. فرمانده این قوا مدتی در اختیار الله وردیخان بود که نقش مهمی در اصلاحات داشت. وی به همت دو برادر انگلیسی یعنی آنتونی و رابرت شرلی که از چندین سال قبل به قزوین آمده بودند، به ساخت تجهیزات و جنگ افزارهای جدید پرداخت. این دو تبعه انگلیسی که از میان طـبقه اشـرافـی و شمشیرزن برخاسته بودند، در سال ۱۰۰۷ هـ به همراه هیئتی ۲۶ نفره از اتباع اروپائی به خدمت شاه عباس رسیدند تا دربار ایران را بوسیله یک پیمان نظامی با دول اروپائی علیه ترکان عثمانی متحد نمایند. بعلاوه باب ارتباط بازرگانی میان ایران و انگلیس را نیز مفتوح سازند. پس از همین تماس بود که آنها قول تجهیز نظامیان و ساخت اسلحه را به ایرانیان دادند و دست به اقدامات مورد خواست شاه و سرداران بزرگ طرفدار اصلاحات زدند. آنان به تـقلید از سـازمان ارتش بـعضی از کشـورهای اروپائی سه صف پیاده، سواره و توپخانه را در ارتش ایران سازمان دادند. سپس بطور رسمی و منظم سلاحهای آتشین از جمله توپ و تفنگ‌را نیز بر سایر ادوات همچون تیر و کمان ، شمشیر، خنجر، سپر،تبرزین،گرز، نیزه و . . . افزودند. در نتیجه اقدامات مفید و موثر آنها بود که اندکی بعد اروپائیان نوشتند: «ایرانیان فاتح، فنون جنگی را به راهنمائی فراگرفته‌اند. آنانکه سابقاً از بکار بردن توپخانه خبری نداشتند حال ۵۰۰ قبضه توپ برنجی و ۶۰۰۰۰ تفنگچی دارند. کسانیکه با شمشیر تـرکان عثمانی را به دو نیم می‌کردند اکنون باسلاح آتشین بسی هولناک‌تر گشته‌اند».[۸۳] این توپها غیر از توپهای به غنیمت گرفته شده از عثمانیها و پرتغالیها بود. زیرا بسیاری از آنها اکنون با مساعدت و

طراحی برادران شرلی در کارخانه‌های اسلحه‌سازی و توپ ریزی اصفهان و بتدریج در سازمان «جباخانه دولتی» ساخته می‌شدند. کارخانه توپریزی که توپهای بزرگ برنجی می‌ریخت تا سال ۱۸۰۹ م (۱۲۲۴ ه) به کار تولید خود ادامه داد.

حال برای شناخت بیشتر و بهتر وضع سپاهیگری و امورات نظامی عصر شاه عباس بار دیگر به نوشته‌های پیترو دلاواله Pietro della valle استناد می‌کنیم که از نزدیک شاهد اصلاحات و شکل گیری ارتش نوین بود. وی می‌نویسد:« . . . قشون ایران مرکب از چهار دسته است که به ترتیب اهمیت از پائینترین آنها یعنی تفنگچیان که شاه چندی پیش به توصیه شرلی انگلیسی به تشکیل آن همت گماشت شروع می‌کنم. تفنگچیان از نژاد اصیل ایرانی هستند که مسکن و ماوای آنها در شهرها یا دهات است و چون تمام سال حقوق می‌گیرند مجبورند هر وقت به وجود آنها احتیاج باشد فوراً به خدمت حاضر شوند. نجیب زادگان یعنی قزلباشها وارد این دسته نمی‌شوند و در حقیقت افراد آنرا فقط رعیتها تشکیل می‌دهند. به رعیت لفظ تات هم می‌گویند که یعنی طرف از طبقه نجبا نیست. ولی آنهااصیل تر از قزلباشها هستند، زیرا قزلباشها فقط از زمان شاه اسماعیل صوفی به بعد خود را با زور اسلحه تحمیل کردند. تفنگچیان ابتدا پیاده به جنگ می‌رفتند و برای حمل و نقل از قاطر و یابو استفاده می‌کردند ولی چون در ایران به علت فواصل زیاد شهرها لازم است که سربازان حتماً از اسب استفاده کنند. نقل و انتقالات اردو همیشه خیلی سریع و بی‌خبر انجام‌می‌گیرد و سرباز پیاده نمی‌تواند در آن شرکت کند، شاه اکنون به همه آنها اسب داده است. تفنگهای فتیله‌ای تفنگچیان (تفنگ چیلر) از تفنگهای معمولی کوتاهتر و از تفنگهای جدید کوچکتر است. از نوک لوله تفنگ یک پایه فلزی آویزان شده که با بندی به قنداق بسته شده است. موقعی که بخواهند سواره شلیک کنند این پایه را به روی بازو تکیه می‌دهند و موقعی که بخواهند پیاده یا خوابیده تیراندازی کنند آنرا از بند باز می‌کنند و به زمین تکیه می‌دهند و روی هم رفته این پایه کار مهمی انجام می‌دهد.

تفنگچیان امروز خیلی مورد توجه‌اند و شاه به آنها علاقه‌مند است. فرماندهان آنها یوزباشی خوانده می‌شوند که لغتی ترکی است و معنی آن رئیس صد نفر است ولی افراد او ممکن است کم و زیاد هم بشوند. این افراد در ایالات خودمجتمع می‌شوند و در مواقع لزوم به اتفاق خانهای خود به اردو روی می‌آورند و شخص شاه یا فرمانده قوا آنها را به هر کجا که لازم باشد گسیل میدارد. در میان تفنگچیان مازندرانیها خود را ممتاز و مشخص ساخته‌اند و آنان بودند که دو سال پیش در ارمنستان برخلاف میل شاه از قلعه ایروان دفاع کردند و محمدپاشا سردارترک را که با ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر حمله کرده بودند، عقب راندند. عده تفنگچیان ایران فعلاً قریب ۲۰۰۰۰ نفر است و چون از تات‌ها هستند تاج قزلباش بر سر ندارند و عمامه‌ای ساده می‌بندند. بعد از تفنگچیان نوبت به غلامان شاه می‌رسد که از نژادهای مسیحی از قبیل چرکس، گرجی، ارمنی و غیره هستند که همگی مسلمان شده‌اند

و در تمام عمر غلام می‌مانند. این عده سواره جنگ می‌کنند و اسلحه آنان نیزه، تیر و تفنگ، تبرزین و شمشیرهای هلالی است. بخصوص تبرزین که یک سر آن برنده و سر دیگر شکننده است، اسلحه خوبی برای جنگ محسوب می‌شود بطوری که مورخین می‌نویسند سربازان داریوش (هخامنشی) هم از تبرزین استفاده می‌کردند و گزنفون می‌گوید تیر کمان و تبر همیشه از وسایل جنگی ایرانیان بوده است.

شاه سعی می‌کند تمام این افراد را به تفنگ نیز مجهز کند، زیرا ملاحظه می‌کند که بقیه سلاحها کم و بیش دیگر ارزش خود را از دست داده‌اند. غلامان در مواقع مخصوصی می‌توانند از تاج قزلباش استفاده کنند و فرمانده کل آنها قرچغای خان است که در عین حال سپهسالاری لشکر را نیز به عهده دارد. آن عده از غلامان شاه که به جنگ اعزام می‌شوند و سپاهی هستند ۱۵۰۰۰ نفرند ولی باید گفت که تعداد غلامان بطور کلی ۳۰۰۰۰ نفراست و بقیه به تناسب استعداد و قابلیت و کاری که از کودکی آموخته‌اند به خدمت در خانه شاه یا به مشاغل مختلف کشوری دیگر گماشته شده‌اند. سپاه غلامان جدید و از ساخته‌های شاه عباس است. سومین دسته از قشون ایران را **قزلباشها** تشکیل می‌دهند که از لحاظ مقام و اصالت بالاتر از غلامان هستند. شاه اسماعیل به کمک آنان بود که توانست سلطنت را بگیرد. آنها اکنون ۷۰۰۰۰ نفرند که ۵۰۰۰۰ نفرشان سرباز و کارهای لشکری می‌کنند. قزلباشها سواره به جنگ می‌روند. اسلحه آنها قبلاً تیر و کمان، شمشیر، نیزه، خنجر، تبرزین و سپر بود. ولی اکنون مجهز به تفنگند ولی سردارانشان همان اسلحه‌های قدیمی را بکار می‌برند. آنها کاملاً آزادند که هر وقت بخواهند از حقوق و مستمری خود گذشته و از خدمت به شاه، خان و یا سلطان جدا شوند. در جنگها هم فقط از سران خود که به آنها پول می‌دهند اطاعت می‌کنند.

چهارمین دسته که معتبرترین نیز هستند **قورچی‌ها** هستند که نگهبانان مخصوص قصر شاهی یا چادرهای خاص سلطنتی از میان آنها انتخاب می‌شوند. قورچی‌ها در اختیار هیچ خان یا سلطانی نیستند و منحصراً در اختیار شاهند. عده آنها ۱۲۰۰۰ نفر و اسلحشان مثل بقیه قزلباشهاست. آنها سواره می‌جنگند و تاج قزلباش بر سر می‌گذارند و رئیس آنها را قورچی باشی می‌گویند که اکنون عیسی خان بیگ داماد شاه است. این چهار دسته اساس قشون ایرانند. البته عده دیگری هم وارد خدمات نظامی هستند مثل یسقچی‌ها که وظیفه آنها خلوت کردن خیابانها به هنگام عبور حرم است. اینها پیکانی بر کلاه عمامه مانند خود دارند که پیکان رئیس آنها از طلاست. . . یساول‌ها هم که دربانها هستند و جلو درهای مراکز مهم کشیک می‌دهند، شمشیری به کمر و چماقی در دست دارند. قوای ایران را ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر می‌دانند ولی امروز بیش از ۴۰۰۰۰ نفر قادر به شرکت در جنگ نیستند. مخصوصاً آنکه در جنگ با گرجیها تلفات زیادی به قشون ایران وارد شده است. البته شاه بطور مداوم حدود ۱۰۰۰۰۰ سرباز سواره نظام را مواجب می‌دهد ولی ۳۰۰۰۰ نفر از آنها مامور

حفاظت از سرحدات و ثابت هستند. بعضی از سربازان هم بخاطر دستورهای اکید و سخت‌گیریها از خانه‌های خود بیرون نمی‌آیند و به جنگ هم نمی‌روند. . . غیر از سربازان معمولی کسان دیگری نیز نظامی‌اند و جزو قشون ایران باید محسوبشان کرد ولی نامشان ثبت نشده، مثلاً نیروهای مسلحی که توانگران و بزرگان ۵۰ و گاه ۱۰۰ نفر را برای جنگ با خود می‌آورند. در حالیکه در دفاتر قشون فقط خود همین توانگر نامش ثبت شده نه سربازان وی. این سربازان مواجبشان را از او مـی‌گیرند . . . قزلباشها دارای عنوان **بیگ** هستند و روسای آنها هر یک ۱۰۰ مرد جنگی زیر فرمان دارند و **یوزباشی** خوانده می‌شوند. یوزباشی‌ها نیز زیر دست **سلطان‌ها** هستند و سلطانها نیز زیر دست **خانها** . . . قوای توپخانه هم در قشون ایران هست منتهی مرکب از توپهایی است که از دشمن به غنیمت گرفته شده و شاه از آنها استفاده می‌کند (احتمالاً وی از توپهای ساخت کارخانه‌های احداث شده توسط برادران شرلی اطلاع نداشته است ـ نگارنده) . . . شمشیر در ایران فقط یک لب برنده دارد و از شمشیرهای ترکان عثمانی هم مورب‌تر هستند و طوری به کمر بسته می‌شوند که سمت سنگین آن خود به خود به سمت پائین می‌رود و لبه سبک آن رو به بالا می‌ایستد و چه برای پیاده و سواره مناسب است. دسته شمشیر رایک حایل به صورت صلیب حفظ می‌کند تا دست از ضربه حریف مصون بماند. روی دسته شمشیر غالباً حکاکی شده و جلد آن از چرم مشکی یا قرمز است».[۸۴] وی در جای دیگر از قول شاه عباس چنین نقل می‌کند: «شاه گفت پادشاه باید زندگی سربازی داشه باشد و همیشه پیشاپیش سپاه خود حرکت کند تا بتواند بر هر مشکلی فائق آید و در هر کار کامیاب شود. هیچ پادشاهی نباید به وزیران و سرداران و امرای خویش متکی گردد. شاهی که امر سلطنت و کشورداری را به اینگونه اشـخاص واگذارد بدبخت خواهد شد. زیرا اینگونه مردم بیشتر در اندیشه منافع خویش و گِرد کردن مال و تحصیل قدرت و راحتند و برای پیشرفت کار ولی نعمت دلسوزی نمی‌کنند. به همین سبب من همه کارهای مملکت را به میل و اراده و مسئولیت شخصی خود انجام می‌دهم و حاضرم یا جان خود را فدا کنم و یا بر دشمنان خود فائق آیم».[۸۵]

غیر از نیروهای مسلح یاد شده از **شاهسونها** یا دوستداران شاه نیز باید نام برد. آنها داوطلبانه وارد خدمت نظام می‌شوند. بر روی هم عده‌ای از مورخین ارتش ایران را در اواخر حکومت شاه عباس با ارقام مختلف تا ۱۲۰۰۰۰ نفر هم قید کرده‌اند که ۴۵۰۰۰ نفر آنها رانیروهای دائمی مشتمل بر قورچی، تفنگچی، توپچی، غلام و ۷۵۰۰۰ نفر بقیه آن سپاه فئودالی شامل ۳۰۰۰۰ قزلباش و بقیه از سپاهیان قبایل چادرنشین ترکمن، کرد و غیره بودند.[۸۶]

در مراسم ویژه و تشریفات معمولاً از نیروهای سلطنتی و در صورت ضرورت از نیروهای دیگر استفاده می‌گردید. مثلاً در مراسم تشریفات و استقبال از سفیران هند، عثمانی و روسیه در سال ۱۰۲۸ هـ در اصفهان، از ۶۰۰۰۰ نیروهای مسلح در دسته‌های مختلف بهره بردند. فرماندهان این

نیروها را در دو صف از قصر شاه تا روستای دولت‌آباد تفنگ بدست و قنداق به پهلو صف‌آرائی کردند.[۸۷]

در پایان این قسمت لازم است نظرات دو تن از همراهان شرلی را نیز ذکر نمائیم. مترجم سرشرلی در یادداشتهای خود در روم چنین نوشته است: «شاه ایران می‌تواند ۱۰۰۰۰۰ سواره نظام مجهز به کمان، تیر و شمشیر منحنی تهیه کند . . . بعلاوه ۵۰۰۰۰ تفنگچی که آنها هم مجهز به شمشیرهای منحنی نیز هستند، توسط شاه به خدمت درآمده‌اند و به داشتن آنها نیز شاد است . . . تعدادی توپ هم از تاتارها(؟) به غنیمت گرفته‌اند (احتمالاً منظورش عثمانیهااست). البته از نظر استادان توپ‌ساز به هیچ وجه در مضیقه نیستند این استادان علیه ترکان عثمانی شوریده‌اند وبه قشون ایران پیوسته‌اند». پینسون Pinson رئیس خدمه‌های شرلی نیز چنین می‌نویسد: « پیاده نظام در ایران چندان وزنی ندارد . . . در همین اواخر تفنگ‌های سر پر هم تهیه کرده‌اند . . . ».[۸۸]

**پایان عمر شاه عباس**

شاه عباس علاوه بر اصلاحات در ارتش، آرام نمودن عصیانهای داخلی و تجاوزات خارجی ضد امنیت ملی ایران، در راستای توسعه تجاری و اقتصادی نیز تلاش‌های وافری نمود. از جمله اقدامات وی ساخت و گسترش راهها، کاروانسراها، پلها، آب انبارها و . . . بود که یکی از شاخص‌های مهم در امر توسعه اقتصادی و تجاری محسوب می‌گردید. بعلاوه از آنها بعنوان امکانات بخش تدارکاتی ارتش در زمان جنگ نیز استفاده می‌کردند. نمونه بارز آن استفاده از کاروانسراها در نبردهای متعدد بویژه در نواحی دشت و صحرائی بود.

ارتباط دیپلماتیک و سیاسی با اروپا از جمله اقدامات مثبت دیگر این شاه به حساب می‌آمد. یکبار در سال ۱۰۰۷ ه آنتونی شرلی به همراه حسینعلی بیک بیات به اروپا رفتند تا هم قرارداد تجاری برای فروش ابریشم با بعضی از دولتها منعقد نمایند و هم اتحادیه‌ای نظامی بر ضد دشمن مشترکشان یعنی عثمانی تشکیل دهند. اتفاقاً پاپ کلمان هشتم نیز با این هیئت دیداری نمود و بدنبال آنان گروهی از کشیشان را به ایران فرستاد. پس از مدتی بار دیگر رابرت شرلی و سپس نقدعلی بیک بعنوان سفیران ویژه به انگلیس اعزام شدند. هلندیها نیز بعد از ارتباط با ایران و با کسب اجازه از دربار، برای تجارت در بندر جاسک مستقر گردیدند. آنها بوسیله «کمپانی هند شرقی هلند» اقدام به فعالیت تجاری مخصوصاً در امر ابریشم نمودند و از پرداخت عوارض گمرکی نیز معاف شدند. متاسفانه این اقدامات مفید اقتصادی، تجاری و دیپلماتیک با مرگ شاه عباس در جمادی‌الاول سال ۱۰۳۸ در اشرف (بهشهر مازندران) به سن ۶۰ سالگی ناقص و ناتمام ماند.

**شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ه)**

شاه عباس در زمان خود پسر بزرگش صفی میرزا را بقتل رسانده و دوتای دیگر راکور کرده بود. به همین سبب بعد از مرگ او نوه‌اش سام میرزا را در سن ۱۷ سالگی به سلطنت رساندند.

وی از همان اوایل حکومتش با حملات ازبکان ماوراءالنهر به خراسان و مشهد مواجه شد.به نوشته محمد معصوم اصفهانی یکی از ماموران دستگاه شاه صفی: «حکم‌شد ومقرر گردید مواجب، مرسومات عساکر را از مطالبات سابق از خزانه بپردازند... در اندک روز قریب به ۲۰۰۰۰۰ تومان به ملازمان، قورچیان، تفنگچیان، عمله بیوتات و غیره پرداختند».[۸۹] در شعبان سال ۱۰۳۸ نیز یک شخصیت و صاحب منصب نظامی را بنام زمان بیگ تفنگچی آقاسی بخاطر وضعیت اضطرار در خراسان به سرداری آن ولایت منصوب کرد و ۱۵۰۰۰ تومان پول، ابریشم و سایر وسایل را در اختیارش نهاد تا از میان قوای مسلح محلی آن ولایت به استخدام تفنگچیان دیگر هم بپردازد. بعلاوه رستم بیگ سپهسالار سپاه یا بقول شاردان وزیر جنگ ارتش را به همراه چند مقام عالی رتبه نظامی دیگر مامور نمودند از «جباخانه طبرک» دائماً اسلحه و تجهیزات به سوی خراسان ارسال کنند. همچنین مقرر شد از خانها و بیگلربیگی های مناطق مرزی وساخلوها و پادگانهای سرحدی آنها نیز قویاً حمایت بعمل آورند.

مجموعه این نیروها به یاری از زمان بیگ و سپاه تحت امرش برخاستند و توانستند بخوبی در برابر تهاجمات ازبکان ایستادگی کنند و یکبار نیز در طی یک جنگ خونین آنها را تا مسافتی طولانی تعقیب نمایند. آنان سران کشتگان دشمن را پس از شمارش و ثبت در دفتر، توسط منشیان سپاه به همراه اسرا و غنائم جنگی به اصفهان نزد شاه فرستادند.[۹۰]

**جنگ با عثمانیها**

در سال دوم حکومت شاه صفی، سلطان مراد چهارم ارتش خود را به فرماندهی خسرو پاشا به سوی سرحدات غربی ایران روانه کرد. این نیرو بلافاصله موصل، کردستان و همدان را اشغال نمود ولی در بغداد در برابر پادگان قدرتمند و پایداری دلیرانه سربازان ایرانی موفقیتی بدست نیاورد و مجبور به عقب نشینی شد. در این مدت اخبار جبهه‌ها و مقاومت پادگانها و ساخلوهای سرحدی که به امر بیگ ها و توسط منهیان بطور مرتب به پایتخت رسانده می‌شد، ولوله برپاکرده بود. یان اسمیت در این باره می‌نویسد:«درباریان بر اثر اقدامات نظامی ترکان به تحرکی بی نظیر افتاده بودند. هر روز عده زیادی به خدمت احضار می‌شدند تا به جبهه های نبرد بروند. روی هم رفته توانسته بودند ۸۰۰۰۰ نفر راکه اغلب سواره بودند مهیا کنند... در چنین روزهایی پیکهای سریع السیر هر روز اخبار تحرکات نظامی ترکها رابه پایتخت می رساندند».[۹۱] پس از اقدامات اولیه، سان نظامی در

دستور کار شاه و افسران عالی رتبه‌اش قرار گرفت. محمد معصوم درباره این سان بزرگ که در ذیقعده ۱۰۳۹ هـ در ناحیه همدان برگزار گردید چنین می‌نگارد: «. . .مقرر شد عساکر از قورچی، غلام، آق یان، ملازمان و امرا در میدانی وسیع جوق جوق و فوج فوج صف آرا گردند. سپاه تواچی، یساقچیان و یساولان قوی به شدت آغاز به کار نمودند. در اندک فرصتی کوه و دشت از سپاه و لشکر عرصه محشر شد. سپس شاه سوار بر اسب به عرض سپاه پرداخت و بر هر خیل و گروهی که می‌گذشت التفاتی می‌نمود و یوزباشیان و ریش سفیدان آن قوم سجده و تعظیم می‌کردند. در این روز حسین خان بیگربیگی لرستان با فوج بسیار و لشکر بیشمار و جوانان قوی هیکل از فرق سر تا نعل اسبانشان غرق در آهن بودند. . . آنگاه به قریه کسب و ننج که در حوالی تویسرکان بود برفتند. . .».(۹۲)

وی سپس به شرح چند برخورد نظامی می‌پردازد که ما «جنگ ایروان» را بعنوان نمونه به اختصار نقل می‌کنیم: «. . . فتح قلاع ، برج و باروی ایروان بوسیله توپهای بالمیز و قاروره‌ها، نقب زیر حصار و نصب سیبه انجام گرفت. . . افراد قلعه گیر سپاه بسیار بودند همچون بیلداران، تفنگچیان، عراده سازان، حدادان (آهنگران) . . . برای گشودن قلعه، شاه و سپهسالار ایران رستم خان خود حضور یافتند . . . سپاه ایران قلعه را کاملاً محاصره نمود و در برابر هر برجش توپخانه بنهادند. در جلوی برج سفید که بسیار استوار و محکم بود، سیبه‌ها را به عهده محمدقلی خان زیاداغلی مصاحب قاجار و بیگلربیگی قراباغ و کلبعلی خان حاکم کسکر و عمله بیوتات نهادند که توپخانهٔ با قدرتی در اختیار داشت. توپ مشهور آنان حرت نیز استوار گردید. . . از بام تا شام نایره جدال مشتعل و ازدخان توپ و تفنگ لکه ابری در مجاور آسمان پدیدار گشته بود . . . مدافعان شهر گاه از دروازه‌ها بیرون آمده پس از گذشتن از خندق به سیبه‌های ایرانیان حمله می‌کردند و با خنجر، شمشیر و نیزه خون جاری می‌نمودند. . . گروهی قسمتی از زیر برجها را خالی کردند و با انباشتن هیزم و نفت آتشی عظیم برافراشتند ولی قبل از آنکه با تخریب برجها راه به درون بیابند، مدافعان قلعه آنان را عقب راندند. در این فاصله مرتضی قلی بیک توپچی باشی در حاشیه قلعه به ریختن توپ مشغول گردیده بود و سه توپ بزرگ قلعه کوب را نیز از اصفهان کشان کشان به پای قلعه رساندند. سپس در ماه شوال شاه امر به حمله بزرگ بکرد. همه جنگاوران از توپچی، تفنگچی، قاروره انداز، شمشیر زن، نیزه‌داران، کمان داران و گرزدار با بانگ کوس و کرنا هجوم آوردند». پس از این هجوم سراسری جنگ خونین ۷ ساعته‌ای درگرفت که در نهایت عثمانیها را مجبور به عقب نشینی به «نارین قلعه» کرد. محاصره قلعه دوم نیز هفت روز به درازا کشید. در آنجا هم «۱۰۰ ذرع زیر بارو را خالی بنمودند وآماده به حریق کردند» ولی قبل از به آتش کشیدن آن، مدافعان و اهالی به التماس افتادند و عده‌ای را برای شفاعت به اردوی شاه فرستادند. شاه هم شفاعتشان را پذیرفت و گروهی را برای استمالت به درون قلعه فرستاد. به یمن این پیروزی مجلس بزم و عیش و نوش بزرگی در همان منطقه برپا شد و لشکریان مدتی را به خوشی گذراندند. بعد از چند

روز کلیه سرداران، پاشاها، فرماندهان و قول بیگیان اسیر شده عثمانی از طرف شاه صفی مورد عفو قرار گرفتند و با دادن اسب و سلاح به آنها و همراهی سایر سربازان اسیر، روانه وطنشان کردند.

پس از بازگشت ارتش ایران از جبهه‌های جنگ، در پایتخت مجدداً جشنی بزرگ در «عمارت دولتخانه» برگزار گردید. فتحنامه‌ها به اطراف فرستاده شد و به کلیه فرماندهانی که در طی جنگ لیاقت و رشادت ازخود نشان داده بودند «از یوز باشیان، قورچیان، ملازمان و تفنگچیان به انعامات وافره بهره‌مند گردانیدند».[۹۳]

یکی از موارد جالب و مهمی که محمد معصوم به‌کرات در طول این دوره از نبردها بدان اشاره نموده است، تلاش و فعالیت مستمر منهیان (جاسوسان) ویژه سپاه است که در تمام ولایات و شهرها اوضاع را بشدت زیر نظر داشتند و هر نوع تحرک دشمنان داخلی و خارجی را مخصوصاً در سرحدات و مرزها بلادرنگ به‌گوش شاه می‌رساندند. در حیطه این اقدامات، عملیات جاسوسی علیه دشمن، نفوذ جاسوسان به سرزمین ترکان و ارسال گزارش کامل و موثق از چگونگی تحرکات آنها، شاخص‌ترین محسوب می‌گشت.[۹۴]

این دوره از جنگهای متوالی با عثمانیها، تاسالهای ۱۰۴۷ ه‍ ادامه یافت و سرانجام منجر به صلح و «عهدنامه قصر شیرین» یا «عهدنامه زهاب» (۱۰۴۹ ه‍ - ۱۶۳۹ م) گردید. به موجب این عهدنامه پس از حدود ۱۲۰ سال جنگهای متناوب و خون ریز، وضع مرزها مشخص شد و یک دوران آرامش نسبی نیز بین دو طرف حاکم گردید. بعلاوه بغداد، بصره و بخشی از کردستان غربی به عثمانیها واگذار شد و در مقابل آذربایجان شرقی، رواندوز، ارمنستان و گرجستان نیز در اختیار ایرانیها قرار گرفت.[۹۵] بدین ترتیب باقی عمر شاه صفی تا قبل از فرا رسیدن مرگش به سن ۳۱ سالگی، در آرامش گذشت.

### شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ه‍)

او در پی مرگ پدرش شاه صفی، در سن ۹ سالگی بر تخت سلطنت نشست و اداره امور کشور به دست وزیر معروف پدرش ساروتقی‌اعتمادالدوله سپرده شد. ولی این نیابت سه سال بیشتر به درازا نینجامید و ساروتقی بدستور شاه نوجوان به قتل رسید.

شاه عباس توانست در نخستین اقدامات نظامی خود در سال ۱۰۵۹ ه‍قندهار راکه از زمان پدر از ایران منتزع شده بود، دوباره تصرف نماید. آنگاه به سرکوب تهمورث خان در گرجستان پرداخت که به تحریک روسها مشکل زیادی به بار آورده بود.[۹۶] فارغ شدن از این جنگ‌هابه او فرصت داد تا به همراه تعدادی از امرای اصلاح طلب خود تشکیلات نظامی جدید و کوچکی بنام قراولان جزایری را سازمان دهند. تعداد نفرات این گروه ۶۰۰ نفر و شامل مردان تنومند و بلند قامتی می‌شدند که

لباسهای متحد الشکل و گرانبها بر تن می‌کردند. کلاه آنها نیز نوک تیز و پارچه‌های شبیه به کلاهک شنل با نواری پهن سرخ رنگ و گیرهٔ نقره‌ای داشت. این گروه به نوعی تفنگ سنگین بنام «جزایر» با کالیبر بزرگ مسلح شدند که به علت سنگینی،برای آتش کردن آنها را بر روی سه‌پایه قرار می‌دادند. نوع اعلیٰ و مخصوص فرماندهان را معمولاًبا نقره مغضض و مزین می‌نمودند. علاوه بر این تفنگها، آنان از خنجر و شمشیر نیز بهره می‌بردند که غالباً بر دو طرف کمر می‌آویختند.(۹۷)

در عصر این سلطان نیز دو واقعه و رابطه دیپلماتیک مهم انجام گرفت. نخست آمدن هیئتی از روسیه و از طرف تزار الکسیس میخالویچ Alexis mikhalowich گراندوک مسکو بود که درتاریخ ۱۰۷۵ هجری وارد ایران شدند. دیگری ورود هیئت شرکت هند شرقی در ژوئیه ۱۶۶۵ م (۱۰۷۶ ه) از طرف لوئی ۱۴ و وزیر معروفش کلبر به اصفهان بود. هدایای این هیئت شامل تصویری از شاه و سه قبضه تفنگ ساخت فرانسه می‌شد که نشانی از قدرت جدید در اروپا نیز محسوب می‌گردید. دربار ایران با هوشیاری از آنها پذیرایی در خور توجه نمود و برای تشویق و تحریکشان علیه انگلیسیها و هلندیها در خلیج فارس، فرمانی صادرکرد که بر اساس آن به مسافران و تجار فرانسوی اجازه صادرات و واردات بدون اخذ عوارض گمرکی، اعطا گردیده بود. پس از این فرمان دفتر نمایندگی این شرکت نیز در اصفهان گشایش یافت.(۹۸) بدنبال این وقایع، قبل از مرگ شاه عباس در دامغان یک اتفاق مهم دیگر این بار در شمال ایران خواب را از چشم درباریان ربود. این واقعه هجوم قزاقان استنکارازین در معیت ۴۰ کشتی بود که هرکدام ۲ توپ در اختیار داشتند و ۶۰۰۰ قزاق را با خود حمل می‌نمودند. این گروه در نواحی جنوبی ساحل دریای خزر از اسراباد تا دربند و قفقاز را قتل و غارت کردند اما در رشت و فرح‌آباد با پایداری شدید مردم روبرو شدند و در نتیجه مجبور به عقب نشینی و فرار گردیدند. شاه عباس با وجود تمام مشکلات، نظر مساعدی به عمران و آبادانی بویژه در امر ساخت بنا نیز داشت. پایان ساخت عمارت عالی قاپو، همچنین بنای عمارت چهلستون، باغ سعادت، پل معروف خواجو، تالار اشرف و کاروانسرای ساروتقی منسوب به اوست.

### سپاه ایران در عصر شاه عباس دوم

تاورنیه Tavernieh سیاح مشهور فرانسوی در زمان شاه عباس و سپس شاه سلیمان چندین بار به ایران مسافرت کرد که در طی این سفرها گزارشهای بسیار مستند و زیبایی از اوضاع اجتماعی ایران در سفرنامه‌اش به رشته تحریر درآورد. بخشی از کتاب وی اختصاص به اوضاع نظامی و ارتش ایران آن عصر دارد. به خاطر اعتبار نوشته‌ها و ژرف بینی‌اش قسمتی از نگاشته‌های او را در این قسمت ذکر می‌کنیم. او در باره سپاه عصر شاه عباس دوم چنین می‌نویسد: «... سپهسالار، ژنرال و فرمانده کل ارتش به جای پادشاه ایران است. اما این منصب فقط درموقع جنگ داده می‌شود، جنگ که تمام شد

این منصب نیز پایان می‌یابد. در مجلس شورای دولتی جای او بلافاصله بعد از اعتماد الدوله است. چون ایرانیان دارای سه نوع ارتش هستند، بنابراین به سه لشکر تقسیم و هر یک سرداری جداگانه دارند. این سه لشکر عبارتند از قورچی‌ها، غلامها و تفنگچیان . . . قورچیها اصلاً از نژاد قدیمی و اجنبی هستند که همیشه در شجاعت معروف بوده‌اند. این اشخاص از جمله ترکمانها در چادر زندگی می‌کنند و اولادشان را از جوانی برای شاه می‌فرستند که به تربیت آنان بپردازند تا وقتی که شاه شناس (شاهسون ) گردند. همه آنها سواره‌هستند و جیره و مواجب خوبی به ایشان داده می‌شود و گاهی اشخاصی از میان آنها برخاسته‌اند که به راحتی به مناصب و مقامات عالی مملکت نایل می‌شوند.معمولاً آنها را قزلباش می‌نامند زیرا سابقاً کلاه قرمز به سر می‌گذاشتند. می‌گویند شاه ایران ۲۲۰۰۰ قورچی دارد که همه شجاع و دلیر هستند و در میدان جنگ مایه حیرت می‌شوند. شاه عباس کبیر کوشش فراوانی کرد که این دسته قشون را براندازد و بجای آنان غلامان را قرار دهد. زیرا این دسته موجب وحشت او بودند. به همین جهت گاهی به محارم خود گوشزد می‌کرد فقط این قورچیها هستند که می‌توانند با اقتدار سلطنتی مخالفت نمایند. بنابراین در برانداختن آنها خیلی کوشید و بعضی از امتیازات آنها را موقوف کرد و به غلامان سپرد. سردار قورچیها ملقب به قورچی باشی است و باید از خود آنها باشد. شاه نمی‌تواند از طایفه دیگر کسی را بر آنها به سرداری بگمارد . . . مین باشی فرمانده یک هزار نفر، یوزباشی فرمانده ۱۰۰ نفر و اون باشی رئیس ۱۰ نفر هستند. قورچی باشی سالی ۱۵۰ تومان، مین باشی ۷۰ تومان، یوزباشی ۳۰ تومان و اونباشی ۱۵ تومان حقوق دارند. سواره‌های تابین با اختلاف از نفری ۹ تا ۱۵ تومان دریافت می‌کنند. بعلاوه هر سال یک مرتبه شاه رژه عمومی از آنها می‌بیند که در آن موقع به اندازه ۱ـ بیش از مواجبشان به آنان انعام می‌دهد. این مواجب بر حسب قابلیت افراد به مقدار کم یا زیاد تعلق می‌گیرد[۳]. وقتیکه شاه بخواهد یکی از بزرگان را به قتل برساند یکی از قورچیان را مامور اجرای آن می‌کند.

سردار غلامها ملقب به قوللر آقاسی است، این غلامها همه بنده زرخرید شاه هستند.آنها از طوایف مختلف و ملل گوناگون و نسل اندر نسل در بندگی و جزو غلام به حساب می‌آیند. شاه از خدمات آنها خیلی راضی است و به ایشان اعتماد دارد. این گروه اغلبشان گرجی هستند که مسلمان شده‌اند. . عموماً عده غلامان به ۱۸۰۰۰ نفرمی‌رسد و هر نفری ۸الی ۱۵ تومان مواجب دارند و همه سواره‌اند. قورچیان مردمان مآل‌اندیش و دارای عقل معاشی هستند. بر خلاف غلامها که تا مواجبشان را می‌گیرند مشغول خوش گذراندن می‌شوند، اما قورچیان پیوسته در خیال پول جمع کردن هستند و تایک پیاستر پس انداز کردند میش یا بزی می‌خرند، زیرا همگی چادرنشین‌اند.

قسمت عمده دربار ایران از این دو طبقه تشکیل شده‌اند. در میان قورچیها و غلامها مردمان متخصصی یافت می‌شوند که به درجات عالی می‌رسند. . . در بین غلامان شورش، اجتماع و اتحاد

خطرناک یافت نمی‌گردد، چون آنها از طوایف مختلفی هستند. به هر کدام که شاه اشاره کند فوراً می‌رود و سر رفیقش را میبرد. اسلحه غلامان عبارت است از شمشیر، تیر و کمان و زره. گروهی ساعد بند و تبرزین نیز دارند. این سوارها در صحرا، محل اردو و یورت خوبی ندارند و مثل صاحب منصبان اروپا معمول نیست که یورتچی جا و مکان هر دسته را معین کند و وادارد که به نظم اردو بزنند. همینکه روسا و صاحب منصبان ارشد آنها در بهترین محل منزل کردند دیگران هم هرجا ممکن شد البته در نزدیکی روسای خود، چادرهایشان را برپا می‌کنند. . . تفنگچی آقاسی رئیس و سردار تفنگچیان است که دسته سوم لشکر به حساب می‌آیند. این گروه که از تشکیلات جدیدند، همگی رعایا و یا برزگران هستند که از پشت گاوآهن به سربازی آمده‌اند. آنان که به خستگی معتاد و ورزیده‌اند قسمت اعظم، قشون پیاده نظام ایران را تشکیل می‌دهند و اسلحشان تفنگ و شمشیر است. درموقع سفر به هر سه چهار نفرشان یک یابو و یا قاطر برای حمل بنه و آذوقه واگذار می‌کنند. مواجبشان در سال هر یک ۴ الی ۵ تومان است. صاحب منصبانشان نیز به همین تناسب مواجب دارند. این دسته قشون چندان شهرت و شأنی ندارند و لشکریان قدیمی آنها را تمسخر می‌کنند و می‌گویند این دهاتیها جرأت و زهره ندارند که در مقابل دشمن بایستند. . . عده آنها به ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر می‌رسد. اما شاه آنها رادر جنگ بکار نمی‌گیرد، مگر در مواقع خیلی لازم و آخرین درجه ضرورت. وقتی شاه شخصاً برای قشون کشی حرکت کند فقط ۸ یا ۱۰ هزار نفر از آنها را از هر ایالتی که میل داشته باشند احضار می‌نماید و با اردو حرکت می دهد. آنها از لحاظ بازارچی بودند خیلی بکار اردو می‌خورند.این پیاده‌ها از میان زارعین ایلات و چادرنشین استخدام می‌شوند و زندگانی طبیعی آنها این است که تابستان به یورت ییلاق و زمستان به قشلاق می‌روند. هر ایل و طایفه می‌داند که چند سرباز باید بدهد. هیچ سربازی نیست که لباس نو در صندوق و تفنگ، شمشیر و خنجر را همیشه مرتب و پاک و تمیز نداشته باشد. اگر چه همه آنها دهقانان و ایل نشینان خشن و بی‌ادبی هستند اما در آموختن و استعمال اسلحه به موقع، کوتاهی نمی‌کنند و در وقت ضرورت سلاح خود را خوب بکار می‌برند. علتش آن است که حاکم و خان هر ایالتی ۲ یا ۳ ماه یکبار سربازان حوزه ایالت خود را جمع کرده و سان می‌بیند به ترتیبی که ۱۰ نفر ۱۰ نفر از جلو او رژه می‌روند، سپس ۱۰ نیزه کوتاه به‌ردیف در زمین کوبیده بر نوک هر یک سیبی نصب می‌نمایند. این ۱۰ نفر می آیند و باید به ترتیب از ۱۰۰ قدم فاصله سیب نیزه مقابل خود را با تفنگ بزنند. هر یک که خوب از عهده برآیند مورد انعام و نوازش خان واقع می‌شوند. . . هرگاه شاه قسمتی از این پیاده نظام را احضار کند، هر سربازی می‌داند که زیر لوای کدام حاکم باید حاضر بشود. همه آنها درکمال چابکی هستند و لباسهای خوب دارند زیرا لباسها را جز در زمان سان یا جنگ نمی‌پوشند. این سربازان از بابت زراعت و رمه خود چندان چیزی به عنوان مالیات به شاه نمی‌دهند. برای حیوانات چه کوچک و چه بزرگ صد به یک مالیات

می‌دهند، یا یک عباسی که معادل ۱۸ سو و ۶ دینار پول ما می‌شود.

کشیک آقاسی رئیس کشیکچیان است که گارد شخصی شاه هستند و به تفنگهای دهانه بزرگ مسلح می‌باشند. آنان مدت کمی است که توسط محمد بیک اعتماد الدوله وقتیکه می‌خواست دیوان بیکی را به زمین بزند، تربیت شده‌اند. این صاحب منصب ۲۰۰۰ نفر تابین دارد که هر شب گروهی از آنها را به حراست اطراف عمارت سلطنتی می‌گمارد و هر وقت شاه به مجلس دارالشورا می‌رود او چوبی بدست گرفته روبروی اعلیحضرت می‌ایستد تا به او اشاره کند که برای اصغای حکم و فرمانی نزدیک برود. وی در کمال چابکی خود را به خاک انداخته زمین را می بوسد و فوراً برخاسته نزدیک می رود و اوامر شاهانه را با نهایت سرعت و صحت اجرا می‌کند. . . . توپچی باشی رئیس توپخانه و قشون بحری است ولی در هیچ یک از این دو مسئولیت کار زیادی ندارد زیرا توپخانه در تمام ایران (در این زمان) دو سه لوله توپ ناقابل در بعضی قلاع سرحدی دارد و توپهائی هم که در اصفهان هستند همه روی خاک افتاده‌اند. . . آنچه متعلق به قشون بحری در ایران است،کشتی به قاعده صحیح نیست مگر آنچه از اروپا و هندوستان به هرمز و بصره می آورندکه متعلق به ایران نیستند. . . ایران چند کشتی نسبتاً بزرگ در خلیج فارس و سواحل خزر دارد که بد نیستند و بر ضد طوایف اوزبک و قلماق بکار می‌روند. .. ایرانیان در صیقل دادن تیغه اسلحه همچون شمشیر و کارد با جوهر گوگرد مهارت فراوان دارند. اما جنس فولاد نیز خیلی موثر است. چون فولاد خود ایران و فولاد فرنگ برای اینکار مساعد نیستند. اسلحه را از فولادی که از کلکته می‌آورند ساخته و رویش را صیقل می‌دهند. این بهترین نوع فولاد بلکه برای صیقل پذیری و منحصر به فرد است و با فولادهای ما خیلی فرق دارد، زیرا وقتی در آتش می‌گذارند مثل فولادهای فرنگی حرارت زیاد نمی‌دهند. همین قدر که به رنگ گیلاس قرمز شود کافی است. بعد از بیرون آوردن از آتش، مثل فولاد فرنگ توی آب نمی‌اندازند، بلکه آنرا در میان پارچه مرطوبی می‌پیچند. زیرا اگر به این فولاد حرارت زیاد بدهند بطوری خشک می شود که در وقت ساختنش مثل شیشه می‌شکند. این فولادها را به صورت قرص و به کلفتی قرصهای سو در فرانسه درست کرده و برای اینکه امتحان کنند و ببینند تقلبی نباشد آنها را از وسط به دو قسمت می‌کنند. هر قسمت برای ساختن یک شمشیر کفایت می‌کند. زیرا بعضی درست تهیه نشده و سواد برنمیدارند. یکی از این قرصها که در کلکلته بیش از ۹ یا ۱۰ سو ارزش ندارد در ایران به ۴ و ۵ عباسی فروخته می‌شود و هر چه دورتر ببرند گرانتر می‌شود بطوریکه در سرزمین عثمانی هر قرصی تا۳ پیاستر ارزش پیدا می‌کند. از این فولادبه اسلامبول، ازمیر، دمشق و حلب هم می‌برند. سابق بر این که تجارت هندوستان و مصر از راه دریای احمر انجام می‌گرفت به دمشق خیلی حمل می‌شد. اما امروز سلطان کلکته قدغن اکید کرده و خروج فولاد را از مملکت خود شدیداً ممانعت می‌کند. به این جهت پادشاه ایران هم جلوگیری می‌کند و نمی‌گذارد فولادهای کلکته راکه سابقاً بـه ایـران وارد

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

کرده‌اند از ممالک او بخارج حمل نمایند. آنکه در این باب گفته‌ای کلام به طول انجامید برای این است که رفع شبهه از اشخاص بکنم که تصور می‌کنند شمشیر و کاردی که از ممالک عثمانی به اروپا می‌آورند از فولاد دمشق است. غیر از فولاد کلکته فولاد هیچ جای دنیا قابل صیقل دادن نیست. به محض اینکه صیقل بدهند جوهر گوگرد فولاد را می‌خورد، غیر از فولاد کلکته . . . در ایران صنعتگران قابلِ اسلحه ساز بسیارند. خصوصاً تیر وکمان و امثال آن که در این مملکت معمول است و برای جنگ بکار می‌برند. اما سراج های ایران که زین و یراق می‌سازند خیلی ماهرتر از صنعتگران ما هستند خصوصاً در نوعی سوزن کاری خیلی نازک و ظریفی که به قلابدوزی اعلا شبیه است. ولی زر گرهای ایرانی بدکار می‌کنند. صنعت زرگری هیچ جلوه و ترقی ندارد مگر نوعی ملیله کاری که بالنسبه بهتر از سایر کارهای زرگری آنهاست. از صنعت ساعت سازی و **شمخال سازی** هم شاه چند نفر فرنگی برای این رشته صنعت استخدام کرده است. یکی از این اسلحه سازان نامش کلورد موسین است که در مجالس عیش ونوش شاه هم گاهی شرکت می‌کند. . . اسبان شاه را روی ران چپ داغ می‌زنند ولی مردم دیگر روی ران راست چنین می‌کنند. اسبهائی که از طرف شاه به سواره نظام می‌دهند همان داغ را دارند. هرگاه اسب یک سواره بمیرد باید قسمت داغ شده پوست اسب راکنده به نایب سردار سوار نشان بدهد و عوض بگیرد. شاه ایران همیشه ۴۰۰۰۰ سواره را جیره و علیق میدهد. داغ سلطنتی منحصر به اسبان سواره نظام نیست بلکه شمشیر، شمخال، تیر و کمان و سایر اسلحه‌ها و ادوات جنگی آنها تماماً داغ و علامت پادشاه را دارد و در هر رژه و سان نظامی باید تمام آنها را به روسای خود نشان دهند. . . در اکتبر ۱۶۵۴ میلادی شاه در قزوین یک رژه عمومی از سواره نظام را ۱۰ تا ۱۲ روز طول داد. روزها او بر سردر یکی از باغهای خود می‌نشست و صاحب منصبان لشکری رو به رویش می ایستادند و روزی چند دسته از سوارها با اسب و اسلحه کامل با آراستگی تمام از جلویش می‌گذشتند. آنها یک به یک گذشته وکمی جلوتر از شاه اسب را تاخت می‌آوردند . . . در مقابل شاه، آنها تیری ازکمان به طرف نشانه‌ایکه در طرف دست چپ نصب شده بود می‌انداختند. وقتی سان تمام شد آنهائیکه تیر بهتر انداخته و نشانه را خوب زده بودند مطابق گزارش اشخاص دیگری، شاه مواجب و حقوق آنها را می‌افزود. . . فعلاً کارخانه‌های متعدد در ایران هست که در بعضی کارگران و صنعتگران شمشیر، زره، تیر، کمان و سایر اسلحه‌ها را می‌سازند. . . موضوع حواله حقوق صاحب منصبان مشکل بزرگی است. زیرا امکان دارد مواجب یک نفر را به چندین عامل حواله دهند. بنابراین شخص باید بیش ازحد خرج کند تا مواجبش را از محلهای مختلف با رشوه‌دادن به مستوفی، وصول کند. آنها حوالجات راکمتر از قیمت اصلی خریده و بعدها به مبلغ گزاف سود می‌برند. این مسئله باعث فلاکت و پریشانی ارتش ایران شده و بسی صاحب منصبان بکلی از دست رفته‌اند. در اواخر سلطنت شاه عباس کبیر و اوایل حکومت شاه صفی اول چون جنگ باکشورهای

همسایه وجود داشت، جیره و مواجب سپاهیان فرد به فرد، منظم وکامل پرداخت می‌گردید ولی اکنون صلح برقرار است و درباریان بیشتر به عیش و نوش مشغولند تا به نظم امور لشکری . . . ».[۹۹]

**شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ ه)**

او پسر شاه عباس دوم بود که دوبار تاجگذاری کرد. خوشبختانه در عصر وی که شاهی بسیار بی‌لیاقت بود عثمانیها در جناح شرق خود درگیر جنگهای فرسایشی با اروپا بودند و فرصتی برای هجوم به ایران نیافتند. اروپائیان نیز در بحبوحه جنگهای خود با عثمانیها، به سال ۱۰۸۶ ه(۱۶۷۵م) سفیرانی چند از جانب لئوپلد اول (امپراطور اتریش)، ژان سوم سوبیسکی (شاه لهستان) و الکسی تزار به ایران فرستادند تا دربار و ارتش این سرزمین را نیز از سوی غرب وارد میدان کارزار علیه ترکان نمایند. ولی نه دربار غرق در عیش و عشرت ایران و نه ارتش آن آمادگی چنین اقدام بزرگی را داشتند. متاسفانه فساد و بی‌لیاقتی در این سالها بار دیگر بعنوان آفت به بدنه دربار چسبیده بود و از آن ارتزاق می‌نمود. این امر سبب گردید شاه و اطرافیانش به بهانه پایبندی به عهدنامه زهاب (قصر شیرین) با درخواست اروپائیان موافقت ننمایند.

**ارتش ایران از منظر اروپائیان**

همزمان با حکومت شاه سلیمان سه تن دیگر از جهانگردان به ایران سفر کردند و در سفرنامه‌های خود مطالب قابل توجهی را به رشته تحریر درآورند. در این قسمت به استناد به این مطالب آن بخش راکه مربوط به امور لشکری عهد شاه سلیمان است بازگو می‌کنیم و در ضمن قضاوت درباره بعضی از مسائل ضد و نقیض آنها را به عهده خود خوانندگان گرامی وا می‌نهیم.

۱ ـ کمپفر می‌نویسد: «. . . ارتش ایران به ترتیب و انضباط توجهی ندارد و لباس نظامیان متحد الشکل نیست. اسلحه ایرانیها نیزه، تفنگ، تیرو کمان، شمشیر منحنی شکل ، توپ و زنبورک است. رنگ لباسها نیز یکسان نیست. سربازان خود خوراک و پوشاک را تهیه می‌کنند. سوداگران دنبال نظامیان حرکت می‌کنند وگوشت، نان و میوه به آنها می فروشند. هرکس پول دارد جنس دارد و هرکس اعتبار دارد قرض می‌گیرد و هر سربازی که هیچ کدام را ندارد به‌دزدی و غارتگری و راهزنی می‌پردازد. . . از نظر تاکتیک جنگی و شیوه عملیات نظامی، ارتش ایران دهات را خراب و پلها راویران و مزارع را منهدم می‌کنند تا دشمن از نظر خوراک به مضیقه بیفتد. آنهاکمتر با دشمن رو در رو می‌شوند و بیشتر از طریق غافلگیری و کمین کردن درکوه وکمر از همه جا ناگهان بر سر دشمن می‌ریزند. . . تعداد قوللرها در ارتش جدید ۱۵۰۰۰ تا ۱۸۰۰۰ نفر است. این واحد نظامی بسیار نیرومند و چالاک با تفنگ، شمشیر و نیزه با دشمن می‌جنگند . . . توپخانه ایران چندان تعریفی ندارد».[۱۰۰]

۲ - **سانسون** توضیح مفصل‌تری دارد و چنین می‌نگارد: «. . . در ایران ۶ وزیر دارند که به آنها رکن‌الدوله گویند و رئیس الوزراء اعتمادالدوله نامیده می‌شود که حقوق آن هر ماه ۱۰۰۰ تومان است و ۶ معاون یا وزیر زیر دست او هستند. در بین اینها دومین وزیر قورچی‌باشی و دومین شخصیت ایران هم هست. سابقاً همان قدرت و اختیاری را که فرماندهان کل قوا در فرانسه داشتند،وی نیز داراست، ولی حالا شاه به هر کسی که بخواهد این منصب را واگذار می‌کند. قورچی باشی فرمانده عده‌ای سواره نظام است که قورچی نام دارند و محافظت سرحدات کشور به آنها واگذار شده. قورچی ۱۰۰ اکو Eco (حدود ۱۰۰ تومان) در سال حقوق می‌گیرد و آن هم بصورت حواله به آنها داده می‌شود. فرزندان قورچیان به صورت ارثی جانشین پدر می‌شوند. شاه هر وقت کسی را قورچی می‌کند یکی از حکومتهای درجه اول (بخشی از ایالات و ولایات) را هم به او می‌بخشد و وسایل خانه، ظروف طلا، تعدادی سرباز و محافظ نیز به او می‌دهد. . . سومین وزیر قوللر آقاسی است که رئیس دستجات غلامان مسلح شاه است و بیشتر از طبقه نجبا هستند. غلامان شاه تعدادشان کمتر از قورچیان است ولی حقوق بیشتری دارند. به قوللر آقاسیها هم حکومت یکی از ایالات را می بخشند. . .

وزیر چهارم دولت صفوی تفنگچی آقاسی است که ژنرال و فرمانده پیاده نظام محسوب می‌شود. این دسته فقط ۲۰۰۰ پیاده و مجهز به تفنگ کارابین Carabine هستند که به دستجات رژیمان گارد فرانسه شبیهند. . . وزیر پنجم توپچی باشی است که فرمانده توپخانه و ۴۰۰۰ توپچی می‌باشد. این عده را ۴ سرهنگ فرماندهی می‌کنند. . . برای عبور شاه نخست صاحب منصبان گارد (یگانهای تشریفاتی و گارد مسلح سلطان) کمی جلوتر به تاخت می‌روند تا راه را خلوت کنند. بعد از ۴۰۰ تفنگدار که نوار دراز قرمز ابریشمی خوش رنگ به تفنگها بسته‌اند در دو خط و در دو طرف خیابان حرکت می‌کنند. سپس عده‌ای سرهنگ و صاحب منصب سوار بر اسب در حالی که کارابین (تفنگ)های خود را مثل اعراب به پشت شانه‌هایشان آویزان کرده‌اند حرکت می‌کنند. بعد اسلحه‌داران شاه که عده‌ای **تفنگهای فتیله‌ای** و عده‌ای شمشیر حمایل وعده‌ای تیر وکمان دارند، و سپس عده‌ای که گرز یا اسلحه‌هایی شبیه گرز دارند قرار می‌گیرند. پس از آنها رئیس کل دربار و سپس رئیس کل بیوتات سلطنتی، میر آخور باشی و خوان سالار بزرگ هر یک به عده‌ای صاحب منصب، سپس چندین اسب بسیار عالی که زین و یراق قیمتی دارند،آنگاه صوفیان و فراشان دربار همه به تبرزین‌های جنگی مسلح‌اند و بعد مهماندار باشی و بعد ۴ نفر از امرا و بعد رئیس کل تشریفات و بعد غلام بچگان دربار بالباسهای فاخر و بالاخره کسیکه چتر آفتابی و یا سایه بان شاه را حمل می‌کند و در پی آن مامور قلیان شاه به حرکت در می‌آیند. . . در دربار ۱۴۰۰۰ مرد جنگی وجود دارند که پنج دسته‌اند،الف: **صوفیها**، هر چند عزت و اعتبار گذشته را ندارند ولی محافظت جلوترین قسمت قصر یعنی در ورودی به عهده آنهاست. آنان ۲۰۰۰ نفرند که فرمانده‌شان ایشیک آقاسی نامیده می‌شود ب: **جزایرچی‌ها** که داخل

حیاط قصر را محافظت می‌کنندو تعداد آنها ۴۰۰۰ نفر و فرماندهشان توپچی باشی نام دارد.
پ:قول‌ها (قوللرها) یا غلامان شاه که رواق مابین در اول و دوم قصر را محافظت می‌کنند. آنها ۴۰۰۰ نفرند و فرمانده‌شان را قوللر آقاسی گویند ت : تفنگداران شاه که در ورودی قصر را محافظت می‌کنند. تعداد آنها ۲۰۰۰ نفر و تفنگ‌چی آقاسی فرماندهی آنها را به عهده دارد ث: قورسی یساول (قورچی یساول) که همان فراشان سوار هستند و تعداد آنها نیز ۲۰۰۰ نفر و فرماندهشان هم همان فرمانده کل ارتش است. این گروه مامور توقیف، اعدام و دستگیری حکام و خوانین مورد غضب شاه نیز هستند.

هر دسته از اینها نوبتی سه روز متوالی به پاسداری مشغولند و در این مدت بر سر سفره شاه با او غذا می‌خورند و هر یک ۳۵۰ لیور (هر ۴۵ لیور = ۱ تومان) سالانه حقوق می‌گیرند. در زمان جنگ این دسته‌جات در التزام رکاب شاه به میدان جنگ می‌روند. . . غیر از اینها دسته‌جات سرحدات هم هستند. حدود ۱۲۰۰۰ نفردر ایالت قندهار و ۲۰۰۰۰ نفر در خراسان در برابر تاتارها مسلح و مستقرند و ۱۵۰۰۰ نفر در مازندران و گیلان، ۱۲۰۰۰ نفر در ایالت دربند و شروان، ۲۰۰۰۰ نفر در مدی (آذربایجان)، ۱۲۰۰۰ نفر در ایروان، ۱۲۰۰۰ نفر در لرستان، ۱۵۰۰۰ نفر در شوش، ۱۲۰۰۰ نفر در ایران قدیم وکرمانی که از خلیج فارس تا شط هند ادامه دارد، استقرار یافته‌اند. غیر از اینها دسته‌جاتی در پادگان‌های شهرهای مرکزی ایران هستند که کلاً مجموع اینها و دسته‌جات مسلح دربار حدوداً ۱۵۰۰۰۰ نفرند. . . تمام این نظامیان از عواید املاک شاه و اموالی که شاه توقیف و ضبط کرده با حواله مقرری دریافت می‌کنند. . . شاه ایران در ارتش پیاده نظام چندانی ندارد زیرا ایران کویر و بیابانهای خشک زیاد دارد و پیاده‌ها نمی‌توانند از آن‌ها بگذرند. به همین دلیل از قوای توپخانه هم استفاده چندانی نمی‌کنند. . . در بعضی از سرحدات چند قصر و قلعه ساخته‌اند که برای دفاع و مقاومت استحکاماتی ندارند. . . جنگهای ایرانیان قاعده و نظم معینی ندارد. به هنگام جنگ دستجات مختلف بر دشمن هجوم می‌آورند وتیرها را رها کرده و برمی‌گردند. تعقیب قوای ایران خیلی خطرناک است زیرا سربازان ایرانی در حالیکه چهار نعل اسب می‌تازند و فرار می‌کنند با کمال مهارت تیر از کمان رها می‌کنند (قیقاج می‌کنند) و از پشت بسوی دشمن تیراندازی می‌نمایند. آنان در حیله جنگی استادند، دشمن را به جائی می‌کشانند که آب و علف در آنجا یافت نمی‌شود و آنها را در تنگنا گذاشته سپس در آنجا دشمن را قطعه قطعه و نابود می‌کنند. . . اسبهای سواره نظام ایران هم فوق العاده خوب و عالی هستند. شاه ایران هیچ نیروی دریایی ندارد، همین قدر که شاه آقای خلیج هرمز و فارس و دریای عربستان و بحر خزر باشد برای او کافی است. . . وضع پرداخت حقوق دستجات ارتش بد است. حقوق آنها را حواله می‌کنند تا از اراضی و دهکده‌هائی که شاه ضبط کرده بپردازند. وزرائی که مسئول پرداخت حقوق سربازانند دستجات نظامی راگاه تا ۳۰۰ فرسنگ راه از این طرف به آن طرف می‌دوانند. این وزرا خوب از اینها حق و حساب می‌گیرند طوری که یک نظامی

اگر[۲] حقوق خود را وصول کند کار مهمی انجام داده. خانها هم با وزیران اعزامی از طرف شاه سازش کرده[۳] و تعداد دستجات نظامی را تقلیل داده و گاه این تعداد را به صفر می‌رسانند و تمام مقرری آنها را به جیب می‌زنند».(۱۰۱)

۳ ـ شاردان نیز چنین می نویسد:«... در دو سوی کاخ به فاصله ۱۱۰ گام طارمی چوبین منقشی هست که در داخل فضای میان آن و درازای دیوار کاخ ۱۱۰ آتشبار توپ چدنی سبز قرار داده‌اند که اغلبشان توپهای صحرائی است به استثنای ۲ آتشبار بسیار نزدیک به در کاخ که بزرگ و خمپاره انداز است و ایرانیان آنها را شتر می‌نامند. این آتشبارها که بسیار خوب بر روی پایه‌های خود مستقر شده‌اند و نشان تسلیحات اسپانیا(پرتغال) را دارند و از غنائم بدست آمده است. ایرانیها از هر توپهای بدست آمده به کلیه ایالات و ولایات خود فرستاده‌اند... بعد از منطقه کلاهدوزان اصفهان، در بازار به گوشه بازار یا چهارراهی که ایرانیها به آن چهار سوق می‌گویند، راسته‌ها منتهی به آن می‌شوند... سپس راسته دارو فروشان است و بعد بازار تیر وکمان فروشان که بعد از آن مدخل کاروانسرای جده قرار دارد.... قلعه طبرک اصفهان دژی متصل به سوی باروهای بخش شمالی شهر است و به شکل مربع نامنظم که قطری حدود ۱۰۰۰ پا و تماماً از گل ساخته شده ولی سطح بیرونی آن گچ اندود است. دیوار دژ بسیار بلند و کنگره دار و مجهز به یک جان پناه بزرگ می‌باشدکه دورش خندق مجهز به یک خاکریز به پهنای بیش از ۳۰ پا با وضعیت دفاعی بسیار خوب قرار دارد که ۴ برج بر آن نمایان است... قلعه طبرک شامل ۳۷۰ خانه و میدان تسلیحات می‌باشد و در خانه‌ها سربازان ایرانی سکونت دارند که حقوقشان ۳۰۰ تا ۵۰۰ فرانک است. حدود ۱۰۰۰ سرباز موظف هم در قلعه هستند که نیمی از آنها همیشه باید در پادگان باشند. میدان تسلیحات بقدر کافی بزرگ است و حدود ۴۰ آتشبار توپخانه عالی که از عثمانیها و پرتغالیها به غنیمت گرفته‌اند، در آنجا مستقر کرده‌اند....».

شاردان خود از این قلعه دیدن کرده و در ادامه نوشته‌هایش در باره این مکان چنین توضیح می‌دهد «... گنجینه‌های شاه صفوی هم در این قلعه قرار دارد. خزانه شاهی ۳ مخزن عظیم دارند که هر کدام تالار گردی است و گنبدی بر آن و ۴ اطاق بزرگ در چهار گوشه آن واقع‌اند. در مخزن اول سلاحهای بسیار فراوانی از شمشیر، تفنگهای قدیمی، کمان و ترکشهای پر از تیر انباشته شده. در میان این سلاح‌ها آتشبارهای توپخانه بسیار نفیس هست که بر قنداقهای خود روی سکوهائی در مقابل دیوار تعبیه شده‌اند. سلاح‌های گرانبها را در صندوقهای عظیم نهاده‌اند. بسیاری از آنها زرکوب، نقره اندود، قلمزده، کنده کاری شده و آراسته‌اند. زره و جوشن و امثال آنها نیز فراوانند... در میانشان تعداد بیشماری از سلاحهای بسیار زیبای اروپائی هست که طی دو قرن اخیر به پادشاهان ایران اهداء شده‌اند... در این مجموعهٔ تسلیحات، تفنگهای ایرانی مجهز به چنگال کاملاً مستور به طلا دیدم که فقط لوله و فنرشان فلز عادی بود. برخی از تفنگها کاملاً یاقوت نشان و زمرد نشان بودند و زره‌ها و

سپرهائی که می‌توان آنها را شاهکار هنر و صنعت دانست. جوشنها و زره‌ها و کلاهخودهائی که از جلد گاومیش بودند و همه‌شان زر دوزی شده یا آراسته به میخهای طلائی و برخی پوشیده از شمش طلا بودند. جوشنهای این مجموعه در برابر تیر پیکان مقاومت دارند و در عوض سخت سبک هستند. در مورد شمشیرهای گرانبها که سراسر آنها از قبضه تا غلاف مرصع و مُذَهّب می‌باشد و نیز از تیغهای دسته مرجان و عقیق و کهربا و یمانی و بلور سخن نمی‌گویم... هنگام جنگ به حکمرانان بزرگ لقب سردار یا فرمانروای قشون می‌دهند زیرا بخشی از وظایفشان گردآوری سپاه حکام دیگر وقوای ولایت خودشان و فرماندهی همه آنهاست. حکمرانان ولایات مرزی غالباً بیگلربیگی یا خان خانات هستند مثل خان خانات ارمنستان که در هنگام جنگ خانهای قارص و مراغه و جاههای دیگر از او فرمان می‌برند و نیروهای خود را تحت تعلیمات وی قرار می‌دهند. یاخان خانات استراباد که خانهای سمنان و دامغان تحت تابعیت اویند... تا قبل از شاه عباس اول در قرن قبل، شاهان ایران قشون را به هزینه خود نگهداری می‌کردند و سپاه و قشون همان سپاه ولایات بود که به نسبت جمعیت، وسعت و ثروت تعدادشان فرق می‌کرد. شاه عباس ۲ واحد سپاه ایجاد کرد. یکی از آنها سپاه ۱۲۰۰۰ نفره پیاده نظام بود که فوج تفنگداران نامیده می‌شدند و بجای تیر و کمان که اسلحه معمولی ایرانیهاست، تفنگ گرفتند. اینها اولین سپاهی بودند که اسلحه آتشین بکار بردند. این پیاده‌ها را شاه عباس در برابر ینی‌چری ترکان عثمانی بوجود آورد. واحد دیگر یک قوای ۱۰۰۰۰ نفره سواره نظام بود... سپاه ایران اکنون به دو قسمت سپاه دولت و سپاه شاه تقسیم می‌شوند. هزینه اولی را دولت می‌دهد و هزینه دومی را شاه ایران. نیروهای نظامی دولتی باز خود به دو طبقه تقسیم می‌گردند،الف: چریکهای منظم و آن نیروهای نظامی است که حکمرانان ایالات موظف به نگهداری آنها هستند ب: گروههای منظم یا سپاهی که قورچیان نامیده می‌شوند و حدود ۳۰۰۰ نفر سواره‌اند. این قسمت را شاه عباس در زمان جنگ‌هایش تا ۲۰۰۰۰ نفر افزایش می‌داد... قورچیان نیرومندترین قسمت قشون ایرانند که افرادش ترکمانان یا تاتارنژادها هستند که در میان دهکده‌های خود زندگی می‌کنند و با مردم دیگر آمیزش ندارند...».[۱۰۲]

### سلطان حسین (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ه)

او یکی از هفت فرزند شاه سلیمان بود که روحیه‌ای فوق العاده آرامش طلب داشت و بسیار رقیق القلب بود. با توجه به این روحیات و خصوصیات شخصیتی ضعیف، درباریان و امرای نظامی بزرگ (اشرافیت لشکری و کشوری) این دوران ایران، او را بهترین نامزد پادشاهی یافتند و بر تخت سلطنت نشاندند. ولی این انتخاب هرگز منجر به آسودگی و آرامش مورد نظر راحت طلبان اشرافی نشد و مشکلاتی چند آنان را به غرقاب مصائب کشاند. این مشکلات و معضلات عبارت بودند از:

۱ ـ درگیریهای محدود نظامی بین ایران و عثمانی درناحیه بصره ۲ ـ قیام قبایل بلوچ در زمستان سال ۱۱۱۰ هـ ۳ ـ شورش قبایل لزگی داغستان در سال ۱۱۳۱ هـ ۴ ـ شورش مجدد لزگیها و مردم شروان در تابستان سال ۱۱۳۳ هـ و غارت شهر شماخی و تجارتخانه های روسها در آن شهر. روسها به تازگی با عقد معاهده «صلح نیشتاد» در اوت ۱۷۲۱ م با دولت سوئد، خیالشان از جانب جبهه‌های غرب در اروپا آسوده شده بود و نقشه‌های تهاجمی را در سمت جنوب در دستور کار خود قرار داده بودند. در اولین اقدام مسالمت جویانه، هیئتی رابه سرپرستی اسرائیل اوری به ایران فرستادند و امتیازاتی رانیز برای بازرگانان روسی بویژه در امر خرید ابریشم ایران، بدست آوردند. ۵ ـ حملات مجدد سلطان بن یوسف دوم امام مسقط به بحرین و جزایر ایران در خلیج فارس که این اقدام نتیجه و پیامد تقویت نیروی دریائی آنان بود.[۱۰۳] اعراب این جزایر در زمان امام سلطان بن سیف، مسقط و لنگرگاه آنرا در سال ۱۶۵۰ از پرتغالیها گرفتند و تدریجاً نفوذ زیادی در آنجا بدست آوردند. اینک مسقط چنان ترقی کرده بود که تمام بازرگانان هندی را به وحشت انداخته بود. هر چند باروت بسیار کم یافت می‌شد ولی عربها به حد اسراف از آن بهره می‌بردند. ناوگان آنها شامل یک کشتی بزرگ با ۷۴ توپ، دو کشتی با ۶۰ توپ، یک کشتی با ۵۰ توپ، ۱۸ کشتی کوچک با ۱۲ تا ۱۳ توپ و چند کرجی پاورئی با ۴ تا ۸ توپ می‌شد. این ناوگان در میان مردم بنادر دیگر نیز وحشت آفریده بود.[۱۰۴] برای سرکوب این اعراب که مورد حمایت انگلیسیها هم بودند، ایرانیها در سال ۱۶۹۹ م (۱۱۱۱ هـ) اعتمادالدوله را به همراه نامه‌ای محرمانه نزد پادشاه فرانسه لوئی چهاردهم فرستادند. در این نامه آمده بود ایران مایل است روابط تجاری خود را با فرانسه تقویت نماید و در ضمن با عقد پیمانی نظامی، برای تصرف مسقط با ایجاد قوای مشترک وارد عمل شوند،[۱۰۵] ولی فرانسویها بر این پیشنهاد وقعی ننهادند. اما با پیگیری و سماجت بسیارسرانجام ایرانیها توانستند در تاریخ ۱۷۰۸ م اولین معاهده رسمی خود را با آنان در یک مقدمه و ۳۱ ماده منعقد کنند که سفیرشان ویکتور میشل بلافاصله آنرا امضاء کرد. یکی از اهداف و خواسته‌های طرف ایرانی در عقد این قرار داد،استفاده از نیروی دریائی و ناوگان جنگی فرانسویان در برابر انگلیسیها و حاکم دست نشانده شان یعنی سلطان مسقط بود. اما فرانسویها دریافتند درگیر شدن با انگلیسیها و اعراب ساکن بنادر خلیج فارس در دراز مدت به نفعشان نخواهد بود. از این گذشته، آنها بدنبال منافع تجاریشان بودند که کانال نظامی نمی‌توانست تضمین کننده فضای مناسب برایشان باشد. به همین خاطر به شیوه‌های مختلف از این کار سر باز زدند و از تعهدات خود طفره رفتند.[۱۰۶]

### قیام افغانها

غیر از مشکلات یاد شده در سطور قبل، اشرافیت هرم قدرت ایران در عصر سلطان حسین در

برابر بزرگترین معضل خود زمانی هوشیار گردیدند که اخبار نگران کننده از شورش افغانها در دربار وسراسر ایران ولوله انداخت. در این سالها میرویس رئیس قوم غلجه زائی که کلانتر شهر قندهار بود در پی استقلال برآمد. سلطان حسین فی‌الفور گرگین خان را به مقام بیگلربیگی قندهار منصوب نمود. وی پس از رسیدن به قندهار میرویس را دستگیر و به اصفهان فرستاد. نامبرده در طی اقامت در این شهر خودرا به شاه ساده لوح نزدیک کرد سپس به بهانه عازم شدن به مکه به آنجا رفت و در مکه محرمانه توانست از علمای سنی فتوائی علیه سلطان شیعه بگیرد و به قندهار بازگردد. او بوسیله همین فتوا و با حمایت اورنگ زیب پادشاه تیموری هند، غلجه زائیان را برانگیخت و سپس همه عمال پادشاه را قتل عام نمود.

از این تاریخ تا سقوط اصفهان پایتخت ایران و سپس شورای دشت مغان که نادر را به پادشاهی برگزید، تحرکات نظامی و جنگ و خونریزی به اوج خود رسید. در طی حدود دو و نیم دهه، فضای ایران مملو از دود باروت توپ و تفنگ، چکاچک ضربات شمشیرها و نفیر تیرهای رها شده از کمانها بود. افغانها در بسیاری از نقاط ایران اقدام به قتل و غارت کردند. اینک پس از حدود دو قرن، رویاهای زیبائی راکه بنام مدینه فاضله ، شاه اسماعیل به صوفیان و طرفدارانش وعده داده بودبه چیزی جز یک «آرمان شهر» ویران و اتوپیائی تبدیل نشده بود.

به دنبال این اوضاع آشفته و نابسامان، سلطان حسین کیخسروخان گرجی (برادرزاده گرگین خان) را به همراه سپاه، سرداران و امرای خراسان و هرات و حاکم کرمان مامور سرکوب شورش قندهار کرد. ولی این سپاه که تعداد آنها به ۵۰۰۰۰ نفر می‌رسید، شکست خوردندوبسیاری از آنها نیز کشته شدند (۱۱۲۴ ه). گلستانه مورخ معروف ، بقیه ماجرارا اینگونه شرح می‌دهد: «. . . جمیع خزائن توپخانه ، اسلحه‌ها، اسبان و شتران اردوگاه بدست افغانهای میرویس افتاد . . . این خبر در پایتخت غوغا نمود. شاه دوباره محمدزمان خان قورچی باشی را با سپاه جدید، خزانه و توپخانه به همراه سرداران بزرگ خراسان، چشمگزگ، استراباد قاجار، ترکمان گرایلی، اخلو و غیره به قندهار روانه کرد. این سپاه در ناحیه بسطام استراباد اندکی اطراق نمود تا سرداران این نواحی به آنان بپیوندند. ولی محمد زمان خان در همین مکان درگذشت، حاکم هرات نیز کشته شد و در نتیجه از نیمه راه سپاه روانه شده بازگشت».(۱۰۷)

در این ایام افغانها نیز بیکار ننشسته و به نقاط مختلف دست‌اندازی می‌کردند. ازبکان هم از اغتشاشات و فرصت بدست آمده استفاده کرده و در اوایل سال ۱۱۲۹ ه به سرداری شیرغازی خان بسیاری از مناطق مرزی ایران را به تاراج بردند. سلطان حسین بار دیگر سپاه بزرگی را تجهیز کرد و به سپهسالاری صفی قلی خان به سوی ازبکان گسیل نمود. سپاه اعزامی در اولین نبرد شکست خوردند ولی با رسیدن سرداران قاجاری استراباد و نیروهای تحت امرشان ،ازبکان رابشدت سرکوب کردند و

بسیاری راکشته و اسیر نمودند.اسیران را نیز بلادرنگ گردن زدند و ازکله آنها مناره ساختند. آنگاه بر روی این مناره‌ها سرداران ازبک را زنده زنده به زیر گچ بردند. ارتش پیروز که مجموعه‌ای از جنگاوران خراسان، استراباد، مرو،نسا، ابیورد، سرخس، زورآباد و مروجاق (مرو کوچک) بود، به سوی هرات روانه شدند تابه دفع افغانها نیز بپردازند. اما متاسفانه در میدان جنگ و در گرما گرم نبرد، سپاه قاجاری استراباد و کرد چشمگزگ خراسان به دلیل کینه‌ای که از گذشته نسبت به صفی قلی خان داشتند، در امر نبرد و مقاومت اهمال کاری نمودند. در نتیجه نخست چرخچیان سپاه قزلباش شکست خوردند و فرمانده‌شان که پسر صفی‌قلی بود به طرز فجیعی کشته شد، سپس در انتهای مصاف با تهاجم شدید افغانها خود صفی قلی نیز بقتل رسید و بی نظمی شدید و وحشت بر لشکریان ایران غالب گردید. قاجارهای استراباد و کردها بلافاصله خزانه ارتش خود را غارت کردند و به اوطان خود بازگشتند، بقیه نیز گریزان به اطراف و اکناف پناه بردند.(۱۰۸)

با پراکنده شدن این اخبار در نقاط مختلف، ابدالیها هم که از سالهای ۱۱۱۸ هگاه به‌گاه اقدام به شورش می‌کردند، اینک فرصت یافتندعلم استقلال برافرازند. از آن سو ملک محمود سیستانی نیز که از سنوات ۱۱۲۲ ه مترصد چنین فرصتی بود، او هم بر دامنه شورش خود افزود و غارت‌کنان تا حوالی مشهد به پیشروی پرداخت.

خوشبختانه در این اوضاع نابسامان ، میرویس درگذشت و میرعبدالله برادر و جانشین او سیاست نرمش و مصلحت جویانه‌ای را در مقابل دربار صفوی در پیش گرفت. اما محمود پسر میرویس وی را به خیانت متهم کرد و بقتل رساند، سپس رشته تمام امور را خود بدست گرفت.

### هجوم افغانها به پایتخت ایران و جنگ گلناباد

محمود افغان که اینک یکه تاز میدان گردیده بود، ابتدا طایفه افغانهای ابدالی راکه از دشمنان غلجه زائیها محسوب می‌شدند در هم کوبید آنگاه دو ماه بعد با بسیج قوا و تجهیزآنان، به قصد تصرف اصفهان از راه سیستان به سوی قلعه کرمان آمدند. این قوا را ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر و مولف مجمع التواریخ بطور دقیق ۷۰۰۰۰ نفر ذکر نموده‌اند.(۱۰۹) در مقابل این جنگجویان که وعده‌های بسیاری به آنهاداده‌شده بود، جنگاوران کرمانی به سرداری لطفعلی خان بیگلربیگی (والی) فارس که برادرزاده وزیر اعظم نیز بود، بخوبی پایداری کردند و آنها را بسوی قندهار گریزاندند. اما دو سال بعد(۱۱۳۴ ه) پس از عزل لطفعلی خان و خبردار شدن از اوضاع آشفته دربار ایران، محمود بار دیگر افغانها را اینبار با حضور تعداد زیادی از جنگاوران طایفه هزاره و بلوچ به سوی اصفهان به حرکت درآورد که منجر به جنگ معروف گلناباد (۴ فرسخی شرق اصفهان) شد.

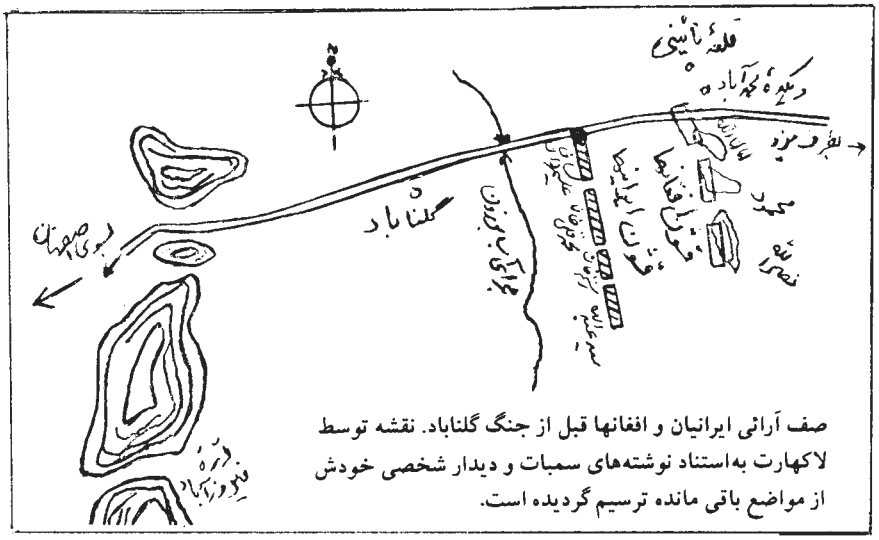
ارتش ایران در این زمان بالغ بر ۱۸۰۰۰۰ نفر بود و شامل ۱۲۰۰۰۰ سواره ، ۵۰۰۰۰ پیاده و

۱۰۰۰۰ عمله توپخانه می‌گردید. بعلاوه ۱۱۰۰۰۰ نفر از جنگاوران ایلاتی و چریک نیز به هنگام جنگ احضار و فراخوانده می‌شدند. سپاهیان ایلاتی شامل این طوایف می‌گردیدند: فیلی ۱۲۰۰۰ پیاده و ۱۲۰۰۰ سواره، بختیاری ۲۰۰۰ سواره و ۸۰۰۰ پیاده ، لک و زند ۳۰۰۰ سواره، ممسنی ۳۰۰۰ سواره، مکری و گروس ۵۰۰۰ سواره و ۲۰۰۰ پیاده، کرد خراسان ۱۲۰۰۰ سواره، جلایر و جلالی قرائی ۸۰۰۰ پیاده، افغانان ۱۰۰۰۰ سوار، ترکهای آذربایجان، عراق و عرب ۱۳۰۰۰ سواره و ۲۰۰۰۰ تفنگچی پیاده.(۱۱۰)

با توجه به این آمار و ارقام، وضع سپاه ایران مخصوصاً از نظر تعداد و نفرات نامساعد نبود ولی مشکل اصلی اوضاع نابسامان دربار، تن پروری اشرافیت کشوری و لشکری، بی توجهی مردم نسبت به سلطان و درباریان بی خاصیت، اختلافات شدید در بین خانها و حکام ولایات و . . . بود که کار بسیج قوا، انضباط و سازمان دهی و تجمع جنگاوران را بسیار مشکل می‌نمود. به همین علت در حساس‌ترین شرایط مخصوصاً به هنگام جنگ گلناباد (گلون آباد)، حداکثر نیروی مسلحی را که توانستند در مقابل هجوم و پیشروی افغانها بکار گیرند، با آمار خوشبینانه محمد کاظم مروی از ۶۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کردند. آنهم در زمانیکه خطر سقوط، پایتخت و قلب، جامعه را تهدید می‌کرد و بزودی افغانها به پشت حصارودروازه‌های شهر اصفهان می‌رسیدند. لکهارت توصیف زنده و قابل توجهی درباره این جنگ دارد. وی می نویسد: «سپاه افغان در ۲۲ اکتبر به کرمان رسیدند ولی به علت وجود پادگانهای زیاد نتوانستند آنجا را فتح نمایند. بعلاوه فقط در یک حمله نخست ۱۵۰۰۰ نفر تلفات داده بودند. بنابراین با اعتراض لشکریان خود مواجه شده با مقداری پول تن به مصالحه دادند. آنگاه به سوی یزد آمدند. . . یزدیها دروازه‌ها را بستند و آماده دفاع شدند. افغانها کوشیدند استحکامات شهر را درهم بشکنند ولی بعلت نداشتن توپخانه نتوانستند برجها و بارو را تخریب نمایند. در نتیجه به سوی اصفهان سرازیر گردیدند. خبر پیشروی افغانها غوغائی برپا کرد و باعث شد شاه، وزرا و مشاوران جلسه اضطراری تشکیل دهند. به پیشنهاد محمد قلی خان اعتمادالدوله که زمانی از صاحب منصبان ارشد نظامی محسوب می‌شد و مقام قورچی باشی داشت، قرار شد نیروهای مسلح به همراه مردم در خودشهر پایداری کنند. ولی سید عبدالله مشعشع حاکم خوزستان پیشنهاد خروج از شهر و مقابله با افغانها را داد. نامبرده تعهد نیز نمود سواره نظام عرب تحت فرمان خود را به خوبی در صحنه نبرد به کار گیرد. بنابراین جمع آوری لشکر آغاز گشت . . . در تمام دهکده‌های اطراف جار زدند هرکس حاضر است در جنگ شرکت کند تا ۶ ماه از پرداخت مالیات معاف خواهد شد. عده زیادی که بیشتر آنها کشاورزان و پیشه‌وران بودند و غالباً تجربه جنگی نداشتند و آموزش نیز ندیده بودند، خود را معرفی کردند و بعضی به چوب و چماق مسلح گشتند. . . چند روز بعد محمد قلی خان با ۳۰۰۰۰ سرباز و ۲۴ عراده توپ از اصفهان بیرون آمد. احمد خان توپچی باشی فرمانده توپچی ها و

توپخانه سپاه بود. یک فرانسوی هم بنام فیلیپ کلمب امور توپخانه را زیر نظر داشت. دو روز بعد والی خوزستان نیز به همراه ۱۲۰۰۰ سوار عرب در شرق اصفهان به آنها پیوست و ۴۲۰۰۰ جنگجوی ایرانی (بقول مروی ۶۰۰۰۰ نفر) آماده نبرد گردیدند. فرماندهی ارتش ایران را اعتمادالدوله و والی خوزستان به عهده داشتند. . . مدتی را دو سپاه به نظارت اعمال یکدیگر گذراندند زیرا منجمان شاه پیش بینی کرده بودند تا چند روز اوضاع کواکب مساعد نیست. بعلاوه به فرمان شاه خرافاتی آبگوشت سحرآمیز نیز به سربازان ایرانی خورانده بودند تا در زمان جنگ نامرئی شوند!

بلاخره در روز موعود با طلوع آفتاب دو سپاه دربرابر یکدیگر به آرایش و صف آرائی پرداختند. والی عربستان با سواران عرب در جناح راست، رستم خان گرجی قوللر آقاسی که ۴۰۰ سرباز دلیر گرجی نگهبان قصر سلطنتی نیروهای تحت امرش را یاری می‌کردند در قلب و ۱۵۰۰۰ سرباز تحت فرماندهی محمد قلی خان در جناح چپ مستقر شده بودند. در همین جناح دو دسته از سواره نظامهای عشایر یکی زیر فرمان علیمردان خان فیلی والی لرستان و دیگری تحت فرمان علیرضا کهکیلوئی صف آرائی شدند. افغانها هم به سه گروه آرایش یافتند که همگی تحت فرماندهی شخص محمود قرار داشتند. بعلاوه دو سردار بزرگ افغان یعنی امان الله خان ونصرالله خان نیز




صف آرائی ایرانیان و افغانها قبل از جنگ گلناباد. نقشه توسط لاکهارت به‌استناد نوشته‌های سمبات و دیدار شخصی خودش از مواضع باقی مانده ترسیم گردیده است.

محمود رادر امر فرماندهی کل یاری می‌نمودند . . . با آغاز جنگ نخست موفقیت و پیروزی نصیب ایرانیها شد، مخصوصاً در جناح راست این موفقیت چشمگیرتر بود. ولی غلجائیها بغتتاً دست به حیلهٔ نظامی زدند، آنها تظاهر به فرار کردند و به چپ و راست گریختند. بدین وسیله راه را برای خط آتش زنبورکخانه‌های خود باز کردند که تا بحال در پشت خط مقدم بلااستفاده مانده بودند. ناگهان با شلیک

وآتشباری آتش زنبورکها و سپس آغاز وزش باد و طوفان، وحشت و مرگ بر جنگجویان ایرانی سایه افکند آنچنانکه از همان آغاز ۱۲۰۰۰ نفر (و بقولی ۶۰۰۰ نفر) کشته شدند و آوردگاه مملو از اجساد شد، بقیه نیز با مشاهده این وضع پا به فرار نهادند. افغانها برای هجوم به اصفهان عجله‌ای به خرج ندادند و چندروز را به کفن و دفن ۵۰۰ تا ۶۰۰ کشته خود پرداختند. سپس به آرامی به سوی پایتخت ایران روانه شدند و آنجا را تحت محاصره گرفتند. . . »[۱۱۱]

آنها از راه سرش بداران بدان سو آمدند و چندین ماه با حوصله اصفهان را همچون نگین انگشتری در میان گرفتند و منتظر تسلیم شدن شاه، ارتش و اهالی شدند. بقیه ماجرا از قول لاکهارت، قنسول فرانسه در اصفهان و کشیشان مسیحی مستقر در این شهر، چنین گذشت:« . . . خبر شکست ایرانیها در گلناباد در حدود ساعت ۹ شب به اصفهان رسید و وحشت و غلغله در شهر آفرید. مخصوصاً آنکه گریختگان از میدان جنگ مضطرب و پریشان وارد اصفهان می‌شدند. نیمه شب زنان وحشتزده به کوچه و خیابان ریخته جیغ کشان به قلعه طبرک پناه بردند. . . در پایتخت شاه و وزراء عده‌ای سرباز را برای نگه داری برجها، بارو، دروازه‌ها و سایر استحکامات گماشته بودند و مخصوصاً روی پلهای زاینده رودنظامیان و نگهبانان مسلح قویاً موضع گرفته بودند. . . شاه بار دیگر شورائی از نظامیان و مقامات عالی رتبه درباری تشکیل داد که در طی آن از اعتمادالدوله خواسته شد با جمع آوری سپاه دوباره به افغانها حمله ببرند، ولی وی نپذیرفت. شاه نیز تصمیم گرفت در شهر بماند. بنابراین سید عبدالله را به فرماندهی کل قوای خود برگزید. سپس قاصدی نزد وختانگ ششم والی گرجستان و علیمردان خان والی لرستان و والیان دیگر فرستاد تا سپاهی فراهم کنند و جلوی سقوط پایتخت را بگیرند. بویژه آنکه افغانها از جنگاوران گرجی وحشت داشتند. متاسفانه همگی آنها به بهانه‌های مختلف از این امر استنکاف نمودند. . . در این مدت از داخل اصفهان جاسوسان محمود (و ستون پنجم) به طور مرتب اخبار وقایع را به دشمن می‌رساندند که چگونه وضع شهر به هم ریخته، وضع مردم و سربازان مفتضح و اختلافات در سطح فرماندهان ارتش مخصوصاً بین اعتمادالدوله و سید عبدالله اوج گرفته است. افغانها که مرکز (ستاد عمومی ارتش Army general staff) خود را در فرح‌آباد مستقر کرده بودند بوسیله همین خبرچینها مطلع شدند ایرانیها در هنگام فرار توپهای خود را به داخل اصفهان نبرده و آنها را دفن کرده‌اند. بنابراین پس از مدتی جستجو محل اختفای آنها را یافتند و به واحد توپخانه مهمی دسترسی پیدا کردند. . . در مدت محاصره با حوصله تمام مناطق مختلف را به باد غارت گرفتند. آنها در جلفا اقدام به کشتار مردم کردند و پس از تاراج منازل ۷۰۰۰۰ تومان نیز خراج بر اهالی بستند. هر کس که سهم خود را در این باجگیری نمی‌پرداخت وی را به چوب و فلک می‌بستند. . . چند شب بعد سربازان ایرانی به همراه ۹ گاری توانستند ۲۴ توپ بجا مانده خود را با یک شبیخون، بر عراده‌ها سوار کرده به اصفهان برگردانند. این امر باعث عصبانیت شدید محمود

شد. بنابراین تصمیم گرفتند اوقات خود را به بطالت نگذرانند و هر جور شده اصفهان را در اسرع وقت تصرف نمایند. ابتدا در صدد برآمدند پلها را اشغال نمایند تا بدین طریق راه نفوذ و رخنه به شهر را باز کنند. آنها به پل مرنان، الله وردی خان و خواجو هجوم بردند ولی آتش توپخانه‌ها که زیر نظر شخصی از کورلند بنام ژاکوب بود، حمله آنها را دفع نمود.

متاسفانه دراین شرایط حساس دو واقعه بر وخامت اوضاع افزود. یکی آنکه فرمانده کل قوا سیدعبدالله متهم به ارتباط با افغانها و خیانت شد، البته این امر فقط در حد شایعه و بی‌حیثیت کردن وی باقی ماند. دیگر آنکه سلطان حسین، شاه صفی را از ولیعهدی عزل و پسر دیگرش طهماسب را به جانشینی برگزید».[۱۱۲] این مسئله بار دیگر آتش اختلافات را در دربار ایران شعله‌ورتر نمود، مخصوصاً آنکه فشار روانی، رعب و وحشت و ترس از ورود افغانها به پایتخت و قتل عام اشراف، آنها را بیشتر مترصد بهانه و جدائی از شاه‌کرده بود.

با آشفته‌تر شدن اوضاع، جناحی از دربارکه در پی مصالحه بودند تا از خطر مرگ برهند، شاه را تشویق به این امر کردند. از قضا محمود خود در پی این اقدام برآمد و یکی از افسران برجسته‌اش رابا پرچم سفید، برای عقد قرار داد صلح به داخل اصفهان فرستاد. او در پیغام محرمانه خود از شاه خواسته بود که یکی از دختران خود را به همراه ۵۰۰۰۰ تومان جهیزیه به عقد او درآورد و سپس وی را به حکمرانی قندهار، کرمان و خراسان برگزیند. ولی سلطان به این تقاضاهای بزرگ و غیر قابل قبول او توجهی نکرد. عاقبت «شبی که سربازان مسلح گرجی نگهبان پل مرنان در حالت مستی به خواب رفته بودند، در این فرصت محمود بوسیله جاسوسان خود از این امر آگاه گردید، فی‌الفور با جمع آوری نیروئی زبده در سپیده‌دم همین شب به پل هجوم آوردند و پس از تصرف آن، وارد محله عباس آباد شدند. چون تعداد افغانها زیاد نبود مجبور گشتند در نقاط مختلف پاسگاههای مختلف دایر نمایند و سواران چندی را مامور کنند تابطور مرتب میان این پاسگاهها تردد نمایند. آنگاه حلقه محاصره شهر را نیز تنگ و تنگتر نمودند آنچنانکه بسیاری از اهالی اصفهان هر شب به هنگام فرار کشته یا اسیر می‌شدند. شکایات و اعتراضات مردم بالا گرفت، شاه دستور داد عده‌ای رشید و از جان گذشته با حمله به پاسگاههای جدید التاسیس افغانها، مواضع از دست رفته را باز یابند... در این مدت گاه خبر و شایعه کمک رسیدن از سوی گرجیان شادی کاذبی را در میان مردم بوجود می‌آورد. سرانجام در اوج ناامیدی اهالی، طهماسب ولیعهدجدید توانست به همراه نزدیکان خود شبانه از اصفهان و حلقه محاصره افغانها بگریزند و خود را به کاشان و قزوین برسانند. ولی در آنجا بجای جمع آوری نیرو برای جلوگیری از سقوط پایتخت، به عیش و نوش مشغول شدند طوریکه این امید نیز در وجود مردم منتظر، تبدیل به یاس گشت... قحطی در اصفهان شدت گرفت و بهای غله و نان ترقی شدید نمود و فقرا هلاک شدند. صدها نفر گرسنه برای بدست آوردن آذوقه به خارج از شهر هجوم

آوردند. ولی همگی کشته و یا اسیر شدند. در ماه رمضان محمود که از وضع داخل شهر کاملاً آگاه شده بود، دستور داد مزارع اطراف را به آتش کشیدند تا جلوی ورود هر نوع آذوقه و غله به شهر را کاملاً مسدود نمایند... بختیاریها سعی کردند به همراه ۱۸۰۰۰ نفر سربازی که به فرماندهی قاسم به سوی پایتخت می‌آمدند، مردم را از فلاکت و بدبختی نجات دهند ولی افغانها با اعزام ۴۰۰۰ سرباز خود آنان را در میانه راه پراکندند».(۱۱۳)

به نوشته نماینده کمپانی هند شرقی «قحطی چنان شد که نان و آردی که سابق یک من ۲ شاهی و ۴ غاز به فروش می‌رفت اینک به ۵۰ شاهی رسیده بود... برنج منی ۶۵ شاهی، جو منی ۲۴ شاهی، گندم منی ۴۲ شاهی، کره ۱۷۰ شاهی، گوشت گوسفند ۴۸ شاهی و گوشت گاو به ۴۰ شاهی خرید و فروش می‌گردید... تمام اروپائیان در شهر گرفتار مضیقه شده بودند... در پایان ماه رمضان اعتراض مردم اوج گرفت. سید عبدالله فرماندهی کل قوای سلطان مثل همیشه با عده‌ای سپاه از شهر خارج شد ولی قبل از رسیدن به سنگرها و مواجهه با دشمن، بازگشتند... محمود افغان یکبار دیگر محمد ملائی را با پرچم سفید برای عقد صلح به داخل اصفهان روانه کرد و همان شرایط قبلی را با تعدادی خواسته‌های جدید مطالبه کرد، ولی باز هم پذیرفته نشد ... در بعضی از نقاط اطراف اصفهان مردم علیه افغانها دست به قیام زدند. از جمله اهالی بن اصفهان ۳۰۰ سرباز و افسر افغانی را قتل عام کردند. در این منطقه مردم بخاطر قحطی شدید به خوردن گوشت اسب، خر و موش روی آورده بودند... در اصفهان هر روز وضع بیشتر رو به وخامت می‌نهاد. خیابانها بخاطر گرسنگی بتدریج انباشته از اجساد میشدند. فرارهای شبانه که اکثراً با شلیک افغانها به مرگ می‌انجامید بیشر شده بود... عاقبت شاه و درباریانش مجبور به تسلیم گردیدند و پایتخت ایرانیها سقوط کرد... شاه ایران در روز جمعه ۱۲ محرم (سال ۱۱۳۵ه) از اصفهان بیرون آمد و پس از ورود به اردوگاه افغانها خود را تسلیم کرد سپس تاج شاهی را شخصاً بر سر محمود نهاد. بدین ترتیب محاصره ۶ ماهه اصفهان پایان یافت. در این مدت حدود ۲۰۰۰۰ نفر در درگیرها و جنگهای مداوم و پراکنده کشته شدند و ۴ برابر این تعداد نیز از گرسنگی جان خود را از دست دادند. عصر همان روزی که سلطان حسین خود را تسلیم کرد، امان الله خان افغان به همراه ۳۰۰۰ سرباز وارد شهر شدند و درهای قصر سلطنتی را مهر و موم نمودند. نگهبانان مسلح افغانی جایگزین ایرانیها شدند و آنهم در زمانی که صدای فریاد و ناله زنان و فرزندان شاه در حرمسرا و در شهر طنین انداخته بود... در ۱۴ محرم محمود با شکوه و جلال از فرح آباد بداخل پایتخت آمد. امان اللهخان از راه احتیاط نگهبانان مسلح را بر فراز ساختمانهای بلند و مناره‌های مساجد به پاسداری گماشته بود... دسته‌های افغان نیز به همراه ۱۰ افسر و ۲۰۰۰ سواره کاملاً مسلح و مراقب، در حالیکه چند نفر از اشراف ایرانی نیز در درون آنها بودند، بدنبال آنان وارد اصفهان شدند... مردم با وجود پریشانی، از ترس به فرمانروای جدید احترام می‌گذاشتند و

پارچه‌های گرانبها زیر پایش می‌انداختند و فضا و هوا را خوشبو می‌کردند... محمود به قصر وارد شد و بر تخت نشست. اندکی بعد وزراء اعیان و اشراف هم مراسم اطاعت بجا آوردند... مدتی پس از این واقعه گروهی از افغانها اقدام به فتح قزوین، کاشان، قم و گلپایگان نمودند ... در قزوین ۸ ژانویه ۱۷۲۳ م در شب عید، مردم افاغنه‌ای راکه در منازل آنها سکونت داشتند بیکباره کشتند و سپس در کوچه و خیابان به قتل عام سایر سربازان آنها پرداختند و توانستند ۱۲۰۰ و بقولی ۴۰۰۰ نفر را به دیار عدم بفرستند. امان الله خان نیز که خود در قزوین بود بقیه افغانها را با شتاب در قصر سلطنتی جمع کرد و سه روز تمام در میان حلقه محاصره شدید اهالی دست به مقاومت زد. سرانجام با تمام شدن آذوقه بدنبال یک نبرد شدید، تنگنای محاصره را درهم شکستند و به اصفهان گریختند ... در این بین اشرف پسرعموی محمود نیز با وی اختلاف پیدا کرد و در نتیجه به همراه عده‌ای سوار به قندهار رفتند. محمود برای سرپوش گذاشتن بر این دو واقعه مهم، دستور داد در شهر جشن و چراغانی برپا کنند، سپس همان شب اعیان و اشراف ایرانی را به بهانه مذاکره با طهماسب، به دربار فراخواند. آنگاه در پی طرح توطئه‌ای که از قبل چیده شده بود، به ناگاه سربازان افغان بر سر آنها ریختند و همگی را که تعدادشان ۱۵۰ تا ۳۰۰ نفر می‌شدند، قتل عام کردند».[۱۱۴] پس از این کشتار وحشیانه افغانها تا سالهای ۱۱۳۷ ه به فرماندهی زبر دست خان قادر گردیدند شیراز را فتح و تا حوالی بندر عباس به پیشروی ادامه دهند. ولی با خبر مرگ محمود توسط اشرف، که به انتقام مرگ پدرش دست به چنین کاری زده بود، افغانها را زمین‌گیر نمود و عملیات نظامی و تجاوزگرانه آنها را موقتاً راکد گذارد.

### هجوم و پیشروی ارتش روسیه و عثمانی به شمال و شمال غرب ایران

در زمان محاصره اصفهان توسط قوای افغانها، به دستور پطرکبیر روسها فرصت یافتند ارتش خود را به سوی دربند اعزام نمایند. علت این تصمیم گیری پطر دو اتفاق مهم بود، الف: پایان مذاکرات صلح با سوئدیها در نیشتاد ب: حمله لزگیها به شماخی و تاراج آن نواحی.

روسها ابتدا در حاجی طرخان به مدت چهار هفته به تهیه تدارکات و تجهیز نیرو پرداختند، سپس در ۱۸ ژوئیه سال ۱۷۲۲ م سوار بر ناوگانی که تعدادشان بالغ بر ۲۷۴ کشتی بود، به حرکت درآمدند. این قوا شامل ۲۲۰۰۰ پیاده نظامی که همگی در جنگ با سوئدیها شرکت داشتند، ۲۰۰۰۰ قزاق، ۲۲۰۰۰ قلموق (قلماق)، ۳۰۰۰۰ تاتار و ۵۰۰۰ ملوان می‌شدند. قبل از حرکت این ناوگان عظیم، ۹۰۰۰ سرباز سوار و عده‌ای قزاق هم از راه خشکی به فرماندهی ژنرال وترانی جلوتر به سوی دربند روانه گشتند. شش روز پس از این گروه ناوگان روسها نیز در نزدیکی ترکی Terki لنگر انداختند، سپس از طریق حاشیه غربی دریا به سوی جنوب به حرکت در آمدند و خود را به دربند رساندند.[۱۱۵] روسها از ناحیه دربند به بعد صراحتاً موضع تجاوزکارانه گرفتند. آنها سعی داشتند با فتح ایالات قفقاز

و نواحی ساحلی دریای خزر، این نواحی را از لحاظ نظامی و همچنین تجاری در جهت اهداف آتی خود مورد بهره برداری قرار دهند. اما هوشیاری رقیب آنها یعنی ترکان عثمانی راه را موقتاً بر آنها مسدود و پیشروی قوای روسها را به سوی شمال ایران با مانع جدی و خطر آفرین روبرو نمود آنچنانکه علناً تهدید به جنگ شدند. روسها در برابر این تهدید وادار به تامل گردیدند ولی درنهایت تصمیم به پیش روی به سوی بندر باکو ، رشت، بخشی از گیلان و مازندران گرفتند. عثمانیها نیز بامشاهده این اقدامات ، به فوریت سپاهی به استعداد ۳۰۰۰۰ نفر را به سوی نواحی غرب و شمال غرب ایران گسیل داشتند و تبریز و ایروان را اشغال کردند.

اینک وخامت به حدی رسیده بود که به راحتی می‌توانست دو قدرت بزرگ روس و عثمانی را به غرقاب جنگ بکشاند.ولی با وساطت و حسن تدبیر مارکیز دو بوناک Marquis de bonax سفیر فرانسه در استانبول، از این اتفاق جلوگیری بعمل آمد. سپس قرارداد شومی در ژوئن سال ۱۷۲۴ م (۱۱۳۷ ه) بین آنها بر سر تقسیم مناطق شمال غربی ایران منعقد گشت که به موجب آن پادشاهی سلطان حسین به رسمیت شناخته می‌شد مشروط بر آنکه وی هم ادعائی در مورد اراضی واگذار شده به روس و عثمانی در آینده نداشته باشد.[۱۱۶] از این تاریخ هجوم سراسری ارتش عثمانی برای اشغال مناطقی که در عهدنامه به آنها واگذار گردیده بود شدت یافت.

در فتح ایروان به تاریخ ژوئن ۱۷۲۴ م، عارف احمد پاشا در راس ۳۵۰۰۰ سرباز و توپخانه‌ای عظیم از قارص به ایروان حمله کرد و شهر و استحکامات آنرا زیر باران گلوله گرفت. عملیات مین گذاری نیز توسط یک مهندس اسپانیائی بنام «کار دوزو» در زیر حصار دیوار ایروان انجام گرفت که پس از منفجر کردن آنها شکافی‌بزرگ در بارو بوجود آمد. بلادرنگ هجوم شدیدی از همین مکان به شهر آغاز شد، ولی مدافعان مسلح ایرانی دلیرانه آنها را دفع کردند و چنان کشتاری از آنان براه انداختند که ترکان برای کفن و دفن کشتگان خود تقاضای متارکه جنگ نمودند. هر چند ایرانیها این تقاضا رانپذیرفتند. اما با رسیدن خبر فتح نخجوان و اردوباد توسط ستونهای دیگری از ارتش عثمانیها به فرماندهی عبدالله کپرولو، و همچنین رسیدن نیروهای کمکی برای عارف احمد پاشا، عثمانیها از خواسته خود صرف نظر کردند و بار دیگر به تکاپو برای فتح ایروان افتادند. آنها خط مواصلاتی و کمک رسانی در امر آذوقه و مهمات به ایرانیها را قطع کردند و نظامیان ایرانی را اندکی بعد در میان قحطی و معذوریت شدید به پای میز مذاکره کشاندند. سپس در روز ۲۸ سپتامبر ۱۷۲۴ م (۹ محرم ۱۱۳۷ ه) ایروان تسلیم شد و نیروهای مسلح، پادگانها و شهر را به ترکان عثمانی سپردند.

از آن سو کپرولو نیز که حاکم منطقه وان هم بود، در بهار همین سال به همراه سپاهی جرار از مرز عبور کردند و پس از درهم کوبیدن پرسنل پادگان و مقاومت اهالی شهر خوی و کشتار ۳۰۰۰ نفر از مدافعان و فرماندهشان شهبازخان، به سوی تبریز سرازیر شدند. تلفات ایرانیها درخوی شامل

۵۰۰۰ نفر از اهالی شهر نیز می‌شد که دلیرانه به حمایت از نیروهای مسلح برخاسته بودند.

در هجوم به تبریز، در اولین عملیات عثمانیها که به داخل یکی از محلات نیز نفوذ کرده بودند، ۴۰۰۰ نفر تلفات باقی گذاشتند و پس از عقب نشینی مجبور شدند در بیرون شهر در اردوگاه خود موضع بگیرند. اما در همان اوایل شب جاسوسان آنها خبر آوردند که نظامیان ایرانی قصد شبیخون بر آنها را دارند. بنابراین در میان دلهره و وحشت شدید، شبانه شمع های روشن را در میان چادرها باقی گذاشتند و مخفیانه و شتابان به سوی مرزها عقب نشینی کردند. اما سال بعد ترکها بار دیگر اقدام به حمله مجدد نمودند. این بار ۱۱۰۰۰ نفر از تاتارها نیز به آنان پیوسته بودند. بنابراین عبدالله کپرولو در راس فرماندهی ۷۰۰۰۰ سپاه از شهر طسوج خود را ۱۲ روزه به تبریز رساند و نخستین حمله را در ۱۷ ذی‌العقده ۱۱۳۷ هـ سازمان داد. در پی این هجوم، ۴ روز مدافعان مسلح و اهالی شهر و کوچه به پایداری و جنگ تن به تن پرداختند، اما بلاخره شهر از نفس افتاد و سقوط کرد. کپرولو پیام داد افراد پادگان و کلیه نظامیان می‌توانند با احترام و بدون هیچ واکنشی از شهر خارج شوند. آنها نیز که تعدادشان بالغ بر ۵۰۰۰ (بقولی ۲۰۰۰۰) نفر می‌شد با یک دست شمشیر و با دستی دیگر زن و فرزند خود را از میان سپاهیان عثمانی عبور دادند و به مناطق مختلف پناه بردند.(۱۱۷)

ترکها پس از اشغال تبریز به راحتی گنجه را نیز فتح نمودند و به سوی مرکز ایران و همدان به پیشروی پرداختند. در ماه شوال احمد پاشا قوای خود را بپای دیوار و باروی شهر همدان رساند. همدان در این زمان دارای استحکامات گوناگون از جمله برجها، بارو، دروازه‌ها و خندقی بدور حصار بود. دو قلعه نیز به نامهای مصلی در شرق و قلعه کهنه در جنوب غربی امر دفاع را به همراه سایر استحکامات تکمیل و تقویت می‌کردند. ترکها ابتدا در اطراف شهر سنگربندی نمودند، سپس در مقابل بارو و بلندترین برج‌ها پشته‌ای از هیزم برافراشتند. مدافعان ایرانی برای جلوگیری از هر نوع عملیات تخریبی آنان، به آنجا حمله بردند ولی با باقی گذاشتن ۵۰۰۰ کشته به مواضع خود عقب نشستند. در این حین مهندسان ترک تحت نظارت یک نفر آلمانی فراری تعدادی مین در زیر دیوار خارجی شهر منفجر کردند که منجربه‌ایجاد شکافی بزرگ شد. از طریق همین شکاف سربازان عثمانی عبور نموده و میان دو دیوار موضع گرفتند. سپس برای آنکه از حملات مکرر رزمندگان همدانی در امان بمانند سقفهائی از چوب ساختند و آن را جان پناه Take cover خود قرار دادند. قوای مسلح ایرانی سعی کردند با افکندن پارچه‌های مشتعل و آغشتهٔ نفت آنها را دچار حریق نمایندولی ترکان قطعات مشتعل را به فوریت با چنگکهای مخصوص به سوی دیگر پرتاب می‌کردند. بنابراین رزمندگان همدانی در پی چاره‌ای دیگر برآمدند. آنها از کشیش کارملی ژان ژوزف که سالها در همدان اقامت داشت. تقاضا کردند توپی از مفرغ بریزد. نامبرده با آنکه تاکید می‌کرد اطلاع و تخصصی در این مورد ندارد، ولی با اصرار و سپس تهدید،خواسته اهالی را برآورده کرد. در این مورد کشیش همکار وی چنین نوشته

است: «وی میله‌ای بزرگ از آهن ساخت و آنرا به خوبی در کاغذ پیچید و پس از آنکه قالبی از گل رس درست کرد میله‌ای را در داخل آن گذاشت و سپس مقداری مفرغ گداخته آماده کرد و در درون آن ریخت. از خارج به نظر میرسید که توپ خوبی ساخته شد ولی با آنکه چند روز زحمت کشیدند، نتوانستند میله را از آن بیرون آورند و چون کاغذ آتش گرفت مفرغ به آهن چسبید بطوریکه امکان بیرون آمدن میله از میان رفت. اگر این کار با موفقیت خاتمه می‌یافت شاید ترکها قادر به گرفتن شهر نمی‌شدند، زیرا در آن هنگام گلوله کوچکی از یک توپ چوبی که با نوارهای آهنی بسته شده بود به سوی آنها پرتاب شد، هر چند خود توپ منفجر گردید ولی ترکها را از ترس مجبور کرد تا یک ساعت راه پا به فرار بنهند. ولی متاسفانه این کارها نتیجه‌ای نبخشید».[۱۱۸]

عاقبت ترکها از طریق همان شکاف و ایجادشکافی دیگر در حصار دوم توانستند به شهر رخنه کنند و پس از جنگی خونین و تن به تن و کشتارمهیب، شهر را فتح نمایند. بدستور احمد پاشا یکی از دروازه‌هارا گشودند و طی حکمی دستور داد تا هر کس می‌خواهد از این دروازه شهر را ترک کند. پس از فتح همدان ترکها به سوی لرستان، خرم آباد و بروجرد رفتند و در اندک زمانی توانستند نقاطی راکه طبق عهدنامه بین آنها و روسها تقسیم گشته بود اشغال نمایند.

**طهماسب دوم (۱۱۳۵ - ۱۱۴۵ ه)**

طهماسب در زمان محاصره اصفهان توسط لشکریان افغان، توانسته بود با زحمت زیاد بگریزد. او ابتدا قصد داشت از ولایات مختلف نیروهای کمکی جمع آوری نماید سپس به یاری محاصره شدگان در پایتخت بشتابد. ولی مدتی را به بطالت و سرگردانی گذراند. آنگاه به قزوین و آذربایجان رفت و پس از ارتباط با روسها، راضی شد برای جلب مساعدت و حمایت نظامی پطر کبیر، ایلات شمالی ایران (گیلان، مازندران و استراباد) را به آنان واگذارکند. اما با مرگ پطرکبیر کلیه این اقدامات ناتمام ماند. نیروهای مسلح افغان نیز به فرماندهی اشرف در این مدت بیکار ننشسته بودند. عده‌ای از آنها درحوالی کرمانشاه راه را بر سپاهیان عثمانی بستند. گروهی دیگر در تهران سپاه طهماسب را منکوب کردند و شاه را مجبور نمودند با بقیه لشکریان هزیمت کنان به مازندران و سپس به استراباد نزد ایل قاجار پناه ببرند. وی در استراباد از فتحعلی خان (پدر محمد حسن خان و پدربزرگ آقا محمد خان) حاکم شهر و رئیس ایل قاجار تقاضای مساعدت کرد و او را به امیر الامرائی برگزید.

افغانها هم پس از فرار طهماسب، بار دیگر قوای خود را یکپارچه نمودند تا جلوی پیشروی ارتش عثمانیها به سوی اصفهان را بگیرند. از قضا از آنها شکست خوردند و در اواخر سال ۱۱۳۹ ه احمد پاشا سردار عثمانی ۶۰۰۰۰ نیروی خود را به همراه ۷۰ عراده توپ به سوی اصفهان به حرکت

درآورد. با پراکنده شدن این اخبار، علما و روحانیون سنی افغان مقیم اصفهان به اردوگاه عثمانیها آمدند و آنها را از جنگ و برادرکشی هم‌کیشان سنی خود برحذر داشتند. هر چند تبلیغات و تقاضای این گروه مثمر ثمر واقع گردید ولی جنگ محدودی نیز انجام گرفت که عاقبتش به صلح منجر شد و عثمانیها نیز پادشاهی اشرف را بر ایران به رسمیت شناختند. اشرف هم در ازای آن شهرهای کرمانشاه، لرستان، همدان، مراغه، تبریز، خوی، زنجان، گنجه، قراباغ، تفلیس، نخجوان و شیروان را متعلق به عثمانیها دانست.

در چنین شرایط بحرانی که خورشید اقبال خاندان صفویه نیز در حال غروب کردن بود، آرام آرام شخصیتی توتالیتر و نظامی‌گرا در صحنه سیاسی - نظامی ایران در حال قدرت‌یابی و درخشیدن بود. وقایع و حوادث آتی ایران این شخص را پروراند و نادرشاه نامید.

### دلایل انحطاط حکومت صفوی

در سقوط صفویان عوامل متعددی پس از مرگ شاه عباس دخیل و موثر بودند. مهمترین این عوامل عبارت بودند از:

۱ - اختلافات شدید درباریان و تصفیه‌های خونین در بین آنها.

۲ - ضعف دولت مرکزی که یکی از پیامدهای آن رکود شدید تجاری - اقتصادی بود.

۳ - جنگهای مکرر با عثمانیها و ازبکان که نتیجه آن فشار مالیاتی و تحمیل فقر بر زندگی مردم بود.

۴ - نارضایتی و سرانجام شورشهای متناوب مردم ایران از جمله شورش افغانها در قندهار که گسترده‌ترین آنها محسوب می‌گردید.

۵ - بی لیاقتی شاهان آخرین صفوی و عدم درک صحیح آنها از اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه ایران، آنچنانکه در اواخر این عهد ستم بر روستائیان، نابودی نظام کشاورزی و رکود در امر تجارت را به همراه داشت ومنابع مالی دولت را بشدت تحلیل برد.

۶ - تعدد عوامل قدرت در هرم سیاسی جامعه که ناشی از نظام فئودالی حاکم بر این عصر بود. قزلباشها، سران ایلات و قبایل، خانها و حکام ولایات در بسیاری از موارد نقش گریز از مرکز را ایفا می‌نمودند و در نتیجه وحدت و یکپارچگی جامعه را به خطر می‌انداختند.

۷ - دلایلی که در حیطه مسائل ارتش و امور سپاهیگری می‌گنجید نیز بدین قرار بودند:

الف: قدرت و نفوذ سران قزلباش و شرکت آنها در توطئه‌های توأم با خونریزی درباریان. این گروه در بعضی از مقاطع به عنوان یک نیروی محافظه‌کار و بازدارنده نقش بسیار مخربی داشتند. مینورسکی تضاد بین عناصر قدیم (همین قزلباشهای محافظه‌کار) و جدید ارتش را یکی از دلایل مهم سقوط صفویان می‌داند.

ب: اختلاف شدید بین سران ارتش ایران که آنهم بازتاب شرایط اقتصادی ـ اجتماعی محسوب می‌گشت، زیرا اغلب امرا و صاحبمنصبان نظامی همان خانها و سران ایلات و عشایر بودند. نمونه چنین اختلافاتی را که منجر به خونریزی و حذف فیزیکی یکدیگر می‌شد، در زمان سلطان محمد خدابنده توضیح دادیم.

پ: بهم خوردن تعادل بین اراضی «ممالک» و «خاصه». در زمان شاه عباس با توجه به اصلاحات در ارتش و تشکیل رسته‌های جدید از جمله تفنگچیان و توپخانه، هزینه نگهداری این بخش‌ها برای دربار و خاندان سلطنتی افزایش یافت. اما بعد از مرگ شاه عباس مخصوصاً در عصر شاه صفی، برای تامین این بودجه و هزینه‌ها به پیشنهاد وزیرش ساروتقی مقرر شد حکامی که در ولایات قشون ویژه دارند از مسئولیت خود عزل گردند تا بدین وسیله عواید ایالات نصیب شاه و دربار گردد. در ادامه چنین سیاستی ایالت مهم فارس بصورت «اراضی خاصه» درآمد. سپس در زمان شاه عباس ثانی اراضی قزوین، مازندران، یزد، کرمان، قسمتی از آذربایجان و خراسان نیز مشمول این سیاست گردید. نتیجه این اقدامات ضعف شدید در بنیاد «سپاه محلی ایالات» بود. به تبع از این وضع، بی‌توجهی به نظامیان و سربازان ایالات موجب تضعیف روحیه آنان شد. بویژه آنکه «عهدنامه زهاب» صلحی طولانی را به همراه آورد و سبب گردید شغل نظامیگری از رونق بیفتد و بطور کلی روحیه تنبلی رواج یابد و انضباط و شهامت از بین باقی قوای مسلح رخت بربندد.[۱۱۹] به تبعیت از مسائل یاد شده، بتدریج قدرت و نفوذ ارتش بعنوان یکی از مولفه‌ها و شاخص‌های اقتدار و امنیت ملی از بین رفت.

ت: با از بین رفتن روحیه رشادت و شجاعت در بین نظامیان، کادر فرماندهی و افسران ارشد اسیر منجلاب تجمل و خود آرائیها گردیدند. مثلاً در زمان شکست قسمتی از سپاهیان صفوی از افغانها، سپاهیان محمود فقط ۲۵۰۰۰ تومان زینت آلات از لشکر قزلباشها بدست آوردند. آنانی که کرباسهای رنگین بر تن داشتند در زمان اعزام به سوی جبهه‌ها برای آنکه در گل و باران کفشهایشان ضایع نشود، آنها را از پا در می‌آوردند![۱۲۰] شاردان تجمل این گروه را علت تباهی ارتش ایران دانسته است. وی می‌نویسد: «اگر چه به سواره نظام حدود ۴۰۰ لیور بیشتر حقوق نمی‌دهند، اما آنها دو برابر آنرا تنها مصرف هزینه لباس خود می‌کنند».[۱۲۱]

ث: با ضعف بنیه اقتصادی و به تبع از آن تحلیل رفتن منابع مالی دولت و دربار، تاثیر آن در ارتش بصورت عقب افتادگی مستمر مواجب فرماندهان و مخصوصاً سربازان خود را نمایاند و موجب سرخوردگی و بی تفاوتی بسیاری از جنگاوران از ارتش گردید. در این مورد نیز شاردان چنین نوشته است: «وضع سپاه ایران به هنگام عزیمت به سال ۱۶۷۷ م (۱۰۸۸ ه) بسیار ناگوار ولی تجملی که بر این سپاه حکومت می‌کند آنرا تباه خواهد ساخت. از یکسو حقوق قشون که در حدود ۲۵۰ فرانک برای هر پیاده و ۴۰۰ فرانک برای هر سواره است، بر اثر تقلبات متصدیان امور مالی به $\frac{1}{4}$ کاهش

یافته، از سوی دیگر هزینه‌هایی که برای زنده بودن لازم است همواره در حال رشد و صعود می‌باشد. به همین جهت از چند سال قبل تاکنون سرداران و سربازان (از ارتش) پا به فرار گذاشتند و در صدد کار دیگری برآمده‌اند و حرفه سپاهیگری را ترک می‌گویند . . . افراد قشون به هیچ وجه به صورت گروهان در یک جا (سربازخانه) مسکن نمی‌کنند، بلکه با ثبت نام در قشون جزو افراد این حرفه درمی‌آیند. دربار که تقریباً روحیه جنگ از آن گریخته و تجمل و عیاشی منحرفش ساخته، فرار افراد قشون رابه نفع خود می‌نگرد و گمان می‌برد از هزینه بیهوده‌ای خلاص شده و تقریباً واهمه‌ای ندارد که دیگر سربازی نداشته باشند . . . شیوه پرورش فرماندهان بزرگ این چنین نیست».(۱۲۲)

### نگرشی بر اوضاع اجتماعی وارتش عصر صفوی

حکومت صفویان در زمان شکل گیری اولیه خود، به سازمان و تشکیلات مبتدی صوفیان و سپس اقتدار هفت قبیله چادر نشین و جنگجوی ترک بنام قزلباشها متکی بود. صوفیان آرام آرام به کشور گشائی و سپس کشورداری روی آوردند. به همین علت مجبور شدند کم کم سازمان دیوانی و اداری را به همراه کارگزاران ایرانی (تاجیک) آن، به خدمت خود گیرند.

هرم قدرتی راکه آنان بدین طریق بوجود آوردندشامل ۴ گروه می‌شدند: ۱ ـ بازرگانان و نجبای نظامی و روسای ایلات طرفدار صفوی که آنها را قزلباش می‌خواندند. بعدها در بعضی از مقاطع حکومت سواره نظام را صرفاً از بین همین نجبا برمی‌گزیدند ۲ ـ روسای خاندانهای قدیم ایرانی که در شهرها و دهات جای داشتند. ۳ ـ روحانیون عالیرتبه شیعه ۴ ـ ماموران عالی رتبه کشوری.

مجموعه این حاکمیت برای ایجاد وحدت ملی و حفظ یکپارچگی در مقابل حملات متوالی دو اردوی بزرگ مهاجم آن زمان یعنی ازبکان و عثمانیها، مذهب شیعه را رسمیت داد. به همین جهت جنگهای بزرگ ایران و عثمانی در این عصر، گاه تحت پوشش جنگ شیعه و سنی نماد می‌یافت. البته ساختار سیاسی حاکمیت صفویه را نمی‌توان نوعی حکومت تئوکراسی (تسلط روحانیون بر حکومت) محسوب کرد، ولی روحانیون شیعه تاثیر زیادی در حکومت و روند جریانات اجتماعی جامعه داشتند. این مسئله مخصوصاً در ایام تکیه اولیه آنان بر سازمان صوفیگری، از همان آغاز به حکومت شاه اسماعیل و سپس شاهان اولین صفوی خصلت و قدرت کاریزماتیک (روحانی‌ومعنوی) بخشیده بود. همین قدرت یکی از قوای محرکه مهم در بین سربازان ایران آن عصر در جنگهای پی در پی علیه دشمنان خارجی به حساب آمده و عامل موثری برای ثبات سیاسی حکومت شاهان و مجموعهٔ بر قدرت نشستگان هم محسوب می‌گشت. شاه همزمان فرماندهی کل قوا را در پایتخت بعهده داشت. پایتخت در این عهد سه بار جابجا گردید. نخست در سال ۹۰۷ هـ شاه اسماعیل تبریز را به پایتختی

انتخاب نمود، سپس در سال ۱۰۰۰ هـ در زمان طهماسب قزوین و در نهایت به سال ۱۰۰۶ هـ اصفهان توسط شاه عباس به پایتختی برگزیده شد. اما این دو شهر مخصوصاً قزوین تا مدتهای مدید اعتبار خود را همچنان حفظ کرده بودند، آن چنانکه جان کارت رایت انگلیسی که به سال ۱۰۱۲ هـ قدم به قزوین نهاد هنوز عظمت و اعتبار آنرا پایدار و محفوظ دانسته و می‌نویسد: «همچنان ۲۰۰۰۰ سواره نظام آن شهر را از بیرون و درون پاسداری می‌کنند».(۱۲۳)

در پایتختها قدرت شاهان نامحدود بود. «مجلس اعلی» یا «مجلس جانقی» که گاهی در دربار تشکیل می‌شدند فقط حق مشورت دهی به شاه را داشتند. در عهد شاه عباس هفت نفر از ارکان دولت عضو مجلس اعلی که گاه «مجلس بهشت آئین» نیز نامیده می‌شد، بودند. این اعضاء شامل: صدر اعظم (اعتمادالدوله)، مجلس نویس، دیوان بیگی، قورچی باشی، قوللر آقاسی، تفنگچی آقاسی وایشک آقاسی می‌گردیدند. این گروه سپهسالار کل ارتش ایران را هم در مواردی که مربوط به جنگ یا امور سپاهیگری می‌شد به مجلس دعوت می‌کردند.(۱۲۴) در اواخر عصر صفوی سه مقام دیگر نیز به عضویت این مجلس در آمدند که عبارت بودند از: مستوفی الممالک، ناظر بیوتات و میر شکار باشی.

به صدر اعظم گاهی وزیر دیوان اعلی، اعتماد الدوله ، وزیر دست راست و مهردار شاه نیز می‌گفتند. انتصاب افراد به مقامات مختلف دولتی، اداره امور مالی، نظارت بر کار ماموران دولتی، تعیین سیاست بازرگانی و تنظیم روابط خارجی از جمله مهمترین وظایف وی بحساب می‌آمد. سانسون در سفر خود به ایران وزیر اعظم و معاونین او را اینگونه معرفی می‌کند: «... در ایران ۶ وزیر هست که رکن الدوله گویند. رئیس الوزاء را اعتمادالدوله نامند که ماهی ۱۰۰۰ تومان حقوق دارد. وی مقامات عالیرتبه نظامی (افسران و فرماندهان بزرگ) را انتخاب می‌کند. او شش وزیر را در اختیار دارد: ۱ ـ مستوفی الممالک که ممیز کل مالیات (خزانه‌دار کل) است ۲ ـ مستوفی خاصه که ممیز خاص دربار است ۳ ـ داروغه دفتر، مسئول و مستحفظ دفاتر کل مالیه می‌باشد۴ ـ وزیر الملوکی که نگهداری دفاتر دارالسطنه (اصفهان) را بعهده دارد ۵ ـ وزیر خاصه که مخارج دربار را رسیدگی می‌کند. ۶ ـ کلانتر که امور تجارت و تجار اصفهان را تنظیم می‌نماید.(۱۲۵)

دیوان بیگی قاضی عالی کشوری، اِشیک (ایشک) آقاسی باشی رئیس تشریفات کل دربار سلطنتی، صدر الصدور (دو صدر بزرگ) که بر دیوان و امور خاصه نظارت می‌کردند و مجتهدان سراسر جامعه و قاضیان تابع آنها بودند، و ملاباشی رئیس کل تمام روحانیون شیعه (مثل ملا محمد باقر مجلسی)، از دیگر مناصب مهم این عصر بشمار می‌رفتند.(۱۲۶) در راس اداره قلمرو دیوانی نقاطی که شامل نواحی مرزی می‌شد «بیگلر بیگیها» قرار داشتند که در بعضی از مقاطع علاوه بر قدرت اداری فرماندهی سپاه محلی را نیز در دست می‌گرفتند. تعدادی‌ازایالات «والی» نیز داشتند که نمایندگان شاه در ایالات بشمار می‌رفتند. در آن زمان ۵ والی بزرگ (استاندار) در :خوزستان ، لرستان، کارتلی،

کاخی (گرجستان) و کردستان وجود داشتند.

والیان و بیگلربیگیها در ولایات تحت سیطره خود،گاه چنان نفوذی بدست می‌آوردند که همچون حکومت نیمه مستقل عمل می‌کردند و فقط هر سال مبلغی را به خزانه دولت می‌پرداختند. برای جلوگیری از خودسری این حکام و حفظ وحدت جامعه، علاوه بر وزرای مستقر در پایتخت، وزرائی نیز در این ایالات و ولایات گماشته می‌شدند که در امور دخل و خرج و مسائل سیاسی و اداری آن ناحیه نظارت کامل داشتند. در این مورد سانسون چنین می‌نویسد: «شاهنشاهی ایران چنان پهناور است که خانهای ایالات دور افتاده هر وقت که می‌خواستند، می توانستند بوسیله قوای مسلح تحت قلمرو خود که در اختیارشان است دولت را براندازند. اما با گماشتن یک وزیر در هر ایالت که کار نظارت و بازرسی را بعهده دارد، از این فاجعه جلوگیری می‌کنند . . . این وزرا مزد سربازان را از املاک خاصه می‌پردازند تا خانها نتوانند آنها را چنان تحت تأثیر خود قرار دهند که هر وقت خواستند دست به طغیان علیه حکومت مرکزی بزنند».(۱۲۷)

در امر اداره شهرها یابه تعبیر دیگر «وظایف انتظامی درون شهری» داروغه نقش مهمی داشت و بطور کلی مسئول تامین امنیت و محافظت از شهر و برقراری نظم را متقبل می‌شد. کلانتر رئیس اصناف و رابط آنها با دولت بحساب می‌آمد. در کنار وی محتسب نیز در کار تهیه و تنظیم فهرست نرخ کالاهای ضروری مردم و گاهی نیز در امور مربوط به بازار دخالت می‌نمود. تعدادی از ماموران تحت فرمان این مناصب،نیروی مسلحی بودند که بعنوان بازوی امنیتی آنان در کار برقراری نظم و امنیت نقش مهمی ایفا می‌کردند. مامور انتظامات شبانه را میر شب، عسس و گاهی دزدگیر، سلطان اللیل و احداس می‌نامیدند.(۱۲۸) در مورد برقراری نظم شبانه کاری در سفرنامه‌اش مشاهدات خود را در تبریز این چنین شرح داده است: «هر روز غروب صدای کرنا، طبل و سورنا بلند است که به بازاریها اخطار می‌کند دکانهای خود را ببندند. بلافاصله نگهبانان (مسلح) شبانه وارد بازار می‌شوند... ۱/۵ ساعت بعد که از شب می‌گذرد طبالی در کوچه و بازار شهر می‌گردد و بر طبل می‌کوبد و از این ساعت به بعدهر کس بدون چراغ و فانوس در کوچه دیده شود بوسیله آنها (نیروهای انتظامی مسلح شب) جلب و زندانی می‌گردد. نزدیکیهای صبح همان طبل زن با زدن طبل، پایان ساعت قرق شبانه را اعلام می‌کند. از این زمان به بعد پاسبانها مسئول نگهداری بازار هستند».(۱۲۹)

در جامعه عصر صفوی درآمد اصلی دولت متکی بر منابعی همچون زمین کشاورزی، تجارت (مخصوصاً ابریشم)، معادن، صنعت و گله‌داری ایلات و عشایر بود. گسترش راهها و ساخت کاروانسراها مخصوصاً در زمان حکومت شاه عباس بزرگ، تأثیر بسزائی در امر توسعه تجارت و صنعت برجای نهاد. در طول شاهراه‌های اصلی و فرعی کاروانها کالاهای گوناگون را بطور دائم جابجا و حمل می‌کردند. این کاروانها معمولاً از تبریز تا اصفهان را ۲۴ روزه،استراباد تا اصفهان را ۱۲

روزه، شیراز تا اصفهان را ۶ روزه، کرمان تااصفهان را ۲۵ روزه، سنندج تا همدان را ۳ روزه و همدان تا اصفهان را ۹ روزه طی می‌نمودند.

اراضی کشاورزی به چهار بخش عمده تقسیم می‌شدند: ۱ - دیوانی ۲ - خاصه (زمینهای سلطنتی مخصوص شاه) ۳ - ملک ۴ - اوقاف. شاردان مناطق عرب عجم، فارس، قسمتی از کرمان، هیرکانی (گرگان فعلی)، آذربایجان و اصطهبانات را از اراضی خاصه معرفی نموده است که درآمد و عایدات بدست آمده از آنها متعلق به شاه و منبع مهم تامین هزینه‌های نیروهای مسلح تحت فرماندهی وی از جمله قوللرها و تفنگچی‌ها محسوب می‌گردید (۱۳۰)

در ایالات نیز زمین کشاورزی منبع عمده مالی و درآمد حکام بحساب می‌آمد که بخشی از آنها صرف هزینه‌های دوائر دیوانی و مخصوصاً قوای مسلح محلی تحت فرماندهی‌شان می‌شد. چنین زمینهائی راه«اراضی ممالکی» هم می‌گفتند.(۱۳۱) این حکام که همان والیها و بیگلربیگی ها بودند، بخش دیگر درآمدها را علاوه بر اینکه مستقیماً به خزانه دولت می‌سپردند، اندکی را نیز در دیدار با شاه به مناسبتهای مختلف در قالب هدایائی همچون پارچه‌های فاخر، اسب، لوازم عیش و طرب، غلام و کنیز و اسلحه پیشکش می نمودند.

با افزایش قدرت و گسترش مرکزیت دولت صفوی و به تبع از آن برای بدست آوردن درآمدبیشتر توسط بعضی از شاهان در جهت تامین هزینه‌های گزاف خود، از مقدار زمینهای خصوصی و در بعضی موارد «اراضی ممالک» کاسته شد و بر میزان زمینهای دیوانی و خاصه افزوده گردید. این امر سبب اقتدار مضاعف دولت شد و از آن پس اراضی بیشتری بصورت تیول در ازای خدمات نظامی در اختیار سران ایلات و قبایل که خان و یا سلطان نامیده می‌شدند، قرار گرفت که شباهتهائی هم به «اقطاعات دیوانی» و تیولهای عصر سلجوقی داشت.(۱۳۲) این نوع زمینها را بندرت «یورت» یا «اجاقلیق» هم می‌گفتند. نمونه مستند چنین موردی رابابد ازاجاقلیق‌های عصر شاه طهماسب نام برد. وی در سال ۹۶۱ ه مناطق ابهر، زنجان و سلطانیه را به خلیل خان سرکرده قبیله کرد سیاه منصور به اجاقلیق سپرد، مشروط بر آنکه وی نیز ۳۰۰۰ نیروی جنگاور تحت فرمان خود را به سپاه شاه ملحق نماید.(۱۳۳)

در این تیولها اصل وراثت رعایت می‌گردید، یعنی بعد از مرگ تیولدار اراضی به فرزند ذکور او واگذار می‌شد مگر آنکه وی به ترک امور سپاهیگری اقدام می‌نمود. دالساندری که در سالهای ۱۵۷۱ م در ایران بسر می‌برد توصیف صریح‌تری از تیول و صاحبان آن ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «... مملکت ایران به ۵۰ قسمت تقسیم شده و ۵۰ سلطان هم دارد... آنها فرمانده سپاه نیز هستند و هر یک سرکردگی ۵۰۰ الی ۳۰۰۰ سواره را بر عهده دارند. از تیولهایی که به ایشان داده شده درآمد کافی بدست می‌آورند، طوریکه ملازمان و سواران ایشان راکفایت می‌کند و می‌توانند مرتب سپاهیان

را جمع کنند. شاه به همین علت هنگام جنگ کاری ندارد جز اینکه از یکی دو ماه قبل قاصدانی نزد این امیران (سلطانها) بفرستد. آنها نیز چون همیشه در کارزار هستند بلافاصله در میعادگاه حاضر می‌شوند».(۱۳۴)

اما مستندترین گزارش درباره سازمان کشوری و لشکری عصر صفوی را «تذکرة الملوک» بیادگار گذاشته است. در این کتاب گزارشهای کاملی از مسائل مهم نظامی، تیولداری، نقش امرا و سرکردگان نظامی در چگونگی تملک این اراضی و مواجب و مستمری حقوق بگیران ارائه شده است. در اینجا به طور خلاصه به نکات مهم آن اشاره می‌گردد.

**لشکرنویس:** «امورات نویسندگی در باره کیفیات تیول، همه ساله (براتهای سالانه)، انعام، مواجب، براتی، سیورغالات و . . . را ثبت می‌نماید».(۱۳۵) به عبارت دیگر لشکرنویس ارقام مناصب و شغلهای کلیه اعضاء دیوان از امرا تا کارگزاران را می‌نوشت و مهر می‌کرد. بطور کلی سرپرستی امور ارتش به عهده اداره‌ای بنام «دفترخانه لشکرنویس» بود که در این اداره مناصب کلیه امرای شاه از خرد و کلان در هر مقامی که بودند،با ذکر مشخصات محل تولد و تاریخ ورود به خدمت قید می‌شده است. در این دفترخانه فهرست اسامی افراد نظامی راکه در خدمت شاه بودند نفر به نفر با تمام مشخصاتشان ثبت می‌کرده‌اند. اداره امور این دفترخانه به عهده شخصی بنام «لشکر نویس دیوان اعلی» بود. برای ماموران لشکری و کشوری ایالات و ولایات هم اداره مخصوصی بنام «محاسبات ممالک» وجود داشت که حقوق و مزایای هر یک از افراد و مستخدمین با تمام جزئیات در آنجا ثبت می‌گردید.

دوایر قسمتهای مهم ارتش بوسیله مقامات زیر اداره می‌شدند: وزیر سرکار قورچی، وزیر تفنگچیان و وزیر توپخانه.(۱۳۶)

**قورچی باشی:** «مهمترین امراء ارکان دولت است. تیول، همه ساله و تنخواه قاطبه قورچیان وملازم دیوان بعد از تصدیق قورچی باشی مهر و طغرا می‌خورَد و به رقم وزیر دیوان اعلی می‌رسد».(۱۳۷) قورچی باشی درگذشته قبل از تشکیل قشون دائم، منصبی شبیه وزیر جنگ و عنوان امیرالامرائی داشت. به همین دلیل سانسون او را «سابقاً فرمانده کل قوای ایران» و وقایع نامه فرقه کرملی در سال ۱۶۶۴م «مشاورالیه کلیه قشون چریک» نامیده‌اند. شاردان نیز در بین «امیران لشکر» به ترتیب شاه (فرمانده کل قوا)، قورچی باشی، تفنگچی باشی، قوللر آقاسی و سپس توپچی باشی را حائز اهمیت و اعتبار دانسته است.(۱۳۸) قورچی باشی فرمانده قورچیلر یاگارد مخصوص سلطنتی بود که نسبت به اهمیت و مقامش ۵ تا ۵۰ ملازم شخصی را همیشه به دنبال داشت که گاهی به آن‌ها «یساول» می‌گفتند. یساولان چماق طلا و نقره بر دوش می‌گذاشتند و پیشاپیش این امرا به حرکت در می‌آمدند. قورچیان نوعی کلاه نمدین سرخ نوک بلند که به ۱۲ ترک یا چین تقسیم می‌شد، بر سر می‌نهادند و مسلح به شمشیر، خنجر، تبرزین و نیزه بودند. آنها بوسیله همین تسلیحات سرد افرادی راکه مورد غضب شاه

واقع می‌شدند، در بعضی مواقع پاره پاره می‌کردند یا مجرم را در زیر لگد به قتل می‌رساندند. عده‌ای این گروه را مثل «چیگیین»ها متهم به آدمخواری نیز نموده‌اند. تعداد قورچیلر (قورچیان) در زمان طهماسب ۴۵۰۰ نفر و در عصر شاه عباس به ۱۲۰۰۰ تن رسید که به همراه ملازمانشان بالغ بر ۳۰۰۰۰ نفر می‌شدند.(۱۳۹)

در بین گروه مستحفظ و ماموران جانِ شاه سانسون از شخصی بنام **ایشیک آقاسی** هم نام برده است که فرمانده کل افسران مستحفظ، رئیس کل دربار و گاهی هم نقش رئیس کل تشریفات را بعهده داشت. در یک مقطع تاریخی کوتاه حکومت تهران تا قزوین را هم به او سپرده بودند.(۱۴۰)

**قوللر آقاسی:** «عمده‌ترین امراء دولت بعد از قورچی باشی است. قسمتی از وظایف او آن باشد که یوز باشی گری، مین باشی گری، تیول، مواجب و انعام قاطبه غلامان بر طبق عرض وی است».(۱۴۱) نیروهای تحت فرمان او را قوللر می‌گفتند، همچنانکه در صفحات قبل ذکر گردید، افراد این دسته از غلامان گرجی، چرکسی و گاهی هم داغستانی و قفقازی بودند. اغلب این غلامان را امیران مطیع گرجستان ، داغستان و یا حکام محلی قفقاز بعنوان هدیه و پیشکش برای شاه می‌آوردند و یا مستقیماً از طرف دربار خریداری می‌شدند. آنها از طفولیت در دستگاه سلطنتی و یا در خدمت وزیران، اعیان و سران ارتش پرورش می‌یافتند و شدیداً مورد توجه دربار و شخص شاه بودند. این گروه چون از دین خود یعنی مسیحیت صرف نظر کرده و به اسلام گرویده بودند، شباهت زیادی به ممالیک مصر و مقداری هم به غلامان عصر سامانی داشتند. اسلحه‌شان تفنگهای فتیله‌ای و برخی نیز تیر و کمان، شمشیر و تبرزین بود. تعداد آنان در زمان شاهان متعدد صفوی، متغیر ولی بطور نسبی بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر می‌شدند. همانگونه که قبلاً ذکر شد، گروه قوللر را اولین بار شاه عباس بوجود آورد تا دیگر بر قوای ایلی ـ عشیره‌ای مخصوصاً قزلباشها به تنهائی تکیه نکند. به علت توجه شدید شاه عباس به آنها، غلامی شاه در آن عهد مایه شهرت و مباهات بود. این غلامان بتدریج از طرف شاه اجازه یافتند کلاه قزلباش نیز بر سر بنهند. شاردان می‌نویسد: «در ایران وقتی می‌گویند غلام شاه مثل این است که در فرانسهٔ ما بگویند کنت Conte یا مارکی Marquis .. . ولی کلمه رعیت که به عوام‌الناس اطلاق می‌شود عنوان پستی است . غلامان شاه میان وزیران، رجال و سران لشکر تقسیم و هر یک بنا بر استعداد و قابلیت خود به کار گماشته می‌شوند. بطوری که میگویند فلان غلام شاه و در خدمت فلان وزیر است . . . به هر غلام ۸ یا ۹ تومان حقوق می‌دهند». سواره نظام ارتش ایران در این عهد از بین قورچیلر، قوللر آقاسی و قزلباشها انتخاب‌میگردیدند.درباره قزلباشها قبلاً توضیحاتی داده شده است. آنان نجبای هفت طائفه بزرگی بودند که با تلاش و قدرت جنگاوری آنها حکومت صفویه قوام گرفت. اسلحه این گروه که گاهی بیک نیز به آنها گفته می‌شد، با توجه به دیدگاههای سنتی و محافظه کارانه‌شان، عبارت از تیر و کمان، شمشیر، سپر، نیزه، خنجر و تبرزین بود. غیر از بخشی از قزلباشها

که بقول شاردان به تفنگ از جمله نوع فتیله‌ای آن مسلح شده بودند، بقیه به سلاحهای آتشین به دیده تحقیر می‌نگریستند و استعمال آنرا بر خلاف شجاعت و مردانگی می‌دانستند. آنان به هنگام جنگ کلاه قزلباش و گاهی نیز کلاهخودهای فلزی بر سر می‌نهادند که رفرف یازرهی از پشت و پهلوی آن آویخته می‌شد تا گوشها و گردن را از ضربات شمشیر در امان نگه‌دارد.(۱۴۲)

در سفرنامه‌های ونیزیان این عصر هم سه دسته سواره نظام ارتش ایران را اینگونه توصیف کرده‌اند: «تا کنون پادشاهان ایران دفاع از سرزمین خود را به عهده سواره نظام بسیار ممتاز خود نهاده و در این راه کامیاب شده‌اند. اسلحه سواره ایرانی عبارتست از شمشیر کج، یک جفت طپانچه ، یک قرابینه و گاهی نیزه یا تیر و کمان. تمام اینها را با سرعت فراوان و مهارت و زبردستی کامل بکار می‌برد. . . سواران ایرانی مانند سواران ترک اسبان خود را به زین و لگام آرایش می‌دهند. زین اسب نیز بسیار سبک تر از آن است که در میان ترکان عثمانی و ممالک معمول است اما خانه زین اندکی کوتاه تر و برای کسی که عادت نکرده ناراحت کننده است. سواره نظام ارتش ایران بارکابهای بسیار کوتاه سواری می‌کنند با این همه تسلطی شگفت‌انگیز بر اسبهای خود دارند و میتوانند در عین جولان در لحظه‌ای اسب را متوقف کنند. . . چون گسترش و جنبش آنها بی‌اندازه سریع است از اینرو هنگامیکه متفرق و پراکنده می‌شوند مانند زمانی که جمع‌اند و در یک جاگرد می‌آیند پر هیبت و هراس انگیزند».(۱۴۳)

**تفنگچی آقاسی:** «وی ریش سفید (مسئول) مین باشیان، یوزباشیان، جارچیان، ریکایان و قاطبه تفنگچیان است و تیول، همه ساله ، مواجب براتی و انعام کل توابین به تصدیق و تجویز وی به رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی می‌رسد».(۱۴۴) او فرمانده کل پیاده نظام تفنگچی‌لر بود که گاهی سعی می‌کرد تفنگچیان رابر اساس تعلیمات و اصول نظامی عثمانیها تربیت کند. اکثر افراد تفنگچی از بین دهقانان و روستائیان ولایات مختلف انتخاب می‌گردیدند ولی جیره و حقوق خود را از دربار می‌گرفتند. در ابتدا این گروه به حال پیاده به جنگ می‌رفتند اما سرانجام بخاطر وسعت زیاد مملکت و راهپیمائی‌های طولانی در سفرهای جنگی، قسمتی از آنها را نیز به جرگه سواره درآوردند و اسب در اختیارشان نهادند. این پیاده نظامها مسلح به تفنگهای فتیله‌ای بودند که بسیاری از آنها سه پایه هم داشتند که در زیر لوله بوسیله بست به ساق قنداق متصل می‌شد.بسیاری‌ازافراد پیاده‌نظام پس از جنگ اگر زنده می‌ماندند به روستاهای خود بازمی‌گشتند تا به کار زراعت مشغول شوند.(۱۴۵)

اما بخشی از این گروه نیز شامل خوش نشینان یا بیکاران مناطق مختلف می‌گشتند که توسط حکام و والیان به کار سپاهیگری فراخوانده می‌شدند. مولف کتاب خلدبرین در این باره می‌نویسد: «. . . اجامر و اوباش و ارباب شور و شر راکه در هر ولایت خود سرانه بسر می‌بردند و اضرار آنها به عجزه و مساکین می‌رسید، جمع کرده و در سلک رکاب خود درآورد و بدین ترتیب هم مردم را از

شر ایشان رهانید و هم بر سربازان جسور خود افزود. . . غالب ایشان در جنگها کشته شدند و به مکافات اعمال خود رسیدند. . . ».

پیاده نظام تفنگچی چون از بین مردم معمولی و یا تاجیک (فارس - غیر ترک) انتخاب می‌شدند، تاج قزلباش بر سر نمی‌گذاشتند ولی به جای آن دستاری معمولی بر سر می‌نهادند. بهترین تفنگچیان ایرانی عصر شاه عباس واحدها و یگانهای مازندرانی بودند و شهرت فراوانی داشتند. از منطقه شمال ایران تفنگچیان استرابادی و هزارجریبی نیز مورد توجه بودند آنچنانکه شاه عباس دو تن از افسران انگلیسی را در اصفهان به کار آموزش و تعلیم اصولی آنان گماشته بود.(۱۴۶)

شاردان به نوعی سربازگیری این دوران اشاره می‌کند که احتمالاً در مورد انتخاب پیاده نظام مصداق نمی‌یافت. وی می‌نویسد: «کودکان را از سن دوسالگی وارد خدمت سپاه می‌کنند. ابتدا نام آنها را برای سالی نیم تومان که ۲۲ لیور و ۱۰ سو می‌شود، در قشون به ثبت می‌رسانند. این حقوق هر ساله افزوده می‌گردد. معمولاً وقتی می‌خواهند وارد خدمت نظام شوند خود را به فرمانده لشکر معرفی می‌کنند. شاه اختصاصاً مواجبی مقرر می‌دارد و این مقرری تا ابد برای سرباز و اخلافش میماند و این نکته اشاره مرا در فوق روشن می‌سازد که گفتم واحدهای قشون همواره کامل است. زیرا همینکه یک سرباز می‌میرد یکی از بستگان او بجایش وارد خدمت می‌شود تا مواجب وی را دریافت کند. علاوه بر آن شاه گاه به گاه حقوقهای جدیدی تعیین می‌کند».(۱۴۷)

**توپچی باشی:** «او ریش سفید یوزباشیان، مین‌باشیان، توپچیان و جارچیان توپخانه است و تیول، مواجب، همه ساله، براتی و انعام توابین مشارالیه بر طبق تجویز وی به وزیر دیوان اعلی می‌رسد. . . و به امور متعلقه به توپچیان مبارکه اشراف (مسئولیت) دارد».(۱۴۸) البته باز هر یک از قورچی باشی، تفنگچیان و توپخانه مبارکه وزیر مخصوص به خود را داشتند که هر کدام وظیفه‌شان آن بود که «کیفیات، تصدیقات حضور، خدمت اسفار، نسخجات (ابلاغ ها - فهرستها) سپهسالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیمی نوشته می‌شده بعد از آن به رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی و تجویز عالیجاه قورچی باشی، تفنگچی باشی و . . . می‌رسید».(۱۴۹) یعنی فرمانده هر ۴ سپاه، جداگانه یک وزیر و مستوفی در اختیار داشتند که او را در امور دفترداری و حسابداری یاری می‌رساندند.

**جزایریان:** دسته‌های دیگر از نیروهای مسلح بودند که مولف تذکرة الملوک متاسفانه به آنان اشاره ننموده است ولی شاردان به توصیف کامل آنها پرداخته، اما عجیب آن است که با توجه به اشراف نامبرده بر اوضاع اجتماعی و نظامی ایران آن عصر، این دسته راکه بخشی از نیروهای مسلح حفاظتی دربار یا «گارد سلطنتی» تحت فرماندهی قورچی‌باشی بوده‌اند، تحت امر تفنگچی آقاسی دانسته است. شاید در زمان مشاهدات او استثناتاً یا بطور موقت فرماندهی این گروه به تفنگچی آقاسی سپرده شده بود. در هر صورت وی درباره جزایریان چنین نوشته است: «. . . جزایریان که ۶۰۰ مرد

بلند بالا، خوش هیکل، جوان و قوی پنجه‌اند به سال ۱۵۵۴م (۱۰۶۵ ه) بوسیله شاه عباس دوم برای نگهبانی شخص وی بوجود آمدند. شاه ایران پیش از آن نه هنگامیکه از قصر خارج می‌شد و نه درون قصر، پاسدار خاصی نداشت. پاسداران کاخ (گارد سلطنتی) بر اثر جدالی که میان وزیر اعظم و رئیس دیوان بر پا شد، بوجود آمدند. این دو شخصیت مملکتی متقابلاً در نابودی یکدیگر میکوشیدند. در این ضمن وزیر اعظم پنهانی این هنگ را تاسیس کرد و یکروز که میدانست شاه باید از قصر خارج گردد آنانرا در خیابانهای قصر در یک صف در کنار یکدیگر قرار داد. شاه که هنوز بالنسبه جوان بود از دیدن این گروه جدید سخت متعجب شد و پرسید ماجرا چیست و چرا آنانرا در آنجا گماشته‌اند؟ وزیر اعظم پاسخ داد که این گروه را برای تامین حیات ذات مقدس شاه بر ضد دسیسه‌های خائنانه دیوان بیگی تشکیل داده است زیرا همه بدون استثناء باید از وی خوف داشته باشند. این دسته از آنزمان بجا ماند و مایه افتخار قوای ایران است. کلاه افراد این گروه نوک تیز ماهوتی شبیه باشلق با نوارهای پهن ازماهوت قرمز نمدین با گیره نقره‌ای است که پس‌انداز ناچیز و اشیاء گرانبهای خود را لابلای آنها پنهان می‌کنند. اسلحه آنان شامل این دسته می‌شود: تفنگی که کالیبر آن بسیار بیشتر از تفنگ سربازان پیاده نظام و لوله آن مزین به نوارهای نقره است، شمشیر، خنجر و حتی جعبه باروت سربازان نیز نقره نشانند. هنگامی که سربازان در صف قرار می‌گیرند تفنگ بر دوش ندارند بلکه آنرا روی قنداق بر زمین تکیه می‌دهند. در دهانه لوله بند تفنگی شبیه آنچه که در کلیسای رومی روی نان مقدس می‌گذارند، قرار دارد. سربازان وقتی پیرامون شاه قدم آهسته می‌روند تفنگ را با همین بند دهانه، بدوش دارند. هنگام ورود به خدمت، سلاحهای زیبائی به سربازان داده می‌شود. افراد جزایری تحت فرمان تفنگچی آقاسی باشی هستند. جزء کوچکی از این گروه بر در حرمسرای شاهی همیشه نگهبانند و از همین نظر این گروه را کشیکچی نیز می‌نامند».(۱۵۰)

**مخارج عمومی دستجات نظام:** حقوق و مواجب افراد ارتش در اصفهان (پایتخت) را مولف تذکرة الملوک این چنین معین کرده است:

قورچی باشی　　قوللر آقاسی　　تفنگچی آقاسی　　توپچی باشی

وزراء ایشان و هر یک از توابین بدین ترتیب مواجب دارند:

ریش سفید　　وزیر

از انعام و قرار و مواجب و تیول = ۵۰۰ دینار　　از انعام و قرار مواجب تیول = ۱۰۰ دینار

و از تنخواه همه ساله و یکساله = ۱۰۰ دینار　　و از تنخواه یکساله و همه ساله = ۱۰ دینار

مواجب و تیول :[۱۵۱]

| قورچی باشی | تفنگچی آقاسی | قوللر آقاسی | توپچی باشی |
|---|---|---|---|
| کازرون تیول اوست و ۱۰۰ تومان حق التویه نیز با قورچی باشی است ۲۳۹۱ تومان و ۷۲۰۰ دینار (هر ۱۰۰۰۰ دینار= یک تومان) | که اکثر اوقات الکاء ابرقو با ایشان بوده، و ۷۱۱ تومان و ۵۳۰۰ دینار | که الکاء گلپایگان با ایشان بوده است | الکاء شفت با اوست و بعلاوه ۵۰۰ تومان |

و مخارج عمومی دستجات چنین می‌باشد:[۱۵۲]

| افراد توپخانه | افراد قورچی | افراد تفنگچی | غلامان | جمع |
|---|---|---|---|---|
| ۱۹۴۲تومان | ۲۵۵۷۲ تومان | ۲۱۹۶۰ تومان | ۱۸۲۶۱ تومان | ۶۷۷۳۵ تومان |

لازم به تذکر است که گزارشات خارجیان و سفرنامه نویسان گاهی با مندرجات تذکرة‌الملوک فرق می‌کنند که علت آنرا در دو مورد باید جستجو نمود. نخست اصلاحات ، تحولات و تغییرات مداوم در ارتش، دوم تفاوت مقطع زمانی ورود آنها به ایران است. مثلاً دومان مواجب صاحبمنصبان نظامی را به اغراق چنین بیان می‌کند: «مین باشی ۴۰۰ تا ۵۰۰ تومان، یوز باشی ۱۰۰ تومان و یک قزلباش ساده ۷ تا ۱۲ تومان مواجب می‌گیرد.ولی دلاواله مواجب سالانه یک فرد سپاهی را ۵ تومان، شاردان مواجب سرباز را ۲۵۰ فرانک (۵/۵ تومان) و درجه داران را ۳۰۰ تا ۴۰۰ فرانک (۷ تا ۹ تومان) ذکر کرده‌اند.[۱۵۳]

حقوق سربازان قلعه تبرک نیز ۷ تا ۹ تومان و سواره نظام ۹ تومان بود. به نوشته لمبتون گاهی رسوماتی نیز از تیولداران اخذ می‌گردید، بویژه آنهائیکه «تیول لشکری» نداشتند. ولی کسانیکه تیول لشکری دراختیار داشتند بجای رسوم تیولهای غیر لشکری، حقوق و عوارضی که بالغ بر ۳/۵% عواید یکساله تیول آنها می‌شد پرداخت می‌کردندکه در دیوان بعنوان عواید سالانه ثبت می‌گردید. مثلاً در یک مقطع تاریخی از وزیر قورچی‌ها، غلامان، تفنگچیان و توپچیان ۲۰۰ دینار، و از مستوفی قورچی‌ها، غلامان و تفنگچیان و توپچیان ۱۰۰ دینار اخذ می‌شد. چون بسیاری از تیولهای لشکری موروثی بودند احتمال داردکه این رسوم رااگر هر ساله نمی‌گرفتند، حداقل هنگامی که تیول به عنوان میراث به کسی دیگر انتقال می‌یافت، وصول می‌نمودند.[۱۵۴]

لمبتون در ادامه می‌نویسد: در مورد قشون ثابت، هرکدام از تیولها را به چند دسته از سپاهیان می‌دادند تا هر یک از افراد بدین گونه در امر وصول مالیات دچار اشکال نشوند. در بعضی از موارد سپاهیان حقوق خود را مستقیم از محل تیول می‌گرفتند و در مواقعی دیگر از خزانه مملکت. در مورد اخیر ماموری که «تحصیلدار» نامیده می‌شد ۵% بعنوان دلالی یا حق العمل، بابت تیولهای حوالی اصفهان و ۱۰% بابت تیولهای جای دیگر از مزد سپاهیان کم می‌کرد و غالباً تادیه حقوق این افراد را به

عقب هم می‌انداخت.[۱۵۵] گاهی درآمد نظامیان از تیولها بیشتر از حقوق مقرر شده آنان بود. مثلاً یکی از سفیران ونیز درگزارش خود به سال ۱۵۷۸م می‌نویسد: «عده بیشماری از دهات و املاک وسیع را بابت مزد سواره نظام به تیول داده‌اند. کمترین مزدی که نظامیان سواره می‌گیرند سالیانه ۱۰۰ دوکات است، هر چند در آمدشان بیش از اینهاست. آنها خود زمین را زراعت می‌کنند و عوایدی که از آن بدست می‌آورند سه برابر مزد مقرر آنهاست. این زمین‌ها از تفتیش ماموران شاه معاف هستند».[۱۵۶]

دسته‌ای از نظامیان که مشمول دریافت عواید حاصله از تیول نمی‌شدند، حقوق و مواجب خود را از دولت دریافت می‌کردند. دولت این مواجب را از چندکانال از جمله مالیاتهای عمومی تامین می‌نمود. در بعضی مناطق گاه حکام ایالات از اختیارات خود بهره برده و پس از وضع مالیاتهای جدیدی بنام هزینه ارتش، آنرا بر مردم تحمیل می‌کردند. مثلاً مرشد قلی خان که نماینده وکیل (شاه عباس) بود مالیات جدیدی به عنوان «مدد خرج لشکر و تفنگچی بر مالیاتها افزود آنچنانکه سبب خانه خرابی مردم گردید».[۱۵۷]

**توپخانه** بخشی از بنیاد ارتش را تشکیل می‌داد وبرای اولین بار در عصر صفوی تاسیس گردید. فرمانده این گروه توپچی‌باشی و گاه امیر توپخانه نامیده می‌شد که در مقطعی از تاریخ این سلسله، بوسیله چهار سرهنگ بر کار نفرات توپچی نظارت می‌کرد. این فرماندهان در روزهای اجرای تشریفات در اطراف شاه می‌نشستند.[۱۵۸] برای نخستین بار روملو در تاریخ خود به رسته‌های توپچی Artlly brancn و تفنگچی صفویان این گونه اشاره نموده است: «غازیان (جنگجویان) شاه طهماسب در محاصره ارجیش به سال ۹۵۹ ه آن‌ها را بکار بگرفتند». میرخواند این توپها را «کله گوش» نامیده است. البته قبل از این تاریخ ونیزیان به خمپاره‌اندازهای زمان شاه اسماعیل در فتح «حص کیفا» اشاره کرده بودند که از نوع برنزی و ۴ دهانه و قدرت تخریب خوبی نیز داشتند. گزارشی از ۳ عراده توپ در محاصره دژ وان توسط سپاه شاه اسماعیل هم وجود دارد.[۱۵۹]

بطور کلی توپهای واحدهای توپخانه ارتش ایران به چند طریق حاصل ویا تکمیل گردیدند: ۱ ـ غنائم جنگی که در طی نبردهای مختلف از عثمانیها بدست آمده بود ۲ ـ غنائم جنگی که محصول پیروزی بر پرتغالیها در خلیج فارس بود ۳ ـ تلاش برادران شرلی در اصفهان که کارخانه‌های توپریزی دایر کرده بودند ۴ ـ با پناهندگی بایزید شاهزاده عثمانی به دربار طهماسب در سال ۹۹۶ ه که به نوشته دالساندری ۳۰ عراده توپ نیز با خود آورده بود.[۱۶۰] ۵ ـ کارگاههای صنعتی ثابت یا سیار یگان توپخانه خود ارتش که در جنگهای مختلف در شرایط اضطرار یا ضروری بفوریت اقدام به ساختن و ریختن توپ می‌نمودند. در این مورد جلال‌الدین‌محمد منجم یزدی شرح جالبی ارائه داده است.[۱۶۱]

در باب تعداد توپهای ارتش در این عصر، نقل قولهای متفاوت وگاه ضد و نقیض وجود دارد. ولی بطور کلی در اوج قدرتمندی، ارتش صفوی حدود ۵۰۰ توپ برنجی در اختیار داشت. تعداد توپچیان و عمله‌های وابسته به آن را اروپائیان تاحدود ۴۰۰۰ نفر ثبت نموده‌اندکه با مرگ شاه عباس در چند نوبت قدرت توپخانه بشدت تحلیل رفت. آتش توپخانه علاوه بر نقش مهم در میدانهای جنگ، عامل موثری برای گشودن قلاع نیز محسوب می‌گشت. در این گزارش به چنین موردی اشاره شده است: «ارتش ایران برای اشغال دژها، سبک و روش مخصوص دارد. برای گشودن آنها اطراف و پایه‌های دیوار را حفر کرده و نقب می‌زنند... اسلحه مخرب آنان توپخانه است. توپهای ایرانی بسیار ساده و برای تیراندازی سهل و آسان بکار می‌روند. توپچیان برای حفاظت خود از تیراندازی و آتش توپخانه دشمن، خودشان را در پناه کیسه‌های پر از پنبه وکنف که در عقب توپ قرار می‌دهند، مخفی می‌کنند. تیراندازی را به اندازه‌ای ادامه می‌دهندکه دشمن را وادار به تسلیم نمایند. شبها از تیراندازی خودداری کرده و به استراحت می‌پردازند. برای مثال قلعه ایروان را سپاه شاه عباس کبیر همین گونه تصرف نمود. ابتدا به مدت سه ماه بعلت حاضر نبودن توپخانه ارتش ایران، فقط به حفر خندق در اطراف دژ و عقب راندن محصورین که گاه به گاه از قلعه خارج شده و دست به حمله می‌زدند، پرداختند. آنگاه بدنبال آماده شدن توپخانه، بوسیله توپ قلعه راگلوله‌باران کردند. کمی بعد، پس از رسیدن الله وردیخان با قوای اعزامی از فارس، قورچی‌ها و غلامان موفق شدند از راه خندقهای زیر زمینی به ۵۰۰ ذرعی پای قلعه برسند و سپس با انباشتن چوب در زیر پی‌ها و دالانهائی که ساخته بودند، آنها را آتش بزنند. همین عمل باعث شدکه زیر پایه دیوارهای قله از هم فرو بریزد و مهاجمین در پناه شعله‌های آتش به پیشروی ادامه دهند. محصورین دلاورانه اقدام به دفاع کردند، ولی با این وجود جنگجویان شاه عباس خود را در زیر آب جوشان و گلوله‌های آتشین نفت و قیر به شکاف رساندند و از آن‌جا وارد قلعه شدند».(۱۶۲)

در راس واحدهای توپخانه علاوه بر توپچی باشی مقام دیگری بنام «وزیر توپخانه» نیز وجود داشت که بر امور آنها رسیدگی می‌کرد، شرح وظایف این شخص در صفحات قبل از نظر گذشت. به دنبال توپخانه و سایر یگانهای سپاه، در زمان لشکرکشی گروهی بنام نسقچی‌ها قرار می‌گرفتند که کارشان حفظ نظم و امنیت راهها و جاده‌ها در زمان راهپیمائی به هنگام سفرهای جنگی بود. بعلاوه در ایام صلح نیز از وجودشان همچون ماموران امنیه بهره برداری می‌شد.

**حفظ امنیت سرحدات و مناطق مرزی:** حراست و حفاظت از این نواحی معمولاً بر عهده حکام و بیگلربیگی‌های مناطق مرزی بود. این گروه حکام غالباً بخاطر موقعیت و وضعیت حساسی که داشتند، از نظر اداری و نظامی نسبت به بقیه، اختیارات و قدرت بیشتری به آنان تفویض شده بود. سرحدات حساس و مهم این عصر اکثراً در شمال شرقی (در برابر تهاجم ازبکان) و غرب و شمال غربی (در

برابر تهاجمات مکرر عثمانیها) قرار داشتند. از بین این نواحی، نقاطی همچون مشهد، استراباد، قراباغ، گنجه، آذربایجان، قندهار، مرو و حوالی آنها شاخص‌تر بودند. حکومت این ایالات یا شهرها در بعضی موارد به بیگلربیگی‌هائی واگذار می‌شد که به همراه ایل و طایفه مسلح خود در آنجا مستقر شده و موظف به دفاع در برابر هجوم مکرر دشمنان می‌گشتند. مثلاً قراباغ و سپس استرآباد (گرگان و دشت گرگان فعلی) به سران دو شاخه ایل قاجار (اشاقه باشها و یوخاری باشها که هر یک به طوایف و تیره‌های مختلف تقسیم می‌شدند) و فارس به ایل ذوالقدر واگذار شده بودند.[۱۶۳]

شاردان در مورد حکام نواحی مرزی و نیروهای مسلح تحت امر آنان می‌نویسد: «سربازان حاکم کلده که حکومت‌نشین کرمانشاه سرزمین مجاور بین النهرین است بالغ بر ۶۰۰۰ نفر می‌شد که ۱۰۰۰ نفر آنها در کناره‌های مرزها تحت فرماندهی یک سرهنگ قرار داشتند. افراد حاکم ارمنستان تقریباً ۵۰۰۰ نفر و افراد حاکم گرجستان نیز به همین شماره می‌رسیدند. چون افراد بخصوص بر اثر مزاحمت‌های مختلف ناشی از تاخت و تاز ملل مجاور، خیلی بیش از دیگران بکار افتاده‌اند، فی المثل از جانب کلده دسته‌های ۵۰۰ و یا ۶۰۰ نفری اعراب یکجا به مرز هجوم می‌آورند، ممکن نیست بخوبی جنگ آزموده نباشند. در خراسان که باختران (شرق) قدیم است تا ۸۰۰۰ سرباز برای حفظ مرز در مقابل تاخت و تاز تاتارها آماده‌اند. بعلاوه در مرزهای شمالی هند سپاه قندهار وجود دارد که گویا از ۸۰۰۰ سرباز تشکیل یافته‌اند. . . قشونهای قابل اعتماد (مرزی) در ایران همین چند لشکر است. مرزهای دیگر به هیچ وجه سرباز جنگ آزموده ندارند. ازجمله سراسر سواحل خلیج فارس، مرز مجاور شط هند و سواحل دریای خزر. در همین نقاط مرزی بود که واقعه شومی رخ داد و یکدسته قزاق که شمارشان به ۲۲۰۰ نفر نیز نمی‌رسید در سال ۱۶۶۷ م (۱۰۷۸ ه) آن نواحی را غارت کردند و با مخالفت اندکی روبرو شدند و دو سه روز به غارت شهرها پرداختند . . . حکمران تبریز عنوان بیگلربیگی دارد و ۳۰۰۰ سوار تحت نفوذ وی هستند. حکام قارص، ارومیه، مراغه، اردبیل و بیست سلطان دیگر مجموعاً ۱۵۰۰۰ سواره در اختیار دارند که همگی فرمانبردار فرمانروای تبریز هستند».[۱۶۴]

میرخواند قبایل قاجار مسلح این دوره را تیراندازان شجاع و متبحر معرفی نموده که در شمال غرب و مناطق قراباغ در برابر هجوم عثمانیها مقاومت قابل ستایشی از خود نشان می‌دادند.[۱۶۵] در زمان شاه عباس به سرحدات و حفظ امنیت آنها توجه زیادی می‌شد و استقرار این قبایل در نواحی مختلف از جمله در رباطهائی که حکم پاسگاه یا «پست نظامی سرحدی» داشتند، بیشتر گردید. وی برای چنین اقداماتی متوسل به کوچاندن ایلات بزرگ شد. مثلاً «کردهای غرب ایران (نواحی کردستان فعلی) را به سرحدات استراباد تا چناران مشهد کوچ داد در حدی که ۵ ولایت کردنشین بوجود آوردند. سه تای‌آنهادربجنورد، قوچان و درگز بودند».[۱۶۶] خراسان و گرگان (استراباد) از

گذشته‌های بسیار دور همواره از ناحیه شمال در معرض یورش قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی همچون هونها یا هیاطله واقع می‌شدند به همین دلیل اواخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی ،دیوار معروف گرگان یا سد سکندر را در این نواحی احداث کردند. اینک در این عصر نیز ۱۵۰۰۰ نفر از کردان را که شامل طوایف شاهدلو، زعفرانلو، کیوانلو و امانلو می‌شدند به این سرحدات حساس کوچ دادند تا دست به پایداری مسلحانه در برابر هجوم دشمنان خارجی بزنند. در گرگان فعلی اهالی اصیل منطقه کردکوی که در گذشته کُرد مَحَله خوانده می‌شد، بازمانده همین کردان هستند.(۱۶۷)

در ادامه همین سیاست بود که ایلات، عشایر و نیروهای مسلح آنان بیش از قرون گذشته در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران نقش فعالتری یافتند. آنها در پهنه شطرنج سیاست نیز گاهی نقش سرباز پیاده را بازی کردند و گاه نقش شاه را، آن‌چنانکه در نهایت بنیانگذار سلسله قاجاریه در ایران نیز گشتند.(۱۶۸)

**سان سپاه:** در متون تاریخی معتبر این عصر و نوشته‌های سفرنامه نویسان اروپائی، به کرات به سان سپاه اشاره گردیده است که نمونه بارز آنرا در زمان ذکر وقایع عهد طهماسب و سان سپاه وی به سال ۹۳۶ه در منطقه هرات، از نظر گذراندیم. شاه اسماعیل هم از همان اوان بنیانگذاری سلسله صفوی به این امر توجه داشت. از جمله در سال ۹۱۹ ه در چمن بسطام سان بزرگی را برگزار کرد. وی دستور داد: «تمام نیروهای ولایات، ایلات و عشایر همه به اردوگاه بپیوندند و هر سواره خود اسب یدک، اسلحه و ابزار جنگ بیاوردند آنگاه در چمن سلطان سان دیده شد. شاه بر اسب سفیدی نشست و از برابر صفوف جنگاوران گذشت. در این روز یکی از آئین های کهن که متروک شده بود دوباره زنده شد و آن این بود که سلطان پس از گذشتن از برابر صفوف هر فوج، وقتی می‌خواست از پایان صف به جانب فوج دیگر باز گردد، فرمانده فوجی که سانش تمام شده بود اسبی فیل پیکر به پادشاه پیشکش می‌کرد و سخنانی چند به عنوان رجزخوانی و یا جان نثاری در راه ملت و وطن می‌خواند . . . پس از این سان، سپاه را به جانب خراسان روان نمودند».(۱۶۹)

با اصلاحات در ارتش، تغییراتی نیز در شیوه سان دیدن از سپاه بوجود آمد. مثلاً دسته‌های نظامی قورچی‌ها، غلامان، تفنگچیان و توپچیان هر یک برای خود وزیر و مستوفی داشتند که «نسخجات و طوامیر سان» (فهرست افراد جنگاور) را تهیه می‌کردند و در موقع اجرای سان، فرمانده و رئیس هر قسمت یعنی قورچی باشی، قوللر آقاسی، تفنگچی باشی و توپچی باشی ابواب جمعی خود را بر اساس آن فهرست از سان و نظر شاه می‌گذرانیدند. در ضمن به هنگام سفرهای جنگی، لشکرنویسی به نیابت از لشکر نویس دیوان اعلی، به همراه اردو روانه می‌شد تا امر حضور و غیاب سربازان را انجام داده و مقدار حقوق و مواجب آنها را نیز تنظیم کند.(۱۷۰) به نوشته تاورنیه سپاهیان سلاحهای خود یعنی شمشیر، شمخال، تیر و کمان و سایر ادوات جنگی را بعلاوه اسبانشان که داغ و

علامت پادشاه (سلطنتی) داشتند، در هر سان می‌باید به فرماندهان خود نشان می‌دادند.

شاه عباس به هنگام مرخص نمودن سپاهیان هم گاهی از آنان سان می‌دید. در این مورد اسکندر بیک ترکمان چنین می‌نویسد: «شاه به سال ۱۰۱۹ هـ... پس از دو سال که لشکریان در یساق بودند فوج فوج و گروه گروه از قورچی و غلام و غیر عرض نمود و سپس اجازه بداد تا به منازل و اقطاعات (تیول) خود بازگردند».(۱۷۱)

پس از شاه عباس بخاطر کم توجهی به ارتش، گاهی بی اعتباری در مراسم سان لشکریان نیز مشاهده می‌شد. در این مورد شاردان چنین نگاشته است: «... نظامیگری سربازان ایرانی به هنگام صلح عبارت است از عرض سپاه و در هر سه سال یکبار و آن هم یک سان کلی در هر ایالت (یا شهرهای بزرگ) ... بار دومی که من به ایران آمدم (۱۶۷۳م - ۱۰۸۴ هـ) متوجه شدم که در سراسر کشور سان عمومی سپاه بوسیله کلانتران نماینده دربار در ایالات برگزار می‌شود. یکی از این کلانتران که مردی کنجکاو و دانا و از دوستان نزدیک من بود گفت ما برای سان دیدن، سپاه نیکو ولی برای جنگ قشون بدی داریم. وی می‌خواست بگوید که افراد به هیچ وجه قیافه سربازی ندارند... او افزود که سربازان حقوق بگیر ایالات از طرف شاه به ۸۰۰۰۰ نفر بالغ می‌شوند و دربار در صورت ضرورت ۱۰۰۰۰۰ سرباز به خدمت می‌طلبد. آنچه من از همه این قشون دیدم تنها مقر شاه و سربازان مرزهای سمت ترکان عثمانی به نظرم خوب آمد. این کلانتر چیز دیگری هم به من گفت، از حمله خرابی قشون ایران و خرافات شدیدی که دربار در امر امکانات نجومی دارد. وی می‌گفت منجمان افرادی هستند که شغلشان آنانرا محجوب و بزدل بار می‌آورد. آنها می‌دانند که در جنگ باید از امکانات استفاده کرد نه از تقویم ... بر روی هم نباید پنداشت که انضباط نظامی مانند آنچه در کشورهای مایعنی اروپا است در میان افراد قشون ایران مراعات گردد. زیرا نگهبان، قراول، پاسگاه، بازرسی، مانور نظامی و تقریباً همه چیزهائی که در فنون جنگ قدر و قیمت دارند در شرق مجهول است ... سربازان در خانه خود میمانند و هنگامیکه مقرر است از آنها سان دیده شود که هر ۶ ماه، یک سال و یا سه سال یکبار انجام می‌گیرد، آنهارا قبلاً برای ساعت معین احضار می‌کنند. آنگاه هر سرباز با اسلحه و اسبش در وعده گاه حضور می‌یابد. سربازان یک به یک از برابر کلانتر عبور می‌کنند و اسلحه شان را جدا جدا نشان می‌دهند، سپس به خانه خود باز می‌گردند».(۱۷۲)

**درجات نظامی:** در راس ارتش همچون قرون قبل، شاه قرار داشت که معمولاً به عنوان سرفرماندهی کل سپاه در جنگ شرکت مینمود. در غیر این صورت سپهسالاری و فرماندهی کل را به یکی از امرای بزرگ واگذار می‌کرد. به هنگام جنگ به والیان (استانداران) و بیگلربیگیانی که به همراه نیروهای مسلح ایالات و ولایات خود شرکت می‌کردند، عنوان سردار یا فرمانده قشون می‌دادند.

سپهسالاران در شورای سلطنتی شرکت می‌کردند و از نظر مقام پس از صدر اعظم یا اعتماد

الدوله (نخست وزیر) قرار داشتند. پس از وی افسران ارشد عبارت بودند از: ۱ - قورچی باشی فرمانده کل قورچیان. قورچی شخصیت بزرگ نظامی بود که در زمان مغول مخصوصاً در عصر ایلخانیان هم وجود داشت. تاریخ وصاف در ذکر وقایع سال ۷۰۳ ه از جمله صاحب منصبان و مقامات عالی رتبه‌ای راکه در زمان جلوس الجایتو بر تخت سلطنت نام می‌برد، قورچیان هستند.(۱۷۳) رشیدالدین نیز در تاریخ خود مسئول تسلیحات قورخانه را «امیر قورچی» نامیده است.(۱۷۴)

۲ - قوللر آقاسی، فرمانده کل قوللرها

۳ - تفنگچی آقاسی، فرمانده کل تفنگچیان

۴ - توپچی باشی فرمانده کل توپخانه

۵ - **سلطان**، لقبی بود که به بعضی از خانها و فئودالهای قزلباش می‌دادند، آنهم به قزلباشهائی که فرمانده نیروهای مسلح تحت امر خود بودندو پس از ابراز شجاعت ولیاقت و یا انجام یک کار خارق العاده، به اخذ این لقب و درجه نایل می‌گردیدند. مثلاً بلند بیگ که در جنگ چالدران رشادت زیادی از خود نشان داده بود پس از آزادکردن ناحیه استراباد از چنگ محمد زمان میرزا و قشون او، به کسب درجه «سلطانی» مفتخر شد.(۱۷۵)

بدنبال این گروه افسران جزء قرار داشتند که تذکرة الملوک به کرات از آنها نام برده است و شاردان نیز آنهارا این چنین معرفی کرده: مین باشی (در حد سرهنگی) که فرمانده واحدهای ۱۰۰۰ نفری بودند، یوزباشی (در حد سروانی) که فرماندهی واحدهای ۱۰۰ نفری را به عهده داشتند و **اون‌باشی** (در حد درجه گروهبانی) که دسته‌های ۱۰ نفره را تحت امر می‌گرفتند.(۱۷۶)

**خوار بار و حمل و نقل**: طرز فراهم نمودن آذوقه و علوفه سپاه را چندین بار در صفحات قبل و در ضمن شرح جنگهای مختلف توضیح داده‌ایم. اردوبازار یا بازارهای سیار از جمله مراکزی بودند که قسمتی از لوازمات سپاهیان را در معرض فروش می‌گذاشتند. این اردو در اغلب جنگها به همراه ارتش روانه می‌گردید و یا سر راه عبور سپاهیان تشکیل می‌شد تا آنان بتوانند مایحتاج خود را از کسبه‌های آن با پرداخت پول تامین نمایند. در صورت کفایت نکردن کالاهای این اردو بازارها، در شهرها و دهات سر راه جار می‌زدند تا اهالی آماده داد و ستد با سپاهیانی که بزودی از راه می‌رسیدند،بشوند. خوراکیهای پختنی را نیز پس از آنکه لشکریان خیمه و خرگاههای خود را بر می‌افراشتند، در مقابل درب چادر بر روی آتش طبخ می‌کردند. گاهی نیز بخشی از آذوقه در اختیار سربازان قرار داده می‌شد. در غیر این صورت قبل از حرکت، هر سربازی می‌باید خوراک یا پول تهیه آنرا با خود به همراه می‌آورد. در بعضی از موارد اضطراری هم سعی می‌گردید از مردم سر راه برای رفع کمبود آذوقه و علوفه کمک بگیرند. مثلاً پس از فتح اصفهان توسط شاه اسماعیل، برای تامین آذوقه لشکریان که باکمبود شدید مواجه شده بودند، دستور داد در شهر جار زدند و از مردم خواستند غله

یکساله خود را جدا نمایند و بقیه را به لشکریان تحویل دهند. برای این کار اهالی مکلف شدند مازاد را به بازار آورده و بر روی هم انباشته کنند. ماموران ویژه نیز الزام یافتند برای هر ٦ من غله یک شاهی بپردازند. (قیمت اصلی آن هر ۴ من یک شاهی بود). پس از این اقدام مردم ارزن، باقلا و سایر حبوبات را نیز به میدان و بازار اصفهان آوردند و خرمن خرمن بر روی هم ریختند. برای حمل و نقل بار و بنه و یا هر نوع آذوقه و علوفه، از چهارپایانی همچون اسب، قاطر، الاغ و گاهی نیز در سفرهای بیابانی از شتر استفاده می‌کردند.(۱۷۷)

**پرچم سپاه:** پرچم های ویژه یگانهای ارتش را علم یا بیرق می‌نامیدند که در زمان جنگ توسط یک علمدار حمل می‌گردید. برافراشته نمودن و در اهتزاز در آوردن پرچمها توسط علمداران مخصوصاً در نبردهای متعدد با عثمانیها یکی از عوامل محرک و تقویت کننده روحیه جنگجویان بحساب می‌آمد. به همین علت با کشته شدن هر پرچمداری بلافاصله یکی از شجاعان سپاه بیرق را مجدداً در اهتزاز و تحرک شدید درمی‌آورد. مورخین این عصر از انواع علمها در بین سپاهیان از جمله «علم اژدها پیکر» و «علمهای سبز مخصوص چاوشان سپاه» نام برده‌اند.(۱۷۸) اروج بیگ سفیر اعزامی شاه عباس به اروپا می‌نویسد: «لشکریان شاه آنچنانکه من خود شاهد آن بودم به اندازه‌ای است که به آسانی ۲۰۰۰۰۰ سوار می‌تواند آماده کند. در بسیاری از جنگهائی که سابقاً در آن شرکت کرده‌ام ۲۰۰ بیرق را در آرایش جنگی برشمردم . . . در ایران تا ۱۰۰۰ نفر سواره و پیاده نباشد هرگز بیرق را نمایان نمیکنند».(۱۷۹) شاردان در این باره چنین نوشته است: «درفش ایرانیان مانند درفش نظامی ما (فرانسه) به شکل مثلث نوک تیز و به رنگهای مختلف و انواع پارچه‌های گرانقیمت دوخته شده است. این درفش خواه برای سواره نظام و خواه برای پیاده نظام یکسان می‌باشد و بر روی آنها عبارت شهادتین، آیاتی از قرآن، شکل شمشیر ذوالفقار و یا شکل شیر و خورشید نقش شده است. یکی از سمتهای مهم ارتش ایران نگهداری پرچم بزرگ است که به وی علمدارباشی می‌گویند»(۱۸۰) دکتر جان فرایر نیز پرچم ارتش ایران در عصر شاه سلیمان را «شمشیر خون آلود با نوک تیز بر روی پارچه سفید» توصیف کرده است.(۱۸۱)

**آلات موسیقی نظامی:** این آلات متعدد و متنوع بودند ولی مهمترین آنها شیپور، کرنا، سنج، طبل و دهل ذکر گردیده‌اند. انگلبرت در این مورد می‌نویسد: «موسیقی نظامی آنطور که در نظر ما باید بکار تحریک و ایجاد هیجان در جنگاوران بیاید، در ایران وجود ندارد زیرا آنها علم هم آهنگی را آنطور که گوش ما به آن عادت دارد نیاموخته‌اند. اینها از شیپورهای دسته بلندی در موسیقی نظامی استفاده می‌کنند که بعضی به قسمتی باریک و بعضی دیگر به قسمت پهن ختم می‌شوند و به بوق‌های انگلیسی شباهت دارند. با این ساز صداهای گوشخراش خشنی ایجاد می‌کنند و یا سر وصدائی زیر در می‌آورند. از این گذشته بر طبلهای دستی، که اندازه‌های مختلفی دارند می‌کوبند. . . دراین بین

سنجهای بزرگ و پهنی راکه از داخل مانندظرف گودی هستند و در وسط طرف محدب دستگیره‌ای دارد، و در موقع نواختن می‌کوبند. وقتی جنگ باشد همه با هم نعره‌های وحشتناکی سر می‌دهند و می‌گویند به پیش به پیش. از این نعره‌ها زمین و زمان میلرزد و گوئی زمین و آسمان به هم خورده‌اند».(۱۸۲)

**مجازات و تنبیه:** متمردین و متخلفین گاهی در حد افراط حتی در مورد سران لشکری، مورد توبیخ و تنبیه قرار می‌گرفتند. حکم مجازات در مورد صاحبمنصبان عموماً از طرف شاه و احتمالاً گاه «قاضی عسکر» که تذکرة الملوک آنرا یکی از مناصب مهم دانسته، صادر می‌گردید.(۱۸۳)

نمونه چنین مجازات شدید در عصر شاه اسماعیل به هنگام فتح قلعه شوش اتفاق افتاد. در زمان حمله به این قلعه، نخست سپهسالار نجم ثانی نامه به مردم قلعه نوشت و با پند و نصیحت از آنها خواست خود را تسلیم کنند وگرنه قتل عام خواهند شد. ولی اهالی به آن توجهی ننمودند، در نتیجه قلعه محاصره و سیبه‌ها را تقسیم نمودند. سپس واحدهای مختلف جنگاوران بخشی از محیط قلعه را زیر نظر گرفتند. چندین روز پرتاب سنگ و تیر ادامه یافت. سرانجام در یکی از شبها تعدادی از جنگاوران قلعه از دروازه‌ای بیرون آمدند و به سیبکه دده بیک شبیخون زدند و ۳۰۰ جنگجوی قزلباش راکشتند. اتفاقاً سرشب سپهسالار نجم ثانی سری به سیبه‌ها زده و قبل از رفتن به خیمه خود شدیداً تاکید کرده بود که فرماندهان سیبه‌ها شب را از دشمن غافل نمانند. اما بر خلاف این توصیه، دده‌بیک شراب خورده و خوابیده بود، بعلاوه مشعلهای سیبه را نیز روشن نکرده بودند. دشمن نیز از این فرصت مغتنم استفاده کرد، به سیبه وی شبیخون زدند و پس از کشتن ۳۰۰ نفر، سرآنها را با خود بردند و از بالای برجهای قلعه برای ایجاد وحشت، آویختند. بامداد آنشب با مشاهده این وضع اسف‌بار، تردید و سستی بر روحیه سپاه قزلباش حاکم گردید. بدستور سپهسالار دار بزرگی برافراشتند و مقرر شد جلوی چشم لشکریان خودی و دشمنان که از روی بارو و برجها به نظاره ایستاده بودند، دده بیگ را بدار بیاویزند. با انتشار این خبر در میان افسران ولوله افتاد ولی هیچ یک جرأت شفاعت نداشتند. از قضا اندکی قبل از بدار زدن وی بابر شاه از را رسید و با تقاضا و تمنای زیاد، او را از مرگ رهانید. اما چند شب بعد بار دیگر ازبکان طی یک عملیات شبانه Night operations اینبار به سیبه خود نجم الدین ثانی شبیخون زدند و ۱۰۰۰ سرباز اصفهانی تحت فرماندهی او را به قتل رساندند. بدستور نجم ثانی، محمدکاظم سرپاس سیبه راکه خواهرزاده‌اش هم بود، بدون درنگ بدار آویختند. لازم به ذکر است که این قلعه طی یک عملیات سراسری توسط «جوانان قرامانلو به فرماندهی بیرام بیگ باگذاردن نردبان بر حصار و نقب زدن به زیر برجها بلاخره ممکن گردید ۵۰۰۰ نفر از قزلباش‌ها خود را به درون آن برسانند. آنگاه ۴ دروازه را محکم ببستند و چنان اهالی را قتل عام بکردند که خون بر هر ۴ دروازه روان گردید . . . و حتی سگ و گربه را در شهر

بکشتند».[۱۸۴]

در سال ۱۰۲۵ هـ نیز بخاطر آنکه حدود ۴۰۰ نفر از قورچیان، غلامان و تفنگچیان زیر فرمان حسین بیک یوزباشی، بدون شناسائی مواضع دشمن و تشخیص قلعه‌ها، خندقها و بیشه‌های منطقه عملیات و «رعایت نکردن آداب و قاعده جنگ» کشته شدند، شاه دستور داد «شحنه سیاست اردوی او» حسین بیگ را بقتل رسانده و جسدش را در تمام اردوگاه نظامی بین لشکریان گردانیدند تاموجب عبرت سایر فرماندهان گردد.[۱۸۵]

این تنبیهات و مجازاتها گاهی نصیب شورشیان یا مردم شهرها و قلاعی که در برابر هجوم ارتش ایران پایداری می‌کردند نیز میشد. مخصوصاً زمانیکه منجر به کشته شدن نفرات زیادی از سربازان ایرانی می‌گردید. در هجوم به شهرها نخست برای حکام، کارگزاران حکومتی و اهالی بوسیله ایلچی (سفیر) یا پرتاب نامه بوسیله تیر، پیام فرستاده می‌شد و آنان را به تسلیم شدن فرا می‌خواندند. اگر قبول می‌کردند، اهالی و حکام و کارگزارانش مورد عفو قرار گرفته و به بزرگان و رجال گاهی خلعت نیز می‌بخشیدند. ولی اگر توجهی نمی‌کردند، پس از شکست سرانجام کار به انتقام‌گیری شدید می‌انجامید. نمونه بارز این چنین تسلیم شدن توام با مقاومت را در عصر شاه عباس به هنگام فتح قندهار در تاریخ ۱۳ شعبان ۱۰۳۱ هـ مشاهده می‌کنیم. در فتح این ناحیه که در نتیجه آتش توپخانه بدست آمد، اعیان و اشراف بفوریت خود را به شاه رساندند و اظهار اطاعت کرده و طلب بخشش نمودند. شاه آنها را بخشید و به هر یک خلعتی نیز داد، سپس برای تحقیر نورالدین محمد جهانگیر (شاه سلیم) که گفته بود پس از خلاص کردن قندهار تا پایتخت ایران به پیش خواهد رفت، «دلاله‌قزی» زن شوخ طبع دربار و دلقک خود را به همراه عده‌ای از زنان اردوگاه نظامی پیش از ورود سپاه قزلباش وارد قندهار نمود تا آنجا رااز قبل تصرف کرده باشند. این خبر در سراسر ایران شهرت یافت که قلعه استوار قندهار را دلقک شاه و جمعی از زنان اردوی وی از سرداران هندی بازپس گرفتند.[۱۸۶]

در فتح دیاربکر، قبل از شروع جنگ توسط لشکریان شاه اسماعیل، سردار بزرگ ایران قراخان نخست نامه‌ای به اهالی و مدافعان شهر نوشت و از آنان خواست تا خود را تسلیم کنند. این نامه بوسیله تیر بدرون قلعه پرتاب گردید، ولی چون آنها توجهی به این امر نکردند و اقدام به پایداری شدید نمودند، پس از هجوم و فتح دیاربکر دستور داده شد از سرهای سربازان مقتول عثمانی ۱۰ کله مناره بسازند.[۱۸۷]

در جنگهائی که مقاومت حریف شدت می‌یافت، با صدور امریه‌ای از سوی شاه و یا سپهسالاران ارتش، برای کله‌های سربازان دشمن قیمت تعیین می‌کردند و یا وعده جایزه و خلعت می‌دادند، سپس نام آورندگان این کله‌ها در دفتر مخصوص ثبت می‌شد. جلال‌الدین‌محمد منجم و

ندیم شاه عباس در زمان فتح قلعه ایروان به تاریخ ذی‌الحجه ۱۰۱۲ ه در این باره چنین می‌نویسد: «جماعت قورچیان ۴۵۰ سر، غلامان ۶۰۰ سر، جماعت مقدم ۱۶ سر، ملازمان امیرگونه خان ۵۲ سر برای شاه (عباس) بیاوردند».[۱۸۸]

یان اسمیت سفیر هند در ایران نمونه دیگری از این واقعه را در زمان شاه صفی گزارش می‌دهد: «بریدن سر سربازان دشمن در این عصر هم مرسوم است، گاهی اتفاق می‌افتد که پس از فتوحات جنگی سر فرماندهان دشمن را از کاه پر کرده برای شاه می‌فرستند... اینک سر ۲۰۰۰ نفر از ازبکان را به حضور شاه آورده‌اند و ۲ تن از فرماندهان آنها را فی‌المجلس در مقابل شاه سر بریدند... امروز نیز (چند روز بعد) سر بریده تعدادی دیگر از شورشیان قندهار را در بازار شهر (اصفهان) آویخته‌اند».[۱۸۹]

محمد معصوم بن خواجگی مورخ عصر شاه صفی نیز درباره ارسال سران مقتولین از جبهه‌های جنگ با دشمن در سالهای اولیه حکومت این پادشاه چنین نوشته است: «سرداران فاتح سپاه، سران کشتگان ازبک را شمردند و پس از ثبت آن توسط منشیان به همراه اسرا و غنائم جنگی به پایتخت نزد شاه فرستادند».[۱۹۰]

اگر اهالی شهر یا قلعه‌ای پس از شکست قتل‌عام نمی‌شدند، قطعاً بعنوان تنبیه و مجازات گروهی از آنها بعنوان اسیر مجبور بودند برای همیشه با شهر و دیار خود وداع کنند. در فتح گرجستان به سال ۱۰۲۵ ه علاوه بر کشته شدن ۷۰۰۰۰ گرجی، حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر را نیز به اسارت بردند.[۱۹۱] گاهی به این اسیران نیز رحم نمی‌کردند، مخصوصاً زمانی که در یک شرایط اضطراری تعدادشان فزونی می‌یافت و احتمال شورش آنها داده می‌شد. بعلاوه در یک سفر جنگی امکان تهیه آب و غذا برای انبوه اسرا مشکل می‌نمود، در چنین شرایطی دستور قتل عام بسیاری از آنها صادر شده و به اجرا درمی‌آمد. مثلاً در ربیع‌الاول سال ۱۰۱۵ ه پس از فتح گنجه، حکم کشتار ۲۵۰۰ سرباز اسیر محمد پاشای عثمانی را بدون هیچ اغماضی به اجرا درآوردند.[۱۹۲]

تا زمان شاه عباس معمولاً اسیر کردن زن و کودک رایج نبود، ولی پس از جنگهای مکرر با عثمانیها و ازبکان و گسترش فضای جنگ و انتقام‌گیری، خشونت و بی‌رحمی نیز در دستور کار فاتحین قرار گرفت. مخصوصاً زمانیکه دشمنان ایرانیها دست به چنین کارهائی زدند و در نقاطی چند، زنان و کودکان را به اسارت بردند. بنابراین شاه عباس نیز مقابله به مثل نمود آنچنانکه گاهی زنان و کودکان به اسارت گرفته شده از دشمن را در معرض خرید و فروش می‌گذاشتند.[۱۹۳]

در مقابل مجازات و تنبیه، سیاستهای تشویقی بسیاری نیز برای نظامیان مخصوصاً برای امرا و سرکردگان در نظر گرفته می‌شد. در این باره میرزا خلیل مرعشی صفوی در تاریخ خود چنین می‌نویسد: «به سال ۱۱۶۳ ه شاه‌سلیمان دوم، احمد خان بیات را به منصب قورچی باشیگری انتخاب و

به خلعت فاخره، شمشیر، خنجر مرصع، عَلَم و طبل، ۱۰ راس اسب با زین و لجام مرصع سربلند نمود و به امیر خان عرب‌میش مست سمت توپچیگری و خلعتها، شمشیر مرصع و هیکل مرصع عنایت فرمودند . . . مهدی خان چولئی را به خدمت تفنگچی آقاسیگری مقرر داده، هیکل مرصع با آغز، تیردان مرصع، خلعت فاخره، شمشیر، خنجر مرصع، دو راس اسب با زین و لجام طلا، ۳ راس اسب کوتلی دیگر عطا فرمودند . . . خدمت اشیک آقاسی باشیگری نیز به بیگلربیگی استراباد محمد حسن خان پسر فتحعلی خان اختصاص یافت و تاج، شمشیر، کارد مرصع، خلعت فاخره، ٦ راس اسب با زین و یراق مرصع و مینا عطا فرمودند».(۱۹۴)

## چگونگی جنگ و نبرد

برای جنگ و حرکت به سوی هماوردگاه همانگونه که قبلاً نیز ذکر گردید، ابتدا شاه قاصدان و پیک‌های متعدد را به ایالات و ولایات می‌فرستاد و تمام والیان و بیگلربیگیهای مناطق را به همراه نیروهای تحت امرشان، به اردوگاه اصلی محل تجمع قوا فرا می‌خواند. گاهی به دلیل شرایط اضطراری و یا خبر پیشروی سریع دشمن ، شاه معطل تمام نیروها نمی‌ماند و در بین راه قوای ایالات سر راه را به سپاه خود ملحق کرده شتابان به سوی جبهه‌ها می‌رفت. دلاواله در این باره می‌نویسد: «چهارشنبه اول اوت ناگهان به شاه اخبار تازه‌ای رسید. فی‌الفور صبح اول وقت در شهر جار زدند که اردو باید بلافاصله به سوی تبریز حرکت کند».(۱۹۵) نمونه دیگری را مورخ عالم آرا در سفر جنگی به سوی ازبکان چنین توصیف نموده است: «به سال ۱۰۰۴ هـ که شاه برای سفر به جنگ به سوی خراسان آماده می‌گردید، یک ماه برای جمع کردن لشکریان در دارالسلطنه قزوین اقامت گزید. سپس پیشخانه همایونی از شهر بیرون آمد و لشکر آذربایجان که قریب ۴۰۰۰ نفر بودند به سرکردگی ذوالفقارخان به اردو پیوست . . . چون محاصره قلعه اسفراین توسط ازبکان تقویت گردیده بود، آنها نیز طلب مدد نمودند. شاه دیگر منتظر بقیه لشکریان نماند و کوچ به کوچ خود را به فیروزکوه رساند. در آنجا عده‌ای دیگر به سرکردگی فرهاد خان‌به او پیوستند و از راه علی بلاغی دامغان به چمن بسطام آمدند. در این ناحیه به مدت ۳ روز لشکریان را عرض کردند (سان دیدند) که بالغ بر ۲۰۰۰۰ نفر بودند . . . آنگاه فرهاد خان و ذوالفقار خان را طلیعه لشکر قرار داده به راه افتادند. در قصبه جاجرم شاگرد پیشگاه فراش، کنار آب به زدن خیمه و اطاق پیشخانه مشغول گردیدند. . . لشکریان خیمه‌ها برافراشتند. قراولان نیز تا مسافتها قرار گرفتند . . .». در این مدت در اطراف منطقه چند نبرد کوتاه با ازبکان انجام گرفت که منجر به دستگیری تعدادی از آنها گردید. این گروه پس از بازجوئی و تخلیه اطلاعات آزاد شدند تا خبر حرکت ارتش ایران را به عبدالمومن ازبک برسانند.

معمولاً قبل از آغاز هر جنگی، شاه به همراه خانها، سرکردگان سپاه و یا مسئولان درجه اول

مملکت شورای ویژه‌ای تشکیل می‌داد تا در باب مسائل مربوط به جنگ کنکاش نموده و یا شرح وظایف همگی را مشخص نماید. در این باب گزارشات تاریخی متعددی وجود دارد. از جمله اعضائی که در «کنکاش و رای‌زنی» شاه اسماعیل در شورای جنگی قبل از مصاف با ازبکان حضور داشتند، توسط مورخ آن عصر: «... حسین بیگ لله، میرزا محمد، منصوربیک‌قبچاقی و حسن بیک حلواچی»ثبت شده است. شورای نظامی قبل از جنگ چالدران نیز شامل این افراد می‌شد: «قراخان، خان محمد خان، امیر خان ترکمان، نورعلی خلیفه روملو، دورمش خان، حسین خان، منتش سلطان و بسیاری دیگر از امرای قزلباش که به‌کنکاش پرداختند تا...».[۱۹۶] در این شوراهای نظامی در بعضی موارد بقول شاردان: «به دستور شاه به‌کتابی که تصور می‌رود از تالیفات شیخ صفی‌الدین است تفأل می‌زدند».[۱۹۷]

در میدان نبرد و هماوردگاه تعدادی از شاهان صفوی مخصوصاً شاه اسماعیل وگاه شاه عباس شخصاً حضور می‌یافتندو مانندیک سرباز می‌جنگیدند. ولی اکثر شاهان آخرین صفوی بندرت تن به چنین کاری می‌دادند. آنها اردوگاه نظامی خود راکه مجموعه‌ای از چادرها و خیمه‌ها بود در یکی از مناطق دشت یا صحرای امن نزدیک جبهه جنگ مستقر می‌کردند. مثلاً در زمان جنگ سپاه شاه صفی با ارتش عثمانی به سال ۱۰۴۷ ه، شاه ستاد فرماندهی و اردوگاه نظامی خود را در ناحیه کرمانشاه مستقر نمود و بطور مداوم از قوا و نیروهای اعزامی از راه رسیده ایالات سان می‌دید، سپس آنها را به کمک سپهسالار ارتش خود رستم خان به سوی خط مقدم روانه می‌کردند. در این بین عده‌ای قراول و منهی (جاسوس) نیز دائماًکار اطلاع رسانی Agent net را از خط مقدم تا پشت جبهه و خرگاه شاه به عهده داشتند.[۱۹۸] کار کمک رسانی نیز اعم از اسلحه یا آذوقه، توسط نیروهای ویژه انجام می‌گرفت. برای تامین ادوات جنگی معمولاً از جباخانه (اسلحه خانه) شهرها و ولایات نزدیک یا جباخانه خود ارتش که به همراه اردوگاه روانه می‌گردید، بهره می‌بردند. البته گاهی جنگجویان قبل از احضار و اعزام به سوی جبهه‌ها موظف به تامین سلاح خود می‌شدند. ولی در طول جنگ اگر باکمبود یا خرابی ابزار جنگی مواجه می‌گشتند، با مراجعه به جباخانه می‌توانستند خلا وکمبود خود را تامین نمایند. در زمانی هم که آثار شکست نمایان می‌گشت، مخصوصاً به هنگام دفاع از قلاع‌وشهرها و در برابر دشمن، قبل از عقب نشینی یا تسلیم اگر وسایل و ادوات جباخانه قابل حمل نبودند بلادرنگ آنها را به آتش می‌کشیدند تا بدست دست نیفتند. نمونه بارز چنین اقدامی، عقب نشینی ارتش ایران در ماه رمضان سال ۱۰۴۷ ه از مقابل ارتش عثمانی بود که جباخانه را بلافاصله طعمه حریق کردند.[۱۹۹] مُسئول جباخانه را «جبا دار باشی» می‌گفتند. وظایف اصلی وی حفاظت از آلات و ادوات جنگی، انبار کردن مهمات از جمله سرب، باروت و سایر وسایل جنگی و نظارت بر کار عمله و کارگزاران کارخانه‌های صنایع تسلیحاتی‌بود.[۲۰۰]

در میادین جنگ، صف‌آرائی لشکریان غالباً با همان ترتیب و روش به ارث رسیده از قرون قبل انجام می‌گرفت. یعنی کل جنگاوران به دست راست (میمنه)، دست چپ (میسره)، قلب (قول) و طلایه (چرخچی) Advance gruard تقسیم می‌شدند که نمونه شاخص آنرا در زمان ذکر وقایع جنگ چالدران توضیح دادیم.

نبرد عموماً صبح زود و قبل از طلوع آفتاب، با صدای شیپورها و سایر وسایل موسیقیایی با هجوم صفهای اولیه آغاز می‌گشت. در اندک مدتی جنگجویان در میان غوغائی عظیم و صدای توپ و تفنگ که فضا را مملو از گرد و غبار و دود باروت می‌نمود، به هم می‌آویختند. معمولاً دو طرف سعی می‌کردند از همان آغاز نبرد فشار و تهاجم را علیه حریف با تمام قوا عملی سازند. زیرا نتایج اولیه چنین جنگهائی در پیروزی و پایان موفقیت‌آمیز آن بسیار مثمر ثمر واقع می‌گردید. غالباً جنگ در همان روز اول وگاه تا نیمه روز منتج به نتیجه شده و به پیروزی یک طرف می‌انجامید، وگرنه تا اوایل تاریکی شب و سپس ادامه آن به روز بعد و حتی روزهای آتی موکول می‌شد. شاردان یکی از شیوه‌های جنگی این عصر و همچنین استفاده از «سرزمین سوخته» به هنگام عقب نشینی را چنین تشریح نموده:«شیوه جنگی این افراد (جنگجویان عصر صفوی) چنین است که به سرعت گرداگرد قوای دشمن چرخ می‌زنند و دسته دسته ناگهان به منزلگاه دشمن یورش می‌برند و آذوقه غذائی او را غارت می‌کنند و آب را به رویش می‌بندند. وقتی خوب خسته و فرسوده‌اش کردند بر وی هجوم می‌آورند. اما اگر دشمن با آنان گلاویز شود و حمله کند، می‌گریزند و دوباره بسوی سربازان حریف باز می‌گردند و هجوم ناگهانی می‌آورند. . . با این وصف تنها بر ضد ترکها و تاتارهاست که ایرانیان این گونه می‌جنگند زیرا در مقابل هندیها مطمئن ومصمم‌ترند. قشون ایران با اردو زدن در حلقه‌های مستحکم آشنا نیست، استحکامات جنگی آنها یا یک کوهستان است، یا یک معبر سرپوشیده و یا یک گردنه طویل. برای محاصره کردن، فن ایرانیان عبارت است از راندن دشمن به سوی خندقها و تسخیر شهر از راه نقب کندن. گمان نمی‌کنم ملتی در دنیا باشد که بهتر از ملت ایران نقب بزند و راههای زیر زمینی بسازد. شهر ایروان در اندک مدتی از نقب ایرانیان از پای درآمد. هنگامیکه سربازان را به جنگی می‌برند بایستی زاد و توشه آنها را فراهم کنند. زیرا دیگر کمکی به آنها نخواهد شد. فقط ساز و برگ جنگی مانند باروت، فتیله و اسلحه برایشان تهیه می‌شود. در ارتش هیچ فروشنده‌ای باکالاهای لازم وجود ندارد. اما هرگز چیزی هم در آن کم نیست، زیرا مراقبت می‌شود که فروشندگان بیشماری به عنوان داوطلب روانه‌جنگ‌کنند و این عده همه روزه در اردو هرگونه مواد مورد نیاز سربازان را بفروش می‌رسانند.

هنگامیکه ایرانیان در معرض یک تهاجم بزرگ قرار می‌گیرند روششان این است که مردم را از مرزهای تهدید شده بر میدارند و خودشان آنرا بطرز غریبی ویران می‌کنند، چنانکه دشمن حتی

یک پرکاه در آن نمی‌تواند بیابد. دهقانان این نواحی غلات و میوه‌ها و غالب ابزارهای خود را در گودالهای پراکنده پنهان می‌کنند و چنان خوب روی آنها را می‌پوشانند که کشف آنها محال می‌باشد. چون هوای ایران خشک است همه این مواد یکسال و بلکه بیشتر در زیر زمین محفوظ می‌مانند. روش عادی حفظ غله برای ایرانیان نیز همین است. ویران کردن شهرها چنان یکباره و یکسره انجام می‌گیرد که نه تنها همه چیز را می‌سوزانند بلکه درختها را از ریشه درمی‌آورند و مسیر رودها وشط‌ها را برمی‌گردانند. قشون چون به این طریق سرزمینی را به فاصله هشت روز ویران کرد،به فوریت دسته‌های کوچک را در گذرگاه دشمن تقسیم می‌گرداند و چادر می‌زند و در ترصد فرصت می‌ماند تا دشمن را نابود کند. این دسته‌های کوچک شبانه گاه از یکسو و گاه از سوی دیگر به اردوی دشمن حمله می‌برند و می‌کوشند آنان را در هم بکوبند. اگر دشمن به پیشروی ادامه دهد ارتش ایران بداخل خاک خود عقب‌نشینی کرده و مردم را از سر راه دور می‌کند و آبادیهارا ویران می‌نماید. بزرگترین قشون ترکیه عثمانی را ایرانیها با این شیوه تباه کردند. هنگامیکه دشمن عقب‌نشینی کرد دهقانان ایرانی بی‌درنگ به جای خود باز می‌گردند. من یکی از این ویرانیهای لشکرکشی را به سالهای ۱۶۶۵ م (۱۰۷۶ه) هنگامیکه سپاه ترک در کار فتح بصره شهری در دهانه دجله و فرات بود، دیده‌ام. در آن هنگام همینکه دشمن نزدیک شد و حاکم شهر امید رفع خطر از سرزمین خود را از دست داد، مردم را واداشت سه روزه کوچ کنند و همه چیز را با خود ببرند تا شهر را آتش بزند و چنین نیز کرد و به خاک ایران عقب نشست ولی پس از ۶ ماه مردم به شهر بازگشتند... ایرانیان معتقدند که یا دشمن با عده زیاد حمله می‌کند یا با عده کم. اگر با عده زیاد باشند باید بر اثر کمبود زاد و توشه نابود گردند زیرا نخواهند توانست مدت درازی به یک قشون عظیم آذوقه برسانند و اگر با عده کم حمله کنند می‌توان بکلی شکستش داد...».[۲۰۱]

پس از پیروزی در هر جنگ بدون تامل باقی مانده لشکریان، دشمن را در حین تعقیب قتل‌عام می‌کردند و یا به اسارت می‌بردند. عده‌ای نیز در میدان جنگ به جمع آوری غنائم مخصوصاً سلاح مقتولین می‌پرداختند و اگر قرار بر بردن کله‌های دشمن بود، سر مقتولین را نیز بریده با خود حمل می‌کردند. اردوگاه دشمن نیز بلافاصله غارت می‌گردید. سپس «طبل شادیانه» و بعد از آن «طبل رجعت و بازگشت» می‌نواختند.

در پایان هر فتح یا پیروزی، در همان اردوگاه و یا پس از بازگشت به پایتخت، تمام سرداران و سربازانی که در حین مصاف از خود رشادت و لیاقت نشان داده بودند، مورد عنایت قرار می‌گرفتند و به آنان خلعت، انعام و گاهی حکومت بعضی از نواحی (در مورد سرداران) واگذار می‌گردید.

در زمان بازگشت سپاه پیروز، در شهرهای سر راه برایشان جشن و سرور زیادی براه می‌انداختند. اگر سپهسالاری با وجود عدم حضور خود سلطان در برابر دشمن، پیروزی قابل توجهی

بدست می‌آورد، ورود او و سپاهیانش راگاه با چراغانی و جشن چند روزه توأم می‌نمودند. ازجمله در زمان شاه اسماعیل برای استقبال از مراد بیک سردار فاتح، بنا به دستور محمد خان مردم دیار بکر نقاره‌ها را بار کردند و کرنای فراوان به پیشباز بردند و «یک دست خلعت، تاج و طومار، جقه‌های مرصع، کلاه خودِ خود سلطان اسماعیل، شمشیر، کمر، خنجر، طلا، اسب با زین طلا، علم، شاق نامه،چند دست لباس دیگر، مندیل تمام طلا، قبای زربفت نزد او بیاوردند و منصب سلطانی نیز به او عطا کردند».(۲۰۲)

**جاسوسان:** پیکها، قاصدان و منهیان چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ نقش عمده‌ای در امر خبر رسانی و کنترل اوضاع به عهده داشتند. در زمان جنگ ماموران مخفی Emissarys علاوه بر هوشیاری در کار حفاظت و امنیت در اطراف اردوگاهها، راهها ، جبهه و پشت جبهه ،گاهی ماموریتهای خطرناک نفوذ تا محدوده استحفاظی دشمن را برای کسب خبر Esplonage به عهده می‌گرفتند که چند نمونه آنرا در صفحات گذشته ذکر نموده‌ایم. بعضی از جاسوسان و ماموران سریع السیر،چنان در کار خود موفق بودند که پس از نفوذ در خاک دشمن و نزدیک شدن به اردوگاههای آنها، خبر اولین تجمع قوا و حرکت نظامیانشان را بفوریت در اختیار شاه یا فرماندهان بزرگ ایران می‌نهادند. پیک‌های ویژه و زبر دست نیز که در حقیقت کار یگان پستی ارتش Army sostal unit را بعهده داشتند در این مواقع نقش بسیار حساسی را ایفا می‌نمودند. مثلاً زمانیکه سپاه عثمانی به فرماندهی مراد پاشا در سال ۱۰۱۹ هـ حرکت اولیه خود را آغاز کرد، در اسکو بلافاصله جاسوسان توسط پیکهای ویژه خبرش را به امیر گونه خان قاجار، بیگلربیگی چخور سعد (ارمنستان) رساندند.(۲۰۳)

در میان شاهان صفوی، شاه عباس اول به شبکه اطلاع رسانی و جاسوسی قدرتمند و اصلاح شده خود تکیه زیادی می‌کرد. جاسوسان وی تمام اتفاقات و وقایع داخل و خارج کشور را به اطلاع او می‌رساندند. گاهی این ماموران بعنوان یکی از اعضای هئیت همراه سفرا به خارج اعزام می‌شدند. اسکندر بیک ترکمان منشی و مورخ شاه عباس در این باره می‌نویسد: «منهیان گماشته‌اند که از تمامی حالات خبر می‌دهند، چنانکه کسی را قدرت آن نیست که در منزل خود با خانواده حرفی که نتوانند گفت، بگویند». شاه بوسیله این ماموران مخفی تمام حرکات و رفتارهای افسران بلندپایه ،والیان و بیگلربیگی‌های ایالات و شهرها را نیز زیر نظر داشت.(۲۰۴)

**نیروی دریایی**

با توجه به همت و تلاش شاه عباس در امر اصلاحات ارتش، همچنین کسب تجربه نظامیان از یافته‌های جدید صنایع تسلیحات اروپا از جمله توپ، تفنگهای فتیله‌ای و سرپر، متاسفانه تلاش مهمی در جهت ایجاد نیرو و ناوگان دریائی بعمل نیامد. در عملیات آبی - خشکی و جنگ دریائی

Naval campaign (Maritime operations) عصرشاه‌عباس برای فتح هرمز، بحرین و قشم، همچنانکه از نظر گذشت به نیروی دریائی انگلیسیها علیه پرتغالیها تکیه گردید.

در این باب هم به نوشته‌های شاردان توسل می‌جوئیم که نوشته است: «ایران هیچگونه نیروی دریایی ندارد. اگر چه به دو دریای بزرگ محدود است و طول ساحل دریای فارس که یکی از غنی‌ترین و بارآورترین دریاهای جهان است بیش از ۳۰۰ فرسنگ است، تا آنجاکه من می‌دانم شاه در این دریاها یک کشتی شخصی و یک صاحبمنصب دریائی ندارد. با این وصف من طول ساحل این دودریا را سراسر پیموده‌ام. پانزده تا بیست سال است که برای مقابله با قزاقان شروع به تجهیز ناوهائی کرده‌اند اما این ناوها به هیچ وجه در خور داشتن نام نیروی دریائی یا جزئی از آن هم نیست، زیرا پس از دفع خطر ناوها را پراکنده و افراد دریائی راکه همان ماهیگیران اجیر ماهیانه هستند مرخص می‌کنند . . . سفرهای دریائی ایرانیها همگی در دریای خزر است که در کشتی‌رانی بی‌رقیب‌اند.اما در خلیج فارس به هیچ وجه دریانورد تربیت نمی‌کنند. کشتی‌هائی هم که در اینجا هستند یا اروپائی‌اند یا هندی و یا عرب . . . یکی از دلایلی که ایرانیها قوای دریائی ندارند این است که همه بندرهای آنها فاقد لنگرگاه می‌باشند. این کشور پهناور به هیچ وجه بندری ندارد که بتوان باکمال اطمینان کشتی‌ها را در آن نگه داشت. . . ناوهای دریائی خزر مستحکم است و از چوب و آهن ساخته شده‌اند. زیرا این دریاطوفانی و نامساعد است و نیز مردم آنجا چوب و آهن به وفور در دسترس دارند. اما قایقها بر اثر نداشتن درودگر خوب، سنگین و بد ساختمان و بر اثر عدم آشنائی با اصول کشتی‌رانی دکلشان بطور نامناسب کارگذاشته شده است. به عکس قایقهای خلیج فارس بسیار سبک و بی‌آهن ساخته شده‌اند . . . درودگران تخته‌های چوب را به کمک ریسمانی که از کنف بافته شده به هم متصل می‌کنند».(۲۰۵)

کارری نیز نظر مشابهی دارد و می‌نویسد:« . . . ایرانیها اصلاً نیروی دریائی ندارند، حتی یک کشتی چوبی . . . پیاده نظام آنها هم چندان اعتباری ندارد ولی اساس ارتش آنان بر سواره نظام استوار است. . . آنها به هنگام نیاز در ظرف یک شبانه روز ۱۵۰۰۰۰ سپاهی گرد می‌آورند. . . ».(۲۰۶)

### راهپیمائی شاه و حضورگارد مسلح

سلاطین صفوی در زمان راهپیمائی معمولاً از یک نیروی محافظ مسلح قدرتمند و مجهز بهره می‌بردند. شاردان که خود شاهد چنین راهپیمائی بوده درباره آن چنین نگاشته است: «یک گروهان سرباز جزایری که نگهبانان سلطنتی و افرادی سخت چابک و چالاکند به عده ۱۵۰ یا ۲۰۰ تن پیشاپیش می‌روند. سپس یکی از میرآخوران یا جلوداران که دهانه هفت یا هشت اسب را بدست دارد پیشاپیش متصدیان اصطبل شاهی روانه می‌گردد. زین و برگ این اسبان آراسته به جواهر است و تجهیزات اسبان دیگر تنها از طلاست . سپس علمدار باشی، درفش بزرگی را همراه با ۵ یا ۶ بیرق

کوچک بدوش می‌کشد. من یکبار تشریفات حمل این درفش بزرگ را دیده‌ام که به جای آن نوعی چتر آفتابی ارغوانی رنگ با دسته بسیار بلند بکار رفته بود. سپس میرشکار همراه با هفت یا هشت قوشچی باز در دست و بعد از آن سگبان باشی است که به دستور او یکدسته سگان شکاری در یک زنجیر بوسیله سواران کشانده می‌شوند. همه این دسته‌ها به فاصله اندکی از هم راه می‌روند. پس از آنها سپهسالاران که شماره آنها لااقل ۴ تن است. اینان تفنگ فتیله‌ای بردوش دارند که با تسمه‌ای به بازویشان متصل و قنداقه آن به طلا و جواهرات آراسته است. آنگاه حاجب سالار با ۵ یا ٦ سوار مسلح می‌گذرد. پس از او مهتر یا پیشخدمت خاص که از خواجگانست با هفت یا هشت خواجه سرای دیگر عبور می‌کنند و با همه زشتی بر اثر جامه‌های فاخر، پرشکوه، برازنده و آراسته خود مخصوصاً بر اثر سیمای غرور آمیز و گستاخ خویش نمی‌گذارند زشتی‌شان نمودار شود. همه این آقایان عده‌ای مستخدم سرپائی دارند که پیشاپیش اسبهای ایشان روانه‌اند. پس از اینها دو خواجه سرای اعظم که بی فاصله پیشاپیش شاه حرکت می‌کنند، یکی از آن‌دو تفنگ شاه را که جواهرنشان است بدوش دارد و دیگری کمان و تیرهای او را با دو ترکش که آندو نیز غرق در جواهرات بسیار است، در دست می‌گیرد. شاه تنها راه می‌پوید و در میان هشت تا ۱۰ پیشخدمت سرپائی بسیار چابک احاطه شده که کلاههائی جقه‌دار بر سر دارند و بر کمرشان زنگهائی آویخته است. پیشرو ایشان همواره در کنار رکاب شاه قرار دارد تا وقتی که شاه می‌خواهد پیاده شود وی بی‌درنگ دست زیر رکاب شاه نگاه می‌دارد. این زنگوله‌ها را برای مستخدمین سرپائی بدان جهت به‌کار می‌رود که ایشان را همواره هوشیار نگاه دارد، پیکره آن مانند دندانه‌های شانه تعبیه شده است و صدا را کمتر به زیر گوش می‌رساند. در فاصله ۲۰ متری، وزیر اعظم و ناظر اعظم و نیز بزرگان روانه هستند که از میان آنان همواره شاه یکی را پیش می‌خواند و با او به‌گفتگو می‌پردازد. این گفتار یا درباره امور جاری است یا درباره امور متفرقه. پس از اینها نوبت به سه چهار تن از متصدیان جامه‌دار شاه، یک متصدی آشپزخانه و یک متصدی آبدارخانه می‌رسد. اینان روی یک اسب دو صندوقچه محتوای آشامیدنی‌ها را حمل می‌کنند و ماموران رخت‌دار شاه بسته‌های مملو از جامه‌های بسیار ضروری سفر را همراه دارند. پس از این گروه بقیه خدمه یعنی مستخدمین بزرگان که در اطاق پذیرائی از اربابان خود پذیرائی می‌کنند از آن جمله خیمه دار شاه نیز در شمار ملازمان است. شاه معمولا روزانه ۲ فرسنگ راه می‌پیماید».[۲۰۷]

سانسون نیز که خود ناظر راهپیمائی و تشریفات شاه در پایتخت بوده می‌نویسد: «موقعی که شاه سوار بر اسب به خیابانها می‌رود ابتدا ۴۰۰ تفنگدار که نوار دراز قرمز ابریشمی رنگ به تفنگهایشان بسته‌اند، در دو خط مستقیم مسیر شاه حرکت می‌کنند. سپس عده‌ای سرهنگ و افسر سواره‌نظام با تجهیزات در حرکتند، بعد رئیس کل دربار، سپس رئیس کل بیوتات، سرآخور باشی، خوان سالار بزرگ، سپس افسران قزلباش با تبرزین‌های جنگی قرار دارند . . .».[۲۰۸]

## صنایع تسلیحاتی عصر صفوی

قبل از پرداختن به موضوع ساخت انواع جنگ افزارهای این عصر، لازم است خوانندگان گرامی درباره فلز و انواع آن بویژه فولاد که در ساخت ادوات جنگی کاربرد فراوانی داشت، اطلاعات مختصر و مفیدی بدست آورند. انتخاب مطالب این بخش در این مقطع کتاب ، بدین خاطر است که سلاحهای فلزی سرد در ایران همانطور که در سیر وقایع قرون گذشته مذکور افتاد، تا دوران صفوی تقریباً یکدست و همگون باقی مانده بودند. از قرون ۱۷ میلادی که مقارن با قرن ۱۱ هـ. ق و همزمان با حکومت صفوی است، سلاحهای گرم و آتشین Firearms در اروپا رو به تکامل نهاد و سپس جای خود رادر نقاط دیگر از جمله در ارتش ایران باز کرد. بنابراین لازم می‌نمود در ذکر وقایع همین عصر نظری بر شرایط کلی تسلیحات و جنگ افزارها بیفکنیم . بعد از حکومت صفوی یعنی از زمان افشاریه تا پهلوی، بتدریج سلاحهای سرد کاربردشان کم و کمتر شد آنچنانکه در دوره قاجار اساس و محور جنگ افزارهای ارتش ایران را سلاحهای آتشین فلزی مخصوصاً توپ و تفنگ تشکیل می‌دادند.

فلزات از دوران ایران باستان در ساخت تسلیحات مورد استفاده قرار می‌گرفتند که مهمترین آنها مس، مفرغ (ترکیب مس و قلع)، آهن و فولاد بودند. تصاویر چنین سلاحهائی را با قید نوع فلز آن از گذشته دور در صفحات قبل ارائه داده‌ایم.

**آهن:** عنصری باحروف اتمی Fe، وزن اتمی ۵۶ و چهارمین عنصر موجود در پوسته زمین است که مقدار آن حدود ۵٪ می‌باشد. سنگهائی راکه بیش از ۲۰٪ آهن داشته باشند «سنگ معدنی آهن» می‌نامند. آهن خام آهنی است که از کوره بلند بدست آید. هرگاه آنرا ذوب کرده بگذاریم بصورت اسفنجی شکل دربیـــاید، ضمن آنکه ناخالصی‌های آنرا از قبیل سیلیسم، منگنز و کربن بشکـلی تصفیه کرده‌ایم، این تصفیه ممکنست تا خالصی کامل آن نیز ادامه پیداکند که در نهایت «آهن چکش خوار» Malleable cast iron بدست خواهد آمد.

**فولاد:** Steel آلیاژی است که از آهن، کربن و سایر عناصری که از تصفیه دقیق آهن خام یا فلز کوره بلند بدست آمده، پس از اختلاط با آهن قراضه حاصل آید. فولاد جوشن‌دار Blister steel نیز آهن کار شده‌ای است که کربن آنرا با انجام عملیاتی زیادکرده باشند. این روش کربوریزه کردن یاکربن دهی Carburizing به آهن توسط استادان قدیم احتمالاً از طریق گازهای کربن‌دار حاصل از کربن ذغال چوب در کوره‌های قدیمی انجام می‌گرفت.

**ذوب آهن:** وقتی به یک فلز گرما می‌دهیم، درجه حرارت آن بالا می‌رود و فعالیت ارتعاشی اتمهای آن نیز زیاد می‌شود. وقتی اتم‌ها آنقدر فعال می‌شوند که دیگر در ارتباط بلورین نسبتاً پایدار نمی‌توانند نگهداری شوند، عمل ذوب انجام شده است. این عمل موجب محو کامل شبکه فلز اصلی شده و حرکت احتمالی اتمی راکه یکی از خصوصیات ویژه مایعات است امکان پذیر می‌کند. برای ساخت

فولاد از گذشته‌های دور لازم بود تا به معادن آهن یا بازار فروش آهن دسترسی می‌داشتند. بطور کلی استخراج فلز آهن از سنگ آهن با یک عمل شیمیائی انجام می‌گیرد. به این ترتیب که سنگهای اکسیدی آهن‌دار بوسیله کربن احیا و عنصر آهن آن آزاد می‌شود. قرن ها ذغال چوب (کربن) بعنوان احیاکننده این عمل بکار می‌رفت. ولی از سال ۱۹۰۷ م کُک بعنوان مهمترین سوخت کوره بلند بکار گرفته شد.

احتمالاً شهابهای ثاقب آسمانی که حاوی آهن و نیکل است، مورد استفاده انسانهای اولیه واقع شده بودند. بعدها انسانها سنگ آهن را شناختند. شاید بر اثر یک اتفاق، سنگ آهن مجاور یک آتش سوزی جنگلی که بر اثر وزش باد به اوج خود رسیده بود، سبب شد ذغال چوب حاصله از سوختن درختان، سنگ آهن راطبق فعل و انفعال: $fe_2o_3 + 3c = 2fe + 3co$ و یا $fe_3o_4 + 4c = 3fe + 4co$ احیاء کرده و آهن مذاب شده در خاکسترهای ذغال چوب، اینگونه بدست بشر رسیده باشد. و شاید هم سنگهای آهن به کوره‌های کوزه گری که قدمت بیشتری دارند راه پیداکردند و در این کوره‌ها بر اثر حرارت زیاد حاصل از سوختن ذغال چوب، عمل ذوب انجام گرفته و فلز آهن بدست آمده باشد. بعدها ذوب آهن در کوره‌هائی ابتدائی که با سنگ یا آجر ساخته شده بودند، انجام گرفت. جریان کار این کوره‌ها تا قبل از اختراع دَم تابع طبیعت و باد بود به این جهت بشر ناچار بود کوره‌های خود را در میان دره‌ها بسازد و از جریان طبیعی باد به داخل دره بهره ببرد. اما پس از پیدایش دَم آدمی توانست در هر مکانی کوره بسازد و کار ذوب را نیز منظم‌تر نماید. امروزه هم در قبیله‌های عقب مانده دنیا همچون اوگاندا در افریقا، کوره‌های ذوب آهن را به همان شکل اولیه خود مورد بهره برداری قرار می‌دهند. سوخت این کوره‌ها ذغال چوب (تقریباً کربن خالص) است و هنوز هم با وجود شناسائی ذغال سنگ، در ممالک اسکاندیناوی بعلت نبودن ذغال سنگ و وسعت جنگلهای آن، در کوره‌های ذوب آهن ذغال چوب مصرف می‌کنند.

کاربرد ذغال چوب به عنوان سوخت کوره بلند قرنها ادامه یافت. کوره‌بانان در این دوران ناچار بودند کوره‌ها را پس از هر نوبت کار بخوابانند و پس از نظافت، لکه گیری و تعمیر دوباره مورد استفاده قرار دهند. بکار بردن حداقل شش تن ذغال چوب برای تحصیل هر تن آهن ضرورت داشت. بارگیری کوره هم با سنگهای درشت دست چین شدهٔ آهن‌دار انجام می‌گرفت، در نتیجه بهترین محصول آهن در نقاطی بدست می‌آمده که از سنگ آهن غنی‌تری برخوردار بودند. بعدها در سال ۱۹۰۷م (۱۳۲۵ هـق - ۱۲۸۶ ش) انقلاب و نقطه عطفی در کار ذوب آهن پدید آمد و ابراهام داربی برای اولین بار سوخت کُک رابکار گرفت. استفاده از کک علاوه بر فراوانی و ارزانی آن، سبب شد ارتفاع کوره‌ها بلندتر شود و دیگر کوره‌ها مسدود هم نگردند. تحول دَمها از دستی و پائی به آبی و فشار آب (نظیر آسیاب) نیز تا اختراع ماشین بخار ادامه یافت. بدین ترتیب ارتفاع کوره‌ها از ۱۰ متر

به ۳۰ متر و قطر شکم آنها از ۶۰ سانت به حدود ۸ متر رسید[۲۰۹] و در نتیجه ساخت و تولید فولاد هم فزونی یافت.

اینک فولاد به آلیاژ آهن ـ کربنی گفته می‌شد که مقدار کربن آن از 2,14 درصد کمتر نبود و معمولاً عناصری مثل منگنز، سیلیسم، فسفر و گوگرد هم در آن وجود داشت. دردوران ما برای بهبودی خواص فولادها عناصری چون کُرم، کبالت، مس، نیکل، مولیبدن، وانادیوم، تنگستن، تیتان، تانتال و زیرکونیم بر آنها اضافه می‌کنند. فولادها با توجه به مقادیر عناصر آلیاژی آنان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ ـ بدون آلیاژ به فولادهائی گویند که کربن آنها 0,7 تا 0,1، منگنزشان 0,8 تا 0.5 و سیلیسم موجود در آنها 0,5 تا 0,3 درصد باشد.

۲ ـ فولادهائی با درصد آلیاژی پائین آنچنانکه درصد عناصر آلیاژیشان حداکثر 5 باشد. مصرف عمده این فولادها امروزه در ساختمان‌های فلزی، پل‌سازی، ریلها، دیگ سازی، ماشین سازی و افزار سازی‌است.

۳ ـ فولادهای پرآلیاژ که درصد عناصری آنها 5 به بالا می‌باشد. این گروه پرآلیاژها معمولاً برای تهیه فولادهای زنگ نزن، نسوز، غیرمغناطیس، آهن‌ربای دائمی و فولادهای سخت بکار می‌رود.

عناصری که برای بهبود خواص فولادها به آنها اضافه می‌گردند، هرکدام تاثیر جداگانه‌ای بر رویشان می‌گذارند. کُرم Chromiun باعث افزایش سختی و دوام آن می‌شود ولی خاصیت تورق و مفتول شدن آنرا کم می‌کند. این عنصر مقاومت فولاد را در برابر خورندگی افزایش می‌دهد. در ساختن تیغ اصلاح، چاقو، کارد، چنگال، ساچمه و مته از فولادیکه حاوی 9,35 تا 0,3 درصد کرم است، استفاده می‌کنند.

نیکل باعث افزایش دوام، تغییر شکل‌پذیری، مقاومت در برابر خورندگی و پایداری در برابر ضربه‌های ناگهانی می‌گردد. فولادهای Invarبا 36 درصد نیکل پلاتینیت با 42 درصد نیکل، فولاد پرمالوی با 78,5 درصد نیکل از آلیاژهای معروف فولاد و نیکل می‌باشند. وانادیوم سختی و دوام فولاد را به همراه می‌آورد. مولیبدن باعث افزایش سختی فولاد در حالت گرما می‌شود و خاصیت ارتجاعی، حد استحکام کششی و مقاومت در برابر خورندگی فولاد را نیز بالا می‌برد. آلومینیوم مقاومت حرارتی و استقامت در برابر پوسته شدن فولاد را افزایش می‌دهد. مس هم سبب افزایش دوام فولاد شده و به خاصیت تغییر شکل‌پذیری آن بطور محسوس می‌افزاید.

کربن معمولاً بصورت سمانتیت در فولاد موجود است که با افزایش آن تا 1,2 درصد سختی، استحکام و خاصیت ارتجاعی آنرا بالا می‌برد. اگرسیلیسم راکه یک عنصر اکسیژن‌زدا است بیش از

حد به فولاد اضافه کنیم، سبب می‌شوند پایداری در برابر خوردگی، مقاومت الکتریکی، استقامت در برابر کشیده شدن در درجات بالا و قابلیت نفوذ مغناطیسی فولاد را افزایش دهد. منگنز نیز اگر از حد معمول به فولاد اضافه شود چون اکسیژن زدا است، سختی فوق‌العاده‌ای به آن بخشیده و استحکام آنرا نیز افزایش می‌دهد. بعلاوه این عنصر بخاطر جلوگیری از تشکیل سولفور آهن عنصر چکش خوری فولاد را زیاد می‌کند. اما اکسیژن مانندگوگرد در فولاد ایجاد ترک می‌کند به همین دلیل باید در انتهای مرحله فولاد سازی از حالت مذاب خارج گردد. بطور کلی فسفر، گوگرد، اکسیژن جزو عناصر مضر همراه فولاد هستند.[۲۱۰] ایرانیان از گذشته بسیار دور در کار صنعتگری و اسلحه سازی تبحر فراوانی داشتند و برای ساخت آنها از فولاد بهره می‌بردند. بتدریج برای تزئین سلاحها بوسیله طلا و نقره، هنرمندان و زرگران نیز بکار گرفته شدند.[۲۱۱]

فولاد تولید شده در ایران بعد از فولاد هند، بسیار مرغوب و در امر ساخت سلاح کاربرد فراوانی داشت. این فولاد ایرانی را اروپائیان به اشتباه فولاد دمشقی می‌گفتند که علت آن هم بخاطر جنگهای صلیبی بود. زیرا اروپائیان در خلال این جنگ‌ها پس از آشنائی با مشرق زمین و ورود به شهر قاهره که مرکز تولید سلاح و سپس شهر دمشق که مرکز فروش و توزیع سلاح بودند، تصور کردند فولادهای آنان نیز در آنجا تولید گردیده است.

صنعتگران مشرق زمین ازجمله هند و ایران، در شناسائی و تهیه فولاد آبدیده اسرار و رموزی داشتند که قرنها مخفی و مستور باقی ماند. در بین ملل اروپائی فقط گروهی از روسها توانستند فولاد آبدیده شبیه صنعتگران مشرق زمین بدست آورند. در مشرق، مرکز اصلی فولاد آبدیده کشور هند بود که فولاد سازان به علت دستیابی به معادن خالص آهن توانسته بودند فولاد ناب تولید کنند. چون معادن آهن ایران دارای مقدار زیادی گوگرد بود، لذا ایرانیها مقداری از فولاد جوهر دار مصرفی خود را از آن کشور و از طریق شهرهای کلکته و حیدرآباد دکن (بقول تاورنیه گل گندای هند) به شکل گلوله‌های مدور یا مکعبهای سوراخ دار وارد می‌کردند. علت وجود سوراخها در مکعبها، آن بود که سوداگران فولاد هنگام داد و ستد بتوانند درجه مرغوبیت آنها را محک بزنند. فولادهای هند بخشی توسط تجار فارس وارد ایران می‌شد و مقداری هم از کمپانی انگلیسی هند شرقی و کمپانی هلندی هند شرقی خریداری می‌گردید. این دو کمپانی اقلام و کالاهای جنگی دیگری از جمله سرب و باروت را نیز وارد ایران می‌کردند. یکبار در زمان شاه عباس بین ویس نیخ نماینده کمپانی هند شرقی هلند و ملایم بیگ تاجر مخصوص دربار (ملک التجار) به سال ۱۶۲۶ م قراردادی تنظیم گردید که به موجب آن مقرر شدکمپانی در ازای دریافت ابریشم ایران، کالاهای مختلفی را در اختیارشان بگذارند. در بین فهرست این اقلام ۳۰۰۰ قطعه فولاد هندی به قیمت ۳۰۰ تومان دیده می‌شد.[۲۱۲] ولی فولاد ایران هم یکی از بهترینهای نوع خود محسوب می‌گشت و خریداران فراوانی نیز داشت.[۲۱۳]

شهرهای استان خراسان ، کرمان، قزوین و مخصوصاً اصفهان و شیراز مهمترین مراکز تهیه فولاد به شمار می‌رفتند. شاردان نظر صائب و با ارزشی درباره فولاد ایران در عصر صفوی ارائه داده است و می‌نویسد: «کانهای آهن ایران در هیرکانی (منظور مناطق جنوبی دریای خزر است، زیرا هیرکانی نام ایالات گرگان در دوران باستان بود)، ماد شمالی (آذربایجان و منطقه قفقاز) و باختریان (خراسان) قرار دارد. آهن در ایران فراوان است ولی مثل کشور انگلیس نرم نمی‌باشد. فولاد نیز در نواحی مزبور موجود و به راحتی بدست می‌آید. چون فولاد ایران لیوری (نیم کیلوئی) فقط هفت سو (هر سو یک شاهی، بنابراین هر ۱/۵ کیلو فولاد حدود یک قران یا یک ریال)ارزش دارد. فولاد ایران بقدری انباشته از گوگرد است که وقتی براده و قراضه آن را روی آتش بیندازند مثل باروت توپ، تراق تروق می‌کند. این فولاد بسیار نفیس، دارای ذرات بسیار ریز و ظریف ولی از طرف دیگر بسانند شیشه شکننده است. چون صنعتگران ایرانی نمی‌توانند خوب آبش بدهند نمی‌شود از آن فنر و اشیاء ظریف و نازک ساخت. معهذا در آب سرد بسیار خوب آبدیده می‌گردد و طرز عملش آن است که فلز را بدون آنکه کاملاً سرخ کنند از کوره درمی‌آورند و به جای آنکه در لاوک آبی فرو ببرند، در پارچه سفید خیسی می‌پیچند. این فولاد دیگر به هیچ وجه با آهنی ترکیب نمی‌شود و اگر در معرض حرارت بیشتری قرار بدهند می‌سوزد و مثل کفک زغال می‌گردد. . . آنرا با فولاد هندوستان مخلوط می‌کنند که ملایمتر و همچنان پر از گوگرد است و بسیار مورد توجه می‌باشد. ایرانیها هر دو قسم مذکور را فولاد جوهر دار یعنی فولاد موجدار می‌نامند و ما اروپائیان فولاد دمشق می‌گوئیم. ایرانیها تیغه شمشیرهای زرنشان نفیس خود را از این فولاد درست می‌کنند و آنرا در قالب گرد مقعری به مانند کف دست و در قوالب کوچک چهارگوشه قلمی ذوب می‌کنند. . . مس هم در ساری نزدیک کوههای مازندران و سپس از باختریان و قزوین بدست می‌آید. مس ایران سخت است و برای نرم کردنش آنرا با مس سوئد و ژاپن مخلوط می‌کنند . . معادن سرب در کرمان و یزد است و بیشتر از این کانها در ترکیب نقره استفاده می‌شود. . . آنتیمون در اطراف کرمان بدست می‌آید ولی بسیار بد است اما پس از ذوب، سرب بسیار نفیسی از آن حاصل می‌شود. . . ».(۲۱۴)

معادن کرمان قبل از این دوره نیز آهن و آنتیمون فراوان داشته و مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند مارکوپولو در این باره نوشته است: «جنگ افزار سازان کرمان در ساخت لوازم فلزی جنگی مثل شمشیر، کمان، قمه، تیردان، دهنه اسب و سایر لوازم جنگی استاد و از معادن خود کرمان بهره‌برداری می‌کنند».(۲۱۵)

طرز تهیه فولاد برای ساخت سلاحهای جنگی را هنری اندو Hanry Ando آلمانی بطور گویائی سالها بعد چنین توصیف نموده است: «برای بدست آوردن فولاد آبدیده در ایران عملیاتی انجام می‌دادند مثلاً پس از آنکه شیئی مخصوص یکدفعه آهنگری می‌شد، آنرا به مدت ٦ یا ۷ روز در آب

گرم می‌گذاشتند و دقت می‌کردند که درجه حرارت آن همیشه یکسان بماند و تغییری در آن حاصل نشود. برای اینکه درجه حرارت ملایم و یکدست باشد در زیر دیگ پهن (مدفوع حیوان) می‌سوزاندند و پس از ۷ روز آنرا از دیگ بیرون آورده و همینکه سرد می‌شد آنرا صیقل می‌دادند. برای صیقل دادن فولاد ماده معدنی مخصوصی را در آب حل می‌کردند و آنرا بوسیله پارچه‌ای گرما گرم بر روی فولاد می‌مالیدند و بعد از انجام اعمال لازم، آنرا با آب می‌شستند».

تاورنیه سیاح معروف فرانسوی نیز که در عصر صفویان چند بار به ایران مسافرت کرده، درباره هنر فولاد سازی استادان ایرانی مطالب زیادی نوشته و آنهارا ستوده است. او می‌نویسد: «آن‌ها برای ساختن تیغه‌های شمشیر، خنجر، قمه و چاقو با زاج و سایر مواد در مراحل مختلف آنرا آماده می‌کنند. فولاد این اسلحه سازان از ناحیه گل گندای هند به ایران آورده می‌شود. آنان فولاد ایران و اروپا را مناسب نمی‌دانند چون فولاد هند آب دادنش راحت‌تر است . . . صنعتگران ایرانی مخصوصاً فولاد هند را زیاد در آتش نمی‌گذارند، همین که به رنگ گیلاس قرمز شد در میان پارچه مرطوبی می‌پیچند. ایرانیها برای صیقل دادن شمشیر و کارد از جوهر گوگرد بهره می‌برند و مهارت فراوان‌دارند».(۲۱۶)

ساخت و بار آوردن فولاد در بین صنعتگران ایرانی غالباً به این صورت بود که ابتدا آهن خالص را باگرافیت، زغال و سنگ آهک بطور مخلوط در بوته ریخته و با حرارت زیاد این مواد را به حالت میعان درمی‌آوردند. سپس چندی به همین منوال در بوته نگه می‌داشتند تا شمشهای ساخته شده قابل مصرف گردند. تیغه‌های شمشیر و کارد را آب می‌دادند تا حالت فنری بیابدو بر اثر برخورد با اجسام سخت، نشکند. طریقه آب داد آنها نیز چنین بود: نخست فلز را به اندازه‌ای حرارت می‌دادند که گداخته شود، آنگاه فوراً آنرا در ظرفی که مملو از روغن سرد بود داخل میکردند، بدنبال آن مجدداً حرارت ملایمی به آنها داده و بعد صیقل می‌زدند.

برای بارآوردن فولاد معروف هند نیز غیر از آنچه که از قول اروپائیان نقل کردیم، روشهای مشابه دیگری نیز وجود داشت. از جمله استادکاران ابتدا قطعات چدن را در بوته‌هائی که از گل رس ساخته شده بود می‌ریختند و به اندازه ۱/۱۰ مقدار آن، چوب خشکی که از جنس درخت فلوس بود به آن اضافه می‌کردند. سپس این مخلوط را با برگ گیاه دیگری می‌پوشاندند، کمی گل رس مرطوب هم روی آن می‌ریختند و بمدت دو ساعت و نیم به آن حرارت می‌دادندتاگداخته شود. آنگاه زمانی صبر می‌کردند تا بتدریج سرد شود. صنعتگران اصفهان طالب این نوع فولاد بودند ولی چون طول شمش‌های آن کوتاه بود، نمی‌توانستند از آن شمشیر و یا ابزار جنگی طویل و بلند بسازند.

همچنین فولاد سازان با استفاده از ملغمه آهن اشیاء از کار افتاده، نوع دیگری فولاد بدست می‌آوردند که طرفدار زیادی نداشت. زیرا زود می‌شکست و نمی‌توانستند بر روی آن به طرز دلخواه

حکاکی کنند.

در گذشته فولادهای آبدیده را به نامهای جغرافیائی و مکان تولیدشان می‌شناختند همچون فولادهای خراسانی، لاهوری، شامی (دمشقی)، قزوینی، شیرازی، هندی و . . . بعضی از آنها نیز به اسامی نقوششان شناخته می‌شدند مثل فولادهای جوهردار اکبری، بگومی و طَبَن. بطور کلی می‌توان فولادهای آن عصر مشرق زمین را به پنج گروه عمده تقسیم کرد، الف: فولادهای آبدیده از نوع رتیکولر (شبکه دار) Ritkooler که از نظر ظرافت، ضخامت و نقوش دارای چند نوع بودند ب: فولاد آندوله (موجدار) Andoleh پ : فولادهای آنده (خارا) Andeh ت: فولاد آبدیده رائیه (خطی) Raeiee ث : فولاد مصنوعی که شهرت فراوان داشت و علت تولید آن بخاطر گران بودن فولاد جوهردار (آبدیده) بود و از آن اسلحه‌های آتشین می‌ساختند.این نوع فولاد نیز احتمالاً در هند ساخته شد سپس طرز ساخت آن به چین، ترکستان و آسیای مرکزی انتقال یافت. در اروپاکشور فرانسه سردمدار تولید فولاد مصنوعی محسوب می‌گشت.

چنین فولادهای مصنوعی نیز دارای دو نوع مطبق Motabagh و پیچی Pitchi می‌شدند. برای تولید فولاد آبدیده مصنوعی یکی از روشها آن بود که‌ابتدا میله فولادی را با مفتول نازک آهن می‌پیچیدند و در کوره سرخ شده می‌نهادند سپس در زیر ضربات چکش فولاد را با آهن مخلوط می‌کردند، آنگاه مانند فولاد آبدیده آنرا صیقل می‌دادند. بعدها در اروپا پس از تولید فولاد مصنوعی بوسیله تیزآب سلطانی، بر روی قطعات فولاد ساده نقش و خطوطی شبیه فولاد آبدیده بوجود آوردند.(۲۱۷) هم اکنون انواع جنگ‌افزارهای فولادی ساخته شده در عصر صفوی، در داخل و خارج کشور موجود است که تصاویر تعدادی از آنها را در صفحات بعد ارائه داده‌ایم. موزه متروپولیتن مملو از چنین ادواتی‌است.(۲۱۸)

از بین فهرست کاملی که روملو از جنگ افزارهای عصر صفوی ارائه داده،بسیاری از آنها از فولادهای مختلف ساخته می‌شدند. این ادوات عبارت بودند از: شمشیر، خنجر، کارد، تیر و کمان، دستان، رمح، تفنگ، طپانچه، انواع زره، چهار آئینه، کلاه خود، ساعد بند، تنوره، برگستوان و مضراب.(۲۱۹) اینک به شرح چگونگی ساخت و تولید تعدادی از این سلاحهای مهم می‌پردازیم:

۱ – شمشیر: یکی از سلاحهای قدیمی وملی ایرانیان است. در عصر هخامنشی نیز این سلاح بکار گرفته می‌شد و هنوز دو دسته فیروزه‌ای از شمشیرهای این عصر در موزه ایران باستان، باقی مانده است. در عصر ساسانی نیز بر اساس نقوشی که بر بعضی از بشقابها باقی مانده، تصاویر شمشیرهای کوتاه دولبه شبیه قمه‌های‌بلند را می‌توان مشاهده نمود. در عهد صفویه شمشیرهای تیغه کج و هلالی به جای شمشیرهای مستقیم و پهن عهد مغول و تیموری رواج یافت.(۲۲۰) این شمشیرها غالباً از فولادهای قابل حرارت Heat treetable steels ساخته می‌شدند. به نوشته شاردان: «شمشیرهای دوران صفوی رگه‌دار،

بسیار اعلا و غیر ممکن بود نظیر آنها را در اروپا ساخت. به عقیده من علتش آن است که فولاد ما مثل محصولات هندوستان که مورد استفاده ایرانیها است پر رگ نمی‌باشد. در ایران فولاد بسیار بدست می‌آید ولی محصول هند را ترجیح می‌دهند. فولاد ایران زبر و زمخت و بسیار زودشکن است. تیغه شمشیر را سرد عمل می‌کنند تا آبدار شود و پیه، روغن و یا کره می‌مالند تا از شکستن جلوگیری به عمل آید. آنگاه با سرکه، زاج و جوهر گوگرد آنرا آب می‌دهند وچون این ترکیبات خورنده است تمام تیره‌ها و رگه‌های شمشیر راکه دمشقی می‌نامند آشکار می‌سازد. وجه تسمیه این لغت آن است که در گذشته این شهر بزرگترین مرکز تهیه تیغ نفیس شمشیرهایی بوده که فولاد آن را از طریق دریای سرخ از هندوستان وارد می‌کردند». فوریه نیز بعدها درباره شمشیرهای ایرانی چنین نوشت: «کاربرد اصلی فولاد در ایران غالباً برای تولید انواع سلاح و ابزارهای جنگی و زره بود. شمشیرسازان ایرانی در همه جا برگزیده اقران خود به شمار می‌آمدند. نوعی فولاد ناخالص که در ساختن شمشیر به کار برده می‌شد، ابتدا در هندوستان رواج یافت و در اوایل ظهور اسلام به خاور نزدیک رسید. شمشیرهای ایرانی به خاطر خاصیّت انحنا پذیری، برندگی و همچنین تزئینات طلا و نقره آن بر روی قبضه و تیغه و غلاف، ارزش و محبوبیت زیادی داشت. قرنها بعد نمونه‌های این نوع تیغه‌های شمشیر را در روسیه تحت فشار بسیار زیاد تا حد زاویه قائمه خم کردند و نشکست. مهمتر آنکه چون آنها را رها می‌کردند سر راست می‌ماندند. کلاً هیچ بازوئی قادر نبود با خم کردن تیغه، آن را بشکند. درباره برندگی شمشیر اعلای ایرانی باید گفت که اگر دستمال سبکی از حریر را از بالا روی دَم تیز تیغه‌شان رهامی‌کردند به دو قطعه بریده می‌شد. نگاره‌های روی تیغه و طلا و نقره نشانده شده بر اجزاء شمشیر، به نهایت درجه متغیر بود و از جهاتی به خاصیت تبلور فولاد و فرایند کوره‌کاری آن بستگی داشت. همچنین ترکیبهای مواد شیمیایی مختلفی برای قلم زنی یا نقش‌اندازی روی فلز به کار میرفت تا رنگهای مجزا و متضاد نمایان شوند. رایج‌ترین نقش روی شمشیر ایرانی عنوان نوردهان محمد داشت که عبارت بود از ۴۰ نوار عرضی قلمزنی شده به طور موازی و به فواصل یکسان بر روی تیغه».(۲۲۱)

شمشیر از چند قسمت تشکیل می‌گردید: دسته، سردسته، بُلچاق، میله اتصال و تیغه فولادی. دسته شمشیر غالباً از استخوان ساخته می‌شد که انتهای تیغه در میان آن استحکام می‌یافت و بخاطر آنکه دسته در حین کارزار از داخل دست خارج نشود، در دوطرف آن دو ورقه یا پلاک فلزی قرار می‌دادند. بلچاق را برای حفاظت بیشتر دسته و دست فردی که با شمشیر می‌جنگید، در محلی که قبضه شمشیر به تیغه متصل می‌گردید، از جنس فولاد به شکل صلیب نصب می‌کردند. در روی شمشیرهائی که متعلق به افسران ارشد و فرماندهان بود، بلچاق را بطور زیبائی طلاکوبی یا سیاه قلم می‌نمودند. تزئین روی بلچاق معمولاً با تزئین بست‌های فولادی یا آهنی بیضی شکل روی غلاف که جهت اتصال بند شمشیر بکار می‌رفته همانندی داشت.

شمشیرهای ایرانی اولاً سطح آنها کاملاً صاف بود ثانیاً از نزدیک قبضه تا نوک آن مستطیلی شکل ساخته می‌شد و بتدریج قطر فولاد از پشت شمشیر به طرف تیزی آن باریک می‌گردید. پاره‌ای از اسلحه سازان به تقلید از استادکاران عثمانی، مصری و قفقازی تیغه‌های شمشیر خود را ناودار می‌ساختند و گاه آنرا به شکل‌های عجیب مانند شمشیرهای دوشاخ یا فوق‌العاده بلند و نوک تیز در می‌آوردند و برای آنکه تیغه‌های شمشیر استحکام داشته باشد آنرا طوری چکش می‌زدند که قسمت مستحکم و پرقدرت آن، تیزی تیغه را تشکیل بدهد.

شمشیرها در اکثر شهرهای ایران بویژه نوع اعلای آن، در اصفهان توسط اسدالله اصفهانی و فرزندش کلبعلی ساخته می‌شد و مختص سلطان، شاهزادگان و اشرافیت نظامی ارتش بود. نمونه زیبای این شمشیرها که نام اسدالله و شاه عباس بر آنها طلاکوب شده، هم‌اکنون در موزه‌های اروپا و آمریکا مخصوصاً در والاس لندن موجود است که دسته یکی با سرگوزن و دسته تعدادی دیگر باکله اسبان فولادین تزئین شده‌اند. بعدها شمشیرسازان دیگر ایرانی، هندی و ترکها از کار این پدر و پسر تقلید نمودند.[۲۲۲] اولئاریوس غیر از اصفهان، کرانه‌های دریاچه نیریز، قم و نواحی قزوین را نیز محل تولید بهترین نوع فولاد و شمشیرهای فولادین معرفی کرده است که قیمت آنها بین ۴ تا ۲۰ ریخس تالو (۸۰ - ۱۶ عباسی) در نوسان بود.[۲۲۳]

شمشیرسازان شهرهای مختلف ایران برای ساخت این اسلحه از چندین روش استفاده می‌کردند. از جمله یک نمونه رایج آن شیوه آهنگری Forging بود. این روش فرآیند کارگرمی بود که در آن فلز (مثلاً آهن) برای جریان یافتن تحت تنش‌های تراکمی بالا قرار می‌گرفت. یعنی نخست آنرا به درون یک محفظه حدیده‌ای قرار می‌دادند، زیرا سهولت نسبی ساخت فلزات بوسیله جریان پلاستیکی در درجه حرارت‌های بالا تر از درجه حرارت تبلور مجدد به علت تعداد سیستمهای لغزشی متغیر، کاهش مقاومت تسلیم در درجه حرارت بالا و عدم سخت کردن کششی بخاطر خاصیت خود باز پختی Self annealing بهتر انجام می‌گرفت.

استادکاران شمشیر ساز به هر روش که این اسلحه برنده را می‌ساختند، پس از پایان کارگاهی بنا بر سلیقه خودبر روی تیغه اشعار رزمی ، اسامی مقدس یا کلمات مذهبی و فلسفی را نقره وطلاکوبی می‌کردند. آنچنانکه این امر سبب گردید در اواخر عهد صفوی صنعت شمشیر سازی کمی از کیفیت بیفتد و بیشتر به تزئین تیغه‌ها و ترصیع دسته و جلد شمشیر توجه شود. لازم به ذکر است که استفاده از طلا و نقره در چنین تزئیناتی به سه دلیل عمده بود، الف: ارزش و اعتبار این دو فلز از نظر قیمت ب: زیبایی و جلای آنها بر روی کار پ: قابلیت چکش‌خوری Malleability آنها. در این مورد باید گفت طلا و نقره بخاطر مقاومت کششی، ازدیاد طول و مقاومت تسلیم به راحتی به صورت ورقهای نازک (نورد) در می‌آمدند. این خاصیت و ویژگیها از گذشته‌های بسیار دور سبب کاربرد

بیشتر و راحتتر این دو فلز در امر «هنر برای صنعت» از جمله اسلحه سازی گردیده بود.(۲۲۴)
خنجر: بهترین نوع آن در اصفهان و چند شهر دیگر مخصوصاً شهرهای کردستان ساخته می‌شد. خنجرها معمولاً دو شکل و ترکیب داشتند، بعضی داری تیغه راست و مستقیم و بعضی هلالی و قوسی شکل بودند. تیغه نوع اول با دسته‌ایکه به استخوان شیرماهی معروف بود ساخته می‌شد وسر تیغه تقریباً شکل مثلث به خود می‌گرفت وهر قدر بسوی دسته پیش می‌رفت پهنتر می‌گشت. دسته آن هم دستگیره‌ای به شکل نیم دایره داشت. خنجرهای با تیغه هلالی اغلب دارای دسته‌ای بودند که از شاخ گاو یا عاج وگاه استخوان نهنگ ساخته می‌شدند. تیغه‌های آنها بسیار نازک ولی در وسط ضخامت زیادی می‌یافت و بر روی آنهاشیارهایی به منظور استحکام نقش می‌گردید. بعلاوه با نقوش طلائی نیز زینت یافته و نوک آنهم مخروطی شکل بود. غلافها نیز گاهی به شیوه‌ای زرین یا سیمین تزئین می‌یافتند. بطورکلی خنجرهای این عهد دارای نقش ونگارهای گل و بوته و اشکال مختلف حیوانات بود. هم‌اکنون چند نوع از این خنجرهای با ارزش و زیبا در موزه طوپقاپوسرای استانبول موجود است که خوشبختانه نام سازنده آن احمد بکلی و تاریخ ۹۳۳ هـ بر روی بعضی از آنها حک گردیده‌است.(۲۲۵)
زره: یک سلاح دفاعی برای اعضای بدن در مقابل ضربات ادوات جنگی بود. زره‌های اولیه شکل و ساختی مبتدی داشت، مثلاً روی یک پیراهن چرمی حلقه‌های آهن را بطور متفرق و یا در یک ردیف می‌دوختند و یا آنکه تعدادی از حلقه‌های مزبور را در میان زنجیر نازکی کرده به پیراهن خود می‌آویختند. ولی بعدها به صورت پیراهن ظریف فولادی درآمدکه قسمت جلوی آن شکاف داشت و گاهی نیز طرفین آنرا مجزا می‌ساختند. با پیدایش و رواج اسلحه گرم در ایران، ساخت و پوشیدن زره هم تا اواخر دوره قاجار از رونق افتاد. بطورکلی زره‌های خوب از یک سری حلقه‌های فولادین متصل بهم ساخته می‌شد و برحسب نوع بافت، برش و اندازه به اسامی مختلفی از قبیل: بدن، نیم بدن (نیم تنه)، باختر وکلانتر خوانده می‌شدند. شیراز یکی از شهرهایی بودکه صنعتگران آن از قرون قبل تا این دوران یکی از بهترین زره‌های جنگی ایران را می‌ساختند.
چهار آیینه: این سلاح را نیز، بایدنوعی زره دانست که از چهار تکه ورق فولادی به شکل مستطیل ساخته می‌شد. این چهار قطعه بوسیله نوعی لولای متحرک باز و بسته شده و بدور قفسه سینه جفت می‌گردید تا میانه بدن را از ضربات ادواتی همچون شمشیر، خنجر و تیر محافظت نماید. چهارآیینه‌ها راگاه از فولاد یکپارچه و در صورت بزرگ بودن، از چند قطعه فولاد می‌ساختند. در بعضی از شهرها آنها راکاملاً از پوست کرگدن تولید کرده و رویشان را تذهیب می‌نمودند. ولی نوع فولادین آن معمولاً طلاکوب شده و بر روی آن آیاتی از قرآن یاخطوط و نقوش اسلیمی حک می‌کردند. کارگاه‌های مختلفی در شهرهای یزد، تبریز، هرات، مخصوصاً اصفهان و شیراز و تعدادی از شهرهای

دیگر دائماً به ساخت بهترین نوع این زره مشغول بودند.[۲۲۶] ساخت و تولید این سینه بند، گاهی بقدری زیاد بود که بخشی از آنرا صادر می‌کردند. دون ژوان ایرانی یعنی اروج بیگ که عضو هیئت اعزامی به دربارهای اروپا به ریاست آنتونی شرلی بود، در زمان شاه عباس در کشور اسپانیا به دین مسیح گروید و در آنجا به نگارش خاطرات خود پرداخت. وی در این خاطرات می‌نویسد: «قسمت اعظم سپاه ایران را سواره نظام تشکیل می‌دهند که با رکاب کوتاه سواری می‌کنند. اسلحه آنها عبارت است از نیزه، جوشن وسینه بندهای سبک باکلاهخود که از صفحات فولادی نازک با مهارت تمام می‌سازند. این اسلحه در ایران بقدری ساخته می‌شود که بسیاری از آن را به مسکو صادر می‌کنند».[۲۲۷]

سپر: از جنگ‌افزارهای تدافعی است که سابقه‌ای بیش از ۴۰۰۰ سال در ایران دارد. سپرهایا از فولاد ساخته می‌شدندو یا از پوست کرگدن و فیل وگاهی هم از چوب بید و انجیر. شکل اصلی آن نیز مدور بود ولی بندرت چهارگوش و بیضی نیز ساخته می‌شد و همه آنها از وسط گود (مقعر) بودند. سپرها را نیز معمولاً بوسیله هنر تزهیب مزین می‌نمودندو برای آنکه جنس شفافیتشان مشخص گردد، نقاطی را به شکل دایره بدون‌رنگ آمیزی باقی می‌گذاشتند. بر روی این سلاح دفاعی معمولاً ۴ تا ٦ نیم کره فلزی نصب می‌کردند تا بتوانند تسمه‌های چرمی را از پشت به آن وصل نموده و بعنوان دستگیره از آن استفاده نمایند. بعلاوه برای آنکه اثر ضربات گرز و یا شمشیر دشمن بر روی دست فشار نیاورد یک یا دو بالش کوچک در میان تسمه‌ها قرار می‌دادند.[۲۲۸]

سپرهای زیادی هم اکنون درموزه نظامی ارتش ایران (درکاخ سعد آباد تهران) موجود است و در خارج نیز در بسیاری از موزه‌هاانواع زیبای آنها راکه مختص به فرماندهان بزرگ سپاه ایران بوده، نگهداری می‌کنند. در موزه شاهی اسلحه خانه شهر استکهلم چند نوع از این سپرهاکه به اشکال حیوانی و ارابسک (ساقهای نباتی متصل به هم) مزین شده‌اند، همچنین در موزه کاخ اروزهایناپای شهر مسکو مجموعه‌ای از سپرهای ایرانی به نمایش درآمده‌اند که دارای امضاء سازنده خود «محمد» می‌باشند وبسیاری از آنها هم تعلق به عصر صفوی دارند. اشکال حیوانی بر روی این سپرها غالباً شامل شیر، ببر، خرس، آهو، میمون، سگ و روباه می‌شوند.[۲۲۹]

کلاهخود: این سلاح دفاعی نیز همچون سپر، تیروکمان، گرز و نیزه سابقه بسیار طولانی در ایران دارد. تصاویر تعدادی از آنها راکه متعلق به قبل از تاریخ در ایران است، در اوایل کتاب ارائه داده‌ایم. کلاهخودها (Helmet) Cask غالباً مدور ساخته می‌شدند و بر بالا و دو طرف آنها میله‌های توخالی قرار می‌دادند تا پر طاووس، شتر مرغ و یا هر حیوان دیگر را در آنها جای دهند. برای محافظت بینی و چانه از ضربات، میله فولادی دیگری هم بر روی کلاه خود نصب می‌کردند که متحرک بود و در جهت عمودی حرکت می‌کرده است. در صحنه‌های جنگ این میله را در جلوی صورت پائین

می‌آوردند. از قرون اولیه هجری به بعد، کلاهخودهای فولادی مخصوص بزرگان لشکری را طلاکوبی کرده و در حاشیه آن آیاتی از قرآن و یااسامی خداوند را حک می‌نمودند. در موزه بروکسل کلاهخودی وجود دارکه قسمت پائین آن مناظر شکار حک و طلاکوبی شده است. نام سازنده آن «حاجی» و تاریخ ساختش نیز ۱۰۷۰ هـ در زیر منظره، خودنمائی می‌کند.(۲۳۰) غیر از این مورد، در داخل و خارج ایران از جمله موزه‌های جنگی استامبول، مسکو، برلن و کپنهاک کلاهخودهای فراوانی با شکلها، اندازه‌ها و تزئینات مختلف در معرض دید بینندگان قرار داده شده‌اند.(۲۳۱) گاهی برای سر اسبان سواره نظام نیز کلاهخودی که بیشتر باید آنرا نوعی زره دانست، درست می‌کردند. این ماسکهای فولادی مخصوص اسبان فرماندهان ارتش بودند که نمونه‌هائی از آنها هم‌اکنون در موزه برلین به نمایش درآمده‌اند. برروی این زره‌ها تصاویر شیر و خورشید، خطوط اسلیمی و شمسه‌های هشت پر حک گردیده‌اند.(۲۳۲) در عصر صفوی کلاهخودها معمولاً زره فولادی ظریفی نیز داشتند که بوسیله حلقه‌های بزرگتری به سوراخهای پائین و اطراف کلاهخود متصل می‌شدند و از پشت سر بر روی شانه‌ها قرار می‌گرفتند تا گردن و پشت گردن را از ضربات محافظت نمایند.

**ساعدبند:** یا ساعد پوش نوعی زره دیگر بود که به شکل ساعد و از فولاد ساخته می‌شد تا آرنج و مچ را از ضربات شمشیر، خنجر و یاگرز محفوظ نگه‌دارد. بعلاوه به منظور حفاظت پشت دست و انگشتان، روپوشهای زرهی که زیر آنرا چرم می‌گرفتند و فقط انگشتان شست در آن فرو می‌رفت، به ساعدبند وصل می‌کردند. این ابزارمحافظ همیشه به یک شکل ساخته می‌شد ولی از حیث نقش و نگار و طلاکوبی با هم تفاوت داشتند. معمولاً ساعد بند رابه اندازه‌های مختلف برای دست راست هر جنگجو می‌ساختند، زیرا جنگاور سپر را همیشه در دست چپ می‌گرفت و دیگر لزومی برای ساعدبند در این دست باقی نمی‌ماند و خود سپر از آن محافظت می‌نمود.

**تیر وکمان:** این سلاح سرد را در صفحات مختلف کتاب چند بار معرفی و شناسانده‌ایم. کمانهای ایرانی با نوع مغرب زمینی آن تفاوت کلی داشت. زیرا در اروپای قدیم این سلاحها را معمولاً از قطعات چوب می‌ساختند ولی در ایران مخلوطی از چوب، سریشم، شاخ، رگ وپی حیوانات بود. البته یک نمونه فلزی آنرا نیز نگارنده در موزه نظامی تهران دیده است که خاصیت ارتجاعی مطلوبی نیز دارد. سازندگان ایرانی کمان، تمامی مواد یاد شده را ترکیب کرده و تحت یک فشار فوق‌العاده به هم می‌آمیختند و قالب می‌گرفتند. در زمان ساخت سعی می‌گردید قسمتهای شاخی را به داخل و مواد دیگر را روی آن قرار دهند و برای استقامت و کشش گاهی در درون قسمتهای شاخی روده گربه را بکار می‌گرفتند. قسمتهائی هم که زه کمان بدان بسته می‌شد تکه‌های استخوان یا شاخی فرو می‌کردند تا در موقع رها شدن پیکان صدمه‌ای به زه و کمان نرسد. تزئین کمانهای ایرانی بستگی به جنس و نوع

آنها داشت و اغلب آنها را به رنگهای الوان تذهیب می‌نمودند. گاهی هم بوسیله چرم ساغری یا پوست نازک درخشان، کمان را پوشانده و سپس پوست مزبور را رنگ آمیزی می‌کردند و بر آن روغن بادام می‌مالیدند. تیرهای متداول در ایران این عصر را هم در محل اتصال چوب و پیکان با رگ یا نخ محکم می‌بستند تا از هم جدا نشوند. چون رطوبت و تغییرات جوی (بویژه در شمال ایران) در خرابی تیر و کمان موثر واقع می‌گشت، کمان دانهائی با جلدهای مخصوص می‌ساختند تا کمانها را در درون آنها بنهند. برای استفاده از این کمانها در ایران، حداقل «اسناد تصویری» ۲۵۰۰ ساله‌ای در تخت جمشید وجود دارد که حاکی از استفاده از کمان در زمان مادها و هخامنشیان است. نمونه چنین تصاویری را در جای خود ارائه داده‌ایم.

شاردان در مورد ساخت کمان عصر صفویه می‌نویسد: «اسلحه سازان ایرانی در ساخت سلاحها مخصوصاً کمان وشمشیر ید طولانی دارند. کمانهای ایرانی اعلاترین و مطلوبترین نوع آن در سراسر مشرق زمین بشمار می‌روند. مصالح کمان عبارتند از چوب و شاخ که بر یکدیگر تعبیه می‌شوند و با طناب پیچیده و بر روی آن پوست درخت صاف و صیقلی قرار می‌دهند، آنگاه رنگ و نقاشی شده و جلا و درخشندگی می‌یابند. صنعتگران ایرانی در فن جلا اعجاز می‌کنند. این کمانها را طالبین تماشا و تحسین می‌کنند. خوبی یک کمان به قول ایرانیها عبارت است از اینکه اولاً سخت کشیده شود بطوریکه تیر تا نیمه روی آن بیایدبعد نرم و سهل باشد، چنانکه بن تیر در زره فرو رود . . . زه کمانها ابریشم تابیده و به ضخامت فنر فولادین است. ترکشها از چرم زردوخت یا ملیله دوزی می‌باشد».(۲۳۳)

گرز: از سلاحهای سرد تهاجمی بود که آن هم سابقه‌ای حدود ۴۰۰۰ ساله در ایران داشت. گرزها را ابتدا از سنگ و یا از ریشه‌های شکیل وسنگین درختان می‌ساختند همانند نمونه‌ای که در مورد دیلمیان شمال ایران ارائه داده‌ایم. بتدریج انواع استخوانی، مفرغی، آهنی و فولادین آنها نیز مورد استفاده قرار گرفتند. این سلاح معمولاً برای نبردهای تن به تن و در زمانیکه جنگ مغلوبه می‌شد، بکار می‌رفت. نوع سنگین آن توسط پهلوانان و دلاوران سپاه بکار گرفته می‌شد که در زمان کوفتن بر سر دشمن، گاه سپر و سر حریف را یکباره له می‌نمود. در دوران صفوی سواران قزلباش از نوعی گرز بنام «شش پر» که از فولاد ساخته می‌شد، بهره می‌بردند. نوع «گاو سر» آن که به شکل سر گاو تراش می‌خورد، از نظر استحکام از ٦ پرها توانائی کمتری داشت. اندک اندک با رواج سلاح گرم، گرز نیز همچون تیر و کمان، نیزه، سپر و شمشیر از کاربرد افتاد و فقط نوع سبک آن در عهد قاجار جنبه تشریفاتی پیدا کرد.(۲۳۴)

نیزه: سرنیزه‌ها از فولاد ساخته می‌شدند. اکثر آنها دارای چوبهای بسیار بلند و محکمی بودند که سرنیزه فولادین بر نوک آن نصب و محکم می‌گردید. نمونه‌های بسیار زیبا و محکمی از آنها هم‌اکنون

در موزه نظامی ارتش ایران موجود است که سه متر طول دارند. نیزه نیز از سلاحهای قدیمی ارتش ایران بحساب می‌آید. سر نیزه‌های مختلفی که از محوطه‌های باستانی همچون املش، تپه حصار، حسنلو، سیلک و . . . بدست آمده دلیلی بر این مدعاست.

تبرزین: این سلاح سرد و تهاجمی نیز سابقه طولانی در سرزمین ایران دارد. انواع اولیه آن به شکل ساده از سنگ و مفرغ ساخته می‌شد، سپس به قول پروفسور کونل با بهره گیری از فولاد و آهن، شکل آنها نیز تکامل یافت.(۲۳۵)

**سلاحهای گرم** (Firearms)

به هنگام شرح وقایع سالهای حکومت آق قویونلوها، بویژه در عصر اوزن حسن، ذکر گردید که اولین بار سلاحهای آتشین و گرم اعم از توپ، خمپاره و تفنگ ، از همین دوران توسط ونیزیها به ایران ارسال گردید تا ارتش ایران را در جبهه‌های غرب علیه حریف توسعه طلب خود یعنی عثمانیها تقویت نمایند. سپس در زمان شاه اسماعیل، طهماسب و مخصوصاً در عهد شاه عباس توجه به این نوع سلاحها بیشتر شد و اقدام به احداث کارخانه‌های سلاح سازی در این باب گردید. البته میرخواند معتقد است نخستین بار «حسین کاشفی صورت تفنگ را در عهد سلطان حسین بایقرا (تیموری/ ۹۰۶ - ۸۷۳ه) از فرنگستان به ایران آورده بود. بعدها شاهان صفویه پس از محاربات با عثمانیها و اوزبکیه بفکر ریختن توپ و ساختن تفنگ افتادند».(۲۳۶)

پس از احداث نخستین کارخانه اسلحه سازی ایران در زمان صفویه، صنعتگران سعی کردند استادی خود را در ساختن تفنگهای سرپر فتیله‌ای Musketeer بنمایانند. شاردان در این باره می‌نویسد: «اسلحه سازان ایرانی در تهیه لوله‌های سلاحهای آتشین هم ید طولانی دارند وآنها را به مانند تیغهای شمشیر دمشقی (رگه دار و آبدار) درمی‌آورند. اما آنها را سنگین می‌سازند. طرز شکافتن و تنظیف لوله اسلحه مثل ما است و با چنان مهارتی آنها را سوراخ و عمل می‌کنند که تقریباً هیچ وقت نمی‌ترکد. سرتاسر لوله سلاحها رایکنواخت و به یک ضخامت و مقاومت تهیه می‌کنند و مدعی هستند که اگر دهان لوله نازک باشد آتش باروت آنرا می‌لرزاندودر نتیجه نوسان پیدا کرده درست به هدف نمی‌خورد. پس اگر لوله اسلحه ایرانی کلفت‌تر است در عوض بُردش بیشتر و اصابتش زیادتر می‌باشد. . . خزانه سلاح را در آتش جوش می‌دهند و هرگز پیچ نمی‌اندازند و مدعی هستند که کولاس پیچی فاقد استحکام لازم می‌باشد و ضربت باروت ممکن است آنرا خارج سازد، لذا قابل اطمینان نمی‌باشد. در ساختن فنر یا باتری به هیچ وجه مهارتی ندارند. فنرهائیکه در اسلحه خودتعبیه می‌کنند بامصنوعات ما مغایرت کامل دارندزیرا مطلقاً فاقد صفحه مخصوص هستند. جای باروت سلاح که کاملاً یکپارچه می‌باشد محکم به لوله تفنگ متصل می‌گردد. پاشنه‌ای که فتیله را نگه می‌دارد بوسیله

شاخه کوچک آهنین خوب سوهان نخورده‌ای که از داخل تفنگ خارج و بطور معکوس یعنی از سوی قنداق به طرف جای باروت ، بلکه کاملاً در خلاف آن کار می‌نماید، عمل می‌کند. جای باروت معمولاً بزرگتر از انگشت کوچک نمی‌باشد و فاقد چخماق یا روپوش است و اکثر جای باروتها از درون به مانند سوهان تراش یافته‌اند تا چاشنی گلوله بهتر در آن جای بگیرد. با سوار کردن اسلحه هیچگونه آشنائی ندارند. در این مورد هرگز اصول تعادل و توازن را رعایت نمی‌کنند زیرا قنداق را کوچک و سبک می‌سازند به همین علت زنبلکشان سبکتر از کولاس و بردش سنگین است».(۲۳۷)

ساخت تفنگهای فتیله‌ای اندک اندک رو به تکامل نهاد و در زمان افشاریه و زندیه تفنگهای سرپر چخماقی وارد میدانهای کارزار شدند. ولی قسمت فنر و چخماق آنها اکثراً از خارج وارد می‌شد. بعدها در زمان قاجاریه باگسترش کارخانه های تفنگ‌سازی در شهرهای تهران، مشهد، مراغه و تبریز تفنگهای سرپر سنگ چخماقی و پس از آن نوع چاشنی‌دار ساخته شد. در صفحات بعد تصاویر انواع چنین تفنگهائی‌را به نمایش گذارده‌ایم.

تفنگهای سرپر به سلاحهایی اطلاق می‌شد که اکثراً با باروت سیاه(باروت نامرغوب) کار می‌کردند. خرج یا باروت آنها از دهانه ریخته می‌شد و با سمبه در انتهای لوله کوبیده و متراکم می‌گردید . سپس مقداری نمد یا پارچه بر روی آن قرار داده و ساچمه یا گلوله رابر روی آن می‌گذاشتند. بعد مجدداً مقداری کهنه یا نمد روی آن قرار می‌دادند تا از حرکت خرج و ساچمه جلوگیری کند. بعد از این مراحل، چاشنی را از قسمت خارجی و انتهای لوله بر روی پستانک یا سندان می‌گذاردند. پستانک مجرائی لوله مانند بود که بیش از چند میلیمتر طول نداشت و قطر آن هم حداکثر ۲ میلیمتر می‌شد و از آنجا به داخل لوله اسلحه روزنه داشت. زمانی که باروت را در انتهای لوله سنبه می‌کردند تا فشرده شود، مقداری از آن باروت بداخل پستانک می‌رفت و حالت فتیله‌ای بسیار کوتاه را پیدا می‌کرد. همچنین از آن جهت که چاشنی اسلحه‌های سرپر معمولاً به شکل قابلمه و فاقد سندان بود، لذا وظیفه دیگر پستانک عمل کردن به جای سندان و ثابت نگه‌داشتن چاشنی بود. ساخت این تفنگها چندین قرن در ایران ادامه یافت. هنوز استادکاران سنتی در میان عشایر و روستاها اقدام به ساختن چنین تفنگهائی برای شکار می‌نمایند.

برای پر کردن تفنگهای سرپر از دبه‌های باروت (باروت دان) استفاده می‌کردند که معمولاً از جنس پوست آهو و در بعضی مواردا ز فولاد و شاخ بود. برای اندازه گیری میزان باروت داخل باروت دان، از ظروف اندازه گیری بنام «پیمانه باروت» بهره می‌بردند.، زیرا هر تفنگ یاطپانچه با مقدار معینی باروت آماده شلیک می‌شد. بیشتر یاکمتر از آن مقدار، مشکلات زیادی را در حسن استفاده از سلاح بوجود می‌آورد.

توپ: این سلاح آتشین مرگبار نیز اولین بار دراروپا در جنگهای معروف ۱۰۰ ساله انگلیس و فرانسه

(۱۳۳۸ - ۱۴۵۳م) مورد استفاده قرارگرفت که منجر به پیروزی فرانسویها در جنگ گردید. سپس روسیه حدود سالهای ۱۵۵۲م در عصر حکومت ایوان مخوف توانست توسط مهندس سرشناس خود آندریه چخوف اولین توپ خود رابسازد که هنوز یک نمونه از آن در میدان کرملین باقیست. بطور کلی نخستین مانوفاکتور (صنعت کوچک کارگاهی) نظامی در روسیه بنگاه توپریزی بود.[۲۳۸] در ارتش ایران هم همانگونه که در صفحات قبل مذکور افتاد، اولین بار توپهای ساخت اروپا برای تخریب و کوبیدن حصار و برجهای قلاع و دژها مورد استفاده قرارگرفتند. از این تاریخ به قول لرد کرزن «ایرانیها نخستین امکان دستیابی به دانش جنگی اروپائی را از حدود سالهای ۱۶۰۰م فراگرفتند که آنرا کلاً به برادران شرلی مدیون هستند».[۲۳۹] پس از بکارگیری توپهای به غنیمت گرفته شده از پرتغالیها در خلیج فارس و از عثمانیها در طی جنگهای متعدد، اولین ساخت توپ در ایران توسط اشخاص به شکل مبتدی و ناکارآمد ریخته شد. سپس در زمان شاه عباس نخستین کارخانه‌های توپ‌سازی توسط دو برادر انگلیسی به نامهای آنتونی و رابرت شرلی در اصفهان احداث گردید که تا سال ۱۲۳۰ هـ.ق (۱۸۰۹م) به فعالیت خود ادامه می‌دادند. دردوره قاجار نیز بار دیگر چند کارخانه توپریزی احداث شد که مهمترین آن کارخانه خاتم خان شهاب الملک بود و همزمان با حکومت محمد شاه کار بهره‌وری از آن آغاز گردید. در این کارخانه استادان توپریزی همچون استاد محمد تبریزی، استاد حسین تهرانی و استاد محمد یعقوب به ساختن توپهای سرپر برنجی مشغول گشتند که از برد نسبتاً خوبی هم برخوردار بودند. هم اکنون تعدادی از این سری توپها در محل موزه نظامی تهران نگهداری‌می‌شوند که تصاویر آنها را در چند صفحه بعد نمایانده‌ایم. توپهای سرپر از دهانه پر می‌شدند. اگر جنس فلز توپ از نوع اعلا بود و وسایل کافی برای سرکردن لوله در اختیار داشتند، حداکثر سرعت تیراندازی آنها در هر دقیقه یک گلوله می‌توانست باشد. این توپها در هنگام محاصره قلعه‌ها وشهرهای دشمن، در محل نبرد به کمک کارگاههای سیار و استادکاران همراه ارتش هم ریخته می‌شد. برای حمل توپخانه سبک Artillery light و گلوله‌های آن عموماً از گاومیش،قاطر، گاو و سایر چهارپایان استفاده می‌کردند. گلوله‌های توپ غالباً در مازندران ساخته می‌شد، به این خاطر که معادن آهن در شهرهای نور و آمل فعلی، آهن فراوانی داشتند ولی به علت عدم دقت استادکاران در موقع ریختن گلوله، اکثراً دارای سوراخهای کوچک و خرده‌شن بودند. این امر باعث می‌شد لوله‌های توپ Cannons از داخل خراب شوند و یا در موقع خروج گلوله از دهانه منهدم گردند. به همین جهت توپچی‌ها Cannoneers به شلیک توپ با این نوع گلوله‌ها چندان تمایلی نشان نداده و در بعضی موارد ترجیح می دادند از نوع روسی آنها استفاده کنند. گلوله‌های ساخت ایران در جعبه‌های چوبی نگهداری و حمل می‌گردیدندودرون هر جعبه متناسب با وزن گلوله‌ها، معمولاً از ۲۰ تا ۳۰ عدد چیده می‌شدند. نام توپهای سرپر نیز غالباً از گلوله آن ناشی می‌شد و معمولاً از واحد پاوند انگلیسی استفاده

می‌کردند. به عنوان مثال اگر وزن گلوله توپی ۸۰ پاوند بود، آن توپ را ۸۰ پاوندی می‌نامیدند. در اواخر دوره قاجاریه و در زمان محمد شاه، توپهای گلوله‌ای چاشنی دار از کشورهای روسیه و انگلیس به ایران وارد کردند. مهمترین نمونه‌های روسی آن، توپهای: پوخف لوله کوتاه، پوخف لوله بلند و اوخاسیوس بودند که دارای خان و بردی برابر ۱/۵ تا ۵/۵ کیلومتر داشتند. بعد از سپری شدن عمر توپهای سرپر و فرارسیدن عصر توپهای گلوله‌ای چاشنی‌دار، متاسفانه ارتش ایران هنوز فاقد قدرت ساخت چنین توپهائی بود.

برای پر کردن توپهای سرپر، نخست چند کیسه کوچک باروت سیاه به داخل لوله رانده و با سنبه در انتهای آن محکم می‌کردند و بعد گلوله آهنی کروی شکل را از دهانه به ته لوله روی باروت قرار می‌دادند. آنگاه فتیله را که به وسیله سوراخی در انتهای لوله توپ به باروت متصل می‌شد، آتش می‌زدند. با رسیدن آتش به انتهای فتیله و باروت،باعث انفجار آن و پرتاب گلوله به خارج می‌گردید. پس از فرود آمدن و انفجار، به خاطر استفاده از باروت سیاه که مخلوطی از ذغال چوب، نشادر و گوگرد بود، اطراف محل اصابت کاملاً تیره و تار می‌گشت، در بعضی اوقات به خاطر شلیکهای پیاپی و مقاوم نبودن لوله توپ، یکباره لوله نیز منفجر شده، خدمه و «عمله توپخانه» را به همراه اطرافیان می‌کشت و یا زخمی می‌نمود.

اولین توپهای مورد استفاده در ارتش ایران یعنی از زمان آق قویونلوها تا عصر صفوی، در متون تاریخی به نامهای: بادلیج، ضربزن، کله گوش و بالمیز خوانده شده‌اند که اکثراً برای قلعه گیری و درهم کوبیدن حصار، دروازه و برجهای دژ بکار می‌رفتند. یک نمونه از توپ بالمیز باقی مانده در موزه نظامی تهران (موزه سعدآباد) احتمالاً بازمانده همین سری از توپها است که تصویر آنرا در انتهای همین کتاب ارائه داده‌ایم.

### شهرهائی که تسلیحات می‌ساختند

آنچه مسلم است در بسیاری از شهرهای ایران از گذشته دور صنعتگران و استادکاران به کار ساخت و تولید ادوات جنگی اشتغال داشتند که نمونه‌های بسیاری را در طول ذکر وقایع تاریخی معرفی نموده و شناساندیم. در عصر صفوی نیز در راسته بازارهای شهرهای بزرگ، اسلحه‌سازان به کار ساخت و تولید جنگ‌افزارها مشغول بودند، سپس کارخانه‌های توپ ریزی و تفنگ سازی نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفتند. اصفهان یکی از شهرها و مراکز مهم ساخت تسلیحات آن عصر محسوب می‌گشت. تاورینه در این باره می‌نویسد: «طبقه کارگر در این شهر شامل قالیبافان، زری دوزان، صنعتگران مشغول به ساخت شمشیر، زره، نیزه، تیر و کمان هستند . . . در میدان عالی قاپو در یک ضلع فقط دلوسازان، تیر وکمان سازان، عطارها و . . . قرار دارند».[۲۴۰] دکتر فریر که در زمان

شاه سلیمان به ایران آمده بود می‌نویسد: «. . . اصفهان میعادگاه سوداگران جهان است و بازار آن را تماشاگاه همه کالاهای دنیا باید دانست . . . مهندسان توپخانه، تفنگساز و ساعت سازان فرانسوی در کوی ارمنیان جلفا زندگی می‌کنند».(۲۴۱)

مینوارینگ یکی از همراهان آنتوان شرلی نیز چنین می‌نگارد: «ایرانیان در بکار بردن توپ و تفنگ بسیار استادند، اگرچه نوشته‌اند که تاکمی پیش از ورودما به آن کشور از نحوه استعمال توپ اطلاعی نداشتند اما همین قدر در تحسین آنها باید بنویسم که هرگز لوله تفنگی بهتر از آنچه در ایران دیده‌ام مشاهده نکرده‌ام. شاه به همراه درباریان خویش در اصفهان بیش از ۲۰۰ کارگر داردکه منحصراً درکار ساختن توپ، تیروکمان و شمشیرند».(۲۴۲)

جان کارردایت انگلیسی که در سال ۱۰۱۲ ه در ایران به سر می‌برده، نوشته است: «موقعیت شهر اصفهان از لحاظ نظامی بسیار نیرومند است. گرداگرد شهر دیوار بسیار بزرگی قرار گرفته . .. در سمت شمال قلعه یا دژ بسیار نیرومندی احداث شده که دیواری به درازای ۱۷۰۰ یارد دورش کشیده‌اند. در وسط برج محکمی ساخته شده که در آن پاسداری چندگماشته‌اند. . . کاخ شاهی توسط ۸۰۰۰ نفر پاسداری می‌شود. . . شاه عباس هر روز بامداد پس از صرف چاشت ابتدا از اصطبلهای شاهی دیدن می‌کند و سپس به قورخانه می‌رود. در آنجا زره‌ها، نیم‌تنه‌های جنگی، همه گونه سلاح، کلاهخود و سپر می‌سازند. زره‌های ساخت اصفهان فوق‌العاده محکم و بادوام هستند زیرا باید در برابر ضربه‌های تبرزین و تیری که از چله کمان ماهرترین کمانکشان بیرون می‌آید، مقاومت کنند. در همین قورخانه زین، برگستوان و زره‌های مخصوص اسبان نیز می‌سازند».(۲۴۳)

شاردان می‌نویسد: «پایتخت، اصفهان به اندازه لندن ۲ کرور جمعیت دارد . . . در راسته بازار آن تفنگ سازان، چخماق سازان، شمشیرسازان ، ترکش دوزان و تیر و کمان سازان مشغول به فعالیت‌هستند».(۲۴۴)

شیراز و تبریز نیز از شهرهاو مراکز مهمی به حساب می‌آمدندکه آهنگران و صنعتگران آنها در راسته بازارها دائماً به‌کار تولید وسایل جنگی مشغول بودند. بعد از فتح هرات توسط سپاه شاه اسماعیل وی تمامی هنرمندان و صنعتگران آن شهر را به مهاجرت تشویق نمود و با عطای کمکهای کافی آنان را به تبریز کوچانید. سپس دستور داد در شهرکوی و بازار مخصوص برایشان بوجود آوردند. مابین این گروه، استادان آهنگر نیز وجود داشتندکه به ذوق خود انواع ماشین‌ها، منجنیق‌های سنگ‌انداز، تیرانداز و قاروره انداز را اختراع کرده بودندکه برد آنها در رسانیدن سنگ به هدف چند برابر مشابه قدیمی آنان بود. اما قاروره‌اندازی عبارت بود از: شیشه‌های نفتی که سر آنرا فتیله گذارده‌و پس از آتش زدن با منجنیق به سوی دشمن پرتاب می‌کردند. لفظ قاروره بین ایرانیها کم کم به قاور تحریف شد. قاور اندازهای ایرانی در زمان صفویه به جای پرتاب کردن شیشه، ظرف‌های آهنین راکه

داخل آن با باروت، شوره و غیره پر می‌شد به جانب خصم رها می‌کردند. نام همین قاروره بعدها به خمپاره تبدیل گشت.

صنعتگران خراسانی نیز در تبریز نوعی زره و کلاهخود می‌ساختند که در عین سبکی و قابلیت حمل، بسیار سهمگین بود و نه تنها جان جنگ‌آوران را از گلوله‌های تفنگ، قرابینه و تیر حفاظت می‌کردند، بلکه شکل و هیبت آنها در چشم خصم رعب انگیز می‌نمود،آنچنانچه مورخین سلطان سلیم هم این امر را یادآور شده‌اند».(۲۴۵)

دکتر جان بل انگلیسی که در زمان سلطان حسین به ایران آمده بود قم را هم یکی از مراکز ساخت تیغه‌های فولادی و شمشیر خوب معرفی نموده است.(۲۴۶) کمپفر نیز به یک کارخانه اسلحه سازی مهم در ایروان اشاره نموده که دائماً در حال ساختن ادوات رزمی برای جنگ با عثمانیها بود. ولی جباخانه (قورخانه، اسلحه‌خانه - Armory, Arsenal) اصلی را در قلعه قدیمی اصفهان دانسته است.(۲۴۷) استادان مشهد هم در این عصر در ساخت کمان شهرت فراوان داشتند و در این شهر پیوسته به تولید آن مشغول بودند.(۲۴۸)

## ورزشهای رزمی

چنین ورزشهائی از دوران باستان در این سرزمین رواج داشته‌اند. در عصر هخامنشیان توضیح داده شد که ایرانیان در آن عهد به این امر توجه شایانی می‌نمودند آنچنانکه قسمتی از تعلیم و تربیت را ورزشهای رزمی تشکیل می‌دادند. در طی قرون بعد هم این امر هر از چندگاهی مورد توجه حکام قرار می‌گرفت و گاهی نیز به بوته فراموشی سپرده می‌شد. در عصر صفویه بار دیگر به ورزشهای رزمی عنایت و توجه زیادی شد تا بدین وسیله موجب تقویت روحیه جنگاوری و آماده سازی جسمی و بدنی افراد گردد. به نوشته شاردان که خود شاهد و ناظر نمونه‌هائی از آن بود «جوانان را همچون دوران ایران باستان با ورزش‌های رزمی آشنا می‌کنند و آن از چند طریق انجام می‌گیرد:

۱ - با تیر و کمان: که نخست راست کردن کمان به زه است و فن آن بدین شرح می‌باشد،کمانرا خوب نگه بدارند، آن را به سهولت بکشند و رها سازند آن چنانکه نباید بازوی باز شده و دست چپ که کمان در آن است و نیز دست راست که زه رامی‌کشد، ذره‌ای بلرزد. ابتدا کمانهائی به آنان میدهند که بکار بردن آنها آسان است و سپس به تدریج نوع سخت و سخت‌تر را در اختیارشان می‌گذارند. معلمین ورزش به شاگردان می‌آموزند که چگونه کمانها رابه سرعت و سهولت به پیش، به عقب، به پهلو، به بالاو به صد وضع مختلف به زه راست کنند. ایرانیها کمانهائی دارند که کشیدن آنها بسیار مشکل است و برای زور آزمائی بکار می‌رود. آنها را با میخی به دیوار تعبیه می‌کنند و وزنه‌هائی به زه و کمان، همانجائی که شکاف سر تیر تکیه می‌کند، می‌آویزند. سنگین‌ترین کمانها پیش از آنکه به زه راست

شوند، پانصد (؟) وزن دارند. با ورزیده شدن شاگرد بوسیله یک کمان عادی، کمانی دیگر با حلقه‌های بسیار درشت آهنی سنگین که به زه کمان تعبیه شده است، تسلیم وی می‌کنند. جوانان با این کمانها به تمرین می‌پردازند و با حالت جهش و پرش در حین حرکت گاهی بروی یک پا و گاهی روی دو زانو و بعضی اوقات در هر دو حالت آنراشق و شل می‌کنند. هنگامیکه بدین طریق کمان خود را به زه راست می‌نمایند، یک صدای ناراحت کننده‌ای به وسیله چکاچک حلقه‌های فلزی به گوش می‌رسد که برای بدست آوردن نیروی بیشتر است. آموزگاران زمانی شاگرد را ماهر می‌دانند که بتوانند به هنگامیکه کمان را با دست چپ خود به حالت بازوی گشاده محکم و بدون لرزش نگهداشته است، زه را با شست دست راست به سوی گوش خویش بکشد و چنانکه اگر بخواهد آنرا بدانجا بند کند... جوانان حلقه‌ای به انگشت شست خویش می‌کنند که از درون پهنای یک شست و از بیرون به قدر نیمه آن است و زه را هنگام کشیدن بدان تکیه می‌دهند. این حلقه از شاخ، عاج و یا از یشم است که یک نوع سنگ رخام یا مرمر می‌باشد. شاه خودش یکی از آنها را در اختیار دارد که از نوع استخوانی، سخت، سبک و دارای رنگهای زرد و سرخ و طبیعی است و آنچنانکه می‌گویند گویا بر کاکل پرنده عظیمی در جزیره سیلان می‌روید... پس از استادی کامل در استفاده از کمان، نخستین ورزش ایشان تیراندازی به هوا و کوشش در پرتاب به ارتفاع بیشتر است. بهترین کمان یا کماندار ماهر کسی است که بتواند به ارتفاع ۴۵ درجه که حد اعلای برد کمان است تیراندازی کند. آنگاه به تیراندازی بی‌مقدمه و ناگهانی اقدام می‌کنند. اما با کشیدن زه کار تمام نیست بلکه مهم آن است که تیر را درست، استوار و بدون لرزش به زه راست کنند. بعد به آموختن تیراندازی سنگین و قوی می‌پردازند که کیفیت آن چنین است: یک چارچوبه‌ای به ارتفاع ۴ و به عرض دو پا بر خاکریزی تعبیه می‌نمایند که انباشته از شن کوبیده مرطوب، به عمق ۵ تا ٦ پا و همچون شاسی قالب گیری است. آنگاه یک قبضه کمان و یک تیر بی‌پر اختیار می‌کنند و هنگامیکه آماده تیراندازی می‌شوند یک نفر نوکر با یک مشت سنگریزه در دست جلو می‌آید و آنرا با یک ضربه سخت بر وسط چهار چوبه می‌زند تا کاملاً سفت و محکم شود. پس از انجام امر علامت گذاری، کماندار با تمام نیروی خود به نقطه مذکور تیراندازی می‌کند. سپس از نو آنرا بیرون می‌آورند باز هم به همان محل نشان شده پرواز می‌دهند تا اینکه تیر کاملاً در خاکریز فرو رود. توفیق دراین ورزش بستگی به آن دارد که در دفعات کمتری تیر را داخل هدف بسازند و این منظور با هدف گیری درست و دقیق برآورده می‌شود. چنین ورزشهائی برای آموزش تیراندازی انجام می‌گیرد. بطور کلی این فن در چند کلمه خلاصه می‌گردد: پرتاب دورتر، درست و راست، سخت و قوی تا تیر هدف را بشکافد و داخل آن شود... تیرهای ورزشی (مشقی) دارای نوک آهنین گرد، خرد و سائیده هستندو در صورتیکه تیرهای جنگی همچون سرنیزه تیز و یا مثل نیشترهای ما اروپائیان می‌باشد.

۲ – **شمشیر بازی:** دومین ورزش (رزمی) جوانان ایرانی، شمشیربازی است و چون مهارت در این فن مستلزم داشتن بازوی نیرومند و ورزیده می‌باشد، هنگام آموزش این ورزش، جوانان دو قطعه وزنه به بازوان خویش تعبیه کرده، شمشیر بدست بازوها را به سرعت و شدت به طرف بالا و پائین، عقب و جلو می‌چرخانند. برای اینکه مفاصل بهتر گشاده شوند و اعضاء بیشتر نرمش پیدا کنند، در حین شمشیربازی دو وزنه دیگر نیز بر دوشهای خویش تعبیه می‌نمایند که به شکل نعل اسب است تا مانع جنبش و تحرکت نگردد. این ورزش برای کشتی و مسارعت به مانند کسب مهارت در شمشیر زنی ارزش دارد.

۳ – **سوارکاری:** عبارت از خوب سوار شدن، در پشت اسب خود را محکم نگه داشتن، بدون تکان و نوسان عنان گشاده تاختن، هنگام تاخت و تاز مرکوب را بدون لرزه و رعشه متوقف ساختن است. همچنین چنان سبک و چابک بودن که بتوان در پشت اسب در حین حرکت بیست مهره را یکی بعد از دیگری به زمین انداخت و هنگام برگشت آنها را به همان ترتیب بدون تاخیر از نو برداشت. در ایران سوارکاران استوار و چابکی وجود دارند که‌میتوانند در پشت اسب بر روی زین سرپا ایستاده و عنان گشاده به تاخت و تاز بپردازند . . . ایرانیها سه نوع ورزش سواره دارند: گوی و چوگان، تیروکمان و پرتاب زوبین (جرید بازی) . . . در ورزش تیر وکمان، سواره با پرانیدن تیر به عقب به سوی فنجانی که در بالای ستونی به بلندی ۱۲۰ پا تعبیه شده، انجام می‌گیرد. برای صعود بر این ستونها، از میله‌های خمیده چوبینی که به ستون میخکوب شده و به منزله پلکان است استفاده می‌کنند. سوار تیر وکمان به دست به سوی ستون‌های مزبور می‌تازد وبعد از عبور از مقابل آنها، به عقب، چپ یا راست برگشته و تیراندازی می‌کند. باید برای چرخیدن به هر دوطرف مهارت داشت. این ورزش در تمام شهرهای ایران معمول است طوریکه پادشاهان هم بدان میپردازند.

۴ – **ورزش جرید بازی:** زوبین ورزشی را جرید می‌نامند که از شاخه خرماست. چون آنرا از شاخه‌های نخل خشک می‌سازند و از سرنیزه‌های «پرتویزان» (سرنیزه‌ای با دسته دوشاخه) بسیار بلندتر و بسی سنگین‌تر است، پرتاب آن مستلزم داشتن بازوی بسیار نیرومند می‌باشد.در ایران جرید بازانی چنان ماهر و ورزیده وجود دارند که می‌توانندیک چنین نیزه‌های بلند و سنگینی را به فاصله ۶۰۰ تا ۷۰۰ پا پرتاب کنند». (۲۴۹)

### چهارپایان سپاه

در قسمت حمل و نقل سپاه متذکر شدیم که سواره نظام در جنگها از اسب بعنوان مرکب استفاده می‌کردند. برای بار و بنه وبخش تدارکات ارتش نیز از قاطر، الاغ و بندرت از شتر بهره می‌بردند. شتر معمولاً برای سفرهای جنگی که در مسیر بیابانهای بی‌آب و علف قرار داشتند، مورد

استفاده قرار می‌گرفت. مهمترین مراکز پرورش این حیوان و بهترین نوع آنها عبارت بودند از: احسا، بُختی، برخوار، بلخ، ترک، دوکوهان کاشغر، دیاف، سرخس، عربی، کرمانشاهان، ماوراءالنهر، بجاوی و قزوینی.[۲۵۰] عمده‌ترین نواحی پرورش اسب نیزکه معمولاً آنها را به نام محل پرورششان می‌شناختند، عبارت بودند از: اسبان آذربایجان، آناطولی (ازمیر)، اریدان، اهوازی، بخارائی، پارسی، تاتاری، تاتاری مازنجان، تازی (عربی)، تبتی، جزیره، چغانی، راهوار ختلان، شهاری، زنجانی، عربی احسا، کاتونی، گوزگانان، گیلی، بردعی ، ترکی، جزغلی، ختلی، خراسانی، خلجی، بلخی، شهریه زوزان، شهریه طخارستان، غوری، کرال، کوره سر، طرازی، ترکمن و کاشغری. استر نیز در چندین ناحیه وجود داشتند که در متون تاریخی به آنها اشاره گردیده است. از جمله: استر ارمنی، ارانی، باب الابوابی، بردعی، خراسانی، کشی، کوره سری، ماوراءالنهری، مصری، بربری مغرب، ترکستانی، ختلانی، زوزانی و عمانی.[۲۵۱]

شاردان شرح جالبی از چهارپایان عصر صفوی دارد. وی یکی از مراکز مهم پرورش اسب ایران را در آذربایجان مخصوصاً در منطقه روستای «آجی آغاش» دانسته که در آنجا گله‌های اسب چندین هزار راسی آماده توزیع و فروش بودند. وی در توصیف اسب و سایر چهارپایان چنین می‌نویسد: «اسبهای ایران دارای دم درازی می‌باشند که بعضی اوقات آنرا گره می‌زنند و به هوا می‌کنند. آنها ۱۸ تا ۲۰ سال خدمت می‌کنند. اسبهای ایرانی زیباترین اسبهای مشرق زمین‌اندولی عالی‌ترین ومطلوبترین نیستند. ولی نوع عربی‌اش برتر و بهتر ازآن است و به خاطر سبکی و چابکی در ایران ارزش بسیار دارند. . . ایرانیها می‌گویند برای آزمایش اسبان اصیل عربی باید آنها را ۳۰ فرسنگ یک نفس به سرعت راند، آنگاه تاسینه در آب غوطه‌ورشان ساخت و بعد به آنها جو داد، اگر با حرص و ولع به خوردن پرداختند اسب عربی اصیل خواهند بود. . . ایرانیها اسبهای تاتار فراوانی هم دارند که نسبت به اسب ایرانی پست‌تر، زمخت‌تر و زشت‌ترند ولی در تاخت و تاز بردبارتر، پرجوش و خروشتر، سبک تر وچابکتر هستند . . . اسب در ایران گران است. بادپایان خوب از ۱۰۰۰ فرانک تا ۱۰۰۰ اکو ارزش دارند. صادرات زیاد این حیوان به ترکیه و مخصوصاً هندوستان علت اصلی گرانی زیاد آن می‌باشد. صدور آن هم فقط بااجازه شاهنشاه مقدور است . . . در ایران فقط شاه می‌تواند ایلخی داشته باشد. حکام و ناظرین ایالات که ایلخی‌هایی برای خود دارند، آن‌ها را بنام وی نگه می‌دارند. شاه ایلخی‌های زیادی در سرتاسر کشور دارد، در ماد (آذربایجان)، پارس، مجاور پرسپولیس باستان (تخت جمشید) که عالی‌ترین اسبهای امپراتوری آنجاست. شاه در تمام ایالات و اکثر شهرهای بزرگ اصطبلهای اختصاصی دارد. به این خاطر که همیشه اسبانی برای توزیع به همه افسران و سواره نظام و صنعتگران و کلیه کسانیکه در رشته مربوطه وظیفه خوار شاهنشاه هستند، داشته باشد. بعضی اوقات خواه از ایلخی‌های اختصاصی‌و خواه به طریق هدیه و تقدیمی، به قدری برای

شاهنشاه اسب می‌رسد که اصطبلهای سلطنتی دیگر گنجایش آنها را ندارند. در این موقع اسبهای مازاد را بین افراد متمکن برای هر خانه یکی تقسیم می‌کنند.

تمام اسبان شاهنشاه بایک لاله شکفته مانند درقسمت ران نشان شده‌اند. علامت نهادن در این موضع مرکوب، اختصاص به بادپایان معظم‌له دارد. کلیه اسبهای نشانه‌دار دیگر در جای دیگرشان علامت گذاری شده‌اند. اشخاصی که به دریافت اسب از شاه مفتخر می‌شوند نمی‌توانند آنرا بفروش برسانند ولی برای معاوضه مجاز می‌باشند. . . هنگامیکه مرکوب درگذشت، موظف‌اند که موضع نشان شده پوست اسب را با اندک گوشت زیر آن قطع کنند و تسلیم میرآخور شاه در محل بنمایند تا در دفتر ثبت مربوطه در مورد اسب عطائی بری الذمه گردند. پس از اینکه طرف سوگند یاد کرد که مرکوب به اجل طبیعی درگذشته به او مرکوب خواهند داد. . . بعد از اسب متداول‌ترین مرکوب قاطر است که ارزش هر یک از آنها ۵۰۰ فرانک می‌باشد. سپس خر مرکوب رایج ایرانیان است و آن دوقسم دارد، خر بومی که مانند الاغ‌های ماکند و سنگین‌اند و فقط اختصاص به باربری دارند، دیگر خرهائی که از نژاد عربی هستند. آنها بسیار ظریف و از خران درجه اول جهان بشمار می‌روند و منحصراً برای سواری بکار گرفته می‌شوند. زین آنها بمانند پالان گرد، مسطح، صاف‌تر و مستور از ماهوت و قالیچه و دارای رکاب و یراق است. خر عربی دارای پشم و موی براق و صیقلی، سر کشیده و بلند و پاهای سبک و چابکی است که هنگام حرکت با حرارت تمام آنها را از زمین بلند می‌کند».(۲۵۲)

## منابع


۱ - تاریخ ایران زمین، ص ۲۶۵
۲ - سفرنامه جوان ماریا انجللو، ص ۱۱۵
۳ - سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۳۱ و ۳۲
۴ - حبیب السیر، جلد ۴، صص ۴۵۶ تا ۴۵۹
۵ - زندگانی شاه اسماعیل، ص ۱۴۹
۶ - عالم آرای صفوی، صص ۶ و ۵۸تا ۶۴
۷ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی، ص ۱۴۶
۸ - عالم آرای صفوی، صص ۷۵تا ۸۰
۹ - همان، صص ۸۲، ۸۴ و ۱۳۷
۱۰ - مالک و زارع در ایران، ص ۲۱۴
۱۱ - انقراض صفویه، ص ۱۲۲
۱۲ - حبیب السیر، جلد ۴، ص ۴۷۱ - زندگانی شاه اسماعیل، ص ۱۵۶
۱۳ - زندگانی شاه اسماعیل، صص ۱۶۴ و ۱۶۸
۱۴ - همان، صص ۱۷۰ ، ۲۳۸ و ۲۸۱ - عالم آرای صفوی ، صص ۹۰ تا ۹۳
۱۵ - سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۳۷۰
۱۶ - همان، صص ۳۵۷ تا ۳۶۱
۱۷ - همان، صص ۳۶۵ و ۳۶۶
۱۸ - همان، صص ۳۷۶ و ۳۷۷
۱۹ - همان، صص ۳۲۵ و ۴۲۹ - زندگانی شاه اسماعیل، صص ۲۴۰ تا ۲۴۳ و ۲۲۵ - عالم آرای صفوی، صص ۳۰۶ تا ۳۱۲ - تاریخ روضه الصفا، جلد ۸ ، ص ۲۷
۲۰ - خلیج فارس، صص ۳۴، ۵۷ و ۵۸
۲۱ - همان، صص ۱۲۹ و ۱۳۰ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی، صص ۲۰۹ تا ۲۱۲ - دریانوردی ایرانیان، جلد ۲، ص ۵۸۳ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۳ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۴، صص ۱۴۸ و ۱۴۹ - تاریخ نظامی ایران، ص ۱۳۸
۲۲ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی،ص ۳۵۴
۲۳ - عالم آرای صفوی ، صص ۴۸۲ تا ۴۸۵
۲۴ - همان، ص ۴۸۹ - حبیب السیر، جلد ۴، ص ۵۴۵ تا ۵۴۸
۲۵ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۱۵۶
۲۶ - همان، ص ۱۶۵
۲۷ - عالم آرای عباسی، صص ۴۸۵ و ۴۸۶
۲۸ - سفرنامه انجللو، صص ۱۲۰ و ۱۲۱
۲۹ - حبیب السیر، جلد ۴، صص ۵۴۷ و ۵۴۸
۳۰ - گلشن مراد، بخش تعلیقات، ص ۸۲۸
۳۱ - تاریخ روضه الصفا ، جلد ۸، ص ۳۶
۳۲ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی، صص ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۵۹و۳۶۴
۳۳ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۹۱
۳۴ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۱

۳۵ - تاریخ صنایع ایران، ص ۲۶۹ - صنایع ایران بعد از اسلام، ص ۲۶۹
۳۶ - عالم آرای عباسی، جلد۱، صص ۵۴ تا ۶۵
۳۷ - ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۲۰ تا ۲۴
۳۸ - تاریخ روضه الصفا ، جلد ۸، ص ۸۴
۳۹ - همان، ص ۷۷
۴۰ - همان ، صص ۹۲ ، ۹۵ و ۱۳۰
۴۱ - علم آرای عباسی، جلد ۱، ص ۵۸
۴۲ - احیاء الملوک ، ص ۵۰۹ - سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، ص ۲۳۲
۴۳ - تذکرة الملوک، بخش تعلیقات، ص ۵۲
۴۴ - تاریخ روضة الصفاء، جلد۴، ص ۱۴۳ - تاریخ ایران از دوران باستان . . . ص ۴۸۹
۴۵ - عالم آرای عباسی، جلد ۱، ص ۱۴۱
۴۶ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، صص ۴۴۸ و ۴۴۹
۴۷ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۶۹۳
۴۸ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۲۱۶
۴۹ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۶۹۳
۵۰ - تاریخ ایران از دوران باستان تا . . . ص ۴۸۸
۵۱ - تاریخ روضةالصفا ، جلد ۸ ، ص ۱۵۱
۵۲ - استراتژی نظامی ایران، ص ۴۸
۵۳ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، صص ۶۹۶ و ۶۹۷
۵۴ - شاه اسماعیل دوم صفوی، صص ۲۳ تا ۴۱
۵۵ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۱، ص ۱۱
۵۶ - شاه اسماعیل دوم صفوی ، صص ۱۱، ۶۳، ۶۸و۷۷
۵۷ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۳۹۵
۵۸ - تاریخ روضة الصفا ، جلد ۸، ص ۲۱۲
۵۹ - همان، صص ۲۲۵ - تاریخ ایران زمین، ص ۲۷۳ - عالم آرای عباسی، جلد ۱، صص ۳۱۱ و ۳۲۳ تا ۳۲۹ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۱، صص ۸۵ تا ۹۸، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۴۹ تا ۵۲ ، ۷۸ تا ۸۴
۶۰ - تاریخ ایران از دوران باستان تا . . . ، ص ۵۱۱
۶۱ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۱، ص ۶۹۹
۶۲ - عالم آرای عباسی، صص ۴۱۲ و ۴۴۵ - تاریخ روضة الصفا ، جلد ۸، ص ۲۶۰
۶۳ - تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، ص ۵۸
۶۴ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۶۳
۶۵ - عالم آرای عباسی، جلد ۲، صص ۶۱۹ و ۶۲۹ - تاریخ روضة الصفا ، جلد ۸، ص ۳۳۵ تا ۳۴۳
۶۶ - فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، ص ۵۱
۶۷ - تاریخ ایران از دوران باستان . . . ، ص ۵۱۲
۶۸ - تاریخ نظامی ایران، ص ۱۴۹
۶۹ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۲، ص ۴۱۹
۷۰ - به نقل از: زندگانی شاه عباس اول، جلد ۴ ، صص ۲۲ و ۲۳
۷۱ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، جلد ۲، ص ۶۳۷
۷۲ - همان ، صص ۶۳۹ تا ۶۴۵، ۶۵۴، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۷ و ۶۹۷
۷۳ - همان، صص ۷۰۹ تا ۷۱۵

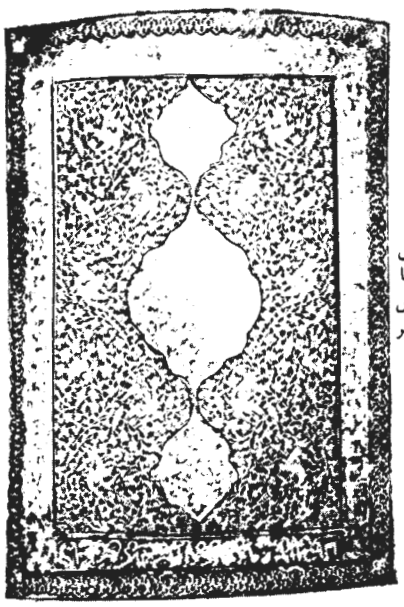
۷۴ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۲ ، ص ۱۱۵ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲ ، ص ۴۰۹
۷۵ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، جلد ۲ ، صص ۷۳۱ ، ۷۳۲، ۷۳۷، ۷۴۵، ۷۷۱، ۸۰۶، ۹۰۵ - تاریخ روضه الصفا ، جلد۸، صص ۳۴۷ تا ۳۶۰، ۳۷۹ و ۳۹۸
۷۶ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۲، صص ۳۹۳ و ۳۹۴
۷۷ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۲۴
۷۸ -تاریخ ایران زمین، ص ۲۷۷
۷۹ - سفرنامه پیترودلاواله، صص ۳۵۳ تا ۳۵۶ ، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۳ و ۴۰۲
۸۰ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۴، ص ۲۱۵ تا ۲۲۶ - دریانوردی ایرانیان ، جلد ۲، صص ۵۹۹ تا ۶۰۴ - تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۸۹ تا ۹۳ - سفرنامه تاورنیه، صص ۳۸۵ و ۶۸۵ - تاریخ روابط خارجی و سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۱۱ - عالم آرای عباسی، جلد ۳، صص ۹۷۹ تا ۹۸۲ - خلیج فارس صص ۱۶۳ تا ۱۷۵
۸۱ - تاریخ اجتماعی ایران ،جلد ۴، ص ۵۱۳
۸۲ - تاریخ ایران از دوران باستان . . . ، صص ۵۱۵ تا ۵۲۵
۸۳ - به نقل از: تذکرةالملوک، بخش تعلیقات، ص ۵۱
۸۴ - سفرنامه پیترودلاواله، صص ۳۴۳ تا ۳۴۸
۸۵ - به نقل از: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۳۹۸
۸۶ - سازمان اداری حکومت صفویه، صص ۵۰ به بعد - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۳۹۷
۸۷ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۴۱۹
۸۸ - تذکرة الملوک، بخش تعلیقات، ص ۵۱
۸۹ - خلاصة السیر، ص ۴۱
۹۰ - همان، صص ۴۷، ۷۰، ۸۹ و ۱۰۸
۹۱ - مالک و زارع، صص ۹۲ و ۹۶
۹۲ - خلاصة السیر، صص ۸۶ و ۸۷
۹۳ - همان، صص ۲۱۵ تا ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۲۷و۲۲۹ - تاریخ روضة الصفا ، جلد۸، ص ۴۶۰
۹۴ - خلاصة السیر، صص ۲۴۳، ۲۶۷، ۲۵۷و۲۵۸
۹۵ - تاریخ روابط خارجی ایران ، صص ۴، ۱۰۴ و ۱۰۵
۹۶ - همان، ص ۱۱۷
۹۷ - تذکرة الملوک، ص ۵۷ - تاریخ ایران زمین، ص ۲۸۱
۹۸ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۲۳
۹۹ - سفرنامه تاورنیه،کتاب پنجم، صص ۵۸۱ تا ۵۴۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۲۵۶، ۲۷۸، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۸ و ۵۹۴
۱۰۰ - در دربار شاهنشاهی ایران، ص ۹۳
۱۰۱ - سفرنامه سانسون، صص ۴۳ تا ۴۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۷ تا ۱۴۴ ، ۱۸۵و ۱۸۶
۱۰۲ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۴، صص ۱۱۱، ۱۴۰، ۲۶۴ تا ۲۶۷ ، ۳۶۹و۲۷۰، جلد ۸، صص ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۵و۲۳۶
۱۰۳ - تاریخ ایران زمین، ص ۲۸۳
۱۰۴ - نقرص سلسله صفویه، صص ۷۵ و ۷۸
۱۰۵ - همان، ص ۵۰۹
۱۰۶ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۳۵
۱۰۷ - مجمع التواریخ، ص ۱۸
۱۰۸ - همان، صص ۲۳ ، ۲۴ و ۲۸
۱۰۹ - همان، ص ۵۶

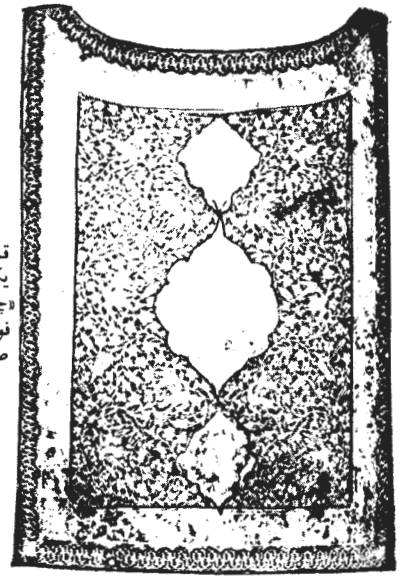
۱۱۰ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۷۰۲
۱۱۱ - انقراض صفویه، صص ۱۵۲، ۱۵۵ تا ۱۵۸، ۱۶۲ تا ۱۶۴ - عالم آرای نادری ، جلد ۱ ص ۲۷
۱۱۲ - انقراض صفویه، صص ۱۶۸ ،۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶ و ۱۷۹
۱۱۳ - همان، صص ۱۸۱، ۱۸۲ و ۱۸۶
۱۱۴ - همان، صص ۲۲۹ ، ۲۳۱، ۱۸۹ تا ۱۹۳، ۱۹۶و۲۰۰ تا ۲۰۳ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۴۳۲
۱۱۵ - انقراض سلسله صفویه، صص ۱۱۵ ، ۲۰۶ و ۲۰۸
۱۱۶ - از نادر تاکودتای رضاخان میرپنج ، صص ۱۵و۱۶
۱۱۷ - انقراض سلسله صفویه، صص ۳۰۵ تا ۳۱۰
۱۱۸ - همان، صص ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴ و ۳۱۷
۱۱۹ - همان، صص ۲۷ و ۳۱
۱۲۰ - سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، ص ۴۶۱
۱۲۱ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸ ص ۲۱۸
۱۲۲ - همان،ص ۲۲۵
۱۲۳ - تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، ص ۷۵
۱۲۴ - تاریخ ایران از دوران باستان تا . . . ، ص ۴۷
۱۲۵ - سفرنامه سانسون، صص ۴۳ تا ۴۵
۱۲۶ - تاریخ ایران زمین، صص ۲۸۶ و ۲۸۸ - انقراض سلسله صفویه، ص ۱۶
۱۲۷ - به نقل از: تاریخ نظامی ایران ، ص ۱۲۷
۱۲۸ - زندگانی شاه عباس اول، جلد۳، ص ۲۵۵
۱۲۹ - سفرنامه کارری، ص ۳۲
۱۳۰ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸، صص ۲۲۶ و ۲۷۸
۱۳۱ - همان، صص ۲۸۶ و ۳۰۰ - سیاست و اقتصاد در عصر صفویه، صص ۵۷ و ۶۹
۱۳۲ - مالک و زارع در ایران، صص ۲۱۵ تا ۲۱۷
۱۳۳ - تاریخ ایران از دوران باستان تا . . . ، ص ۴۷۹
۱۳۴ - سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۴۴۸
۱۳۵ - تذکرة الملوک، ص ۴۰
۱۳۶ - تاریخ نظامی ایران، ص ۱۱۸
۱۳۷ - تذکرةالملوک، ص ۷
۱۳۸ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸، ص ۲۳۹
۱۳۹ - عالم آرای صفوی، ص ۶۰۹
۱۴۰ - سفرنامه سانسون، صص ۴۳ تا ۴۵
۱۴۱ - تذکرة الملوک، ص ۸
۱۴۲ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۱، صص ۱۷۵ تا ۱۷۸
۱۴۳ - سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۲۱۷ و ۲۱۸
۱۴۴ - تذکرة الملوک، ص ۹
۱۴۵ - زندگانی شاه عباس اول، جلد۱ ، صص ۱۷۷ و ۱۷۸
۱۴۶ - تاریخ روضه الصفا، جلد ۹، صص ۳۵۹ و ۴۳۸
۱۴۷ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸، ص ۲۱۸
۱۴۸ - تذکرة الملوک، ص ۱۴
۱۴۹ - همان، ص ۱۳۷

۱۵۰ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸،صص ۲۱۴ تا ۲۱۶
۱۵۱ - تذکرة الملوک ، ص ۵۳
۱۵۲ - همان، ص ۱۶۸
۱۵۳ - سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، صص ۱۶۸،۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷ و ۱۸۴
۱۵۴ - مالک و زارع در ایران، ص ۲۴۳
۱۵۵ - همان، ص ۲۱۷
۱۵۶ - همان، ص ۲۲۱
۱۵۷ - تاریخ نظامی ایران، ص ۱۱۶
۱۵۸ - سفرنامه سانسون، صص ۴۳ تا ۴۵
۱۵۹ - سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۳۶۵ تا ۳۶۷
۱۶۰ - همان، صص ۴۴۸ و ۴۴۹
۱۶۱ - تاریخ عالم آرای عباسی، جلد۲، ص ۶۵۳
۱۶۲ بررسیهای تاریخی ، شماره ۶، اسفند ۱۳۵۰، صص ۱۵۱ تا ۱۵۴
۱۶۳ - تاریخ ایران از دوران باستان . . . ، ص ۵۵۰
۱۶۴ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸، ص ۲۲۴
۱۶۵ - تاریخ روضة الصفا ، جلد ۸، ص ۲۱۲
۱۶۶ - تذکره جغرافیای تاریخی، صص ۱۲۰ تا ۱۲۲ و ۱۴۴
۱۶۷ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۶۳
۱۶۸ - ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۲۰ تا ۲۳
۱۶۹ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی۷ ص ۲۹۱
۱۷۰ - پیشینه سان و رژه در ایران، صص ۵۹ ، ۶۱ و ۱۰۵
۱۷۱ - عالم آرای عباسی، ص ۸۲۵
۱۷۲ - سیاحتنامه شاردان، جلد۸، صص ۲۱۸، ۲۲۳ و ۲۲۵
۱۷۳ - تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۷۵
۱۷۴ - تاریخ مبارک غازانی، صص ۱۵۶ و ۵۳۴
۱۷۵ - عالم آرای صفوی، صص ۱۵۶ و ۵۳۴
۱۷۶ - سیاحتنامه شاردان، جلد۸، ص ۲۱۶
۱۷۷ - همان، ص ۲۲۰، عالم آرای صفوی،ص ۱۷۷ - سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۳۵۴
۱۷۸ - عالم آرای صفوی، صص ۱۴۱ ، ۳۰۶ تا ۳۱۲
۱۷۹ - دون ژوان ایرانی، صص ۷۳ و ۷۴
۱۸۰ - سیاحتنامه شاردان، جلد۸، ص ۲۲۲
۱۸۱ - ارتش ایران در زمان صفویه، ص ۹۵
۱۸۲ - در دربار شاهنشاهان ایران، ص ۹۴
۱۸۳ - تذکرة الملوک، ص ۳
۱۸۴ - عالم آرای صفوی، صص ۳۶۸ تا ۳۷۲
۱۸۵ - عالم آرای عباسی، جلد ۲، ص ۸۹۹
۱۸۶ - زندگانی شاه عباس اول، جلد۴، ص ۱۰۱
۱۸۷ - عالم آرای صفوی، صص ۵۱۷ و ۵۱۹
۱۸۸ - زندگانی شاه عباس اول، جلد۲، ص ۱۴۰
۱۸۹ - اولین سفیران ایران و هلند، صص ۸۶ و ۹۶

۱۹۰ - خلاصة السیر، صص ۴۷، ۷۰، ۸۹ و ۱۰۸
۱۹۱ - عالم آرای عباسی، جلد۲، ص ۹۰۱
۱۹۲ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۲، ص ۱۳۸
۱۹۳ - همان، ص ۱۳۹
۱۹۴ - مجمع التواریخ، صص ۱۱۹و۱۲۰
۱۹۵ - سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۳۴۳
۱۹۶ - عالم آرای عباسی، جلد ۲، صص ۵۰۷ و ۵۰۸ - عالم آرای صفوی، ص ۱۵۶ و ۴۸۲ تا ۴۸۵
۱۹۷ ـ سیاحتنامه شاردان، جلد۵، ص ۲۳۷
۱۹۸ - تاریخ عصر شاه صفی، ص ۲۶۱
۱۹۹ - همان، ص ۲۶۳
۲۰۰ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۲، ص ۴۱۲
۲۰۱ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸، صص ۲۱۹ تا ۲۲۲
۲۰۲ - عالم آرای صفوی، ص ۱۵۶
۲۰۳ - همان، صص ۱۴۲، ۵۵۰ تا ۵۸۰، عالم آرای عباسی، جلد ۲، ص ۸۱۷
۲۰۴ - زندگانی شاه عباس اول، جلد ۳، صص ۱۷۷، ۱۲۴، ۱۷۸و۱۸۰
۲۰۵ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۸، صص ۲۲۶ تا ۲۲۸
۲۰۶ - به نقل از: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۱۵۶
۲۰۷ - سیاحتنامه شاردان، جلد۸، صص ۳۵۳ و ۳۵۴
۲۰۸ - به نقل از: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۲۰۷
۲۰۹ - ذوب آهن، صص ۹ تا ۱۶ - متالورژی صص ۱۹۴، ۴۷۷ و ۴۷۸
۲۱۰ - تکنولوژی فلزات، صص ۴۱ تا ۴۶ - متالورژی ، صص ۲۲۵ ، ۲۳۴و ۲۴۰
۲۱۱ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، صص ۲۳۲ تا ۲۳۴
۲۱۲ - انقراض سلسله صفویه، ص ۴۴۸
۲۱۳ - راهنمای صنایع ایران، ص ۱۵۵
۲۱۴ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۳، صص ۹۳ و ۹۴
۲۱۵ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، ص ۲۶۲
۲۱۶ - همان، ص ۲۶۳ - سفرنامه تاورنیه، کتاب پنجم، ص ۵۹۹
۲۱۷ - تاریخچه فلز و سلاح در ایران، صص ۱۷ تا ۲۴
۲۱۸ - راهنمای صنایع ایران، ص ۱۵۵
۲۱۹ - احسن التواریخ، ص ۸۹
۲۲۰ - تاریخ صنایع ایران، ص ۳۹
۲۲۱ - هنرهای ایران، فوریه، صص ۱۸۳ و ۱۸۴
۲۲۲ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، ص ۲۶۴
۲۲۳ - تاریخ ایران از دوران باستان تا . . . ، صص ۵۴۱ تا ۵۴۳
۲۲۴ - هنر اسلامی، ص ۲۱۱ - ایران در زمان صفویه، ص ۲۸۹ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، صص ۲۶۲ و ۲۶۴ - متالورژی ، صص ۶، ۳۹۴، ۳۹۶ و ۴۲۸
۲۲۵ - صنایع ایران بعد از اسلام ، صص ۳۹ و ۲۷۲ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۳، ص ۲۳۰ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، ص ۲۶۴
۲۲۶ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، ص ۲۵۸ - صنایع ایران بعد از اسلام، ص ۲۶۹
۲۲۷ - دون ژوان ایرانی، صص ۷۳ و ۷۴

۲۲۸ - هنر اسلامی، ص ۲۱۱
۲۲۹ - صنایع ایران بعد از اسلام، صص ۲۷۰ و ۲۷۱
۲۳۰ - ایران در زمان صفویه، ص ۲۸۹
۲۳۱ - صنایع ایران بعد از اسلام، ص ۲۷۰
۲۳۲ - هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، ص ۲۵۶
۲۳۳ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۳، ص ۳۴۰
۲۳۴ - تاریخچه فلز و سلاح در ایران، صص ۲۵ تا ۳۸
۲۳۵ - هنر اسلامی، ص ۲۱۱
۲۳۶ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۴۳۰
۲۳۷ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۳، صص ۳۴۱ و ۳۴۲
۲۳۸ - تاریخ مختصر جهان، جلد۲، ص ۱۱۴
۲۳۹ - ایران و قضیه ایران، ص ۷۳۷
۲۴۰ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۳، ص ۳۹۷
۲۴۱ - تاریخ روابط بازرگانی وسیاسی ایران و انگلیس، صص ۱۶۸ و ۱۶۹
۲۴۲ - تذکرة الملوک، بخش تعلیقات، ص ۵۱
۲۴۳ - تاریخ روابط بازرگانی وسیاسی ایران وانگلیس، ص ۸۰
۲۴۴ - سیاست و اقتصاد در عصر صفویه، ص ۱۵۱
۲۴۵ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی، ص ۳۵۳
۲۴۶ - تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۵۹
۲۴۷ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۲۱۰
۲۴۸ - تاریخ ایران باستان از دوران، . . . ، صص ۵۴۳ و ۵۴۱
۲۴۹ - سیاحتنامه شاردان، جلد ۳، صص ۱۷۹ تا ۱۸۴
۲۵۰ - ظرائف و طرائف، صفحات متعدد بهره گرفته از فهرست اعلام
۲۵۱ - همان، صفحات متعدد
۲۵۲ - سیاحتنامه شاردان، - جلد ۳، صص ۱۰۵ تا ۱۱۰

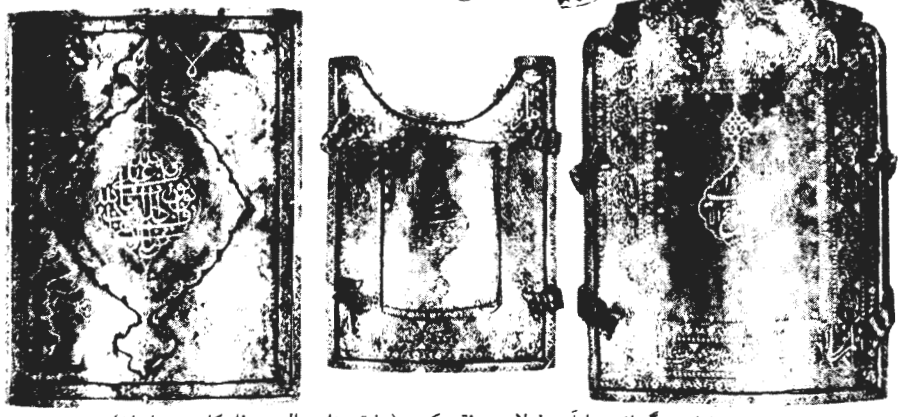




قسمت عقب و جلوی یک زره سینه بند یا «چهار آینه» ـ از جنس فولاد و متعلق به عصر صفوی



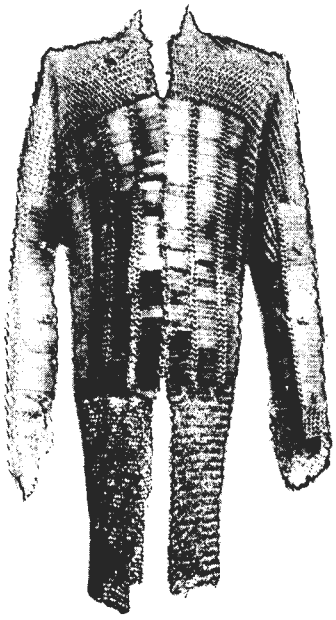
ساعد بند یا زرهی که مچ را تا آرنج در برابر ضربات پوشش می‌داد. از جنس فولاد و طلا کوب، عصر صفوی (موزه نظامی تهران)



نمونه‌ای دیگر از چهارآینه فولادی ـ نقره کوب (هفت هزار سال هنر فلز کاری در ایران)



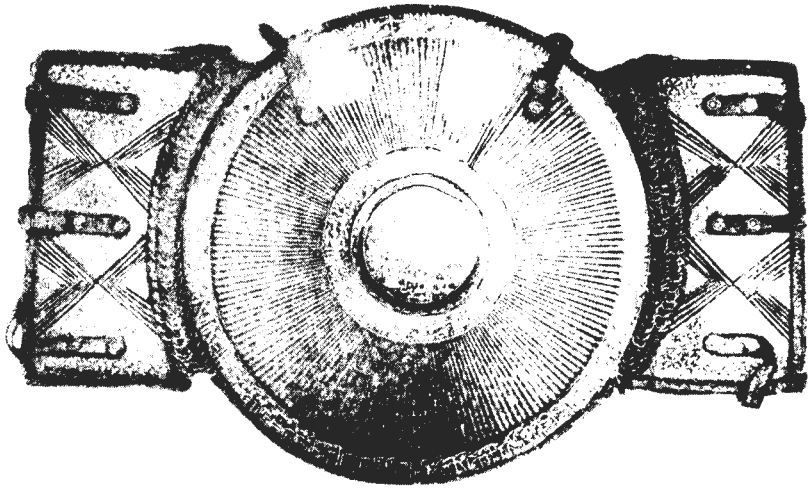
زره فولادین شاه عباس
(موزه تاپ‌کاپی استامبول)



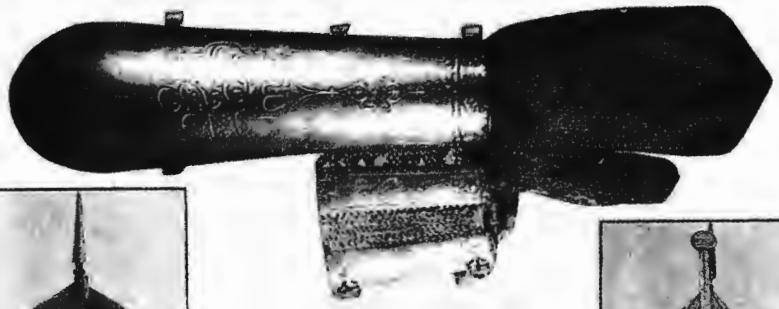
زره عصر صفوی ـ بافته شده
از حلقه‌های ریز فولادی



کلاه‌خود فلزی ساخت «حجی» به
سال ۱۱۱۲ هـ.ق
(موزه پورت دیهال بروکسل، بلژیک)



نوعی دیگر از چهار آینه دارای نقوش گـل و گیاه، آیات قرانی و طلاکوب شده
(هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران)



ساعد بند فولادی ـ کار استاد کاران اصفهان



کلاه‌خود فولادی زره دار ـ تزئین شده با آیات و دور لبه با بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم وزن حدود ۲ کیلو، قسمت جلو دارای زره کشوئی برای صورت
(موزه نظامی تهران)



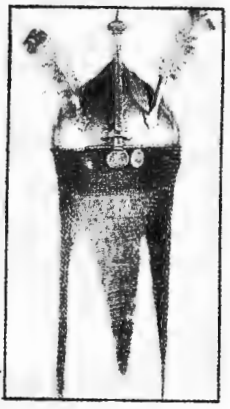
کلاه‌خود فولادی زره دار
(موزه نظامی تهران)



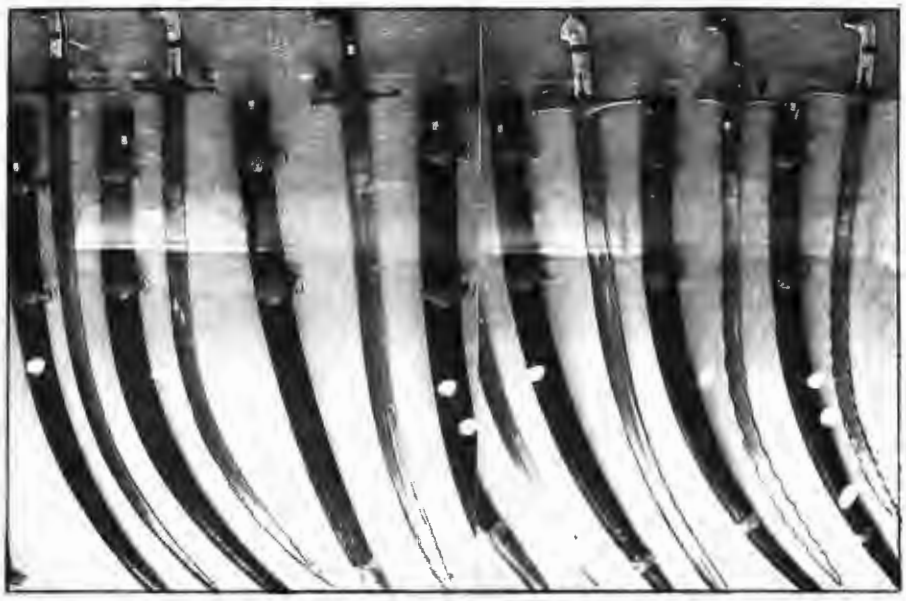
یک دست کامل لباس زره‌ای فولادی با کلاه‌خود، ساعد بند، چهار آینه، زره نیم تنه پائین و بالا ـ ساخت ایران (موزه نظامی تهران، سعد آباد)



چهار آینه، ساخت اصفهان
(تاریخچه فلز و سلاح در ایران)



کلاه‌خود طلا کوب، ساخت اصفهان



شمشیرهای شاهان صفوی ـ شمشیر شاه عباس (عمل کلبعلی) و اسدالله اصفهانی، شمشیر شاه صفی (عمل سلیمان اغلام) و مصری معلم، شمشیر شاه اسماعیل (عمل اسدالله اصفهانی)، شمشیر سلطان حسین (عمل محمد تقی سکاک)
وزن شمشیرها حدود ۷۵۰ گرم از جنس فولاد آبدیده و بسیار بران، قد ۱/۴۰ سانت، وزن غلافها بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ گرم
(موزه نظامی تهران)



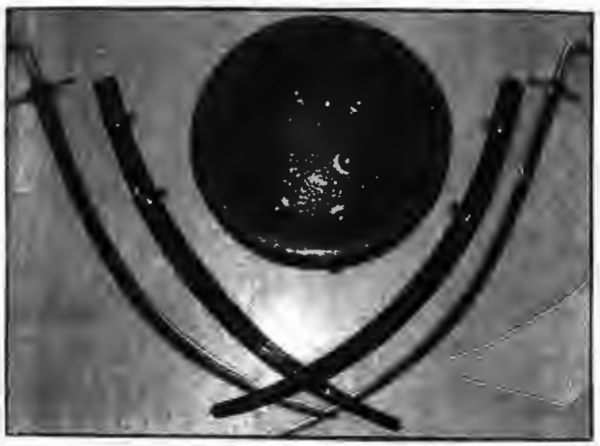
سه کمان متعلق به عصر صفوی ـ قد حدود ۱/۵ متر، وزن کمان پائینی که فولادین است ۱ کیلو و دو تای دیگر ده از چوب بسیار عالیست حدود ۲۰۰ گرم می‌باشد.
(موزه نظامی تهران)

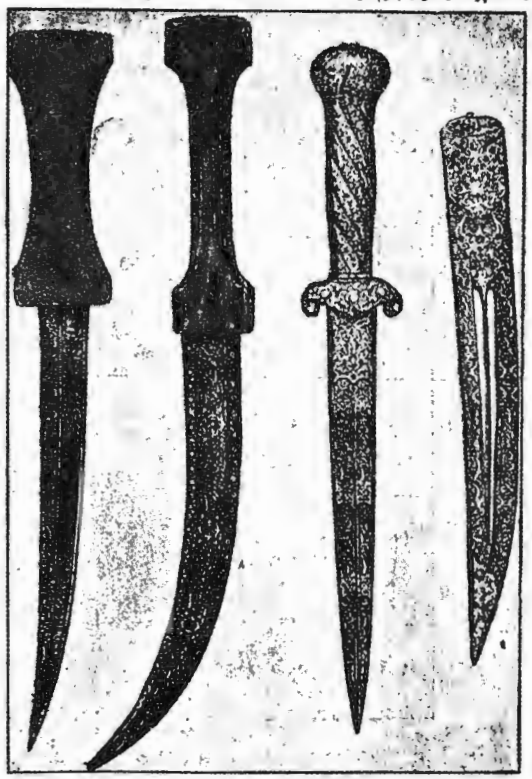


چند نوع کمان، تیر، پیکان و یک تیردان (ترکش) عصر صفوی
(موزه نظامی تهران)

نمائی از چند سلاح تدافعی و تعارضی عصر صفویه ـ دو نیزه تصویر بالا هر یک سه متر بلندی دارند، سپرها از فلز و چرم کرگدن ساخته شده‌اند (موزه نظامی تهران ـ سعد آباد)







چند خنجر زیبای ساخته شده استادکاران ایرانی در عصر صفویه

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تأسیس ۱۳۷۴



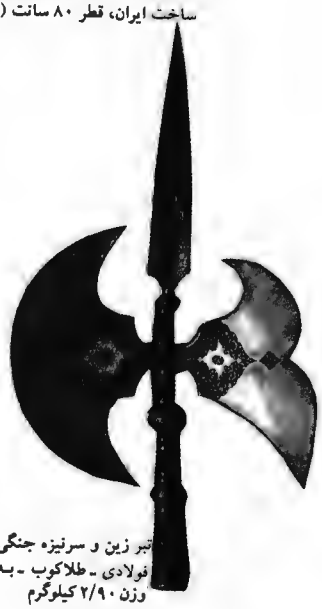
شمشیر فولادی با جلد مزین و
بسیار زیبا ـ ساخت اصفهان



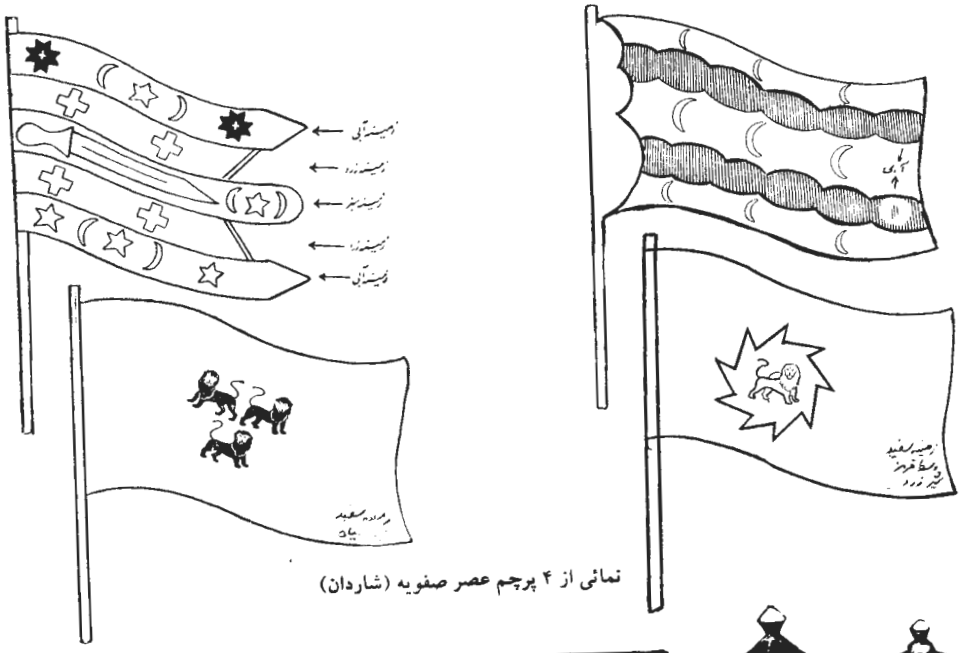
سپر از پوست کرگدن ـ طلاکوب میناکاری شده،
ساخت ایران، قطر ۸۰ سانت (موزه نظامی تهران)



درفشدار عصر صفوی به همراه
درفش ذوالفقار ـ طرح استنباطی
(راهنمای رژه)



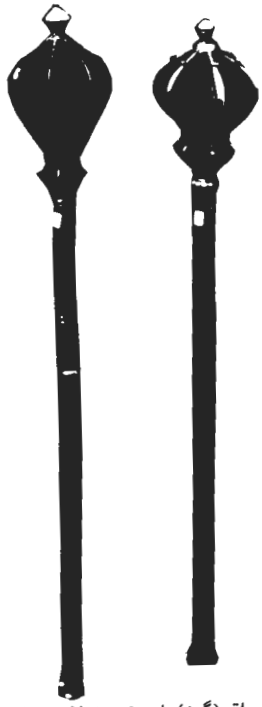
تبر زین و سرنیزه جنگی،
فولادی ـ طلاکوب ـ به
وزن ۲/۹۰ کیلوگرم
(موزه نظامی ارتش)



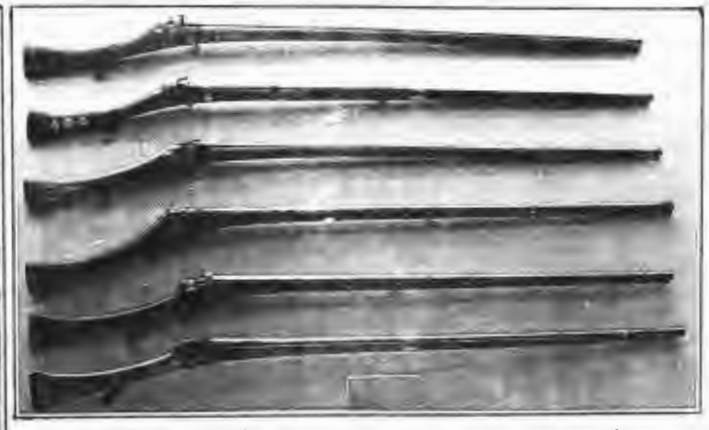
نمائی از ۴ پرچم عصر صفویه (شاردان)



مجموعه سه گرز، تبر و تبرزین جنگی عصر صفویه



چماق (گرز)های ۶ پر فولادی ـ طلا کوب ، متعلق به عهد سلطان حسین (موزه نظامی تهران)

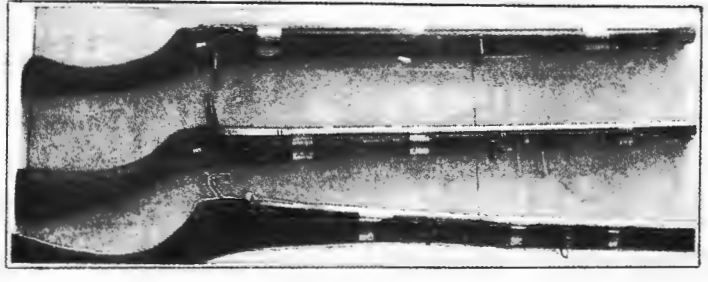


تفنگهای سرپر سیستم فتیله‌ای ـ طراحی از برادران شرلی انگلیسی در عصر شاه‌عباس اول، ساخت استاد کاران ایرانی، وزن حدود ۴ کیلو، قد ۲/۲۰ متر (موزه نظامی تهران)

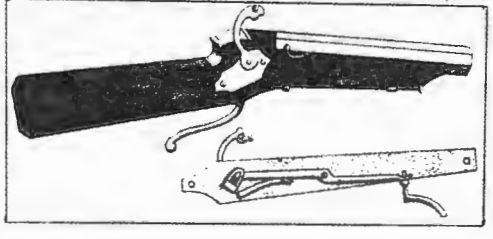


دستگاه چکاننده تفنگهای فتیله‌ای عصر صفویه ـ شامل فتیله گیر، حوضچه باروت و انتهای لوله (موزه نظامی تهران)

تفنگهای قلعه‌ای سرپر ساچمه‌ای لوله ۸ پر ـ طراحی برادران شرلی، ساخت استادکاران ایرانی، قد ۲/۵ متر، وزن حدود ۹ کیلو. غالباً این نوع تفنگها بر روی برجسها و باروی دور شهر نصب می‌گردید تا در برابر هجوم سراسری دشمن به آتش هماهنگ بپردازند (موزه نظامی تهران)



نمائی از طرز حرکت ماشه تفنگهای فتیله‌ای عصر صفویه





توپ برنجی ـ ساخت استادکاران
ایرانی عصر صفویه، با ۷ دهانه

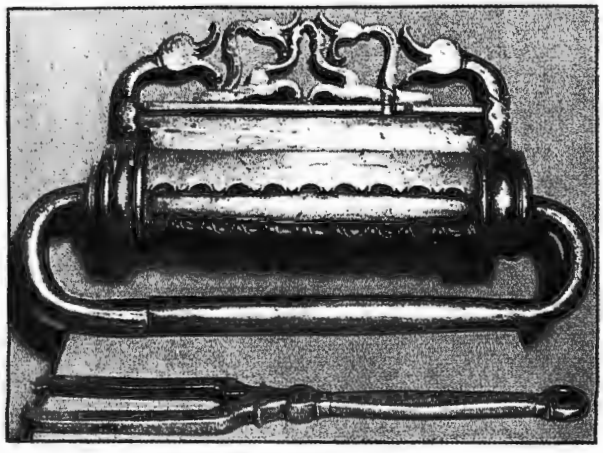


لوله توپ و آرم روی لوله ـ ساخت
کارخانه‌های توپ ریزی عصر
صفویه بوسیله استادکاران
ایرانی قورخانه مبارکه



سپر فولادی
طلاکوب،وزن ۲ کیلو،
قطر ۵۰ سانت، با
تزئینات گل و بوته و اسلیمی

نمونه‌ای از قفل
و کلید دروازه‌های شهر
یا قلعه،ساخت استادکاران
عصر صفویه ( تمامی تصاویر
این صفحه از موزه نظامی تهران)





تصاویر یک افسر، درجه دار و تفنگچی عصر صفوی ـ حکاکی شده روی مس بسال ۱۷۰۹ میلادی
(اسناد مصور اروپائیان در ایران)




یک قزلباش مسلح به تیر و کمان و شمشیر
(حکاکی روی مس از روی طرح توماس هربرت به تاریخ ۱۶۲۸ م)



یک قزلباش (سانسون)



تصویر یک تفنگچی پیاده نظام ایران در عصر شاه‌عباس اول (کار حبیب الله مشهدی)

یک شاهزاده صفوی و سلاحهای سرد او، اثر سلطان محمد توسط آقارضا، ۹۷۸ هـ.ق (کتابخانه ملی پاریس، نگاهی به نگارگری در ایران)

سواره نظام قزلباش مسلح به‌نیزه، شمشیر، سپر، تیر و کمان و تیر دان (شاردان)



زره فولادی بافته شده، جلو باز به همراه کلاه‌خود.
(موزه نظامی تهران)



سپر از پوست کرگدن ـ قطر ۸۰ سانت، وزن حدود ۳/۵ کیلو
(موزه نظامی ارتش، تهران ، سعد آباد)



سوارِه نظام نیزه دار قزلباش
سدوک ـ طرح استنباطی



گرز فولادی گاو سر ـ ساخت ایران
(موزه نظامی تهران)

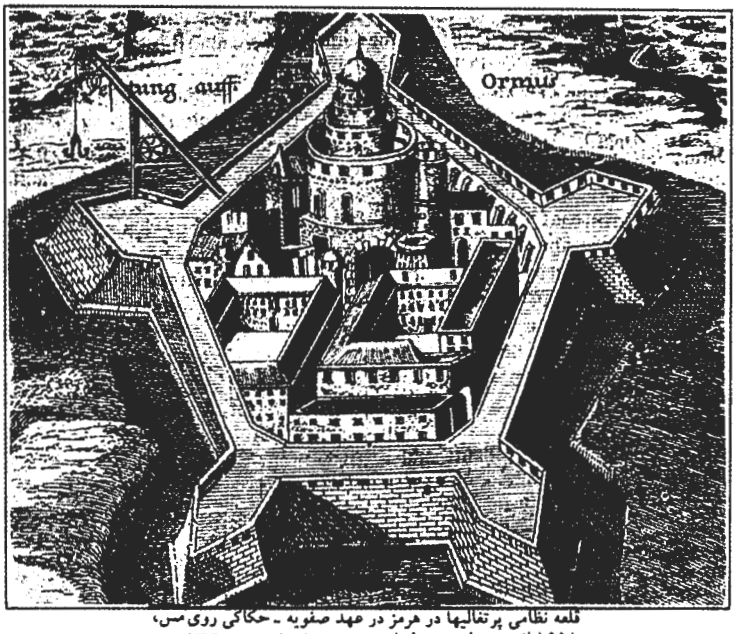


درفش دار (پرچمدار ـ علمدار)
درفش شیر و خورشید دوزبانه
عصر صفوی (راهنمای رژه)

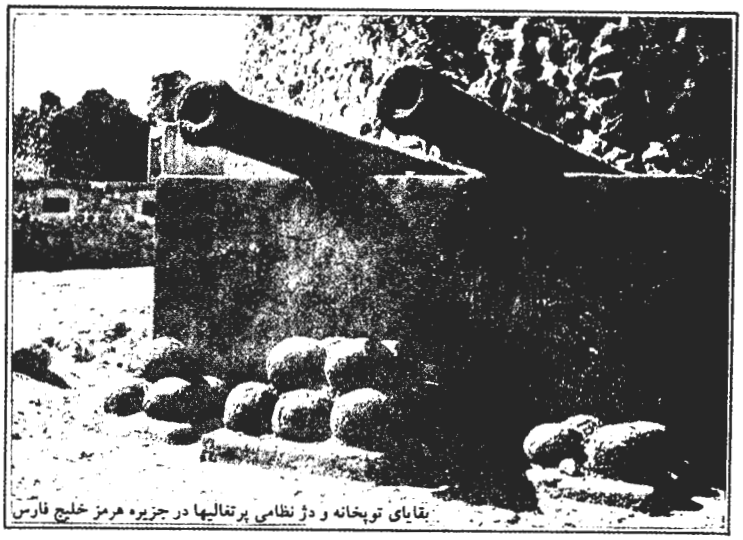


باروت‌دان مخصوص
تفنگچیان عصرصفویه
که تفنگهای فتیله‌ای
(سرپر) داشتند.

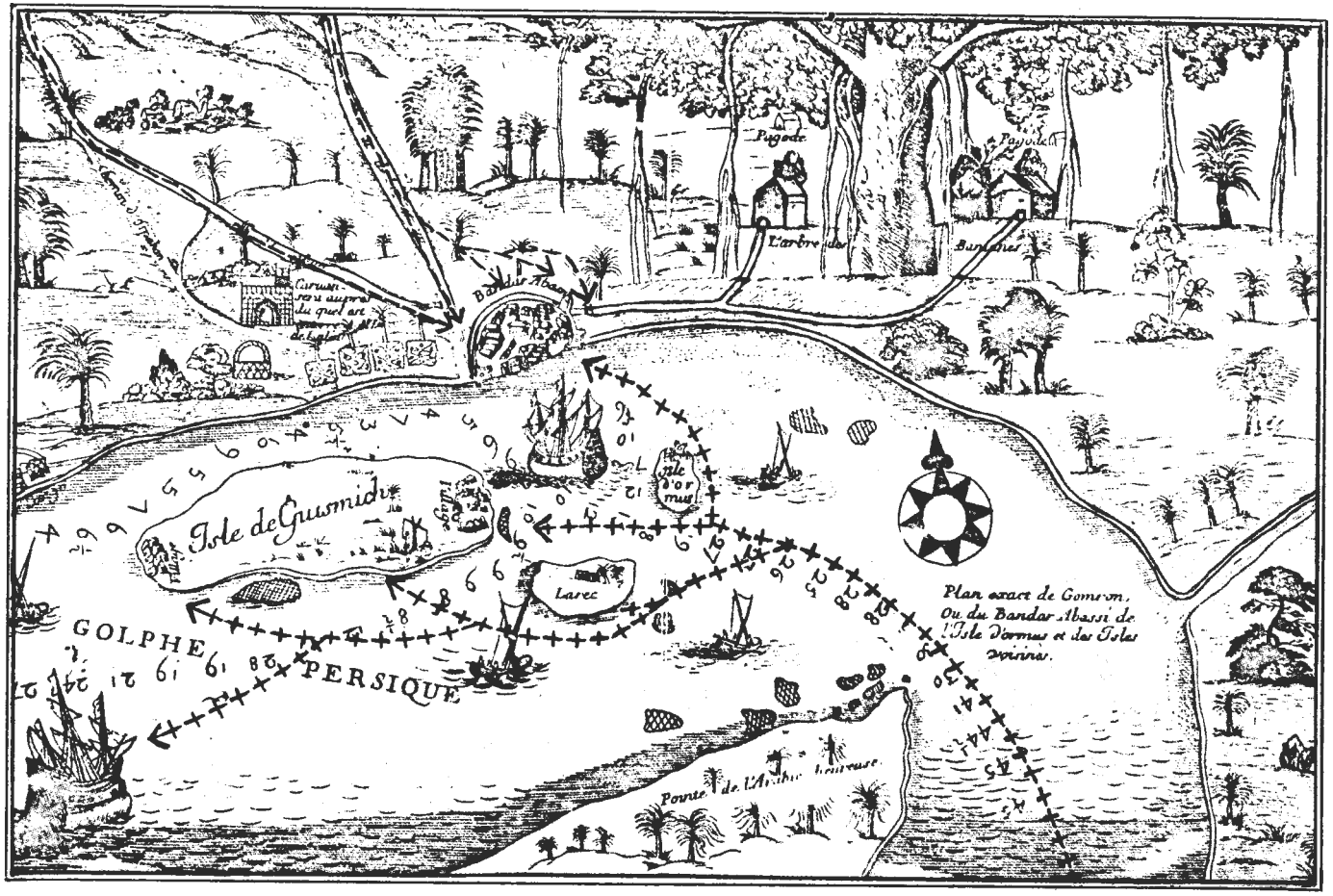
فرمانده یگان پیاده نظام عصر
صفوی ـ طرح استباطی به استناد
متون تاریخی بجامانده از آن دوران.




قلعه نظامی پرتقالیها در هرمز در عهد صفویه ـ حکاکی روی مس،
۱۶۵۸ از روی طرح مندلسلو ۱۶۳۷ م ، اندازه ۱۱۲×۱۳۳



بقایای توپخانه و دژ نظامی پرتقالیها در جزیره هرمز خلیج فارس

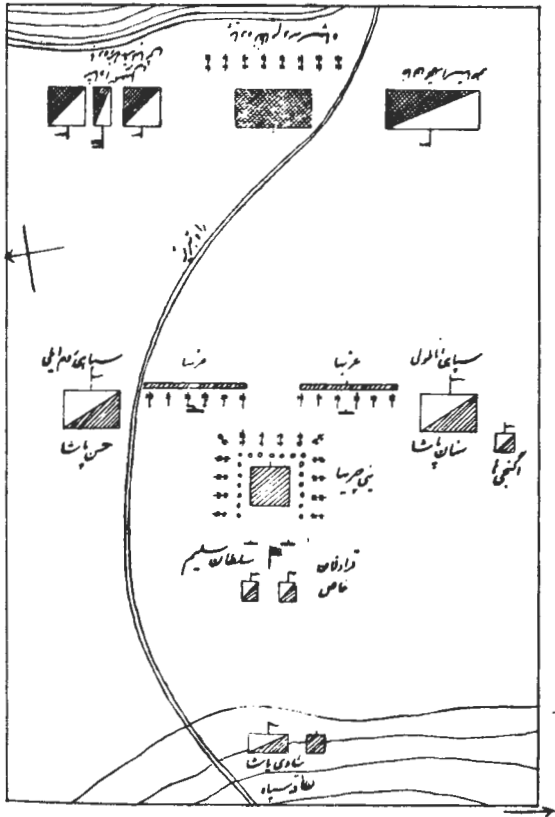



جنگهای ایران و پرتغال و اخراج پرتغالیها از خلیج فارس در عصر صفویه

خط سیر ارتش ایران

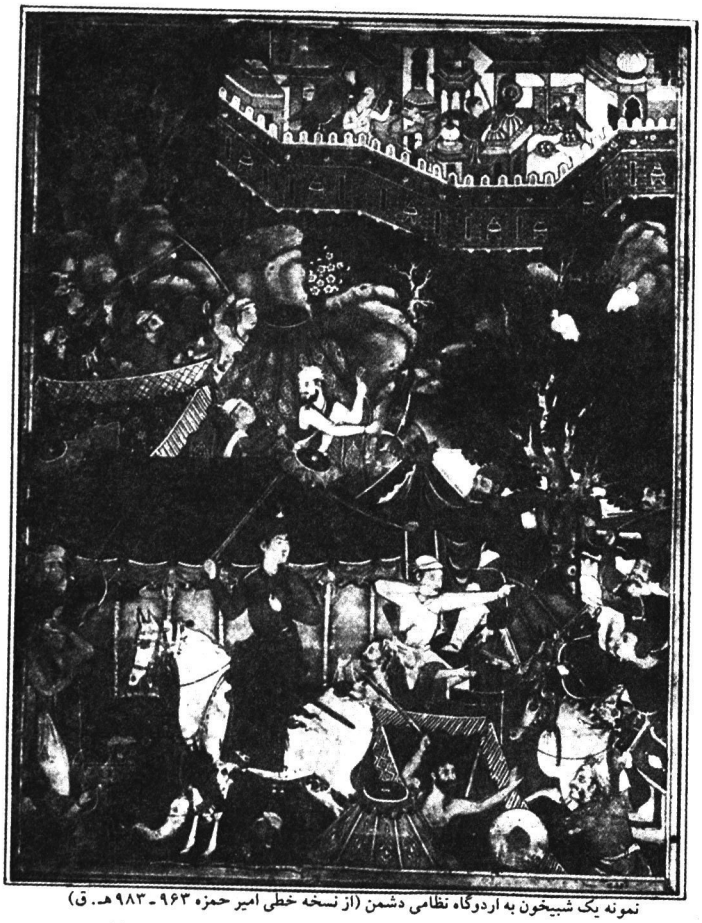
خط سیر ناوگان انگلیسی

آرایش نظامی ارتش ایران و عثمانی در جنگ چالدران





جشن پیروزی ارتش صفویه و سرهای بریده سربازان و فرماندهان دشمن مغلوب (ترکان عثمانی) ـ هدیه برای شاه عباس، حکاکی روی مس ۱۶۶۵ م، اندازه ۱۳۸×۱۷۸ میلیمتر (اسناد مصور اروپائیان در ایران)

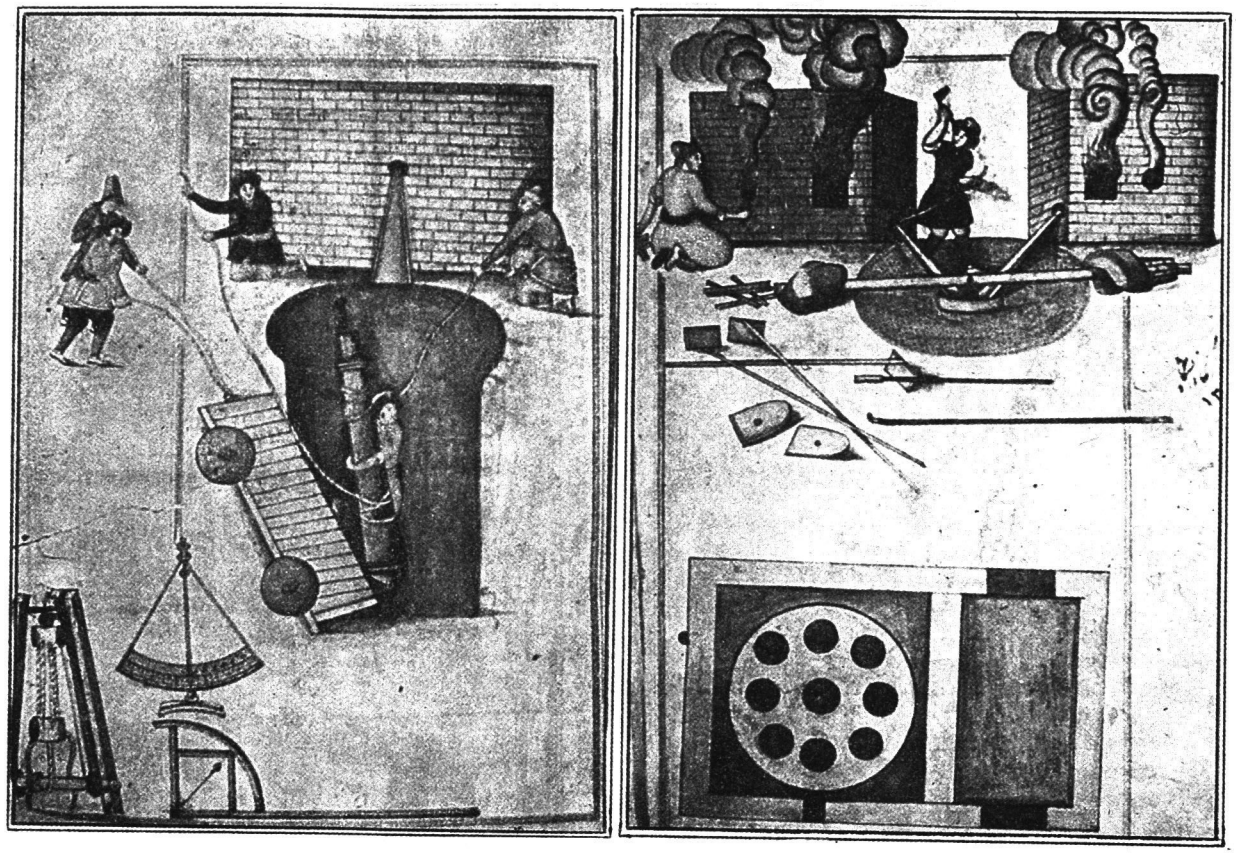


نمونه یک شبیخون به اردوگاه نظامی دشمن (از نسخه خطی امیر حمزه ۹۶۳ - ۹۸۳ هـ. ق)

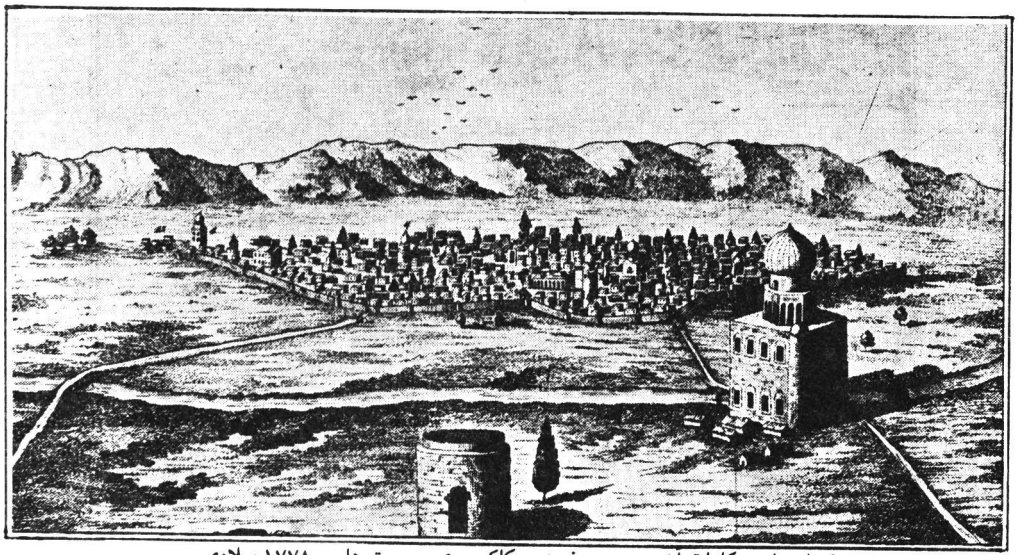
پاسگاه مرزی یا قلعه مرزی ایران زیر نظر خان ایروان در عصر شاه عباس دوم (تاورنیه)



نمائی از کارخانه توپ ریزی ارتش ایران در عصر صفویه (**بررسیهای تاریخی**، ۶، ۱۳۵۰)



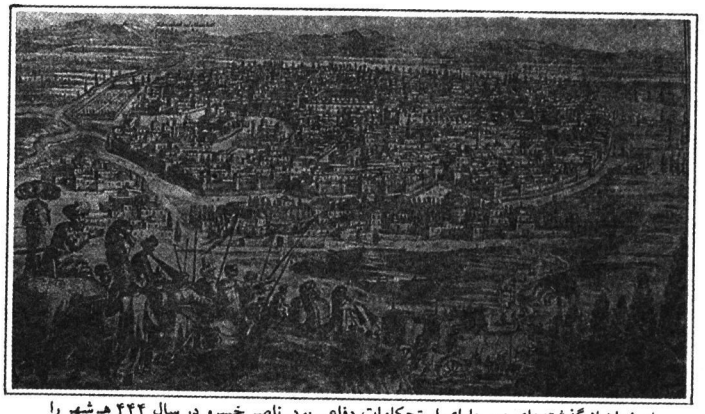
نمونه‌هایی‌از تصاویر چند شهر ایران در عصر صفویه و استحکامات دفاعی (برجها،بارو، دروازه‌ها، خندق دور باروی شهر و . . .) که هنوز عامل مهمی در برابر تهاجمات نظامی بود. با ساخت توپها و قلعه‌کوبهای آتشین بتدریج استحکامات اعتبار اولیه خود را از دست دادند.



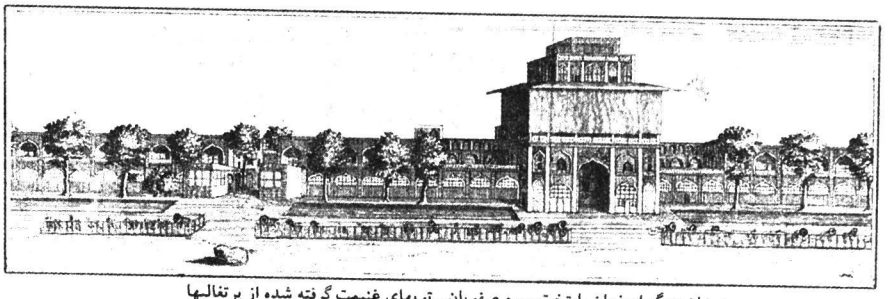
شیراز و استحکامات آن در عصر صفویه، حکاکی روی مس، پتر هاس، ۱۷۷۸ میلادی

ساوه در عصر صفویه



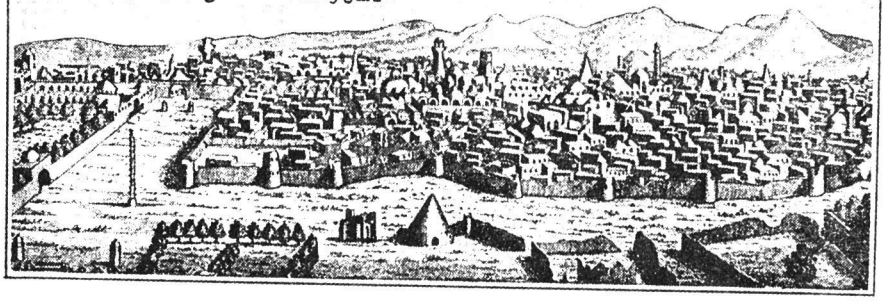


اصفهان از گذشته‌های دور دارای استحکامات دفاعی بود. ناصر خسرو در سال ۴۴۴ هـ شهر را دارای «دیوار حصین و بلند، دروازه‌ها و جنگ گاهها بر برج و بارو» معرفی نموده است.
شاردان ۵ قرن بعد (عصر صفویه) شهر را دارای ۸ دروازه و لاکهارت محیط دیوار و بارو دور شهر را ۱۱ میل و دارای ۸۰۰۰ خانه و باغ، ۴ پل اصلی و ۲ پل فرعی دانسته‌اند (تصویر از اوکلی انگلیسی)



میدان بزرگ اصفهان پایتخت سوم صفویان ـ توپهای غنیمت گرفته شده از پرتغالیها در جنگهای خلیج فارس به نمایش گذارده شده‌اند (شاردان ـ سیاحت نامه)

کاشان و استحکامات دفاعی آن در عصر صفویه (شاردان)

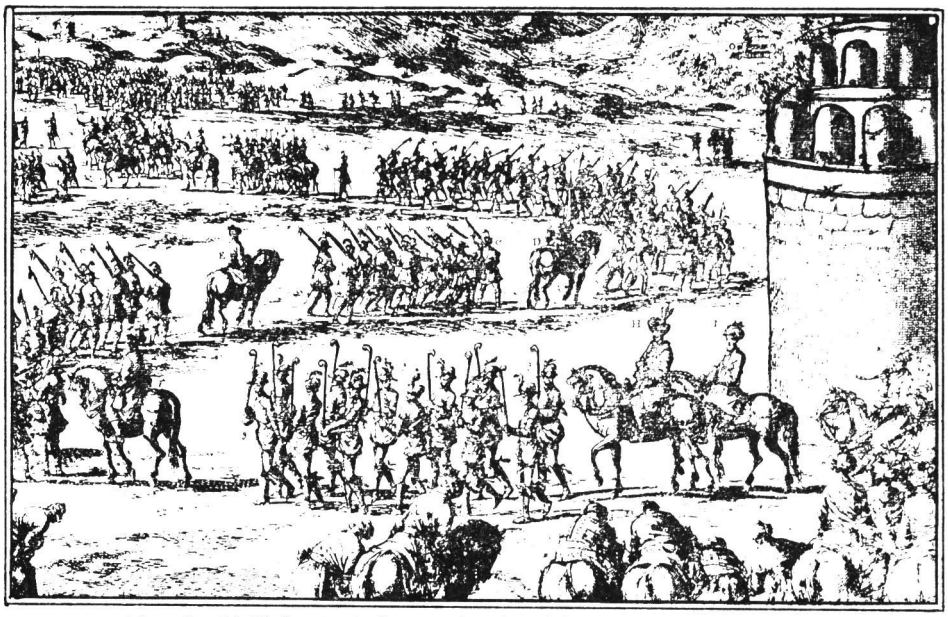




چشم‌انداز هرمز و استحکامات آن در عصر صفویه ـ حکاکی روی
مس از هوگن برگ به سال ۱۵۷۲ م (اسناد مصور اروپائیان در ایران)



جنگ ایران و پرتغالیها در عصر صفویه
(مینیاتور از نسخه خطی جرون نامه، برتیش موزیوم)



سان دیدن شاه سلیمان صفوی از ارتش ایران در سال ۱۰۸۵ هـ. ق (۱۶۷۴ م - کمپفر)



پس از شکست سپاه ایران از سپاه افغانها در جنگ گلون آباد و اشغال اصفهان پایتخت ایران توسط افغانها، اینک اینگونه سلطان حسین تاج شاهی ایران را بر سر محمود افغان می نهد. (حکاکی روی مس در سال ۱۶۸۱ م)
اندازه ۱۴۰×۱۹۰

**افشاریه (۱۱۴۸ - ۱۲۱۰ هـ.ق)**

پس از اینکه افغانها اصفهان را اشغال کردند و محمود افغان بر تخت سلطنت ایران نشست، چند صباحی نگذشته بود که اختلافات بین افغانها شدت گرفت و در نهایت منجر به قتل محمود توسط اشرف افغان گردید. طهماسب دوم نیز که بعد از فرار از اصفهان در پی بسیج قوا برآمده بود،در مازندران و سپس استراباد توانست فتحعلی‌خان قاجار را برای کمک به نیروهای محاصره شده در پایتخت اعزام کند، فتحعلی به همراه ۲۰۰۰ سپاه سواره که مرکب از جنگاوران قاجار، اهالی استراباد و گروهی از ترکمانان بود به سوی اصفهان آمد. این سپاه بدنبال نبردی سخت که از بامداد تا شامگاه بطول انجامید، قادر گردید ۱۰۰۰ نظامی افغانی را هلاک نماید و به درون پایتخت نفوذ کند. اما هنوزمدتی از اقامت فتحعلی‌خان نزد سلطان صفوی نگذشته بود که به سعایت از او پرداختند و شایعه نمودند «زنبورک و ریکا (پرچم) در جلو انداخته، رویه شاهانه در پیش گرفته و قصد سلطنت نمودن دارد».[۱] با اوج گرفتن این شایعات، بوی توطئه و مرگ به مشام فتحعلی‌خان و فرماندهان سپاه او رسید و بناچار در اولین فرصت به سوی استراباد بازگشتند. اما مدت زمانی بعد مجدداً خاندان صفوی دست یاری به سوی او بلند کردند. طهماسب از او خواست اینبار پس از جمع آوری نیرو به استعداد ۳۰۰۰۰ نفر به سوی مشهد رهسپار شوند تا آن نواحی را از ملک محمود سیستانی بازپس گیرند. از قضا در همین شرایط بحرانی که نادرقلی به همراه سواره زبده تحت امر خود به سپاه طهماسب پیوسته بود، چون خورشید اقبال فتحعلی خان را در حال طلوع و درخشیدن می‌دید، در پی توطئه برآمد و او را متهم به خیانت و ارتباط با دشمن نمود. پافشاری بر این اتهامات سرانجام سبب گشت سر از بدن فتحعلی جداکنند و جسدش را در همان مشهد درگورستان خواجه ربیع به خاک بسپارند.[۲]

اینک در میان وضع بسیار آشفته سیاسی - نظامی ایران، سرداری بزرگ بنام نادر قدم به میادین جنگ و سپاهیگری نهاده بود تا افکار عمومی ایران ِفقرزده، نگران ، مستأصل و تشنه آسایش و آرامش را سیراب نماید. به همین جهت پیروزیها و رشادتهای مکرر او روز بروز بر شهرتش افزود و موقتاً در دلهای مردم جای گشود. نادر قلی متعلق به طایفه دامدار قرخلواز ایل افشار بود. این ایل را شاه عباس در پی سیاست جابجائی قبایل و ایلات، برای دفاع از سرحدات شمال شرقی ایران، به سوی ابیورد خراسان کوچاند تا در برابر هجوم ازبکان سدی مسلح و مقاوم ایجاد کند. نادرقلی در ۱۸ سالگی به خدمت حاکم ابیورد درآمد و پس از طی کردن مدارج بالای سپاهیگری، دختر او را هم به همسری گرفت. آنگاه بعد از مرگ پدرزنش حاکم ابیورد شد. در همین زمان بود که معیرالممالک فرستاده طهماسب، نزد او آمد و تقاضای یاری برای حمله به مشهد و راندن ملک محمود سیستانی را نمود. نادر هم در راس ۵۰۰۰ سواره نظام افشار وکرد عازم این سفر جنگی شد. در ربیع‌الاول سال

۱۱۳۹ه پس از فتح مشهد، بدنبال قتل فتحعلی خان قاجار، دومین حریف یعنی ملک محمود نیز در صحنه شطرنج سیاسی - نظامی ایران مات گردید.[۳] سپس سرکوب خانهای سرکش در سایر نقاط خراسان با قدرت و شدت ادامه یافت. در این باره به نوشته‌های محمد کاظم مروی مورخ این دوران استناد می‌کنیم. وی می‌نویسد نادر در اوایل سال ۱۱۴۰ ه‍ا کراد خبوشان (حوالی قوچان و بجنورد) را با تلاش فراوان و بهره بردن از «... تفنگ، ناوک، ضربزن، توپ، زنبورک، شمشیر، نیزه... و همت سرداران نامی وی که خانهائی همچون طهماسب بیگ جلایر، محمد بیگ مامونی مروی، احمد سلطان، کلبعلی خان، فتحعلی‌خان افشار، محمد علی خان، امام وردی خان افشار و باقرخان بغایری بودند»، توانست خانهای متمرد دیگر را آرام نماید. بسیاری دیگر از اعیان، اشراف‌وسرداران‌کرد نیز با فرستادن ایلچی و پرداخت ۱۲۰۰۰ تومان «ترجمان» (باج و خراج) مطیع شده و مورد عفو قرار گرفتند.

در پی این موفقیتها، نادر و طهماسب سپاهیان خود را به سوی قلعه سنگان خواف بردند. کوتوال قلعه «چاپاران و منهیان» (خبر رسانها و جاسوسان) را نزد افغانها فرستاد و از آن‌ها کمک طلبید. خوانین افغان ابدالی ۲۰۰۰۰ مرد مسلح را به یاری آنها فرستادند. «اهالی قلعه نیز خود خندق دور بارو را به آب بستند و لوازم جنگ بر برجها و باروبنهادند... از آن سو سپاه قزلباش (سپاه نادر و طهماسب) نیز حواله‌های رفیع (برجهای بلند مصنوعی) بساختند و سیبه‌ها (سنگر که به آن مورچل هم می‌گفتند) کنده و شب و روز به کار قلعه‌گیری پرداختند...». عاقبت قبل از رسیدن نیروهای کمکی افغانها، در بامداد یکی از همین روزها «۱۰۰۰ مرد دلیر مروی و افشار جدال‌کنان خود را به تخته پل روی خندق برسانیدند... و یکباره فریاد جمعیتی که تابحال ازروی برج و بارو تیر و تفنگ می‌انداختند به آسمان برخواست که طلب عفو وتسلیم می‌نمودند».[۴] پس از تسلیم شدن اهالی دژ، کوتوال و پسرش را بلادرنگ به دستور طهماسب سر بریدند و قلعه را نیز ویران کردند. زنان بسیاری اسیر شدند و شهر غارت گردید. اما هنوز از این کار فارغ نگشته بودند که ناگهان جلودار سپاه افغان با ۴۰۰۰ تفنگچی و بادلیچزن از راه رسیدند. نادر به فوریت میمنه و میسره را به احمد خان مروی و چند تن از امرا و سرداران دیگر که جنگاوران مروی و سرخسی را فرماندهی می‌کردند، سپرد. میسرهٔ بخش چپ را نیز به گتاش افشار و شاهوردی خان کرد واگذار نمود و خود در قلب جای گرفت. اماموردی خان بیات، سردارخان و محمدعلی خان افشار به همراه ۳۰۰۰ سواره زبده وی «دودانگهٔ میدان نبرد قرار گرفتند. سلطان نیز غرق در زره کامل از سر تا نوک پا، ناظر بر میمنه، میسره، ساقه و کمینگاه بایستاد». طهماسب بطور جداگانه فریدونخان غلام را به همراه غلامان و ۲۰۰۰ تفنگچی اتک در گوشه‌ای از لشکرگاه آماده باش داده و اسماعیل خان خزیمه و میرابوطالب خان لالوی را نیز در راس ۳۰۰۰ قدرانداز در جلو و خط مقدم مستقر کرد. جنگ خونینی با صدای کرنا و بوق درگرفت

آنچنانکه «در آن معرکه به طریق رود جیحون خون روان آمد و سر و دست نامداران سپاه در آن میدان جنگ چون دکان قصابی بر بالای هم ریخته که نمونه آن صحرای محشر روز قیامت بود». ناگهان ضعف بر جناح میمنه سپاه نمودار گشت. شاه طهماسب بلافاصله ۱۰۰۰ نفر از جنگجویان را که کشیکچیان دائم دربار بودند، به مدد آنها فرستاد که در همان لحظات اول «۵۰۰ سر از دشمن بینداختند و بقیه را طعمه شمشیر آبدار و تفنگ آتشبار نمودند». مقاومت و نبرد شدید تا غروب آفتاب ادامه یافت تا اینکه «طبالان سپاه دو طرف کوس و گورکه‌های خود را بنواختند و دو لشکر از هم جدا شده به لشکرگاه بیامدند و به استراحت بپرداختند». ولی همان شب افغانها از ترس، خیمه و خرگاههای خود را بر جای گذاشتند و گریختند. صبح روز بعد قراولان سپاه پس از تعاقب آنها خبر آوردند که بسیاری از آنان یکسره به هرات رفته‌اند. با شنیدن این خبر، لشکرگاه غرق در سرور شد و «کوس شادی بشارت بنواختند». بامداد دو روز بعد غنائم بدست آمده از افغانها بین سپاهیان تقسیم گشت و امرا و قورچیان را نیز خلعت دادند.(۵)

بدنبال این واقعه و آرام نمودن خطه خراسان، نادر و طهماسب تصمیم گرفتند کار افغانها را یکسره کنند. بنابراین عمل تجهیز قوا، تامین جنگ افزارها و تهیه آذوقه و علوفه را با تعجیل زیاد در دستور کار خود قرار دادند.

### جنگ مهماندوست و مورچه خورت

اولین جنگ با افغانها که مجدداً تجمع نموده بودند، به تاریخ ٦ ربیع‌الاول ۱۱۴۲ هـ بین ده ملا و مهماندوست دامغان اتفاق افتاد. به نوشته مروی، اشرف ۲۰۰۰۰ جنگاور را در میدانگاه در جناح چپ و ۲۰۰۰۰ نفر را در جناح راست تعبیه کرده و حدود ۳۰۰۰ نفر از نامداران افغان را نیز به سرداری شاهد بیگ در حاشیه میدان در آمادگی کامل نگاه داشته بود تا در زمان غلبه بر سپاه قزلباش، به تعقیب آنها بپردازند. پس از آرایش دو سپاه، در اولین ساعات بامداد نبرد سختی با صدای توپها، زنبورکها، تفنگها و ناوکهای ضرب زن لشکریان قزلباش آغاز گشت آنچنانکه در همان چند ساعت اول نتیجه جنگ مشخص گردید و افغانهای مغلوب را فراری داد. سپس سواره نظام قزلباش بر توپخانه لشکریان اشرف تاختند و پس از گذشتن از خط مقدم آنها، به درون لشکرگاهشان نفوذ کردند و «به ضرب تیر و تفنگ و سنان و شمشیر و نیزه بسیاری از آنها را قتل‌عام نمودند». دشمن که وضع را چنین دید از آخرین مقاومتهای جسته و گریخته نیز صرف نظر کرد و «بدون آنکه رو به پشت سر کنند، بگریختند».(۶)

در این مصاف ۱۲۰۰۰ افغان و ۴۰۰۰ ایرانی هلاک گردیدند(۷) فراریهای افغانی به انتقام این شکست، ناگهان وارد اصفهان شدند و اقدام به غارت و سپس آتش زدن بازار شهر کردند. آنها حتی

اموال کمپانی‌های انگلیسی و هلندی هند شرقی را به تاراج بردند و دیپلمات‌ها و کارکنانشان را زندانی کردند. از آن سوی سربازان ایرانی پس از تصرف مواضع افغانها در حاشیه لشکرگاه، اموال بسیار با ارزشی را بدست آوردند و همه آنها را بین خود تقسیم نمودند. افسران عالی‌رتبه که اکثراً از خانهای بزرگ محسوب می‌شدند بیش از همه ازاین خوان نعمت بهره بردند. برای آشنائی خوانندگان گرامی با این خانها و فئودالها که کادر فرماندهی ارتش قبیله‌ای - ایلیاتی ایران آن عصر را تشکیل می‌دادند، از قول مروی بدین شرح به ذکر نامشان می‌پردازیم: «اما موردی خان، محمد علی‌خان، امیر اصلان‌خان خان قرقلو، سردار خان افشار، حاجی سیف الدین خان بیات، حسن خان، امام وردی خان بیات، شاهقلی‌بیگ مروی، احمد سلطان، محمدبیگ مروی، سلیم بیگ، پهلوان قلی بیگ مروی، شاهوردی خان کرد، رضاقلی بیگ و حاتم بیگ از سرکردگان کرد، طهماسب بیگ وکیل الدوله، قاسمعلی بیگ، میرزا خان سلطان جلایر، اسماعیل خان خزیمه (که از افسران بسیار مشهور آن نبردها بود)، میر ابوطالب خان لالوی، میرکوچک، لطفعلی خان سیستانی، اسماعیل خان و باقرخان لزگی فراهی، باباخان و بهبودخان چاپوشی (چاپشلو)،نجف سلطان قراچورلو و باقرخان قرائی».[۸] گروهی از این خانهای فرمانده که از صحنه‌های نبرد با دشمن یا نبرد بر سر قدرت، جان سالم بدر بردند، بعدها صاحب ثروت، مکنت، جلال و عظمت شدند. تعدادی از آنها نیز از جمله بهبودخان به حکمرانی ولایات بزرگی همچون استراباد منصوب گردیدند.

پس از پایان این جنگ و بدست آوردن پیروزی چشمگیر، این خبر در بسیاری از ولایات، شهرها و روستاهای ایران شور و شعف آفرید. همه مترصد و در آرزوی بیرون راندن افغانهای اشغالگر و ستم پیشه بودند. فرماندهان یاد شده به مدت سه روز «جشن شاهانه و شادمانه بگرفتند و به عیش و نوش پرداختند».[۹] با پایان این سه روز تصمیم گرفته شد فرصت تجدید قوا به افغانها ندهند و به سرعت به تعاقب آنها بپردازند. بنابراین چرخچی‌های سپاه راکه تعداد آنها بالغ بر ۳۰۰۰ نفر بودند به سرکردگی محمد بیگ مروی، نجف سلطان قراچورلو و جانعلی سلطان کوکلان، به کار تعقیب افغانها گماشتند و همگی در پی آنها به سوی مورچه خورت روانه شدند. در جلو سپاه «توپخانه مبارکه» قرار داشت. اشرف در ناحیه مورچه خورت به تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۴۲ هـ آماده نبرد شد. وی ۲۸۰ توپ راکه بتازگی پس از صلح با عثمانیها از آنها گرفته بود،[۱۰] دایره‌وار آرایش داد و ۸۰۰۰ جزایری و پیاده تفنگچی را در اطراف توپخانه مستقر نمود. به نوشته لاکهارت عده‌ای از نظامیان عثمانی هم در اردوگاه افغانها حضور داشتند.[۱۱] غیر از این تعداد، اشرف ۴۰۰۰۰ جنگجو را نیز در جناح چپ و راست آراست و ۲۰۰۰۰ نفر دیگر را هم به عنوان ذخیره در آماده باش کامل و ناظر بر میدانگاه در کمین نهاد تا در صورت ضرورت به کمک بقیه بشتابند.

با آغاز نبرد بار دیگر در همان ساعات اولیه در زیر آتش دسته‌های توپخانه و یگانهای

تفنگچی قزلباشها، افغانها منهزم شدند و ۷ تا ۸ هزار نفر به دیار عدم رفتند. توپخانه، قورخانه، چادرها، سایبانها، آلات جنگی فراوان و تجملات شاهانه آنان همگی بدست سربازان ارتش ایران افتاد. اشرف و فرماندهان وی گریزان و پریشان وارد اصفهان شدند و تمام چهارپایان متعلق به اهالی را بزور غصب نمودند تا خزائن و ثروتهای هنگفت خود را بار کرده به شیراز ببرند. از این سو، با آنکه قبل از آغاز جنگ طهماسب و نادر به فرماندهان و سربازان تاکید شدید کرده بودند که پس از پیروزی به تعقیب سپاه دشمن بپردازند و اقدام به جمع آوری غنائم جنگی Prophy of war ننمایند، با این وجود آنها مثل همیشه شتاب زده به تاراج اردوگاه نظامی افغانها و به یغما بردن وسایل مقتولین آنها در میدانگاه جنگ پرداختند و هر چه نسقچیان خواستند مانع از این کار شوند، مفید فایده واقع نگردید. نادر که به همراه ۸۰۰۰ سواره نظام بر بالای یک بلندی مشرف بر این اوضاع قرار داشت، با مشاهده این وضع جمعی را مکلف نمود بدون تأمل تمام اطراف و راهها را مسدود نمایند. سپس دستور داد تمام نظامیان قزلباش آنچه را که جمع کرده بودند در صحرا بر روی هم انباشتند و به آتش کشیدند. آنگاه تعدادی از فرماندهان و سربازان را به خاطر تمرد، مماشات و بی‌توجهی به امریه اکید نظامی محکوم به مرگ کردند و تعدادی را هم گوش و بینی بریدند.[۱۲] نادر چون تصمیم نداشت به افغانها فرصت گریز، تجدید قوا و تأمین تدارکات بدهد، از نظامیان خواسته بود وقت صرف کارهای بیهوده و حتی استراحت طولانی نیز نکنند و با تعاقب پی در پی، آخرین توان پایداری را از افغانها بگیرند. در چنین شرایط و مقطعی، این سیاست نظامی بسیار سنجیده، معقول و مقبول می‌نمود.

پس از این پیروزی طهماسب را به اصفهان آوردند تا بار دیگر پایتخت ایران شاه جدید را بخود ببیند. افغانها نیز اندکی بعد در سومین نبرد در زرقان فارس شکست سختی خوردند. در این جنگ جنگاوران افشار، مروی و قراچورلو رشادت زیادی از خود بروز دادند. خود نادر هم همپای سربازان قدم به میدانگاه نهاد و با حمله‌ای جسورانه «توانسته بود بوسیله شمشیر، علم و علمدار سپاه افغان را ۴ پاره نماید»، اشرف نیز این بار در حین فرار بدست عده‌ای بقتل رسید. با مرگ وی برای همیشه بساط افغانها در ایران در هم پیچیده شد.[۱۳]

### استرداد شهرهای ایران توسط روسیه و خلع شاه طهماسب

قتل اشرف و انهدام افغانها، اوضاع قسمتی از ایران را آرام کرد و شرایط را برای یک پیوند سیاسی بین سلطان (طهماسب) و سردار (نادر) مساعد نمود. بویژه آنکه اینک در بین درباریان و ارتش هر کدام در حیطه قدرت و اعتبار خود، طرفداران زیادی یافته بودند. بنابراین قبل از هر نوع اصطکاک، مصالحه سیاسی بین آنها ضروری و لازم می‌نمود. به همین جهت طهماسب خواهر خود رضیه خانم رابه عقد نادر درآورد و خواهر دیگرش سلطان بیگم را نیز به عنوان اولین همسر فرزند

نادر یعنی رضا قلی میرزا، به او سپرد. بدین وسیله خطر کودتا در ارتش منتفی گردید و شرایط مطلوبی برای سازش و سپس توجه به سایر دشمنان بوجود آورد. ابتدا نادر و ارتش تحت فرماندهی او، نگاهی به شمال ایران انداختند. آنها از دولت روسیه درخواست کردند سواحل جنوبی اشغال شده دریای خزر را به ایران مسترد دارند. آنگاه بعد از چند اقدام دیپلماتیک در سال ۱۱۴۵ ه نمایندگان ایران و روسیه در رشت معاهده‌ای منعقد کردند که به موجب آن روسها تمام اراضی ایران در جنوب شهر سالیان و نهر کورا را بازپس دادند ولی تخلیه دربند و باکو را موکول به زمانی نمودند که ایرانیها ایروان و قفقاز را از عثمانیها پس بگیرند و راه استیلای آنها را به سوی سواحل دریای خزر ببندند. این دو منطقه هم در سال ۱۱۴۷ ه پس از آنکه نادر شماخی و داغستان راگشود، بر اساس معاهده دیگری در اختیار ایران قرار گرفت.

پس از این موفقیتها ، درست در زمانیکه نادر در خراسان مشغول دفع بقایای افاغنه بود، شاه طهماسب به همراه ۱۸۰۰۰ نفر سپاهی از اصفهان به تبریز رفت و در نزدیکی ایروان شکستی سخت به عثمانیها وارد کرد و پیمان متارکه جنگ با آنها را نقض نمود. عثمانیهابرای منصرف کردن طهماسب از اقدامات بعدی‌اش، علی پاشا سرفرماندهی نواحی ایروان و احمد پاشا حاکم بغداد را به همراه سپاهی جرار به سوی عراق عجم فرستادند تا آن نواحی را تصرف کنند. طهماسب و سپاه او با شتاب خود را به همدان رساندند و در مقابل سپاه عثمانی قرار گرفتند. ولی بعلت کمبود آذوقهٔ سربازان و علوفه چهارپایان سپاه، از ارتش ۱۶۰۰۰۰ نفری عثمانی شکست خورد به طوریکه توپخانه سنگین Artillery neavy و یگانهای زنبورکچی او کاملاً بی‌اثر ماندند.[۱۴] احمد پاشا کرمانشاه و همدان راگرفت و علی‌پاشانیز مراغه و تبریز را فتح نمود. طهماسب پریشان و درمانده به همراه سپاهیان مضطرب خود به اصفهان گریخت . پس از گذشت چند ماه قرار داد صلحی بین آنها منعقد گشت که به موجب آن طهماسب حاضر شد در مقابل حفظ تبریز، اردلان، لرستان، همدان و کرمانشاه، ولایات آن سوی رود ارس یعنی گنجه، تفلیس، ایروان، نخجوان و داغستان را به عثمانی‌ها واگذار کند.[۱۵]

نادر که با شنیدن این اخبار در هرات شدیداً برآشفته شده بود، سفیرانی چند به استانبول و بغداد روانه نمود و خواهان استرداد شهرهائی شد که طبق معاهده اخیر به عثمانیها واگذار شده بود. سپس پیامی به اصفهان نزد طهماسب فرستاد و از انعقاد عهدنامه و عدم توجه به اسرای نظامی ایران در نزد عثمانیها، اظهار ناخشنودی کرد. وی آنگاه به یاری برادر خود ابراهیم خان ظهیر الدوله که مشغول دفع ترکمانان بود، به سوی منطقه تجن شتافت و پس از آنکه خراسان را به برادرش واگذاشت، روانه استراباد شد. مدتی بعد بدنبال سرو سامان دادن این منطقه، با تشریفات زیاد از جمله «۲۰۰۰ جزایری، ۶۰۰۰ یساول و ریکا، ۴۰۰ شاطر، ۴۸۷ چاوشی و نقیب و ۴۰۰ علم اژدها پیکر و شیر پیکر در حوالی اصفهان اردو زد».[۱۶] او در ایامی که در این ناحیه بود توانست خانها،سران ایلات، ارکان دولت و

سرداران ارتش مستقر در پایتخت را قانع کند تا زمینه خلع شاه طهماسب را به تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۱۴۵ ه به مورد اجرا بگذارد. پس از خلع طهماسب، فرزند شیرخوار او بنام شاه عباس سوم را بپادشاهی برگزید و خود نیابت سلطنت را به عهده گرفت.[۱۷] از این تاریخ آفتاب حاکمیت خاندان صفوی غروب نمود. پس از شاه عباس، شاه سلیمان دوم، شاه اسماعیل سوم، سلطان حسین دوم در اندک مدتی فقط نام پادشاهی را برخود نهادند ولی در حقیقت آلت دست نادر و سپس کریم خان و علیمردان خان زند بودند.[۱۸]

### جنگ با عثمانیها

از نظر نادر و فرماندهان طرفدار وی، عزل طهماسب موجب تقسیم و تعادل قدرت در بین دربار و ارتش گردیده بود. بعلاوه تفاهم با روسها نیز خیال صاحب منصبان نظامی ایران را از سوی شمال راحت کرد تا فرصتی برای قدرتنمائی در برابر عثمانیها بیابند. به همین دلایل نخست سفیری را به کشور عثمانی روانه کردند و خواستار تخلیه نواحی اشغال‌شده ایران توسط قوای آنها شدند. ولی عثمانیها توجهی به این خواسته ننمودند. بنابراین ارتش ایران به سر فرماندهی شخص نادر بلافاصله به سوی نهاوند، ملایر، سنندج و کرمانشاه سرازیر شدند و این مناطق را یکی پس از دیگری آزاد کردند. سپس بخشی از چهارپایان سپاه را به سوی خرماتو، زهاب و مندلیج فرستادند تا به تهیه آذوقه و علوفه بپردازند و خود نیز در پی آنها به آرامی به سوی بغداد به حرکت درآمدند. برای عبور از رودخانه پر آب دجله دستور صادر شد نجاران و کشتی سازان از چوب و نخل‌های خرمای منطقهٔ اطراف بغداد، ۱۰۰۰ گمی (قایق بزرگ) ساختند. آنگاه گروهی ۴۰ نفره متخصص مخفیانه خود را برای نصب پل و بستن طناب شناکنان به آن سوی رود رساندند، ولی ناگهان در مقابل «منطریس و مورچل عثمانیها بدرآمدند» و عملیات آنها لو رفت. تعدادی از این گروه کشته شدند و بقیهٔ شناکنان خود را نجات دادند.

پس از یک شور و کنکاش‌وبا راهنمائی اعراب منطقه، برای عبور از رود،گذرگاه «ینگجه» در نظر گرفته شد. سپس شخصی اتریشی که از طرف پادشاه نمسه (اتریش) به دربار نادر آمده بود، بوسیله چوبهای ۴ تا ۵ ذرعی که از «دوخاله» ۷ فرسنگی بغداد توسط ۱۲۰۰۰ سواره شبانه و مخفی بدانجا حمل شده بود، پلی بر روی رودخانه احداث گردید. آنگاه نادر در راس سپاهی ۱۰۰۰۰ نفره (بقول میرزا مهدی استرابادی گروهی ۴۰۰۰ نفره) آماده شد در نیمه‌های یکی از شبها از رود عبور نماید. اما نخست لباسهای خود را بر تن امام وردی قرقلو (قرخلو) پوشاند، وی را بر تخت به جای خود نشاند و شدیداً تاکید نمود موضوع راکاملاً مخفی نگه دارد. سپس در شب مقرر به همراه گروه ویژه خود از گذرگاه ساخته شده بر روی رود عبور کردند و تا قبل از طلوع آفتاب توانستند قلعه بغداد را در

محاصره بگیرند. احمد پاشا سپهسالار عثمانیها صبح خیلی زود خبر عبور ایرانیها از رود را شنید و در اولین عکس‌العمل ۳۰۰۰۰ جنگاور را از دروازه‌ها خارج کرد و آماده نبرد شد. با دمیدن آفتاب «ناگهان صدای گورکه، کوس، کرنا و سورن الله الله گویان سربازان غوغا در صحرا بیفکند» و جنگی خونین آغاز گردید. توپخانه ایران نیز همزمان از آن سوی رود، در زمانیکه احمد پاشا از بالای برج و باروی بغداد ناظر صحنه‌های جنگ بود، شهر بغداد را زیر آتشباری خود گرفت. حجم آتش سنگین Volume of fire پوشش و چتر حمایتی خوبی برای جنگاوران نادر ایجاد کرد تا شناکنان خود را از رود گذرانده ودرخط مقدم جبهه front lines قرار بگیرند.(۱۹) پس از عبور این گروه، ستونی ۱۰۰۰۰ نفره از آب بازان (شناگران) اعراب منطقه با استفاده از طنابها و زنجیرهائی به کلفتی ران شتر که از اصفهان آورده بودند، توانستند رود را طی کرده و یک سر زنجیر و طناب را از میان قایقها عبور دهند. آنها قصد داشتند با بکارگیری ۱۰۰۰ سنبک دو سر زنجیرها و طنابها را در دو سوی رود به هم محکم نمایند تا بدین وسیله باکمک قایقهای ردیف شده، پل وگذرگاه مستحکمی را بوجود بیاورند. ولی ناگهان شدت جریان آب طنابها و زنجیرها را پاره کرد، قایقها نیز همگی بر روی آب رها شده و به سوی بغداد روان گردیدند. یگانهای مهندسی، پشتیبانی و شناگران توانستند بسیاری از آنها را مهار کنند ولی تعداد زیادی به زیر آب رفتند. بلافاصله بدستور نادر از باقی مانده قایقهای بزرگ و بکار بردن تخته‌های فراوان، پل دیگری را احداث کردند و در مدت کوتاهی ۲۰۰۰۰ سرباز را از روی آن عبور دادند.(۲۰) آنگاه بخشی از سپاه، تحت امر یک فرمانده عملیات آبی Chief of naval operations بر روی شناورهای متعدد، در آن سوی حصار بغداد که مشرف بر رود بود مستقر شدند و توسط تفنگچیان حرفه‌ای هر نوع عبور و مرور به داخل قلعه بغداد را تحت کنترل شدید گرفتند.

محاصره شدید بزودی اوضاع داخل بغداد را به وخامت کشاند. کمبود آذوقه بسیاری را هلاک کرد و گروهی را نیز وادار به فرار نمود. بعلاوه روزانه ۱۵۰۰۰ نفر از اهالی بخاطر رهائی از مرگ و گرسنگی خود را از روی برج و بارو به زیر انداخته و به اردوگاه ایرانیها پناه می‌آوردند. اما در چنین شرایطی که قلعه آماده سقوط و تسلیم بود ناگهان «قراولان و چاپارهای سپاه خبر آوردند ۳۰۰۰۰۰ ینگچری اسلامبول، شام، حلب، دیار بکر، دمشق و مصر توسط عثمانیها به این سوی روانند آنچنانکه غوغا در میان سپاه نادر بینداخت». نادر بلادرنگ ۱۲۰۰۰ نفر از زبده‌ترین افراد قراچورلو، کرد، مروی و افشار را بعنوان چرخچی به سوی سپاه عثمانی فرستاد تا با آتش سدکننده تفنگهای خود Fire barrage جلو پیشروی آنها را موقتاً بگیرند. سپس «۳۰۰۰۰ جنگاور جوشن پوش دو اسبه و ۲۰۰۰۰ تفنگچی جزایری که همگی کمربند طلا و نقره وکلاه نمدی خراسانی و ابلق پهلوانی در بر داشتند» به یاری آنان فرستاد.(۲۱)

سپاه اعزامی ایران، در اوایل شب خیمه‌ها و خرگاههای خود را برافراشتند و شبانه به آرایش

نیرو پرداختند «. . . در بنین سپاه نامداران کرد، بختیاری، هراتی و در سنین جنگجویان قاجار، بیات، بغایری و در میسره قشون عراق و فارس و در میمنه افغانها (آنهائی که پس از شکست و کشته شدن اشرف به ارتش ایران پیوسته بودند) و در قلب جنگجویان الوار بختیاری، فیلی، فارس، خراسانی، سیستانی و در جلو سپاه جنگاوران افشار، قراچورلو، مروی و بخشی دیگر از قاجارها جای بگرفتند. . . آنها در ۷۰ صف با توپهای بزرگ و خمپاره‌آراسته گردیدند. . . ».

بامداد آن شب نبردی سخت و خونین آغاز شد. در همان ساعات اولیه ترکها ۲۰۰۰۰ و ایرانیها ۳۰۰۰۰ نفر کشته و تلفات دادند و ۳۰۰۰ ایرانی نیز اسیر شدند. بتدریج سستی در بین جنگاوران ایرانی ظاهر گشت. نادر فوراً جارچیان و یساولان را به میان آنها فرستاد و خبر رساند که بزودی نیروهای کمکی و پشتیبانی جدید از راه خواهند رسید. سپس غنی خان افغان را در راس ۱۲۰۰۰ سرباز ابدالی افغان به کمک نفرات قراچورلو و مروی فرستاد، ولی چون تشنگی شدید بر جنگاوران فشار آورده بود، بوسیله جارچیان سپاه به آنها دستور داده شد عقب نشینی کنند. آنها نیز بلادرنگ پشت به جبهه نبرد کرده شبانه خود را به حاشیه رود دجله رساندندوبسیاری نیز به این بهانه پا به فرار گذاشتند. به نوشته پیکلیت این پیروزی نتیجه اتخاذ تاکتیک و سیاست بجای سرعسکر (سرفرماندهی کل) ارتش عثمانی بود که منطقه عملیات و جنگ را به نواحی سامره کشاند. زیرا زمین این نواحی مستور از شنهای روان بود وکار را بر سواره نظام ایرانی چنان سخت کرد که قدرت مانور و تحرک را از آنان گرفت. بعلاوه کمبود شدید آب هم که با مشکهای متعدد حمل می‌گردید، نتوانست نیاز جنگاوران را در این صحرای گرم برآورده کند. غیر از این دو عامل یک عامل بسیار مهم دیگر نیز در پیروزی ترکان عثمانی موثر افتاد و آن برتری آتشبارهای توپخانه عثمانی‌ها بود. آنها توپهای بسیار بزرگی را به مصافگاه آوردند سپس با اتخاذ تدابیر بسیار هوشمندانهٔ سرداران و افسران ارشد عثمانی در امر آرایش نیرو، توانستند برتری خود را تا آخرین لحظه حفظ کنند.(۲۲)

در پی این شکست، سپاه منهزم شده ایران به سوی همدان و کرمانشاه عقب نشستند. در اینجا تعدادی از سرکردگان ارتش به شدیدترین وجه مجازات شدند. از جمله ترخان کرد فرمانده یک ستون ۱۰۰۰۰ نفره محکوم به مرگ شد و چندمین باشی را نیز گوش و بینی بریدند.(۲۳) سپس بار دیگر به بسیج نیرو و جمع آوری سلاح و تجهیزات جنگی (War material) Equipment war پرداختند. نادر برای این کار ۲۰۰۰۰۰ تومان هزینه نمود. مثلاً او به کسانی که اسب ۱۰ تومانی خود را از دست داده بودند ۲۰ تومان خسارت پرداخت و «از تمام ولایات شتر، استر، خیمه، شمشیر، سپر، جوشن، کلاهخود و باقی ابزار جنگی حتی نعل و میخ چهارپایان جمع‌آوری نمود و بین لشکریان تقسیم کرد».(۲۴) به روی هم در عرض ۴۰ روز «۱۴۰۰۰۰ اسب، شتر و قاطر از نواحی همدان جمع و به همراه ۵۰۰۰۰ دست لباس بین ۵۰۰۰۰ جنگاوران جدید تقسیم گردید».(۲۵) سپس بار دیگر ارتش

ایران در جمادی الاول سال ۱۱۴۶ هـ به سوی بغداد روانه شد. اینبار توپال پاشا کشته شد و کربلا، حله، نجف، سلیمانیه، موصل، کرکوک به تصرف ایرانیها درآمد و بغداد نیز دوباره تحت محاصره قرار گرفت. ولی با فرارسیدن خبر شورش بزرگ محمد خان بلوچ و اعراب ناحیه حویزه، اجرای عملیات نهائی با تردید روبرو گشت. نادر، محمد حسن خان قاجار بیگلربیگی استرابادرا بـه هـمراه قشـون استراباد مامور سرکوب و آرام نمودن آنان نمود و اسماعیل خزیمه حاکم کهکیلویه و طهماسبقلی‌خان جلایر حاکم ناحیه عراق را نیز به همراه سپاهیان تحت امرشان به یاری وی فرستاد. مجموعه ایـن لشکریان، اعراب شورشی را بشدت سرکوب کردند و بسیاری از سران و مشایخ آنها از جمله شیخ احمد را برای مدتی به استراباد فرستادند تا تحت نظر قرار گیرند.(۲۶) متأسفانه حمله دوم به بغداد نیز به علت مشکلات مهم داخل سازمان سیاسی - نظامی ایران که بتدریج خود را بروز می‌داد، دست آورد مهمی به همراه نیاورد و در نهایت منجر به پیمان صلح با احمد پاشا گردید. اما در سال بعد مجدداً دوره جدید از جنگهای ایران و عثمانی در نواحی قفقاز، داغستان و نواحی غرب آغاز شد که به تشریح مهمترین آن یعنی فتح گنجه می‌پردازیم.

### دوره دوم جنگهای ایران و عثمانی و فتح گنجه

به هنگام فتح گنجه در جمادی الاخر سال ۱۰۴۷ هـ گنجعلی پاشا وسایل جنگی بسیار و آذوقه فراوان در قلعه ذخیره کرده بود و ۱۴۰۰۰ سرباز ترک را نیز آماده دفاع از آن نمود. لشکریان نادر با رسیدن به این ناحیه، دور حصار و باروی قلعه را در عرض ۳ روز سنگرهای مختلف ساختند و در درون آنها مستقر گردیدند. سپس «با فاصله یک تیر پرتاب از قلعه حواله‌ای (برجی) از چوب بساختند تا از فراز آن بتوانند به درون قلعه به نظاره بایستند». ولی این برج دیده‌بانی در اولین فرصت توسط مدافعان قلعه بوسیله توپ ویران شد. به امر نادر، یگانهای تحت امر علی خان توپچی باشی در روز بعد، از هنگام صبح تا پاسی از شب حصار، برجها و دروازه‌های قلعه را زیر آتش «خمپاره‌های آتش افشان» و توپخانه سنگین Artillery heavy (Heavy artillery) گرفت. ولی با وجود تخریب بسیار، مدافعان دژ شبانه آنها را ترمیم و تعمیر کردند. تا مدتی به همین وضع دوطرف یکدیگر را زیر آتش توپ و تفنگ داشتند تااینکه عاقبت حسنعلی‌خان یکی از امرای درگاه نادر، نقشه و طرح عملیات مهمی را پیشنهاد نمود که مورد توجه وی و سایر فرماندهان قرار گرفت. به موجب این طرح از ولایات مختلف سربازان ۱۰۰۰۰۰ توبره (کیسه) جمع‌آوری کردند و تمامی آنها را از خاک و خاشاک انباشتند. آنگاه کیسه‌ها را در یک منطقه مشخص بداخل خندق دو شهر ریختند تا آنجا راکاملاً پر کـردند. بدینوسیله را عبور و گذر برای رزمندگان بوجود آمد. ولی هر بار که تعدادی از سربازان از روی آن معبر عبور می‌کردند بلافاصله مدافعان از دروازه‌ها بیرون می‌آمدند و بـا آتش تـوپخانه و تـفنگ

تفنگچیان، آنها راکشته یا وادار به عقب نشینی می‌نمودند. یک ماه نیز اوضاع بدین منوال گذشت. در این مدت مدافعان قلعه توانستند ۶۰ نفر از جزایریان تفنگچی راکه نادر بربالای مناره‌های مسجد خارج از قلعه مستقر کرده و بطور دائم کوچه و خیابان را به زیر آتش گرفته بودند، با به توپ بستن مناره‌ها همگی را به دیار عدم بفرستند.(۲۷)

سرداران و سربازان عثمانی در این مدت به هیچ وجه از مقاومت و رشادت کوتاهی نکرده بودند. زیرا این دژ به همراه ایروان، تفلیس و قارص ۴ پادگان بزرگ مرزی نیز محسوب می‌شدند که شدیداً مورد توجه و پشتیبانی عثمانیها قرار داشتند. بعلاوه از دست دادن این ۴ شهر یا قلعه موازنه قوا را در این سرحدات کاملاً به نفع حریف برهم می‌زد.

قوای ایران که در این ستیز ملالت آور مستاصل شده بود، تصمیم گرفت از خاکریزهای پیچ در پیچ و طولانی که به آن «کوچه سلامت» می‌گفتند بهره ببرند، بنا براین اقدام به حفر آن نمودند. در طول این چند روز مدافعان گنجه گلوله‌های خمپاره خود را تمام کردند و مجبور شدند «منجنیقهائی همچون پله ترازو بسازند و میان آنها را پر از سنگ نمایند و روی سر لشکریان صاحبقران (نادر) خالی کنند و بسیاری را این گونه هلاک بنمایند». ولی سربازان نادر دست از خاک برداری برنداشتند و قادر گردیدند با استفاده از حفاریهای زیر زمینی خود را تا پای حصار برسانند. در این جا «نقب چیان در اندک زمان چهار نقب عریض به زیر برج و بارو بزدند و آنرا مملو از باروت، گلوله و چوب کردند». به نوشته میرزا مهدی استرابادی فقط ۳۵۰۰ من (تقریباً ۱۰۵۰۰ کیلو) باروت زیر نقب‌ها کار گذاشتند.(۲۸) در این مدت مدافعان دژ نیز بیکار ننشستند و از چند نقطه شروع به حفر نقب کردند آن چنانکه در دو مکان ناگهانی در زیر زمین مقابل نقابان ایرانی درآمدند و با شمشیر، نیزه و طپانچه به جان هم افتادند. سرانجام نقب زیر دروازه را آتش زده و منفجر نمودند. این انفجار تخریب زیادی ایجاد کرد طوریکه راه را برای عبور یک نیروی ویژه و ضربتی ۳۰۰۰ نفره که از قبلی آماده هجوم و رخنه بودند، گشود. این گروه در زیر باران گلوله‌های تفنگ، بادلیج و ضرب زن خود را به ابتدای درونی قلعه رساندند ولی پس از یک جدال خونین و تن به تن Meeting و دادن تلفات زیاد، مجبور به عقب نشینی شدند.

طولانی شدن محاصره اینک نیروها را بیش از گذشته به شدت عاصی کرده بود ولی خشونت و خصوصیات رفتاری موجود در شخصیت نادر و تعدادی از افسران کادر فرماندهی‌اش، قدرت و جرائت هر نوع اعتراض را از جنگاوران سلب نموده بود. برای چندمین بار عملیات دیگری در دستور کار فرماندهان قرار گرفت. اینبار مقرر گشت دو دیوار بلند و موازی به حد ارتفاع حصار قلعه بسازند و در پایان آنها را به حصار اتصال دهند. چنین نیز کردند و پس از اتمام کار، آب رود منطقه را در درون این کانال بلند مصنوعی هدایت کردند تاکاملاً پر و سرریز گردید. با ادامه جریان آب، بخشی از برج و

بارو تخریب شد ولی مدافعان عثمانی بلافاصله آن نواحی را با جُل، پلاس و رختخواب پر و مسدود کردند. سرانجام ترکان در چند ناحیه از این کانال منفذی گشودند و آب آنرا بسوی لشکرگاه ایرانیها بویژه اردوبازار نادر سوق دادند. ناگهان آب سیلاب‌وار اردوگاه نظامی ایرانیان را ویران کرد و بسیاری از ادوات، تجهیزات و آذوقه‌ها را با خود برد و تعدادی از نظامیان غافل را نیز کشت.

ایام محاصره تاکنون به مدت ۸ ماه به درازا کشیده شده بود. نادر، یاربیگ سلطان عرب خراسانی را به جای علی خان توپچی باشی به منصب فرماندهی آتشبار Battery commander گماشت و دستور داد چند توپ بزرگ که «هرکدام ۲۰ من و ۳۰ من سنگ می‌انداخت» در منطقه مستقر کردند و بار دیگر چند روز برج و باروی دژ را به توپ بستند، ولی باز هم نتیجه‌ای بدنبال نداشت. نادر اینبار ۳۰۰ نفر از نویسندگان و میرزا بنویس‌های خود از جمله مورخ معروف دربار، میرزا مهدی استرابادی را لباس رزم پوشاند و دستور داد جمعاً بر قلعه حمله برند. ولی قبل از به حرکت درآوردن این گروه، تعدادی از فرماندهان و امرا از ترس آنکه «سر آنان را همچون علف، عثمانیها ببرند و یا خود را بدون تذبذب تسلیم کنند» وی را از این کار منع کردند.(۲۹)

بلاخره در یک حمله سراسری که تمام ارکان ارتش شرکت داشتند و به مدت ۱۰ شبانه روز ادامه یافت «تفنگ‌چیان، توپچیان، زنبورکچیان، غازیان ، امرا، حفاران و قدراندازان نقاط گوناگون برج و بارو را ویران نموده و توپچیان خراسان و قورچیان قرخلو از راه نقبی که نقب چیان حفر کرده بودند به داخل قلعه رفتند . . . و نقاره شادیانه را بصدا درآوردند». بدین طریق گنجه فتح شد. اما هنوز چند روزی از این واقعه نگذشته بود که عبدالله پاشا سپهسالار معروف با ارتشی جرار که میرزا مهدی استرابادی تعداد آنرا ۱۲۰۰۰۰ نفر ذکر کرده، از راه رسیدند و باری دیگر جنگ خونینی درگرفت. عثمانیها با وجود کثرت نفرات کاری از پیش نبردند و ۵۰۰۰۰ نفر تلفات نیز برجای گذاشتند. سردار آنها عبدالله پاشا کشته شد و بسیاری از فرماندهان آنان هم اسیر گشتند (یکشنبه ۲۶ ماه محرم). نادر دستور داد نعش عبدالله پاشا را کفن کردند و در تابوتی شمشادی نهاده به همراه تعدادی از فرماندهان اسیر شده ترک، از جمله ینگیچری آقاسی، توپچی باشیها، سَنجَق بیگیان که در محضر نادر به گریه افتاده بودند، روانه درگاه سلطان عثمانی نمودند.(۳۰)

پس از این جنگ تمام توپخانه اعزامی عثمانیها، بخش تدارکات، چادرها و خیمه‌ها، چهارپایان فراوان و ادوات جنگی بیشمار به غنیمت ایرانیان درآمد. سپس خبر این پیروزی بوسیله فتحنامه‌های متعدد به شهرهای مختلف از جمله آذربایجان، عراق، فارس، همدان، خراسان و مازندران ارسال گردید و دستور داده شد در تمام این نقاط «کوس شادمانی» بنوازند. پس از فراغت از این کار، غنائم بیشمار را بین نظامیان تقسیم کردند. مقدار این غنائم بحدی بود که نظامیان «ماکولات، شکر، قهوه، ظروف چینی و امثال آنرا برنداشته و برای آن ارزشی قائل نمی‌شدند». آنگاه «جشن

شادمانه بزرگی» برگزار شد که در طی آن به جنگاورانی که در میدانگاه رشادت زیادی از خود نشان داده بودند، خلعت و هدایای فراوانی بخشیدند. تعدادی را نیز همچون بخت علی‌خان فارسی که در منطقه ایروان در مقابل لشکر حسین پاشا اهمال کاری و قصور داشتند، محاکمه کرده و بقتل رساندند.(۳۱)

پیروزیها و دستاوردهای این دوره از جنگها، رقیبان و دشمنان عثمانی از جمله اروپائیان و روسها را به وجد درآورد و به عکس‌العمل واداشت. روسها شادمانه به لواشف فرمانده نیروهای خود در جنوب دستور دادند عده‌ای از مهندسان نظامی خود را با لباس مبدل و تعدادی توپ به کمک نیروهای ایرانی بفرستند.(۳۲) عثمانیها نیز که قانع شده بودند اوضاع در ایران کمی متحول شده و رو به ثبات و بهبودی است، از در سازش و مصالحه برآمدند. آنها احمد پاشا والی بغداد را مامور عقد معاهده صلح با ایرانیها نمودند و پذیرفتند که ایروان را به ایران تسلیم کنند و در عوض قارص را در تصرف خود داشته باشند. بدین ترتیب در سال ۱۱۴۸ هـ صلح سابق بین ایران و عثمانی از طرف باب عالی تصویب و بسیاری از ولایات و شهرهای غربی و شمال غربی به ایران مسترد شدند.(۳۳)

### نشستن نادر بر تخت پادشاهی

نادر اینک سردار بزرگ، ناجی و فاتحی محسوب می‌گشت که دو دشمن بزرگ یعنی افغانها و عثمانیها را به زانو درآورده و سایه نهب و غارت آنها را از سرزمین ایران برچیده بود. به همین دلیل این فاتح نظامی اوضاع را برای مانورهای سیاسی و قبضه کردن کامل قدرت نیز بسیار مساعد یافت. پس در هشتم رمضان سال ۱۱۴۸ هـ در دشت مغان اردو زد و نمایندگان بسیاری را از سراسر ایران به آنجا فرا خواند تا تکلیف حکومت و سلطنت را معین و یکسره کنند. در این اجتماع بزرگ که ۲۰۰۰۰ نفر از رجال، اعیان، خانها، سرطایفه‌ها و ... به همراه حدود ۸۰۰۰۰ خدمه خود شرکت کرده بودند، در ۱۲۰۰۰ ساختمان موقتی جای داده شدند. در بین این اشخاص ۵۴ خان بزرگ نقش رهبری و تعیین کننده‌ای داشتند. جشن بزرگی در نوروز همین سال برپا گردید که طی آن نادر با پیشنهاد چند شرط پادشاهی ایران را پذیرفت و سپس در روز پنج شنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ تاجگذار نمود. پنج شرط نادر عبارت بودند از:

۱ - ایرانیان باید از عقاید و تعصبات گذشته خود نسبت به سنی‌ها دست بردارند و اهل سنت و جماعت هم باید مذهب شیعه را مانند مذاهب چهارگانه خود قبول کرده و آنرا مذهب پنجم بشناسند.

۲ - شیعیان باید در مکه رکنی خاص داشته باشند و ایرانیان بتوانند در آنجا به آئین جعفری نماز بگذارند.

۳ - همه ساله از طرف ایران امیر الخاص معین شود و از راه شامات به حجاز برود و دولت عثمانی

باید او را مثل دیگر امیران حجاج به رسمیت بشناسد.
۴ ـ همه اسیران جنگی و غیر جنگی بین ایران و عثمانی مبادله شوند و خرید و فروش آنها موقوف گردد.
۵ ـ سفرای دولتین ایران و عثمانی از دو جانب معین شوند و در پایتخت یکدیگر به فیصله امور مورد اختلاف بپردازند.(۳۴)

**فتح قندهار**

آرامش در مرزهای غرب و شمال غربی، مصالحه با عثمانیها، ثبات و آرامش موقت حاکم شده بر اوضاع سیاسی ایران، بدست آوردن قدرت و سلطنت همه وهمه سبب شد اینبار نادر و یاران او نگاهی به شرق ایران بیندازند. زیرا بتازگی حسین افغان در منطقه قندهار بار دیگر به تحریک طوایف مختلف پرداخته و باگشودن مرزها بر روی افغانهای غلجه‌زائی فراری، سبب پناه بردن آنها به هندوستان شده بود. نادرپس از ارسال نامه‌های مکرر برای حسین افغان، کادر افسری خود راکه اکثراً از خانها و سر طایفه‌های ایل افشار و سایر طوایف بودند قانع نمود باید بی‌تأمل به دفع افغانها بپردازند. «آنگاه پس از تکریم آنان خلعتهای گرانبها، خنجرهای مرصع، اسبان عربی نژاد با زین و یراق طلا، بالاپوش دیبا، اطلس وکیمخا به همگی ببخشید ... به جنگجویان نفری ۱۲ تومان مواجب و ۱۲ تومان انعام بداد تا مایحتاج سفر به قندهار از وسایل حرب تا آذوقه را مهیا نمایند. . . برای اردوبازار نیز ۲۰۰۰ کسبه راکه هر کدام می‌باید ۱۰۰۰ تومان مایه و سرمایه می‌داشتند حاضر بگرداند . . . ».(۳۵)

مدتی بعد ارتش ۸۰۰۰۰ نفره‌ای در ماه رجب سال ۱۱۴۹ هـ از راه ابرقو و کرمان رهسپار قندهار گردید. سپس در ذیحجه سال بعد پس از تصرف قلل کوههای اطراف و اشغال مواضع مستحکم حاشیه شهر، در روز ۲۳ همین ماه وارد نبردی خونین شدندکه مؤلف عالم آرای نادری آنرا به زیبائی چنین توصیف نموده است: «خان سوزان بر مفارق حسین خان افغان به تابیدن درآمد صدای های و هوی گُردان، نعره مبارزان، شلیک زنبورکچیان و جزایرچیان گوش کروبیان فلک راکر کرده، زلزلت الارض زلزالها در جبال قیطول و ارکان افغانیان انداخت. چشم حسین شاه افغان بدان سپاه فیروز کلاه و آنهمه حشمت و جبروت افتادکه موازی ۱۶۰۰۰ نفر جزایری (تفنگچی) کمر طلا و نقره، با جزایریان یراق طلا و نقره، کلاه نمدهای زابلستانی در سر، قبا از چرم بلغار در بر، شده‌های کنار زردوز، یکه ابلق پهلوانی در گوشه سرخلانیده، پوست پلنگ در کمر مرکبان (راکبان)، زنگ زلازنگ در گردن اسبان و با یراق و اسباب نقره مرکبان خود را آراسته. در آن منزل که محل نزول رایات ظفر علامات صاحبقرانی (نادر) بود، آن ۱۶۰۰۰ نفر تماماً در دهنه جلو همایون افتاده و بیدق

الوان هر یک بر گوشه قنداق نصب کرده و جزایران را بر دوش گرفته یری‌های یری ( به ترکی یعنی برویم، بجنبید برویم) گویان دوراسته صف بسته و ۱۷۰۰ راس اسب شامی را به زین و یراق مرصع به جواهر به رسم جنیبت در پیش می‌کشیدند. و چهار صد نفر شاطر با کردینها و کمر خنجرهای مرصع یکی در راست و دیگری در چپ زده، در دهنهٔ جلو همایون می‌رفتند. با قرقرهای دیبا و زربفت و کناره سمور. و موازی ۱۲۰۰ نفر چاوشان با عمود (گرز)های نقره و طلا . . . و ۳۰۰۰ نسقچیان باتیلهای (پرکلاه) طلا چون پر تیر بر سر زده همه جا پیشاپیش سپاه نصرت پناه مامور. و ۱۴۰۰۰ نفر یساول قورچی در ترتیب صف‌آرائی مشغول و ۱۰۰۰ نفر یساول صحبت با چماقهای طلا و نقره در حضور صاحبقرانی می‌رفتند. و ۱۷۰۰ شتر زنبوک در همه جا شلیک کنان در دهنه جلو عازم. در دست راست موازی ۱۶۰۰۰ نفر از نامداران آذربایجان غرق دریای آهن و فولادگردیده و در دست چپ نیز ۱۶۰۰۰ نفر دیگر از غازیان عراقی و فارسی درکمال آراستگی صف بسته و در پای علمهای زرنگار به قدر ۲۴۰۰۰ نفر از غازیان خراسانی غرق در آهن و فولادگردیده، می‌آمدند.قبل از ورود علامات صاحبقرانی سرداران و روسا و سرخیلان (سرکردگان سپاه) از قبیل: حاجی خان، علیقلی بیگ افشار، قاسم خان قاجار، مصطفی خان بیگدلو، علیمردان والی لرستان، لطفعلی خان، فتحعلی‌خان و کلبعلی‌خان پسران باباعلی بیگ هر یک با جمعیت سپاه خود فوج فوج آمده نزول می‌کردند. در هر مرتبه حسین شاه قیاس خاقان صاحبقرانی می‌نمود. تا اینکه نواب کامیاب نصرالله میرزا با ۱۲۰۰۰ نفر جوانان مرصع پوش وارد گردید که حسین شاه گفت نادر همین است ولی جمعی از افغانها که شناسندگی داشتند عرض نمودند فرزند آن حضرت است، تا آنکه علامات نصرت‌آیات خسرو ممالک‌ستان ظاهر گردید . . . چون جنگ آغاز شد، دلیران و گردان تند خوی چو شیر غران و ببر بیان داخل معرکه کارزار گردیده به ضرب تیر تفنگ، پر تیر عقاب تیز چنگ، نیزه جانستان، شمشیر بران، تبرزین فرق شکاف، خنجر، زوبین معرکه مصاف قطع حیات از ممالک ممات می کردند و به هر حمله جمعی کثیر از پا درمی‌آمدند. چون سه ساعت بگذشت صاحبقران چند نفر از غازیان را بفرستاد تا نزد امیر اصلان خان رفته بگویند اگر از عهده فوج اوباش افغان بر نمی‌توان آمد جمعی را بفرستیم که تو را از این معرکه برهانند. چون امیر اصلان این شنید رگ حمیت آن خان نامدار به تلاطم درآمد و چنان بر افغانها بتاخت که افغانها فراراً خود را به حصار قلعه رسانیدند. دلاوران قزلباشیه تا دربهای قلعه قندهار حمله بردند ولی تفنگچیان که در بروج و بارو بودند به ضرب تفنگ راه آنان را سد کردند. در آن روز اول قرب ۴۷۰۰ نفر سر و یا زنده گرفته نزد صاحبقران بیاوردند. پس امیر اصلان و سایر روسا و امرا را انعام لایقه سر افراز گردانید و جمعی از افاغنه را که نزد صاحبقران آورده بودند به قتل آنها فرمان داد . . . روز دوم قلعه قندهار بین سرکردگان قسمت نموده درهمه جا یک میدان فاصله سنگر محکم ترتیب دادند و در میان آنها همه برجها و مورچلها (سنگر ـ خاکریز)

ترتیب دادند. به مرور ایام برجها را نیز در همه جا دیوار بست نمودند که هرگاه مرغ به پرواز درمی‌آمد به ضرب تفنگ از پا درمی‌آوردند. مگر یک قسمت که متصل به کوه بود به قدر یک میدان راه جهت سنگلاخ بودن، راه فراری برای سکنه آن دیار گذاشتند. سپس صاحبقران دستور داد در همان باغی که نزول اجلال داشت، استادان معمار طرح قلعه‌ای ریختند و سرداران، سرکردگان، امرا و غازیان هر یک جهت خود عمارات عالیه ساختند و سرا و حمامهای بسیار مرتب کردند. سپس مقرر فرمودند موازی دو عراده توپ قلعه کوب ریختند که به وزن ۴۲ من گلوله می‌خورد (به نوشته میرزا مهدی استرابادی منشی و مورخ نـــادر وزن گلوله‌ها ۷ و ۸ من بود که پس از تصرف قسمتی از حصار دور قلعه، توپها را بالا کشیده و به آتشباری بر روی کوچه و خیابان شهر پرداختند).[۳۶] چون توپ به اتمام رسید فرمود تا آنها را توپچیان ماهر کمانداری نمایند. در آن زمان برجی بود مشهور به برج ملاعلی قلجائی و آن مرد هنرپیشه با ۱۰۰۰ نفر پیاده تفنگچی در آن برج سقناق داشت (سنگر گرفته بود) که راه آمد و شد غازیان قزلباش را مسدود نموده بود. در آن زمان فرمان داده شد یاربیگ خان توپچی باشی آن دو عراده توپ را بدان برج بستند آنچنانکه ملاعلی کشته و جزایرچیان هجوم آورده آن برج را تصرف کردند. . . سپس برج بلند و محکم دیگری که در جانب کوه قیطول بود و چـهل زیـنه می‌نامیدند و دو سه هزار افغانی در آن به استحفاظ مشغول بودند، آنرا نیز به ضرب توپ و خمپاره خراب نمودند و به قدر ۱۰ روز توپها و خمپاره‌های آتشبار بدان بسته و یک بدن آن برج را بایر کردند. به فرمان اقدس تفنگچیان لرستان را مقرر شد که یورش به آن برج برده ویرانش نمایند. سه شبانه روز مجادله مابین بود. چون نتوانسته لرستانیها کاری بکنند، پیادگان تفنگچی سیستانی به کمک آنها مامور گردیدند که به هر راه بودبا هجوم آنها و شلیک توپها افغانها به داخل قندهار گریخته و برج مذکور به تصرف اولیاء دولت ابد درآمد. آنگاه به یاربیگ دستور داده شد بر روی همین برج چهل زینه عراده توپ سوار کرده به انداختن توپ و خمپاره به داخل قندهار اشتغال ورزد. از قضا برجی بود در مقابل این برج که آنرا برج ددە می‌خواندند. آنرا نیز شب و روز موازی ۱۰۰ گلوله توپ زدند و ویران نمودند . . . ».[۳۷]

از این تاریخ مدت مدیدی جنگ و ستیز بین لشکریان نادر با خانها و اهالی قلاع اطراف ادامه یافت که هر کدام از این جنگها را یکی از خانها و سرداران نادر فرماندهی می‌کردند، بعلاوه همزمان حملات مکرر به قندهار نیز استمرار یافت. نقبها زدند، حصار را منفجر و تخریب نمودند ولی افغانها با گل، گلیم و صندوقهای پرازخاک بلافاصله اقدام به تعمیر و ترمیم نقاط تخریب شده مـی‌کردند. سرانجام در یکی از شبهای فوق العاده تاریک شخصی بنام آزاد خان خود را از درون قلعه قندهار به نادر رساند و تنها راه تصرف قلعه را هجوم سراسری در روز جمعه آینده دانست. زیرا در این روز قرار بود اکثر اهالی و مدافعان شهر به خواندن نماز بپردازند. نادر پس از شنیدن این خبر، شورای

نظامی بزرگی را تشکیل داد و فرماندهان داوطلب و فدائی را برگزید. آنگاه قرار شد این گروه به همراه ۳۰۰۰ نفر دست به عملیات ویژه‌ای بزنند که در صورت موفقیت نفری ۱۰۰۰ نادری (۵۰تومان) انعام دریافت می‌کردند. بفوریت ۱۰۰ نردبان و ۲۰۰۰ بیلدار و کلنگدار در اختیار آنان نهاده شد. سپس مقرر گردید شب جمعه مین باشیها، ۵۰۰ باشی‌ها، یوز باشی‌ها، دهباشی ها، و غازیان (سربازان عادی - مبارزان در راه دین) دسته دسته شبانه وارد میدان عملیات هجومی نزدیک قلعه بشوند تا پس از آغاز عملیات آنها «۸۰۰۰۰ نفر بقیه نیز به همراه ۴۰۰۰ بیلدار و ۴۰۰۰ کلنگ‌داربا صدای توپ و نواختن نقاره‌های طلائی و نقره‌ای،نردبان بر دوش» به حمایت از آنها برخیزند. چنین نیز کردند و در روز جمعه نزدیک ظهر، با شلیک توپ بر فراز برج چهل زینه که نشانه آغاز و دستور عملیات Operations order بود، هجوم و حمله ناگهانی آغاز شد. در اندک زمانی این سپاه انبوه خود را به زیر حصار، برجها و پای دروازه‌ها رساندند. مدافعان قلعه هم با «زدن تیر تفنگ، ناوک ضربزن، ریختن قاروره، خاکستر و خار و خاشاک به مقابله برخاستند». نیروی ویژه‌ای متشکل از نامداران افشار، قاجار، چشمگزک و مروی در زیر باران شلیک و آتشباری مدافعان، توانستند خود را بوسیله نردبانها به بالای حصار برسانند. با غوغای حمله ۸۰۰۰۰ نفر بقیه، تازه اهالی در درون قلعه قندهار متوجه واقعه گشتند. حسین شاه افغان و وزیر او دوست محمد خان بلادرنگ ۲۰۰۰۰ نفر را به تعجیل سازماندهی کردند و اقدام به دفاع نمودند. ولی مقاومت آنها چند ساعت بیشتر به درازا نکشید و قندهار در میان سیلی از خون فتح شد. حسین شاه و امراء افغانی او شمشیر به گردن، خود را تسلیم نموده و به اردوگاه نادر آمدند. نادر نیز آنها را بخشید و به همراه باقی طایفه قلیچه‌ای روانه خوار، ری و بقولی مازندران نمود.(۳۸)

### فتح هند و جنگ کرنال

در پی تصرف قندهار، کابل نیز در اواخر سال ۱۱۵۱ ه پس از ٦ روز محاصره توسط سپاه نادر فتح شد. سپس لشکریان ظفرمند بسوی جلال آباد رهسپار گردیدند. در بین راه با طایفه کوهستانی «کتور» که بقول مروی آدمخوار بودند، درگیر نبردی فرمایشی شدند. آنچنانکه بر اثر تیراندازی مداوم و طولانی، به کشته شدن ۵۰۰۰۰ نفر از کتورها انجامید. در این بین سرب و باروت لشکریان نادر به اتمام رسید و مجبور شدند با شمشیر و نیزه به جنگ بپردازند. اما درگیر و دار نبرد ناگهان ۱۰۰۰۰ نفر نیروی تازه نفس کمکی به فرماندهی اماموردی خان از راه رسیدند و بار دیگر دسته‌جمعی به قتل عام کتوریها دست یازیده و آنها را تار و مار نمودند. آنگاه به سوی پیشاور آمدند ولی در زمانیکه مشغول نبرد با سپاه ناصرخان بودند، خبر شورش لزگیهای داغستان و قتل برادر نادر یعنی ابراهیم‌خان ظهیرالدوله عملیات را متوقف کرد. نادر در اسرع وقت اصلان خان را حاکم و

صفی‌خان بغایری را بعنوان سرعسکر (فرماندهی کل سپاه) آن نواحی، بدان سو روانه کرد. پس از این انتصاب، با رسیدن لشکریانِ پسرش رضاقلی میرزا و جنگجویان زابلستان به سرکردگی فتحعلی‌خان کیانی، سفر جنگی به سوی هند آغاز شد. خبر حرکت ارتش ایران در هند ولوله انداخت. محمدشاه از سراسر هند سرباز احضار نمود که تعداد آنها را مروی به اغراق ۹۰۰۰۰۰ نفر ولی میرزا مهدی استرابادی ۳۰۰۰۰۰ نفر به همراه ۲۰۰۰ فیل و ۳۰۰۰ توپ ذکر کرده‌اند.[۳۹] در طول راه جاسوسان و ۶۰۰۰ قراول (نگهبان - دیده‌بان) بطور دائم اطراف و اکناف را زیر نظر داشتند و گاه به گاه گزارشی نیز از وضع سپاه دشمن بدست نادر می‌رساندند. محمد شاه در نخستین اقدام خود ارتش جمع‌آوری شده از ایالات مختلف هند را از پانی‌پت به ناحیه کرنال واقع در ساحل رود جمنا در شمال دهلی آورد تا بخاطر مناسب بودن وضعیت اکولوژیکی و آب و هوا دچار کمبود آب، غذا و علف و علوفه نشوند. در این ناحیه سپاهیان هند بدور لشکرگاه خود حصاری بلند و محکم با برجهای استوار احداث کردند و بر بالای آنها توپ، خمپاره و «صف پوزن»های آتشبار نشاندند.برای جاسوسی و اطلاع حاصل نمودن از درون این اردوگاه بزرگ، نادر زادخان سرهنگ را به همراه دو نفر افغان ابدالی با لباس جوکیان هندی به آنجا فرستاد. این سه تن توانستندبه داخل اردوگاه رخنه کنند و مدتی را در میان آنها بگذرانند. تا آنکه در یکی از شبها جسورانه به چادر قمرالدین خان یکی از سرداران محمدشاه نفوذ کردند و سر او و چهار تن از نگهبانانش رابریدند، آنگاه پس از جمع‌آوری مقدار زیادی طلا و جواهر توانستند بگریزند و گزارش کاملی نیز از وضع لشکریان دشمن در اختیار نادر بگذارند.

در اولین روزهای حرکت ارتش ایران بسوی کرنال، چند درگیری کوتاه بین چرخچیان دو سپاه بوجود آمد که زمینه خوبی برای قیاس و برآورد توان یکدیگر بود. سرانجام در روز موعود محمد شاه «لشکریان را به همراه ۱۵۰۰ توپ، ۱۲۰۰۰ صف پوزن، ۱۲۰۰۰ زنبورک و ۴۰۰۰ فیل وارد معرکه نمود و خود سوار بر فیلی سفید در حالیکه ۲۰۰۰۰ راجه جانثار احاطه‌اش کرده بودند در میان سپاهیان بیامد».[۴۰] نادر نیز لشکریانش را به ۷۲ صف آراست و سعی نمود از تمام امکانات در برابر سیل انسانی دشمن بهره ببرد. از جمله ۷۰۰۰ زن ترکمان و قندهاری اسیر گرفته شده را مانند سربازان خود لباس پوشاند، بر سرشان دستار نهاد و سپس مسلحشان کرد.[۴۱] وی «توپخانه را در مقابل سپاه قرار داد و محمود بیگ افشار، قاسم بیگ قاجار و جانعلی خان کوکلان را به چرخچیگری گماشت». نبردی خونبار آغاز شد، آتشبارهای هندی بوسیله «توپها، تفنگها، بادلیجها، ضربزنها، خمپاره‌ها و صف پوزنها» بر جناح راست ایران تحت فرماندهی فتحعلی خان، محمد رضا خان افشار، مظفر علی بیات، محمد رضا بیگ مقدم و علیمردان بیگ افشار، فشار زیادی آوردند. نادر بعنوان فرماندهی کل قوا (Army commander (Commander in chief بر کل عملیات جبهه و مصافگاه نظارت

داشت و بطور مرتب با جابجائی نیروها به دفع فشارها و حملات یاری می‌رساند. پس از چند ساعت نبرد، برای فرماندهان گردانهای کرد، قراچورلو، قاجار، افشار، کوکلان، عراق و آذربایجان که تحت فرماندهی فرزندش نصرالله میرزا بودند، پیغام داد بر حملات خود بیفزایند. آنها نیز چنین کردند و با فشار مضاعف آرایش سپاه هندیها را به هم ریختند و بسیاری از پرچمهای طلائی و نقره‌ای محمد شاه را سرنگون نمودند. از قضا سربازی ایرانی توانست با نیزه خود صمصام الدوله خان یکی از فرماندهان بزرگ محمد شاه را به قتل برساند. چون محمد شاه از واقعه خبردار شد و برآشفتگی را نیز بر لشکریان خویش حاکم دید، ناگهان خود را از روی فیل به پائین انداخت و پا به فرار نهاد. سعادت خان سردار بزرگ دیگر هندیها چون چنین دید دستور داد فیلها را به سوی سپاه ایران رم دهند. ولی با تیراندازی آتشبارهای ایرانی، بسیاری از فیلها زخمی شدند و هراسان و نعره‌کشان بسوی سپاه هندیان عقب‌گرد نموده جمع زیادی از آنها را در زیر دست و پا له کردند. سعادت خان نیز با نیزه یکی دیگر از سربازان ایران زخمی و اسیر گردید. تا پایان این نبرد سخت و خونین، حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ خان، سلطان، افسران عالی رتبه با درجه‌های «هفت هزاری»، «هشت هزاری» و «چهار هزاری» کشته شدند و به همین تعداد نیز اسیر گشتند. نظامیان ایرانی در پی فراریان هندی مسافت زیادی را پیمودند، ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر دیگر را قتل‌عام نمودند و تعداد بیشماری اسیر و سران کشتگان را جلو خیمه نادر در لشکرگاه آوردند و انعام و خلعت زیادی دریافت کردند.

از آن سو محمد شاه خود را به سختی به شاه جهان (دهلی) رساند و دَرِ خزاین را گشود تا توانست بار دیگر ۳۰۰۰۰۰ نیرو را جمع آوری کند. بدستور نادر منطقه شاه جهان شدیداً تحت نظر و کنترل قرار گرفت. در طول این محاصره چندین دفعه از جمله یکبار غنی خان افغان ابدالی ۱۲۰۰۰ چهارپا را با بارهای آذوقه و علوفه که برای اردوگاه محمد شاه حمل می‌شدند، مصادره نمود. جانعلی کوکلان نیز یک کاروان نظامی شامل حدود ۴۰۰۰۰ شتر، فیل، استر و اسب‌حامل آذوقه برای اردوگاه نظامی هندیها را پس از یک جنگ کوتاه به تصرف درآورد.[۴۲] محمد شاه که این سماجت و عزم راسخ نادر و فرماندهانش را دید، پس از تشکیل یک شورای نظامی تصمیم به تسلیم جمعی گرفتند. بنابراین چند ایلچی (سفیر) را به همراه ۳۰ قطار شتر میوه، خوراکی، تنقلات و حلواجات نزد نادر فرستادند و مراتب اطاعت و انقیاد خود را اظهار نمودند. نادر پیشنهاد آنها را پذیرفت و فردای آن روز محمد شاه به همراه امرا و اعیان به درگاه وی آمدند. نادر برای استقبال از آنها دستور داده بود امرا، مین باشیان و سربازان لباسهای زرین و سیمین و تعدادی نیز غرق در زره و جوشن‌های پولادین، به طول ۲ فرسخ در ۴ صف و در دو سو صف بکشند. بارسیدن هندیها، نادر شاه در خرگاه خود محمد شاه را در کنار خود نشاند. آنها پس از مدتی مذاکره و سپس مصالحه بر روی بعضی از مواد مورد توافق، مرخص گشتند.

چند روز بعد در میان تشریفات فراوان و جشنی بزرگ، نادر و گروهی از افسران و سربازان ارتشش وارد شاه جهان آباد شدند. او بر تخت شاهان هند نشست و امر به جمع آوری موجودی خزاین داد. به نوشته محمد کاظم مروی مورخ این عهد که در بعضی از سفرهای جنگی نیز حضور داشت «موازی ۳۰۰۰۰ شتر را زیر بار کشیده و آماده کردند، ۴۰۰۰ شتر را جواهر و مرصع آلات پادشاهی، ۲۰۰۰ شتر را طلاآلات دیگر مثل جام و زیر جام بلورین کنده کاری شده به طلا و طرحی یشم و طلا و سرپوشهای بلورین که عقل از خیال آن عاجز بود بارگیری بنمودند. همچنین ۶۰۰۰ شتر را اشرفی مهر (سکه) شاه جهان آبادی بار بگرفتند و موازی ۲۴۰۰۰ راس استر بردعی را طلای سفید و نقره آلات بار بستند... دیگر تخت طاووس بود که چند پادشاه هند بر آن طلا کاری نموده بودند که به همراه چند چیز دیگر بار ۷۰ شتر می‌کشیدند».[۴۳] به نوشته میرزا مهدی استرابادی «چون سعادت‌خان ناگهان دار فانی را وداع گفت محصلان ایرانی به لکنهو که محل حکومت وی بود رفتند و ۵۰۰۰۰۰ تومان طلا و جواهر نیز از آنجا بر پیلهای بزرگ بار کرده بیاوردند».[۴۴] جمع آوری غنائم به این مقدار محدود نشد و تا مدتها ادامه یافت. کوه نور و دریای نور دو قطعه الماس بزرگ و بسیار گرانقیمت، خزائن متعدد، ثروتهای هنگفت اعیان و اشراف هندی و کتابهای نفیس بقدری بود که فقط آقا محمد خزانه‌دار و صندوقدار نادر توانسته بود ۳ خروار طلا را متقلبانه تصاحب نماید.[۴۵] فریزر علاوه بر اقلام ذکر شده ۷/۵ کرور فقط اسلحه و توپ، ۱۰۰۰ راس فیل، ۲۰۰ آهنگر، ۷۰۰۰ اسب، ۱۰۰۰۰ شتر، ۱۰۰ خواجه، ۱۳۰ نویسنده، ۳۰۰ معمار و بنا، ۱۰۰ سنگتراش، ۲۰۰ تاجر و ۶۰۰۰۰ جلد کتاب ارزشمند را از دیگر غنائم ذکر کرده است.[۴۶] بازن طبیب دربار نادر نیز که نفرات ارتش هندیان را در جنگ کرنال ۱۴۰۰۰۰۰ نفر و سپاه نادر را ۶۰۰۰۰ نفر قید نموده، کل غنائم بدست آمده را ۳۰۰۰۰۰ روپیه (که به پول فرانسه آن روز ۵۲۵۰۰۰۰۰۰ بود) دانسته است.[۴۷]

این غنائم هنگفت هم هزینه‌های سفرهای جنگی گذشته نادر را تامین نمود و هم هزینه‌های جنگهای آینده را. همچنین برای اقناع حرص و طمع خانها و فرماندهان ارتش نادر بسیار مهم و ارزشمند بود. آنها پس از چندین سال نبرد هم اینک به ثروتی عظیم دست یافته بودند. جمع آوری این غنائم که با ظلم و اجحاف شدیدی نیز همراه بود، بسیاری از هندیها را برآشفت و آنان را به عکس العمل سریع واداشت. از جمله مردم دهلی دست به شورشی بزرگ زدند و عرصه را بر سپاهیان افشار تنگ نمودند. به امر و دستور نادر ۱۰۰۰۰۰ نفر با شمشیر به کوچه، محلات، بازار و خانه‌های مردم ریختند و آنها را قتل‌عام کردند، طوریکه «دجله خون جاری بشد» و «خشک و تر را هیزم آتش فنا بساختند». چنین عکس‌العملی از طرف مردم که بی‌تاثیر از تحریکات اعیان و اشراف لشکری و کشوری هندیهای مال باخته نبود، سبب گردید تا نادر در پی پیوندی سیاسی برآید. بنابراین اشرافیت نظامی او برادر زاده محمد شاه را به عقد ازدواج پسرش نصرالله‌میرزا درآوردند. پس از این واقعه

حکومت هند دوباره به محمد شاه واگذار شد. وی نیز به پاس قدردانی سکه‌ای بنام نادر ضرب کرد و خطبه‌ای هم بنامش در سراسر هند خواند. این مصالحه سیاسی برای دو طرف مخصوصاً نادر و فرماندهانش، ضروری و حتی اجباری می‌نمود. زیرا آنها هرگز نمی‌توانستند سرزمینی با وسعت و جمعیت هند را برای مدت طولانی تحت نفوذ و سیطره خود نگه دارند.

لازم به تذکر است که منظره میدانگاه جنگ کرنال به‌طرز زیبائی در کاخ چهل ستون اصفهان به تصویر کشیده شده که این یادمان هنوز به شکل قابل تحسینی قابل رویت است.

**بازگشت به ایران**

بعد از پیروزی بر هندیها، ایالات مغرب رود اتک و سند، نالا سنگرا، نواحی غزنین، کابل، قسمتی از پنجاب، تته و کوهستانهای افغانستان به تصرف ایرانیها در آمد.نادر پس از ۵۸ روز اقامت در دهلی تصمیم به بازگشت گرفت. او به هنگام حرکت دست به اقدام مهمی زد، نخست در کابل و پیشاور ۴۰۰۰۰ افغانی راکه از طوایف مختلف از جمله جماعت هزاره بودند، به قشون خود ملحق کرد. دوم آنکه در بین راه دستور داد نسقچیان سپاه (که بخشی از وظایف آنها انتظامات مربوط به لشکریان بود) به همراه چند تن از معتمدان، اموال و غنائم سپاهیان را قیاس و سنجش نمایند تا هرگاه ملازمین بیش از ۵۰ تومان، یوزباشی‌ها بیش از ۲۰۰ تومان ، پانصد باشی‌ها بیش از ۱۰۰۰ تومان، مین باشی‌ها بیش از ۲۰۰۰ تومان و امرا و سرکردگان بیش از ۳۰۰۰تومان نقد یا جواهرات در اختیار می‌داشتند، از آنها گرفته و ضبط کنند. علت این امر بر اساس آن ضرب المثل معروف، آن بود که «سگ سیر به شکار و لشکر مالدار به کارزار نمی‌رفت». از قضا به نادر خبر رسید که بسیاری از آنها نقدینگی و طلا و جواهرات را در جهاز شتر، نمد زین و یا پالانها مخفی کرده‌اند. بنابراین دوباره امریه‌ای صادر کرد که بر اساس آن آنها را نیز می‌باید بازرسی می‌نمودند. نظامیان از ترس آنکه متهم به خیانت و انتقام‌گیری شوند، بسیاری از طلا و جواهرات به غنیمت گرفته شده را به رود اتک و سند ریختند و یا در زمینهای اطراف دفن کردند. معلوم نیست که جمع‌آوری این غنائم هنگفت بخاطر طمع‌ورزی نادر و دست یابی به آنها بوده است یا سبک کردن و وادار نمودن لشکریان به ادامه جنگها و کشورگشائیهای آتی. ولی به نوشته مروی خود نادر می‌گفت «غرض از گرفتن اموال لشکریان طمع دنیائی نبود. زیرا دولت بسیار باعث فتنه و فساد و به هم خوردگی دیار می‌گردید! اگر اینها نادار می‌شدند مانعی نداشت».(۴۸)

اما سپاهیان بار دیگر در فتح قلعه کوت غنائم فراوانی بدست آوردند و به جبران مافات پرداختند. پس از فتح این قلعه نادر از خزاین کیا نصیر فقط ۱۰۰۰۰۰ تومان پول نقد به غنیمت گرفت. سپس چون شنید خزائن اصلی در چاهی دفن است، پس از کندن آن چاه، ۵۰۰۰۰۰ تومان اشرفی

خالص نیز از آنجا بدست آورد.

نادر بتدریج ارتش خود را به سوی ترکستان به حرکت درآورد. به نوشته مروی اینک ارکان سپاهش مرکب بود از «سرکردگان،سرخیلان، ریش سفیدان، مین باشیان، پانصد باشیان، یوز باشیان، ده‌باشیان، یساولان، نسقچیان ، چنداولان، ریکایان، جارچیان، چاوشان، قدیمیان و غازیان». در ادامه این سفر جنگی بر روی رودخانه چهارجوی،استادان ۴۵ روزه پل بزرگی را احداث کردند که «دو شتر باردار در مقابل هم ازروی آن عبور می‌نمودند. سپس امر کرد دوطرف رود قلعه‌های استوار بنانهادند که در هر قلعه ۵۰۰۰ تفنگچی، اغور و اهالی اردوبازار که جمعاً به قدر ۳۰ تا ۴۰۰۰۰ نفر گردیدند، در آنجا سکنی گزیدند».[۴۹] این سپاه پس از مدتی کر و فر بسوی بخارا روانه شد. چون به نواحی آب مویه رسیدند «۱۲۰۰۰ قایق را آماده و ساخته بدیدند که هر کدام ۱۰۰۰ من بار می‌بردند.پس تمام آلات توپخانه، غله و آذوقه را در آن نهادند و در طول ساحل رود به حرکت درآمدند».[۵۰]

آنها با طی کردن مسافت طولانی و پیاده شدن در ساحل،بدون فوت وقت آماده نبرد شدند. در آرایش نیروها، نادر و فرماندهانش قسمت‌های مختلف سپاه یعنی قلب، میمنه، میسره، ساقه، کمینگاه و توپخانه را تحت فرماندهی‌های جداگانه‌ای درآوردند. در روز موعود دو سپاه در برابر هم به صف‌آرائی پرداختند. با آغاز نبرد رسته آتشباری ارتش افشاریه که شامل توپهای بزرگ، زنبورک، بادلیج و صف‌پوزن بود، در اولین لحظات ترتیب و نظم سپاه ازبکان را درهم ریخت و چون آنها با این سلاحها آشنائی درستی نداشتند، بشدت وحشت زده شدند و در نهایت به شکست آنها یعنی سپاه ترک ابوالفیض خان آتالیق انجامید. در اینجا نیز «غنائم بی‌حد، اسباب زیاد، اسبان، شتران، استران، اجناس نفیسه،طلا، نقره، یراقهای اسبان و لباس سپاهیان، آنقدر نصیب عساکر شاهنشاهی (نظامیان نادر) گردید که محاسب وهم از تعداد آن عاجز ماند». آتالیق (سلطان ترکستان) به همراه امرایش خود را تسلیم کردند. نادر نیز آنها را مورد عفو قرار داد ولی مکلفشان کرد روز به روز مایحتاج ارتشش مخصوصاً، علوفه چهارپایان و آذوقه سپاهیان را تامین کنند. سپس در بخارا سکه بنام نادر ضرب کردند و خطبه‌ای نیز خوانده شد. وی در اینجا هم پادشاهی را دوباره در اختیار ابوالفیض‌خان نهاد و پس از آنکه ۳۰۰۰۰ جنگاور ازبک را وارد ارتش خود کرد، یکی از دختران ابوالفیض‌خان را به همسری پسرش رضا قلی میرزا برگزید و دختر دیگرش را هم به عقد برادرزاده‌اش علیقلی‌خان درآورد. آنگاه سپاه ایران به سوی خوارزم رهسپار شد. نادر قبل از حرکت جمعی از اهالی اردو بازار و سربازان هندی راکه رفتن به سوی خوارزم برایشان دشوار بود مرخص نمود، سپس از رود جیحون گذشتند. ایلبارس خان حاکم خوارزم به همراه ۳۰۰۰۰ سواره نظام ازبک،آرال، یموت و ترکمان آماده نبرد گشت. نخست چرخچیان دو سپاه به هم برخورد کرده و به «نیزه بازی و تیراندازی

بپرداختند». پس از آن در اولین درگیری کوتاه، ایلبارس‌خان و جنگجویانش پا به فرار نهادند. نادر در پی این پیروزی به همه سرکردگان و امرا خلعت بخشید. نظامیان مروی راکه ۳۰۰۰ نفر بودند به همراه سرکردگان و یوزباشیان سرتا پا خلعت کامل داد و سایر سربازان نیز نفری «یک ثوب قبا دریافت کردند... آنگاه امر نمود در ناحیه دره‌بوینی نزدیک قلعه فتنک لشکریان اطراق نمایند تا بار و بنه و آغروق و سورسات سپاه که در نواحی بلخ، چهارجوی و بخارا متفرق باقی مانده بودند در گمی‌ها(کشتی‌ها) نهاده از میان رود بگذرانند و در آن منزل منبر کرده و به قدر ۱۲۰۰۰ نفر از نامداران پیاده تفنگچی به همراه یک سردار در آن منزل بنهند و قلعه‌ای محکم که برجهای متین داشته باشد، قرار دهند».[۵۱] پس از حرکت به سوی قلعه فتنک، جنگاوران ترکمان یموت که تعداد آنها ۶۰۰۰ نفر بود به عنوان چرخچیگری سپاه ایلبارس راه را بر ارتش نادر بستند. نادر جنگاوران افشار، اتک خراسان و مرو را مامور جنگ با آنان نمود. این دوگروه در مقابل چشم سربازان دو سپاه ایران و توران که مجموعه از چندین هزار نفر رزمنده هندی، سندی، افغان، اوزبک، اُروس، الان، ارمنی، فرنگی،لزگی، قزاق و قلماق بودند به نبردی جانفرسا پرداختند. عاقبت یموتها شکست خوردند و به همراه بقیه سپاه ایلبارس‌خان پا به فرار نهادند. ایلبارس خان نیز ناامیدانه در چند منطقه دیگر سعی کرد جلو پیشروی ارتش ایران را بگیرد ولی چون از عهده این کار برنیامد، خود را تسلیم کرد و تقاضای عفو نمود. اما به دلیل آنکه در چند ناحیه اقدام به مقاومت وکشتار فجیع کرده بود، پس از تسلیم شدن بلافاصله او را بقتل رساندند.

ارتش افشار در این سفر جنگی تاکنون حدود ۳۰۰۰ کیلومتر راه را در مدت ۸ ماه پیموده بود. اتخاذ سیاست درست نادر و فرماندهانش در این سفر جنگی قابل تحسین است. زیرا انتخاب سواحل جیحون بعنوان مسیر استراتژیک برای حرکت سپاهیان و انتقال آغروق و بار و بنه با توجه به صحراهای خشک، بسیار عاقلانه و حساب شده بود. مخصوصاً آنکه تأمین تدارکات، آب و مواد غذائی از طریق صحرا و توسط چهارپایان، بسیار مشکل می‌نمود. بعلاوه تامین امنیت ستون تدارکات و بارو بنه در سراسر بیابان از دستبرد و حملات دشمنان و بیابانگردان، کاری فوق‌العاده سخت و غیر قابل پیش‌بینی بود.[۵۲]

اینک نادر با غرور و سرافرازی پس از فتح ماوراءالنهر و ترکستان، بسوی کلات نادری مراجعت می‌کرد تا غنائم و ثروت بیشمار ره‌آورد این سفر را در آنجا مخفی نماید. بعد از این وقایع بود که پایتخت را نیز از اصفهان به مشهد انتقال داد. در این مدت قلعه کلات یا کلات نادری در کوههای حوالی شمال مشهد، در سینه یک تخته سنگ عظیم بنا شده بود که توسط حصاری ضخیم با خندقی عمیق حراست می‌گردید، آنچنانکه فتح آنرا با وسایل نظامی آن عصر محال می‌دانستند (تصویر قسمتی از آن را در پایان همین فصل ارائه داده‌ایم). در ساخت این کلات هزاران کارگر به

مدت ۵ سال کار کردند. بدستور نادر دیوار آنرا بقدری صیقل داده بودند که هیچ دستگیره یا ناهمواری برای آویختن اسلحه یا دست وجود نداشت. به نوشته گلستانه مورخ آن عصر، به امر نادر از بالای حصار قلعه کیسه‌های آردی نرم را به سوی پائین خالی کردند تا بتوانند ناهمواریهای احتمالی بر دیوار را مشخص کنند. در قلعه ادوات کامل برای جنگاوران و تمام وسایل زندگی برای ۱۰۰۰۰ نفر ذخیره داشتند.(۵۳) کرزن در دیداری که از کلات نادری داشت درباره آن چنین می‌نویسد: «نادر که از هندوستان غنائم زیادی آورده بود کلات را بهترین مکان برای انبار کردن جواهرات خود می‌دانست و آن جا را به قدرت استحکامات نظامی درآورد با برجها و باروی استوار. . . اینک کلات را افراد نظامی دولت ایران که وابسته به لشکر خراسانند نگهبانی می‌کنند. در منطقه قلعه‌ای آن، ۵۰۰ سرباز با دو توپخانه صحرائی مستقر هستند.نفرات نظامی هر سه ماه یکبار تعویض می‌شوند. فعلاً ارزش نظامی کلات در آن است که از این ناحیه می‌توان آغاز اقدامات و شروع حمله نظامی بر ضد ناحیه ماوراء بحر خزر داشت. . . از روزگار نادر کلات یکی از مراکز عمده نظامی خراسان بود و انبار خوبی نیز برای مهمات محسوب می‌شده است».(۵۴)

**حمله به داغستان (۱۱۵۴ هـ. ق - ۱۷۴۱م)**

نادر و کادر فرماندهی او پس از اندک استراحت در مشهد، بار دیگر تصمیم گرفتند در ذی‌الحجه سال ۱۱۵۴هـ به سوی داغستان لشکرکشی کنند و لزگیهای سرکش و عامل قتل برادر نادر را سرکوب نمایند. اتفاقاً در همین سفر بود که در جنگلهای مازندران (ناحیه سوادکوه) به جان او سوء قصد شد و آنرا منتسب به پسرش رضاقلی میرزا نمودند. نادر که رهبر یک دولت میلیتاریستی (جنگ طلب) بود و ارتش دائماً متحرک خود را در طول این چند سال به این سو و آن سو می‌کشاند، بر اثر خستگی مفرط به نوعی بیماری بدبینی و نگریستن بر همه وقایع از دریچه توطئه، مبتلا شده بود. بعلاوه اخبار شورشها و اعتراضات مداوم مردم نواحی مختلف، بر این خصلت اخلاقی او اثر مضاعف گذارده و آنرا تشدید می‌کرد. بنابراین بلادرنگ مجلس محاکمه‌ای تشکیل داد و در پی آن امر نمود چشمان رضاقلی‌میرزا را از حدقه درآوردند.

پس از این واقعه به سوی آذربایجان آمد و در نزدیکی اردبیل لشکریان را سان دید وبرای تامین تدارکات سپاه «به عمال و ضابطین هر ولایت دستور داد سور سات عساکر را بوسیله چهارپایان به داغستان حمل کنند». به نوشته بازن طبیب وی، سپاه ایران در این موقع بالغ بر ۱۵۰۰۰۰ نفر بودند و ازمجموعه جنگاوران نقاط مختلف ایران، هندوان، اوزبکها، تاتارها و افغانها تشکیل می‌شدند.(۵۵)

پس از سان سپاه، نادر ۱۰۰۰۰ نفر را به سرداری محمد علی خان قرخلو به دمرقاپی (دربند) اعزام کرد. در منطقه داغستان تعدادی از خانهای ایلات به اردوگاه نادر آمدند و اظهار اطاعت

نمودند. وی آنها را مورد عفو قرار داد ولی از آنان خواست آذوقه و علوفه ارتش وی را تامین کنند. این درخواست او بدون تعلل پذیرفته شد و خانهای مذکور چندین هزار گوسفند و مقدار فراوانی غله به اردوگاهش ارسال کردند. اما از بین‌طوایف مختلف،لزگیها و «طبر سرائی»ها تصمیم به مقاومت و مقابله گرفتند. با شنیدن این خبر نادر ۱۰۰۰۰ سواره نظام تفنگچی (جزایری) خراسانی را به فرماندهی میرعلم خان خزیمه، اسماعیل بیگ مین باشی و زمان بیگ مین‌باشی مشهدی مامور سرکوب آنها نمود. ولی این گروه در برابر ۳۰۰۰۰ تفنگچی لزگی کاری از پیش نبردند. بنابراین نادر بار دیگر ۱۰۰۰۰ تفنگچی به سرداری رحیم خان اوزبک و ۱۱۰۰۰نفر جنگاور از طوایف مختلف را به حمایت گروه اول فرستاد. با رسیدن این گروه از نیروهای پشتیبانی، لزگیها شکست سختی خوردند و پس از دادن ۵۰۰۰ نفر تلفات، بقیه به نواحی کوهستانی گریختند. به نوشته بازن هر چند در این جنگ ارتش ایران خود را پیروز می‌دید ولی لزگیها بعلت تبحر در نبردهای کوهستانی، هرگز بطور کامل تن به تسلیم ندادند. نادر نیز مجبور شد قلاع و دژهای نظامی زیادی در این نواحی بسازد و سربازان بسیاری را در آنجا مستقر کند ولی این تمهیدات هم ره‌آوردی به همراه نداشت.(۵۶) تنها کاری که نادر توانست در اقدامات تهاجمی آتی خود انجام دهد،کوچ بسیاری از لزگیها به مناطق مختلف ایران بود.

**سان بزرگ و جنگ با عثمانیها**

دولت عثمانی پس از شورای دشت مغان و اعلام قطعنامه ۵ ماده‌ای از سوی ایرانیان، یکی از مواد راکه قبول مذهب جعفری به عنوان مذهب پنجم اهل سنت و جماعت بود، نپذیرفت و آنرا نوعی بدعت دانست. نادر با ارسال چندنامه آنان را تهدید کردکه اگر در پذیرش این ماده تعلل ورزند اقدام به جنگ خواهد نمود. ولی عثمانیها هیچ وقعی به تهدیدات وی ننهادند و «به قلعه داری پرداختند». بنابراین پس از چند سال آرامش در مرزهای غربی ایران، بار دیگر آتش جنگ شعله‌ور گشت. جزئیات آغاز جنگ به نوشته محمدکاظم مروی چنین بود: «فی الفور نادر ارقامات به اطراف بلاد ایران قلمی فرمودکه اسباب مایحتاج بسیار ازملبوس و دواب به رکاب ظفر انتساب حاضر ساختند. چند روز در نواحی کرمانشاه توقف و در آنجا طرح قلعه عظیمی افکندکه اسباب قورخانه و جباخانه و آلات حرب ذخیره نمودکه هرگاه در نواحی روم (عثمانی) احتیاج افتد اجناس مذکوره را به اردوگاه حمل نمایند. به سرکردگان، سرداران،سرخیلان، مین باشیان، یوزباشیان، پنجاه باشیان و ده باشیان قدغن فرمودکه تدارک سه ساله جهت تسخیر روم گیرند و در آن حدود سان عساکر بدید. اول سان غازیان افشار یعنی ساکنین ابیورد، دره جز، نسا، درون، راز، قوشخانه، چهچهه، مهنه، پیش بلوک و دارالشفات‌کلات را ملاحظه و بعد از اتمام آن غازیان اکراد خبوشانی، واله داغی، بیات نیشابوری،

قلیچی، بغایری ساکنین سبزوار و اسفراین، کومیش، جوین، عرب بیچاره، میان دشت، پساکوه. و بعد از اتمام آن عساکر شاملوی هراتی، هزاره جات، جمشیدی، نایمنی و کل اویماقات را. بعد از اتمام آن طایفه غازیان ابدالی، قلجائی، لزگی فراهی و قندهاری را ملاحظه، بعد از اتمام آن غازیان بلوچستان را تشخیص نمود. چون اسامی نفری را که محرراین اوراق از لشکرنویسان مشخص نمود موازی ۶۵۰۰۰ نفر خراسانی به تعداد آمد. بعد از اتمام آن طایفه عساکر عراقی را از جمله اصفهان، قم، کاشان، درجزین، فراهان، یزد، کرمان طایفه الوار، بختیاری را ملاحظه بکرد که موازی ۴۵۰۰۰ نفر به قلم آوردند . . . و از جماعت فارسی و طایفه فیلی و گرمسیلی (ساوجبلاغ - مهاباد)، لاری، بندری، شوشتر، هویزه و غیره نیز موازی ۵۰۰۰۰ نفر سان بدید. و از مملکت تبریز، مراغه، ارومی، سلدوز، سوق بلاغ، دنبلی، برکشاد، آهار قراداغ، گنجه، قراباغ، بردع، سمد، ایروان، طوایف ارامنه ساکن طوق و غیره تفلیس، گرجستان، شیروان، شماخی، مغان، نخجوان، داغستان و ایلات و احشامات از قبیل افشار، مقدم، بیات، قاجار، لزگی، ترکمان، دنبلی، قراداغی و سایر طوایف موازی ۶۰۰۰۰ نفر در حضور فیض کنجور صاحبقرانی حاضر شدند . . . و از نواحی قلمرو علیشکر که همدان و کرمانشاه است ۲۵۰۰۰ نفر و از عساکر ماوراء النهری، خوارزمی، قزاق، قراقلپاق، دشت قبچاق موازی ۶۰۰۰۰ نامدار نیزه‌باز، ناوک انداز و خنجرگذار بیامدند. و موازی ۷۰۰۰۰ نفر از طایفه غزنین، کابل، جلال آباد، پیشاور، لاهور، شاه جهان آباد، ملتان ، کشمیر، اگره، بکهور، دکن و سایر بلاد هندوستان و سند مستعد و آماده گردیدند. . . چون میرزا بدیع‌الزمان و میرزا هاشم لشکرنویسان دیوان اعلی به کل اسامی و نفرات عساکر بپرداختند، ۳۷۵۰۰۰ نفر ملازم رکابی بودند. . . آنگاه به سوی زهاب و لیلان حرکت کردند که انتهای ولایت ایران و ابتدای مملکت رومیان است . . . اما در آن موقع به جمیع بلاد محروسه حکام و ضابط و عمال جدید تعیین فرموده خاطر خود را به هر جهت جمع ساخت».[۵۷]

در زمان حرکت به سوی ارتش عثمانیها، قلاع متعدد سر راه در نواحی مختلف بوسیله سرداران و گروه‌های اعزامی فتح می‌شدند. از جمله علیقلی‌خان (برادر زاده نادر) در راس سپاهی ۱۲۰۰۰ نفره مامور سرکوب کردان منطقه سنجار گردید. در این سپاه بخشی از جنگاوران، مسلح به شمشیر، سپر، نیزه و تیر و کمان بودند که در زمان جنگ آنها را پشت صف تفنگچیان آرایش دادند.[۵۸] در حدود سالهای ۷ - ۱۱۵۶ ه قلعه موصل توسط ارتش ایران تحت محاصره درآمد. حفاران، نقب چیان زیر برج و بارو را خالی کردند و پس از انباشتن مواد آتشزا و باروت، آنرا منفجر نمودند. با خراب شدن بخشی از حصار، بلافاصله با صدای کوس، کرنا، نفیر و سورن جنگجویان، ۴۰۰۰۰ نفر به سوی شهر هجوم بردند، اما مقاومت مدافعان شهر از جمله ۴۰۰۰۰ تیرانداز، قاروره‌انداز و سنگ‌انداز ترک که بر روی برجها و بارو موضع گرفته بودند، آنها را اندکی به عقب

راند. نادر که شاهد و ناظر تلفات زیاد نیروهایش بود، امر کرد «چاوشان، جارچیان و نقیبان آواز بلند دادند» که جنگاوران کاملاً عقب بنشینند. در این عملیات حدود ۶۰۰۰ نفر کشته و بسیاری هم مجروح شدند. تعدادی نیز در زیر جسدها و زخمی‌ها پنهان گشتند تا شب فرا رسید آنگاه توانستند خود را از زیر اجساد بیرون بکشند و بگریزند.

چند روز بعد با طرح و نقشه جدید عملیات، مقرر شد ۳۰۰ عراده خمپاره و ۳۰۰ عدد منجنیق دور قلعه مستقر گردانند و به شلیک گلوله و پرتاب سنگ به دورن قلعه بپردازند. آنها در مدت ۳ شبانه‌روز ۱۴۰۰۰ گلوله غیر از سنگهای فراوان، به داخل قلعه پرتاب کردند و موجب قتل و جراحات بسیاری از اهالی شدند. عاقبت حسین پاشا حاکم قلعه با ارسال ایلچی و هدایای فراوان، مراتب اطاعت و انقیاد خود را اعلام نمود. نادر نیز درخواست او را قبول کرد و پس از سر و سامان دادن به این نواحی،به سوی بغداد روانه شد. والی بغداد احمد پاشا بلافاصله از اطراف و بلوکات مختلف، غله و خوراکی بسیار جمع آوری کرد و در کنار کهنه بغداد به همراه اعیان و اشراف به خدمت نادر رسید. تحف و هدایای این گروه که شامل انواع آذوقه و لباس برای سربازان ایرانی نیز می‌شد بر ۶۰۰۰ شتر و ۴۰۰۰ استر بردعی بار شده بودند. نادر اطاعت و تسلیم وی را هم پذیرفت و «خلعت، جیفه، ۴ فیل شاهنشاهی، چند راس اسب عربی با زین و یراق طلائی برایش فرستاد».[۵۹]

اما انتهای این دوره از جنگها نیز مصادف با شورشهای بزرگ داخلی ایران شد. از این تاریخ به بعد آشوبها و شورشها همچون غدد چرکین پس از مدتی عفونت، شروع به سرباز کردن نمودند. محمد حسن خان قاجار (پسر فتحعلی خان که در فتح مشهد توسط نادر و عواملش بقتل رسیده بود) به همراه ترکمانان یموت در استراباد، شورش اهالی هزار جریب مازندران، شورش دنبلیها در خوی، قیام محمد تقی خان شیرازی در فارس، آشوبهای خوارزم و ترکستان، عصیان محمد علی رفسنجانی (صفی میرزای نامی)، محمد حسین‌خان و جعفرخان کرد در خبوشان، سام میرزا در شروان و دربند، عصیان مجدد داغستانیها، قیام محمد علی قرخلو در راس لرهاوبختیاریها (او یکی از سرداران بزرگ ایران بود که در جنگهای نواحی هند، سند و افغانستان حضور فعال و موثری داشت)، شورش فتحعلی‌خان سیستانی و سرانجام طغیان بزرگ علیقلی خان برادر زاده و سردار بزرگ نادر، شیرازه امور را در سراسر ایران از هم گسیخته بود. به همین علت نادر مجبور شد تا آخر عمر بیشتر وقت و تلاش خود را به کار آرام سازی و سرکوب شورشیان داخلی معطوف کند. وی برای این امر در هر ناحیه‌ای ازخانها، سرداران و نیروهای طرفدار خود بهره گرفت،مگر در مواردی که کار شورشیان بالا می‌گرفت و ضرورت می‌یافت خودش شخصاً در راس سپاهی بزرگ به منطقه اعزام شود. در شورش محمد حسن خان قاجار درناحیه استراباد، ترکمانان دشت گرگان نیز به حمایت از او برخاستند. نادر دو سردار بزرگ خود بهبود خان اتک و ساروخان قرخلو افشار (حاکم کرمان) را مامور دفع آنان

نمود. سپس امر کرد میرزاتقی پیرزاده، حسن بیگ کرد و حاجی محمد بیگ‌قرائی که از خانها و فئودالهای منقطه نیشابور و بلوکات اطراف آن بودند، به همراه ۵۰۰۰ سوار تفنگچی کرد، بیات و قرائی به کمک بهبود خان و ساروخان بشتابند.(۶۰)

ولی این شورشها پایانی نداشت. سردار فاتح و ناجی مردم ایران در اواخردوران صفویه، اینک پس از جنگها و لشکرکشی‌های پی‌درپی‌که‌او را از اوضاع اقتصادی و اجتماعی درونی جامعه ایران غافل کرده بود، به عمق ناکامیها و بدبختیهای مردم واقف می‌گشت. بنابراین تصمیم گرفت از ادامه جنگ با عثمانیها بپرهیزد و کار ناتمام خود را در مرزهای غربی ایران با پیمان صلحی بپایان برساند. پس با رد و بدل کردن چند هیئت سیاسی بزرگ، سرانجام بعد از پنج دوره مذاکره در تاریخ ۱۷ شعبان سال ۱۱۵۹ هـ.ق (۴ سپتامبر ۱۷۴۶م) قرار داد صلحی بین دو طرف به امضاء رسید.(۶۱)

### تلاش نادر برای ایجاد نیروی دریائی ارتش ایران

دو ساحل مهم ایران یعنی جنوب دریای خزر و شمال و شرق خلیج فارس در این عصر از مراکز با اهمیتی بودند که احتیاج به نیروی دریائی داشتند.در ناحیه دریای خزر برای نبرد و مقاومت در برابر حملات احتمالی روسها و تجاوزات ترکمنها، لزگیها و گرجیهاو در خلیج فارس در برابر تهاجم کشورهای استعماری که چگونگی آنرا در اوراق گذشته توضیح داده‌ایم، این امر را دو چندان ضروری می‌نمود. رشد سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) در اروپا، آغاز دریانوردی آنان برای بازاریابی، تامین مواد خام برای تولیدات کارخانه‌ای آنها و . . . سبب گردید بتدریج دکل‌های کشتی‌های آن در پهنه آبهای خلیج فارس نمایان گردند. آمدن آلبوکرک به خلیج فارس و اشغال جزیره هرمز سبب شد پرتغالیها،انگلیسیها و هلندیها چشم طمع به سواحل خلیج بدوزند. در عصر صفویه فرصتی پیش نیامد تا سلاطین این سلسله اقدام به تشکیل ناوگان Fleet و پایگاههای دریائی Naval base بنمایند. بعلاوه با آغاز انحطاط دولت صفویان، اعراب مسقط و عمان نیز به فکر نفوذ افتاده و هر از چندگاهی اقدام به تجاوز و تعدی در طول سواحل متعلق به ایران می‌کردند. آنها پس از سقوط اصفهان توسط افغانها، بحرین رااشغال کردندو اندکی بعد شورشیان بزرگی همچون محمدخان بلوچ راکه در کهکیلویه سرکوب شده بود، به جزایر خود پناه دادند.

چند صباحی پس از این وقایع، نادر از نمایندگی‌هند شرقی انگلیس تقاضاکرد چند فروند کشتی‌جنگی.در اختیارش بگذارند تابتواند ۵۰۰۰ سرباز پیاده و ۱۵۰۰ سواره را به سواحل عمان گسیل کند، ولی انگلیسیها این تقاضا را ردکردند.(۶۲) این اولین تصمیم نادر برای جنگ دریائی باناکامی روبرو شد و باعث‌گردید از همان اوان حکومتش به فکر تشکیل یک نیروی دریائی هر چند کوچک بیفتد. اتفاقاً چنین.نیز کردوبه‌قول عده‌ای **اولین ناوگان نیروی دریائی** را پس از دوران ایران

باستان، در تاریخ ارتش ایران بنیان گذارد.

او و فرماندهانش در نخستین اقدام خود در سال ۱۱۵۰ هـ(۱۷۳۷م) ۳۰ فروند کشتی کوچک توپدار از هلندیها و انگلیسیها خریداری نـــمودند و سپس عده‌ای از ملوانان عرب و هندی را تحت فرماندهی سردار بزرگی همچون لطیف خان در آوردند تاکار سازماندهی این نیرو را بپایان رسانده و آماده عملیات ساحلی over the beach operations کنند .این نیرو بخوبی از پس ماموریت خود برآمد و توانست در اولین عملیات ساحلی و آبی ـ خشکی خود ، مسقط و عمان را از چنگ اعراب خارج کند، کیش را نیز فتح و محمد خان بلوچ را پس از مدتی دستگیر و بـه اصـفهان بـفرستد . پس از ایـن موفقیت‌ها ،لطیف خان به کاپیتانی کل برگزیده شد و سپس در طی نبردها ی مختلف دریایی عصر نادر، به فرماندهی کل ناوگان وی ارتقاء درجه یافت. او بتدریج چند کشتی از شـیوخ مـنطقه نـیز خریداری نمود سپس مدتی بعد به امر نادر قلعه کهنه پرتغالیها را در بوشهر مرمت کرد و آنجا را مرکز ناوگان دریایی و سرفرماندهی قوای بحریه ایران قرار داد.

ولی این چند کشتی و ناو جنگی کفایت بلندپروازیهای نادر را نمی‌کرد، بعلاوه در برابر تهاجم روزافزون مهاجمان اسـتعمارگر و شـورشهای مـتوالی اعـراب و شـیوخ مـنطقه قـدرت و عـامل بازدارنده‌ای محسوب نمی‌گردید. بنابراین تصمیم گرفته شد از دو طریق در جهت تهیه ناوهای جنگی، کشتیهای توپدار و توپخانه‌های ساحلی Coastal artillery تلاش و اقدام گردد. نخست در پی مذاکرات متعدد از طریق شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند، کارخانه‌های کشتی‌سازی هندوستان ۲۰ فروند کشتی در بندر سورات هند برای ایران ساختند و در بندر عباس آنها را تحویل دادند. در بین این تعداد دوناو بزرگ ۴۰۰ تنی که هر یک ۲۰ توپ به ارزش ۸۰۰۰۰ تومان داشتند بیش از بقیه ارزشمند بودند. یکی از این ناوها Goivne نام داشت که بعدها آنرا «فتح شاه» نامیدند. این ناوها بزودی بدستور محمد تقی خان والی فارس در دو عملیات بزرگ دریائی شرکت کردند. یکی علیه شیخ جباره حاکم بحرین که به کمک سایر اعراب علیه حق حاکمیت ایران مشکلات و تردیدهائی ایجاد نموده بود و دیگری در مسقط علیه حاکم جدید به نفع فرمانروای خلع شده آن بنام سیف بن سلطان ثـانی. در عملیات دومی، امام سیف از نادر علیه شورشیان و رقیب خود بلعرب‌بن حمید درخواست کمک کرده بود که بلافاصله محمدتقی خان مامور حمایت از اوشد. وی با نیروئی مرکب از: ۱ ـ چهار ناوگان جنگی که از انگلیسیها و هلندیها خریداری شده بود ۲ ـ دو غراب که به انگلیسی Gralis می‌گفتند ۳ ـ چند کشتی کوچک که درخلیج فارس ساخته شده بودند ۴ ـ ۵۰۰۰ نیروی سواره نظام و پیاده و ۱۵۰۰ اسب، به کمک سیف شتافت. لطیف خان فرمانده ناوگان جنگی ایران ناو «فتح شاه» را بعنوان ناو کشتی سرفرماندهی Flay ship برگزید این مجموعه بقولی اولین ناوگان جنگی کامل و منظم ایران بعد از اسلام در خلیج فارس بود.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

این ناوگان ۱۱ ذیقعده ۱۱۴۹ ه‍از بوشهر وارد گمبرون شدند و ۱۲ صفر سال ۱۱۵۰ شکست سختی بر حریف وارد نمودند، سپس برای ناویهای ایرانی همه جا خراج از اعراب دریافت کردند. نقاط فتح شده را نیز به ایران ملحق نمودند که اندک زمانی بعد باعث اعتراض و شورش امام سیف گردید. اینبار ناوگان دریایی ایران مامور سرکوب خودسیف و سپاهیانش شد ولی بعلت بالا گرفتن اختلافات بین محمد تقی خان و لطیف‌خان که منجر به مسموم نمودن و کشته شدن لطیف‌خان گردید، پول، آذوقه و مواجب نظامیان هم به تعویق افتادو در نتیجه شورش ملاحان و سپاهیان باعث شد شکست نصیب ایرانیان گردد. پس از این واقعه قتل عام ایرانیها در قشم و بحرین شدت گرفت. هرچند نادر سعی کرد این نواحی را بار دیگر آرام کند ولی هرگز موفق به چنین کاری نشد و کار درگیریها تاسالهای ۱۱۵۶ ه‍که مصادف با قیام محمدتقی خان و پسرش محمدرضاخان علیه نادر بود، به درازا کشید.(۶۳)

اما دومین اقدام نادر در جهت تامین کشتی‌های جنگی، در داخل ایران انجام گرفت. او ابتدا دستور داد کارخانه کشتی‌سازی در بوشهر دایر کردند. الوارها و چوبهای مورد احتیاج این کارخانه را از جنگلهای گیلان و مازندران بر دوش روستائیان و ارابه‌ها حمل نمودند. برای تهیه توپهای آنها نیز مقرر گردید در کارخانه توپ سازی گمبرون اقداماتی انجام گیرد که در این جهت به فاصله کمی چند توپ ازجمله دو توپ برنجی ساخته شد.

پس از خلیج فارس،شمال ایران یعنی سواحل جنوبی دریای خزر (گیلان، مازندران و استراباد) مورد توجه نادر قرار داشت. در ابتدا او بوسیله سفیر روسها کالوشکین از تزار روس برای سرکوب لزگیها و گرجی‌ها تقاضای تحویل ۱۰ کشتی‌حمل آذوقه نمود، ولی روسها با این درخواست موافقت نکردند. خوشبختانه در همین ایام یک مرد انگلیسی بنام التون که مدتی کارمند شرکت انگلیسی مسکوی یا کمپانی تجارت با روسیه بود، پس از پیداکردن اختلاف با همکارانش به خدمت نادر رسید و صراحتاً اعلام کرد توان و قدرت تشکیل یک ناوگان دریایی برای ارتش ایران در دریای خزر را دارد. پس طبق فرمانی به تاریخ ۱۱۵۶ ه‍(ژانویه ۱۷۴۳م) لقب «جمال بیگ» به او عطا شد و ماموریت یافت کشتیهای بزرگی بسازد که بوسیله آنها بتوان آذوقه، مهمات و نفرات را حمل نمود. التون هم در تابستان همین سال طی یک سفر دریایی به شناسائی ساحل جنوبی دریای خزر از خلیج استراباد تا جزیره چلیکن و خلیج بلخان پرداخت. سپس لنگرود را مرکز نیروی دریایی شمال ایران و دریای خزر قرار داد و در جستجوی لنگرگاه‌های سابق و قدیمی روسها سواحل را درنوردید تا با یافتن آنها برای رفع بعضی از احتیاجات خود از جمله از آهنهای قراضه،بهره ببرد. برای تامین چوب و الوار نیز متوسل به جنگلهای غنی و انبوه این ناحیه شد. پنبه، الیاف کتانی‌و کنف هم از نواحی مختلف تأمین گردید. به نوشته لرد کرزن و هانوی که این دومی مدتی را در سالهای ۱۱۵۴ ه‍در

گیلان، مازندران و استراباد به‌کار تجارت گذرانده بود، کارخانه آهن سازی و ریخته گری نیز در نزدیکی آمل مازندران احداث کردند تا در آنجا گلوله توپ، خمپاره و نعل اسب (برای مرکب سواره نظام) بسازند.(۶۴)

سرانجام التون توانست با این امکانات بوسیله چند کارگر ماهر و کشتی ساز انگلیسی، هندی و روسی اولین کشتی جنگی توپدار را که گلوله‌های آن ۲۳ پاوند و بقولی ۱۱ کیلو وزن داشت، در کرانه‌های گیلان به آب بیندازند و پرچم ایران را بر فراز آن به اهتزاز درآورند.(۶۵)

این امر موجب نگرانی روسها شد و چون التون سابقاً مامور توسعه تجارت انگلیسیها بود، دولت روسیه در نوامبر سال ۱۷۴۶م با صدور فرمانی تجارت با انگلیسی‌هارا از طریق دریای خزر ممنوع اعلام کرد .اندکی بعد افراد انگلیسی که با التون کار می کردند پس از اختلافات و مشاجرات فراوان وی را تنها گذاشتند و ایران را ترک نمودند.اما التون به کار خود حتی پس از مرگ نادر ادامه داد تا اینکه سرانجام در نزاعی داخلی به سال ۱۷۵۱ م بضرب گلوله کشته شد و کار کشتی رانی در دریای خزر نیز ناتمام ماند .(۶۶)

**مرگ نادر شاه**

اواخر عمر نادر مصادف با شورشهای مکرر مردم و خانهای مدعی شد. وی سعی کرد باخشونتی همچون سیاستهای جنگی‌اش، همگی را سرکوب نماید ولی موفق نگردید . از جمله این عصیانها قیام تقی خان والی فارس بود که در سال ۱۱۵۷ه به شدت سرکوب شد و پس از دستگیری محمد تقی خان او را از یک چشم کور کردند و آنگاه وی را وارونه به خری نشانده در شهر اصفهان چرخاندند . اما این پایان کار نبود بلکه برای ایجاد رعب و وحشت خصی‌اش نمودند ، فرزندش را در جلوی رویش سر بریدند و در نهایت زنانش را نیز بین نظامیان اردو تقسیم کردند.(۶۷) نادر پس از فارغ شدن از این کار ،به همراه پسرش نصراله میرزا به فارس و سپس به داغستان لشکر کشید تا قیام لزگیها را نیز فرو نشاند . آنگاه با اعزام هیئتی بلندپایه به استانبول که ریاست آن را میرزا مهدی خان منشی الممالک استرآبادی و مصطفی خان شاملو به عهده داشتند (محرم ۱۱۶۰ه)، بین ایران و عثمانیها پیمانی منعقد گشت که‌صلحی موقت را به همراه داشت .

همچنین در این سالها مشخص گردید که طرح جابجائی و اسکان عشایر ،ایلات و طوایف که از مدتها پیش توسط نادر واطرافیانش برای جلوگیری از عصیانها و شورشها انجام میگرفت ،ثمری ببار نیاورده است ، زیرا آتش قیامها پس از پیمان صلح با عثمانیها همچنان شعله‌ورتر می‌گشت. اما وی بدون توجه به این امر در ادامه سیاست انتقال و جابجائی طوایف و ایلات ،در سال ۱۷۳۰م حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار خانوار از عشایر آذربایجان عراق و فارس را به خراسان کوچاند.سپس در سال

۱۱۴۵ه.ق (۱۷۳۲م) ۶۰۰۰۰تن از ابدالیهای افغان حوالی هرات را به مشهد ،نیشابور و دامغان فرستاد .مجدداًچهار سال بعد پس از فرو نشاندن آتش قیام بختیاریها ،عدهٔ دیگری از عشایر هفت لنگ و چهار لنگ را که بالغ بر ۱۰۰۰۰ خانوارمی شدند به منطقه جام خراسان انتقال داد . وی همچنین یکبار در سال ۱۱۴۵ه پس از پیروزیهای مکرر در تفلیس ۶۰۰۰خانوار گرجی را نیز به خراسان کوچانده بود.(۶۸)

جنگها، خشونتها، تبعید،کوچ جمعیتهای انبوه و بویژه شورشهای خونین، به درون ارتشی که ترکیبی ایلیاتی - عشیرتی داشت نیز رخنه نمود. سفر جنگی او به داغستان هم که سبب شد بسیاری از لشکریان از فرط سرما و گرسنگی‌به‌کام مرگ روندو جسد آنها در حاشیه جاده‌ها پراکنده بماند، برآشفتگی اوضاع و بدبینی او نسبت به اطرافیانش و برعکس برآتش کینه نزدیکانش نسبت به وی افزود. این موارد آشفتگی و نابسامانی دقیقاً در نامه‌های نمایندگان سیاسی روس در ایران آن عهد منعکس هستند.(۶۹)

سرانجام در اواخر سال ۱۱۶۰ ه در پایتختش مشهد قاصدان و جاسوسان خبر آوردند که علیقلی‌خان برادر زاده‌اش نیز که به همراه طهماسبقلی خان جلایر برای فرو نشاندن آتش قیام سیستانیها به آن ناحیه رفته بودند، خود نیز به آنها پیوسته‌اند. بدنبال آنها کردان خبوشان هم بار دیگر اوضاع را مناسب دیدند و علم طغیان برافراشتند. نادر بدون توجه به آنکه ارتش وی دیگر انضباط و آمادگی سالهای قبل را ندارد، شتابان به سوی‌خبوشان (قوچان) آمد و در ناحیه فتح آباد خیمه و خرگاههای اردوگاه خود را برافراشت. در همین مکان آتش اختلافات بین جناحهای مختلف ارتش ایلیاتی او بویژه بین دو دسته بزرگ یعنی فرماندهان ایرانی و قزلباش از یک سو و افغانها از سوی دیگر بالاگرفت و شعله‌ور گشت. مخصوصاً زمانی این اختلافات اوج گرفت که شایع گردید شاه قصد دارد با همدستی سرداران افغانی از سرداران قزلباش و ایرانی انتقام بگیرد. بنابراین خانها و سرداران قزلباش به تحریک علیقلی میرزا توطئه‌ای را طراحی‌کردند که صالح خان رئیس قراولان و نگهبانان یا به تعبیر دیگر افسر فرماندهی گارد Officer of the guard به همراه چند تن از فرماندهان بزرگ قاجار و افشار در شب یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاخر آنرا به مورد اجرا گذاردندو نادر را در سراپرده‌اش به قتل رساندند. به نوشته هانوی، با هیاهو و شلوغ شدن سراپرده نادر سپاهیان مخالف و موافق نیز به هم در افتادند آنچنانکه ۵۰۰۰۰کشته و تلفات بر جای نهادند.(۷۰) ترکمانان طرفدار نادر هم پس از یک مقاومت شدید و خونریز، سرانجام مجبور به ترک فتح آباد شدند. ۴۰۰۰ افغان ابدالی و ازبک تحت امر احمدخان‌ابدالی نیزبه سوی قندهار گریختند. احمد شاه در آنجا تاج سلطنت بر سر نهاد و خود را احمد شاه درانی خواند.

**جانشینان نادر**

پس از مرگ نادر نتایج مشؤم متاعب و سختگیریهای شدید بر مردم، خود را علنی‌تر گرداند. در اولین عکس‌العمل اجتماعی، ارتش وی که حول محور کشورگشائیهای بزرگ متحد شده بود،بیکباره از هم پاشید و مدعیان متعدد سلطنت هر یک بخشی از جنگاوران متفرق و سرکردگان را تحت فرماندهی خود درآوردند و به جنگهای خانمانسوز و فرسایشی پرداختند. آنها که جاه و جلال و ثروت بدست آمده توسط نادر چوپان‌زادهٔ پوستین پوش را به چشم دیده بودند،اینک هر کدام در پی این جلال و جبروت خود راکمتر از او نمی‌دانستند. بنابراین بار دیگر یک دوران پر از کشمکش و خونریزی پس از مرگ نادر تا تشکیل حکومت زندیه، صفحه‌ای از تاریخ ایران را سرخ و گلگون کرد. البته عامل اصلی این چنین نابسامانیها و اغتشاشات را تنها در وجود اشخاصی همچون نادر نباید دانست، بلکه اساس آنرا در ساختار ایلیاتی ـ طایفه‌ای، اقتصاد و اجتماع ایران آن دوران باید دید. چرا که نه قبل از نادر و نه بعد از او هیچگاه وحدت ملی و یکپارچگی سراسری بلند مدت در سرزمین ایران بوجود نیامد مگر حول محور اقتدار گذرای بعضی از سلاطین. خانهای متعدد هر یک درگوشه‌ای از این سرزمین و در ایالات و ولایات با تکیه بر ایلات تحت امر خود و نیروهای مسلح آنها،حوزهٔ قدرت و نفوذ ایجادکرده بودند. آنها بدینگونه قوه‌گریز از مرکز یافته و مانعی جدی برای یکپارچگی و وحدت ملی طولانی و مداوم به حساب می‌آمدند. شورشها، نابسامانیها و جنگهای مکرر در حیطه درون مرزی ایران را باید از این زاویه و تحلیل نگریست.

به همین علت جامعه‌پذیری یا همگرائی سیاسی و ایجاد وحدت در ساختار ایلیاتی امکان پذیر نبود و اگر هم همچون دوره شاه عباس یا دوره کوتاه پر تلاطم ۱۲ ساله حکومت نادر این وحدت گذرا و ناپایدار شکل می‌گرفت، مبتنی بر منابع کوتاه مدت همین خانها و یا «وحشت از قدرت برتر»بود.

در اینجا لازم است تا از قول گلستانه مورخ این دوران که کتاب او در ذکر وقایع سالهای بعد از مرگ نادر تا شکل‌گیری حکومت زند است، به معرفی تعدادی از این خانها، سرداران نظامی و شماره قوای تحت امرشان بپردازیم تا خوانندگان گرامی شمائی کلی از اوضاع «اجتماعی ـ نظامی» آن دوران بدست آورند.

۱ ـ سلطان علیشاه برادرزاده نادر در راس ۷۵۰۰۰سواره نظام و توپخانه در خراسان.(۷۱)

۲ ـ امیر اصلان خان عمه‌زاده نادر و سردار کل ۳۰۰۰۰ سوارهٔ آذربایجانی.

۳ ـ ابراهیم خان از نزدیکان علیشاه به دفعات از ۵۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ سپاه از میان افغانها، ازبکان، قزلباشها و ایلات مختلف بسیج نمود و توانست بر بخشی از زرادخانه و خزانه نادر دست یابد. نامبرده در نواحی عراق عجم به کروفر پر سر و صدائی مشغول بود.(۷۲)

۴ ـ آزاد خان افغان به همراه ۱۵۰۰۰ نفر.

۵ ـ شاهرخ در مشهد در راس ۳۰۰۰۰ نیرو که از سوی خانهای خراسان و اکراد کردستان هم حمایت می‌شد.

۶ ـ سرافراز بیگ خدابنده لو ۱۰۰۰ سوار از ایلات علیشکر (نواحی همدان) و ۳۰۰۰ نفر از شاهسونها.(۷۳)

۷ ـ کلبعلی خان در بروجرد با ۱۲۰۰۰ سواره و پیاده.(۷۴)

۸ ـ حسین خان بیک زنگنه حاج که در زمان نادر به اتهام خیانت کور هم شده بود، اینک در کرمانشاه از میان ایلات زنگنه و ندایلجاری ۴۵۰۰ سوار و پیاده در ید قدرت داشت و خود را حاکم مناطق کرمانشاه نیز می‌دانست.(۷۵)

۹ ـ الله یار افغان ۸۰۰۰ سواره افغانی را تحت امر داشت. آنها یکبار به انتقام کشتن افغانها توسط مردم همدان، اقدام به کشتار اهالی این شهر کردند.(۷۶)

۱۰ ـ محمد علی خان تکلو به همراه ۱۲۰۰۰ سواره در حوالی همدان.(۷۷)

۱۱ ـ کریم بیک (کریم خان زند آینده) که در نواحی پیری و کمازان به آرامی در حال قدرت‌گیری بود. وی قادر گردید در مدت کوتاهی بسیاری از سرکردگان مدعی را مغلوب نماید و پس از جذب جنگاوران آنها، سپاهی ۱۲۰۰۰ نفره‌ای را تشکیل دهد.(۷۸)

۱۲ ـ حسن علی خان والی و بیگلربیگی اردلان صاحب ۲۰۰۰۰ سپاه قزلباش، کرد و افغان.(۷۹)

۱۳ ـ عبدالعلی خان عرب میش مست و میرزا محمد تقی گلستانه(عموی مورخ) در نواحی مختلف از جمله یک فرسخی کرمانشاه به همراه ۶۰۰۰ سواره و پیاده که از میان ایلات زنگنه و کلهر جمع آوری شده بودند، تهدیدی جدی در این مناطق محسوب می‌گشتند.(۸۰)

۱۴ ـ علیمردان خان که با قدرت و شتاب تمام مشغول متحد کردن سرداران و فرماندهان کوچک و متفرق ناحیه بختیاری بود.(۸۱)

۱۵ ـ محمد حسن قاجار حاکم ایالت استراباد، دشت گرگان و مازندران که از مدعیان پرقدرت و با نفوذ محسوب می‌شد و از حمایت جنگاوران ترکمان آن نواحی نیز برخوردار بود. وی ۳۵۰۰۰ نفر از جنگجویان استراباد و ترکمنهای گوکلان و یموت را در اختیار داشت و بعد ها در صحنه‌های سیاسی و نظامی ایران درخشید آنچنانکه کریم خان زند مجبور شد با ۴۵۰۰۰ سپاه به سوی قلعه استراباد بیاید و پس از چند جنگ خونین، بر آن نواحی مسلط شود.(۸۲)

۱۶ ـ ابوالفتح‌خان که او نیز در حال تلاش برای متحد کردن و جمع‌آوری سپاهیان متفرق و سرکردگان بود. نامبرده که عنان حکومت اصفهان را در دست داشت اندکی بعد توانست علیمردان خان را شکست دهد و پس از پیوستن علیمردان‌خان به کریم‌خان، در مدت کوتاهی ۵۰۰۰۰ نفر را

برای مقابله با آنها بسیج کند.

غیر از فهرست یاد شده، سرداران کوچک دیگری نیز در نقاط مختلف بین ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ نیروی سواره و پیاده را تحت امر داشتند که برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر نام آنها صرفنظر نموده و خوانندگان گرامی را برای اطلاع بیشتر به اصل کتاب «مجمل التواریخ» احاله وارجاع می‌دهیم. اما در میان این تعداد از سرداران و مدعیان قدرت، علیقلی‌خان برادر زاده نادر (پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله) لیاقت و قدرت عمل بیشتری از خود نشان داد و با پذیرفتن مخاطرات فراوان خود را به مشهد رسانید و در تاریخ ۲۷ جمادی‌الثانی سال ۱۱۶۰ بنام عادلشاه بر تخت سلطنت نشست. وی بدون تامل کلات راکه مملو از ثروت و غنائم بجا مانده از دستاوردهای جنگها و لشکرکشی‌های نادر بود، ضبط نمود. سپس پسران نـادر (غیر از شاهرخ پدر رضاقلی میرزا) را بقتل رساند.(۸۳) اما هنوز از این کار فارغ نشده بود که خبر حرکت ارتش ۱۲۰۰۰۰نفره برادر مدعی‌اش ابراهیم‌خان، رعشه بر ارکان حکومت متزلزل او انداخت.(۸۴) در بین راه امیر اصلان سردار بزرگ آذربایجان هم به همراه ۳۰۰۰۰ جنگاور به او پیوست. عادلشاه که شتابان خود را به مازندران رسانده بود ۷۵۰۰۰ سواره و توپخانه بزرگی را آماده مقابله کرد. جنگ در بین راه سلطانیه و زنجان درگرفت که در همان ساعات اولیه نیمی از لشکریان و جنگاوران عادلشاه به ابراهیم خان پیوستند و بسیاری نیز پا به فرار نهادند. عادلشاه که بشدت خشمگین شده بود هرچه کردنتوانست سپاهیان را دوباره جمع کرده و سازمان دهد. پس «خشمناک بدنبال لشکریان در حال گریز خود بیفتاد و آنان را با شمشیر به دونیم می‌نمود». او دیگر توان آنرا نیافت که سپاهی بزرگ گرد آورد و در نتیجه مدت زمانی بعد در تهران دستگیر شد و بدستور ابراهیم‌خان، جراح باشی چشمان او را از حدقه درآورد.(۸۵)

پس از این واقعه ابراهیم خان در ذیحجه سال ۱۱۶۱ هـ در تبریز بر سریر قدرت نشست، در حالیکه بسیاری از خانها و سرداران دیگر شاهرخ را نیز در مشهد به پادشاهی برگزیده و او را شاه می‌خواندند. بنابراین بار دیگر آتش اختلافات و جنگهای داخلی بالاگرفت تا اینکه سرانجام ابراهیم خان نیز در لشکرکشی به قم بدست طرفداران شاهرخ اسیر و نابیناگردید. هر چند شاهرخ اینک خود را تنها سلطان ایران می‌دید، اما یکسال بعد میر سید محمد نوه دختری شاه سلیمان صفوی توانست در محرم سال ۱۱۶۳ بنام شاه سلیمان دوم در مشهد بر تخت شاهی نشیند و بلافاصله شاهرخ را از دو چشم محروم نماید.(۸۶) از قضا حکومت شاه سلیمان هم ۴۰ روز بیشتر دوام نیاورد و با شورش مردم، مجدداً شاهرخ کور به پادشاهی رسید و اینبار او دستور داد سلیمان را از دو چشم محروم کنند.

### نظام اجتماعی و سازمان ارتش در عصر افشاریه

عصر افشاریه را باید دوران برزخ بین دو سلسله صفویه و زندیه دانست. بنابراین نظام اداری،

اجتماعی و ارتش این عصر با عهد صفویه فرق چندانی نداشت. علت و عوامل اصلی آن هم اولاً وجود یک ساختار اقتصادی - اجتماعی به ارث رسیده از قرون قبل و مشابه دوران صفوی بود. ثانیاً دوران افشاریه بسیار کوتاه و حصر به حیات ۱۲ ساله حکومت نادر می‌گشت. همچنین با توجه به جنگها و لشکرکشیهای بزرگ، آنقدر فسحت میدان عمل محدود و سنوات پادشاهی سلاطین آن معدود بود که در این مدت فرصتی برای تغییر و تحول یا اصلاحات در عرصه اجتماع باقی نمی‌ماند. فقط تنها تفاوت بارز دولت صفویه و افشاریه در آن بود که این نظام مخصوصاً در عهد نادر، «دولت پادگانی» و تماماً نظامی Military government با روحیه سربازی و سپاهیگری Militarism همچون عصر سلطان محمود غزنوی بود. بقول هانوی «اردوگاه و دربار در روزگار نادر یکجا و غالباً ارکان دولت و کارگزاران کشور در التزام رکاب شاهانه بودند».[۸۷]

بطور کلی حکومت ایران در این دوران سه خصلت عمده داشت: ۱ - اقتدار عمیق، خود محوری و دیکتاتوری خشن شاه که بخش مهم این اقتدار توسط منهیان، جاسوسان بویژه «همکلامها» حفظ و تضمین می‌گردید. همکلامها در ایالات از نزدیکان حاکم یا والی محسوب می‌شدند که وظیفه اصلیشان مواظبت از افعال و اعمال والی یا بیگلربیگی‌ها بود. هیچ کار مهمی بدون حضور این اشخاص انجام نمی‌گرفت. این چشم و گوشهای حکومت، در حیطه خارج از وظایف و مسئولیت‌هایشان نیز قدرت اثرگذاری داشتند.[۸۸] بخش دیگر از این اقتدار با انتصاب عناصر وابسته ترک و ترکمان (عناصر غیر ایرانی) بر مسندهای دولتی حاصل می‌شد.

۲ - تکیه بر عناصر نظامی و قرار دادن آنها بر گلوگاههای قدرت حکومت. هر چند این سیاست نشان داد بهره‌دهی خوبی ندارد و بزودی بعنوان آنتی‌تز بر ضد خودش عمل نمود.

۳ - تکیه بر غیر مذهبی بودن حکومت بخاطر گریز از اختلافها و اصطکاکهای درونی جامعه و هم به منظور پرهیز از جنگ یا تیره گی روابط با دشمن مرزهای غربی ایران یعنی ترکان عثمانی که خود را مهد و کانون توجه مسلمانان سنی در جهان می‌دانستند.

برخلاف عصر صفویه که به مدت ۲۵۰ سال تبلیغات شدید مذهبی سلاطین آن، بر روح و مغز مردم ایران به نحوی اثر گذاشته بودند که آنها حکومت و مذهب را بیکدیگر پیوند داده و بین تعلقات معنوی و سلطه جبری و مادی شاهان تلفیق بوجود آورند تا بدین وسیله ثبات و استیلای سلاطین تضمین و بیمه شود،[۸۹] اما اینک شاهان افشار مخصوصاً نادر اصراری بر تلفیق دین و حکومت نداشتند.

مقامات عالی‌رتبه و ارکان دولت افشاریه مخصوصاً حکومت نادر به نوشته یکی از مورخین معاصر، همچون عصر صفویه عبارت بودند از: ملا باشی، صدارت عامه و خاصه، قاضی، قاضی عسکر (وظیفه‌اش رسیدگی به امور شرعیات نظامی بود) و شیخ الاسلام. امرا هم به دو دسته تقسیم می‌گشتند:

امراء غیر دولت خانه (امراء سرحد) و امراء دولتخانه (ارکان دولت قاهره) . دسته اول شامل چند قسم بودند: ۱ - والیان (صاحب اختیار) که بالاترین مقامات حکومتی محسوب می‌شدند و معمولاً در انحصار نزدیکان نادر از جمله فرزندان و برادرانش بود.

۲ - بیگلربیگی‌ها که به نوشته هانوی در سه ناحیه حساس کشور مثل خراسان، دربند و فارس گماشته می‌شدند.

۳ - خانها که القاب بیگ یا سلطان داشتند و نشانی از اعتبار و ارتقاء تدریجی آنها بحساب می‌آمد.

دسته دوم نیز شامل چند مقام و شخصیت می‌گردیدند و اهم آنها بدین قرار بودند:

۱ - قورچی باشی: که همان مسئولیت و مقام عصر صفویه را به عهده داشت.

۲ - قوللر آقاسی: همچون عهد صفوی فرمانده غلامان شاهی بودند.

۳ - ایشیک آقاسی: یا ریش سفید یساولان که مسئول نگهبانان بود و با چماق نقره‌ای درکاخ، ریاست قاپوچیان (دربانان) و جارچیان را نیز گاهی بعهده می‌گرفت.

۴ - ناظر بیوتات: مسئول خرید کلیه اجناس مورد احتیاج «سرکار خاصه شریفه» بود.

۵ - دیوان بیگی: مسئولیت امور قضائی و رسیدگی به دعاوی مالی افراد را بر عهده داشت.

۶ - امیر شکارباشی

۷ - توپچی باشی

۸ - زنبورکچی

۹ - چرخچی باشی

۱۰ - امیر آخورباشی جلو

۱۱ - امیر آخورباشی صحرا

۱۲ - مجلس نویس

۱۳ - جزایرچی باشی: که مسئول و فرمانده ۲۰۰۰۰ پیاده نظام مسلح بود.

۱۴ - مستوفی الممالک: شخصیت مهمی که مسئولیت سنگینی نیز داشت. وی دائماً برای مخارج لشکرکشیهای نادر بدنبال پول، منابع مالی و جمیع حسابها بود.

غیر از شخصیتها و مقامات نامبرده شده، تعداد بسیاری نیز زیر مجموعه «مضرب الحضرتها» و «مقرب الخاقانها» قرار می‌گرفتند.(۹۰)

در شهر غیر از تعدادی از مناصب و مشاغل یاد شده وزیری بعنوان معاون حاکم شهر متصدی امور داخلی بود. مستوفی موقوفات، داروغه، محتسب، نقیب، میر شب، میرآب، مستوفی مامور درآمدهای مالیاتی (غیر از مستوفی خالصجات و موقوفات)،متصدی باغات و متصدی رباع (مسئول بررسی و مقدار محصولات هر ساله برای دریافت مالیات) از مشاغل دیگر شهرها محسوب

می‌گشتند.[۹۱] متاسفانه دریافت مالیاتهای متعدد توسط ماموران و مستوفیان، وضع بد اقتصادی، کشاورزی و تجاری باعث فشار شدید بر معیشت و زندگی مردم گردیده بود. جنگهای متعدد و طولانی منابع مالی و انسانی را تـواماً یا نابود می‌کرد و یا از مراکز تولیدی بویژه اراضی کشاورزی جدا می‌نمود. بقول ناپلئون: «نادر جنگجوی بزرگی بود ولی فرزانگی آنرا نداشت تا فکر امروز و هم آینده کشور خود باشد». به تعبیر دیگر عصر افشاریه عصر ثروت شاه و صاحب منصب لشکری و کشوری و ذلت و فقر بینهایت ملت بود. در این مورد آنچه راکه «اوتر» جهانگرد تـجارت پـیشه فرانسوی در این ایام دیده چنین توصیف می‌کند: «. . . خرابی شهرها حتی شهرهای بـزرگ مـثل اصفهان، شدت اخذ مالیاتهای بیرحمانه، فرار مردم از دشتها و روستاها به سوی کوهها بخاطر گریز از احجاف ماموران و محصلان مالیاتهای سنگین است . . . به دشواری می‌توان در بین راهها بـدنبال گوشت،برنج و یا مواد غذائی دیگر بود. حتی گاهی در نقاط حاصلخیز هم در جستجوی نان،ماست و سبزی بودن بیهوده است». فقط شهر مشهد آنهم پس از انتخاب شدن به پایتختی،با ۶۰۰۰۰ خانوار و ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر جمعیت از این قائده مستثنی بود. لمبتون نیز درباره فشارهای مالیاتی و وضع اسفناک مردم نوشته است: «برای تامین هزینه‌ها و مخارج لشکریان از محل مالیاتهای گزاف در کرمان به سال ۱۷۳۶م، در زمان تسخیر دوباره هرات چنان مردم کرمان را مفلس کردند که تا ۸ سال پس از آن دچار قحطی شدند».[۹۲] در گزارشهای روزانه ماموران تجاری انگلیس در بندرعباس هم مشابه چنین تحلیلهائی را مشاهده می‌کنیم. در یک مورد آنها چنین نوشته‌اند: «همه روزه عده‌ای از ایران می‌گریزند و بازار پول نیز چنان به کسادی و کمیابی افتاده که معاملات میان پول نقره و پول سیاه به دو برابر بهای واقعی آن رسیده است». همین مامورین در ماه‌های آخر عمر نادر درباره وقایع شهر کرمان نیز چنین نگاشته‌اند: «. . . امروز چاپار کرمان از راه رسید و اعلام داشت ۷ روز پیش شاه از آن شهر عزیمت کرده و به مشهد رفته است. شاه در کرمان جماعت بسیاری راکشته و یاکور کرده تنها به این دلیل که پول برای پرداخت مالیات نداشته‌اند . . . برخی از اهالی مجبور شدند زنان و فرزندان خود را به بهای ۵ یا ۶ روپیه به نظامیان تاتار اردوی نادر بفروشند».[۹۳]هانوی هـم از ظـلم و سـتم نـادر مخصوصاً پس از کور کردن پسرش رضاقلی میرزا، تصویر روشنی ارائه داده است. او در سفرش به شمال ایران از ناله و فغان روستائیان،نفرین و دشنام پیرزنان و پیرمردان شمال ایران به نادر یاد می‌کند که از استراباد تا بابل و قزوین به کرات شنیده بود.[۹۴]

در میان بخش مولد و گردش اقتصادی این عهد، فقط تجارت و آنهم داد و ستد ابریشم کمی رونق داشت و بطور بی‌رمق به حیات خود هنوز ادامه می‌داد.به نوشته هانوی نماینده «شرکت تجاری مسکوی انگلیسیها در ایران» ابریشم دردرجه اول محصول گیلان بود که مرغوبترین نیز به حسـاب می‌آمد. پس از آن ابریشم شیروان، مازندران و استراباد قرار داشتند. محصولات تولیدی گیلان بیشتر

به روسیه و عثمانی صادر می‌شد و ابریشم استراباد و مازندران در داخل کشور به مصرف می‌رسید.(۹۵)

«اتر» نماینده تجاری فرانسه در ایران، بصره را در این ایام تنها بازار تجاری برای ایرانیان، فرانسویها، انگلیسیها و هلندیها دانسته که در آنجا تجار برای خود خانه و تاسیسات بازرگانی مناسبی فراهم کرده بودند. کشتی‌های مملو از کالاهای هندی دائماً به بصره می‌آمدند و انواع کالاها را تخلیه می‌نمودند. بخشی از این کالاها تامین کننده نیاز ارتش ایران نیز بود. از جمله سرب، آهن و نوعی صفحات فولادی که ایرانیها بهترین مشتری آنها برای ساخت شمشیر به حساب می‌آمدند.

تجارت داخلی و بازار داد و ستد نیز بطور محسوس تحت تاثیر «اردوبازار»های تکراری ارتش نادر قرار داشت. زیرا جامعه «ارتش‌سالار» و سپاه عظیم دائماً در حال تحرک، طبعا نیازهای وسیعی به ابزار، آذوقه، مواد خوراکی و سایر کالاها داشتند. به همین سبب بازرگانی و داد و ستد در اردوبازارهای ارتش یکی از پرسودترین شغلها محسوب می‌گشت. برای این امر بازرگانان گاهی سرمایه کافی از شاه دریافت می‌کردند تا به خرید کالا و تامین مایحتاج نظامیان بپردازند. محمدکاظم مروی در ذکر حوادث سال ۱۱۴۹ ه‍ می‌نویسد: «نادر به سرداران و سربازان انعام و مواجب کافی بداد و مقرر نمود تا غازیان تدارک مایحتاج ضروریه سفر فتح اثر دارالقرای قندهار را دیده،به تدارک سه ساله مصمم گردند و ۲۰۰۰ کسبه اصناف محرفه که هر یک ۱۰۰۰ تومان مایه داشته باشند و به عنوان اردو بازاری در رکاب اقدس حاضر شوند».

مروی به کرات از مواجب،انعامات و اکرامات نادر نسبت به نظامیان اعم از فرماندهان، درجه‌داران و سربازان اشاره نموده است. بخشی از این حقوق و مواجب صرف تهیه اسباب و آذوقه برای سفرهای جنگی می‌شد که یاقبل از حرکت تهیه می‌گردید و یادر طول سفر از اردوبازارها خریداری می‌شد. وی حقوق و مواجب لشکریان را از ۵ تومان به بالا ذکر نموده است. از جمله زمانیکه نادر قصد تسخیر قندهار را داشت، اضافه بر عطای خلاع فاخر، کمر، خنجرمرصع،اسبان تازی، زین، یراق طلا و غیره «غازیان (سربازان عادی) رکاب اقدس را بقرار ۱۲ تومان مواجب و ۱۲ تومان انعام و سرکردگان و مین باشیان را از ۱۰۰۰ تومان الی ۵۰۰، ۱۰۰ و ۵۰ تومان مرحمت فرمود».(۹۶) یا در سال ۱۱۴۵ ه‍ که نادر تصمیم به برکناری طهماسب داشت، در تهران سپاه را سان دید و «۵۰۰۰۰ تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب به رسم انعام به حاضرین رکاب عنایت فرمود».(۹۷) هانوی در شرح درآمدها و مایحتاج افراد سپاهی که خود در همدان آنهارا ملاحظه کرده بود، می‌نویسد: «حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر ارتشیان ایران هر کدام بطور متوسط ۱۰۰ قران درآمد سالانه دارند و به جز غذای روزانه که غالباً مقداری برنج است، بقیه احتیاجات غذائی و غیره را شخصاً از اردوبازار تهیه می‌کنند و نیز ناچارند که با وجود نداشتن لباس متحد الشکل، برای تهیه پوشاک مبلغ

سنگینی به شاه بپردازند. اردوبازار آنها محل وسیعی است که از انتهای مربعی که یک ضلع آن مقابل منزلهای نگهبانان است شروع می‌شود و تقریباً ۸۰۰ متر طول دارد. وضع استقرار خیمه‌ها طوری است که در وسط خیابان مستقیمی را بوجود آورده و مغازه‌های متعدد کسب و کار با اجناس مختلف مثل خوراکی، لوازم خانه و اثاثیه، ابزار مربوط به اسب و دیگر مایحتاج اهل اردو را به نمایش گذارده‌اند. قیمت‌ها نوسان زیاد ندارند زیرا شاه شخصاً بر این امر نظارت دارد و بدستور اوست که نرخ اجناس مشخص می‌گردد. اگر کاسبی صحبت از گرانی کند بلافاصله نزد داروغه بازار که حکم بازرس کل منطقه را دارد جلب و ناگزیر به پرداخت غرامت می‌شود. داروغه بازار به نحو مختلف از جمعیت مزبور عوارض می‌گیرد از جمله شامل مبلغی بابت اجاره چادرها، هدایا وتحمیلات دیگر است. بسیاری از این کاسبها در ردیف سورسات فروشها و خرده فروشهای اردو هستند که با بضاعت مزجاة بکار پرداخته‌اند ولی بخاطر فروشهای مشخص و متنابهی که برخی اقلام غذائی دارند، مرتباً چهارپادارانی را با استر و اشتر به مناطق آباد مملکت می‌فرستند وبرنج را که قوت غالب اهل اردو است فراهم می‌کنند و با سود کافی در دسترس خریداران می‌گذارند. اما خرده‌فروشها در چنگال عمده خریداران آرد و برنج مورد نیاز لشکرند و در حقیقت حمل و نقل اساسی و کلی مایحتاج نیز زیر نظر آنها صورت میگیرد».[۹۸] محمد کاظم مروی هم باکمی نظر متفاوت در توصیف اردوبازارها چنین نوشته است: «... جماعت تجار از فارس و عراق آبلیمو و شیشه گلدار و اجناس نفیس بارگیری کرده‌اند و از طریق کابل، قندهار و هرات به اردوی سلطنتی در خوارزم آورده‌اند ولی حاضر به فروش آنها به قیمت مناسب نیستند و منتظر فرصت هستند تاگرانتر بفروشند. وقتی که لشکر از خوارزم به طرف چهارجو و مرو حرکت می‌کرد، در عرض راه بواسطه نبودن آب و اشتداد گرما عرصه بر همگی تنگ شده، ناچار گردیدند که آبلیمو را به اسبهای خود بدهند و شیشه‌های گلدار و اقمشه نفیسه را در میان صحرا رها کنند تا خود را به سلامت از آنجا برهانند. اما همین‌ها در ورود به مرو جان تازه‌ای گرفتند تا آنجا که حاضر بودند هر شیشه گلدار را ۲۰۰ دینار و شیشه آب لیمو را ۳۰۰ دینار بخرند ولی جماعت اردو بازاری در دادن آن ابا می‌کردند و حریص کلهم محروم». تاجران اردوبازار خوشبخت‌ترین سوداگران ایرانی بودند ولی بواسطه قدرت نادر و نفوذی که مقررات ارتش ایجاد کرده بود یارای ظلم زیاد بر نظامیان و خانواده‌های همراهشان را نداشتند. و این همان اردوئی است که مروی وقتی در هرات به استقبالش می‌رود می‌نویسد: «کمترین ملازمان آن که تابین خوانده می‌شود لااقل ۳ نفر یتیم را در اختیار دارد و با دو و سه نفر اشتر و چند راس استر و چادرهای دوسری و سه سری» که در حقیقت جمعیت یک شهر را با خود می‌کشیدند.[۹۹]

بنابراین نظامیان گاه تعدادی از وابستگان و افراد خانواده را با خود در سفر جنگی به همراه می‌آوردند، آنچنانکه جمعیت نظامیان و غیر نظامیان در بعضی موارد بین ۳۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ نفر

در نوسان بود. این تعداد با احتساب شاخص جمعیت شهرهای آن روزگار، وسایل آذوقه و خدمات حداقل ۱۰ شهر متوسط را به همراه می‌کشیدند. در این باره محمد شفیع می‌نویسد: «ارتش نادری که به هند وارد شد، به ۸۰۰۰۰ نفر می‌رسید و چون هر یک از اهل سپاه به تناسب توانائی و درآمد خود یک تا ۵۰ و حتی ۱۰۰ یتیم به همراه داشت،این بود که حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر یتیم نیز همراه لشکریان بیامدند و علوفه آن یتیمان را مقرر از سرکار خاصه شریفه شاهنشاهی می‌گرفتند». وی که شاهد اوضاع اردوی ایران در هند بود در ادامه می‌نویسد: «تمامی اهل اردو هر روز با جواسب و اشتر به همراه خوراک خود، غله خام از سرکار شاهنشاه درمی‌یافتند و این معنی از قدیم در سرکار شاهنشاه استمرار داشت و امیران نیز با یتیمان خویش هر روز جیره می‌یافتند و سوای غله، علوفه مقرری موافق معمول و ضابطه قدیم بر وقت خویش».[۱۰۰] وقتی ۸۰۰۰۰ جنگاور این تعداد وابسته با خود را به هند برده بودند، در جنگی با عثمانیها که مروی تعداد جنگجویان را ۳۷۵۰۰۰ نفر ذکر کرده، می‌توان حدس زد که چه تعداد متعلقان و وابستگان بدنبال این خیل عظیم روانه گشته بودند.

این ارتش بزرگ ترکیب بسیار ناهمگونی داشت که در صفحات قبل چند بار به آنها اشاره گردیده است. جنگاوران ایالات و ولایات که مجموعه‌ای از نفرات گردآوری شده از میان ایلات و عشایر مختلف بودند، بعلاوه نیروهای خارجی از جمله هندی، ازبک، گرجی، ارمنی، ترکمان، ماوراءالنهری، افغانی و ... که در طی سفرهای جنگی ظفرمند، بطور مداوم به هسته اصلی می‌پیوستند. جنگجویان افغانی پس از متحمل شدن چند شکست از نادر در نبردهای مهماندوست، مورچه خورت و زرقان بسیاری به اوطان خود گریخته بودند، ولی تعداد قابل توجهی نیز به ارتش افشاریه پیوستند تابتوانند از گرسنگی رهیده و به زندگی خود ادامه دهند. آنها بعدها در جنگهای مهم مخصوصاً در نبردهای کوهستانی علیه عثمانیها،نقش ارزنده‌ای ایفا نمودند. اشارات مکرر مروی به یگانهای تفنگچی مرز کوهستانی ایران که «باسقو (کمین)های مفید و سلاحهای مرگبار و دوراندازهای چقماقی، ناوکهای قیتاقی و طپانچه در اختیار داشته و عثمانیها را عاصی کرده‌اند»، احتمالاً بخشی از آنها همین افغانها بودند.[۱۰۱] اما بعد از مرگ نادر و فروپاشی ارتش وی که خانها و سرداران بزرگ او بخشهایی از آن را بدنبال خود کشاندند، افغانها نیز چنین کردند و فرصت یافتند بار دیگر نقش مخرب خود را به نمایش بگذارند. به نوشته گلستانه با مرگ نادر در فتح آباد قوچان، ۴۰۰۰ افغان به رهبری احمدخان غارت کنان به قندهار گریختند. سپس چندی بعد به همراه ۷۰۰۰۰ نفر به نیشابور حمله بردند و ویرانی زیادی بر جای نهادند. اندکی بعد آزاد خان افغان در راس ۱۵۰۰۰ جنگاور افغانی از ابراهیم‌خان جدا شد و آنها نیز در مناطق مختلف به کروفر پرداختند. پس از این گروه بخش دیگر از افغانها به فرماندهی شاه پسندخان افغان در مازندران و استراباد به غارت و کشتار دست یازیدند که در مواجه با سپاه محمد حسن خان قاجار (حاکم استراباد و مازندران) و عیسی‌خان کرد بشدت سرکوب

شدند و آنچه که از معرکه جان سالم بدر بردند به احمد شاه درانی پیوستند. این احمد شاه نیز پس از حمله به هندوستان و بدست آوردن «غنائم بیشمار که مالک خزائن قارونی گردید و جنود فرعونی بساخت . . . با ۱۰۰۰۰۰ لشکریان جرار بر خراسان بتاخت» و این ایالت بزرگ را به ویرانی کشاند.[۱۰۲] متاسفانه هنوز پس از چندین قرن سرزمین هند در مشرق ایران منبع اصلی غنائم و منابع مالی تامین هزینه‌های جنگی ستیزه‌جویان و کشورگشایان بلند پرواز بود. در حمله سوم افغانهابه فرماندهی احمدشاه به خراسان که پس از هجوم به هند انجام گرفت، آنها با ورود به خراسان به دسته‌های ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفره تقسیم شدند و هردسته با فرماندهی جداگانه بسیاری از نقاط این ایالت را درنوردیدند. شاهرخ در مشهد مضطرب و پریشان از تمام خانها و سرداران مناطق نیرو طلبید. ولی این خانها هر یک بطور جداگانه در منطقه تحت نفوذو سیطره خود اقدام به مقابله و پایداری کردند. سرانجام هم هیچ یک از دو طرف کاری از پیش نبردند و تن به سازش و صلح دادند. احمد شاه هم گوهرشاد بیگم دختر شاهرخ را به عقد پسرش تیمور شاه در آورد و سپس به قندهار بازگشت.

بطورکلی پس از نادر اساس و سازمان ارتش ایران درهم ریخت. تشکل،سازماندهی، انضباط و قدرت متمرکز یک فرماندهی، یکباره محو گردید. علت اصلی این امر نیز نظام ایلیاتی - طایفه‌ای حاکم بر جامعه از جمله ارتش ایران بود. آنچه را هم که مورخین آن عصر و یا اروپائیان درباره نظم و انسجام نوشته‌اند چشم‌اندازی از سپاه ایران در عصر خود نادر است. در این باره هانوی سازمان ارتش را در کتاب خود بطور مفصل تشریح نموده‌واز یک یک اجزاء متشکله آن یاد کرده است. وی افراد ارتش افشاریه را در زمان نادر ۲۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده که بیشترین تعداد آنرا متعلق به جنگاوران افغان می‌داند. او می‌نویسد: این ارتش شامل ۵۰۰۰۰ افغانی، ۲۰۰۰۰ افشار، ۶۰۰۰ ازبک، ۶۰۰۰ ترکمان، ۶۰۰۰ بلوچ، ۴۰۰۰۰ قره قشون، ۱۰۰۰۰ غلام، ۸۰۰۰۰ نفر یساول، ۴۰۰۰ نفر کشیکچی، ۱۰۰۰ نفر رکابدار، ۱۰۰۰ نفر کدخدازاده، ۲۰۰۰ بیگ زاده، ۹۰۰ نفر چاوش، ۵۰۰ نفر جارچی، ۱۵۰ نفر فراش، ۲۰۰ نفر شاطر، ۱۰۰ نفر جلودار و ۶۰نفرخواجگان سیاه پوست، می‌شد».[۱۰۳] سپس میزان مخارج این ۲۰۰۰۰۰ نفر را حدود ۲۰ میلیون قران در سال تخمین می‌زند که طبق برآوردهای او از درآمدهای مناطق مختلف ایران تهیه و سپس مصرف می‌شده است. این درآمد به اعتقاد او بدینگونه تامین می‌گردید: ۱ - سرزمینهای متصرفی هند و سرحدات مجاور آن ۱۲۵۰۰۰۰۰ قران (برابر ۳۱۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ) ۲ - قندهار و هرات ۱۰۰۰۰۰۰ قران ۳ - خراسان ۲۰۰۰۰۰۰ قران ۴ - استراباد ۴۰۰۰۰ قران (برابر ۱۲۵۰۰ لیره استرلینگ) ۵ - مازندران ۴۰۰۰۰۰ قران ۶ - گیلان قبلا ۱۰۰۰۰۰۰ ولی اینک ۵۰۰۰۰۰ قران ۷ - شروان به انضمام گرجستان و قسمتی از داغستان ۱۵۰۰۰۰۰ قران ۸- ایروان و ارمنستان ایران ۲۰۰۰۰۰۰قران ۹ - عراق عجم (کاشان، اصفهان، فارس، همدان و حوالی) ۱۵۰۰۰۰۰ قران.

جمع کل = ۲۲۹۵۰۰۰۰ قران برابر با ۵۷۳۷۵۰۰ لیره استرلینگ.(۱۰۴)

باید توجه نمود که آمار نفرات و هزینه‌های ارتش ایران در این عصر همچون سایر ادوار دیگر، دائماً متغیر بود. بعلاوه مشخص کردن دقیق نفرات یا مخارج سپاه با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی آن عصر امکان نداشت. آنچه راکه مخصوصاً اروپائیان نگاشته‌اند بصورت حدس و تخمین است. چنانکه کینیر در این باب اختلاف نظر زیادی با هانوی دارد، وی می‌نویسد: ارتش ایران عبارت است از گارد سلطنتی که ۱۰۰۰۰ نفرند. پس از آن غلامان یا بندگان شاه هستند و ۳۰۰۰ نفرند که نوعی چریک Militia به شمار می‌روند. آنها موظفند در پایتخت یا حوالی آن بسر برند زیرا هر آن ممکن است احضارشان نمایند. غلامان پیوسته ملازم خدمت اعلیحضرتند و بیش از دیگر سپاهیان شاه هیبت و احترام در دلها دارند. اما نیروی نظامی شاهنشاهی ایران متکی بر عده ایلات و عشایر دلیر است. هنگامیکه شاه می‌خواهد سپاهی فراهم آورد به روسای عشایر مختلف فرمان می‌دهد که به نسبت نیرو و توانایی عشایر خود، عده‌ای سرباز به اردوی همایونی بفرستند. هر شهر و روستا هم باید بر اساس سهمیه Quotal و به اصطلاح بنیچه عده‌ای سرباز آماده کنند. سپاهی که بدین گونه فراهم می‌آید ناچار کاملاً غیر منظم و بیشر سواره نظام هستند و چون بندرت جامه و جیره می‌گیرند، تنها امید به غارت در آنها همبستگی را پدید می‌آورد. شاه کنونی شاید بتواند باکوشش بسیار سپاهی بدین گونه به شمار ۱۵۰۰۰۰ یا شاید ۲۰۰۰۰۰ نفر فراهم سازد. تاکنون شاهان ایران دفاع از سرزمین خویش را به عهده سواره نظام بسیار ممتاز خود نهاده و در این راه کامیاب هم شده‌اند. اسلحه سواره نظام ایرانی شمشیر کج،یک جفت طپانچه، یک قرابینه وگاهی نیزه و یا تیر وکمان است. تمام اینها را متناوباً باسرعت فراوان و مهارت و زبردستی کامل بکار می‌برند. طپانچه را یا در کمربند فرو می‌برند و یا در جلد زین می‌نهند. تفنگ یاکمان را حمایل می‌کنند ونیزه راکه سبک و دارای دسته‌ای از خیزران است با دست راست بکار می‌گیرند. . . سواره نظام ایران یک عیب بزرگ و اساسی دارد که مربوط به سازمان اوست. عیبی که لطمه‌ای بزرگ به کامیابی او در میدان جنگ وارد می‌آورد و آن این است که اسلحه و اسب او بطور کلی از آن دولت نیست و متعلق به خود اوست و غالباً تمام دارائی او همین‌هااست و اگر اسب و اسلحه خود را از دست بدهد زیانش را جبران نمی‌کنند، طبعاً تمام هم او متوجه حفظ آنهاست. همین امر ضربتی سهمگین به آبرو و آوازه سپاه ایران زده است. سواران ایران مانند سواران ترک مقید به آراستن اسبهای خود با تجملات نیستند. زین و لگام اسبان سواره برای کار کردن ساخته شده نه برای تجمل. به فرمان نادر شاه لگام و رکاب عربی متروک و بجایش آبخوری و رکاب آهنین سبک رایج شده است. زین اسب سبک‌تر از آن می‌باشد که در میان ترکان عثمانی و ممالیک معمول است اما خانه زین اندکی کوتاه و برای کسی که عادت نکرده ناراحتی بدنبال دارد. سواران ایرانی با رکابهای بسیار کوتاه سواری می‌کنند، با این همه تسلطی حیرت انگیز بر اسبهای خود

دارند و می‌توانند آنها را در عین جولان در لحظه‌ای متوقف کنند. آنها مانند تمام نیروهای غیر منظم سوار از هماهنگ بودن در جنگ عاجزند و نمی‌توانند به نیروهای نظامی با انضباطی مانند نیروهای اروپائی ضربت کاری فرود آورند. اما چون گسترش و جنبش آنها بی‌اندازه سریع و هرکس از نقشی که برعهده دارد آگاه است، از این رو هنگامیکه متفرق و پراکنده می‌شوند مانند زمانیکه مجموعند و در یکجا گرد می‌آیند، پر هیبت و هراس انگیزند. . . سپاهیان ایرانی مواجب مستمر نمی‌گیرند و تنها امید به غارت دارند. بنابراین شاه ناچار سالی یکبار دست به لشکرکشی می‌زند و با روسها، افغانها یا ترکمانها که همسایه دیوار به دیوار ایرانند، می‌جنگد . . . قشون ایران چیزی از علم جدید جنگ نمی‌دانند و از اصول ساختن استحکامات و فن حمله و دفاع پاک بی‌خبرند. توپخانه صحرائی ایران بیشتر عبارت از زنبورکخانه است که بر شتر سوار و از پشت او آتش می‌کنند. البته توپهای کوچکی هم دارند اما راههای مرزی برای حمل و نقل آنها هیچ سازگار نیست. آنها قنداق توپها را بسیار بد می‌سازند که به واسطه برخورد با تخته سنگها یا افتادن در پرتگاهها، می‌شکنند و یا پس از چند بار تیراندازی متلاشی می‌گردند. عیب دیگر سازمان قشون ایران در این است که به کلی فاقد افسران خوب و در نتیجه سلسله مراتب نظامی شایسته است. قشونی که مردان لایق و آزموده برای هدایت یا فرماندهی نداشته باشد یا نتواند حقوق سپاهیان را به روش مرتب و منظم بپردازد، تقریباً محال است که به مرتبه کمال برسد. در ایران مقامات لشکری از مقامات کشوری تفکیک نشده‌اند. روسای عشایر که نسبت به هم حسادت می‌ورزند، فرماندهان افواج زیر دست خود می‌باشند و به همین سبب میان عملیات جنگی آنان هماهنگی نیست و اطاعت و انضباطی راکه دقیقاً در امور نظامی ضرورت دارد رعایت نمی‌کنند. در غیاب شاه و شاهزاده سپهسالاری با صدر اعظم است و چون غالباً از درجات کشوری به آن مقام رسیده است، فرماندهی قشون ممکن است به دست کسی افتد که هرگز جنگ ندیده باشد».(۱۰۵)

نظامیان ایران غیر از حقوق و مواجب، گاهی مورد عنایت و تشویق مالی نیز قرار می‌گرفتند. آنها پس از هر رشادت و شجاعتی که در میدانگاه مخصوصاً جنگهای پیروز از خود بروز می‌دادند، خلعت و انعام دریافت می‌کردند. نمونه آنرا مروی در جنگهای ناحیه بین النهرین در مورد الهیار بیگ گرایلی (که هنوز بخشی از بازماندگان این طایفه در گرگان، گنبد قابوس بویژه مینودشت باقی مانده‌اند) پس از کشتن توپال عثمانی پاشا سرعسکر(سپهسالار) عثمانیها، چنین نوشته است: «صاحبقران یکصد تومان تبریزی به انعام الهیار بیگ مقرر نموده و مزرعه و رود آبی که در نواحی گرایلی است به سیورغال مومی الیه واگذاشته. زیاده بر این عطایای ملوکانه به آن فرموده، اقطاعات علیحده عنایت فرموده و مومی‌الیه را مطلق العنان ساخت که رفته در ولایت خود آسوده زندگی کند».(۱۰۶)

نظیر چنین انعاماتی را در مورد دلاوران گمنام دیگری چون آقاسی بیگ قراچورلو ملقب به رستم نیز در هنگامه جنگ تاریخی قراتپه (مرادتپه آینده) به سال ۱۱۴۸ ه می‌بینیم. وی عبدالله پاشا سرعسکر عثمانی را دستگیر می‌کند و چون «چند نفر او را شناخته چنانکه عادت اوباش سپاه است، به او درآویختند . .. پاشای ناتوان به هجوم کشاکش ایشان از اسب در غلطیده، سَرِ سرکشش بر سنگ آمده، نیم جان گشت. قراچورلو (رستم) چون صید خود را نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را به نظر رسانید و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازگاری کرده بود به نوازش کامل سرافرازی نیافت».(۱۰۷)

ملا آدینه بختیاری قهرمان دیگری که نویسنده ایل خود نیز بود، چون بی‌حوصلگی نادر را از طولانی شدن مدت محاصره قندهار دید، پیشنهاد گشودن آن قلعه حصین رابه کفایت خویش و ایل دلاورش نمود و به خوبی از عهده آن کار نیز برآمد. نادر پس از این اقدام پیروزمندانه، ضمن آنکه به «هر یک از سربازان خود مخصوصاً بختیاریها انعام فراوان بخشید به شخص ملا آدینه کیسه طلای بزرگی که ۲۰۰۰ اشرفی ۲/۵ مثقالی داشت هدیه بکرد و وقتی حیرت او را از دیدن آنهمه جواهر پربها دید، کیسه دیگری از زر سفید که ۵۰ تومان می‌ارزید بدو بخشید و هر کدام از دیگر جنگاوران فداکار را سرافراز گردانید».(۱۰۸)

چنانکه از گزارشات مروی در مورد الهیار بیگ برمی‌آید، برخلاف تصور لمبتون هنوز بخشیدن اراضی تیول و سیورغال به نظامیان در این عهد رایج بوده است. گاهی واگذاری تیول با عطای پست و مقام و یا حکومت بر یک ولایت و شهر توام می‌گردید. از جمله به شاهقلی بیگ مروی در جنگ سالهای ۱۱۴۶ ه با عثمانیها، بخاطر رشادت بیش ازحد علاوه بر سیورغال «. . . در تلافی حسن خدمات مشارالیه به رتبه سلطنت و حکومت بلده کازرون سرافراز ساخته و به لقب سلطانی معزز و سربلند گردانید و روانه آن دیار نمود».(۱۰۹) نادر برای افزودن بر کارائی ارتش خود، علاوه بر واگذاری انعام، سیورغال و هدایای فراوان بر انضباط و مقررات شدید و همچنین اصلاحات نامحسوسی نیز تکیه می‌کرد. ملحق نمودن اردوها و نظامیان دشمن شکست خورده یا افراد جنگجوی ایلات منکوب شده، از شگردهای نادر بود. در طول سطور اوراق گذشته ذکر گردید که وی یکبار افغانها را جذب سپاه خود نمود، پس از بازگشت از هند در ناحیه سند ۴۰۰۰۰ مرد جنگی از میان هندیها برگزید، در ماوراءالنهر ۲۰۰۰۰ سواره نظام ترکمن و اوزبک را به درون ارتش خود کشاند، در زمان تسلیم لزگیها رئیسشان شمخال خان به همراه ۱۲۰۰۰ جنگجو به نادر پیوست و در تصرف خوارزم نیز «۴۰۰۰ نفر از ازبکان کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسه خوارزم را سان بدید و ملازم رکاب بکرد». این شیوه هم نوعی گروگان گیری محسوب می‌گشت، هم قوت یابی و هم مشارکت دادن نمایندگان همه خطه پهناور و فلات ایران در سرنوشت کشور.(۱۱۰)

مجموعه نفرات این ارتش بزرگ با آن ترکیب ناهمگون، در تشکیلات وسازمان مشخص شده‌ای تحت فرماندهی کل شخص نادر انضباط و نظام می‌گرفت. درجات و واحدهای سپاه در این تشکیلات به نوشته مروی به ترتیب از بالا به پائین عبارت بودند از: فرماندهی کل (شخص شاه یا شاهزاده)، سرداران و سرکردگان (خانها و روسای طوایف و یا سرشاخه‌های ایلات و عشایر)، سرخیلان، مین باشیان، یوزباشیان، اون باشیان و سپس غازیان (نفرات عادی).[۱۱۱]

کوچکترین واحد یا جوخه، ۱۰ نفره بودند که فرمانده آنها را اون باشی می‌گفتند سپس از ترکیب ده واحد اون باشی یک دسته ۱۰۰ نفره تشکیل می‌شد که فرمانده آنرا یوزباشی می‌گفتند و از ترکیب ۱۰ دسته ۱۰۰ نفری یک فوج ۱۰۰۰ نفری تشکیل می‌گردید که فرمانده آنها را مین باشی می‌نامیدند (به زبان ترکی و ترکمنی اون یعنی ۱۰، یوز یعنی ۱۰۰ و مین یعنی ۱۰۰۰). از هر دوفوج یک لشکر پیاده و از هر سه فوج سواره یک تیپ سواره نظام تشکیل می‌دادند. در مواقع ضروری هم به لشکر پیاده‌یک تیپ سواره و یک فوج توپخانه ملحق می‌کردند و عده آنراگاه به ۱۵۰۰۰ نفر می‌رساندند.

نادر تمام این قوای نظامی را به ۵ منطقه اردوئی تقسیم نمود. اردوی اول را در خراسان استقرار داد که همواره مترصد اعلام خبرهای مناطق شرقی کشور باشند. اردوی دوم را در قفقازیه متمرکز کرد که معابر عظیم تجاری و ارتباطی ایران را در مقابل تعرض دو دولت همسایه مقتدر محافظت کنند. اردوی سوم در کرمانشاه قرار داشت که برای نقشه‌های آینده او در تصرف بین النهرین یا برای مقابله با حملات عثمانیها مفید می‌افتاد. اردوی چهارم را در فارس مستقر نمود تا بر مناطق مختلف داخلی کشور نزدیکی داشته باشد و عنداللزوم به مناطق دیگر هم مدد برساند. و بلاخره اردوی پنجم در قندهار استقرار داشت تا بر افغانهای دائماً متعارض و همچنین بر تمام مناطق مشرف به هند و مرزهای قابل توجه جنوب شرقی نظارت داشته باشند. بر هر یک از اردوهای مزبور نیز معتمد باتدبیری گماشت تا به رتق و فتق امورات بپردازند.

وی برای این ارتش عظیم جباخانه‌ها و سازمانهای تدارکاتی بسیار مهیا کرد. توپ‌ریزی در اصفهان بحدی از تولید رسید که در سال ۱۱۵۴ هـ(۱۷۴۱م) ارتش ایران صاحب ۵۰۰۰ توپ گردید. باروتخانه دولتی نیز مرتب شد و برای تهیه شوره از کف انبارهای زیرزمینی بهره گرفتند تا باروت ارزانتری نیز بدست آید. معمولاً قورخانه‌های ارتش هر روزه ۱۵ تفنگ تولید می‌کردند که برای رفع نفرات سپاه دائم‌التزاید کافی نبود.[۱۱۲] البته حکام و بیگلربیگی‌ها نیز گاه ملزم به تهیه مهمات و وسایل مورد نیاز می‌شدند. از جمله در سالهای ۱۱۵۷ - ۱۱۵۶ هـ مقرر گردید حاکم فارس ۳۰۰ خروار باروت، ضابط کرمان ۳۰۰ خروار سرب و حکام خراسان ۳۰۰۰ خروار چدن و ۲۰۰ خروار مس به جهت ساختن گلوله توپ‌وخمپاره به مرو بفرستند. سپس دو نفر بنامهای دولت بیگ و

عنایت‌الله‌بیگ لالوی به همراه چند نفر استاد توپ ریز و گلوله‌ریز به منطقه جنگی و عملیات اعزام شدند. آنها توانستند ۷۰ عراده توپ و خمپاره و ۱۴۰۰۰ گلوله بریزند. همچنین «رقم دیگر به عهده محمد حسین خان حاکم استراباد و حاکم خواف و باخزرنیز صادر گشته بود که دویست هزار گلوله ۳۰ منی و ۴۰ منی جهت خمپاره مهیا دارند و به سایر ولایات خراسان نیز مقرر بشد تا ۳۰۰۰ خروار باروت طیار نمایند و به همین دستورالعمل در نواحی آذربایجان، عراق و فارس تدارک قورخانه و توپخانه می‌بودند و در این وقت که سنه سبع و خمسین و مائه بعد الالف من الهجرة النبویه (۱۱۵۷ ه.ق) است استادان مذکور در الکای مرو به ریختن گلوله و توپ و خمپاره اشتغال دارند».[۱۱۳]

از بین ایالات و ولایات، تعدادی به دلیل حساسیت استراتژیک و موقعیت خاص نظامی، بیش از حد مورد توجه قرار داشتند. کرمانشاه یکی از این مناطق بود که به دلیل همجواری با مرزهای غربی و عثمانیهای مهاجم، «زرادخانه غرب» ارتش و کشور ایران محسوب می‌شد. این اهمیت پس از مرگ نادر نیز محسوس بود آنچنانکه سلطان علیشاه (علیقلی‌خان)، امیر خان توپچی پسر یاربیک خان توپچی باشی عرب میش مست را مخصوصاً به منصب توپچی‌باشیگری و حکومت کرمانشاه گماشت و ۸۰۰۰ سواره را به همراه ۵۰۰۰۰ تومان سکه در اختیارش نهادتا قبل از رسیدن حریفان و مدعیان سلطنت، آن ناحیه مهم را در اختیار بگیرد و بر انبار مهمات بزرگ بجا مانده از عصر نادر نظارت و حراست نماید. به نوشته گلستانه: «توپخانه نادری در قلعه کرمانشاه ۱۵۰۰ توپ کلان و نیم کلان و کوچک، بادلیج و قریب ۶۰۰ خمپاره کلان که ۶۰من تبریز گلوله هر خمپاره است، جباخانه و قورخانه و ۶۰۰۰ خروار باروت که هر خروار ۱۰۰ من تبریز باشد، اسباب یورش و سایر وسایل قلعه گیری و غیره که نادر برای سفر مملکت روم (عثمانی) مهیا کرد، باقی مانده بود». بعدها حتی در عصر کریم‌خان زند که قوم کلهر و زنگنه را در قلعه کرمانشاه به محاصره گرفته بود، محاصره شدگان هنوز ۸۰۰۰۰ خمپاره عصرنادر را در اختیار داشتند. آنان برای جلوگیری از انفجار خمپاره‌ها آنها را در زمین دفن کرده بودند. بعلاوه هنوز هم استادکاران ریخته گر همچنان در کرمانشاه به کار ریختن توپ اشتغال داشتند. اتفاقاً جنگجویان طایفه کلهر به هنگام مقاومت در برابر هجوم سپاه کریم‌خان، از استادکاران خواستند در طی ۲۰ روز ۸ هاون خمپاره ۱۸۰ کیلوئی بسازند. متاسفانه در طول محاصره، انبارها و قورخانه مهمات احتمالاً بخاطر آتشبارهای سپاه زند منفجر گردیدند و قسمتی از شهر را دچار حریق نمودند.[۱۱۴]

سلاحهای عمده نظامیان این عصر چه ازنوع سرد و چه از نوع گرم، به استناد نوشته‌های مورخین و سفرنامه‌نویسان آن عهد عبارت بودند از: توپ، خمپاره، زنبورک، نارنجک، تفنگ (فتیله‌ای و چخماقی)، طپانچه، جزایر (همان تفنگهای رایجی بود که گاهی بر روی سه پایه سوار می‌شدند)، بادلیج، چماق (گرز)، شمشیر، نیزه، سپر، خنجر، ضربزن و تیروکمان.[۱۱۵] ارتش ایران در

این دوران کاملاً بر سلاحهای آتشین تکیه داشت ولی هنوز سلاحهای سرد و بازمانده از قرون گذشته، بطور جانبی و گاه به‌گاه مورد استفاده قرار می‌گرفتند. مثلاً به نوشته مروی در زمان جنگ سپاه نادر با عثمانیها به سال ۱۱۵۶ هـ هنوز بخشی از سپاهیانی که برای تصرف نواحی سنجار اعزام می‌گشتند، مسلح به سپر، شمشیر، نیزه و تیر و کمان بودند. ولی این هنگها را در زمان آرایش نظامی پشت صف تفنگچیان قرار می‌دادند تا در صورت عدم موفقیت صفوف جلو، آنها در هنگامه نبرد قدم به میدان بگذارند.(۱۱۶)

یگانها و رسدهای توپخانه Gon sections علاوه بر امر قلعه‌گیری، در میدان جنگ نیز نقش بسیار موثری داشتند. برای ساخت توپ، استادکاران کارخانه‌های توپریزی ارتش ایران بویژه کارگاههای نوع صحرائی Field shop آن، دائماً در زمان جنگ یا صلح به کار توپریزی اشتغال می‌ورزیدند. مروی نقش «توپچی‌ها و عمله‌های توپخانه» را بسیار مهم ارزیابی کرده و از میان توپچی‌های معروف، از طاهربیگ نام می‌برد. توپخانه ارتش ایران در عهد افشاریه هرچند اعتبار و قدرت توپخانه ارتش عثمانیها را نداشت، ولی اهمیت و جای خود را در سپاه باز کرده بود و عامل تعیین کننده‌ای در برابر فشار مهاجمین به حساب می‌آمد. لاکهارت آتشباری توپخانه ایران را یکی از عوامل اصلی در زمین‌گیر نمودن زنبورکخانه افغانها و شکست آنان در جنگ مهماندوست دانسته است.(۱۱۷)

دسته زنبورکچیان نیز که از عصر صفویه در سپاه ایران مشاهده می‌شدند، در این عصر بیشتر مورد توجه قرار گرفتند. توپ، خمپاره، زنبورک، نارنجک، بادلیج و ضربزن همگی آتشباری واحدها و یگانهای توپخانه محسوب می‌گشتند. به تعبیر دیگر همگی آنها سلاحی از نوع مهم توپ بحساب می‌آمدند. اما زنبورک نوعی توپ کوچک بود که بر پشت شتر سوار می‌شد. برای هر یک قبضه زنبورک سربازی انتخاب می‌گردید که در امر شترسواری، تیمار و رسیدگی به آن حیوان نیز تبحر داشت. این شخص را زنبورکچی می‌نامیدند. عده‌ای معتقدند اولین گروه زنبورک‌چیان در عصر شاه عباس اول بوجود آمدند، ولی اوایل مورد توجه قرار نگرفتند. اما بعدها در زمان نادرشاه بخوبی از آنها در میدانهای جنگ بهره گرفته شد و در نتیجه موجب اعتبار و شهرتشان نیز گردید. رسته‌ها و واحدهای زنبورکخانه تا اوایل حکومت قاجار نیز در ارتش ایران جایگاه خود را حفظ کرده بودند. در زمان ناصرالدین شاه قاجار هنوز در تهران محلی برای نگهداری شترهای زنبورکخانه ارتش وجود داشت که آنجا را گود زنبورکخانه می‌نامیدند و بعدها بنام یکی از محلات تهران نیز شهرت یافت.

طرز استفاده از زنبورک به این ترتیب بود که روی کوهان شتر جهاز مخصوصی قرار می‌دادند، سپس زنبورک را طوری روی آن سوار می‌کردند که زنبورکچی بتواند پشت آن بنشیند. در

طرف چپ جهاز کیسه محتوای باروت سیاه و گلوله آهنی آویزان می‌شد. به هنگام نبرد زنبورکچی فتیله‌ای بلند به کمر خود می‌آویخت و بر روی شتر می‌نشست، سپس اقدام به شلیک می‌کرد و یا از شتر پیاده می‌شد و پس از وادار کردن حیوان به نشستن، به شلیک می‌پرداخت. معمولاً روش دوم بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت. زیرا هم زنبورکچی در زدن هدف دقیق‌تر عمل می کرد، هم شتر در برابر شلیک و انفجار آرام و قرار بهتری داشت. بطور کلی شتران ویژهٔ واحدهای زنبورکخانه برای این کار تربیت و شرطی می‌شدند. فقط به هنگام زخم برداشتن گاهی سر از عنان زنبورکچی برمی‌تافتند و در بعضی موارد موجب هلاکت او نیز می‌گردیدند.(۱۱۸)

واحدهای جزایرچیان نیز بدلیل استفاده از سلاح آتشین همچون تفنگ، ممتاز بوده و مورد توجه قرار داشتند. آنها جنگجویان مسلحی بودند که از زمان بنیان‌گذاریشان در عصر صفویه، جایگاه ویژه‌ای در سازمان ارتش ایران پیدا کردند. نادر ۲۰۰۰۰ جزایرچی را در گردانها و هنگهای متعدد نظام داد و به تفنگهای بزرگ چخماقی مسلح نمود. چون این تفنگها سنگین بودند و حدود ۵/۵ من تبریز (تقریباً ۱۸ کیلو) وزن داشتند، عموماً در زمان عملیات تفنگچی مجبور می‌شد آنرا بر روی سه پایه مخصوص بنشاند تا تیراندازی و هدفگیری بهتر و دقیقتر انجام گیرد. قنداق بسیاری از این تفنگها بست‌های سیمین داشتند و سربازان برای استراحت گاه همچون عصا به آن تکیه می‌دادند. کلاه تعدادی از جزایریان از نمد بود که به آن «کچه پاپاق» می‌گفتند و بر دو طرف آن در بعضی موارد منگوله‌هایی می‌آویختند و یا بر وسط ترک کلاه کلمه الله می‌نوشتند.(۱۱۹)

قراولان ارتش هر چند نیروی رزمنده و جنگجو بحساب نمی‌آمدند ولی نگهبانان مسلح حرفه‌ای اردوگاههای نظامی محسوب می‌شدند که در بعضی از مقاطع تعدادشان به ۶۰۰۰ نفر می‌رسید.آنان زیر نظر فرمانده خود «قراول سالار» علاوه بر حراست و تامین بخش امنیت اردوگاه و نظامیان در حال استراحت، شبها به عنوان پاس شب First watch و گشتی، مراقب اوضاع بودند تا اردوگاه دچار شبیخون دشمن نگردد. بقول مروی «شبها تا صبح در زیر نور شمع،مشعل و هیزم خواب بر چشمان خود حرام می‌کردند تا دیگران بخواب روند».

شاطرها دونده‌های مسلحی بودند که در جلوی کوکبه شاه یا سرداران بزرگ راه را باز می‌نمودند، ریکابان یا پرچمداران که تعدادشان بالغ بر ۱۰۰۰ نفر بود و نسقچیان یا مسئولان نظم و مقرارت سپاه نیز از جمله نیروهای با اهمیت ارتش محسوب می‌گشتند.(۱۲۰)

منابع مالی برای هزینه‌های این ارتش بزرگ را هر چند هانوی فقط منابع داخلی دانسته که در صفحات قبل به آنها اشاره نمودیم، ولی به ضرس قاطع غنائم جنگی علاوه بر آنکه عامل مهمی در تحریک نادر و خانهای اطرافش در ادامه جنگها و لشکرکشیها بوده، سرچشمه مالی مهمی نیز برای نگهداری سپاهیان بحساب می‌آمد. دلیل بر این مدعا نوشته‌های مورخین آن عصر از جمله

محمدکاظم است. به اعتقاد وی قبل از سفر جنگی نادر و سپاهیانش به هند، در نبرد دوم با عثمانیها به فرماندهی توپال پاشا، دیگر پولی در خزانه نادر برای پرداخت بدهکاریها و هزینه‌های نظامی‌اش باقی نمانده بود، آنچنانکه حتی ۱۰۰۰۰ تومان نیز نداشت به ۵۰۰ نفر از جنگجویان شوشتری و هویزه‌ای بپردازد. بنابراین «... مجبور گردید به طهماسب خان وکیل الدوله که در دارالسلطنه بود توسل جوید».(۱۲۱)

**نادر و فرماندهی کل قوا**

عصر افشاریه را به طور عمده باید در دوران حکومت ۱۲ ساله نادر دید. زیرا چند سال پس از مرگ وی جز کشمکشها، جنگها و قتل و غارت چیز دیگری‌به‌چشم نمی‌خورد. خود نادر نیز شخصیتی به تمام معنی نظامی و دولت وی نیز کاملاً «دولت ارتش سالار» بود. بنابراین آنچه هم که در عهد حکومت نادر شاخص می‌گردد، نبوغ در امور جنگ و سپاهیگری است نه مسائل اقتصادی، کشاورزی، تجارت، هنر، معماری و یا چیز دیگر. لردکرزن درباره وی می‌نویسد: «از شواهد بارز نبوغ نادر فقط آن بود که در مدت کوتاهی ایران را به مقام درجه اول نظامی در آسیا ارتقاء داد».(۱۲۲)

جدای از وضع اسفباری که بر عرصه اقتصادی ـ اجتماعی و سایر شئونات جامعه سایه افکنده بود، نادر را باید یک فرمانده نظامی با نبوغ و شجاعت بسیار دانست. شاید در بستره یک جامعه سرخورده و تحقیر شده توسط اجانب و اشغالگران (افغانها، عثمانیها، ازبکان و روسها) بود که چنین شخصیتی پرورانده شد. او در زمانی پا به عرصه سیاسی ـ نظامی نهاد که قومی همچون افغانها بر ایران مسلط شده و رهبر آنها در پایتخت (اصفهان) شاه ایران گشته بود! ارتش هم بشدت متفرق و خانها و سرکردگان نظامی هر یک در پی خیانت یا حفظ موقعیت خود بودند. وحدت ملی رخت بر بسته و یکپارچگی درون هرم قدرت و دربار نیز بخاطر جناح بندیها و اصطکاکهای خونریز صاحب منصبان کشوری و لشکری، وجود خارجی نداشت. بنابراین شرایط فوق‌العاده مطلوب و مناسبی برای اشخاص قدرت طلبی همچون نادر بوجود آمده بود. البته سرداران بزرگ دیگری نیز همچون فتحعلی‌خان قاجار (حاکم استراباد وپدر بزرگ آقامحمد خان) همت و تلاش نمود تا به تقلید از نادر در چنین اوضاعی برقله افکار عمومی فقر زده، نکبت زده و مستاصل ایران بنشیند و پس از کسب شهرت و قدرت نظامی بر اریکه شاهی نیز تکیه زند. ولی همانگونه که از نظر گذشت در همان ابتدای راه توسط حریف قدرتمندتر از خود یعنی نادر، در حوالی مشهد به اتهام توطئه، تماس با دشمن و کودتای احتمالی علیه شاه طهماسب، سر خود را بر باد داد.

نادر محصول چنین شرایطی بود. وی را بنا به هر تحلیل و نظری که بخواهد تأئید یا تکذیب

نماید، باید فرماندهی مقتدر و شاید یک «نابغه جنگی» بداند. استراتژی نظامی* که سرلوحه اقدامات خود قرار داده بود او را چنین پروراند. وی شخصاً در تمام امورات ارتش دخالت یا نظارت می‌کرد. در این مورد به نوشته مورخان آن دوران، اهرمهای مختلفی را همچون «چاپارها»، «منهیان» و جاسوسان متعدد، بکار گرفته بود. آنها بطور مداوم اخبار و گزارشهای مختلف را از داخل مملکت و حتی درزمان جنگ از خط مقدم جبهه تا پشت جبهه را سریع و صریح به او می‌رساندند. این ابزارها لازمه هر حکومت دیکتاتوری است که قصد دارد «انضباط تحمیلی و اقتدار» را بر جامعه حکمفرما کند.

در ارتش برای ایجاد انضباط آهنین در بین فرماندهان و سربازانی که خصلتهای ایلی - عشیره‌ای را با خود به همراه آورده بودند، بطور متواتر از آنها سان می‌دید و بر مقررات وضع شده تاکید می‌نمود. گاه شخصاًدر کوچکترین موارد مثل پرداخت مواجب و چگونگی تامین تجهیزات دخالت یا حداقل پرس وجو می‌کرد. در برابر خیانت هرگز آرام نمی‌گرفت و نفر نظامی را حتی اگر در حد فرماندهی نیز بود به شدیدترین وجه مجازات می‌نمود که نمونه‌هائی چند از آنرا در زمان شرح وقایع ارائه داده‌ایم. در اینجا به یک نمونه دیگر اکتفا می‌نمائیم: «... در خوارزم یک نفر ملازم بی‌سر و پا با یک نفر اوزبک مشاجره‌ای به هم‌رسانیده و او راکتک زده بود. چون نادر از این موضوع آگاه شد به یساولان و نسقچیان امر بکرد تا هر که را در صحنه منازعه می‌بینند جمع کنند و به حضور بیاورند. از قضا چاووش باشی نادر که برای ممانعت مردم از اغتشاش در آنجا حاضر شده بود، عده‌ای از پانصد باشیان (فرمانده گروه ۵۰۰ نفری سپاه) و دو سه نفر از مین باشیان و ۳۰ تا ۴۰ نفر از یوزباشیان راگرفته به درگاه جهان آرا حاضر گردانید. بفوریت به قتل آن نامداران بدون پرسش فرمان داد و جسد آنها را در سر جلو خان که متصل به اردو بازار است در زیر قپاق افکندند. مسود این اوراق در آن روز در دفترخانه نشسته و تا یک شبانه روز حالت بیرون آمدن نداشت».[۱۲۳]

کشاندن سپاهیان در جنگهای متعدد به درون صحراهای بی‌آب و علف و بسیار خطرناک علاوه بر چشم طمع نظامیان در بدست آوردن غنائم، نشانی از قدرت فرماندهی و ترس از مجازات در برابر تمرد نیز بود، حتی اگر چنین سفرهای جنگی به مرگ انبوهی از نظامیان منجر می‌گردید. در این باب طبیب نادر «بازن» در مورد وقایع سالهای ۱۱۵۴ هـ چنین می‌نویسد: «لشکریان نادر در سفر به نواحی مشهد بیابانهای خشک و هولناک را پشت سر گذاشتند. بخاطر کمبود آب آنها مجبور شدند از

---

* - استراتژی نظامی عبارت است از علم و هنر بکار بردن نیروهای نظامی و مسلح یک ملت در زمان صلح و جنگ به منظور تامین هدفهای سیاست ملی از طریق اعمال قدرت و یا تهدید به وسیله قدرت (انسیکلوپدیا)، استراتژی نظامی ایران ص ۱۰

طریق کندن چاهها، پیداکردن چشمه‌ها ویا حمل آب بوسیله چهارپایان از مسافتهای دور خود را به مقصد برسانند. ولی با این وجود عده‌ای از مردان، اسبان و شتران از گرسنگی و تشنگی تلف شدند».(۱۲۴)

در زمان صلح (اگر پیش می‌آمد) یا استراحت، این اقتدار و جذابیت فرماندهی ارتش بود که سربازان را به کار عمرانی نیز وا می‌داشت. در این مورد محمد کاظم به ترمیم و ساخت سد ویران شده‌ای بر روی یک رودخانه در مرو توسط لشکریان اشاره نموده است. حکام منطقه چون قادر به ساخت و ترمیم آن سد نشده بودند، نادر این کار را بر عهده ۲۰۰۰ سرباز تحت نظارت اسماعیل بیگ گورخرزن نهاد. هر چند این عده هم کاری از پیش نبردند و پس از ۳ بار تلاش فشار آب براحتی سد را درهم شکست.(۱۲۵)

بطور اجمال دلایل موفقیت نادر در امر ارتش و سپاهیگری را چنین می‌توان برشمرد:

۱ - بهره‌وری وی از فکر و نظرات فرماندهان بزرگ سپاهش. هرچند در تاریخ چهره وی بعنوان شخصی دیکتاتور و خود محور ترسیم گردیده است، ولی در موارد حساس مخصوصاً در زمان جنگ و عملیات بزرگ، شورای عالی نظامی مرکب از خانها یا فرماندهان بزرگ تشکیل می‌داد تا برای طرح عملیات از فکر آنها نیز منتفع گردد. یکی از محسنات این کار آن بود که اگر عملیات منجر به شکست می‌شد تنها وی مورد اعتراض و سرزنش قرار نمی‌گرفت. از آن گذشته، این فرماندهان ارشد که هر یک سر طایفه بزرگی نیز محسوب می‌شدند از نظر هویت اجتماعی، اعتبار و ارزش بسیاری برای خود قائل بودند که با تشکیل شورای عالی نظامی در حقیقت این اعتبار آنها لحاظ شده و موجب آرامش روانی آنان نیز می‌گردید. در مورد تشکیل چنین شورایی میرزا مهدی استرابادی در زمان فتح بغداد این گونه نگاشته است: «مرکب همایون بعد از ورود به مندلیج ابواب مشاوره و گفتگو بر روی سران و سرکردگان لشکر گشود».(۱۲۶)

۲ - انتخاب استراتژی نظامی درست و مقتضا به شرایط.

۳ - تهور و شجاعت شخص نادر و بعضی از سرکردگان لشکر وی، آن چنانکه در بعضی از مواقع در خطرناکترین صحنه‌های جنگی و هماوردگاه در میان سربازان حضور داشتند. این حضور تأثیر مطلوبی در روحیه سربازان می‌گذاشت. وقایع نگاران این عصر به تعدد اشاره به «جنگ دلیرانه همایون و کوفتن با عمود (گرز) بر سر خصم» نموده‌اند. در تعدادی از جنگها اسب نادر بر اثر زخم سلاح دشمن کشته شده و حتی خود وی نیز مجروح گردیده بود.

۴ - نبوغ نظامی و انتخاب تاکتیکهای صحیح عملیاتی. عده‌ای از تئوریسین‌های نظامی بزرگترین شگرد جنگی نادر را در سرعت حرکت به سوی دشمن و یا در عملیات او و فرماندهانش دانسته‌اند. آنچنانکه گاه دشمن به هیچ وجه انتظار ورود او و سپاهیانش را در حیطه استقرار و اردوگاه خود

نداشت.

۵ ـ استفاده از تدابیر، حیله‌هاو خدعه‌های جنگی مقطعی در بعضی از شرایط حساس نبرد که درمواقعی یکباره تمام نقشه‌های عملیاتی دشمن را به هم می‌ریخت و موقعیت جنگ را به نفع ایرانیها تغییر می‌داد. جالبترین آن تدابیر و حیله‌هائی بود که در مصاف با هندیها بکار گرفت. در یکی از این جنگها در زمانیکه ستون فیل سواران ارتش هند عرصه را بر سپاهیان ایرانی تنگ نموده بود،بدستور نادر به گردن شترهای بنه و تدارکات‌سپاه تنورهای مسی آویختند و داخل آنها را پر از بوته، چوب خشک و نفت کردند، سپس آنها را به آتش کشیدند. ناگهان نعره‌های وحشتناک شتران بلند شد و پس از گریز به سوی هندیان، نظم صفوف فیل سواران و سایر جنگاوران آنها را در هم ریخت و وضعیت را به نفع ایرانیان تغییر داد.(۱۲۷)

۶ ـ قاطعیت و عدم گذشت و اغماض نسبت به فراریان از میدان جنگ. در مواردی دیده شده بود که نادر شخصاً باتبرزین حتی در زمان هنگامه جنگ به دنبال نظامیانی بود که از ترس مرگ پشت به میدانگاه نبرد کرده بودند.(۱۲۸)

۷ ـ استفاده از روشهای تشویق، ترغیب و تطمیع لشکریان پس از هر پیروزی که نمونه‌های متعدد از عطایا وبخشش‌های وی را مخصوصاً در زمان تقسیم غنائم جنگی بازگو نمودیم.

۸ ـ عنایت و تقویت یگانهای آتشبار توپخانه و تفنگچیان، که از این دوران بعنوان محور و هسته اصلی ارتش ایران بکار گرفته شدند و نقش بسیار مهمی در کسب پیروزیها ایفا نمودند. در عالم آرا آمده: «لشکریان در فتح بلخ و حرب علیه ازبکان توپخانه‌ای استوار بکار گرفتند، آنچنانکه با شلیک هر توپ ۲۰۰ تا ۳۰۰ اوزبک بقتل برسیدند. اوزبکان که تا آن ایام توپ ندیده بودند چنان مرعوب گشتند که در همان آغاز حرب بانگ برآوردند قاچ بلاگلدی» (فرار کنید که بلا نازل شد).(۱۲۹)

۹ ـ بهره‌برداری حساب شده از فضای سیاسی مطلوبی که برای چنین «ناجی» پیش آمده بود. حضور بیگانگان اشغالگر (ازبکان در شمال شرقی، روسها در شمال، عثمانیها در غرب و شمال غربی)احساس حقارت شدیدی را در سطح ملی برای افراد جامعه بوجود آورده بود. از دیدگاه علم جامعه شناختی (سوسیولوژیسم) یک ناجی دلاور در چنین اوضاع و بستره‌ای فقط برای یک مدت کوتاه قدرت فراوانی در بسیج عمومی مردم علیه بیگانگان خواهد یافت. اما این سیاست جنگ‌طلبانه Militarism نمی‌توانست ادامه یابد و در دراز مدت به بار نشیند به همین دلیل بزودی باکشورگشائیها و جنگهای مکرر که منجر به کشتار مردم جامعه، فقر، بار مالیاتی و . . . شد، خود عاملی برای تنشها و شورشهای بزرگ گردید و نتیجه معکوسی نیز در اواخر عمر نادر بر جای نهاد.

## منابع


۱ - عالم آرای نادری ، جلد ۱، ص ۲۸
۲ - همان، ص ٦٦ - روضة الصفا، جلد ۸ ص ۵۱۸ و جلد ۹ ، ص ۱۲
۳ - دره نادره، صص ۱۸۴ تا ۱۹۵
۴ - عالم آرای نادری، جلد ۱، ص ۸۳
۵ - همان، صص ۸۵ تا ۸۷
٦ - همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱
۷ - انقراض سلسله صفویه، صص ۳۸۵ و ۳۸٦
۸ - عالم آرای نادری، جلد ۱، ص ۲۱۲
۹ - جهانگشای نادری، ص ۹۷ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۱۱۲، ۱۷۱، ۱۸۰ و ۳۸۷
۱۰ - مجمع التواریخ، ص ۸۰
۱۱ - انقراض سلسله صفویه، ص ۳۸۷
۱۲ - عالم آرای نادری، جلد ۱، ص ۱۱۸
۱۳ - همان، ص ۱۲۲
۱۴ - جهانگشای نادری، ص ۱۷۱ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۲۱۷ تا ۲۲۱
۱۵ - جهانگشای نادری، صص ۱۷۳ تا ۱۷۷
۱٦ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۲۲۹
۱۷ - جهانگشای نادری، ص ۱۸٦ تا ۱۹۰
۱۸ - سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، ص ۱۴
۱۹ - دره نادره، صص ۳۰۳ و ۳۰۴ - جهانگشای نادری، صص ۱۹٦ و ۱۹۷ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۲۵۸ تا۲٦۵
۲۰ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص۲۲٦
۲۱ - همان، ص ۲۸۸
۲۲ - تاریخ نظامی ایران، ص ۱۹۰
۲۳ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص۲۹۴
۲۴ - جهانگشای نادری، ص ۲۰۸
۲۵ - همان، ص ۲۹۷
۲٦ - دره نادره، ص ۳۲۵ به بعد - جهانگشای نادری، صص ۲۲۰ تا ۲۲٦
۲۷ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۲۸۳ - جهانگشای نادری، ص ۲۴۰
۲۸ - جهانگشای نادری، ص ۲۴۱
۲۹ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۳۸۵ و ۳۸٦
۳۰ - همان، ص ۴۰۱ - جهانگشای نادری، صص ۲۵۰ تا ۲۵۴
۳۱ - همان، ص ۴۰۲

۳۲ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۵۶
۳۳ - تاریخ ایران زمین، ص ۳۰۱
۳۴ - همان، صص ۲۹۹ و ۳۰۰ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۴۴۰
۳۵ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۴۸۱
۳۶ - جهانگشای نادری، ص ۲۹۸
۳۷ - عالم آرای نادری، جلد ۲، صص۴۸۹ تا ۴۹۴
۳۸ - همان، صص ۵۳۵ تا ۵۵۱
۳۹ - دره نادره، ص ۴۲۹ - جهانگشای نادری، ص ۳۲۰
۴۰ - جهانگشای نادری، صص ۳۱۹ تا ۳۲۳ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۷۱۰
۴۱ - از نادر تا رضا خان میر پنج، ص ۵۶
۴۲ - عالم آرای نادری، جلد ۲، صص ۷۲۴، ۷۲۹ و ۷۳۰ - جهانگشای نادری، ص ۳۲۶
۴۳ - فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، ص ۵۱ - دره نادره، صص ۴۵۲ تا ۴۵۵ ـ عالم آرای نادری، جلد ۲ ، صص ۷۳۳ تا ۷۳۹
۴۴ - جهانگشای نادری، ص ۳۳۳
۴۵ - دره نادره، صص ۴۷۷ تا ۴۸۰، ۷۳۹، ۷۴۰ و ۷۴۱
۴۶ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۷۷
۴۷ - نامه‌های طبیب نادر شاه، صص ۱۵ و ۱۶
۴۸ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۷۵۴
۴۹ - همان، ص ۷۶۲
۵۰ - جهانگشای نادری، ص ۳۴۹
۵۱ - عالم آرای نادری، جلد ۲، صص ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۶ و ۸۰۷
۵۲ - تاریخ نظامی ایران، ص ۲۲۵ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۷۸
۵۳ - تاریخ زندیه، جلد ۱، ص ۱۰۷
۵۴ - ایران و قضیه ایران، جلد ۱، صص ۱۹۲ تا ۲۰۰
۵۵ - نامه‌های طبیب نادرشاه، ص ۱۶
۵۶ - همان، ص ۱۸ - عالم آرای نادری، جلد ۲، صص ۸۴۰، ۸۴۹ و ۸۵۴
۵۷ - عالم آرای نادری، جلد ۳، صص ۸۸۷ و ۸۸۸
۵۸ - همان، ص ۹۰۲
۵۹ - همان، صص ۹۱۸، ۹۲۱ و ۹۲۳
۶۰ - همان، صص ۹۵۹ تا ۹۶۶ - جهانگشای نادری، ص ۱۲۳
۶۱ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۹۲
۶۲ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۷۳
۶۳ - دریانوردی ایرانیان، جلد ۲، صص ۶۲۹، تا ۶۵۳
۶۴ - ایران و قضیه ایران، جلد ۲، صص ۲۱۴ تا ۲۲۱ و ۲۳۹

۶۵ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص ۳۲۳ تا ۳۲۸
۶۶ - ایران و قضیه ایرن، جلد ۲، صص ۴۷۱ تا ۴۷۳
۶۷ - نامه‌های طبیب نادرشاه، ص ۲۳
۶۸ - مالک و زارع در ایران، ص ۲۵۳
۶۹ - دولت نادرشاه افشار، ص ۱۸۴ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان ...، ص ۶۰۴
۷۰ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۴۶۵
۷۱ - مجمل التواریخ، صص ۲۷، ۲۸، ۱۳۶ و ۱۴۵
۷۲ - همان، صص ۲۳ تا ۲۶ و ۱۴۸
۷۳ - همان، ص ۱۳۰
۷۴ - همان، ص ۱۳۱
۷۵ - همان، ص ۱۳۲
۷۶ - همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵
۷۷ - همان، ص ۱۴۷
۷۸ - همان صص ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۹ و ۱۶۸
۷۹ - همان، ص ۱۵۰
۸۰ - همان، ص ۱۵۱
۸۱ - همان، ص ۱۶۹
۸۲ - همان، ص ۲۰۴
۸۳ - جهانگشای نادری، صص ۴۲۵ تا ۴۲۷
۸۴ - کریم خان زند، ص ۱۰
۸۵ - مجمل التواریخ، صص ۲۷ و ۲۸
۸۶ - روضة الصفا، جلد ۸، ص ۵۶۷
۸۷ - آئین کشورداری ایرانیان، ص ۱۴۰
۸۸ - تاریخ نادرشاهی، ص ۲۴۲
۸۹ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص ۱۴۷ و ۱۶۸
۹۰ - همان، صص ۱۵۶ تا ۱۷۶
۹۱ - آئین کشورداری ایرانیان، صص ۱۴۳تا ۱۵۲
۹۲ - مالک و زارع در ایران، ص ۲۵۵
۹۳ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص ۲۰۰ تا ۲۰۲
۹۴ - تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ص ۲۵۰
۹۵ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص۳۳۳ و ۳۳۴
۹۶ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۸۷
۹۷ - جهانگشای نادری، ص ۱۴۲
۹۸ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص ۳۳۷ و ۳۳۸

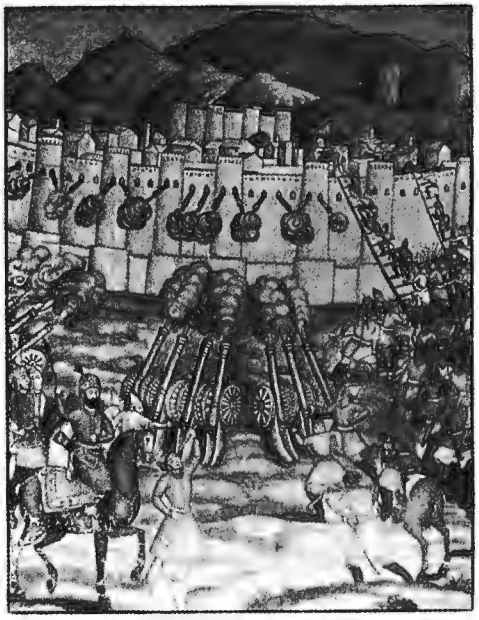
۹۹ - به نقل از: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۳۳۸
۱۰۰ - تاریخ نادرشاهی، صص ۱۴۵ و ۲۲۱
۱۰۱ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۱ و ۳۷۴
۱۰۲ - مجمل التواریخ، صص ۳۵، ۷۶، ۷۸، ۱۰۸، ۱۰۹
۱۰۳ - تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ص ۲۴۹
۱۰۴ - به نقل از: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۲۲۲
۱۰۵ - سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۲۱۷ و ۲۱۸
۱۰۶ - عالم آرای نادری، جلد ۱،صص ۵۱۱ و ۵۱۲
۱۰۷ - جهانگشای نادری، ص ۱۹۸
۱۰۸ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۱۷۷
۱۰۹ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۵۱۳ و ۵۱۴
۱۱۰ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص ۲۱۸ و ۲۱۹
۱۱۱ - عالم آرای نادری، جلد۳، ص ۸۸۳
۱۱۲ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، صص ۲۲۵ و ۲۲۶
۱۱۳ - عالم آرای نادری، جلد ۳، صص ۵۷ و ۶۰
۱۱۴ - مجمل التواریخ، صص ۲۳ تا ۲۶، ۲۳۸ و ۲۵۲
۱۱۵ - همان، صص ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۹۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۳۵، ۲۳۶ و ۲۹۷
۱۱۶ - عالم آرای نادری، جلد ۳، ص ۹۰۳
۱۱۷ - انقراض سلسله صفویه، صص ۳۸۴ و ۳۸۵
۱۱۸ - تاریخچه فلز وسلاح در ایران، صص ۵۸ تا ۶۳
۱۱۹ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، صص ۷۰۵ تا ۷۰۷ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۱۶۵
۱۲۰ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۷۰۷ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۴۸۷
۱۲۱ - عالم آرای نادری، جلد ۱، ص ۲۹۷
۱۲۲ - ایران و قضیه ایران، جلد۲، ص ۴۷۱
۱۲۳ - عالم آرای نادری، جلد ۲، صص ۵۶۸ و ۵۶۹
۱۲۴ - نامه‌های طبیب نادرشاه، ص ۳۲
۱۲۵ - عالم آرای نادری، جلد ۱، صص ۳۱۷ و ۳۲۰
۱۲۶ - جهانگشای نادری، ص ۲۰۶
۱۲۷ - تاریخ نظامی ایران، صص ۲۰۸ تا ۲۲۲
۱۲۸ - از نادر تا رضاخان میر پنج، ص ۱۰۲
۱۲۹ - عالم آرای نادری، جلد۲، ص ۵۹۴



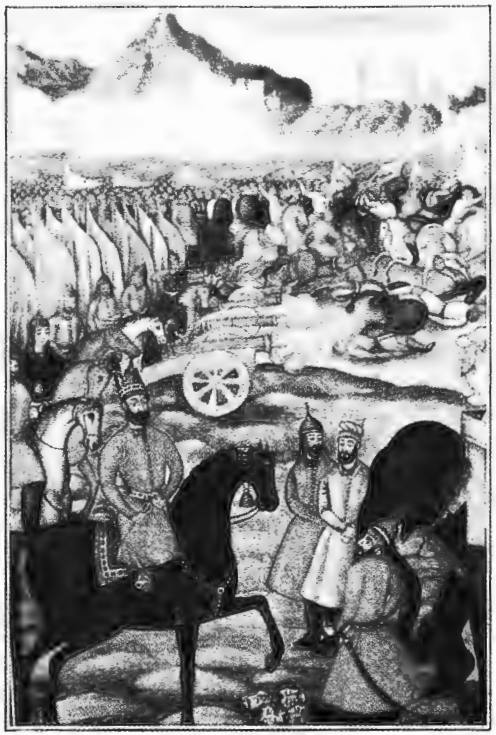

قلمرو حکومت افشاریه در عصر نادر

مشهد ـ کلات ـ بقایای قلعه‌ای از نادر





محاصره قندهار در سال ۱۱۵۰ هـ ـ نادر در کنار خندق دور باروی شهر دستور داده توپها را به سوی برج و بارو آتش کنند. عده‌ای از سپاهیان به وسیله نردبانها قصد نفوذ به درون را دارند، در حالیکه سربازان و مدافعان شهرهم مشغول آتش هستند. (این تصویر به همراه ۶ تصویر سه صفحه بعد متعلق به نسخه خطی جهانگشای نادری، میرزا مهدی استرآبادی به سال ۱۱۷۱ هـ است)



نادر در صحرای کرنال در صحنه جنگ ارتش ایران با هند ـ سعادت خان سپهسالار بزرگ هند را در هودجی روی فیل کتف بسته جلو نادر آورده‌اند.



جنگ سپاه نادر با سپاه عبدالله پاشای عثمانی ـ جسد عبدالله پاشا جلوی پای اسب نادر افتاده، یگان توپخانه ایرانیها هم مشغول آتش مداوم هستند.یکی از سه نفری که جلوی‌اسب نادر ایستاده‌اند، آنکه کتاب در دست دارد میرزا مهدی استرآبادی مورخ و منشی معروف نادر است.



میدان جنگ ارتش افشاری ایران با سپاه عثمانی به فرماندهی عثمان پاشا ـ جزایریان (تفنگچیان) ایرانی در کمرکش کوه به روی دشمن آتش گشوده‌اند. خود نادر سوار بر اسب در وسط سپاهیان ناظر بر صحنه نبرد است. علمداران، شیپورچیـــان در بالای تصویر مشخص‌اند.



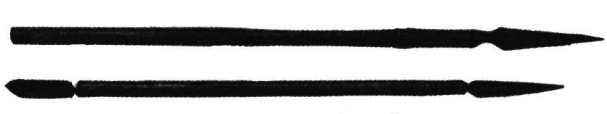
صحنه جنگ سپاه ایران با سپاه اشرف افغان در مهماندوست دامغان ـ نادر و اشرف هر دو سوار بر اسب سفید ناظر عملیات سپاهیان تحت فرماندهی خویش هستند.



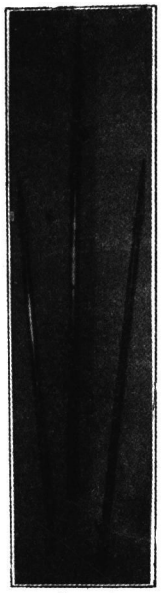
صحنه جنگ سپاه نادر با سپاه ایلبارس خان و فتح خوارزم - تصویر گویای آخرین ساعات پیروزی است زیرا که دشمن در حال فرار و سربازان ایرانی در تعقیب آنها هستند. با وجود رواج سلاحهای آتشین همچون توپ و تفنگ ، هنوز شمشیر، سرنیزه، سپر و تیر و کمان مورد استفاده قرار می‌گرفت.



محاصره و تسخیر هرات - چند اسیر جنگی دست بسته و تعدادی از سر سربازان دشمن را جلوی پای اسب نادر افکنده‌اند.



دو زوبین جنگی فولادی عصر افشاریه ـ زوبین بالا وزنش ۱/۶۰۰ کیلو و قد ۱۱۵سانت، زوبین پائینی وزن ۷۰۰ گرم و قد ۱ متر می باشد. (موزه نظامی تهران)



سه نوع دیگر از زوبین‌های فولادی ارتش ایـــران در عصر افشاریه (موزه نظامی تهران)



سپر عصر افشاریه ـ ساخته شده از پوست کرگدن، طلاکوب و میناکاری بسیار زیبا، به قطر۵۰ سانت، وزن حدود ۳/۲۰۰ کیلو (موزه نظامی تهران)

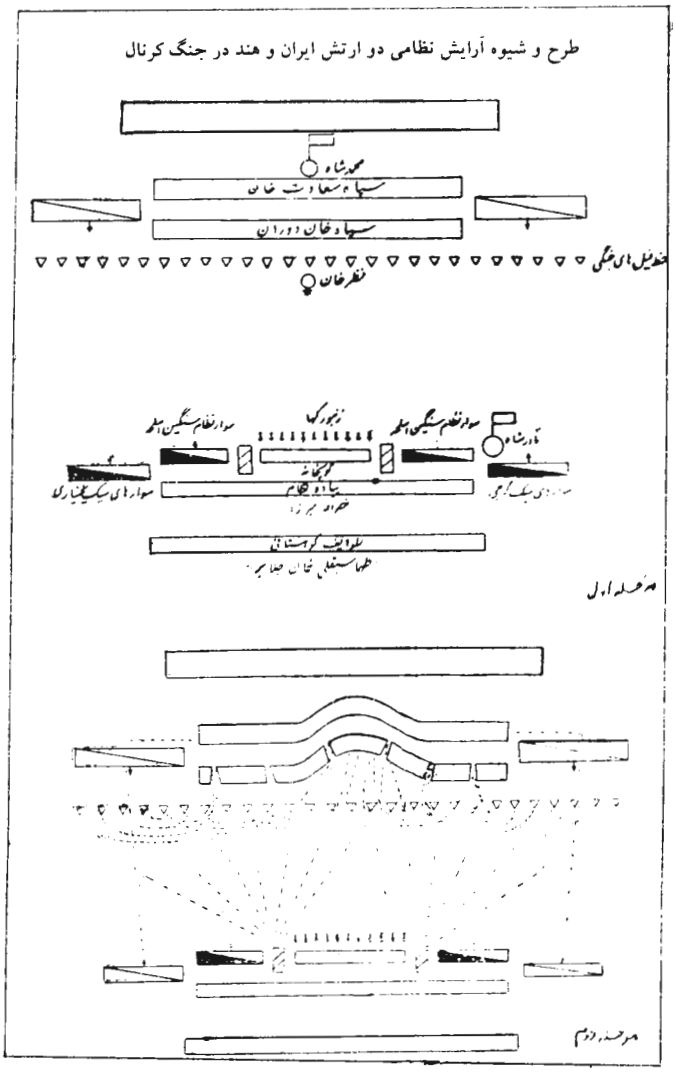
درفش دار درفش شیر و خورشید با نوار قرمز دور درفش

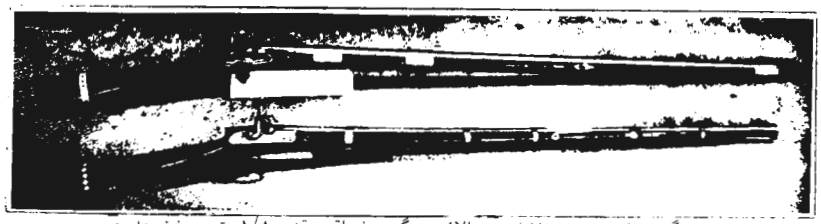


نفر شتر سوار زنبور کچی عصر افشاریه
(راهنمای رژه)

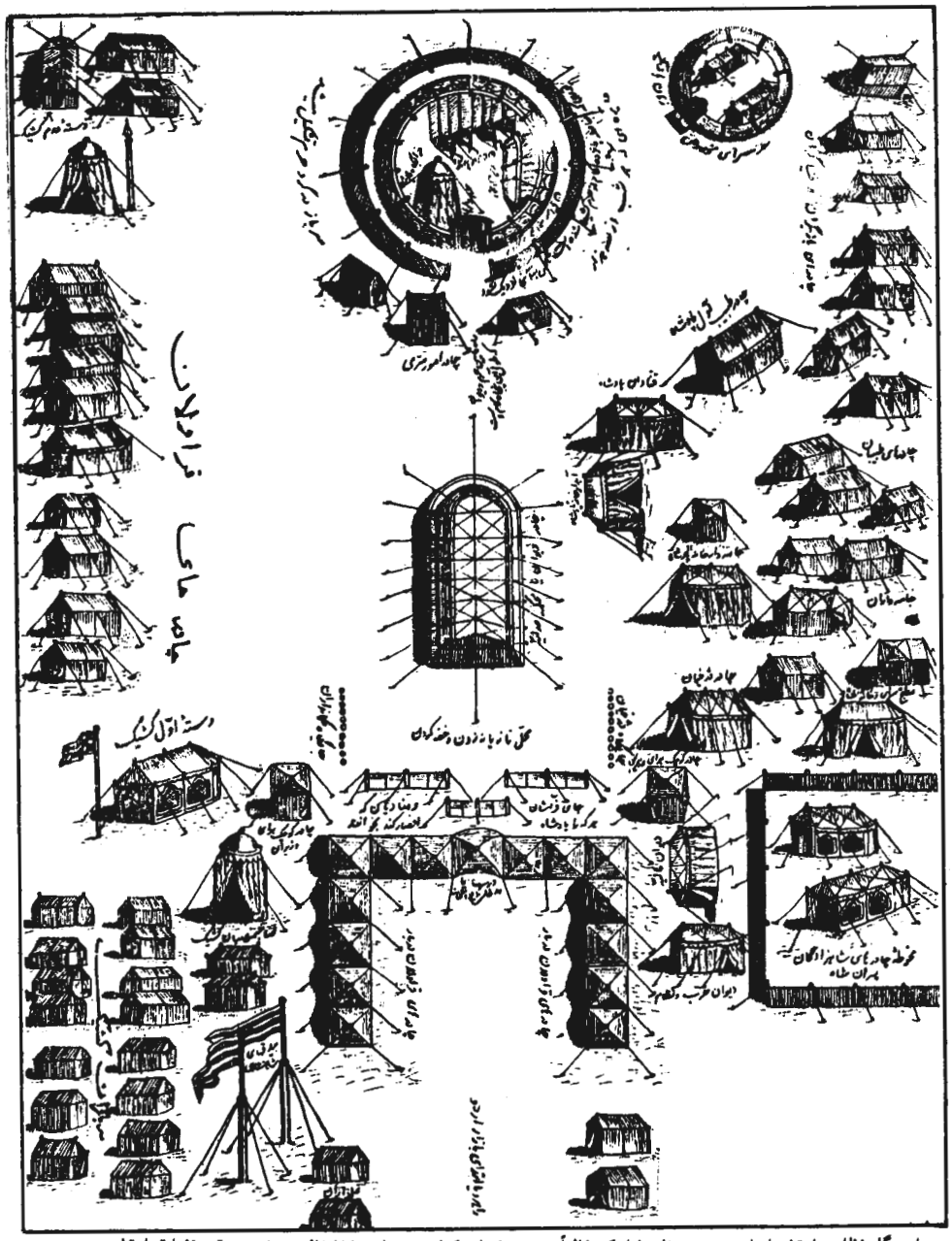


سرباز پیاده تفنگچی (جزایری)
ارتش ایران در عهد افشاریه
(طرح استئباطی)



دو تفنگ متعلق به عصر افشاریه ـ بالائی سنگ چخماقی، قد ۱/۸۰ متر و وزن حدود ۴/۵ کیلو. پائینی سیستم چاشنی، قد ۱/۶۵ متر و وزن ۴ کیلو (موزه نظامی ارتش)



اردوگاه نظامی ارتش ایران در عصر نادرشاه که غالباً حدود ۶ تا ۷ کیلومتر جای را اشغال می نمود. بقیه نفرات ارتش هم در اطراف اردوگاه خیمه و خرگاه می‌افراشتند. اصل نقشه متعلق به «بازن» طبیب دربار نادر بود که اندکی بعد رونسونت حکاک برادر لوئی ۱۶ گراور آنرا از روی آن تهیه نمود. به نوشته تاریخ عالم آرا (جلد ۲ ص ۴۸۷) اردوگاه را شبهها با شمع، مشعل و هیزم تا صبح روشن نگه می‌داشتند.

## زندیه

حکومت زندیه نیز در میان رقابتها و کشمکشهای شدید شرایط بعد از مرگ نادر شکل گرفت. به نوشته گلستانه و نامی از میان مدعیان قدرت فقط در ناحیه اصفهان سه‌خان بزرگ یعنی ابوالفتح‌خان در راس ۵۰۰۰۰ جنگاور، علیمردان خان با حدود ۲۰۰۰۰ جنگاور و کریم خان با در اختیار داشتن ۸۰۰۰ نیروی مسلح، بین خود درگیریهای جداگانه‌ای داشتند. اصفهان و حوالی آن درطی این نبردها بشدت آسیب دید. بر اساس مندرجات رستم التواریخ: «. . . سی تا چهل هزار بختیاری عور خدانشناس مانند یاجوج و ماجوج داخل شهر شدند و دست به تاراج زدند. زنان و دختران بی‌پناه به مساجد وامامزاده‌ها پناه بردند، ولی آن بی‌دینان با آنان آنچه بخواستند بکردند».

سرانجام پس از جنگهای خونین، هر سه خان لُر به این نتیجه رسیدند که ابوتراب طفل ۸ ساله و از دخترزاده‌های سلطان حسین صفوی را بنام شاه اسماعیل سوم بر تخت بنشانند. آنگاه علیمردان‌خان به‌نیابت سلطنت، کریم خان به فرماندهی کل سپاه و ابوالفتح خان به حکومت اصفهان گماشته شدند (۱۱۶۳ ه). اما این تفاهم و «اتحادیه سه‌گانه» عمر زیادی نداشت زیراکریم خان به لرستان بازگشت و کردستان را نیز متصرف شد از آن سو علیمردان خان، ابوالفتح خان را به قتل رساند و به همراه شاه اسماعیل سوم فارس را به زیر سلطه خود درآورد و به مخالفت با کریم‌خان پرداخت. وی در این نواحی مالیاتهای فراوانی از مردم گرفت و به «تهیه سپاه، ریختن توپ، ساختن زنبورک، تهیه حیوانات برای توپ کشی، مهیا نمودن خیمه، نعل اسب و ۴۰۰۰۰ سوار از میان ایلات و تفنگچیان پرداخت».[۱]

ولی با هجوم کریم‌خان به اصفهان در سال ۱۱۶۵ ه و پیوستن بسیاری از خوانین و ایلات از جمله خدابنده لو و بیات به او، به سوی اصفهان آمدند و علیمردان خان وسپاهش را در جنگ چهارمحال درهم کوبیدند. شاه اسماعیل نیز چون اوضاع را نامناسب دید به کریم خان پیوست.[۲]

## حکومت کریم خان (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ه)

زندها شعبه‌ای از ایل لک و بخشی از طوایف لر بودند که در یکی از نواحی ملایر می‌زیستند. این طایفه گله‌دار، جنگجویانی بودند که به خاطر روش «قزاقی» (جنگ و گریز) شهره شده و سدی مقاوم در مقابل اردوهای نظامی عثمانی در سرحدات غربی بحساب می‌آمدند.[۳] بعدها نادر در ادامه سیاستهای جابجائی و کوچ طوایف، آنها را به نقاط دور دست یعنی درگز خراسان انتقال داد تا این بار سدی پرتوان را در مقابل هجوم قبایل ترکمان بوجود آورند. اما آنان پس از مرگ نادر بلافاصله خود را به محل قبلی اسکان خود رساندند. کریم خان پسر ایتاق خان یکی از جنگاوران مورد توجه

شاهان افشار بود که در فن تیراندازی، شمشیرزنی، نیزه افکنی مهارت زیادی داشت. وی در زمان شورش ابراهیم شاه افشار، از طرف او مامور سرکوب بعضی از ایلات یاغی عراق شد که به سبب برخورداری از نبوغ نظامی، شهرت فراوانی بدست آورد.[۴] کریم خـــان اینک پس از مدتی قادر گردیده بود بر دو حریف خود مسلط شود و به مقام پادشاهی برسد. اما پس از این تاریخ مجبور گشت با حریفان قدرتمندتری همچون آزاد خان افغان در آذربایجان و محمد حسن خان قاجار نیز دست و پنجه نرم کند.

**نبرد با محمد حسن خان و سایر مدعیان**

انتخاب این نبردها برای آشنائی خوانندگان گرامی با چگونگی وقوع جنگهای محدود داخلی برگزیده شده است،بویژه آنکه نیروهای مسلح تحت امر این دو شخص مدعی چیزی کمتراز یک ارتش بزرگ آن دوران نداشت.

محمد حسن خان فرزند فتحعلی خان سردار بزرگ اواخر دوره صفویه بود که پدرش بوسیله نادر و شاه طهماسب بقتل رسید. آقا محمد خان قاجار (شاه آینده ایران) نیز فرزند همین مـحمد حسن‌خان بودکه توسط علیشاه افشار به انتقام شورشهای پدرش مقطوع النسل شد و از مـردانگـی محروم گردید.

محمدحسن خان پس از مرگ پدر ، سالها درگیر جنگ و گریز با سپاهیان و سرداران نادر بود. وی پس از هر شکست از استراباد می‌گریخت و به دشت گرگان و ترکمانان مقیم آنجا پناه می‌برد. اینک پس از مرگ نادر و طلوع اقبال کریم خان زند، ایالات استراباد (گرگان فعلی) و مازندران را تحت سیطره و استیلای خود درآورده بود و پس از بسیج و تجهیز سپاهی بزرگ، یکی از مدعیان پرقدرت سلطنت محسوب می‌گشت. او یکبار به همراه سپاهیان تـحت امـر خـود کـه تـرکیبی از جنگاوران استرابادوترکمانان یموت و گوکلان بود در نواحی عراق عجم از علیمردان خان در مقابل سپاه کریم خان حمایت نمود، ولی کاری از پیش نبرد.

کریم خان که تازه از کار سرکوب تعدادی از حریفان فارغ گشته بود، تصمیم گرفت نخست خود را از شر حریفی همچون محمد حسن خان برهاند. به نوشته گلستانه او در راس سپاهی ۴۵۰۰۰ نفره به سوی «قلعه استراباد» آمد، آنجا راتحت محاصره شدید قرار داد و سنگرها و مواضع فراوانی بدور حصار شهر بوجود آورد. آنگاه میرزا کریم خان کله را به عنوان ایلچی به درون استراباد نزد محمد حسن خان فرستاد و از او درخواست ملاقات کرد، ولی تقاضایش پذیرفته نشد. اما همزمان بابکارگیری اسباب قلعه‌گیری توسط جنگجویان زند، محمدحسن خان سفیری نزدکریم خان فرستاد و اعلام نمود بخاطر جلوگیری از خونریزی حاضر است پسرش آقا محمدخان را به همراه ۳۰۰ سوار

قاجار به دربار نزد وی بفرستد و صد اسب نیز پیشکش نماید. ولی کریم خان این پیشنهاد را حمل بر ترس و ضعف گذاشت و از قبول آن استنکاف نمود. بنابراین محمد حسن خان مجبور شد به ترمیم و استواری قلعه استراباد بپردازد. سپس چند شب بعد جمعی از بهادران و جنگاوران زبده قاجاری را از قلعه بیرون فرستاد تا در نقاط مختلف کمین زده و جلوی ورود آذوقه و تدارکات به لشکرگاه زندیه را گرفته و راه آنرا مسدود کنند. دو ماه بدین منوال گذشت در طی این مدت کریم خان دستور داده بود هر روز یک سردار با دسته‌های تحت امر خود از سنگر بیرون آمده و با مراقبت و محافظت تمام، علف به دواب اهل سنگر برسانند. در آخرین روزهای این مدت «شیخ علی خان زند به هنگام ظهر با فوج خود دواب را برداشته برای آوردن کاه از سنگر بیرون آمد و از یک سمت قلعه استراباد روان گردید. در نزدیکی قلعه، محمد حسن خان بر برجی که در آن کلاه فرنگی ساخته و بر لشکر کریم خان به نظاره می‌نشست و اطراف را نیز می‌نگریست، شیخ علی را سواره بدید. پس پیکی نزد او بفرستاد و او را به تنهائی برای پیغام دادن به کریم خان، به پیش خود فراخواند. شیخ به کنار خندق بیامد. محمدحسن‌خان به او گفت به کریم خان بگو این باج و خراج را که بگفتم برگیرد و برگردد والا بین ما فاصله یک شمشیر بیش نمانده و فردا آماده جنگ شود».[۵] با شنیدن این پیام، فردای آن روز سپاه زند آماده مصاف شد. محمدحسن خان نیز لشکر ترکمان یموت و گوکلان راکه در مرخصی بودند احضار نمود و شیوه ورود آنها به استراباد را نیز به سرداران آن دو قبیله بوسیله نامه گوشزد کرد. آنگاه برای آنکه در میدانگاه جنگ تلفات زیادی را متحمل نشوند، حیله‌های جنگی زیادی رابکار گرفت. از جمله به ترکمانان دستور داد پس از روانه شدن به سوی استراباد، عده‌ای در تاریکی شب در اطراف پسقو (کمین) کنند تا فردا زمانیکه وی به همراه سپاه قاجار و استراباد از دروازه‌ها بیرون آمدند، لشکریان زند را به تحریک واداشته به دنبال خود بکشانند. آنگاه آنها (ترکمانان) بلافاصله از کمین‌گاههای خود بیرون آمده سنگرهای آنها را اشغال نمایند و بدنبال آن از دو سو (گاز انبری) به قتل عام آنان بپردازند.

بامداد همان روز به هنگام طلوع خورشید، با صدای کوس و نقاره، سپاه استراباد از دروازه قلعه بیرون آمدند و در اولین برخورد به نبردی سخت با ۳۰۰۰ سوار زند تحت فرماندهی اسکندرخان برادر کریم خان پرداختند،سپس ناگهان با حالتی شتاب‌زده و پشت به میدان به سوی دروازه قلعه عقب نشینی کردند. سپاه زند با مشاهده این وضع به یکباره از سنگرها بیرون آمدند و در تعاقب آنها به طرف قلعه هجوم آوردند. تراکمه هم که مترصد چنین فرصتی بودند بلادرنگ سنگرهای آنها را اشغال کرده و اقدام به تیراندازی نمودند. لشکریان کریم خان زند که تازه متوجه حیله گشته بودند از پس و پیش خود را در محاصره دیدند. ترس و غوغا سبب شد بی‌انضباطی و در هم ریختگی شدیدی پیش بیاید و اسبان سواره نظام نیز رم کنند و بر میزان اغتشاشات بیفزایند. فرار و

هزیمت آغاز شد و در پی آنها جنگاوران ترکمان، قاجار و استرابادی «بر میان آنها بیافتادند و از دم تیغ بسیاری را بگذراندند». کریم خان هم به زحمت توانست با کمک موسی خان افشار از معرکه بگریزد و سراسیمه خود را به تهران برساند. لشکرگاه زند نیز بـه همراه اموال، شتران، اسبان و خیمه‌های بسیاری مصادره گردیدند.

در این نبرد کوچک و منطقه‌ای، به نوشته مولف تاریخ محمدی ۱۲۰۰۰ نفر از سپاه زند کشته شدند و ۱۵۰۰۰ نفر نیز بوسیله جنگجویان ترکمان به اسارت درآمدند. اسرا خلع سلاح گشتند ولی از آنها خواسته شد که یا به سپاه محمد حسن خان بپیوندند و یا به اوطان خود بازگردند. سرداران ترکمن قصد داشتند تعدادی از اسرا را باخود به میان دشت ببرند اما محمد حسن خان بـاپرداخت ۳۵۰۰۰ تومان عراقی، آنها را خریداری‌کرد و سپس آزاد نمود.(۶)

پس از این پیروزی محمد حسن خان به مازندران لشکرکشید وکریم خان هم در تهران سپاهی آماده کرد و به سوی اصفهان رفت. سرداران بزرگ ترکمن و قاجار اصرار داشتند به تعقیب سپاه و سپس دستگیری رجال کشوری ولشکری خاندان زند بپردازند ولی محمدحسن‌خان قصد داشت فعلاً به مازندران و استراباد بسنده کند. اما اندکی بعد فکر بلندپروازانهٔ نشستن بر سریر قدرت، بار دیگر آنان را به تحرک واداشت و به سوی اصفهان و شیراز کشاند. غفاری کاشانی مورخ و منشی کریم خان ادامه این جنگها را بخوبی شرح داده که خلاصه آن چنین است: «در ۲۲ جمادی الاخر سال ۱۱۶۸ محمد حسن خان قاجار در راس سپاهی که مرکب از سواران چندین طایفه از جمله تفنگچیان استرابادی بود در نزدیکی قریه جلون آباد در دو فرسخی اصفهان در مقابل سپاه کریم خان قرار گرفت. کریم خان میمنه، میسره، قول، ساقه و سول لشکریان را بیاراست و به سرکردگان رزم دیده سپرد و درفش‌های رنگارنگ بسیار بدست علمداران داد. سپس با نوای کرنا و طبل و شلیک توپ و تفنگ جنگ آغاز گردید ... در اواسط جنگ ناگهان رئیس احمد شاه سرکرده قوم دشتستانی که به کمک زندیان آمده بود، بخاطر کدورتی که از قبل نسبت به کریم خان داشت، از وی روی برتافت و دستور داد تفنگچیان وی به سوی قول سپاه زند آتش بگشایند. این امر سبب آشفتگی سپاه کریم‌خان شد آنچنانکه مجبور به عقب نشینی گردیدند. لشکریان محمدحسن خان هم بدنبال آنان در حالیکه شهرها و روستاهای سر راه را غارت می‌کردند، بسوی فارس و شیراز سرازیر گشتند و پس از رسیدن به پای حصار شیراز آنجا را تحت محاصره گرفتند. در طول زمان محاصره یکی از توپچیان قلعه شیراز از روی بارو با شلیک توپ چادر حسین خان دولوی قاجار را هدف قرار داد و عده‌ای را نیز کشت. سپاهیان محمد حسن خان چون ادوات قلعه گیری در اختیار نداشتند، از حاکم اصفهان درخواست کردند تا توپ و خمپاره به آن ناحیه بفرستد. ولی قبل از رسیدن این ادوات و خاتمه دادن به عمر خاندان زند، ناگهان خبر رسید که لشکریان آزاد خان افغان، یکی دیگر از مدعیان قدرت به

سوی شیراز روان شده است. بعلاوه حسین خان دولو نیز در این چند روز خود را به استراباد (مهد خاندان قاجار پس از کوچ زمان شاه عباس) رسانده و علم استقلال برافراشته بود. محمد حسن خان و سردارانش چون اوضاع را نامناسب دیدند، دست از محاصره برداشتند و خود را ۴ روزه به اصفهان وسپس مدتی بعد به استراباد رساندند».[۷] در این شهر با پادرمیانی بزرگان و ریش سفیدان قاجار کار به مصالحه انجامید. به همین جهت فرصتی پیش آمد تا ۷۰۰۰ نیرو تجهیز نمایند و راه را در گیلان بر سپاه ۸۰۰۰ نفره آزادخان ببندند(۱۱۶۹ه). آنها در لاهیجان توانستند لشکریان آزادخان را مغلوب و منهزم کنند سپس بار دیگر با جمع آوری یک نیروی ۱۷۰۰۰ نفره به سوی اورمیه روانه شوند. در بین راه جنگاوران طوایف مختلف از جمله کردهای برادوست به آنها پیوستند و بتدریج ارتشی ۸۰۰۰۰ نفره را بسیج نمودند. چند صباحی بعد سرداران نظامی بزرگ از جمله عیسی خان کرد جهان بیگلو، علیخان قلچه‌ای،کریم خان بُر بُر،ابراهیم خان بغیری و چند تن دیگر نیز به آنها ملحق گردیدند.[۸] این سپاه عظیم پس از ورود به آذربایجان بین اورمیه و ترکه ور، دو سنگر (پادگان) به فاصله یک فرسخی بنا کردند که در یکی بنه، اسباب و خانواده‌ها و در دیگری سپاهیان را جای دادند.

از آن سو آزادخان که به تازگی توانسته بود جنگجویان متفرق خود را جمع آوری کند، به همراه نیروهای جدیدی جمعاً ۵۰۰۰۰ نفر را بسیج و مسلح به توپ، بادلیج و تفنگهای فراوان کرد. سپس برای جنگ با ارتش محمد حسن خان به سوی آذربایجان رهسپار شد.آنها در کنار رودخانه ترکه‌ور در مقابل هم قرار گرفتند و به صف آرایی پرداختند. محمد حسن خان جناح راست، چپ و قلب را به وجود سواره و پیاده آراست و علمداران را نیز در میان گروه‌های مختلف جای داد. آنگاه خود به همراه ۳۰۰ تن از غلامان و اعیان قاجار بر فراز تپه‌ای به نظاره ایستاد. با صدای کوس، کرنا و شلیک توپها و تفنگها جنگ سختی درگرفت آنچنانکه فقط در یک جناح لشکریان آزاد خان افغان در همان ساعات اولیه ۴۷۰۰ نفر کشته شدند. آزاد خان و سردارانش مجبور گشتند به اشنویه و زور بگریزند. محمد حسن خان نیز به سوی عراق عجم آمد و به همراه ۵۰۰۰۰ سپاه،کاشان را به تصرف درآورد. در این دوران به دنبال جنگهای طولانی و خونریز، از شهر اصفهان تا این نواحی بخاطر مطالبات مکرر از جمله اخذ مالیاتهای سنگین فقر، قحطی، گرسنگی و بیماری شدیداً بیداد می‌کرد. مولف گیتی گشا در این مورد می‌نویسد: «... خانه‌ای نبود که آه و فغان اهالی به‌کره‌انیر نمی‌رسید و کاشانه‌ای کس نمی‌دید که ناله و خروش ساکنان آنرا به مسامع صوامع اعلی نمی‌شنید. آتش قحط و غلا شعله‌ور شد و شراره تنگ دستی و بینوایی برق خرمن هر خشک و تر گشت. گرسنگان بینوا در حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند. تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعله آه آتش افروخته، از شوق گندم سینه‌ها چاک بود و از حسرت دیده‌ها غمناک... با وجود آنکه غلات را کمیاب و ملاقاتش به خیال خواب بود و خرواری به مبلغ ده تومان داد و ستد

می‌نمودند، هر روزه به قدر ۵۰۰ خروار غله و به مقدار خطیری روغن گوسفند، برنج، قند، عقاقیر و غیره که محاسبان وهم اندیشه از حساب آن عاجز بودند به جهت سیورسات و اخراجات آن سرکار ضرورت داشت و رعایای بیچاره راکه از سرانجام قوت عیال خویش عاجز بودند به مهم سازی آن مبلغ خطیر که هرگز خیال آن به خاطرشان خطور نمی‌کرد تکلیف می‌نمودند و آن بینوایان هر روز از صدمه محصلین وداع جان شیرین می‌کردند . . . ».

پس از فتح کاشان بار دیگر محمد حسن‌خان و سردارانش تصمیم گرفتند مجدداً به سوی شیراز رهسپار شوند. آنها لشکریان خود راکه اینک ترکیبی از جنگجویان آذربایجانی، استرابادی، عراقی (مرکز ایران)، اوزبک و افغانی بودند، بدان سو به حرکت درآوردند (۱۱۷۲ه). پس از رسیدن به شیراز، شهر را همچون بار قبل در محاصره شدید قرار دادند و هر از چند گاهی با جنگاوران سپاه کریم خان که از دروازه‌ها بیرون می‌آمدند به جنگ می‌پرداختند. مدتی بر این منوال گذشت تا آرام آرام کمبود آذوقه و علوفه در میان اردوگاه نظامی محمدحسن‌خان آشکار گردید. وی دستور داد هر روز یکی از سرداران معروفش بنام کریم خان بُرکه با عده‌ای از سربازان بـه هـمراه ۲۰۰۰ اسب، ۱۲۰۰۰ قاطر وتعدادزیادی شتر به سوی اردکان رفته و از میان بلوکات و روستاها به جمع‌آوری آذوقه و علوفه بپردازند. اما در بسیاری از این روزها نیروهای کمین زده سپاه کریم خان راه را بر آنها می‌بستند و پس از مصادره آذوقه‌ها، آنها را به درون حصار شهر شیراز می‌بردند و روز بـروز بـر وخامت وضع غذایی لشکریان قاجار می‌افزودند.[۹] این شرایط نامساعد بتدریج باعث اوج گرفتن اعتراضات جنگاوران شد، مـخصوصاً افـغانها و اوزبکـانی کـه پـیش از شکست آزادخـان افـغان درگیلان،به سپاه محمد حسن خان پیوسته بودند. آنان ابتدا دست به تمرد و شورش زدند سپس از اردوگاه گریختند و اندکی بعد پس از مرگ محمد حسن خان بطور دسته جمعی (۸۰۰۰ نفر) به ارتش زند پیوستند.

با جدا شدن این گروه، پریشانی و تزلزل شدیدی بر لشکریان قاجار حاکم گشت آنچنانکه بار دیگر مجبور شدند دست از محاصره شیراز بردارند و به سوی اصفهان عقب بنشینند. از قضا این بار هم در چنین شرایط بحرانی، حسین خان (برادر زن محمد حسن خان) که مدتی پیش به کریم خان پناه برده بود، به استراباد آمد و پس از تصرف شهر، دروازه‌ها، حصار، برج‌ها و خندق را تعمیر و ترمیم نمود. اما با رسیدن سپاه محمد حسن خان قدرت مقابله را در خود ندید و به دامغان گریخت. تصرف استراباد در دو موقعیت آنهم درست در شرایطی که در شیراز کار بر خاندان زند سخت می‌گشت، می‌توانست خواسته و سیاست حساب شده کریم خان وخانهای اطراف وی باشد که در حقیقت بـا گشودن یک جبهه سیاسی - نظامی در پشت سر ارتش محمدحسن‌خان قاجار در استراباد (مـهد خاندان قاجار)، آنها را مجبور به روی گرداندن از جبهه اصلی (تصرف و اشغال شیراز) نموده و به

سوی استراباد می‌کشاند. اما اینبار خانهای زند فرصت تجدید قوا به قاجارها ندادند و شیخ علی خان زند را در راس ارتشی جرار به سوی مازندران فرستادند (۱۱۷۲). در مازندران حسین خان قاجار و برادرانش (از یوخاری باشهای قاجار استراباد) که دشمن سر سخت محمد حسن خان (از گروه اشاقه باشهای قاجار) بودند، به شیخعلی خان زند پیوستند. محمد حسن خان شتابان به همراه ۲۰۰۰۰ جنگجو از استراباد به سوی اشرف (بهشهر کنونی) آمد تا جلو پیشروی آنها را بگیرد. ولی در نزدیکی بهشهر شکست خورد و در حین فرار اسیر گشت و سرش را در همان لحظات اول از بدن جدا کردند.(۱۰)

ابزار و ادوات جنگی که سپاه محمد حسن خان در طول جنگهای مختلف در میادین نبرد بکار می‌گرفتند، به نوشته محمد تقی ساروی مورخ عصر قاجار، عبارت بودند از: مضراب، سیوف سیه تاب (جمع سیف، شمشیرها)،عمود (گرز) قوی سر، تبرزین فولاد پیکر، توپ، تفنگ، زنبورک، چماق (نوعی گرز)، دکنک، تیر و کمان، سپر، خنجر، طپانچه، جزایری (تفنگ سه پایه‌دار) و نیزه.(۱۱)

پس از شکست محمد حسن خان سپاه ایلیاتی - عشیره‌ای وی نیز از هم پاشید و بخشی از آنها به همراه اسباب و ادوات جنگی خود به ارتش زندیه پیوستند. خانهای زند بعد از این موفقیت بزرگ و از صحنه خارج کردن این حریف قدرتمند، در سال ۱۱۷۴ه تصمیم به خاموش کردن آتش عصیانهای مداوم آزاد خان افغان گرفتند. بنابراین فتحعلی خان یکی از سرداران کریم خان مامور شد در راس فرماندهی ۴۰۰۰۰ نیروی زبده و همراهی رسته‌های توپخانه و خمپاره‌انداز به سوی آذربایجان روانه شود. مجموعه این سپاه ترکیبی از طوایف مختلف از جمله دنبلی،ترکمان، افشار، شقاقی، قراجه داغی، نخجوانی و غیره بودند که هر طایفه معمولاً تحت امر خان ایل و عَلَم خود وارد کار و زارمی‌شدند. فتحعلی خان توانست در نزدیکی مراغه لشکریان آزادخان را مخصوصاً توسط واحدهای توپخانه، در هم بشکند و او را به سوی کردستان فراری دهد. نامبرده چند صباحی بعد به کرکوک،گنجه، ایروان و سپس به میان طوایف قزاق پناهنده شد. اما با خالی شدن سرزمین آذربایجان از وجود او و جنگاورانش، میدان برای عصیان خود فتحعلی خان آماده گردید. کریم خان با شنیدن خبر خیانت و عصیان سردار معروف خود، در راس سپاهی بزرگ به تاریخ ذیقعده سال ۱۱۷۵ ه پس از «گرفتن بهترین ساعت» توسط غیاث الدین کاشانی، از تهران به سوی آذربایجان به حرکت درآمد. این سپاه بعد از ورود به آذربایجان «در ناحیه چمن سلطانیه از منطقه قراچمن بنه و اغروق را در حاشیه کوه مستقر نمود و اطراف آنرا سنگرهای قوی و استوار حفر کرد و نادرخان و فوجی از دلیران را به قراولی بنه و حرم بگماشت». آنگاه «جارچیان و تواچیان» را به بلوکات و نواحی مختلف فرستاد تا عموم جنگاوران آن مناطق را به اردوگاه فرا خوانند.(۱۲) فتحعلی خان نیز ۷۰۰۰۰ نیروی سواره و پیاده را از نقاط مختلف آذربایجان بسیج و تجهیز کرد و به همراه توپخانه و زنبورکخانه که توسط

ارامنه قراباغ هدایت و فرماندهی می‌شدند با حمایت تفنگچیان معروف مرندی، آماده مصاف گشتند.

در روز موعود دو سپاه به صف آرائی پرداختند. کریم خان لشکریان خود رابدین گونه آرایش داد: سردار شیخ علی خان زند به همراه ابوتراب خان چگنی و اسماعیل خان زند در میمنه، زکی‌خان به همراه رفیع خان قاجار در میسره، قَنبَل دست راست به فرماندهی ابراهیم خان بغایری، خودکریمخان به همراه چند تن از امرای دیگر زند مثل حیدر خان، شیخ مراد خان، کاکاخان، رستم خان عمارلو و مهر علی خان اسلاملو در قول (قلب) و یاشالارمیشی قول به عهده علیخان شاهسون و محمد زمان خان بیگدلی شاملو قرار گرفت. توپخانه نیز به فرماندهی لطفعلی خان گرجی توپچی باشی در جلو سپاهیان طوری آرایش یافت که در چپ و راست آن تفنگچیان و جزایرچیان توانستند به خوبی مستقر گردند. ناگهان با صدای طبل وکرنای، در اهتزاز درآمدن علم علمداران دو سپاه و آتش یگانهای توپخانه و تفنگچی، جنگ آغاز شد. در میان ولوله و نعره جنگاوران و شیهه اسبان سواره نظام، همان چند ساعت اول نتیجه نبرد مشخص گردید (۱۱۷۵ه). سپاه فتحعلی خان در هم شکستند و گروه گروه به کوهستانها و روستاهای اطراف پراکنده شدند. کریم خان به همراه بسیاری از جنگجویان خود به ایتکامیشی (تعقیب) آنها پرداختند و تعداد بیشماری را به ضرب تیر، شمشیر و نیزه به دیار عدم فرستادند. آنگاه «فتحنامه‌ها به ولایات فارس، عراق عجم، آذربایجان و سایر ممالک محروسه سلطانی» ارسال گردید[۱۳] و چون شنیده شد فتحعلی خان به دولت عثمانی پناه برده و سپس به اورمیه بازگشته است، بار دیگر رزمندگان زند به سوی آن شهر روان گشتند. هنگامیکه این سیل انسانی به پشت دروازه‌های اورمیه رسیدند حصار را به چهار قسمت تقسیم کردند و هر قسمت را به یک بخش از لشکریان تحت فرماندهی یک سردار بزرگ قرار دادند. همچنین «گرداگرد بارو چندین برج مرتفع بساختند و دیوار برج‌ها را به هم وصل نمودند. بعلاوه بر هر برجی دروازه‌ای بنهاده آنچنانکه خروج از اورمیه ممکن نگردید». در این مدت از سپیده صبح تا غروب آفتاب، توپهای قلعه کوب حصار وبرجهای اورمیه را در هم می‌کوبیدند و خمپاره‌های فراوان هم به درون شهر پرتاب می‌کردند. مدافعان تفنگچی اورمیه نیز متقابلاً از روی بارو وبرجها به شلیک پرداخته و لحظه‌ای آرام نمی‌گرفتند. ولی فتحعلی خان و اهالی بیشتر امید به زمستان و سرمای زود رس داشتند. اتفاقاً محاصره بدرازا کشید و زمستان هم ازراه رسید. شدت سرما سبب گردید کریم خان دستور دهد عمارات فراوانی از نی، چوب و گل در حاشیه قلعه بسازند تا لشکریان موقتاً در آنجا اسکان یابند. اما مدت زمان زیادی نگذشت که با به پایان رسیدن آذوقه در درون شهر، قحطی و گرسنگی فتحعلی‌خان و اهالی را مجبور به تسلیم نمود.[۱۴] با این پیروزی تقریباً کریم خان از اوضاع داخلی و سرکوب حریفان قدرتمند فارغ گشت و فرصتی یافت به مسائل بزرگتر و برون مرزی نیز بپردازد.

**جنگ بصره**

بندر بصره در عصر حکومت کریم خان از رونق اقتصادی و تجاری زیادی برخوردار شد آنچنانکه تجار با کالاهای تجاری هندوستان آرام آرام بنادر خلیج فارس را پشت سر گذاشتند و بسوی بصره سرازیر می‌شدند. این‌امر برای کریم خان و درباریان وی چندان خوشایند نبود و به همین دلیل مترصد بهانه‌ای بودندتابصره را فتح نمایند. از قضا این بهانه هم بدست آمد و سلیمان پاشا و برادرش محمد پاشاکه حاکمان ایالات سرحدی بودند با دولت عثمانی اختلاف پیداکردند و پس از مدتی کشمکش به دربار کریم خان پناه آوردند. همین امر زمینه بروز جنگ بر سر بصره نیز گشت. شاه ایران ارتش ۶۰۰۰۰ نفری را به فرماندهی برادر خود صادق خان در سال ۱۱۸۹ه‍به سوی بصره روانه کرد. اولین اقدام برای تامین تدارکات بویژه آذوقه، در «منزل سیلاخور» انجام گرفت و بر قطاری بیشمار از چهارپایان بار گردید. سپس در فرمان دوم آنچه راکه می باید برای مدتی طولانی تهیه می‌کردند از جمله: غله، برنج، روغن، گوسفند و سایر خوراکیها به همراه علوفه دواب و چهارپایان از سراسر فارس، کهکیلویه و خوزستان تامین و تحویل «سیورسات چیان» داده شد. چند روز بعد دو کشتی خرما نیز از طریق آبهای خلیج فارس در اختیار لشکریان قرار گرفت.

ارتش ایران اولین توقف خود را در حاشیه ساحل شرقی شط العرب که خط مرزی آبی بین ایران و عثمانی بود، انجام داد تا واحدهای مهندسی، آهنگران و نجاران مشغول ساختن پلی بر روی رودخانه بوسیله قایقها شوند. این قایقها توسط زنجیرهای آهنی کلفتی که آهنگران سپاه در کوره‌های صحرائی و موقتی درست کرده بودند، به هم متصل گردیدند. بدین وسیله پل پس از ۱۸ روز تلاش شبانه روزی و در زیر آتش حملات قبایل عرب منطقه و چند کشتی توپدار انگلیسی، احداث شد. در آخرین روزها در زیر چتر حمایتی و پشتیبانی آتش یگانهای توپخانه، خمپاره اندازها و «تفنگچیان آتشبار و جزایریان برق انداز»، صادق خان توانست ۲۰۰۰ شناگر سپاه راکه اکثراً از جنگاوران دلاور بختیاری بودند شبانه به آن سوی ساحل رود بفرستد. آنها نیز پس از مستقر شدن در سنگرهای عمیقی که با شتاب و سرعت بسیار حفر کرده بودند، توانستند از دو سو پل را به هم وصل نمایند. در ۶ صفر سال ۱۱۸۹ه‍نفرات ارتش قادر گردیدند در زیر باران آتش گلوله‌های توپ، خمپاره و تفنگ دشمن، از پل بگذرند و در پای حصار و حاشیه خندق دور شهر بصره موضع بگیرند. بلافاصله در ۳۶ مکان حساس «گلنگداران سپاه» سیبه و سنگر ساختند. مدافعان بصره هم در همان لحظات اول دروازه‌ها را بستند و به همراه تیراندازان ماهر اعراب آن منطقه، در درون برجها و بر بالای باروی شهر آماده مقاومت شدند. سپس در اولین روز، جنگاوران سایر قبایل عرب اطراف را نیز تطمیع و تجهیز نمودند تا دائماً بار و بنه و اردوگاه ارتش ایران را در معرض چپاول و تعرض قرار دهند. ایرانیها در مقابل این عمل آنها در نقاط حساس و استراتژیک بویژه در مسیر خط مواصلاتی بصره به دریا، سنگرها و

مواضع مختلفی ایجاد کردند و در آنها واحدهای توپخانه سنگین و خمپاره انداز را مستقر نمودند. آنها با آتش مداوم راه رسیدن هر نوع کمک تسلیحاتی و مخصوصاً آذوقه را به بصره بستند آنچنانکه در اندک زمانی اهالی آن را دچار قحطی کردند. محاصره سراسر حصار بصره نیز حتی در طول گرمای شدید تابستان ادامه یافت. در اوایل پائیز امام مسقط تصمیم گرفت به حمایت از مردم بصره برخیزد. نخست از مجرای شط العرب ۱۲ کشتی آذوقه، ۱۰۰ کلیط و کشتی تندرو، ۱۰۰ عراده توپ و ۲۰۰۰ عرب مسلح (بقول غفاری ۱۲۰۰۰ عرب خوارج) را تحت امر دو فرزند خود بدان سو اعزام کرد. با شنیدن این خبر، کریم خان بوسیله پیکهای مخصوص برای حاکم بندر بوشهر و رئیس قبیله بنی کعب امریه‌ای فرستاد که در آن تاکید شده بود راه اقدام و عملیات مسقطی‌ها را بدون تامل سد نمایند. برای اجرای این دستور، نظامیان بوشهر به همراه ۳۰۰۰ مرد مسلح و چند عراده توپ در ساحل به کمین نشستند و زنجیری بزرگ که صنعت گران شیرازی آنرا ساخته بودند، از زیر آب رود گذراندند و در دو سوی ساحل به پایه‌های محکمی بستند. در زمان رسیدن قوای مسقطی به این مانع بزرگ، دو طرف به جنگ شدیدی دست یازیدند که در آن بین فقط عده‌ای توانستند از مانع عبور نموده و در میان غوغا و هیاهوی فراوان به سوی بصره روانه شوند. انتشار این خبر سبب گشت در درون بصره نیز مردم به شادی وسرور بپردازند آنچنانکه از صدای آن سپاهیان ایران در بیرون حصار شب را تا صبح بیدار ماندند. فردای آنروز ۱۲۰۰۰ عرب مسلح در مقابل سپاه ایران به صف آرائی پرداختند. صادق خان برای تهییج و تحریک جنگاوران دستور داد جارچیان در میان لشکریان جار بزنند هر جنگاوری که عربی را زنده اسیر کرده نزد او بیاورد ۵ تومان و برای سر بریده آنها هم ۳ تومان دریافت خواهد کرد. این خبر اتفاقاً در تشویق سربازان ایرانی مفید فایده واقع گشت و در زمان شروع جنگ همه در پی اسیر و سر بریده، در همان ساعات اولیه اعراب را متفرق کردند. اما گروهی از فراریان در داخل کشتی‌ها در سطح آب هسته‌های مقاومت تشکیل دادند و توانستند تا ۵ ماه بعد مشکلات زیادی برای ایرانیان بوجود بیاورند. سرانجام محاصره طولانی که صادق خان در طی ماهها سربازان ایرانی را بخاطر آن در محیطی به طول ۴ فرسخ زانو به زانو نشانده بود، به بار نشست و قحطی شدید ناله و فغان محصور شدگان را به آسمان برد، طوریکه در چند روز آخر بطور مداوم مدافعان و محافظان شهر از فرط گرسنگی می‌گریختند و به اردوگاه نظامی ایرانیان پناه می‌آوردند. شیخ مسقط نیز پس از تماس با صادق خان اظهار ندامت کرد و به همراه باقی مانده نیروهایش بطور ناگهانی از بصره بیرون رفت و بر یاس و سرخوردگی اهالی شهر افزود. بدنبال این وقایع در اولین اقدام، یکی از فرماندهان بصره به همراه ۱۲۰۰۰ نیروی مسلح تحت فرماندهی‌اش خود را تسلیم کرد. آنگاه در ۲۸ صفر سال ۱۱۹۰ ه‍(۵آوریل ۱۷۷۶م) پس از آمدن بزرگان و اعیان شهر به نزد صادق خان، دروازه‌ها نیز گشوده شد تا مقداری آذوقه توسط سربازان ایرانی در اختیار مردم در حال مرگ قرار گیرد.

ارتش ایران بصره راگشود و صادق خان هم به مدت ۴ ماهی که در آنجا اطراق نمود، به سر و سامان دادن وضع شهر پرداخت. سپس حکومت و پادگان آنجا را به محمد علی خان زند سپرد و خود به سوی شیراز مراجعت کرد.(۱۵)

بصره تا سه سال بعد بوسیله ایرانیها اداره شد، تا اینکه سرانجام با خبر مرگ کریم خان و بوجود آمدن هرج و مرج، ایرانیان آنجا را تخلیه نمودند و ترکان عثمانی بار دیگر براحتی بر آنجا تسلط یافتند.

## مرگ کریم خان و حکومت جانشینان وی

عهد کریم خان مخصوصاً نیمه دوم حکومت وی را باید دوران آرامش نسبی در ایران دانست. تنها جنگ مهم همان حمله به بصره بود که با مقایسه با جنگهای بزرگ عصر نادر، تلفات و هزینه‌های زیادی ببار نیاورد. اما این دوران با مرگ کریم خان در ماه صفر سال ۱۱۹۳هـ بپایان رسید و دوره‌ای جدید از ستیزها و کشمشکهای نظامی بر سر قدرت آغاز شد که نتیجه آن چیزی جز هرج و مرج، فقر و فلاکت برای مردم و حکومتهای کوتاه برای مدعیان قدرت نبود. از میان این مدعیان اولین نفر زکی‌خان بود که هوشمندانه توانست قدرت را قبضه نماید. او قادر گردید در مدت ۳ روز بیست و سه نفر از خانهای بزرگ را بقتل برساند و با غارت ۲۰۰۰۰۰ تومان اموال و ثروتهای آنان، از شرشان نیز خلاصی یابد. وی نیمی از اموال را به جهت تطمیع و تجهیز قوا، بین اطرافیانش تقسیم کرد وبا این اقدام طرفداران ابوالفتح خان را نیز پراکند.

اما چند ماه بعد علیمردان خان یکی از سرداران بزرگ و زیرک کریم خان که مدتی نیز مورد اعتماد زکی‌خان واقع شده بود، بتدریج سایر خانها و سرداران را به سوی خود جلب کرد،در اصفهان قدرتی بهم زد و سپاه قدرتمندی نیز جمع آوری نمود. این موفقیتها سرانجام زکی خان رامرعوب و به اندایشه واداشت و سبب گردید به اصفهان حمله نماید. پس «دستور بداد جارچیان در کوچه و بازار شیراز جار زدند که طبقات حشم و طوایف خدم از عبد، مولی، بنده، آقا، پیر، جوان، پیاده، سواره، بیکاره و صاحب‌کار در ساعتی مقرر از شیراز بیرون آمده به سوی هامون بیایند. چنانکه اگر یک تن را آنشب در شهر شیراز می‌دیدند مؤاخذه شدید می‌نمودند . . . پس فوج فوج مردم از شهر بیرون بیامدند،آنچنانکه بعضی فرصت خداحافظی با اولاد و عیال نیافتند . . . یکی اسب نداشت، یکی بارکش، یکی یخدان،یکی کفش . . . ».این سپاه عادی، مشق و تمرین Battle drill ندیده، فاقد سلاح کافی و فوق العاده عصبی که تعدادشان به ۲۰۰۰۰ نفر رسیده بود، رهسپار اصفهان شدند. برای آنکه خبر حرکت آنها به‌گوش علیمردان‌خان نرسد، عده‌ای جلوتر از سپاه به حرکت درآمدند و در راهها هر که را می‌یافتند توقیف می‌کردند. بعلاوه برای جلوگیری از سر و صدا و حرکت

لشکریان،زنگوله‌های چهارپایان را از صدا انداختند و از نواختن موزیک نظامی نیز پرهیز نمودند. اما پس از رسیدن به «ایزد خواست» وکشتار عده‌ای از مردم این منطقه، همان شب اول تعدادی از خانهای فرمانده از جمله سران طایفه مافی شبانه به چادر زکی‌خان ریختند و او را به گلوله بستند، سپس سرش را بریدند و به حکومت ۱۰۰ روزه‌اش پایان دادند. از فردای آن روز خانهای فاتح ابوالفتح خان را به پادشاهی برگزیدند و به شیراز بازگشتند.(۱۶) اما وی نیز ۷۰ روز بیشتر حکومت نکرد.زیرا صادق خان با تکیه بر بخشی از ناراضیان ارتش او را خلع نمود و سپس در راستای خیزش به سوی قدرت،در بهار سال ۱۱۹۴هـ فرزند خود علینقی خان را به همراه ۱۰۰۰۰ جنگجو به سوی علیمردان خان اعزام کرد. علیمردان خان سپاهی برای تقی‌خان حاکم شهر یزد فرستاد تا در برابر مهاجمین دست به مقاومت بزند. نبرد مدتی در «قلعه بیرونی و سپس قلعه درونی» ادامه یافت. اما سرانجام با تخریب قسمتی از شهر وکشتار عده‌ای از مردم ، موقتاً آنجا را فتح نشده باقی گذاردند وبه همراه نیروی جدیدی که به فرماندهی حسن خان پسر دیگر صادق خان از راه رسیده بود، به سوی اصفهان روانه شدند. در اصفهان در همان اولین روزها ناگهان حاجی‌رضاخان‌فراهانی به همراه جنگاوران تحت فرماندهی خودش که جمعیت انبوهی را شامل می‌شدند، شهر را ترک کردند و به سوی دیار خود به حرکت درآمدند. با این اقدام علیمردان خان تنها ماند و اصفهان بفوریت تصرف شد. علیمردان خان به سوی همدان رفت در آنجابا جمع‌آوری نیروهای جدید مجدداً به سوی اصفهان آمد،درآن‌نقاط بار دیگر سرداران و سپاهیان منفعل و سرگردانش چون «وی را صاحب طبل و علم بدیدند به پای خدمتش بشتافتند». اکبرخان پسر زکی‌خان مقتول گشت و تعدادی از فرماندهان بزرگ صادق خان نیز چون اوضاع را در آن سو مناسب‌تر دیدند،آنها نیز به علیمردان خان پیوستند و مدت زمانی بعد همگی به سوی فارس رهسپار شدند. در همین زمان بین جنگجویان دشتستانی و لاری موجود در سپاه صادق خان در شیراز اختلاف شدیدی افتاد و سرانجام بر سر تقسیم خوار و بار و علوفه کارشان به نزاع و درگیری مسلحانه کشید. علیمردان خان و فرماندهان وی چون اوضاع را مناسب یافتند ستونهای سپاه را غارت‌کنان به سوی شیراز گسیل داشتند.این شهر در ماه شعبان سال ۱۱۹۵ به مدت ۹ ماه تحت محاصره یکی از طولانی‌ترین محاصرات نظامی آن سالها درآمد. صادق خان که از قبل برای آذوقه و علوفه تمهیداتی اندیشیده و ۱۲۰۰۰ پیاده و ۱۸۰۰۰ سواره نظام را تجهیز نموده بود، خود را آماده یک مقاومت طولانی کرد.(۱۷) در روزهای نخست اعلام گردید کلیه مردان جنگجوی ایلاتی که به خدمت سپاه علی مردان‌خان درآمده‌اند اگر به خدمت خود در نزد او ادامه دهند زنان و فرزندانشان را که در شیراز هستند شکنجه و آزار خواهند داد. سپس امر کردند تعدادی از زنان و فرزندان آنها را بر بالای برج‌ها و باروی شیراز آوردند و به شدت شکنجه دادند. اما این عمل نتیجه عکس به همراه داشت، مخصوصاً زمانیکه محمد جعفرخان پسر دیگر صادق خان به اردوی علیمردان‌خان پیوست.

محاصره تا ماه پنجم بشدت ادامه یافت. در این مدت جنگاوران شیرازی هر روز صبح از دروازه‌ها بیرون می‌آمدند و پس از چند ساعت جنگ و گریز به درون قلعه باز می‌گشتند. از ماه ششم بتدریج کمی آذوقه و وحشت از مرگ بر شهر سایه افکند ولی همگی چشم امید به زمستان و سرمای شدید آن ناحیه دوخته بودند. اما علیمردان خان نیز همچون کریم خان دستور داد لشکریانش از نی و چوب در اطراف حصار شیراز خانه بسازند و از چادرها به آنجا نقل مکان کنند. سپس دور تا دور اردوگاه نظامی جدید را دیواری بلند و برجهای فراوان ساختند آنچنانکه آنجا را بصورت یک آبادی کوچک درآوردند. لشکریان صادق خان هر چه کردند بوسیله واحدهای توپخانه خود و تهاجم و پاتکهای مکرر اردوگاه راویران کنند، موفق نشدند.

با فرارسیدن زمستان قحطی و گرسنگی در شیراز شدت گرفت و فقر و گدائی رواج یافت. صدای شیون و فریادهای مردم از درون شهر به بیرون می‌رسید. مواد سوختی کم شد، آنچنانکه اهالی مجبور شدند درها و پنجره‌ها را از جاکنده و بسوزانند. یک خط مواصلاتی و ارتباطی مخفیانه نیز که با مردم کوهمره ایجاد شده بود تا از طریق کوهستانهای صعب العبور و از میان برف و یخ آذوقه و مهمات به قلعه شیراز برسانند، کشف و منهدم گردید. سرانجام بر اثر گرسنگی و قحطی شدید که به میان نظامیان هم کشیده شده بود، آنان را وادار به شورش علیه صادق خان نمود و کار را به جایی رساند که قربان خان باجلان یکی از سرداران بزرگ صادق خان‌به همراه ایل خود و همراهی طایفه مافی به دروازه باغشاه حمله بردند و آنرا از دست پاسداران مسلح بیرون آوردند تا توانستند باگشودن آن، سپاه علیمردان خان را به درون شهر بکشانند. بلادرنگ ارگ اشغال و صادق‌خان نیز دستگیر شد «چشمان وی را غلام اکبر خان با خنجر از حدقه بدر آورد و چند ماه بعد در زندان بقتلش رساندند». در این وانفسا ابوالفتح خان و چند تن از پسران صادق خان را نیز کور کردند (۱۱۹۶ ه).

اما در طول مدت محاصره شیراز، یک حریف پرتوان همچون آقا محمد خان قاجار، وقایع درگیریهای سرداران زند بویژه دو قطب قدرتمند این خاندان یعنی علیمردان خان (که خواهرزاده آقامحمدخان را به همسری داشت) و صادق خان را بدقت زیر نظر گرفته بود. او در اولین فرصت برادر خود علیقلی خان را به همراه سپاهی مجهز به سوی تهران فرستاد و مرتضی قلی خان برادر دیگر را مامور فتح گیلان کرد. خود نیز در اواخر سال ۱۱۹۵ه به گیلان آمد و پس از منهزم کردن هدایت الله خان گیلانی، همگی به سوی قزوین رهسپار شدند و در سلطانیه اردوگاه نظامی بزرگی برافراشتند.(۱۸)

پس از مدتی اطراق در این نواحی، دریافتند که شرایط برای پیشروی بیش از این مساعد نیست، بنابراین آقامحمدخان خود به همراه بخشی از سپاه به سوی مازندران و سپس استراباد بازگشت و این شهر را قرارگاه و ستاد Headquarte مرکزی عملیات خود در آینده قرار داد. خانهای زند که از

این تحرکات نظامی هوشیار شده بودند سپاهی را مرکب از طوایف زند، مافی و نانکلی به سرفرماندهی شیخ ویس خان و محمد ظاهرخان به سوی ساری و سپس استراباد گسیل کردند. شیخ ویس‌خان پس از رسیدن به قلعه ساری در آنجا اطراق نمود و محمد ظاهر خان را به همراه ۱۰۰۰۰ جنگجو به سوی استراباد فرستاد. آقا محمد خان هم بلافاصله جنگاوران انزانی و کلبادی را در «جرکلباد» به کمین و حراست گماشت. جرکلباد خندقی عمیق بود که از دوران صفویه به عنوان یکی از استحکامات و مواضع مهم جلوگیری از هجوم تراکمه به آن ناحیه، مورد استفاده قرار می‌گرفت و بین بهشهر و کردکوی فعلی قرار داشت. ولی سپاه اعزامی زند از این مانع مهم عبور کرد و در جلوی قلعه استراباد اردو زد. آقا محمد خان و افسران وی چون چنین دیدند تعدادی دیگر از نظامیان را به سوی جرکلباد فرستادند تا راه آذوقه رسانی و ارتباط آنها را با مقر اصلیشان در ساری قطع کرده و شدیداً تحت حفاظت قرار دهند. بعلاوه سواران جنگجوی ترکمان دشت گرگان نیز بکار گرفته شدند تا بطور دائم بر اردوگاه زند در بیرون استراباد هجوم آورده و پاتک بزنند. بستن راهها و محافظت از آنها چنان بدقت انجام گرفت که سرانجام سپاهیان زند را مجبور نمود در اردوگاه خود نخست چارپایان لشکر را ذبح کنند و بخورند و سپس به پای بارو، برجها و دروازه‌های قلعه استراباد بیایند و با التماس تقاضای مقداری غذا نمایند. با وخامت اوضاع سپاه پریشان زند بسوی ساری عقب نشست ولی اینبار در ناحیه جرکلباد زیر آتش تفنگ‌ِتفنگچیان طوایف مختلف ناحیه استراباد، بویژه انزانی‌ها (بندرگز فعلی) بسیاری کشته، اسیر و یا به جنگلها و روستاهای اطراف پراکنده گشتند. محمد ظاهرخان که دستگیر شده بود به امر آقا محمد خان بقتل رسید و تعدادی از سربازان زند را نیز کور کردند و یا پس از بریدن دماغ و گوش، برای ایجاد وحشت و یاس در اردوگاه دشمن، رهایشان نمودند. با ورود این عده به ساری و خبر شکست و کشتار سربازان زند در نواحی استراباد، جنگاوران طوایف مافی و نانکلی سر به عصیان برداشتند و پس از شکستن دروازه‌های ساری راه فرار را در پیش گرفتند. شیخ‌ویس خان جوان و بی‌تجربه که فرزند علیمردان‌خان نیز بود با بقیه سپاه به سوی دماوند عقب نشست. بدنبال آنها لشکریان آقامحمدخان که اینک مجموعه‌ای از جنگاوران استرابادی، ترکمان، قاجاریه منطقه استراباد، کردهای جهان بیگلو، گرایلی، تفنگچیان سوادکوهی، هزار جریبی، دامغانی وگاودار (احتمالاً پابندیها که بازمانده خاندانهای بزرگ باوندی طبرستان قدیم بودند) بدون لحظه‌ای درنگ به سوی ساری آمدندو آن قلعه را اشغال کردند. همزمان با این واقعه، جعفرخان زند پس از شورش در زنجان به سوی اصفهان رفت و آنجا را به تصرف درآورد. علیمردان خان که بشدت بیمار بود در میان برف و کولاک به سوی اصفهان روانه شد ولی در بین راه درگذشت. خانهای زند به جای هوشیاری و متحد شدن علیه حریفی قدرتمند همچون آقامحمدخان قاجار، بر طبل کشمکشها و اختلافات کوفتند. در این بین جعفرخان بنام ششمین شاه زند (۱۱۹۹ - ۱۲۰۳ه)توانست بر تخت

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴


سلطنت بنشیند.(۱۹)

اما مرگ علیمردان خان بار دیگر آقا محمدخان را به جنبش و جوش و تحرک واداشت تا یکبار دیگر بخت خود را بیازماید. بنابراین مجدداً سپاهی را که ترکیب آن متشکل از جنگجویان ترکمان، تفنگچیان استرابادی، گرایلی، کردهای پازوکی، جهانبیگلو، مدانلو و تفنگچیان هزار جریبی بود به قریه دولاب یک فرسخی تهران فرستاد. آنها با رسیدن به این ناحیه در اولین فرصت قلعه تهران را تحت محاصره گرفتند. خاندان زند توانستند ۶۰۰۰ نیرو را به کمک غفور خان حاکم تهران بفرستند. این دو سپاه «به مدت ۴۰ روز در بیرون حصار صبح تا شب به کوفتن کوس، شیپور، نای و تیر و تفنگ پرداختند». سرانجام سپاه قاجار بخاطر شیوع یک بیماری واگیر به باغهای اطراف پناه بردند و در آنجا مستقر شدند. چند صباحی بعد نیز در زمانیکه علیقلی‌خان و تعدادی از سرداران قاجار مشغول عیش و نوش بودند، با حمله ناگهانی سپاه زند منهزم شدند و گریزان خود را به مازندران و استراباد رساندند.(۲۰)

اما آقا محمدخان بیکار ننشست و با مساعد دیدن شرایط به سوی قدرت خیزش برداشته بود. او خود مجبور شد وارد میدان کارزار شود. بنابراین با فتح چند شهرمختلف و تامین نمودن خود از نظر مالی و تسلیحاتی، در جمادی الثانی سال ۱۱۹۹ه به همراه سپاهیان عرب، ترک، گیلانی، استرابادی، کرد و بیات نیشابوری، قلعه قم را با آتش شدید توپخانه تصرف نمود و سپس به سوی کاشان و اصفهان روانه شد. در نزدیکی کاشان در محل نصرآباد ناگهان آقامحمدخان متوجه شد تقی خان زند و احمد خان چندین هزار سواره نظام را بدان سو می‌آورند. به فوریت در همین نقطه به آرایش سپاه پرداخت، «هراول و قراول چون لشکر چنگیز آراست، میسره، میمنه و قلب را نیز به استواری البرز درآورد، مقدمه و ساقه سپاه را دسته دسته، فوج فوج و تیپ تیپ نظم بداد... جعفرقلی خان قاجار در میمنه، علی قلی خان قاجار در میسره، امرای دولو، قوینلو، افشار، قراگوزلو، بیات و خلج را بنا بر مصلحت در بین بقیه لشکریان در موضعی مخصوص آرایش بداد». با رسیدن لشکریان زند صدای نای‌ها، کوس‌ها، شیپورها، سنج ها و طبل‌ها بلند شد و غوغائی عظیم در صحرا بر پا کرد. علمداران علم‌ها (پرچمها) را به جولان درآوردند. «عراده‌های توپ، زنبورکها، چرخ افکنان آتش، تیر و تفنگ‌ها به صدا درآمدند... جنگ مغلوبه گردید و دلاوران با شمشیر و خنجر خون بریختند و سرها ببریدند». ترکمانان منطقه استراباد که ساروی آنها را «کمانداران ترکمان» نامیده در این نبرد بسیار خوب درخشیدند. سرانجام پس از ۴ ساعت نبرد، به هنگام ظهر در میان دود سیاه باروت توپها و تفنگهای فتیله‌ای، لشکریان زند پا به فرار نهادند.(۲۱) به نوشته محمدتقی ساروی مورخ عصر آقامحمد خان ،سلاحها و آلات جنگی که لشکریان قاجار در طی این جنگها بویژه در جدال نصرآباد کاشان به کار گرفتند عبارت بودند از: توپ،زنبورک، چرخ افکن آتش (احتمالاً نوعی

منجنیق)،زنبورک، طپانچه، تفنگهای مختلف مخصوصاً از نوع فتیله‌ای،قاروره (خمپاره)، تیر وکمان، گرزهای آهنین، جزایر (نوعی تفنگ که تعدادی از آنها به علت سنگینی بر روی سه پایه سوار می‌گردید)،سپر، شمشیر، انواع زره، چهارآئینه، بوراق، پیکان ٦ پر و ۳ پر، ضربزن، قلچاق، عمود (نوعی گرز که زیاد از آن نام برده شده)،دکنک، کلاه خود و نیزه.(۲۲)

بعد از فتح کاشان دراواسط سال ۱۲۰۰ ه، سپاه آقا محمد خان به سوی اصفهان آمد و این شهر را به راحتی گشود. تصرف اصفهان موقعیت قاجارها و آقامحمدخان را تثبیت کرد و استوارتر گرداند. در اینجا سان بزرگی از لشکریان دیده شد سپس «سران لشکر و سروران عساکر را تحفه و انعام بداد و بقدر ۱۰۰۰۰۰ تومان پول نقر و اقشمه در بین لشکریان تقسیم نمود».(۲۳) در جنگهای ناحیه کاشان، اصفهان و سپس فارس ساروی به چیز جالبی اشاره می‌کند که نگارنده برای اولین بار در متون تاریخی ایران در امر سپاهیگری از آن آگاهی یافته، و آن دوربین است. وی صراحتاً در ذکر وقایع بعد از فتح اصفهان یعنی سالهای ۱۲۰۴ ه می‌نویسد: «حضرت خاقانی (آقا محمد خان) چون از دوربین دوربینی بدید که برای هزیمت یافتگان فارس از جانب لطفعلی خان افراد و کمک رفته دوباره به جنگ آمدند . . . پس قلیلی از سپاه کثیر القول را برای مبارکی نزد میمنه فرستاد».(۲۴) اگر ساروی از این کلمه به عنوان تشبیه یا استعاره استفاده نکرده باشد، احتمالاً چنین دوربین‌هائی از طریق روسیه به ناحیه استراباد می‌رسیده است. زیرا بازار تجارت از طریق خشکی (دشت گرگان به سوی خوارزم وگرگانج) و آبی (دریای خزر) بین روسیه و استراباد ومازندران در این عصر به حد کفایت رونق داشت و ساحل بندرگز (جز قدیم) در ۴۵ کیلومتری غرب استراباد شاهد گاه به گاه تخلیه کالا از شهرهای روسیه بود.

پس از تصرف اصفهان، فتح نواحی فارس مخصوصاً شیراز در سرلوحه اقدامات آتی آقامحمدخان قرار گرفت. برای این هجوم هم بهترین فرصت سال ۱۲۰۳ ه پس از قتل محمد جعفر خان بود که هرج ومرج بار دیگر خانها و سرداران زند را به خود مشغول داشت. به همین خاطر لطفعلی خان زند (پسر محمد جعفر خان) از همان روزهای آغازین حکومتش ناگهان با تعرض و حمله سپاه قاجاریه مواجه گشت. لطفعلی با ۲۰۰۰۰ نیروئی که شتابزده از میان جنگاوران شهر و ایلات منطقه تهیه کرده بود در بیرون حصار شیراز طعم تلخ شکست را بر جنگجویان آقامحمدخان چشاندند، سپس به درون قلعه عقب نشستند تا بار دیگر به تجدید قوا بپردازند. آقامحمدخان پس از یک ماه محاصره قلعه شیراز، در تاریخ ذیحجه سال ۱۲۰۳ ه ناگهان به تهران بازگشت. اینک لطفعلی خان فرصت یافت به سوی کرمان لشکر بکشد و سپس اندکی بعد با حاج ابراهیم خان کلانتر که در شیراز مشغول به توطئه بود، دربیفتد. متاسفانه این شاه جوان زند و اطرافیانش نیز توان تشخیص قدرت رو به تزاید حریف خود یعنی آقا محمد خان را درنیافتند تا اینکه در شوال سال ۱۲۰٦ ه بار دیگر سپاه

آقامحمد خان به سوی شیراز هجوم آورد. در بین راه زمانیکه نقاره خانه سپاه مشغول نواختن‌های مداوم بودند ناگهان قراولان خبر آوردند که ۴۰۰۰ سواره نظام لطفعلی خان زند بدان سو روی آورده‌اند. آقا محمد خان،ابراهیم خان دامغانی را در راس فرماندهی تفنگچیان سمنانی و دامغانی به محافظت تنگه‌های مختلف از جمله تنگه ابرج گماشت، ولی این عده با عکس العمل شدیدواحدهای مختلف سپاه زند تارومار شدند. ابراهیم خان نیز دستگیر شد و فی‌الفور سرش را از بدن جداکردند. پس از این واقعه چند شب بعد بوسیله یک شبیخون حساب شده اردوبازار و اردوگاه بزرگ قاجار را نیز درهم کوبیدند. اما با بیدار باش به موقع فرماندهان، نواختن شیپور جمع First call و آمادگی رزمی Ombat readiness گروهی از جنگجویان از جمله تفنگچیان دارالمرز، مازندران، لاریجان و غلامان خاصه آقا خان کتول قوللرآقاسی آقامحمدخان، سبب شد در زمانی که نیروهای خودی از دشمن قابل تشخیص نبودند، آنها را وادار به فرار نمایند.(۲۵)

قاجارهای دیگر درنگ را جایز ندانستند و در اولین فرصت در زمانیکه شکست سختی به سپاه لطفعلی وارد نموده بودند، او را به سوی کرمان گریزاندند و در پی آن شیراز را نیز فتح کردند.(۲۶) در همین زمان سرهارفوردجونز که بعدها در زمان فتحعلی شاه بعنوان مامور انگلیسیها به ایران آمد، دیداری با لطفعلی خان داشت که در طی آن به وی پیشنهاد داد به بوشهر برود و در آنجادست به مقاومت بزند. زیرا سه طرف آن مکان مشرف به دریا بود و از سوی خشکی نیز می‌توانست با ایجاد موانع و استحکاماتی همچون حفر خندق و احداث برج و بارو ایامی را از تعرض مصون بماند. حتی به او قول مساعد داد که از هند برایشان اسلحه نیز خواهد آورد. بعلاوه قادر می‌گشت از درآمدهای گمرکی بوشهر و نواحی اطراف برای تهیه تجهیزات و ادوات جنگی بهره گیرد. اتفاقاً لطفعلی خان هم قانع شده و این استدلالها را پسندیده بود، ولی استمرار جنگهای مداوم با سپاه آقا محمد خان دیگر فرصتی برایش باقی نگذاشت فقط تنها کاری که توانست انجام دهد استفاده از تفنگچیان سواره خانهای این مناطق و چند ناحیه دیگر از جمله سواره تفنگچی شیخ نصر در بوشهر، تفنگچیان خشتی و بندر ریگ بود.(۲۷)

### فتح کرمان

بعد از تخریب بخش عظیمی از استحکامات قلعه شیراز بدستور آقا محمدخان، سپاهیان را دو سال بعد از استراباد به سوی کرمان که بتازگی لطفعلی‌خان بدانجا پناه برده بود، به حرکت درآوردند (۱۲۰۹ه). سر راه بسیاری از قلعه گیان (حاکمان و محافظان قلاع) یا سرکوب گردیدند و یا خود را تسلیم نمودند. پس از رسیدن به کرمان آقامحمدخان شخصاً چند روز را به دور حصار شهر به گردش درآمد و به بررسی وضعیت استحکامات آن پرداخت. آنگاه دستور داد ۱۲۰۰۰ عمله، بنا و نجار را

از فارس، یزد و عراق بدانجا آوردند تا در برابر هر برج قلعه، یک برج بنا نمایند و بین برجها را نیز خندقی عمیق حفر کنند و از خاک آن هم سدی بلند در برابر خندقها برافرازند. بر این محیط چند دروازه استوار کردند و بر هر دروازه‌ای هم ۵۰۰ جنگجو به محافظت گماشتند. این چنین استحکامات فقط برای افزودن بر شدت محاصره بود تا احتمال فرار را برای لطفعلی خان ناممکن نمایند. پس از ایجادِ این مواضع و موانع، ۱۲ توپ نیز شبانه روز قلعه را زیر آتشبارهای خود گرفتند در حالیکه منجنیقها و سنگ اندازهاهم پی در پی به پرتاب سنگ‌های درشت مشغول بودند. لطفعلی‌خان که شدت محاصره را بدین گونه دید برای جلوگیری از کمبود آذوقه در کرمان، حدود ۱۰۰۰۰ نفر از مخالفین و کسانی راکه قدرت مقاومت و دفاع نداشتند از شهر بیرون راند تا با پناهنده شدن آنان، اردوگاه قاجار را هم دچار کمبود آذوقه کند. ولی قاجارها بطور دائم با غارت بلوکات و روستاهای اطراف آذوقه جنگاوران و علوفه چهارپایان خود را تامین می‌کردند.(۲۸)

برای آمادگی در برابر سرمای زمستان خشن آن ناحیه که در راه بود و رعایت حال «روسای سپاه و امرای حشم»، آقامحمدخان دستور داد ۱۰۰۰ خانه از چوب و گل در اطراف اردوگاه ساختند. در این مدت نقابان سپاه بی‌توجه به چنین اقداماتی فقط به کار خود که نقب زدن به زیر حصار قلعه کرمان بود، مشغول بودند. ولی درونیان از این واقعه آگاه شدند و آنها نیز در مقابل این گروه از درون قلعه به حفر نقب پرداختند. در اندک زمانی در زیر زمین دو گروه یکباره در برابر هم قرار گرفتند و با کلنگ، شمشیر و تفنگ با هم درگیر شدند. بدین وسیله این شیوه نفوذ و رخنه به درون شهر افشاگشت و کنار گذاشته شد. اما گرسنگی، قحطی و وحشت از مرگ اهالی کرمان و مدافعان را سرانجام به فکر تسلیم انداخت. بعلاوه خیانت بعضی از اعیان و اشراف و فرماندهان زند از جمله نجف قلی خان و شورش بخشی از سپاه همچون افغانها، سیستانیها، بلوچها، بمی‌ها باعث شد آقامحمدخان و افسران وی موقعیت را برای حمله سراسری و یکسره کردن کار آماده ببینند. بنابراین در روز جمعه ۲۹ ربیع الاول ۱۲۰۹ ه جنگجویان تفنگچی پیاده نظام احمدخان سوادکوهی به همراه جنگاوران دارالمرز (گیلان) و عراق عجم نردبانهای فراوانی را بر دوش گرفتند و دست به یک حمله بزرگ زدند. آنها در زیر باران تیر و سنگ خود را به زیر حصار رساندند و پس از یک درگیری خونین توانستند برجها را از چنگ مدافعان سرسخت لطفعلیخان زند بیرون بیاورند. لطفعلی خان که اوضاع را فوق العاده آشفته می‌دید تصمیم به فرار گرفت، ولی به سوی هر دروازه‌ای که رفت آن را یا در اشغال و یا در محاصره سپاه قاجار دید. بناچار به سوی دروازه سلطانیه هجوم آورد و پس از سه ساعت درگیری شدید، توانست تاشب آن قسمت را در اختیار بگیرد. سپس در میان شایعات مرگ خود از تاریکی استفاده نمود و پس از بیرون آمدن از همان دروازه و قرار دادن «تخته پل»، از روی خندق دومی هم که سپاه قاجار کنده بودند به همراه آخرین بازمانده‌های جنگجوی زند گریخت.(۲۹)

فردای آن روز با تصرف شهر که به قول ساروی «قیل و قال قتل و غلغله غارت احوال قیامت هویدا و آشوب یوم جزا پیداگردیده بود»، آقا محمدخان واردکرمان شد. اما پس از جستجوی بسیار چون شنید لطفعلی‌خان گریخته است، به نوشته سرجان ملکم،دستور انتقام‌گیری صادر گردید «قریب ۸۰۰۰ نفر از عورات و اطفال مردم را در بین سپاهیان مانند غلام و کنیز تقسیم نمودند و جمیع مردان راکشتند یاکور کردند. . . آنچنانکه چند من چشم از آن مردان برایش بردند». لطفعلی‌خان هم که به قلعه بم گریخته بود مدت زمانی بعد بخاطر خیانت یکی از طرفدارانش گرفتار شد و تحویل آقا محمدخان گردید. بلافاصله چشمان وی را نیز از حدقه درآوردند، سپس او را بقتل رساندند و در امامزاده زید تهران دفن کردند.(۳۰)

**سازمان ارتش ایران در دوران زندیه**

تشکیلات و سازمان سپاه این عهد را نیز باید بازمانده عصر افشاریه و صفویه داشت. این سپاه شامل چند گروه می‌شد.

۱ - **پیاده نظام:** اغلب آنها از بین افراد قبایل و ایلات مختلف انتخاب شده بودند. آنان در زمان جنگ توسط خانها و رئیس طایفه خود جمع‌آوری شده و تجهیز می‌گشتند. سپس در راس این گروه خود رئیس قبیله یا طایفه پست فرماندهی را به عهده می‌گرفت و آنان رابه سوی اردوگاه اصلی سلطان به حرکت درمی‌آورد و یا در بین راه به سایر ارتشیان می‌پیوستند. پس از اتمام جنگ نیز افرادی که زنده باقی مانده بودند پراکنده شده به اوطان خود بازمی‌گشتند. البته خود شاه در مواقع لزوم واضطرار به راحتی می‌توانست از میان دسته‌های مسلح مختلف وابسته به خود همچون گاردها و محافظان، جنگجویان درون پایتخت و بلوکات و ایلات اطراف «۲۰۰۰۰ پیاده و سواره مهیا نماید که در بین آنان سپاه و تفنگچیان ولایت فارس و گرمسیری در شیوه آتشباری و پیشه قدراندازی مشهور بودند».

افراد پیاده نظام چون متعلق به طبقات پائین و از میان ایلات و روستاها انتخاب می‌گردیدند، معمولاً پر استقامت و از نظر توان، کمی مقدار جیره جنگی و قناعت شهرت داشتند. کنت دوفریر درباره خصوصیات آنها چنین نوشته است: پیاده نظام از خستگی هراسی ندارد، سادگی و قناعت باعث شده در تهیه آذوقه ارتش راحت باشند. قطعه‌ای نان، پنیر، کمی برنج، چند میوه خشک و کمی گوشت غذای آنان است که بر پشت قاطر حمل می‌شود. . . در اردوی ارتش هرگز بار زائد وجود ندارد».(۳۱)

پیاده‌های زند شباهت زیادی به همان جزایرچیان عصر افشاریه داشتند و سلاحهای گرم و سرد آنها معمولاً عبارت بودند از : تفنگهای سرپر فتیله‌ای، نیزه، خنجر، سپر، گرز که به آن عمود و چماق هم می‌گفتند وشمشیر. تعدادی از تفنگهای سرپر راکه در زمان شلیک بر روی ۲ شاخه‌ای تکیه

می‌دادند «تفنگ دو شاخ» نیز می‌گفتند. گردانهای پیاده نظام مسلح به چنین تفنگهایی را «تفنگچی» و فرمانده آنها را «تفنگچی باشی» می‌نامیدند. این گونه تفنگها غالباً در کرمان، لار و شیراز ساخته می‌شدند که به نام سازنده آنها «تفنگ قلی ساز» معروف بودند. لارمحل تهیه باروت تفنگهای سرپرنیز بود. در کرمان هم «ملا قلی باروت ساز» این وظیفه را بر عهده داشت.

۲ – **سواره نظام:** افراد آن بسیار چابک و در اسب سواری نیز مهارت زیادی داشتند. اسلحه گرم این گروه تفنگهای فتیله‌ای، چخماقی و یا نوعی کارابین بود که در بعضی مواقع طپانچه نیز بر آنها افزوده می‌شد و آنرا معمولاً زیر شال یا کمربند جای می‌دادند. کیسه فشنگ را زیر بازوی چپ وکیسه باروت یا باروت دان را هم روی کمر سمت راست می‌نهادند. نمونه تصاویر این چنین سواره و پیاده نظام را در صفحات بعد ارائه داده‌ایم. بطور کلی بر اساس مندرجات موجود دردو متون تاریخی این عهد یعنی گلشن مراد و تاریخ گیتی گشا، تسلیحات و ادوات گرم و سرد دسته‌های مختلف ارتش ایران شبیه عصر افشار و شامل این انواع میشدند: توپ، قلعه کوب که خود نوعی توپ بود، زنبورک، خمپاره، تفنگهای چخماقی و سرپر، طپانچه، شمشیر، نیزه، سپر، خنجر و تعدادی دیگر از اسلحه‌های قرون گذشته مثل انواع گرزها که هنوز جایگاه خود را محفوظ داشتند.

سواره نظام هم مثل پیاده‌ها از بین مردم قبایل و ایلات انتخاب می‌شدند و تحت فرماندهی رئیس ایل یا طایفه خود قرار می‌گرفتند. سواره ایلیاتی علاوه بر اسلحه گرم، در بکار بردن سلاح سرد نیز بسیار استاد بودند. کریم خان خود قبل از به پادشاهی رسیدن از جنگاوران چالاک ایلیاتی بود که در بکارگیری نیزه وشمشیر در صحنه‌های جنگ شهرت زیادی داشت. شمشیر معروف او که بوسیله آن در جنگ قمشه عبیدی بهادر ازبک را «چنان بزد که دست او از کتف بر خاک افتاد و تنه و دوپای او در رکاب اسب بماند»، هنوز در موزه نظامی ارتش ایران باقی است. کریم خان شمشیرهای آبدیده دیگری نیز داشت که بر یکی از آنها این دو بیت حک شده بود:

این تیغ و شمشیر فلکش نخجیر است　　شمشیر دلیر آن شه کشورگیر است
پیوسته کلید فتح دارد در دست　　آن دست که بر قبضه این شمشیر است

۳ – **گارد:** نیروهای مسلح نگهبانی شاه، حکام و فرماندهان بزرگ ایالات و ولایات بودند که در زمان جنگ آنها نیز نیروی قابل توجه و زبده‌ای را تشکیل می‌دادند. سازمان و تجهیزات آنها نیز شبیه گارد عصر افشاریه بود.

۴ – **نیروهای نامنظم:** یا چریکهای ایالات و ولایات که به نوعی نفرات شبه نظامی Paramilitary نیز محسوب می‌شدند و در زمان جنگ از سوی حاکم ولایات خود بسیج و تجهیز می‌گشتند. بخشی از افراد این گروه پس از برگشت از جبهه‌های جنگ، به همراه گاردها در شرایط اضطرار از جمله سرکوب شورشها و ایجاد امنیت در منطقه مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

۵ - توپخانه: در عهد کریم خان هنوز توپهای پرتغالی (اسپانیائی) و انگلیسی در ایران باقی مانده بودند که در جلو ارگ یا میدان توپخانه نگه داری می‌شدند. اما این توپها به نوشته فرانکلین «چنان زنگ زده و سوراخ سوراخ شده بودند که بدون تردید اگر مورد استفاده قرار می‌گرفتند از هم متلاشی می‌گشتند».

کریم خان قبل از به پادشاهی رسیدن توجه عمیقی به رسته توپخانه داشت و چند بار برای ایجاد آن اقداماتی نیز انجام داده بود.ازجمله در زمانیکه در قریه «پریه» تحت محاصره سپاه افشار قرار گرفت، دستور داد نجاران درون دو تنه درخت را خالی کنند و به شکل توپ درآورند. سپس چند گلوله از سنگ تراشیدند و آنرا شلیک هم کردند که اتفاقاً یکی از همین گلوله‌های سنگی سردار سپاه افشار و مامور سرکوب وی را بقتل رساند. با کشته شدن او و فرار لشکریان افشار «۱۰ ضرب توپ و ۱۰ ضرب خمپاره و مقداری وسایل حرب» نصیب جنگاوران کریم خان گردید و از این زمان توانست امید به توپخانه خود داشته باشد.[۳۲] سپس به نوشته گلستانه پس از به پادشاهی رسیدن ، یکی از اولین اقدامات نظامی‌اش دستور ساختن توپ و خمپاره بود. او «استادان ریخته گر را از بلاد غریبه طلبیده، هشت هاون خمپاره که ۶۰ من تبریز وزن گلوله آنان بوده، فرمایش فرمود».

امازنبورک یا همان توپهای کوچک هنوز جایگاه خود را حفظ کرده بودند و تا حد ممکن مورد استفاده قرار می‌گرفتند. گلوله آنها نیز که حدود ۵۰۰ گرم وزن داشتند به راحتی در داخل ایران تولید می‌شدند. درورویل که در آخرین سالهای حکومت زند به ایران آمده بود درباره چنین زنبورکهایی می‌نویسد: «هر توپ در راس یک شمعدان قرار گرفته بود. این شمعدان آهنی خود محکم و به چوب گردی که قسمت جلوی پالان شتر را تشکیل می‌داد متصل می‌گشت. این بخش از چوب یکپارچه و طوری آهن کوب شده بود که به خوبی می توانست در مقابل حرکت عقب گرد شدید دستگاه (لگد زدن Recoil) هنگام آتش مقاومت کند». کارستن نیبور در سفرنامه‌اش اشاره جالبی به توپخانه همراه سپاه Corps artilley ایران دارد و می‌نویسد: «مردی گرجی (که قبلاً در خدمت روسها بود) با عنوان خانی در خدمت وکیل (کریم خان) قرارگرفت. وی بزرگترین توپچی ایران بود. به نظارت وی توپهای زیادی در شهر شیراز ساخته شد که از ۴۰ قطعه مختلف تشکیل می‌گردیدند. توپها در زمان جنگ بوسیله چهارپایان بویژه قاطرها به جبهه‌ها ارسال می‌شدند. . .گلوله‌های آنها همه مسی بود و ۴/۵ کیلو وزن داشتند. پیرامون هر یک از ۴۰ قطعه توپ ۸ سوراخ چهارگوش قرار داشت که پس از سوار شدن، هشت میخ آهنی از آن سوراخها می‌گذشت . . . متاسفانه توپچی‌های ایران به کاربرد این گونه سلاحها آشنایی زیادی ندارند، مثلاً توپی که توسط امیرگونه‌خان در بندر ریگ تدارک دیده شده بود به علت همین عدم آشنائی به جای کشتار دشمن، موجب مرگ پنجاه باشی (اِلّی باشی - فرمانده یک دسته ۵۰ نفری) و افرادش گردید. . .گاهی توپها را سربازان ایرانی بر روی سه

چرخه‌ها نیز حمل می‌کردند». دسته توپخانه ایران را «توپچیان»تشکیل می‌دادند که به فرمانده آنـها «توپچی باشی» می‌گفتند.

**فرماندهی و شیوه‌های نبرد**

کریم خان در زمان قدرت یابی وسرکوب حریفان و مدعیان، خود شخصاً فرماندهی کـل نیروهای مسلح تحت امر را به عهده می‌گرفت. ولی بعدها پس از آنکه به پادشاهی رسید سعی نمود در تمام ستیزهای کوچک وحتی جنگ بزرگ بصره یکی از نزدیکان و خویشاوندان را به فرماندهی برگزیند.این عهد را عصر آرامش دانسته‌اند ولی یکی از تفاوتهای مهم فرماندهی کل قوا در همین نبردهای محدود عصر زندیه و جنگهای دوران افشاریه، در آن بود که نادر شخصاً فرماندهی کل را به عهده می‌گرفت و در میدانگاههای جنگ نیز حضور می‌یافت. ولی برعکس کریم خان چون خود را «وکیل الرعایا» می‌دانست رغبتی در این مورد از خود نشان نمی‌داد. بعلاوه این شیوه برای او چند حسن به همراه داشت، الف :کشتار و غارت بویژه در ستیزهای داخلی معمولاً به اسم نـزدیکان و سرداران او ثبت می‌گردید ولی نتایج پیروزیها به نام وی تمام می‌شد ب: انرژی و پتانسیل جنگ طلبی موجود در میان خانها و جنگاوران ایلاتی تحت امر آنها، علیه یکـدیگر بکـار مـی‌رفت و مرکزیت قدرت در پایتخت (شیراز) از هر نوع گزند و آسیب در امان می‌ماند. مشغول کردن شیخ علی خان زند به جنگ و کشتار مردم مازندران و استراباد، زکی خان به جنگهای دامغان و مازندران و صادق خان به جنگ مردم بصره را باید از این زاویه نیز نگریست پ: از دیدگاه جـامعه شـناختی پوپولیستی (مردم گرائی عامیانه) هم دستاوردهای سیاسی مطلوبی برای شخص کریم‌خان و ثبات و آرامش دوران حکومت وی به ارمغان می‌آورد. پادشاهی که خود را «وکیل الرعایا» (نماینده توده مردم) می‌نامید نمی‌توانست جنگ طلب، خشن و خونریز باشد. بنابراین بهتر و مطلوبتر آن بود که خود را بدین شیوه از دایره و حیطه کشمکشهای داخلی که توام با خونریزی و انتقام جوئیها بود جدا و بری نگه دارد.

در همین جنگهای کوچک و محدود داخلی بویژه در اوایل شکل گیری حکومت خاندان زند، فرماندهان نقش عمده‌ای از نظر روانی در ثبات قدرت و مقاومت داشتند، آنچنانکه اگر در میدان نبرد و در بحبوحه جنگ خبر کشته شدن فرمانده منتشر می‌گشت، به یکباره بسیاری از جنگاوران پایداری را فراموش کرده پا به فرار می‌نهادند. آشنائی جنگاوران به فنون جنگی و کاربرد اسلحه سرد و گرم بستگی به اطلاعات، شنیده‌ها و تجربه‌های شخصی خود آنها یا هم رزمانشان داشت. مشق، تمرین وتعلیمی برای آمادگی رزمی سپاهیان به روش آنچه امروزه در ارتش رایج گردیده است، وجود نداشت.

در زمان نبرد و در مصافگاه ، هنوز لشکریان را به جناحین میمنه، میسره و قول آرایش می‌دادند. این مسئله در میان سپاهیان محلی و منطقه‌ای که تحت امر مدعیان و شورشیان بود نیز مصداق می‌یافت. محمد تقی ساروی مورخ اوایل دوران قاجار در ذکر وقایع جنگهای بین محمد حسن خان و آزادخان افغان به این نوع صف آرائی چندین بار اشاره کرده است.(۳۳) ولی انضباط و صف آرائی پس از نواختن آلات موسیقی جنگی و شروع نبرد در همان اوایل جنگ بتدریج به هم می‌ریخت. در پی مغلوبه شدن جنگ بدست آوردن پیروزی بستگی تام به پایداری جنگجویان، برتری ادوات جنگی، قدرت فرماندهی کل و افسران تحت امر وی، اتخاذ مواضع وتاکتیکها، خدعه‌های عملیاتی و انتخاب درست منطقه عملیات Area of operation داشت.

درزمینه مدافعه و پایداری در برابر تهاجم دشمن مخصوصاً در آزاد سازی شهرهای داخلی،مهاجمین از شیوه محاصره و مدافعین از بهره گیری از استحکامات دفاعی سود می‌جستند. چنانکه قبلاً ذکر شد، با توجه به توسعهٔ ساخت و بکارگیری انواع توپها، خمپاره‌ها، ضرب زنها که همگی آنها غیر از نقش آتشباری در منطقه عملیاتی، تاثیر عمده‌ای نیز در تخریب باروی دور دژها و شهرها داشتند،ولی هنوز استحکامات دفاعی (خندق، بارو و حصار دور شهر،برجها، دروازه‌ها و سایر موانع) از امیدهای اولیه حفظ امنیت و قدرت پایداری محسوب می‌گشتند. این مسئله در این عصر بیشتر در مورد پایتخت،شهرهای بزرگ یا دژهای استراتژیک مرزی اهمیت و نمود می‌یافت. مثلاً در عهد کریم‌خان شیراز از سال ۱۱۸۰ هـ مورد توجه و عنایت وی قرار گرفت و استحکامات خوبی برای پایداری در برابر هجوم آتشباری توپخانه و زنبورکخانه دشمن ساخته شد. ویلیام فرانکلین که در سال ۱۷۸۶ م (۱۲۰۱ هـ. ق) آنرا به چشم خود دیده بود، شهر را این گونه توصیف نموده است: «قلعه شیراز از گل و خشت خام ساخته شده و ۲۵ پا ارتفاع، ۱۰ پا قطر و دارای ۸۰ برج به فاصله ۸۰ متر از یکدیگر است. دور شهر خندقی به عمق ۶۰ پا و عرض ۲۰ پا حفر کرده‌اند». به نوشته رستم التواریخ «در زمان حفر و تعمیر خندق در شیراز ۱۲۰۰۰ کارگر از نقاط مختلف به آنجا بیاوردند . . . از قضا در زمان حفر، یک دیگ پر از سکه اشرفی طلا یافت گردید که به امر کریم خان بین عمله‌جات حفار تقسیم گردید».(۳۴)

شیوه و تاکتیکهای مورد استفاده محاصره کنندگان و چگونگی مقاومت و پایداری محاصره شده گان همان روشهائی بودند که در طی قرون بدنبال هم به حکومتهای بعدی به ارث می‌رسیدند. نمونه‌هایی از این شیوه هارا در طول وقایعی که در صفحات قبل ذکر گردید، ارائه داده‌ایم . فقط به ذکر یک مورد دیگر به جهت مزید خاطر خوانندگان از قول گلستانه مورخ این عصر در مورد محاصره قلعه بزرگ کرمانشاه، اکتفا می‌کنیم . وی بدنبال شکست کریم خان از سپاه آزادخان افغان چنین می‌نویسد: «وکیل یکی از همپیمانان خود به نام محمد خان را به سوی کرمانشاه بفرستاد تا برای

آن نواحی قبل از آنکه بدست خصم بیفتد، تدبیری بیندیشد . .. محمد خان نخست ماهیدشت در نزدیکی کرمانشاه را بوسیله پیادگان ایلاتی همان ناحیه خالی نمود و امر کرد توپهای بزرگ و کوچک و خمپاره‌ها را شکسته در آب رود قرا سو بیندازند. سپس امر به خرابی حصار، بارو و برجها بداد و خمهای پر از باروت راکه داخل حصار بود در اطراف شهر خالی کرده به همراه جباخانه (اسلحه‌خانه) به آتش کشیدند ویکسره نابود نمودند . . . آنها به والاشجرد بیامدند ولی قلعگیان (مدافعان دژ) دروازه‌ها را ببستند و آب به خندق بینداختند و بر روی حصار و برجها به آتش تفنگ و جزایری و توپ دست بردند . . . محمدخان دستور بداد نجاران سپاه نردبانهای بلند قلعه گیری بساختند.[۳۵] سپس در یک روز سرد برفی خود به همراه لشکریان از چهار طرف به سوی قلعه یورش بردند و در زیر باران گلوله‌های تفنگهای فتیله‌ای و چخماقی، دو طرف در حاشیه خندق دور شهر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. آنگاه در میان خونریزی شدید و تلفات پی در پی، قسمتی از خندق را از کیسه‌های کاه و پنبه پر کردند و با عبور از آن، خود را به زیر برجها رساندند. دسته‌های ویژه بلادرنگ نردبانهای بلند راکه چند نفری بر دوش کشیده بودند، بر حصار تکیه دادند و بار دیگر در میان باران تیر و تفنگها و تلفات سنگین، توانستند بر روی بارو استقرار یابند و سپس شهر را اشغال کنند.

هر چند جنگها و تهاجمات در روز انجام می‌گرفت ولی گاه به دلیل شرایط ویژه، انجام عملیات را به شب موکول می‌کردند. در این دوره چه جالبی که برای عملیات شبانه مورد استفاده قرار می‌گرفت «کاسه بشقابی» بود که صحنه جنگ را با آن روشن می‌کردند.[۳۶] موارد قابل توجه دیگری در طول محاصره دژها و شهرها در این عصر به چشم می‌خورد. از جمله محاصره شوندگان در بعضی از مواقع غیر از گلوله باران و به توپ بستن اردوگاه نظامی مهاجمین، از شبیخون و دستبرد زدن به بارو و بنه و بخش تدارکات آنها، منحرف کردن رود یا قناتها و کور کردن چشمه‌ها برای جلوگیری از رسیدن آب به محاصره کنندگان، پخش اخبار دروغ مثل اغتشاش در پشت جبهه آنها، مرگ سلطان و یا فرماندهی کل، فرار تعدادی از افسران یا بخشی از سپاه، ارسال نامه‌های تهدید آمیز بوسیله تیر و کمان (مثل فتح قم) وسایر خدعه‌های جنگی نیز بهره می‌بردند.

### مناصب و درجات

در این مورد نیز زندیان وارث افشاریه و صفویه بودند. بالاترین منصب نظامی یعنی فرماندهی کل قوا در اختیار شاه بود، سپس «سردار سپاه» یاسپهسالاران قرار می‌گرفتند. مناصب عمده دیگر عبارت بودند از:

۱ – **قورچی باشی:** از صاحب منصبان عمده نظامی محسوب می‌شد و معادل وزیر جنگ (دفاع) امروزی Department of defense بود. وی در مراسم و تشریفات مهم در کنار شاه یا خان بزرگ حضور می‌یافت.

**۲ - توپچی باشی:** فرماندهی آتشبار Battery commander یگانها و دسته‌های توپخانه را بعهده داشت و غالباً بطور مستقیم از طرف کریم خان به این مقام منصوب می‌گردید. توپچی باشی را گاهی «میر آتشی» هم می‌نامیدند.

**۳ - تفنگچی باشی:** مسئول و فرمانده تفنگچیان بود. سازمان و کارکرد واحدهای تفنگچی تحت امر این مسئول نظامی، شباهت زیادی به همان تفنگچیان عصر صفوی و افشاریه داشت.

**۴ - چرخچی باشی:** فرمانده چرخچیان لشکر بود. این واحدها که بعنوان طلایه دار و پیشرو سپاه انجام وظیفه می‌کردند، وظایف دیگری هم به استناد به متون تاریخی این عصر بر عهده داشتند. از جمله بارزترین آنها شناسائی مناطق و تشخیص موقعیت دشمن بود. در صورت لزوم فرمانده آنها نیز برای طرح عملیات احتمالی Contingency plan علیه دشمن، مورد مشاوره قرار می‌گرفت.

**۴ - زنبورکچی:** افسر فرمانده این گروه را گاه زنبورکچی باشی هم می‌نامیدند. به نوشته گلستانه: «... آنها با توپچیان در جنگ همگامی و همیاری می‌نمودند». زنبورک توپ کوچکی بود که بر پشت شتر سوار می‌شد. در این باب به قدر کفایت در صفحات قبل توضیح داده‌ایم.

**۵ - یساقچی:** یا یاساقچی که به نوشته مینورسکی کلمه‌ای مغولی است از یاسا به معنی ترتیب، نظم و قانون گرفته شده است. یساقچی که سرکرده یساقان بود علاوه بر تصدی امور این گروه، مسئولیت انتظامات و نظم قسمتی از سپاه را نیز بر عهده داشت.

**٦ - جزایرچی باشی:** فرمانده جزایرچیان یا همان نفرات تفنگچی محسوب می‌شد. که دایره و حیطه مسئولیت وی همچون قرون گذشته بود. افراد این گروه را در این عهد «تفنگچیان پیاده» هم می‌گفتند.

مجموعه افراد یگانها و واحدهای تحت فرماندهی این صاحب منصبان و افسران عالی رتبه، تعداد کل ارتش ایران عصر زندیه را معین می‌نمود که نه مورخان و نه سفرنامه‌نویسان این عصر بدان اشاره دقیق و مشخصی نکرده‌اند.

اما پس از مرگ کریم خان، جانشینان وی هر یک به فراخور موقعیت و ثروتی که در اختیار داشتند از ۷۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ و گاه ۷۰۰۰۰ نفر را در شرایط اضطرار بسیج و تجهیز می‌کردند. ولی در عصر حکومت خود کریم خان مورخان بر سر شماره نفرات ارتش تا حدودی توافق ضمنی دارند. مثلاً در زمانیکه وی در پایتختش شیراز استقرار یافت، سپاهی دائم بوجود آورد که از منابع عمده درآمد دولت به آنها مواجب و جیره داده‌می‌شد. این منابع مهم عبارت بودند از: ۱ - اجاره بهای اراضی سلطنتی (خاصه) و خالصه ۲ - عوارض گمرکی حاصل از ورود کالاهای وارداتی ۳ - مالیات زمینهای اربابی ۴ - مالیاتهای سرانه و ثابتی که از طوایف و اقلیتهای مذهبی بصورت نقد و جنس دریافت می‌کردند.

تعداد نیروهای مسلح بدین گونه بود: ۱۲۰۰۰ سرباز از عراق عجم، ۶۰۰۰ نفر از فارس،

۲۴۰۰۰ نفر از لرستان، ۳۰۰۰۰ نفر از بختیاریها و ۴۰۰۰ نفر از طایفه الوار که همگی به شمشیر و تفنگ چخماقی مسلح بودند. این عده که نقش گارد ویژه را هم بعهده داشتند، توسط مردم «غلام چخماقی» نیز خوانده می‌شدند. غیر از این تعداد، ۱۰۰۰ نفر مسلح بنام یساول در خدمت کریم‌خان بودند که باید آنها را نیروهای مخصوص محافظ شاه به حساب آورد. افسران فرمانده گارد Officer of the gaurd غالباً از میان خانها و نزدیکان مورد اعتماد همچون علی مراد خان زند، عسکرخان رشتی و میرزا محمدخان قاجار دولو انتخاب می‌شدند تا حتی‌الامکان خط امنیتی بدور شاه و هرم قدرت بشدت مسدود و حفاظت شده باقی بماند. بدین طریق خطر احتمالی هر نوع توطئه علیه شاه (وکیل) تا درصد زیادی منتفی می‌گردید.

پس از یساولان از ۱۰۰۰ نسقچی که مامور انتظامات و مسئول اجرای احکام شاه بودند، ۱۰۰۰ فراش، ۳۰۰ شاطر، ۷۰۰ جارچی که تلهای طلا و میناکاری شده بر سر می‌بستند، نیز باید نام برد.

درجات نظامی هم تقریباً از گذشته به ارث رسیده بود. از جمله ده باشی (اون باشی) فرمانده دسته ۱۰ نفره، ۵۰ باشی (اِلّی باشی) فرمانده دسته ۵۰ نفره، یوز باشی فرمانده یک گروه ۱۰۰ نفره، پانصد باشی (بِش یوز باشی) فرمانده گروههای ۵۰۰ نفره، مین باشی فرمانده نیروهای ۱۰۰۰ نفره که گاهی از ایکی‌مین (دو مین) باشی یعنی فرمانده یک نیروی ۲۰۰۰ نفره نیز نام برده شده است. مین باشی‌ها تحت نظر و امر یک سلطان و سلطانها هم تحت فرمان خان و خانها نیز زیر نفوذ فرمانده کل قوا یعنی شاه (خان بزرگ) قرار داشتند. در یک مقطع ازحکومت کریم خان، حدود ۶۰۰۰ افسر از ده باشی تا افسران عالی رتبه‌ای که از آنان نام برده شد، بر نفرات ارتش فرماندهی می‌کردند. به نوشته نیپور در سفرنامه خود: «افسرهای بلندپایه کلاهی بر روی سر می‌نهادند که دور آن چیزی شبیه شال پیچیده می‌شد. نظامیان چه افسر، چه درجه‌دار و چه سرباز عادی همگی جا فشنگی را در زیر بازوی چپ (روی کمر) و انبان باروتشان را در سمت راست می‌بستند... شمشیرها نیز در سمت چپ آویخته می‌شد. شلوار نظامیان ارشد پارچه نخی راه راه، ابریشمی، گشاد و بلند بود که به خاطر چکمه‌های بلند مشکی فقط تا زیر زانو جای ورود به داخل چکمه دیده می‌شد. پاشنه این چکمه‌ها چنان بلند و باریک بود که راه رفتن با آن تقریباً غیر ممکن می‌نمود به همین دلیل وقتی افسران از اسب پیاده می‌شدند نوکران بلافاصله نعلین جلوی پای آنها می‌گذاردند».

نیروهای بیگانه در حد افسران عالی رتبه و پست فرماندهی در ارتش زند دیده نمی‌شدند. حتی در بدنه ارتش و در حد سربازان عادی نیز همچون عصر افشاریه که از افغانها بهره می‌بردند، پرهیز می‌شد. این حسن تدبیر نتیجه سابقه بدی بود که جنگجویان افغانی در اواخر دوره صفویه و سپس بعد از مرگ نادر بر ذهن و روح مردم ایران و حاکمانشان بر جای نهاده بودند. مخصوصاً بعد از آنکه

بسیاری از آنها در ارتش سلاطین یاسپاه محلی حکام مناطق مختلف ایران ادغام و مستحیل شدند، گروهی دیگر تحت فرماندهی آزادخان افغان از آذربایجان تا مازندران و گیلان هنوز به کشتار و چپاول مردم مشغول بودند. سرانجام محمدحسن خان قاجار در نواحی گیلان و سپس کریم خان در نقاط مختلف توانستند آنها را متفرق نمایند.در اینمورد به نوشته گلستانه کریم خان پس از مسلط شدن بر مدعیان و حریفان، درصدد برآمد ریشه عنصر افغانی را در ارتش ایران بخشکاند. بنابراین با طراحی یک برنامه حساب شده،در عید نوروز این خواسته را به منصه ظهور رسانید. وی به بهانه آن که در سلام نوروزی آن سال قرار است در تهران به سرداران و فرماندهان بزرگ افغان و تعدادی از نظامیان تحت فرماندهی آنها خلعت بدهد، همه را در یکجا جمع کرد. سپس در ساعتی معین ایرانیان «با شمشیرهای آبدار» یکباره ۹۰۰۰ نفر از آنان را سر بریدند. در ایالات مختلف نیز حاکمان و والیان دست به اقدامات مشابهی زدند. از جمله در شهر استراباد زکی خان نیز در ایام نوروز به قتل عام آنان پرداخت و فقط ۲۰۰ تن از سواران افغانی که متوجه قضایا شده بودند بعد از مقاومتی کوتاه، خود را به کنار آب گرگان (گرگان رود) رساندند و در دشت گرگان به میان ترکمنها پناه بردند. پس از این وقایع در سراسر ایران اسباب و اموال آنها نیز مصادره گردید تابدین وسیله کانون فتنه و عصیان افغان در درون ارتش ایران نابود گردد.(۳۷)

## نیروی دریائی و اوضاع خلیج فارس

تحرکی که در زمان نادر برای ایجاد نیروی دریائی ایران انجام گرفته بود متاسفانه در عصر زند ادامه نیافت. در صورتیکه در این عهد نیز به چند دلیل می‌یابد به تکمیل این نیرو توجه ویژه می‌گردید: ۱ - مشکلات و اغتشاشاتی که توسط اعراب و حاشیه نشینهای مناطق ساحلی مخصوصاً میرمُهّنا و جنگجویانش بوجود آورده بودند ۲ - اهمیت بنادر سواحل شرقی خلیج از نظر تجاری و اقتصادی که متعلق به ایران بود. متاسفانه بی‌توجهی به این مسئله کار را به جائی رساند که مرکز ثقل تجارت از این بنادر به سوی بصره کشیده شد. کریم خان نیز بجای اینکه به احداث تاسیسات بندری، تسهیلات گمرکی و چگونگی امور مربوط به صادرات و واردات در جهت توسعه این بنادر بپردازد، چاره را در فتح بصره دید ۳- حضور نیروهای دریائی کشورهای بیگانه همچون انگلیس، فرانسه و هلند در این بنادر و بر روی آبهای خلیج فارس.

آنچه که در این عهد بعنوان نیروی دریائی در حال احتضار در این نواحی وجود داشت چیزی جز چند کشتی باقی مانده عصر افشاریه (نادر) نبود که از این امکانات هم نتوانستند در محاصره بصره بخوبی بهره ببرند. صادق‌خان فرمانده ارتش اعزامی ایرانیان به بصره، بخاطر نبود ناوگان جنگی یا عدم استفاده بهینه از همان چند کشتی عصر نادری، مجبور شد دهانه آبراه مشرف به شرق بصره را

بوسیله چند زنجیر مسدود نماید و تعدادی از نیروهای مسلح را به حراست از آنجابگمارد که آنهم در برابر هجوم اعراب برای کمک رسانی به مدافعان و اهالی بصره، نتیجه مطلوبی ببار نیاورد.

وجود این ضعف و سستی‌ها و اطلاع نداشتن از قدرت بهره‌وری از ناوگان جنگی در خلیج فارس، سبب گردید اغتشاشات و شورش میر مهنا این سواحل را یکی از نقاط ناامن قلمرو دولت زندیه بنمایاند و به صورت غده چرکین غیر قابل جراحی در پیکر مرزهای آبی ایران درآورد. میرمهنا که از مدتی قبل حکومتش بر بندر ریگ به عنوان «ریش سفید جماعت و غائی» به رسمیت شناخته شده بود، ناگهان علم عصیان و استقلال برافراشت. در طول مدت این شورش و سرکشی، تجارت دریایی در خلیج ضربه جبران‌ناپذیر خورد و در عوض بر اهمیت و اعتبار بندر بصره افزود. در سال ۱۱۶۹ هـ (۱۷۵۵ م) بین نیروهای میرمهنا در بندر ریگ با هلندیها که آنجا را آخرین پایگاه نظامی - تجاری خود می‌دانستند، درگیری سختی ایجاد شد و بدنبال آن تاسیسات کمپانی هند شرقی هلند ویران گردید. سپس نیروهای ظفرمند میرمهنا مناطق جدید سواحل از جمله خارکو را متصرف شدند و پس از فتح خارک، آنجا را مرکز ستاد عملیاتی خود قرار دادند.

در بندر عباس در پی اختلاف و درگیریهای نظامی بین انگلیس و فرانسه، کشتی‌های توپدار فرانسه دفتر نمایندگی حریف را ویران کردند و ضربه سختی بر آنان وارد نمودند. انگلیسیها که از میر مهنا هم راضی نبودند و اعتمادی به استفاده از نیروهای وی علیه فرانسویها نداشتند، به دربار ایران پناه آوردند. آنها به هر وسیله‌ای که ممکن بود توانستند گره خود را بدست دربار ایران و شخص کریم‌خان باز کنند. از جمله به موجب حکم و مجوزی که در اختیارشان نهاده شد، قادر گردیدند در ایران آزادانه به تجارت بپردازند و صادرات و واردات اجناس پشمی را در انحصار خود بگیرند. همچنین مقرر شد تا زمانیکه انگلیسیها در بوشهر دفتر نمایندگی دایر می‌کنند کشورهای دیگر حق اقدام مشابهی را نداشته باشند. در مقابل واگذاری این امتیاز، طرف ایرانی هم از انگلیسیها برای اقدامات نظامی خود علیه نیروهای میرمهنا تقاضای مساعدت مخصوصاً در امر واگذاری کشتی نمود. اینک تجربه تاریخی عصر شاه عباس اول صفوی بار دیگر پس از ۱۵۰ سال تکرار می‌گردید. انگلیسیها تعدادی از ناوهای جنگی خود را در اختیار نیروهای ایرانی نهادند سپس برای خشنودی درباریان و شخص شاه، به کمک شیخ سعدان بوشهری که به نوشته نیپور دارای یک کشتی بزرگ و چندکشتی کوچک بود، وارد عملیات آبی - خشکی علیه نیروهای میرمهنا در خارک شدند. اما اقدامات آنها به جائی نرسید و آخرین تلاشهایشان نیز با ناکامی مواجه گشت. بسیاری ازانگلیسیها کشته شدند و اسرایشان را هم بدستور میرمهنا بر زورقها نشاندند و به وطنشان بازگرداندند، دژ آنها نیز بلادرنگ تصرف گردید. این موفقیتها زنگهای خطر را برای فرانسویها هم که زخم خورده بودند، بصدا درآورد. بویژه آنکه مطمئن بودند حریف آنها انگلیسیها بزودی بخاطر درگیر بودن در جنگهای

استقلال طلبانه قاره آمریکا، فرصت نمی‌یافتند دست به اقدام مجدد بزنند. بنابراین شتابزده در سال ۱۷۶۹ م (۱۱۸۳ ه) در شیراز با کریم خان و نزدیکان وی تماس گرفتند و موفق به اخذ مجوز انحصاری تجارت در خلیج فارس مخصوصاً در جزیره خارک شدند. اما کریم خان هم واگذاری این امتیاز را منوط و مشروط به چند شرط نمود، الف: کمکهای نظامی و دریایی فرانسویها برای اقدامات ایران علیه میرمهنا ب: مهیا نمودن ۲۰۰۰۰۰۰ قواره پارچه برای ایرانیها که قرار بود مقداری از آن به سربازان ارتش واگذار گردد.

با پذیرش این شروط چند ماه بعد کریم خان سپاهی مجهز به ادوات سنگین روانه جزیره خارک و بندر ریگ کرد. در مورد استقرار نیروهای ایرانی در این نواحی، نیبور در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد: «... اختلافات میر مهنا با کریم خان شدید است ... قلعه خورموج دارای دیوار و خندق بیرون دیوار است. سپاهی که در اینجا جمع شده‌اند ۵۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰ پیاده هستند. سواران اسلحه‌هایشان کارابین و طپانچه است. سواره دو طپانچه دارد یکی در جلو و دیگری در پشت که زیر کمر می‌بندد. اما اسلحه این پیاده نظام تفنگ سرپر است ... بعضی از افسران گرجی و ارمنی هم حضور دارند که صاحب زیباترین تفنگها، طپانچه‌ها و خنجرها می‌باشند».

انگلیسیها با مطلع شدن از رابطه‌وپیوند بین ایران و فرانسه، مخصوصاً اقدامات مشترک جنگی آنهم در یک منطقه فوق‌العاده حساس تجاری ـ نظامی، بشدت پریشان و نگران گشتند. قابل ذکر است که این دو کشور از سالها قبل در اروپا درگیر رقابتهای شدید اقتصادی بودند که در نهایت منجر به جنگهای مکرر بین آنها نیز شد. پایان این جنگها به موفقیت و سربلندی انگلیسیها انجامید. از این تاریخ فرانسویها از موضع ضعف صحنه‌های رقابت و درگیری را به خارج از قلمرو اروپا و به سراسر جهان گسترش دادند. در شمال قاره آمریکا که انگلیسیها با ۱۳ مهاجرنشین درکشمکش شدید بودند، فرانسویها با حمایت از شورشیان استقلال‌طلب، جبهه جدیدی علیه آنان گشودند. سرانجام در سال ۱۷۶۵ م یعنی حدود سالهایی که انگلیس در خلیج فارس با نیروهای مهنا درگیر جنگ و گریز بود، مهاجر نشینان ساحل غربی اقیانوس اطلس در قاره آمریکا علیه مالیاتهای احجاف آمیز وضع شده از سوی انگلیسیها، شورشی عظیم به راه انداختند. آنها طی نبردهای خونین برای کسب استقلال به رهبری جورج واشنگتن، نیروهای انگلیس را به سختی شکست دادند و در سال ۱۷۷۶م با نام ایالات متحده آمریکا اعلام استقلال نمودند.

از دست دادن منافع اقتصادی و تجاری در این پهنه بزرگ، انگلیسیها را به تکاپو انداخت تا نظری جدید به سایر مناطق جهان در جهت حفظ و یا توسعه منافع استعماری خود داشته باشند. از جمله این نقاط خلیج فارس و بنادر سواحل شرقی متعلق به ایران بود. ولی فرانسویها به تهدیدات و نگرانیهای آنان وقعی ننهادند و به یاری ایرانیان شتافتند. بنابراین نیروهای مشترک دو کشور با اجرای

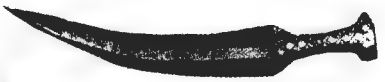
عملیات ضربتی، ناگهان بندر ریگ را تحت محاصره شدید گرفتند آنچنانکه میر مهنا و یاران نزدیک وی فقط توانستند به تنهایی جان از معرکه بدر ببرند و شتابان وارد بصره شوند. اما این انتخاب مکان با درایت همراه نبود زیرا توسط عمال عمر پاشا حاکم بغداد که بصره هم در حوزه حکومتش بود، دستگیر و سپس کشته شد. پس از این واقعه کریم خان حکومت بندر ریگ را به حسن سلطان سپرد و اموال میر مهنا را نیز بین مردم خارک تقسیم کرد.[۳۸]

## منابع


۱ - تاریخ گیتی گشا، صص ۱۵ به بعد
۲ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، صص ۴۴ و ۴۵
۳ - کریم خان زند، ص ۳۴
۴ - همان، صص ۲۳۵ تا ۳۴۰ - تاریخ ایران زمین، ص ۳۱۳
۵ - مجمل التواریخ، صص ۲۰۸ تا ۲۱۰
۶ - همان، ص ۲۱۴ - تاریخ محمدی، ص ۳۲ -روضه الصفا، جلد ۹، خلاصه صص ۱ تا ۴۰
۷ - گلشن مراد، صص ۵۰ تا ۵۲
۸ - همان، صص ۶۲ تا ۶۶ ، ۷۸ و ۷۹
۹ - کریم خان زند، ص ۱۴۹
۱۰ - گلشن مراد، صص ۸۷، ۸۸و ۹۱
۱۱ - تاریخ محمدی، ص ۴۰
۱۲ - تاریخ گیتی گشا، صص ۹۶ تا ۱۰۸ - گلشن مراد، صص ۱۴۴ تا ۱۴۸، ۱۵۹ و ۱۶۱
۱۳ - گلشن مراد، صص ۱۶۳ تا ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲
۱۴ - تاریخ گیتی گشا، صص ۹۶ تا ۱۰۸ - کریم خان زند، ص ۹۲
۱۵ - تاریخ گیتی گشا، صص ۱۸۶، ۱۸۸ تا ۲۱۰ ، ۱۳۲ تا ۱۳۴ و ۱۳۸ - گلشن مراد، صص ۳۲۳ تا ۳۲۷ ، ۳۳۰، ۳۳۶ و ۳۵۰ - کریم خان زند، صص ۱۴۹، ۱۳۶ تا ۱۴۶ - تاریخ زندیه، جلد ۱، صص ۱۷۵ تا ۱۹۲
۱۶ - غروب خاندان زند، جلد۱، صص ۳۲، ۳۳ و ۴۵ - تاریخ گیتی گشا، صص ۴۷۸ تا ۴۸۰
۱۷ - گلشن مراد، صص ۵۹۹، ۶۱۱ و ۶۲۰ - غروب خاندان، جلد۱، صص ۵۵، ۵۸ تا ۶۶
۱۸ - تاریخ روضه الصفا، جلد ۹، ص ۱۸۷ - غروب خاندان زند،جلد ۱، صص ۹۴ تا ۹۶
۱۹ - غروب خاندان زند، صص ۱۰۷ تا ۱۱۴ - گلشن مراد، صص ۶۷۰ تا ۶۸۲ - تاریخ گیتی گشا، صص ۲۴۱ تا ۲۶۲
۲۰ - گلشن مراد، صص ۵۵۶ تا ۵۵۹
۲۱ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۵ - تاریخ محمدی، صص ۱۴۰و ۱۴۱
۲۲ - تاریخ محمدی، صفات متعدد
۲۳ - تاریخ محمدی، صص ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۴۵و ۲۴۹
۲۴ - همان، ص ۱۸۸
۲۵ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۲۴۲
۲۶ - فهرس التواریخ، صص ۳۱۲ تا ۳۱۶ - از نادر تاکودتای رضاخان میر پنج، ص ۱۹۴ - غروب خاندان زند، جلد۱، صص ۲۳۵ تا ۲۴۰
۲۷ - از نادر تاکودتای رضاخان میرپنج، صص ۱۹۷ و ۲۰۲
۲۸ - فهرس‌التواریخ، ص ۳۱۸ - تاریخ محمدی، صص ۱۲۶ و ۱۲۷ - غروب خاندان زند، جلد۱،ص ۲۶۶
۲۹ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۲۵۴ تا ۲۵۹ - غروب خاندان زند، جلد ۱، صص ۲۶۸ و ۲۶۹
۳۰ - تاریخ ایران، جلد ۲، ص ۱۰۴ - تاریخ محمدی، صص ۲۴۷ تا ۲۵۴ - تاریخ گیتی گشا، صص ۳۷۴ تا ۳۹۲
۳۱ - خاطرات تاریخی و جغرافیایی سفرهای ترکیه،ایران و عربستان، (کنت دوفریر، ۲ جلدی، چاپ پاریس)،صص ۱۲۱ تا ۱۲۴
۳۲ - مجمل التواریخ، بخش تعلیمات، ص ۴۵۲
۳۳ - تاریخ محمدی، ص ۴۰
۳۴ - رستم التواریخ، ص ۴۱۴
۳۵ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، ص ۱۴۲
۳۶ - همان، ص ۱۴۲
۳۷ - منابع کل این بخش: تاریخ گیتی گشا، صص ۲۷۲، ۱۳۱ و ۱۳۸ - گلشن مراد، صص ۳۶۵ تا ۳۶۸ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۷۰۷ - تاریخ زندیه، صص ۹۴ تا ۱۰۱ - کریم خان زند،صص ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲و ۲۴۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، صص ۱۳۷ تا ۱۴۴ - سفرنامه نیپور، صص ۳۶، ۴۰ ، ۴۹، ۵۰، ۷۱و۱۶۳
۳۸ - تاریخ زندیه، صص ۲۴۰ - گلشن مراد، صص ۲۷۴ تا ۲۷۸ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، ص۶۷ تا ۷۰



شمشیر معروف کریم خان زند
با غلاف ـ ساخت ایران عمل
«علی اصغر» ۱۱۸۹ هـ
(موزه نظامی ارتش)



خنجر فولادی ـ قبضه طلاکوب شده،
ساخت اصفهان



فرمانده عصر زندیه به همراه
شمشیر، طپانچه و باروت‌دان

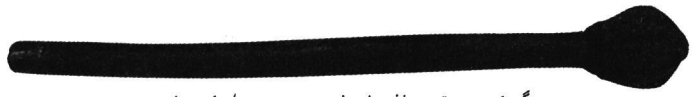
درفشدار عصر زندیه
(براساس رژه)



تیردان چرمی عصر
زندیه ـ قد ۸۰ سانت
(موزه نظامی تهران)

درفش دار درفش شیر و
خورشید با نوار سبز دور
درفش ـ عصر زند .
طرح استنباطی به استناد
به متون تاریخی
(راهنمای ۱۵)

سرباز پیاده تفنگچی عصر
زندیه همراه تفنگ، انبانه
(کیسه) باروت، جا فشنگی، تپانچه، خنجر
و شمشیر.



گرز چوبی تراش داده شده ـ وزن ۲/۵ کیلو، قد ۱/۵ متر (موزه نظامی ارتش، تهران، سعدآباد)



سرنیزه فولادی عصر زندیه ـ دو طرف هلالی این سرنیزه برای‌انداختن‌به گردن سواره نظام دشمن و افکندن او بر زمین بکار می‌رفت.
(موزه نظامی تهران)



تصویر یک کرد جنگجوی پیاده در اواخر دوره زند (حکاکی روی مس به سال ۱۸۰۸ م، اندازه ۶۰× ۱۴۰ سانت)

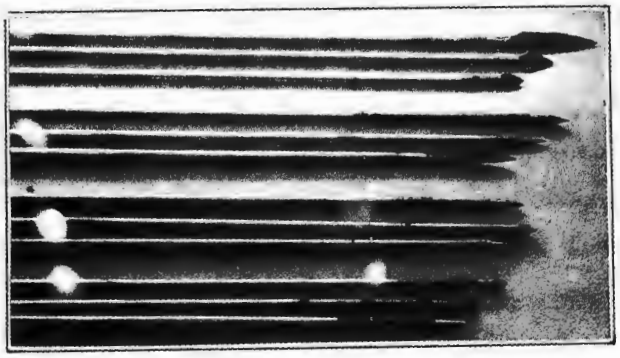


تندیس سرباز پیاده تفنگچی ارتش ایران در عصر زند ـ (موزه نظامی تهران)



یکی از صحنه‌های نبرد سپاه ایران در عصر کریم‌خان زند

تیر و پیکانهای فولادی گوناگون متعلق به عهد زندیه ـ در انتهای تمام چوبه‌های تیر پر نصب می‌گردید تا به هنگام رها شدن از کمان هم تعادل داشته باشد و هم ضریب خطا را برای خوردن به هدف کم نماید.



**قاجاریه (۱۲۰۹ - ۱۳۴۴ هـ.ق / ۱۷۹۴ - ۱۹۲۵ م)**

ایل قاجار از طوایف ترک زبانی بودند که همراه کشورگشایان تاتار در زمان چنگیز به نواحی شام و سپس ارمنستان آمدند. آنها یکی از هفت ایل قزلباش به حساب می‌آمدند که در رسیدن خاندان صفوی به تاج و تخت نقش مهمی ایفا کردند و از همین روزن نیز به درون حیات سیاسی ایران راه یافتند.

شاه عباس آنان را از ارمنستان به سه ناحیه مرزی ایران کوچاند. یک دسته را به گرجستان (قراباغ)، دسته دوم را برای دفاع در مقابل ازبکان به مرو و آخرین دسته را در استراباد اسکان داد تا سدی مقاوم در برابر تهاجم ترکمانان ایجاد نمایند. دسته سوم در ناحیه استراباد به دو گروه مهم منقسم گردیدند، آنهایی که در قسمت بالائی قلعه مبارک آباد (آق قلا یا آق قلعه فعلی در ۱۸ کیلومتری شمال گرگان) و آن سوی رود گرگان مقیم شدند **یوخاری باش** و دسته دومی که در قسمت پائین و این سوی رود اقامت گزیدند **اشاقه باش** نام گرفتند. سالها بین این دو طایفه در مبارک آباد، استراباد و سپس در نقاط دیگر ایران اختلافات شدیدی حاکم بود.

فتحعلی خان قاجار سردار بزرگ اواخر دور صفوی، رئیس تیره قوانلو (از اشاقه باشها) بود و مدتها از مقربین دستگاه شاه طهماسب صفوی به حساب می‌آمد. اما مدت زمانی بعد با توطئه درباریان در رقابت با نادر بقتل رسید. پس از وی پسرش محمدحسن‌خان قاجار سالها با سپاه افشار و سپس زندیه به جنگهای طولانی پرداخت، ولی او نیز کشته شد. بعد از مرگ وی چند صباحی دو پسرش آقامحمدخان و حسینقلی‌خان جهانسوز گروگان کریم خان زند (شوهر عمشان) بودند. با مرگ کریم خان،آقا محمدخان بوسیله عادلشاه مقطوع النسل شد،[1] اما اندکی بعد توانست در میان کشمکشهای شدید جانشینان کریم خان،کر و فری نماید و بار دیگر با تکرار تجربه تلخ تاریخ ایران یعنی «صعود و سقوط ایلات و قبایل»، اینبار ایل قاجار و سر طایفه‌های آن بجای طوایف زند بر بلندای قدرت نشینند.

**آقا محمد خان (۱۲۰۰ - ۱۲۱۱ هـ. ق / ۱۷۸۵ - ۱۷۹۶ م)**

او در زمان حکومت علیمردان‌خان زند و در اوج رقابت و جنگ و ستیز مدعیان قدرتمند زندیه، قد علم نمود. سپس در منطقه استراباد مدتی را به تماس با سرداران دیگر گذراند. وی بزودی توانست از بین طوایف مختلف قاجار مثل دولو و قوینلو و قبایل دیگر از جمله افشار، قراگوزلو، بیات، خلج، عرب، ترک، دیلم، استرابادی، ترکمنهای دشت گرگان، کرد، تفنگچیان دامغانی، سمنانی، مازندرانی (که کشیکچیان خاص وی بودند) و جنگجویان حریفان مغلوب شده‌اش، سپاهی انبوه گردآورد و به سوی قدرت خیز بردارد. آنگاه قادر گردید با سرکوب لطفعلی خان زند آخرین

پادشاه جوان سلسله زندیه، به حیات سیاسی این خاندان نیز خاتمه دهد. با فارغ شدن از این مشکلات، به مقابله با سایر حریفان از جمله دو تن از برادرانش در ناحیه‌مازندران،استراباد، لاریجان، فیروزکوه و ساری پرداخت. برای جلوگیری از اطاله کلام وآشنائی با جزئیات وقایع این سالها، خوانندگان گرامی را به تاریخ اختصاصی دوره آقامحمد خان یعنی «تاریخ محمدی» نوشته محمد تقی ساروی ارجاع می‌دهیم

آقا محمد خان پس از رفع موانع گوناگون، سرانجام در سال ۱۲۰۰ هـ(۱۱۶۴ شمسی - ۱۷۸۵ م) در تهران پادشاهی خود را اعلام نمود. آنگاه استراباد و سپس ساری را برای مدتی مقر حکومت خود قرار داد. ولی اندکی بعد تهران را به پایتختی انتخاب کرد و حاجی ابراهیم خان کلانتر(وزیر سابق جعفرخان و لطفعلی خان زند) را به صدارت برگزید.

### حمله به گرجستان

هراکلیوس حاکم گرجستان پس از مرگ نادر اعلام استقلال نمود و در سال ۱۱۹۷ هـبر اساس معاهده‌ای که باکاترین دوم منعقد کرد، خود را تحت الحمایه دولت روس قرار داد، سپس گنجه را به اشغال خود درآورد. آقا محمدخان که تازه فرصت فراغت یافته بود ابتدا سعی کرد با وی از در مصالحه برآید. بنابراین پیشنهاد داد مایل است مناطق قراباغ،ایروان، شکی، شروان و آذربایجان را به او واگذار کند به شرط آنکه وی نیز از تبعیت دولت روس دست بردارد وگرجستان را مانند عصر صفویه باجگذار ایران بداند. ولی هراکلیوس این پیشنهاد را نپذیرفت و تصمیم به جنگ گرفت. آقا محمد خان هم میرزا محمدخان دولوی قاجار را بیگلربیگی تهران نمود و در اولین فرصت در ذیحجه سال ۱۲۰۹ به همراه ۴۰۰۰۰ نیرو (بقولی ۶۰۰۰۰ نفر) عازم گرجستان گشت. در آغاز حرکت بر طبق عادت، در شمال تهران سر راه شمیران و در طرف راست جاده جائی که بعدها فتحعلی شاه در آنجا «قصر قاجار» را ساخت،لشکرگاه برافراشت و چند روزی را به سان دیدن از سپاه و سرو سامان دادن به امورات لشکریان برای سفر جنگی گذراند.[۲] سپس طی احکامی «خانها، حکام و اهالی مناطق سر راه موظف گردیدند تا قوا و سیورسات و علوفه مهیا نمایند». در طی سفر مدافعان قلعه شوشی و حاکم آن ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر دست به مقاومت شدید زدند. آقامحمدخان و سردارانش که قصد نداشتند دفع الوقت نمایند، آنجا را رها کرده به سوی تفلیس آمدند و پس از یک نبرد سخت شهر را فتح کردندو هراکلیوس را به همراه جمعی از بزرگان و اشراف به کوهستانهاو اطراف گریزاندند. تفلیس پس از این اشغال دچار قتل عام و چپاول مهیبی گشت طوری که بسیاری از مردم از جمله کشیشان شهر را به رودکر ریختند و کلیساها را سوزاندند. سپس بسیاری از اهالی راکه تعدادشان بین ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر بود، به اسارت بردند.[۳] با مشاهده این وضع مردم ایروان بدون

مقاومت تسلیم شدند. این تسلیم مصادف شد با زمانی که ارتش روسیه به سرداری ژنرال گودویچ Godowith و ژوبوف Subov برای حمایت از هراکلیوس به سوی شهرهای قفقاز سرازیر گشته بودند. اما از خوش سعادتی خاندان قاجار، در این بحبوحه کاترین امپراتریس روسیه درگذشت و لشکریان روس قفقاز را ترک کردند. اینک تنها قلعه شوشی باقی مانده بود، بنابراین سپاهیان ایرانی بدان سو روانه شدند. در بین راه بر طبق روال همیشگی لشکرکشی‌های آقامحمدخان «نقاره خانه سپاه دائماً به بانگ و صدا بودند» و جنگاوران را در چنین جو روانی تهییج می‌کردند.[۴] بقیه ماجرای این سفر جنگی را استناد به نوشته‌های مورخ این عصر یعنی ساوری می‌کنیم: «... سپس اردوی شاه به سوی سلطانیه بیامد. نخست در این منطقه دستور داد شکار را از ناحیه زنجان به سوی سلطانیه جمع کردند و لشکریان چند روز به شکار پرداختند. آنگاه دو روزه به سوی اردبیل آمدند و کنار رود قراسو را مقر اردوگاه قرار دادند. اندکی بعد محمد حسین‌خان قوانلو را با فوجی از سپاه مامور کردند به سرپل خداآفرین رودخانه ارس‌رَوَد تا مردم قلعه شوشی آنرا خراب ننمایند... عده‌ای از بنایان اردو را بفرستادند تا پایه‌های متروک پل را تعمیر کرده و در آن سوی پل نیز ۴ برج بسازند... سپاهی هم به سرداری مصطفی خان به سوی طالش بفرستادند. سپس سلیمان خان را با ۵۰۰۰ تفنگچی و محمد حسین خان قاجار را به همراه ۳۰۰۰ سپاه به کمک مصطفی‌خان روانه نمودند. اهالی طالش زن و بچه را در کشتی نشانده به سمت سالیان گیلان فرستادند و خود به کوهها پناه بردند. شاه دستور داد در دریا به تعقیب آنها بپردازند... چند تن از امرای طالش راگردن بزدند و عده‌ای از اسرای آنها را به اردبیل و مازندران کوچ دادند». درادامه این سفر آقامحمدخان، سرداران بزرگ تحت امرش از جمله سلیمان‌خان، مصطفی‌خان و عبدالرحیم خان شیرازی راکه هر یک حاکم ایالتی از ایران نیز بودند به تناوب به همراه لشکریان متعدد جلوتر به فتح قلاع، دژها وشهرهای مختلف مامور کرد و خود به آرامی به همراه سایر سپاهیان بدنبال آنان به حرکت درآمد. حکام، خانها، اعیان و اهالی سر راه قبل از رسیدن اردوگاه بزرگ شاهانه، به همراه هدایا و پیشکشهای فراوان به حضور آقا محمدخان می‌رسیدند و مراتب اطاعت و انقیاد خود را اعلام می‌نمودند، وگرنه عدم حضور آنها به منزله مخالفت و اعلام آمادگی برای جنگ محسوب می‌گشت. سرانجام ۲۰ ذی الحجه ارتش قاجار جلوی قلعه شوشی مستقر شد. «جای آتشخانه» (محل استقرار آتشبار توپخانه و قلعه کوبها) را مشخص کردند و بلادرنگ قلعه را به توپ و خمپاره بستند. روز بعد ابراهیم‌خلیل حاکم شوشی در راس ۸۰۰۰ جنگجو از قلعه بیرون آمدند و به نبردی سخت پرداختند. در این مصاف ۵۰۰ نفر از آنهاکشته شدند و ۱۱۰ نفر اسیر گشتند که بلافاصله در حضور آقامحمدخان همگی را به قتل رساندند. جنگ و گریز تا چندین روز بدین منوال ادامه یافت تا بلاخره ابراهیم‌خلیل و اعیان و اشراف قلعه شوشی دریافتند پایداری آنها سرانجامی غیر از شکست و سپس قتل عام نخواهد داشت. بنابراین با فرستادن پیامی محرمانه ،

تقاضای عفو و امان کردند. آقا محمدخان پیشنهاد آنها را پذیرفت و مقرر شد «چند هزار تومان وجه نقد ویکی از پسرانش رابه گروگان بدهد». در پی این گروه، بسیاری از خانها و حاکمان قلاع و شهرهای اطراف نیز پول، کالا و پیشکش‌های فراوان اهداء نمودند. از جمله شیخعلی‌خان قبه‌ای ۵۰۰۰ تومان پول نقد به اردوگاه آورد و تقدیم آقامحمدخان کرد. آنگاه لشکریان «تیپ تیپ، دسته دسته ... از چرخچیان ترک، سربازان با تیغهای مصری، سپرهای هندی، رماح خطی، کمانهای چاچی و تیر غیلاق ... به همراه توپها و خمپاره‌ها روانه گشتند».[۵]

**اواخر عمر و مرگ آقامحمدخان**

پس از بدست آوردن پیروزیهای مداوم، فضای سیاسی مناسبی در افکار عمومی مردم ایران ایجاد شده بود تا در پناه آن آقامحمدخان بتواند در سال ۱۲۱۰ه رسماً در کاخ گلستان تاجگذاری نماید. اینک شاه ایران بجز خراسان که در دست شاهرخ کور (نوه نادرشاه افشار) بود، همه ایالات را تحت سیطره خود داشت. بنابراین پس از ورود به ایالت استراباد و سرکوب تراکمه این منطقه که بتازگی دست به اغتشاشات مکرر زده بودند، به خراسان رفت. شاهرخ به همراه اشراف مشهد به استقبال او آمد و مورد ملاطفت قرار گرفت. اما چند صباحی بعد برای گرفتن اقرار و یافتن جواهرات نادری او را در زیر شدیدترین شکنجه‌ها به قتل رساند. بدین وسیله قسمتی از ثروتهای مورد نظر بدست آقامحمدخان افتاد تا آنرا برای هزینه‌های سفر جنگی مجدد به سوی گرجستان بکار گیرد. اتفاقاً در همین سفر بخاطر خشمی که بر دو تن از نوکران خود گرفت دستور قتل آنها را صادر کرد. ولی قبل از اجرای این حکم، آن دو تن در شب ۲۷ ذی الحجه سال ۱۲۱۱ (۱۷۹۶م - ۱۱۷۵ ش) به هنگام سحر او را در سن ۶۳ سالگی بقتل رساندند و به عمر بنیانگذار سلسله قاجار در اردوگاه نظامی‌اش خاتمه دادند.

آقا محمدخان شخصی بود که در میان دود و باروت و چکاچک شمشیرهای جبهه‌های نبرد توانست حریفان قدرتمندی را مطیع نماید. او سرکردگان و خانهای مختلف قاجار از جمله دولوها را بتدریج از نواحی مختلف همچون استراباد (گرگان فعلی) به تهران کشاند و آرام آرام نیروهای مسلح آنها را در ارتش خود تحلیل برد. سپس با سپردن پست، مقام و حکومت ایلات مختلف، خود آنها را نیز به کرنش و اطاعت درآورد. وی در امر سپاهیگری حساسیت زیادی داشت طوری که رعایت حال نظامیان را نموده و حتی‌المقدور وسایل آسایش و تفریح آنها را مهیا می‌کرد. ورزشهای رزمی از جمله سوارکاری و بکار بردن اسلحه یکی از مهمترین مواردی بود که اوقات آسایش و تفریح آنها را پر می‌نمود.[۶] به نوشته لمبتون: «یکی از سیاستهای مالی آقامحمدخان در امور قشون آن بود که سعی داشت مواجب سپاهیانش به پول نقد پرداخت شود و نمی‌خواسته است که سیاست واگذار کردن عواید

اراضی و عطای تیول به لشکریان را از سر گرفته و احیا کند. اما جانشیانش روش عطای تیول را به ماموران لشکری و کشوری در پیش گرفتند. با این همه قسمت اعظم مالیات مملکتی را در عهد او به مقاطعه می‌گذاشتند».(۷)

با توجه به عنایت شدیدی که آقامحمدخان به لشکریان داشت، در پی اصلاحات در ارتش نیز برآمده بود، اما جنگهای متعدد و دوران کوتاه حکومتش، چنین فرصتی را به او نداد. یکی از دلایل اثبات چنین مدعائی یادداشتهای سرهنگ دروویل است که می‌نویسد: «آقامحمدخان در اواخر عمر چند تن از افسران مهاجر روسی را بکار تعلیم قوای ارتش خود در شهر قزوین گماشت آن‌چنانکه چندین گردان ناقص را نیز تشکیل دادند. این هیئت نخستین افسران خارجی پس از برادران شرلی زمان شاه عباس بودند که در ارتش ایران به کار تعلیم و تربیت نظامیان پرداختند».(۸)

**فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هـ.ق / ۱۷۹۷ - ۱۸۳۴م)**

پس از قتل آقامحمدخان غوغائی در اردوگاه نظامی او برپا شد طوریکه در پی شایعات فراوان، بار دیگر مدعیان قدرت را به جنب و جوش انداخت. قسمتی از اردوی وی به سرکردگی صادق خان شقاقی اغتشاشات وسیعی به راه انداختند، ولی با تدبیر حاجی ابراهیم خان کلانتر بقیه سپاه به سوی تهران گسیل شدند. سپس با حمایت محمدخان‌قاجار حاکم تهران، باباخان برادرزاده آقامحمدخان که قبلاً به ولیعهدی برگزیده شده بود در تاریخ ۲۰ صفر ۱۲۱۲هـ(۱۱۷۶ ش) خود را به تهران رساند و چند روز بعد در ۲۶ سالگی بنام فتحعلی شاه تاج شاهی را بر سر نهاد. شاه جوان صادق‌خان شقاقی را که سپاهش تا قزوین نیز آمده بود، مورد عفو قرار داد و جواهرات آقامحمدخان را از او بازپس گرفت، آنگاه حکومت سراب را به او واگذار کرد. ولی بقیه مدعیان قدرت پس از سرکوب یا کور شدند و یا بقتل رسیدند. مهمترین این مدعیان که متاسفانه هر یک جنگاوران زیادی را هم بدنبال خود داشتند، عبارت بودند از: محمدخان زند پسر زکی خان، علیقلی‌خان قاجار برادر آقا محمدخان، حسینعلی خان (برادر خود فتحعلی شاه) و نادر میرزا پسر شاهرخ کور.(۹) با آرام کردن مدعیان و ایجاد آرامش نسبی در ایران، در ذیحجه سال ۱۲۱۳ هـ فتحعلی شاه فرزندش عباس میرزا را به ولیعهدی برگزید و سپس فرمانروائی آذربایجان را به او سپرد تا تجربه و تمرینی برای حکومت آینده‌اش باشد. برای پیشبرد امور هم میرزا عیسی فراهانی (قائم مقام اول) را به وزارت وی منصوب نمود.

**اوضاع جهانی و روابط ایران با دول خارجی**

اروپا از قرون قبل با اولین انقلاب بورژوازی (سرمایه‌داری ـ کاپیتالیسم) در انگلیس در زمان

کرامول و سپس در فرانسه و سایر کشورهای دیگر، وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود شد. رشد تجارت، انباشت سرمایه اولیه، سفرهای دریائی، اکتشاف مناطق جدید، پیشرفت علم، انقلاب صنعتی، اختراعات متعدد بویژه در زمینه استفاده از ماشین بخار، ظهور مکاتب فکری و اندیشه‌های سیاسی و شکل‌گیری افکار عمومی جدید با طلیعه رنسانس، همه و همه باعث توسعه اقتصادی و سیاسی وسیعی در عرصه این قاره گردید. گسترش کارخانه‌ها و تولید انبوه کالاها که از تبعات و بازتابهای ساختار تولیدی (فرماسیون) نظام کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) بود، کم کم رقابت بین این کشورها از جمله پرتغال، اسپانیا، انگلیس، فرانسه و هلند را شدت بخشید. آنها بتدریج خیزش به سوی کشورگشائی و مستعمره‌یابی را آغاز کردند تا بر منابع مواد خام، نیروی کار ارزان و سپس بازاریابی برای فروش کالاهای تولیدی خود، دست یابند. متاسفانه این خصلتهای استعماری و در نهایت امپریالیستی منجر به جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م) و سپس جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵م) شد که کشتار هولناک، تخریب و بدبختیهای فراوانی را برای بشریت به ارمغان آورد. در اینجا به ذکر فهرست‌دار مختصری از رقابتها و مسائل مهم جهانی این قدرتها می‌پردازیم تا حضور و درگیری آنها در ایران برای خوانندگان گرامی مشهود و ملموس گردد.

با توجه به دلایلی که به طور مختصر در بالا ذکر شد، پس از گذشت «قرون وسطی» عصر **رنسانس** Renaissance (حدود سالهای بین ۱۲۵۰ تا ۱۶۵۰م) آغاز گردید. مشخصات اصلی این دوران علاوه بر مواردی که مذکور افتاد، افول قدرت و اعتبار کلیساها، پاپها و قدرت یابی پرتستانیسم، زوال و نابودی تدریجی سیستم فئودالی، رشد شهرنشینی وشکل گیری طبقه بورژوای شهرنشین،گسترش تدریجی نظام سرمایه‌داری و تجارت را نیز بایدنام برد. مهد اولیه و مراکز اصلی این تحولات در فرانسه بود. فرانسویها آرام آرام رو در روی انگلیسیها قرار گرفتند، زیرا آنها توانسته بودند تاحدود یک قرن قبل از این، حریفانی همچون پرتغالیها و اسپانیائیها را در صحنه‌های مختلف رقابتهای تجاری، اقتصادی و نظامی تضعیف نمایند. اینک دو مهره اصلی صحنه‌های رقابت چه در اروپا و چه در جهان، فرانسویها و انگلیسیها بودند که تدریجاً هلندیها هم وارد کارزار شدند. نخستین اصطکاکها **جنگهای سی ساله** (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸م) مصادف باحکومت صفویان در ایران بود که در زمان ریشیلیو Riclelieu صدر اعظم بزرگ فرانسه اتفاق افتاد. در این جنگها بسیاری از کشورهای اروپائی مثل هلند، اسپانیا، آلمان، دانمارک و سوئد شرکت داشتند که د رنهایت به تضعیف تعدادی از آنها و سربلندی فرانسویها انجامید، طوریکه در اوایل حکومت ۷۰ ساله لوئی چهارم، فرانسه یکی از قدرت‌مندترین دول اروپایی در قرن ۱۷م محسوب می‌گردید. در همین زمان از میان ویرانه‌های بجا ماندهٔ **«امپراتوری مقدس روم»** که در قرون وسطی بخش وسیعی از اروپای مرکزی را شامل می‌شد، زیر چتر حمایتی لوتریسم و پروتستانیسم، دو ایالت اتریش و پروس (بخش مهمی از آلمان آینده) به تدریج به

سوی قدرت‌یابی و توسعه طلبی خیز برداشتند، آنچنانکه تا اواخر همین قرن اتریش بدنبال اصطکاک با عثمانیها و پروس پس از اشغال لهستان بعنوان دو قدرت دیگر اروپا چهره عیان نمودند.

روسیه نیز که ابتدا کشور کوچکی شامل کی‌یف، مسکو و چند شهر و ایالت خُرد بود، پس از آنکه از زیر یوغ «اردوی طلائی مغولان» بیرون آمد، اندک اندک برای توسعه قلمرو خود به سوی اروپا نظر انداخت آنچنانکه در زمان پطر کبیر و جانشینانش، دست‌اندازی به سرحدات کشورهای دیگر از جمله ایران (اواخر دوره صفویه و اوایل دوره افشاریه) شکل خشن‌تری بخود گرفت.

انگلیس هم در طی این ایام پس از چند سال کشمکش وخونریزی بین کاتولیکها و پروتستانها که سرانجام‌به‌پیروزی پروتستانها انجامید، دچار تحول عمیقی شد. اولیور کرامول علیه شاه و پارلمان عصیان نمود و توانست نظام جمهوریت را بنیان گذارد. هرچند پس از مرگ وی با پیروزی نیروهای محافظه‌کار نظام پادشاهی مشروطه در انگلیس مجدداً حاکم شد ولی قدرت شاه تشریفاتی گشت و اقتدار اصلی در پارلمان تبلور یافت. انگلیسیها سپس در سال ۱۶۰۰م «شرکت هند شرقی انگلیس» را تاسیس کردند در پی آن دو سال بعد هلندیها «شرکت هند شرقی هلند» وآنگاه فرانسویها «شرکت هند شرقی فرانسه» را توسط کلبر بنیان گذاردند. از این تاریخ شرکت‌های بزرگ استعماری با توجه به ساختار اقتصادی و سیاسی که در اروپا شکل گرفته و به شدت بسوی تکامل می‌رفت، قلمروکشورهای مشرق زمین را علناً به اسم تجارت صحنه رقابت و کشمکشهای خود کردند. دو تا از مراکز ثقل این رقابت‌ها هند و خلیج فارس بود که اندک اندک بدنبال کشتی‌های تجاری، کشتی‌های توپ دار آنها نیز پهنه آبهای مختلف را جولانگاه اصطکاکهای خود نمودند. مرکز دیگر رقابت بویژه بین انگلیس و فرانسه سواحل اقیانوس اطلس بود که در پی اکتشافات دریائی و جغرافیائی اروپائیان، مورد هجوم استعماری این کشورهای رقیب قرار گرفت.بعدها مهاجران ۱۳ ایالات مهاجرنشین را در ساحل غربی اقیانوس اطلس بوجود آوردند. آنها بتدریج در مقابله با دولت و پارلمان انگلیس قرار گرفته و در نهایت پس از قیام توانستند به سال ۱۷۷۶ م اعلام استقلال نمایند وکشور «ایالات متحده آمریکا» را بنیان گذارند.بعدها در قرن ۱۹ م با پیشروی به سوی غرب و دفع سرخ پوستان بومی سرزمینهای جدید فتح گردید و تعداد ایالات نیز به ۵۲ عدد رسید.

در خلال همین وقایع که فرانسه نیز به حمایت از مهاجر نشینان قاره آمریکا پرداخته بود، خود از درون مواجه با تحول و انقلاب بزرگ‌ومهمی شد که در تاریخ به **«انقلاب کبیر فرانسه»** معروف است. این انقلاب توسط طبقه نو ظهور و رو به رشد«بورژوازی» در تشکلاتی مثل ژاکوبنها و ژیروندنها رهبری می‌شدند. یکی از دلایل برون مرزی این انقلاب که ریشه در عوامل مختلف داشت شکست فرانسویها در برابر سیاستهای انگلیس در عرصه جهانی بود.انگلیس در قرن ۱۶ م بر اسپانیا، در قرن ۱۷ م بر هلند و اینک در قرن ۱۸ م در طی جنگهای مکرر بر فرانسویها پیروز شده بود.مخصوصاً در

طی جنگهای ۷ ساله (۱۷۵۶ - ۱۷۶۳ م) بخش عظیمی از تصرفات فرانسه را در کاتارا و هند(مخصوصاً ایالت مهم بنگال) از چنگ آنها خارج نموده و این کشور را از درون دچار بحرانهای بزرگ کرد. این بحرانها تاثیر زیادی بر عوامل درونی انقلاب که محصول گذار از نظام فئودالیته به سرمایه داری بود برجای نهاد. این درگیرها و سیاستهای طبقات مختلف جامعه فرانسه با دستگاه حکومت سرانجام موجب اعدام شاه یعنی لوئی ۱۶ و گردن زدن او با گیوتین گردید. انقلاب فرانسه بدین وسیله در سال ۱۷۸۹ م (۱۲۰۴ هـ.ق - ۱۱۶۸ ش) مقارن با قدرت یابی آقا محمد خان قاجار به بار نشست.نظام مشروطه سلطنتی سه سال بعد ملغی و جمهوری اعلام شد. ولی دیری نپائید که اختلافات میان جناحهای حکومت جدید به ویژه بین رادیکالها و لیبرالها شدت گرفت و پس از سرکوبی ژاکوبنها در ترمیدور ۱۷۹۴ م و قدرت‌گیری «دیراکتور» (هیئت اجرائیه ۵ نفری)،در نهایت ناپلئون باکودتای‌سال ۱۷۹۹ م (مقارن با دومین سال حکومت فتحعلی شاه) تمام قدرت را در فرانسه قبضه کرد.

اینک اقتدارو امپراتوری ناپلئون (۱۸۰۴ - ۱۸۱۴ م) در پی سلطه جدی در سراسر جهان از جمله در خلیج فارس و ایران بود.مخصوصاً سرزمین ایران پل ارتباطی خوبی برای دسترسی و رسیدن به سرزمین هندکه انگلیسیها در آنجا حاکم بودند، محسوب می‌گشت.روسیه،انگلیس ،پروس،و ساکسونی بلافاصله علیه فرانسه متحد شدند. فرانسویها هم سعی کردند با انعقاد قرارداد «تیلسیت»روسها را از گردونه رقیبان خود حذف نمایند.اما چند صباحی بعد در طی «جنگ ملتها»پروس، اتریش و ساکسونی فرانسه را شکست سختی دادند بطوریکه بحرانهاو پیامدهای آن منجر به سرنگونی ناپلئون شد. بی درنگ «کنگره وین» با شرکت دولی همچون انگلیس،روسیه،اتریش،پروس، فرانسه تشکیل گردید که یکی از مهمترین تصمیمات آن زمان اروپا در این کنگره گرفته شد (۱۸۱۵ م - ۱۲۳۰ هـ.ق / دو سال قبل از معاهده گلستان).

در پایان همین سال «اتحاد مقدس»با حضور سه‌کشور روسیه،پروس و اتریش با هدف جلوگیری از انقلاب در اروپا بوجود آمد.اما شورش و انقلابهای سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ م قاره اروپا را به تلاطم در آورد که دستاوردهای مهمی از جمله وحدت ایتالیا تحت رهبری ناسیونالیستهائی همچون جوزف گاریبالدی و کاوور Cavour،وحدت آلمان شامل مناطقی همچون پروس و ایالات آلمانی «اتحادیه راین» تحت رهبری‌بیسمارک Bismarck را به همراه داشت. با پیروزی ارتش این اتحادیه در جنگ علیه فرانسویها به سال ۱۸۷۰ م (۱۲۸۷ هـ.ق)، امپراتوری آلمان (رایش) رسماً پای به عرصه وجود نهاد. متاسفانه با ورود این کشور جدید به صحنه‌های سیاسی و تجاری اروپا و جهان، تنش هاو رقابتها با فرانسه تحت رهبری لوئی ناپلئون (ناپلئون سوم) بر سر مستعمرات در آسیاو آفریقا بالا گرفت. از آن‌سو رقابت اتریش و روسیه نیز به بالاترین حد ممکن رسید. روسیه اینک در تعقیب

سیاست پطر کبیر به جنوب سرزمین خود یعنی شمال و سپس جنوب غربی ایران، سر زمینهای امپراتوری عثمانی و مناطق مختلف سیبری تا حدود مرزهایش چشم دوخته بود. در این مورد جبراً وارد رقابت و کار زار با انگلیسیها گردید، زیرا انگلیس در زمان حکومت ۶۴ ساله ملکه ویکتوریا(۱۸۳۷ - ۱۹۰۱ م) یعنی مقارن با سه حکومت محمد شاه‌قاجار، ناصرالدین شاه و اوایل دوران مظفرالدین شاه، در اوج توسعه طلبی و پیشبرد مقاصد و سیاست‌های استعماری در آسیا،اقیانوسیه و آفریقا بود. از همین دوران است که ایران عصر قاجاریه بطور شاخص تری در معادلات سیاسی و نظامی انگلیس، روسیه و فرانسه قرار می‌گیرد. نفوذ در ایران مخصوصاً در میان درباریان و شخص شاه به معنی نزدیک شدن به هندوستان از طریق افغانستان بود. بنابراین اولین طلیعه‌های نفوذ به عرصه سیاسی و حتی نظامی ایران توسط دول اروپائی را باید از این منظر و دریچه نگریست.بعلاوه‌اعزام هیئتهای بلند پایه و دیپلماتیک از سوی فرانسه و انگلیس وگاه روسها را نیز باید در ادامه همین سیاست نفوذ در حکومت و ارتش ایران ارزیابی نمود. این تماسها و رفت و آمدهای سیاسی سبب گردید ایرانیها کانالهای روابط را نیز هموارتر نمایند تا در سایه آن رفتارهای سیاسی قانون‌مندِمدونی نیز ایجاد شده و پاسخگوی ارتباطات باشند. بنابراین نخستین اقدام توسط فتحعلی شاه در سال ۱۲۳۹ ه (۱۸۲۴ م) در دستور کار قرار گرفت و در اصفهان حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی را به عنوان «اولین وزیر امور خارجه ایران» به این سمت منصوب کردند.(۱۰)

**روابط ایران و فرانسه**

فرانسویها و ناپلئون برای رسیدن به هندوستان و رقابت با انگلیسیها راه زمینی ترکیه - ایران را بهتر از راه دریائی اقیانوس هند تشخیص داده بودند. آنها یک بار از قیام تیپو حاکم میسور هند حمایت کردند، حتی به نوشته رضا قلی خان هدایت تیپو طی نامه‌هائی از فتحعلی شاه خواست از طمع‌ورزی انگلیسیها به هند جلوگیری کند. وی به همراه این نامه چهار زنجیر فیل برای دربار ایران فرستاد.(۱۱) اما سر انجام با وجود حمایت فرانسویها، تیپو و یارانش توسط انگلیسیها سرکوب شدند. فرانسویها که تا این مدت در هند طرفی نبسته بودند، سیاست خود را بر روی ایران متمرکز نمودند. بنابراین در اولین اقدام آماده ژوبر Amade jauber را به همراه هیئتی به ایران فرستادند. ژوبر که سفیر دوم ناپلئون بود در خاک عثمانیها به اتهام جاسوسی دستگیر شد و چهار سال به زندان افتاد. اما بالاخره با دخالت و اعتراض دولت ایران وی را آزاد کردند تا توانست خود را در پنجم ژوئن سال ۱۸۰۶ م (۱۲۲۱ ه.ق) به تهران برساند. او دومین نامه ناپلئون رابه شاه ایران سپرد که در آن تقاضا شده بود «نگذارند آنچه راکه آقا محمد خان به زور شمشیر بدست آورده بود به رایگان از دست برود» و سعی کنند در تقویت و تجهیز ارتش ایران با سلاحهای آتشین جدید دست دشمنان راکوتاه

نگه دارند. در زمان برگشت ژوبر، بیگلر بیگی قزوین میرزا خان قزوینی به همراه هدایایی به ارزش نیم میلیون تومان عازم دربار ناپلئون شد و در اردوگاه نظامی فین کنشتاین Fin kenstein در لهستان به تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هجری با او دیدار نمود. سپس در همین مکان معاهده ۱۶ ماده‌ای فین کنشتاین را با فرانسویها منعقد کرد. به موجب این عهد نامه فرانسویها متعهد گشتند برای اعاده گرجستان و متصرفات دیگری که روسیه در خاک ایران به چنگ آورده بود، به ایرانیها یاری رسانند (ماده ۳).

بعلاوه در هفت بند نیز توافقاتی بر سر امورات نظامی انجام گرفت که به ذکر آنها می‌پردازیم:

ماده۶: چون اعلیحضرت امپراتور ایران مایل است عساکر پیاده نظام و توپ خانه و قلعه‌جات خود را موافق وضع اروپا قرار بدهد، لهذا اعلیحضرت امپراتور فرانسه متعهد می‌شود که هر قدر اعلیحضرت امپراتور ایران توپ صحرائی، تفنگ، یاسرنیزه لازم داشته باشد تهیه و قیمت اسلحه موافق قیمتی که در اروپا معمول است پرداخت گردد.

ماده ۷: اعلیحضرت امپراتور فرانسه متعهد می‌شود که هر قدر اعلیحضرت امپراتور ایران صاحب منصب توپ خانه و متصدی پیاده نظام به جهت استحکام قلعه جات و ترتیب و انتظام قشون توپخانه و پیاده خود موافق قواعد علم نظامی اروپا لازم داشته باشد، اعزام نماید.

ماده ۸: دولت ایران متعهد میشود جمعی روابط سیاسی و پلتیکی و تجارتی خود را با انگلیس قطع و فوراً به آنان اعلام جنگ دهد.

ماده ۹: در هر جنگی که انگلیس و روس بر ضد ایران و فرانسه اتفاق کنند ایران و فرانسه هم با هم متحد شوند.

ماده ۱۰: ایران متعهد می‌شود که افغانها و سایر ملل قندهار را به ارتش خود در جنگ علیه انگلیسیها ملحق کند.

ماده ۱۱: در صورتیکه کشتی جنگی فرانسه به خلیج ایران بیاید، ایران باید اسباب و لوازم و کمک را برای آنها آماده نماید.

ماده ۱۲: هرگاه فرانسه قشون برای یورش به طرف متصرفات انگلیس به هندوستان بفرستد ایران که دولت متحد جنگی فرانسه است باید اجازه از خاک خود برای عبور این نیروها را بدهد.(۱۲)

بعد از این قرار داد در تاریخ ۲۵ شوال ۱۲۲۲ (۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ م) یک هیئت نظامی فرانسوی به ایران آمدند و پس از تائید و امضا قرار داد فین کنشتاین توسط ایرانیان، عهد نامه دیگری متضمن بر ۶ مطلب به امضاء میرزا شفیع و ژنرال گاردان رسید. ۴ ماده این قرار داد هم بدین شرح بودند:

مطلب اول: موازی ۲۰۰۰۰ تفنگ که قیمت هرکدام یک تومان و ۵۰۰۰ دینار تبریزی است به انضمام سر نیزه غلا فدار، سوزن ماشه کار، ۵۰۰۰ قالب گلوله، ۲۵۰۰ گلوله کن و ۱۰۰۰۰ سنگ از

طرف فرانسه به ایران واگذار شود.

مطلب دوم: این ۲۰۰۰۰ تفنگ بوسیله کشتی‌های فرانسوی و از طریق بحر عمان به ایران حمل و در بندر بوشهر و در صورت موانع در بنادر دیگر تحویل گردد.

مطلب چهارم: قیمت تفنگها که به پول ایران ۳۰۰۰۰ تومان و به حساب فرانسه ۶۰۰۰۰۰ فرانک می‌شود در وقت تحویل تفنگها، توسط ایرانیها پرداخت خواهد گردید.

مطلب ششم: ایران تقاضا می‌کند فرانسه چند نفر از اهل حرفه (اسلحه ساز) به ایران بفرستدکه سازنده مکری و ماهوت، باسمه چی، چخماق ساز، توپچی،باروت ساز، کارکن معدن، فنر ساز، ساعت ساز، بلورساز و... خواهند بود.(۱۳)

فتحعلی شاه پس از این معاهدات و توافقات یادشده، عسکر خان افشار ارومی را بعنوان نماینده سیاسی به دربار ناپلئون فرستاد. سپس دستور داد سفیر ایران در بمبئی (هند) را احضار کنند، انگلیسیها را از خاک ایران بیرون برانند و جزیره خارک را نیز در اختیار فرانسویها قرار دهند. ناپلئون هم متقابلاً دستور تدارک اسلحه و مهمات جهت ارسال به ایران را صادر کرد و ژنرال «کلود ماتیوکنت دوگاردان» را با مقام وزیر مختاری در راس یک هیئت ۲۷ نفری از افراد درجه دار برای تعلیم نظامیان به ایران فرستاد. نام ۱۳ تن از این افسران بدین قرار بود: ۱- سرتیپ گاردان Gardnne رئیس هیات ۲- سروان تروله لیر Triuilhier افسر مهندس ۳- سروان لامی Lami افسر مهندس ۴- سروان اگوست بنتان August Bontenps افسر مهندس ۵- سروان بیانکی دادا Bianchi Dada افسر مهندس ۶- سروان برنارد Bernard افسر مهندس جغرافیا و نقشه بردار که هنگام ورود به ایران در نزدیکی خوی درگذشت ۷- سروان وردیه Verdier افسر پیاده ۸- ستوان تره زل Trezel افسر مهندس و جغرافی دان ۹- ستوان ربول Reboul افسر توپچی ۱۰- ستوان شارل نیکلا بارون فابویه .Ch.N.B Fabvier افسر توپچی ۱۱- سرجوخه فینو Finot سرجوخه پیاده ۱۲- سرجوخه مارشال Marchal سر جوخه پیاده ۱۳- سرجوخه دامرون Dameron سرجوخه پیاده.

علاوه بر این اشخاص ۳ نفر دیگر از شاگردان مدرسه السنه شرقیه برای مترجمی، یک نفر طبیب، ۳ نفر منشی و ۲۰ نفر مبلغ مذهبی به همراه گاردان اعزام شدند. بدین ترتیب اساس ارتش نوین به روش نظام اروپائی در ایران مد نظر قرار گرفت. پس از ورود این هیئت به ایران، گاردان تمام کوشش خود را برای انجام وظیفه اصلی خویش که تهیه مقدمات لشکرکشی به هندوستان بود بکار گرفت. کلیه جاده‌ها ونقاط استراتژیکی ایران مورد مطالعه قرار گرفتند و نقشه خط سیر قوا ترسیم و امکانات استفاده از بنادر دریای خزر.و خلیج فارس با نهایت دقت از طرف کاپیتان تره زل و مهندسان دیگر بررسی وتجزیه و تحلیل شدند.در عین حال ژنرال گاردان و کارشناسان نظامی فرانسوی با کوشش خستگی ناپذیری به تجدید سازمان ارتش ایران نیز پرداختند. از جمله برای اولین بار جنگ با سر نیزه

را در میان سربازان ایرانی رواج دادند و یک کارخانه توپریزی در اصفهان ویک زرادخانه هم در تهران دایر کردند. این اولین اقدامات عمده در ساختار ارتش ایران بعد از شاه عباس اول صفوی بود.

ژنرال فابویه افسر توپخانه موفق شد یک صنف توپخانه صحرائی مجهز به ۲۰ عراده توپ تاسیس کند که نمونه‌های «توپ قلعه کوپ» آنان بسیار قدرتمند و در برابر هجوم ارتش روسها کار برد خوبی از خود نشان دادند. البته تا قبل از این تاریخ هم عباس میرزا توپ خانه ضعیفی به فرماندهی طهمورث خان در اختیار داشت. کاپیتان وردیه نیز که در تبریز تحت نظر عباس میرزا انجام وظیفه می‌کرد موفق شد در مدت کوتاهی ۴۰۰۰ سرباز پیاده نظام با لباس متحدالشکل (اونیفورم) به اقتباس از اروپائیان تعلیم دهد. فرماندهان این عده از میان افسران ایرانی انتخاب شدند و تفنگ‌ها و فشنگهایشان نیز همگی از روی نمونه ای که از فرانسه آورده بودند ساخته شدند. سه مرکز تعلیمات نظامی هم توسط افسران زیر دست گاردان در تهران، تبریز و اصفهان بوجود آمد که جمعاً در مدت یک سال و ۲ ماه و ۹ روز ۱۴۰۰۰ سرباز ایرانی در اصفهان، ۲۰۰۰۰ پیاده نظام در آذربایجان (تبریز)، افواجی از سمنان و مازندران در تهران و ۱۰۰۰۰نفر بختیاری تحت امر یوسف خان گرجی بر اساس «نظام جدید» و الگوی ارتش ناپلئونی تحت تعلیم نظامی افسران فرانسوی دوره دیدند. بعلاوه از این تاریخ لفظ «سرباز» در آذربایجان و «جانباز» در میان نظامیان مازندرانی رواج یافت.(۱۴)

به نوشته مولف فهرس‌التواریخ «شاه به عباس میرزا امر نمود به تعلیم سپاه بپردازد . . . پس افواج پیاده استراباد، مازندران و عراق را حکم به مشق نظام دادند و حتی شاهزادگان در میدان ارگ تهران تحت نظر معلمین فرانسه به آموختن تعلیمات نظامی مشغول گشتند . . . در اندک مدتی ۵۰۰۰۰ نفر از اهالی آذربایجان، مازندران، عراق، سمنان، دامغان واستراباد اهل نظام شدند و امامورديخان به منصب سرکشیکچی‌باشی و ریش سفیدی سپاه منصوب گردید. یوسف خان گرجی به سپهداری مامور و به حکومت عراق برسید . . . توپها ریختند و عراده‌ها ساختند».(۱۵)

هر چند تعلیمات هیئت نظامی فرانسه در برابر هجوم و فشار روسها در جبهه قفقاز بسیار مفید واقع گشت، ولی تعهد عمده دیگر آنها یعنی ارسال تسلیحات و مهمات با ایران بعد از قرار داد تیلسیت Tilsit (بین فرانسه و روس) با کارشکنی روسها وانگلیسیها، چندان عملی نگردید. بویژه درزمان جنگهای ایران و روس، فرانسویها به دستور ناپلئون بیشتر سعی کردند صلح را برقرار نمایند. به همین دلیل نیز گاردان با فرمانده کل قوای روس در قفقاز به نام مارشال گوداویچ به مکاتبه پرداخته بود. از قضا عباس میرزا هم با این اعتقاد که گاردان خواهد توانست روسها را وادار به این صلح نماید، بخشی از سپاهیان را به مرخصی فرستاد. ولی روسها صلح را نپذیرفتند، در نتیجه گاردان بر خلاف دستور و میل ناپلئون افسران فرانسوی را در لباس نظامیان ایرانی به اردوگاه عباس میرزا در ایروان فرستاد. اما متاسفانه این اقدامات کمی دیر انجام گرفت و شرایط را برای بهره گیری انگلیسیها از اوضاع سیاسی

ایران آماده نمود. در اوج ناامیدی ایرانیان از فرانسویها به خاطر نزدیکی آنها به روسها بر اساس معاهده تیلسیت، دربار ایران پناه به انگلیسیها برد. بنابراین در ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ (۱۲ فوریه ۱۸۰۹ م) گاردان وهمراهانش که دراین اواخر مورد بـی‌مهری نیز قرار گرفته بودند، اجازه بازگشت به فرانسه را از شاه ایران دریافت کردند. پس از این تاریخ تا مدت مدیدی فرانسویها سعی کردند بار دیگر جای پائی در ایران برای خود بیابند، به همین دلیل عده‌ای همچون درووِیل، ژان ریموند، براشن، دوو و . . . را هر از چندگاهی به ایران اعزام نمودند. ولی هرگز نتوانستند شرایط مناسب اولین ورود خود به این مرز و بوم را باز یابند.(۱۶)

**روابط ایران وانگلیسیها**

انگلیسیها قبل از پیمان فین کنشتاین و ورود فرانسویها به ایران، هیئتی را به ریاست سرجان ملکم Sir gohn malocm به همراه هدایائی ارزشمند به ایران فرستاده بودند. ملکم توانسته بود معاهده‌ای علیه فرانسویها و افغانها برای جلوگیری از تعرض به هند منعقد نماید.انگلیسیها هم در این معاهده متعهد گشتند در برابر تهدیدات روس یا افغان از ایران حمایت کنند و اسلحه و مهمات در اختیار ارتش فتحعلیٰ شاه بنهند. ولی با عقد معاهده فین کنشتاین، شاه از به حضور پذیرفتن ملکم در سفر دومش به ایران استنکاف نموده بود.

انگلیسیها این بار سرهارفورد جونز Sir harford jones را به تهران فرستادند. وی دو روز بعد از برگشتن گاردان وارد ایران شد و مدتی بعد در محرم سال ۱۲۲۴ه به حضور فتحعلی شاه رسید و از طرف جرج سوم پادشاه انگلیس یک قطعه الماس گرانبها به وی تقدیم کرد. سپس در صفر همین سال (۱۲ مارس ۱۸۰۹ م) قرار دادی بین وی و شاه منعقد گشت که به موجب آن دولت ایران وانگلیس متحد یکدیگر شدند و مقرر گردید عده‌ای از افسران انگلیسی جهت تعلیم فنون نظامی به سپاهیان ایران، وارد این کشور شوند. ضمناً دولت انگلیس ملتزم گشت مبلغ ۱۲۰۰۰۰ لیره (۱۶۰۰۰۰ تومان) برای مخارج سپاه آذربایجان به ایران بپردازد وبر ضد روسیه از ایران حمایت کند. بعد از این قرار داد، اواخر همان سال ملکم به همراه هیئتی از کارشناسان نظامی به ایران آمدند. سه تن از افسران این هیئت یعنی کاپیتان لیندسی، پوتین‌جر و ماژور کریستی بلادرنگ مشغول تعلیم نظامیان ایرانی شدند. دربار ایران هم در پاسخ به حسن نیت انگلیسیها، میرزا حسن خان ایلچی (خواهر زاده حاج ابراهیم خان کلانتر) را در معیت جیمز موریه به لندن اعزام نمود. سال بعد (۱۸۱۱ م - ۱۲۲۵ ه) انگلیسیها سر گور اوزلی براونت Sir Goer Ouseley Brownet را به عنوان سفیر راهی ایران کردند.وی پس از ورود به این مرز و بوم در بیستم ماه شوال در کاخ گلستان باشاه دیدار کرد و الماسی به وزن ۲۵ قیراط و بهای ۲۵۰۰۰ تومان را پیشکش نمود. سپس بر اساس موافقت نامه قبلی، مقرری سه ساله سپاه آذربایجان را

به میزان ۲۰ میلیون ریال، تعداد ۳۰۰۰۰ قبضه تفنگ و ۲۰ عراده توپ تقدیم مقامات ایرانی کرد.[۱۷] رضاقلی هدایت بر این فهرست ۴۰ عراده قورکش خانه و ۳۰نفر معلم ومهندس نظامی را نیز افزوده است.[۱۸] از نام این افسران اطلاع دقیق در دسترس نیست تنها به موجب مندرجات کتاب لرد کرزن Lord curzon و در دو سفر نامه دیگر نام هشت تن از ایشان از زمان ورود جونز مشخص گردیده است که عبارتند از: ۱ - ماژور کریستی Chiristie رئیس هیئت که درجنگ اصلاندوز با روسها کشته شد ۲ - ماژور هارت Hart بعد از مرگ کریستی ریاست افراد را به عهده گرفت ۳ - کاپیتان ماچینتوچ ۴ - کاپیتان ویلک Willock ۵ - کاپیتان مونتیث Monteith ۶ - لیوتنان دارسی ۷ - لیوتنان ویلک ۸ - لیوتنان هانری لیندسی.

اوزلی مدتی بعد طراح عهد نامه ۱۱ فصلی شومی شد که بوسیله الیس سفیر جدید انگلیس در ۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹ ه (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ م) امضاء گردید. بر اساس ماده ۴و۵ این معاهده ایران متعهد شد به هیچ ارتش دیگری اجازه عبور از خاک خود به سوی هندوستان را ندهد و از کشورهائی هم که با انگلیس روابط دوستانه ندارند افسر و افراد نظامی استخدام ننماید. بعلاوه ایرانیها ملزم شدند در صورتیکه حاکم افغانستان به هند لشکر کشی نمود، به آنهااعلام جنگ دهد. در مقابل بر اساس ماده ۷ انگلیسیها نیز متعهد گشتند، الف: سالانه ۱۵۰۰۰۰ لیره (حدود ۲۰۰۰۰۰تومان) در اختیار شاه ایران بگذارند به شرط آنکه با نظارت نماینده انگلیس فقط صرف نگهداری سپاه دفاعی در سرحدات شمالی شود ب: نیروی دریائی خود را در زمان اضطرار در بحرالعجم (خلیج فارس) به یاری ایرانیها بفرستند. بعلاوه بر اساس ماده ۱۱ اگر زمانی دولت ایران تصمیم گرفت نیروی دریائی تشکیل دهد، دولت انگلیس می‌باید معلم، مربی و متخصص برای ساخت کشتی در اختیار آنها می‌نهاد پ: در صورت جنگ بین ایران و دول اروپائی، انگلیس در رفع اختلافات بکوشد و در صورت عدم موفقیت و آغاز جنگ، از هندوستان کمک نظامی برساند و همچنین در طول مدت جنگ تعهد مالی بند الف (ماده ۲) را اجرا نماید. انگلیسیها پس از به دست آوردن این امتیازات سعی کردند حتی‌الامکان ارتش ایران را زیر نفوذ خود بگیرند، ولی عباس میرزا و وزیر دانای او میرزا عیسی قائم مقام اول رضایت نمیداند. در نتیجه آنهامتوسل به دربار شدند و نهایتاً فقط توانستند فرماندهی نیروهای مسلح سه طایفه شقاقی، کنگرلو و شاهسون را در اختیار بگیرند.

اما متاسفانه انگلیسیها هم در زمان ضرورت مخصوصاً به هنگام تجاوز روسها به خاک ایران، به تعهدات خود پایبند نماندند. آنهافقط به پرداخت ۲۰۰۰۰۰ تومان پول اکتفا کردند و به سایر تعهدات از جمله ارسال نیرو، اسلحه و مهمات وقعی ننهادند.[۱۹] به نوشته درورویل در ازای بخشی از پولهای قابل پرداخت هم مقداری کمی مهمات به قیمت گزاف در اختیار ایرانیان گذاشتند. این مهمات شامل مقداری تفنگ، توپ، گلوله‌خمپاره انداز، فانسقه، سنگ چخماق و ماهوت می‌شد.[۲۰]

پس از پایان جنگهای ایران و روس اندکی بعد روابط حسنه‌ای بین این دو دولت بوجود آمد که موجب نگرانی شدید انگلیسیها شد. بنابراین دوباره تصمیم گرفتند با نزدیک شدن به رجال، دولت و دربار، بار دیگر جای پائی در ارتش ایران بیابند. بدین جهت در سال ۱۲۴۹ هـ.ق (۱۸۳۳ م) هیئتی نظامی مرکب از ۱۶ افسر و ۱۸ گروهبان به ایران اعزام کردند.لرد کرزن درکتاب خود نام تعدادی از آنها را چنین آورده است : ۱ - سرهانری راولینسن مامور تربیت نظامی کردها و فرمانده دو قبیله کلهر وگورات ۲ - کلنل پاسمر که اندکی بعد به مقام فرماندهی رسید ۳ - کلنل سرجستین شیل که فرمانده فوج شقاقی شد و سپس مامور گردید از میان نفرات طایفه شکاک در آذربایجان توپچی تربیت کند ۴ - کلنل فرنت ۵ - کلنل استودارت بعدها در جنگهای منطقه بخارا کشته شد ۶ - ماژور دارسی که ریاست توپخانه را بعهده گرفت.(۲۱)

### گرجستان چاشنی انفجاری جنگهای ایران و روس

برای ریشه یابی علت جنگهای ایران و روس باید بار دیگر نظری به گذشته بویژه به اواخر دوره صفویه داشته باشیم. روسها از زمان پطر کبیر چشم طمع به نواحی جنوب روسیه و کشورهای همسایه جنوبی خویش از جمله ایران داشتند. پطر در زمان سلطان حسین صفوی در دو مورد با ایرانیان ارتباط دیپلماتیک برقرار کرده و اعتراضات خود را به دربار ایران گوشزد نموده بود. نخست غارت کالاهای تجاری اتباع روسی در شماخی از طرف لزگیها دوم قتل شاهزاده چرکاسکی بدست ازبکان بیابانگرد. اما چون روسیه در شمال قلمرو خود درگیر جنگهای فرسایشی بود فرصت نمی‌یافت در این نواحی مداخله نماید. تا اینکه با انعقاد قرارداد صلح نیستاد Nystadt به سال ۱۷۲۱م، از طرف سوئد آسوده خاطر گشت و فرصتی یافت تا به نواحی جنوب قلمرو خود بپردازد. بنابراین پطر کبیر سفیری به دربار شاه سلطان حسین فرستاد، ولی وی زمانی وارد اصفهان شد که شاه اسیر محمود افغان گشته بود. این سفیر با محمود وارد مذاکره شد که در نتیجهٔ اعلام ضعف و بی‌تفاوتی وی، نامبرده زمینه را برای تحرکات نظامی کشور خود مناسب یافت. با بازگشت او به کشور متبوع خویش و اعلام گزارشات خود، در شوال سال بعد (۱۱۳۴هـ) ۳۰۰۰۰ سرباز منظم روسیه که در جبهه‌های نبرد با سوئد شرکت داشتند به همراه ۳۰۰۰۰ چریک دیگر به فرماندهی خود تزار به سوی داغستان سرازیر شدند و تا نواحی دربند و باکو را به تصرف درآوردند. زمستان سال بعد در زمانیکه افغانها رشت را در محاصره می‌گرفتند، حاکمان ایالات شمالی ایران از نیروهای روسی در حاجی طرخان کمک طلبیدند. نفرات مسلح روس هم بلادرنگ از مرزها گذشتند و تا تابستان سال ۱۱۳۵هـ مازندران و استراباد را در نوردیدند. ولی به علت بدی آب و هوا و رواج بیماری مالاریا بسیاری از آنها هلاک گشتند.(۲۲) سرعت عملیات روسها که توانسته بودند حداقل بطور کامل شمال غربی ایران را اشغال

نمایند، موجب نگرانی عثمانیها شد. در نتیجه آنها نیز اقدام به تحرکات نظامی نمودند و قادر گردیدند پس از یک جنگ موفقیت آمیز با شاه طهماسب سوم پیمانی را منعقد نمایند که به موجب آن شهرهای بسیاری در گرجستان و ارمنستان در اختیار ترکان عثمانی قرار می‌گرفت. بعدها همانطور که قبلاً اشاره گردید با تلاش نادرشاه افشار و بر طبق معاهده‌ای دیگر، عثمانیها شهرهای ایران را مسترد داشتند و در پی آنها روسها نیز مناطق اشغالی را تخلیه کردند.

بدنبال این وقایع آرامش نسبی تا عصر آقا محمدخان قاجار برقرار بود. ولی با اعلام پیوستگی حاکم گرجستان به روسیه، آقا محمدخان مجبور به لشکرکشی به آن ناحیه و گریزاندن هراکلیوس شد. اینک پس از هراکلیوس پسرش گرگین خان نیز خود را تحت الحمایه روس قرار داد و به موجب معاهده‌ای که با پل اول جانشین کاترین منعقد نموده بود، عنوان تزار گرجستان هم به امپراتور روس داده شد. سرانجام دو ماه پس از مرگ گرگین در ماه شعبان سال ۱۲۱۵ هـ روسها رسماً گرجستان را به روسیه ملحق کردند. در نتیجه این اقدام روسها، یکی از برادران گرگین بنام الکساندر خود را در مقابل سیسیانف فرمانروای جدید قفقاز که در ماه ذی‌القعده ۱۲۱۷ هـ به تفلیس آمده بود، ناتوان دید و به همراه اعیان و اشراف و وابستگان به دربار ایران پناهنده شدند. از آن سو نیروهای مسلح سیسیانف پس از اشغال گرجستان شهرهای گنجه، شوشی و قراباغ را نیز به امید حمایت مردم مسیحی گرجستان و ارمنستان اشغال کردند. این عمل به منزله سرآغاز جنگهای بین ایران و روس محسوب می‌گشت (۱۲۱۹ هـ.ق - ۱۱۸۳ ش - ۱۸۰۴م). اما مردم این نواحی اکثراً نه تنها از ورود روسها خرسند نشدند بلکه اقدام به مقاومت و اعتراض نیز نمودند. از جمله شورش اهالی قراباغ، توسط نیروهای ژنرال لازارف در خون نشست. پس از این واقعه مردم گرجستان و قفقاز به ایرانیان توسل جستند. با توجه به آنکه افکار عمومی ایران از اشغال شهرهای گنجه، ایروان و قراباغ بشدت جریحه دار شده بود، زمینه برای بسیج و تجهیز قوا Mobilization آماده گشت و حکم آن نیز صادر گردید. در اندک مدتی ۵۵۰۰۰ سواره و پیاده نظام در دسته‌های مختلف از ایالات و ولایات در چمن سلطانیه تجمع کردند و عباس میرزای ولیعهد نیز به عنوان فرماندهی کل قوا انتخاب شد. ارتش ایران در ۱۴صفر ۱۲۱۹ از تبریز به حرکت درآمد و پس از رسیدن به یک کیلومتری ایروان اردوگاه نظامی برافراشت.[۲۳] محمدخان قاجار حاکم ایروان که تسلیم سیسیانف شده بود نیز با طلب کردن عفو، مورد بخشش عباس میرزا قرار گرفت.

**جنگهای منطقه ایروان** (شوره‌گـول - ۱۲۱۹هـ)

سیسیانف در ۱۹ ربیع الاول ۱۲۱۹ سپاه خود را به طرف اوچمیازین (اوچ کلیسا) اعزام کرد و در نزدیکی قصبه شوره‌گول بر سر راه اوچمیازین به ایروان اردو زد. عباس میرزا به دفع وی شتافت و

در ناحیه شوره گول دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند. در آرایش سپاه ایران فرماندهی جناح چپ را مهدیقلی‌خان قاجار دولو، جناح راست را اعتضاد الدوله سلیمان خان و مقدمه و هراول را پیرقلی خان شامبیاتی و علی خان قوینلو فرماندهی می‌کردند. دو بخش حاشیه‌ای نیز تحت فرماندهی علیقلی‌خان شاهسیون و نجف قلی‌خان گروسی که کمین زده بودند، در آمد. خود عباس میرزا نیز به همراه چند تن از سرداران بزرگ قاجار در قلب سپاه جای گرفتند. روسها هم در سه صف آرایش یافته و آماده مصاف شدند.

جنگ با صدای نای، طبل و کوس آغاز گشت و در همان ساعات اولیه مغلوبه شد. سواره نظام ایران به نوشته رضاقلی هدایت مجهز به تفنگهای فتیله‌ای، نیزه، شمشیر، زره و کلاهخود و تحت حمایت آتشباری توپخانه بودند. آنها رشادت و فداکاری بی نظیری از خود نشان دادند و زیر آتش توپخانه مجهز روسیه بخوبی پایداری کردند. نبرد با شدت تمام تا اوایل شب ادامه یافت. پس از توقف جنگ و استقرار جنگاوران دوطرف در اردوگاهها، جاسوسان نظامی ایران خبر از تحرکات روسها برای شبیخون آوردند. بنابراین بدستور عباس میرزا سپاهیان بر بلندیهای منطقه استقرار یافتند تا از شبیخون در امان بمانند.(۲۴)

از فردای آن روز جنگ و ستیز به مدت دو روز دیگر با طلوع آفتاب آغاز و تا اوایل تاریکی شب ادامه یافت. در روز چهارم در محل قرخ بولاخ در زمانیکه سه دسته از سپاهیان سیسیانف دست به حمله ناگهانی زده بودند،دفعتاً جمعی از سواره نظام شمس الدین لو و قزاق از اردوی ایران خارج شده و به روسها پیوستند. عباس میرزا با مشاهده این وضعیت نامساعد به ایروان عقب نشست و آن شهر به محاصره کامل سپاه روس درآمد.(۲۵)

فتحعلی شاه که از چمن سلطانیه در جریان جنگهای قفقازیه قرار می‌گرفت به همراه ۵۰۰۰ سوار به کمک عباس میرزا شتافت و در محل صدرک به اردوی وی پیوست. فردای آن روز پس از رسیدن آذوقه و مهمات کافی از تبریز، ارتش ایران برای شکستن محاصره و دفع روسها، از قلعه ایروان خارج گردید. در نبرد سختی که خود عباس میرزا شخصاً در میان سربازان زیر آتش شدید توپخانه و تفنگهای روسها می‌جنگیدند، ایرانیها توانستند موفقیتهای چشمگیری بدست آورند. سواره نظام ایرانی مخصوصاً شاهسونها و خواجه وندها رشادت زیادی در برابر توپخانه روسها از خود نشان دادند. آنها گاهی با شمشیر، نیزه و سپر خود را به مواضع توپچیان روس می‌رساندند و پس از گردن زدن آن‌ها، سرانشان را نزد عباس میرزا می‌آوردند.(۲۶) بلاخره سرسختی ایرانیان باعث شد ارتش روس روز بعد با بی‌نظمی کامل به طرف تفلیس عقب بنشیند. در پی آنان چندگروه از سواره نظام ایرانی به تعقیبشان پرداختند و تعداد زیادی را اسیر کردند. هر چند جنگهای این مناطق نتیجه قطعی به همراه نداشت و روسها ۱۰۰۰۰ نفر و ایرانیها بیش از این مقدار تلفات دادند، ولی قوای دو

طرف به مدت ۴ تا ۵ ماه در مواضعی که در اختیار داشتند بدون هیچ‌گونه عملیاتی آرام ماندند تا زمستان وسرمای آنرا پشت سر بگذارند.

فتحعلی شاه پس از آزاد کردن ایروان، سرداران عباس میرزا را مورد عنایت قرار داد. وی کلبعلی خان را به ریاست ایل کنگرلو، ابوالفتح‌خان‌جوانشیر را به حکومت قراباغ و الکساندر میرزا را به حکومت قراجه داغ (ارسباران فعلی) منصوب نمود و خود به تهران بازگشت.[۲۷]

**نبردهای عسکران، گنجه و بادکوبه (۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ه)**

در سال ۱۲۲۰ ه (۱۸۰۵م) بر اثر تعرض ابراهیم خان جوانشیر دست نشانده روسها به منطقه تحت نفوذ ایران، بار دیگر نائره جنگ شعله‌ور گشت. فتحعلی شاه خود را از چمن سلطانیه به کنار ارس رساند و عباس میرزا هم قوایش را برای تعرض به گنجه آماده‌باش داد. سیسیانف چند ستون از سپاهیان را به محافظت از پل خدا آفرین (بر سر راه گنجه) گماشت و خود در نزدیکی قلعه پناه آباد موضع گرفت. اسماعیل بیگ دامغانی از سرداران زبده عباس میرزا به همراه نیروهای تحت امر خود محافظین پل را برتافت و سپاهیان را تا محل تخت طاووس به جلو بُرد. چند روز بعد جنگ شدیدی در عسکران نزدیک شوشی در شرف وقوع قرار گرفت. سیسیانف،بولکونف گرگین و کتکراوسکی دو تن از فرماندهان نخبه سالدات را به همراه چند فوج قشون و ۲۰ عراده توپ به یاری نیروهای قلعه شوشی تحت فرماندهی حکمران این قلعه فرستاد. عباس میرزا اسماعیل خان (بیگ) دامغانی و سپس پیرقلی خان شامبیاتی، علی خان قاجار قوینلو و صادق خان عزالدین‌لوی قاجار را به سرتیپی و سرهنگی سواره نظام ارتقاء درجه داد. ترفیع درجه این فرماندهان ایلاتی در این مقطع بسیار مفید فایده واقع شد. سپس پیاده نظام فراهانی و کزازی را به الله وردی خان قاجار خزینه دارلو سپرد و مهدی‌قلی‌خان قاجار نیز «به محافظت تیپ بزرگ مامور گشت». سرانجام به نوشته رضاقلی هدایت «جنگ ۳ ساعت مانده به غروب با بانک نای، کوس، شیپور، شندف، بر افراشتن علمهای بسیار، غرش و آتشبار توپهاو تفنگهای فتیله‌ای آغاز شد و تا اول تیرگی شب که جنگاوران دو طرف به خیمه و خرگاه اردوگاه بازگشتند، ادامه یافت».[۲۸] سپس از فردا صبح به مدت ٦ روز همچنان دو طرف بر کوس جنگ کوفتند. در این مدت «مسری سبک سیر» (پیکهای نظامی تیزرو) خبرها را به اردوگاه بزرگ نزد فتحعلی شاه می‌بردند و تقاضای هر نوع کمکی را نیز به وی ابلاغ می‌کردند. عاقبت با رسیدن کمک و نیروهای تازه نفس به فرماندهی حسینقلی‌خان‌دولو و ذوالفقارخان دامغانی و ۱۴ عراده توپ، روسها شکست خوردند و قلعه شوشی نیز به تصرف قوای ایران درآمد. عباس میرزا فراریان روس را در جنوب گنجه به محاصره درآورد و پس از اسیر کردن آنان به سرعت به سوی گنجه شتافت. نیروهای سیسیانف گنجه را رها نمودندولی از آن سو کشتی‌های جنگی روسیه از طریق

آبهای دریای خزر به بندر انزلی رسیدند و در خشکی نیروهای خود را پیاده کردند. میرزا یوسف خان گرجی اشرفی مامور مقابله با روسها در گیلان شد. شفت Shaftt سردار روس تصمیم داشت قوای خود را با عجله به سوی رشت پیش ببرد ولی میرزا موسی حاکم رشت به همراه قوای خود دست به یک تاکتیک و خدعه جنگی زد. وی به داخل جنگلها عقب نشینی نمود، روسها که بدنبال آنها به تعقیبشان پرداخته بودند ناگهان در میان درختان انبوه جنگل توسط قوای میرزا یوسف خان و جنگجویان رشتی میرزا موسی قتل عام شدند و پس از دادن ۱۰۰۰ نفر تلفات و برجای نهادن مهمات جنگی فراوان، گریزان به سوی کشتی‌ها عقب نشستند و راه بازگشت در پیش گرفتند. در نتیجه، گشودن جبهه دوم توسط نیروی دریایی روسها نیز با شکست مواجه شد. قوای سیسیانف نیز با شنیدن این اخبار ناامیدانه بطرف باکو عقب نشینی کردند. اما چند روز بعد چون فتحعلی شاه به تهران بازگشت، حوالی ایروان و منطقه ارس بدون مدافع ماند، در نتیجه عباس میرزا قوای خود را به ایروان آورد. ولی در غیاب او ابراهیم خلیل خان جوانشیر قلعه پناه آباد (شوشی) را مجدداً به تصرف روسها درآورد و تلاش و پایداری ارتش ایران در جبهه گنجه را بی‌نتیجه گذارد. از آن سو شفت و نیروهای تحت فرماندهی‌اش که بعد از شکست در گیلان آنها هم به نواحی باکو آمده بودند، تصمیم به تصرف این شهر گرفتند. سیسیانف به کمک آنها شتافت، عباس میرزا نیز قوای جدید برای دفاع از باکو نزد حاکم این ناحیه فرستاد. سیسیانف با طرح یک خدعه تصمیم گرفت وارد مذاکره با حسینعلی‌خان حاکم باکو شود. بنابراین در زمانی مقرر وارد باکو شد اما قبل از آنکه موفق به تطمیع حسینقلی واطرافیانش گردد توسط وی و پسر عمویش به قتل رسید. سواره نظام ایرانی فوراً بر نیروهای بی سردار روس تاختند و عده بسیاری را به دیار نیستی فرستادند. شفت نیز با کشتی‌های جنگی در اختیار خود نیروهای هراسانش را به لنکران رساند.

جنگهای تعرضی ایران قوای روس را به داخل کوهستانهای قفقاز عقب راند و معابر شرق آن نواحی به تصرف ایرانیها در آمد. ولی سال بعد بواسطه خیانت بعضی از حکام قفقاز، ارتش روسیه مواضع استراتژیکی از دست داده خود را مجدداً بدست آورد و بار دیگر میادین جنگ از کنار دریای خزر و مصب رود کورا به حوضه آرپاچای و ولایت ایروان انتقال یافت. این وقایع مقارن با ورود هیئت اعزامی از سوی ناپلئون به ریاست ژنرال گاردان به ایران بود.

### جنگهای سالهای ۱۲۲۲ - ۱۲۲۸ هـ.ق

در بهار سال ۱۲۲۲ فوجهای تعلیم دیده ارتش ایران توسط افسران فرانسوی، به اردوی نظامی عباس میرزا پیوستند. سردار بزرگ روس گداویچ Goudowitch نیز که فرمانروای کل قفقاز بود، قوای خود را در نواحی غربی دریای خزر یعنی در حدود سالیان و قراباغ متمرکز کرد. گاردان سعی نمود

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۲

قبل از وقوع جنگ، بین ایران و روسیه آشتی برقرار کند، ولی موفق نشد. سپس در ماه جمادی الاول زمانیکه بسیاری از سربازان به دستور عباس میرزا به مرخصی رفته بودند، ناگهان گداویچ در جبهه‌ای وسیع دست به تعرض و عملیات زد و از قراباغ به سوی ایروان آمد تا شهر راکه فقط ۳۰۰۰ نیروی ایرانی به همراه ۱۱ عراده توپ در اختیار داشت، تحت محاصره بگیرد. اما خوشبختانه با رسیدن سواره نظام جلایری و افشار از جانب آرارات، محاصره شکسته شد و قوای روس پس از شکستی مفتضحانه به گنجه عقب نشست. تزار بلافاصله ترومسوف Tromsov را به جای گداویچ به سرداری لشکریان برگزید.

بهار سال ۱۲۲۴هدر زمانیکه این بار پس از افسران فرانسوی، افسران انگلیسی در سپاه ایران به تعلیم مشغول گردیده بودند، مجدداً قوای روسیه در جبهه قراباغ و ایروان اقدام به عملیات تعرضی کردند. فتحعلی‌شاه به همراه ۲۰۰۰۰ نیرو به پادگان مرکزی تبریز آمد، فرزندش محمدعلی میرزا دولتشاه هم در راس ۲۰۰۰۰ سواره و پیاده از کردستان به سوی جبهه‌ها روانه گشت و عباس میرزا نیز با سپاهی به استعداد ۲۰۰۰۰ نفر آماده نبرد گردید. قبل از آغاز جنگ شورای فرماندهی تصمیم گرفت در دو جبهه با قوای روس درگیر شوند، بدین جهت محمد علی میرزا مامور جبهه تفلیس و عباس میرزا مامور به فتح گنجه شدند و فتحعلی شاه خود در کنار رود ارس توقف کرد تا در شرایط اضطرار قوای امدادی به سوی جبهه‌ها اعزام نماید. در اولین نبردها محمد علی میرزا فقط بعضی از ایلات اطراف تفلیس را سرکوب کرد و قوای عباس میرزا نیز پس از محاصره گنجه بخاطر کمبود آذوقه و از راه رسیدن سرمای زمستان، کاری از پیش نبرد و در گوگچای به محمد علی میرزا ملحق گشت. در طی نبردهای این مدت به نوشته رضاقلی خان هدایت مورخ و از مقربان درگاه فتحعلی شاه، محور و هسته اصلی ارتش ایلاتی ایران را فوجهای آذربایجان تحت فرماندهی مستقیم عباس میرزا، قشون کردستان تحت امر فرج الله خان، ۲۰۰۰ سواره خمسه‌ای تحت فرمان امان الله خان، اسماعیل خان قاجار به همراه نیروهای سوار، حسین خان سردار قزوینی و صادق خان عزالدینلوی قاجار در راس فوجهای افشار ارومیه و میرزا علی نقیٰ خان فندرسکی استرابادی به همراه افواج تحت امر خود، تشکیل می‌دادند.[۲۹]

نبردهای متعدد این فوجها تا سال ۱۲۲۶ هبا قوای روسها ادامه یافت ولی نتیجه مطلوبی به همراه نداشت.[۳۰] پس از این مدت تنها جنگ مهم در محل اصلاندوز در کنار رودخانه ارس اتفاق افتاد، و آن هم زمانی که سردار سپاه ایران عباس میرزا در شکار بود. در نتیجه هرج و مرج شدیدی بر قوای ایران حاکم شد و تلفات فراوانی به همراه آورد. ماژور کریستی انگلیسی هم به قتل رسید زیرا پس از احضار افسران انگلیسی توسط حکومت آنها، فقط کریستی ولیندسی در ارتش ایران باقی مانده بودند. با عقب نشینی ایرانیان اردوگاه بزرگ نظامی ایران به همراه غنائم بسیار بدست روسها

افتاد.[۳۱]

خبر این شکست و عقب نشینی، شاه و درباریان وی را بشدت وحشت زده کرد به همین علت فتحعلی شاه، حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی را روانه سن پطرزبورگ نمود. سرگراوزلی سفیر انگلیس نیز عازم تفلیس و سپس پایتخت روسیه شد تا بر امر صلح اصرار ورزد. دولت روسیه که در این هنگام گرفتار جنگ با ناپلئون بود از تقاضای صلح ایران خشنود گشت و برای عقد پیمان صلح ژنرال یرمولف را به ایران فرستاد.

در پی همین اقدامات بود که **پیمان گلستان** منعقد شد و به دوره اول جنگهای ایران و روس در قفقاز پایان داد. این قرارداد در قریه گلستان از محال قراباغ (آذربایجان شوروی سابق) به میانجیگری سرگر اوزلی، با امضاء حاجی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی فرستاده ایران و ژنرال رتیشیچف نماینده روسیه در ۱۱ ماده به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۸۱۳ (شوال ۱۲۲۸ه) انعقاد یافت. به موجب ماده یک این معاهده، جنگ و ستیز بین ایران و روسیه قطع می‌گردید. ماده ۳ مالکیت روسها بر قراباغ، شروان، خانات، شکی، باکو، دربند، لنکران و قسمتی از طالش را تائید می‌کرد که بر اساس آن حدود ۳۰۰۰۰۰۰ نفر از اتباع ایرانی تحت استیلای حکومت روسها قرار می‌گرفتند. این ماده در تحقیر و جریحه‌دار شدن افکار و احساسات این جمعیت انبوه و حتی سایر مردم ایران بسیار موثر واقع شد. ماده ۵ به کشتی‌های جنگی روسی اجازه می‌داد در دریای خزر آزادانه به کشتی‌رانی بپردازند. ماده ٦ نیز دو طرف را ملزم می‌نمود تمام اسرای جنگی را تا ۳ ماه بعد از عقد قرارداد آزاد نمایند.[۳۲] بر اساس بقیه مواد عهدنامه هم ایران از کلیه دعاوی خود بر داغستان، گرجستان و ابخاز صرف نظر می‌کرد، در عوض روسها نیابت سلطنت عباس میرزا را به رسمیت شناختند.[۳۳]

عقد این قرارداد با توجه به بسیاری از معایبش، موجب یک آرامش نسبی و موقتی شد. متاسفانه در این مدت دربار، شاه و سرداران ارتش ایران بجای استفاده از فرصت تجدید و تجهیز قوا، آماده جنگ با عثمانیها شدند. زیرا در طی چند سال به بهانه‌های مختلف آسمان روابط ایران و عثمانی را ابرهای سیاه اختلافات به تیره گی کشانده بود. یکی از عوامل مهم این اختلافات تحریک عشایر مرزنشین آذربایجان و کردستان توسط حکام ترک در ارمنستان عثمانیها بود. سرانجام فتحعلی شاه سپاهی را به فرماندهی عباس میرزا در ذی الحجه سال ۱۲۳٦ ه از راه خوی و چالدران به کردستان اعزام نمود. سربازان که روزانه ۳۰ میل (حدود ۴۵ کیلومتر) راهپیمایی می‌کردند توانستند در اوج خستگی شهرهای موشی، اخلاط، وان وبدلیس را تصرف کنند وشهر ارزروم را محاصره نمایند.

در طی این مدت نبردهای سخت و خونین درگرفت آنچنانکه در مصاف منطقه توپراق قلعه فقط عثمانیها ۵۰۰۰۰ نفر تلفات برجای گذاشتند وکثرت نعش مقتولین سبب شد فضای منطقه شدیداً متعفن گردد.[۳۴] در طی پیروزی ایرانیها،اردوگاه ترکان عثمانی با رشادت و جانفشانی سربازان

عباس میرزا اشغال و تمام مهمات جنگی مخصوصاً بخش عظیم توپخانه از جمله ۱۶ توپ بزرگ به دست ایرانیها افتاد (شوال ۱۲۳۷ ه). بازمانده لشکریان عثمانی هم که حدود ۲۰۰۰۰ نفر بودند به سوی نقاط مختلف گریختند.[۳۵]

ولی در تعاقب آنان محمد زمان خان در راس ۱۰۰۰۰ جنگجوو۲ عراده توپ چپاول‌کنان بسیاری از مزارع، روستاها و باغات را درهم کوبیدند و با به اسارت درآوردن ۵۰۰۰ نفر دیگر، آنها را به همراه ۱۷ عراده توپ و ۲۰۰۰۰۰ اغنام و احشام به اردوگاه خود آوردند.[۳۶]

در این بین همزمان با وزیدن نسیم پیروزیهای چشمگیر که برای آرامش افکار عمومی مردم ایران در برابر شکست از روسها و پذیرش تحقیرهای حاصله از قرارداد گلستان بسیار ضروری می‌نمود، فتحعلی شاه پسر دیگرش محمدعلی میرزا را نیز به همراه سپاهی جدید در معیت مسیو دده معلم نظامی فرانسوی به سوی بغداد روانه کرد.این سپاه بلافاصله خود را به بغداد رساند و شهر را به محاصره گرفت. ولی درست به هنگامیکه آثار سقوط هویدا می‌گشت، محمدعلی میرزا بیمار شد و درگذشت.[۳۷] بامرگ وی وبائی سخت که در سراسر ایران شیوع پیدا کرده بود، به میان سپاهیان هم کشیده شد و باعث کشتار تعدادی از آنها گردید.[۳۸] در نتیجه پیشنهاد صلح عثمانیها نیز مورد قبول دربار ایران قرار گرفت و در تاریخ ذی‌القعده سال ۱۲۳۹ ه در ارزروم نمایندگان دو دولت یعنی میرزا تقی‌خان فراهانی و محمد امین پاشا معاهده‌ای را با یک مقدمه، ۷ ماده و یک خاتمه که به دو زبان ترکی و فارسی تنظیم شده بود، به امضاء رساندند.

### دوره دوم جنگهای ایران و روس (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ه.ق)

شکست ایرانیها در اصلاندوز و عقد قرارداد گلستان هر چند موقتاً بین دو دولت ایران و روس آرامش و آتش بس برقرار نمود، ولی جراحتهای افکار عمومی و تحقیراتی راکه نصیب مردم ایران کرده بود حتی بعد از پیروزیهای بدست آمده در جبهه‌های جنگ با عثمانیها، التیام نمی‌بخشید. بعلاوه عهدنامه گلستان مرز بین ایران در روسیه را بدرستی مشخص نمی‌کرد. در قسمت ایروان و حدود دریاچه گوگچه، قسمتی از اراضی سرحدی که چراگاه ایلات ایران به شمار می‌رفت، هنور مورد ادعای روسها بود.

تمام این موارد و معایب سبب گشت روابط ایران و روس همچون آتش زیر خاکستر باقی بماند و فشار اقشار مختلف مردم ایران، دربار و ارتش را به سوی جنگهای جدیدی سوق بدهد. مهمتر آنکه چون بازرگانان روس از مردم خوارزم زیانهای فراوانی می‌دیدند، ژنرال یرمولف پس از اعزام به دربار ایران، تقاضاهای جدیدی را نیز در دستور کار خود قرار داده بود. از جمله پیشنهاد داشت یا ایران آن اراضی راتصرف کند یا اجازه بدهد لشکری از سوی روسیه از طریق استراباد و خراسان به

خوارزم برود و پس از فتح آن نواحی، امنیت تجار روس را تامین نماید. ولی فتحعلی شاه هیچ یک از این پیشنهادات را نپذیرفت.

چند صباحی بعد پرنس منچیکف Mentchikov برای اعلام جلوس نیکلای اول امپراتور جدید روسیه به ایران آمد. رجال سیاسی در طی اقامت او در تهران سعی کردند مشکل مرزها وبویژه تخلیه سرزمینهای اطراف دریاچه گوگچه را بوسیله خود روسها حل نمایند، ولی هر بار وی جواب‌ها را از حدود اختیارات خود خارج دانست. در نتیجه بار دیگر بر طبل جنگ کوفته شد. در اولین روزهای جنگ و عملیات، ایرانیهاموفقیتهای چشمگیری بدست آوردند. آنها قادر گردیدند به همت اهالی مناطق مختلف تحت اشغال روسها، قوای دشمن را از طالش، مغان و بندر لنکران بیرون کنند. مردم شکی، باکو و شروان نیز همزمان بر پادگانهای روسی شوریدند و آنها را از ولایاتشان بیرون راندند. مدت زمانی بعد ایروان، تفلیس و گنجه نیز با اعزام یک ستون بزرگ مرکب از ۱۰۰۰۰ پیاده نظام، ۴۰۰۰ سواره نظام و هنگ توپچیان به فرماندهی محمد میرزا و امیر خان سردار به تصرف ایرانیها درآمد. روسها که ناگهان با شکستهای پی در پی مواجه شده بودند، در جبهه‌های مختلف اقدام به تعویض فرماندهان و تجهیز قوا کردند. ژنرال پاسکویچ یکی از فرماندهان بزرگ ارتش روس در جبهه‌های جنگ با عثمانیها به سرفرماندهی کل سپاه روس در برابر ایرانیها برگزیده شد. نامبرده در صفر سال ۱۲۴۲ ه در راس ۱۰۰۰ نفر پیاده نظام،نیروهای مجهز به انواع تفنگها، ۲۰ عراده توپ بسیار قوی، ۲۰۰۰ قزاق سواره و چندین هزار نفر از دستجات شبه نظامی قفقازی در ناحیه شمکور و سپس گنجه سپاه ۳۰۰۰۰ نفری ایرانیان را در هم شکست.[۳۹] بزرگترین نبرد این دوره جنگ گنجه بود که به توصیف آن می‌پردازیم:

قوای ایران شامل ۱۸ گردان سرباز، ۱۰۰۰۰ سوار، ۲۰ عراده توپ (تحت فرماندهی یک شخص انگلیسی) و چند خمپاره‌انداز که بر روی شتر بسته بودند، می‌شد. عباس میرزا پیاده نظام خود را در یک خط قرار داده و توپخانه را به فواصل معین در بین افراد پیاده‌نظام تقسیم کرد و سوارها را نیز در جناحین این آرایش مستقر نمود. قوای روس مرکب از ۱۲ گردان پیاده، ٦ اسواران سواره، ۴۰۰ قزاق و ٦۰۰ سوار تاتار بود. ژنرال پاسکویچ نیروهای خود را کلاً به سه خط آرایش داد. خط اول مرکب از ۴ گردان پیاده به ستون گروهانی با ۱۲ توپ. خط دو مرکب از ٦ گردان پیاده به ستون گروهانی با ۴ توپ که ٦ اسواران از هنگ نیژه گورود در پشت سر آن قرار داده شده بود. خط سوم ۲ گردان پیاده به همراه ٦ توپ. در جناح راست ۴۰۰ قزاق و در جناح چپ هم ٦۰۰ سوار تاتار این سه خط را پوشش می‌دادند.

طرفین نیم ساعت در مقابل یکدیگر فقط به نمایش قدرت پرداختند تا اینکه ناگهان حمله از سوی روسها آغاز گشت. خط اول تا مسافت تیررس توپ به نزدیکی قوای ایران آمد و با ۱۲ توپ

خود آتش شدیدی را اجرا کرد که در همان لحظات اول با آتش توپخانه ایرانیان مواجه شد. در این موقع قسمتی از پیاده نظام ایران با استفاده از مسیری‌که عمود بر جبهه روسها بود، به طرف جناح چپ آنها حرکت احاطه‌ای اجرا کردند و عده‌ای هم به سواره تاتار حمله نمودند و باعث فرار آن‌ها به سوی اردوگاه روسها شدند. در پی آنان ستونهای جناح چپ روسها هم که در انتهای خط دوم بود روبه فرار نهاد که بی‌درنگ آتش توپخانه ایران بشدت به بمباران آنها پرداخت. با اجرای این مانور عباس میرزا قصد داشت جناح چپ روسها را تا حدود رشته کوههای قراباغ عقب رانده و خطوط مواصلاتی ایشان را قطع کند. با مشاهده این وضع پاسکویچ دستور داد توپخانه روسها به قلب قوای ایران آتش بگشایند و سپس با حمله قوای پیاده، آنها را در هم بشکنند. چنین نیز کردند و با موفقیت تمام نیروهای ایرانی را یکباره وادار به فرار نمودند. عباس میرزا هم به ناچار مجبور به عقب نشینی به کنار رود ارس و سپس عبور از آن شد (۲۴ صفر ۱۲۴۱ه - ۲۷ سپتامبر ۱۸۲۶م). در پی این اتفاق اردوگاه سپاه ایران با تمام اثاثیه و ۴ عراده توپ به دست روسها افتاد. تلفات روسها در این جنگ سه افسر ارشد، ۱۰۰ نفر سرباز کشته و ۹ افسر و ۳۴۰ نفر سرباز زخمی بود. ایرانیها هم ۱۵۰۰ کشته و زخمی و تعدادی نیز اسیر داده بودند.

### اوضاع جبهه‌ها پس از جنگ گنجه

پس از شکست گنجه، در زمانی که سپاه ایران احتیاج مبرمی به تجدید و تجهیز قوا داشت، به یکباره عباس میرزا دچار مضیقه مالی گشت. کمبود مهمات، عدم پرداخت مواجب سپاه و وضع بد آذوقه روحیه سرخوردگی را در میان بخشی از رزمندگان رواج داده و بعضی از آنها همچون اراکیها مجبور به بازگشت به ولایت خود شدند. بسیاری از سربازان فراری دیگر نیز در جاده‌های منطقه مشرف به جبهه‌های جنگ در حال فرار دیده می‌شدند.[۴۰] روسها که مترصد چنین فرصتهای مغتنمی بودند، اقدام به تعرضات و حملات وسیعی نمودند و در اولین حرکت قلعه استراتژیکی عباس آباد را به تصرف درآوردند. اینک اوضاع نابسامان سراسر جبهه‌ها زنگهای خطر را برای شاه و درباریان پایتخت نشین به صدا درآورده بود. به نوشته رضاقلی هدایت، شاه شخصاً تصمیم گرفت به آذربایجان بیاید، بنابراین یکبار دیگر دستور بسیج قوا را از سراسر ایالات صادر کرد و «به احتشاد حشم و اجتماع خدم فرمان راند به انتظام امور توپخانه، قورخانه و استعداد یورش شاهانه اشارت رانند. پیشکار از پیشگاه خاص به تهیه یاساق آذربایجان پرداختند و جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله اصفهانی منشی الممالک که در کمال قربت و مباشر امور وزارت بود احکام قضا نظام قدر فرجام به شاهزادگان بلاد ایران موقوم و واقعه را به هر یک مشهود و معلوم داشت و هر کدام رااز مقر خویش به التزام رکاب اشارت رفت. بریدان سریع السیر سرعت و طیران از طیروام کرده با مناشیر ملکانه ملک

الملوک به هر شهر و بلوک روانه شدند. تمامت این از جوش جیش بحر ثحاج مواجرا همی ماندی. ندای الجهاد از پیر و برنا و ضعیف و توانا و عالم و جاهل بر فلک کحلی رسید و از هر سو سپاه جنگجوی لاهیجان آمدند. شاهزادگان اطراف که هر یک در ملک خویش شاهی بی‌خلاف بودند، در ابذال گنج و گوهر و ارسال فوج لشکر تقرب حضرت شاهنشاهی رابر یکدیگر سبقت می‌جستند. از حدود فارس، کرمان، خوزستان، عراق، لرستان، کرمانشاه، خراسان، استراباد و مازندران معابر و مراحل از راکب و راجل انباشته و مشحون بود. نخست شاهزاده شیخ علی میرزا که بطناً نبیره شیخعلی‌خان زند بود و در ملایر و تویسرکان حکومت می‌نمود با سواران زند و گردان مردبند به صوب زنجانم و خمسه که نیارال رازن از جانب بسقاویچ سردار باسپاهی بسیار بدان حدود آمده بود، مامور گردید. و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی منشی خاصه به ملاحظه وزارت سابقه آن بلاد به حفظ رعایا و عباد زنجام نامزد گشت و غلامحسین خان سپهدار سپاه عراق با ۱۲۰۰۰ پیاده سرباز و ۲ عراده توپجان گداز در ۱۴ جمادی الثانی به ساوه رسید و حسب الامر روزی چند توقف گزید و در اوایل رجب شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای استراباد و مازندران با ۱۰۰۰۰ پیاده و سوار گرایلی و اصانلو و افغان و استرابادی و هزار جریبی و ترکمان در رسید و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا حکمران لرستان، خوزستان و بروجرد با ۶۰۰۰ سوار باجلان و بیرالوند و بختیاری و سیلاخوری ۵ عراده توپ از راه برسید. نواب شاهزاده شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی خراسان با جماعتی از اتراک و اکراد ناحیه خراسان بیامد. سایر حکام و شاهزادگان هم با نیروهای نواحی خود بیامدند و . . . ».[۴۱]

ولی متاسفانه با تجمع این همه «نیروی شاهانه» و حتی موفقیت عباس میرزا در حوالی اچمیازین، به دلیل کمبود منابع مالی و مهمات ادامه عملیات ازسوی‌ایرانیها با دشواری فراوان روبرو گردید. نیروهای روسی نیز با ادامه تعرضات خود توانستند ایروان، تبریز و اردبیل را هم تصرف کنند. این موفقیتهای آخرین روسها باعث شد در موقعیت و موضع بسیار برتری نسبت به ایرانیها قرار گیرند و در نتیجه بر سر میز مذاکرات صلح قدرت مانور سیاسی بدست آورده و بر فزون طلبی‌های خود بیفزایند.

شاه، عباس میرزا وکلیه بر قدرت نشستگان اینک پذیرفته بودندکه با پذیرش صلح باید از پیشروی احتمالی روسها به سوی شهرهای دیگر و حتی تهران جلوگیری نمایند. بنابراین عباس میرزا در قریه دهخوارقان به ملاقات پاسکویچ رفت و با وساطت سفیر انگلیس **عهدنامه ترکمن چای** هم در محلی به همین نام که بین راه تبریز و میانه واقع بود،منعقد شد. این عهدنامه در ۱۶فصل به تاریخ ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ م (۵ شعبان ۱۲۴۳هـ.ق) به امضاء نمایندگان دو دولت رسید، سپس یک قرارداد ۹ ماده‌ای الحاقی نیز ضمیمه آن گردید.

به موجب عهدنامه ترکمن چای ولایات نخجوان و ایروان به روسها واگذار شد. بر اساس ماده ۴ خط سرحدی بین دو کشور پس از شروع از نقطه‌ای واقع در آرارات کوچک، به موازات رود ارس امتداد یافته به نقطه‌ای واقع در ۳۰ میلی ملتقی رود ارس و کر کشیده می‌شد، سپس با عبور از جنوب شرقی به سمت شرق و به سوی دریای خزر تا آستارا منتهی می‌گشت. با مشخص شدن این خط مرزی، توپها، تفنگها، سایر مهمات جنگی و دژهای نظامی ایران در قفقازیه کاملاً در اختیار روسها قرار گرفت. بر اساس ماده ٦ میزان غرامت جنگی که مترتب حال ایرانیان می‌شد مبلغ ۳۰ میلیون روبل نقره روسی (۱۰ کرور تومان برابر ۵ میلیون تومان ایرانی) برآورد گردید. ماده ۸ مجدداً حق کشتیرانی در دریای خزر را با پرچمهای نظامی روس، به آنها واگذار کرد و مقرر شد که بازرگانان روسی و ایرانی برای صدور کالاهای خود فقط ۵٪ بهای متاع مورد معامله را بعنوان حقوق گمرکی بپردازند. بر اساس ماده ۱۳ نیز دوطرف الزام یافتند اسرای جنگی خود را ظرف ۴ ماه آزاد کنند. دولت روسیه هم ولیعهدی عباس میرزا و حمایت از او در رسیدن به پادشاهی را پذیرفت. بعلاوه اتباع روسیه در ایران از حقوق ارضی برخوردار شدند که شبیه کاپیتولاسیون ترکیه بود. این مسئله حق اجرای مجازات نسبت به اتباع آنها را هم که در ایران مرتکب جرم می‌شدند، از دولت ایران سلب می‌نمود. بدنبال این توافقات روسها چند سال بعد نیز توانستند عهدنامه‌ای با ایرانیها منعقد کنند که بر طبق آن طرف ایرانی ملزم شده بود از روسها در برابر تهدیدات خارجی حمایت کند، به دشمن آنها هیچ کمکی ننماید، مضافاً به اینکه اجازه عملیات جنگی هم به دشمنان روس در خاک ایران داده نشود. در ماده ۲ این قرارداد چنین آمده بود:

**فصل دیّم:** دولت ایران تعهد می‌نماید که مانع خواهند شد که اسباب و آلات حرب از قرار تفصیل ذیل از برای عساکر دشمنان روسیه به خارج حمل و نقل شود. باروت، سرب، شوره، گوگرد و آنچه اسلحه نامیده شود خواه تمام شده باشد خواه ناتمام، توپ، قپوس، خمپاره، زنبورک، تفنگ، گلوله، ساچمه، گلوله سربی، سنگ و چخماق، مهتاب، اسباب توپ کشی، زین و یراق به جهت سواره، قاب نیزه، کمربند سربازی، زره، چهار آئینه، کلاهخود به جهت سواره، سوای چیزی که برای محافظت شخصیه مترددین و عابران و اسباب به جهت دوابشان که در راه لازم باشد.(۴۲)

چند صباحی بعد از معاهده ترکمنچای، روسها نماینده ویژه خود گریبایدوف (خواهرزاده پاسکویچ) را در سال ۱۱۴۴ هـ به تهران فرستادند. وی مامور استرداد اسیران ارمنی و گرجی و اجرای سایر مواد مربوط به قرارداد بود. نامبرده چون در تهران در جمع آوری آنان به خشونت متوسل شد و حتی دست به تفتیش منازل مردم زد، اعمال ناشایست وی موجب تحریک اهالی گردید آن چنانکه پس از هجوم به سفارت روسها او را به همراه چند تن دیگر به قتل رساندند. فتحعلی شاه و درباریان وی از ترس آنکه مبادا این مسئله بهانه‌ای برای شروع جنگ‌های مجدد شود، در اولین اقدام خسرو

میرزا (پسر عباس میرزا) رابه همراه محمدخان امیر نظام و میرزاتقی خان فراهانی (امیرکبیر) برای عذرخواهی به پطروگراد اعزام کردند.

**شورشهای داخلی خانها و نقش مخرب آنان بر جبهه‌های جنگ**

فتحعلی شاه نیز از همان آغاز در میان آتش شعله‌ور قدرت طلبی حریفان و مدعیان توانست بر سریر قدرت بنشیند. ساختار اقتصادی ـ سیاسی فئودالیته ایرانِ عصر قاجار که بازمانده قرون گذشته بود، سبب گشت تا خانها، شاهزادگان و سرداران متعدد در گوشه به گوشه ایران هر یک در حیطه فرمانروایی کوچک خاص خود «خرده درباری» را بوجود آورند و قوای مسلح محلی را زیر نظر داشته‌باشند. این مجموعه همیشه بعنوان یک «قوه گریز از مرکزیت» بویژه در زمان مرگ پادشاهان بزرگ نمود پیدا می‌کردند. چنین عملکردهای مخرب گاه زمانی در عرصه جامعه فرصت ابراز وجود می‌یافتند که ناخواسته نقش ستون پنجم دشمن را نیز ایفا می‌کردند. از جمله در شرایطی که وحدت و یکپارچگی ملی عامل اصلی حفظ خطوط مقدم جبهه‌های جنگ علیه روسها بحساب می‌آمد، شورش خانها باعث تضعیف جبهه و پشت جبهه‌های جنگ می‌گشت و پیکره وحدت را خدشه‌دارمی‌نمود. شمال و شمال شرق ایران (خراسان تا استراباد) از جمله مراکزی بود که مهد چنین عصیانهایی به شمار می‌آمد. در خراسان خانهای بزرگ طوایف کردِ زعفرانلو، شادلو، چاپشلو، بغایرلو، جلایر و . . . طغیانهای مکرری را سامان می‌دادند و گاهی تا ۲۰۰۰۰ نفر نیروی مسلح را بسیج می‌کردند. چنانکه یکبار همزمان با آنان محمد زمان خان قاجار عزالدینلو بیگلر بیگی استراباد نیز علم عصیان برافراشت و ۳۰۰۰۰ نیروی مسلح استرابادی و ترکمنهای یموت و گوکلان را به حرکت درآورد.(۴۳)

وجود این چنین اقدامات و شورشهایی هم برای دربار و هم برای سرداران بزرگ ارتش ایجاد دغدغه و مشکل می‌نمود. آنها گاهی مجبور می‌شدند بخشی از رزم آوران را از صحنه‌های نبرد جدا کرده و به مراکز عصیان گسیل نمایند. و یا لااقل سپاهیانی راکه می‌باید به عنوان نیروهای کمکی و پشتیبانی به جبهه‌ها اعزام شوند، در مراکز اغتشاش از وجودشان برای سرکوب استفاده کنند. متاسفانه این اغتشاشات و وضعیت «خان خانی» هرگز پایانی نداشت و با شکست ایران در برابر روسها و تحقیر و تحریک افکار عمومی، زمینه رابرای بهره برداری خانها مساعدتر نیز کرده بود. در اینجا به ذکر یک نمونه از این وقایع به نقل از «فهرس‌التواریخ» می‌پردازیم تا به این بهانه خوانندگان را به چگونگی جنگهای داخلی با شیوه‌های رایج آن عصر نیز آشنا نمائیم. هدایت در ذکر وقایع سال ۱۲۴۸ هـ می نویسد: «به رسالت اسدالله‌خان یاور توپخانه ، فتح امیرآباد در دارالخلافه به عرض خاقان (فتحعلی شاه) رسید. خاقان قاجار ۱۵۰۰۰ تومان نقد و ۵۰ دست خلعت به جهت نواب نایب السلطنه (عباس میرزا) فرستاد و سالاربار با ۵۰۰۰کس به امداد و تسخیر خبوشان مامور شد و نواب ملک قاسم میرزا

حامل گردید». پس از فتح قلعه مهم امیرآباد در نزدیکی چناران مشهد، سپاه به سوی خبوشان (قوچان) به حرکت در آمدند که با انتشار خبر آن «رضا قلی خان ایلخانی از فتح قلعه امیر آباد مطلع و مشوش شده اهالی قلعجات را در شهر خبوشان جمع کرد و حسینعلی‌خان پسر خود رابا ۱۰۰۰سوار و شمخالچی (تفنگچی) در قلعه شیروان ۱۰ فرسنگی جای داد. نجفعلی پسر خود را با ۱۰۰۰ شمخالچی از شادلو به خبوشان آورد و برج و بارو و ابواب شهر را بدانها سپرد... نواب نایب السلطنه از امیر آباد حرکت کرد و امر رادکان را منظم فرموده وارد طاس تپه ۲ فرسنگی خبوشان گردید. نجفعلی خان در آن منزل بر حسب وعده به رکاب والا آمد. عریضه کامران میرزا و یار محمدخان افغان رسید و اظهارودادی با ایلخانی کرده بودند. روز ۵ شنبه ۱۲ ربیع الاول موکب والا از طاس تپه به قرب قلعه خبوشان نزول فرمود. ملاحسین کوچک مکرر به رسالت و شفاعت ایلخانی آمد ولی سودی نداد. یار محمد خان افغان جمعیت خود راکه به حمایت رضاقلی خان آورده بود از عرض راه روانه هرات نموده و خودبا ۱۰۰ کس به اردوی والا آمد و مورد التفات واقع شد. امیرزاده بدیع الزمان میرزا ولد نواب شاهزاده ملک آرای مازندران با جمعیت مازندرانی و استرابادی وارد اردوی والا شدند. پلنگ توش خان جلایر کلاتی از کلات و ریش سفیدان سالور از سرخس با مرکبان نیکو به خدمت آمدند. ایشان را به مشهد روانه و به نواب امیرزاده خسرومیرزا درنگه داشتن آنها حکمی صادر شد. رضا قلی‌خان به قلعه‌داری پرداخت و نواب نایب السلطنه به قلعه گیری مصمم گشت. افواج قاهره از اطراف به محاصره خبوشان مامور شدند. در سمت شرقی قلعه، اردوی بزرگ توقف داشت و در سمت شمالی نواب بدیع‌الزمان میرزا و سپاه استرابادی و مازندرانی معین شدند. سهراب خان گرجی باسرباز و توپخانه در جانب جنوبی که برابر ارگ و کرد محله است مقرر آمد. حسین پاشای مراغه در سمت غرب مقیم گردید و از اطراف به نقب و مورچل اقدام ورزیدند و عرض و عمق مورچل بدان رسید که سه نفر سواره در پهلوی یکدیگر در آن می‌گردیدند و اهالی قلعه آنان را نمی‌دیدند. سیبه و سنگر سرباز و توپچی نیز تاکنار خندق رسید و راه بر قلعگیان مسدودگشت. محمد حسین خان سالار بار با خلعت و خزینه و زر در رسید. در سه شنبه ۸ ربیع الثانی نواب ولیعهد کامکار خلعت شاهنشاه با اقتدار و پدر بزرگوار را استقبال فرمود و در حین مراجعت از حوالی قلعه توپی به تیپ نواب نایب السلطنه که در رکاب می‌آمدند انداخته شد و غضب بر مزاج اشرف استیلا یافت. لشکر قیامت اثر را به یورش و شورش حکم داد. توپچیان آتش دست بنیاد آتش بازی کردند و اطراف قلعه را آثار عالیها سافلها ظاهر شد و عرصه بر رضاقلی خان تنگ گردید و واسطه‌ها جست. بالاخره شمشیر به گردن با پسر قائم مقام به اردوی شاهزاده شتافت و قراولان احترام به محافظتش معین شد و افتتاح خبوشان مبین آمد... فوج خاصه برج و بارو را متصرف و در آن متوقف شدند و همه اعیان شرفیاب خدمت آمدند. ۲۰ عراده توپ سواره و پیاده و ۲۰۰۰ شمخال و جزایر و انبار سرب و باروت و غله

ایلخانی به تصرف درآمد و نورمحمدخان برادر جناب آصف الدوله به حکومت آن حدود مفتخر گشت و محمدظاهر خان قزوینی به اخبار این فتوح به دارالخلافه رهسپار گردید».[۴۴]

**قائله هرات و مرگ عباس میرزا**

منطقه هرات در افغانستان از سالها پیش یکی از مراکز عصیان و تمرد محسوب می‌شد. بویژه آنکه شاهزاده محمد ولی میرزا حاکم خراسان مداوماً بر آتش اختلافات با خانهای این ناحیه می‌دمید و عرصه را به شدت بر آنها تنگ کرده بود. پس از شکست در برابر روسها و اغتشاشات نواحی خراسان، فتحعلی شاه مجبور شد محمد ولی میرزا را خلع و پسر دیگرش شجاع السلطنه (حسنعلی میرزا) را به حکومت خراسان بگمارد. در پی این تحولات اندک زمانی بعد افغانها به رهبری فتیح (فتح) خان شرایط را برای اعلام استقلال مناسب دیدند و غوغایی برپا نمودند. شجاع السلطنه از طرف پدر ماموریت سرکوبی آنها را به عهده گرفت. وی نخست به مشهد آمد، در آنجا خانهای بزرگ منطقه باقشونهای تحت امر خود به او پیوستند سپس به سوی هرات روانه گردیدند. فتیح خان نیز با سپاهی به استعداد ۴۰۰۰۰ نفر در نزدیکی کوسویه آماده نبرد شده بود. شجاع السلطنه «بنه و آغروق را در رباط کافر قلعه قرار داد و به همراه ۱۰۰۰۰ سواره و پیاده بدان سو آمدند... او لشکریان را پنج قسمت نمود و هر قسمت را به سردار و امیری بسپرد... راست سپاه به فضل‌علی‌خان‌قویونلوی قاجار و معتمد الدوله، سواره نظام به خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان خراسانی به حسین علی خان بیات نیشابوری واگذار گردید... پیادگان تفنگچی استراباد نیز در مقدمه لشکر، ذوالفقارخان حاکم سمنان به همراه قشون سمنانی در سمت چپ،سواره کرد و قراچورلو با پیادگان دامغانی و سمنانی و سواران مافی و قشون محمد نظر خان و غلامان خاصه خراسانی،در قلب سپاه آرایش یافتند... جنگی سخت آغاز بگردید، با غرش توپها و شلیک تفنگها که از دود باروت و دخان آنان آسمان میدان جنگ تیره و تار گشته بود، لشکریان به هم درافتادند... جمعی از افاغنه در همان ساعات اول کشته یا اسیر گشتند، عده‌ای بسیار به سوی سبزوار گریختند. اما لشکریان خراسان تا ۳۰ فرسنگ آنها را تعقیب نمودند...»[۴۵] فتح خان پس از این شکست به پسر محمد شاه افغان پناه برد، وی مدتی بعد به امر فتحعلی شاه دستگیر و از دو چشم محروم گردید. پس از وی برادرانش به خونخواهی برخاستند ولی آنان هم کاری از پیش نبردند و عاقبت در سال ۱۲۴۲ ه سلسله افغانهای درانی در کابل و قندهار مضمحل شدند. درطی سالهای آخر جنگهای منطقه هرات، عباس میرزا نیزمدتی را به آرام نمودن افاغنه پرداخت و توانست تا یکسال قبل ازمرگش (۱۲۴۹ه) به آن نواحی سر و سامانی بدهد، ولی اجل به او بیش از این مهلت نداد و در مشهد به سن ۴۷ سالگی درگذشت. پس از مرگ وی فتحعلی شاه هم دوامی نیاورد و در سال بعد به سن ۶۸ سالگی جهان را بدرود گفت.

**سپاه ایران در عصر فتحعلی شاه**

ارتش ایران هر چند در زمان شاه عباس اول صفوی گروهی از صاحب منصبان نظامی اروپایی (برادران شرلی) را مدتی در اختیارداشت، ولی پس از مرگ شاه عباس تا قبل از ورود هیئت‌های نظامی فرانسوی و انگلیسی در عهد فتحعلی شاه،دیگر نه اصلاحاتی به خود دید و نه افسران وکارشناسان نظامی و اروپایی را به صورت گروهی برای بهره‌وری از دانش و فن آنان بکار گرفت. این ارتش هنوز بر اصول و سازمان ایلیاتی گذشته استوار بود. برای آشنایی با سازمان و تشکیلات سپاه ایران در این عصر،به نوشته‌های کسانی که شاهد و ناظر این سازمان بودند استناد خواهیم کرد. اما قبل از آغاز باید اشاره نمود، در اطلاعات ارائه شده توسط این اشخاص مقتضا به زمان مطالب ضد و نقیضی وجود دارد که پالایش یا قضاوت در مورد آنها را به عهده خود خوانندگان گرامی می‌نهیم.

ژنرال گاردان رئیس هیأت نظامی فرانسویها در ایران درباره رسته‌های ارتش چنین گزارش کرده است: «۱ ـ پیاده نظام ۶۰۰۰۰ سرباز دارد که چندان بکار نمی‌آیند. اسلحه آنها خیلی سنگین است. پیادگان آذربایجانی و عراقی تفنگهای فتیله‌ای دارند، این تفنگها رابسیار بد سوار کرده‌اند ۲ ـ افراد سواره نظام هر کدام اسبشان را خودمی آورند و هر ایل باید مقداری سوار بدهد. آنها حدود ۱۴۰۰۰۰ نفر می‌شوند که اسلحه‌شان تفنگ، نیزه و سپر است. تفنگهای آنها بسیار بلند و قطر سپرهایشان حدود ۴۵ سانت است ۳ ـ توپخانه که دارای ۲۵۰۰ توپچی است. توپ‌های آن‌ها از نوع روسی می‌باشد... زنبورکها هم بر شتر سوار می‌شوند...در موقع جنگ افراد سوار تحت هیچ نظمی نیستند و هم قسم می‌باشند چهار نعل بدون هیچ ترتیبی به دشمن حمله کنند. اگر دشمن ایستادگی کندبا بی‌نظمی تمام چهار نعل به عقب می نشینند و از عقب تیر می‌اندازند. افراداسبان خود را نعل تخت نمی‌زنند و هر کس هم باید قیمت نعل اسب خویش را از کیسه خودش بدهد... چون تهیه انبار علیق رایج نیست فقط در موقع رویش علف به خارج می‌روند و در اواخر تابستان و اوایل پائیز به شهر برمی‌گردند».[۴۶]

فابویه می‌نویسد: «سواره نظام ایران قابل تعلیم نظامی هستند به شرط آنکه به آن‌ها انضباط و امکانات و تجهیزات داده شود. ولی پیاده نظام دسته‌هایی از مردم ولگردند که حتی فرماندهانشان هم اسمشان را نمی‌دانند... ارتش ایران فاقد توپخانه (درستی) است. چند توپی هم که از قبل مانده کاملاً بی‌ارزش هستند. نوعی توپ (سبک) وجود دارد که به آن زنبورک می‌گویند. زنبورکها دارای لوله بسیار کوتاه وگلوله‌های کوچک هستند که حدود ۲۵۰ گرم وزن دارند. آنها را بر پشت شتر یا استر بار می‌کنند. افراد توپخانه سپاه ایران شامل ۱۵۰ نفر آدمهای بی‌معلومات می‌باشند...».[۴۷]

ژوبر در سفرنامه خود چنین می‌نگارد: «... مخارج ارتش ایران در موقع حرکت لشکریان

عموماً با ایلاتی است که از آنجا عبور می‌کنند. ناظر خرجها و مباشرین قشون باید قبضی بدهند که مشخص کننده مقدار آذوقه مصرف شده است که به کدخداهای دهات و کلانترها می‌دهند تا از میزان مالیات کسر شود. ولی غالباً این امر صورت نمی‌گیرد و ظلم مضاعف بر مردم روستاها می‌شود. . . سپاهیان روزانه بین ٦ تا ۱۲ فرسخ راهپیمایی دارند. آقا محمدخان سواره نظام خود را ۱۵ روزه از تهران به تفلیس برد. قبل از حرکت صاحب منصبان جلوتر رفته و آذوقه و علیق و محل توقف لشکر را معین می‌کنند و چادرها را برپا می‌دارند. .. ارتش ایران غالباً پیش قراول وکشیکچی ندارد (؟) وگاه با شبیخون و حملات غافلگیر می‌شوند.نظم خاصی در ارتش ایران حاکم نیست. سربازان قبل از پیروزی به غنیمت جنگی وابستگی دارند. در ایران سربازخانه، بیمارستان نظامی و مخازنی برای نگهداری آذوقه قشون نیست. افراد از محل حقوق کلیه احتیاجات خودرا تامین می‌کنند».[۴۸] سرجان ملکم می‌نویسد: «لشکر ایران عبارت از جمع کثیر سواره بی نظام از ایلات و احشام است که سرکرده هر طایفه نیز از خود ایشان است . . . چون به خدمت مامور می‌شوند جیره خود و علیق اسب رامی‌گیرند وسالانه ۵ یا ٦ تومان مواجب دریافت می‌کنند، آنهم حواله می‌دهند به مالیهٔ جائی، یعنی برات می‌دهند. سالی دو خروار غله به هر سوار می‌دهند . . . مواجب صاحب منصبان سوار زیادتر است و از سالی ۵ تا ۲۰ تومان نقد و ۴ یا ۵ خروار جنس است . . . آنها هر سال چند ماه سر خدمت حاضر می‌شوند و اگرجنگی نباشد همیشه زمستان رادر خانه‌های خود هستند. شاه فوجی از سواره نظام دارد که «غلامان شاهی» نامیده می‌شوندکه اکنون ۳ تا ۴ هزار نفرند و اسلحه همگی آنان تفنگهای فتیله‌ای، خنجر و شمشیر است. . . پیاده نظام ایران دو قسمت می‌باشند، عده‌ای سرباز و جمعی جانبازند. هر فوج ۱۰۰۰ نفرند و مرکب ازمردم قبایل و بلوکات مختلف آذربایجان، ۲ فوج از افشار، ۲ فوج از ایل قشقایی، ۲ فوج مرندی و از سایر شهرها و ایلات هم یک فوج انتخاب می‌شوند. . . سواره و توپچی هم از ایالات و شهرهای مختلف گردآوری شده‌اند که زیر نظر صاحب منصبان نظامی فرانسه و عباس میرزا هستند. . . فرماندهان تربیت شده سالانه از ۴۰۰ تا ۵۰۰ تومان مواجب می‌گیرند . . . افواج جانباز به خود پادشاه تعلق دارند. . . سوار عشایر کلاً ۸۰۰۰۰ باسایر نیروها ۱۵۰۰۰۰ نفر می‌شوند. نظامیانی هم که به سبک نظام اروپا تربیت شده‌اند ۲۰۰۰۰ نفرند،که ۹۰۰۰ نفر موسوم به جانباز مخصوص شخص شاه هستند و بقیه تحت فرمان عباس میرزا مشتمل است بر ۱۲ گروهان پیاده موسوم به سرباز، عده‌ای سوار و عده‌ای توپچی که برای عملیات ۲۰ عراده توپ دارند... جمع کل سپاه ایران را می توان تا ۲۵۴۰۰۰ نفر دانست».[۴۹]

در گزارش استودارت یکی از افسران انگلیسی مامور در ایران برای مستر الیس وضع ارتش چنین بیان گردیده: «تعداد سربازان ایرانی طبق صورت فرماندهی کل جمعاً ۱۰۰۷۵۰ نفر است. نیروهای منظم و ثابت شامل ۳۹۰۰۰ پیاده نظام، ۳۰۰ نفر سواره نظام و ۱۵۵۰ توپچی توپخانه‌اند.

نیروهای غیر ثابت نیز تشکیل شده‌اند از ۲۰۰۰۰ تفنگچی و ۴۰۰۰۰ سواره... هزینه‌های غیر خالص نقدی برای نگاهداری ارتش ۶۳۶۱۳۱ لیره و ده شیلینگ می‌باشد... نیروهای منظم و ثابت را باید ۳۹ گردان ۱۰۰۰ نفره دانست بعلاوه دو اسواران که هر اسواران مرکب از ۱۰۰ نفرند به همراه توپخانه با ۶۰عراده توپی که اسبان آنها را می‌کشند... نظم در بین سپاهیان ایرانی حاکم نیست. وضع لباس و حقوق سربازان نامرتب و اداره کنندگان ارتش با مسائل نظامی چندان آشنایی ندارند...».(۵۰)

لمبتون با استناد به نوشته‌های این افسران نظامی اروپائی در ایران می‌نویسد: «... قوای نظامی قاجاریه بطور کلی عبارت بود از قشون ثابت که بهتر است گفته شود گارد سلطنتی که هرگز منحل نمیشد و افراد آن را بنیچه ولایات و غالباً بنیچه عشایر (غیر از قبایل عرب و فیلی) تشکیل می‌دادند. به همان‌گونه هر شاهزاده‌ای که حاکم یکی از ولایات بود برای خودگارد مخصوصی داشت. مثلاً علی میرزا فرزند فتحعلی شاه که حاکم شیراز بود عده‌ای مرکب از ۱۰۰۰ سوار زیر فرمان داشت که مزد آنان را نیز خود می‌پرداخت. از این عده ۲۰۰ سوار بختیاری تجهیز می‌شدند که گارد مخصوص او را تشکیل می‌دادند. وی می‌توانست تا ۲۰۰۰۰ نفر سوار را به جنگ بفرستد. سپاهیان شاهزاده خود جامه و سلاح خویش را تهیه می‌کردند و مزد سالیانه هر یک ۴۰ پیاستر Piastre (واحد پول اسپانیا که پسو هم گفته می‌شد و برابر $\frac{1}{4}$ قران ایران بود)، مقرر کرده بودند. جیره روزانه‌شان عبارت بود از روزی یک من ($\frac{1}{4}$۷ پاوند) جو، ۲ من کاه و یک چارک گندم مگر فصل بهار که به اسبها علف تازه می‌دادند. از این گذشته به هر سرباز جهت تامین معاش خانواده‌اش در دهی که اهل آنجا بود مقداری زمین جهت کشت می‌دادند و میوه آن زمین هم تعلق به او داشت. هر بار که فرمان سربازگیری صادر میشد رئیس هر عشیره عده معینی از سربازان را که حکومت از او خواسته بود حاضر میگرداند. قوای غیر منظم غالباً در دهات خود میمانند و به‌کسب و کشاورزی مشغول می‌شوند... گاه شاه (فتحعلی) مالیات نقدی را با خدمات نظامی مصالحه می‌کند. مثلاً مالیات نقدی مازندران و استراباد را به خدمات نظامی ۱۲۰۰۰ تفنگچی و ۴۰۰۰ سواره نظام مصالحه کرده بود که می‌باید پیوسته آماده به خدمت باشند... روش احضار و تعلیم سربازان که بر حسب اتفاق صورت می‌گرفت مانع از بوجود آمدن قوایی بود که بتواند در برابر فشار مهاجمان بیگانه پایداری کند. ایران اگر می‌خواهد مستقل بماند باید تغییراتی در دستگاه حکومت بدهد... اسامی سربازان عشایری که باید به خدمت سربازی مشغول شوند با اسامی پدران و سایر خصوصیات خانوادگی آنان در دفترخانه‌ای که واقع در مقر حکومت بود ثبت می‌شد. آنان به هنگام نوروز خدمت شاه را ملازمت می‌کردندوشاه تحقیق می‌کرد تا که ببیند آیا در آن سال احتیاج به خدمت آنان دارد یا نه. اگر بود در سراپرده‌اعلیحضرت می‌ماندند وگرنه اجازه مراجعت به آنان داده می‌شد. اما در هر صورت مزد مقرر خود را می‌گرفتند... ایرانیان اگر می‌خواستند در برابر قوای روسی مقاومت کنند می‌باید در مورد قوای نظامی خود قائل به تجدد

شوند و این کار محتاج تمرکز بیشتر بود. با این همه هرگز مسئله پرداخت حقوق افراد قشون منظم را مورد توجه قرار نداده بودند. چون راه حل این مشکل را نمی‌دانستند هر چه در طریق اصلاح قشون قدم برمی‌داشتند به جائی نمی‌رسیدند. هیئتها و مربیان متعدد نظامی استخدام کردند و زمانی که عباس میرزا در آذربایجان بود فرمانی به سال ۱۲۲۱ هـ برای سربازگیری از تمام نقاط آذربایجان صادر کرد و مقرر شد که مزد، ساز و برگ، لباس و سایر حوائج سربازان از محل وجوه دیوانی تامین شود. اما در عمل حکومت ایران نتوانست قشونی به سبک جدیدتر تربیت و مجهز کند. قشون ایران کماکان مرکب از سربازان بنیچه‌ای بود که روسای عشایر و دیگران آماده می‌کردند و به همه سپاهیان زمین واگذار می‌شد. عده دیگری از قشون ایران عبارت از قشون ثابتی بود که از غلامان تشکیل می‌شد و این عده را فتحعلی شاه و همه حکام ولایات اجیر می‌کردند و کماکان انگل مردم دهات بودند. این غلامان که برای خدمت در قشون ثابت یا به عنوان پیک استخدام می‌شدند، مایه بیم و وحشت روستائیان بودند. در هر خانه‌ای می‌خواستند فرود می‌آمدند و به بهانه‌های مختلف و بنام مخدوم خود از مردم مالیات می‌گرفتند. راهنمایان، اسبان، ارزاق، خانه و اهل خانه باید در اختیار حضرات می‌بود. اگر کسی در مقام اعتراض بر می‌آمد سروکارش با ته تفنگ و طپانچه یا چماق ایشان می‌افتاد. کسی جرأت مقاومت در برابر غلامی از غلامان را نداشت چه رسد به اینکه بخواهد بر او دست دراز کند، زیرا اگر چنین مقصری را نزد شاهزاده می‌بردند دمار از روزگارش درمی‌آوردند. از این گذشته قوائی که برای مقابله با تاخت و تاز دشمن یا فرونشاندن آتش شورش از میان قراء می‌گذشتند معمولاً آنجاها را مبدل به ویرانه می‌کردند. مثلاً دهات بین راه تهران و قزوین در فاصله اندکی پیش از مرگ فتحعلی شاه و پس از فوت او مبدل به بیابان بی‌آب و علف شد. پس از سلطنت آقا محمدخان میل بر آن بود که اراضی وسیعی از مملکت به عنوان تیول به این و آن واگذار شود و بر وسعت نواحی که غیر مستقیم اداره می‌شد نسبت به سایر نواحی که مستقیماً اداره می‌شد افزوده گردد. اصطلاح تیول مانند زمان صفویه مشتمل بر انواع مختلف از عطایا بود. در بعضی از موارد تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که به مناصب معین تعلق می‌گرفت و در برخی موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه به جای حقوق و مواجب. در پاره‌ای از موارد مخصوصاً در نواحی عشایر نشین تیولدار متعهد بود که قوای نظامی بنیچه فراهم کند و در موارد دیگر تیول فقط عبارت بود از اعطای حق وصول مالیات ناحیه‌ای که یا زمین خالصه بشمار می‌رفت یاملک شخصی ثالث یا ملک کسی که تیول به او داده شده بود. در مورد اخیر معنی تیول معاف بودن از پرداخت مالیات بود».[۵۱] اما فریزر در مورد زمینهایی که بعنوان تیول عطا شده بود چنین نوشته است: «چیزی به حکومت نمی‌دهند و تیولداران ۳/۱۰ محصول راکه اعم از بهره مالکانه است بعلاوه مالیات دیوان و آنچه ممکنست از کشاورزان گرفت می‌گیرند و این در صورتی است که زمین متعلق به دیوان باشد، امااگر تیول را از محل عواید ملک دیگری مقرر

کرده باشند در این حال تیول فقط عبارت است از مالیات دیوان یا ـــ۲ـــ محصول».[۵۲]

همانگونه که از این نوشته برمی‌آید، ارتش ایران در زمان فتحعلی[۱] شاه وضع مطلوبی نداشت. تغییر در وضعیت جهانی از زمان صفویه به این سو و وزیدن نسیم این تغییرات به طرف ایران، رشد علم و صنعت در اروپا از جمله توسعهٔ صنعت تسلیحات (بویژه آتشباری)، گسترش ارتباطات دیپلماتیک، سفر هیأتها و مقامات عالیرتبه کشوری و لشکری ایران به خارج و مهمتر از همه دو دوره جنگهای بین ایران و روس که نقاط ضعف ارتش سنتی ایران را در برابر ارتش صنعتی و مدرن روسیه بطورملموس نمایاند، همه و همه سبب گردید تادولتمردان و بعضی از صاحب‌منصبان نظامی ایران را به فکر تغییر و تحول و مدرنیزه کردن ارتش بیندازد. مثلاً در سال ۱۲۴۴ هـ (۱۸۲۹م) هیأتی از ایران به ریاست شاهزاده خسرو میرزا به روسیه رفت که میرزا تقی خان فراهانی هم آنان را همراهی می‌کرد. آنها از موسسات علمی، کارخانه‌ها، مراکز صنایع نظامی، مدرسه نظام و سایر تاسیسات روسیه بازدید کردند. در شهر تول از کارخانه بزرگ اسلحه سازی بازدید دقیق و عمیقی به عمل آوردند. میرزا مصطفی افشار منشی هیئت در این باره چنین نگاشته است: «کاشکی دولت ایران چند نفر از جوانان کاردیده را برای تعلیم به این کارخانه‌ها(صنایع نظامی) می‌فرستادند که به خرج کم وزمان اندک تحصیل انواع صنایع می‌کردند».[۵۳]

در راس اصلاح طلبان ارتش باید از عباس میرزای ولیعهد و سرفرماندهی کل سپاه ایران در جبهه‌های جنگ با روسها نام برد. آذربایجان و مقر حکومت او تبریز نیز پایگاه اصلی اصلاحات و تحولات محسوب می‌گردید. در طی جنگهای ایران و روس بخاطر به خدمت گرفتن هیاتهای نظامی خارجی از جمله فرانسوی و سپس انگلیسی و احداث کارخانجات اسلحه سازی، باروت سازی و توپ ریزی، آذربایجان و تبریز را مرکز تمام حوادث نظامی و سیاسی ایران کرده بود. بعلاوه مذاکرات نظامی و سیاسی با ژنرالها و سیاستمداران روس، فرانسه و انگلیس باعث نفوذ و قدرت عباس میرزا و شهرت ایالت تحت فرمانروایی وی شده بود.[۵۴]

گرایش عباس میرزا و افسران عالیرتبه تحت فرمان او به اصلاحات بر کسی پوشیده نیست. در این مورد درورویل می‌نویسد: «عباس میرزا تئوری و عمل را باهم می‌خواست. پس خود به تیراندازی باتفنگ و اجرای مواد نظامنامه پیاده نظام ارتش فرانسه پرداخت و به کمک افسران وابسته به سفارت فرانسه مدتی به مطالعه و مانور پیاده نظام و توپخانه پرداخت. وی به بررسی جزئیات ساختمان سربازخانه‌ها، زرادخانه‌ها و کارگاههای اسلحه سازی و باروت کوبی، توپریزی ایجاد انضباط و تغییر لباس نظامیان علاقه‌مند و مُصر بود. او همیشه بر خلاف شاهزادگان دیگر به جای لباس و جواهر از پدر توپ، تفنگ، باروت و سرب تقاضا داشت».[۵۵]

علاوه بر استفاده از وجود افسران فرانسوی و انگلیسی در این دوره، سعی نیز شده بود با اعزام

دانشجو به خارج، از دانش فنی آنان در مورد تکنیک و تکنولوژی رو به گسترش صنایع نظامی بهره ببرند. از جمله در سال ۱۲۳۰ ه هیئت حاکمه، مخصوصاً قائم مقام ۵ نفر را برای بدست آوردن تجربیات به همراه دارسی به انگلستان فرستاد که یکی از آنها میرزا رضا «سلطان توپخانه» بود.(۵۶) اشتیاق عباس میرزا در این مورد زمانی مشخص و محرزتر می‌گردد که بدانیم او چند سال بعد از ناامید شدن ازمساعدتهای نظامی فرانسویها و انگلیسیها، بوسیله ابوالحسن شیرازی نامه‌ای به مترنیخ صدر اعظم اتریش نیز نوشت و نمونه‌ای از تفنگهای اتریش را درخواست نمود تا در ایران از روی آنها کپیه سازی کنند. مترنیخ هم در جواب، نامه‌ای به همراه نمونه تفنگ در جمادی الاول سال ۱۲۳۴ ه(مارس ۱۸۱۹م) برای وی ارسال کرد.(۵۷) متاسفانه با وجود استفاده از تمام این عوامل و امکانات که تاثیرات کوتاه مدت، مفید و مثبتی نیز بر ساختار اولیه ارتش ایران به جای نهاد، عواملی هم سبب شد تا مانع از اجرای اصلاحات و تحولات عمیق در سازمان ارتش شود. اهم این عوامل عبارت بودند از:

۱ ـ اصطکاکها و رقابتهای سیاسی ـ نظامی بین دول بیگانه که به نوبت در خدمت صاحب منصبان نظامی ایران قرار می‌گرفتند، ولی بخاطر رقابتها و دسایس گوناگون بلافاصله حذف می‌گشتند.

۲ ـ ثابت ماندن ساختار اقتصادی ـ اجتماعی (فورماسیون) ایلی ـ عشیره‌ای در ایران که بر فلسفه وجودی خانها و فئودالها و خصلت محافظه کاری آنها استوار بود. خصوصیات نیروهای مسلح ایلاتی چنین جوامعی به تبع از آن مشمول نابسامانیها و بی انضباطی‌ها می‌شد.

۳ ـ حسادت و رقابت بین شاهزادگان قاجار با عباس میرزا. تعداد این شاهزادگان به حدی بود که رضاقلی هدایت مورخ این زمان، فتحعلی شاه را «پدر ۵۰ شاهزاده لشکرکش و سلطان ۵۰۰۰۰ سوار دشمن کش» نامیده است.(۵۸)

۴ ـ مقاومت و مخالفت بخش سنتی، قدیمی و محافظه کار ارتش ایران در برابر تحولات و مدرنیزاسیون سپاه که گاهی منافع و مقام آنها را بطور جدی در معرض خطر قرار می‌داد. بویژه آنکه تعدادی از آنها سر طایفه‌ها و فرماندهان بخشهائی از سپاه (سربازان عشایری) بودند. برای اثبات این مدعا باید از نوشته فابویه که گاهی برای خانواده و یا کارگزاران حکومت فرانسه نامه می‌نوشت،استفاده نمود. در یک مورد او اشاره به اعیان و اشراف اصفهان کرده و بشدت از آنها گله می‌کند که مانع ادامه کار کارخانه توپ ریزی وی در شهر هستند. مخصوصاً عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان پسر حاج محمدحسین خان امین الدوله اصفهانی بطور دائم کارگران کارخانه توپ ریزی را تحریک به ترک کار می‌نمود و گزارشات مغرضانه و غلط برای شاه و درباریان می‌فرستاد.(۵۹) این گزارشات و سعایت‌ها کار را به جایی رساند که در تاریخ ۱۳ ذی القعده ۱۲۳۷ ه زمانیکه فابویه ۲۰ توپ ساخته شده را به مدت ۵هفته از اصفهان به تهران رساند، در پایتخت استقبال درستی از او نشد و به سردی با

او برخورد کردند.

۵ - تفاوت فرهنگی مخصوصاً در امر زبان که کار افراد هیاتهای نظامی خارجی را با وجود تعدادی مترجم، در امر تعلیم به فرماندهان ایرانی با دشواری مواجه می‌ساخت.

۶ - ترس و وحشت کشورهای بیگانه از عاقبت و نتایج مساعدتهای نظامی آنها که بزودی سپاه ایران را تبدیل به وزنه‌ای قدرتمند می‌کرد. تقویت و تجهیز ارتش ایران مخصوصاً یگانهای آتشباری مثل توپخانه و تفنگچیان تا زمانی برای آنها معقول و پسندیده می‌آمد که در برابر رقیب آنها بتوانند سد و عامل بازدارنده محسوب شوند. در غیر این صورت یک ارتش مدرن ایرانی در این ناحیه حساس موجب عدم تعادل در موازنه قوا می‌گردید. واحدهای منظم و تجهیز شده ارتش ایران خطری برای مرزهای طولانی روسها محسوب می‌گشتند و برای انگلیسیها نیز خطرآفرین برای مستعمره آنان یعنی هندوستان بحساب می‌آمدند. بدین خاطر عوامل هر دو دولت پنهان و آشکار مخالف توسعه اصلاحات بودند و تمام تعلیمات و اقدامات هیاتهای فرانسوی را زیر ذره‌بین نگاههای خود داشتند. اتفاقاً حوادث سیاسی - نظامی چند دهه آخر حکومت قاجار این امر را به اثبات رساند و صحه بر صدق احتیاط کاری آنان نهاد. درورویل در سفرنامه‌اش به این احتیاط کاری و همچنین اهمال‌کاری انگلیسیها بخوبی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در جنگ با روسها زرادخانه‌های ایرانی در زمان عباس میرزا تقریباً خالی شده بود. انگلیسیها هم از ذخایر خود در هند خمپاره‌اندازها و گلوله‌های توپ تحویل ارتش ایران می‌دادند که آنهم بنا به دلایل سیاسی بسیار کم بود. نظامیان ایران همواره از حیث خمپاره، توپوز، سنگ چخماق و فتیله شمخال که اتفاقاً در هندوستان زیاد بود در مضیقه قرار داشتند. هر چند کوره‌های ذوب آهن در آذربایجان بخاطر معادن آهن فراوان سنگ آهن در حوالی اهر و وجود جنگلهای انبوه برای سوخت کوره‌های آهن‌گدازی سپاه مناسب بود، ولی قوپوزهای ایرانی را به جای آهن از سرب می‌ساختند و قدرت کمانه کردن آنها بسیار پائین بود».[۶۰] همچنین پس از عهدنامه تیلسیت بین فرانسویها و روسها، هنگام هجوم و عملیات سراسری روسها در ایروان و نخجوان، افسران فرانسوی در خدمت سپاه ایران جداً از شرکت در عملیات علیه روسها خودداری کردند به نحوی که در برابر رفتار ناشایست تعدادی از آنها، عباس میرزا مجبور شد چندین مرتبه «وردیه» راکه مامور تعلیمات نظامی بود از نزد خود براند. در نامه‌های نکریتا به تاریخ ژانویه ۱۸۰۹م به بی‌مهری عباس میرزا در مورد وردیه اشارات مکرر گردیده و علت آنرا هم عدم هدایت سربازان ایرانی علیه روسها دانسته است. با توجه به این همکاریهای موسمی و داشتن اغراض سیاسی، باید ورود هیاتهای نظامی را به ایران ازدریچه‌ای دیگر مثبت ارزیابی نمود. تاثیرگذاری هر چند اندک افسران خارجی بر بخش‌هایی از واحدهای ارتش و تدوین اصول و مقرراتی هر چند ضعیف، در سالهای بعد بخشی از اساس تحولات، توسعه و مدرنیزاسیون رارقم زد. این تأثیرگذاری مثبت در

زمینه توپخانه ایران را رضاقلی هدایت چنین توصیف کرده است: «تکمیل قورخانه و تنظیم توپخانه از کارهای مهم نایب السلطنه (عباس میرزا) است. . . در گذشته برای حرکت توپها تمام مردم سر راه روستاها به همراه الاغ و گاوهای آنها مجتمع می‌نمودند و با زنجیر، طناب، کمر و دوش توپها را به حرکت درمی آوردند. . . تا زمان نادر توپی را که از سر دره خوار با ۱۰۰ نفر پیاده به سختی حرکت می‌دادند و ۳۰ نفر آنرا پر و خالی می‌کردند، اکنون همت والا و تعلیمات نظام برای هر توپ ٦ توپچی و ۱۲ اسب انتخاب کرده‌اند و دیگر به رعایا هم احتیاجی نیست. . . اگر شب یا روزی ۲۰۰ توپ را مامور به منطقه‌ای نمایند اغلب اهالی متوجه نمی‌گردند. . . حال در هر دقیقه ۷ بار هر توپ را توپچیان پرو خالی می‌کنند. . . آنها از همان روزهای اول به فوریت ۲۰۰ توپ در تبریز و تهران مهیا کردند».(۶۱)

موریس دوکوتزبوئه که به همراه سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۰۷ م به ایران آمده بود، در تبریز به خدمت عباس میرزا ولیعهد رسید. وی وضع سپاه ایران در آذربایجان تحت فرماندهی عباس میرزا را چنین تشریح کرده و اشاراتی نیز به اصلاحات نموده است: «برای استقبال ما ۲/۵ فرسخ قشون ایران صف‌آرایی داشتند. در دست راست ۴۸ عراده توپ سبک و ۸ اسکادران سواره نظام و ۸۰۰۰ پیاده نظام و عده‌ای از کردها و سربازان محلی صف کشیده بودند... مدتی است شاهزاده عباس میرزا به فکر تنظیم قشون مرتب افتاده. توپخانه به کمک صاحب منصب انگلیسی موفق بوده ولی در نظم، قواعد و نظامات پیشرفتی ندارد. ولیعهد بیشتر توجهش به توپخانه پیاده نظام است. . . مردم هنوز تشکیل یک قشون منظم را نپذیرفته‌اند و مسخره می‌کنند و آنرا کفر و خیانت می‌دانند، زیرا باعث ارتباط با خارجیها می‌شود. پیاده نظام لباسش ماهوت آبی یا قرمز انگلیسی است و لباس توپچیهای توپخانه از ماهوت آبی دوخته شده. نوار لباس سربازان پشمی و مال صاحب منصبان نظامی نقره‌ای یا طلائی است و اشارپ ابریشمی قرمزی مثل نظامیان انگلیسی دارند. شلوارها عمدتاً سفید و گشاد و کلاهی به رسم معمول مملکت از پوست بره بر سر دارند و چکمه به پا. . . تفنگها عمدتاً انگلیسی است. یک کارخانه توپ ریزی هم در تبریز تأسیس شده، باروت را خود ایرانیان می‌سازند. مشق افراد نظامی خیلی ساده است زیرا از فن تیراندازی بی‌بهره نیستند. عده توپخانه و سواره نظام قداره انگلیسی دارند و پیاده نظام نیز سرنیزه بکار می‌برند. . . در میان افراد قشون غدغن شده عده‌ای را معطل نکنند تا دائماً برای صاحب منصبان (فرماندهان) غلیان چاق کنند، زیرا هم ضرر دارد و هم وجود آتش دائمی باعث حریق در اردوگاه نظامی می‌شود. . .» سپس درباره زنبورکخانه‌ای که به همراه اردوی فتحعلی شاه به چمن سلطانیه می‌آمد چنین می‌نویسد: «۴۰۰ شتر حامل توپهای کوچکی است که بیرقهای کوتاهی به آنها آویخته‌اند. گلوله‌های این اسلحه ٦/۵ سیر وزن دارد. لوله آن دور پایه‌ای که به جهاز شتر متصل است میچرخد و توپچی یا زنبورکچی به هر طرف که بخواهد شلیک

کند آنرا می‌چرخاند... زنبورک خیلی سبک است طوری که توپچی می‌تواند آنرا بر دوش حمل کند ولی گلوله آن در میان صفوف پرجمعیت می‌تواند تلفات زیادی بگیرد. لباس توپچیان به همراه شب کلاه قرمز و دارای چند پر است... در میان انبوه هدایای سفیر کبیر روسیه برای فتحعلی شاه که در سلطانیه واگذار می‌گردد تعدادی تفنگ، طپانچه و قداره از بهترین کارها (تولیدات) ساخت کارخانه‌های اسلحه سازی تول است... در سلطانیه برای نظامیان اردوگاه که تعلیم مشق می‌کنند اردو بازار درست شده، یعنی بین قصر و محل اردوگاه فضائی به مساحت ۴/۵ ورست خالی گذاشته‌اند تا تجار و کسبه بازارشان را تشکیل دهند.[۶۲]

**ارتش ایران پس از طلیعه اصلاحات عصر فتحعلی شاه**

پس از ورود هیأتهای نظامی و افسران عالیرتبه فرانسوی و انگلیسی به ایران، بخشها و واحدهای متعددی تحت آموزش و تعلیمات آنها قرار گرفتند. ولی متاسفانه این آموزش به تمام رسته‌ها ساری و جاری نگردید و فقط شامل قسمتی از سازمان و واحدهای سپاه مخصوصاً در آذربایجان شد. اما بطور کلی خصوصیات ارتش ایران در اواخر عصر فتحعلی شاه با حفظ عناصر قدیم و سنتی عبارت بودند از:

۱ - تحت تاثیر حضور هیاتهای نظامی اروپائی و تعلیمات آنها، قسمتهایی از واحدها و یگانها دارای دیسیپلین، آمادگی رزمی و انضباط نظامی شدند. این انضباط حتی در صحنه نبرد به هنگام آرایش نیروها هم مشهود بود. لباسهای متحدالشکل و درجات نظامی وضع مشخصی به خود گرفتند.از همین دوران بتدریج درجات سرتیپ، سرهنگ، یاور (سرگرد)، سلطان(سروان)، نایب (ستوان)، سرباز و جانباز رده‌های مختلف نظامیان را معین نمود.[۶۳]

۲ - در زمینه کارخانجات مهمات سازی از جمله توپریزی که مورد توجه بیشتری بود، گلوله توپ Cannon ball، تفنگ سازی، طپانچه سازی و ماهوت سازی پیشرفتهای خوبی حاصل گردید. بویژه کپیه برداری و الگوسازی از تفنگهای فرانسوی و انگلیسی توسعه زیادی یافت.

۳ - با توجه به اهمیت اصلی ادوات جنگی آتشبار همچون توپ‌وتفنگ،هنوز ادوات رزمی گذشته به ندرت مورد استفاده قرار می‌گرفتند.هدایت ابزارهای جنگی این عصر را شامل: توپ،زنبورک، تفنگ،شمشیر، زره، سپر، تیروکمان، کلاهخود دانسته و از آلات موسیقی نظامی شیپور، دف، نای، کوس و دهل را نام برده است.[۶۴]

۴ - در فتح دژها یا قلاع همچون گذشته از نقب زدن، منفجرکردن بخشی از حصار، بالا رفتن از نردبانها، به توپ و خمپاره بستن حصار و حصاریان و پرتاب سنگ توسط منجنیقها استفاده می‌شد. احداث کارخانه‌های متعدد توپ‌ریزی، بهره‌بری از توپ و انواع خمپاره‌ها را برای فتح قلاع گسترش

داد و روشهای سنتی و قدیمی در امر قلعه‌گیری را نیز بتدریج منسوخ می‌نمود. بعلاوه تکیه بر استحکامات دفاعی قلاع و شهرها هم به آرامی رو به فراموشی می‌رفت.

۵ - بخش تدارکات و باروبنه سپاه هنوز توسط چهارپایان همچون قاطر، اسب و گاهی شتر حمل می‌گردید. فقط در یک مورد رضاقلی هدایت اشاره به «۴۰ عراده قورکش خانه» نموده که برای اولین بار نگارنده در متون تاریخی به آن برخورد کرده است. این عراده‌ها که مخصوص حمل بار و بنه بود، بوسیله سرگور اوزلی انگلیسی به ایرانیها اهدا شده بودند.(۶۵)

۶ - بسیج و تجمع قوای مسلح همچون گذشته هنوز براساس سیستم ایلاتی - عشیرتی یعنی «بنیچه» انجام می‌گرفت و هرخان یاشاهزاده با نیروهای تحت امر حیطه حاکمیت خود در جنگ حضور می‌یافت. مجموعه این خانها و شاهزادگان کادر فرماندهی را نیز تشکیل می‌دادند.

۷ - نیروی دریایی مثل گذشته تا این عهد همچنان مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار داشت.

۸ - نوز عنصر دلیری و شجاعت سربازان مخصوصاً فرماندهان در صحنه‌های نبرد بسیار مهم و اساسی بود و حتی نقش محصولات صنعت نظامی (توپ و تفنگ) هم‌گاه به همراه این عنصر جلوه‌گر می‌گشت. مثلاً تفنگچیان در دوره دوم جنگهای ایران و روس بخاطر تهور بیش از حد مورد تشویق قرار می‌گرفتند. در این مورد شاهزادگان و خانهای ایلات نیز برای گرفتن انعام وخلعت یا حکومت ایالات و گاهی هم برای کسب شهرت، با تقلید از پهلوانهای حماسی ایران قدیم دست به کارهای متهورانه می‌زدند که در مواردی منجر به مرگ آنها نیز می‌شد. از جمله امیرخان سردار از شاهزادگان قاجار در نبردهای متوالی منطقه قراباغ و قلعه شوشی، بخاطر ابراز رشادت و شجاعت کشته شد. یا لطفعلی‌خان کتول یکی از فرماندهان بزرگ قشون استراباد و فندرسک در سال ۱۲۳۷ ه در میدان نبرد به همین دلیل به ضرب گلوله توپ بقتل رسید.(۶۶) نامبرده یکی از خانها و فئودالهای بزرگ منطقه کتول (علی آباد فعلی در ۲۵ کیلومتری شرق گرگان) محسوب می‌شد.

۹ - آوردن عراده‌های توپ دشمن، اسیران جنگی و یا سرهای سربازان مقتول خصم از صحنه‌های خونین نبرد به «اردوگاه بزرگ شاهانه خاقان» رواج داشت، آنچنانکه گاه «پنج مناره از کله‌های سربازان روسی» برافراشته می‌شد. یا در مصاف اوچ کلیسا (صفر ۱۲۴۳ ه) پس از پایان جنگ «۲۳۰۰ سر، ۱۵۰۰ اسیر و ۵ عراده توپ بزرگ قلعه کوب به غنیمت گرفته شده از روسها رابه اردوگاه شاه خاقان بیاوردند و به نظاره آنها بنشستند».(۶۷)

۱۰ - تامین آذوقه سربازان و علوفه دواب و چهارپایان سپاه از ولایات مختلف از جمله روستاهای‌سر راه‌یا منطقه عملیاتی تامین می‌گشت. قسمتی را نیز حکام، شاهزاده‌ها و خانهای ولایات در زمان حرکت به سوی جبهه‌ها یا اردوگاه شاهانه تامین می‌کردند. خود شاه هم در آغاز حرکت در این مورد اقداماتی انجام می‌داد. در صورت اضطرار و کمبود شدید آذوقه، واحدهای ویژه‌ای از سواران زبده

باکمین در مسیر آذوقه رسانی دشمن، اموال آنها را مصادره می‌نمودند. نمونه جالب این شیوه بدست آوردن آذوقه، در تاریخ ۸ ذیحجه سال ۱۲۴۲ ه اتفاق افتاد. در این واقعه گروهی از سپاهیان ایران که تعدادشان بالغ بر ۴۰۰۰ نفر بود، خبر یافتند ۵۰۰ عراده حامل آذوقه ارتش روسها از تفلیس به سوی ایروان روانه شده است. با وجود آنکه این ستون آذقه رسانی توسط ۴۰۰۰ سالدات (سرباز) پیاده، ۱۰۰۰ قزاق سواره و ۴ عراده توپ حمایت و پشتیبانی می‌شدند، در زمان عبور از رود ارس مورد هجوم و حمله قرار گرفتند وبخش اعظم آنها مصادره گردید.مهاجمین ایرانی پس از پایان عملیات و کمین «۵۰۰ سر بریده دشمن را نیز به اردوگاه بیاوردند و از نظر همایون حضرت خاقان صاحبقران گذرانیدند».(۶۸)

۱۱ - هنوز غارت روستاها و قلاع سر راه و غنائم جنگی یکی از اهداف و آرزوهای سربازان ایرانی شرکت‌کننده در جنگ محسوب می‌شد، آنچنانکه گاه به گاه بعضی از شاهان و حکام مجبور می‌شدند با صدور امریه‌ای سربازان را از هر نوع نهب و غارت منع کنند. هدایت این صفت نیکو را به کرات به عباس میرزا منتسب نموده است. از جمله می‌نویسد: «روزی پیرزنی به نایب السلطنه (عباس میرزا) شکایت برد که سرباز توکاسه ماست مرا خورده و بها نداده است. . . شاهزاده گفت شکم او را پاره خواهیم کرد اگر اثری از ماست باشد او به سزایش رسیده وگرنه تو را قصاص می‌دهیم. . . پس چنین کردند و ماست را در شکم سرباز یافتند . . . شاهزاده امر کرد به پیرزن انعامی داده شود و مرخص گردد».(۶۹)

۱۲ - سان و رژه سپاه بطور مرتب انجام می‌گرفت، هر چند این سنت در ارتش ایران از دوران باستان مورد توجه جدی قرار داشت، ولی با حضور افسران نظامی خارجی و تشکیل واحدهای منضبط، این مسئله مورد عنایت بیشتر قرار گفت. دروویل شخصاً در یکی از این سانها و مانورهای نظامی عباس میرزا در دشت اوجان تبریز به تاریخ ژوئیه ۱۸۱۳م (۱۲۲۸ ه.ق) حضور داشت که در این باره در سفرنامه‌اش چنین نوشته است: «۱۰ اسکادران سواره نظام نیزه‌دار و ۴ گردان پیاده و تیم آتشبار توپخانه که با اسب حمل می‌شد در برابر ۳۰ شاهزاده رژه رفتند. و این اولین بار بود که سواره نظام منظم و توپخانه مدرن در میان ۶۰۰۰۰ ارتش نامنظم تحت فرماندهی عباس میرزا حضور داشتند . . . یگانها و واحدها دارای پرچمهای مختلف بودند، زیرا تا قبل از این تاریخ یگانهای نظامی در عهد قاجار پرچم مخصوصی نداشتند، بلکه نوارها و رشته‌هائی از کتان و پارچه بر سرنیزه‌ها می‌بستند و آنرا به شکل ستاره دنباله‌دار درمی‌آوردند که تصویر پنجه‌ای بر روی آنها نقش بسته بود».(۷۰) به نوشته گاردان «سان سپاهیان در دو موقع از سال به عمل می‌آمد، یکبار اواخر بهار موقع رفتن به ییلاق و دیگر در اواخر تابستان موقع مرخصی».(۷۱) ژوبر هم می‌نویسد: «شاه هر ساله ارتش را لااقل یکبار سان می‌بیند. هر سرباز همینکه در برابر شاه نامش خوانده می‌شود با شتاب از جلوی شاه

می‌گذرد، اگر پسند افتاد جیره‌اش را می‌دهند. . . شاه روزی ۵۰۰ سرباز را بیشتر نمی‌تواند سان ببیند».

۱۳ - شورای نظامی برای مطالعه و طرح نقشه عملیات در این عصر هم تشکیل می‌شده است. ولی گاهی رعایت مسئله امنیتی مخصوصاً پنهان نگه داشته شدن طرحها از چشم و گوش جاسوسها مورد توجه قرار نمی‌گرفت. نارسیس پرن در مورد چنین مسئله‌ای نوشته است: «ممکن است تصور شود موقعیکه شاهزاده عباس میرزا می‌خواهد طرح جنگی را تهیه کند محرمانه به این کار اقدام می‌کند و تمام مسائلی که در این شورا مطرح می‌شود کاملاً سری است، در صورتیکه بر عکس شاهزاده عباس میرزا بزرگان و شاهزادگان و وزیرهارا برای بحث راجع به موضوع جمع می‌کند ولی موضوع مورد بحث در شورا هر چه باشد و هر اندازه مهم و سری باشد رسم کشور ایجاب می‌کند که نوکران دائم دم در و حتی در داخل اطاق بایستند. در نتیجه دو ساعت بعد سربازی نیست که از عملیات نظامی که بر طبق تصمیم باید محرمانه بماند، بی‌اطلاع باشد».(۷۲)

۱۴ - شیوه‌های رزمی و عملیاتی ارتش ایران با وجود اصلاحات هنوز وجه غالب قرون گذشته را حفظ کرده بود. به نوشته آ.م.ژوردن فرانسوی «پرواز به دور دشمن، اجرای حملات ناگهانی، دستبرد زدن به اردوگاه دشمن، ربودن بنه‌های آنها، برگردانیدن آب نهرها و رودها، پر کردن چاهها، خسته و فرسوده کردن سربازان دشمن با جنگ و گریز و سپس حمله بردن به آنها» از جمله تاکتیکهای جنگی ایرانیان این عهد بود.(۷۳)

**محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ هـ/ ۱۸۳۴ - ۱۸۴۸م)**

او پسر عباس میرزا بود که پس از مرگ پدرش به امر فتحعلی شاه به ولیعهدی منصوب گشت. با مرگ فتحعلی شاه، وی که حاکم آذربایجان بود در ٦ رجب ۱۲۵۰ هـ در معیت دستیار مدبر و دانایش میرزا ابوالقاسم فراهانی و مساعدت سواره نظام روس و انگلیس به همراه سپاهی که فرماندهی آن در اختیار لیندسی (بقول کرزن بر عهده بیتون) بود به تهران آمد.(۷۴) قبل از ورود وی، در تهران علی میرزاظل السلطان به مدت ۴۰ روز بنام علیشاه بر تخت سلطنت نشسته و دروازه‌های تهران را نیز بسته بود. اما با تدبیر وزیر لشکرش میرزا آقاخان، خود را تسلیم کرد و مورد عفو قرار گرفت.

پس از این واقعه، بار دیگر مدعیان علم عصیان برافراشتند. در فارس عموی شاه حسینعلی میرزا فرمانفرما، در خراسان، خوزستان و آذربایجان هم سایر شورشیان در پی کسب سهم خود از قدرت برآمدند. اما درایت و ژرف اندیشی میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام (پسر میرزا بزرگ قائم مقام پیشکار عباس میرزا) و حمایتهای افسران انگلیسی همچون لیندسی، راولینسون (کاشف خط میخی و خواننده کتیبه بیستون) و سرهنری بیتون (بیتوم) تمام شورشیان و مدعیان آرام گرفتند.(۷۵) در

آذربایجان که کانون مهم نظامی و سیاسی بحساب می‌آمد، نظامیان مدتها بود که حقوق و مواجب نگرفته بودند. بنابراین در اولین اقدامات، قائم مقام در تبریز دست به اصلاحات اقتصادی و مالیاتی زد و مسئولین باکفایتی را برای رسیدگی به امور مالی قشون منصوب نمود. سپس هنری بتوم (بیتوم) را مامور تجهیز و تقویت توپخانه و تعلیم و تربیت پیاده نظام آذربایجان کرد. نامبرده توانست به زودی با دریافت ۲۸۰۰ لیره کارگاه باروت سازی، توپخانه و قورخانه تبریز را مجهز کند.(۷۶) اما هنوز اوضاع آذربایجان کاملاً سرانجام نیافته بود که در همسایگی این ولایت یعنی لرستان ایلات متعدد سر به عصیان برداشتند. بنابراین بلافاصله تصمیم به آرام سازی Stability Operations این نواحی هم گرفته شد. هنری لایارد در یادداشتهای خود در این باره چنین می‌نویسد: «اردوی نظامی شاه در همدان بود و ما به آنجا رفتیم. در اردو سربازان بی‌انضباط و بسیار گستاخ بودند مخصوصاً دسته‌های غیر منظم سواره نظام عشایر و حتی کوه نشین. . . زمان حرکت قشون شاه و ترک همدان، سکوت و خاموشی مرگباری بر شهر حکفرما بود زیرا سربازان قبل از حرکت بازار شهر را غارت کرده و تمام درختان میوه باغهای اطراف شهر را لخت کرده بودند. کلیه دکانها را مردم از ترس اجحاف سربازان بسته و خود در خانه‌هـا پنهان گشته بودند. انگار همدان دچار یک فاجعه جنگی شده بود. . . در میان ایل بختیاری در ناحیه مال امیر و شوش و در نزدیکی قلعه تل، گورستان بزرگی قرار داشت که بر روی قبر خوانین و افراد سرشناس سنگ قبرهایی به شکل شیر نصب کرده و روی هر کدام نمونه‌هایی از وسایل و ابزارهای جنگی مثل تفنگ، شمشیر، نیزه و باروت‌دان حک نموده بودند. . . محمد تقی خان یکی از خانهای بختیاری بخاطر مقاومت و جنگ در مقابل نیروهای معتمدخان، ۸۰۰۰ تفنگچی سواره و پیاده که تفنگهای فتیله‌ای داشتند در دشت مال امیر جمع کرده و در انتظار نبرد لحظه شماری می‌کردند. آنها در سیاه چادرها استقرار داشتند. روزها سوار بر اسب ممتاز عربی بطور دائم مشغول بازی و تیراندازی بودند و مرتب سرودهای رزمی می‌خواندند. . . جنگاوران بختیاری تا پاسی از شب در اطراف محمد تقی خان و شفیع خان در کنار آتش جمع شده و به خواندن شاهنامه (احتمالاً بخش حماسی و رزمی آن برای تحریک و تهییج جنگجویان) توسط شفیع خان گوش فرا می‌دادند. . . سپاه دولتی در چند جنگ و گریز شرکت نمودند. در نبردهای آخرین تعدادی از سواره عرب منطقه خوزستان نیز که هنوز با نیزه و شمشیر می‌جنگیدند، از بختیاریها حمایت کردند و در نتیجه قشون شاه بعد از مدتی تلاش بی‌نتیجه بازگشتند».(۷۷)

### هجوم به شمال خراسان

شمال خراسان نیز که رضاقلی هدایت آنرا «بادغیسات، بالامرغاب و چاراویماق» نامیده یکی دیگر از کانونهای هرج و مرج این عصر به حساب می‌آمد که به تازگی باعث نگرانی شاه و اطرافیانش

نیز شده بود. بنابراین تصمیم به آرام سازی این نواحی هم گرفته شد که چگونگی آنرا به نوشته هدایت استناد می‌کنیم: «جناب آصف الدوله الله‌یارخان قاجار والی خراسان و خالوی شهریار مامور به تسخیر بادغیسات و تنبیه متمردین گشت و از منزل محمودآباد جام با شوکت تمام رخصت حاصل و روانه شد، ۱۰۰۰۰ قشون رکابی به همراهش به حرکت در آمدند و ۴۰۰۰ کس نیز از سواران خراسان با روسای خویش با وی اتفاق کردند. از جمله اعاظم مامور اسکندرخان قاجاربن فتحعلی خان حاکم مراغه بنی عم آصف بود که بر فوج مراغه‌ای و فوج قرائی سرتیپ بود. دیگر جعفر قلی خان قراجه داغی سرتیپ دو فوج قراجه داغ که سرهنگ فوجی شیرخان بنی عم وی و دیگر احمد آقالو و کلبعلی خان افشار با فوج اخلاص از افواج افشار و سواره کلیائی و افشار، دیگر بنی‌خان قراگوزلو با فوج قراگوزلو جمعی خود که عبدالله خان قراگوزلو منصب یاوری داشت، سرباز گروس جمعی علیمرادبیگ و سوار شاهسیون جمعی نورالله خان شاهسیون و از خوانین و امرای خراسان جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان کرد شادلو حاکم بزنجرد (بجنورد) و ایلخانی خراسان باسوار خراسانی شادلو و غیره و هزار نفر سرباز نیشابوری و ترشیزی وپیاده سرولایتی و شمخالی کوهپایه مشهد. الحاصل بعد از قطع منازل تربت، کاریز و کهستان که اول هرات است به شکیبان و قوشه رفته از آنجا به جانب محال بادغیسات که یورت طایفه جمشیدی و جماعتی از احشام چهار اویماق است در آمدند چون به قراتپه رسیدند معلوم شد که ساکنین فرار نموده و کوچیده‌اند. ولی آذوقه، علوفه، یونجه، پسته و خربزه خشک وتر بجا مانده بود. سپاه به جانب منزل کوشک که محل اقامت زمان خان بزرگ طایفه جمشیدی رسیدند. او نیز از دهشت و بیم خبر سپاه کینه خواه فرارکرده و به جهت زیادتی آذوق و ضروریات رواکب و مواکب دوسه شب در آنجا توقف افتاد. از آنجا به جانب قلعه نوکه یورت طایفه هزاره است راه سپردند که مشهود افتاد آنان نیز به سوی بالا مرغاب کوچیده‌اند. علی الجمله در غالب منازل آتش زده کوچیده بودند. در منزل قلعه نو آصف الدوله توقفی کرد تا از حالات و خیالات طوایف و ایلات استحضاری رود. پس از ۱۰ روز اطراق، حرکت نموده و به منزل پده‌کج رفتند و به حکم آصف الدوله، اسکندرخان قاجار با ۲ فوج سرباز و سواره جمعی خود به قراولی مامور شد. چون آنراه دره وکوهستان و اراضی پست و بلند و تلال و شعاب بود همانا راه خطا شد، وی از سوئی دیگررفت و اردو از جانبی دیگر عبور کرد. بعد از ورود و نزول اردو به منزل محقق افتاد که خان پیش قراول به طرفی دیگر روی نهاده و از اردو جدا افتاده. تاصورت امکان داشت انتظار وی کشیدند و نرسید و شب تیره شده و نعره توپ و شمخال در جبال پیچیدن گرفت و چنان بود که وی هنگام عبور از یکی از آن دره و ماهور درآمده در حالیکه در نشیب دره تنگ افتاده‌اند، سواره هزاره، جمشدی، فیروزکوهی و قبچاق با جمعیتی کثیر دو طرف کوه راگرفته آبرا از سپاهیان او قطع و به تیغ آبدار و شمخال آتشبار به میزبانی آن نو رسیده میهمان مشغول‌گشتند. چون مضایق سنگ و مسالک

باریک و معابر تنگ و شب تاریک بود و عساکر منصوره مطلقاً از آن طریق و معبر اطلاع نداشتند به حفظ اردو رعایت احتیاط اولی دانستند تاصبحگاه به پاس بگذرانیدند و اسکندرخان هم در ظلمات شب پایداری پیشه کرده از پیش بدر نرفت».[۷۸] سرانجام ایلخانی شادلو و چندین سرتیپ با افواج خود به یاری او شتافتند و پس از یک زد و خورد خونین لشکریان او را از محاصره درآوردند. سپس در طی یک درگیری دیگر توانستند سواره نظام اویماق را نیز مغلوب نمایند.

### جنگ هرات

هرات از مدتها قبل متعلق به ایران بود. از زمان فتحعلی شاه بار دیگر بر این امر صحه گذاشته شد وبر اساس پیمانی که بین کامران میرزا حاکم هرات و محمد میرزا ولیعهد منعقد شد، مقرر گردید همچنان فرمانبرداری از ایران را پذیرفته و خراج سالانه نیز بپردازند. اما پس از مرگ فتحعلی شاه نامبرده مجدداً بنا را بر عصیان و تمرد نهاد. در این امر انگلیسیها هم دخیل بودند، زیرا تسلط ایران بر هرات و افغانستان برای آنها چندان خوشایندنبود و احتمال بهره گیری روسها و فرانسویها از این امر، حساسیت آنها را دو چندان نموده بود. به همین علت تماسهای مکرر ایرانیها با کامران میرزا برای مطیع نمودن وی نیز ثمره‌ای بدنبال نداشت. بنابراین محمدشاه پس از فارغ شدن از سرکوب تراکمه در منطقه استراباد و دشت گرگان، تصمیم به لشکرکشی به هرات گرفت.[۷۹] نخست برای بسیج قوا و تهیه مقدمات سفر جنگی امریه‌های مختلف صادر گشت، سپس حاج میرزا اقاسی صدراعظم که پس از توطئه و بقتل رسیدن قائم مقام به جانشینی وی برگزیده شده بود «در امر توپخانه و قورخانه تلاش بسیار نمود و امر بداد تا ۴ توپ ۷۲ پوندی در کوره بریختند که نظیر توپ مروارید بود . . . همچنین ۱۰۰۰ توپ قلعه کوب نیز از نو بریختند».[۸۰] وی که برای طرحهای تولیدات وسایل نظامی جدید مخصوصاً توپ و تفنگ پول فراوانی را هزینه می‌کرد،به نوشته مولف افضل التواریخ «مال فراوان از خزانه دولت را بیهوده هدر داد. . . برای اردوکشی علاوه بر قاطر و یابو امر کرد تا شتر هم برای حمل بار و بنه بکار گرفته شود، ولی چون پای شتران نعل نداشت و بسیار می‌لغزیدند، دستور بداد ۴۰۰۰ کفش آهنین برای شتران بساختندکه با پیچ و مهره به پای آنان نصب نمودند ولی بلاخره هم مقبول نیفتاد».[۸۱]

برای آغاز حرکت به سوی هرات، به نوشته سیریل الگود: «محمدشاه فرمان داد سربازانی که در خارج از تهران بودند حرکت خود را آغاز نمایند. ولی مقدمات و وسایل این سفر به خوبی تدارک و مهیا نگردیده بود و باعث اغتشاش در اردوگاه نظامی شد. بنابراین بازارهای تهران غارت و چهارپایان قاطرچیان غضب گردید. . . عاقبت هم سپاهیان ایران با ساز و برگ ناقص براه افتادند تا به قریه دولاب رسیدند. در آنجا نیز برای تامین احتیاجات، روز دوم غارت و تاراج تکرار شد. چون

این اخبار به شاه رسید خشمگین گشت و دستور داد تمام سرهنگان را چوب زدند و در پی آن امریه‌ای برای حفظ نظم و نظام صادر کرد».[۸۲] کاپیتان استودارت Stoddart معلم سربازان داوطلب ارتش ایران به همراه چند تن از گروهبانهای انگلیسی نیز سعی بسیار در ایجاد نظم در میان نظامیان نمودند. در زمان ادامه حرکت هم ناگهان با مشکل بزرگ دیگری که شیوع وبا در دهات خراسان بود روبرو شدند. این امر باعث شد لشکریان بجای آنکه در نقاط آباد اردوگاه بزنند، به وسط بیابان پناه ببرند. ولی چنین تصمیمی کار آذوقه رسانی را مجدداً با دشواری مواجه ساخت و با ورود هنری بتوم افسر ارشد نظامی به اردوگاه که به تازگی به درجه سرلشکری نیز رسیده بود، تصادمی بین وی و سایر افسران ایرانی بوجود آمد و در نتیجه بر معضلات دوچندان افزوده گردید. سرانجام هم هنوز اندک زمانی از اطراق سربازان نگذشته بود که بخاطر گرسنگی و بی‌غذایی دسته به دسته راه فرار را در پیش گرفتند. بازماندگان هم علاوه بر کمبود آذوقه، با کمبود باروت و بیماریهای‌گوارشی نیز روبرو شدند. دکتر ینیش Yennish که تنها پزشک اروپایی اردوگاه نظامی بود، ناتوان و درمانده نتوانست کاری انجام دهد. فکر ادامه پیشروی و جنگ از مخیله فرمانده و سرباز بیرون آمده بود. سربازان به کار چاپیدن حداقل آذوقه یکدیگر برآمدند. جو در اردوبازار ۱۰ برابر قیمت تهران گشت و گندم هم اصلاً یافت نمی‌شد. در این بین ۴۰ راس اسب گران قیمت شاه و ۱۸۰ راس اسب بار و بنه را به سرقت بردند. اعتراض و نارضایتی در میان تتمه نظامیان گسترش یافت آنچنانکه شاه مجبور شد در میان انبوهی از مشکلات و اعتراضات، بدون موفقیت به تهران بازگردد. اماسال بعد مجدداً تصمیم به حمله به هرات گرفته شد. عقیده افکار عمومی بر این بود که این لشکرکشی نیز با شکست رسواکننده‌ای مواجه خواهد گشت. شاه برای تامین منابع مالی نتوانست از ۶۰۰۰۰۰ تومان موجودی صندوق دولت طرفی ببندد. پس ناچار شد از بسیاری کسان ازجمله افراد حاضر در اردوگاه وام بگیرد. ولی با به حرکت درآمدن این سپاه نیز کمبود آذوقه و علوفه و بی‌انضباطی شدید پدیدار گشت. بهای مواد خوراکی به ۶ برابر مشابه آن در مشهد و نیشابور رسید. هنوز ۹ روز به هرات مانده بود ولی لشکریان در میان منطقه‌ای خشک ظرفیت ذخیره یک روز آذوقه را بیشتر نداشتند. تمام آذوقه‌ای هم که قرار بود از پشت سر برسد کفایت ۴ روز را نمی‌کرد. با گسترش روحیه یاس و ناامیدی و فرا رسیدن اولین سرمای خشن بیابانی، تصمیم گرفته شده ابتدا به فتح قلعه غوریان اقدام نمایند تا کمبودها را موقتاً برطرف کنند.[۸۳] این خبر به نیروهای افغانی قلعه غوریان رسید. شیر محمدخان و سایر خانهای منطقه به همراه ۴۰۰۰ سواره نظام همان شب اول تصمیم به شبیخون به اردوگاه ایرانیان گرفتند. ولی حملات آنها بخاطر دفاع قراولان شب و وجود توپهای چیده شده به دور لشکرگاه با شکست مواجه شد. فردای آن روز محمدخان سردار ایروانی امیر تومان به همراه ۳۰۰۰ سرباز سواره، ۲۰۰۰ پیاده و ۶ عراده توپ به عنوان مقدم سپاه روی به سوی قلعه غوریان نهادند. سپس پشت سر آنها «اردوگاه بزرگ با صدای

نقارخانه سپاه در میان غوغا و زلزله» به حرکت درآمدند. هفتاد توپ بزرگ و تعداد زیادی زنبورک نیز در دنباله سپاه بعنوان محافظ عقبه به راه افتادند. ۱۰ شعبان ۱۲۵۳ ه (۱۸۳۷م - ۱۲۱۶ ش) لشکریان ایران به پشت دروازه‌های قلعه غوریان رسیدند و خیمه و خرگاه را در حاشیه حصار خندق شهر برافراشتند. به فوریت محیط حصار بین فرماندهان و سرهنگان تقسیم شد. حبیب‌الله شاهسیون که «امیرتوپخانه مبارکه» بود[۸۴] در سمت شمال، حاجی خان قراباغی سرتیپ دو فوج سوادکوهی و بندپی و سرکردگان مازندران در غرب و محمدخان ایروانی به همراه نیروهای تحت فرماندهی‌شان در شرق مستقر گردیدند. سپس در روز مقرر ناگهان با صدای مهیب طبل، کرنا، شیپور و شندف دست به حمله زدند. در این بین گروهی به تخلیه مقداری از آب خندق پرداختند، توپچی‌ها به کار کوبیدن بارو و برجها روی آوردند و نقابان هم با سرعت قسمتی از زیر حصار را خالی کرده و پس از انباشتن باروت، نفت و چوب منفجر نمودند. با مشاهده این وضع وحشت و ترس بر اهالی قلعه و شیر محمدخان مستولی گردید. بنابراین نامه‌ای بوسیله تیر به میان لشکریان مازندرانی پرتاب کردند که در آن از وزیر لشکر (وزیر جنگ - Department of defense) آقاخان نوری درخواست شده بود از شاه برای آنان تقاضای عفو نماید. درخواست آنها بلادرنگ پذیرفته شد، شیرمحمدخان و سایر خوانین بوسیله نردبان از روی بارو فرود آمدند و نزد شاه رفتند. شاه آنها را بخشید و پس از تصرف قلعه، حکومت آنـــرا به امیر اسدالله خان قاینی و ۱۰۰۰ تفنگچی قاینی و طبسی سپرد.[۸۵] با فتح غوریان ارتش ایران از نظر مایحتاج مقداری از تنگنا درآمد. بعلاوه تصرف این قلعه از نظر تامین ارتباط اردوگاه با مراکز پشت جبهه اهمیت بسیارداشت و در زمان محاصره هرات اگر شرایط اضطرار برای کمک رسانی و آذوقه رسانی پیش می‌آمد، می‌توانست بعنوان خط مواصلاتی نقش مهمی ایفا نماید. با اطمینان به پشت سر، بار دیگر ارتش ایران به سوی هرات به حرکت درآمد. در بین راه تعدادی از افغانهای فراری که از اطراف و جوانب دائماً سپاهیان ایرانی را می‌پائیدند، تصمیم گرفتند در نزدیکی هرات قورخانه و انبار مهمات ایران را به آتش کشیده و منفجر نمایند. آنها عملیات خود را بـرای هجوم شبانه سازمان دادند، ولی در اولین لحظات هجوم آنان، توسط قراولان و گشتیهای ایـرانـی شناسایی شدند و پس از یک درگیری سخت توسط تفنگچیان مازندرانی «شیپورچی خرگاه با نواختن شیپور، خبر حمله خصم را در سراسر اردوگاه سلطانی درانداخت و ۱۵۰۰۰۰ نفر هوشیار گردیدند. بعلاوه تمام تیپها و فوجها نیز شیپورهای خاص خود را به صدا درآوردند. جنگجویان به جایگاه خود و توپچیان هم به پشت توپ خود بیامدند».[۸۶] آنگاه با مختصر زد و خوردی که در تاریکی شب درگرفت، افغانها مجبور به فرار گشتند.

با نزدیک شدن لشکریان ایرانی به هرات، انگلیسیهابه شدت نگران و وحشت زده شـدند. نخست سعی کردند دوست محمدخان امیر کابل را وادار به حمایت از کامران میرزا علیه ایـرانـیها

نمایند، ولی موفق نشدند.[۸۷] در این فاصله یار محمد خان وزیر کامران میرزا که از وضع نابسامان آذوقه و علوفه در میان لشکریان ایران اطلاع کامل داشت، دستور داد بسیاری از آبادیها و مزارع اطراف قلعه هرات را ویران ساختند و هر نوع مرکز و منبع تامین مایحتاج رامنهدم کردند. اینک پائیز سال ۱۲۵۳ فرا رسیده بود، ایرانیها شتاب زده هرات راتحت محاصره گرفتند تا قبل از فرا رسیدن زمستان بتوانند آنرا به تصرف در آورند. نقشه بسیار بزرگ و زیبائی هم توسط یکی از مهندسین ایرانی و پسرش از موقعیت داخلی شهر هرات ترسیم گردید تا پس از فتح قلعه، مراکزمهم استراتژیک و همچنین منازل اعیان و اشراف لشکری و کشوری را بلافاصله اشغال نموده و نیرو مستقر نمایند. این نقشه فوق العاده با ارزش به ابعاد ۳×۳ متر هم اکنون درموزه نظامی سعدآباد تهران بر دیوار نصب و در معرض دید بازدیدکنندگان است. هر چند مشخص نیست که ترسیم چنین نقشه بار ارزشی کار چه کسی بوده، ولی میتوان با احتیاط آنرا منتسب به رضاقلی هدایت «مهندس باشی کل عساکر ایران»[۸۸] دانست و یا لااقل احتمال دارد رسم آن بدون نظر خواهی از وی ممکن نبوده است. به هر حال با شدت محاصره هرات، انگلیسیها هم برای حفظ و حراست از مستعمره خود یعنی هندوستان، در این مدت بیکار ننشستند و برای جلوگیری از سقوط هرات دست به هرکاری زدند. آنها ابتدا یک افسر توپخانه بنام الدرد پوتینجر Eldord pothinger را با تغییر قیافه وارد هرات کردند. وی بدون فوت وقت فرماندهی توپخانه هرات را به عهده گرفت و در سایر امورات نظامی افغانها هم نقش مهمی ایفاکرد. شاید یکی از دلایل مهم به درازاکشیده شدن محاصره هرات به مدت ۱۰ ماه،دخالت انگلیسیها در امور سیاسی و نظامی از برون و سازماندهی نیروهای مقاومت افغانها توسط پوتینجر در درون هرات بوده باشد.

در این مدت چندین بار قسمتهائی از برج و باروی هرات بین دو نیروی متخاصم دست به دست گردید. طبق اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران، تعدادی از سربازان ایرانی در طی مدت محاصره رشادتهای زیادی از خود نشان دادند و بسیاری از مشکلات را ندیده گرفتند. ولی متاسفانه باز هم نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. در یکی از این اسناد در این مورد چنین آمده است: «. . . نزد امیر تومان از سنگر حاجی لطفعلی آقا دو نفر آمدند و ۳ گلوله آوردند وگفتند شب از خندق (دور حصار هرات) و از تیری که به جای تخته پل بود گذشتیم و از کنار دروازه آن گلوله‌ای را آوردیم. پس گذشتن از خندق آسان است. بنابراین مقرر شد پس از پرسیدن از پرنس سمنوف (افسر روسی در خدمت سپاه ایران) شبانه یورش‌نموده یکدسته سرباز بروند و دروازه‌ها را بگیرند».[۸۹]

ولی چنین رشادتها، اقدامات پراکنده و ایذایی مفید فایده واقع نمی‌گشت. اتفاقاً پس از یک یورش برنامه ریزی شده و عبور از خندق که تلفات ۱۸۰۰ نفره‌ای را نیز بر ایرانیها تحمیل کرد، قضات و روحانیون داخل شهر هرات به کمک کامران میرزا آمدند و بر طبق فتوای صادر شده از

سوی آنان، در شهر جار زدند که حاکمان قاجار کافرند و جهاد علیه نیروهای ایرانی لازم و واجب است. بدین وسیله یکبار دیگر عده‌ای در درون هرات تهییج و بسیج شدند که تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر قید کرده‌اند. با انتشار این خبر وضع روانی نامطلوبی بر روحیه سپاهیان ایرانی غالب گردید. تلفات عملیات اخیر، کشته شدن مسیو پروفیسکی Poroffsky افسر ارشد لهستانی در خدمت ارتش ایران و تعدادی از افسران عالیرتبه ایرانی، زخمی شدن سرتیپ سامسون فرمانده باتلیون روسی سپاه ایران و کمبود مجدد و مداوم آذوقه و علوفه بر شدت وخامت و نابسامانی اوضاع افزوده بود. بعلاوه ورود هر نوع آذوقه و خوراکی به اردوگاه با بی‌انضباطی شدید و مصادره توسط سربازان روبرومی‌گشت و بلادرنگ صاحبان کالاها هم از اردوبازار لشکرگاه اخراج می‌شدند.(۹۰) جهت حل مشکل آذوقه برای چندمین بار دستور صادر شد تا این بار محمدخان سردار و نصرالله خان قاجار کشیکچی باشی باغلامان و سواران به روستاهای اطراف بروند و هر روز آذوقه برای لشکریان تهیه کنند و روانه اردوگاه نمایند. ولی پس از چند روز این اقدام نیز منتج به نتیجه مطلوبی نشد. ورود ۲۰۰۰ نیروی تازه نفس و پشتیبانی، به همراه ۵ عراده توپ نیز دردی را دوا نکرد فقط بر جسارت طرفین افزود و کار خونریزی را به اوج خود رساند، آنچنانکه در آخرین روزهای محاصره «دوطرف چنان به یکدیگر نزدیک می‌گشتند که دست به یقه شده و با خنجر و مشت و طپانچه بر هم می‌کوفتند».(۹۱)

تصمیمها و تردیدها برای عملیات بعدی زمانی به اوج خود رسیدند که سرجان مکنیل Sir john mac neill وزیر مختار انگلیس در تهران ناگهان در بهار سال ۱۲۵۴ هـ خود را به اردوگاه نظامی ایرانیان نزد محمد شاه رساند و با اصرار زیاد از او درخواست کرد به محاصره هرات پایان داده و اقدام به صلح نماید. ولی شاه این پیشنهاد را نپذیرفت. بعلاوه بنا به درخواست کنت سیمونیچ Cont simonich وزیر مختار روسیه، بر محاصره هرات پای نیز فشرده شد. هر چند پیام مکنیل تاثیر خود راگذارده و جرائت عملیات را از شاه و افسران وی گرفته بود، ولی دربار ایران چشم امید به روسها رقیب انگلیسی‌ها داشتند. از آن سو نفوذ انگلیسیها در ایران بیش از آن مقداری بود که شاه و اطرافیانش بتوانند بوسیله روسها هم کاری از پیش ببرند. فقط کافی بود بایک «تلنگر نظامی» در سواحل خلیج فارس توسط نیروی دریایی انگلیسیها، شاه و سرداران وی مجبور به عقب نشینی گردند. میرزاتقی خان امیر نظام در این باره نوشته است: «بدون موافقت سفیر انگلیس هیچ کس در ایران نمی‌تواند سلطنت کند». نمایندگان و سفرای انگلیسی با وزراء، درباریان، شاهزادگان و سایر صاحب منصبان ایرانی کانالهای ارتباطی مختلفی برقرار کرده بودند و هیچ اخباری بویژه در مورد نقاط ضعف ارتش و حتی خط مقدم جبهه‌های ایران از نظر آنها دور نمی‌ماند.(۹۲) سرانجام هم انگلیسیها با توجه به قدرت ونفوذخود دست به اقدامات عملی زدند. نخست یکبار دیگر کلنل استودارت وابسته نظامی جان مکنیل را به اردوگاه نظامی نزد محمد شاه در منطقه عملیاتی جنگ فرستادند و تهدیدات خود

راتکرار نمودند. سپس چون طرفی از تهدیدات لفظی نبستند، اقدام به اعزام ۵ فروند کشتی جنگی به فرماندهی دریادار سرفردریک میتلد به جزیره خارک کردند و آنجا را به اشغال خود درآوردند. اندکی بعد چون عکس العمل مورد دلخواه خود را ندیدند، انتشار دادند از همین جا حمله و پیشروی به سوی مرکز ایران را آغاز خواهند کرد. در این مقطع تاریخی یکبار دیگر برای چندمین بار ضعف ناشی از عدم وجود نیروی دریائی ایرانیان برای حراست از آبهای سرزمینشان، هویداگشت.

محمد شاه و کادر فرماندهی تحت امر او با شنیدن این اخبار و تهدیدات، بشدت وحشت زده شدند. بعلاوه خبرهای متعدد دیگری ازجمله اغتشاش شاهزادگان قاجار در چند ایالات همچون اصفهان، کاشان و استراباد، بر شدت وخامت و پریشانی احوال شاه و اطرافیانش افزود. بنابراین در ۱۸ جمادی الاخر بدون عقد قرارداد صلح، ارتش ایران از منطقه هرات عقب نشینی کرد و به سوی تهران بازگشت.(۹۳) این بار توپهای شلیک شده از زرادخانه دیپلماسی انگلیس بود که شاه و ارتش وی را به زانو درآورده بود.

### روابط ایران با روسها و عثمانیها

روسها از مدتها قبل برای رخنه در افغانستان و تضعیف حریف قدرتمند خود یعنی انگلیسیها در هندوستان و ایران، در پی نفوذ و نزدیکی به دربار ایرانیان بودند. آنها در جنگ هرات از محمد شاه و سپاه وی حمایت کردند و چند تن از افسران خود از جمله ژنرال پروفیسکی Poroffsky و سامسون Samson را به خدمت محمدشاه درآوردند.(۹۴) ولی چون از این طریق طرفی نبستند یکسال بعد به بهانه اینکه اهالی خیوه گروهی از تجار و اتباع روسی را بقتل رسانده‌اند، سپاهی به فرماندهی پرووسکی برای سرکوب و مطیع نمودن خانات خیوه اعزام کردند. ولی به دلیل انتخاب زمان نامساعد برای عملیات، در سرمای زمستان کاری از پیش نبردند و پرووسکی نیزدر طی این جنگها کشته شد. آنها که بر اساس قرار داد ترکمنچای حق کشتیرانی در دریای خزر را بدست آورده بودند، این بار به بهانه سرکوب ترکمنها که بطور مداوم مزاحم روسها در سرحدات و کشتی‌های تجاری آنها در دریای خزر می‌شدند، تصمیم به اشغال جزیره آشورادهٔ استراباد (۳۰ کیلومتری شمال غربی گرگان فعلی در حاشیه شهر بندر ترکمن) گرفتند. دربار ایران که طلیعه‌های نفوذ و تجاوز را در عملیات روسها تشخیص داده بود از آنها خواست دست از تعرض و تجاوز بردارند و در عوض چندکشتی جنگی در دریای خزر را در اختیار ایرانیها بگذارند تا خود اقدام به آرام نمود ترکمنها نمایند. ولی روسهاتوجهی به این پیشنهادات نکردند و بدنبال اغراض و مطامع خود، آشوراده رااشغال و پایگاه کوچک دریایی نیز در آنجا تاسیس نمودند. یکبار ترکمنها در زمانی که روسها در این جزیره به مناسبت جشن ژانویه بدور هم جمع شده بودند، ناگهان بر آنها تاخته و چندین نفرشان را قتل عام

کردند. با وجود حملات مکرر تراکمه به کشتی‌هاو محل سکونت آنها و اصطکاکهای سیاسی و دیپلماتیک مداوم با ایران و حکام ناحیه مازندران و استراباد، این جزیره تا ۴ سال بعد از انقلاب کمونیستی (بلشویکی) شوروی در اختیار روسها باقی ماند. تا اینکه سرانجام در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م (۱۳۴۰ هـ - ۱۳۰۰ش) مجدداً آن جزیره را در اختیار ایرانیها نهادند.(۹۵)

عثمانیها نیز در دوران محمد شاه به چند علت روابط حسنه‌ای با ایران برقرار ننمودند. نخست بدلیل آنکه محمد پاشا حاکم ایالت سلیمانیه در سال ۱۲۵۸هـ از طرف دولت عثمانی عزل و به ایران و حاکم کُرد اردلان در کردستان پناهنده شده بود. در پی این واقعه محمد شاه از عثمانیها درخواست کرد که او را مجدداً در مقام خود ابقا کنند، ولی عثمانیهااین پیشنهاد را نپذیرفتند. در نتیجه نبرد کوچکی در نواحی مرزی بوجود آمدکه در طی آن والی کردستان ایران و سپاهیانش شکست سختی خوردند. محمد شاه تصمیم گرفت شخصاً به آن نواحی لشکرکشی کند ولی با وساطت انگلیسیها و روسها از بروز جنگ جلوگیری شد. دوم آنکه در زمان محاصره هرات،علیرضا پاشا والی بغداد به محمره (خرمشهر) حمله کرد و عده زیادی از ماموران گمرگ و بسیاری از اهالی را بقتل رساند،سپس انبارهای دولتی را به باد غارت داد. سوم آنکه والی بغداد به بهانه اینکه مردم کربلا و نجف از امرای دولت او اطاعت نمیکنند، به کربلا لشکر کشید و ۹۰۰۰ نفر از اهالی را از دم تیغ گذراند. مجموعه این عوامل شرایط را برای یک جنگ بزرگ و خونریز بین ایران و عثمانیها مهیا کرده بود ولی خوشبختانه با پادرمیانی مجدد روسها و انگلیسیها، قرار شد کمیسیون چهارجانبه‌ای از نمایندگان ۴ دولت ایران (به ریاست میرزا تقی خان فراهانی)، عثمانی، روس و انگلیس در شهر ارزروم تشکیل گردد و در نهایت به اختلافات مرزی ایران و عثمانی پایان دهد. بلافاصله عملیات ژئودزی Geodesie و نقشه‌برداری را مهندسین انگلیسی و توپوگرافی Topographie را مهندسین روسی قبل از انحلال کمیسیون حل اختلافات، انجام دادند و نقشه‌ای به مقیاس $\frac{1}{۷۳۰۵۰}$ از آغری کوچک تا مصب شط العرب در ۱۴ قطعه ترسیم کردند. آنگاه یک نسخه را به دربار عثمانی و نسخه دیگر را در شوال ۱۲۶۸ هـ در اختیار وزارت امور خارجه ایران نهادند و از هر دو دولت خواستندکه دعاوی خود را نسبت به نواحی مرزی بر روی نقشه مشخص کنند.(۹۶)

کمیسیون چهار جانبه که در سال ۱۱۵۹ هـ تشکیل شده بود تاسال ۱۱۶۳ هـ رسماً به کار خود پایان داد ولی بقیه کارهای فرعی آرام آرام ادامه یافت. نتیجه این کمیسیون هم در نهایت منجر به انعقاد «عهدنامه دوم ارزروم» در ۹ ماده گردید. به موجب این قرارداد ایران از دعاوی خود نسبت به محمره، جزیره خضر، ساحل چپ شط‌گذشت و حق کشتیرانی در آن رود را به رسمیت شناختند. بعلاوه مقرر شد از این تاریخ به بعد عثمانیهانسبت به زوار و بازرگانان ایرانی نیز بدرفتاری ننمایند.(۹۷)

**سازمان سپاه محمد شاه و مرگ او**

محمد شاه در دوران پادشاهی نـچندان طولانی خود هرگز فرصت نیافت به ادامه اصلاحات ارتش بازمانده از عصر فتحعلی شاه و عباس میرزا بیندیشد. بعلاوه در طی همین مدت او نیز با طغیان شاهزادگان قاجاری مدعی قدرت روبرو گشت. سپس جنگ هرات، قیام آقاخان محلاتی پیشوای فرقه اسماعیلیه (داماد فتحعلی شاه که مدتی حاکم محلات، قم و کرمان بود)، طغیان حسن خان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله در خراسان به سال ۱۲۶۲ هـ[۹۸] اختلافات با عثمانیها و دخالت رو بـه گسترش و عیان شده روسها و انگلیسیها، همه و همه او و درباریانش را از فکر اصلاحات دور نمود. با این وجود گزارشاتی از اقدامات وی و صدر اعظمش حاج میرزا آقاسی در این مورد باقی است. یک نمونه از این اقدامات ناموفق، در زمینه حمل و نقل بار و بنه سپاه وساختن کفش‌های آهنین بـرای چهارپایان مخصوصاً شتران سپاه بود که ذکر آن در اوراق قبل از نظر گذشت. نمونه دیگر تعدیل در بودجه و مواجب سربازان بود که اسناد مراسلات آن بین حاج میرزا آقاسی و مستوفی الممالک رد و بدل می‌شد،هنوز بیادگار باقیست. در این نوشته‌ها صدراعظم از مستوفی الممالک خواسته است تا مواجب ۷/۵ قرانی ماهانه لشکریان را ۹ ماهه و به هنگام سفر ۶ ماهه بپردازند، زیرا وضع سربازان در این دوره بسیار بد و نابهنجار بود. بعضی از سرکردگان سپاه بخاطر وضع بد مالی ارتش، گروهی از سربازان را به دو دسته تقسیم کرده بودند.سپس ایـن دو دسـته را بـه نـوبت بـه شـهرهای نـزدیک می‌فرستادند تا به کارهای مختلف بپردازند و درآمد حاصله را صرف خود نمایند. از نمونه‌های قابل توجه چنین سربازانی باید از نفرات فوج سواد کوهی نام برد که حرفه آنها هیزم شکنی بود. آنها تبر بردوش با لباس نظامی در کوچه‌هابه کارهای هیزم شکنی و مشابه آن می‌پرداختند.[۹۹]

در زمینه استفاده از متخصصین نظامی خارجی، شاه و درباریانش ابتدا سعی کردند از وجود افسران روسی یا انگیسی بهره ببرند. هنری بیتون (بتوم) که برای دومین بار در این عهد به ایران آمده بود فرماندهی بخشی از سپاه ایران را بعهده گرفت و اقداماتی هم در جهت تقویت ارتش بویژه در آذربایجان انجام داد. وی در به حکومت رسیدن محمدشاه و سرکوب حسینعلی میرزا فرمانفرما در شیراز نقش مشمرثمری بر عهده داشت. نامبرده علاوه بر تعمیر و ترمیم کارخانه‌های باروت سازی، ۴۰۰ لیره هم بابت ابزار و آلات موسیقی هزینه کرد. پس از تلاشهای او، دولت انگلستان شرایط را برای فعالیت‌سایر افسران مساعد دید، بنابراین ۲۰۰۰ تفنگ بـه هـمراه سـایر تـجهیزات از جـمله ۵۰۰۰۰۰ فشنگ به ایران ارسال نمود و سپس ستوان ویل برهام Will braham و هشت گروهبان از تیپ تفنگداران را به سال ۱۸۳۶ م (۱۲۵۲ هـ.ق) عازم ایران کردند تا به کار تعلیم نظامیان بپردازند. این اقدامات را باید آخرین تلاشها و فعالیتهای رسمی انگلیسیها و افسران آنها در ارتش ایران دانست.

زیرا با تیره شدن روابط ایران و انگلیس بر سر هرات، محمد شاه از آن‌ها روی گردان شد. به نوشته شیل: «شاه از همان ابتدا با افسران انگلیسی برخورد خوشایندی نکرد و آنان در اثر حسادت از جانب همکاران ایرانی، پیوسته دچار رفتاری تحقیرآمیز بودند و حتی موقعی که رژه صورت می‌گرفت به ایشان خبر نمی‌دادند. در میان افواجی که می‌باید همکاری کنند، تحمل وضع و حرکاتی که می‌دیدم و بی‌بندباری و بدمستی سربازان طاقت فرسا شده بود. . . پس از سه ماه کم‌کم این فکر در سرم راه یافت که هرگونه اهتمام در تشکیل نظام بیهوده است . . . ترفیع درجه و احراز آن پیوسته با تشبث و رشوه همراه است . . . صاحب منصبان نظامی ایران غیر از افسران توپچی یک پول سیاه ارزش ندارند. کسی که هیچ اطلاعی از مسائل نظامی ندارد یکباره تغییر لباس می‌دهدوبه مقام سرهنگی، سرتیپی و حتی سرلشکری و گاهی هم به فرماندهی کل می‌رسد . . . در ارتش ایران افسران روسی، فرانسوی و لهستانی هم خدمت میکنند که اکثراً عامل سیاستهای خارجی‌اند».[۱۰۰]

به نوشته لرد کرزن شاه سرانجام «در تابستان ۱۸۳۶ م تمام افراد کشوری و لشکری انگلیس را از خیمه و خرگاه همایونی با طرز اهانت‌آمیزی مرخص کرد و بعد از دو سال اعتراض بی‌حاصل و مشاجرات دیپلماتیک، عاقبت مکنیل پرچم دولت خود را پائین کشید و از ایران رفت. دستور صادر شد که تمام افسران و افراد انگلیسی قشون ایران نیز از مملکت خارج شوند. بنابراین ناگهان و بیهوده آخرین دوره اظهار وجود درجه‌داران انگلیسی خواه در میدان رژه و خواه در میادین جنگی ایران به پایان رسید».[۱۰۱]

پس از این وقایع ایرانیها خود را بیشتر به روسها نزدیک کردند، ولی بزودی متوجه شدند آنها نیز در پی منافع و مطامع خویش هستند. به همین علت با گذشت چندین سال بار دیگر به فرانسویها متوسل شدند و حسین خان مقدم را با لقب «آجودان باشی کل افواج لشکر» به عنوان ایلچی (سفیر) به نمسه و فرانسه فرستادند.[۱۰۲] نامبرده کسی بود که «۲۰۰۰۰ نیروی پیاده و سواره نظام را در شهر سمنان با مواجب به اردوی سلطانی ملحق نموده و درجه سرتیپی، حمایل سرخ و خنجر مرصع را بدست آورد».[۱۰۳] حسین خان در سال ۱۸۳۸م (۱۲۵۴ه) از طریق کشورهای عثمانی و انگلیس به فرانسه رفت. وی پس از مذاکرات طولانی با فرانسویها، به همراه سفیر جدید آن کشور کنت دوسرسی Cont desercey، سه نفر افسر و معلم توپخانه، دو افسر سواره نظام، ۵ افسر پیاده نظام و یک سرتیپ بنام داماس، به ایران بازگشت. دو تن از افراد این هیئت به نامهای ژنرال فریر Ferrier و دیگری ژنرال مهندس سمینو Semineau پس از ورود به ایران بلافاصله اولی به سمت ژنرال آجودانی سپاه برگزیده شد و دومی هم در آخرین روزهای جنگ هرات شرکت کرد. اما این عده هم باکار شکنیهای روسها و انگلیسیها مواجه شدند و بعد از ۴ سال بدون انجام کارمهمی در زمینه تعلیمات نظامی و سازماندهی نظامیان، به فرانسه بازگشتند.[۱۰۴] در زمینه اعزام محصل به خارج نیز در زمان محمد شاه تلاشهایی

انجام گرفت. از جمله کسانی که به خارج اعزام شدند بهرام قاجار فرزند عباس میرزا بود که پس از فرا گرفتن فنون جنگی در اروپا به ایران مراجعت کرد. وی تلاشهای زیادی برای تدوین نخستین آئین نامه نظامی ارتش ایران نمود. بعدها در زمان ناصرالدین شاه این آئین نامه بنام «آئین نامه ناصری» در ۴۰۰ شمارگان منتشر شد و در اختیار مقامات عالیرتبه نظامی قرار گرفت.(۱۰۵)

در پایان این قسمت لازم است یادی هم از کلمباری «سرهنگ مهندس قورخانه مبارکه و نقاش محمد شاه» بکنیم. از او نقاشیهای بسیار زیبایی نیز بجا مانده است و آن چه راکه مربوط به ارتش ایران آن عصر بوده، در صفحات ویژه تصاویر عصر قاجار ارائه داده‌ایم. نامبرده نخست در تبریز به خدمت قهرمان میرزا حاکم آذربایجان و برادر محمدشاه درآمد، ولی چون در مهندسی نظام و نقشه برداری تجربه زیادی داشت، معلم آموزش نظامی فوج قهرمان میرزا نیز گردید. او در جنگ باکردها در دشت لیجان رواندار به سال ۱۲۵۲ ه همراه افواج قهرمان میرزا حضور داشت. سپس ۵ سال بعد بوسیله میرزا آقاسی از تبریز به تهران رفت و با حکم محمد شاه به درجه سرهنگی مهندسی قورخانه ارتقاء درجه یافت. آنگاه بالاترین نشان ایران یعنی مدال شیر و خورشید و حمایل سفید نیز به او عطا گردید. از این تاریخ کلمباری دست به چند اقدام مهم زد که اهم آن عبارت بودند از: ۱ - تغییر و اصلاح در ساختمان زنبورک و تهیه طرح عراده آن ۲ - ایجاد تغییر در قنداق، فتیله گذاری و روش پر نمودن زنبورکها ۳ - تهیه طرح ایجاد استحکامات نظامی در محمره(خرمشهر) برای دفاع در برابر حملات حاکم بصره و بغداد ۴ - تهیه طرح دیگری از عراده در سال ۱۲۶۳ ه‍برای نصب روی شتر و سوار کردن زنبورک بر روی آن.

کلمباری در نوشته‌های خود سازمان ارتش ایران را به اختصار این گونه توصیف نموده است: «ارتش ایران از یک قشون منظم پیاده و آتشبار و یک قشون نامنظم تفنگچی و سوارمشتمل بر ۸۲ گروهان تشکیل می‌شد. تفنگچیان قدیمی‌ترین واحد پیاده نظام قشون ایرانند که از عصر صفویه باقی مانده و از میان روستائیان انتخاب می‌شدند. سواره نظام از مردم ایلات و عشایر و افسران سواره از روسای تیره‌ها و طایفه بودند... افراد قشون نامنظم در زمان صلح در ایل و قبیله و روستاهای خود به کار و زندگی عادی خود می‌پرداختند ولی در زمان جنگ دوباره گرد می‌آمدند... این سواره نظام نامنظم دوره‌ای حدود ۱۹۰۰۰۰ و سواره نظام منظم و دائم ۱۰۰۰۰ نفر بودند... آتشبار ایران دو نوع بود، یک نوع توپهایی که با اسب حمل می‌شدند. این واحد شامل ۳ هنگ و هر هنگ شامل ۸ گروهان که مجموعاً یک تیپ ۳۲۴۰ نفره را تشکیل می‌دادند و ۱۶۲ تن افسر را در راس خود داشتند. نوع دیگر زنبورک بود که بر شتر سوار و حمل می‌گشت. زنبورکچیان گاه از بین ساربانان شتردار انتخاب می‌شدند و سپس اندکی آموزش می‌دیدند. سرپرستی هر دسته با سلطان و دو نائب بود که سوار بر اسب حرکت می‌کردند. شمار زنبورکچیان ثابت حدود ۲۰۰ تن بودند که به ۴ دسته ۵۰

تائی تقسیم می‌گردیدند. زنبورک را اولین بار افغانها بوجود آوردند و در اواخر عصر صفویه باعث پیروزی آنها بر سپاه صفوی نیز شد. بعدها نادر از آنها اقتباس نمود و زنبورکها را به خوبی مورد استفاده قرار داد. . . در دو طرف جهاز شتر زنبورک، دو کیسه چرمی مشکی می‌آویختند که در آنها مهمات حمل می‌شد. در انتهای جهاز میله‌ای قرار داشت که در آن پرچم قرمزی می‌نهادند و با پارچه‌ای بنام شبارق روی آنرا می‌پوشاندند. بعلاوه یک مشک پر آب نیز زیر شکم شتر می‌بستند . . . دسته‌های موزیک نظامی ایرانیان از نقاره‌چیان تشکیل می‌شدند که سازهای آنها همان آلات نقاره‌خانه بود . . . لباس نظامیان نیم تنه آبی با مغزیهای قرمز، شلوار کتانی گشاد و آبی با چکمه‌ای بلند مشکی، سرداری خاکستری آستین بلند، کلاه استرخانی و حمایل سفید رنگ بود . . . حاج میرزا آقاسی قورخانه تهران را تاسیس کرد و در طی حدود ۸ سال ۶۰۰ توپ برنزی با کالیبرهای مختلف، ۲۰۰ خمپاره، گلوله‌های خمپاره، توپ کوچک سبک، تفنگ خفیف (کارابین)، تفنگ چخماقی و مقادیر زیادی مهمات مثل گلوله توپ، خشاب، فشنگ در کارخانه‌های تسلیحاتی ساختند . . . در آنزمان چون تعیین و اخذ مالیات بسیار نامنظم بود هزینه نگهداری یک قشون دائمی که بسیار زیاد می‌شد، مقدور نبود . . . این ۸۲ گروهانی که نام بردم فقط هر چند وقت یک بار جمع شده و به تمرین مشق می‌پرداختند . . . در گروه آتشبار ۲۵ تن موزیکالچی بودند که شترهای مجلل و پر زرق و برقی در اختیار داشتند. سازهای موسیقی که در نقاره‌خانه (دسته موزیک نظام) به کار می‌رفت عبارت بودند از: کرنا که شبیه توبا یا شیپورهای قدیم رومیها ۲/۵ متر طول داشتند، کوس یا طبل بزرگی که محیطش ۳ متر بود، دهل، نقاره، تمبال، (طبل ته گرد پایه دار)، شیپور یا نفیر، ترومپت، سرنا، هوبوا (قره نی) و سیمبال (سنج و زنگ) . . . موزیکالچیان در زمان لازم با تمام قوا و دیوانه وار در سازهایشان می‌دمیدند. این گروه با خواندن سرود کور اوغلو که سرودی نظامی محسوب می‌گشت، تاثیر زیادی بر سربازان می‌نهادند».(۱۰۶)

**ناصرالدین شاه(۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ ق / ۱۸۴۸ - ۱۸۹۶م)**

پس از مرگ محمد شاه به مدت ۴۰ روز اداره‌امور در دست همسرش مهد علیا قرار گرفت. تا اینکه به نوشته کلمباری، پسرش ناصرالدین شاه در ۱۶ سالگی در میان هرج و مرج شدیدخود را به همراه ۲۰۰۰۰ سرباز و یک گروهان توپخانه صحرائی از آذربایجان به تهران رساند. در پایتخت در نخستین اقدام خود بنا به درخواست رجال و اعیان، صدراعظم حاج میرزا آقاسی را از کار برکنار کرد و به جای او میرزا تقی خان امیر نظام را که پیشکار خودش نیز بود بالقب اتابک اعظم به صدارت برگزید.

شاه جوان به همراه صدر اعظم خود در اولین ماههای سلطنتش مجبور به سرکوب شورش

مدعیان گردیدند. آنها ابتدا تصمیم به دفع طغیان حسن خان سالار گرفتند که از زمان محمد شاه تاکنون در خطه خراسان عامل هرج و مرج شده و به همراه ۳۵۰۰۰ نیروی مسلح توپخانه آن ولایت، غده چرکینی بر پیکره جامعه به حساب می‌آمدند. میرزا تقی خان (امیر کبیر) سلطان مراد میرزا را مامور سرکوب آنان کرد. نامبرده توانست تا اوایل سال ۱۲۶۶ هـ درمشهد سالار و بسیاری از یاران او را بقتل برساند و به قائله خاتمه دهد. محمد یوسف ریاضی در تاریخ خود جزئیات کامل این لشکرکشی را توصیف کرده است.(۱۰۷)

دومین اقدام، در جهت آرام نمودن طغیان بابیه و بهائیه انجام گرفت. نهضت بابیه ریشه در مذهب شیخیه داشت و از طرفداران شیخ احمد احسائی محسوب می‌شدند. شیخ در سال ۱۲۴۱هـ در گذشته بود، پس از وی شاگردش سید کاظم رشتی و سپس سید علی محمد باب جانشینش گردیدند. سید علی محمد که خود را تا حد پیامبری بالا برده بود، در سال ۱۲۶۳هـ دستگیر و محبوس گشت تا اینکه سرانجام او را در سال ۱۲۶۶ هـ در تبریز به دار آویختند. اینک در اوایل حکومت ناصرالدین شاه پس از مرگ سید محمد علی، طرفدارانش در بعضی ولایات از جمله مازندران و زنجان قیام کردند ولی با اعزام نیرو از طرف امیر کبیر،آنان را نیز آرام و سرکوب نمودند. بعد از این اتفاق، پیروان بابیه به دو جریان ازلی و بهائی تقسیم شدند.(۱۰۸)

### فتح هرات وسرکوب افغانها

در بحبوحه قیامهای مکرر اوایل حکومت ناصرالدین شاه و حمله حاکم خیوه در راس سپاه ترکمان وازبک به مرو، ناگهان افغانها هم در شرق ایران بر اغتشاشات و عصیانهای خود افزودند آنچنانکه دولت محمد خان قندهار را تصرف کرد و تصمیم گرفت سیستان وهرات را هم فتح کند. در تهران در میان دربار واطرافیان شاه غوغائی بر پا شد وپس از شور و مشورت تصمیم گرفتندحسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان رابعد از بسیج قوا تا اواسط سال ۱۲۷۳ هـ(۱۸۵۷م- ۱۲۳۵ ش) عازم سرکوب آنان کنند.رضاقلی هدایت چگونگی جمع آوری قوا را به زیبایی چنین توصیف کرده است: «جاده خراسان شرقی چون طریق کهکشان ازبرق اسلحه آئینه رنگ و برق صیقل توپ و تفنگ همی روشنی و تابش داشت ونخستین فوجی از ا فواج منصوره‌ناصرالدین شاهی فوج ثانی نصرت بود وسرتیپ آن محمد رضا خان کرکری تبریزی و دیگر فوج مخبران شقاقی جمعی قاسم خان وفوج خوئی سپرده باقر آقای سرهنگ وفوج جدید مراغه به سرهنگی اسکندر خان و فوج شقاقی جمعی ابوالفتح خان ودیگر فوج شقاقی به سرتیپی رحمت الله خان و فوج جدید افشار اورمی (ارومیه )جمعی یوسف خان سرتیپ و فوج جدید تهران جمعی محمد رضا خان کرکری، فوج بزچلو جمعی عباس‌قلی‌خان سرهنگ، فوج قدیم قزوین متعلق به عباس‌قلی‌خان‌سیف‌الملک با فوج جدید

قزوین جمعی خان بابا خان سرهنگ پسراو،فوج افشار تکلو به سرهنگی فرج الله خان، فوج قدیم خمسه جمعی میرزاابراهیم خان سرتیپ با فوج جدید خمسه،فوج ششم تبریزی به سرهنگی محمدباقرخان پسرمحمدخان امیرتومان،فوج خدابنده‌لوبه سرهنگی جعفرقلی خان، دوفوج عجم وعرب بسطامی به سرتیپی نواب جهان سوزخان آقاخان میر پنجه و امیرعلی‌خان سرتیپ و میرحسن خان و حسین خان با سواران خراسان، پیاده فوج ترشیزی، فوج قرائی‌ونیشابوری خود در خراسان حاضر بوده‌اند. از توپچیان زیاده بر ۱۰۰۰تن به سرتیپی عبدالعلی خان و الله ویردیخان سرهنگ و توپهای آتشبار و قورخانه بیشمار مامور شدند واز سواران جرار نامدار سواره خمسه جمعی ذوالفقارخان پسر حسینقلی خان خمسه سواره شاهسیون افشار جمعی محمد تقی خان، شاهسیون دویرن جمعی لطف الله خان، جماعت قزاق جمعی پاشاخان، افشار تکلو جمعی محمد صالح خان، شاهسیون اینانلو جمعی صفرعلیخان، سواره قراگزلو و آدینه وندو عبدالوند، سواره غلام پیشخدمتان جمعی ابوالقاسم خان سرتیپ غلامان خراسانی واز پروردگان مدرسه دارالفنون‌که در علوم توپخانه، هندسه و سایر متعلقات عسگریه استحضاری دارند. هم چند تن مامور بدان صفحات فرمودند و مامورین از بلاد بعیده وقریبه تواتر وتدریج قطع مسافت کرده به نواب حسام السلطنه ملحق میگردیدند ودر این ایام‌که غوریان مرکز خیال اردوی والای خراسانی بود چنان افتاد که درروز نهم رجب بی‌اطلاع قرار دادن قورخانه‌که چند تن از فوج افشار بودند آتش به قورخانه در افتاد و ۱۰۰ بار باروت وگلوله به یکباره دخان‌گشته به هدر شد. وبه روز سه شنبه ۱۱ رجب الله وردی خان سرهنگ توپخانه با چند عراده توپ و ۷۰ بار قورخانه از مشهد مقدس روانه نمورین شد وسردار احمد خان قلعه‌کاهی با ۲۰۰۰ سوار افغان به امر شاهزاده محسن درانی آهنگ لشکرگاه نواب حسام السلطنه‌کرد و روز ۱۸ رجب سامخان ایلخانی با سوار خراسانی هزاره صفر علی خان سرتیپ شاهسیون و فوج ترشیزی و۲ عراده توپ به سوی جبهه بیامدند». سپس وی بقیه ماجرا راکه ما به اختصار به ذکر آن می‌پردازیم چنین شرح میدهد:

در نبردی سخت سپاه ایران حضم را تا دو فرسنگی هرات عقب راندند. سردار مجیدخان افغان‌که حاکم غوریان و داماد سرتیپ عیسی خان‌کارگزار هرات بود، تسلیم شد. سپاه ایران چند روز بعد ۵۰۰ سوار خراسانی و ۲ عراده توپ به فرماندهی امیرحسین به عنوان مقدمه و طلایه و ۱۲۰۰ سواره عراقی و یک عراده توپ بر ساقه لشکر برگزید. لشکریان پس از حرکت و رسیدن به حاشیه هرات، در مصلی لشگرگاه نظامی برپا نمودند. افغانهای کمین کرده در اطراف، باگلوله شمخال و تفنگ و سایر سربازان افغانی از فراز برجها، گلوله‌های توپ را به سوی جنگجویان ایرانی باریدن گرفتند. در نبردهای روز اول تعدادی ازاهالی هرات که از دروازه‌ها بیرون آمده بودند، بسیاری مقتول و اجسادشان به درون خندق دور باروی شهر پرتاب گشت. چند روز وضع بدین منوال

میگذشت و زد و خوردهای پراکنده از دو سو ادامه یافت.در این بین خبر رسید در میان خانها و فرماندهان افغانی مستقر در هرات اختلاف نظر افتاده آنچنانکه کار به درگیری کشیده شده است. شدت محاصره،کمبود آذوقه و سپس قحطی در درون هرات سبب گردید بسیاری از افغانها از برج و بارو به پائین پریده و فرار کنند. در این مدت قسمتی از حصار و برجهای شهر هم توسط آتشباری توپخانه ناصری تخریب شدند. همزمان نقابان سپاه ایران نیز توانستند در چند نقطه نقب بزنند. مجموعه این عوامل سبب یاس و ایجاد روحیه تسلیم در میان اهالی شد. ولی کارگزاران و عوامل حکومت هرات اجازه چنین کاری را نمی‌دادند. بااطلاع حاصل کردن از اوضاع داخلی شهر به وسیله تماس با ایرانیان مقیم هرات، تصمیم گرفته شد در روز جمعه هنگامی که مردم در مسجد جامع و سایر نقاط مشغول نماز خواندن هستند، لشکریان ایرانی با هجوم به بارو و برجها، بوسیله نردبان و طناب خود را بالا بکشند. چنین نیز کردند و در هنگام ظهر گروهی از جنگاوران زبده ایرانی در میان تلفات و خونریزی شدید توانستند خود را به بالای حصار برسانند. اما پیشروی و نفوذ آنان در همین نقاط متوقف شد و هر چه سعی کردند که بتواند خود را به یکی از دروازه‌ها برسانند، ممکن نگردید. بنابراین نیروهای سالم و مجروح شده عقب نشستند و به زحمت خود را به اردوگاه رساندند.بدین طریق این آخرین امید هم به یاس تبدیل گشت. چون محاصره هرات به درازا کشید مسیو بوهلر فرانسوی مهندس و معلم نظامی مدرسه دارالفنون ماموریت یافت خود را به هرات برساند. وی پس از ورود به اردوگاه نظامی ایرانیان، در اولین اقدام خود دستور داد کلیه توپها را به سوی شهر گرفته و یک منطقهٔ خط آتش Zone oF Fire دائمی ایجاد نمایند.در این بین یک کبوتر نامه بر در حین پرواز توسط سپاهیان ایران شکار شد و نامه‌ای که به گردن آن بود بدست ایرانیان افتاد. بعد از خواندن نامه مشخص گردید که دوست محمد خان کابلی مردم و مدافعان هرات را به ادامه جنگ و مقاومت تشویق کرده است.

بمباران شهر ادامه یافت، افغانها برای مقابله، هر روز فوج به فوج از دروازه‌ها بیرون می‌آمدند و پس از ساعاتی نبرد دوباره به سوی شهر عقب می‌نشستند. بوهلر که متوجه تلفات زیاد ایرانیان بوسیله این حملات و جنگ و گریزهای مکرر شده بود، دستور داد فوجها به زدن نقبهای مارپیچ بپردازندو بر شدت محاصره و جلوگیری از رسیدن آذوقه به شهر نیز بیفزایند .ادامه این وضع سرانجام قحطی شدیدی در هرات بوجود آورد. کم کم آه و ناله و اعتراضات اهالی اوج گرفت و هر روز تعداد بیشتری از مردم پس از فرار خود را به اردوگاه ایرانیان تسلیم می‌کردند. عاقبت عیسی خان هم پیام عذر خواهی و درخواست عفو برای حسام السلطنه فرستادو در پی آن خود را نیز تسلیم کرد. بیدرنگ شهر هرات توسط نیروهای ایرانی اشغال گردید و برجها، باور و دروازه‌ها انتظام یافتند و هر بخش از آنها را به فوجهائی از سربازان ایرانی سپردند.(۱۰۹)

پس از این پیروزی به بسیاری از نظامیان ایرانی هدایای گران بها اهدا شد «جمعاً ۱۳۵۰ قطعه نشان طلاو نقره به یاورها، سلاطین وسربازان فداکار ببخشیدند. بسیاری نیز صاحب خلعت، شمشیر، خنجر و هزاران تومان زر مسکوک گردیدند. به تعدادی هم لقبهای مخصوص و ترفیع درجه تعلق گرفت»[۱۱۰]

**تعرض انگلیسیها در شمال خلیج فارس**

از سالها قبل انگلیس و نماینده آنها شیل سعی داشتند افغانهای قندهار را مامور فتح هرات نمایند. زیرا این نواحی که به عنوان دروازه هندوستان به آن نگریسته میشد، برای آنها حائز اهمیت بود. آشکار شدن این سیاست بتدریج باعث تیرگی روابط ایران و انگلیس و مکابرات زیاد بین شیل و میرزا آقاخان نوری (اعتماد الدوله) صدراعظم گردیده بود. چون انگلیسیها برای تامین منافع خود به تنهائی نمیتوانستند بر ایرانیان تکیه کنند، نزدیکی به حاکمان قندهار و هرات را در دستور کار خود قرار داده بودند. بعلاوه تصمیم داشتند در صورت عدم موفقیت در نفوذ به دربار و ارتش ایران، کنترل شاه، دربارو رجال سیاسی را سر فصل سیاستهای آسیائی خود قرار دهند. هنری رالینسن راجع به اهمیت ایران چنین نوشته بود: «بدون تردید روزی ایران پرورشگاه نیروی کلان نظامی خواهد گردید مردم این کشور از نظر فرد بشری از تمام اهالی آسیا یعنی هندی، ترک و یا روسی برترند... در صورتیکه جنگی اروپائی تا خاور سرایت کند باید منابع نظامی ایران را باتمام رعایت نگریست. از نظر ما هیچ نوع تهاجم به هند مهیب‌تر از آن نخواهد بود که بوسیله قشون ایران با فرماندهی روسی پیش آید. و به همین منوال نیز از نظر ما وسیله دفاعی مفیدتری از لشکر ایران که توسط افسران انگلیسی یا فرماندهانی طالب مصالح ما تعلیم یافته باشند، متصورنیست»[۱۱۱]

اینک فتح هرات توسط ارتش ایران معادلات انگلیسی‌ها را به هم ریخته و سبب نگرانی آنها شده بود. بعلاوه جنگ آنها با روسها در ناحیه کریمه بر این نگرانی افزوده و خواهان آن بودند تا بطور موقت به دربار ایران نزدیک شوند. زیرا امکان آن میرفت روسها در جناح شرق با دخالت در اوضاع هندوستان، جبهه جدیدی علیه انگلیسیها بگشایند. بنابر این سر چارلز ماری به جای شیل به ایران آمد. او مدتی را به مراوده با آقاخان صدراعظم گذراندسپس بطور قاطع به حمایت از افغانها برخاست. این سیاست سبب شعله ورترگشتن ناثره آتش خصومت بین ایران و انگلیس گردید و سرانجام هم کار را به جنگ کشاند. ناوگان نیروی دریائی انگلیس به فرماندهی، ماژور ژنرال استاگر (استالکر) از بمبئی به سوی خلیج فارس به حرکت در آمدند وپس از ۳ ماه و ۵ روز در جزیره خارک پهلو گرفتند. این ناوگان شامل ۴۷ فروند کشتی بود و ۶۱۰۰ نفر راکه ۲۷۰۰ نفر آنها اروپائی و ۳۴۰۰ نفر هندی بودند، به همراه ۱۵۵ راس اسب، ۱۵۰ گاوبارکش و ۳۷۵۰ خدمتگزار با خود حمل می‌نمود.

انگلیسیها بدون مقاومت نیروهای خود را در ساحل خارک پیاده کردند و ۴ روز بعد به تاریخ ۴ دسامبر ۱۸۵۶ م (٦ ربیع الثانی ۱۲۷۳ ه) به ایرانیها اعلان جنگ دادند. خبر این حادثه در ایران مخصوصاً در میان درباریان چون صاعقه ترکید. هرم قدرت ایران در برابر این اقدام به دو دسته و جناح تقسیم شدند. جناحی از مقامات کشوری و لشکری «کبوتران صلح» بودند و جنگ با انگلیسیها را با توجه به ضعف ارتش ایران معقول و مقبول نمیدانستند و چشم امید به صلح و وساطت روسها داشتند. جناح دیگر «عقابهای جنگ» بودند و از سلطان مراد میرزا حسام السلطنه الهام میگرفتند. این گروه معتقد بودند که انگلیسیها قصد نمایش دارند و چون به اندازه کافی در هند درگیر هستند اقدام به جنگ نخواهند کرد.(۱۱۲)

ولی با به حرکت در آمدن ۳۰ فروند از کشتیهای جنگی آنها به سوی بوشهر و جمع آوری آذوقه، غله، گاو و گوسفند در بصره و بغداد، مشخص شد که ابائی در شروع وسپس ادامه جنگ ندارند. در بوشهر به نوشته هدایت: «محمد علی خان سر تیپ فوج قراجه داغ ناگهان درگذشت، به امر میرزا حسن خان دریابیگی ۴ عراده توپ و سربازان او از برج و بارو به حراست پرداختند و همگی به داخل شهر آمدند». مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی نیز به یاری آنها آمد تا از برجها و بارو و قراولخانه به دقت حفاظت و مراقبت نمایند. موید الدوله والی فارس ،محمد قلی خان ایلخانی فارس را با لطفعلی خان سرتیپ قشقائی با چند عراده توپ به سوی بوشهر روانه کرد. محمد علی خان نوری هم به همراه دو فوج خاصه، فوج چهارم، نیمی از فوج شیراز، ۱۰۰ سوار غلام، ۴ عراده توپ و یک عراده خمپاره بدین سو رهسپار گردید. پس از این گروه باقرخان هم به همراه ۲ توپ و ۴۰۰ تفنگچی از راه رسیدند و همگی اندک اندک آماده نبرد شدند.

نیروهای انگلیسی در ۹ ربیع الثانی در حلیله ۲ فرسخی بوشهر از کشتیها پیاده شدند و قدم به ساحل ایران نهادند «سپس ۳۰ عراده توپ ۴، ۵، ٦ و ۹ پوندی را به ساحل کشیدند و ۸ فوج سرباز هندی، سندی، بلوچی، عرب و انگلیسی به سوی قلعه بهمنی در یک فرسخی بوشهر به حرکت در آمدند». نخستین درگیری با نیروهای باقر خان اتفاق افتاد. کشتیهای توپدار انگلیسی از حاشیه ساحلی بوسیله توپهای ٦٦ پوندی به حمایت از سربازان خود پرداختند و اندکی بعد قلعه بهمنی را زیر آتش گرفتند. تنگستانیها که به تازگی وارد میدان شده بودند، با اقدامات دلیرانه خود که منجر به کشته شدن ۵۰ نفر از آنها نیز شد، ۳ توپ انگلیسی را به غنیمت بردند. اما با شلیک مداوم توپهای انگلیسی به سنگرهای ایرانیان، پسر باقر خان کشته شد و خود وی نیز به تنگستان عقب نشست، در نتیجه قلعه بهمنی نیز اشغال گردید. سپس بعد از فرستادن نامهای برای دریا بیگی ایران که او و نیروهایش را به تسلیم دعوت کرده بود، بوشهر نیز مورد تهاجم قرار گرفت و آنجا نیز به تصرف دشمن در آمد. انگلیسیها پس از استقرار در بوشهر «دو فوج سرباز را در مقابل دروازه بگذاشتند، سپس چاههای آب

بیرون قلعه را پر نمودند، در زمینهای اطراف باروت چال کردند، اطراف شهر خندق کندند، چندین سنگر به همراه ۶۰عراده توپ در بیرون بگذاشتند و دهانه توپهائی که گلوله آنها ۱۴ تا ۱۸ من بود به سوی معابر منتهی به شهر نهادند».

از آن سو موید الدوله در شیراز به تکاپو افتاد و به جمع آوری مجدد سپاه پرداخت. در تهران هم سپاهی آماده اعزام به ایالت فارس شد که فرماندهی آن به عهده میرزا محمد خان کشیکچی باشی قاجار خلف امیر خان سردار ونایب فرماندهی هم به عهده فتحعلی خان امیر تومان قراباغی قرار گرفت. سپاهیان اعزامی شامل «۴ عراده توپ،قورخانه، ۶ فوج عساکر نظام و سواران پیشخدمت، غلام بهادران طوایف شاهسون، شکی، نانکلی و عده‌ای از سرهنگان تعلیم دیده در مدرسه دارالفنون بودند». این گروه پس از ورود به شیراز مورد استقبال باشکوه ارکان دولت، اشراف و خانهای محلی قرار گرفتند. سپس بعد از رسیدن محمد ابراهیم خان نوری سرتیپ فوجهای سه گانه اصفهان، شجاع‌الملک با فوج خاصه، فوج چهارم تبریز،۴ عراده توپ، یک خمپاره و سپاهیان ایلات فارس از جمله ۱۰۰۰ سواره محمد قلی‌خان قشقائی، همگی به سوی خلیج فارس به حرکت در آمدند، در حالیکه در سراسر ایران احساسات ضدانگلیسی برانگیخته شده مردم بدرقه راهشان گشته بود. اما این نیروها هم پس از چندین نبرد با وجود قهرمانیها و رشادتهای فراوان از جمله از سوی دشتستانیها، کاری از پیش نبردند و بوشهر همچنان در اشغال انگلیسیها باقی ماند.(۱۱۳)

در این بین ژنرال استالکر به دلایل نامعلوم خودکشی کرد و ژنرال جیمز اوترام جانشینش شد. وی نیز همچون استالکر سیاستهای تهاجمی را در دستور کار خود قرار داد و پس از یک جنگ خونین که منجر به کشته شدن ۷۰۰ سرباز ایرانی و به اسارت در آمدن ۱۰۰ نفر دیگر گردید، تصمیم گرفتند به سوی محمره(خرمشهر)رهسپار شوند .اما ابتدا یک ماه تمام به شناسائی قوائی پرداختند که خانلر میرزا در محمره به حالت آماده باش در آورده بود، بقیه قوای انگلیس هم در این مدت از هندوستان به بوشهر رسیدند. آنها سپاهی بالغ بر ۴۰۰۰ پیاده انگلیسی و هندی، ۴۰۰ سوار، دوگروهان نقب زن هندی، یک آتشبار سوار و یک آتشبار صحرائی به فرماندهی هاولک به آرامی وارد شط العرب گشتند تا بسوی محمره بیایند. خانلر میرزا بر خلاف دستور صدر اعظم که تاکید کرده بود قوای ایران را در تیر راس توپخانه سنگین ناوگان انگلیسی قرار ندهند و اقدام به جنگ هم نکند، دو با ستیان (برج، دیوار، سنگر) خاکی در کنار شط العرب، یک باستیان در کناره شمالی رودکارون آماده کرد و در جزیره آبادان نیز یک باستیان در مصب رودکارون و دیگری در کنار شط ساخت. سپس ۳۰ عراده توپ در آنها قرار داد طوریکه با آتش متقاطع آنها تمام رود و ساحل آنرا زیر پوشش می‌گرفتند. از این توپها یکی ۲۰ سانتی متری و بقیه از توپهای صحرائی ۱۲ و ۹ پوندی بودند. سنگرگیری درباستیانها از طرف قوای ایران بدین ترتیب بود: آقاجان‌خان سرتیپ به همراه هنگ

بهادران و ٦ توپ در باستیان شط بالا، محمد مراد خان سر تیپ باهنگ بیات زرند و ٦ توپ در باستیان شط پائین، محمد حسن خان سر تیپ با هنگ قدیم و جدید فراهانی و ۳ توپ در باستیان شمالی رود کارون، برخوردار خان سرهنگ با هنگ سیلاخور و هنگ کزازی و ٦ توپ در باستیان جنوبی جزیره آبادان، عیسی خان سر تیپ با هنگ دلفان و هنگ سیستان و ٦ توپ درباستیان شمال جزیره آبادان. تفنگچیان فیلی، بیراندوندی،بویر احمدی و بختیاری در نخلستانهای کنار شط بالا دست باستیان آقاجان خان و سوارهای اینانلو، بختیاری، تفنگچیان عرب و بلوچ در مشرق سنگرهای آبادان و سوارهای فیلی و باجلان در سمت شرق سنگرهای شمالی کارون استقرار یافته بودند.

خانلر میرزا شخصاً با ۳ توپ و عده‌ای مهندس در پشت قلعه محمره موضع گرفته بود. قوای انگلیس پس از اکتشافات لازم، ۲۵ مارس متقارن با غروب آفتاب با ۱۲ توپ جزیره الخضر را زیر آتش گرفت و بر روی تلی که در این جزیره بود عده‌ای از قوای خود را مستقر کرد تا به فوریت سنگری حفر کنند و ۴ خمپاره انداز ۵/۵ و ۸ اینچی را به کار گیرند. این سنگر در حدود ۱۰۰۰ گامی اولین سنگر ایرانی‌ها قرار داشت.

صبح فردای آن روز ۴ خمپاره انداز مزبور آتشبارهای شمالی و جنوبی ایران را تواماً زیر آتش گرفتند آنچنانکه باستیان آقاجان خان زیر و رو شد و خود او هم زخمی گردید. دو ساعت بعد هفت ناو جنگی آرام آرام وارد صحنه نبرد شدند و با شلیکهای موثر خود تمام آتشبارهای ایرانی را خاموش کردند. قورخانه باستیان بهادران و قورخانه خمپاره دچار حریق عظیمی گشت و تلفاتی رانیز به همراه آورد. در همین وقت عده‌ای از نفرات پیاده و سواره انگلیسی کم کم از کشتی‌ها به خشکی آمدند و در ساحل تجمع نمودند. در پی آنها توپخانه ناوهای جنگی وخمپاره اندازهای انگلیسی سایر سنگرها رازیر آتش گرفتند طوری که با وجود رشادت فوق العاده مدافعین ایرانی، تا مقارن شب سنگرها یکی پس از دیگری متلاشی شدند وتلفات فراوانی را نیز بر جای نهادند. سرانجام خانلرمیرزا متوجه شد که درتیررس توپهای دریائی دشمن قادر به ادامه نبرد نخواهد بود،بنابراین به همراه نیروهای باقی مانده به سوی اهواز عقب نشست. قوای انگلیس بلادرنگ محمره را به تصرف درآورد و ۱٦ توپ، چندین خروار غله،حبوبات و مقداری باروت راکه سپاه ایران در آنجا ذخیره داشت به همراه چادرها و سایر وسایل در اختیار نیروهای خود قرار داد.در نبرد محمره انگلیسیها ۵ ملوان کشته و ۲۱ نفر سرباز زخمی، ایرانیان نیز ۸۵ کشته و ۱۰۰ زخمی بر جای گذاردند. (۱۱۴)

این شکستها شاه ودرباریان را از خواب غفلت بیدار کرد و متوجه گردانید که بدون نیروی دریائی قادر به ادامه جنگ نیستند.بنابراین بر فشار برای مذاکرات صلح که از مدتی قبل آغاز شده بود، افزودند. انگلیسیها هم که به قدر کفایت از عملیات خود بهره برداری کرده بودند، بعلاوه بخاطر آنکه به تازگی دغدغه شورش بزرگ «سپاهی‌ها» در هند را هم داشتند، شرایط را برای عقد قرارداد

صلح مناسب دیدند. در نتیجه آقاخان صدر اعظم، فرخ خان امین الدوله کاشانی را با اختیارات تام به استامبول و سپس پاریس فرستاد. نامبرده و هیئت همراهش در آنجا پس از گفتگوها و مذاکرات طولانی با «بارون کالی» توانستند معاهدهٔ «صلح پاریس» را در ۱۵ فصل به تاریخ ۴ مارس ۱۸۵۷ م (۷ رجب ۱۲۷۳ ه) به امضاء برسانند. به موجب فصول ۵، ٦ و ۷ این قرارداد دولت ایران متعهد گشت از کلیهٔ دعاوی خود در هرات صرف نظر نماید و سه ماه بعد از عقد پیمان، قوایش را از ناحیه هرات عقب بنشاند. انگلیسیها هم التزام یافتند نیروهای خود را از بنادر و آبهای ساحلی ایران خارج نمایند. بدنبال این توافقات اسرای جنگی هم بلافاصله مبادله شدند. (۱۱۵)

## جنگ با تراکمه مرو

تا زمان فتحعلی شاه خوانین مرو، بخارا، خیوه و سایر نواحی ترکستان از دولت ایران اطاعت می‌کردند و فرامین حکومت خود را نیز از پادشاهان ایران دریافت می‌نمودند. پس از شکستهای مکرر ایران از روسیه و انگلیس چه در میادین جنگ و چه در عرصه‌های سیاسی، این خوانین نیز شرایط را مساعد تشخیص داده و هر یک با داعیه استقلال، مناطق تحت سیطره خود را به ناامنی کشاندند. روسها و ناوگانهای جنگی آنها توانستند از عملیات دزدان دریائی این خانها در سطح آبهای خزر جلوگیری کنند ولی در خشکی کاری از پیش نبردند. عاقبت در سال ۱۲۷۴ ه (۱۸۵۸ م - ۱۲۳٦ ش) لشکریان ایران به فرماندهی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه مرو را به تصرف در آوردند. ترکمنهای متفرق به همراه سایر هم کیشان خود بسیاری از مناطق مختلف خراسان را ناامن و دچار هرج و مرج کردند. سه سال بعد شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله برادر سلطان مراد میرزا و پیشکارش میرزا محمد آشتیانی قوام الدوله بار دیگر با لشکری انبوه از سوی دربار ایران مامور سرکوب تراکمه گردیدند. آنها پس از ورود به مرو دچار اختلاف عقیده شدند و کار را به جائی رساندند که حمزه میرزا مجبور شد سپاه ایران را از شهر مستحکم مرو بیرون بیاورد. با انتشار این اخبار در مدت کوتاهی سواره نظام زبده و جنگاور ترکمان مخصوصاً اهالی تکه توانستند پس از تجمع و اتحاد، بر ایرانیان بتازند و آنها را بسختی شکست دهند. در این نبرد ۴۰۰۰۰ نفر از لشکریان ایرانی قتل عام شدند و توپخانه نیز به تصرف ترکمنها در آمد. این شکست آخرین زور آزمائی ارتش ایران در نواحی مرو بود که نتیجه آن دربار ایران را بعدها به اشتباهاتشان واقف نمود. در این نبرد عکاس فرانسوی به نام بلوکویل که ناصرالدین شاه او را برای عکسبرداری و نقاشی از میدان جنگ همراه اردو اعزام کرده بود، اسیر ترکمانان شد ولی پس از ۱۸ ماه اسارت او را آزاد کردند.

بدنبال این وقایع و شکست فضاحت بار ایرانیان، شرایط برای پیشرفت ارتش روسیه در آسیای مرکزی هموار گردید، طوری که روسها چند سال بعد ابتدا شهر خوقند وسپس بخارا و خیوه را تسخیر

کردند. آنگاه در سال ۱۲۹۸ هـ (۱۸۸۱ م) ژنرال اسکوبلف روسی به قلعه گوگ تپه که پایگاه مهم ترکمانان تکه بود هجوم برد و آنجا را هم به تصرف در آورد. سه سال بعد روسها پس از تسخیر مرو مرز مشترک خود را با ایران به ناحیه ذوالفقار یعنی از نقطه‌ای که مرز ایران و افغانستان آغاز می‌شد، رسانیدند و ایران نه تنها از طرف شمال غربی بلکه از سوی شمال شرقی نیز با روسها هم مرز و همسایه گردید. در این مدت شورشهای متوالی در هندوستان باعث شد انگلیسیها فرصت و قدرت عرض اندام در برابر هجوم سریع روسها در آسیای میانه را نیابند.(۱۱۶)

**نظری اجمالی بر اوضاع اجتماعی و سایر وقایع عصر ناصرالدین شاه**

از دوره فتحعلی شاه تشکیلات کشوری و لشکری ایران تحت تاثیر عواملی چند جهت‌گیری معقولی به سوی توسعه گرفته بود. مهمترین این عوامل عبارت بودنداز: توسعه اجتماعی هر چند ضعیف و بیمارگونه در بسیاری از نهادهای جامعه ایران ب - بوجود آمدن بافت جدید، لایه بندی طبقات و قشرهای اجتماعی که در راس آنها تجار و سرمایه داری تجاری ضعیف قرار داشتند پ - تحولات عظیم در جهان که بازتابهای آن به درون جامعه ایران نیز رخنه بیشتری نموده بود.

به تبع از این تحولات، تشکیلات دیوانی و دولتی ایران دارای پستها و مسئولیتهای جدیدی گشتند، از جمله: صدر اعظم (نخست وزیر)، مستوفی الممالک (وزیر دارائی)، وزیر لشکر (وزیر دفاع یا جنگ) که کلیه نیروهای مسلح را با نظارت و دخالت شاه تحت فرمان داشت، منشی الممالک یا رئیس کل منشیان که وظیفه‌اش تهیه و ارسال اسناد و مدارک مملکتی و ولایتی ممهور به مهر عالی بود، صاحب دیوان که مسئولیت اسنادو فرامین را به عهده داشت، معیرالممالک(رئیس کل خزانه داری) و... راباید نام برد. بعلاوه در نتیجه همین تحولات مخصوصاً گسترش روابط دیپلماتیک با خارج بود که سبب شد وزارت دول خارجه و سپس وزارت مالیه هم به شکل مبتدی بوجود آیند. این تشکیلات در دوره بعد باکمی تغییر و تحول، تکامل یافتند.(۱۱۷)

اینک در عصر ناصرالدین شاه تحولات شتاب بیشتری یافت و شاه وظایف دولت را به ۶ وزارت خانه: داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه و وظایف و علوم محول نمود که چند سال بعد با افزودن وزارتخانه دیگر تعداد آن‌ها به ۱۳ عدد رسید. با تغییر در سازمانهای اداری، منابع دولت هم تغییر و تحول یافت و شامل: مالیاتهای مستقیم، مالیاتهای غیر مستقیم،اداره گمرکات، ضرابخانه‌ها،پست و تلگراف، تذکره، خالصجات،معادن،حق تمبرو اسناد، اعتبارات و وجه الاجاره‌ها گشت.(۱۱۸)

برای ایالات نیز سعی شده بود تشکیلات بوروکراسی کوچکی بوجود آورند که نمای بخشی از این تشکیلات خرد در دستور العمل سال ۱۳۰۵ برای حکام ولایات، ممهور به مهر امین السلطان

هنوز به یادگار باقیست. این دستور العمل سازمانهای اداری را شامل ۵ اداره: تجارت و صنعت،قشون، عدلیه، مالیه و احتسابیه معین می‌کرد. در شرح وظایف اداره قشون و ایالات آمده: « رئیس آن از وزارت کلیه عسکریه و قشون مامور خواهد شد و بر حکومت محلی لازم است با توجه وتقویت اداره قشونی و رئیس آن و گرفتن عسکر (سرباز) و عوض کردن معیوبین، حقوق قشون را از طریق دیوان بپردازد. هر وقت هم قشون آن ولایت به رکاب مبارک احضار یا به جائی مامور شد، به عهده حاکم است که به تقویت و آماده کردن آن فوج یا دستجات قشونی اقدام کند. رئیس اداره قشون هم باید در تمام امورات حاکم را مطلع گرداند و در امور مالیه، عدلیه و احتسابیه مداخه نکند و راپورت(گزارش) امورات قشون خود را به اطلاع حکومت برای وزارت جنگ بفرستد». (۱۱۹)

منصب صدارت در طی این سالها به دنبال طوفان تحولات، چند بار تغییر یافت. پس از عزل آقاخان نوری در محرم سال ۱۲۷۵ ه، میرزامحمدخان قاجار که با لقب سپهسالاری به وزارت جنگ رسیده بود، جانشین وی گردید. بعد از او به ترتیب در سال ۱۲۸۴ ه مستوفی الممالک و سپس در شعبان سال ۱۲۸۸ هـ حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله به منصب صدارت برگزیده شدند. مشیر الدوله را عده‌ای از صاحب نظران یکی از مصلحان این عصر بعد از امیر کبیر دانسته‌اند. از جمله اقدامات اصلاح طلبانه و مهم او، تشکیل «مجلس مشورت وزراء» (معادل هیئت دولت یاکابینه) در سال ۱۲۸۹ ه بود.(۱۲۰)

در این مجلس مسئولیت وزراء از جمله «وزیر جنگ» مشخص ترگشت و همگی در برابر صدر اعظم مسئول واقع شدند. به نوشته «صدرالتواریخ» وی درزمینه مسائل نظامی هم تلاشهائی از خود بروز داد از جمله «یک قانون مفصل تنظیم نمود که حکام ولایات‌و سرکردگان سپاه موظف شدند براساس آن قانون باسپاهیان برخورد نمایند». (۱۲۱) اما اقدامات اصلاح طلبانه وی موجب نگرانی و خشم جناح سنتی و محافظه کار دربار میشد و در نهایت با اشتباه بزرگی هم که در مورد انعقاد قرار داد رویتر نمود، منجر به عزل وی گردید. بعد از او بار دیگر میرزا یوسف مستوفی الممالک و سپس در سال ۱۳۰۸ ه میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان به مقام صدارت رسیدند.

ولی خوشبختانه طوفان اصلاحات و تحولات در حال نوردیدن عرصه جامعه بود. هـر چند قسمتی از این تحولات متاسفانه بوسیله کشورهای بیگانه و در جهت تامین و تضمین منافع استعماری آنها بکار گرفته شد، اما دستاوردهای مثبتی را نیز به همراه داشت. مهمترین این تغییرات و اصلاحات عبارت بودنداز:

۱ - ایجاد نخستین خط تلگراف برقی در سال ۱۲۶۷ هـ بین قصر سلطنتی تا باغ لاله زار. دو سال بعد این خط بین تهران و سلطانیه ادامه یافت و تا سال ۱۲۸۰ ه در جهت پیشبرد سیاست انگلیسیها برای ارتباط لندن با بمبئی، نخستین سیستم تلگراف بین خانقین تهران، بوشهر و سپس بسیاری از ولایات از

جمله تهران به کرمان، کاشان ویزد، کشیده شدند.[۱۲۲]

مشکل هندوستان مخصوصاً شورشهائی‌که دراین سالها موجب نگرانی انگلیسیها شده بود، سبب گشت تا آنها بفکر اصلاح وسایل ارتباطی بین انگلیس و هند بیفتند. عاقلانه‌ترین تصمیم هم در این مورد استفاده از خطوط تلگراف بود.بنابراین مقرر شد خطی را از لندن، پاریس، استراسبورگ، مونیخ، وین، استانبول،سیواس، دیاربکر، بغداد، هبره، بندر فاو، بوشهر وجاسک به طول ۸۲۱۳ کیلومتر به کراچی هند برسانند .سپس قرارداد این طرح عظیم در ۱۷ دسامبر ۱۸۶۲ م (۱۲۷۹ هـ.ق) توسط ناصرالدین شاه هم به امضاء رسید که در ازای آن دولت ایران متقبل شد خط تلگرافی از خانقین به تهران، اصفهان و بوشهر را تحت نظر مهندسان و مامورین انگلیسی دایر نماید. روسها هم بلافاصله در ۲۵ اوت ۱۸۶۴ قرار دادی در مورد ایجاد خط تلگراف بین سن پطرزبورگ و تهران از طریق چکشلر به تبریز با ایرانیان منعقد کردند. از این تاریخ ایران و هند به هم مرتبط شدند و در داخل کشور هم بتدریج تلگرافخانه‌ها گسترش یافتند که بسیاری‌ازآنها به وسایل دفاعی وسربازان مسلح تجهیز شده بودند.

خطوط تلگراف بزودی مورد توجه شدید دربار و صاحب‌منصبان نظامی ایران قرار گرفت آنچنان‌که بر اساس تعدادی از اسناد باقی مانده از این دوران، مسئولین بسیاری از تلگرافخانه‌هابه افراد نظامی با درجات سرتیپی، سرهنگی ویاوری سپرده شد تا بدین وسیله گزارشات نظامی را از شهرها وایالات به مرکز انتقال دهند.

۲ - تشکیل پست درسال ۱۲۹۶ هـ.ق.تا قبل از این تاریخ نامه‌ها و محموله‌های اداری و اعضای اشرافی جامعه توسط چاپارها حمل می‌گردیدند. تنظیم تشکیلات پستی نخست توسط مستشاری اتریش وسپس بوسیله یک نفر روسی بنام استال Stahl وپس از وی با تلاش یک ایرانی معروف به میرزا علی خان امین الدوله انجام گرفت.

۳ - اولین دستگاه ضرب سکه از اروپا به ایران آورده شد و تحت نظر مدیران آلمانی و فرانسوی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. بعدها اداره ضرابخانه به میرزاعلی خان‌امین الدوله و آقا محمد ابراهیم خان امین السلطان (پدر میرزا علی اصغر خان) سپرده شد. در پی استفاده از این دستگاه، سکه‌های یک نواخت ۵۰ دیناری (یک شاهی)، ۱۰۰ دیناری (۱۰۰۰دینار = یک تومان ) ضرب شدند و در شبکه اقتصاد جامعه به جریان افتادند.تاقبل از این تاریخ بیشتر ولایات و شهرهای بزرگ دارای ضرابخانه خاص خود بودند. [۱۲۳]

۴ - اولین راه آهن در سال ۱۳۰۱ هـ (۱۲۶۲ ش - ۱۸۸۴ م) بین تهران و شاه عبدالعظیم بطول ۸ کیلومتر توسط برادران بلژیکی بواتال Boital احداث شد. بعدها در سال ۱۳۰۷ هـ خط دیگری بین آمل و محمود آباد و سپس در سال ۱۳۲۸ هـ راه آهن جلفا به تبریز به طول ۱۴۶ کیلومتر ساخته شد.

۵ ـ احداث کارخانه‌های مهمات سازی از جمله تفنگ سازی، باروت کوبی، توپریزی و ساخت کارخانه چراغ گاز، قند کهریزک، بلورسازی، ابریشم تابی و . . . متاسفانه قسمتی از این اصلاحات اسیر امواج استعماری دول اروپائی شدند آنچنانکه‌آنان با تلاش فراوان در پی کسب امتیازات مختلف و روز افزون، دائماً در حال جنب و جوش،تهدید و تطمیع هرم قدرت سیاسی حکومت ایران بر آمدند. آنها توانستند امتیازات زیادی را بدست آورند که اهم آنها بدین قرار بودند:

الف ـ امتیاز رویتر، وی که یک تبعه انگلیسی بود در تاریخ ۱۲۸۹ هـ(۱۸۷۲ م) حق انحصار احداث راه آهن، استخراج معادن، تاسیس بانک ملی، احداث قنوات و اداره گمرکات را بدست آورد. ولی با گسترش اعتراضات مردمی و ناخشنودی روسها، بامشکلات عدیده‌ای مواجه گشت. ب ـ امتیاز کشتیرانی در رود خانه کارون که به کمپانی انگلیسی برادران لینچ Linch واگذار شد. پ ـ قرار داد تالبوت که بر اساس آن امتیاز انحصاری توتون و تنباکو (رژی) در سال ۱۳۰۶ هـ به شرکت انگلیسی تالبوت برای مدت ۵۰ سال سپرده شد. این قرار داد هم خوشبختانه با اعتراضات مردم روبرگشت و سرانجام سه سال بعد آنرا ملغی اعلام کردند.

ت ـ عطای امتیاز شیلات شمال ایران و تاسیس بانک شاهنشاهی به روسها. نفرت، انزجار و اعتراضات مردمی که بخش وسیعی از آنها پیامد این قرار دادهای شوم بود، فساد دربار، گسترش فقر و بدبختی، ظلم بیش از حد حکام مخصوصاً صدر اعظم امین السلطان، توسعه ضعیف سیاسی و تنویر افکار عمومی توسط مطبوعاتی که به وسیله تعدادی از نخبگان در خارج از کشور چاپ شده و مخفیانه به داخل ایران فرستاده میشدند مثل قانون (در لندن)، حبل المتین (در کلکته) و اختر (در استانبول)، رو در روئی تجار و روحانیون‌باعوامل دربار و... همه و همه فضای عمومی ایران را بشدت متلاطم، متشنج و بر انگیخته بود. سرانجام هم در زمانی که ناصرالدین شاه در فکر برپائی جشنهای پنجاهمین سال پادشاهی خویش بود، در ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۱۳ ه توسط میرزا رضای کرمانی یکی از شاگردان سیدجمال الدین اسدآبادی، به ضرب گلوله طپانچه از پای در آمد. بلافاصله پایتخت و امور امنیتی آن توسط امین السلطان و با حمایت کلنل کاساکوفسکی رئیس سواره نظام قزاق تحت کنترل قرارگرفت.

### سپاه عصر ناصری

از همان اوایل حکومت ناصر الدین شاه، امیرکبیر در پی ادامه اصلاحات اجتماعی بر آمد. در حیطه اصلاحات نظامی، وی بزودی دریافت که اقدامات عباس میرزا در زمان فتحعلی شاه امری منطقی و ضروری بود و برای حفظ امنیت واستقلال ایران چاره‌ای جز تقویت و مدرنیزه کردن ارتش در برابر دشمنان خارجی نداشت. اوکه پسر کربلائی قربان آشپز میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود، مدتی

در آذربایجان در دستگاه عباس میرزا به خدمت میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام درآمد و سمت لشکر نویسی و سپس منشیگری نظامی وی را به عهده گرفت. پس از مرگ میرزا محمدخان زنگنه، در آذربایجان جانشینش گشت و در دستگاه ناصرالدین میرزای ولیعهد به خدمت خود ادامه داد. با مرگ محمد شاه او در به قدرت رسیدن ناصرالدین میرزا به پادشاهی تلاش و لیاقت زیادی از خود نشان داد. سپس با لقب اتابک اعظم به مقام صدارت ناصرالدین شاه برگزیده شد و با تنها خواهر شاه، عزت الدوله ازدواج کرد. قائم مقام در مدت ۳ سال و ۳ماه دورهٔ صدارتش، اقدامات مفیدی در جهت گسترش اصلاحات عمیق در عرصهٔ اجتماع انجام داد. حذف القاب و رشوه‌های گوناگون، قطع حقوق و مستمریهای اشراف و گاه شاهزادگان، تأسیس روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، تأسیس مدرسه عالی پلی تکنیک موسوم به دارالفنون، اصلاحات در ارتش و ... از جملهٔ این اقدامات بود.

وی چون به امور سپاهیگری و فنون نظامی آشنائی داشت، به همت مربیان خارجی به تشکیل سپاهی جدید پرداخت. اما متأسفانه اقدامات او نیز ناتمام ماند، زیرا توطئهٔ درباریان و اشراف کار را به جائی رساند که «از همان اولین سال صدارتش عده‌ای را علیه او شوراندند و خانه‌اش را با تفنگهای پرکرده محاصره کردند تا به قتلش برسانند». هر چند چنین توطئه‌های مداومی ناموفق ماندند، ولی سرانجام شاه او را در محرم سال ۱۲۶۸ هـ از صدارت عزل و سپس در پی توطئهٔ جنایتکارانه‌ای که در رأس آن مهد علیا مادر شاه قرار داشت، وی را در تاریخ ۱۸ ربیع الاول همین سال در حمام فین کاشان با زدن رگ دستش بقتل رساندند. بدین ترتیب بار دیگر «نخبه کشی» چهرهٔ کریه خود را در تاریخ ایران نمایاند. این گونه وقایع را باید نتیجهٔ استبدادهای شدیدی دانست که خود زاییدهٔ محدودیت ناپذیری شیوهٔ اعمال قدرت سیاسی شاه و هرم قدرت حکومت قاجار بود، و این دومی نیز خود نتیجه و بازتاب روابط و مناسبات اجتماعی یک نظام فئودالی - ایلی محسوب می‌گشت. در چنین فضاهای سیاسی بود که همیشه مشتی نوکر، چاکر و غلام درگاه گزینش شده جای مدیران سیاسی مبرز همچون امیر کبیر را اشغال می‌کردند. بنابراین چندان عجیب هم نبود که مردان بزرگی همچون امیر کبیر قربانی اصلاحات و تفکرات نوین خود میشدند.

امیر برای تداوم یافتن امر رفرم و تحولات در ساختار ارتش ایران مخصوصاً در امر نیروی انسانی، علوم و رشته‌های شاخصی را در برنامه های درسی دارالفنون گنجاند. یکی از دلایل تأسیس مدرسهٔ دارالفنون با ۵۰ اطاق، یک کتابخانه و یک سفره خانه در شمال ارگ سلطنتی، آن بود که از ورود افسران و صاحب منصبان نظامی کشورهای خارجی به درون ارتش ایران جلوگیری شود، بعلاوه از این طریق دریچه‌ای به سوی علوم و فنون مغرب زمین نیز بگشایند. پس از گشایش مدرسه برای تنظیم امور نظامی و کادر سازی افسران عالیرتبه، چند مربی نظامی خارجی که معمولاً متعلق به کشورهای بی طرف بودند، استخدام کردند. برای این کار میرزا داوودخان مترجم دربار را در سال

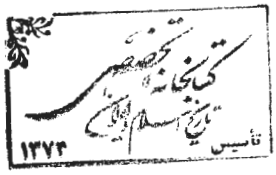
۱۲۶۶ ه به اتریش فرستادند. متأسفانه معلمان اتریشی دو روز بعد از عزل امیرکبیر از مقامش، در تاریخ ۲۷ محرم ۱۲۶۸ ه وارد تهران شدند و دارالفنون نیز ۱۷ روز پس از کشته شدن امیرکبیر فعالیت خود را پس از برگزاری جشنی بزرگ در رشته‌های مهندسی، طب، جراحی، پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه، داروسازی و معدن شناسی با اختصاص ۷۷۵۰ تومان بودجه، ۱۱۴ دانش آموز و ریاست میرزا محمدعلی خان آغاز نمود. معلمان اتریشی که برای تعلیمات امور نظامی به استخدام درآمدند عبارت بودند از:

۱ - کاپیتان زاتی Zattie افسر مهندسی

۲ - کاپیتان بارون گومنز Gumoenz افسر پیاده و معلم تاکتیکهای نظامی که مدتی بعد مریض شد و مطروسو ایتالیائی جانشینش گشت. وی بطور کلی علم و عمل پیاده نظام، تعلیم فرماندهان، قواعد جنگ در مناطق کوهستانی، صحرا، معابر تنگ، جزایر، جنگل، عملیات تهاجمی، تدافعی، قلعه‌گیری و استفاده از سنگرها را به نیروها می‌آموخت. در زمینهٔ علم مشق تفنگ و حرکت فوجهای نظامی هم دو کتاب نوشت که بلافاصله چاپ و در اختیار صاحب منصبان نظامی ایران قرار گرفت. در زمان فعالیت او چند نفر دیگر نیز از اروپا به ایران آمدند و در خدمت وی قرار گرفتند. آنها نیز مأمور تعلیم قواعد نظامی شدند و شش جلد کتاب در زمینهٔ علوم مربوط به توپخانه ترجمه و چاپ کردند و در اختیار کتابخانهٔ مدرسه گذاشتند.

۳ - کاپیتان کرزیز Krziz افسر توپخانه

۴ - لیوتنان نمیرو Nemiro افسر سوار که عده‌ای اصلیتش را آلمانی دانسته‌اند. وی نیز هر روز ۲۰۰ نفر سوار را در مدرسه یا خارج از شهر تحت تعلیم قرار می‌داد. بعلاوه گاهی اصول فرماندهی را نیز به افسران و فرماندهان می‌آموخت.




۵ - کارنوتا Carnota معلم عملیات کوهستانی و معدن شناسی.

۶ - دکتر پلاک معلم طب، جراحی و تشریح.

۷ - نکتی (کوتاکی) معلم فیزیک، شیمی و داروشناسی.

غیر از این افراد، تعدادی دیگر از افسران خارجی متعلق به کشورهای دیگر هم برای تدریس در دارالفنون به ایران دعوت شدند که از میان آنها این چند تن به تعلیم و تدریس اختصاصی مسائل نظامی مشغول شدند:

۱ - پتی Petit فرانسوی معلم پیاده نظام.

۲ - نیکلاس Nicolas معلم توپخانه

۳ - پروسکی Provsky لهستانی آجودان وزارت جنگ

۴ - گراف گراچای معلم تاکتیک‌های نظامی که تبعیت وی نامشخص است.

۵- سمیو کرشیش آلمانی که به نوشتهٔ مخبرالسلطنه معلم توپخانه، ریاضی و مترجمش میرزا زکی بود. مخبر السلطنه خودش نیز مدتی «مترجمی پیاده نظام» را به عهده داشت و به منصب سرتیپ سومی نیز نائل آمد. رضا قلی هدایت غیر از این دو رشته، کرشیش را «معلم علم جغرافیا، تاریخ جنگهای شاهان و سرداران معروف فرنگ، مشق شمشیر، تیراندازی توپ و خمپاره و سایر حرکات جنگی» هم معرفی نموده است.

۶- مسیو بوهلر فرانسوی که علوم نظامی از جمله نقشه کشی، محاصرهٔ نظامی، حیله های جنگی و سایر فنون نبرد را تعلیم می‌داد.

۷- غراف قراجار معلم علم اتاماژوری بود که به شاگردان تحت آموزش خود علوم جنگ، نقشه کشی، ترجمه کتب جنگی، علم جغرافیا و قواعد جنگ را می‌آموخت.

۸- کلنل متراتسو Metratso ایتالیائی معلم پیاده نظام، تاکتیکها، فن آرایش سپاه و مترجمش در حین تدریس حاج شیخ محسن بود.

۹- پوشه Poche معلم پیاده نظام.

از میان تمام محصلین در حین تعلیم، ۷۳ نفر بدین ترتیب مشغول تحصیل در رشته‌های نظامی بودند:(۱۲۵)

| | | | |
|---|---|---|---|
| رستهٔ پیاده نظام | ۳۰ نفر | رستهٔ توپخانه | ۲۶ نفر |
| رستهٔ مهندسی | ۱۲نفر | رستهٔ سوار | ۵ نفر |

اما گسترش فعالیت دارالفنون بیشتر مورد توجه دربار و اشرافیت جامعه قرار گرفت و بودجهٔ آن نیز تا سال ۱۳۰۷ هـ به ۳۰۰۰۰ تومان رسید.

دلایل اصلی گرایش امیرکبیر به اصلاحات در عرصهٔ اجتماع بویژه در زمینهٔ سازماندهی ارتش علاوه بر عوامل ذکر شدهٔ قبلی، آشنائی وی با مسائل سپاهیگری و دیدارهایش از مراکز نظامی در سفرهای خارج از کشور بود. از جمله فقط در روسیه از «مدرسهٔ سپاهی»، کارخانه‌های صنایع تسلیحاتی، وزارت جنگ و وزارت «قشون بحر» (نیروی دریائی) بازدید به عمل آورده بود. او علاوه بر تأسیس دارالفنون و ایجاد چند رشتهٔ نظامی در آن، تمهیدات دیگر هم در این مورد اندیشیده بود که مهمترین آنها بدین قرار بودند: ۱- ایجاد فوجهای تازه و با انضباط آنچنانکه دامنهٔ گسترش آنها به شهرستانها نیز کشیده شد. به قول اعتمادالسلطنه «وضع قشون در اصفهان نیز چنان تنظیم گردید که در کنار راهها زراعت مردم سالم مانده و حتیٰ یک هندوانهٔ اهالی را سربازی نتوانست ببرد».(۱۲۶) ۲- تشکیل هنگ‌های نظامی جدید از ایلات و عشایر سرحدی ۳- استقرار ساخلو و پادگانهای دائمی مرزی ۴- احداث کارخانه‌های اسلحه سازی و توپریزی ۵- متحدالشکل نمودن

لباس بخشی از نظامیان ٦- قانونمند نمودن درجه‌های نظامی ۷- سفارش چند کشتی برای نیروی دریائی ۸- رسم بخشیدن مناصب نظامی برای کسانیکه هیچ مسئولیت نظامی را نداشتند را لغو نمود ۹- نام افراد سازمان لشکری در دفتر مخصوص ثبت می‌شد و تعداد مقامهای نظامی بدقت معین میگردید آنچنانکه دیگر هیچ کس شغل یا مقام تازه‌ای بدست نمی‌آورد ۱۰- تقویت جبه خانه‌ها و قورخانه‌ها (انبارهای تسلیحاتی، زراد خانه) از طریق تولید در کارخانه‌های داخلی و خریداری از کشورهای خارجی از جمله از انگلیس و روسیه ۲۰۰۰۰ قبضه تفنگ بوسیلهٔ هکتر تاجر انگلیسی به قیمت هر تفنگ ۲۵ ریال (۲/۵ قران) خریداری شد و چند میلیون سنگ چخماق هم از قرار هر ۱۰۰۰ عدد ۱۵ تا ۳۵ ریال ذخیره گردید.[۱۲۷] ۱۱- علاوه بر متحدالشکل کردن لباس بخشی از نظامیانی که ذکر گردید، برای قسمتی دیگر از سپاهیان تصمیم گرفته شد کلیجه، شلوار تنگ، ملیله دوزی و مفتول دوزی از نوع اتریشی آن معمول گردد. دوختن تکمه و علامت شیر و خورشید برای اولین بار مرسوم گشت که آنها را اوایل از انگلیس وارد می‌کردند. اندکی بعد مقرر شد سالی ۵۰۰۰۰ دست لباس نظامیان را در تهران و اصفهان بدوزند که شامل شال و چوخای مازندران، ماهوت ایران و سایر پارچه‌های وطنی می‌شد ۱۲- منظم نمودن تشریفات و کتابهای متعدد در امر فنون نظامی ۱۳-ساخت بنای عمارتخانهٔ توپخانه تهران که در گوشه میدان آن قورخانه قرار داشت و مدتی هم نظمیهٔ تهران بود ۱۴- احداث چند سربازخانه در خارج از تهران[۱۲۸] ۱۵- تأکید و توجه به نقاط مرزی مهم و استراتژیک. در این نواحی علاوه بر ایجاد پاسگاههای مرزی نوعی دژهای نظامی ویژه نیز به فاصله های معین ساختند و نیروهای مسلح در آنها مستقر کردند. نمونهٔ بارز چنین اقدامی را باید از دشت گرگان نام برد. زیرا در این منطقهٔ ترکمن نشین، اغتشاشات به طور مرتب ادامه داشت و کوچ ایلات مختلف از جمله کردها (که اهالی کرد محله یاکردکوی فعلی بازماندهٔ آن طایفه هستند) از زمان شاه عباس صفوی نیز چاره ساز آن نشده بود. بنابراین به امر امیرکبیر در یک خط سیر حساس دژهای نظامی الهاک، زیدر، سلطان‌آباد، خواجه نفس، گمش تپه و حسینقلی را ساختند و گروه‌های مسلح زبده‌ای را در آنها ساکن نمودند. بطورکلی بنابر یک آمار رسمی ۵۲ قلعه نظامی در ایالت استرآباد ساخته شد که ۸۰۰۰ سرباز را در خود جای داده بودند.[۱۲۹]

در تنظیم «نظامنامهٔ ۲۴ ماده‌ای قشون» عصر امیرکبیر نیز بسیاری از معضلات ارتش آن عصر در نظر گرفته شده بود. از جمله در امر سربازگیری Conscription در ابتدای نظامنامه چنین آمده بود: «قشون داوطلب از بهترین اقسام قشون هستند، زیرا کسانی که وارد خدمت سربازی می‌شوند دارای شجاعت بوده و از کشتن و کشته شدن باکی ندارند ولی این نوع قشون گیری در بعضی ممالک اروپا متداول است اصولی دارد که در حال حاضر برای ما مقدور نیست. اولاً این نوع قشون گیری در ممالکی قابل اجرا است که خاکش کم و جمعیتش زیاد باشد تا به سهولت بتوان افرادیکه در نظر است

احضار نمود. دوم اینکه قشون داوطلب هر یک باید ضامن معتبر بدهند که دولت نگرانی از تسلیم اسلحه به آنها نداشته باشد و در سر خدمت قادر به فرار نباشند. این هم امر دشواری است که کسی را مسئول اعمال دیگری قرار داد. بدین لحاظ کسی برای خدمت حاضر نخواهد شد. سوم مخارج این قشون در ماه برای یک نفر ۱۸ تومان خواهد شد و با فقر و فلاکت فعلی برداشت چنین وجهی غیر مقدور است. چهارم ۱۰۰۰۰ قشون که در نظر است با این طریق که هر دو سال باید سربازگیری تجدید شود دولت را مانع از مشاغل ضروری خود خواهد نمود. اما سرباز اجباری با وجود اهل تدین و شاهزادگان عظام و اشراف مملکتی که داری نفوذ کامل در جامعه می‌باشند چگونه ممکن خواهد بود آقازاده‌ها را در سربازخانه هم ردیف رعایا کرد که سر و صدائی در این چنین وضع آشفته بلند نمایند و همان رفتار را که با شاه سلیم پادشاه عثمانی کردند باما خواهند نمود. لذا لازم دانستیم این قشون فعلی را که حال سابقهٔ چند ساله دارد و به آن آموخته شده‌اند طوری نظم دهیم که محضورات چهارگانهٔ سرباز داوطلب فراهم نگردد». سپس امیر کبیر تعداد نفرات احصائیهٔ مملکت را ۷ میلیون نفر بر می‌شمرد که زنان، اطفال و مردان بعضی از ولایات همچون کاشان، رشت و گیلان که منسوجات جامعه از آنجا تأمین میشد را از خدمت سربازی معاف دانسته و اهالی خراسان را هم چون در مصاف با ترکمانان بودند، لازم دانسته با سواد شوند تا با فهم بیشتر در خدمت نظام در آیند. بر این استدلال اکثریت قشون می‌باید از آذربایجان مهیا می‌گردید. همچنین مقرر شد که هر ۱۰ نفر رعیت از بین خود یک سرباز را به دولت معرفی کنند. مخارج سرباز هم بدین گونه تأمین می‌گشت: « سربازی که زیر پرچم می‌آمد چون از نعمت کشت و زرع محروم می‌شد می‌باید هر ۱۰ نفر رعیت هر کدام سالانه ۱۰ من گندم بدهند که جمعاً یک خروار نان سربازخانه تأمین شود. و دولت مخارجی که به عهده میگیرد هر ساله سه تومن محلی که مقصود پول جیب خانوادهٔ سرباز است وسربازی که مأمور به مرکز است خرج راه او هر فرسنگ یک قران است و به مرکز که آمد در سال دو دست لباس و در زمستان یک پالتو خواهد بود. مخارج سرباز هر ماه ۷/۵ ریال به میزانی که سابقاً هم داده میشد. چون سرباز در سر خدمت است یک نفر از این سرباز بده‌ها باید خدمت خانوادهٔ آن را قبول کنند یعنی هر روز یک ساعت به خانوادهٔ سرباز مراجعه نماید تا اگر کاری داشته باشند انجام دهند و این رعیت را همپا می‌نامند و دولت در مقابل این خدمت او را در سال از پرداخت ۵۰۰۰ دینار (۵ قران) که مالیات سرانه است معاف میدارد. از جمله شرایط سربازی این است که در محل دارای ملک مزروعی و یا باغ و یا حشم باشد و قیمت آن معادل ۱۰۰ تومان باشد. حال ممکن است در بین ۱۰ سرباز بده چنین سربازی یافت نشود، مقرر میدارد مأمورین از حاجی‌ها وکدخدایان و متمولین که مایل نباشند فرزند خود را به سربازی بفرستند ۱۰۰ تومان خدمت خریداری شده سربازی فرزندشان را دریافت دارند. مأمورین سربازگیری از این وجه مطابق میل آن سربازززمین یا باغ یا آنچه را که لازم دارد خریده نام

نویسی و در ردیف ثبت می‌شود. مدت خدمت این سرباز ۱۲ سال است که در ۲۱ سالگی وارد خدمت می‌شود و در ۳۳ سالگی از خدمت معاف می‌گردد. این عده در دورهٔ خدمت خود چهار سال به نوبت در سر خدمت و ۸ سال مرخص می‌باشند. به این ترتیب که هر سال ۳۰۰۰۰ قشون در سرخدمت حاضر می‌شوند و تحت سلاح در می‌آیند. طی ۲ سال حدود ۳۰۰۰۰ نفر سر خدمت و ۶۰۰۰۰ نفر دیگر مرخص خانه می‌گردند. در دورهٔ دوم و سوم همین طریق معمول و مجری‌اند. پس ملاحظه می‌شود مراتب فوق چنان است که ۴ سال مشغول خدمت و ۸ سال مرخص به خانه‌اند. هرگاه برای مملکت زیادتر حتیٰ تمام افراد ۱۰۰۰۰۰ نفر هم لازم باشند از آن قانون بالا مستثنیٰ است و باید حاضر به خدمت شوند. و هرگاه دولت بیشتر از این عده لازم داشته باشدمیتواند استفاده از عشایر و افراد چریک که از دیرزمان معمول بود، بنماید».[۱۳۰] ملاحظه می‌شود که امیر کبیر قصد داشت بوسیلهٔ این نظامنامه ۱۰۰۰۰۰ سرباز را آماده کند و زیر پرچم درآورد. یک قسمت از مخارج این ارتش بر دوش رعایا و یک قسمت هم از خزانهٔ دولت تأمین می‌گردید.

ولی این خواسته‌ها هم عملی نگردیدند زیرا عمدتاً بنیاد سازمان ارتش ایران براساس اصول «بنیچه» استوار بود. لمبتون در این باره توضیح مفصلی دارد و می‌نویسد: «در حدود عهد حکومت ناصرالدین شاه، دستورالعمل هر ولایت پیش از نوروز تکمیل و به امضای مستوفی الممالک، صدر اعظم و تأیید شاه می‌رسید. سپس از روی آن مالیاتها را وصول می‌کردند و مصارف را می‌پرداختند. قبوضی که به تصدیق مستوفی می‌رسید برای پرداخت حقوق مأموران و کسان دیگری که حقوق آنها به خرج ولایت می‌آمد برای حاکم فرستاده می‌شد. صاحبان حقوق پس از دریافت مبلغی که برای آنها معین شده بود، قبض یا رسید می‌دادند. مالیات دهات را یک کاسه تعیین می‌کردند و آن مبلغ بوسیلهٔ مقامات محلی میان افراد روستا تقسیم می‌گشت. این کار در دهات خرده مالک بدست ریش سفیدان صورت می‌گرفت. چنین مالیاتهای دسته جمعی را بنیچه می‌گفتند که مشتمل بود بر عدهٔ سربازان، نظامیان و خدمتگزاران دولت که هر ناحیه باید تدارک می‌دیدند. تحصیل مالیاتهای گوناگون، امر سربازگیری و وصول مخارج سربازان غالباً وسیلهٔ ظلم فراوان محصلان مالیاتی بود».[۱۳۱] به تعبیر دیگر براساس قواعد بنیچه هر بخش یا دهستان به نسبت جمعیت خود تعدادی داوطلب از بین جوانان خود انتخاب می‌کرد و آنها را به اسم سرباز در اختیار حکومت مرکزی یا حکومت محل قرار می‌داد. رفع حوائج این عده و مخارج نگهداری شخص سرباز در طول مدت خدمت به عهدهٔ دولت و مخارج نگهداری خانوادهٔ سرباز به عهدهٔ اهالی زادگاه آن سرباز بود.[۱۳۲]

به یک تعبیر دیگر بنیچه در امر نظام شامل صورت و فهرستی می‌شد که در وزارت لشکر (وزارت جنگ بعدی) مشخص می‌گردید. هر آبادی و یا هر یک از عشایر و قبایل چند نفر از افراد خود را می‌باید جهت شرکت در افواجی که از هر ناحیه بزرگ تشکیل می‌شدند برای مدت معینی به

خدمت نظام در می‌آوردند. البته گاهی این مقررات تغییر و تحول اندکی می‌یافتند. مثلاً «روستائیان می‌بایدهم برای دولت و هم برای مالک خدمت سربازی انجام می‌دادند. اگر سرباز دولت می‌شدند سربازی پیشهٔ دائم آنها گشته و گاهی پس از مرگ به فرزندان منتقل می‌گردید. سربازی برای مالک هم به دو صورت بود: الف)مالک از هر ۲۵ خانوار یک سرباز می‌گرفت تا تسهیلاتی مثل اسب، اسلحه و یا آذوقه او و خانواده‌اش را سایر روستائیان تأمین کنند. ب) در مواردی ارباب تمام زارعانی راکه قدرت حمل اسلحه داشتند بسیج می‌کرد و تهیهٔ لوازم را هم به عهدهٔ خود آنان می‌نهاد».(۱۳۳)

در قانونی که در سال ۱۳۰۷ ه‍(۱۸۹۰ م - ۱۲۶۸ ش) به تصویب رسید، تغییرات دیگری در مقررات نظام لحاظ گردید و مقرر شد: « در دهات از هر ۱۸۰ نفر ذکور مسلمان یک تن را برای خدمت سربازی و از هر ۱۸۰ غیر مسلمان ۱۵۰ تومان پول دریافت شود ... همچنین امر شد برای راهسازی از مردم بیگاری بگیرند. هر فرد ذکور از ۱۶ تا ۵۰ ساله الزام یافت سالی چند روز را در راهها به بیگاری بپردازند. کسانیکه قادر نبودند بیگاری کنند مجبور بودند با مبلغی مصالحه و بجای آنها کسی دیگر را اجیر نمایند. از انجام بیگاری، سربازان زیر پرچم، معلمان مدارس، طبقات روحانی و پاسبانان معاف گشتند».(۱۳۴)

بطور کلی ارتش عصر ناصری را امیر کبیر بدین ترتیب که «بی نینگ» بخشهائی از آنرا پسندیده‌وبه نیکی از آنها یاد نموده است، سازمان داده بود:

۱ - ۵۰ فوج (هنگ) پیاده نظام که هر یک مرکب از ۱۰۰۰ تن به فرماندهی یک **سرهنگ** و دو **یاور** (سرگرد) زیر دست بود. هر **فوج** از ۱۰ **دسته** تشکیل می‌شد و در رأس هر دسته یک **سلطان** که مواجبش ۷۰ تومان بود، قرار می‌گرفت. او هم دو **نایب** (با مواجب ۳۰ تا ۴۰ تومان )، دو بیگ زاده (با مواجب هر یک ۲۰ تومان)، چهار **وکیل** (با مواجب ۱۰ تا ۱۲ تومان) و چهار **سرجوخه** ( هرکدام با ۱۰ تومان مواجب) را تحت امر داشت. گاهی هم در رأس هر فوج یک سرتیپ با ۱۰۰۰ تومان مواجب فرماندهی را به عهده گرفته بود که یک **مشرف** (ناظر خرج با ۵۰ تومان مواجب) و ۴ منشی (هر یک با ۳۰ تا ۴۰ تومان مواجب) او را یاری می‌رساندند.

۲ - سواره نظام شامل ۱۲ واحد یا دسته بود و به دو قسم تقسیم می‌شدند: الف) دستهٔ غلام رکاب که گارد پادشاه و ولیعهد محسوب می‌گشتند و شامل ۴۰۰ سوار بودند. هر یک از این غلامان ۶۰ تومان مواجب بعلاوه یک نوکر، ۳ اسب، جیره روزانه‌ای برابر ۱/۵ من تبریز نان و ۴/۵ من جو و علیق دریافت می‌کردند. هر ۱۰ سوار از این گروه زیر فرمان یک ده باشی (گروهبان) و هر ۱۰۰ سوارتحت فرماندهی یک یوز باشی (افسر جزء با ۵۰۰ تومان مواجب) خدمت می‌کردند. ب) دستهٔ غلام سوار یا سواره نظام معمولی که هر ۱۰۰۰ تن آنها تحت فرمان یک سلطان (سروان با حقوق ۵۰ تومان) قرار می‌گرفتند. هر سلطان دو نایب (ستوان با حقوق ۳۰ تومان) و دو وکیل (گروهبان) و دو

سرجوخه که حقوق هر یک ۱۵ تومان بود، زیر دست داشت. سواره نظام هم ۱۰ تا ۱۵ تومان حقوق می‌گرفت و جیره‌ای روزانه برابر ۱/۵ من نان، ۱/۵ من جو و ۳ من کاه نیز دریافت می‌نمود.

۳- ۲۰۰ نفر توپچی.

۴- ۲۰۰ نفر زنبورکچی.

۵- چندین فوج شتر سوار برای منطقهٔ بلوچستان و کرمان.

۶- چندین فوج مرزی برای محارست و نگهداری از مرزها که همگی در قلعه‌ها استقرار یافته بودند.

چون رفته رفته ارتش ایران سر و سامانی یافت، به سال ۱۲۶۸ ه در سازمان آن نیز تقسیم بندیهای جدیدی بوجود آمد که بر اساس آن به ۱۰ تومان (سازمانی مشابه تیپ یالشکرامروزی) قسمت شد. هر تومان نیز به‌تفاوت شامل ۴ تا ۱۱ فوج گردید که ازماندهٔ هر فوج هم یک تیپ تشکیل دادند.

برای هر فوج پرچمی خاص تعیین گردید که روی آنها نام و شمارهٔ تومان فوج نوشته شده بود. در سازمان هر تومان یک فوج هم موسوم به «مخبران» وجود داشت که در حقیقت واحد مخابراتی به حساب می‌آمد. تومانهای دهگانه بدین قرار بودند: تومان اول شامل ۱۰ فوج، تومان دوم شامل ۸ فوج تومان سوم شامل ۷ فوج، تومان چهارم شامل ۸ فوج، تومان پنجم شامل ۸ فوج، تومان ششم شامل ۷ فوج، تومان هفتم شامل ۸ فوج، تومان هشتم شامل ۷ فوج، تومان نهم شامل ۴ فوج، تومان دهم شامل ۴ فوج.(۱۳۵)

این سازمان تا مدتی پس از مرگ امیر کبیر دست نخورده باقی ماند. در این مدت به نوشتهٔ کرزن ناصرالدین شاه یکبار دیگر مخصوصاً پس از شکست سپاه ایران در مرو، به انگلیسیها روی آورد و از آنها تقاضای مساعدت در زمینهٔ تعلیم سربازان و سازماندهی ارتش ایران را نمود ولی آنان با وجود آنکه تعدادی از نظامیان انگلیسی از جمله سرهنگ دلماج سرپرست زرادخانه و کارخانهٔ باروت سازی مشهد بود و سرگرد یانگ هم در ایران اقامت داشت، این تقاضا را ردکردند. علت عذر آنها هم این بود که ایران بر ضد همدستان انگلیس یعنی افغانستان و بلوچستان مخفیانه دست به اقدامات خصمانه می‌زند. حتیٰ پیشنهاد هنری رالینسن مبنی بر تأسیس لشکری ۱۰۰۰ نفره به فرماندهی انگلیسیها و تأمین اسلحه و هزینهٔ توسط خود آنان نیز پذیرفته نشد.(۱۳۶)

سرانجام ناصرالدین شاه و اطرافیانش بخاطر سفرهای مکرر به اروپا و آشنائی با سازمان ارتشهای آنان بویژه اتریشیها، بار دیگر به آنها روی آوردند. سفر اول شاه و همراهانش به دعوت فرانسواژوزف اول بود که به بهانهٔ بازدید از نمایشگاه بین المللی وینه صورت گرفت. شاه در این سفر در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۹۰ ه (۱۸۷۳ م) از رشت با کشتی‌های روسی به حاجی طرخان (استراخان)، ولگا، تساریتسین، مسکو و سپس به پطرزبورگ رفت و با تزار الکساندر دوم ملاقات نمود.(۱۳۷) آنگاه از طریق روسیه به آلمان، بلژیک و انگلستان رهسپار شد. در انگلیس ملکه ویکتوریا از او به گرمی

استقبال کرد و شرایطی فراهم آورد تا وی و هیئت همراهش از کارخانه‌های اسلحه سازی، پارچه بافی، پایگاههای دریائی و ناوگان جنگی بازدید به عمل آورند. شاه و همراهانش سپس به فرانسه رفتند و از راه سویس و ایتالیا عازم وینه گشتند. در آنجا ناصرالدین شاه با امپراتور اتریش هنگری ملاقات کرد آنگاه به استانبول آمد و از راه بندر پتی Poti، بادکوبه و دریای خزر به ایران بازگشت. اما در سفر دوم به تاریخ ۱۲۹۵ ه (۱۸۷۸ م) به دلیل اینکه اروپا درگیر مسئلهٔ کنگرهٔ برلن بود، مخصوصاً انگلیسیها استقبال مناسبی از هیئت ایرانی به عمل نیاوردند، ولی روسها با رژف‌نگری، در امر تشریفات و استقبال سنگ تمام گذاشتند. شاه و همراهان وی به هنگام حضور در روسیه و بلژیک، پس از دیدارهای متعدد، وضع سواره نظام قزاق روسیه و ارتش منظم اتریش را پسندیدند و از هر دو کشور درخواست کردند برای تشکیل و تأسیس قشون مشابه، افسرانی چند را به ایران اعزام نمایند.

هنوز این سفر شاه به پایان نرسیده بود که میان اعضای هیئت، درباریان و افسران عالیرتبهٔ ایرانی بحث و مباحثه بر سر بهره گیری از کارخانجات تسلیحاتی، نوع سلاح و سازمان ارتش آن دو کشور بالاگرفت. در این میان مانور نظامی بزرگ ارتش روس در پایتختش پطرزبورگ، شکوه سواره نظام قزاق مخصوصاً اسلحه، لباس و انضباط آنان محور مباحثات را تشکیل می‌داد. بنابراین در اولین تلاشها برای آوردن افسران خارجی و خرید تسلیحات، نظرآقا وزیر مختار ایران در پاریس را به وینهٔ اتریش احضار کردند. وی هم مقدمات کار را فراهم نمود تا نریمان خان قوام السلطنه از طرف ناصرالدین شاه به عنوان سفیر به وینه اعزام گردد. مطابق مدارکی که در بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران موجود است، نریمان‌خان توانست هیأتی مرکب از ۱۴ افسر، معلم و مربی نظامی استخدام کند و به ایران بفرستد. این عده عبارت بودند از :

۱ - کلنل آلبرت شوالیه دوشینوسکی Col cfynovosky معلم پیاده نظام و رئیس هیأت که یکسال پس از ورود به تهران به اتریش بازگشت و به جایش کلنل فردینان شمیل به جای او منصوب گردید.

۲ - ماژور بارون اشتوداخ Baron echtudakh معلم پیاده نظام و معاون رئیس هیأت.

۳ - کاپیتان آنتوان ستاندسکی Standysky معلم پیاده نظام.

۴ - کاپیتان شارل کروس Chare Kraus معلم پیاده نظام.

۵ - دکتر کاپیتان ژان هول Dr ct Haull معلم توپخانه.

۶ - کاپیتان شارل وگنر دوترس تود Ch vagner de trestaud مستشار و معلم ارکان جنگ، توپخانه، پیاده نظام، سواره نظام، پل سازی، قلعه سازی و راهسازی.

۷ - لیوتنان بارون ارنست دولیتز Erneste de Litz معلم مهندسی.

۸ - لیوتنان شوالیه ویل هولابیکوسکی Ch bikovosky .

۹ - لیوتنان شارل سلیک Ch selik.

۱۰ ـ لیوتنان فرانسواگیزاک Frenseva guizak افسر مخابرات.
۱۱ ـ لیوتنان فرانسوا شموا Chemva معلم پیاده نظام و آجودان رئیس هیأت.
۱۲ ـ لیوتنان واخا Vakha افسر مهندسی قورخانه.
۱۳ ـ ژول ژبوئر Gebauer افسر موزیک.
۱۴ ـ ژنرال آلبرت گاستگر Gastguer.

این گروه در محرم سال ۱۲۹۶ ه (۱۲۵۷ ش ـ ۱۸۷۹ م) وارد تهران شدند. به فوریت چند فوج ارتش ایران برای سازماندهی و تعلیم در اختیار آنها قرار گرفت که عبارت بودند از: فوج فراهان ۱۰۰۰ تن، فوج کزاز ۱۰۰۰ تن، فوج سربند ۸۰۰ تن، فوج نهاوند ۸۰۰ تن، فوج کمره ۸۰۰ تن، فوج بذچلو ۸۰۰ تن، فوج بزجلو ۶۰۰ تن، فوج خرقانی ۸۰۰ تن و توپچیان شرائی و خراقانی ۶۰۰ تن.

اتریشیها از این عده دو فوج پیاده نظام، یک فوج مهندسی، یک فوج مخابرات، یک فوج توپخانه و یکدسته موزیک بوجود آوردند. آنها سه سال در ایران به کار خود ادامه دادند و پس از این مدت به دلیل انقضای خدمت به اتریش بازگشتند. فقط ۳ تن از این گروه یعنی سرتیپ گاستگر، ماژور اشتوداخ و کاپیتان واگنر درایران تا سالها بعد باقی ماندند.

پس از خروج این عده خلأ آنها بلادرنگ احساس گردید، در نتیجه هیأت دیگری مرکب از ۱۰ افسر بار دیگر به تهران فراخوانده شدند. نام این افسران هم بدین قرار بود:

۱ ـ کاپیتان سی وینو اسمولاک Esmolak معلم سواره نظام.
۲ ـ کاپیتان اتودو برونشنگ Brounceng معلم توپخانه.
۳ ـ کاپیتان کارپسار Karpessar.
۴ ـ لیوتنان بارون دو ودل De vedel افسر پیاده نظام که معلم مخابرات شد.
۵ ـ سوز اوفیسیه کومینسکی Comiksky معلم سواره نظام.
۶ ـ سوز اوفیسیه آنتو پرینی Antono perini معلم توپخانه که اندکی بعد معلم مخابرات هم شد.
۷ ـ سوز اوفیسیه کوهلر Kohler معلم توپخانه.
۸ ـ سوز اوفیسیه آشیل پاترونستر Paternauster معلم پیاده نظام و مخابرات.
۹ ـ کارلوت Carlot.
۱۰ ـ کبادر Kobader مربی دستهٔ موزیک.(۱۳۸)

این هیأت با خود توپهای اتریشی نیز به همراه آورده بودند. اعتمادالسلطنه در این مورد چنین نوشته است: «امروز ۲۳ ذی القعده صاحب منصبان توپخانه از اتریش توپ آورده و در حضور شاه باز کردند و بستند و همه به تماشا ایستادند». در جای دیگر می‌نویسد: «۵ شنبه ۳ صفر ۱۳۰۰ ه، سی عراده توپ کوچک اتریشی راکه بار قاطر می‌شود به میدان توپخانه آوردند و شاه از آن دیدن

فرمود» و باز در جای دیگر: «محرم امسال (۱۳۰۴ ه) توپهای جدید از اتریش خریداری شده و به ایران آورده‌اند و در میدان سابق توپخانه، شاه به دیدن رفته است».(۱۳۹)

دربارهٔ این آخرین هیأت اتریشی، نظرات مختلفی ارائه شده است که صائب‌ترینش معتقد است آنها نیز نتوانستند در ادامه تلاش هیأت قبلی، کار مهم و بزرگی در ارتش ایران انجام دهند. فقط تعدادی از فوجها را به تقلید از سازمان نوع اتریشی تعلیم و انضباط دادند آنگاه کار ناتمام خود را رها نموده به وطن بازگشتند. کرزن در این باب می‌نویسد: «۱۰ افسر شامل یک سرهنگ، یک سرگرد، ۳ سروان و ۵ ستوان در ژانویه ۱۸۷۹م به تهران وارد شدند. برنامه‌ای که برای آنها درنظر گرفته شده بود تشکیل ۷ گردان هر یک مشتمل بر ۸۰۰ نفر بود که جمعاً ۵۶۰۰ نفر می‌شد. مقرر گردید ولایت سلطان آباد (اراک) مرکز ستاد آن باشد و یک سال بعد از تأسیس این نظام تازه، پادشاه از آنها بازدید فرمایند. این پیش بینی دلیرانه به جائی نرسید و افسران اتریشی که افراد زبده‌ای هم نبودند تلاش نکردند که حتیٰ زبان محلی را بیاموزند. ایشان بالاخره با یکدیگر و سپس با دولت ایران در افتادند و سرانجام بیشتر آنها با دلخوری از خدمت بیرون رفتند. فقط چند نفرشان در خدمت توپخانه و پیاده نظام ایران مشغول مشق و تمرین باقی ماندند ... هنوز یادگاری از دورهٔ آنها بنام گروه اتریشی با وجود آنکه منحل شده‌اند، باقیست».(۱۴۰)

در چنین شرایطی روسها بدون توجه به رفت و آمد این گروه اتریشی، خود در حال تنظیم و ایجاد یک سواره نظام به سبک قزاقهای سواره با همان اونیفورم و ساز و برگ نظامی روس برآمده بودند. هیئت افسران روس به ریاست سرهنگ دومانتویچ Colonel Dumantovitch به همراه ۳ افسر مربی و ۵ افسر جزء در محرم سال ۱۲۹۶ ه به ایران آمدند. غیر از دومانتویچ که رئیس هیأت و فرمانده آموزش سواره نظام بود، اسامی کاپیتان کوکامنکو Cokamenko، کاپیتان ماکوکین Macokin و کاپیتان ابرزف Auberzoff نیز مشخص گردیده است. آنها ۱۰۰۰ قبضه تفنگ بردان که بهای هر یک ۳ لیره بود و چند توپ برای دو واحد توپخانه سبک، به عنوان هدیه به شاه با خود به همراه آورده بودند. اهداء توپ به ایرانیها به نوشتهٔ محمد یوسف ریاضی مروی تا سالهای بعد چند بار دیگر هم تکرار شد. از جمله در سال ۱۳۱۳ ه «نیکلا امپراتور روس ۴ عراده توپ از توپخانه خاصه خود با لوازم آن برای شاه بفرستاد و در تهران توسط مسیوبوتسف وزیر مختار تقدیم گردید».(۱۴۱)

دولت پس از ورود این هیئت و پذیرفتن هدایای آنان، تعدادی از سواران مهاجر (ایلات مختلف) در اختیارشان نهاد. آنان نیز نخست یک فوج ۸۵۰ نفری را سازمان دادند و تحت تعلیم گرفتند. بعلاوه تعدادی از افراد این هیأت به ساختن شمشیرهای مختلف به سبک نوع روسی آن نیز پرداختند که دانه‌ای ۱۲/۵ قران به فروش می‌رسید. با پایان یافتن مأموریت ۳ سالهٔ این گروه در سال ۱۲۹۹ ه، هیئت دیگری به ریاست سرهنگ چرکوفسکی Colonel Tcharkovski وارد ایران شدند و زمام

امور قزاقخانه و تعلیم افواج سواره آنرا در دست گرفتند. این عده جدید طبق قراردادی که بین میرزا سعید خان وزیر امور خارجهٔ ایران و وزیر مختار روسیه در ۱۱ ماده در تهران منعقدگردید، قرار شد تحت امر وزارت جنگ ایران قرار گیرند.(۱۴۲) مواد این قرار داد را به دلیل اهمیت آن در اینجا ذکر می‌کنیم:

**فصل اول:** عالیجاه مجدت همراه پالکونیک اتاماژور مسیو چارکوفسکی که در جای پالکونیک دوستدویچ از طرف اداره حربیه قفقاز معین شده در مدت ۳ سال مشغول خدمت دولت ایران خواهد بود. تکلیف وی این است به سوارانی که از طرف اداره حربیه دولت ایران به او سپرده خواهد شد تعلیم و مشق بدهد و موافق همان تعلیم و مشقی که به قشون دولت قوی شوکت روس می‌آموزد به سواران مزبور نیز بیاموزاند.

**فصل دوم:** عالیجاه پالکونیک چارکوفسکی باید ۳ نفر صاحب منصب و ۵ نفر اورادنیک قزاق را که از طرف ادارهٔ حربیه قفقازیه تعیین خواهد شد برای معاونت در تعلیم و مشق سواران مزبور داشته باشد. به محض تعیین صاحب منصبان اورادنیک مزبور، معجلاً اسامی ایشان را پالکونیک مزبور به سفارت امپراتوری مقیم تهران خواهد فرستاد و سفارت دولت معظم الیها به اولیای دولت علیه ایران خواهد رسانید.

**فصل سوم:** اولیای دولت قوی شوکت علیه ایران متعهد می‌شوند که در ازاء خدمات پالکونیک از قرار تفصیل ذیل مواجب و علیق در حق مشارالیه برقرار و کارسازی دارند و مواجب از قرار سالی ۲۴۰۰ تومان که ۲۴۰۰۰ فرانک باشد ۳ ماه به سه ماه از پیش عاید دارند و علیق یومیه ۵ اسب بپردازند. صاحب منصبانی که معاون پالکونیک هستند همان مواجب صاحب منصبان همراهان پالکونیک دوستدویچ را که به خاک ایران آمده بودند خواهند داشت و هر یکی از اورادنیکها ماهی ۲۰ تومان که سال ۲۴۰ تومان باشد دارای مواجب خواهند بود.

**فصل چهارم:** بعلاوه اولیای دولت ایران متعهد می‌شوند که روز امضاء این قرارداد برای مخارج راه آمدن پالکونیک چارکوفسکی چهار صد عدد و نیم امپریال کارسازی دارند و هر یک از صاحب‌منصبان جدید که در جای صاحب منصبان پیش تعیین می‌شوند ۷۵/۵ امپریال و به هر یک از اورادنیکها که تازه به خاک ایران آمده‌اند ۲۴/۵ امپریال برای مصرف مزبور خواهند داد.

**فصل پنجم:** از روز امضاء این قرار داد پالکونیک چارکوفسکی داخل خدمت محسوب است و از همین تاریخ حق مواجب که در فصل سوم مذکور شده خواهد داشت و سایر صاحب منصبان و اورادنیکها که در فصل دوم این قرار داد نامه ذکر شده‌اند همین طور حق مواجب خواهند گرفت.

**فصل ششم:** از روز امضاء این قرار داد مبلغ ۴۰۰تومان(۴۰۰۰فرانک)باشد از بابت مواجب ۲ ماهه پالکونیک داده خواهد شد. البته در رأس ۳ ماه ثانی حق مطالبه ۴ ماهه مواجب که یک ماه سیم و سه ماه اول باشد و سه ماه ثانی را خواهد داشت.

**فصل هفتم:** در تمام کارهای متعلقه به خدمت خود پالکونیک باید به دستورالعمل وزارت جنگ دولت

قوی شوکت علیه ایران که خود مشارالیه تابع است، حرکت و رفتار نماید. وزارت مزبور نیز متعهد می‌گردد که مواجب مشارالیه را بپردازد.

**فصل هشتم:** مخارج مسافرتی که بنا به فرمایش اولیای دولت ایران پالکونیک چارکوفسکی در خدمت خود خواهد نمود باید اولیای دولت معظم الیهم آن را کارسازی نماید.

**فصل نهم:** پالکونیک نمی‌تواند شرایط و تعهداتی که در این قرار نامه آمده به اختیار خود منسوخ نماید و همچنین نمی‌تواند قبل از انقضای مدت ۳ سال ترک خدمت دولت ایران را نماید و لکن در صورتیکه مزاج او به نحوی که نتواند از عهدهٔ خدمات مرجوعه به خود برآید منحرف شود، اولیای دولت ایران قبل از انقضاء مدت قرار نامه او را معاف خواهند داشت. در صورتی که کارهای لازمه از برای پالکونیک چارکوفسکی روی دهد یا عدم استقامت مزاج مستوجب شود که مشارالیه موقتاً از خاک دولت ایران خارج شود، اولیای دولت اعلیٰ حضرت همایونی مرخصی که بیشتر از سه ماه طول نخواهد کشید خواهند داد . ولکن پالکونیک مزبور حق مواجب و علیق این سه ماهه را به هیچ وجه نخواهد داشت و شروط و قراردادهای این فصل نهم قرار نامه به جمیع صاحب منصبان و اورادنیکهای روس که در این قرار نامه مذکور شده‌اند متعلق خواهد بود.

**فصل دهم:** اولیای دولت ایران متعهد می‌شوند بعد از انقضای مدت ۳ سال این قرار نامه که استقرار دارد، برای مراجعت نمودن پالکونیک و همچنین سایر صاحب منصبان و اورادنیکهای روسی معادل مبلغی که در فصل ۴ ذکر شده به عنوان مخارج راه به ایشان بدهند. در صورتیکه به میل و اراده و رضای دولت اعلیٰ حضرت همایونی قبل از انقضای مدت قرار نامهٔ حاضره منسوخ گردد باید اولیای دولت معظم الیهم همین تنخواه را به مشار الیهم عاید دارند.

**فصل یازدهم:** پالکونیک و صاحب منصبان و اورادنیکها که در همین قرارنامه ذکر شده‌اند باید در ظرف ۲/۵ ماه از روزی که مخارج راه ایشان مهیا گردید، آماده به خدمت گردند.(۱۴۳)

لرد کرزن دربارهٔ این هیئت و نتیجهٔ کار آنها چنین نگاشته است: «افراد کاملاً مطابق سبک غربی بی هیچ تفاوتی ملبس و مجهز شدند و شاه از داشتن چنان دستگاه تمام عیار قفقازی نیک خوشنود می‌نمود. در حال حاضر (۱۸۹۰ م - ۱۳۰۷ ه) ۳ تا از این فوجهای قزاق در ایران هست که بنا بر لیست حقوقی هر کدام شامل ۶۰۰ نفرند که جمعاً ۱۸۰۰ نفر می‌شوند و حال آنکه در واقع ۲ گردان و هر یک ۶۰۰ نفر و جمعاً ۱۲۰۰ نفرند که به عنوان ۳ فوج ۴۰۰ نفری قلمداد می‌گردند. مجموع عدهٔ افسران روسی شامل یک سرهنگ، ۳ سروان، یک ستوان و ۱۰ افسر خارج از صف می‌شوند. ولی وقتی که من در تهران بودم عدهٔ آنها به یک سرهنگ، یک سروان، یک ستوان و ۱۶ افسر خارج از صف تقلیل یافته بود. من راجع به آنها وقتی که دربارهٔ واحدهای نظامی ایران بحث می‌کنم اشاره خواهم کرد. در سال جاری هم تصمیم اتخاذ شده است که فوج چهارم قزاق ایرانی در

میان کردها، تیموریها و طوایف دیگر شمال شرقی ایران تشکیل دهند».[۱۴۴]

متأسفانه بعدها با توسعهٔ بریگاد (تیپ) به دیویزیون (لشکر) قزاق شامل دو فوج بزرگ مرکب از دسته‌های قزاقهای روس و ایرانی شد، تبعیض زیاد شکاف عمیقی بین افسران روسی و ایرانی بوجود آورد. آنچنانکه افسران روسی در سال ۲۴۰۰۰ فرانک، سربازان روسی ۲۵۵ فرانک ولی افسران ایرانی ۲۰۷۸ فرانک و سربازان ایرانی ۱۵ الی ۲۰ فرانک مواجب دریافت می‌کردند.[۱۴۵] لازم به تذکر است که پس از چارکوفسکی (۱۳۱۳ ه) فرماندهی قزاقخانهٔ ایران به ترتیب به ژنرال کاساکوفسکی، کلنل چرنوزوبوف و سپس به لیاخوف سپرده شد.

به هر صورت پس از فتحعلی شاه با آمد و رفت افسران اروپائی از جمله فرانسویها، انگلیسیها، اتریشیها و روسها بخشهائی از ارتش ایران بازسازی و سازماندهی شده بودند و در بعضی از ارکان آن هم نظم و انضباط قابل توجهی به چشم می‌خورد. بقول حسنقلی خان گروسی که از سالهای ۱۲۶۶ ه با درجهٔ سرتیپی سرکردهٔ فوج گروس بود «نان خشک سربازان که ۳ ماه به ۳ ماه نمی‌رسید اینک به سوپ و خورش یومیه مبدل گشته. حالا شاه و وزیر به آشپزخانهٔ سربازان می‌روند و از غذای آنها می‌خورند. نظم اردو هم زیاد شده و تندی والی و سربازان به زراعت مردم نمی‌رسد».[۱۴۶] نمونهٔ چنین اظهار نظرهائی دربارهٔ ارتش ایران در عصر ناصرالدین شاه فراوان است. ما در این جا به ذکر چند نمونه از نوشته‌های این شاهدان و ناظران امور نظامی می‌پردازیم. این افراد اعم از اینکه منصب نظامی یا سیاسی داشتند و یا جهانگردان تیزبین بودند، وضع سازماندهی و تشکیلات ارتش ایران را از دیدگاه شرایط حاکم بر جوامع خود بویژه سازمان ارتشهای کشورهای مطبوعشان به نقد و بررسی گذارده‌اند.

به همین دلیل در بعضی مواقع نظرات آنها متفاوت و گاه ضد و نقیض است. در این مورد ما قضاوت و نتیجه گیری را بر عهدهٔ خود خوانندگان می‌گذاریم. اینک نخست به نوشته‌ها و نظرات لرد کرزن می‌پردازیم که در چندین صفحه بطور مفصل ارتش ایران را مورد نقد قرار داده است. وی می‌نویسد: «قشون ایران مشتمل بر سه رکن اساسی می‌باشد:

۱ - عدهٔ زیادی سوار چریک که بوسیلهٔ ایلات و طوایف جنگاور سرحدی که تابع فرماندهی خوانین یا سرکرده‌های خود هستند، بوجود آمده‌اند. آنها فاقد تعلیماتند و تابع سازمان منظم نمی‌باشند، بلکه افرادی زمخت و واحدهای منتسب به قبایلی‌اند که بدون رعایت هیچ گونه سبک و مقررات ثابتی از مناطق مرزی و ایلات که واجد افراد رزمی و اسب‌اند، فراهم می‌شوند و بخاطر فقدان حس انضباط و بخصوص عدم پرداخت مواجب، بیشتر عامل خطر هستند تا وسیلهٔ حمایت و دفاع.

۲ - دستهٔ نیمه نظامی پیاده و سواره و توپخانه که کم و بیش به سبک اروپائی مجهز و ملبس شده و تعلیم یافته‌اند و روی هم رفته نیروی دفاعی قلمرو پادشاهی را تشکیل می‌دهند.

۳ - یک عده نیمه نظامی تفنگچی و شمخالچی (تفنگچیان گوناگون) که از نواحی و شهرها برای حفظ و حراست از افراد و اموال حدود خودشان تشکیل می‌یابند. اینها اسماً نیروی عمده‌ای محسوب گشته و فقط در مواقع اضطراری احضار می‌شوند. ولی در واقع واحد بی ارزش و فاقد قدر و خاصیتند و به سلاحهای کهنه مجهزند. آنها تکالیف پاسداری محلی را هم با اکراه تمام انجام می‌دهند.

برای تعداد نیروهای نظامی من ناگزیرم طرز طبقه بندی بی‌سابقه‌ای را تعقیب کنم و آن نیروها را تحت چهار عنوان ذکر نمایم : ۱ - فهرست فرضی نیروی نظامی دولت ایران که مبتنی بر تصور و خیال است ۲ - نیروی اسمی که امکان احضار آنها برای انجام خدمت هست ۳ - عده‌ای که می‌گویند بر سبیل معمول مسلح و آماده‌اند ۴ - عدهٔ واقعی که در حال حاضر خدمت زیر پرچم را انجام می‌دهند...

۱ - لیست قشونی، لیست خیالی سلطانی که در سالنامه رسمی انتشار یافته و جمع کل نیروهای لشکری ایران را ۲۰۰۰۰۰ نفر بر اساس ۱۵۰۰۰۰ نفر در نظام و ۵۰۰۰۰ نفر چریک یا افراد احتیاط دانسته است.

۲ - نیروهای قابل احضار عبارتند از:

| | |
|---|---|
| سوارهای بومی یا نامنظم | ۱۶۳۵۰ نفر |
| زنبورکچی‌ها | ۸۰ نفر |
| سواره‌های نیمه منظم | ۲۴۹۳ نفر |
| پیاده نظام | ۶۳۷۰۰ نفر |
| توپخانه | ۴۰۰۰ نفر |
| واحد اتریشی | ۱۶۹ نفر |
| نیروهای بومی | ۳۶۰۰ نفر |
| جمع کل | ۹۰۳۹۲ نفر |

۳ - عدهٔ آماده و مسلح شامل نیروهای مؤثری که می‌گویند مسلح‌اند:

| | |
|---|---|
| سواره‌های نامنظم | ۱۲۴۲۷ نفر |
| سواره‌های نیمه منظم | ۲۴۹۳ نفر |
| پیاده نظام | ۲۵۰۰۰ نفر |
| توپخانه | ۱۸۰۰ نفر |
| دستهٔ اتریشی | ۱۶۹ نفر |
| نیروهای بومی | ۲۰۰۰ نفر |
| جمع کل | ۴۳۸۸۹ نفر |

۴ـ مجموع عده‌ها که با حذف کردن گزارشهای مغلوط و حاصل جمع‌های خالص وافرادی که در مرخصی‌اند، تعداد واقعی راکه در حال حاضر خدمت زیر پرچم انجام می‌دهند تا ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند.

۵ـ با اطلاعی که اخیراً به من رسیده ذکر دستهٔ پنجم را هم ضروری دانسته‌ام چون در حال حاضر (۱۸۹۱ م ـ ۱۳۰۸ ه) عدهٔ کمتری تحت سلاحند. این جمع مگر در مواردی که اشاره متفاوتی بشود چنین است :

تهران ـ ٦ گردان که اسماً هر گردان ۸۰۰ سرباز دارد
خراسان ـ مشهد یک گردان، کلات نادری یک گردان و یک گردان سرخس
کرمان و بلوچستان ـ یک گردان و فارس یک گردان
لرستان و بروجرد ـ یک گردان و ۴ توپ
اصفهان و یزد ـ یک گردان و ۴۰۰ سوار
استرآباد و گرگان ـ یک گردان و کرمانشاه و کردستان هم یک گردان
آذربایجان ـ تبریز یک و نیم گردان و ۱۰۰ سوار و مغان یک گردان و دو توپ
ارومیه ـ نیم گروهان و ۲ توپ و ساوجبلاغ هم نیم گروهان.

جمع عدهٔ زیر سلاح ۱۷ گردان یا حداکثر ۱۳۰۰۰ نفر و ۱۸۰۰ تن نفرات توپخانه می‌شوند. معهٰذا لیست رسمی قشونی سال ۱۸۹۰م مشعر بر این است که ۴۴ هنگ یا ۳۵۲۰۰ نفر تحت سلاحند و ۳۵ هنگ و ۲۸۰۰ نفر در مرخصی‌اند. همچنین ۲۲۰۰ نفر افراد توپخانه تحت سلاح و ۲۹۹۰ نفر در مرخصی هستند.

حال توضیحاتی هم دربارهٔ اقلام مندرج در قسمت مزبور اضافه کرده و سخن را از **سواران جنگی نامنظم** آغاز می‌کنیم. زبده‌ترین آنها کردهای ساکن شمال شرقی و شمال غربی و تیموریهای شرق و ایلات مختلف یا گروههای بومی مثل بختیاریها هستند که درجنوب باختری می‌زیند. آنها که از مناطق کوهستانی از آرارات تا شیراز ساکنند، افراد ایده‌آل نظامی‌اند. ... مردان ورزشکار، نیرومند، پرطاقت و فعالند. سهمی که هر ایل یا ناحیه می‌دهد برای سوار، بسته به تعداد خانوار یا چادر است. فرماندهٔ آنها بر حسب معمول خان یا رئیس طایفه، یا یکی از منسوبان نزدیک به آنها با عنوان سرهنگ یا سرتیپ بدون توجه به تعداد نفرات زیر دست آنها است. این افسران تابع یا زیر دست هم دارند از قبیل یوزباشی یا پنجاه باشی یعنی سردستهٔ ۱۰۰ یا ۵۰ نفر. افسران تابع مواجبی نمی‌گیرند، ولی وقتی که از اردوگاه خود دور گردند و مشغول خدمت باشند، جیره می‌گیرند و مواجب آنها سالانه از ٦۵ تا ۱۰۰۰ قران است. رقم آخر میزان مقرری غلامان شاهی بحساب است که خود از خوانین و افراد توانگرند و روزانه ٦ گیروانگه و نیم جو و ۱۳ گیروانگه کاه جیره دریافت می‌کنند....

به سواران ایلاتی یا بومی بابت مواجب و جیره و مقرری سالانه از ۳/۱۲ لیره تا ۴/۱۲/۶ لیره می‌پردازند.

فرد سوار معمولاً علوفه و علیق خود را می‌فروشد بخاطر همین‌گاه اسبانشان مفلوکند، ولی باز اسبهای تمام عیارند. قدشان از ۱۴/۵ کف دست بلندتر نیست ولی سخت جان و چالاکند. بار سنگینی می‌برند زیرا تمام مایحتاج یعنی رختخواب سوار، پوشاک شبانهٔ حیوان همه در خورجین انباشته و بر پشت زین‌کار می‌گذارند. با نمد ضخیمی که از سر تا دم حیوان را می‌پوشاند دیگر اسب ایرانی احتیاج مبرمی به اصطبل ندارد... اسبان را با قیمتی ۶ لیره به بالا می‌توان خرید. آنها روزانه ۲۴ تا ۳۰ میل در هرگونه هوائی راه می‌روند ... سواران این اسبان اونیفرم ندارند اما برای اسب خود توبره و اسلحه میگیرند که معمولاً شامل یک تفنگ بومی، یک قداره و یک طپانچه است ... سواران ایرانی در سوارکاری چابک و در تیراندازی دقیق هستند. آنها بازماندگان همان سواران قدیم ایرانند که لژیونهای رومی را به نوشتهٔ هرودوت تار و مار می‌کردند ... اگر وجهی زیادتر برای آنها خرج کنند ممکن است یکی از مهیب ترین نیروی سبک اسلحهٔ مشرق زمین شوند. ولی فعلاً از لحاظ تعداد کم، فاقد اسلحه و بی نظم و انضباط هستند ... طبق آخرین لیستی که در سهمیه بندی (بنیچه) منطقه‌ای به دستم رسیده، حوزه‌های سربازگیری را به سواران مختلف از ۵۰ سوار تا ۷۰۰ سوار قسمت کرده‌اند که به شرح ذیل است :

اسواران آذربایجان ۲۳، خراسان ۲۴، استرآباد با ترکمنهای یموت ۱، شاهرود ۱، کرمان ۱، گیلان و مازندران ۵، اراک ۴ (با بختیاریها)، بروجرد ۴، خمسه ۴، تهران ۶، خوزستان (لرهای فیلی و بختیاری) ۳، قزوین ۴، کرمانشاهان ۵، گلپایگان ۱، کمره ۱، لرستان ۲، شیراز ۱ و همدان هم یک اسواران....

اما **سواره‌های نیمه منظم** شامل چند فوج می‌شوند : ۱ - **فوج اصفهان**، منظورم از سواره‌های نیمه منظم بعضی سوارانی هستند که از لحاظ مشق، تمرین، تجهیزات و اسلحه به سبکهای اروپائی مهیا شده‌اند. از این گروه در حال حاضر ۳ هنگ وجود دارد که یکی در اصفهان و ۲ تا در تهران هستند. هنگ اولی فوج فتح ناصری نام دارد و تحت سرپرستی ظل السلطان است که بخاطر تمایل وی به آلمانها سربازانش از سبک و تجهیزات نظام پروسی (آلمانی) تقلید می‌کنند. آنها ۶ ماه در سال درحال خدمتند و مواجب هم برای ۶ ماه می‌گیرند که در مورد تابین‌ها هر نفر با جیره بالغ بر ۲۳۳ قران می‌شود. افسران و سایر افراد اسب را خود تأمین می‌کنند. اما تجهیزات، قرارگاه و اسلحه به خرج دولت است. تابین‌ها و افسران غیر مأمور هر سال یک دست اونیفرم می‌گیرند و اگر وجودشان بیش از ۶ ماه ضرورت داشته باشد ۲ دست اونیفرم و جیرهٔ اضافی بابت مدت فوق العاده خواهند گرفت. تعداد و درجات افسران و مقرری پرداختی و جیرهٔ این فوجها در جدول زیر مشخص گردیده است :

| درجه داران | مواجب سالانه | جیرهٔ روزانهٔ آرد (هر گیروانکه معادل ۴۱/۰ گرم) | علیق روزانهٔ اسب (جو) | علیق اسب |
|---|---|---|---|---|
| ۱ سرتیپ | ۶۰۰۰ ″ | ۷۸ گیروانکه | ۱۵۶ گیروانکه | ۳۱۲ کاه |
| ۱ سرهنگ | ۴۰۰۰ ″ | ۳۹ ″ | ۷۸ ″ | ۱۵۶ ″ |
| ۱ ناظم | ۳۲۰۰ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ | ۷۸ ″ |
| ۲ یاور | ۱۸۰۰ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ | ۷۸ ″ |
| ۴ سلطان | ۱۲۰۰ ″ | ۱۹ ۳/۴ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ |
| ۱ آجودان | ۱۸۰۰ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ | ۷۸ ″ |
| ۱ بیرقدار | ۱۲۰۰ ″ | ۱۹ ۳/۴ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ |
| ۸ نایب اول | ۱۲۰۰ ″ | ۴ ۷/۸ ″ | ۹ ۳/۴ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ |
| ۸ نایب دوم | ۸۴۰ ″ | ۴ ۷/۸ ″ | ۹ ۳/۴ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ |
| ۱ مامور پلیس | ۱۸۰۰ ″ | ۹ ۳/۴ ″ | ۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ |
| ۱ طبیب | ۳۰۰۰ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ | ۷۸ ″ |
| ۱ مشرف | ۳۰۰۰ ″ | ۱۹ ۱/۲ ″ | ۳۹ ″ | ۷۸ ″ |
| ۱ معین نایب | ۴۲۰ ″ | ۳ ۱/۴ ″ | ۶ ۱/۲ ″ | ۱۳ ″ |
| ۴ وکیل باشی | ۳۸۰ ″ | ۳ ۱/۴ ″ | ۶ ۱/۲ ″ | ۱۳ ″ |
| ۱۶ وکیل اول | ۳۷۰ ″ | ۳ ۱/۴ ″ | ۶ ۱/۲ ″ | ۱۳ ″ |
| ۱۶ وکیل دوم | ۳۴۶ ″ | ۳ ۱/۴ ″ | ۶ ۱/۲ ″ | ۱۳ ″ |
| ۸ سرجوخه | ۳۳۴ ″ | ۳ ۱/۴ ″ | ۶ ۱/۲ ″ | ۱۳ ″ |
| ۶۲۵ تابین | ۳۲۰ ″ | ۳ ۱/۴ ″ | ۶ ۱/۲ ″ | ۱۳ ″ |

ولی چون این افواج نیمی از سال به خدمت اشتغال دارند و پرداختها هم ۶ ماهه است، بنابراین هزینهٔ واقعی به شرح ذیل خواهد بود:

| | |
|---|---|
| مواجب | ۱۱۶۳۹۴ قران |
| جیره‌ها | ۱۸۷۲۰ قران |
| علیق اسب | ۳۱۲۰۰ قران |
| مقرری طبیب | ۱۲۰۰ قران |
| قیمت اونیفرم | ۱۸۰۰۰ قران |
| سربازخانه‌ها | ۵۰۰۰ قران |
| جمع کل | ۱۹۰۵۱۴ قران = ۵۴۴۳ لیره |

**۲- فوجهای قزاق** که دو هنگ قزاق تهران و نفراتش ایرانی هستند، مایه سرافرازی پایتخت و افتخار شاه می‌پندارند. یکی از این فوجها از افراد طایفهٔ مهاجر تشکیل می‌شود. دیگری هنگ بومی نام دارد و هر دو تحت تعلیم مربیان روسی‌اند. از بین این دو گروه فوج مهاجر مواجب بیشتری می‌گیرند. من افراد این هنگ را در حین رژه و غالباً در خیابانهای تهران دیده‌ام که سر و وضع برازنده‌ای داشتند. لباس یراق‌دار روسی پوشیده بودند با کلاه دراز پوستی و چرکسی بلند قهوه‌ای رنگ که قسمت میان را با کمربند تنگ می‌بستند. با تلاشی که از جانب مربیان روسی آنها مبذول می‌شود این دو فوج شاید بهترین نفرات قشون ایران باشند. عده‌ای از این فوج قزاق برای سرکوب ترکمنهای یموت نزدیک استرآباد در سال ۱۸۸۹ م اعزام شده بودند که در بدنامی آن شکست سهیم گشتند. اسبهای این افراد از آن خودشان است ولی سالانه از بابت بها و کارکرد حیوان نفری ۱۰۰ قران اضافه دریافت می‌دارند. اما برآورد مواجب و هزینهٔ دو فوج قزاق بدین گونه است:

**الف) فوج مهاجر (قزاق تهران) :**

| درجه دار و تعداد | مواجب سالانه | جو(گیروانکه) | کاه(گیروانکه) | یونجه(گیروانکه) |
|---|---|---|---|---|
| ۱ سرتیپ | ۱۴۰۰۰ قران | ۳۹ | ۷۸ | ۱۹ ۱/۲ |
| ۲ سرهنگ | ۳۰۰۰ « | ۱۹ ۱/۲ | ۳۹ | ۹ ۳/۴ |
| ۲ یاور | ۲۴۰۰ « | ۱۶ ۱/۴ | ۳۲ ۱/۲ | ۸ ۱/۸ |
| ۴ سلطان | ۱۸۰۰ « | ۱۳ | ۲۶ | ۶ ۱/۲ |
| ۱ آجودان | ۱۸۰۰ « | ۱۳ | ۲۶ | ۶ ۱/۲ |
| ۸ نایب اول | ۱۲۰۰ « | ۹ ۳/۴ | ۱۹ ۱/۲ | ۴ ۷/۸ |
| ۸ نایب دوم | ۸۴۰ « | ۹ ۳/۴ | ۱۹ ۱/۲ | ۴ ۷/۸ |
| ۱ مشرف (محاسب) | ۱۵۰۰ « | ۱۳ | ۲۶ | ۶ ۱/۲ |
| ۱ طبیب | ۳۰۰۰ « | ۱۶ ۱/۴ | ۳۲ ۱/۲ | ۸ ۱/۸ |
| ۱ وکیل کل | ۴۰۰ « | ۶ ۱/۲ | ۱۳ | ۳ ۱/۴ |
| ۴ وکیل | ۳۵۰ « | ۶ ۱/۲ | ۱۳ | ۳ ۱/۴ |
| ۸ سرجوخه | ۳۱۵ « | ۶ ۱/۲ | ۱۳ | ۳ ۱/۴ |
| ۵۶۰ تابین | ۳۰۰ « | ۶ ۱/۲ | ۱۳ | ۳ ۱/۴ |

جیرهٔ روزانه هر نفر هم چنین است : نایب اول و نایب دوم‌ها و افسران پائین تر و تابینها جمعاً ۵۸۹ نفر همگی روزانه جیرهٔ ۳ ۱/۲ گیروانکه نان، ۲ ۱/۲ سیر پنیر، ۶/۵ سیر گوشت و در تابستان ۵/۵ سیر

انگور و هفته‌ای یک بار هم پلو خورش می‌گیرند. قیمت جیره روزانه ۸ شاهی است.

**ب - فوج بومی (قزاق تهران):**

یک نفر سرتیپ با مواجب سالانه ۱۲۰۰۰قران

بقیه افسران مثل فوج مهاجر مواجب میگیرند.

| | |
|---|---|
| ۵۶۰ تابین | ۱۸۰ قران |
| جمع مواجب | ۱۵۴۷۴۰ « |
| جمع جیره | ۸۵۹۹۴ « |
| جمع علیق | ۶۸۴۹۵ « |
| جمع کل | ۳۰۹۲۲۹ « |

**سربازخانه‌ها و اصطبل ها را دولت فراهم می‌کند.** سربازخانه‌های ایرانی به شکل کاروانسرا ساخته می‌شوند و شامل تعدادی اطاق بدون پنجره ولی با درهای اضافی است. آنها از هر چهار سمت به محوطه وسیعی راه دارند. در آنجا تختخوابی در کار نیست سربازان روی کف اطاق یا فرش می‌خوابند... تابینهای فوج مهاجر سالانه مواجب و جیره را با هم تا مبلغ ۶۵۵ قران دریافت می‌دارند و تابینهای هنگ بومی تا معادل ۵۳۵ قران. افسران جزء و تابینها هر سال یک دست اونیفرم با پارچهٔ فرنگی، یک دست پارچهٔ پشمی ضخیم ایرانی، ۲ دست اونیفرم نخی و یک جفت چکمه که جمعاً سالانه به ۱۰۰ قران بالغ می‌شود، دریافت می‌کنند. اسلحه و تجهیزات شامل تفنگ بردان، شمشیر، زین و افسار است که آنرا دولت واگذار می‌نماید. یکی از دلایل خاصیت بیشتر این نفرات آن است که خزانه داری ایران عهده دار پرداخت مقرری آنهاست. هرچند که این کار توسط افسران روسی انجام می‌شود ولی این افسران نظارتی در کار ترفیعات ندارند که این امر خود دلیل بی قدرتی آنهاست. جدول ذیل کل هزینهٔ دو فوج اگر تمام و کامل در خدمت باشند، به شرح زیر است :

| | |
|---|---|
| مربیان | ۸۰۰۰۰ قران |
| مترجم | ۸۶۶۰ « |
| فوج اول بابت پرداخت مقرری | ۲۲۳۹۴۰ « |
| فوج اول بابت جیره | ۸۵۹۹۴ « |
| فوج اول بابت علیق اسب | ۶۸۴۹۵ « |
| دارو | ۱۲۰۰ « |
| بابت اسب | ۵۸۹۰۰ « |
| اونیفرم | ۵۸۹۰۰ « |
| سرباز خانه و اصطبل | ۱۰۰۰۰ « |
| فوج دوم مقرری | ۱۵۴۷۴۰ « |
| فوج دوم جیره | ۸۵۹۹۴ « |
| علیق اسب | ۶۸۴۹۵ « |
| دارو | ۱۲۰۰ « |
| بابت اسب | ۵۸۹۰۰ « |
| اونیفرم | ۵۸۹۰۰ « |
| جمع کل | ۱۰۲۴۳۱۸ « |

ولی هیچیک از این دو فوج برپایه درستی استوار نیستند و گاهی فقط ۳۰۰ نفر در خدمت دارند، در حالیکه در تعداد درجه داران و مربیان نقصانی حاصل نمی‌شود. بطور متوسط هزینهٔ سالانهٔ از بابت کاهش نفرات تا حدود ۲۰۰۰۰ لیره تقلیل می‌یابد. به ۳۰ نفر از تابینها درس موسیقی داده‌اند که یک دستهٔ موزیک را تشکیل می‌دهند ... پیاده نظام بر سازمانی از نفرات محلی و ایلاتی مبتنی است. این دسته بر اساس اصول ثابتی تعلیم نمی‌یابند، بلکه خدمت و احضار آنها با اشد مشکلات قهری در ولایات، نواحی و دهات یا طوایف انجام می‌شود و انتخاب نفرات و فرماندهی آنها منوط به نظر رئیس طایفه یا حاکم حوزهٔ مربوطه است. بنابراین بعضی از نواحی زیادتر از سهم خود سرباز می‌دهند و بعضی کمتر از آنچه مقرر است. هنگامیکه حکم سربازگیری اعلام می‌شود بساط عزا فراهم می‌گردد. زیرا روزگار سرباز ایرانی بقدری سخت و ناگوار است که کمتر فردی داوطلبانه علاقه به خدمت دارد. بر طبق معمول اهالی ده نفرات سهمی دهکده خویش را تعیین می‌کنند و به رسم سرشکن مساعده‌ای به زن و فرزند آن فرد شیردل که آمادهٔ رفتن است پرداخت می‌نمایند. این پرداخت غیر رسمی را خانه‌داری می‌نامند که سالانه ۳ تا ۲۰ تومان و حد متوسط ۸ تا ۱۰ تومان می‌شود. اما هیچ سربازی اطمینان به این قول و قرارها ندارد چون در خیلی از موارد اصلاً پرداختی صورت نمی‌پذیرد. خدمت سربازی برای تمام عمر است مگر آنکه سرباز قادر باشد وجوهاتی را فراهم کند و موافقت سرهنگ را برای ترک خدمت بدست آورد و یا شخص دیگری را با پرداخت رشوه به جای خود معرفی نماید. این افراد نظامی شامل نوجوانان ۱۵ یا ۱۶ ساله و شاید هم سالخوردگانی موسپید، بی دندان و افراد وارفته باشند که به ندرت برای حرکات روز رژه قدرتی دارند ... مسیحی‌ها، کلیمی‌ها، زرتشتی‌ها و رعیت املاک شاهی از خدمت معافند. بر اساس قانون، افراد پیاده نظام از هر سه سال ۲ سال را در خدمت و یک سال را در میان خانواده خود صرف می‌کنند. اگر زمانی ضرورت داشته باشد عدهٔ بیشتری برای خدمت در زیر پرچم فراهم می‌شوند. در واقع نصف هنگها منحل محسوب می‌گردند و آنهائی که در یک هنگ مشغول به خدمت و مجهزند، کمتر پیش می‌آید تمام مدت به خدمت اشتغال داشته باشند... در مورد هنگ پیاده نظام باید گفت، هر یک از آنها شامل ۱۰ گروهان ۱۰۰ نفری هستند که جمعاً ۱۰۰۰ نفر می‌شوند. نیروهای واقعی ۱۰ گروهانند که به طور متوسط هر کدامشان ۷۰ نفر سرباز دارند. جمع عدهٔ افسران هم چنین است: یک افسر فرمانده (معمولاً سرتیپ و گاهی سرهنگ)، دو یاور، یک آجودان، ۱۰ سلطان، ۱۰ نایب اول، ۱۰ نایب دوم و ۱۰ بیگ زاده (یک وکیل، یک سلطان و یا نایب)، افسران غیر مأمور هر گروهان شامل یک گروهبان، ۴ سرجوخه و ۸ متصدی چادر (اون باشی) ....

در مورد مواجب و جیره جدولی ارائه می‌گردد که مربوط به مواجب رسمی پیاده نظام ایران است. وقتی که فردی در خدمت سربازی باشد فرض این است که هر سه مقرری را دریافت می‌دارد و

اگر شاغل نباشد فقط مواجب ولی نه همهٔ آنرا، بلکه از ۸۰ قران ۳۰ قران به او می‌دهند. بابت بقیه ۲ خروار گندم و کسر ۲۰٪ هم از مواجب تمام افسران از یاور به بالا منظور می‌شود.

| درجه | مواجب | جیره | خرج خانه |
|---|---|---|---|
| تابین | ۷۰ قران | ۹۰ قران | ۸۰ قران |
| سرجوخه | ۸۰ » | ۹۰ » | ۸۰ » |
| گروهبان | ۹۰ » | ۹۰ » | ۸۰ » |
| وکیل باشی | ۱۹۰ » | ۱۳۸ » | ۸۰ » |
| بیرقدار | ۱۹۰ » | ۱۲۶ » | ۸۰ » |
| نایب دوم | ۱۹۰ » | ۱۲۶ » | ۸۰ » |
| نایب اول | ۲۸۰ » | ۱۲۶ » | ۸۰ » |
| سلطان | ۵۸۰ » | ۵۴۰ » | ۸۰ » |
| آجودان | ۵۸۰ » | ۵۴۰ » | ۸۰ » |
| افسر بیرقدار | ۵۸۰ » | ۵۴۰ » | ۸۰ » |
| یاور دوم | ۱۰۰۰ » | ۱۱۴۰ » | ۸۰ » |
| یاور | ۱۲۰۰ » | ۱۱۴۰ » | ۸۰ » |
| سرهنگ | ۴۰۰۰ » | ۱۸۶۰ » | - » |
| سر تیپ درجه ۳ | ۷۵۰۰ » | ۳۰۰۰ » | - » |
| سر تیپ درجه ۲ | ۹۰۰۰ » | ۳۹۶۰ » | - » |
| سر تیپ درجه ۱ | ۱۲۰۰۰ » | ۶۰۰۰ » | - » |

سربازان ایرانی به ندرت لباس کامل نظامی یا اونیفرم دارند. گاهی به جای قسمتی از اونیفرم رسمی که اگر به آنها نرسیده یا گم شده باشد، لباس معمولی به‌کار می‌برند. اونیفرم مرسوم هنگ‌های عادی معمولاً شامل بلوز از یک پارچهٔ آبی با کمربند قهوه‌ای چرمی، شلوار هم از همین پارچه و کلاه از پوست بره به رنگ سیاه با نشان برنجی در جلوی آن است. اما خیلی به ندرت سربازی با اونیفرم کامل دیده می‌شود ... اسماً هر تابینی در سال ۲ دست لباس نخی، یک دست لباس پشمی، ۲ جفت پوتین و هر ۲ سال یک بار هم وقتی که هنگ منحل می‌شود حق دریافت ۶ ماه مواجب برای مدد سفر بازگشت به اقامتگاه خود دارد. اما لباس به ندرت دریافت می‌شود و مقرری بازگشت هیچ وقت دریافت نمی‌گردد. من در نقاط دیگری از دنیا هم سرباز دیده‌ام اما تقریباً در هیچ جا این همه افراد ارجمند انسانی را با این طرز لباس محقر و تجهیزاتی تا این اندازه بی مقدار مشاهده نکرده‌ام.

پادشاه فعلی (ناصرالدین شاه) دربارهٔ اصلاح قشون هم اقدام کرده است ولی نیم بند. امیر نظام (میرزا تقی خان) که به امر او از بین رفت توجه سیاستمدارانه به امر لشکریان نمود. بار دیگر شاه در سال ۱۸۷۵ م در اثر تلقینات نخست وزیر وقت میرزا حسین خان (مشیرالدوله) دست به اصلاحات

نظامی زد. امریه نظام اجباری صادر شد و مدت آن ۱۲ سال تعیین گشت. لشکر دائمی زمان صلح را نیز در نظر گرفتند و ترفیعات براساس مدت خدمت تعیین شد و مقرراتی هم برای پرداخت مواجب مرتب و حق دوره تقاعد بوجود آمد، ولی خیلی زود فراموش گردید ...

از نظر تقسیمات منطقه‌ای در سال ۱۸۸۶ م (۱۳۰۳ ه) لیست قشونی ایران شامل چند ناحیه بدین شرح بود. البته باید توجه داشت که معمولاً در ایران راه و رسم مبالغه در میان است و بیشتر فوجها وضع مجهزی ندارند :

| نام و منطقهٔ فوج | مرکز پادگان |
|---|---|
| ۲۶ هنگ آذربایجان (اسماً ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ در واقع ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر) | تبریز، تهران، میاندوآب، اردبیل، ساوجبلاغ، مشهد ، مرز روسیه و ترکمن |
| ۱۲ فوج خراسان (قرای : ترشیز، بسطام، سمنان ۲ قاین ۳ کرمان و ۳ تفنگچی، ۱ کرمان و بلوچستان، ۱ استرآباد و ۱ مشهد) | سرخس، استرآباد،قاین، نصرت‌آباد، تهران، مرز بلوچستان |
| ۷ فوج مازندران | استرآباد |
| ۱ گیلان | انزلی |
| ۵ اصفهان | اصفهان و محمره |
| ۵ خمسه | مشهد و کلات |
| ۴ دماوند | تهران |
| ۳ قزوین | تهران |
| ۴ کرمانشاه | مرز کردستان |
| ۶ کزاز و فراهان | بوشهر و بندر عباس |
| ۱ گروس، ۱ کمره، ۱ گلپایگان، ۲ لرستان، ۱ ملایر، ۱ نهاوند، ۴ همدان، ۱ کردستان | شیراز |

... توپخانه در ایران رسماً شامل ۱۵ گردان و هنگهای ذیل است که نصف آن واقعاً هیچ‌گاه تشکیل نمی‌شود. ۱۳ هنگ در آذربایجان و دو تا هم در یکی از این مناطق خواهد بود: خراسان، استرآباد، شاهرود، بسطام، کرمان، اصفهان، بروجرد، خمسه، خرقان، خوزستان، قزوین، کرمانشاه، کردستان، گروس، کزاز، لرستان، ملایر، نهاوند، همدان، تهران، ساوه و شیراز. مواجب افراد توپخانه دو برابر صنفهای دیگر اما جیره یکسان است و میزان آنها بدین قرار می‌باشد:

| درجه | مواجب | جیره | خرج خانه |
|---|---|---|---|
| تابین | ۱۴۰ قران | ۹۰ قران | ۸۰ قران |
| سرجوخه | ۱۶۰ » | ۹۰ » | ۸۰ » |
| گروهبان | ۱۸۰ » | ۹۰ » | ۸۰ » |
| وکیل باشی | ۳۸۰ » | ۱۳۸ » | ۸۰ » |
| پرچم دار | ۳۸۰ » | ۱۲۶ » | ۸۰ » |
| نایب دوم | ۳۸۰ » | ۱۲۶ » | ۸۰ » |
| نایب اول | ۵۶۰ » | ۱۲۶ » | ۸۰ » |
| سلطان | ۱۱۶۰ » | ۵۴۰ » | ۸۰ » |
| آجودان | ۱۱۶۰ » | ۵۴۰ » | ۸۰ » |
| بیرقدار | ۱۱۶۰ » | ۵۴۰ » | ۸۰ » |
| یاور دوم | ۲۰۰۰ » | ۱۱۴۰ » | ۸۰ » |
| یاور | ۲۴۰۰ » | ۱۱۴۰ » | ۸۰ » |
| سر هنگ | ۵۰۰۰ » | ۱۸۶۰ » | - » |
| سر تیپ درجه ۳ | ۷۵۰۰ » | ۳۰۰۰ » | - » |
| سر تیپ درجه ۲ | ۹۰۰۰ » | ۳۹۶۰ » | - » |
| سر تیپ درجه ۱ | ۱۲۰۰۰ » | ۶۰۰۰ » | - » |

... سلاح سنگین و توپخانه قشون ایران آنقدر بی‌ارزش است که قابل ذکر نیست. اما می‌گویند ۱۶۴ توپ کم و بیش قابل استفاده وجود دارد. ۴ توپ روسی با کالیبر ۷ و ۸ سانتی متر از نوع توپهای کروپ هست که از جمله بهترین توپهای ایرانیان محسوب می‌شوند. از دوران افسران اتریشی هم آثار توپهائی به یادگار مانده است زیرا تعداد زیادی توپهای سرپر نوع اوکاتیوس (اوخاتیوس؟) در انبار زرادخانه‌های تهران و ولایات دیده می‌شود. ۳۰ عراده از آن توپهای کوهستانی ۷ سانتی متری در تهران و تبریز مستقرند که معمولاً با قاطر حمل می‌گردند ... در تهران هم ۸ توپ اوکاتیوس ۹ سانتی متری و ۱۰ عراده با کالیبر یک سانتی متر و ۷۲ عراده توپهای برنجی هست که در همین شهر ساخته‌اند، بعلاوه چند توپ غیر قابل حمل که بعضی از آنها را در میدان توپخانهٔ تهران به نمایش گذاشته‌اند ... در تبریز علاوه بر توپهای کوهستانی، ۷ توپ اوخاتیوس ۹ سانتی متری و در اصفهان ۸ عراده توپ ۸ سانتی متری و ۱۷ توپ کهنه در پایگاههای متعدد مرزی قرار داده‌اند. توپهای ممتاز را گاهی از قورخانه بیرون می‌کشند بدون اینکه نفرات از طرز کار انداختن آنها سر رشته داشته باشند. از توپهای صحرائی که دارای وسایل حمل و نقل کافی باشد هیچی ندارند. من مقدار عمده‌ای از گلوله‌های فلزی را در زرادخانه تهران دیدم می‌گفتند جنس آنها از فلز معادن مازندران است ...

**اسلحه و مهمات** هنگهای نظامیان حتیٰ از قسمت توپخانه هم ناقص‌تر است. کل پیاده نظام به تفنگهای سرپر کهنه‌ای مجهزند که به نام براون بس Brown Bess مشهور است. این تفنگها را در انگلستان قبل از

جنگ کریمه و در پروس تا سال ۱۸۶۳ م به‌کار می‌بردند. در ایالات سرحدی مثل سیستان و خراسان چریکها (سپاهیان نامنظم) هنوز تفنگهای فتیله‌ای دارند ... در قورخانهٔ تهران ۱۰۰۰۰ تفنگ ورندل برای مواقع ضروری و جنگ باکردها و ترکمنها ذخیره کرده‌اند ولی بواسطه‌نبودن فشنگ مدتها عاطل و باطل مانده و می‌گویند خراب شده است. بعلاوه ۲۰۰۰۰ قبضه تفنگ شکاری و ۳۰۰۰۰ قبضه تفنگهائی است که آلمانها در جنگ ۱۸۷۰ م با فرانسه به عنوان غنیمت بدست آورده بودند. این سلاحها را در سفر اول شاه به اروپا دانه‌ای ۱۶ شلینگ به ایرانیها فروختند که اسلحه چرندی است و فشنگهای آن ساخت پایتخت می‌باشد. اسلحه سبک در قورخانهٔ تهران واقع در حاشیهٔ دروازه میدان توپخانه ساخته می‌شود. من از آن قورخانه بازدید کردم، در آنجا دو افسر اتریشی از من استقبال کردندو مرا به بخشهای مختلف که کارگران مشغول کار بودند، هدایت کردند. قرار بود شاه هم همان روزها به رسم سالانه از زرادخانه بازدید به عمل آورد. در این محل یک کارخانه فلز سازی که اسباب تزئینی به سبک اروپا می‌سازد وجود دارد و یک کارخانهٔ تفنگسازی که از فرانسه خریداری شده و سرپرستی اتریشی داشت. غرفه‌هائی برای ساختن زین، برگ، رکاب و کمربند از چرم همدان هم بود، بعلاوه ابزار موسیقی و شمشیر که در مواقع جشن و رژه به‌کار می‌رود ... بهترین تیغه از فولاد روسی است. می‌گفتند آن دستگاهها ۳۰۰ کارگر دارد ... سربازها نسبت به اسلحهٔ خود توجه زیادی ندارند. شنیده‌ام که وقتی تفنگهای فشنگی در ایران متداول شد بعد از خالی شدن هر تیر که قنداق تفنگ پس می‌زد و به سینهٔ سرباز می‌خورد، وی به زمین می‌افتد و خود را مدتی وارسی می‌کرد تا مطمئن گردد که سالم است. هنگامیکه تفنگ آنها از کثرت کثافت و جرم تیر خالی نمی‌کند لوله را در آب می‌شویند و با سنبه و پارچه که چندین بار آنرا بالا و پائین می‌برند داخل لوله را تمیز می‌کنند سپس در آفتاب گذاشته تا خشک شوند ... هنوز در سالنامهٔ دولتی نام موهوم گروه زنبورکچی‌ها به چشم می‌آید... خرج نظام براساس یک گزارش دیپلماتیک در سال ۱۸۸۶ م سالانه ۶۱۳۰۰۰ لیره تخمین زده‌اند که مقدار ۸۱۰۰۰ خروار گندم به ارزش ۵۵۰۰۰ لیره را باید بر آن افزود. من گزارشهای دیگری را هم دیده‌ام که جمع مخارج را از ۵۸۵۰۰۰ تا ۸۵۰۰۰۰ لیره نوشته‌اند. در ایران از منبع موثق دیگری شنیده‌ام که این رقم به ۲۵۰۰۰۰۰ تومان هم می‌رسد ... درجه داران ایرانی از ارتش جنگ بی اطلاع و فاقد حس همبستگی‌اند. انتخاب و ترفیع آنها منوط به لیاقت و کاردانی نیست. فرماندهی بعضی از هنگها موروثی و گاه به کودکان واگذار می‌شود و بنا به رسم رایج آنرا خرید و فروش نیز می‌کنند. فراهم آمدن افسران زبده و کاردان از محالات است. در موقع مسافرتم به تهران طفلی ۱۱ ساله را در قشون دیدم که درجهٔ امیر تومانی داشت و در سلام سلطانی که من هم حاضر بودم او (ملیجک) بین فرمانده کل قوا و یک سردار سالخورده ایستاده بود ... سرپرستی و دادن ترفیع در هر هنگی بدست جناب سرهنگ است و او چنان از آن سمت و کار طرف می‌بندد (سود می‌برد) که مقام او موجب غبطه است

و مثل فلان خانه را در انگلستان مورد معامله قرار دادن سود سرشاری دارد. وی حق العمل کاری خود را به افسران تابع می‌فروشد و با دریافت مبلغی افراد را از خدمت معاف می‌فرماید، و یا سربازی را از خدمت مرخص می‌کند. او از تحویل نیمی از جیره‌ها و پرداخت مواجب سربازان کوتاهی می‌کند ... بارها دیده شده در هنگی هیچ یک از افسرانش هرگز لباس نظامی نپوشیده‌اند و در مشق و تمرین شرکت ننموده اند ... کالج سلطانی (دانشگاه سلطنتی) که شاه درست کرده تا اندازه‌ای از روی لیسه‌های فرانسوی است ... نایب السلطنه که از مدرسه دارالفنون راضی نبود پس از یک هم چشمی، مدرسهٔ نظام دیگری در سال ۱۸۸۵ م (۱۳۰۲ ه) تأسیس کرد که اکنون ۱۵۰ شاگرد و بودجه‌ای معادل ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تومان در سال دارد. برنامهٔ تحصیلی این کالج نایب فقط نظامی است که افسر آزموده تربیت می‌کند ... بعد از سفر اول شاه به خارج غیر از تأسیس مدرسه ستاد نظامی زیر نظر یک افسر دانمارکی، یک بیمارستان نظامی ۲۰ تختخوابی هم درست شد که شاه هر ساله مبلغی را برای آن اهداء می‌کند. این مبلغ بوسیلهٔ سرپرست بیمارستان بلع می‌شود زیرا نه بیمار دارد و نه دارو. روزی که قرار شد شاه از بیمارستان دیدن کند، مدیران بیمارستان ۲۰ نفر از سربازخانه و بازار به آنجا آوردند و در زیر پتو جای دادند تا با ورود همایونی ناله‌ها را آغاز کنند ... سرباز ایرانی اشتیاقی به خدمت ندارد، داوطلب بین آنها کم است زیرا در زمان خدمت مواجب کافی ندارند و خوراک و لباس کافی نصیبش نمی‌شود. با وجود خدمت در زیر پرچم، باز در زمان فرصت در خارج به کار می‌پردازد و در زمان لازم با همان وضع و حال سراسیمه در صف رژه نمودار می‌شود ... فوجهای در حال حرکت را به صورت دسته‌ای ۱۰۰ نفری در راه مشهد به تهران در حال مارش دیدم که از سر تا ته رسد بطول ۶ میل در حال راهپیمائی بودند و به پیش می‌رفتند. این نفرات همه جور لباس به تن داشتند و تک و توک اونیفرمی هم به تن تعدادی بود. تک تک یا دو و سه نفری و یا به صورت گروه در حرکت بودند. مقداری از بار و بنه و توشه را قاطران حمل می‌کردند و بقیه را خود سربازان بر دوش می‌کشیدند. چند اسب و شتر برای بارکشی و حمل چادر نیز به همراه داشتند. تعدادی از آنها هم سوار بر اسبی نزار در حرکت بودند. بخاطر همراه نداشتن آذوقهٔ لازم، این عده از هر ده و قصبه‌ای که می‌گذشتند برای رفع احتیاجات حد اعلای استفاده را می‌کردند آنچنانکه دهاتی‌ها را به عذاب می‌آوردند. هنری‌لیارد مدتی پیش (۱۸۴۰ م) در همدان بود وی می‌نویسد: تازه دسته قشونی از آن جاگذشته و درختان و باغ رعیت را از بیخ و بن کنده‌اند طوریکه انگار همدان تازه از جنگ خلاص شده باشد ... ارتش ایران فاقد سازمان اداری است. دوایر کارپردازی یا حمل و نقل و یا دسته آمبولانس ندارد. مقاطعه‌های تهیهٔ پارچه نصیب کسی می‌شود که بیشتر پول بدهد ... مسئولیت وضع اسف انگیز سربازان به عهدهٔ سیستم است. دستگاه اداری نظام در تهران شباهتی به دستگاه کشوری ندارد ... اگر خطای نمایانی پیش آید سرباز به جای دریافت مواجب باید چیزی هم از جیب بدهد و اگر سر موعد پول بخواهد مبلغی از آن

را افسر ارشدش کسر می‌کند. راز تجدید اساس نیروهای نظامی ایران تضمین پرداخت مواجب مرتب از جانب دولت است. اینک در دورهٔ صلح قشون وضع وارفته‌ای دارد ولی به هنگام جنگ با کمترین تحریک به صورت تودهٔ انبوهی در می‌آید ... البته به نوشتهٔ هنری رالینسن در دنیا نژادی محکمتر از افراد ایرانی برای مقاصد نظامی نیست. ساختمان بدنی آنها مایهٔ تحسین و تاب مقاومت آنها بسیار زیاد است. هوش عمومی و شجاعت فردی آنهاوصف ناپذیر است. درباره پیاده روی و راهپیمائی پیاده نظام نیز او معتقد است سرباز ایرانی حدود ۲۱/۵ میل در زمان جنگ با روسها، روزانه راه می‌رفتند که در تاریخ بی نظیر است.

گلداسمید، سرهنگ وال بیکر، سروان ناپیر و مک گرگور با اینکه نظر انتقادی نسبت به وضع لشکریان ایرانی داشتند ولی همگی معتقد بودند که سرباز ایرانی زبده و قوی است. ولی باید زیر دست افسران خوب تعلیم یابند ... به نظر من تا زمانیکه حکومت مرکزی ایران نابسامان است امیدی به اصلاح امور نظامی نیست».(۱۴۷)

دیولافوا در سال ۱۸۸۱ م از اردوگاه نظامی ایران در نزدیکی زنجان دیدن کرده است. وی در این باره نوشته است :

«چادرهایشان مثل چادر قشونهای اروپائی است. سربازان همه در یک صف ایستاده‌اند. اسبان را در باغی در آن نزدیکی می‌بندند فرماندهٔ آنها افسری اتریشی است که یک ژنرال ایرانی زیر دست دارد ... سربازان کلاً در حال مشق و تمرینند. اسلحهٔ آنها تفنگهائیست که از پروس (آلمانها) خریده‌اند. یک نیم تنه خشن و شلوار تنگ به همان رنگ که یک نوار شنجرفی دارد، پوشش آنها را تشکیل می‌دهد. کلاه آنها کاملاً ایرانی و همچون کلاهی حاجی طرخانی نشان شیر و خورشید بر آن نصب شده و منگوله‌ای هم به آن آویخته‌اند. سر آنها تراشیده و فقط چند رشته موئی در پشت گوشها خود نمائی می‌کند. افسران بومی حتیٰ جوراب هم به پا ندارند و اونیفرم آنهابقدری مندرس و کثیف است که با هیچ چیز نمی‌توان مقایسه کرد. طرز تجهیز قشون در ایران به منتهای درجهٔ بی‌نظم و ترتیب است. حقوقی جزئی که باید به سرباز از خزانهٔ دولت برسد فقط نامی دارد و سرباز هم عادت کرده بدون حقوق زندگانی کند و هر جا رسید به غارت سکنه بپردازد. طرز تهیهٔ آذوقهٔ قشون مطابق هیچ نظمی نیست. از هر جائی که قشون عبور کند اهالی کاملاً در زحمت هستند و عبور قشون را مصیبت بزرگی برای خود می‌دانند. چون پرداخت حقوقی در کار نیست سربازگیری فشار سختی بر دهقانان وارد می‌آورد و عجب اینکه شهریهااز خدمت سربازی معاف هستند و همین معافیت دهکده‌ها را خالی از سکنه می‌کند و زارعین که موجبات حیات اهالی کشور را فراهم می‌کنند، فرار اختیار کرده‌اند. در هر دهکده باید عده‌ای سرباز متناسب با جمعیت جمع آوری شود اماکدخداکه مأمور سربازگیری است پولی از زارعین توانا گرفته و آنها را از خدمت معاف می‌کند. سربازان مطیع اوامر

سلطان (سروان) فوج هستند که رئیس واحد نظامی آنهاست. ما بین سلطان تا سرتیپ فرماندهانی هستند مانند سرهنگ، یاور و غیره ولی مثل سلطان نفوذ ندارند. اگر سربازی خطا کرد و یا از اردو فرار نمود تنها خودش محاکمه نمی‌شود بلکه نزدیکان و خانوادهٔ وی نیز مجازات می‌گردند. کدخدا زن و بچه و کسان او را حبس و گوسفند و الاغ و سایر دارائیش را حراج می‌کند و حتیٰ خانهٔ او را آتش می‌زند ... قشونی که در زنجان اردو زده است به سرحد کردستان میرود که در آنجا به تحریک ترکهاچند قبیله کرد شورش کرده‌اند ... ما از جلوی اردو عبور می‌کنیم. هر سربازی غذای خود را در ظروف کهنه و کثیفی تهیه می‌کند. ما می‌خواستیم وارد باغی که توپخانه آنجاست بشویم ولی ورود را ممنوع کرده‌اند و به کسی توپها را نشان نمی‌دهند. اردوکشی به سرحد ممکن نیست چون سفیر عثمانی‌ها به نزد شاه آمد ولی شاه ایران فقط به خاطر اینکه نظامیان را به رخ سفیر بکشد آنها را جمع نموده ... توپها را محض احتیاط با روکشهای کتانی پوشانده‌اند... شاه اخیراً عده‌ای از افسران اروپایی را استخدام کرده تا قشونی به طرز اروپا تربیت کنند. چند نفر از درباریان از این عمل ناراضی بودند و متوسل به یکی از زنان اندرون شدند».(۱۴۸)

گزارش یک شخص روسی که در سال ۱۸۸۷ م به ایران آمده بود هم خواندنی است : « از معتبرترین ما روسها یکی کلنل پالکونیک اتاماژور کوزمین کاراوایف است که مشّاق سواره نظام ایران و فرماندهٔ بریگاد قزاق می‌باشد. این بریگاد نسبت به سایر عساکر ایرانی امتیاز مخصوصی دارد. چه وضع حرکت سرباز جوان ایرانی مثل کسی است که عضوی از بدنش شکسته باشد. از صورت مشارالیه هیئت جنگی غیر مرئی است و کلاه نظام بدترکیبی بر سر دارد که در جلوی آن یعنی در بالای آفتابگردان کلاهش نشان برنجی شیر و خورشید نصب شده است و بنابراین هیچ اثر مخصوصی از سرباز در او دیده نمی‌شود. این چنین سربازی که قشون ایران را تشکیل می‌دهند از ۱۵۰۰۰۰ متجاوز است که ۷۰۰۰۰ آن سواره هستند. در توپخانه قریب ۲۰۰ عراده توپ و ۸۰۰۰ نفر توپچی هست. قشون تهران به واسطهٔ مشّاقان خارجه خاصه اتریشیها تربیت می‌شوند. یک دفعه در میدان مشق افواج ایرانیها حضار شدم و به تماشا ایستادم. در آن روز چند باطالیان پیاده نظام و توپچی ملاحظه شد. در این مشق از بریگاد قزاق که به واسطهٔ کلنل کوزمین تربیت می‌شوند و از باطری بریگاد (توپچیهای بریگاد) که عبارت از ۴ توپ برنجی خاندار بود و از طرف امپراتوری متوفای روس الکساندر دوم پیشکش شاه ایران شده بود، فقط هیئت جنگی مشاهده می‌شد... چه قدر نظم عساکر ایران ضعیف است. زیرا که یک دفعه بطور اتفاقی با قراولانی که می‌باید در اماکن مختلفه قراول باشند ملاقات نمودم و خود دیدم که آنها در کمال آسودگی مشغول صرافی هستند، یا لباسهای خود را وصله می‌کنند و یا به خواب رفته‌اند».(۱۴۹)

دکتر ویشارد طبیب آمریکائی که در سال ۱۸۹۳ م (۱۳۱۰ ه) به خواست ناصرالدین شاه برای

افتتاح یک بیمارستان به تهران آمده بود دربارهٔ وضع ارتش ایران یادداشتهائی از خود باقی گذاشته است که در بخشی از آنها چنین آمده: «قشون ایران بیشترین رقم هزینهٔ مملکت را دارد. مشکل است تعداد افراد نظامی را بیان کرد چون بسیاری از آنان فقط نامی در لیست دارند ولی از خودشان اثری نیست. طول مدت خدمت ۲۰ سال است ولی در زمان صلح سربازان دو سال در میان سر خدمت حاضر می‌شوند. غالباً ۱۰۰۰۰ سرباز در تهران وجود دارند و بطور قطع ۱۰ برابر این رقم در سراسر مملکت مشغول انجام وظیفه هستند. طریقهٔ سربازگیری چنین است که به دهات و نواحی مختلف ابلاغ می‌کنند تا سهمیهٔ سرباز خود را معرفی و اعزام نمایند. تعداد زیادی پذیرفته نمی‌شوند و انتخاب شدگان باید از طرف آنان که معاف شده‌اند حمایت مالی شوند ... در زمان صلح سربازان شهرهای بزرگ عنوان نگهبان یا دربان استخدام می‌شوند و از این بابت ماهی یک دلار اجرت می‌گیرند. علاوه بر این مختصری پول و سالی هم دو دست لباس ارزان قیمت از وزارت جنگ دریافت می‌کنند. با وجودی که این مواجب اندک است آنرا با صاحب منصب مافوق تقسیم می‌کنند».(۱۵۰)

واتسن شرح مفصل‌تری در این باره دارد: «قشون ایران اسماً ۱۰۰۰۰۰ نفر است که از پیاده و سواره و توپخانه تشکیل شده‌اند. قسمت اعظم آن پیاده نظام‌اند و قشون سواره غیر منظم، و معمولاً تحت فرماندهی رئیس محل برای خدمت حاضر می‌شوند. . . گارد شاهی عبارت است از دو رژیمان غلام سواره نظام که هر کدام ۸۰۰ نفرند که یکی رژیمان غلام نامیده می‌شوند و موقعیت مخصوصی بین مردم دارند. اخیراً یک گارد کوچک با اسلحه کامل تشکیل شده که صاحب یراق و کمربند نقره هستند ... قشون سواره مطابق آداب و رسوم محلی خود تربیت شده‌اند. یک دستهٔ دیگر با لباسهای مرتب و اسلحهٔ کامل در کردستان مستقرند ... در قشون ایران ۵۰۰۰ نفر توپچی هست. ایرانیها شجاع، مستحکم و صبورند و می‌توانند چند روز متوالی روزی حدود ۳۰ میل مسافت را طی کنند در صورتیکه خوراک آنها فقط نان و پیاز است و بسته‌بندی با خود حمل نمی‌کنند. حقوق آنها معمولاً ۲ تا ۳ سال عقب می‌افتد و وقتی هم که می‌دهند کامل نیست. نایب سرهنگ رژیمان مبلغ هنگفتی از سروانها مطالبه می‌کند و ایشان هم از زیر دستان و سربازان اخاذی می‌کنند ... هر منطقه و هر ایل موظف است عده‌ای سرباز تحویل دهد. برای خدمت سربازی کسی داوطلب نیست و دورهٔ آن هم معین نیست و تا وقتی ادامه دارد که قدرت کار از شخص سلب شود. ممکن است در سن پیری معافی او را به دستش دهند تا برای خود کار دیگر بگیرد و یا گدای راه نشین شود. قشون دکتر جراح ندارد و قسمت بهداری هر دسته تحت نظر افسر فرمانده است. در تشکیلات ارتش ایران ادارهٔ تدارکات نیست همهٔ وسایل با الاغ حمل می‌شوند. دستجات ارتش با تفنگهای چخماقی که در قورخانه ایران ساخته می‌شوند مجهزند ... چون سربازها پول ندارند و جیره هم به آنها داده نمی‌شود، اجازه می‌گیرند مثل عمله یا کارگر در مزارع کار کنند. غیر از افسرانی که مشاغل مهم دارند سایر افسران در جامعه موقعیت

محقرّی دارند. تمام رتبه‌های ارتش با رشوه اشغال شده به همین دلیل افسر نالایق فراوان است که در پست فرماندهی هم قرار گرفته‌اند و قاعدتاً اطلاعات سربازی و نظامی ندارند. این افسران رشیدند ولی زمان جنگ ارزشی ندارند و آنقدر وطن پرست نیستند که خود را به هلاکت بیندازند. سربازان هم به همین دلیل که افسران و فرماندهان آنها در زمان جنگ نه رشادت دارند و نه تجربه نظامی، زمانی که با دشمن سرسخت روبرو می‌شوند فرار می‌کنند ... رژیمانهای ایران بوسیلهٔ معلمین اروپائی که از ملل مختلف هستند به سبک اروپائی تربیت شده‌اند. ولی این افسران و مربیان خارجی سمت فرماندهی ندارند و زحمات آنها در قبال مرخصی طولانی نظامیان ایرانی از ٦ ماه تا ٨ ماه به هدر می‌رود. این مرخصی‌ها به این دلیل است که سربازان حقوق معوقهٔ ایام خدمت خود را ببخشند و در ازاء آن مرخصی بگیرند».(۱۵۱)

کنت دوگوبینو نوشته است: «یکی از طبقات اجتماعی ایران که زندگی ساده دارد سربازان ایرانی هستند که همگی پیاده نظام‌اند. دولت ایران در حال حاضر سواره نظام به معنای حقیقی ندارد و سواره نظامها عبارتند از عده‌ای از فراشهای سلطنتی که با شاه سوار می‌شوند و به این طرف و آن طرف می‌روند. در موقع جنگ دولت از سوارهای عشایر که بدون نظام و در عوض جنگجو هستند استفاده می‌کند. این سواران متعلق به قبایل مختلف و تابع رئیس خود هستند. طرز سربازگیری چنین است که هر یک از حکام ایالات و ولایات باید در فواصل معین تعداد معینی سرباز بدهند و برای حصول این منظور حاکم به توسط مأمورین محلی شمارهٔ سربازانی که باید استخدام شوند بین آبادیهای مختلف قسمت می‌کند. کدخدا و یا مباشر و یا مالک آبادی بدواً آخوندها، کسبه و تمام اشخاصی راکه با او قوم و خویش و یا دوست هستند از خدمت معاف می‌کنند ... بنابراین فقط فقراکه نمی‌توانند رشوه بدهند به خدمت سربازی می‌روند ... دولت ناصرالدین شاه بهتر است مثل قرن ۱۴ و ۱۵ فرانسه سربازان مزدور را از بین لوطی‌ها و الواتهای شهرها انتخاب کند زیراکار لوطیها بدمستی، خنجرکشی و جیب بری است ... وقتی سربازان فقط به خدمت نظامی استخدام شدند به شهرها می‌روند و برای تمام عمر و تا روز مرگ سرباز دولت می‌مانند ... فکر نکنید که به دولت هم خدمت می‌کنند نه زیراگاهی اتفاق می‌افتد که شاه یک و یا چند فوج را برای مدتی نامعلوم مرخص می‌کند و آنها به روستاهای خود برگشته و مشغول کشت و زرع می‌شوند. البته در زمان مرخصی دولت به آنها جیره و حقوق نمی‌دهد و این مرخصی شاید ۱۰ تا ۲۰ سال و شاید هم تا آخر عمر طول بکشد. گاهی افسران نظامی با دریافت رشوه سربازان را مرخص می‌کنند تا به صنعتگری و یا کاسبی بپردازند و هنگامی که او مشغول این کارهاست افسر در غیاب او حقوقش را به جیب می‌زندسرباز هم هر سال یک مرتبه یک هدیهٔ کوچکی برای صاحب منصب خود می‌آورد ... به همین دلیل در افواج ایرانی مردان ٦۵ ساله و یا جوان ۱۵ ساله هم یافت می‌شوند. حقوق سرباز ایرانی اسمی است و هرگز نمی‌تواند آنرا دریافت کند.

این حقوق اول بدست فرمانده کل نیرو می‌رسد و او مقداری از آن را تصاحب می‌کند و بقیه به فرماندهٔ سپاه تسلیم می‌شود و او نیز مقداری تصاحب می‌کند و سپس فرماندهٔ لشکر و فرماندهٔ هنگ و بقیه به فرمانده سپاه تسلیم می شود تا او نیز مقداری تصاحب کند و سپس فرمانده هنگ و بقیه همچنان قسمتی را برمی‌دارند که دیگر به خود سرباز چیزی نمی‌رسد. سرباز ایرانی اگر حقوق نمی‌گیرد کاری هم نمی‌کند مثلاً در زمستانها بخاطر سردی هوا و در تابستانها بخاطر گرمی از تمرینات معاف هستند. وقتی او را درفلان نقطه یا مقابل فلان خانه برای نگهبانی گماشتند، سرباز همانجا را برای اقامت دائمی خود برمی‌گزیند بدون اینکه از صبح تا غروب کسی رنگ او را ببیند و اگر شبی در جائی مأمور شود همانجا می‌خوابد بدون اینکه زحمت نگهبانی با تفنگ را به خود بدهد. سرباز در تمام مدت خدمت به حرفه و صنعت خود مشغول است و از آن راه تحصیل معاش می‌نماید و از درآمدش هدیه‌ای هم برای افسر مربوطه‌اش می‌آورد. در تهران دکانهای قصابی و بقالی و عطاری زیادی هستند که صاحبان آنها سربازند. و گاه سربازان نوکری و حمالی می‌کنند ... ترفیع درجه و رتبهٔ نظامی در ایران تابع هیچ مقرراتی جز دادن رشوه نیست و گاه یک سرباز عادی و بیسواد می‌تواند آرزوی سرهنگ و یا سرتیپ شدن را در سر بپروراند ... مثلاً در زمان محمد شاه حاجی میرزا آقاسی وزیر شاه از سرباز نگهبان منزلش خوشش آمد و یکباره او را سرهنگ کرد ... سرباز تا وقتی که در پادگان و یا شهر هست زندگی قابل تحمل دارد ولی اگر به صحرا (مأموریت) برود کارش مشکل می‌شود. زیرا در ایران ادارهٔ کارپردازی و ذخیرهٔ قشون وجود ندارد و سربازانی که به صحرا می‌روند نه کفش و نه لباس و نه آذوقه دارند و مجبورند علف بخورند. سه سال قبل حدود ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ سرباز در صحرای ترکمان فقط بخاطر نداشتن آذوقه از بین رفتند... لازم است در این جا بگویم که در کشور ایران باقتضای وقت از یک تا چندین صد نفر مارشال «سردار» زندگی می‌کنند ولی این مارشالها برخلاف مارشالهای اروپائی سوابق خدمات نظامی ندارند و نیز فاقد لشکر و سپاه می‌باشند و حتیٰ از دولت هم حقوق نمیگیرند. بنابراین رتبهٔ مارشالی در ایران مطلقاً اسمی است و هیچ نوع رسمیتی ندارد جز این که بفرمان شاه این عنوان و لقب باشخاص داده می‌شود و گاهی از اوقات هم اشخاص بدون این که فرمان شاه را در دست داشته باشند خود را سردار می‌نامند.

در شهرهای بزرگ ایران از قبیل تهران، مشهد، تبریز، شیراز و غیره ممکن است که شخص در قصبات و آبادی‌ها هم با یک مارشال مصادف شود که لقب خود را از پدر به ارث برده زیرا در کشور ایران عنوان مارشالی نظیر القاب و عناوین کنت، بارون و غیره موروثی است.

این مارشال‌ها غالباً از وجوه محلی هستند و هر یک به فراخور خویش آب و خاک دارند و نوکران مسلحی که البته قشون رسمی نیست اطراف آنها را گرفته‌اند.

بعضی از این سردارها رؤسای ایلات و عشایر میباشند که در این صورت شمار افراد مسلح

آنها زیادتر است. می‌گویند که در ایران رؤسای قبایلی هستند که می‌توانند سی هزار مرد جنگی بمیدان جنگ بفرستند ... با این حساب سرباز ایرانی کمتر اتفاق می‌افتد شورش کند. آنها فطرتاً باهوشند و اگر تعلیمشان بدهند خوب فرامی‌گیرند و با اسلحه اروپائی آشنا می‌شوند. جای تعجب است که سربازان چگونه با شکم گرسنه و بدن برهنه و با وجود افسران بی معلومات، باز هم شجاعت دارند و گاه با سرنیزه به ارتشهای اروپائی حمله کرده و فاتح می‌شوند. یکی از شغلهای مورد توجه سربازان ایرانی صرافی است. گاه اتفاق می‌افتد که یک قسمت از صرافان تهران و ولایات سربازان باشند و گاه پول به مردم قرض می‌دهند و از راه نزول عده‌ای امرار معاش می‌کنند و کسی هم نمی‌تواند پول سرباز را بخورد».(۱۵۲)

شیل آمار و هزینهٔ ارتش ایران را در این عصر این‌گونه ارائه می‌دهد (۱۲۶۵ ه) : «افراد قشون ایران در اوایل صدارت امیرکبیر ۹۲۷۲۶ نفر بودند ولی ۱/۵ ماه بعد از عزل او به ۱۳۷۲۴۸ نفر و بودجه سپاه به ۱۶۸۰۰۰۰ تومان رسید. کلاً هزینهٔ سپاه ایران به تفکیک شامل این مقدار می‌شود، پیاده نظام ۹۴۵۷۰ تومان، سواره نظام ۲۳۴۱۹ تومان، توپخانه ۶۰۷۵ تومان، توپخانهٔ شتر سوار (زنبورکچی) ۲۷۴ تومان، تفنگچی ۹۰۹۲۷ تومان، گارد عمومی ۲۱۷۳۳ تومان ... توپخانهٔ ایران دارای ۱۰۰۰ توپ با کالیبرهای مختلف هستند که وزن گلوله‌های آنها از ۳ پوند تا ۲۴ پوند (۱/۵ تا ۱۲ کیلو) متفاوت می‌باشند».(۱۵۳)

محمد خاسینکی مجدالملک در رسالهٔ مجدیهٔ خود وضع سربازان ایرانی را پس از مرگ امیر کبیر بسیار بد توصیف نموده و می‌نویسد : «... آنها بیم مال و جان دارند. مواجب و حقوق عقب افتاده و شبها سربازان جلوی در خانه‌ها گدائی می‌روند».(۱۵۴)

دیولافوا در جائی دیگر از سفرنامهٔ خود نیروی نظامی خوزستان آن عهد را چنین تشریح کرده است : «سربازها لباسهای کهنه خاکستری دارند با نوارهای ارغوانی. کلاهشان از پوست هشتر خان با نشان شیر و خورشید است. هر کدام از آنها الاغی را می‌رانند که بار آنها مقداری چادر، آرد، خرما، پوست گوسفند و غنائمی که سر راه از روستائیان گرفته‌اند است. تفنگهای قراضهٔ خود را نیز بر الاغها نهاده‌اند. پشت سر سربازان عده‌ای درویش پیاده و سواره در حرکتند و سپس پشت سر آنها سوار دیگر و پرچمدارها هستند و بعد از آنها هم سربازهای دیگر که ارابه‌های ۶ اسب را حرکت می‌دهند ... پشت سر سواره نظام نوکرها روی بار الاغها لمیده‌اند در حالیکه در کنارشان اسرای نیمه لخت پریشان راه می‌روند».(۱۵۵)

سرهنگ استوارت (استیوارت) نیروهای استقبال کنندهٔ نظامی زنجان را در زمان استقبال از نمایندهٔ دولت انگلیس «الیس» چنین توصیف می‌نماید : «سربازان مأمور استقبال نیزه‌دار بودند که فرماندهٔ انگلیسی داشتند، گروهبانی از لشکر چهارم اژدها در انگلستان بود. بعلاوه هیئتی مرکب از

۱۰۰ نفر که از ناحیهٔ خمسه و تابع فرماندهی مستر فرانت بودند. اینان بلوز سرخ و شلوار آبی گشاد و کلاه ایرانی داشتند و اسلحهٔ آنها تفنگ و نیزه بود و پرچمهای آنان سرخ و آبی. ولی نیزه‌داران خمسه را شاه به زودی از لحاظ جنبه‌های تجملی و هزینه گران آن منحل کرد، چون معلوم شد روزانه ۴ لیره صرف نگه‌داری آن می‌گردید. سرهنگ فرانت سپس به تعلیم دادن غلامان شاهی مأمور شد».(۱۵۶)

در پایان این قسمت نظر دو تن از صاحب منصبان دولتی خود ایران را نیز دربارهٔ وضع ارتش نقل می‌کنیم. نخست از قول میرزا محمدحسین‌خان دبیرالملک که وزیر رسائل شاه در سال ۱۲۸۸ ه بود. وی در رسالهٔ خطی خود چنین نگاشته است: «میرزا تقی خان پس از خرابکاریهای حاجی میرزا آقاسی در مدت ۳ سال شمار قشون ایران را به ۱۲۸۰۰۰ تن رساند و مبنای خرج و دخل را چنان گذارد که سالی ۱۰۰۰۰۰ تومان در خزانه پس انداز گردید. اما میرزا آقاخان نوری نتوانست آن چرخ را بگرداند و از رقم قشون کاست و بر خرج آن افزود و مال دولت همچنان به یغما رفت ... معایب قشون فعلی از چند جهت است، یکی طمع کاری سرکردگان که خود راوارث و صاحب فوج می‌دانند و فوج را مالک چیزی نمی‌دانند مگر ترحماً و تفضلاً چیزی به سربازان بدهند. دیگر شلتاق حکام است از جیره و مواجب قشون. دیگر بی ترتیبی در مناصب قشون است. هیچ کدام از فرماندهان لشکر به خدمت و رشادت این مناصب را نگرفته‌اند، یا به رشوه و تعارف است یا به ارث. با ۳/۵ کرور تومان خرج لشکر این حالت قشون است. اگر روزی دولت بخواهد زیر بار تکلیف غیر حق کشور همسایه نرود این قشون را یارای آن نیست که ۵ ساعت در مقابل خصم بایستد ... اگر فوجی برای مأموریت احضار شود ۳ ماه طول می‌کشد تا به دارالخلافه (تهران) برسد».(۱۵۷)

اعتمادالسلطنه (ضیع الدوله) وزیر انطباعات و از مقرب درگاهان ناصرالدین شاه هم در طی نگارش خاطرات چند ساله‌اش چنین می‌نویسد: «قشون ما قشون ۴۰ یا ۵۰ سال قبل است. سردارهای ما رشادتی ندارند، از جمله این یکی (اشاره به یکی از افسران عالیرتبه) که نه می‌تواند دوقدم اسب براند و نه با تفنگ ساچمه‌ای می‌تواند در ده قدمی فیل را بزند ... فوج مراغه از خراسان در شعبان (۱۲۹۸ ه) مراجعت کرده‌اند، بدلیل آنکه جیرهٔ قشون و پول آنان را نداده‌اند به حضرت عبدالعظیم رفته و بست نشسته‌اند ... دوشنبه ۲۵ رجب (۱۲۹۹ ه) افواج قزوین بر نصرالملک شوریده‌اند که علتش نرسیدن جیره و مواجب آنها بود ... بخاطر وضع نابسامان قشون شاه به نایب السلطنه (که وزیر جنگ هم بوده) تغیّر نمود و او را احضار کرد و گفت اگر قشون مرا امسال هم منظم ننمائی سال دیگر معزول خواهی بود و دیگر گریه و نوبه هم چاره نخواهد داشت ... چهارشنبه ۱۰ جمادی الثانی (۱۳۰۳ ه) دستهٔ سوار قزاق که سالانه ۱۰۰۰۰ تومان مخارج ۳۰۰ نفرشان است بخاطر نبودن مواجب در طویله شاه بست نشسته بودند ... خزانهٔ نظامی پول ندارد، خزانه مالیه هم پول ندارد. هر کس میرود هزار فحش می‌دهند، خدا حفظ کند عاقبت کار دولت ما را ... از تفصیلات تازه اینکه به ملیجک دوم

هم حمایل و منصب سرتیپی اول داده شد ... زین العابدین خان پسر حسام الملک به اردوی شاه آمده و ۱۷۰۰ تومان داده به شاه و امین اقدس که سرتیپ اول بشود ... در ذی‌الحجه (۱۳۰۴ ه) تفنگهای افواج خلخال راکه به تهران وارد شده بودند مفقود شده که شاه تغیّر می‌نمود. مثل این است که هر کس از راه رسیده و بدون اطلاع از قانون نظام و قشون، سرتیپ یا میرپنج و یا صاحب منصب فوج شده ... ۲۴ رجب (۱۳۰۶ ه) توپخانه را از محمد صادق خان گرفته‌اند و به اقبال السلطنه دادند و ۵۰۰۰ تومان هم پیشکش گرفتند ... دوشنبه ۱۴ جمادی الاول (۱۳۰۷ه) شاه صاحب منصبان قشون را جمع و اعتراض نمود که قشون ایران در زمان میرزا تقی خان (امیرکبیر) و میرزا آقاخان و حتیٰ زمان میرزا حسن خان سپهسالار هم خوب بوده است اما حالا نایب السلطنه به قشون‌نمی‌رسد، بنشینید قشون را به اردوها تقسیم و منظم نمائید ... از سوغات جدید سفر جدید به فرنگ ما این است که حکم شده تمام صاحب منصبان قشون چکمه بپوشند و با چکمه راه بروند و هم ۴ تا ۵ نفر از سرتیپ و سرهنگان هر روز با لباس رسمی بیایند در باغ همایون راه بروند ... فوج عرب و عجم که ساخلو مشهد بودند، حاکم خراسان از آنها خواسته بود به کلات بروند ولی نرفتند. حرفشان این است که فخرالملک که پارسال سرتیپ ما بود ۲۰۰۰ تومان از جیرهٔ ما را خورده است. لابد فخرالملک که دارای فوج بوده خودش سر فوج حاضر نشده و نایب گذاشته و از او پیشکش می‌گیرند ... برای سرکوب اغتشاشات در استرآباد آقا وجیه سیف الملک معروف به آقابالاخان سردار بعد از سلیمان خان صاحب اختیار حاکم استرآباد شده. او و افواجش از ترکمانان چمور و چاروا شکست سختی خوردند. ولی باز امین السلطان برای وی لقب امیر خان سردار گرفته است ... چند روز بعد میرزا عبدالله خان یوشی یکی از سرکردگان قشون مأمور سرکوب تراکمه به تهران آمده و خبر آورده که از ۳۰۰۰ تومان پولی که از کجور برای قشون استرآباد فرستاده بودند ۱۷۰۰ تومان را سواران حامل پول به رودخانهٔ آمل ریخته‌اند! ... یقیناً این صحت ندارد و خودشان سرقت کرده‌اند».(۱۵۸)

### سان و رژهٔ سپاه

هر چند مراسم سان و رژه از دوران ایران باستان در ارتش رایج بوده، ولی با مشاهدهٔ مراسم نوع اروپائی آن توسط ناصرالدین شاه و هیئتهای همراه وی، آنها را شدیداً تحت تأثیر نظم و انضباط، تسلیحات و پوششهای یکدست قرار داده بود. از جمله در سال ۱۸۷۳ م (۱۲۹۰ ه - ۱۲۵۱ ش) در بازدید از ترنثم Trentham به نوشتهٔ سرآرتور هاردینگ، شاه ایران و همراهانش «از کثرت شمار سربازان مسلح، از قدرت و کفایت، خوبی ساز و برگ و اسلحهٔ آنها دچار حیرت فوق العاده شده بودند».(۱۵۹) با توجه به این سفرها و تأثیرات ناشی از آن، همچنین وجود مربیان و افسران خارجی، هنوز سان و رژه با نظم و دیسپلین قابل‌توجهی همراه نبود. دکتر فووریه پزشک مخصوص ناصرالدین

شاه در کتاب «سه سال در دربار ایران» دربارهٔ یک سان نظامی به تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۰۷ ه چنین نوشته است : «بعد از ظهر آن روز در میدان مشق سان سپاه بود ... و آن عبارت بود از سان رفتن یک عده سربازان جلو شاه با یک عده سرتیپ که اکثراً سپاهی تحت فرمان ندارد و نخواهد داشت. آنها از نظامی بودن به همان درجه و لباس اکتفا کرده‌اند. اگر از یک فوج سوار که لباس قزاقی به تن دارند و سرهنگ و چند نفر از صاحب منصبان نظامی عمد و جزء ایشان که روس هستند بگذریم، بقیه نظامیان تعلیمات صحیحی ندیده‌اند و عجیب اینکه به محض بر هم خوردن سان و سلام هر یک از صاحب منصبان و سربازان پی کار خود می‌روند».

لرد کرزن هم که خود در مراسم یکی از رژه‌های پادگان پایتخت شرکت داشته این گونه نگاشته است : «بنابه دعوت فرماندهی کل قوا در تهران شاهد یک رژهٔ اختصاصی پادگان پایتخت بودم که اسماً ۷۰۰ نفر است ولی بیش از ۴۰۰ تن نبودند و آن در میدان مشق که در غرب میدان توپخانه است اتفاق افتاد. علاوه بر پیاده نظام دو واحد توپخانه بود که با قاطر حمل می‌شدند. در آنجا ۴۳۰ قزاق ایرانی و دسته‌هائی از شاگردان مدرسهٔ نظام هم حاضر بودند ... گردان پیاده در ۴ رسد ۱۲۰ نفری که جمعاً ۴۸۰ نفر بودند رژه می‌رفتند و ۳ فوج آذربایجان که همیشه بهترین افراد نظامی ایران از میان ایشان برآمده است. جالب ترین نمونهٔ نمایش آن روز شامل همین افراد خوش بنیه، رشید و بلندتر از حد معمول و از این جهت به احتمال قوی از هر هنگ انگلیسی برازنده‌تر بودند. لازم است بیان کنم توپخانهٔ تهران در شمال شهر و در بیرون دیوار قدیم واقع گردیده است و سربازخانه‌های رسد توپخانه در اطراف آن قرار دارند و قسمتی از یک توپ زنگ زده بی تاریخ در آنجاست. در سمت غرب کارخانه اسلحه سازی واقع است که جلو آن ۲۵ توپ سبک ۲۴ پوندی که بکلی بی خاصیت هستند بر پایه‌های متحرک قدیمی خود استوار گردیده‌اند. این میدان بزرگ ۴ دروازه ورودی و خروجی دارد. البته یک میدان دیگر هم هست که به آن میدان مشق می‌گویند و بسیار وسیع و باز است، ۱/۴ میل طول دارد و برای تعلیمات نظامی و سان و رژه سربازان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این میدان نیز من شاهد سان و نمایش‌های نظامی بوده‌ام. این میدان در شمال غربی میدان توپخانه است». (۱۶۰)

هنری موزر انگلیسی هم که در یکی از مانورهای نظامی و سان سپاه عصر ناصرالدین شاه شرکت کرده این مراسم را بدین گونه شرح داده است : « ... چند روز بعد یک نفر از آجودان‌های شاهزاده نزد من آمد و گفت حضرت والا او را مأمور کرده مرا به میدان مشق ببرد ... این میدان مکان مربعی است که نزدیکی سربازخانه‌ها واقع می‌باشد. حدود ۱۰۰۰۰ نفر قشون از سوار، پیاده و توپخانه در آنجا در منظر باشکوهی صف بسته بودند. در رأس هر باطالیان بیرق افراشته بودند. شاهزاده به همراه صاحب منصبان با شکوه تمام وارد شد و سوار بر اسب ممتاز عربی بود. زین جدید صاحب

منصبان ایرانی را بر آن اسب زده و روی آن پوست آهوی یراق دوزی شده افکنده بودند. افسرانی که او را همراهی می‌کردند نشانهای ایرانی و اروپائی زده بودند ... نشان لژین دنر معتبرترین نشانه هاست. در ایران کسی که صاحب این نشان باشد موافق معاهده‌ای که بین فرانسه و ایران بسته شده، نباید چوب بخورد و این فقره امتیاز بزرگی در ایران است ... پس از آنکه به حضرت والا سلام کرده و اظهار تشکر نمودم، خواستم از عقب وزرا رفته و در صف اول صاحب منصبان قرار بگیرم. شاهزاده با اشارهٔ محبت آمیز مرا در سمت چپ خود قرار داد و مرا به سرداری که در سمت راست او بود معرفی فرمود ... اول قشون پیاده نظام دفیله نمود و مشاق‌های اروپائی آنها را مشق میدادند. رئیس مشاقان مسیو آندرینی بود مردیست که به واسطهٔ حسن سلوکی که دارد تمام اهالی اروپائی با او دوست هستند. او در ترتیب سان و انتظام آن کمال شایستگی را دارد ... دفیله پیاده نظام به خوبی به عمل آمد. حرکت و لباس آنها خوب بود. یک رژیمان از قشون مازندران بود که از حیث قد از بزرگترین قشون ایرانی بودند. شاهزاده یک باطالیان قشون جدید که تازگی گرفته شده بود به من نشان داد که هشت روز پیش از ولایات وارد شده بودند. آنها اسلحه نداشتند ولی خوب دفیله میکردند. موزیکانچی ها در مقابل صاحب منصبان هنگام دفیله، وقت ورود هر رژیمان جدید به نواختن موزیک اشتغال داشتند. واقعاً بسیار خوب از عهده بر آمدند و مشاق آنها یک نفر فرانسوی است که بسیار با هنر می‌باشد. میان موزیکانچی ها طبالچیها بسی اشخاص سپاه ملاحظه شد. توپخانه هم به قدم و هم یورتمه و به تاخت حرکت نمود. توپهای اوشاتیوس (اوخاتیوس) ملاحظه شد که خیلی مرتب گشته بودند. کاپیتان پروشنگ که رئیس توپخانه بود از روی کمال اطلاع توپخانه را منظم کرد. وقتی قدر و ارزش او معلوم می‌شود که از قشون بیرون برود ... رژیمان های جدید قزاق نیز ترتیب داده بودند. یکدسته از افسران روسی قفقاز که به ایران آورده‌اند به مشق و انتظام آنها اشتغال دارند. آنها شئونات خود را در قشون روس دارا می‌باشند. لباس، اسلحه و حتیٰ موزیکان آنها به سبک روسی است. پس از دفیله قزاقان،افواج سواره بی قاعده عبور کردند. میان این سواران نظمی وجود نداشت. سواران اسبها را از برای اینکار از بازار گرفته‌اند. بعضی از سواران به روی قاچ زین قرار داشتند. این گروه مانند سواران بی‌قاعده سابق ما بودند. خلاصه هر چند در قشون استعداد، نظم و قاعده بود ولی صاحب منصبان نظامی ایرانی لیاقت صاحب منصبی را ندارند. به جهت آنکه اگرچه در مدارس نظامی مملکت به قاعده تحصیل می‌نمایند ولی به محض آنکه از مدرسه بیرون می‌آیند کتب و تحصیل را کنار می‌گذارند. ترقی آنها به هیچ وجه منوط به علم نیست بلکه به تقویت اشخاص و دولت بستگی دارد. اما در باب مشّاقان اروپائی باید گفت به غیر از بعضی از آنها، بقیه بی فایده‌اند. هرگاه اعلیحضرت اقدس شهریاری چند نفر از جوانان قابل مملکت خود را به خارجه بفرستد و تحصیل علم بکنند فایده‌اش بیشتر است و می توانند پس از بازگشت قشون ایران را منظم و مرتب داشته به قاعده مشق دهند».(۱۶۱)

بر اساس نوشته‌های اعتماد السلطنه، ناصرالدین شاه بطور دائم از قشون در تهران سان و رژه می‌دید که نمونه‌های آنرا در طی چند سال از قول وی در زیر می‌آوریم:

«... شنبه ۱۷ شعبان (۱۲۹۲ ه) شاه در دوشان تپه قشون ۱۶۰۰۰ نفره را سان دید ... ۱۳ جمادی‌الثانی (۱۲۹۸ ه) سان قشون در دوشان تپه ... سه شنبه ۳ شعبان (۱۲۹۹ ه) فوج تخت قاپو را شاه سان دید ... ۴شنبه (۲۳ صفر ۱۳۰۰ ه) شاه در عشرت آباد قشون مختصری را که شاهزاده ظل السلطان آورده و مرکب از ۲۰۰ سواره نظام کرمانشاهی و چند سوار بطرز قزاق و ۳۰۰ سوار از افواج مختلف بودند را سان بدید ... چهار شنبه ۱۰ شوال (۱۳۰۲ ه) سان سوار ترک و کرد توسط شاه در سلطنت آباد برگزار شد ... ۵ شنبه ۱۷ رجب (۱۳۰۳ ه) امروز سان تمام سواران در تهران است که ۴۵۰۰ نفرند و از دم دروازه شمیران تا بالای قصر ایستاده‌اند ... امروز چهارشنبه ۱۸ شوال (۱۳۰۳ ه) شاه از دربانهای دیوان سان می‌بیند ...».(۱۶۲)

در ولایات و شهرها نیز هر از چند گاهی مراسم سان و رژه با ورود شاه به آن ناحیه و یا در حضور سرکردگان نظامی انجام می‌گرفت که نمونهٔ مصیبت بار آن را در منطقهٔ گچسر مخبرالسلطنه خود به چشم دیده و چنین توصیف کرده است: «عبدالله خان یوشی عده‌ای سوار ابواب جمعی داشت ودر گچسر سان داد.در مقابل شاه اسبهای ممتاز، یراق عالی و سوارها بی‌ترتیب رژه رفتند. چون فرمان حرکت داده شد بدون ترتیب دست گذاردند به تاخت و از جلوی چادر شاه گذشتند. طنابها پاره شد، میخها کنده گردید آنچنانکه وحشت شدیدی دست داد. من در چادر شاه بودم و هر کس دیگری هم که بود فریاد می‌کردیم. سواران وحشی وحشتی انداختند که مگو».(۱۶۳)

دو نمونهٔ دیگر سان در شهرها را با استناد به اسناد باقی مانده در سازمان اسناد ملی ذکر می‌کنیم:

«۲۱ ذیقعده (۱۳۰۷ ه) فوج اردبیل و مشکین را به شهر احضار کرده بودند، بسیاری حاضر شدند و دو روز است که مشغول سان دیدن و پرداخت مواجب آنها هستند». «۱۷ ذی القعده (۱۳۰۷ ه) توپخانه لک سلماس از دو روز پیش به خوی آمده سان دادند و مواجب ٦ ماهه را گرفتند و رفتند ... سربازان فوج نهم هم مشغول سان دادن و مواجب گرفتن هستند».(۱۶۴)

تمرین تیراندازی و مشق نظام Battle drill نیز گاه به گاهی در میادین تیر اندازی انجام می‌گرفت که یک مورد آنرا رضا قلی هدایت چنین بازگو نموده است: «... امسال (۱۲۹٦ ه) چون عساکر قصد مشق نظام داشتند و عده نیز بسیار بود، جای مناسبی هم یافت نشد که همه بگنجند. به همین علت سپاه را برای مشق بزرگ به چمن وسیع در صحرای بزرگ به چمن سلطانیه زنجان می‌برند. تمام سپاه را اخبار کردند تا در ۲۰ ذیقعده در چمن مذکور آماده باشند ... ۲۰ روز قبل از ورود شاه به ناحیه مشق، سردار کل با ۳۰ توپ، امرای تومان، امرای خمیس، سرتیپان، معلمان دارالفنون و مطروسو کلنل

ایتالیائی معلم افواج تهران به چمن سلطانیه رفتند ... در اردوگاه خیمه و خرگاه برافراشته بودند ... مقرر شد بدستور مطروسو و سایر معلمان پیاده، خیمه‌ها و چادرها را بر اساس قانون ارتش وسپاه آرائی فرنگ به تفاوت درجات و مقام منظم کنند ... این اردوگاه و تمرینات به مدت ۲ روز ادامه داشت ... البته پیوسته ۱۰۰۰۰ نفر در رکاب شاه بودند که بطور مرتب در میدانهای خارج از دارالخلافه (تهران) زیر نظر آموزش و تعلیمات مطروسو مشق و تیراندازی می‌کردند».(۱۶۵)

**درجه و ترفیع درجات نظامیان**

پس از رسیدگی به وضع بعضی از فوجهای قشون در پایتخت، آذربایجان و تعدادی از ولایات با تنظیم آئین نامه‌ها و نظامنامه‌ها، در وضع عطای نشانه‌ها و درجات نیز اندکی بهبود حاصل گردید. براساس متون تاریخی بجای مانده از عصر ناصری، ترتیب درجات نظامیان تقریباً بدین شکل بوده‌اند : وزیر جنگ (امیر نظام - سردار کل - سپهسالار اعظم - وزیر لشکر - وزیر نظام)، امیر تومان، سرتیپ، میرپنجه، سرهنگ، یاور، سلطان، نایب، وکیل، سرجوخه و در آخرین رده سرباز و جانباز قرار می‌گرفتند. گاه از یوز باشی، ده باشی و بطور عام از آجودان باشی هم نامبرده شده است که دقیقاً ردهٔ آنها قابل تشخیص نیست.

غیر از این درجات، ضیع الدولهٔ مورخ کتاب «۴۰ سال حکومت ناصرالدین شاه» مجموعهٔ دیگری از مشاغل، درجات یا القاب نظامی راکه به افسران عالیرتبه یا میان رتبه اهداء یا عطاء می‌شد، این گونه بر شمرده است : امیر جنگ، امیر نویان، امیر توپخانه، اعتماد لشکر، اعتماد نظام، امین لشکر، آجودان باشی توپخانه، آجودان، آجودان باشی کل، آجودان حضور، آجودان مخصوص، آجودان خلوت، پنجاه باشی، تفنگدار باشی - شارژدافر، خازن (مسئول) مهمات حربیه، دبیر لشکر، زنبورکچی باشی، سرتیپ اول و دوم و سوم، شمخال باشی، ضیع لشکر، ضیاء لشکر، قوریساول باشی قوللر آقاسی باشی، کشیکچی باشی، کلانتر و داروغه (فرماندهان و یا مسئولان نیروهای انتظامی شهرها)، لشکر نویس باشی، موتمن لشکر، مستوفی نظام ، معاون لشکر، معین لشکر، مشیر لشکر، معتمد نظام، مشیر نظام، میر شب، نایب آجودان‌باشی، نایب فوج، یاور اول و دوم فوج، یاور اول و دوم، وکیل لشکر.(۱۶۶)

با دقت نظر در درجات و نشانهای ذکر شده، مشخص می‌گردد که بخشی از آنها نتیجه و محصول استفاده از وجود مربیان اروپائی مخصوصاً اصلاحات نظامنامه‌ای دورهٔ سه سالهٔ امیر کبیر است. بقیه نیز داری همان درجات و القابی بودند که از زمان مغول به بعد در ارتش ایران رواج داشتند. القاب دستهٔ دوم را در زمان ذکر وقایع آن دوران تشریح نموده‌ایم. برای تعیین دقیق تر رده‌درجات و القاب، ضرورت دارد کاری دسته جمعی توسط مورخان و افسران ارشد کنونی بر روی نبشته‌های «سازمان اسناد ملی ایران» و آرشیو ارتش ایران انجام گیرد.

ضیع الدوله اطلاعات جامع وگویای دیگری نیز از وضع ارتش بویژه ارکان سپاه بصورت کلی و غیر علمی ارائه داده است. اینک به ارائه پاره‌ای از مطالب وی بدون اظهار نظر می‌پردازیم تا جانب احتیاط را در مورد صحت و سقم مطلب، رعایت کرده باشیم. این اطلاعات تا حدودی برای شناخت ارکان و سازمان سپاه ایران در عصر ناصرالدین شاه مفید است.

**ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم :**

**لشکر نویسان که کلاً ۵۳ نفرند :** امیر تومان، مشیر لشکر، وکیل لشکر، لشکر نویس، معین لشکر، مستوفی نظام، مستشار لشکر، وزیر لشکر، معاون لشکر، اعتماد لشکر، معتمد لشکر، متولی باشی، ضیاء لشکر، سررشته دار اصطبل خاصه، وزیر الدواب، سررشته دار، وزیر دفتر.

سررشته داران و محررین دفتر لشکر = ۳۴ نفر

سررشته داران توپخانه و قورخانه توپخانه = ۹ نفر

قورخانه = ٦ نفر

زنبورکخانه = ۱ نفر

منشیان = ۸ نفر

عزبان دفتر لشکر = ۸ نفر

**مأمورین ولایات:**

الف) آذربایجان، دارای ۹ نفر لشکر نویس، ۸ نفر سررشته دار و ۵ نفر منشی.

سپس بقیه ولایات را ضیع الدوله به همراه مسئولین نظامیشان در چندین صفحه نام می‌برد و آنگاه چنین ادامه می‌دهد:

**اطباء و جراحان نظام که** مهمترینشان میرزا علی رئیس الاطباء حکیم باشی کل نظام، میرزا سید محمد حکیم باشی توپخانه، میرزا اسمعیل خان جراح باشی، میرزا فرج الله سررشته دار اطباء و اطباء و جراحان حاضر رکاب و مأموران ولایات کلاً ۱۰٦ نفر می‌باشند.

**ادارهٔ دفتر لشکر که** اولین مسئول و رئیس آن میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر بود.

**تفنگداران خاصه** اولین مسئول و رئیس آن بیژن خان گرجی بود.

**اصطبل توپخانه مبارکه** اولین مسئول و رئیس آن در عصر ناصرالدین شاه اصلان بیک یاور اول توپخانه بود.

**ادارهٔ صاحب جمعی شترخانه و قاطرخانه** احتمالاً مسئول بخش حمل و نقل و تدارکات محسوب می‌گشت.

**اداره کشیکخانه مبارکه که** سرکشیکچی باشی مسئولیتش را به عهده داشت.

وی پس از توضیحات مفصل دربارهٔ بعضی از افسران ارشد نظامی، بدین گونه به معرفی صاحب منصبان امراء تومان می‌پردازد: شاهزادگان و آنانی که سمت وزارت دارند ۱۲ نفر و سایرین غیر

شاهزاده‌ها ۱۳ نفر، سرتیپان اول ۳۴ نفر، سرتیپان دوم (سوای آنهائی که جزء افواج و سواره نوشته شده‌اند) ۱۳ نفر، سرتیپان سوم (سوای آنهائی که جزء سواران و افواج نوشته شده‌اند) ۴۴ نفر، سرهنگان خارج از فوج ۵۹ نفر، نایبان آجودان باشی ۷۷ نفر، یاوران خارج از فوج ۲۴ نفر، معلمین ایرانی ۱۲ نفر، معلمین فرنگی از قدیم و جدید ۱۳ نفر.

سپس بعد از آنکه به معرفی تعدادی از مهندسین، مترجمین و شاگردان مدارس پرداخت، توپخانه را نیز این چنین معرفی می‌کند: عدهٔ نفرات کل توپخانه ۶۴۸۷ نفر، افواج توپخانه ۲ تومان است که یک تومان ازافواج و طوایف آذربایجان است که خود ۱۲ فوج می‌باشد.(۱۶۷)

با توجه به اطلاعاتی که ضیع الدوله و سایر منابع داخلی بویژه متون تاریخی عصر ناصرالدین شاه در اختیار ما نهاده است، در سالهای حدود ۱۳۰۰ ه (۱۸۸۳ میلادی- ۱۲۶۱ ش) کادرهای فرماندهی و ارکان سپاه ایران بدین گونه بوده‌اند:

۱- کامران میرزا نایب السلطنه، وزیر جنگ و رئیس کل قشون.

۲- نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر.

۳- معتمد السلطان میرزا عبدالوهاب خان لشکر نویس باشی و نایب وزارت جلیله لشکر.

۴- امیر الامراء اللهیار خان امیر تومان آجودان باشی کل.

۵- عده‌ای لشکر نویس، طبیب، سررشته‌دار، عزب باشی و عزب دفتران.

۶- ده نفر امیر تومان (امیر و فرمانده یک لشکر ۱۰۰۰۰ نفری) و در حدود ۳۰۰ نفر سرتیپ اول و دوم و سوم، سرهنگ، نایبان آجودان‌باشی و یاوران اول و دوم.

۷- معلمین و مستشاران ایرانی و اروپائی دارالفنون و نظام.

۸- توپخانه، کارخانه‌های توپخانه و قورخانه.

۹- افواج قاهره مرکب از ۱۰ تومان و هر تومان از ۴ تا ۱۱ فوج، سواره مرکب از دسته‌ها، سواره مهاجر مرکب از جماعتها.

۱۰- بعلاوه حدود ۱۵۰۰۰۰ قشون حاضر در رکاب از پیاده، سواره، توپخانه و ۵۰۰۰۰ نفر هم ذخیره.(۱۶۸)

در رأس سازمان ارتش شخص شاه و سپس وزیر جنگ قرار داشت که اعتماد السلطنه وی را «رئیس کل قشون از توپخانه، قورخانه، زنبورکخانه، افواج قاهره سواره منصوره، پیاده نظام و خارج نظام» نامیده است. او در معرفی وزیران جنگ بدین گونه از آنها یاد می‌کند: عزیز خان مکری سردار کل ۲ نوبت، میرزا احمد خان قاجار سپهسالار کل ۲ نوبت، حشمت الدوله وزیر جنگ، نواب والا فیروز نصرةالدوله ۲ نوبت، حاج میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار اعظم و ناصرالملک به نیابت صدر اعظم.(۱۶۹)

نظامیان مخصوصاً افسران ارشد ارتش در چند صورت مشمول ارتقاء مقام یا ترفیع درجه می‌شدند : الف) انتساب به دربار و یا اعیان و اشراف کشوری و لشکری ب) پرداخت پول و رشوه پ)در زمان اعزام به جبهه‌ها آنهم بخاطر تقویت روحیهٔ افسران وکادر فرماندهی ت) بخاطر لیاقت و یا رشادت در صحنه‌های جنگ یا سرکوب شورشهای داخلی که ضیع الدوله تعداد این شورشها را در این عهد ۱۶۹ مورد دانسته است.(۱۷۰)

رضاقلی هدایت شرح مبسوط و گویائی از چگونگی ارتقاء مقام و ترفیع درجهٔ تعدادی از سرکردگان سپاه پس از سرکوب شورش مشهد در سالهای ۱۲۶۷ هارائه داده و می‌نویسد«ازطرف شاه حکم جاری شد که امیر زاده حسام السلطنه هر چه از سپاهیان دولتی را نزد خود دارد به امور دولتی خراسان بگمارد و بقیه را به دارالخلافه بفرستد. پس فوج قراجه داغی، مراغه، شقاقی، ماکوئی، گروسی، همدانی، خمسه و عباسقلی خان سرتیپ بادکوبه و سوار را روانهٔ تهران کردند. فوج قزوینی و فوج شش تبریز را با توپخانه نگه داشتند و بقیه را با عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه به تهران فرستادند ... آنگاه الله‌قلی‌خان مکری را با درجات و نشان‌های ترفیعی و اهدائی و خلعتهای گرانمایه به خراسان اعزام نمودند. به حسام السلطنه (فرمانده اصلی سپاه در حمله به مشهد) نشان صورت شاه، شمشیر مرصع، جبه ترمه، شمسهٔ مرصع خاص داده شد. محمدناصر خان قاجار نشان الماس و فرمان التفات و جبهٔ کشمیری، سام خان ایلخانی نشان مرصع، عباسقلی خان نوری نشان مخصوص و فرمان و خلعت و منشور، عبدالعلی خان سرهنگ مخصوص توپخانه مبارکه نشان مرصع، صمصام خان ارومی و تیمور پاشاخان ماکوئی و قاسم خان قراباغی نشان و خلعت سرتیپی، حیدر علیخان و محمد ابراهیم خان و حسن خان خلعت سرهنگی وسایر خانهاواشراف خراسان درجات مختلف گرفتند. به چراغعلی خان بعد از ورود به شهر منصب قوللرآقاسی و سپس نشان سرهنگی واگذار گردید».(۱۷۱)

نمونهٔ دیگر را به هنگام وقایع سالهای ۱۲۷۰ هو در جنگهای خلیج فارس این‌گونه ذکر کرده است : «موید‌الدوله‌طهماسب میرزا فرماندهی فارس پس از سرکوب اعراب نواحی بندرعباس در یک جنگ ۶ روزه یک قطعه نشان تمثال الماس که یکی از بزرگترین هدایا بود، دریافت نمود. پسر او ابوالقاسم خان به مقام سرهنگی وبقیهٔ سرکردگان نیز به درجات بالاتر ترفیع یافتند».(۱۷۲)

نشان‌های عمدهٔ دولتی عبارت بودند از : حمایل آبی مخصوص شاه، حمایل سبز متعلق به نویان اعظم، حمایل قرمز متعلق به امیر تومان که اطرافش حاشیهٔ سبز داشت.(۱۷۳)

ضیع الدوله از «سردوشی الماس» مخصوصی هم نام می‌برد که از «امتیازات اعظمی» بود و تنها این چند شخصیت والی مقام نظامی آنها را بر دوش داشتند : «حضرت مستطاب اقدس والا مظفر الدین میرزا ولیعهد به صورت شیر و خورشید، حضرت اقدس والا سلطان مسعود میرزا ظل السلطان، حضرت اقدس والاکامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ، حاج سیرزا حسین خان قزوینی سپهسالار

اعظم که به طغرای اسم همایون مطرز بود، نواب اشرف والا محمد تقی میرزا رکن الدوله، حسنعلی خان گروسی امیر نظام و میرزا حسین خان معتمد الملک».

نشان شیر و خورشید که از زمان ناصرالدین شاه و صدارت امیر کبیر در ایران رایج گردید[۱۷۴]، از نظر جنس و اعتبار بر چند نوع بود که بطور رایج معمولاً بر کلاههای ارتشیان و حتیٰ شاه نصب می‌گردید. از جمله : «شخص همایونی از جنس الماس، امراء تومانات حتیٰ حضرت اقدس والا نایب السلطنه وزیر جنگ از جنس طلا، سرتیپان اول از طلا و نقره با غلبه اجزاء طلائی، سایر مراتب و ارباب مناصب اعضاء و اجزاء طلائی و نقره‌ای به تساوی و سرباز از جنس برنج» و «کلاه سپاهیانی که این نشان‌ها بر آنان نصب می‌گردید از پوست بخارائی بدون مقوا مشتمل بر کلکی از مخمل به طرز کلاه زندیه بود».[۱۷۵]

برای آشنایی با این نشانها تصاویر نمونه‌هائی از این مدالها و نشان‌ها را در انتهای همین فصلِ قاجاریه ارائه داده‌ایم.

## صنایع تسلیحاتی

بخشی از ادوات و جنگ افزارهای این عصر از کشورهای اروپائی وارد می‌شده است. به نوشتهٔ کرزن در سال ۱۸۸۹ م (۱۳۰۶ ه) واردات ایران غیر از شمش مسکوک که اقلام عمده بود و مبلغ آن به ۱۳۶۹۶۰۰۰ تومان می‌رسید، ۵۰۰۰۰ تومان آن فقط صرف خریدهای مربوط به ارتش می‌شد.[۱۷۶]

گزارشات تاریخی دلالت مکرر بر این امر دارد که انواع توپ و تفنگ از کشورهای مختلف همچون اتریش، انگلیس، فرانسه، روسیه و مقدار کمی هم از آلمان یا بصورت مستقیم خریداری می‌گردیدند و یا به صورت اهدائی در اختیار سپاه ایران قرار می‌گرفتند. باروت، چاشنی، فشنگ و چخماق نیز گاهی از طریق همین کشورها تأمین می‌شد که نمونه‌های آنرا در صفحات قبل از نظر گذراندیم. نمونهٔ صریح و روشن دیگر را اعتماد السلطنه در چند مورد به شکل محموله‌های بزرگ تفنگهای سوزنی، مارتینی، شاسپو و وراندل ذکر کرده است.

اما قسمت اعظم این ادوات و مهمات در داخل کشور ایران و در کارگاههای صنایع تسلیحاتی شهرهای بزرگ تولید و تأمین می‌گشت. مهمترین شهرها و کارخانه‌هائی که در دوران ناصرالدین شاه احداث و یا به ساخت ادوات و مهمات مشغول بودند باید از این تعداد نام برد :

۱ ـ کارخانهٔ گلوله ریزی نائیج مازندران.

۲ ـ کارخانه‌های تفنگ سازی در تهران که ماهی ۱۰۰۰ قبضه تفنگ خان دار دنگی می‌ساختند. شیراز، اصفهان، خراسان، خوانسار و گلپایگان هم مشابه چنین کارخانه‌هائی را داشتند.

۳ ـ کارخانهٔ فشنگ سازی تهران که «ماشین آلات آنرا در سال ۱۳۰۳ ه از خارجه آوردند و همه کارهٔ

آن طولوزان فرانسوی بود». یک کارخانه باروت کوبی نیز در «زمین مهران» تهران زیر نظر استنله فرانسوی به فعالیت می‌پرداخت.

۴ـ «کارخانجات جبه خانه» که در تهران و چند شهر دیگر از جمله اصفهان به کار ساخت شمشیر، قداره، سرنیزه، شیپور و سایر ادوات موزیک نظامی می‌پرداختند. به نوشتهٔ کرزن هنوز در اصفهان زره‌های جنگی هم می‌ساختند.(۱۷۷)

۵ـ کارخانهٔ باروت کوبی با «چرخهای ماشین بخار اروپائی» و کارخانهٔ چاشنی سازی تهران که در سال ۱۲۷۸ ه‍ احداث گردیده بود.(۱۷۸)

۶ـ کارخانهٔ بزرگ توپریزی تبریز که در سال ۱۲۶۹ ه‍ توپهای ۳ پوندی تولید می‌نمود.(۱۷۹) در این شهر یک کارخانهٔ باروت سازی بزرگ نیز در حال فعالیت بود و یادگار عصر عباس میرزا به حساب می‌آمد. شهر تبریز وکلاً ایالت آذربایجان به علت مجاورت با دو مرز مهم روس و عثمانی هنوز یکی از مراکز حساس و استراتژیک نظامی ایران محسوب می‌گشتند. شاه و درباریان توجه خاصی به این شهر و ایالت داشتند و به همین دلیل از زمان فتحعلی شاه معمولاً ولیعهد شخصاً حکمرانی آذربایجان را در اختیار داشت تا هم از نظر تأمین امنیت و هم از نظر کسب تجربه برای حکومت نمودن، منظور نظر شاه را تأمین نماید. حضور شاهزادگان و ولیعهدها، استقرار نیروهای جنگاور وزبده و تعلیم دیده توسط افسران خارجی، وجود کارخانه‌های اسلحه سازی و مهمات سازی متعدد، تعیین کارگزاران خبره برای ولیعهد جهت رتق و فتق امور در این ناحیه، دلایل متقنی است بر این مدعا. حتیٰ رضا قلی هدایت در زمان ذکر وقایع سالهای ۱۲۶۸ ه‍ این ناحیه اشاره به «وزارت نظام افواج» این ایالت حساس و انتخاب میرزا نصرالله مازندرانی فقط «جهت سان لشکر و معاملهٔ افواج» آن نموده است. وی به همراه میرزا فضل الله مستوفی و یک هیئت همراه بلند پایه که به مسئولیتهای حساس و مهم آذربایجان برگزیده شده بودند، پس از ورود به تبریز علاوه بر وجود قراولخانه‌های متعدد قبلی، ۶ قراولخانهٔ مجهز جدید هم بر ۶ دروازه شهر احداث کردند.(۱۸۰)

۷ـ کارخانهٔ تفنگ و هفت تیر سازی مشهد که در سال ۱۸۹۰ م لرد کرزن شخصاً از آن بازدید کرد و دربارهٔ آن چنین نوشت: «فرآورده های صنعتی مشهد از جمله هنوز ساختن شمشیرهای شامی بود که مدتها حرفه و کار صنعتگران این شهر به حساب می آمد. می گویند این صنعت را عده ای از مهاجرانی که تیمور برای همین منظور از دمشق آورده بود رواج دادند ... ولی اکنون که تفنگ و هفت تیر جای خنجر و شمشیر را گرفته دیگر این تیغه های شامی طالبی ندارد».(۱۸۱)

۸ـ کارخانه تولید مادهٔ قطران که مورد استفادهٔ توپخانه بود و در رحمت آباد گیلان تولیدات زیادی داشت. با آغاز فعالیت این کارخانه واردات قطران که تا این تاریخ از طریق روسیه تأمین می گشت، قطع گردید.(۱۸۲)

غیراز این مواردی که بطور شاخص نام برده شد، بسیاری از کارگاههای کوچک و بزرگ، صنعتگران بومی و خصوصی، آهنگران و تفنگسازان ایلات و عشایر به کار ساخت انواع ادوات از جمله تفنگهای سر پر مشغول بودند.(۱۸۳)

## قشون و فوجهای ولایات

بخش مهمی از لشکرها و فوجهای مهم ارتش ایران در این دوران، نیروهای مسلح مستقر در ولایات و شهرهای متعدد بودند. آنچه که در اوراق قبل از نظر گذشت، بیشتر نمایانگر فوجهای مستقر در پایتخت بوده و اگر هم اشاراتی به قوای ایالتی شده هیچ کدام بطور دقیق به بررسی موارد جزئی این نیروهای مسلح نپرداخته‌اند. بنابراین برای آشنایی با سازمان قوای ولایات ضروری می نمود به معرفی تعدادی از آنها بپردازیم.

**آذربایجان:** همانگونه که مذکور افتاد، این ایالت یکی از مراکز بسیار حساس و مرزی ایران محسوب می‌شد. به همین علت قوای مسلح این ناحیه ممتازتر از سایر ایالات بود. لردکرزن بخاطر همین حساسیت با دقت اینگونه به تشریح وضع قشون آن پرداخته است:« ... عباس میرزا همهٔ لشکر خود را از آذربایجان فراهم ساخت. هر چند سرانجام شکست خورد ولی در ابتدای نبرد با روسها سربازان او جنگ آوری قابل ستایشی از خود نشان دادند. در آن موقع قشون این ایالت شامل ۲۰۰۰۰ سوار، ۶۰۰۰ پیاده نظام و ۱۰۰۰۰ سرباز پیاده نامرتب بودند. پیاده نظام را بیشتر افسران انگلیسی (و فرانسوی) تعلیم و آموزش داده بودند. سهم نظامی آذربایجان در قشون ایران اسماً بدین قرار است: پیاده نظام شامل سه تومان (لشکر) می شوند. لشکر اول مشتمل بر ۱۱ فوج که ۸ تا از آنها ۱۰۰۰ نفر و ۳ تای دیگر هر کدام ۸۰۰ سرباز دارند. لشکر دوم شامل ۸ فوج که ۴ تای آنها ۱۰۰۰ نفری و ۴ تای دیگر ۸۰۰ نفری هستند. لشکر سوم مشتمل بر ۱۰ فوج که ۲ تای آنها هر کدام ۱۰۰۰ نفر و ۸ تای دیگر ۸۰۰ نفری اند. از این فوجها ۳ تا در حکومت نشین همدان تعلیم می یابند ولی جزو قشون آذربایجانند. جمع اینها ۲۶۰۰۰ نفر است. سواره نظام نامرتب و جنگ آورانش بی‌تجهیزات هستند و از هر بلوک ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفرند فقط ۳ هنگ با عده ای بطور متوسط ۳۵۰ نفر هر کدام لباس متحدالشکل دارند و تابع انضباط نظامی اند و می توان آنها را آماده کارزار به شمار آورد. بقیه فقط افراد سوارند. جمع آنها نیز حدود ۶۸۰۰ نفر می شوند. توپخانه ۱۲ فوج دارد که هر یک شامل ۴۰۰ تن می گردند. آنان در صورت لزوم هر کدام ۴ توپ که با اسب کشیده می شوند و ۶۰ نفر توپچی در اختیار خواهند داشت. بعلاوه توپخانهٔ کوهستانی که هر یک مجهز به ۴ توپ هستند. جمع این گروه هم ۴۸۰۰ نفر می‌شوند. بنابراین مجموع کل قشونهای آذربایجان از پیاده و سواره و توپخانه حدود ۳۷۶۰۰ نفر می گردند... پیاده نظام و افراد توپخانهٔ این ناحیه بدون تردید بهترین سربازان ایرانند. هر

دو دسته به توالی مشق، تمرین، اونیفرم و آشنایی مختصری هم با نظم و انضباط دارند. این عده هر ۳ یا ۴ سال یکبار به مدت ۶ ماه احضار می شوند و بقیه مدت را در خانه‌های خود به سر می برند. ولی چند فوج به مدت طولانی ۲ یا ۳ سال به خدمت اشتغال دارند و به پادگانهای مشهد، کرمان و سایر نقاط ایران اعزام می شوند... اسبهای سواره نظام جثهٔ کوچک ولی زور کافی دارند و پر طاقتند. قسمتی از پیاده نظام با تفنگهای ته پر ورندل و بعضی از واحدهای توپخانه به توپهای ته پر اوکاتیوس تجهیز شده اند. اما اکثریت افراد پیاده نظام تفنگ پاشنه دار قدیمی را بکار می برند... پادگانهای شهرهای بزرگ آذربایجان از لحاظ عده بنابر فصول سال تغییر بسیار می کنند و در تابستان نفرات بیشتر هستند. تا چند سال اردوگاه بزرگ نظامی و تعلیماتی هر ساله در نزدیکی تبریز ترتیب میدادند. و ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سرباز با فرماندهی یک افسر اتریشی به مشق و تعلیمات نظامی می‌پرداخته‌اند. میگویند وی در پیشرفت کار آنها توفیق بسیار داشته، ولی در سال ۱۸۹۰ م (۱۳۰۷ ه) در اردوگاه مزبور فقط ۳۰۰ تن سوار، ۳ فوج پیاده نظام، دو واحد توپخانه و یک توپخانهٔ کوهستانی بود. پادگانهای معمولی لشکرهای آذربایجان بدین شرحند :

تبریز - دو ونیم فوج پیاده، یک هنگ سوار ۱۰۰ نفره قزاق ایرانی که هر ساله برای دولت ۴۰۰۰ تومان خرج دارند و سه توپخانه که در تبریز استقرار یافته‌اند.

خوی - یک هنگ پیاده، یک واحد توپخانه بعلاوه چند نفر توپچی برای توپخانه قلعهٔ آنجا. قلعهٔ خوی که طرح آن از مهندسان اروپائی است، یگانه دژ قابل اهمیت ایران میباشد.

ارومیه - یک هنگ پیاده و یک واحد کوچک توپخانه.

مراغه - یک هنگ پیاده و یک واحد کوچک توپخانه.

ساوجبلاغ - نیم هنگ پیاده و عدهٔ محدودی توپچی.

اردبیل - نیم هنگ پیاده و عدهٔ محدودی توپچی.

برای نگهبانی شاهراه ایالت از حدود میانه تا جلفا و نگه داری ۱۰ پاسدارخانه که غالباً خالی هستند، هر ساله دولت ۱۲۰۰۰ تومان به شاهزاده نصرت الدوله می‌دهد ... ماکو که جای عجیبی در نزدیکی مرز ترکیه است، استحکاماتی از غارهای طبیعی دارد. در آنجا یکی از سرکرده‌های نیرومند محلی بنام تیمور پاشاخان مبلغی از دولت دریافت می‌کند تا ۲۰۰۰ سوار فراهم سازد. ولی عدهٔ بیشتری هم تحت اختیار خود دارد که تا ۱۰۰۰۰ نفر دانسته‌اند و اکثر آنها نیز با سلاح مارتینی - هنریز Marrtini - Henrys و بردانز Berdans مسلح می‌باشند. به هر حال این شخص هیچ فایده‌ای برای ایران ندارد چون کاملاً مستقل است و اعتنائی هم به دستورهای تبریز نمی‌کند ... در مورد تلگراف باید بگویم که علاوه بر خط تلگراف اصلی اروپا که از جلفا به خاک ایران وارد می‌شود و به مقصد تهران از تبریز عبور می‌کند، تلگرافخانه‌های محلی نیز وجود دارند که در دست مأموران ایرانی هستند.

یکی از این خطوط از تبریز تا نمین دربالای آستارا ۱۳۶ میل و تا ساوجبلاغ در کردستان ۱۲۵ میل طول دارد. بعلاوه هم از راه خوی به بایزید در مرز ترکیه و هم از راه خوی به ارومیه در کنار دریاچهٔ شاهی (رضائیه) منتهی می‌گردد.(۱۸۴)

**خراسان**: شمال شرقی ایران از خراسان تا استرآباد نیز همچون آذربایجان یکی از مراکز مهم مرزی ایران محسوب می‌گشت. تهاجم هونها یا هپتالها (هیاطله) در دوران ایران باستان، حملهٔ ترکان (همچون سلجوقیان) در قرون اولیه مخصوصاً قرن ۵ ه، هجوم مغولان در قرن ۷ ه، تهاجم تیموریان در قرن ۸ ه، حملات نظامی پی در پی ازبکان از قرن ۹ ه تا اواخر صفویه و بالاخره تهاجم مکرر ترکمانان از عصر صفویه تا عهد رضا شاه به نواحی شمال شرقی ایران مخصوصاً به دو ایالت خراسان و استرآباد، باعث تجمع بخشی از قوای مسلح بومی و اعزامی از مرکز در این نواحی در طی قرون بوده است. به علت توجه شاه و درباریان به این دو ناحیه، از زمان صفویه به بعد چندین قوم و قبیله مسلح را به این سرحدات کوچانده‌اند تا در برابر این تهاجمات مداوم به دفاع مسلحانه بپردازند. در این مورد نیز در صفحات قبل توضیح مفصل داده شده است. هنری موزر نیز در سفر نامهٔ خود در این باره به سال ۱۸۸۴ م (۱۳۰۱ ه) چنین نگاشته است: «اکراد را از قبل بعنوان ساخلو به نواحی مرزی خراسان کوچاندند تا در برابر هجوم تراکمه مقاومت نمایند. کردها اسرای ترکمان را در تهران می‌فروشند و زنهای ترکمانان تکه را نیز به مبلغ گزاف در اختیار خریداران می نهند. پادشاه ایران برای هر اسیر مرد ترکمان ۵ اسب و برای هر سر آنان ۱۰۰ قران می‌پردازد».(۱۸۵) چنین شرایط متشنج و کینه‌توزانه‌ای مسلماً جنگ و ستیزهای مداوم و فراوانی به همراه داشته است.

حال برای آشنائی با ترکیب قوای مستقر در خراسان و سرحدات آن از جمله پاسگاه مرزی حساس سرخس به گزارش سفر شاهزاده رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه استناد می‌کنیم. نامبرده این گزارش را در سال ۱۲۹۹ ه در زمانی که خود «فرمانروای مملکت خراسان و سیستان» بوده به رشتهٔ تحریر درآورده است:

**کارگزاران ایالت خراسان**: جناب مستشار الملک پیشگاه مملکت خراسان و مصنفات، نواب سهام‌الملک رئیس قشون و کماندان اردو، ابوالفتح خان سرتیپ کشیکچی باشی، محمد خان سرتیپ فوج ترشیزی، میرزا محمد علی خان سرهنگ مهندس، زین العابدین میرزای آجودان اردو، میرزا حسن سرلشکر نویس باشی، سلیمان میرزا، میر معصوم خان طالش ایشک آقاسی باشی، یحیی میرزا، میرزا اسماعیل منشی باشی پیشکاری خراسان.

**عمله جات مخصوص حضرت والا**: میرزا علینقی ملا باشی، میرزا ابوالقاسم حکیم باشی، میرزا هاشم منجم باشی، میرزا ابراهیم خان مستوفی خاصه، میرزا فضل الله منشی خاصه، محمد حسن خان منشی حضور و مهردار، محمد خان قاجار تفنگدار باشی، محمد حسین خان امیر آخور، محمد اسماعیل خان

صندوق دار، غلامحسین خان آبدار باشی و احمد خان نایب کشیکچی باشی.

**صاحب منصبان و سرکردگان افواج سواره و غیره:** میر عطا الله خان ایلخانی و سرکردهٔ سواره تیموری، عباسعلی خان سرتیپ فوج قرائی، افواج و سواره ۳۳۵ نفر، میر قلی خان سرتیپ، ذوالفقار خان سرهنگ فوج کزازی، اسماعیل خان سرهنگ سواره هزاره، محمد خان سرکرده سوارهٔ قرائی، حاجی فرامرزخان سرکرده سواره سبزواری، ذوالفقار خان سرکرده سوارهٔ جمشیدی، محمد شریف خان، سید جناب و فرمان علی بیگ سرکردگان سواره مروی، محمدرضا خان سرکردهٔ سواره خوافی، مرتضیٰ قلی خان سرکردهٔ سوارهٔ افشار، فتح الله خان سرکردهٔ سوارهٔ بیزکی، یارمحمد خان و حیدر خان سرکردگان سوارهٔ خواجه اویماق، عبدالله خان سرکردهٔ سوارهٔ رادکانی، قلی خان سرکردهٔ سوارهٔ عمارلو، حسین خان سرکردهٔ سوارهٔ نیشابوری، میر تیمورخان سرکردهٔ سوارهٔ طالش، گل محمد خان سرکردهٔ سوارهٔ سیستانی، ابوالقاسم خان یاور اول توپخانه، میرزا سید احمد طبیب و جراح نظام، رشید خان امیر آخور توپخانه، فوج کزازی و عراقی ۶۰۰ نفر، فوج قرائی که قدری از آن مأمور ساخلوی کلات هستند ۵۰۰ نفر، شمخالچی حامل تفنگ سوزنی ۱۲۰ نفر، سواره‌ها ۱۸۲۵ نفر، تیموری ۳۰۰ نفر، هزاره‌ها ۴۰۰ نفر، قرائی ۳۰۰ نفر، سبزواری ۲۰۰ نفر، جمشیدی ۱۰۰ نفر، مروی ۱۰۰ نفر، خوافی ۹۰ نفر، افشار ۵۰ نفر، بیزکی ۵۰ نفر، رکابی مشهدی ۵۰ نفر، خواجه اویماقی ۴۵ نفر، رادکانی ۴۰ نفر، عمارلو ۳۰ نفر، نیشابوری ۳۰ نفر، طالش ۲۵ نفر، سیستانی ۲۵ نفر.

**توپخانه و قورخانه:** توپچی و قورخانچی و توپ و قورخانه ۶۶ عدد، توپچی از صاحب منصبان جزء و تابین، قورخانچی از صاحب منصب و تابین ... توپ عراده قورخانه و ملزومات برای عراده، جوال دار ۲ عراده، بی جوال ۲ عراده ۳۵۰ بار، نجار و سراج و آهنگر ۱۰۰ نفر.

سپس دوم ماه رجب رکن الدوله به همراه بقیه برای رفتن به سرخس از «دروازه پائین خیابان مشهد» خارج شده و از سمت راست کشف رود به حرکت در می‌آیند تا به سرخس می‌رسند. پس از ورود به آنجا که یکی از مراکز مهم مرزی و پاسگاه نظامی بزرگی بود، به شرح آن می‌پردازد: «محوطه ارگ سرخس معبر قلعه در همین محوطه و میدان توپخانه است و بجز توپخانه، سربازخانه، قورخانه، تلگرافخانه و عمارت حکومتی بنائی دیگر ندارد و عمارتهای معروضه هم اغلب مخروبه است. کارگزاری، خانهٔ قاضی، مسجد و غیره هم بناهائی به سبک رعیت بی‌شکوه و متفرق ساخته‌اند. سر در دروازهٔ سرخس که یکی دروازه مشهد و دیگری دروازه بخارا نام دارند خیلی منهدم و مندرس می‌باشند. باید چند باب انبار ذخیره و آذوقه هم که دارد تعمیر گردد که لامحاله آذوقه یکساله ساخلو و جمعیتی که از نوکر در آنجاست در انبارهای دیوانی ضبط باشد. دیوارهای محیط قلعه هم اگرچه چندان خرابی ندارد ولی کاه گل و مرمت لازم است. چند موضع دیوار قلعه را از طرف محله عربها و سمت ارگ محض تسهیل خروج و دخول سوراخ کرده‌اند. باید ۱۵۰۰ تومان هم صرف آب‌انباری

نمود که بواسطهٔ قلت آب تابستانی اقلاً مدت چهار ماه آب ذخیره نمایند».

در نزدیکی سرخس قلعهٔ زورآباد هم قرار داشت که از مناطق پاسگاهی مرزی محسوب می‌شد. نیروهای مسلح نظامی و سرحددار مستقر در آنجا را نیز این گونه توصیف کرده‌اند : «قشون فوج قراتی ۵۰ نفر، سوارهٔ جمشیدی ۱۰۰ نفر، توپچی ۲۰ نفر، قورخانه‌چی ۲ نفر، عملهٔ اصطبل ۱۰ نفر، توپ ٦ پوندی بی‌خان ۲ عراده، اسب توپخانه ۲۰ رأس، قورخانه ۵۰ بار ... به تازگی قرار است توپها را روی برجها بکشند و ۲۰۰ سرباز فیروزکوهی و یک یاور هم بیایند ... و مقرر است ۱۰۰ نفر سواره از ترکمانان طرفدار دولت هم به سرکردگی تکه خان برای قراولی و سایر خدمات سرحدداری استخدام نمایند و جیره و مواجب آنها هم مقرر گردد ... اما قلعهٔ سرخس مهم تر است. در آنجا سرباز و توپچی و شمخالچی ساخلو هستند. دور آن دیواری مرتفع به طور مارپیچ با بروج محکم و هم خندقی در ۴ ذرع عرض و ۳ ذرع عمق وجود دارد. دور قلعه سرخس نیم فرسخ می‌باشد که باید خرابی زیاد درون آنرا آباد نمایند». در پایان این سفر سهام الدوله سرتیپ،نیروهای مسلح مرزی را سان دید و سپس دستور داد اسبهای سواره نظام را داغ بزنند.(۱۸۶)

کرزن نیز هفت سال بعد از سفر رکن الدوله، به سرخس رفته و از نزدیک آنجا را مشاهده نموده بود. وی در چند سطر سرخس را اینگونه تشریح کرده است : «برای محافظت مرز از تاخت و تاز ترکمنها قلعهٔ سرخس را بزرگ و به صورت چند پهلو ساخته‌اند که ۲۴ برج دارد و بر رأس آنها توپ‌های کهنه مستقر کرده‌اند. فعلاً حدود ۷۰۰ سرباز و ۱۱ عدد توپ دارد».(۱۸۷) او سپس به تشریح قوای مسلح خراسان می‌پردازد و می‌نویسد : «محاسباتی که می‌کنیم شامل نفرات مزدور محلی و شمخالی‌ها (تفنگچیان) نمی‌شود که به میدان جنگ اعزام می‌شوند. قوای خراسان چنین است:

۱ – **فوجهای ناحیه‌ای** مثل فوج قراترک که از ترشیز و تربت حیدریه گرفته می‌شوند و هر کدام ۸۰۰ نفر و جمعاً ۱٦۰۰ نفرند. دو فوج در بیرجند گرفته می‌شوند و ۱٦۰۰ نفرند، از این ۴ فوج یک گردان از هر کدام مجهز و در ضمن نصف تمام عده در حال مرخصی‌اند.

۲ – **فوجهای غیر ناحیه‌ای** چهار فوجند و معمولاً در آذربایجان تعلیم می‌یابند. سه فوج همیشه در پادگان مشهد آمادهٔ خدمتند و هر فوج ۸۰۰ نفر مسلح هستند. بنابراین ۳۲۰۰ نفر در این ۴ فوج استقرار یافته‌اند که به همراه فوجهای ناحیه‌ای کلاً ٦۴۰۰ نفر می‌شوند.

اما سواره نظام که بیشتر مزدور هستند شامل نیروهای طایفه‌ای می‌باشند و عبارتند از : قبیلهٔ تیموری و تربت شیخ جام ۱۰۲۵ نفر، جمشیدیها ۳۰۰ نفر، هزاره‌ها ۴۵۰ نفر، کردهای زعفرانلو تابع ایلخانیان قوچان ٦۰۰ نفر، کردهای شادلو ۵۰۰ نفر و ترکمنهای گوکلان ۳۰۰ نفر که این دو ایل زیر فرمان ایلخانی بجنوردند، ترکهای درگز ۱۰۰ نفر، کلات نادری ۱۰۰ نفر، قائن و سیستان ۷۰۰ نفر، طبس ۱۵۰ نفر، شهرهای مختلف مثل سبزوار و غیره ۴۰۰ نفر که جمعاً ٤٦۷۵ نفر می‌شوند.

همچنین توپخانه شامل ۲۰ توپ صحرائی سبک در ارگ مشهد، ۲ توپ صحرائی در کلات و ۶ توپ ثابت در سرخس می‌گردند ... بنابراین مجموع قوای مسلح ایالت خراسات حدود ۱۱۰۰۰ نفر خواهند بود».(۱۸۸)

**استراباد**: این منطقه نیز همچون خراسان وضعیت حساس و مشابهی داشت، با این تفاوت که این ایالت بزرگ علاوه بر آنکه از سمت شمال شرق و از طریق دشت گرگان در تیررس تهاجمات ازبک و بویژه ترکمانان بود، از سوی راه آبی دریای خزر هم مورد توجه روسها قرار داشت. مخصوصاً آنکه از زمان محمد شاه روسها عملاً حضور نیروهای مسلح خود را در ۲۵ کیلومتری شمال غربی شهر استرآباد (مرکز ایالت استرآباد) یعنی جزیرهٔ آشوراده علنی کرده بودند. آنهایک نیروی دریائی کوچک را در این جزیره مستقر نمودند و بتدریج از کانال تجاری نیز قدم به بندرگز (۱۰ کیلومتری غرب آشوراده) نهادند. به همین علت در ژانویه ۱۸۸۱ م (صفر ۱۲۹۸ ه) بین چکشلر و استرآباد سیم تلگراف بسیار مجهزی کشیدند. در اهمیت استرآباد برای روسها (و حتیٰ انگلیسیها) همین بس که روزنامه‌های اروپائی آن عصر حساسیت زیادی به روابط تجاری مردم منطقه استرآباد با روسها نشان می‌دادند. از جمله در ژانویه ۱۸۵۷ م روزنامه نیویورک ویلی تریبون چندین مقاله دربارهٔ اهمیت آشوراده در استرآباد نوشت و این ناحیه را از نظر مسیر روسیه - دریای خزر و پایگاههای هشترخان، باکو و استرآباد بسیار با اهمیت و باارزش توصیف نمود.(۱۸۹)

لرد کرزن، ژاک دمورگان، مسیو بوهلر و سایکس از جمله کسانی بودند که در دورهٔ ناصرالدین شاه از استرآباد دیدار کردند و یادداشتهائی مهم از خود باقی گذاشتند. در اینجا فقط به بخشی از یادداشتهای کرزن در ذکر اهمیت این ناحیه استناد می‌کنیم: «... عدهٔ نظامی ولایت استرآباد ۳۸۰۰ نفر است که از آن میان پادگانی ۳۰۰ نفری در آق قلعه استرآباد در ساحل گرگان رود (۱۸ کیلومتری شمال استرآباد) مستقرند. ۲۹۰۰ نفر هم اخیراً در آن حدود اردوگاه درست کرده و بقیه در اطراف پراکنده‌اند. آنها (متفرقین) اصلاً اسلحه ندارند و بقیه هم از خدمت غایبند. اهمیت ناحیهٔ استرآباد در سه چیز خلاصه می‌شود: ۱- پایگاه نظامی دریائی روسها در آشوراده ۲- نظارت بر جادهٔ میان دریای خزر و شاهرود (به سوی خراسان) ۳- تابعیت ترکمنهای یموت که بین رودهای گرگان و اترک اقامت دارند ... نیروی دریائی روسها در آشوراده شامل ۵ کشتی، یک ناو و ۴۰ توپ به فرماندهی یک افسر روسی است ... با ورود روسها به آشور ۴ سال بعد سرجان مکنیل از این اقدامات آنها مطلع گردید. سپس روسها ۲ سال بعد (۱۸۴۶ م) تأسیساتی در آشور درست کردند ... کشمکش تا سال ۱۸۶۶ م (۱۲۸۲ ه) ادامه یافت و حتیٰ شاه مجبور شد به آشوراده بیاید ... البته روسها از زمان آقامحمد خان قصد ایجاد پایگاه نظامی - دریائی در ساحل جنوب دریای خزر در اشرف (بهشهر فعلی) یا استرآباد داشتند. مثلاً در سال ۱۷۸۱ م استحکامات نظامی آنها در حاشیهٔ اشرف وجود

داشت که آقا محمد خان به بهانه‌ای گروهی از افراد آن را به یک ضیافت جمعی دعوت نمود و همگی را دستگیر کرد. سپس دستور داد توپهای آنها را ضبط و استحکاماتشان را ویران کردند و به قولی افسران روسی را به زنجیر کشیده با ضربات شلاق به کشتی‌هایشان برگرداندند ... در این تاریخ (۱۸۸۹ م) قشون‌کشی بزرگ شاه ایران علیه ترکمنهای یموت در ناحیهٔ استرآباد انجام می‌گیرد. ترکمنها شورشی عظیم به راه انداخته‌اند. ۱۳۰۰۰ تن سرباز به فرماندهی والی خراسان و خانهای بجنورد، قوچان و شاهزاده حاکم استرآباد همگی بر ضد آنها وارد میدان جنگ شده‌اند و موفقیتی هم حاصل نکرده‌اند زیرا امیر خان سردار حاکم استرآباد مواجب سربازان را به جیب خود ریخته».(۱۹۰)

برای دفع این تهاجمات و شورشها، از زمان شاه عباس تا دورهٔ قاجار چندین بار قبایل و طوایف مسلح را به این ناحیه کوچاندند تا سدی مقاوم در برابر آنها ایجاد نمایند. از جمله باید از کوچ کردها به این ناحیه نام برد که اهالی کرد محله (کردکوی فعلی در ۲۰ کیلومتری غرب گرگان) بازماندهٔ همین طایفه‌اند. اما این معضل نیز همچون مشکلات غامض سرحدات خراسان، تا آخرین سالهای حکومت قاجار حل نشده باقی ماند.(۱۹۱)

متأسفانه نیروهای مسلح محلی این ایالت نیز به دلیل داشتن خصلت خانخانی و ایلاتی خود هرگز نتوانستند وحدت رویهٔ نظامی قالب توجهی را در پیش گیرند و نقش مؤثری در موازنهٔ قدرت این ناحیه ایفا نمایند. ترکیب قوای مسلح و نظامی استرآباد را اعتماد السلطنه در اوایل حکومت ناصرالدین شاه چنین بر شمرده است :

- دستهٔ جمعی میر نقی خان سرتیپ از فندرسک و کتول
- دستهٔ جمعی عبدالصمد خان سرتیپ پیاده مقصودلو
- دستهٔ جمعی تمسکنی محمدخان سرکرده
- دستهٔ ساوری جمعی عیسیٰ خان
- دستهٔ بالا شاه کوهی جمعی محمد علی خان
- دستهٔ بالا شاه کوهی جمعی آقا عبدالرحمان سرکرده
- دستهٔ سدن رستاق جمعی محمد قلی خان
- دستهٔ انزانی جمعی محمد علی خان
- دستهٔ نردین با جمعی افراسیاب خان سرکرده
- دستهٔ استرآباد رستاق جمعی فتحعلی خان سرکرده
- دستهٔ بلوچ علی اکبر بیک
- دستهٔ بلوچ و حاجیلر جمعی علی اصغر بیگ
- دستهٔ غلامان استرآبادی جمعی علی خان آقای قاجار

- دستهٔ گلدی خان ریش سفید طایفهٔ جعفربای (ترکمنهای طرفدار دولت ایران)
- دستهٔ ایل کمدی نظر ریش سفید آتابای محمد قلی خان
- دستهٔ امیر خان آتابای ملا باقر خان
- دستهٔ سوارهٔ ترکمنهای یموت و گوکلان جمعی حسین قلی خان یوز باشی
- دستهٔ کتول جمعی علی محمد خان سرکرده
- دستهٔ لیوانی سپر جمعی اسداله خان سرکرده.(۱۹۲)

بطور کلی نیروهای نظامی ایالت استرآباد ( از گنبد قابوس تا بندرگز فعلی) در این دوران در شرایط اضطرار و بسیج قوا شامل چند بخش می‌شدند: الف) قوای محلی شامل دسته‌های ذکر شده ب)قوای اعزامی از مرکز پ) قوای ایالات مجاور بویژه خراسان (بجنورد و قوچان) ت) سواره نظام آن بخش از ترکمنهائی که طرفدار دولت ایران بودند از جمله تیره‌های دو طایفهٔ بزرگ ترکمن یعنی جعفربای و آتابای ث) قوای مسلح چریک طوایف کوچ داده شده به این ناحیه مثل کردهای اسکان یافته در کردمحله.

خوزستان: حاج میرزا عبدالغفار نجم الملک در سال ۱۲۹۹ ه بدستور ناصرالدین شاه برای بازدید و ارزیابی از سد اهواز و سایر کارهای مهندسی به خوزستان اعزام گردید. نامبرده گزارش مفصلی از این ایالت تهیه نمود که ما بخشی از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم : «... در شوشتر که ۲۰۰۰۰ جمعیت دارد یک فوج سرباز بروجردی در آنجا ساخلو است. ۲۲ عراده توپ در خوزستان موجود می‌باشد که یکی در فلاحیه، یکی در حویزه، ۵ تا در محمره و بقیه در شوشترند. ولی همگی زنگ خورده و شکسته افتاده و قورخانه ندارد. در این سرحدات اولیٰ آن بود که همیشه چند عراده توپ معتبر باشد نه این توپها ... توپچی بظاهر گدا، گرسنه، مندرس و ژولیده ولی باطناً پولدار، نزول بده، خود نوکر شیوخ و ولاة اعراب است ... فوج سیلاخور که ۸۰۰ نفرند به سرهنگی رضا خان ساخلو در خوزستان خیلی خوب سلوک می‌کنند ... جمعیت بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ ۵۰۰۰۰ خانوارند که ۱۰۰۰۰۰ تفنگچی رشید از آنها بیرون می‌آید و اقلاً ۲۵۰۰۰ الیٰ ۳۰۰۰۰ سوار ... صنعت مردم و ایل حویزه حدادی (آهنگری و اسلحه سازی)، زرگری، نجاری، بلم و ساختن دهنه و رکاب است و شهره‌اند. در حویزه یک نفر غیر عرب سکنیٰ ندارد و مأموری از دیوان نیست. فقط دو نفر توپچی برهنه که برای وصول جیره ناچارند هزار تملق از والی بنمایند. دولت هنوز استیلائی بر این ملک ندارد. حصار شهر بکلی خراب شده. وکیل توپخانهٔ حویزه با شکایت و وساطت برای لباس و جیره آمده بودند ،آنها چهارپایان توپخانه را چون آذوقه و علیق نداشتند به دزفول فرستاده بودند. اینها همگی مندرس و پریشان بودند ومایهٔ رسوائی برای دولت ایران. در محمره (خرمشهر) توپخانه و قورخانه معتبر نیست جز ۶ عراده توپ که محل آنها در زمین پست است و گاه مَد رود کارون آبش

آنها را فرا میگیرد. چرخهای آنها پوسیده و حتیٰ ایوان جلو توپخانه را آب شسته و رفته ... ایلات مختلف در این نواحی همگی دارای تفنگچیان از ۱۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر دارند ... در فلاحیه سابقاً ۶۰ عراده توپ بود، بعضی را خود شیوخ از باروت انباشتند و دهانه‌اش را گرفته آتش زدند و خرد نمودند. بعضی را به فلاحیه انداخته و بعضی را دولت حمل به شوشتر کرده ... در بین راه شوش به دزفول کریم‌خان که پیرمردی با ۶۰ سوار بنام قراسوار که از سرحدات مراقبت می‌کردند و از دیوان اعلیٰ مواجب می‌گیرند ... تفنگهای سوزنی و دنگی قسمتی از تفنگهائی است که نیروهای مسلح مختلفه دراختیار دارند ... ایل بهمه ۵۰۰۰ خانوار و جزو بهبهان هستند که سرکردگی آنها بدست جعفرخان و همگی دزد و ثروتمندند چون اغلب موارد به اطراف دستبرد می‌زنند و پنج شش هزار تفنگچی خوب دارند».(۱۹۳)

نظرات کرزن هم دربارهٔ شوشتر و اسبهای نقاط مختلف از جمله خوزستان چنین است : «قورخانهٔ شوشتر وصل به ارگ شهر است و محتوای ۳۰۰۰ تفنگ ورندل می‌باشد. پادگان ۶ گروهان پیاده و یک دسته توپخانه با ۲ توپ کوهستانی دارد. در قورخانه چند توپ برنجی نیز هست که یکی مال دورهٔ صفویه و دیگری را برای نادر شاه در حویزه قالب ریخته بودند و سومی اهدائی نیکلای اول روسیه به عباس میرزا در پایان جنگهای آن دوره است ... اسبهای ایرانی بسیار معروفند. در شمال اسب ترکمن و در جنوب غربی در نواحی خلیج فارس اسبهای عربی خرید و فروش می‌شوند. ولی اسب ایرانی مخصوصاً از نسل ترکمن برای سواره نظام ارتش ممتازترند.قاطر هم بیشتر در حوالی اصفهان، شیراز، کازرون، سرزمین بختیاری بین اصفهان و شوشتر و نواحی کوهستانی بین شوشتر و دزفول، پرورش داده می‌شوند».(۱۹۴)

**سیستان** : به نوشتهٔ کرزن «سیستان بوسیله نایب الحکومه امیر قائن نگه‌داری می‌شود. یکی از دو هنگ پیاده ۱۰۰۰ نفری که در واقع کمتر از ۸۰۰ نفر سربازی هستند که از سراسر ولایت فراهم می‌شوند، در اینجا مستقر گردیده‌اند. همچنین عده‌ای سوار و چند توپ هم آنجاست ... خدمت سربازی شغلی دائمی و در خانواده‌هائی که سرباز می‌دهند موروثی است. اسلحه آنها تفنگی است که در ایران ساخته می‌شود. یک سال در میان به آنها اونیفرم می‌دهند و سالانه ۲۰ قران حقوق و ۷/۵ من گندم. هنگامیکه در خود سیستان مشغول به خدمت باشند جیره‌ای نیز دریافت می‌کنند».(۱۹۵)

**شیراز** : در شیراز ظل السلطان برادر ناصرالدین شاه حکم می‌راند. به نوشتهٔ دکتر فووریه طبیب مخصوص شاه که سه سال (۱۳۰۶ - ۱۳۰۹ ه) در ایران بود: « ظل السلطان بر تمام جنوب ایران حکومت می‌کرد و قشونی برای خود در منطقه بوجود آورده بود آنچنانکه به راحتی می‌توانست بر برادرشوریده و مدعی سلطنت شود».(۱۹۶)کرزن نیز می‌نویسد: «ظل السلطان حکومت نواحی اصفهان و شیراز را دارد. وی لشکریانی در اصفهان فراهم ساخته و برای آنها اونیفرم پروسی (آلمانی) با

کلاهخود انتخاب کرده. تا ۳ سال پیش (۱۸۸۶ م) لشکر تحت فرماندهی وی ۲۴ فوج پیاده با ۱۵۸۰۰ نفر، ۶۰۰۰ تفنگ، ۱۰ توپخانه و ۸ دسته سوار بودند که جمعاً ۲۳۰۰۰ نفر می‌شدند. اینک در سربازخانه‌ها و انبارها تدارکات جنگی برای ۱۰۰۰ سواره نظام و ۱۰۰۰۰ پیاده نظام آماده دارند. در اصطبل آنها ۷۰۰۰ اسب نگهداری می‌شود. کریم خان با عنوان «میرپنج» فرمانده سواره نظام ظل‌السلطان است».(۱۹۷)

**بختیاریها:** ایل بختیاری از گذشتهٔ دور نمونه‌ای از جنگاوران دلیر عشایری بحساب می‌آمدند که همیشه مورد توجه حکومتگران بودند. در این عصر نیز از سوارکاران و تیراندازان زبده قشون ایلی ایران بویژه در غرب کشور محسوب می‌گشتند. کرزن در دیدار از مناطق تحت سیطرهٔ آنان می‌نویسد: «بختیاریها در اسب سواری مشهورند. آنها در تیر زدن با تفنگ ساچمه‌ای و چه با فشنگ بخصوص از فاصلهٔ کم بسیار ماهر هستند ... اسماً دولت اختیار دارد که یک سوار و ۲ پیاده از هر ۱۰ خانواده سربازگیری کند ولی عملاً فقط ۲ فوج سوار بختیاری است که هر کدام ۱۰۰ سوار مجهز و آماده دارد که یکی از آنها در تهران مستقرند. هر دو دسته تحت فرماندهی یکی از افسران جوان خانوادهٔ ایلخان این اقوام هستند. این ۲ فوج را ایلخان نگهداری و مجهز می‌کند و اسبهای آنها را نیز فراهم می‌آورد ... اینها به جای کلاه سیاه، کلاه سفید بر سر می‌گذارند و از شاه مواجب می‌گیرند آن هم به صورت تخفیف عوایدی که ایلخان باید بپرازد. ایلخان قادر است ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر آمادهٔ جنگ کند».(۱۹۸)

**نیروی دریائی:** ایران در دو منطقهٔ شمال و جنوب مشرف به آبهای ساحلی و دریاست. در این دوران، این مرز و بوم از طریق دریای خزر در برابر روسها و در جنوب درناحیهٔ خلیج فارس در مقابل کشورهای استعماری مخصوصاً انگلیسیها و همچنین شیوخ و اعراب ساکن بنادر ساحلی، کاملاً بدون محافظ و بری از هر نوع نیروی دریائی بود. در خلیج فارس حاکمان نقاط مختلف که پی به ضعف دولت ایران برده بودند هر از چندگاهی سر به شورش بر می‌داشتند. از جمله حاکم مسقط که اکنون در عصر ناصرالدین شاه سر از اطاعت بر تافته بودواز درآمد ۲۵۰۰۰ تومانی این ناحیه فقط ۴۰۰۰ تومان و آن هم با اکراه به خزانهٔ دولت ایران می‌سپرد.(۱۹۹)

اولین اقدام برای ایجاد «قوای بحریه» در دریای خزر پس از نادر شاه، توسط حسینقلی خان قاجار معروف به جهانسوز (برادر آقا محمد خان قاجار) انجام گرفت. وی که در اواخر حکومت زند در زمانیکه برادرش آقا محمد خان گروگان دربار کریم خان بود، در ناحیهٔ استرآباد و دامغان به کر و فر مشغول گشت. سپس برای اینکه ساحل آبی منطقه تحت حکومت خود را از تهاجم گروهی از تراکمه و روسها در امان نگه بدارد، به نوشتهٔ ژان گوره به بندر جز (بندر گز فعلی) آمد تا نیروی دریائی کوچکی را با حمایت بخشی دیگر از تراکمه که با وی پیوند داشتند و دارای قایقهای کوچکی

بودند،تأسیس نماید. بعلاوه ایجاد چنین نیروی دریائی برای اهداف بعدی او در جهت تصرف ایالات دیگر سواحل جنوبی دریای خزر از جمله گیلان و مازندران ضروری می‌نمود.(۲۰۰) روسها هم چنانکه قبلاً ذکر گردید طبق مادهٔ ۵ عهدنامهٔ گلستان اجازهٔ کشتیرانی آزاد در دریای خزر را بدست آورده بودند. سپس در مادهٔ ۸ عهدنامه ترکمنچای هم بر این حق و اختیار مجدداً تأکید شده بود.(۲۰۱) آنها اندکی بعد توانستند به بهانه سرکوب تراکمه مزاحم، نیروی دریائی خود را به ساحل جنوب شرقی خزر یعنی آشورادهٔ استرآباد بیاورند. اعتمادالسلطنه چند صباحی بعد در ماه شوال ۱۲۹۳ ه به این جزیره آمد و پس از بازدید از آنجا چنین نوشت: «روسها ۲۴ عراده توپ در اینجا دارند وکشتی‌ها که ۲ عراده توپ در خود جزیرهٔ آشور است و ۲۲ تای دیگر در کشتی‌ها قرار گرفته‌اند».(۲۰۲) بنابراین عدم وجود یک نیروی دریائی در این آبها سبب شده بود متجاوزان به راحتی در آبهای ایران جا خوش کنند.

در جنوب یعنی در آبهای خلیج فارس نیز چندین بار انگلیسیها قول مساعد به فتحعلی‌شاه برای تشکیل نیروی دریائی داده بودند، ولی هیچ یک از آنها جنبهٔ عمل به خود نگرفت. تقاضاهای مکرر حکام محلی ایرانِ ساحل شرقی خلیج فارس برای سرکوب عوامل عصیانگر عرب در جزایر متعدد مخصوصاً در بندر عباس، مسقط و بحرین، سرانجام ناصرالدین شاه و صدر اعظم او را بفکر چاره جوئی انداخت تا درپی خرید ناوگانهای رزمی برآیند. ابتدا امیرکبیر از شیل تقاضا نمود کشتی، ملوان و مهندسین متعدد انگلیسی را در اختیار ایران بنهند. شیل این خواسته را با پالمرستون در میان گذاشت ولی مورد قبول قرار نگرفت.(۲۰۳) پس از مرگ امیر کبیر، براساس گزارشهای امیر نظام گروسی و جان داود، این مسئولیت را شاه شخصاً به عهده گرفت و دستور خرید دو فروند کشتی جنگی را صادر کرد. بدنبال این تصمیم مجموع اقدامات امیر نظام گروسی (میرزا حسنعلی خان) که در آن زمان سفیر ایران در فرانسه بود تحت عنوان «مجموعه راپورتهای سفارت پاریس» در سال ۱۲۷۸ ه (۱۸۶۲ م) تنظیم گشت که هم اکنون به صورت نسخه‌ای خطی در کتابخانهٔ ملک تهران موجود است.

به استناد بر این نوشته‌ها، شاه از امیر نظام خواسته بود دربارهٔ خرید کشتی از دول فرنگ مطالعاتی بنماید. امیر نظام هم ضمن ترجمه پیشنهاد «اتحادیهٔ کشتی سازان انگلستان» نظراتی پیرامون انتخاب فرمانده، افسران و ملتهای آنان ارائه داده است که به اختصار به ذکر آن می‌پردازیم : «... در باب تعیین قیمت و شرایط اتمام دو دستگاه کشتی جنگی بادبانی و متعلقات آن از روزی که به زیارت تعلیقهٔ عالی قرین افتخار شده به تحقیقات این کار پرداختم وبنابر رجحان کشتیهای انگلیس تحقیقات لازم و اتمام این فرمایش را در کارخانجات انگلیس بهتر و مناسبتر دانستم لذا به توسط کاپیتان لنج که یکی از خیرخواهان واقعی دولت علیه است و سالها داخل خدمت بحریه دولت انگلیس و کاپیتان جنگی بوده به یکی از کارخانجات معتبر لندن رجوع کرده شرح مفصلی بر تحقیقات لازمه نوشتم و به

لندن فرستادم. بعد از چند روز رئیس کارخانهٔ مزبور جواب تحقیقات بدین ترجمه نوشته بود : با جماعت کشتی سازان انگلیسی که رئیس آنها ویکرم است در جواب استفسارات جناب ایلچی ایران در باب دو دستگاه کشتی جنگی که هر یک حامل ۲۰ عراده توپ ۲۴ پوندی باشند و شروط لازمهٔ آن اظهار می‌نمائیم که جماعت کشتی سازان برای ساختن این دو کشتی با کمال میل حاضریم. اما شرط لازم آن است مصالح کشتی و سطح خارج آن به عینه مانند کشتیهای بخار باشد که مکرر برای دولت انگلیس ساخته‌ایم، و آراسته خواهند بود به آلات و ادوات شایسته از قبیل سکان و بادبان و عمودها و زورقهای کوچک و لنگر و زنجیر ... قیمت هر یک از این دو کشتی ۱۷۶۰۰ لیره است و از این مبلغ ۳۰۰ لیره برای اسباب لازمهٔ کشتی از قبیل ظروف و آلات متنوعه صرف خواهد شد. اندازهٔ هر کشتی بر حسب طول ۱۲۵ قدم و بر حسب عرض ۳۳ قدم و ارتفاع ۱۶ قدم و ۱۰ انگشت و حمل آن معادل ۶۰۹ تن خواهد بود. علاوه بر قیمت کشتی، قیمت ۲۰ عراده توپ ۲۴ پوندی و ۲ عراده توپ زورقی با جمع اسباب و آلات به ضمیمه ۸۰ کیسه گلوله برای هر توپی با تفنگهای ۶ خان و طپانچه‌ها و سایر اسلحه و آلات برای چند نفر توپچی و عملهٔ کشتی موافق قانون بحریه دولت انگلیس ۳۶۱۰ لیره خواهد بود. تعهد می‌نمائیم که هر یک از این دو کشتی را از روز امضای قرار نامه تا مدت ۷ ماه حاضر نمائیم و اگر دولت ایران می‌خواهد که این دو کشتی در خلیج فارس به وکلای آن دولت تسلیم شوند، برای هر کشتی ۳۰۰۰ لیرهٔ دیگر لازم خواهد بود. قیمت کشتی مزبور در ۴ قسط بالسویه بدین تفصیل باید پرداخت شود: قسط اول در روز امضای قرارنامه، قسط دوم در وقتیکه استخوان‌بندی کشتی به اتمام رسیده و هیئت نوعی پذیرفته باشد، قسط سوم وقتیکه آنها را به آب بیندازند و قسط چهارم وقتیکه در رودخانه تمس حاضر به حرکت و آمادهٔ تحویل باشند. اگر ایران خواسته باشد که کشتیهای مزبور در خلیج فارس به کارگزاران او تحویل شود، می‌توانیم در بیمه‌خانه‌های معتبر لندن آنها را بیمه کنیم که اگر تا رسیدن به خلیج فارس صدمه و آسیب به آنها برسد یا اسباب و آلات آنها شکسته و تلف شود، جماعت بیمه کنندگان به همه جهت از عهدهٔ غرامت وارده برآیند ... صاحب منصب و عمله‌ای که برای یک فروند کشتی لازم هستند، به این قرارند :کاپیتان یک نفر، نایب اول ۳ نفر ، نایب دوم ۳ نفر، جراح یک نفر، کشتیبان و سایر عمله جات ۸۸ نفر. مقدار مواجب کاپیتان و سایر صاحب منصبان او نظر به قابلیت و شعور ایشان همیشه تفاوت دارد. اقلش این است :کاپیتان ۶۰۰ لیره، نایب و جراح نفری ۲۰۰ لیره، وکیلها و سرجوخه نفری ۶۰ لیره. مواجب عملهٔ کشتی که از اهل ایران باشند موافق قرار متداولهٔ آن مملکت خواهد بود ....

این است ترجمه تفصیلاتی که رئیس کارخانهٔ کشتی سازی لندن در جواب تحقیقات من نوشته بود. در این ضمن چند فقرهٔ دیگر عرض می‌کنم که اگر رأی مبارک شاه به اتمام کشتی جنگی گرفته باشد، محض نبودن ذغال سنگ در بنادر خلیج فارس از محسنات کشتی بخار صرف نظر نباید کرد،

زیرا اگر چه کشتی بخار قدری گران‌تر است اما محسنات آن به همه جهت ثابت و تحصیل ذغال سنگ به هر طوری میسر می‌گردد».[۲۰۴] امیر نظام انتخاب کاپیتان و کارکنان کشتی از میان فرانسویها را نمی‌پسندید زیرا آنان را خودستای و عیب جوی می‌نامید. انگلیسیها را هم در خلیج فارس زیاد قابل اعتماد نمی‌دانست ولی با هلندیها به پیشنهاد شاه موافقت داشت. وی بعد از ارزیابیهای مکرر قیمت هر کشتی‌را به پول ایران «معادل ۵۴۴۹۰ تومان و ۶۰۹ تُن انگلیسی را معادل ۲۳۱۴ خروار به وزن ۸ عباسی از قرار یک من ۶۴۰ مثقال» دانسته است.

در مجموعهٔ اسناد وزارت امور خارجه ایران گزارشی موجود است که براساس آن هزینه نگهداری وادارهٔ یک تا ۴ کشتی با صورت ریز مواجب کارکنان و در آمدی که در نتیجهٔ حمل مسافر عاید دولت ایران می‌کرد، مشخص گردیده است. این گزارش در سال ۱۲۸۱ هـ و کمی بعد از «کتابچهٔ عرایض» جان داوود بدین گونه تنظیم شده بود: «برآورد مخارج لازمه به جهت یک کشتی ۱۲۰۰ تن بار، با جمع ملزومات و تعلیقات آن که از دریای عمان به آبهای احمر و جده سفر بکند و مدت سفرش ۲۴ روز الیٰ منتها یک ماه طول بکشد که ۱۶ و ۱۷ روز رفتن و برگشتن و هشت روز توقف در جده باشد، زغال سنگ در هر ماهی ۲۵۰ تن از قرار ۴ لیره می‌شود ۱۰۰۰ لیره، مخارج بندر و دریای احمر تخمیناً در هر ماهی ۵۰ لیره، بیمه خود کشتی از قرار ۱۰٪ می‌شود ۳۵۰۰۰ لیره، مخارج راهنما و چراغ ۵۰ لیره، مواجب ۳۸ نفر در ماه ۳۰۰ لیره بدین شرح: صاحب منصب ۴ نفر، عمله ۳۰ نفر، مهندس ۲ نفر، کاپیتان ۱ نفر، جراح ۱ نفر، آذوقه به جهت ۴۰ نفر تخمیناً ۱۰۰ لیره که جمع همه ۱۸۰۰ لیره می‌گردد».

پس از امیر نظام گروسی در سال ۱۲۸۶ هـ میرزا یوسف خان مستشار الدوله به این سمت منصوب شد. وی به ادامهٔ این اقدامات پرداخت و در ذیحجه همین سال طی نامه‌ای گزارش کامل کار خود را دربارهٔ خرید کشتی از فرانسه برای شاه ارسال کرد.[۲۰۵]

با توجه به این تحقیقات و تلاشها، انگلیسیها هرگز حاضر به همکاری با ایران نشدند، زیرا وجود یک نیروی دریائی در این منطقه با منافع آنها سازگار نبود. سر انجام در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا (۱۸۸۳ م)، وی با قیصر ویلهلم اول و صدر اعظم بیسمارک مذاکرات طولانی نمود. سپس طی مکاتبات محرمانه‌ای روابط سیاسی با آلمان در دستور کار دولت ایران قرار گرفت و با اعزام میرزا رضا خان مؤید السلطنه بعنوان اولین وزیر مختار ایران به برلن، سفارت ایران در آنجا نیز گشایش یافت.[۲۰۶] در پی آغاز روابط دیپلماتیک، در همین سال مخبر الدوله (مرتضیٰ قلی خان ضیع الدوله) راکه در آلمان تحصیل کرده بود به این کشور فرستادند تا زمینه را برای خرید چند ناو جنگی آماده نماید. وی نیز به نوشتهٔ کرزن «پس از مذاکرات طولانی و اخذ صورت بهای خرید و چانه زدنها، **کشتی بخار** پرسپولیس را با ظرفیت ۶۰۰ تن و ۴۵۰ اسب قوه در ژانویه ۱۸۸۵ م (۱۳۰۲ هـ - ۱۲۶۳

ش) خریداری نمود و از بندر کشتی سازی برمرهاون به همراه ناوبانها و افراد آلمانی روانهٔ خلیج فارس کرد. با همین کشتی وسایل وافزارکشتی کوچک دیگری حمل و در محمره بهم نصب گردید که همان کشتی سوزا (شوش) ۲۵۰ تنی بود. بهای دو کشتی ۳۰۰۰۰ لیره و هزینه نگه‌داری سالانهٔ آنها ۳۵۰۰ لیره برآورد شد. پرسپولیس اینک با ۴ توپ ۷/۵ سانتی متری کروپ مجهز می‌باشد و در اصل به دو منظور کلی بمباران حدود ساحلی و ارعاب حکام محلی و شیوخ و دیگر حمل خرما و مسافران ساخته شده است ... من این کشتی را در یکی از سفرهای اتفاقی در بندر لنگه بازدید و بررسی دقیق کردم. چهل تن ایرانی و عرب کارگر داشت بعلاوه ۴ افسر آلمانی که زبان انگلیسی را در حوزهٔ خلیج فارس فراگرفته بودند ... این کشتی غیر از ۴ توپ کروپ، دو توپ برنجی برای مراسم شلیک‌های سلام و همچنین ۴۰ دستگاه تفنگ موزر نیز داشت».(۲۰۷)

این دو کشتی تا مدتها توسط ملوانان آلمانی اداره شدند، سپس کارکنان و فرماندهان ایرانی جانشین آنان گشتند. نخستین ناخدای ایرانی کشتی پرسپولیس «ناخدا ابراهیم» بود که برای او لباس مخصوص با ۳ نوار طلائی روی آستین، کت با پاپیون مشکی، شمشیر نقره‌ای و تکمه‌های طلائی مهیا کردند. حقوق کارکنان این کشتی در آن سالها بدین قرار بود: ۱- حقوق سالانهٔ فرمانده کشتی ۱۰۰ تومان ۲- حقوق سالانهٔ افسران زیردست ناخدا ۵۰ تومان ۳- حقوق مکانیکها هر نفر ۲۰ تومان ۴-حقوق ملوانان ۱۰ تا ۱۵ تومان.

کشتی پرسپولیس بعدها بخاطر پرداخت حقوق کاپیتانها، افسران و سایر کارکنان هزینه زیادی برای دولت ایران ببار آورد آنچنانکه مجبور شدند برای برآورد هزینه‌های آن یکبار جلسهٔ «شورای وزیران» تشکیل دهند. دولتمردان ایران فقط در سال ۱۳۰۳ هـ مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان برای مخارج کشتی اختصاص داده بودند. تنها عملیات بزرگ نظامی این کشتی هم شرکت در قشون کشی احمد دریا بیگی حاکم بوشهر به بندر لنگه بود. سرانجام هم در سال ۱۳۱۳ هـ در بوشهر به گل نشست و اندکی بعد وسایلش را برای کارهای متفرقه مورد استفاده قرار دادند.

آخرین تلاشهای انجام شده برای نیروی دریائی ایران در عهد قاجار، زمان حکومت احمد شاه انجام گرفت و آن خرید ۴ ناوچهٔ جنگی بنامهای آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان به کمک مسیو پاتری هلندی بود. این چهار ناوچهٔ خریداری شده از انگلیسی‌ها، در امر مبارزه با قاچاقچیان هم بکار گرفته شدند. سوخت این ناوچه‌های ۷۵ تنی ابتدا ذغال سنگ بود که اندکی بعد با تغییرات مختصر در موتورشان، آنها را به نفت سیاه تبدیل کردند.(۲۰۸)

### مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هـ / ۱۸۹۶ - ۱۹۰۶ م)

او چهارمین پسر ناصرالدین شاه بود که چهل روز پس از مرگ پدر به تهران آمد و در سن ۴۵

سالگی به کمک سواره نظام قزاق که از نیروهای مهم دارالخلافه محسوب می‌شدند، بر تخت سلطنت نشست.[۲۰۹] وی آدمی بیمار، رئوف و تحت نفوذ خانها و خاندانهای بزرگ جاه طلب قاجار بود. شاید به همین علت مورد توجه اشراف درباری و حتیٰ روسها قرار گرفت.[۲۱۰]

این اشراف چند ماه پس از آغاز حکومت سلطان جدید برای تسلط بر ارتش، وزارت جنگ (سرداری کل سپاه) راکه بعد از صدراعظم بالاترین مقام در ایران آن روز به حساب می آمد، به محمد باقرخان سردار اکرم سپردند و «جمیع ادارات قشون از توپخانه، قورخانه، مخزن تدارکات عسکریه و غیره در جزء عمل وی نهادند ... لقب سردار کل هم به او اعطا کردند ... محمد صادق خان قاجار امین نظام را نیز به امارت توپخانه بگماشتند. این امارت هم جزء عمل ریاست قشون بود».[۲۱۱]

شاه جدید صدارت را نیز به میرزا علی خان امیرالدوله سپرد ولی اصلاح طلبی وی حوادث سیاسی جدیدی را آفرید، بعلاوه انتخاب مسیونوز بلژیکی بر وزارت عدلیه مزید بر علت شد و در نهایت منجر به عزل وی گردید. بعد از او بار دیگر وزارت به امین السلطان که لقب «اتابک اعظم» گرفته بود، واگذار گشت.

پس از آرام گرفتن اوضاع و سر و سامان گرفتن مملکت، دولت ایران به اعتبار ازدیاد درآمد گمرکات، از بانک شاهنشاهی تقاضای وام کرد ولی این درخواست پذیرفته نشد. اما چون روسها در پی نفوذ هر چه گسترده‌تر در ایران بودند بلافاصله در پی آن برآمدند خود این وام را در اختیار دربار ایران بگذارند. بنابراین بانک استقراضی روس ۲۲/۵ میلیون روبل (۳۴۳۹۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی) به دولت ایران وام داد مشروط بر آنکه عایدات گمرکی ایران به استثنای گمرکات بنادر خلیج فارس وثیقهٔ این قرض شود.سپس تعهد گردید چنانچه عایدات گمرکی مرتباً پرداخت نشود دولت روسیه ادارهٔ گمرکات را تحت بازرسی و یا ادارهٔ خود در آورد. بدنبال این وام، دولت ایران در سال ۱۳۱۸ه مبلغ ۳۰۴۲۸۱ لیرهٔ توسط بانک شاهنشاهی (متعلق به انگلیسیها) از حکومت هند قرض گرفت و عایدات شیلات دریای خزر، درآمد پستخانه، تلگرافخانه و گمرکات خلیج فارس را به انضمام اهواز و محمره وجه الضمانه آن وام قرار داد. این وامهای سنگین به جای آنکه صرف اصلاحات و سرمایه گذاری‌برای اقتصاد بیمار و در حال احتضار آن عهد گردد، صرف هزینه دو سفر خارجی بی نتیجهٔ مظفرالدین شاه شد.

با این وجود بخشیدن امتیازات و گرفتن وامها نه تنها تمامی نداشت بلکه مجدداً در صفر سال ۱۳۱۹ امتیاز نفت جنوب به ویلیام ناکس دارسی انگلیسی واگذار گردید و سال بعد بار دیگر روسها قرض ۱۰ میلیون روبلی جدیدی در اختیار شاه نهادند.

واگذاری این امتیازات به بیگانگان و زدن چوب حراج به منابع ملی، ورشکستگی اوضاع اقتصادی، ظلم و ستم شاهزادگان و عمال حکومتی، رشد طبقهٔ جدید روشنفکر و شهرنشین، توسعه و

دگردیسی سیاسی که درنتیجه بازگشائی مدارس و آشنائی با افکار اروپائی ( دمکراسی شهرنشینی ) و چاپ جراید متعدد بوجود آمده بود، تعارض نخبگان سیاسی با مجموعهٔ حاکمیت مستبد قاجار بخاطر انسداد سیاسی در عرصهٔ جامعه و بالاخره پیروزی مردم روسیه در انقلاب سال ۱۹۰۵م (۱۳۲۱ ه) و استقرار مشروطیت در آنجا، همه و همه سبب تنویر افکار عمومی و گسترش اعتراضات مردمی در ایران گردید.

عکس العمل شاه در پاسخ به این اعتراضات و مطالبات سیاسی - اجتماعی مردم، انتخاب سلطان مجید میرزا عین الدوله به صدارت در تاریخ جمادی الاول ۱۳۲۱ هبود. ولی اعتراضات آرام آرام به شهرستانها کشیده شد و با حرکات ناشایست مسیونوز به اوج خود رسید. در تهران حاکم شهر علاءالدوله بخاطر گران شدن قند و شکر بدون تشخیص درست علل آن، یکی از بازرگانان را به چوب بست. این اقدام موجب عکس العمل گروهی از بازاریان و تجار و بستن مغازه‌ها در شوال ۱۳۲۳ ه گردید. عین الدوله یک دسته از نظامیان را از لشکرگاه به داخل شهر تهران آورد تا در خیابانها مسلحانه به نگهبانی بپردازند. در پی این اقدام تشنج در تهران اوج گرفت و روحانیون بویژه سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی به حمایت از مردم و اعتصابیون برخاستند. آنها به همراه عدهٔ زیادی به بارگاه عبدالعظیم رفتند و در آنجا بست نشستند.[۲۱۲] متحصنین و مردم معترض در ابتدا عزل عین الدوله و چند تقاضای کوچک را درخواست میکردند ولی به تدریج خواهان مجلسی بنام عدالتخانه نیز شدند که نمایندگان آن می‌باید از میان تجار، روحانیون، مالکین و سایر طبقات انتخاب می‌گشتند. ولی چون با عدم توجه شاه و درباریان مواجه شدند، گروهی از آنها به قم مهاجرت کردند. عده‌ای نیز سفیر انگلیس را در قهلک ملاقات نموده و پس از کسب اجازه از وی در سفارتخانهٔ انگلیس به تحصن پرداختند. این عده نیز برکناری عین الدوله، ایجاد حکومت مشروطه، برگشت علما از قم و سپس تأسیس «دارالشورای ملی» را از دربار طلب می‌کردند. سرانجام شاه مجبور شد عین الدوله را عزل کند و میرزانصرالله‌خان نائینی (مشیرالدوله) راکه وزیر امور خارجه بود به صدارت برگزینند. سپس فرمان مشروطیت را نیز به تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ه( ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش - ۱۹۰۶م) صادر نمود. بدنبال این وقایع، مجلس اول در مدرسهٔ نظام به تاریخ ۲۷ جمادی الثانی گشایش یافت و انتخابات تهران هم روز ۲۳ ماه رجب آغاز و تا ۱۲ شعبان به پایان رسید. آنگاه یکشنبه ۱۸ شعبان مجلس شورای ملی در تالار موزهٔ کاخ گلستان افتتاح شد. به نوشتهٔ کسروی پنجشنبه ۱۹ اسفند ۱۲۸۶ ش (٦ صفر ۱۳۲۵ه) اولین هیئت دولت به نمایندگان اولین مجلس شورای ملی معرفی شدند که ترکیبی از هشت وزیر و یکی از آنها وزیر جنگ به وزارت نایب‌السلطنه بود. وزیر داخله به جای صدر اعظم در صحن مجلس دوایر و اداره‌های زیر مجموعهٔ تشکیلات وزارت جنگ را اینگونه معرفی کرد : ادارهٔ مخزن، ادارهٔ ذخیره، ادارهٔ قورخانه و کارخانجات نظامی،اتاماژور، ادارهٔ

محاسبات نظامی، ادارهٔ توپخانه، ادارهٔ سواره نظام، ادارهٔ پیاده نظام، ادارهٔ محاکمات عسکری (دادگاه‌های‌نظامی) و ادارهٔ بحریه (نیروی دریایی).[۲۱۳]

در پی معرفی هیئت وزیران، اولین قانون اساسی ایران هم در ۵۱ اصل تنظیم شد و به امضاء شاه رسید. اما ده روز پس از این امضاء، مظفرالدین شاه درگذشت. چند صباحی بعد مشخص گردید اصول قانون اساسی وافی به مقصود نیست، بنابراین متمم قانون اساسی نیز در ۱۰۷ اصل تنظیم شد و به امضاء محمد علی شاه رسید. مسائل مربوط به « امورات قشون » در این متمم انعکاس یافته بود.

**ارتش ایران در عصر مظفرالدین شاه**

پس از تصویب متمم قانون اساسی که اصول متعددی از آن به ارتش ایران اختصاص یافته بود، یک بار دیگر بطور رسمی و قانونمند «امورات قشون» مورد توجه و عنایت قرار گرفت. چند اصلی که بطور مستقیم و صریح به مسائل ارتش ارتباط داشت بدین قرار بودند :

اصول ۴۷ تا ۵۷ : عطای درجات نظامی، نشانها و امتیازات افتخاری در حیطهٔ مسئولیت شاه قرار گرفت. بعلاوه فرماندهی کل قشون بری و بحری و اعلان جنگ و صلح (اصل ۵۱) نیز بر عهدهٔ شاه نهاده شد.

اصل ۸۱ : مقرر گردید محاکم نظامی « موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت » تأسیس شود.

اصل ۱۰۴ : تأکید گردید « ترتیب گرفتن قشون را قانون » معین نماید. بعلاوه « تکالیف و حقوق اصل نظام و ترقی مناصب » را هم قانون مشخص کند.

اصل ۱۰۵ : مخارج نظامی هر ساله از سوی مجلس شورای ملی معین و تصویب شود.

اصل ۱۰۶ : هیچ قشون نظامی خارجه حق به خدمت در آمدن در دولت ایران را نداشت و نمی‌توانست در هیچ نقطه‌ای از مملکت اقامت یا از آن عبور کند مگر به موجب قانون.[۲۱۴]

اصل ۱۰۷ : حقوق، مناصب و شئون اهل نظام سلب نمی‌گردید مگر به موجب قانون.

با وجود چنین توجهی به ارتش ایران و همچنین نقش سپاه در تثبیت حکومت مظفرالدین شاه و حفظ منافع اشراف درباری، باز هم تأثیر کیفی چندانی در وضع آن از جمله مسائل آموزشی و تعلیمات رسدهای گوناگون، انضباط و گسترش تجهیزات مشاهده نمی‌گشت و «در زمان این شاه هم سپاه مثل دیگر شئون و امور مملکتی قوس نزولی داشت. گرچه در مکاتبات اداری ظاهراً از ۷۴ فوج (هنگ) نام برده می‌شد ولی این افواج اولاً حداکثر بیش از ۱۰٪ اساس سازمان خود را نداشتند و ثانیاً این نیروها محلی بودند و ضمن نداشتن سازمان صحیح و آموزش لازم، تحت نظر حکام محلی انجام وظیفه می‌کردند. آنها هنوز اغلب به‌کارهای روزمرهٔ غیر نظامی خود مشغول بودند. فقط در روزهای مخصوصی در سربازخانهٔ مربوطه اجتماع کرده و پس از یک حضور و غیاب وگاهی یک رژهٔ کوتاه،

دوباره روانهٔ محیط کسب و کار روزانه خود می‌گشتند. بدین طریق این نیروها ارزش رزمی چندانی نداشتند و گاه خود بیشتر باعث ناامنی و بی نظمی می‌گردیدند».(۲۱۵)

نوشته‌ها و اسناد موجود متعلق به عمال حکومتی، اهل قلم و مسافرانی که در آن عهد وارد ایران شده بودند نیز چنین نظرات مشابهی را ارئه داده‌اند.مخبرالسلطنه می‌نویسد: « ... فوج هفتم آذربایجان را خواستم، رئیس فوج گاوی بی عرضه‌ای بود ولی چون دستش به دهنش می‌رسید خرجی کرده تا رئیس فوج شود».(۲۱۶)

فرج الله حسینی (مستنصرالسلطنه) سر کنسول ایران در انگلیس در یادداشتهای بجا مانده‌اش چنین نگاشته است : «... اختیار گمرک، راهها، پست، تلگراف، قزاق، سرباز، دخل و خرج و ... همه چیز ما به دست فرنگیهاست. اغنیاء و متمولین از هر قسم تکلفات و بده دیوانی ( مالیات و عوارضهای دولتی ) معاف ولی ضعفاء و فقرا همه قسم تکلیف دارند ... ادارهٔ لشکری ما اسماً ۷۰۰۰۰ نفر است ولی رسماً هیچ است زیرا بعضی افواج ما تا به حال خدمت نرفته‌اند. اینک نه سربازی است و نه صاحب منصبی نظامی. افواجی که موجود هستند اگر احضار کنیم ٦ ماه طول می‌کشد تا به حرکت درآیند. نه اسلحه داریم، نه ذخیرهٔ مهمات، نه درس نظام، نه مکتب فنون حربیه (جنگی)، نه قرعهٔ ردیف، نه قانون نظام، نه کارخانهٔ اسلحه سازی و نه کشتی جنگی».(۲۱۷)

سر آرتور هاردینگ Sir Arthur Hardinge وزیر مختار انگلیس در ایران نیز چنین نوشته است: «چون نیروی قزاق ایران تحت فرماندهی سرهنگ کاساکوفسکی مظهری آشکار از خواست روسیه است، من هم با جلب رضایت حکومت هند (وابسته به انگلیس) یک نیروی کوچک نظامی از سواره نظام هندی به ایران آوردم که اسکورت رسمی وزیر مختار بریتانیا و هم‌گارد محافظ سفارت باشند. این سربازها بعضی از سیکها و برخی از مسلمانان هند بودند. بعدها دسته‌هایی از آنها به شهرهای بزرگ مثل مشهد، اصفهان و شیراز هم فرستاده شدند تا وظیفهٔ حفاظت از کنسولها و سرکنسولها را به عهده بگیرند». سپس دربارهٔ وضع نابسامان لشکریان ایران چنین ادامه می‌دهد : «...در حقیقت در بسیاری از پادگانهای ایران سربازان اسماً مأمور خدمت هستند، ولی آنها از طرف فرماندهان خود به عنوان باغبان، کارگر و عمله به مالکان محلی اجاره داده می‌شوند و مزد آنها را نیز فرماندهان به جیب می‌زنند ... یکبار سپهسالار کل ایران برای سرکشی به هنگی که اسماً ساخلو مشهد بود به این شهر رفت چون همهٔ سربازان آن هنگ در املاک و دهکده‌های مجاور به عنوان باغبان، مقنّی، نعلبند، مهتر و شاگرد دکان اجیر شده بودند، جمع آوری این سربازان پراکنده ممکن نگردید. بدین جهت والی خراسان گدایان و درویشان دور حرم امام رضا راکه دائماً بیکار می‌لولیدند جمع کرد و لباس خدمت نظامی راکه در سربازخانه‌ها چین و چروک خورده و بید زده شده بودند به تنشان پوشاند تا آنها را در روز و ساعت مقرر در مقابل سپهسالار رژه ببرند. ولی در زمان اجرای مراسم به قدری شکل و شمایل

و قیافهٔ آنها مضحک و خنده دار بود که نظار را به خنده انداختند. افتضاح بقدری بالا گرفت که سپهسالار بلافاصله دستور داد این فوج دلقکان را مرخص و افسر فرماندهی آن هنگ کذائی را احضار کردند. ولی با دریافت مبلغی هنگفت به عنوان حق سکوت، از تقصیرش گذشتند».

نمونهٔ مشابهی را مؤلف کتاب «عین‌الوقایع» در زمان سان دیدن یک شاهزاده در خراسان، چنین ذکر نموده است:« امیرخان سردار سپهسالار ایران امسال (۱۳۲۲ ه) وارد خراسان شد تا از قشون سان ببیند. خوانین خراسانی که نوکری آنها اسمی بود و رسمی نبود، بعضی به زحمت اسبهای تجار وکسبه راگرفتند و در مراسم حاضر شدند و سپس بدن آن حیوانات را داغدار نمودند. برخی نیز از خود مبلغها متضرر شدند تا اسبان سواره نظام آنها فراهم گردد».(۲۱۸)

هانری رِند آلمانی که در اوایل حکومت مظفرالدین شاه به ایران آمده بود، چنین می‌نگارد : «... بی نظمی در قشون ایران حکمفرماست. صاحب منصبان و فرماندهان فقط با دادن پیشکش به وزیر جنگ ارتقاء درجه پیدا می‌کنند و پس از اخذ درجه همین مبلغ را به اضافه مبالغی از فرماندهٔ زیردست خود می‌گیرد و بعدی هم همین کار را می‌کند. در نهایت حقوق سرباز به جیب آنها سرازیر می‌شود. بعلاوه مبلغی هم از سربازان می‌گیرند تا به آنها اجازه دهند در شهرها به کسب وکار پرداخته و امرار معاش نمایند».(۲۱۹)

در اسناد باقی مانده در وزارت امور خارجهٔ ایران هم اشارات متوالی به وضع مالی ارتش ایران و به تعویق افتادن مواجب نظامیان شده است. از جمله: « در برازجان سربازان در تلگرافخانهٔ انگلیس بست نشسته و مواجب خود را می‌خواستند». و یا:« در شیراز ۱۵۰ سرباز در محل ادارهٔ تلگرافخانهٔ هند واروپ بست نشسته و حقوق پس افتادهٔ خود را مطالبه می‌کردند».(۲۲۰)

دربارهٔ چگونگی شیوهٔ سربازگیری، پاولویچ که در سال ۱۳۲۳ه افسر بریگاد روس در ایران بود می‌نویسد: «عمل سربازگیری و مقررات مربوط به خدمت سربازی کاملاً ارادی و مستبدانه است. سرباز باید برای تمام عمر خود خدمت کند و هیچ قانونی سن سربازانی راکه باید به خدمت احضار شوند تعیین نکرده است. به همین مناسبت در صنوف لشکریان ایران پیرمردان ۸۰ تا ۹۰ ساله درکنار جوانان ۱۶ ساله خدمت می‌کنند. با نداشتن محل سکونت و غذا، سربازان ایران مجبورند در خارج مشاغلی از قبیل دربانی خانه‌های اعیان و یا بیگانگان متمول پیدا کنند. عادت بر این است که دو نفر سرباز یکی برای شب و دیگری برای روز اجیر کنند. سربازان تمام امور خانگی مثل بچه داری و آشپزی را انجام می‌دهند و غالباً در میدانها دنبال کار عملگی میگردند و یا قصابی و عطاری. به این ترتیب به شغل نظامی اهانت شده و شغل ثانونی تلقی می‌گردد. کفش و لباس و سلاح سرباز مرتب نیست، تا وقتیکه سرباز در پادگان اقامت داشت زندگی وی نسبتاً قابل تحمل بود ولی وقتی برای عملیات می‌رفت وضع زندگی او سخت می‌شد زیرا کار پردازی و آذوقه وجود نداشت بطوریکه

غالباً سربازان برای سدجوع مجبور بودند علف بخورند».[۲۲۱]

افضل الملک مورخ این عصر نیز در لابلای مطالب نوشته شدهٔ خود تصویر بسیار ناپسندی از وضع سپاه این عهد می‌دهد که نمونهٔ بارز آن تمرد فرماندهان زیردست است. او در این مورد چنین می‌نویسد: «پس از آنکه شاه بنا به حکمی وجیه الله میرزاامیرخان سردار را وزیر جنگ و سپهسالار تمام قشون نمود، تأکید کرد بر ارکان عمدهٔ قشون یعنی توپخانه و اصطبل توپخانه توجه وافر نماید... اما محمد صادق خان امین نظام که از صنادید و امراءِ بزرگ طایفهٔ قاجار بود و امارت و ریاست توپخانه را به عهده داشت، خود را هیچ تابع وزارت جنگ نمی‌دانست. این امر بر شاهزاده وجیه‌الله که وزیر جنگ بود و ادارهٔ حربیه و عسکریه و مخازن و قشون و افواج همه را در ید اختیار خود داشت، گران آمد. چنان کرد که با حکم شاه خطاب به میرزا علی اصغرخان صدراعظم بر این مسئولیت تأکید گردید و محمد صادق خان را از ریاست توپخانه عزل نمود». سپس اضافه می‌کند «...وزیر لشکر نیز که خود را تابع وزیر جنگ دانسته تقلبها کند. در وزارت لشکر بسی تقلبات است و دفتر لشکر، خود معدن تقلب باشد».[۲۲۲]

براساس تحقیقاتی که در دهه‌های اخیر دربارهٔ ارتش ایران در عصر حکومت مظفرالدین شاه شده است، بطورکلی قوای ایران را شامل ۷۴ فوج پیاده، عدهٔ زیادی سواره و مجموعاً ۱۵۰۰۰۰ نفر دانسته‌اند که در ایالات و ولایات مختلف استقرار داشتند. ولی از این تعداد فقط بخشی حاضر به خدمت بودند، از میان این گروه هم تنها افراد جمعی قزاقخانه ظاهری آراسته، جیره لباس و حقوق مرتب داشتند. بطور اجمال فهرست قوای نظامی ایران در این عهد بدین قرار بودند :

**فوجهای پیاده**

۱- فوج اول بهادران
۲- فوج اول خاصه
۳- فوج سوم اقبال
۴- فوج دوم نصرت
۵- فوج دوم خاصه
۶- فوج چهارم تبریزی
۷- فوج امیریه
۸- فوج مخبران شقاقی
۹- فوج پنجم شقاقی
۱۰- فوج هفتم شقاقی
۱۱- فوج هشتم شقاقی
۱۲- فوج قهرمانیه
۱۳- فوج پنجم ایلات
۱۴- فوج ناصر تخت قاپو
۱۵- فوج اول اردبیل و مشکین
۱۶- فوج خلخال
۱۷- فوج مراغه
۱۸- فوج سوم مراغه
۱۹- فوج چهارم مراغه
۲۰- فوج هفت افشار ارومی
۲۱- فوج هشت افشار ارومی
۲۲- فوج خوی
۲۳- فوج جدید افشار

**فوجهای پیادهٔ پایتخت و باختر ایران**

۱- فوج مخصوص
۲- فوج مسعود طهران
۳- فوج بیات زرند
۴- فوج دماوند
۵- فوج خلج و ساوه
۶- فوج درجزینی
۷- فوج قدیمی خمسه
۸- فوج جدید خمسه
۹- فوج گروس
۱۰- فوج ظفر کردستان
۱۱- فوج قدیم قزوین
۱۲- فوج جدید قزوین
۱۳- فوج افشار بکشلو
۱۴- فوج افشار خرقان
۱۵- فوج سمنان و دامغان
۱۶- فوج عرب و عجم
۱۷- فوج فیروزکوهی
۱۸- فوج سوادکوهی
۱۹- فوج لاریجانی
۲۰- فوج تنکابنی
۲۱- فوج بندپی
۲۲- فوج هزار جریبی
۲۳- فوج دوم هزار جریبی
۲۴- فوج دودانگه
۲۵- فوج اشرف و توابع
۲۶- فوج چهار محالی
۲۷- فوج فریدنی
۲۸- فوج ششم قراگوزلو
۲۹- فوج فدوی
۳۰- فوج منصور
۳۱- فوج ملایری
۳۲- فوج مخبران
۳۳- فوج نهاوندی
۳۴- فوج گوران قلعه زنجیری
۳۵- فوج سیلاخور
۳۶- فوج کلهر
۳۷- فوج زنگنه
۳۸- فوج پشت کوهی

**فوجهای قسمتهای شرقی**

۱- فوج قرائی
۲- فوج جمشیدی
۳- فوج هزاره
۴- فوج ترشیزی
۵- فوج بربری
۶- فوج تربتی
۷ - فوج امرائی
۸- فوج قائن
۹- فوج قدیم قائن
۱۰- فوج کرمان
۱۱- فوج جدید قائن
۱۲- فوج شوکت کرمان
۱۳- فوج بهادر گرمسیری کرمان

موزیک چیان نیز از دسته‌های لورائی و شهرستانی و گروه پاسداری وزیر مختار روس از دستهٔ ارنگه رودباری، دستهٔ هنگ دوم، دستهٔ سوادکوهی و دستهٔ تبریزی بودند.

**رستهٔ سواره نظام** مانند پیاده شماره بندی نشده بودند و در هر ولایتی به اسم جماعت نامیده می‌شدند همانند آنچه که در آذربایجان رایج بود : جماعت افشار ارومی، جماعت افشار صائین قلعه، جماعت چهار دولی، جماعت سوار مظفر و جماعت غلام نصرت. در خراسان هم این گونه بود : دسته‌های

سوار قوچانی، بجنوردی، طبسی، درجزی، کلاتی، باخزر، تیموری، جامی و غیره.

این جماعات در بعضی مناطق به اسم سرکردگان و رؤسای ایل نامیده می‌شدند.[۲۲۳]

مظفرالدین شاه نیز همچون پدرش چندین بار به اروپا سفر کرد و هر بار وی و هیئت همراهش کنکاشی هم در مورد سازمان نظامی و کارخانجات صنایع تسلیحاتی «ممالک فرنگیه» نمودند. در سفر اول به بریتانیا، از زرادخانهٔ شهر وولیچ و چند ناو جنگی آنها بازدید کردند. در سفر دوم (۲۷ ذیحجه ۱۳۱۹ ه) بر اساس اسناد موجود در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، بار دیگر در انگلستان از اسلحه خانه‌ها و کارخانه‌های بزرگ صنایع نظامی انگلستان بازدید به عمل آوردند. بعلاوه در طی همین سفر بود که خرید یک ناو کوچک برای آبهای منطقه خلیج فارس به مبلغ ۶۲۸۹۰ فرانک (۱۴۴۸۵ تومان) از «آنورس» عملی گردید و احتمالاً این ناو همانی بود که بعدها «کشتی مظفری» لقب گرفت. سوغات دیگر این سفر خرید یک دستگاه توپ «هوچکس» به همراه گلوله و خمپاره، ۲۵ صندوق توپ و اسلحه از کارخانهٔ «هو» ۴۰۰ گلوله از «مارسیل» فرانسه و سفارش مقداری اسباب توپ سازی از کارخانهٔ «شربنل» اتریش به بهای ۲۵۰۰۰ تومان بود.[۲۲۴]

از قرار معلوم هنوز خرید مهمات و تسلیحات از اتریش نیز ادامه داشت. زیرا ۳ سال قبل از این تاریخ (صفر ۱۳۱۶ ه) چندین عرادهٔ توپ نیز خریداری شده بودند که در «چهار صفر در صاحبقرانیه با حضور ملوکانه توپچی ها به تیراندازی پرداختند». از قبل نیز بخشی از توپهای توپخانهٔ ارتش را اتریشی‌ها تأمین می‌کردند، از جمله توپهای سرپر و تەپری که در دوشان تپه نگهداری می‌شدند.[۲۲۵]

البته در زمینهٔ نوآوری، ساخت و تولید صنایع نظامی سنگین گاه به گاه افرادی خاص نیز از خود ابتکارات باارزشی نشان می‌دادند که به خاطر هزینه‌های سنگین و نداشتن کیفیت خوب مورد توجه قرار نمی‌گرفتند. نمونهٔ جالب آنرا ریاضی هروی چنین ذکر کرده است: «از وقایع امسال (۱۳۲۳ه) این بود که مشهدی جعفر خیاط‌باشی در تبریز به تقلید از حرکات ماکوی چرخ خیاطی توپ اختراع کرد و نام آنرا مسلسل نهاد. این اسلحه هر دقیقه ۷ تیر پر و خالی می‌کرد و نشانه را به یک قاعده می‌زد. او به قدر قوهٔ خود فشنگ آن توپ را از کارتوس ۱۲ نمره رولور قرار داده بود که پس از تکمیل، تعبیهٔ فشنگ بزرگ هم بشود. اتفاقاً این توپ را در زمان برگشت شاه از سفر فرنگ به او نشان دادند».[۲۲۶]

### سلام، مشق یگانها و سان سپاه

میرزا غلامحسین خان افضل الملک در تاریخ خود توضیحات مفصل و گویایی در این باب ارائه داده است که به بخشی از آن استناد می‌گردد: «امروز یکشنبه سوم جمادی الاول (۱۳۱۴ ه) هنگام ظهر امر به انعقاد مجلس سلام شد. لهذا در تالار بلور جنب تالار بریلیان بندگان اقدس همایون

جلوس فرمودند. جناب صدراعظم، عموم شاهزادگان، وزراء، امراء طبقات چاکران آستان همایون، ارباب سیف و قلم و اعضاء وزارتخانه‌ها با لباس رسمیه به شرف حضور رسیدند... خطیب خطبه و امیرزادهٔ شمس الشعرا قصیده برخواند. شلیک توپ نیز از توپخانهٔ مبارکه بلند شد و سایر مراسم مجلس سلام به عمل آمد... پنجشنبه ۱۴ جمادی الاول برای ملاحظهٔ مشق افواج حاضر رکاب تهران که جناب سردار کل جنرال واگنرخان فرنگی معلم کل به آنها مشق می‌دهد، بندگان اقدس همایون ۴ ساعت از دسته گذشته تشریف فرمای میدان مشق شدند. تمام افواج و افراد قشون مراسم سلام به قانون نظامی معمول داشتند. افواج پیاده در حضور همایون مشغول مشق گشتند. سپس اهالی توپخانه و قزاق مشق نمودند و مورد تحقیق و تمجید ملوکانه (مظفرالدین شاه) واقع شدند. تمام سپاه از توپخانه، سواره و پیاده دفیله کردند. شاه تمام صاحب منصبان و تابین افواج را مورد مرحمت قرار داده و ۱۲۰۰ تومان انعام به افراد قشون التفات فرمودند. به جناب سردار کل هم یک قبضه شمشیر مرصع ممتاز از درجهٔ اول که از تشریفات عالیه است مرحمت شد. اسامی افواج حاضر در مشق از قرار زیرند:

موزیکانچی مخصوص، گارد نصرت، توپخانه، سه باطری سواره و پیاده، زنبورکچی، قورخانه‌چی، فوج اقبال، فوج شقاقی، فوج سوادکوهی، فوج قزوینی، فوج ملایر، بریگاد قزاق سواره و یک باطری توپخانهٔ قزاق ... دوشنبه ۲۵ جمادی الاول تشریف فرمای دوشان تپه شدند که سان عمله کشیکخانهٔ مبارکه را ببینند. بندگان اقدس شهریاری در عمارات بالای کوه و تپه صرف نهار فرموده، چهار به غروب مانده از قصر همایون، در میدان اسب دوانی که در پای تپه واقع شده است نزول فرموده در چادری که روی سکوی اسب دوانی افراشته بودند به جهت سان عمله کشیکخانهٔ مبارکه، که حسین پاشاخان امیر بهادر در جنگ کشیکچی باشی و رئیس آنهاست، جلوس کردند...اول صاحب منصبان کشیکخانه و طبقهٔ غلام پیشخدمتان با لباس رسمیهٔ خودشان از حضور مبارک گذشتند. اسم آنها خوانده می‌شد و هر یک را معرفی می‌کردند. سپس دستهٔ غلامان کشیکخانه سان دیده شدند. دستهٔ پیش سان غلامان به زره، چهار آئینه، خود و ابلق مسلح و مکمل بودند که لباس و سلاح جنگ قدیم ایران است. عدد غلامان پیشخدمتان ۱۶۲ نفر و غلامان کشیکخانه ۸۰۰ نفر بودند. رتبهٔ غلام پیشخدمتان این است که در هر مجلس سلامی با لباس رسمی خود حاضر می‌شوند و بعد از خوانین قاجار دستهٔ آنها می‌ایستد... دوشنبه ۱۵ رجب بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری ۵ ساعت به غروب مانده به عزم دیدن کارخانجات و ملاحظهٔ انبارهای ذخائر و مهمات قشونی تشریف فرمای قورخانه شدند. شاهزاده فرمانفرما سالار لشکر، وزیر جنگ، ناصرالملک و وزیر قورخانهٔ مبارکه حاضر بودند... بعد از ملاحظهٔ کارخانجات و انبارها، به جهت تکمیل صنایع بعضی دستورالعملهای کافی دادند و سپس به میدان مشق تشریف بردند. قشون ظفرنمون که در میدان منتظر بودند: توپخانهٔ قدیم سه باطری، توپخانهٔ طرح جدید کوهستانی، زنبورکخانهٔ سه باطری، شاگردان مدرسهٔ نظام، گارد

نصرت، فوج اول خاصه، فوج چهارم تبریزی، فوج مخبران شقاقی، فوج سوادکوهی، فوج مخصوص فوج قزوینی، فوج ملایر، فوج طالش، فوج سوارهٔ بختیاری و بریگاد قزاق با توپخانه. امر همایونی صادر شد که خود شاهزادهٔ معظم فرمانفرما سالار لشکر وزیر جنگ به فرمان دادن و کماندانی خودشان یکی از افواج را در پیشگاه حضور مبارک مشق دهند. نواب معظم فوج مخصوص را حاضر و به چندین حرکات نظامی نتیجهٔ اطلاعاتی راکه از زمان تابین تاکنون در فنون نظامی متحمل بوده به عرض رساند، فوق العاده مورد تحسینات ملوکانه و مایهٔ تعجب اهالی نظام گردید. توپخانهٔ مبارکه هم به فرماندهی محمد صادق خان امیر توپخانه مشغول مشق شدند و مورد تحسین واقع گشتند. توپخانهٔ قزاق هم به دستور کلنل کاساکوفسکی رئیس بریگاد سوارهٔ قزاق چند حرکت مشق نمودند که چالاکی و مهارت در حرکات آنها پسند خاطر مبارک افتاد. به خاطر خشنودی در این روز شاه یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس ممتاز و یک رشته حمایل آبی مخصوص آن که از امتیازات اولیه است دربارهٔ نواب معظم اعطاء شد. و محض تشویق افراد عساکر حاضر در میدان ۲۶۵۰ تومان به رسم انعام دربارهٔ آنها مبذول گشت».[۲۲۷]

**محمد علی شاه (۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ه / ۱۲۸۵-۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۶-۱۹۰۹ م)**

او فرزند مظفرالدین شاه و مادرش دختر میرزا تقی خان امیرکبیر بود. محمد علی میرزا از سال ۱۳۱۳ هکه به ولیعهدی برگزیده شد، فرماندهی کل قوای مسلح آذربایجان را هم به عهده داشت.

وی از همان آغاز حکومت بنای مخالفت را با مشروطه و مشروطه طلبان گذاشت. اولین عکس العمل صریح او دعوت نکردن نمایندگان مجلس در جشن تاجگذاری‌اش به تاریخ ۱۴ ذیحجه بود. سپس در امضاء متمم قانون اساسی دفع الوقت و تعلل فراوان نمود. اما تحت فشار افکار عمومی و جوّ متشنّج حاصل شده، عاقبت مجبور گشت در تاریخ ۲۹ شعبان سال ۱۳۲۵ ه آنرا امضاء نماید. سپس برای آمادگی جهت مقابله با مشروطه طلبان، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را از نخست وزیری عزل و علی اصغر خان اتابک (امین السلطان) را بجای وی برگزید. زیرا نامبرده از نظر دربار برای ایجاد اختناق، سرکوب مشروطه طلبان و استفاده از نیروهای نظامی علیه مردم، خلق و خوی مطلوبتری داشت. بویژه آنکه نهضت مشروطه گسترش بیشتری یافته و انجمنهای سیاسی فراوانی در سراسر ایران بوجود آمده بودند. فقط در تهران ۸۰ انجمن به طرفداری از مشروطه‌طلبان می‌پرداختند.[۲۲۸] اما دولت وی به درازا نپائید و چند ماه بعد ترور شد و به قتل رسید. مرگ وی مقارن گشت با همان روزی که قرار داد معروف ۱۹۰۷ م (۲۱ رجب ۱۳۲۵ ه - ۱۲۸۶ ش) منعقد می‌گردید. این قرارداد ایران را به سه ناحیه تقسیم می‌نمود:

- حوزهٔ نفوذ روسها در شمال و مرکز که از قصر شیرین آغاز و پس از عبور از اصفهان، یزد، خواف تا منطقهٔ مرزی ایران با افغانستان و روسیه خاتمه می‌یافت.

ـ حوزهٔ نفوذ انگلیسیها که از مرز افغان شروع میشد و پس از عبور از بیرجند و کرمان به بندر عباس می‌رسید.
ـ بقیهٔ مناطق هم متعلق به ایرانیها بود!

دو قدرت پر نفوذ در عرصه سیاسی ایران یعنی روسیه و انگلیس دلایل این تقسیم را در توسعهٔ روز افزون قدرت آلمان در اروپا، منطقهٔ بالکان، کشور عثمانی و خلیج فارس می‌دانستند. آنها نخست در اروپا به همراه اتریش ـ مجارستان و ایتالیا **اتحاد مثلث** را علیه فرانسه بوجود آورده بودند و بدنبال آن اینک در ایران حوزه‌های استحفاظی برای خود تعیین می‌کردند.

آلمانها هم در پی نفوذ، از سالها پیش در خلیج فارس شرکت ونک هاوس Wonk Haus را در بندر لنگه بنیان گذاردند تا در ضمن معاملهٔ صدف و مروارید، منطقه را نیز پائیده و تحت نظر داشته باشند. سپس دامنهٔ فعالیت آنها به بحرین، بصره و بندر عباس هم گسترش یافت و خط کشتیرانی هامبورگ ـ خلیج فارس را دایر کردند. در طی این اقدامات ویلهلم دوم قیصر آلمان هم سفری به استانبول نمود و خود را حامی مسلمانان جهان اعلام کرد. دو سال پس از همین سفر (۱۹۰۰ م) بررسی مقدماتی برای امضاء راه آهن استانبول ـ بغداد ـ کویت به برلن، در دستور کار آلمانها قرار گرفت. مجموعهٔ این عوامل بعلاوه عقد قرار داد اتحاد نظامی بین آلمان و عثمانی، بزودی نگرانی انگلیسیها و روسها را برانگیخت و آنها را بسوی انعقاد قرار داد (۱۹۰۷م) سوق داد تا بدین وسیله در جناح شرق عثمانیها، ایران را سدّ راه و سپر بلا نمایند.(۲۲۹)

### اوضاع نابسامان ایران، اوج فعالیت مشروطه طلبان و دخالت ارتش

حکومت محتضر محمد علی شاه همزمان با چنین معضلات سیاسی و دخالت کشورهای استعماری، با هیجانات افکار عمومی علیه قرار داد ۱۹۰۷ م و رشد تحرکات مشروطه طلبان هم مواجه گردید. در اولین اقدام، شاه برای کاهش هیجانات و رانش افکار عمومی به سوی تعدیل، مدارا و تسامح، ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی را که برای اشرافیت حکومت نیز به فراست، کیاست و سیاستمداری شهره بود، به جای اتابک برگزید تا کابینهٔ او مورد اعتماد مجلس نیز قرار بگیرد. مردم ایران به دلایلی که در صفحات قبل ذکر گردید، در این سالها به تحرک سیاسی و هیجان در آمده بودندو قصد شکستن فضای سیاسی تک صدائی و ویران کردن سدّ محدودیت ناپذیری اعمال قدرت سیاسی نخبگان ایلی حکومت قاجار را داشتند. بدین جهت چنین اقدامات و حرکات رفرمیستی و اصلاح طلبانه را از سوی دربار و شاه باور نمی‌کردند. بسیاری از مردم، روحانیون، روشنفکران و نخبگان سیاسی ایران که در سالهای آخر این دوران، تازه در عرصهٔ جامعه فرصت ابراز وجود یافته بودند، براین باور دامن می‌زدند که شرایط اجتماعی ـ فرهنگی جامعه تحت تأثیر ساختار اقتصاد خان‌خانی، هنوز شاه و درباریان را در هرم قدرت نگه داشته و هر نوع گسترش فضای مردم سالاری که

نافی منافع شاه و درباریان باشد را در نهایت نفی و در نطفه خفه خواهد کرد. به همین خاطر بوسیلهٔ انجمنهای سیاسی تأسیس شده، روزنامه‌ها و سایر اهرمهائی که در حیطهٔ فعالیتهای سیاسی و فرهنگی آنان می‌گنجید، مردم و افکار عمومی را از هر نوع سازش و نرمش دور می‌نمودند، بر هیجانات می‌افزودند و خواهان تعمیق اصول مشروطیت و محدودکردن قدرت شاه و اطرافیانش بودند.

این وضع سبب نگرانی و وحشت اشراف لشکری و کشوری دربار گردید. بنابراین تصمیم گرفتند نوعی حکومت توتالیتر نظامی را سازمان دهند تا بدین وسیله با توسل به استبداد (خشونت عریان حکومتی) و دیکتاتوری (خشونت پوشیدهٔ حکومتی) به سرکوب مشروطه طلبان بپردازند.

برای این حرکت اهرمهای دیگری از جمله شاهزادگان و خانهای بزرگ در ایالات و شهرها به همراه نیروهای مسلح تحت فرمانشان به کمک و حمایت شاه و درباریان آمدند و هر یک در حیطهٔ قدرت خود به نیروهای ضد مشروطه تبدیل گشتند. در چنین شرایطی مقرر شد هیئت دولت جدیدی به مجلس معرفی گردند. بنابراین دولت با ترکیب ۸ وزیر به مجلس معرفی شدکه عبارت بودند از : وزیر داخله، جنگ، عدلیه، خارجه، مالیه، علوم و معارف، تجارت و فوائد عامه. تعدادی از این وزارتخانه‌ها در زیر مجموعه تشکیلات خود ادارات متعددی را در اختیار داشتند. از جمله وزارت جنگ شامل این ادارات می‌گردید: ادارهٔ مخزن نظامی، ادارهٔ ذخیره، ادارهٔ قورخانه، ادارهٔ توپخانه، ادارهٔ کارخانجات نظامی، ادارهٔ اتاماژور، ادارهٔ محاسبات نظامی، ادارهٔ سواره نظام، ادارهٔ پیاده نظام، ادارهٔ محاکمات عسکریه و ادارهٔ بحریه.

وزارت داخله نیز شامل تعدادی از ادارات می‌شدکه نیروهای انتظامی مسلح را پوشش می‌داد از جمله: ادارهٔ ایالات،ادارهٔ تلگراف،ادارهٔ پست،ادارهٔ نظمیه (پلیس)، ادارهٔ مجلس،ادارهٔ قراسواران (نیروهای مسلح و انتظامی محافظ جاده‌ها،قافله‌ها،گاهی مرزها و سوار امنیه)،ادارهٔ بلدیه (شهرداری)،ادارهٔ پلیس و ژاندارم و ادارهٔ حفظ الصحه (بهداشت و پزشکی).[۲۳۰]

ولی عمر این کابینه نیز به درازا نینجامید و اغتشاشات و اعتراضات مردم مانعی در برابر اقدامات آنها گردید. دامنهٔ اعتراضات به حیطه و حصار امنیتی حکومت یعنی ارتش و نیروهای نظامی نیز کشیده شد. مخصوصاً زمانی که کامران میرزا وزیر جنگ «حقوقات قشون» را بالا کشید و باعث رانش و کشش بخشی از نظامیان به سوی مشروطه طلبان شد.[۲۳۱] از این تاریخ دو دستگی و انشقاق در صفوف نظامیان به صورت علنی‌تر و شفاف‌تر در آمد. اما بخش اعظم ارتش به نوشتهٔ شریف کاشانی به همراه «اقسام توپهای ماکزیم، شنیدر، آغالیوز و انواع تفنگها ... و حمایت قزاقها و سالداتهای روس» همچنان به شاه متعهد ماندند و به سرکوب مشروطه طلبان پرداختند، آنچنانکه مشروطه طلبان «از تهران به ایالات تلگرافها نمودند تا نوروز آن سال را به خاطر دخالت نظامیان اجنبی عید نگیرند».[۲۳۲]

**استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس**

در ذی القعدهٔ ۱۳۲۶ هـ شاه و عواملش عده‌ای را مسلح کردند و به سوی مجلس روانه نمودند. آنها شلیک‌کنان به سوی میدان توپخانه آمدند تا مقدمات حمله به مجلس و سرکوبی آزادی خواهان را فراهم سازند. ولی با پا در میانی شخصیتهای نافذ مخصوصاً عوامل انگلیس و روس، غائله خاتمه یافت. لازم به ذکر است که، با توجه به قرار داد ۱۹۰۷ م و تقسیم ایران بین روس و انگلیس،انگلیسیها برای تحت فشار قرار دادن رقیب خود یعنی روسها از جنبش مشروطیت حمایت می‌کردند وگاه نقش آشتی دهنده بین مجلس و شاه را نیز به عهده می‌گرفتند. ولی روسها از ترس آنکه با پیروزی مشروطه طلبان، رهبران حکومتی و گروهی از نمایندگان مجلس به سوی انگلیس گرایش پیدا خواهند کرد، به حمایت از شاه و عوامل ضد مشروطه پرداختند. ولی کم کم با مشخص شدن افق روشن پیروزی، هر دو کشور سعی در نفوذ بین درباریان بویژه در میان نمایندگان مجلس نمودند.

اما در این بحبوحه و در ماه محرم، ناگهان سوء قصد غیر منتظره‌ای به جان محمدعلی شاه شد که زمینه و بهانهٔ خوبی برای سرکوب قطعی مجاهدین مشروطه طلب گردید. بنابراین در اولین مانور شاه و اطرافیانش، در چهارم جمادی الاول عده‌ای مسلح تحت حمایت سواره نظام قزاق در تهران به جولان پرداختند و سپس در در بیست و سوم همین ماه گروهی از قشون دولتی و نیروهای قزاق تحت فرماندهی کلنل لیاخوف Liakhov که مرکب از ۲۵۰ سوار و ۲۵ نفر پیاده و ۴ توپ بودند به سوی مجلس روانه شدند.[۲۳۳]

با وجود دخالت و شفاعت روحانیونی همچون سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبائی و شخصیتهای متنفذ سیاسی، باز هم قشون اعزامی مجلس را به توپ بستند. حدود ۴ ساعت مجاهدین مسلح و محافظین نمایندگان مجلس به تبادل آتش پرداختند تا اینکه سرانجام نتیجه به نفع نیروهای طرفدار شاه خاتمه یافت. بلافاصله بسیاری از آزادی خواهان دستگیر شدند چندتن نیز به قتل رسیدند. بدین ترتیب عمر کوتاه مشروطه (از جمادی الاخر ۱۳۲۴ تا جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ) با آغاز دورهٔ استبداد صغیر پایان پذیرفت.[۲۳۴] مجلس نیز منحل گشت بسیاری از انجمنهاغیر قانونی اعلام شدند و اعضای آنها تحت پیگرد قرار گرفتند.

**قیام در شهرستانها**

در میان این کشمکشها، مشروطه طلبان شهرهای مختلف ایران که از مدتها پیش در تلاطم و هیجان بودند، بر تلاش خود در برابر استبداد حکومت قاجار افزودند و مصممانه بدنبال طلیعهٔ آزادی بودند. شاه و درباریان هم یگانها و فوجهای نظامی متعددی را به این شهرها روانه کردند و حتیٰ برای سرکوب مجاهدین در بعضی نقاط توپ نیز در اختیار این افواج نهادند. از جمله برای آرام نمودن

مردم اصفهان ۴ عراده توپ کوهستانی و صحرائی بدانجا اعزام گردید.[۲۳۵] پرشورترین اعتراضات و قیام در تبریز انجام گرفت. زیرا بعد از به توپ بستن مجلس مرکز انقلاب به آنجا منتقل گشته بود. در بدو قیام والی آذربایجان مخبرالسلطنه هدایت استعفا نمود و تمام قوای مسلح حکومت حتیٰ ذخیره‌ها را تسلیم انجمن ایالتی آذربایجان کرد. بلافاصله ستارخان و باقرخان در رأس مجاهدین مشروطه طلب قرار گرفتند و ۲۰۰۰۰ تفنگ و چندین عراده توپ را به همراه سایر مهمات در اختیار مجاهدین نهادند.[۲۳۶] مجاهدین در این مقطع زمانی به دو دسته تقسیم شدند:

الف ـ گروهی که از طرف کمیتهٔ باکو با سلاح و مهمات به ایران آمده بودند.

ب ـ تعدادی از مبارزان و مردم تبریز و بعضی از نقاط دیگر ایالت آذربایجان که «انجمن غیبی» را تأسیس کرده بودند و به داوطلبان فنون رزم و نبرد می‌آموختند. هر دو گروه که راه مسلحانه را منتهی به انقلاب می‌دانستند، پس از ائتلاف به مسلح کردن و آموزش نظامی مردم مخصوصاً اهالی تبریز پرداختند.[۲۳۷]

اقدامات مجاهدین مشروطه طلب در تبریز محمدعلی شاه را به وحشت انداخت. دربار ۶۰۰۰ سرباز مجهز شده را به فرماندهی عین الدوله (صدراعظم سابق و والی جدید آذربایجان) برای آرام نمودن قیام تبریز به این منطقه فرستاد. ولی با مقاومت شدید اهالی، لوطی‌ها و مبارزان این شهر، محاصره ۱۰ ماه به درازا کشید و نتیجه‌ای را هم برای نیروهای دولتی به همراه نیاورد. رشادت، شجاعت و پایداری مجاهدین و رزمندگان تبریز آتش قیام را در شهرهای دیگر از جمله اصفهان، رشت، مشهد، تهران،استراباد و قزوین دوباره شعله‌ور کرد. در قزوین فدائیان مسلح در شب ۱۳ ربیع الثانی بدون درگیری فقط با صدای شلیک چند تیر تفنگ و توپ شهر را در اختیار گرفتند و قوای دولتی را گریزاندند. بلافاصله قاسم آقاسرتیپ قزاقخانهٔ شهر که یکی از عاملین به توپ بستن مجلس معرفی شده بود، دستگیر و سپس اعدام گردید.[۲۳۸] در رشت نیز قزاقهای مسلح به فرماندهی نصرالله خان یورتچی تسلیم شدند و ۳ تا ۴ هزار تفنگ موزر بدست مجاهدین افتاد.[۲۳۹]

### فتح تهران

پس از درخشیدن مجاهدین تبریز و به حرکت درآمدن دوبارهٔ مشروطه طلبان شهرهای مختلف، محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) از فئودالها و رجال بزرگ ضد مشروطهٔ دربار قاجار که در سرکوبی مشروطه طلبان تبریز نیز شرکت داشت، ناگهان تغییر مشی داده و به مشروطه طلبان پیوست و اندکی بعد فرماندهی قسمتی از آنها را بعهده گرفت. در اصفهان هم علی‌قلی‌خان سردار اسعد بختیاری و برادرش صمصام السلطنه بختیاری در جایگاه رهبری جنبش مشروطیت قرار گرفتند. پیوستن این افراد و اشخاص مشابه آنهابه مشروطه طلبان، موازنه را به نفع قوای مشروطه طلب

بر هم زد. آنان پس از تماس با یکدیگر نقشهٔ حمله به تهران را در دستور کار خود قرار دادند. سپس در زمان مقرر از چند سو به طرف پایتخت به حرکت درآمدند. در نزدیکی کرج مجاهدین مسلح اولین طعم تلخ شکست را از سوی قوای دولتی چشیدند. ولی بی درنگ با تماسی که سرانشان با یکی از صاحب منصبان ارشد نظامی شاه در ناحیهٔ شهریار گرفتند، مهمات زیادی از جمله تفنگهای سه تیر جدید به همراه انبوهی از فشنگ در اختیار آنها قرار گرفت و تفنگهای قدیمی که بخشی از آنها را مدتی پیش انجمن انقلابی تفلیس و باکو برایشان فرستاده بودند، دفن کردند. اندکی بعد با تجهیزات جدید هجوم سراسری از چند سو به تهران را از سر گرفتند و سرانجام توانستند ٦ صبح روز شنبه ۴ جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ هـ از طریق دروازه‌های بهجت آباد و یوسف آباد پس از یک زد و خورد و تبادل آتش مختصر با قزاقهای تحت امر لیاخوف، تهران را فتح نمایند.

چند روز بعد محمدعلی شاه به ناچار به سفارت روس پناهنده شدو لیاخوف نیز خود را تسلیم نیروهای فاتح نمود. عصر همین روز در محفل بزرگی که مرکب از ۵۰۰ نفر از نمایندگان مجلس و رجال بزرگ بود و در بهارستان نیز تشکیل شد، محمدعلی شاه از سلطنت خلع و پسر ۱۲ سالهٔ او احمد میرزا را به پادشاهی برگزیدند. سپس این جمع یک «هیئت مدیرهٔ موقت» ۲۲ نفره را برای ادارهٔ موقت کشور برگزیدند و نیابت سلطنت را هم به عضدالملک رئیس پیر ایل قاجار واگذار کردند.[۲۴۰]

بدین طریق استبداد صغیر هم پس از یکسال و ۲۲ روز بپایان رسید. محمدعلی شاه نیز دو ماه بعد به روسیه رفت تا با حمایت روسها تخت و سلطنت از دست رفتهٔ خود را دوباره تصاحب نماید. وی اندکی بعد از طریق گمش تپه و استرآباد به همراه مهماتی که با خود آورده بود سعی کرد به سوی تهران به پیشروی بپردازد، اما پس از چند زد و خورد ناموفق مطمئن گشت که آفتاب اقبال وی هم غروب نموده و کاری از پیش نخواهد برد.[۲۴۱]

### هیأتهای دولت و وزرای جنگ ایران

در ذکر وقایع عصر فتحعلی شاه توضیح داده شد که با توسعهٔ روابط ایران و دول خارجی در آن دوران و ورود هیأتهای مختلف به ایران، سبب گردید تغییر و تحولاتی در سیستم دولتی ایران بوجود آید. از جمله «سازمان دول خارجه» تأسیس گردید و سپس تشکیلاتی به عنوان وزارتخانهٔ داخله و چند وزارتخانهٔ دیگر تحت مسئولیت صدراعظم تشکیل شد. در زمان ناصرالدین شاه وزارت جنگ استقلال کامل یافت و اندکی بعد ٦ وزارتخانه بوجود آمدند که بعدها به ۹ وزارتخانه و سپس به ۱۴ وزارتخانه افزایش یافتند.[۲۴۲] پس از استقرار مشروطیت و گشایش اولین مجلس در ایران، کابینه‌ها و دولتهای مختلفی تشکیل شدند که ما در اینجا بطور گذرا به آنها اشاره می‌کنیم تا **وزارتهای جنگ** را شاخص نمائیم.به تعبیر دیگر معرفی این دولتها صرفاً برای آشنائی بیشتر با وزارت جنگ و

وزیر جنگ‌های متعدد در سالهای مختلف است :

ـ کابینهٔ مشیرالدوله (۱۹ ذیحجه ۱۳۲۴ ه ـ ۱۲ بهمن ۱۲۸۵ ش) با ۸ وزیر، وزیر لشکر(جنگ) میرزا دبیرالدوله.

ـ کابینهٔ میرزا سلطانعلی وزیر افخم (٦ صفر ۱۳۲۵ ه ـ ۲۹ اسفند ۱۲۸۵ ش) برای مدت ۴۴ روز با ۸ وزیر که وزیر جنگ آن کامران میرزا نائب السلطنه بود. ولی چون وی بیماری شدید داشت نامبرده موقتاً معاونت وزارت جنگ را به عهده گرفت.

ـ کابینهٔ میرزا علی اصغر خان اتابک (امین السلطان) (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ ه ـ ۱۳ اردی بهشت ۱۲۸٦ ش) با هشت وزیر که وزارت جنگ بر عهدهٔ میرزا حسین خان مستوفی الممالک (پیرنیا)بود.

ـ کابینهٔ میرزا احمد خان مشیر السلطنه (۷ شعبان ۱۳۲۵ ه ـ ۲۴ شهریور ۱۲۸٦ ه) با ۸ وزیر، با وزارت جنگ میرزا حسن خان مستوفی الممالک که عمر این کابینه هم دو ماه بیشتر نپائید.

ـ کابینهٔ میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک همدانی قراگوزلو (۱۹ رمضان ۱۳۲۵ ه ـ ۱۲۸٦ش) با ۷ وزیر و با وزارت جنگ میرزا حسن خان مستوفی الممالک.

ـ کابینهٔ حسینقلی خان نظام السلطنه مافی که سه دوره تشکیل شد. کابینهٔ اول به مدت ٦۸ روز در تاریخ ۱٦ ذی‌القعده ۱۳۲۵ ه با ۷ وزیر بوجود آمد و وزارت جنگ بر عهدهٔ عزالله میرزا ظفرالسلطنه قرار گرفت. دومین کابینه (ترمیمی) در تاریخ ۲٦ محرم ۱۳۲٦ ه با همان وزیر جنگ و سومین کابینه در چهار ربیع‌الثانی ۱۳۲٦ ه با وزیر جنگی میرزا حسن خان مستوفی الممالک تشکیل گردیدند.

ـ کابینهٔ دوم مشیرالدوله (۷ جمادی الاول ۱۳۲٦ ه ـ ۱۷ خرداد ۱۲۸۷ ش) با ۸ وزیر که وزارت جنگ بر عهدهٔ میرزا حسن خان مستوفی الممالک نهاده شد. مشیرالدوله کابینهٔ سوم و چهارم را هم تشکیل داد که وزارت جنگ آن در اختیار محمد پاشاخان کشیک‌چی‌باشی بود.

ـ کابینهٔ میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو (۱۱ ربیع الاول ۱۳۲۷ هجری ـ اول اردیبهشت ۱۲۸۸ش) با ۷ وزیر، یک کفیل و وزارت جنگ میرزا حسن خان مستوفی الممالک.

ـ کابینهٔ میرزا جوادخان سعدالدوله (۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۷ ه) به همراه ۷ وزیر با وزارت جنگ میرزا حسن خان مستوفی الممالک.

ـ کابینهٔ محمد ولی خان تنکابنی (۱۵ رمضان ۱۳۲۷ ه ـ ۸ مهر ۱۲۸۸ ش) با ۷ وزیر و وزارت جنگ را نیز خود وی شخصاً به عهده گرفت. او در دورهٔ دوم قانون‌گذاری نیز مجدداً کابینهٔ جدیدی تشکیل داد که آن بار هم اوایل خود وزارت جنگ را در اختیار داشت سپس آنرا به علیقلی خان بختیاری سردار اسعد واگذاشت. تنکابنی تا سال ۱۳۳۰ه چند بار دیگر کابینه بوجود آورد که اکثراً وزارت جنگ را خود بر عهده می‌گرفت.

اما آخرین کابینهٔ را محمد ولی خان تنکابنی در سال ۱۳۳۴ه (۳۰ ربیع الاول ـ ۴ اسفند

۱۲۹۴ش) با ۸ وزیر تشکیل گردید که این بار جمشید خان سردار اکبر وزارت جنگ را تقبل کرده بود.

- کابینهٔ میرزا حسن خان مستوفی الممالک. وی که چند بار وزارت جنگ را به عهده داشت اینبار خود در طی چندین دوره مأمور تشکیل کابینه گردید. بار اول ۲ مرداد ۱۲۸۹ ش با ۹ وزیر که وزارت جنگ بر عهدهٔ میرزا احمد خان قوام السلطنه (حکیم الملک) بود. کابینهٔ دوم در تاریخ ۲۵ شوال ۱۳۲۸ ه (٦ آبان ۱۲۸۹ ش) با ۷ وزیر و وزارت جنگ عبدالحسین میرزا فرمانفرما و کابینهٔ سوم در دوم محرم ۱۳۲۹ ( ۱۲ دی ۱۲۸۹ش) با ۹ وزیر و وزارت جنگ عبدالحسین میرزا فرمانفرما تشکیل شدند. کابینه‌های مستوفی الممالک در بحبوحهٔ جنگ جهانی اول سازمان می‌یافتند و آنهم زمانیکه خاک ایران در اشغال ارتشهای روس، انگلیس، آلمان و ترکان عثمانی در آمده بود. به همین جهت بحرانهای شدید ابتدا استعفای وزرا و سپس سقوط کابینهٔ وی را به همراه آورد.

- کابینهٔ نجف قلی خان بختیاری صمصام السلطنه (۲۹ رجب ۱۳۲۹ ه) که طی دو کابینهٔ اول و دوم، وزارت جنگ را خود عهده‌دار بود ولی در کابینهٔ سوم، چهارم و پنجم غلامحسین خان ایلخانی بختیاری سردار محتشم را به عنوان وزیر جنگ برگزید.

- کابینهٔ محمد علی خان علاءِالسلطنه (۱۰ صفر ۱۳۳۱ ه) با ۸ وزیر و وزارت جنگ میرزا حسن خان مستوفی الممالک.

- کابینهٔ چهارم حسن مستوفی (۲۵ رمضان ۱۳۳۲ ه) وزارت جنگ به عهدهٔ غلامحسین خان صاحب اختیار (غفاری) بود.

- کابینهٔ حسن خان مشیرالدوله پیرنیا (۲۷ ربیع الاخر ۱۳۳۳ ه) که وزارت جنگ را نیز خود بر عهده داشت.

- کابینهٔ عین الدوله (١٦ جمادی الثانی ۱۳۳۳ ه) با وزارت جنگ عبدالمجید میرزا عین الدوله.

- کابینهٔ ششم حسن مستوفی (٦ شوال ۱۳۳۳ ه) با وزارت جنگ سپهدار اعظم تنکابنی.

- کابینهٔ عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۲۷ صفر ۱۳۳۴ ه) با ۷ وزیر و وزارت جنگ محمد ولی خان تنکابنی.

- کابینهٔ نهم و آخرین کابینهٔ محمد ولی خان تنکابنی (۳۰ ربیع الاول ۱۳۳۴ ه) با وزارت جنگ جمشیدخان سردار اکبر (کبیر).

- کابینهٔ حسن وثوق (۲۹ شوال ۱۳۳۴ه) با وزارت جنگ ابوالفتح خان حشمت الدوله والا تبار (برادر مادری دکتر مصدق).

- کابینهٔ دوم محمد علی خان علاءِ السلطنه (۱۴ شعبان ۱۳۳۵ه) با وزارت جنگ میرزا حسن خان مشیرالدوله.

ـ کابینهٔ هفتم حسن خان مستوفی (۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶ه) با وزارت جنگ میرزا حسن خان مشیرالدوله. نامبرده در کابینهٔ هشتم مستوفی هم وزیر جنگ باقی ماند.
ـ کابینهٔ ششم نجف قلی خان بختیاری (۱۸ رجب ۱۳۳۶ ه). وزیر جنگ این کابینه نخست لطفعلی خان بختیاری امیر افخم بود سپس به کس دیگری واگذار شد.
ـ کابینهٔ دوم حسن وثوق (۲۹ شوال ۱۳۳۶ ه) کفالت وزیر جنگ با قاسم خان والی سردار همایون بود. وی اندکی بعد توسط رضاخان میر پنج بجای استاروسلسکی به فرماندهی قزاق انتخاب‌گردید.
ـ کابینهٔ سوم حسن وثوق که وزارت جنگ در اختیار فتح الله خان سپهدار اعظم (سردار منصور) قرار گرفت. سپس در کابینهٔ چهارم وثوق، این وزارت به ابوالفتح خان حشمت الدوله سپرده شد.
ـ کابینهٔ دوم حسن مشیرالدوله (۱۶ شوال ۱۳۳۸ ه ـ ۱۲۹۹ ش) با وزارت جنگ میرزا مهدی خان وثوق السلطنه.
ـ کابینهٔ فتح الله اکبر (۱۴ صفر ۱۳۳۹ ه) که دو وزیر جنگ به نامهای عبدالله خان همدانی و حاج امیر نظام (سردار اکرم) داشت.
ـ کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی (۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۹ه ـ ۵ اسفند ۱۲۹۹ ش) معروف به کابینهٔ سیاه با ۹ وزیر و با وزارت جنگ ماژور مسعودخان آغاز به کار کرد. ولی اندکی بعد استعفا داد و ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ ش رضاخان میرپنج سردار سپه، وزارت جنگ را در اختیار گرفت.
ـ میرزا احمد خان قوام السلطنه (۲۷ رمضان ۱۳۳۹ه ـ ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ش ـ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ م) کابینه‌ای ۱۰ نفره با وزیر جنگی رضاخان سردار سپه تشکیل داد.
ـ کابینهٔ سوم حسن پیرنیا (یک بهمن ۱۳۰۰ ش) با وزارت جنگ رضاخان سردار سپه.
ـ کابینهٔ چهارم احمد قوام (۲۷ خرداد ۱۳۰۱ ش) با وزارت جنگ رضاخان سردار سپه.
ـ نهمین کابینهٔ حسن مستوفی (۲۵ بهمن ۱۳۰۱ ش ـ ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۴۱ ه) با ۸ وزیر و با وزارت جنگ رضاخان سردار سپه.
ـ کابینهٔ چهارم حسن پیرنیا (۲۴ خرداد ۱۳۰۲ ش) باز هم با وزارت جنگ رضاخان سردار سپه.
ـ کابینهٔ رضاخان (سوم آبان ۱۳۰۲ ش ـ ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۲ ه ـ اکتبر ۱۹۲۳ م) با ۹ وزیر تشکیل گردید که وزارت جنگ هم در اختیار خود وی بود.
ـ کابینهٔ دوم رضاخان (۲۵ فروردین ۱۳۰۳ ش) اینبار نیز وزارت جنگ در اختیار خود وی بود.
ـ کابینهٔ سوم رضاخان (۸ شهریور ۱۳۰۳ ش) که رئیس الوزرائی و وزارت جنگ را توأماً و مجدداً خود بر عهده داشت.

اما در چهارمین کابینهٔ رضاخان به تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۰۴ ش وی از مجلس درخواست کرد که او را به فرماندهی کل قوای ایران نیز منصوب نمایند. مجلس به این مقام او نیز رأی مثبت داد. سه

ماه بعد اکثریت مجلس پنجم در ۹ آبان ۱۳۰۴ ش انقراض سلسلهٔ قاجار را از تصویب گذراند. سپس مجلس مؤسسان در ۲۱ آذر سال ۱۳۰۴ سلطنت را نیز به رضا پهلوی سپرد.

با آغاز حکومت پهلوی اولین کابینه را محمد علی ذکاءالملک فروغی با ۸ وزیر و یک کفیل وزیر تشکیل داد و وزارت جنگ را به سر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی واگذارد نمود.[۲۴۳]

## اوضاع جهان و شکل‌گیری جنگ جهانی اول

حکومت احمد شاه آخرین سلطان قاجار، با بحرانهای بزرگ بویژه جنگ جهانی اول مصادف گشت که تأثیر بسیار نامطلوبی هم بر جامعهٔ ایران نهاد. این جنگها نتیجهٔ تخاصم قطبهای بزرگ قدرت محسوب می‌شد که پس از توسعهٔ اقتصادی و صنایع آنها اینک بدنبال تقسیم دنیا برآمده بودند.

صنایع گستردهٔ دول بزرگ و استعماری در پی مواد خام، نیروهای کار ارزان و بازارهای فروش در کشورهای دیگر، سرانجام آنها را به سوی اشغال جهان ضعیف کشاند. هر جایی را هم که نتوانستند با حملات نظامی اشغال کنند، آنهارا تحت الحمایهٔ خود درآوردند و یا باکسب امتیازات اقتصادی و سیاسی، روابط غیر انسانی و ناعادلانه‌ای را بر اقتصاد بیمار آنان تحمیل نمودند.

جنگهای جهانی و از جمله جنگ اول محصول چنین دنیائی بود که قدرت‌های نورسیده را برای بدست آوردن سهم غنائم در سایر کشورها در مقابل کشورهای پیر و استعماری قرار می‌داد.

آمریکا که پس از سال ۱۷۷۶ م از زیر یوغ انگلستان درآمده و استقلال یافته بود، به آرامی سیستم اقتصادی و نظامی آن رشد فراوان یافت و بدنبال «حیاط خلوت» خود در سال ۱۸۲۳ م (۱۲۳۸ ه مقارن حکومت محمد شاه قاجار) علنا مونرو Monroe با انتشار اعلامیه‌ای به دول اروپا هشدار داد که در امور کشورهای آمریکائی دخالتی نکنند. این اعلامیه نشانهٔ ورود قدرت استعماری و امپریالیستی جدیدی به عرصهٔ جهانی بود که اینک به جای پرتغالیها و اسپانیاییها قصد تسلط بر کشورهای آمریکای لاتین را داشت. بدین جهت کشورهای آمریکای لاتین که از یک قرن پیش سالها علیه استعمارگران اسپانیا و پرتغال در حال مبارزه بودند، اکنون باید خود را برای مبارزه با آمریکائیها آماده می‌کردند. در مکزیک کریبولها Creoge (روشنفکران سفید پوست تحصیل کردهٔ اروپا)،در آرژانتین میراندا Miranda ، در ونزوئلا، کلمبیا، پرو، اکوادور، سن مارتین Seit Martin و در بولیوی سیمون بولیوار Simon Bolivar سمبل مبارزه در راه آزادی و استقلال شدند.

بعدها در سال ۱۸۸۹م ایالات متحدهٔ آمریکا برای نزدیک نمودن سایر کشورهای این قاره به خود در جهت بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی «کنگرهٔ پان امریکن» را برگزار کرد که تا سالهای بعد چندین بار اجلاسهای پی در پی آن ادامه یافت.

در قارهٔ آفریقا اوایل قرن نوزده پنج کشور استعمارگر اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و انگلیس

هر یک قسمتهائی از این قاره را زیر نفوذ خود گرفته بودند. در اوایل قرن بیست ناگهان آلمانیها، ایتالیائیها و بلژیکیها نیز به جرگهٔ این کشورها پیوستند. اما در این قاره هم مردم به مبارزه و قیامهای بزرگی دست زدند. در مصر مبارزات علیه فرانسه و سپس علیه انگلیسیها، در سودان علیه انگلیسیها، در جنوب آفریقا بوئرها Boer وسیاه پوستان زولو Zulu علیه انگلیسیها و در الجزایر و مراکش مبارزه علیه فرانسویها، سالها ادامه یافت.

در آسیا روسها، انگلیسیها و فرانسویها در پی مطامع و منافع خود هر از چندگاهی در درون یکی از کشورها نفوذ می‌کردند که نمونهٔ آن را در مورد ایران توضیح داده‌ایم. روسها تا آخر قرن ۱۸ در مشرق اروپا فتوحات خود را تقریباً تکمیل کرده بودند، سپس برای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و سواحل دریاهای آزاد چشم طمع به ایران و برای دست یابی به دریای سیاه و مدیترانه به سرزمین عثمانی دوخته بودند. اما هجوم آنها به سوی مدیترانه با اتحاد انگلستان، فرانسه و عثمانی مواجه گشت آنچنان که عاقبت در پایان جنگ چهار سالهٔ کریمه روسها را به زانو درآورده بودند.

در مشرق آسیا نیز نیروهای روسی با پیشروی به سوی سیبری و اقیانوس آرام با چین و مغولستان هم مرز شدند و سرانجام هم در سواحل شرقی اقدام به جنگهای خونین با ژاپنیها نمودند.

در هند انگلیسیها عنان امور را در دست داشتند. البته نخستین کشورهائی که به هند وارد شدند پرتغالیها و سپس فرانسویها بودند که پس از کشمکشها و جنگهای طولانی، انگلیسیها در آنجا پیروز و سربلند برآمدند و بر بخش عظیمی از هند حاکم گردیدند. از این تاریخ آنها بوسیلهٔ «کمپانی هند شرقی انگلیس» به غارت ثروتهای این سرزمین دست یازیدند و به یاری نیروهای نظامی خود و «سیپوی‌ها» Sippoys (سربازان مزدور هندی)، تمام این سرزمین و دولت آن یعنی گورکانیان هند را دست نشاندهٔ خود نمودند.

در چین اوایل قرن ۱۹ انگلیسی ها توانستند به تجارت تریاک بپردازند. ولی سرانجام این داد و ستد به جنگ تریاک سال ۱۸۳۹ م ( ۱۲۵۵ه - ۱۲۱۸ ش) انجامید. پس از شکست چینی‌ها در این جنگ، دروازه‌های این کشور به روی استعمارگران گشوده شد. اما مردمش با قیام «تای پینگ» و سپس جنگ دوم تریاک به سال ۱۸۶۳م ( مقارن حکومت ناصرالدین شاه)، اعتراضات صریح خود را بروز دادند. متأسفانه آن قیام و این جنگ نیز به شکستی خونبار انجامید که بدنبالش سایر کشورهای استعماری هم قدم به خاک چین نهادند.

ولی آفتاب آزادی و استقلال با «قیام مشت زنان» (۱۸۹۹ م - ۱۳۱۶ ه) و سپس آزادی خواهان جمهوری خواه به رهبری دکتر سون یاتسن (۱۹۱۱ م - ۱۳۲۹ ه - ۱۲۸۹ ش) در چین درخشیدن گرفت.

در ژاپن که بعدازاخراج پرتغالیها در قرن ۱۶ م به مدت دو قرن (اواسط قرن ۱۷ تا اواسط قرن

۱۹م) مرزهایش به روی استعمارگران بسته ماند، وضعی خمود و انزوائی شدید حاکم بود. اما ناگهان در سال ۱۸۴۵ م (۱۲۷۱ هـ - مقارن با هفتمین سال حکومت ناصرالدین شاه)، ناوهای جنگی آمریکائی در سواحل این کشور هویداگشتند و تقاضای همکاری تجاری نمودند. این ارتباط و سپس وقوع «انقلاب میجی» در ۱۳ سال بعد، ژاپن را در معرض وزش بادهای تغییر و تحولات اقتصادی و تمدن قرن ۱۹ م قرار داد و سبب گردید آرام آرام تشکیلات اقتصادی، سیاسی و نظامی آن سرزمین شکل جدید و نوینی به خود بگیرد. آن‌چنانکه رشد و توسعهٔ سیستم کاپیتالیستی (سرمایه داری) در این کشور هم اندکی بعد ژاپن را به جرگهٔ کشورهای توسعه طلب و استعماری درآورد. بنابراین در نخستین اقدامات نظامی توسعه طلبانه، کشور کره را اشغال کردند. اما در زمان پیش روی و اشغال مناطق شرقی چین با مقاومت و دخالت روسها روبروگشتند که در نهایت به جنگ ۱۹۰۵ م (۱۳۲۳ هـ - ۱۲۸۴ ش) و شکست روسها انجامید. پیروزی ژاپنیها بر کشور بزرگی همچون روسیه بازتاب وسیعی در جهان آن روز داشت، طوریکه در ایران آنرا باید یکی از عوامل مؤثر در اعتلای جنبش مشروطیت در عصر مظفرالدین شاه دانست.

سرانجام در بستر چنین شرایط پر اصطکاک و متشنجی که استعمارگران در سطح جهان بوجود آورده و موجب وحشت و ترس جامعهٔ بشری شده بودند، به تدریج تعدادی از کشورها را به عنوان همپیمان بدنبال خود کشاندند. به همین جهت گروهها و دسته بندیهای نظامی - سیاسی متعددی از سالهای ۱۸۷۱ م تا جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ م ( ۱۳۳۲ هـ - ۱۲۹۲ ش - مقارن با حکومت احمد شاه قاجار) در سراسر جهان بویژه اروپا بوجود آمد که به «دوران صلح مسلح» شهرت یافت.

نخستین اتحاد بین آلمان، اتریش و روسیه به سال ۱۸۷۲ م (۱۲۸۹ هـ) به نام «پیمان اتفاق امپراتوران سه گانه» شکل گرفت. اما ٦ سال بعد در طی اجلاسهای «کنفرانس برلین» روسیه به خاطر سیاستهای پیگیر آلمان بخشی از منافع خود را در بالکان از دست داد. بنابراین روسها از پیمان خارج شدند و در سال ۱۸۸۱ م به همراه ایتالیا و اتریش پیمان **اتحاد مثلث** Triple Alliance را منعقد نمودند.

اما با توجه به خصلت تهاجمی و توسعه طلبانهٔ شدید آلمانها در اروپا و چشم طمع دوختن به مستعمرات سایر کشورهای استعماری، پس از شکست روسها از ژاپن و پدید آمدن وضعیت خطرناک جدید، در اروپا با وساطت فرانسویها دو کشور روس و انگلیس بوسیلهٔ قرار داد ۱۹۰۷ م (تقسیم ایران) به هم نزدیک شدند. این سیاستها عاقبت منجر به **اتفاق مثلث** Triple Entent بین این سه کشور گردید. بنابراین صف آرائی نظامی جدیدی در اروپا که نتیجهٔ تلاشهای استعماری این کشورها جهت دست اندازی به مستعمرات حریفان بود، شکل گرفت و سرانجام هم با بوجود آمدن بحرانهای متعدد، این تلاشها و رقابتها را تبدیل به جنگ جهانی اول نمود.

در مراکش آلمانها برای تضعیف فرانسویها، این کشور را در تاریخ ۱۹۰۵م مستقل اعلام

کردند که بالاخره به رویاروئی آنها به سال ۱۹۱۱ انجامید. در شبه جزیرهٔ بالکان (مجموعه کشورهای رومانی، بلغارستان، صربستان، آلبانی و یوگسلاوی)، ارتش اتریش سرزمین بوسنی و هرزگوین را اشغال نمود تا دولت عثمانی را که چند سال قبل (۱۹۰۸ م) بوسیلهٔ نهضت «ترکهای جوان» تجدید حیات یافته بود، تضعیف نماید. در پی آنان روسها نیز با توافقی که با اتریشی ها کرده بودند، تصمیم گرفتند در تنگه‌های بسفر و داردانل کشتیرانی آزاد خود را برقرار نمایند، ولی انگلیسیها به این امر رضا نمی‌دادند.

در این ما بین ایتالیا هم بخشی از لیبی (طرابلس) راکه از مستعمرات عثمانیها به حساب می‌آمد در سال ۱۹۱۱ م به تصرف خود درآورد. این امر باعث نگرانی اهالی بالکان شد زیرا اعتقاد داشتند با ضعیف شدن عثمانیها، روسیه و اتریش به اشغال سایر مناطق بالکان خواهند پرداخت. بنابراین در سال ۱۹۱۲م «مجمع کشورهای بالکان» را با هدف بیرون راندن عثمانیها از این منطقه و جلوگیری از حملات احتمالی روسها و اتریشی‌ها بوجود آوردند، سپس به جنگ با عثمانیها پرداختند. روسها بلادرنگ از آنها حمایت کردند ولی اتریشی‌ها شدیداً با این امر مخالفت نمودند. با توجه به اینکه سال بعد کنفرانسی در لندن برای رفع این اختلافات تشکیل شد، جنگ میان بلغارها، یونانیها و صربها اوضاع آشفته‌ای را در روابط بین الملل بین قدرتهای بزرگ بوجود آورد. غافلت هم بهانه آغاز جنگ جهانی اول در همین بالکان پدیدار گشت و ضربه بر چاشنی تخاصمات نظامی ابرقدرتها زد.

این واقعه در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ م اتفاق افتاد که در طی آن یک جوان بوسنیائی ولیعهد اتریش را در شهر سارایوو ترور نمود. اتریش که منتظر چنین فرصتی بود پس از یک اولتیماتوم به صربستان اعلام جنگ داد. روسها بلافاصله از صربها حمایت کردند، آلمانها هم به حمایت از اتریش به روسیه و فرانسه اعلام جنگ دادند. اندکی بعد انگلیسیها هم به حمایت از روسیه و فرانسه برخاستند و ایتالیائیها هم جانب آلمان راگرفتند. اما سال بعد ایتالیائیها با تغییر مواضع به جرگهٔ متفقین پیوستند. در شرق هم ژاپن و چین علیه آلمانها وارد جنگ شدند. بدین ترتیب با چنین صف آرائی نظامی بزرگ، اولین جنگ خانمانسوز جهانی به مدت ۴ سال (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) بخش بزرگی از امکانات بشری را به نابودی کشاند و سرانجامش هم به شکست آلمانها و هم پیمانانش انجامید.

در این جنگ برای اولین بار هواپیماها و نیروی هوائی مورد استفاده قرار گرفتند. متأسفانه پایان این جنگ علاوه بر کشتار انبوه انسانها و نابودی سرمایهٔ بشریت، به وضع اسفباری در میان مردم شکست خورده نیز انجامید. بعلاوه بسیاری از کشورهای کوچک به عنوان مستعمره، بدون توجه به بازتابهای سوسیولوژیک ( روانشناسی اجتماعی) آن دوباره بین دول استعماری تقسیم شدند. این امر خشم شدید اهالی این سرزمینها را برانگیخت و غدد چرکین جدیدی بر پیکرهٔ جامعهٔ بشری وجود آورد. در پی تبعات ناشی از وضع پیش آمده، رهبران کشورهای بزرگ فاتح به دنبال راه حل مناسبی

برآمدند تا به این تشنجات پایان دهند. بنابراین پس از یکسال زمینه را برای مذاکرات صلح بوجود آوردند و «کنفرانس صلح ورسای» را در پاریس برگزار نمودند. در طی این کنفرانس فرانسه و انگلیس نصیب بیشتری از توافقات بردند، ولی آلمانها بخشی از خاک خود و مستعمراتشان را از دست دادند و مسئول جنگ هم شناخته شدند. به همین خاطر آنها را از حق داشتن نیروی نظامی در آینده محروم کردند.

نتایج دیگر این جنگ از بین رفتن امپراتوری عثمانی و اتریش - مجارستان بود که از تجزیهٔ آنها کشورهای کوچک زیادی پا به عرصهٔ وجود نهادند. تعدادی از کشورهای عربی نیز تحت قیمومیت فرانسه و انگلیس درآمدند. یک سال پس از این وقایع (۱۹۲۰ م - ۱۲۹۹ ش - مقارن با انقراض سلسلهٔ قاجار و آغاز حکومت رضاشاه) به پیشنهاد ویلسون رئیس جمهور آمریکا جامعهٔ ملل با حضور ۴۵ کشور تأسیس شد تا به اعتقاد برگزارکنندگان آن از برخوردهای نظامی در آینده در سطح جهان جلوگیری به عمل آورده و از صلح نیز حمایت و حراست نمایند.

اما متأسفانه چنین تدابیر و تمهیداتی هم ضامن صلح نگردید و جنگ جهانی دوم هم در سال ۱۹۳۹م بار دیگر بشریت را به کام ویرانی و مرگ فرو برد.

**احمد شاه(۱۳۲۷ - ۱۳۴۴ ه/ ۱۹۰۹ - ۱۹۲۵م/ ۱۲۸۷ - ۱۳۰۴ ش)**

با آغاز حکومت وی «هیئت مدیرهٔ انقلاب» مشروطه زمام امور کشور را در دست گرفت. عضدالملک کابینه‌ای موقت تشکیل داد که وزارت جنگ آن به محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار - سپهدار اعظم)، وزارت داخله به سردار اسعد، وزارت عدلیه به مشیرالدوله، وزارت مالیه به حکیم الملک، وزارت خارجه به حسینقلی خان نواب و ریاست نظمیه (پلیس) به پیرم خان ارمنی واگذار گردید. سپس بین دولتمردان جدید و نمایندگان دو سفارت روس و انگلیس مذاکراتی دربارهٔ محمد علی شاه مخلوع انجام گرفت. سرانجام قرار شد وی همهٔ جواهرات سلطنتی را به دولت واگذار کند و در مدت ۱۵ روز از ایران خارج شود. دولت جدید هم تقبل نمود سالی ۱۰۰۰۰۰ تومان به او حقوق بدهد.

در این مدت مجلس دوم نیز افتتاح شد و در ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۷ه محمد ولی خان تنکابنی را به نخست وزیری برگزید. یکی از برنامه‌های رئیس الوزرای جدید و وزرایش «اصلاحات قشون، نظمیه و مالیه» بود.(۲۴۴)

در مجلس و دولت جدید بر سر تصویب برنامه‌های اقتصادی و سیاسی به تدریج اولین اختلافات بروز کرد و نمایندگان تحت پوشش چند حزب در مقابل هم صف آرائی نمودند و به ارائه افکار خود پرداختند. از میان این احزاب دو حزب اعتدالیون و عامیون (دمکراتها) قدرتمندتر از بقیه بودند.

در میان چنین وضعی مجلس می‌باید برای رفع معضلات بزرگ جامعه و دامن زدن به اصلاحات در عرصهٔ اقتصادی و سیاسی تصمیمات قاطعی می‌گرفت. تعلل و دفع الوقت در مورد این اصلاحات بطور قطع حکومت رو به زوال قاجار را به سوی ورطهٔ نابودی می‌کشاند. بنابراین تصمیم گرفتند اوضاع جامعه را با «گمرکچی بلژیکی، خزانه‌دار آمریکائی، ژاندارم سوئدی، توپچی آلمانی، طبیب فرانسوی و قزاق روسی» سر و سامان بدهند.[۲۴۵] با تصویب مجلس، در سال ۱۳۲۸ هـ مقرر شد تعدادی متخصص را برای «تنظیم امورات» به استخدام دولت درآورند.[۲۴۶] برای امور مالی مورگان شوستر Morgan SHuster آمریکائی در رأس یک هیئت ۵ نفره برای مدت ۳ سال در میان موج مخالفت و غوغای روسها و بلژیکی‌ها به ایران آمدند. سپس یک سال بعد هیئت سوئدی به ریاست سرهنگ یالمارسن برای تشکیل قوای ژاندارمری وارد کشور شدند. در این میان هیئت آمریکائی فرصت نیافتند کارشان را به سرانجام برسانند، زیرا با تصویب قانونی از سوی مجلس برای توقیف اموال شعاع السلطنه (برادر محمد علی شاه مخلوع)، شوستر عده‌ای ژاندارم مسلح را که به تازگی یالمارسن سوئدی سازمان داده بود مأمور ضبط اموال نامبرده نمود. ولی روسها به بهانهٔ بدهکاری شعاع السلطنه به بانک استقراضی روسیه، از این کار ممانعت کردند. از آن سو با اصرار شدید شوستر و مجادلات فراوان او با روسها، سرانجام منجر به اخراج وی و هیئت همراهش گردید. روسها اندکی بعد به بهانه‌های واهی از دولت ایران تقاضا کردند مجلس را منحل نمایند و رئیس بلژیکی گمرک ایران را که مطیع خودشان بود به جای شوستر به خزانه‌داری کل مالی ایران بگمارند. اما خوشبختانه قبل از اجرای این دستور العمل، اعتراضات شدید مردم آنرا بی‌ثمر گذارد.

### تاج‌گذاری احمد شاه و آغاز جنگ جهانی اول

احمد میرزا در ۲۸ شعبان ۱۳۳۲ هـ (۱۲۹۳ ش - ۱۹۱۴ م) به سن رشد رسید و اقدام به تاجگذاری نمود. بدین ترتیب زمان نیابت سلطنت ناصرالملک (ابوالقاسم خان قراگوزلو) که مدتی پیش به جای عضدالملک انتخاب شده بود نیز به پایان رسید. اما در میان بحرانهای شدید جامعهٔ ایران آنروز، قبل از اینکه شاه بی تجربه و جوان به همراه دولت فرصت اندیشیدن به اصلاحات بیشتر پیدا کنند، چند هفته پس از تاجگذاری در برابر بحران بزرگتری همچون جنگ جهانی اول قرار گرفتند.

۱۳ اوت ۱۹۱۴ م کشورهای متحد در پیمان «اتفاق مثلث» (فرانسه، انگلیس و روسیه) با دول اروپای مرکزی یعنی آلمان و اتریش درگیر جنگ شدند. دو همسایهٔ بزرگ و متخاصم ایران یعنی روسها در شمال (به حمایت از انگلیسیها و فرانسویها) و عثمانیها در غرب (به حمایت از آلمانها و اتریشی‌ها) بلافاصله به فکر اشغال خاک ایران افتادند. قبل از آغاز اقدامات نظامی، آلمانها دو هیئت وارد ایران کردند تا هیئت دولت و ارتش را علیه رقبای آلمان یعنی انگلیس و روسیه وارد صحنه‌های

جنگ نمایند، بعلاوه جاسوسان آلمانی هم با تزریق پول و سلاح بین عشایر ایران آنها را علیه روس و انگلیس بشورانند. هیئت دیگر مأموریت داشت از طریق ایران وارد افغانستان شوند و حاکم و افسران بزرگ ارتش آنجا را نیز علیه انگلیسیها به طغیان وادارند تا هندوستان مستعمرهٔ بزرگ انگلستان را در معرض خطر قرار دهند. بدین وسیله قصد داشتند با ایجاد مزاحمت در شرق، بخشی از نیروهای وسیع انگلیسیها را از صحنه‌های اصلی جنگ بدان سو بکشانند.(۲۴۷)

در ایران و مخصوصاً در مجلس سوم بر سر این جنگ دو جناح بزرگ به صف آرائی پرداختند. دمکراتها (عامیون) معتقد بودند ایران مثل عثمانیها باید به طرفداری از آلمانها وارد جنگ شود (شاید به خاطر تنفر و مخالفت با روس و انگلیس چنین استدلالی می‌نمودند)، اما اعتدالیون ورود به جنگ را به خاطر نفوذ روس و انگلیس در ایران عاقلانه نمی‌دانستند. بعلاوه روسها ۸۰۰۰ سرباز به عناوین مختلف از جمله محافظان سفارتخانه‌ها، کنسولگریها و جان و مال اتباع روسی در ایران نگهداری می‌کردند و به خاطر ۷۰۰۰ نیروی ژاندارمی که سوئدیها و افسران آنها در ایران تحت فرماندهی داشتند، هرگز حاضر به کم کردن نیروهای خود نبودند.(۲۴۸) سر انجام هم در میان مخالفتهای زیاد، مستوفی الممالک نخست وزیر جدید رسماً ایران راکشور بی طرف در جنگ اعلام نمود.

در این مدت آلمانیها بوسیلهٔ مأموران و جاسوسان خود افکار عمومی ایران مخصوصاً نیروهای مسلح عشایری را علیه روسها و انگلیسیها تهییج می‌کردند. بعلاوه مأموران رسمی آنها نیز با تمام توان از طریق تماسهای مکرر با دولتمردان ایران سعی داشتند از اعلام بی‌طرفی ایرانیها جلوگیری کرده و آنها را به حمایت از خود به صحنه‌های جنگ جهانی بکشانند. «بلوشر» مأمور آلمانی در ایران در مورد این مسائل در سفرنامهٔ خود گزارش کاملی را ارائه داده است. وی که بعدها در زمان پهلوی اول به سال ۱۹۳۱م سفیر آلمان در ایران شد، در نوشته‌های خود به توصیف عملیات نظامی مشترک عثمانیها و آلمانها علیه روس و انگلیس در خاک ایران و چگونگی تحریک و مسلح کردن عشایر مختلف پرداخته است. او درباره بخشی از اقدامات آلمانیها در ایران چنین می نویسد: «حال دیگر مذاکرات بین سفیر آلمان و دولت ایران جنبه‌ای کاملاً روشن به خود گرفت. ایران خواهان آن بود که آلمان استقلال و تمامیت خاکش را تضمین کند و رساندن پول و اسلحه و مهمات را متعهد شود. پس از مدتی چانه زدن سر انجام وزیر مختار آلمان در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۵ این بیانیه را صادر کرد: دولت پادشاهی آلمان ضمانت می‌کند که پس از پایان جنگ پیروزمندانه، به هنگام مذاکرات صلح از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی ایران دفاع کندو در تأمین آن بکوشد مشروط بر اینکه در جنگ علیه روس و انگلیس شرکت جوید. اما دولت ایران باز تقاضاهای بیشتری را مطرح کرد و بدین ترتیب وضع نه به عقد قرار دادی منجر شد و نه این مذاکرات بکلی قطع گردید. در این بین وزیر خارجهٔ ایران توصیه نمود بهتر است قیصر آلمان در صورت خروج شاه از ایران زندگی درخور

شأن او را در آلمان برایش مهیا کند. این اطمینان از طرف قیصر هم داده شد... در این مدت وابستهٔ نظامی آلمان به نام کنت کانیتس سوار بر اسب از عشیره‌ای به سوی عشیره‌ای دیگر از حاکمی به پیش حاکم دیگر میرفت و بر مبنای قول و موافقت انور پاشا به آنان وعدهٔ تفنگ، مسلسل و فشنگ می‌داد. به این خاطر بختیاریها، قشقائیها، لرها، شاهسونها وقبایل کرد تقبل کردند که دهها هزار سوار برای عملیات ضد روس و انگلیس تجهیز کنند و در اختیار قرار دهند. علاوه بر این ژاندارمهای ایران و هزار نفر در شهرها منتظر علامت شروع کار و رسیدن سلاحها بودند. ولی ناگهان روسها وارد عمل شدند و گراندوک نیکلایوویچ در رأس قوای مجهز نظامی از قزوین گذشت وخود را به تهران رساند. نمایندگان، ژاندارمها و سواره نظام عشایری در طول راه هیچ مقاومتی نکردند و بسیاری از آنها تصمیم گرفتند به جنوب ایران فرار کنند ـ ولی شاه و وزرایش از ترس اینکه آنها را بربایند در پایتخت باقی ماندند.(۲۴۹)

اما در طی این دوران بحرانی و با توجه به اعلام بی طرفی دولت ایران، عده‌ای از نمایندگان مجلس بخاطر نفرت از روسها و انگلیسیها و تحت تأثیر تبلیغات آلمانها و عثمانیها، تصمیم گرفتند تحت لوای «اتحاد اسلامی» به همراه عثمانیها علیه کشورهای اتفاق مثلث وارد عمل شوند. آنها نخست به قم رفتند و با تشکیل کمیته دفاع ملی مردم را به جهاد علیه روس و انگلیس دعوت نمودند. سپس به کرمانشاه مهاجرت کردند و دولتی به ریاست نظام‌السلطنه مافی بوجود آوردند. بفوریت افسران آلمانی و عثمانی سپاه کوچک ۴۰۰۰ نفری از عشایر منطقه تشکیل دادند و قرار دادی هم بین نظام السلطنه و مارشال‌فن‌درگولتز فرمانده قوای آلمانی در خاورمیانه منعقد گردید. اندکی بعد دو کشور نامبرده به تعلیم نظامی این نیرو پرداختند.(۲۵۰)

اینک در سال ۱۳۳۵ هـ(۱۹۱۷ م - ۱۲۹۶ ش) در ایران دو دولت وجود داشت. یکی دولت مرکزی بی طرف در تهران و دومی دولت مهاجران در کرمانشاه که مدافع دخالت در جنگ بودند.

اما فارغ از خواسته‌های این دو دولت، خاک ایران در این مدت عرصهٔ تجاوزات نظامی روسها در شمال، عثمانیها در غرب و انگلیسیها در جنوب گشت. انگلیسیها برای ورود به خاک ایران به بهانهٔ محافظت از تأسیسات نفتی جنوب که برای تحرک ماشین جنگی آنها ضروری بود، تصمیم به اشغال بوشهر گرفتند. ولی افکار عمومی این ناحیه از مدتها قبل نفرت زیادی از آنها داشتند و در ماههای اخیر هم با عملیات تبلیغی - روانی عوامل آلمانی از جمله «واسموس» کنسول آلمان مقیم بوشهر، این امر شدت بیشتری پیدا کرده بود. بنابراین با مقاومت شدید مردم از جمله میهن پرستان دشتستانی، دشتی و تنگستانی راه بر نیروهای انگلیسی سد گردید. اما با وجود آنکه نیروهای کمکی هم از شیراز و هم از ژاندارمها به حمایت از آنها برخاستند، کاری از پیش نبردند و نیروهای مجهز انگلیسی توانستند بتدریج در جنوب ایران مستقر شوند.(۲۵۱)

عثمانیها که از وجود روسها در ایران نگران بودند، اینک انگلیسیها را هم در جنوب آماده رزم می‌دیدند. بنابراین نخست دست به انفجار لوله‌های نفت در چند ناحیهٔ از جنوب ایران زدند. سپس در اوایل اکتبر ۱۹۱۴ (۱۰ ذیقعدهٔ ۱۳۳۲ ه) نیروئی مرکب از ۶۰۰ سرباز را به همراه یگانهای پشتیبانی توپخانه وارد خاک ایران نمودند و دو منطقهٔ قطور و مهاباد را اشغال کردند تا راههای غرب ایران را که برای روسها جنبهٔ استراتژیک نظامی داشت در دست گیرند. پس از این عملیات آنها هم با سران عشایر کُرد تماس گرفتند و توانستند ۲۰۰۰ نفر از سنجابیها و ۳۰۰۰ نفر از کلهری‌ها را سازماندهی و مسلح نمایند.[۲۵۲] چند ماه بعد به دولت ایران اولتیماتوم دادند تا از روسها بخواهند قشون خود را از خاک ایران تخلیه نمایند وگرنه مجبور خواهند شد در برابر پیشروی بیشتر آنها در شمال غربی ایران آذربایجان را اشغال نمایند.

در این زمان مأموریت قوای روسی بیشتر حفظ و تأمین خطوط استراتژیکی از موصل - رواندوز به تبریز و رضائیه (ارومیه) و از وان به رضائیه بود. برای اجرای این مأموریت روسها تبریز، خوی، دیلمقان و رضائیه را اشغال کردند و یک گروهان را در سمت مراغه، ساوجبلاغ به جلو فرستادند. این گروه واحدهای سرحدی و امنیهٔ عثمانیها را به همراه بعضی از دستجات کُرد تدریجاً عقب راندند. در سمت اردبیل هم روسها برای جلوگیری از هر گونه عملیات خصمانهٔ طوایف شاهسون، قوای محدودی به فرماندهی ژنرال «فیدارف» که بین این طوایف نفوذ داشت، مستقر نمودند. سپس بعد از آنکه جنگ روس و عثمانی در این جبهه درگرفت چون نیروهای روس در نزدیکی «صاری قامیش» از طرف عثمانیها محاصره شدند، معاون فرماندهی کل قوای قفقاز ژنرال مستر «میشلابوسکی» شتابان به تفلیس مراجعت کردو به فرماندهٔ قوای مأمور آذربایجان دستور داد به جانب سرحدات روسیه عقب بنشیند. این حرکت بی موقع به نفوذ و حیثیت روسها لطمهٔ بزرگی وارد کرد.

عثمانیها با وجود قوای کم در خط ساوجبلاغ و رضائیه به تعاقب روسها پرداختند و توانستند تا ژانویه ۱۹۱۵م وارد تبریز شوند. آنگاه در مناطق اشغال شده به تبلیغات شدید علیه روسها مشغول گشتند، آنچنانکه قادر گردیدند به زودی بعضی از نیروهای مسلح طوایف را به سوی خود جذب کنند. در این فضای بحرانی روسها فرماندهی ارتش قفقاز را به ژنرال «بودنیچ» واگذار کردندو او نیز به چرنوزوبف دستور داد دوباره به آذربایجان برگردد. ارتش روس پس از یک جنگ محدود و کوچک باکُردها و پادگانهای کوچک عثمانی توانستند دوباره تبریز را اشغال کنند و تا چند روز دیگر در پی عقب نشینی قوای عثمانیها، خط بین خوی، قطور، دهستان کوکلان اوجان، دیلمقان و جلفا را نیز تصرف نمایند. عثمانیها اندکی بعد لشکر سوم و پنجم مختلط خود را برای بدست آوردن مواضع از دست رفته دوباره وارد میدان کارزار کردند ولی در پی شکستهای سخت و پرتلفات بویژه در منطقه مغانجیق، با برجای نهادن ۷۰۰۰۰ کشته عقب نشینی نمودند.[۲۵۳]

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴ تاسیس

با تهدیدات و هشدارهای مکرر روس و عثمانی در طی این نبردها به دولت ایران و اوضاع نابسامان داخلی، مستوفی الممالک مجبور شد استعفا دهد و دولت شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما جایگزین او گردد.

در دولت جدید موافقتنامه‌ای تصویب شد که به موجب آن منطقهٔ بی طرف مشخص شده در قرارداد ۱۹۰۷ م نیز تقسیم شد و ایران کلاً به دو ناحیهٔ تحت نفوذ روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب درآمد. بعلاوه مقرر شد در شمال تعداد قزاقها به یک لشکر ۱۱۰۰۰ نفری افزایش یابد و ژاندارمری ایران که به تازگی علناً به طرفداری از آلمانها برخاسته بودند در اسرع وقت منحل گردد و به جای آن نیروئی به نام «تفنگداران جنوب ایران» یا «پلیس جنوب» (S.P.K) South Persia Rifles جایگزین گردند. این نیرو که در منطقه تحت نفوذ انگلیسیها تشکیل می گشت، زیر نظر افسران ارشد نظامی انگلیس با استخدام ۸۰۰۰ نفر از میان ایرانیان و هندیها، بزودی آغاز بکار کرد و دولت روس و انگلیس متعهد شدند ماهانه ۲۰۰۰۰۰ تومان صرف نگهداری آن بکنند. سرپرسی سایکس فرمانده کل این نیروها یک تیپ از آنان را در فارس، یک تیپ را در کرمان بخاطر جلوگیری از نفوذ عملیات نظامی و جاسوسی عناصر آلمانی و یک هنگ را نیز در بندرعباس مستقر کرد.(۲۵۴)

دولت فرمانفرما در برابر این تحرکات توان خود را از دست داد و پس از ۴ ماه سقوط کرد. بعد از وی دولت محمد ولی خان تنکابنی و سپس وثوق الدوله عنان کارها را در اختیار گرفتند. ولی دول اشغالگر بدون توجه به این جابجائی دولتها، بدنبال طرح و برنامه خود در خاک ایران بودند. در طی این چند ماه بخشی از پلیس جنوب کرمان، بلوچستان را تصرف کردند و پس از اعتراض به دولت جدید ایران، عناصر آلمانی و عثمانی را از آن ناحیه پراکندند وسپس در اصفهان به قوای ژنرال باراتف پیوستند. ژنرال سایکس نیز با بقیه افراد پلیس جنوب توانست تمام منطقه فارس را اشغال کند و شدیداً به کنترل نیروهای عثمانی بپردازد. در برابر این اقدام وثوق الدوله نخست وزیر طی تلگرافی از چنین خدماتی برای اعاده نظم در جنوب ایران تقدیر کرد و سپس پلیس جنوب را علناً به رسمیت شناخت. متاسفانه چنین سپاس و تقدیری زمینه را برای استمرار حضور این نیرو در ایران تا پس از جنگ جهانی اول یعنی سالهای ۱۳۴۰ه هموارتر نمود.(۲۵۵)

عثمانیها با مشاهده تحرکات پی درپی نیروهای انگلیسی و پلیس جنوب، شدیداً نگران شدند و چند ماه بعد از این واقعه نیروی جدید ۲۰۰۰۰ نفره‌ای را به فرماندهی ژنرال علی احسان پاشا از نقطه‌ای دیگر وارد خاک ایران کردند و پس از تصرف همدان، تا قزوین به پیشروی پرداختند. اینک این قوا تهران را در معرض خطر قرار داده بود، بنابراین برای جلوگیری از پیشروی آنها عملیات نظامی روسها در چند جبهه به سر فرماندهی ژنرال باراتف آغاز گشت. همچنین تحرکات نظامی انگلیس علیه سپاه ششم عثمانیها به کوت العماره و بغداد انجامید و سبب گردید عثمانیها قوای خود را

از قزوین عقب بنشانند و به آرامی به سوی عراق بیایند. در طول این عقب نشینی « حکومت موقت مهاجرین » یعنی دولت نظام السلطنه نیز به همراه قوای عثمانی به خارج از مرزهای ایران انتقال یافت و اندکی بعد پس از خلع سلاح قوای نظامی آنان، همگی را متفرق کردند. سران مهاجرین هم پس از مشاهده بی اعتنائیهای بیش از حد و مکرر عثمانیها، به ایران یا اروپا و تعدادی هم به آلمان رفتند.(۲۵۶)

در بحبوحه این شرایط پیش آمده، ناگهان روسیه از درون با بحران بزرگی مواجه گشت آنچنانکه در پی یک انقلاب فراگیر، امپراتوری تزار نیکلای دوم در ۱۵ مارس ۱۹۱۷ م ( جمادی الاول ۱۳۳۵ه) سقوط کرد. بدنبال این وقایع نظامیان و قوای روسیه در سراسر پادگانهای شمال و شمال غربی ایران بدون حقوق و مهمات سرگردان ماندند که تبعات آن نابسامانی جبهه‌های روسیه در این نواحی بود. ماه اوت ۱۹۱۷ م الکساندر کرنسکی رئیس جدید و موقت حکومت روسیه سعی کرد یک قوای ۷۰۰۰۰ نفره جدید را به ایران اعزام کند و به وضع جبهه‌ها سروسامانی بدهد. ولی درست در اواسط اقدامات وی، انقلاب کمونیستی بلشویکها به رهبری لنین در ماه اکتبر به پیروزی رسیدو کرنسکی را از قدرت فروهیخت. حکومت جدید بر اساس پیمان برست لیتوسک Bresk Litovsk با آلمانها متارکهٔ جنگ نمود، سپس ستاد کل جبهه‌های قفقاز دستور بازگشت سپاه روسیه به وطن و تخلیهٔ خاک ایران را صادر کرد. از پائیز سال ۱۹۱۷ م به مدت ۴ ماه نیروهای روسی خاک ایران را ترک کردند. انگلیسیها برای پر کردن خلأیی که به وجود آمده بود بلافاصله لشکر قزاق را تحت فرماندهی خود درآوردند و ماهانه بودجه‌ای در حدود ۱۰۰۰۰۰ تومان را به آنها اختصاص دادند، آنگاه مرکز ستاد اصلی خود را به قزوین منتقل کردند.(۲۵۷)

اما به این مقدار هم راضی نشدند بنابراین سعی کردند در قفقاز و سایر نقاط روسیه قیامهایی را علیه دولت جدید کمونیستی سازمان دهند و با تشکیل دولتهای کوچک ضد کمونیستی خلأ‌های ایجاد شده در مقابل عثمانیها را پر و ترمیم نمایند. در آن سو بلشویکها (کمونیستها) بدنبال آگاهی از طرحهای انگلیسیها، پس از تشکیل و سازماندهی ارتش سرخ، تعدادی از دولتهای ضد کمونیستی را که توسط ژنرالهای فراری روس و با حمایت انگلیسیها در باکو، ارمنستان، گرجستان و سایر نقاط تشکیل شده بودند، درهم کوبیدند. آنگاه درپی ارتش و افسران فراری ژنرال دنیکین تا انزلی پیش آمدند و در آنجاهم نیرو پیاده کردند (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش). قوای انگلیس از آن نواحی به سوی رشت عقب نشستند اما ارتش سرخ رشت را نیز تصرف کرد، آنگاه فرماندهٔ آنها «فدورراسکولنیکوف» و پس از وی چیچرین کمیسر امور خارجهٔ شوروی طی یادداشتی در تاریخ ۳۰ اردیبهشت اعلام کردند پس از قلع و قمع عناصر ضد انقلابی و ضد کمونیستی خاک ایران را بفوریت ترک خواهند نمود.(۲۵۸)

در داخل ایران بویژه در پایتخت، وقایع دیگری در حال رخ دادن بود که بی‌ارتباط با وقایع

اتفاق افتاده در داخل روسیه و وضعیت مرزها نبود. سوم تیر ۱۲۹۹ ش کابینهٔ وثوق الدوله سقوط کرد و مشیرالدوله پیرنیا بجای او به نخست وزیری برگزیده شد. از این تاریخ بتدریج مقدمات کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش آماده گردید.

در ۲۸ مهر ۱۲۹۹ ش هرمان نورمان وزیر مختار و ژنرال آیرون ساید فرماندهٔ قوای انگلیس در ایران از مشیر الدوله درخواست کردند دیویزیون قزاق راکه هنوز بوسیلهٔ افسران روسیه سفید(ضد بلشویک) اداره می‌شدند به افسران انگلیسی تحویل بدهند، ولی مشیرالدوله این پیشنهاد را نپذیرفت. انگلیسیها هم در مقابل، کمک نظامی ۱۰۰۰۰۰ تومانی ماهانه خود را به ایران قطع کردند. در نتیجه قوای نظامی قزاق بدون حقوق و خرجی درمانده و پریشان از جبهه‌های گیلان عقب نشستند. مشیرالدوله هم سوم آبان استعفا کرد تا سردار منصور (سپهدار رشتی) دولت جدید را تشکیل دهد. وی ژنرال استاروسلسکی را از فرماندهی دیویزیون قزاق عزل و سردار همایون را جانشین او نمود اما انگلیسیها با این امر هم موافقت نکردند. بنابراین در پی اجرای طرح اصلی خود برآمدند یعنی از شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی، فنلاند، استونی، لیتوانی، لهستان، رومانی، بلغارستان و ترکیه تا مرز ایران «کمربند بهداشتی» بدور شوروی ایجاد کردند. حکومت جدید شوروی هم با تشکیل «کنگرهٔ ملل ستمدیدهٔ شرق» در اول سپتامبر ۱۹۲۰ م (۱۰ شهریور ۱۲۹۹ ش) ۲۰۰۰ نفر از نمایندگان ملل مسلمان روسیه، ایران، ترکیه، افغانستان، هندوستان و چین را در باکو جمع نمودند تا اعلام جهاد علیه امپریالیسم انگلیس بدهند. این امر بر وحشت کشورهای اروپائی مخصوصاً انگلیسیها افزود.(۲۵۹) بنابراین بار دیگر بر تحرکات خود در ایران افزودند و در نخستین اقدام تصمیم به فتح نواحی مختلف شمال ایران گرفتند. آنها چند هواپیما را از بغداد به همدان آوردند و اندکی بعد پس از انتقال ستاد قوای انگلیسیها از همدان به قزوین، به فکر سرکوب نیروهای مسلح جنگلیها افتادند. سرهنگ بیچراخوف با چند هزار سوار قزاق پیاده و توپخانه و با تقویت یک اسواران از هنگ ۱۴ هوسار انگلیس و دو زره پوش، از قزوین به حرکت درآمد و قرار شد به محض نزدیک شدن این قوا به سنگرهای جنگلیها، هواپیماها هم برای پشتیبانی ازیگانهای عملیاتی از قزوین به پرواز درآیند. قوای بیچراخوف با چند حمله خط دفاعی جنگلیها را در هم شکستند و منجیل را تصرف کردند. بدنبال این پیروزی انگلیسیها رشت را هم متصرف شدند و پس از دفع چندین حملهٔ جنگلیها، در آنجا حکومت نظامی برقرار نمودند. این کشمکشها تا مدتهای مدید بین قوای انگلیس و نیروهای ضد کمونیستی فراری روسیه از یک سو و جنگلیها و ارتش سرخ شوروی از سوی دیگر ادامه داشت.(۲۶۰)

## کابینهٔ وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ م

حسن وثوق یکی از نمایندگان اولین دورهٔ مجلس بود که بعدها به وزارت و سپس به نخست

وزیری رسید. دورهٔ دوم نخست وزیری وی مصادف گشت با جنگ جهانی اول و انقلاب کمونیستی در روسیه. انگلیسیها که در این دوران میدان‌دار عرصهٔ نظامی و سیاسی ایران بودند با شدت و حدّت تمام تلاش می‌کردند پس از پایان جنگ نیز در ایران باقی بمانند و به «دفاع از شمال ایران در برابر خطر نفوذ کمونیسم» بپردازند. این بهانه تا مدتها شعار محوری سیاست خارجی آنها در ایران بود. از قضا دولت وثوق مخصوصاً شخص وثوق الدوله انطباق و سنخیت مطلوبی را در حضور انگلیسیها در ایران با سیاست و خواستهای خود می‌دید. بنابراین پس از تماسهای غیرمستقیم، «لردکرزن» وزیر خارجهٔ انگلیس برای انجام مذاکره در اوت ۱۹۱۹ م (ذیقعده ۱۳۳۷ ه) به ایران آمد و پس از گفتگوهای طولانی توانست براساس توافقات متعدد «پیمان ۱۹۱۹» را در یک مقدمه و ٦ ماده با وثوق‌الدوله منعقد نماید. این پیمان صراحتاً ایران را از نظر نظامی و مالی تحت الحمایهٔ انگلستان قرار داد. سپس در پی آن وثوق الدوله برای ادارات مختلف ایران مستشاران انگلیسی را نیز به استخدام درآورد. یک هیئت نظامی به ریاست ژنرال دیکسون Dixon و یک هیئت مالی هم به ریاست آرمیتاژ اسمیت روانهٔ ایران شدند.

در امور مربوط به ارتش طبق قرار داد ۱۹۱۹ و سپس مکاتبات سیاسی که بین دو دولت انجام گرفت، مقرر شده بود که:

۱ - انگلیس زمام امور مالیه و ارتش ایران را بوسیلهٔ کارشناسان و مستشاران خود که از دولت ایران می‌باید حقوق می‌گرفتند، در دست گیرد.بعلاوه توافق شد عدهٔ سربازان، تعداد صاحب منصبان و ذخائر مهمات هم توسط کمیسیون مشترکی که از مجموع متخصصین نظامی ایران و انگلیس تشکیل می‌گشت، معین گردد.

۲ - بریگاد قزاق و ژاندارمری منحل و ارتش متحدالشکل زیر نظر فرماندهی افسران انگلیسی تشکیل شود.

۳ - انگلیس از مطالبهٔ هزینه و مخارج نگه داری سپاه خود در ایران صرف نظر کند مشروط بر آنکه ایران هم از مطالبات خسارات وارده توسط ارتش بریتانیا در ایران چشم بپوشد.

۴ - براساس مادهٔ ٦ انگلیس متعهد شد برای تأمین هزینهٔ مستشاران مالی و نظامی انگلیسی و متحدالشکل ساختن ارتش ایران به حساب دولت ایران ۲۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی با سود ۷% به مدت ۲۰ سال پرداخت نماید.(۲۶۱)

پس از عقد قرارداد و آماده شدن فضای فعالیت، برای عملی نمودن طرح تشکیل ارتش واحد و نوین ایران، مأموران و افسران ایرانی هم انتخاب گشتند تا به همراه افسران انگلیسی کمیسیون ویژه و مشترکی را بوجود آورند. اعضای کمیسیون پیشنهاد دادند در مدت ۴ ماه نظامنامه‌ای برای ارتش جدید تدوین کنند. سپس افسران انگلیسی توصیه کردند در ارتش ایران درجات نظامی از سروانی (سلطانی) به بالاتر فقط به افسران انگلیسی اختصاص یابد و افسران ایرانی از دریافت آن ممنوع و فقط تاحد

ستوان یکمی ترفیع درجه یابند. این پیشنهاد مورد اعتراض چند افسر ایرانی قرار گرفت. از جمله کلنل فضل الله آق‌اولی که خود وی هم در انگلیس تحصیل کرده بود، از امضاء آن سرباز زد که با اعتراض شدید وزیر جنگ وقت هم مواجه گشت. نامبرده مدتی بعد تحت فشارهای روانی شدید مجبور به خودکشی شد. اواخر ماه رجب ۱۳۳۸ هافسران انگلیسی قدمی دیگر به جلو نهادند و ادارهٔ ژاندارمری را نیز در دست گرفتند. آنها تصمیم داشتند فرماندهی قزاقخانه را هم بعهده بگیرند، ولی به علت آنکه حقوق قزاقها از مدتها پیش توسط بانک شاهنشاهی تأمین می‌گشت، زیربار نرفتند و افسران قزاق این نیرو را متعلق به احمد شاه دانستند.[۲۶۲]

بدور از این کشمکشها کار گسترده‌ای که کمیسیون مشترک افسران عالیرتبهٔ ایرانی و انگلیسی انجام دادند، تهیهٔ گزارش کامل نظامی از وضع ارتش ایران آن زمان بود که قسمت مهم آنرا در صفحات بعد ارائه داده‌ایم. و این آخرین و مهمترین اقدامات انگلیسیها بعد از عقد قرارداد ۱۹۱۹م بود زیرا بزودی بدنبال قراردادهای نفتی که با آنان منعقد شد، بار دیگر مردم ایران هوشیاری خود را به نمایش گذارده و دست به قیامهای بزرگی زدند که مهمترین آنها قیام شیخ محمد خیابانی و یارانش بود. در این بین آمریکائیها و فرانسویها هم بر این اوضاع از دیدگاه و روزنهٔ منافع استعماری خود می‌نگریستند، بنابراین آنها هم آتش بیار معرکه شدند.[۲۶۳]

سرانجام با گسترش دامنهٔ اعتراضات داخلی و مخالفتهای رقبای خارجی، دولت وثوق الدوله سقوط کرد. پس از وی حسن پیرنیا مشیرالدوله در خرداد ماه ۱۲۹۹ ش دولت جدید را تشکیل داد و قرار داد ۱۹۱۹ را ملغیٰ اعلام نمود. با لغو این قرارداد اعتراضات مقامات انگلیسی هم اوج گرفت. از جمله لردکرزن در نطقهای مکرر خود در مجلس اعیان انگلیس اعلام می‌نمود: «ما (انگلیسیها) قصدمان بر این است که بوسیلهٔ این قرارداد ایران را از توطئه‌های آلمان، هجوم‌های نظامی ترکان عثمانی و حملهٔ نظامی قوای بلشویکها در سمت شمال رهائی دهیم. ما در این دوران تاریک حاضر شدیم ادارهٔ نظام ایران را تشکیلات جدید بدهیم و دولت ایران را قادر سازیم قشون قابلی تربیت نماید». بالفور هم در فصل پنجم کتاب خود با همین استدلال از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع کرده است.[۲۶۴]

### ارتش ایران در آخرین سالهای حکومت قاجار

دوران حکومت احمد شاه یکی از بحرانی ترین و متلاطم ترین ادوار تاریخ معاصر ایران بود. دخالتهای روس و انگلیس در ایران بدلیل تقارن سالهای آخرین حکومت قاجار با جنگ جهانی، دو چندان گردید. از ارتش نیز جز نامی و از نیروهای مسلح جز شبحی در سراسر کشور بجای نمانده بود. ولی در عوض روسیهٔ تزاری برای پیشبرد مطامع و مقاصد خود در ایران و همچنین برای مقابله با نفوذ روزافزون انگلیسیها، به تکمیل و تجهیز هرچه بیشتر بریگاد (تیپ) قزاق همت گماشت. به همین دلیل

یگانهای قزاق از طریق کانال پایتخت به شهرستانهای مرکزی و شمالی ایران نیز راه یافتند و بریگاد قزاق به دیویزیون (لشکر) تبدیل گشت. برای آشنائی خوانندگان گرامی با این تشکیلات نظامی بطور مختصر سازمان، آموزش و وضع اداری دیویزیون قزاق تشریح می‌گردد:

۱ - دیویزیون قزاق دارای یک ارکان حرب (ستاد) و ۹ آتریاد (تیپ مختلط) بود که خود ارکان حرب به دو شعبه اجراء و تشکیلات تقسیم می‌شد.

۲ - هر آتریاد حداکثر از یک فوج (هنگ) پیاده، یک فوج سواره و یک آتشبار صحرائی یا کوهستانی تشکیل می‌گردید که هر فوج آن حداقل شامل یک گروهان پیاده، یک بهادران سوار و یک آتشبار توپخانه می‌گشت.

۳ - هر آتریاد بنام شهر یا پادگانی که در آن استقرار داشت نامیده می‌شد. آتریادهای ۹گانه هم در شهرستانهای : تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، اردبیل، همدان، مازندران و ارومیه مستقر بودند.

۴ - هر آتریاد بطور معمول بین ۲ تا ۱۲ مسلسل شصت تیر در اختیار داشت.

۵ - تفنگها در دیویزیون قزاق عموماً روسی و مسلسلها و توپها معمولاً از روسیه و فرانسه خریداری می‌شدند.

۶ - لباس قزاقهای ایرانی مشابه لباس قزاق روسی بودو برای هر نفر ۲۰ تومان اعتبار در سال در نظر گرفته شده بود.

۷ - بودجهٔ دیویزیون از طرف بانک استقراضی روس در تهران به حساب بدهکاری دولت ایران به فرمانده روسی پرداخت می‌گشت، که معادل ۱۹ بلیون قران بود. این بودجه در سال ۱۳۳۱ ه دقیقاً ۹۰۰۰۰۰ تومان (معادل ۳۶۰۰۰۰۰ فرانک) محاسبه شد.

۸ - افراد قزاق معمولاً بطور داوطلب وارد خدمت قزاقخانه می‌شدند ولی در اواخر خدمت بصورت بنیچه در می‌آمدند. آنان پس از ۱۵ سال خدمت بازنشسته شده و از حقوق کم باز نشستگی بهره می‌بردند.

۹ - اسب و قاطر برای حمل و نقل توپخانه و سایر وسایل و تجهیزات از جمله خواربار نفرات بوسیلهٔ قزاقخانه خریداری می‌شد ولی سوار قزاق اسب خود را شخصاً تهیه می‌کرد.

۱۰ - برای نیل به درجهٔ افسری یک مدرسهٔ افسری بنام قزاقخانه در تهران تأسیس شده بود که شاگردان آن از بین افراد و درجه داران باسواد و لایق قزاقخانه انتخاب می‌گشتند. در مدرسه غیر از برنامه‌های آموزشی دبیرستان، داوطلبان تعلیمات نظامی نیز فرا می‌گرفتند. کلیهٔ دروس غیر از فارسی، عربی و اصول دین به زبان روسی تدریس می‌شد و اغلب معلمان نیز روسی بودند. شاگردان پس از موفقیت در دوره مورد نظر به درجهٔ ستوان دومی نائل می‌گردیدند. برای نیل به درجهٔ گروهبانی نیز مدرسهٔ دیگری وجود داشت. که اغلب فرزندان گروهبانان و قزاقها در آن پذیرفته می‌شدندو پس از پایان دوره به درجهٔ **وکیلی** (گروهبانی) نائل می‌آمدند.

۱۱ - اصول تعلیم و تربیت در مدارس قزاقخانه، روسی بود و فرمانهای نظامی به زبانهای روسی،

ترکی، فارسی و یا مخلوطی از آنها صادر می‌گردید.

۱۲ - فرماندهی دیویزیون‌همیشه با یک ژنرال روسی بود ولی در درجات پائین‌تر افسران روسی و ایرانی توأماً به خدمت گرفته می‌شدند با این تفاوت که با داشتن یک درجهٔ مشابه، حقوق و مزایای افسران روسی حدود ۵ برابر افسران ایرانی بود و در درجات پائین‌تر به ۱۵ برابر هم می‌رسید.

۱۳ - حکم نظامی ارتش ایران و یا فرمان همگانی ارتش بوسیلهٔ ارکان حرب قزاقخانه صادر می‌شد و به جای فرماندهی کل قوای ایران یک افسر روس آنرا امضاء می‌نمود. این حکم که نمونه‌هایی از آن هم اینک موجود است به دو زبان فارسی و روسی تهیه و ابلاغ می‌گردید.(۲۶۵)

اما برای شناخت دقیق کل نیروهای مسلح ایران در عصر حکومت احمد شاه، یکی از بهترین منابع، گزارش تقریباً کاملی است که توسط کمیسیون مشترک افسران ایرانی و انگلیسی براساس قرار داد ۱۹۱۹ م جمع‌آوری و تدوین شده بود. این کمیسیون که در چند صفحه قبل هم معرفی گردیده، اعضای آن شامل ٦ افسر انگلیسی و ۷ افسر عالیرتبهٔ ایرانی بودند که در مدت ۴ ماه گزارش خود را تنظیم و تصویب نمودند. آنها «قوای‌مسلحهٔ ایران» را شامل دستجات و تشکیلات مختلف از جمله سه دستهٔ مهم تقسیم کردند. نخست قوای نظامی که توسط وزارت جنگ یا مستقیماً توسط افسران دول خارجی فرماندهی می‌شدند. دوم قوای ژاندارمری که توسط وزارت داخله اداره شده و در بعضی نقاط خدمات نظامی و در نقاطی دیگر خدمات تأمینی را بر عهده داشتند. سوم قوای پلیس که تحت امر وزارت داخله بود.

آنها سپس برای معرفی سازمان و تشکیلات این چند قوا به‌گونهٔ دیگری از تقسیم بندی متوسل شدند. در این تقسیم بندی دوم قوای مسلح ایران را اینگونه معرفی نموده‌اند : ۱ - قشون جنوب ایران ۲ - دیویزیون قزاق ۳ - بریگاد مرکزی ۴ - نظام ایالات و ولایات ۵ - قوای داوطلب شرقی ٦ - ژاندارمری ۷ - امنیه و قوای مشابه که توسط حکام اداره می‌شدند ۸ - پلیس منظم ۹ - پلیس ایالات.

اینک به استناد به نوشته‌های این گزارش به معرفی یک به یک آنها می‌پردازیم:*

**۱ - قشون جنوب ایران:**

تحت امر یک صاحب منصب انگلیسی و ارکان حرب در شیراز است که کلاً تعداد همهٔ قوایش ۴۷ صاحب منصب انگلیسی، ۱۹۰ صاحب منصب ایرانی و ۲۵٦ صاحب منصب جزء انگلیسی و هندی و افراد آن ۵۴۰۰ نفرند. آنها ۱۱۸۷ اسب، ۸٦۸ قاطر ۱۰۰۰ الاغ در اختیار دارند. این قوادارای دو بریگاد (تیپ) یکی در کرمان و دیگری در شیراز است. بریگاد فارس از سه باطالیان

---

*- گزارش این چند صفحه از روی جزوهٔ خطی و اصلی آن با اندکی تلخیص و تغییر در مفاهیم و واژه‌ها برداشت گردیده است

(گردان) پیاده، ۱۳ اسکادران سوار، یک باطری (آتشبار) ۴ توپی و یک دسته ۴ توپی می‌باشد. فرماندهی اسکادرانها (بهادران) توسط یک سلطان و فرماندهٔ دسته‌های متوسط بوسیلهٔ یک نایب عملی می‌شود. باطریهای توپخانه هر یک مرکب از دو رسد و هر رسد دارای دو توپ است.

برای هر بریگاد یک دسته صحیه (بهداری) و مریضخانه تشکیل شده.

باطالیانهای پیاده از ۳ یا ۴ گروهان بوجود آمده و هر گروهان مرکب از ۴ رسد و هر رسد مرکب از ۴ جوقه است. سواره نظام از رژیمانهای ۳ یا ۴ اسکادرانی تشکیل شده‌اند و هر اسکادران دارای ۴ دسته و هر دسته مرکب از ۳ جوقه‌اند. ارکان حرب هر رژیمان دارای دو صاحب منصب انگلیسی، ۵ صاحب منصب ایرانی و ۴ صاحب منصب جزء انگلیسی است.

پیاده‌نظامها هر کدام ۷۰ فشنگ و سواره‌ها ۹۰ فشنگ دارند. افراد داوطلب برای سه سال استخدام می‌شوند که استخدام مجددشان مانعی ندارد.

پیاده نظام دارای تفنگ بلند و سواره نظام به کارابین‌های مدل ۳۰۳ مسلح‌اند. توپخانه نیز دارای توپهای ۱۰ پوندی کوهستانیِ انگلیسی هستند. حقوق صاحب منصبان ایرانی در این قسمت ماهانه چنین است:

| درجه | حقوق و مزایا | حقوق خدمت |
|---|---|---|
| یاور | ۸۰۰ | ۴۰۰ |
| سلطان اول | ۶۰۰ | ۳۹۰ |
| سلطان دوم | ۳۵۰ | ۳۰۰ |
| نایب اول | ۳۰۰ | ۲۰۰ |
| نایب دوم | ۲۵۰ | ۱۵۰ |
| آسپران اول | ۲۰۰ | ۱۵۰ |
| آسپران دوم | ۱۵۰ | ۱۰۰ |

بعلاوه روزی دو قران هم جیرهٔ نقدی می‌گیرند. حقوق صاحب منصبان جزء ایرانی و نفرات نیز چنین است:

| درجه | سواره نظام دمترالیور | توپخانهٔ مهندسی و ذخیره‌چی | پیادهٔ صحیه و بیطاری |
|---|---|---|---|
| وکیل باشی | ۱۲۵ | ۱۲۰ | ۱۱۵ |
| وکیل ناظر | ۱۱۵ | ۱۰۰ | ۱۰۵ |
| وکیل شیپورچی | ۱۰۰ | - | ۱۰۰ |
| وکیل میرزا | ۱۰۰ | ۹۵ | ۹۰ |
| سرجوقه | ۸۰ | ۷۵ | ۷۰ |
| معین سرجوقه | ۶۰ | ۵۵ | ۵۰ |
| تابین | ۴۵ | ۴۰ | ۳۵ |
| شیپورچی طبال | - | ۵۵ | ۵۰ |
| وکیل پرستار | ۱۵۰ | - | - |
| معاون پرستار | - | ۷۵ | - |

در روز به نفرات فقط نهار و شام می‌دهند. علیق چهارپایان هم یکدفعه برای چند روز به آنها واگذار می‌گردد. مخارج سالانهٔ قوای جنوب در ۷ ماه ۳۵۰۰۰۰۰۰ قران و بعهدهٔ دولت بریتانیاست.

## ۲- دیویزیون قزاق:

این قوا قبلاً از یک رژیمان ۵۰۰ نفره توسط روسها تشکیل شد و تاکنون توسعهٔ بسیار یافته و خرج آن با دولت ایران است. اکنون این نیرو دارای ۵۶ صاحب منصب روسی، ۲۰۲ صاحب منصب ایرانی، ٦٦ صاحب منصب جزء روسی و ۷۸٦٦ نظامی ایرانی می‌باشد که ۳۱۴۱ اسب در اختیار دارند. تشکیلات دیویزیون مرکب از یک مرکز ارکان حرب (ستاد) و ۹ آتریاد است. فرماندهٔ آنها یک صاحب منصب روسی و معاون وی از میان صاحب منصبان آتاماژور تعیین می‌گردد. آتریادها مرکب از صفوف مختلفه و با اسم محلاتی که در آنجا مأموریت دارند نامیده می‌شوند. مثل آتریاد تهران، گیلان، تبریز، مازندران، آتریاد مشهد که در استرآباد و آتریاد استرآباد و مازندران مقیم بندرگز می‌باشند.

کلیهٔ عدهٔ آتریادها به ۲۸ گروهان پیاده، ۱۷ اسکادران، ۲۰ توپ و ۲۸ مترالیوز تقسیم می‌شوند. باطریهای توپخانه دارای ۴ توپ، رسدهای توپخانه دارای ٦ توپ و دسته‌های مترالیوز دارای دو مترالیوز (مسلسل) هستند.

اکثر تفنگهای دیویزیون سیستم روسی است. لباس افراد یا در کارخانجات دیویزیون و یا در محل تهیه می‌شوند ولی قبلاً از روسیه می‌آمد. فرم لباس آنها مطابق لباس قزاق روسی است. استخدام به صورت داوطلب انجام می‌گیرد اما اخیراً یک عده از افواج به دیویزیون واگذار شده‌اند و نفرات آنرا مطابق قوانین بنیچه استخدام نموده‌اند. اسب برای توپخانه و وسایل نقلیه توسط دیویزیون ابتیاع می‌شوند ولی نفرات هر یک اسب خود را خودشان تهیه می‌کنند. حقوق سالیانهٔ افراد این گروه چنین است:

| روسی | قران | ایرانی | قران |
|---|---|---|---|
| فرمانده | ۷۲۰۰۰ | سرتیپ (فرماندهٔ فوج) | ۱۵۰۰۰ |
| معاون فرمانده | ٦۰۰۰ | یاور (فرماندهٔ باطالیان) | ۱۲۰۰۰ |
| رئیس آتاماژور | ۴۸۰۰۰ | سلطان (فرماندهٔ گروهان) | ۹۰۰۰ |
| مباشر | ۴۸۰۰۰ | نایب اول | ٦۰۰۰ |
| فرماندهٔ آتریاد | ۴۸۰۰۰ | نایب دوم | ۴۸۰۰ |
| صاحب منصب تابع | ۲۷۰۰۰ | صاحب منصب صحیه | ۷۰۰۰ |
| صاحب منصب صحیه | ۲۷۰۰۰ | وکیل باشی | ۹٦۰ |
| محاسب | ۲۴۰۰۰ | وکیل دسته | ۷۸۰ |
| اسلحه ساز | ۱۵۰۰۰ | وکیل رسد | ۷۲۰ |
| صاحب منصب جزء | ۹٦۰۰ | سر حوقه | ٦۰۰ |
| اجزاء دفتری | ۷۲۰۰ | شیپورچی طبال | ۴۸۰ |
| معاون محاسب | ۷۲۰۰ | قزاق | ۴۸۰ |

به هر یک از نفرات این نظام روزانه ۱۲ سیر نان، ۳۰ قران برای جیرهٔ جنس در ماه داده می‌شود. بعلاوه درمقابل غذای گرمی که روزانه می‌دهند ماهانه ۱۵ قران از حقوقشان کسر می‌کنند.

صاحب منصبان ایرانی توسط رئیس روسی دیویزیون استخدام می‌شوند. در تهران مدرسه‌ای هست که اگر افراد این قشون در آن تحصیل کنند و تعلیمات نظامی هم ببینند به درجهٔ نایب دومی می‌رسند. مشق و طرز تشکیلات ادارات آن هم مطابق اصول معموله روس است. مخارج دیویزیون در سال ۱۹۱۵۱۰۰۰ قران محاسبه می‌گردد.

### ۳- بریگاد مرکزی:

گرچه بریگاد مرکزی جزو قشون معمولی مملکت است و عدهٔ آن مطابق قوانین بنیچه استخدام می‌شوند ولی چون مرکز آنها در پایتخت قرار گرفته طرز تشکیلات و ادارات آن به وضع مخصوصی صورت می‌گیرد. اما قوای فعلی آن بدین گونه است: یک نفر صاحب منصب سوئدی، ۱۲۶ صاحب منصب لهستانی، ۲۱۴۲ درجه‌دار و تابین ایرانی و ۲۲۵ اسب.

این بریگاد مرکزی مرکب از یک ارکان حرب، یک رژیمان پیاده (۳ باطالیان)، یک رژیمان سوار (۵ اسکادران)، یک رژیمان توپخانه (۵ باطری) و یک مدرسه جهت صاحب منصبان جزء می‌باشد. ارکان حرب از یک نفر صاحب منصب سوئدی فرمانده، ۱۲ صاحب منصب ایرانی و ۱۹ نفر ایرانی در درجات مختلف تشکیل یافته و محل آن در میدان شعبهٔ اول امورات پرسنل تشکیلات و شعبهٔ ثانی پرداخت حقوق، نگاهداری محاسبات و تهیهٔ لوازمات از هر قبیل به اضافه تهیهٔ اسلحه و غیره را به عهده دارند.

رژیمان پیاده مرکب از ۳ باطالیان و هر باطالیان دارای ۴ گروهان می‌باشد. عدهٔ آن بالغ بر ۵۰ صاحب منصب، ۱۰۰ آسپران و ۱۲۶۳ نفر است. گروهان ۹ را مخصوصاً جهت خدمات گروهان مهندسی تعیین نموده‌اند. باطالیان اول در رشت و به دیویزیون قزاق الحاق شده. دو باطالیان دیگر در تهران مستقرند.

رژیمان سوار به دو قسمت تقسیم شده‌اند که هر یک از آنها مرکب از دو اسکادران اصلی و یک اسکادران احتیاط هستند. جمع کل قوا بالغ بر ۲۸ صاحب منصب، ۲ آسپران، ۳۷۹ سرباز و ۱۵۲ اسب می‌شوند. رژیمان توپخانه به دو قسمت تقسیم شده که قسمت اصلی آن دارای ۲ توپ صحرائی و قسمت دوم دارای ۳ باطری کوهستانی است. جمع کل قوا بالغ بر ۳۱ صاحب منصب (که ۵ نفر از آنها آسپران هستند)، ۳۵۸ نفر درجه‌دار و ۷۰ اسب می‌شوند.

مدرسهٔ صاحب منصبان جزء توسط یک نفر صاحب منصب لهستانی و سه صاحب منصب کمک معلم ایرانی اداره می‌گردد. عدهٔ شاگردان ۵۰ نفرند و یک بودجهٔ ماهیانه ۵۰۰ تومانی به مدرسه

اختصاص داده‌اند. ورود به مدرسه بصورت داوطلب انجام میگیرد. یک دسته موزیک که عدهٔ آنها ۳ صاحب منصب و ۵۵ موزیکانچی است برای همهٔ بخشهای بریگاد تشکیل شده و در رژیمان پیاده می‌باشند. باطالیان پیادهٔ رشت از دیویزیون قزاق اسلحه می‌گیرد. بقیهٔ بریگاد تقریباً بدون اسلحه هستند. مقدار کمی کارابین و تفنگ از سیستم‌های مختلف و اکثراً غیر قابل استعمال جهت مشق به بریگاد واگذار شده. رژیمان توپخانه دارای چنین توپهائی هستند: ۴ شنیدر صحرائی، ۴ اخالیوس ۹ سانتی متری صحرائی، ۲ اخالیوس ۸ سانتی متری صحرائی، ۳ شنیدر کوهستانی و ۲ اخالیوس کوهستانی.

توپهای کوهستانی انگار اصلاً وجود ندارند. از قرار معلوم تعدادی به ادارهٔ ژاندارمری بطور قرض حواله شده ولی بعد به ذخیره مسترد گردیده‌اند. توپهای شنیدر به خاطر خراب شدن گهواره و نداشتن تلمبه غیر قابل استعمال می‌باشند، ولی مقداری یراق جهت توپخانه یافت می‌شود. کلیهٔ رژیمان فقط می‌تواند ۴ توپ اخالیوس با تمام لوازمات حاضر نمایند. قورخانه جهت تفنگ تقریباً وجود ندارد و برای هر یک از توپهای اخالیوس ۱۰۰ تیر و جهت توپهای شنیدر هیچ گلوله‌ای نیست.

لوازمات وابسته در محل وبه موجب کنترات تهیه می‌شوند. سالی ۲۰ تومان جهت تهیهٔ لباس برای هر یک از نفرات در بودجه تعیین شده که به این مبلغ باید دو دست لباس، یک پالتو، یک جفت کفش و یک جفت گیوه را نیز افزود. البسه کلیهٔ صنوف نظامی به یک فرم می‌باشد مگر رنگهای سردوشی و نیز نشان کلاه که در سوار سبز و در پیاده سرخ و جهت توپخانه آبی انتخاب کرده‌اند.

ترفیع درجات توسط وزارت جنگ داده می‌شود. صاحب منصبان جزء یا از بین نفرات لایق یا از مدرسهٔ صاحب‌منصبان جزء گزینش می‌گردند. نفرات بریگاد مرکزی مطابق قوانین بنیچه استخدام می‌شوند. افواجی که به این بریگاد داده شده اکثراً از افواج اطراف تهرانند. نفرات برای مدت ۳ سال به استخدام در می‌آیند و مجازند پس اتمام این مدت به خدمت خود ادامه دهند. مقدار حقوق در ماه این گونه است (به قران):

صاحب منصب سوئدی ۲۳۳۰، معلم لهستانی ۱۹۰۰، سرهنگ ۱۲۵۰، نایب سرهنگ ۱۰۰۰ یاور ۷۰۰، سلطان ۵۵۰، نایب اول ۴۰۰، نایب دوم ۳۰۰، آسپران ۱۵۰، وکیل اول ۹۰، وکیل دوم ۸۰، سرجوقه ۵۰ و تابین ۳۰ قران.

کلیهٔ نفرات روزی ۱۶ سیر جیرهٔ جنسی دریافت می‌دارند. نان آنان توسط نانواخانه‌های دولتی در شهر تهیه می‌گردد به این ترتیب که هر یک از فرماندهان روزانه بلیط نان از مرکز بریگاد جهت عدهٔ حاضر خود دریافت می‌دارند. در موقع مأموریت کلیهٔ نفرات فوق العاده‌ای معادل $\frac{1}{3}$ حقوق دریافت می‌کنند. مرکز بریگاد در میدان توپخانه و دارای اماکن خوبی است. مدرسهٔ صاحب منصبان جزء در یک خانهٔ غیر مرغوب کوچک در شهر دایر گردیده. سربازخانه‌ها تماماً به یک طریق بنا شده

با این ترتیب که در سه طرف مربع اطاقهای متعدد ساخته‌اند. جهت سوار و توپخانه یک قسمت از اطاقها را طویله و انبار توپخانه کرده‌اند. مشق عده به طرز سوئدی است ولی میتوان گفت بریگاد با وضع فعلی بدون اسلحه، بدون صاحب منصب، بدون ترتیب و به هیچ وجه ارزشی ندارد. کارهای دفتری و اداری مرکز بریگاد منظم می‌باشد. مخارج کل سالیانهٔ بریگاد تقریباً بالغ بر ۴۳۲۷۰۰۰ قران می‌شود.

**۴- نظام ولایات**

قشون ایران از یک عده افواج بنیچه تشکیل می‌گردند و بعضی از نواحی و قراء افواجی که عدهٔ آنها به ۱۰۰۰ نفر بالغ می‌شود به دولت می‌دهند. فقط یک عدهٔ معدودی از این افواج فعلاً برای ورود به خدمت احضار شده‌اند، بقیه درمحل خود باقی مانده و مقدار کمی حقوق به اسم پدرانه و محلی دریافت می‌دارند. عدهٔ این افواج مطابق آخرین راپورت ۸۶۰۰۰ نفر است، ولی چون یک عده از افواج به ژاندارمری بریگاد مرکزی و قزاقخانه داده شده‌اند، این عده را نمی‌توان به قوای فعلی تشکیلات مفصلهٔ فوق اضافه نمود. قوای فعلی نظام ایالات و ولایات براساس مقدار بودجه تعیین شده بالغ بر ۹۴۷۸ نفر (از صاحب منصب و تابین) و ۳۰۰۰ اسب بالغ می‌گردند. تشکیلات منظمی برای نظام ولایات نمی‌توان قائل شد. در هر یک از ولایات یک رئیس قشون معین شده که مأمور تربیت کردن عده و تشکیلات ادارات قشونی می‌باشد. تعداد قوای هر یک از ادارات قشونی فعلاً مربوط به نظریات حکام ایالات و ولایات است.

اسلحهٔ نفرات از سیستم‌های مختلف و در همه جا یکسان نیست، مگر در بعضی از نقاط مثلاً خراسان و قائنات که یک مقدار از تفنگهای سیستم «۳۰۳» از طرف دولت انگلیس به قشون آنان داده شده. البسه و سایر ملزومات که دارای فرمهای مختلفی است در محل تهیه می‌گردد. الوان سبز، قرمز و آبی معمولاً علامات سوار، پیاده و توپخانه می‌باشند.

نفرات نظامی ایالات هم مطابق قانون بنیچه استخدام می‌شوند. یک عده از افراد مخصوصاً برای بعضی از ایالات معین شده‌اند. نفرات از بین افواج فوجی که قابل خدمت سربازی می‌باشند انتخاب می‌گردند. حقوقهای ادارات مذکوره قاعدتاً باید مطابق مبالغی که در قوانین بنیچه معین شده پرداخت شود. جیرهٔ جنس هم به نفرات تعلق می‌گیرد.

انتخاب صاحب منصبان و صاحب منصبان جزء بسته به نظریات و تصویب حکام محلی یا رؤسای قشون بستگی دارد. در اکثر ولایات سربازخانهٔ دولتی ساخته‌اند. مشق و تمرین هیچ وجود ندارد به همین دلیل افراد ارزش نظامی ندارند مگر جهت خدمت و مستحفظی (گارد) خانهای شخصی در بعضی از ایالات. مخارج سالیانهٔ نظام ولایات بالغ بر ۹۰۰۰۰۰۰ قران می‌شود.

## ۵- قوای چریک شرقی ایران

این قوا به دو قسمت قوای چریک خراسان و سیستان تقسیم شده‌اند. تأسیس این تشکیلات در مدت جنگ توسط دولت انگلیس برای کمک به قشونهای منظم در شرق ایران و جلوگیری از عملیات نمایندگان خصم که سعی در ایجاد اغتشاش داشتند، انجام گرفت. تعداد این قوا چنین است:

| افراد | قسمت خراسان | قسمت سیستان |
|---|---|---|
| صاحب منصبان انگلیسی | ۵ | ۱۳ |
| صاحب منصبان ایرانی | ۱۲ | ۵۸ |
| نفرات و درجه‌داران ایرانی | ۵۸۰ | ۱۷۰۰ |
| اسب | ۱۴۰ | ۷۰۰ |
| شتر | - | ۱۰۵۰ |

از عدهٔ قوای سیستان فعلاً کاسته شده. تشکیلات دو دستهٔ فوق برای زمانی بود که دولت ایران قوائی در آن نقاط نداشت به همین دلیل پس از تشکیل قشون هر دو قسمت منحل خواهند شد. تشکیلات و پرداخت هر یک از قسمتهای فوق توسط قونسولهای محلی صورت می‌گیرد. یعنی قوای خراسان تحت نظارت قنسول خراسان و قوای سیستان توسط قنسول سیستان اداره می گردد. ولی برای تقسیم و بکارگیری قوا دستور از طرف ژنرال انگلیسی فرمانده ناحیه صادر می‌شود. قسمتهای فوق الذکر از شعبات پیاده، سوار و شتر سوار تشکیل یافته‌اند. عده سوار و شترسوار به دستجات ۵۰ نفری تقسیم می‌گردند و سه دسته از آنها یک اسکادران را بوجود می آورند. پیاده به سه قسمت تقسیم شده که علت آن مطابق عده سوار و چهار رسد، یک گروهان را تشکیل میدهند. قسمت خراسان فقط دو دسته سوار دارد، یکدسته در تربت حیدریه مقیم‌اند و از دسته دوم به رسم پیاده مسلح در عرض راه بین مشهد و قائنات بعنوان قراول بهره می برند. قشون سیستان به سه شعبه منشعب‌اند، یکی در قائنات، یکی در سیستان و دیگری در نزدیکی کوه ملک سیاه استقرار یافته اند. مرکز ارکان حرب مخصوص هر کدام در بیرجند، نصرت‌آباد و پُرمک واقع شده اند. عده های فوق الذکر به دستجات کوچک تقسیم گشته اند و امنیت سرحدات، خطوط تلگرافی و راههای حمل و نقل را حراست می نمایند. در نصرت آباد دو اسکادران شتر سوار و یک اسکادران سوار ساخلو مشغول به خدمتند. دستجات مامور پس از مدت معینی تغییر و تبدیل می‌یابند. اسلحه، تجهیزات و البسهٔ آنان ( معمولاً ) از هندوستان تهیه می گردد و مطابق نمونه سواره و پیاده نظام هندی است . اسلحه نفرات تفنگ بلند L.E. قاپوت پَر می‌باشند. کلیه لوازمات، تجهیزات و ذخایر از انبارهای مرکزی که برای قوای انگلیس در شرق ایران نگاه داشته شده‌اند، دریافت می گردد. جمعاً معادل ۷۰۰ فشنگ جهت هر تفنگ در انبار شرقی تهیه و نگه داری می شوند.در هر پست مجزائی صد فشنگ به هر سرباز واگذار و ۲۰۰

عدد بطور ذخیره در آنجا باقی می مانند. در پست های بزرگتر هر نفر ۵۰ فشنگ بهمراه دارند و بقیه فشنگها در نزدیک ترین پست دیگر که عده مکفی در آنجا مقیم هستند، تحت حراست قرار گرفته اند. در موقع استخدام به هر یک از نفرات یک دست لباس تمام فرم داده می شود. پس از استعمال لباسها و تأیید و تصدیق صاحب منصبان، یکدست لباس نو دیگر به آنان می دهند. نفرات بطور داوطلب برای مدت یکسال استخدام و در صورت میل ممکن است خدمت خود را مداومت دهند. حقوق تقاعدی یا انعام داده نمی شود، ولی هر آینه اگر یکنفر در خدمت کشته یا زخمی گردد به بازماندگان یا به شخص او مطابق نظریات قنسول محل و پس از مطالعه در وضعیات و اهمیت موقع و شایستگی خدمات، انعامی تعلق می گیرد. اغلب اوقات روسای محلی به سمت صاحب منصبی با زیر دستان خود داخل خدمت شده یکدسته معینی را تشکیل میدهند. صاحب منصبان انگلیس بطور داوطلبانه از قشون هند انتخاب گشته اند. صاحب منصبان ایرانی از روسای محلی یا از بین صاحب منصبان جزء گزینش می یابند. صاحب منصبان جزء کلاً از بین نفرات انتخاب و در جزء قسمت تربیت می شوند. یک عده از هزاره که سابقاً در قشون هندی خدمت می کردند در قسمتهای فوق استخدام شده‌اند.

تشکیلات قسمتهای مذکوره کلاً مطابق تشکیلات و اسلوب هندی است و اسامی و مناصب هم به هندی گفته می‌شود. صاحب منصبان ایرانی ۳۰۰ الیٰ ۶۰۰ قران در ماه حقوق میگیرند ولی در سواره نظام و شترسوار حقوقها بیشتر از پیاده است. صاحب منصبان جزء ۱۰۰ الیٰ ۲۰۰ قران در ماه دریافت می‌دارند. حقوق نفرات پیاده ماهانه کلاً ۸۰ قران، سوار ۱۰۰ قران در صورتی که شخص اسب یا شتر هم داشته باشد، جدیداً ماهی ۶۰ قران جداگانه دریافت میدارند. افسران و نفراتی که مشاغل خصوصی را عهده دار هستند اضافه بر حقوق کامل فوق وجهی بطور فوق العاده به آنها داده می‌شود.

صاحب منصبان انگلیسی حقوقی مطابق درجات هندی و فوق العاده مربوط به شغلی که اشتغال داشته‌اند دریافت می‌کنند به اضافه جیرهٔ ایرانی، کرایه خانه، سوخت، روشنائی و آب بها. کلیه نفرات ایرانی روزی یک قران جیرهٔ نقدی و معادل یک سیر هندی (۱۳ سیر ایرانی) گندم دریافت می‌دارند. بقیه اغذیهٔ خود را شخصاً تهیه می‌کنند مگر در نقاطی که دکان یافت نشود، در این صورت مجاز هستند از انبار مرکزی اشیاء لازمه را ابتیاع نمایند. در موقع مأموریت خارج و انجام خدمات توأماً با عدهٔ قشونی، کلیهٔ جیرهٔ آنها جنس پرداخت می‌شود. این جیره مطابق با جیرهٔ جنس نفرات هندی و شامل گوشت، روغن، سبزی و ادویه‌جات می‌گردد. نفرات اغلب در اماکنی مخصوص که توسط دولت هند برایشان بنا شده یا کاروانسراهای کرایه شده بیتوته می‌کنند.

مشق و تربیت افراد مطابق سیستمی است که در قشون هندی رواج دارد ولی تعلیم مشق آنها به تکمیلی قشون منظم هندی نیست. مشق تیراندازی همه ساله داده می‌شود. این قوا فقط قادر به طرف شدن با دسته‌های دزد و حملات دستجات سارقین می‌باشند ولی به اندازهٔ مکفیٰ جهت اقدام در

عملیات مهم تربیت نگشته‌اند و مشق کرده نیستند. مخارج تخمینی سالیانه قسمتهای فوق مطابق نرخ معمولی روپیه برای سیستان ۴۴۰۰۰۰۰ قران و برای خراسان ۱۳۰۰۰۰۰ قران در سال تعیین می‌گردد.

### ٦- ژاندارمری

ژاندارمری فعلی آثاری است از ژاندارمری قدیم سوئدی که در زمان جنگ به خاطر گرایش عدهٔ کثیری از صاحب منصبان و نفرات به طرف آلمانها و ترکها، از هم پاشیده شده بود. قوای فعلی ژاندارمری شامل ۳ صاحب منصب سوئدی، ۲۴۲ صاحب منصب ایرانی، ۸۱۵۸ نفر ژاندارم و ۲۳۴۰ اسب می‌شوند. ولی عدهٔ پیش بینی شده باید معادل ۱۱۳۴۲ نفر و ۴۵۱۱ اسب باشد.

ژاندارمری مرکب از یک مرکز ارکان حرب در تهران و یک عده رژیمان (فوج) و باطالیانها (گردانهای) مستقل می‌باشند. رژیمان اول در تهران دارای چهار باطالیان و به حفظ امنیت راهها اشتغال دارد. رژیمان دوم در تهران دارای دو باطالیان، ۱۳ اسکادران و یک دسته توپخانه است و تشکیل دسته سیار می‌دهد. باطالیان نمرهٔ ۳ در تهران و خدمات مستحفظی در شهر را عهده دار می‌باشند. رژیمان نمرهٔ چهار دارای سه باطالیان است که یکی در قم، دیگری در سلطان آباد و آخری در دولت آباد استقرار یافته‌اند و دارای دو توپ کوهستانی و مأمور حفظ طرق و مشاغل پلیس در شهرها هستند. باطالیان مستقل نمرهٔ پنج در قزوین مأمور مستحفظی راهها و خدمات پلیس در شهرند. رژیمان نمرهٔ شش دو باطالیان در اصفهان و یک باطالیان در کاشان دارد، دارای چهار توپ است و مأمور حفظ راه و دارای یک دستهٔ سیار در اصفهان می‌باشد. از شمارهٔ ۷ الیٰ ۱۱ کلیهٔ باطالیانها مستقل و مراکز هر یک از آنها در کرمانشاهان، مازندران، مشهد، سمنان و صحنه مستقر گشته‌اند. باطالیان نمرهٔ یازده با اکراد طرف مقابله واقع شده ولی بقیه به طور عمده مأمور مستحفظی راهها و پلیس شهرهایند. در کرمانشاهان دارای یک دستهٔ سیار است و باید یک رژیمان تمام سه باطالیانی را تشکیل دهد که یکی از این سه باطالیانها مأمور همدان خواهند بود. باطالیانها کلاً به ۴ گروهان تقسیم می‌شوند و عدهٔ آنهابین ۳۰۰ تا ۷۰۰ نفر در نوسان است باستثنای رژیمان نمرهٔ ۲ که عدهٔ سوار بطور مجزا تشکیل یافته. جهت بقیه به هر گروهان یک عده سوار که تقریباً معادل با یک ربع عدهٔ گروهان می‌شود نفر داده‌اند. باطالیان نمرهٔ ۳ که در شهر خدمات مستحفظی را به عهده دارد فقط دارای ۵۰ سوار است. طریقهٔ مستحفظی راهها به سیستم لیست بندی صورت میگیرد بدین طریق که هر پستی دارای ۴ الیٰ ۱۰ نفرند و هر حوزه به یک دسته یا یک گروهان سپرده شده. بدین طریق چندین حوزه متحداً ناحیهٔ یک گروهان را تشکیل می‌دهند. نفرات مأمور پست دیر به دیر تغییر داده می‌شوند.

اسلحهٔ نفرات از سیستم‌های مختلف تشکیل شده. رژیمان نمرهٔ ۱ و ۲ و باطالیان مستقل نمرهٔ ۳ با تفنگهای سیستم ۳۰۳ قاپوت پر انگلیسی مسلح گشته‌اند. باطالیان نمرهٔ ۹ تفنگهای انگلیسی بدون

قاپوت پر و باطالیان مستقل نمرهٔ ۱۱ دارای یک عدد تفنگ انگلیسی سیستم ۳۰۳ می‌باشند. بقیهٔ قسمتها دارای تفنگهای سیستم مختلف‌اند فقط قسمتی تفنگهایش نسبتاً متحدالشکل می‌باشد. رژیمان نمرهٔ ٦ هم ۲۰۰ قبضه تفنگ ماوزر ساخت عثمانی در اختیار دارد. کلیهٔ این قسمتها دارای ۹ توپ، ۱۵ مترالیوز (مسلسل) که هر دو از سیستمهای مختلف است، می‌باشند. تعداد فشنگ جهت هر تفنگ بطور تحقیق معین نیست ولی برای هر تفنگ ۵۰ فشنگ در مراکز نگه‌داری می‌شود و به هر نفر معمولاً ۱۰ فشنگ میدهند. در سربازخانه باغشاه ۱۵۰۰۰۰ فشنگ ذخیره کرده‌اند. جهت هر توپ هم ۲۵۰ تیر موجود است. مبلغ ۲۰ تومان در سال جهت کلیهٔ لباس هر نفر در بودجه معین گشته. البسه و لوازمات هر یک از قسمتها در رژیمان‌های مربوطه تهیه می‌گردد. در نقاطی که در آنجا تهیهٔ لباس ممکن نیست برای این امر از مراکز ژاندارمری البسه و لوازمات جهت دوخت فرستاده می‌شود.

استخدام نفرات معمولاً داوطلبی است ولی برای ازدیاد قوا چند فوج بنیچه به ژاندارمری داده شد. مدت استخدام معمولاً ۳ سال است، نفرات مجازند که خدمت خود را تا ۳۰ یا ۳۵ سالگی ادامه دهند. حقوق تقاعدی یا انعام به هیچ وجه به نفرات یا خانواده‌های آنها پرداخت نمی‌شود.

مدرسهٔ صاحب منصبان در باغشاه دائر است و محلی جهت ۴۰ نفر شاگرد دارد. دخول نفرات به موجب امتحان صورت می یابد. ضمناً در موقع دخول از آنان از نقطه نظر صحت مزاج امتحان بعمل می‌آید. دورهٔ مدرسه ۹ ماه است، امتحان آخر سال لیاقت هر یک را تعیین و (...) هر یک از صاحب منصبان را معین می‌نماید. امتحان دیگر جهت صاحب منصبان در بین نیست و حقوق تقاعدی یا انعام داده نمی‌شود. یک عده از صاحب منصبان از جزء صف ترفیع می‌یابند. نفرات مدتی آسپران شده و پس از دادن امتحان لیاقت به درجهٔ صاحب منصبی ارتقاء پیدا می‌کنند. صاحب منصبان جزء از صف به موجب قدمت خدمت انتخاب می‌شوند. در تهران یک مدرسهٔ صاحب منصبان جزء تشکیل یافته که ممکن است ۲۰۰ نفر شاگرد قبول نماید. نفرات مدرسه از رژیمانهای مختلف و یک عده نیز از خارج استخدام می‌گردند. شاگردان مذکور باید تبعهٔ ایران، مسلمان، ۱۸ ساله و دارای ضامن معروف باشند. ترفیع رتبهٔ صاحب منصبان جزء معمولاً بر حسب قدمت خدمت است. مقدار و حد حقوق ماهیانه به قران این چنین می‌باشد:

| | | | |
|---|---|---|---|
| صاحب منصب سوئدی فرمانده | ۳۰۰۰ | سایر صاحب منصبان سوئدی | ۱۵۰۰ |
| نایب سرهنگ | ۱۵۰۰ | یاور | ۱۲۰۰ |
| سلطان اول | ۹۰۰ | سلطان دوم | ٦۵۰ |
| نایب اول | ۵۰۰ | نایب دوم | ۴۰۰ |
| آسپران اول | ۳۲۰ | آسپران دوم | ۲۵۰ |
| آسپران سوم | ۲۲۰ | وکیل اول | ۱۲۰ |
| وکیل دوم | ۱۰۰ | وکیل سوم | ۸۰ |
| سر جوقه | ٦۰ | تابین اول | ٦۰ |
| تابین دوم | ۵۰ | تابین سوم | ۳۵ |

صاحب منصبان سوئدی اضافه بر حقوق معینهٔ فوق کرایه منزل، مستخدم، سوخت، روشنائی و اسب دریافت میدارند. کلیهٔ نفرات دیگر روزی ۱۶ سیر گندم و یک قران نقد از بابت جیره اخذ میکنند. در خدمات خارج و مجزا وجوهات فوق نقداً پرداخته می‌شود ولی در مراکز کلیهٔ وجوهات به شعبهٔ مخصوص واگذار می‌گردد. غذای حاضر هم به نفرات می‌دهند. این شعبات در هر یک از مراکز آشپزخانه و نانواخانه تأسیس مینمایند. در جاهایی که امکان داشته باشد نفرات در سربازخانه های دولتی مسکن دارند چنانچه اکنون اکثراً به همین ترتیب هستند. در بعضی از نقاط برای این امر خانه ها راکرایه گرفته اندکه مخارج آن از وجوهات اضافه بر بودجه پرداخته میشود.

سیستم مشق نفرات از نوع سوئدی است ولی فرامین به ایرانی صادر میگردند. بخاطر اینکه نفرات پس از اتمام مشق ابتدایی، بیشتر به خدمت مستحفظی راه (نگهبانان و پلیس جاده‌ها) و از این قبیل خدمات اشتغال دارند، چندان مشق کرده نیستند. مشق تیر اندازی مرتب نیست و فشنگ مخصوص جهت آن معین نشده است. با این وجود تشکیلات فعلی قوای ژاندارمری لیاقت قابل ملاحظه را دارد و ممکن است یکی از مقتدر ترین قوا به حساب آید چون تنها قوه مملکتی است که دقیقاً توسط دولت ایران نگاهداری میشود. با وجودی که افراد ژاندارمری فقط مأمور مستحفظی راهها هستند، تشکیلات آن بالاتر از تشکیلاتی است که جهت پلیس راه لازم میباشد. با وضع حاضر اداره ژاندارمری یک قوه نظامی است ولی از حیث مشق و ترتیب جهت عملیات مهم بکار نمی‌آیند. مخارج سالانه اداره ژاندارمری با قوای فعلی به مبلغ ۳۰۴۰۰۰۰۰ قران میشود.

### ۷ - امنیه

در اکثر ایالات و ولایات ادارات امنیه جهت مستحفظی راهها تأسیس گشته اند که توسط حکام محلی اداره میشوند. عده و مخارج این قوا را نمیتوان بطور دقیق تعیین نمود ولی ممکن است مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ قران در سال باشد. مقدار حقوق هر یک از قسمتها متفاوت است و در بعضی از نقاط خانهایی که باید امنیت راهها را حفظ نمایند، آنرا میپردازند.

### ۸ - قوای پلیس

تشکیلات پلیس فقط در شهرهای تهران، قزوین، رشت و مشهد دایر شده است. خدمات مرجوعه به آنها خدمات معمولی نظم شهر است ولی حتی در این شهرها نیز کلیه خدمات پلیس را انجام میدهند. مثلاً خانه هایی که گارد مخصوص لازم دارند یک عده از قشون از آنها مستحفظی مینمایند. بدین جهت عده زیادی قشون جهت این خدمت بکار گرفته شده اند. تعداد افراد این قوا شامل ۶ صاحب منصب سوئدی و ۲۲۵۰ نفر صاحب منصب و نفرات ایرانی میگردد.

اداره و تشکیلات پلیس مرکب از یک مرکز پلیس تحت امر فرماندهی سوئدی بعلاوه پلیس تهران ۱۳۱۰ نفر، رشت ۳۷۰ نفر، قزوین ۲۰۰ نفر و مشهد ۳۷۰ نفر میشوند.سایر صاحب منصبان سوئدی سمت معلمی را در مرکز و یا در ولایات مختلف بر عهده دارند . تشکیلات پلیس تا تبریز نیز کشانیده شده است.

هر یک از پلیسها به تفنگ روسی مسلح شده اند . صاحب منصبان (کل) و صاحب منصبان جزء دارای شمشیر و ششلول های مسلسلی میباشند. به عده دیگری از پلیسها باتون واگذار کرده‌اند. فشنگ و قورخانه به اندازه مکفی به هر نفر داده شده. به هریک از نفرات پلیس سالیانه دو دست لباس میدهند . قیمت تخمینی که سالیانه از بابت قیمت لباس پلیس از طرف دولت پرداخته میشوند، مبلغ ۱۵ تومان است .

نفرات داوطلبانه استخدام میشوند، اولین مرتبه جهت ۳ سال با اجازهٔ ادامهٔ خدمت تا سن ۵۰ سالگی . جدیداً باید این شرایط مفصله را دارا باشند : تبعهٔ ایران، مسلمان، سن اقلاً ۲۰ سال، قد آنها ۱/۶۵ متر، صحت مزاج، خواندن و نوشتن فارسی را بدانند، تصدیق خوش اخلاقی از یک نفر شخص معروف در دست داشته باشند، ضمناً قسم یاد نمایند که به دولت و مملکت خیانت ننمایند. به همین علت نفرات آن تماماً خوب انتخاب شده‌اند. به تمام نفرات حقوق تقاعدی بدین ترتیب داده می‌شود:

۱ - پس از ۲۵ سال خدمت، نصف حقوق در موقع دریافت تقاعد و عین مبلغ در صورتیکه موقع انجام وظیفه یکی از اعضاء بدن آنها عاجز شده باشد.

۲ - هر آینه در موقع اجرای خدمت کشته شوند در مدت ۳ سال حقوقی به اطفال آنها داده می‌شود. و هرگاه اطفال نداشته باشند یکسال حقوق به ورثهٔ مستقیم آنها داده خواهد شد.

۳ - در صورت مرگ معمولی مبلغی بطور انعام به اطفال آنها یا به ورثهٔ مستقیم بدین ترتیب خواهند داد: الف - پس از سه سال خدمت نصف حقوق اخیریکه دریافت می‌داشته‌اند به اطفال و در صورت نداشتن اولاد، ۶ ماه حقوق به ورثهٔ مستقیم آنان می‌دهند. ب - چنانچه کمتر از ۳ سال خدمت کرده باشد فقط ۳ ماه حقوق دریافت می‌کنند.

صاحب منصبان به طریق مفصلهٔ زیر استخدام می‌شوند:

۱ - به درجهٔ آسپرانی یک سال خدمت می‌کنند و پس از آن امتحاناتی که شامل مواد مفصل است از آنها خواهد شد مثل خواندن، نوشتن و دانستن فرانسه، انگلیسی و حساب.

۲ - از صف و از بین صاحب منصبان جزئی که همین امتحان را برای سمت اسپرانی داده باشند.

مدرسه برای صاحب منصبان ارشد این قوا تشکیل نیافته و برای ترفیع درجات هم امتحان داده نخواهد شد. ارتقاء درجه به موجب قدمت خدمت صورت میگیرد. اشخاص نالایق اخراج می‌شوند. عده‌ای ممکن است تا سن ۵۰ سالگی در خدمت خود باقی بمانند. صاحب منصبان جزء پس از دو یا

سه سال خدمت در صف، سه ماه در مدرسهٔ صاحب منصبان جزء در تهران تحصیل می‌نمایند. پس از آن به موجب نتایجی که در امتحان بدست آمده درجه میگیرند.

حقوق پلیس از قرار مفصلهٔ زیر است:

| رئیس تشکیلات سوئدی | ۶۶۶۶قران | ۲ معلم سوئدی | ۳۳۳۳ قران |
|---|---|---|---|
| ۳صاحب منصب معلم سوئدی | ۱۷۷۷ ء | یاور | ۱۰۰۰ ء |
| سلطان | ۸۰۰ ء | نایب اول | ۵۰۰ ء |
| نایب دوم | ۴۰۰ ء | آسپران | ۲۵۰ ء |
| صاحب منصب جزء | ۲۵۰ ء | نفرات | ۱۵۰ ء |

به صاحب منصبان سوئدی کرایه خانه، سوخت و روشنائی هم می‌دهند. اما حقوق صاحب منصبان ایرانی تمام مخارج آنان را شامل می‌شود و جیره‌ای به آنها تعلق نمی‌گیرد.

نفرات جدید پس از ۳ ماه مشق ابتدائی به سر خدمت فرستاده می‌شوند. وظایف این عده خدمات معمولی پلیس، اجرای قوانین انتظامات در معابر و تا حدی مراقبت از حفظ الصحهٔ عمومی است. ارابه‌ها، اسلحه و نواقل توسط آنها مورد تفتیش قرار می‌گیرند. همچنین در تهران محبسها و دارالمساکین توسط پلیس نگاهداری می‌شوند. قوای پلیس به نظر قابل می‌آیند به همین علت اگر کلیهٔ مواد مندرجه در نظامنامه‌های مدونه توسط رئیس تشکیلات به موقع اجراگذارده شوند، نتیجهٔ بسیار خوبی گرفته خواهد شد.

مخارج سالیانهٔ کل قوای پلیس ۱۰۳۰۰۰۰۰ قران است. جهت حفظ امنیت ارگ سلطنتی یک عدهٔ ۵۰۰ نفری گارد پلیس تشکیل یافته که توسط وزارت جنگ اداره می‌شوند و مخارج سالیانهٔ آنها بالغ بر ۷۲۵۰۰۰ قران می‌گردد.

## ۹- پلیس ایالات و ولایات

پلیس شهرها اضافه بر محلهای مفصلهٔ فوق توسط حکام محلی اداره می شوند و عده و مخارج سالیانهٔ آنها مطابق زیر است:

| محل | عده | مخارج سالانه (قران) |
|---|---|---|
| فارس | ۱۱۰ | ۱۵۱۹۶۰ |
| کرمان | ۱۱۰ | ۱۵۱۹۶۰ |
| اصفهان | ۱۴۰ | ۳۴۳۷۶۰ |
| مازندران | ۱۱۰ | ۱۱۰۹۴۰ |
| بوشهر | ۱۱۰ | ۱۱۱۰۸۰ |
| علیق تخمیناً جهت کلیه | -- | ۵۶۵۷۵ |
| جمع کل | ۵۸۰ | ۹۲۶۲۷۵ |

پلیس ایالات و ولایات معروفیت بدی از حیث اخلاق دارا هستند.

**تشکیلات نظامی،ادارات و قوانین نظامی مملکتی ایران**

اضافه بر قواهای مسلحه‌ای که ذکر شد وزارت جنگ دارای مدارس ذخیره، موزیک دولتی و ادارهٔ صحیه می‌باشد که در باب هر یک توضیح داده خواهد شد.

**وزارت جنگ:** مطابق دستورات عمومی جهت تشکیلات مرکزی وزارت جنگ که در سنهٔ ۱۹۱۷م نوشته شده، وزارت جنگ به ترتیب مفصلهٔ زیر است. این وزارت دارای یک شورای نظامی است که از روسا و معاونین شعبات مختلف ذیل تشکیل می‌شود: اداره نظام، اداره مهمات، اداره صحیه، محاسبات‌کل‌ومحاکمات مرکزی. اداره شورای نظامی این وظایف را عهده دار است: ۱ ـ معاونت در کارها به وزیر جنگ ۲ ـ مراجعه و رسیدگی به خطاهائی که از طرف رؤسا یا اجزاء هر یک از ادارات بروز نماید. بعلاوه شورای نظامی مسئول است که تمام قوانین و نظامنامه‌هائی که راجع به خدمت و طرز اداره نمودن وزارت جنگ تدوین می‌شود به مرحلهٔ اجرا بگذارد. وزارت جنگ از ۸ شعبه تشکیل یافته: دایرهٔ وزارتی، ادارهٔ کابینهٔ وزارت جنگ، ادارهٔ نظام و ادارات مربوطه به آن، محاسبات کل، مهمات نظامی، پرسنلی، صحیه (بهداری) و محاکمات عسکریهٔ مرکزی (دادگاههای نظامی).

**وزیر جنگ:** اضافه بر خدمات معمولی که در اروپا از وظایف خاصهٔ وزیر جنگ است این وزیر در ایران امورات دیگری را نیز عهده دار می‌باشد از قبیل سرکشی و بازدید شعبات مختلف نظامی، تهیه و تعیین وسایل مدرنیه جهت ترقی و تعالی اخلاقی قشون و تعیین اشخاص لایق برای پستهای مهم. این اشخاص هم تحت امر وزیر جنگ قرار میگیرند: معاون وزارت جنگ، مفتش کل، دو نفر آژودان و کابینهٔ وزارت جنگ. کابینهٔ وزارت جنگ اداره‌ای است که خدمت ارسالی مراسلات را بر عهده دارد. ادارهٔ نظام از شعبهٔ پیاده نظام، سواره نظام، توپخانهٔ مختلف و شعبهٔ مهندسی تشکیل می‌یابد. پرسنل این اداره مرکب از یک رئیس، چند نفر معاون و رئیس شعبات صنعتی می‌باشند. این شعبه در واقع خدمات اتاماژوری کل را بطور مختصر و به اضافه یک قسمت از خدمات معمولی آژودان ژنرالی و شعبات از وظایف مباشرت کل را عهده دار است.

ادارهٔ محاسبات علاوه بر مسئولیت محاسبات داخلی قشون، مأمور نگاهداری صورت کلیهٔ اثاثیه، ابنیهٔ اسلحه، ذخائر و غیره که در تصرف ادارات قشونی است، می‌باشد.

ادارهٔ مهمات اضافه بر مشاغل مربوط به ذخیره و قورخانهٔ قشونی، مأمور خدمات ابنیهٔ نظامی و کارهای اداری دیگر نیز هست.

ادارهٔ پرسنل نظامی مأمور خدمات شعبهٔ آژودان ژنرالی و قسمت جزئی خدمات شعبات

نظامی ادارات است.

ادارهٔ صحیّه نظـــام اضافه بر خدمات طبی، کارهای شعبه بیطاری (شعبه مربوط به چهارپایان سپاه) را نیز بر عهده دارد.

محاکمات عسکریه (دادگاههای نظامی) مرکزی وظیفه‌اش وضع قوانین جهت مجازات جنحه و جنایات نظامی، اجرای احکام صادره از سوی محاکم و تشکیل دیوان حرب و محاکم عسکریه می‌باشد.

مدارس: تعداد آنها این چنین است: ۱ـ مدرسهٔ کاوه دیویزیون قزاق ۲ـ مدرسهٔ صاحب منصبان ژاندارمری ۳ـ مدرسهٔ نظام ۴ـ مدرسهٔ صاحب منصبان جزء بریگاد مرکزی.

مدرسهٔ نظام: دوره‌اش تقریباً یک ساله است و در یک خانه مستهلک در تهران به همراه ۸۲ شاگرد دائر می‌باشد که ۲۰ نفر از آنان شبانه روزی و بقیه در خارج منزل دارند. این مدرسه به ۵ کلاس تقسیم شده و هر کلاس دارای پروگرام (برنامه) مخصوصی جهت تـدریس عـلوم مـختلف است. معذالک تدریس هر یک از عـلوم بـطور مـختصر صـورت مـیگیرد، جـز تـعلیم شـمشیربازی و ژیمناستیک. از نظر تربیت صاحب منصب برای خدمات نظامی در قشون، تقریباً این مدرسه هیچ ارزشی ندارد و مخارج سالیانهٔ آن بالغ بر ۲۷۹۰۰۰ قران می‌شود.

ادارهٔ ذخیره: این اداره در تهران و تحت امر یک مهندس فرانسوی است که ۳۸ سـال در تهران توقف داشته و فعلاً دارای ۴۲ نفر کارگر می‌باشد. بعلاوه تعداد زیادی ماشین‌آلات سنگین از سیستمهای مختلف انگلیسی، فرانسوی و اتریشی در اختیار دارد.

وضعیات مالی نظام و قشون فعلی ایران مطابق بودجه‌های اخیر به قران چنین می‌باشد:

| مراکز | قران | جیره | جمع |
|---|---|---|---|
| وزارت جنگ | ۱۲۵۲۹۰۰ | ۱۸۱۲۶ | ۱۲۷۱۰۲۶ |
| موزیک مرکزی | ۲۱۴۹۴۴ | ۵۴۷۱۰ | ۲۶۹۶۵۴ |
| گارد همایونی | ۵۴۹۰۰۸ | ۱۱۹۵۴۷ | ۶۶۸۵۵۵ |
| مدارس نظام | ۲۳۶۹۷۰ | ۵۱۱۳۵ | ۲۸۸۱۰۵ |
| ذخیره | ۱۸۸۰۷۰ | - | ۱۸۸۰۷۰ |
| مریض خانهٔ مرکزی | ۱۴۴۱۵۷ | - | ۱۴۴۱۵۷ |
| جمع | ۲۵۸۶۰۴۹ | ۲۴۳۵۱۸ | ۲۸۲۹۵۶۷ |
| بریگاد مرکز | ۴۳۲۷۰۰۰ | - | ۴۳۲۷۰۰۰ |
| نظام ولایات | ۹۰۰۰۰۰۰ | - | ۹۰۰۰۰۰۰ |
| دیویزیون قزاق | ۱۹۱۵۱۰۰۰ | ۲۹۷۱۰۰۰ | ۲۲۱۲۲۰۰۰ |
| قشون جنوب | ۳۵۰۰۰۰۰۰ | - | ۳۵۰۰۰۰۰۰ |
| داوطلبان خراسان و سیستان | ۵۷۰۰۰۰۰ | - | ۵۷۰۰۰۰۰ |
| ژاندارمری | ۳۰۴۰۰۰۰۰ | - | ۳۰۴۰۰۰۰۰ |
| امنیه | ۱۰۰۰۰۰۰ | - | ۱۰۰۰۰۰۰ |

**قانون سربازگیری:** نظامنامه بنیچه قانونی است که در ۲۳ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵ هجری ه وضع شده و اساس خدمت نظامی ایران از روی قانون بنیچه که توسط میرزا تقی خان صدر اعظم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۰ ه وضع شده می‌باشد. مطابق این قانون ولایات یا نواحی ایران منقسم به دسته های بنیچه شده و برای دولت سرباز میگیرند. هر ایالت یا ولایت باید یک یا چند فوج به دولت بدهند. طرز گرفتن سربازان این فوج‌ها چنین است که کلیهٔ بندهای هر محل را تعیین می‌کنند (بند یک زوج گاو است که جهت شخم بکار میرود) و از هر بند یک نفر جوانی که قابل خدمت نظام است استخدام می‌نمایند.(۲۶۶)

**سقوط سلسلهٔ قاجار و بقدرت رسیدن رضاخان سردار سپه**

بعد از انقلاب مشروطه سلسلهٔ قاجار به چند علت در سرازیری سقوط قرار گرفت و شرایط را برای بنیانگذاری سلسلهٔ پهلوی و قدرت یابی رضا خان مهیا نمود. عوامل چندی از جمله رشد جمعیت شهرنشینی و به تبع آن شکل گیری یک طبقهٔ جدید شهرنشین، آشنائی با فرهنگ و تمدن اروپا توسط این قشر چه به صورت سفر به اروپا و چه بوسیلهٔ مطبوعاتی که منتشر می‌شد، توسعهٔ ابزارهای سیاسی از جمله مطبوعات و نشر کتب بویژه نوع ترجمهٔ آن، گسترش مدارس، تشکیل انجمنهای مختلف سیاسی، افزایش فساد و استبداد در دربار قاجار و... در این مسئله دخیل بودند که در اوراق گذشته به اختصار به آنها پرداخته شده است. اما چند عامل جدید نیز در آستانهٔ قدرت‌یابی رضا خان مزید بر علت شدند: الف ـ انقلاب کمونیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ م (۱۳۳۵ ه ـ ۱۲۹۶ ش) در روسیه که بدنبال آن کمونیستها ارتش روسیه را از ایران بتدریج خارج نمودند و انگلستان به تنهائی صحنه گردان اوضاع نظامی و سیاسی ایران گردید. ب ـ احساس خطر از سوی مرزهای روسیه و خطر کمونیسم برای ایران که انگلیسیها حول و حوش این مسئله تبلیغات و غوغای زیادی براه انداختند تا در زیر پوشش آن بتوانند مداومت حضور خود در ایران را توجیح نمایند. به همین جهت بعد از پایان جنگ جهانی اول از ایران خارج نشدند و پس از اشغال شمال ایران ( رشت و انزلی) از نیروهای ضد دولتی روسیه نیز به حمایت برخواستند. پ ـ شعله ور شدن قیامهای مردمی و شورشهای متعدد در سراسر ایران از جمله عصیان صولت الدولهٔ قشقائی در کردستان، اسماعیل آقا سیمتقو در گیلان، جنگلیها در مازندران و گیلان، امیر موید مازندزانی در مازندران، شیخ خزعل در خوزستان، دوست محمدخان در بلوچستان، شیخ محمد خیابانی در تبریز و کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان. ت ـ کشیده شدن شعله‌های جنگ خانمانسوز جهانی به ایران و تشدید نمودن اوضاع بد و نابسامان اقتصادی ایران طوریکه بر تجارت و کشاورزی ضربهٔ سنگینی را وارد آورد و به پیروی از آن وضع معیشت مردم را دوچندان نکبت بار نمود. ث ـ تحقیر شدن مردم ایران در برابر وضع ذلت بار و ورود مکرر نیروهای

خارجی از جمله روس، انگلیس، عثمانی و آلمان به کشورشان آنچنانکه افکار عمومی راکاملاً از نظر روانی آماده و چشم انتظار یک ناجی بزرگ کرده بود. ج - بی رقیب ماندن انگلیسیها در عرصهٔ سیاسی و نظامی ایران سبب شده بود کار زدوبند را برای ایجاد یک بسترهٔ مناسب جهت کودتا مساعدتر نماید. انگلیسیها در این مقطع زمانی از شخص و یا یک دولت مقتدر و مرکزیت قدرت در پایتخت ایران حمایت می‌کردند. از نظر آنها غیر از آنکه بخشی از منافعشان با ایجاد چنین وضعی تضمین می‌گردید، یاوری نیز در مقابل کمونیسم برای خود می‌یافتند تا در شرایط اضطرار و ضروری دیگر احتیاجی به لشکرکشی‌های وسیع با هزینه‌های سنگین و نقل و انتقالات مشکل آنها نباشد. بنابراین برای تشکیل چنین دولت متمرکز و قدرتمندی دو شخصیت مناسب بودند. نخست سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامهٔ رعد که بلافاصله مشخص گشت چنین توانائی را ندارد. دوم رضاخان میرپنج یکی از افسران نیروی قزاق و فرماندهٔ قزاقهای آتریاد همدان که در آن زمان تحت فرماندهی کل استاروسلسکی روسی بودند.بر اساس آنچه که آیرون ساید Iron Side در کتاب «خاطرات» خود به رشتهٔ تحریر درآورده، نامبرده طی ملاقاتی با رضاخان و طباطبائی، آنان را تیپهای مناسبی برای کودتا تشخیص داده بود.

بعلاوه نورمن سفیر انگلیسیها هم در تهران به همین نتیجه رسیده بود. علت کودتای راحت و آرام رضا پهلوی و عدم مقاومت نیروهای مسلح مستقر در پایتخت در برابر کودتاچیان را باید از این دید و زاویه نگریست. عوامل کودتا دست‌اندرکاران داخلی متعددی نیز در اختیار داشتند، از جمله ماژور مسعودخان کیهان (که مدتی وزیر جنگ بود)، کلنل کاظم خان سیاح (سالها وزیر بود) و احمد آقاخان (امیر احمدی) که به بالاترین مقامات ارتش ایران نیز رسید و مدتی هم وزارت را بر عهده داشت.[۲۶۷] از عوامل خارجی آشکار دیگر غیر از آیرون ساید و نورمن، باید از اردشیر ریپورتر افسر سیاسی ارتش انگلیس در شمال و کلنل اسمیت افسر انگلیس در خدمت ایران و فرمانده قزاقها (دوست ضیاءالدین طباطبائی) هم نام برد.

عمل کودتا بر محور یک قوای ۲۵۰۰ نفرهٔ قزاق به فرماندهی رضاخان و استعداد ۸ عراده توپ و ۱۸ قبضه مسلسل قرار گرفته بود. نیروهای کودتا از محل استقرار خود یعنی قزوین که مرکز اصلی نیروهای جنگی و ستاد انگلیسیها در شمال ایران محسوب می‌شد، به سوی تهران به حرکت درآمدند. در سوم اسفند ۱۲۹۹ ش (۱۹۲۱ م) آنها بدون هیچ گونه عکس العملی از سوی قوای مسلح پایتخت از جمله ژاندارمها، آنجا را فتح کردند.[۲۶۸] سپس اندکی بعد احمد شاه، سید ضیاءالدین طباطبائی را مأمور کابینه نمود. این کابینه که بعدها به «کابینهٔ سیاه»شهرت یافت ۳ ماه بیشتر دوام نیاورد. در طول همین ۳ ماه قرار داد ۱۹۱۹ م لغو و قوای انگلیس و آخرین تتمهٔ قوای روس هم ایران را تخلیه نمودند. پس از سید ضیاءالدین طباطبائی،قوام السلطنه (برادر وثوق الدوله) دولت جدیدی

تشکیل داد که از ۱۴ خرداد تا ۳ بهمن تداوم یافت. در این کابینه رضاخان وزارت جنگ را به عهده داشت که طبق حکم دیویزیون به درجهٔ سرداری و لقب سردار سپهی نایل آمده بود. در برنامهٔ دولت قوام «تکمیل انتظامات قشون و قوای امنیه»لحاظ گردید تا بتوانند نیروهای مسلح پلیس جنوب را منحل نمایند. اما قبل از اجرای این قانون بخاطر واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به کمپانی «استاندارد اویل» امریکائی، اعتراضات شدید انگلستان و روسیه را به همراه آورد و سرانجام هم به سقوط دولت قوام انجامید. پس از او دولت مشیرالدوله تا خرداد ۱۳۰۱ ش گردانندهٔ امور مملکت بودو در کابینهٔ وی نیز رضاخان بعنوان وزیر جنگ و مسئول امور نظامی در رأس اصلاحات قرار داشت. اما دورانش دیری نپائید و مجدداً قوام مأمور تشکیل دولت جدید شد. قوام این بار بلافاصله حکومت نظامی راکه از زمان سید ضیاءالدین برقرار شده بود،ملغیٰ اعلام کرد.

ولی اوضاع ایران به حدی نامساعدبودکه تغییر کابینه‌ها تأثیر مثبتی بر وقایع جاری نمی‌نهاد. قوام و پس از وی کابینه‌های مستوفی الممالک وسپس مشیرالدوله نیز نتوانستند مانع سیر حوادث به سوی نخست وزیری سردار سپه (رضاخان) شوند. زیرا در طی صعود و سقوط این کابینه‌ها وزارت جنگ و «امورات قشون» در دست سردار سپه قرار داشت و توجه زیادی نیز به قشون می‌شد. همزمان با افزایش تعداد نظامیان ایران و بودجهٔ تخصیصی به ارتش، قدرت و نفوذ آنها نیز افزایش می‌یافت وکم کم به صورت عامل ثبات، حفظ امنیت و آرامش جامعه جلوه‌گر می‌شدند. عاقبت احمد شاه هم مجبور گشت در فضای سیاسی و نظامی بوجود آمده، در ۳ آبان ۱۳۰۲ ش سردار سپه را به نخست وزیری برگزیند و چند روز بعد راهی اروپا شود. در این مدت سردار سپه نیز از مجلس پنجم که به تازگی افتتاح شده بود رأی اعتماد گرفت.در پی این وقایع، سرکوب شیخ خزعل یکی از عوامل شورشی در خوزستان، اقامت طولانی احمد شاه در اروپا و توافقات قبلی بر سر تحولات توسط عوامل داخلی و خارجی که تبلیغات زیادی را به نفع نظامیان بویژه شخص سردار سپه به راه انداخته بودند، بر محبوبیت رضاخان افزود. سرانجام در سال ۱۳۰۴ ش مادهٔ واحده‌ای بصورت طرح به مجلس ارائه شد که بر طبق آن سلسلهٔ قاجار منقرض گشت و حکومت موقت در اختیار رضا پهلوی قرارگرفت. غیر از چهار نماینده از جمله مصدق و مدرس بقیه به این ماده رأی مثبت دادند. متن این ماده چنین بود :

«مادهٔ واحده ـ مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعهٔ مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود».

در سال ۱۳۰۴ ش مجلس مؤسسان هم با نطق سردار سپه افتتاح شد و پس از ٦ روز بحث و

گفتگو،رضا پهلوی را به پادشاهی ایران برگزید و سلطنت را رسماً در خانواده او موروثی کرد. او نیز در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ش ( ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ م ) رسماً تاجگذاری نمود.[۲۶۹]

**رضا پهلوی و ارتش جدید ایران**

بنیاد اولیهٔ حکومت رضا شاه بر قدرت نظامی استوار گشته بود، بنابراین توجه بیشتر نسبت به امر نظام در دستور کار حکومتش قرار گرفت و منجر به اصلاحات وسیع در ارتش شد. در تجدید سازمان ارتش ابتدا رسم شرکت ایلات و عشایر از بین رفت، بریگاد قزاق هم منحل گردید و طرح نظام اجباری به اجرا در آمد. سپس قلمرو کشور به مناطق مختلف نظامی تقسیم گشت و با احداث سربازخانه‌های متعدد، واحدهای بزرگ ارتش در این نقاط متمرکز شدند. قدرت سیاسی و اجرائی نیز در هر منطقه در دست فرمانده قوای مسلح همانجا که به طور مستقیم از طرف دربار عزل و نصب می شدند، قرار گرفت. به تعبیر دیگر قدرت واقعی در شهرها، ایالات و ولایات کشور در همه شئون اداری و اجتماعی در دست همین فرماندهان نظامی مناطق متمرکز گردید که به نمایندگی از طرف دربار به رتق و فتق امور می پرداختند. گروهی از این فرماندهان ارتش جدید به تدریج به ثروتمندان و مالکین بزرگ زمین و مستغلات شهری تبدیل شدند. به پشتوانه این اقدامات در سال ۱۳۱۸ ش قانونی به تصویب رسید که به موجب آن محاکم اختصاصی در ارتش بوجود آمدند. با استفاده از این محاکم تحرکات گسترده‌ای برای توقیف اشخاصی که از نظر سیاسی مضر و اخلالگر تشخیص داده می‌شدند، انجام گرفت. بعلاوه طبق مواد ۳۱۶، ۳۱۷ و ۳۱۹ این قانون مجازات کسانیکه علیه سلطنت قیام می کردند مرگ بود.

حکومت جدید در ادامه بازسازی و گسترش ارتش ایران، بودجه‌های زیادی را به این امر اختصاص داد آنچنانکه ۵۰٪ بودجه سال ۱۳۰۸ ش مربوط به وزارت جنگ و بدین شرح بود( به میلیون ):

| | |
|---|---|
| وزارت جنگ | ۹۸۰۰۰۰۰ تومان |
| اعتبار قورخانه و هواپیمائی | ۱۵۰۰۰۰۰ » |
| مخارج محصلین | ۷۳۰۰ » |
| بابت خرید کشتی | ۴۰۰۰۰۰ » |
| امنیه | ۱۳۰۰۰۰۰ » |
| جمع کل | ۱۳۱۱۸۴۶۰ » |

اگر براین مبلغ ۱/۵ میلیون تومان کسری بودجه نظمیه اضافه شود مبلغ ۱۴۶۱۸۴۶ تومان را در بر می‌گرفت. بعلاوه در همین سال ۶ میلیون از ۱۲ میلیون عایدات نفت جنوب هم بعنوان ذخیره

برای تکمیل مهمات قشونی کنار گذاشته شد. بدین ترتیب بودجه‌های نظامی مخصوص ارتش بتدریج تا سال ۱۳۱۷ ش به ۴۰۳ میلیون ریال رسید.[۲۷۰] افزایش شدید این چنینی بودجه‌های نظامی به هر دلیلی که از حوصله این نگاشته خارج است، بتدریج دامنه اصلاحات را در ارتش گسترش داد. این اصلاحات که یکبار در زمان شاه عباس و سپس مجدداً از عصر فتحعلی شاه آغاز شده بود تا اواخر دوره قاجار کمابیش ادامه یافت و در عهد رضاشاه به اوج خود رسید. خرید تسلیحات جدید و بکارگیری آن نیز در راس این اقدامات قرار داشت. برای اثبات این مدعا آمار زیر ارائه می گردد:

| نوع جنگ افزار | تعداد در سال ۱۳۰۰ ش | تعداد در سال ۱۳۲۰ ش | اختلاف |
|---|---|---|---|
| تفنگ | ۳۷۳۲۵ قبضه | ۵۰۷۵۷۸ قبضه | ۴۳۰۲۵۳ |
| مسلسل | ۶۶ « | ۸۱۵۸ « | ۸۰۹۲ |
| توپ | ۸۶ « | ۸۷۴ « | ۷۸۸ |
| ارابهٔ جنگی(Chariot) | - | ۱۰۲ دستگاه | ۱۰۲ |
| زره پوش | - | ۱۶ دستگاه | ۱۶ |

بعلاوه تا آخرین سال حکومت رضاشاه (۱۳۲۰ ش) علاوه بر کارخانه‌ها و مراکز تسلیحاتی و مهمات سازی که از گذشته باقی مانده بودند، این مراکز جدید نیز احداث و مورد بهره برداری قرار گرفتند: ۱ـ کارخانه تفنگ سازی در سلطنت آباد که تا سال ۱۳۲۰ روزانه ۱۰۰ قبضه تفنگ تولید می کرد ۲ـ کارخانه مسلسل سازی در دوشان تپه ۳ـ توسعه و تکمیل کارخانه‌های شیمیایی پارچین ۴ـ احداث ساختمان و نصب ماشینهای نیتروگلیسیرین و دینامیت سازی ۵ـ کارخانه فلزبرنج سازی و مهمات سازی در سلطنت آباد.[۲۷۱]

برای تغییر و تحولات در ارتش و وزارت جنگ، ماژور مسعودخان کیهان وزیر جنگ وقت نیز همیاری زیادی نمود. پس از تعیین سازمان وزارت‌خانه، به پیشنهاد او بریگاد قزاق به عناصر متشکله دیویزیون قزاق ملحق گشت و این حرکت نخستین قدم برای تشکیل قشون متحدالشکل بود. سپس برای تشکیل ارتش نوین این حکم معروف صادر گردید:

حکم عمومی قشونی نمره ۱

ماده ۱

اجرای مواد ذیل را امر میدهم و باید فوراً به موقع اجرا گذارده شود.

در تعقیب عقاید و نظریات سابق خود از این تاریخ کلمهٔ ژاندارم و قزاق مطلقاً ملغیٰ و متروک خواهد بود. و برای افراد نظام دولت علیه ایران بلااستثناء عنوان قشون را انتخاب و تصویب نموده و امر میدهم که عنوان مزبور را به رسمیت شناخته مارک نوشتجات و مراسلات دوائر قشون را بعنوان فوق تبدیل نمایند.

وزیر جنگ و فرماندهٔ کل قشون - رضا

پس از ادغام عناصر بریگاد قزاق، ژاندارمری مرکزی و واحدهای دیگر در سال ۱۳۰۰ ش، تمام نیروهای نظامی تابع وزارت جنگ شدند و ارتش نوین اعلام موجودیت نمود. واحدهای مهم در این سالها، بدین قرار بودند:

۱- دیویزیون (لشکر) قزاق ۱۷۰۰ نفر
۲- بریگاد تیپ مرکز ۱۸۰۰ نفر
۳- ژاندارمری ۱۲۰۰۰ نفر
۴- واحدها و ادارات تابع وزارت جنگ ۲۰۰۰ نفر

سپس رضا شاه که فرماندهی کل قوا را نیز بر عهده داشت، به موجب حکم عمومی شمارهٔ «۱» مورخهٔ ۱۴ جدی (دی) ۱۳۰۰ ش، شالودهٔ ارتش جدید را که شامل ۵ لشکر، یک ارکان حرب (ستاد مرکزی)، یک هیأت شورای قشونی در ارکان حرب کل قشون که خود از ۵ دایره ترکیب می‌شد را اعلام کرد.

طبق مادهٔ ۵ حکم قشونی شمارهٔ «۱»، استعمال واژه‌های خارجی در ارتش موقوف و به جای آنها واژه‌های نظامی ایرانی را جایگزین نمودند. این حکم چنین بود:

بند ۵ مادهٔ ۱ حکم قشونی نمرهٔ ۱

تبدیل اسامی و لغات ذیل را به موجب این حکم متحدالمآل (بخشنامه) به تمام دوایر قشونی امر میدهم و باید فوراً مورد تلفظ و اطلاق قرار گیرد:

| اسم عمومی | قشون |
|---|---|
| اسم سرباز | نظامی |
| بجای دیویزیون | لشکر |
| بجای بریگاد | تیپ |
| بجای رژیمان | فوج |
| بجای باطالیان | گردان |
| بجای باطری | آتشبار |
| بجای اسکادران | بهادران |
| بجای مترالیوز | مسلسل |

ارکان حرب قشون ( ستاد ارتش Arme general staff ) نیز طراحی شد و شاهزاده امان‌الله میرزا سرتیپ (سپهبد جهانبانی ) به ریاست آن منصوب گردید. آنگاه سردار مقتدر مأموریت یافت تا ۱۱ نفر از افسران ارشد را بنام شورای قشونی دعوت کند تا پس از بررسی جوانب پیشنهادهای لازم را در مورد تشکیل قوای همسان، استعداد و گسترش آن به ستاد تقدیم نمایند.(۲۷۲)

تشکیلات ارکان حرب کل قشون ایران که در این مقطع اهمیت بسیار داشت، چنین بود:

دایرهٔ اول: آجودانی کل قشون، دایرهٔ دوم: عملیات قشونی، دایرهٔ سوم: مباشرت قشونی، دایرهٔ چهارم: صحیهٔ قشون ( رستهٔ بهداری Medical crops )، دایرهٔ پنجم: بیطاری قشون.

سازمانهای تفصیلی ارتش و وظایفشان هم چنین معین گشته بود:

۱ - وزارت جنگ شامل : الف) کابینهٔ وزارتی که مخصوص وزیر بود ب) شورای عالی وزارت جنگ که ریاستش با وزیر جنگ بود تا سال ۱۳۰۵ ش تشکیل می‌شد.

۲ - ارکان حرب قشون : شامل ۵ دایره و هر دایره شامل چند شعبه می‌شد. الف) دایرهٔ تنظیمات با شعباتی همچون : سجلات یا کارگزینی، جدید گیری یا سرباز گیری ( Conscription)، محاکمات نظامی (دادگاههای ویژهٔ نظامی Military Tribunal - Martial Court)، تشکیلات و تکمیلات، دفتر هواپیمائی ب) دایرهٔ عملیات کل قشون با شعبات: تنسیقات، استخبارات، نقشه برداری و تربیت. پ)دایرهٔ نقلیه و مباشرت کل قشون (سررشته داری) با شعبات: تدارکات، نقلیه، خدمات فنی، دواب و بیطاری، کارخانجات نظامی، محاسبات نقدی و جنسی ت)دایرهٔ صحیهٔ کل قشون ث) دایرهٔ بیطاری (دامپزشکی).(۲۷۳)

در ضمن این تحولات، ایران به ۵ حوزه‌نظامی بزرگ نیز تقسیم گردید که آنرا باید مبدأ تشکیل «نیروی زمینی ارتش» دانست. این ۵ منطقه عبارت بودند از:

۱ - **لشکر مرکز:** به فرماندهی شخص رضا پهلوی و ریاست ستادی سرهنگ اسماعیل خان شقاقی که مرکز آن در تهران قرار داشت و منطقهٔ استحفاظی آن عبارت بودند از شهرهای: تهران، قزوین، گیلان، قم، مازندران، سمنان و دامغان. عدهٔ افراد این قسمت که جدیداً سربازگیری کرده بودند شامل ۱۳۳۶۳ سرباز، ۸۹۶ افسر و ۳۹۹۶ رأس دواب می‌شد.

۲ - **لشکر شمال غرب:** به فرماندهی سرتیپ اسمعیل آقا (فضلی) و ریاست ستادی سرهنگ محمد حسین میرزا فیروز که مرکز آن در تبریز قرار داشت و منطقهٔ استحفاظی آن عبارت بودند از : آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی تا حدود زنجان (ماکو، آستارا، اردبیل، ساوجبلاغ و ولایات خمسه) با مرکزیت ستادی که در تبریز قرار داشت. این ناحیه دارای ۳۷۹۹ سرباز و ۲۱۱ افسر و ۱۰۴۵ رأس دواب (چهارپا) بود.

۳ - **لشکر شرق یا خراسان:** که مرکز آن در مشهد و تحت فرماندهی سرتیپ حسین آقا خزاعی و ریاست ستادی نایب سرهنگ محمد حسین میرزا جهانبانی قرار داشت. منطقهٔ استحفاظی شرق نیز شامل: استان خراسان، استرآباد (گرگان فعلی)، قائنات، بجنورد، قوچان، شاهرود، بسطام و قسمتی از سیستان می‌شد که ۳۳۷۷ سرباز و ۱۳۷ افسر و ۱۱۱۹ رأس اسب در اختیار داشتند.

۴- **لشکر جنوب:** مرکز آن در اصفهان تحت فرماندهی سرتیپ محمود خان و ریاست ستادی سرهنگ حیدرقلی خان پسیان قرار گرفت. منطقهٔ استحفاظی این لشکر شامل : اصفهان، فارس، کرمان، بلوچستان، کاشان، بنادر جنوب و یزد می‌شد. این لشکر شامل مجموعه‌ای مرکب از ۲۷۲۱ سرباز، ۱۸۸ افسر و ۶۵۱ رأس اسب می‌گشت.




۵- **لشکر غرب:** با مرکزیت همدان و تحت فرماندهی سرتیپ احمدی و ریاست ستادی سرهنگ عبدالرضا افخمی قرارگرفت. منطقهٔ استحفاظی این لشکر هم شامل این نواحی می‌گردید : کردستان، کرمانشاهان، همدان، اراک، ولایات ثلاث (گلپایگان،خوانسار و خمین)، بروجرد و لرستان.

این لشکرها دارای سازمانی یکنواخت نبودند بلکه هر کدام با توجه به وسعت مسئولیت، مخاطرات احتمالی، نوع منطقه و آب و هوا سازمان مخصوص به خود را داشتند. ولی حداقل سازمان جدید هر لشکر عبارت بود از ۲ تیپ پیاده، یک تیپ سوار و توپخانهٔ لشکری. ضمناً هر تیپ از ۲ تا۴ هنگ و هر هنگ از ۲ تا ۴ گردان و هر گردان از ۲ تا ۴ گروهان و هر گروهان ۲ تا ۴ رسد و هر رسد از ۲ جوخه تشکیل می‌شدند.

کوچکترین قسمت یگانهای نظامی بند نامیده می‌شود و ارشد آن تابین اول (سرباز یکم) بود. هنگام عملیات ۲ تا ۳ لشکر با یکدیگر همکاری میکردند که جمع آنان را سپاه می‌نامیدند. بعلاوه جمع سپاهیان‌مناطق مختلف را قشون ایران نام نهادند.

برای هر یک از لشکرهای پنجگانه هم یک ستاد (ارکان حرب) در نظر گرفتند که دارای یک رئیس، یک منشی، یک بایگان و ۶ دایره به این شرح بود:

**الف – دائرهٔ آجودانی** وظایف آن عبارت بود از رسیدگی به امور کارکنان، امور محاکمات و مسائل انضباطی.

**ب – دائرهٔ عملیات** وظیفه‌اش رسیدگی به امور اطلاعاتی، رمز و ارتباطات، نقشه برداری و تربیت نظامی کارکنان بود.

**پ – دائرهٔ مباشرت** که فعالیتش عبارت از رسیدگی به امور تدارکات، حمل و نقل، خدمات، ذخیره و دامپزشکی بود.

**ت – دائرهٔ سربازگیری** به امور پذیرش نفرات جدید و ترخیص آنها رسیدگی می‌نمود.

**ج – دائره صحیه** به امور بهداشت کارکنان اشتغال داشت.

**ح – دائرهٔ مالیه** به مسائل مواجب، ابتیاع و بازرسی می‌پرداخت.

اندکی بعد در تقسیمات نظامی جدید در این سازماندهی و تشکیلات تغییراتی داده شد که پس ازگذشت مدتی کوتاه مجدداً در طی چند سال ترمیم و تحول فراوان دیگری در «امورات قشون» بوجود آوردند.(۲۷۴)

اولین تغییر و تحولات مهم در سال ۱۳۰۵ ش در تشکیلات ارکان حرب کل قشون و در سازمان لشکرها حاصل شد و بدین گونه شکلی نو یافت:

۱ - ادارهٔ دادرسی و کل دعاوی ۲ - ادارهٔ نظام اجباری ۳ - ادارهٔ مالیه و مباشرت ۴ - ادارهٔ نقلیه ۵ - ادارهٔ هواپیمائی ٦ - ادارهٔ قورخانه ۷ - ادارهٔ تلگراف بیسیم ۸ - ادارهٔ صحیهٔ کل قشون ۹ - ادارهٔ امور دواب.

ارکان حرب نیز خود از ۴ رکن و یک دفتر کل و امور اداری تشکیل می‌گردید که وظایف آنها چنین بود:

رکن ۱ : عهده دار امور کارگزینی، سازمان و تجهیزات و تدوین قوانین مربوط به ارتش.

رکن ۲ : عهده دار کسب اطلاعات (و مسائل ضد اطلاعاتی Counterintelligence).

رکن ۳ : مسئول آموزش و تعلیمات و تدریس آئین‌نامه‌های مربوط به عملیات جنگی و آموزش و تهیهٔ کادر تحصیل کرده.

رکن ۴ : عهده‌دار اقدامات مربوط به تأمین احتیاجات مادی و مالی ارتش.

دومین تحول مهم در سال ۱۳۱۳ ش در تشکیلات ارتش بوجود آمد که به موجب طرح جدید، اداره‌کردن قشون متحدالشکل به ۴ قسمت مختلف واگذار شد :

**۱ – وزارت جنگ** Department of defense که سازمان آن بدین شرح مورد تصویب قرار گرفت:

الف) کابینهٔ وزارتی شامل آجودان وزارتی، دفتر وزارتی، دائرهٔ پرسنل، اعضاء وزارتی و تقاعد و مستمری قشونی.

ب) مالیه کل قشون پ) خزانه‌داری کل قشون ت)مباشرت کل قشون ث) نقلیهٔ کل قشون ج)پارک قورخانه خ) دایرهٔ مهندسی و مخابرات د) صحیهٔ کل قشون ر) بیطاری ز) محاکمات کل قشون س) دایرهٔ ایلخی و تهیهٔ دواب ش)کارخانه‌ها و ذخائر قشونی ص) نظام وظیفه.

۲- **ارکان حرب کل قشون** از یک دفتر کل، ۴ رکن، دو دایره و یک دفتر تشکیل می‌شد.

رکن یکم شامل: تشکیلات، احصائیه و قوانین، سجلات صاحب منصبان و تجهیزات عمومی.

رکن دوم شامل: اطلاعات، استخبارات از امور نظامی خارجی و داخلی.

رکن سوم شامل: عملیات حرکات، تقسیمات قشونی و تعلیمات.

رکن چهارم شامل: تدارکات، تسلیحات، وسائل و تجهیزات عمومی (ذخائر و غیره) و خطوط مواصلاتی.

دائرهٔ ۱ هم مشمول نقشه برداری و جغرافیائی، و دائرهٔ ۲ مربوط به موزیک می‌شد. دفتری هم که از آن نام برده شد، **دفتر بحریه و هواپیمائی** بود.

۳- **تفتیش کل نظام** که شامل دفتر تفتیش، ۲ دایره و ۴ کمیسیون بدین شرح بود:

الف) دفتر تفتیش و آجودانی ب) دائرهٔ مطالبات نظامی و مانورها پ) دائرهٔ تعلیمات ورزشی و تربیت بدنی.

کمیسیونها هم عبارت بودند از: الف) کمیسیون تفتیش پیاده نظام ب) کمیسیون تفتیش سواره نظام پ) کمیسیون تفتیش توپخانه ت) کمیسیون تفتیش هواپیمائی.

۴- **تفتیش مالی و مباشرتی کل** قشون نیز به امور مباشرتی و مالی کل قشون رسیدگی میکرد و شامل یک دفتر کل، ۲ دائرهٔ تفتیش امور مالی و یک دائرهٔ تفتیش امور مباشرتی بود.

سومین تحولات در سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ اتفاق افتاد که سازمان نیروی زمینی ارتش به موجب حکم عمومی قشونی نمرهٔ ۲۱۲۰ فروردین ۱۳۱۴ (مواد ۱ و ۲) تغییرات کلی یافت و شامل ۵ لشکر و ۱۰ تیپ پیاده، سازمانی شامل ۹ لشکر، ۴ تیپ مستقل، ۲ واحد توپخانه ۱۰۵ بلند و ضدهوائی گردید. نُه لشکر یاد شده عبارت بودند از: لشکر یک مرکز (نمرهٔ ۱)، لشکر ۲ مرکز (نمرهٔ ۲)، لشکر اول شمالغرب (نمرهٔ ۳)، لشکر دوم شمالغرب (نمرهٔ ۴)، لشکر ۵ کردستان (نمرهٔ ۵)، لشکر خوزستان (نمرهٔ ۶)، لشکر فارس (نمرهٔ ۷)، لشکر مکران (نمرهٔ ۸) و لشکر مشرق (نمرهٔ ۹).

بعلاوه تیپ مختلط و مستقل اصفهان، تیپ مختلط و مستقل کرمانشاه، تیپ مختلط و مستقل گرگان، تیپ مختلط و مستقل گیلان، توپخانهٔ ۱۰۵ بلند تابع ارکان حرب کل قشون و توپخانه «ضد طیاره» هم تابع ارکان حرب قشون شدند.

سپس در ۲۵ اردیبهشت همین سال (۱۳۱۴ ش) به موجب حکم دیگری به شمارهٔ ۲۱۸۹ اسامی و درجات نیز بدین شرح اعلام گشتند:

| قدیم | جدید |
|---|---|
| فرماندهٔ کل قوا | بزرگ ارتشتاران |
| مملکت | کشور |
| وطن | میهن |
| نیروی سلطنتی | ارتش شاهنشاهی |
| بیرق نظامی | پرچم |
| ارکانحرب کل قشون | میهن ستاد (کمی بعدبه ستادارتش تبدیل شد) |
| ارکان حرب | ستاد |
| فرمانده | فرمانده |
| سپهبد | سپهبد |
| امیر لشکر | لشکر بُد(بعد بسرلشکر تبدیل شد) |
| سرتیپ | سرتیپ |
| سرهنگ | سرهنگ |
| نایب سرهنگ | سرهنگ یار(بعد به سرهنگ دوم تبدیل شد) |
| یاور | سرگرد |
| سلطان | سروان |
| نایب اول و دوم و سوم | ستوان یکم و دوم و سوم |
| قشون | ارتش |
| ساخلو | پادگان |
| سپاه | سپاه |
| لشکر | لشکر |
| تیپ | تیپ |
| فوج | هنگ |
| گردان | گردان |
| گروهان | گروهان |
| بهادران | اسواران |
| دسته و رسد | دسته |
| گروه | گروه |
| جوقه | جوخه |
| معین نایب | ستوان یار(بعدها به استوار تبدیل شد) |
| وکیل اول | گروهبان یکم |
| وکیل راست | گروهبان دوم |
| وکیل چپ | گروهبان سوم |
| سر جوقه | سرجوخه |
| نظامی و تابین | سرباز |
| قلعه بیگی | دژبان |

آخرین سازمان واحدهای نیروی زمینی هم در سال ۱۳۱۹ اینگونه شکل گرفت:

| | | | |
|---|---|---|---|
| لشکر یکم | در تهران | لشکر دهم | در گرگان |
| لشکر دوم | « تهران | لشکر یازدهم | « گیلان |
| لشکر سوم | « تبریز | لشکر دوازدهم | « کرمانشاه |
| لشکر چهارم | « رضائیه | لشکر سیزدهم | « اصفهان |
| لشکر پنجم | « کردستان | لشکر چهاردهم | « کرمان |
| لشکر ششم | « خوزستان | لشکر پانزدهم | « اردبیل |
| لشکر هفتم | « فارس | لشکر شانزدهم | « لرستان |
| لشکر هشتم | « کرمان | لشکر هفدهم | « خوی |
| لشکر نهم | « خراسان | لشکر هجدهم | « تربت جام |

غیر از این ۱۸ لشکر یک تیپ مکانیزه هم در تهران مستقر بود.[۲۷۵]

بطور کلی در اواخر سال ۱۳۱۹ ش استعداد نیروی زمینی ارتش ایران بدین شرح معین گشتند:

- ۱۱۶ گردان پیاده که هر گردان شامل ۴ گروهان ( ۳ گروهان پیاده و یک گروهان مسلسل) بود.
- ۲۹ گردان سوار که هر گردان مرکب از ۲ شمشیر اسواران می‌شد.
- ۲۴ اسواران مسلسل سنگین.
- ۳۰ آتشبار ۱۰۵ کوتاه.
- ۲۷ آتشبار کوهستانی نمونه.
- ۴ آتشبار ۷۵ کوهستانی سوار (شنیدر).
- ۳ آتشبار صحرائی پیاده (شنیدر).
- ۲ آتشبار کوهستانی شنیدر و یک آتشبار صحرائی پیاده انگلیسی.
- ۹ آتشبار کوهستانی روسی.
- ۳ آتشبار ضد هوائی و ۲ آتشبار ۱۵۰ کرانه‌ای در لشکر گیلان و یک آتشبار ۱۵۰۰ کرانه‌ای در لشکر یکم مرکز.
- ۱۲ گردان مهندسی که ۴ گردان آن در مرکز و بقیه در لشکرهای دیگر بودند.
- تیپ مستقل مکانیزه که شامل یک هنگ توپخانه ۱۰۵ بلند، ۱۵۰ کوتاه صحرائی، یک هنگ توپخانه ضدهوائی، یک گردان مسلسل ضدهوائی و دو آتشبار نورافکن بوده است.[۲۷۶]

## آموزش

در طی ذکر وقایع قرون گذشته یادآور شدیم که اصلاحات در ارتش ایران ریشه در وقایع عصر صفوی یعنی حکومت شاه عباس اول داشت. سپس بار دیگر تب اصلاحات در زمان فتحعلی شاه بالاگرفت و با ورود کارشناسان و افسران عالی رتبهٔ فرانسوی، انگلیسی، اتریشی و سپس روسی به

اوج خود رسید. امیرکبیر نیز در عصر ناصرالدین شاه در این امر تلاش و کوشش فراوانی کرد. تدوین نظامنامه، تغییرات در شیوهٔ سربازگیری البته در همان چهار چوب و خصلتهای ایلی و بنیچه‌ای، ایجاد درجه و ترفیعات و ... محصول تلاشهای این مرد بزرگ بود. بنابراین منتسب نمودن اصلاحات و ترفیعات تنها به اوایل دوران پهلوی استدلالی است غیر منصفانه و غیر علمی. مخصوصاً آنکه قدرت یابی رضاخان پهلوی در فضائی انجام گرفت که حداقل بخشی از افکار عمومی بدنبال «ناجی» بودند. از منظر جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی (علم سوسیولوژیک) در چنین جو بیمار و آسیب دیده‌ای که خصائص آنرا در صفحات قبل برشمردیم «رهبر تراشی» و «ناجی تراشی» عامل بسیار مهمی در آرامش افکار، ایجاد وحدت، چهار چوب و محدود نمودن خواسته‌های عمومی و سرانجام انقیاد نیروهای معترض مردمی بحساب می آمد.

در چگونگی به حکومت رسیدن رضاشاه، پروراندن کیش شخصیت پرستی در بین مردم ایران توسط عوامل داخلی و خارجی نقش مهمی ایفا نمودند که اساس آن منتسب نمودن هر نوع اصلاحات و وقایع مثبت به شخص رهبر بود. حتیٰ اصلاحاتی که در طی قرون به تبع از واقعیات عینی و ذهنی داخلی و خارجی شکل گرفته بودند اینک همگی آنها نتیجه و محصول رهبری داهیانهٔ رضا شاه دانسته می‌شدند.

مدارس و آموزشگاههای نظامی و غیر نظامی از جمله مواردی است که از مدتها پیش در ایران وجود داشتند. از جمله مدارس مختلفی برای سازمانهای گوناگون دیویزیون قزاق، ژاندارمری و بریگاد مرکزی به فعالیت می‌پرداختند که مهمترین آنها عبارت بودند از : مدرسهٔ دیویزیون برای دیویزیون قزاق، مدرسهٔ نظام مشیرالدوله برای بریگاد مرکزی، مدارس افیسیه و سوزافیسیه برای ژاندارمری و کلاسهای بیطاری ( دامپزشکی برای دواب و چهارپایان ارتش). هر یک از این مدارس افسران و درجه داران مختلفی را تربیت می‌کردند. اما با شکل‌گیری سازمان ارتش جدید در عصر رضاشاه، مدارس در هم آمیخت و برای اولین بار موسسه‌ای به نام «مدارس نظام کل قشون» در ۲۶ جدی ۱۳۰۰ ش با ۱۰ کلاس تشکیل شد که ۲ کلاس آخر آنرا کلاسهای عالی می‌گفتند. ریاست مدرسه طبق مادهٔ ۸ حکم عمومی قشون نمرهٔ یک به سرهنگ عزیزالله خان سپرده شد. سپس لایحهٔ اعزام ۶۰ نفر محصل به خارج را نیز به مجلس بردند و به تصویب رساندند. به موجب این لایحه مقرر گشت که عده‌ای از افسران را از ستوان ۳ تا سرتیپ برای کسب فنون جدید و مطالعه در نظام ارتش اروپا، به فرانسه بفرستند. نخستین هیئت افسران اعزامی ایران به فرانسه که ۴۷ نفر بودند در ۱۳ جوزا سال ۱۳۰۲ ش به همراه ریاست ارکان حرب کل قشون به پاریس رفتند و پس از سه سال تحصیل به ایران باز گشتند. با مراجعت این عده و آشنایی با کیفیت و چگونگی مواد فراگرفته شده توسط آنها، مشخص گردید که مدارس نظامی در ایران بازده و کارآیی مورد نظر را نخواهد داشت. بنابراین مدارس نظام را به بدین گونه به سه مدرسه جداگانه تقسیم کردند: ۱ ـ مدرسه ابتدائی نظام دارای ۶

کلاس ۲ - مدرسه متوسط نظام دارای ۴ کلاس ۳ - مدرسه عالی نظام شامل ۲ کلاس که به ترتیب کلاس اول و دوم عالی نظامی نامیده می‌شدند.

برنامه آموزش مدرسه ابتدائی منطبق با برنامه مصوب وزارت فرهنگ وقت بود ولی در مدرسه متوسط نظام گذشته از برنامه وزارت فرهنگ، معلومات نیز تدریس می‌شد و دانش آموزان پس از گذراندن دوره ۴ ساله آن به دوره عالی نظام راه می یافتند. ولی بزودی عیوب این سیستم هم بویژه در امر تراکم دروس مشخص گردید. بنابراین از مهر سال ۱۳۰۸ ش برنامه مدرسه متوسطه نظام با مدارس متوسطه غیر نظامی تطبیق داده شد ومدت آموزش از ۴ سال به ٦ سال افزایش یافت و دوره دو ساله عالی هم بنام مدرسه صاحب منصبی دایر گشت.

مدرسه صاحب منصبی تا سال ۱۳۱۴ ش شامل صنوف پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه و مهندسی بود و از سال ۱۳۱۴ش دوره مالی و چهار سال بعد دوره هوائی هم بدان اضافه گردید. برای ارتقاء تعلیمات نظامی در سال ۱۳۱۲ ش عده ای از افسران ارتش فرانسه را به عنوان مربی و معلم استخدام کردند تا در دانشکده به فعالیت مشغول شوند. این عده که ۴ نفر بودند اسامیشان چنین بود:

| | |
|---|---|
| ۱ - سرهنگ کالدرو Calderau | افسر سوار، رئیس هیأت و معلم سواره نظام |
| ۲ - سرگرد دولاکور Delacourt | افسر پیاده، معلم پیاده نظام و تاکتیک |
| ۳ - سرگرد رنوار RENOIR | افسر توپخانه، معلم توپخانه |
| ۴ - سرگرد بودینا baudina | معلم نقشه برداری |

از این میان سرگرد رنوار پس از انقضای مدت دو سالهٔ قراردادش در سال ۱۳۱۴ به فرانسه بازگشت و چون در نظر بود دانشگاه جنگ و فرماندهی هم تأسیس گردد عده‌ای دیگر در سال ۱۳۱۴ بشرح زیر استخدام شدند:

| | |
|---|---|
| ۱ - ژنرال ژاندار Gendre | (که در آخر شهریور ماه بطرف ایران حرکت کرد و برای فرماندهی دانشگاه جنگ و ریاست هیأت تعیین شده بود.) |
| ۲ - سرهنگ روایه Royer | افسر پیاده |
| ۳ - سرهنگ پشو Pechau | افسر مهندس |
| ۴ - سرهنگ کنستانت Constante | افسر توپخانه |
| ۵ - سرهنگ بوسک Bosc | افسر مالی |
| ٦ - سرگرد شوان یار Choingnard | افسر پیاده |
| ۷ - سرگرد سیمون Simon | افسر مخابرات |

به همراه این گروه سه تن دیگر یعنی سرهنگ کالدرو و سرگرد دولاکور و سرگرد بودینا نیز از دسته اولی باقی مانده بودند که سرانجام در سال ۱۳۱۸ ش و آغاز جنگ دوم جهانی به کشور خود باز گشتند.

نام مدارس سه گانه نظام هم از سال ۱۳۱۴ به ترتیب به دبستان نظام، دبیرستان نظام و دانشکده افسری تغییر یافتند. بنابراین فارغ التحصیلان دبیرستان نظام بعد از گذرانیدن دوره ۲ ساله دانشکده افسری به درجه ستوان دومی وارد خدمت رسمی ارتش می شدند. بدین ترتیب از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۲۰ در ۱۹ دوره فارغ التحصیلی بالغ بر ۲۰۹۵ نفر به درجه افسری نائل گشتند و بدین شرح در خدمت قسمتهای مختلف ارتش ایران قرار گرفتند:

| | | | |
|---|---|---|---|
| پیاده نظام | ۹۹۰نفر | سواره نظام | ۳۹۱ نفر |
| مهندس مختلط (استحکامات و مخابرات) | ۶۱ نفر | مهندس استحکامات | ۷۶ نفر |
| مهندس مخابرات | ۷۶ نفر | امور مالی | ۱۴۸ نفر |
| هواپیمائی | ۱۸ نفر | | |

**آموزشگاه ستوانی** در سال ۱۳۰۳ش در دانشکدهٔ افسری تأسیس شد که دورهٔ آن یک ساله بود. فعالیت این آموزشگاه پس از دو دورهٔ فارغ التحصیلی تا مهر ماه ادامه یافت، سپس دوباره از مهر ماه سال ۱۳۰۷ ش با تشکیل دوره‌های دو ساله تا سالهای ۱۳۱۴ به فعالیت ادامه داد. بعد از این تاریخ مقرر شد تا رسته‌های امور مالی و توپخانه را هم به این آموزشگاه اضافه کنند. بهمین جهت محتاج به اخذ داوطلب غیر نظامی از میان دانش آموزانی که دورهٔ اول دبیرستان را تمام کرده بودند، شدند. بعلاوه دورهٔ ۲ سالهٔ آموزشگاه به سه سال تبدیل شد که تا سال ۱۳۲۰ ادامه یافت. فارغ التحصیلان با درجهٔ ستوان سومی به قسمتهای مختلف ارتش وارد می‌شدند.

**آموزشگاه ستوانی ژاندارمری (امنیه)** هم از سال ۱۳۰۹ ش تأسیس شد که دو کلاس به نامهای سال تهیه و سال یکم داشت. برای سال تهیه از داوطلبانی که دارای گواهینامهٔ دورهٔ اول دبیرستان بودند و برای سال یکم از استواران داوطلب پس از توفیق در آزمایش ورودی آموزشگاه، بهره می‌بردند. این آموزشگاه تا سال ۱۳۱۷ ش برقرار بود و از سال ۱۳۱۸ ضمیمهٔ آموزشگاه ستوانی ارتش شد که دورهٔ آنهم ۳ ساله بود. علاوه بر این دو مرکز، آموزشگاه مالی ژاندارمری ، استواری و گروهبانی هم فعالیت می‌کردند.

پس از این آموزشگاهها به ترتیب دانشکدهٔ افسری احتیاط در سال ۱۳۱۰ در محل دانشکدهٔ افسری با دوره‌ای یکساله، دانشکدهٔ دیده‌بانی در سال ۱۳۱۲، دانشکدهٔ فنی در سال ۱۳۱۵ و دانشکدهٔ جنگ برای آموزش فرماندهان ارشد واحدهای بزرگ در ۱۳۱۴ ش با دو دورهٔ فرماندهی و ستاد

تشکیل شدند.

بعد از آموزشگاه موسیقی نظام نیز که در سال ۱۲۴۹ ش (۱۲۸۸ هـ.ق - عصر ناصرالدین شاه قاجار) بنام کلاس موزیک در مدرسهٔ دارالفنون تأسیس شده بود، به سال ۱۲۹۷ ش رسماً مدرسه‌ای به نام «مدرسهٔ موزیک» در دارالفنون جایگزینش شد که دوره‌ای ٦ ساله داشت. این مدرسه در سال ۱۳۰۷ به مدرسه موسیقی دولتی با دوره‌ای ۵ ساله و سپس در سال ۱۳۱۲ به مدرسهٔ عالی موسیقی تغییر نام یافت.(۲۷۷)

**سربازگیری و نحوهٔ احضار افراد**

در تیر ماه ۱۳۰۱ ش مقرراتی برای سربازگیری وضع و به مورد اجراگذارده شد که اساس آن هنوز بر مقررات بنیچه و افراد داوطلب بود. ولی احتیاج بیشتر به نیروهای سرباز سبب گردید در سال ۱۳۰۴ ش **سازمان نظام وظیفه** تشکیل و قوانین آن وضع گردد. به تبع از این تحول، تشکیل «ادارهٔ کل احصائیه و سجل احوال» نیز در ١٦ خرداد ۱۳۰۴ برای تعیین سن مشمولین در دستور کار دولت قرار گرفت. قانون خدمت اجباری هم در خرداد همین سال در مجلس شورای ملی تصویب گردید و نام «شعبهٔ سربازگیری» به «شعبهٔ نظام اجباری» و سپس «ادارهٔ نظام وظیفه» تبدیل شد که وزارتخانه‌های جنگ و کشور مأمور اجرای آن شدند. البته اجرای این قانون از اوایل سال ۱۳۰۵ ش آغاز گشت.

سازمان ادارهٔ نظام وظیفه در سال ۱۳۰۵ ش از یک ادارهٔ مرکزی در تهران با دوایر و شعب مختلف از جمله هیأت رئیسه، دارالانشاء، شعبهٔ نظام و شعبهٔ محاسبات سازمان یافت. این سازمان ٦ ناحیه هم در سراسر ایران بدین شرح تأسیس نمود: ناحیهٔ ۱ مرکز (تهران)، ناحیهٔ ۲ شمال غرب (تبریز)، ناحیهٔ ۳ غرب (همدان)، ناحیهٔ ۴ جنوب (اصفهان)، ناحیهٔ ۵ شرق (مشهد) و ناحیهٔ ٦ شمال (رشت)، که هر یک از این نواحی خود جداگانه دارای حوزهٔ اصلی و فرعی بودند.

بعدها اصلاحاتی در قانون نظام وظیفه بوجود آمد، از جمله خدمت سربازی بر طبق مادهٔ ۳ و ۴ قانون نظام وظیفهٔ عمومی ۲۵ سال و به چهار دوره تقسیم گشت:

۱- دورهٔ زیر پرچم ۲ سال ۲- دورهٔ احتیاط ۴ سال ۳- دورهٔ ذخیره یکم ۴ سال ۴- دورهٔ ذخیره دوم ۵ سال.

قانون خدمت نظام اجباری مصوب ١٦ خرداد ۱۳۰۴ ش (فصل ۲، مادهٔ ۱۵) معافیت سربازی را شامل این موارد اعلام کرده بود: «کسانیکه از خدمت نظام اجباری به واسطهٔ علل مزاجی معاف هستند شامل این موارد می‌شوند: نابینای از یک یا دو چشم، قوزی، کری، لالی، شل و چلاق، یکدست، فاقد شصت و یا سبابهٔ دست راست، اشخاص کوتاهی که قدشان از ۱/۵ گز کوتاهتر باشد، اشخاص مسلول و مبتلا به مرض مسری، افراد ضعیف البنیه و مریض، نزدیک بین و معیوب از چشم».(۲۷۸)

**اسلحه و تجهیزات**

تا قبل‌از بوجود آمدن ارتش یکدست و سازمان متحدالشکل در ایران، انواع تفنگها و توپها در نقاط مختلف بنا به میل و کشش حکام ولایات مورد استفاده قرار می‌گرفتند. بعدها بتدریج در طی یک و شاید دو دهه جنگ افزارهای مشخصی مورد بهره برداری قرار گرفتند. بطور کلی تا اوایل حکومت پهلوی هنوز اسلحه‌های مختلف و باقی مانده از گذشته مورد استفاده بودند، از جمله در بریگاد قزاق تفنگ ۵ تیر روسی بلند و کوتاه، مسلسل‌های ماکزیم، توپهای ۷۶ میلیمتری و ابوخف روسی، اخاسیوس اتریشی و شنیدر ۷۵ میلیمتری فرانسوی.

در ژاندارمری تفنگهای جنگی ۵ تیر کارابین آلمانی مدل ۱۸۹۶، تفنگهای مشقی از انواع مختلف، مسلسلهای ماکزیم و توپ شنیدر.

در بریگاد مرکزی افراد و نفرات به تفنگهائی همچون ورندل، لوبل، مسلسل ماکزیم و توپهای شنیدر فرانسوی و ۴ پوند انگلیسی مسلح بودند.

سربازان دولتی هم ۵ تیر روسی، ۵ تیر معروف عثمانی، ۵ تیر انگلیسی، ۵ تیر آلمانی، سه تیر بلند و کوتاه، ورندل و توپهای اخاسیوس و ۴ پوند انگلیسی در اختیار داشتند.(۲۷۹)

**نیروی دریائی**

به سابقهٔ نیروی دریائی در عصر شاه عباس، تلاشهای نادر شاه افشار و سپس تحرکات شاهان قاجار در این باب اشارات فراوانی کرده‌ایم. تا قبل از سال ۱۳۰۰ ش یعنی سال بوجود آمدن قشون متحدالشکل، کشور ایران فقط دو کشتی پرسپولیس و شوش بازماندهٔ عصر ناصرالدین شاه قاجار را در اختیار داشت که گاه به آنها «جهاز» نیز می‌گفتند. اما به دلیل فرسودگی، آنها را در سال ۱۳۰۰ ش به مزایده فروختند و تنها کشتی کوچک مظفری را که در زمان مظفرالدین شاه خریداری شده بود نگه داشتند و در سال ۱۳۰۲ آن را اساس نیروی دریائی ایران قرار دادند. سپس نمونهٔ لباس، درجات و حقوقی هم برای اعضاء و اجزای این کشتی طی حکم نمره ۱۸۸ معین کردند. ولی در اسفند ماه سال بعد یک نیروی دریائی مبتدی با چند افسر جزء و عده‌ای ملاح رسماً اعلام موجودیت نمودند. نخستین عملیات دریایی هم در پهنه آبهای دریای خزر در همین سال برای سرکوب ترکمنهای دشت گرگان انجام گرفت. در این عملیات عده‌ای از قوای رشت با یک کشتی ایرانی به نام سفیدرود که ظرفیت آن ۶۱ تن و فرمانده‌اش به عهدهٔ فیودر نیکلاویچ فون کروزه بود، شرکت داشتند. آنها به سواحل گرگان آمدند تا از طریق دریا راه را بر فرار تراکمه ببندند.(۲۸۰)

این کشتی پس از بازگشت به بندر انزلی به یک افسر ایرانی بنام نایب سوم آریانی سپرده شد و نام کشتی هم به «نهنگ» تغییر یافت. از این پس بتناوب چند کرجی موتوری و بی موتور بر تشکیلات

نیروی دریائی شمال ایران افزوده گشت.

در سواحل خلیج فارس هم در سال ۱۳۰۳ ش به هنگام سرکوب نیروهای شیخ خزعل، یک ناوچهٔ کوچک بنام «خوزستان» که ۶۰ تن طرفیت داشت در اختیار نیروی دریائی ایران قرار گرفت. این ناوچه در زمان جنگ جهانی اول متعلق به نیروی دریائی انگلیس و مأمور خلیج فارس بود که پس از برداشتن توپ آن به یکی از افراد آن ناوچه سپرده شده بود. اینک در حین عملیات علیه افراد شیخ خزعل، در اختیار قوای ایران گذاشته شد تا برای حمل افراد نظامی بین خرمشهر و اهواز بر روی رود کارون بکار گرفته شود. پس از پایان عملیات این کشتی به همراه سه کشتی مصادره شده از ملوانان خزعل در اختیار نیروی دریائی قرار گرفت. مدتی بعد یکی از آن‌ها به نام «هما» را که ۱۰۰۰ تن ظرفیت داشت و اقیانوس پیما نیز بود، برای نیروی دریائی نگه داشتند و دو تای دیگر را جهت کارهای بندر سازی به مهندسین آمریکائی سپردند.

در سال ۱۳۰۴ ش هم یک ناوچه مین جمع کن آلمانی که دستگاه جمع آوری مین آن در پاشنهٔ عقب کشتی سوار بود خریداری شد. ظرفیت این ناوچه حدود ۱۴۱ تن و آبخور آن یک متر بود. نام آن را نخست پهلوی و سپس شاهین نهادند.

دو سال بعد (۱۳۰۶ ش) برای خاتمه دادن به هرج و مرج در منطقهٔ خلیج فارس، پیشنهادی برای تقویت و ایجاد یک نیروی دریائی قدرتمندتر به مجلس شورای ملی ارائه کردند. مجلس نیز در جلسهٔ ۲۹ اسفند ماه ضمن تصویب آن قانون مبلغی اعتبار به منظور خریداری کشتی‌های مسلح برای عملیات مختلف از جمله مبارزه با قاچاق و تعمیر کشتیهای موجود در شعبهٔ بحریه گمرک جنوب اختصاص داد. بدنبال این مصوبات به دولت اجازه داده شد تا ۲ نفر کارشناس دریائی از کشور ایتالیا استخدام کند و تحت نظارت وزارت جنگ نسبت به خریداری واحدهای دریائی دیگر هم اقدام نمایند.

با ادامهٔ این تحولات، نخستین دسته از دانشجویان ایرانی برای فراگرفتن تعلیمات دریائی به ایتالیا اعزام گشتند. سپس در اواخر سال ۱۳۰۶ (بقولی ۱۳۰۸ ش) یک تن از افسران دریائی ایتالیا موسوم به ماژور دوزان Major de Zan به سمت مستشار دریائی استخدام شد و تا سال ۱۳۱۰ در ایران به خدمت پرداخت. آنگاه بعد از وی کلنل کنت پیر لوئی وی دلپراتو Col ct piere luigidel prato با ماهی ۴۱۶ لیرهٔ استرلینگ جانشین وی گردید که تا تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۱۱ در ایران اقامت داشت.

در طول این مدت عده‌ای از افراد وظیفهٔ آبادان و خرمشهر به خدمت نیروی دریائی درآمدند و به فراگرفتن فن دریا نوردی و کشتی رانی بوسیلهٔ دو کشتی هما و شاهین پرداختند. سپس ۲۵۰ تن از آنها در مهر ماه ۱۳۱۰ ش به سرپرستی چند تن از افسران و درجه داران دریائی ایران برای آوردن کشتی هائی که ساخت آنها به کارخانه‌های کشتی سازی ایتالیا سفارش و محول شده بود، به آن کشور

رفتند. سرانجام در سال ۱۳۱۱ با بازگشت نخستین دستهٔ افسران دریائی ایران و رسیدن ناوهای خریداری شده، نیروی دریایی ایران به فرماندهی سرهنگ غلامعلی بایندر در خلیج فارس شکل اساسی و مدرن تری به خود گرفت. نیروی دریائی جنوب در این هنگام مشتمل بر این ارکان بود: ارکان دفتر فرماندهی، بهداری نیرو و آموزشگاه مهناوی که محل آن در کشتی هما بود.

اندک اندک دو دسته ناو شامل دو ناو ۹۵۰ تنی و ۴ ناو ۳۳۰ تنی، سه ناوچهٔ ۷۵ تنی بنامهای مازندران، گیلان و آذربایجان که هر کدام به یک توپ ۳۷ میلیمتری مسلح بودند و یک کرجی موتوری به اسم چلچله به نیروی دریائی اضافه شدند. چند صباحی بعد هم ۷ کرجی موتوری دیگر از دایرهٔ بحریهٔ گمرک که منحل شده بود به نیروی دریائی جنوب منتقل گشتند.

در سال ۱۳۱۳ ش پس از بازگشت افسران و درجه داران ایتالیائی به کشور خود، ادارهٔ نیروی دریائی بطور کامل در اختیار افسران ایرانی قرار گرفت. بعلاوه در اواسط همین سال چند کشتی دیگر از ایتالیا خریداری شد و برای آوردن آنها در آذر ماه هیأتی مرکب از ۳ افسر ایرانی و ۳۰ ملوان با لباسهای رسمی نظامی به ایتالیا رفتند.

برای تغییر واژه‌ها و اصطلاحات متداوله در نیروی دریائی هم در مهر ماه۱۳۱۴ ش به موجب حکم عمومی ارتش به شمارهٔ ۲۲۹۰ این جایگزینها انجام گرفت:

| | | | |
|---|---|---|---|
| قایق پاروئی و موتوردار | کرجی | قایق بادی دریائی | کرو |
| کروازردوباتای | نبرد ناو | کروازور | رزم ناو |
| اکسپلوراتور | پی گرد | اکسپلواسیون | پی گردی |
| کشتی زره پوش | زره دار | ضد تورپیور | ناو شکن |
| تورپیل | اژدر | لانس تورپیل | اژدر انداز |
| کشتی کوچک دارای توپ | توپدار | تحت البحری | زیر دریائی |
| تابین در قوای بحری - ملاح کشتی جنگی | ناوی | سرجوخهٔ بحری | سرناوی |
| گروهبان دوم | مهناوی دو | گروهبان یکم | مهناوی یک |
| استوار دوم | ناواستواردوم | استوار یکم | ناواستواریکم |
| ستوان ۳ بحری | ناوبان سوم | ستوان ۲ بحری | ناوبان دوم |
| ستوان ۱ بحری | ناوبان یکم | سروان بحری | ناوسروان |
| سرگرد بحری | ناخدا سه | سرهنگ دوم بحری | ناخدا دو |
| سرهنگ بحری | ناخدا یک | امیرالبحر سوم | دریادار |
| امیرالبحر دوم | دریابان | امیرالبحر یکم | دریاسالار |
| مجموع کشتی های جنگی(۲ تا ۳ اسکادر) | ناوگان | دیویزیون(۲ تا ۳ اسکادر) مطابق لشکر | ناو تیپ |
| اسکادر فلوتیل (۲ تا۳ سکسیون) مطابق تیپ | ناوگروه | سکسیون (۲ کشتی) مطابق هنگ | دسته |

در سال ۱۳۱۴ ش پس از رسمیت یافتن کامل نیروی دریائی شمال، ایران شامل نیروی دریائی شمال و جنوب گشت و یک تعمیرگاه ثابت، یک دستگاه فانوس دریائی، دو نفت‌دان، یک

کشتی یدک بر بخاری، یک حوض شناور و یک تعمیرگاه متحرک را نیز سازمان دادند.

نیروی دریائی شمال به مرکزیت بندر انزلی شامل این عناصر می‌شد:

۱ - ارکان نیرو ( ستاد فرماندهی، امور اداری، مستحفظان، تعمیرگاه و بهداری).

۲ - ناوچه‌ها و کرجی ها شامل : الف) ناوچه‌های بابلسر، سفید رود، گرگان (هریک ۶۰ تن) و مسلح به یک توپ ۴۷ میلیمتری اشکودا و یک مسلسل سنگین ماکزیم. هر یک از این ناوچه‌ها دارای یک دستگاه فرستنده و گیرنده نیز بودند ب) ناوچهٔ نهنگ دارای ظرفیت ۷۰ تن که بدون وسائل بود و فقط برای باربری بکار می‌رفت پ) کرجی رامسر و نوشهر که به مسلسل مسلح شده بودند. ت) ناو سلطنتی شهسوار (۶۰۰ تنی) و بدون اسلحه ث) کرجی های موتوری شمارهٔ ۱ و ۲ مخصوص سواری افسران و افراد بعلاوه یک کرجی موتوری آتش‌نشانی.[۲۸۱]

## نیروی هوائی

از زمان جنگ جهانی اول بطور پراکنده اخباری در ارتباط با عملیات هوائی به گوش ایرانیان رسیده بود، تا اینکه در سال ۱۲۹۶ ش لشکر ۱۴ انگلیس و هیأت ژنرال دنستروپل که به همراه چند هواپیما به ایران آمده بودند، یکی از آنها را از قزوین به تهران آوردند و در حضور احمد شاه و جمعی از بزرگان ایران درمیدان مشق آن روز (محل بعدی شهربانی) بر زمین نشاندند.

سپس در سال ۱۳۰۱ ش یک هواپیمای روسی در آسمان تهران دیده شد. قطعات این هواپیما را با صندوق به تهران آورده و در زمین‌های قصر قاجار (محل بعدی بیسیم و رادیو) بهم نصب کرده بودند.

در ایران به سال ۱۳۰۰ ش در زمان شکل گیری قشون متحدالشکل (سازمان ارتش جدید)، تشکیلاتی برای وزارت جنگ و ارکان حرب کل قشون طرح ریزی شد و در شعبهٔ تنسیقات وابسته به دایرهٔ عملیات «دفترهواپیمائی» هم پیش بینی گردید که در حقیقت هستهٔ مرکزی نیروی هوائی ایران بصورت نظری بحساب می‌آمد. در این دفتر تشکیلات یک نیروی هوائی که بتواند پشتیبان عملیات نیروی زمینی باشد طرح ریزی شد. سپس دولت بوسیلهٔ سفیر خود در واشنگتن برای خرید هواپیما، تأسیس یک ادارهٔ هواپیمائی و تعلیم تعدادی خلبان با دولت آمریکا به تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۱ ش مذاکراتی نمود. ولی آمریکائیها به این دلیل که خود مؤسس کنفرانس خلع سلاح هستند از پذیرش این تقاضا سر باز زدند. با آنکه مجدداً ایران اعلام کرده بود «در خرید طیارات برای اقدامات خصمانه نسبت به همسایگان نظری ندارد بلکه برای تأدیب ایلات و تأمین داخله است و همچنین خواهد توانست قشون خود راکاسته و مقداری از این راه صرفه جوئی نماید تا اسباب تقلیل بودجه نظامی ایران شود» ولی باز هم آمریکائیها از قبول آن استنکاف نمودند. در نتیجه ایران مجبور گشت نخستین

هواپیمای خود را در همان سال از شرکت یونکرس آلمان خریداری نماید. آنگاه دو سال بعد تیپ گیلان و مازندران دو هواپیمای دیگر از همان نوع به نام گیلان و مازندران را خریداری کردند. چند ماه بعد نیز چهار هواپیما از نوع دوهاویلاند از روسیه تحویل گرفتند. بدین ترتیب تا آخر سال ۱۳۰۳ش نیروی هوائی ایران مرکب از چندین هواپیما به شرح زیر بود:

۱ - سه هواپیمای یونکرس آلمانی با خلبان و مکانیسین آلمانی

۲ - چهار هواپیمای دوهاویلاند روسی با خلبان و مکانیسینهای روسی

با توجه به گسترش نیروی هوائی، در مرداد سال ۱۳۰۳ ش نخستین هیأت دانشجوئی ایران مرکب از ۱۰ تن برای فراگیری فن خلبانی به روسیه رفتند. بعلاوه یک تن از افسرانی که در خرداد ماه همین سال برای تحصیل در رشته‌های مختلف مربوط به ارتش به فرانسه رفته بود، در رشتهٔ هواپیمائی مشغول به آموزش گردید. به دنبال این تلاشها در پایان سال ۱۳۰۳ شرکت هواپیمائی آلمانی یونکرس شعبه‌ای در ایران دائر کرد و چند هواپیما برای حمل و نقل مسافر در خطوط تهران، مشهد، شیراز، انزلی و بوشهر بکار انداخت. ارتش ایران بتدریج برای سرکوب اغتشاشات داخلی بویژه در نقاط حساس گاه به گاه هواپیماها و خلبانان این شرکت را به صورت روز مزد بکار گرفت. شرکت یونکرس تا سال ۱۳۰۹ ش در ایران مشغول به فعالیت بود.

در اواخر سال ۱۳۰۴ ش دولت ایران خود را مجبور دید تا ۲۰ هواپیمای دیگر از فرانسه، آلمان و روسیه خریداری نماید که عبارت بودند از : ۲ هواپیمای یونکرس اف-۱۳ آلمانی، ۲ هواپیمای دوهاویلاند ۹، ۲ فروند اسپاد ۴۲ فرانسوی، ۲ فروند پوتز ۸ فرانسوی و ۲ هواپیمای اورو روسی.

اتفاقاً در همین زمان (۵ اسفند) نخستین سرهنگ خلبان ایران که در خارج از ایران بود مأموریت یافت با یکی از هواپیماهای تازه خریداری شده از نوع برگه ۱۹ فرانسوی بسوی تهران پرواز نماید. وی نیز با آن هواپیما از فرودگاه نظامی ویلاکوپلی پرواز کرد و پس از نشستن در چند شهر، بالاخره در فرودگاه قلعه مرغی تهران فرود آمد.

سرانجام پس از بازگشت افسران ایران از روسیه که برای تعلیمات هوائی و پرواز به سال ۱۳۰۳ ش اعزام شده بودند، ادارهٔ هواپیمائی در سال ۱۳۰۵ ش با دو قسمت صفی و فنی و جمعاً از ۲۰ دستگاه هواپیمای زیر تشکیل گردید:

۱ - برگه ۱۹ و برگه ۱۴، جمعاً سه هواپیما ساخت کارخانجات فرانسوی

۲ - ۲ هاویلاند ۴ و ۹، جمعاً ۶ هواپیما ساخت کارخانجات آلمانی

۳ - یونکرس، ۵ فروند ساخت آلمان

۴ - اسپاد، ۲ فروند ساخت فرانسه

۵ - پوتز، ۲ فروند ساخت فرانسه

۶ - اورو، ۲ فروند ساخت روسیه

این هواپیماها گذشته از شماره‌های مخصوصی که داشتند، به اسامی مختلفی همچون: عقاب، تیهو، کرکس، شاهین، هما، قرقی، کبک و بلبل نیز خوانده می شدند.

سال بعد پس از آنکه افسران تعلیم دیده جدید از فرانسه به ایران باز گشتند چند هواپیمای دیگر نیز خریداری شد و سازمان هواپیمائی با ۳۳ فروند هواپیما بدین صورت شکل گرفت ( با احتساب ۲۰ فروند هواپیمای یاد شده در بالا ):

گردان یکم: شامل ۷ فروند دو هاویلاند ۹

گردان دوم: شامل ۲ فروند دو هاویلاند و ۴ فروند یونکرس

گروه تعلیماتی نیز شامل ۱۱ هواپیمای برگه، اورو، اسپاد و پوتز می شدند.

در سال ۱۳۰۷ ش دسته دوم و سوم محصلین از فرانسه باز گشتند و چون کادر مربی و افسری هوائی تا حدودی سازمان یافته بودند، رسماً اداره‌ای بنام «اداره هواپیمایی» در قلعه مرغی تشکیل شد. از این تاریخ کار اعزام دانشجو برای تربیت افسران خلبان به فرانسه و روسیه و همچنین خرید هواپیماهای جدید شدت گرفت آنچنانکه در سال ۱۳۱۰ ش، ده هواپیمای اِر - ۵ (R-5) از روسیه و چند هواپیما هم از آلمان بنام یونکرس L-20 خریداری شدند. بعلاوه برای پیشرفت آموزش، یک آموزشگاه فنی که اولین آن مدرسهٔ مکانیکی بود در ۱۵ مهر ماه ۱۳۱۰ ش افتتاح گردید. سپس برای تأمین کادر مربی و معلم، دو افسر هوائی از سوئد بنامهای کاپیتان نوردکیست Nordkist و لیوتنان اکمان Akman و شش ماه بعد چند نفر افسر دیگر سوئدی را برای تعلیم فن خلبانی به استخدام درآوردند.

بدین ترتیب در سال ۱۳۱۱ ش سازمان هواپیمائی ایران عبارت می‌شد از : یک گروه آموزشی، یک گردان شکاری و یک گردان بمباران و اکتشافی که تابع ارکان حرب کل قشون بودند.

اما اواخر همین سال پس از خرید چند هواپیمای جدید تایگرموس، فیوری و آواکس از انگلیس، با طرح جدیدی ارکان جنگ هوائی از نیروی زمینی جداگشت و سازمان مستقل هواپیمائی مرکب از یک هنگ، فرماندهی، ستاد هنگ که شامل ۳ رکن و یک دفتر ستاد می‌شد، تأسیس گردید. و این نخستین ستاد هوائی به ریاست سرگرد نوردکیست سوئدی بود.

بدنبال این تحولات بار دیگر چند ماه بعد تغییرات جدیدی بدین شرح بوجود آمدند:

۱ - فرماندهی و ستاد فرماندهی شامل ۳ رکن به انضمام دوایر سر رشته‌داری، دارائی، بهداری و موتوری تشکیل شدند. بعلاوه تأسیس یک دانشکدهٔ دیده‌بانی، یک آموزشگاه خلبانی، یک آموزشگاه فنی و کارخانه‌های هواپیماسازی که ابواب جمعی فرماندهی و ستاد نیرو بودند، در دستور کار مسئولان مربوطه قرار گرفت.

۲ - واحدهای هوائی سازمان مطلوبی یافتند و شامل این ۵ هنگ شدند : الف) هنگ یک مختلط هوائی در قلعه مرغی تهران که که خود شامل ۳ گردان شکاری (هواپیماهای فیوری) و دو

گردان اطلاعاتی (هواپیماهای آواکس) می‌شد ب) هنگ دوم در اهواز پ) هنگ سوم در مشهد ت)هنگ چهارم در تبریز ث) هنگ پنجم در مهرآباد تهران.

سپس اولین دورهٔ آموزشگاه خلبانی با ۲۰ محصل در مهرآباد آغاز به کار کرد. اساس طرح ذکر شده هم تا سال ۱۳۲۰ ش باقی ماند. اینک برای آشنائی خوانندگان با اولین سری هواپیماهای به خدمت گرفته شده در نیروی هوائی ارتش ایران، به معرفی تعدادی از آنها می‌پردازیم:[۲۸۲]

| نوع هواپیما | سال ورود به خدمت | کشور سازنده |
|---|---|---|
| یونکرس A-20 | ۱۳۰۱-۱۳۰۲ | آلمان |
| یونکرس F_13 | ۱۳۰۳ | آلمان |
| یونکرس W-33 | ۱۳۰۶ | آلمان |
| یونکرس L-20 | ۱۳۱۱ | آلمان |
| دوهاویلاند - ۴ | ۱۳۰۳-۱۳۰۴ | روسیه(اصل انگلیسی) |
| دوهاویلاند - ۹ | ۱۳۰۳-۱۳۰۴ | روسیه (اصل انگلیسی) |
| اورو | ۱۳۰۳-۱۳۰۴ | روسیه (اصل انگلیسی) |
| اسپاد - ۴۲ | ۱۳۰۳-۱۳۰۴ | فرانسه |
| پوتز - ۸ | ۱۳۰۳-۱۳۰۴ | فرانسه |
| برگه - ۱۴ | ۱۳۰۵(۱۳۰۳) | فرانسه |
| برگه - ۱۹ | ۱۳۰۴-۱۳۰۵ | فرانسه |
| تایگرموس | ۱۳۱۰-۱۳۱۱ | انگلیس |
| R - ۵ | ۱۳۱۰-۱۳۱۱ | روسیه |
| اداکس پکازوس | ۱۳۱۲ | انگلیس |
| اداکس هورنت | ۱۳۱۲ | انگلیس |
| فیوری | ۱۳۱۲-۱۳۱۳ | انگلیس |
| هایند | ۱۳۱۷ | انگلیس |
| آکسفورد | ۱۳۱۹ | انگلیس |

## منابع:


۱- رستم التواریخ، ص ۳۳۸ - غروب خاندان زند، ص ۷۷
۲- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، ص ۵۰
۳- تاریخ قاجار، ص ٦٦
۴- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۲۳۹ و ۲۴۲
۵- تاریخ محمدی،صص ۲٦٦، ۲٦۹، ۲۷۰، ۲۷۳و۲۹۵
٦- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، ص ۷۳
۷- مالک و زارع، ص ۲۹۵
۸- تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۴ و ۵
۹- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۳۲٦ و ۳۳۸
۱۰- نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۲ و ۳، صفحات متعدد - تاریخ مختصر جهان، جلد ۲، صفحات متعدد - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۵۴۱ - نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجاریه، ص ۹۰
۱۱- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۳٦۰
۱۲- مجموعهٔ عهدنامه‌های تاریخی ایران، ص ۱۵۲
۱۳- همان، صص ۱۵۲ و ۱۵۳
۱۴- پیشینهٔ سان و رژه در ایران،ص ۹۵ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹،صص ۴۳۵ تا ۴۳۸
۱۵- فهرس التواریخ، ص ۳۵۴
۱٦- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد ۱، صص ۱۱۸، ۱۱۹ و ۱۲۲ - تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان، بخش دوم، صص ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، صص ۹٦، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۲۰٦ تا ۲۲۳ - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ٦۵ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۹ و ۱۰ - از نادر تاکودتای رضا خان میر پنج، صص ۲۴۱ تا ۲۵۰
۱۷- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۷۹
۱۸- فهرس التواریخ، ص ۳٦۱ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۴۷٦ تا ۴۷۸
۱۹- تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، صص ۴۴۷ تا ۴۵۲ و ۴۵۷ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۵۱۰ تا ۵۱۳ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۱۳ و ۱۴ - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۸۱ و ۸۲
۲۰- سفرنامهٔ درووِیل، ص ۱۸۷
۲۱- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۷۳۹
۲۲- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد ۱، صص ۱۸ و ۱۹
۲۳- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۸٦
۲۴- تاریخ قاجار، ص ۱۰۴
۲۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، ص ۲۴۳
۲٦- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۳۹۴
۲۷- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۸۷ و ۸۸

۲۸- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۴۰۶
۲۹- همان، صص ۴۳۸ تا ۴۹۵
۳۰- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۸۹ و ۹۰
۳۱- تاریخ قاجار، ص ۱۱۷
۳۲- مجموعهٔ عهدنامه‌های تاریخی ایران، صص ۱۲۷ و ۱۲۸
۳۳- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، ص ۲۰۷
۳۴- تاریخ قاجار، ص ۱۳۹
۳۵- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۱۱۳ تا ۱۲۰
۳۶- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۶۰۸ تا ۶۱۱
۳۷- همان، ص ۵۹۸
۳۸- تاریخ قاجار، ص ۱۴۰
۳۹- همان، صص ۱۴۸ و ۱۴۹
۴۰- همان، صص ۱۵۰ و ۱۵۱ - تاریخ نظامی ایران، صص ۲۷۱ و ۲۷۲
۴۱- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۶۷۹ و ۶۸۰
۴۲- مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران، صص ۱۳۹
۴۳- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۴۹۵ تا ۵۰۶
۴۴- فهرس التواریخ، صص ۴۲۷ و ۴۲۸
۴۵- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۵۵۸
۴۶- به نقل از : تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش دوم، ص ۱۷۵ - ص ۶۴ و ۶۶ مأموریت ژنرال گاردان به نقل از: تاریخ ارتش نوین ایران
۴۷- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، صص ۲۰۶ تا ۲۱۱
۴۸- به نقل از :تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۷۱۹
۴۹- همان، ص ۴۹
۵۰- همان،ص ۵۰
۵۱- مالک و زارع در ایران، صص ۲۶۳ تا ۲۶۶
۵۲- داستان سفر خراسان، ص ۲۱۱ به نقل از: مالک و زارع، ص ۲۶۶
۵۳- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، ص ۷۵۷
۵۴-گوشه‌هائی از روابط خارجی ایران، صص ۲۸ و ۲۹
۵۵- سفرنامهٔ دروویل،صص ۱۶۵ و ۱۷۶
۵۶- تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، ص ۵۲۷
۵۷- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، ص ۱۱۹
۵۸- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۴۹۵ تا ۵۰۶
۵۹- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد ۱، صص ۲۱۲ تا ۲۱۷
۶۰- سفرنامهٔ دروویل، ص ۳۷

۶۱- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، ص ۶۷ و جلد ۹، ص ۴۳۸
۶۲- مسافرات به ایران، صص ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۶۲ تا ۱۶۵ و ۱۸۴
۶۳- تاریخ ارتش نوین ایران، ص ۷
۶۴- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، صص ۳۳۶ تا ۳۳۹
۶۵- همان، صص ۴۷۶ تا ۴۷۸ - فهرس التواریخ، ص ۳۶۱
۶۶- تاریخ روضة الصفا، جلد ۹، ص ۶۱۰
۶۷- همان، ص ۶۴۹ و ۶۷۱
۶۸- همان، ص ۶۶۳
۶۹- همان، جلد ۱۰، ص ۶۶
۷۰- سفرنامه درورویل،صص ۱۷۰ تا ۱۷۵ - پیشینهٔ سان و رژه در ایران، ص ۹۵
۷۱- مأموریت ژنرال گاردان، ص ۶۷
۷۲- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد ۱، ص ۸۵ - تاریخ نظامی ایران، ص ۲۴۶
۷۳- به نقل از : تاریخ نظامی ایران، صص ۲۴۵ و ۲۴۶
۷۴- تاریخ اجتماعی ایران، جلد۲، ص ۵۰۰
۷۵- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۷۳۹
۷۶- همان، ص ۷۳۹ - گوشه‌هائی از روابط خارجی ایران، ص ۲۶۷
۷۷- سفرنامهٔ لایارد، صص ۳۱، ۳۳، ۱۱۰، ۱۶۱، ۱۶۲و۲۱۳
۷۸- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، صص ۲۱۱ و ۲۱۲
۷۹- تاریخ قاجار، ص ۲۰۳
۸۰- صدرالتواریخ، صص ۱۶۱ تا ۱۶۴
۸۱- افضل التواریخ، ص ۲۵۱
۸۲- تاریخ پزشکی ایران، صص ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۱ و ۵۳۶
۸۳- همان، صص ۵۲۷ تا ۵۳۹
۸۴- تاریخ رجال ایران، جلد ۱، ص ۳۰۶
۸۵- تاریخ روضةالصفا، جلد ۱۰، صص ۲۰۴ تا ۲۰۸
۸۶- همان، ص ۲۰۹
۸۷- تاریخ قاجار، ص ۲۰۴ - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۱۳۹
۸۸- تاریخ روضةالصفا، جلد ۱۰، ص ۲۶۹
۸۹- فرمانها و رقمهای دورهٔ قاجار، صص ۲۱۱ تا ۲۱۴،سند «دستورالعملهای محمد شاه به محمد خان ایروانی در جنگ هرات»
۹۰- تاریخ قاجار، ص ۲۰۵
۹۱- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰،صص ۲۳۱ تا ۲۳۴
۹۲- گوشه‌هائی از روابط خارجی ایران، صص ۷۰ تا ۷۶، ۷۹ تا ۹۱
۹۳- تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۲۵۰ تا ۲۵۲
۹۴- تاریخ ارتش نوین ایران، ص ۲۲

۹۵- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۶۶
۹۶- ایران دردورهٔ سلطنت قاجار، ص ۲۱۶
۹۷- تاریخ ایران زمین، ص ۳۴۴
۹۸- از نادر تاکودتای رضاخان میر پنج، ص ۳۱۸ - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۱۵۴
۹۹- یکصد و پنجاه‌سال سلطنت در ایران، ص ۳۱
۱۰۰- امیرکبیر و ایران، ص ۲۸۷
۱۰۱- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، صص ۷۴۰ تا ۷۴۲
۱۰۲- همان، صص ۷۳۹ و ۷۴۰
۱۰۳- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، ص ۲۸۳
۱۰۴- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۲۶۶ - تاریخ ارتش نوین ایران، ص ۲۲
۱۰۵- تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۷۲۶
۱۰۶- تصاویری از ایران، صص ۸ تا ۱۳، ۱۶، ۱۷، و ۴۲ تا ۴۷ و ۵۰
۱۰۷- عین الوقایع، ص ۲۵ تا ۴۹
۱۰۸- تاریخ ایران زمین، ص ۳۴۷
۱۰۹- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، صص ۶۷۰ تا ۶۹۶
۱۱۰- همان، ص ۷۰۸
۱۱۱- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۷۷۷
۱۱۲- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، صص ۹۲۵ تا ۹۵۷ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، صص ۷۱۹ تا ۷۴۵
۱۱۳- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، صص ۷۲۰ تا ۷۴۳
۱۱۴- تاریخ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۲۲۹ - تاریخ نظامی ایران، صص ۲۹۹ و ۳۰۰ - تاریخ قاجار، صص ۲۹۰ تا ۳۰۳
۱۱۵- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۷۵ - تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان، بخش دوم، صص ۹۵۷ تا ۹۶۳
۱۱۶- تاریخ ایران زمین،ص ۳۵۲ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۸۴
۱۱۷- نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، صص ۸۶، ۸۷، ۹۰
۱۱۸- همان، صص ۹۱، ۹۲ و ۹۶
۱۱۹- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار، صص ۴۵۴ تا ۴۵۸
۱۲۰- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، صص ۷۶۰ و ۷۶۱
۱۲۱- صدرالتواریخ، ص ۲۷۳
۱۲۲- گزارشهای اوضاع سیاسی و اجتماعی ولایات عهد ناصری، صص ۲ ، ۷ ، ۱۵ و ۱۶ - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۲۹۲
۱۲۳- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۸۷
۱۲۴- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۱۹۴
۱۲۵- صدر التواریخ، صص ۲۰۷، ۲۱۱،۲۱۵ - تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، صص ۴۳۹، تا ۴۴۱

و ۱۱۹۹ - تاریخ مدارس ایران ص ۲۴۹ - اسناد سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، صص ۱۸۵ و ۱۸۷ - خاطرات و خطرات، صص ۵۷ و ۶۱ - تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، صص ۶۳۱ تا ۶۳۸ - امیرکبیر و ایران، صص ۳۶۳ تا ۳۶۶
۱۲۶- امیرکبیر و ایران، ص ۷۳۴
۱۲۷- همان، صص ۱۷۲ تا ۲۱۹، ۲۹۵ و ۲۹۷
۱۲۸- همان، صص ۲۹۰ تا ۲۹۷ - گزارش ایران (قاجار و مشروطه)، ص ۲۳ - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۱۶۲ و ۱۶۳
۱۲۹- امیرکبیر، صص ۲۹۲ تا ۲۹۹
۱۳۰- یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران، صص ۳۱ تا ۳۶
۱۳۱- مالک و زارع، ص ۳۰۹
۱۳۲- تاریخ ۵۰ سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، ص ۲۶
۱۳۳- نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، ص ۱۳۷
۱۳۴- مالک و زارع در ایران، صص ۳۱۴ و ۳۱۶
۱۳۵- امیرکبیر و ایران، ص ۳۰۰ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۲۴ و ۲۵ - تاریخ ۵۰ سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، صص ۲۶ و ۲۷
۱۳۶- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۷۴۳
۱۳۷- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۱۸۷
۱۳۸- روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۱۹۷
۱۳۹- همان، صص ۲۰۷ و ۴۶۱
۱۴۰- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، صص ۷۴۴ و ۷۴۵
۱۴۱- عین الوقایع، ص ۱۲۰
۱۴۲- انقلاب مشروطهٔ ایران، ص ۱۲ - تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۲۹۹ تا ۳۰۱ - ایران در دورهٔ قاجار، صص ۱۹۷ و ۱۹۸
۱۴۳- مقدمات مشروطیت، صص ۳۹۷ و ۳۹۸
۱۴۴- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۷۴۵
۱۴۵- مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران، ص ۱۹
۱۴۶- عین الوقایع، صص ۵۰ و ۵۱ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، صص ۷۲۸ و ۷۳۸
۱۴۷- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱،صص ۷۴۷ تا ۷۷۸
۱۴۸- سفرنامهٔ مادام ژان دیولافوا، صص ۹۱، ۹۲ و ۱۵۵
۱۴۹- گزارش ایران، صص ۴۹، ۵۰ و ۱۴۹
۱۵۰- بیست سال در ایران، صص ۳۱۱ و ۳۱۲
۱۵۱- تاریخ قاجار، صص ۲۴ و ۲۵
۱۵۲- سه سال در ایران، صص ۱۰۹ تا ۱۱۴ و ۱۵۲
۱۵۳- همان، ص ۷۳۳
۱۵۴- همان، ص ۷۳۵
۱۵۵- سفرنامهٔ مادام ژان دیولافوا، ص ۶۶

۱۵۶- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۷۴۰
۱۵۷- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار، صص ۹۰ تا ۹۲، ۴۱۷ و ۴۳۲
۱۵۸- روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۳۸، ۸۸، ۱۷۷، ۲۹۳، ۴۱۵،۴۶۹، ۵۱۵، ۶۳۰، ۶۷۷، ۶۸۱، ۷۸۴و۱۰۰۸
۱۵۹- خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ص ۱۱
۱۶۰- ایران و قضیه ایران، جلد ۲، ص ۴۱۰ و جلد ۱ ص ۷۷۲
۱۶۱- سفرنامهٔ ترکستان و ایران، صص ۲۵۷ تا ۲۵۹
۱۶۲- روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۲۱، ۱۷۹، ۲۰۲،۲۰۹، ۳۷۴، ۴۲۹ و ۴۶۱
۱۶۳- خاطرات و خطرات، ص ۷۱
۱۶۴- گزارشها و اوضاع سیاسی و اجتماعی ولایات عهد ناصری، صص ۷ و ۱۵
۱۶۵- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، ص ۵۶۵
۱۶۶- همان، صص ۵۳۸، ۵۵۳، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۸ - چهل سال تاریخ ایران (المآثر والآثار)، جلد ۱، صص ۳۰۶ تا ۳۰۹ و ۳۱۱ تا ۳۲۰
۱۶۷- چهل سال تاریخ ایران، صص ۴۱ تا ۵۹، ۳۵۶ و ۴۸۹
۱۶۸- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۱۹۷ تا ۲۰۰ - نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، ص ۱۱۶
۱۶۹- چهل سال تاریخ ایران، جلد۱، صص ۴۰ و ۵۳
۱۷۰- روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۶۱ تا ۸۱
۱۷۱- تاریخ روضة الصفا، جلد ۱۰، صص ۴۱۳ تا ۴۲۰
۱۷۲- همان،صص ۵۷۴ تا ۵۷۷
۱۷۳- مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال ششم، شمارهٔ ۳، صص ۱۸۷ تا ۱۹۲
۱۷۴- امیرکبیر و ایران، صص ۲۹۷ تا ۲۹۹
۱۷۵- المآثر و الآثار (چهل سال تاریخ ایران)، ص ۱۷۶
۱۷۶- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۲، ص ۶۶۸
۱۷۷- همان، ص ۵۳
۱۷۸- المآثر و الآثار، جلد ۱، صص ۹۹، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸ و ۱۶۰ - دولت و حکومت در ایران، صص ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۱۰۶ و ۱۰۷
۱۷۹- تاریخ روضةالصفا، جلد ۱۰، صص ۵۳۸ تا ۵۵۵
۱۸۰- همان، ص ۵۲۵
۱۸۱- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، ص ۲۳۲
۱۸۲- امیرکبیر و ایران، ص ۲۹۷
۱۸۳- نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، صص ۱۴۰ تا ۱۴۲
۱۸۴- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، صص ۶۷۳ تا ۶۷۶
۱۸۵- سفرنامهٔ ترکستان در ایران، ص ۵۹۳
۱۸۶- سفرنامهٔ رکن الدوله، صص ۳۹، ۴۷ تا ۵۲، ۸۳، ۹۴ و ۹۵
۱۸۷- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، صص ۲۶۸ و ۲۶۹

۱۸۸- همان، صص ۲۷۸ تا ۲۸۰ و ۲۳۶
۱۸۹- تاریخ ترکمنستان، جلد ۱، ص ۸۰
۱۹۰- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۱، صص ۲۵۰ تا ۲۶۱
۱۹۱- استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران، ص ۳۹۳
۱۹۲- المآثر و الآثار(چهل سال تاریخ ایران) صص ۶۴، ۸۱، ۹۰ تا ۹۸، ۴۱۸، ۴۰۱، ۳۴۹ تا ۳۵۲
۱۹۳- سفرنامهٔ خوزستان، صص ۲۵، ۵۳، ۶۵، ۶۸، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۳۸ و ۱۴۷
۱۹۴- ایران و قضیه ایران، جلد۲، صص ۴۶۰، ۶۰۵ و ۶۰۶
۱۹۵- ایران وقضیهٔ ایران، جلد۱، ص ۳۱۵
۱۹۶- سه سال در دربار ایران، ص ۲۰۷
۱۹۷- ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۲، ص ۵۵ و جلد ۱ ص ۵۴۶
۱۹۸- همان جلد ۲، صص ۳۶۶ و ۳۶۸
۱۹۹- امیرکبیر و ایران، ص ۷۳۴
۲۰۰- استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران، صص ۲۴۲ تا۲۴۵ - دریانوردی ایرانیان ، جلد۲، صص ۷۱۵ تا ۷۱۷
۲۰۱- مجموعهٔ عهدنامه‌های تاریخی ایران،صص ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۳۹
۲۰۲- روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۳
۲۰۳- امیرکبیر و ایران، ص ۳۰۳
۲۰۴- کتابخانه ملک، تهران، مجموعه نسخ خطی، ۶۲۰ - ۱۳۳۶۵ به نقل از: دریا نوردی ایرانیان، جلد ۲، صص ۷۲۹ تا ۷۳۲
۲۰۵- دریانوردی ایرانیان، جلد۲، صص ۷۳۳ و ۷۳۴
۲۰۶- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۰۲
۲۰۷- خاطرات و خطرات، ص ۴۲ - گزارش ایران (قاجار و مشروطه)، ص ۱۲۶ - ایران و قضیهٔ ایران، جلد ۲، ص ۴۷۶
۲۰۸- دریانوردی ایرانیان، جلد۲، صص ۷۵۳ تا ۷۵۶ و ۷۶۱
۲۰۹- افضل التواریخ، ص ۵
۲۱۰- مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران، صص ۲ و ۳
۲۱۱- افضل التواریخ، صص ۳۱، ۳۲، ۲۴۴
۲۱۲- تاریخ مشروطهٔ ایران، صص ۹۸ و ۹۹
۲۱۳- همان، صص ۲۲۹ و ۲۳۰
۲۱۴- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۴۷۴ - تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، صص ۷۸۴ تا ۸۰۶
۲۱۵- تاریخ ۵۰ سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، ص ۳۴
۲۱۶- خاطرات و خطرات، ص ۱۹۶
۲۱۷- نهضت مشروطهٔ ایران بر پایهٔ اسناد وزارت امور خارجه، صص ۸۷ تا ۹۲
۲۱۸- عین الوقایع، ص ۱۵۷
۲۹- سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری، صص ۲۵ تا ۲۹
۲۲۰- نهضت مشروطهٔ ایران بر پایهٔ اسناد وزارت امور خارجه، صص ۱۱۹ و ۱۲۲
۲۲۱- به نقل از: تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد ۱، صص ۸۱ و ۸۲

۲۲۲- افضل التواریخ، صص ۳۸۵، ۴۱۶ و ۴۲۲
۲۲۳- تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۳۵ تا ۳۷ - تاریخ ۵۰ سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی، صص ۳۴ تا ۳۷
۲۲۴- عین الوقایع، ص ۱۴۹ - نهضت مشروطهٔ ایران بر پایهٔ اسناد وزارت امور خارجه، صص ۵۵ و ۵۶
۲۲۵- افضل التواریخ، صص ۷۲ و ۲۵۰
۲۲۶- عین الوقایع، ص ۱۶۱
۲۲۷- افضل التواریخ، صص ۵۵ تا ۵۸، ۷۱ و ۷۲
۲۲۸- مقدمات مشروطه، صص ۲۱۵ و ۲۵۰
۲۲۹- تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۳۱۴ تا ۳۱۶
۲۳۰- مقدمات مشروطه، ص ۲۶۷
۲۳۱- همان، ص ۳۹۳
۲۳۲- واقعات اتفاقیه روزگار، جلد ۲، صص ۴۰۲ و ۴۷۶
۲۳۳- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۵۰۴
۲۳۴- گزارش ایران، صص ۲۱۹ تا ۲۲۲ - انقلاب مشروطهٔ ایران، صص ۵۰ تا ۵۲
۲۳۵- واقعات اتفاقیه در روزگار، جلد ۱، ص ۳۶۰
۲۳۶- انقلاب مشروطه ایران، ص ۵۳
۲۳۷- تاریخ مشروطهٔ ایران، ۱۷
۲۳۸- فتح تهران، ص ۱۱
۲۳۹- همان ۷ صص ۳۴ و ۵۲
۲۴۰- همان، صص ۶۰ تا ۶۴ و ۱۹۷ - گزارش ایران، صص ۲۳۷ تا ۲۴۲ - تاریخ ایران زمین، ص ۳۷۲
۲۴۱- استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران، صص ۲۹۶ تا ۳۰۴
۲۴۲- نخست وزیران ایران، صص ۱۸ و ۱۹
۲۴۳- همان، صفحات متعدد - دولتهای ایران در عصر مشروطیت، صفحات متعدد
۲۴۴- گزارش ایران، صص ۲۴۲ تا ۲۴۹ - تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، ص ۷۸۳
۲۴۵- مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران، ص ۱۹۴
۲۴۶- گزارش ایران، ص ۲۶۳
۲۴۷- سفرنامهٔ بلوشر، ص ۱۱۴
۲۴۸- انقلاب مشروطه ایران، ص ۷۶ - تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۳۴۳ و ۳۴۵
۲۴۹- سفرنامهٔ بلوشر، صص ۳۵ تا ۳۸
۲۵۰- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۴۸
۲۵۱- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۵۷۲
۲۵۲- سفرنامهٔ بلوشر، ص ۴۹
۲۵۳- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، ص ۸۷۷ - تاریخ نظامی ایران، صص ۳۱۱ تا ۳۱۴
۲۵۴- تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۳۴۵ تا ۳۴۸
۲۵۵- تاریخ ایران زمین، ص ۳۷۸

۲۵۶- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۵۰
۲۵۷- تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجار، بخش دوم، صص ۸۸۰،۹۹۳ تا ۹۹۶
۲۵۸- تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۳۵۲ تا ۳۵۵
۲۵۹- همان، صص ۳۶۷ و ۳۶۸
۲۶۰- تاریخ نظامی ایران، صص ۳۲۲ و ۳۲۳
۲۶۱- ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، ص ۵۸۵
۲۶۲- همان، ص ۵۸۹ - زندگانی سیاسی احمد شاه، صص ۳۷، ۱۰۵ و ۳۶۵
۲۶۳- تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۶۰
۲۶۴- زندگانی سیاسی احمد شاه، صص ۱۳۲ و ۱۴۳
۲۶۵- دولت و حکومت در ایران، ص ۷۸ - تاریخ ۵۰ سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، صص ۳۹ تا ۴۱ - تاریخ نظامی ایران، ص ۳۹
۲۶۶- زندگانی سیاسی احمد شاه، صص ۳۹۷ تا ۴۲۲ و ۴۳۱
۲۶۷ - دولت و حکومت در ایران، صص ۱۱۶ و ۱۱۷
۲۶۸ - نظم و نظمیه در دوره قاجار، صص ۲۱۷ و ۲۱۸ - ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۶۰۹ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۶۸
۲۶۹ - تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۸۳
۲۷۰ - دولت و حکومت در ایران، صص ۱۲۱ و ۱۲۲
۲۷۱ - شاهنشاهی پهلوی، شماره یک، ص ۵۵
۲۷۲ - مهنامه نیروی زمینی شاهنشاهی، صص ۳۰، ۳۱، شماره دو، ۱۳۴۶ - تاریخ ۵۰ ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، صص ۱۱۷ و ۱۱۸
۲۷۳ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۶۳ و ۶۴
۲۷۴ - همان، صص ۶۵ تا ۶۷
۲۷۵ - همان، صص ۷۰ تا ۷۶
۲۷۶ - شاهنشاهی پهلوی، شماره یک، ص ۵۴
۲۷۷ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۱۰۰، ۱۰۵ و ۱۰۶
۲۷۸ - همان، صص ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲ و ۱۵۷ - شاهنشاهی پهلوی، نشریه شماره یک، صص ۲۷، ۸۲ و ۸۳
۲۷۹ - همان، ص ۱۳۲
۲۸۰ - همان، ص ۸۲
۲۸۱ - تحولات سیاسی نظام ایران، صص ۱۹۵ تا ۲۱۰ - دریانوردی ایرانیان، جلد ۲، صص ۷۷۹ تا ۷۸۲ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۸۱ تا ۸۶ - شاهنشاهی پهلوی، شماره یک، ص ۸۳
۲۸۲ - تاریخ ارتش نوین ایران، صص ۸۹ تا ۹۶ - شاهنشاهی پهلوی، شماره یک، ص ۸۲

## تاریخچه امنیه و ژاندارمری در ایران

از دوران ایران باستان بویژه از عهد هخامنشیان، ابنیه و آثاریکه دال بر وجود نیروهای مسلح و یگانهای تأمین جاده باشد از جمله قلعه ها، برجها و مناره ها چیزی باقی نمانده است . ولی قطعاً قلمرو پهناور هخامنشی با وجود شبکه وسیع راههای گسترده ارتباطی از جمله «راه شاهی » و دولت متمرکز قدرتمند، از وجود راهدارهای مسلح بهره مند بود. در مسیر ۲۴۰۰ کیلومتری راه شاهی از سارد تا شوش حدود ۱۱۱ توقفگاه با وسایل و امکانات رفاهی برای کاروانها وجود داشت که سربازان و راهداران مسلح از آنها حفاظت میکردند.

اشارات مکرر هرودوت و گزنفون به پادگانهای نظامی مملو از سربازان مسلح مخصوصاً در نواحی مرزی، حکایت از حفاظت آنها از جاده های اطراف و تأمین امنیت آن نواحی دارد .

در زمان اشکانیان مراقبت از کاروانها در جادهها بر اساس اسنادی که از شهر «دورا ـ اورپوس» به دست آمده، توسط گروههای مسلح انجام میگرفت که گاهی کاروانها را تا مسافتی دور بدرقه میکردند. گیرشمن این نیرو را «پلیس سواره بیابانی» نامیده است که با اخذ عوارض و باج امنیت جاده های تجارتی را تأمین میکردند.

در عهد ساسانیان هم به نوشته کریستین سن دستجاتی از پیاده نظام مسلح تحت فرماندهی پایگان سالار به شغل شحنگی و شبگردی و غیره میپرداختند و در هر دهکده و لااقل در بعضی از نواحی، فوجهایی از کمانداران که نقیب آنها تیرباز نام داشت، گماشته شده بودند .(۱)

پس از ساسانیان در قرون اولیه اسلامی نیز حفظ امنیت جاده ها و مسائل راهداری مورد توجه قرار گرفت . کاربرد کلمه باژ، باژگاه، باژبان و امثال آن و وجود میلهای مشخص کننده مسیر راهها دال بر وجود شبکه ای از راهداران مسلح و مأموران تأمینات بوده است . مؤلف حدودالعالم (۳۷۵ ه) در این باره در مورد بعضی از شهرهای مهم ماوراءالنهر چنین می‌نویسد : « ... در آنجا مسلمانانند که باژستانند و راه نگاه دارند». اصطخری نیز یک و نیم قرن بعد درباره نواحی کاشان چنین نوشته است : « در این رباط رجاله (مستحفظ) باشند و به نوبت راه نگه دارند».

در دوران حکومت سامانیان به دلیل شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم در شمال شرق ایران به امر امنیت و امنیه توجه زیادی میشده است . در این مورد مؤلف «اعلاق النفیسه» مینویسد: « بین راه ری و نیشابور قلعه‌هایی مثل مناره باشد که در آنجا نگهبان [مسلح] جاده ها هستند ».(۲) در این عصر به نوشته نرشخی دیوانهای کشوری تکامل یافتند و در بخارا پایتخت سامانیان بدور میدان و نزدیک ارگ دولتی، تماماً مجتمع بودند . از جمله دیوان احتساب به وسیله محتسبین ( مأموران انتظامی ) بر بازار کنترل داشتند . آنها بر اوزان، جلوگیری از تقلب، بالا رفتن قیمتها و ایجاد امنیت در جهت

جلوگیری از سرقتها نظارت کامل مینمودند.[۳]

اعراب هم در قرون اولیهٔ هجری بویژه در عصر بنی عباس از امنیه‌ها و راهداران مسلح در درون شهرها و ایالات و هم در بین راهها بهره می‌بردند. آنها به راهدارها المعونه و به رئیس آنـها «صاحب المعونه» می‌گفتند.

دربارهٔ این راهدارها ابن مسکویه چنین نوشته است: «در آن سال (۳۰۸ ه) راهداری خراسان و دینور به ابوالهیجا عبدالله بن حمدان سپرده شد» و یا در مورد سالهای ۳۲۷ ه چنین ادامه می‌دهد: «بجکم به وسیله قاضی القضات ابوالحسن عمر پیشنهاد کرد که راهداری جادهٔ فرات و دیار مضر و قنسرین و عواصم را به عهده بگیرد» و یا : «ابوالهیجا علاوه بر راهداری شاهـراه خراسان، حلوان، دینور، شاهزاه، سامرا، بزرگ شاپور، دوراذان، دقوقا، خانگان و موصل، همچنین باید که معونات را در همدان، نهاوند، صمیره، شروان، ماسبذان، مهرگان کدک و ارزن به دست بگیرد».[۴]

غزنویان و سلجوقیان (قرن ۴ تا ٦ ه) نیز سازمانهای انتظامی خوبی در اختیار داشتند که توسط مأمورین مسلح آنها مثل شحنه، حرس، محتسب، داروغه و ... امنیت را بویژه در داخل شهرها تأمین می‌کردند.[۵]

ابن اثیر در تاریخ خود به مورد جالبی دربارهٔ راهداران عصر سلجوقی اشاره مـی‌کند وی می‌نویسد: «در عهد برکیارق مسئولیت امنیت راهها به روستائیان هم واگذار می‌گردید. با روستائیان هر ناحیه شرط شده بود هرگاه کاروان یا مالی از کسی مورد دستبرد قرار گیرد، همهٔ مردم آن ناحیه می‌باید تاوان مال بدهند. به همین سبب گاه روستائیان با رسیدن کاروان به منطقهٔ آنها، بلافاصله به امر نگهبانی همت می‌گماشتند».[۶]

مأموران مسلح معمولاً از بین نظامیان مسلح همان نواحی توسط حکام انتخاب می‌شدند که قسمتی از هزینه‌ها و مواجب آنها توسط باجهای گوناگونی که از کاروانها دریافت می‌شد، تأمـین میگردید. از این امنیه‌های مسلح معمولاً در مناطق دشت و راههای حاشیه مناطق آباد همچون شهر و روستا بهره می‌گرفتند. در مورد نقاط پرت یا صعب العبور که احتمال سرقت و غارت توسط راهزنان و دزدان زیادتر بود، غالباً مأموران مسلح تا مناطق بی خطر کاروانها را راهنمائی و بدرقه می‌کردند. سپس به پاسگاهها یا دژهای خود باز می‌گشتند.

با تسلط مغولان (قرن ۷ ه) بر ایران، برای امنیه و امنیت درون شهری و برون شهری مقرراتی معین کردند که در همان محدوده مقررات «یاسا»ی چنگیزی می‌گنجید. حکام مغول هر از چندگاهی با صدور یرلیغ ها (فرمانهای) متعدد،توتغاول (راهدار) و توتغاولی (راهداری) را مورد حمایت قرار می‌دادند تا اینکه با اجرای اصلاحات گوناگون توسط غازان خان، تغییر و تحولاتی هم در امر امنیه و راهداری وجود آمد. ازجمله به یامها (چاپارخانه‌ها) توجه فراوانی شد و بقول بارتولد بفاصلهٔ هر ۳۰

کیلومتر یامخانه‌ای احداث گردید و در هر یک مردان مسلح فراوانی مستقر گشتند. بعلاوه سعی شده بود توتغاولی را به شخص امین و معتبر هر ناحیه بسپارند. نگهبان و امنیه‌های مسلح حقوق ثابت از دیوان (دولت) و مبلغ اندکی نیز حدود «نیم آقچه» در ازای هر ۴ سر اسب، الاغ و یـا دو شـتر از بازرگانان و مسافران باج می‌گرفتند.

نوادگان مغول یعنی جلایریان و تیموریان هم به این امر توجه زیادی نمودند. آل جلایر در غرب ایران (قرن ۸هـ) «امارت اولکا» ایجاد کرده بودند که به قول نخجوانی وظیفه‌شان «دفع یاغیان و متمردان و محافظت از ولایات» بود.(۷) کاروانسالارها نیز وظیفه داشتند به حمایت از مال و جـان کاروانیان همت گمارند. به نوشتهٔ نخجوانی اگر کاروانی مورد دستبرد قرار می‌گرفت کاروان سالار موظف بود به «تدارک آن قیام کند». آنها در این زمان مواجب و حقوق از دیوان نمی‌گرفتند بلکه با «وجوه معهودی» که کاروانیان می‌پرداختند روزگار می‌گذراندند.(۸)

در زمان کروفر تیمور در ایران، پس از یورش سوم دستور داد در بسیاری از نقاط ایران تا سمرقند چاپارخانه‌ها و کاروانسراهای متعدد ساخته شود و در تعدادی از آنها بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ اسب نگهداری کنند. از این اسبان به نوشتهٔ کلاویخو، هم یامچیان و هم مأموران مسلح امنیه بهره می‌بردند. فرستادگان مخصوص تیمور در شبانه روز ۵۰ فرسخ را با دو اسب طی می‌کردند. جسد تعدادی از این اسبان راکه زیر فشار سرعت زیاد از بین رفته بودند کلاویخو خود در سراسر جاده‌ها دیده بود.(۹)

در عصر صفویان مخصوصاً زمان حکومت شاه عباس بخاطر رشد و توسعهٔ تجارت، به امر احداث جاده‌ها، کاروانسراها، پلها، آب انبارها و ... توجه زیادی می‌گردید. بنابرایـن بـه امـنیت و حراست از جاده‌ها نیز عنایت فراوانی شـد و راهبانان، گذربانان و سپس قراسواران (که در سندی از عصر سلطان حسین در کتاب مرآة البلدان از آن نام برده شده) به کار نگهبانی ازجاده‌ها پرداختند.(۱۰) کمپفر در این باره چنین می‌نویسد: «راهداران برای اولین بار از طرف شاه عباس اول برای برقرار کردن امنیت جاده‌ها و عبور و مرور به‌کار منصوب شدند. اینان مخصوصاً راههای کوهستانی و کتل هائی راکه کمینگاه سارقان بود زیر نظر می‌گرفتند. همچنین به هنگام شب مناطق پرت و بی راهه را می‌گردیدند تا دزدان راکشف کنند. برای آنکه بتوانند به طریق آسانتری مزد راهداران را بپردازند به آنها اجازه می‌دادند که بر حسب هر مرد و هر حیوان بارکش مبلغی جزئی به عنوان راهداری بگیرند که به مرور این مبلغ افزوده گردید... سرانجام در اواخر عصر صفویه عواید راهداری را به راهدارهـا اجاره دادند و بر حسب موقع محلی تعدادی از راهداران را تحت فرمان یک رئیس در آوردند».(۱۱)

تاورنیه هم که در عهد صفویان چندین بار به ایران آمده بود، در سفرنامهٔ خود دربارهٔ امنیه‌های مسلح چنین می‌نویسد: «در راهها در فواصل معین محافظان و تفنگچیان دولتی تعیین‌شده‌اند که به راهدار معروفند. آنها مأمور حفظ راهها و تأمین جان و مال کاروانهائی هستند که گاه تعداد شتران

آنها به ۷۰۰ الیٰ ۸۰۰ نفر می‌رسد».

پس از صفویان، حکام افشاریه و زندیه فرصت چندانی برای توجه به این امور نیافتند و در حقیقت ادامه دهندهٔ راه و اصول راهداری عهد صفویه باقی ماندند. اما در عهد قاجاریه تحولات زیادی بوجود آمد. از جمله در زمان حکومت فتحعلی شاه تعدادی از راهدارخانه‌ها را به اشخاص اجاره دادند. اجاره داران نیز موظف بودند قسمتی از عواید راهداری را به شاه، ولیعهد و یا حکام منطقه بدهند تا صرف مخارج یا مواجب راهدارها بکنند.

مثلاً عواید راهداری و راهدارخانه‌های خوی، اردبیل و قراباغ را جناب میرزا آقاسی به بهرام میرزا حاکم خوی واگذار کرد.(۱۲) آنها راهدارانی راکه به قول تانکوانی در آن واحد عوارض گمرکی و شهری راگاه با هم می‌گرفتند در راهها در فواصل معین گمارده بودند و مسافران مظنون را به دقت تفتیش می‌کردند و در مقابل سرقت و راهزنی شخصاً مسئول بودند.(۱۳)

در چند سال اول حکومت ناصرالدین شاه حفظ امنیت راهها به عهدهٔ حکام و متنفذان محلی از جمله خانها واگذار شده بود.ولی پس از قتل امیرکبیر به موجب یک سند تاریخی (رمضان ۱۲۶۸ ه) مجدداً رسم گرفتن حق راهداری برقرار گشت.

اما در سال ۱۲۷۵ هدولت ایران اولین بار در نامهٔ ناپلئون به ناصرالدین شاه، با سازمان انتظامی نوینی به نام ژاندارمری آشنا شد. تا این زمان هنوز قراسواران جایگاه و وظایف ژاندارمری را در ایران به عهده داشتند. آنها نه لباس متحدالشکل و نه آموزش و تعلیم درستی به خود می‌دیدند. فقط تنها مشخصهٔ آنها علامت شیر و خورشیدی بود که برکلاه‌هایشان نصب می‌شد. در بعضی از مناطق از جمله در خراسان هنوز به آنان «جماعت دزد بگیر» می‌گفتند.(۱۴) در بعضی از مناطق همین قدرت دزد بگیری را نیز نداشتند و تحت رهبری پیرمردی از کار افتاده با حقوق کم سدجوع می‌کردند. عبدالغفار نجم الملک که به امر ناصرالدین شاه به خوزستان رفته بود در این مورد می‌نویسد : « بین راه شوش به دزفول کریم خان که پیرمرد مسنی است با شصت سوار به نام قراسوار از سرحدات مراقبت نموده و از دیوان اعلا مواجب میگیرد».(۱۵) ناصرالدین شاه رسماً در سال ۱۳۰۰ه.ق یک دسته ۱۷۰ نفری قراسوار نیمه منظم را در راه قزوین که «جزء ادارهٔ سوار دیوانی» بودند تشکیل داد. این گروه تا ۱۴ سال بعد فعالیت و خدماتشان ادامه یافت. در سال ۱۳۰۴ ه هم سازمان دیگری به نام «قراسواران دارالخلافه» تشکیل گردید که شامل دو گروه «کرد بچه» و «شاهسواری» می‌شدند. فعالیت این تشکیلات نیز تا سال ۱۳۱۲ هاستمرار داشت. اما در مناطق دیگر تحولی در این باب حاصل نگردید. کرزن دربارهٔ قراسواران ناحیهٔ شاهرود در ایالت استرآباد چنین نوشته است : «اسکورت نظامی از شاهرود و مزینان شامل عده‌ای پیاده نظام تفنگدار و دستهٔ توپچی ماهی ۲ بار حرکت کرده و در میان دشت ملات نفرات سابق را تعویض می‌کنند. مخارج تفنگداران مزینان که ۱۵۰ نفر هستند بعلاوه ۱۲

توپچی و چند اسب، به جای مالیات معمولی بر افراد آن منطقه تحمیل می‌گردد . . . در سال ۱۸۷۲ م کمیسیون مرزی سیستان از این راه عازم تهران بودند ناچار شدند با اسکورت نظامی شامل ۸۰ تفنگدار، ۴ توپ که ۶ اسب آن را می‌کشید و ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر سواره، بین مزینان و شاهرود به مقصد برسند».(۱۶)

اما در سالهای آخر حکومت ناصرالدین شاه امنیت راهها و شوارع به حکام محلی‌همان مناطق واگذار گردید تا در صورت روی دادن سرقت، آن حاکم شخصاً در مقابل سرقت و غارت مسئول واقع شود. در این مورد در دستورالعمل حکام ولایات به تاریخ ۱۳۰۵ ه با مهر امین السلطان چنین آمده : «در مورد قراسواران حاکم ولایات باید نظم قراسواران و پاکی شوارع و معابر و قوافل را از دزدان مصون بدارد و خود قراسواران هم مرتکب سرقت یا شریک سارق نشوند. هر جا قراسواران نباشند از روستاهای نزدیک جاده‌ها و رؤسای عشایر مربوط به آن معابر بگیرند. عاملان قتل و جنایت و سرقت خود را باید پیداکنند. و هر نوع مسامحه وکوتاهی باعث قصاص شدید شده، والا خود حاکم در برابر دولت مسئول خواهد بود».(۱۷)

ولی با وجود چنین دستورالعملها و حضور مأموران انتظامی مسلح در راهها، بعضی از مناطق دائماً نا امن بودند. از جمله راههای نواحی استرآباد تا به سوی خراسان بخاطر تهاجمات مکرر ترکمنها بسیار خطرناک بحساب می‌آمدند. جوناس هانوی Hanway بازرگان انگلیسی که به همراه کاروانی مملو از ابریشم، پشم و سایر کالاها از طریق گیلان و مازندران به استرآباد و سپس به سوی خراسان روانه شده بود از ناامنی این جاده‌ها شکوه‌ها نموده سرانجام هم در آخرین سفرش اسیر سارقان میان راهی گردید و اموالش را از دست داد. او پس از چندین بار شکایت بردن نزد محمد حسن خان قاجار حاکم موقت استرآباد و سپس بهبود خان چاپشلو سردار بزرگ نادر، فقط توانسته بود بخشی از اموال خود را بازیابد.(۱۸) ناامنی این ناحیه از آن زمان تاکنون (عصر ناصرالدین شاه) همچنان ادامه داشت.

در زمان مشروطیت با توجه به هرج و مرجی که در جاده‌ها حاکم شده و بر ارکان دولت نیز سستی غلبه یافته بود، راهزنی و ناامنی در خارج از شهرها شدت یافت. بنابراین در اولین اقدام، ناصرالملک توجه به این امر نمود و بر اساس «قانون تشکیل ایالات و ولایات» که در ۱۴ ذی القعده ۱۳۲۵ ه به تصویب مجلس رسید قشون، نظمیه، ضبطیه و قراسواران تابع وزارت داخله (کشور) شدند. وظایف نیروهای مسلح نیز بدین صورت مشخص گشت: حفظ و حراست مرزها به عهدهٔ قشون (ارتش)، حفظ امنیت و نظم در داخل شهرها به عهدهٔ نظمیه (شهربانی)، داخل کوهستانها (بلوک) با ادارات ضبطیه و حراست از راهها بر عهدهٔ قراسواران (امنیه) قرار گرفت. این قانون نخستین اصول مدون و رسمی ژاندارمری ایران به حساب می‌آمد که بعضی از مواد مهم آن چنین بود :

- در هر شهری که سازمان حکومتی بوجود آید اداره‌ای هم «برای ترتیب و تنظیم امور قراسواران»

تشکیل می‌گردد (ماده ۳۴۶).
- تعداد قراسوارانهای هر شهرستان با تبادل نظر وزرای کشور، دادگستری و راه معین می‌شود (مادهٔ ۳۴۹).
- در تعداد و عدهٔ قراسوارانهای ولایتی مقدار وسعت خاک آن ولایت، اخلاق، عادت سکنه، طوایف آن و همچنین اهمیت طرق و شوارع و عدهٔ نظمیه و ضبطیهٔ آن ناحیه منظور نظر قرار می‌گیرد (مادهٔ ۳۵۰).
- رئیس قراسوارانهای ولایتی، معاون و افسران جزء قراسواران دارای درجات نظامی بوده و ازافسران نظامی انتخاب می‌شوند و تمام افسران و افراد از حیث درجه، مقام و اعطای مناصب و امتیازات و قواعد خدمتی تابع مقررات و ترتیبات خدمت نظام می‌باشند (مادهٔ ۳۵۱).
و در مورد وظایف قراسواران چنین آمده بود:
- اول وظیفهٔ ادارهٔ قراسواران حفظ و حراست راهها و وقایع امنیت طرق و شوارع است و حدود و تکالیف آنها در این باب همان می‌باشد که در فصول راجع به ادارات ضبطیه و نظمیه مندرج است یعنی آنچه که بر عهدهٔ ادارهٔ نظمیه (در شهرها) وادارات ضبطیه (در بلوکات) قرار دارد با جزئی اختلاف مقتضیات محل بر عهدهٔ ادارهٔ قراسوارانها نسبت به طرق و شوارع وارد می‌آید (مادهٔ ۳۵۳).
- ادارهٔ قراسوارانها مکلف است اقدامات لازم برای جلوگیری از جنحه و جنایات به عمل آورد و مرتکبین جنحه و جنایات و مقصرین را دستگیر نماید (مادهٔ ۳۵۴).
- حدود اقدامات ادارهٔ قراسوارانها حفظ راهها و ساختمانها و عماراتی است که بر سر راهها واقع هستند (مادهٔ ۳۵۶).[۱۹]

اندکی بعد که کابینهٔ سپهدار در ۱۶ ذی القعده ۱۳۲۷ هبر روی کار آمد، توجه عمیقی به بعضی از مواد قوانین مربوط به قراسواران گردید. قسمتی از متن برنامهٔ این دولت چنین بود:
« مقصود عمده‌ای که دولت باید درنظر داشته باشد حفظ انتظام است در مملکت و برای حصول این مقصود لازم است اولاً ترتیب قشون منظمی در نقاط مختلف مملکت دائماً ساخلو و متوقف باشند، ثانیاً تشکیل امنیهٔ مرتبی برای حفظ امنیت طرق تجارتی ...».

بدین ترتیب آرام آرام سازمان نوینی به نام امنیهٔ دولتی به ریاست سردار بهادر بختیاری بوجود آمد و ژنرال کستر زیس Koster sitz اتریشی که مستشار وزارت جنگ بود، به سرپرستی و ریاست ارکان آن منصوب شد. بعلاوه ابوالحسن خان گرانمایه که از افسران تحصیل کردهٔ آلمان بود به همراه یک افسر دیگر، از وزارت جنگ به امنیهٔ دولتی انتقال یافتند تا در تدوین آئین نامه‌ها و مقررات سازمان جدید با ژنرال کستر زیس همکاری کنند. سپس به استخدام عده‌ای از جوانان خوش سابقه مبادرت شد تا پس از طی یک دورهٔ آموزش ۶ ماهه جانشین قره‌سوارانهای محلی گردند. اما تا زمان اتمام آموزش افراد مزبور، حفظ امنیت راهها مثل سابق به حکام و رؤسای ایلات و طوایف واگذار شد. آنها نیز الزام یافتند یک عده چریک محلی برای نگهبانی از راهها و حفاظت آبادیها استخدام کنند.

لباس افراد این سازمان عبارت بود از : فرنج خاکی رنگ، کلاه مقوائی با لبه آفتابگردان، کمربند چرمی و شلوار چکمه‌ای. افراد سوار زنگال با پوتین یا چکمه و افراد پیاده مچ‌پیچ با کفش و یا گیوه داشتند واسلحهٔ آنها تفنگ ۳ تیر لوبل و مارتینی بود.

سازمان امنیه تا زمانی که پیرم خان ژاندارم پلیس را تشکیل می‌داد، هنوز دائر بود و دولت در نظر داشت آنرا به منظور امنیت راهها و حفظ کاروانها تقویت کند. به همین جهت امنیه به امان‌الله میرزا از افسران عالی رتبهٔ قزاق که به خاطر اختلاف با افسران روسی قزاقخانه از خدمت در بریگاد قزاق استعفا داده بود، سپرده شد و در پی آن دسته‌های سوار مهدیه، منصور و اصانلو را نیز در اختیارش نهادند. همچنین مقرر گشت واحدهائی هم از این سازمان به شهرها رهسپار کنند. اما سرانجام بخاطر مشکلات مالی و تهی بودن خزانه دولت و نرسیدن حقوق افراد، وضع ادارهٔ امنیه به هم ریخت و امان الله میرزا هم استعفا داد. بلافاصله سازمان مزبور هم منحل گشت و دفاتر و اطاقهای آن که در ساختمان شمس العماره واقع بود مهر و موم شد. این ساختمان بعدها مورد استفادهٔ یالمارسن و ژاندارمری دولتی قرار گرفت (۱۳۲۹ ه).

اما در زمانی که هنوز تشکیلات امنیه دولتی برقرار بود، سازمان دیگری بنام «ژندارم پلیس» که بخشی از تشکیلات «نظمیه» محسوب می‌شد، بعد از فتح تهران و خلع محمد علی شاه توسط مشروطه طلبان سازمان یافت و ریاست آن به پیرم خان از مجاهدان مشروطه طلب واگذار گردید. این نیرو قرار بود نظم را در تهران و اطراف آن حفظ نماید. افضل الملك در این باره می‌نویسد: «پس از تشکیل سواره و پیادهٔ (مسلح) برای نظمیهٔ تهران، برای نگهبانی از راهها و امنیت شهر، افراد سواره که ژاندارم نامیده می‌شدند نیز به استخدام در آمدند. ابتدا برای گرفتن ژاندارم اعلان دادند که هر کس مواجب می‌خواهد و بیکار است جزء این اداره در آید که مواجبش به سهولت از ولایات وصول شود، پس ۳۰۰ نفر آمدند . به آنها اسب، اسلحه، تفنگ و یراق دادند و مقدار مواجبشان را اندکی بعد اضافه کردند. اکنون پیاده و مخصوصاً سواره ژاندارم بسیار معظم ونوکران قابلی هستند. ولی باز من می‌گویم این خرج تراشی برای دولت است و همان سوارهٔ قزاق کفایت می‌کرد».(۲۰)

چند صباحی بعد، پس از آنکه ریاست ژاندارم پلیس به مظفرخان علم سپرده شد، لباس متحدالشکلی هم برای آنان انتخاب گردید که عبارت بود از: نیم تنهٔ آبی آسمانی با حاشیهٔ سفید و واکسیل، کلاه پوستی لبه دار با نشان شیر و خورشید و چکمه با زنگار. همین لباس مدتی بعد هنگامی که ژاندارمری دولتی تحت فرماندهی افسران سوئدی تأسیس گردید با اندك تغییری لباس رسمی آنان شناخته شد.

اما سرانجام این تشکیلات هم در سال ۱۳۲۹ ه (۱۲۸۹ ش - ۱۹۱۱ م) منحل گشت و افراد آن به همراه بقایای افراد امنیهٔ دولتی به سازمان جدیدالتأسیس ژاندارمری خزانه که بوسیلهٔ مورگان

شوستر آمریکائی خزانه دار تأسیس شده بود، منتقل گردیدند.

با این وجود اندک اندک مسجل گشت که به یک نیروی ژاندارم حرفه‌ای نیاز است. مخصوصاً از زمانیکه سفرای دو کشور روس و انگلیس هم از وضع ناامن راههای ایران شکوه‌ها سردادند. بنابراین ابتدا تصمیم گرفته شد برای تشکیل چنین سازمانی ریاست آنرا به ژنرال ایتالیائی بنام «مالتا» که از مدتی پیش در خدمت دولت ایران بود، بسپارند. اما چون موضوع قرض ۵۰۰۰۰۰ لیره‌ای دولت به تعویق افتاد، اجرای این امر هم راکد ماند. آنگاه انگلیسیها در جهت اخذ امتیاز و حفظ منافع خود، طرحی ارائه دادند مبنی بر اینکه دولت ایران برای ثبات امنیت راههای جنوب خود ۸ تا ۱۰ نفر صاحب منصبان قشون هند را از طریق حکومت هندوستان به استخدام درآورد سپس بوسیلهٔ آنها سازمان امنیه‌ای مرکب از ۱۰۰۰ الیٰ ۱۲۰۰ نفر بنیان گذارده و به مشق و تعلیم آنان بپردازند. ولی خوشبختانه این طرح رد شد و دولت ایران طی یک جوابیهٔ شدیداللحن تمام تقصیرات ناامنی در جاده‌ها را به گردن خود انگلیسیها و روسها انداخت و تصمیم گرفت شخصاً یک نیروی انتظامی تشکیل دهد و آنان را در راههای جنوب ایران مستقر نماید. به همین علت بار دیگر تأسیس یک واحد ژاندارمری در فارس به فرماندهی ژنرال مالتای Maletta ایتالیائی دردستور کار قرار گرفت و در ٦ محرم ۱۳۲۹ ه قراردادی برای مدت ۳ سال با او منعقد شد. به موجب این قرارداد مالتا مأمور سازماندهی ژاندارمری فارس گشت و برای تأمین بودجهٔ آن هم مقرر شد دولت ایران از وامی که قرار بود از انگلیسیها دریافت کند، هزینه نماید. در طرح مالتا، ژاندارمری جنوب شامل ۸ افسر خارجی، ۸۰ افسر ایرانی، ۳۰۰ ژاندارم سوار و ۱۰۰۰ ژاندارم پیاده با بودجه‌ای به مبلغ ٦۰۰۰۰۰ تومان می‌گشت. اما عدم همکاری حکمران فارس و نرسیدن بودجهٔ دولتی سبب شد این طرح ناتمام و مسکوت بماند.

در این مدت ژاندارمری خزانه هم با مشکلات و اعتراضات عدیده‌ای بویژه در امر استخدام استوکس مواجه شد. بنابراین شوستر بخاطر آنکه در کار خزانه داری اختلال نشود از استخدام استوکس و حتیٰ یک افسر سوئدی صرف نظر کرد. ژاندارمری خزانه نیز سرانجام پس از آنهمه دسایس دو سفارتخانهٔ روس و انگلیس، تحت تعلیم افسران آمریکائی قرار گرفت که عبارت بودند از: کلنل مریل J.N.Merrill، اسکار پرینس Oscor prenss، جان اف گرین John F Green و لوری E.P.Lowry.

ولی اندکی بعد با تصویب مجلس ایران توقیف اموال شعاع السلطنه (برادر محمد علی شاه مخلوع) قانونی و لازم الاجرا گردید. به همین علت شوستر عده‌ای ژاندارم را مأمور ضبط اموال نامبرده کرد. اما این عمل با اعتراض شدید روسها و سپس کشمکش بزرگ سیاسی مواجه گشت آنچنانکه در اولین فرصت شوستر مجبور به ترک ایران شد.[۲۱] افسران آمریکائی هم به غیر از کلنل مریل همگی به وطن خود بازگشتند. در پی این وقایع خزانه‌داری کل به مورنارد Mornard واگذار

گردید و سازمان ژاندارمری خزانه هم در ۸ محرم (۱۳۳۰ ه) در ژاندارمری دولتی که در شرف تأسیس بود ادغام شد و در حقیقت هستهٔ مرکزی آنرا بوجود آورد.

مرکز ژاندارمری منحله (خزانه) در باغشاه قرار داشت و نفرات آن هم شامل یک گردان سوار و پیاده بودند که به ۵ گروهان ۴ دسته‌ای تقسیم می‌شدند. برای تعلیم نفرات نیز آموزشگاهی در همان باغشاه با دورهٔ شش ماهه تأسیس کردند. لباس فرم این گروه از ژاندارمها عبارت بودند از: فرنج خاکی با یقهٔ برگردان که روی یقه‌ها نواری از پارچهٔ آبی نصب می‌شد. کلاه آنها پوستی با نشان شیر و خورشید و اسلحه‌شان هم تفنگ سه تیر کوتاه ساخت فرانسه با فانسقهٔ کمری بود.(۲۲)

دولت ایران که اندک اندک دریافته بود ژاندارمری خزانه و مالتا در نهایت به خاطر اعتراضات پی در پی روسها و انگلیسیها به بهانهٔناامنی راهها، سودی بهمراه نخواهد آورد، در پی راه حل و اقدام جدیدی برآمد و لایحه‌ای را در ماه شعبان سال ۱۳۲۸ ه به مجلس آورد که بر اساس آن استخدام چند کارشناس خارجی از جمله افسران ایتالیائی برای تأمین کادر فرماندهی ژاندارمری جدید در دستور کار قرار می‌گرفت. ولی ایتالیائیها این پیشنهاد را نپذیرفتند. سرانجام قانون استخدام و حقوق سه نفر افسر سوئدی در تاریخ ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۹ ه بدین شرح تصویب گردید:

« مادهٔ اول ـ مبلغ ۴۴۰۰۰ فرانک برای هر سالهٔ سه نفر مستخدمین سوئدی به جهت ژاندارمری در مدت سه سال که ۲۰۰۰ فرانک برای یک نفر سلطان و ۲۴۰۰ فرانک برای دو نفر نایب باشد، تصویب می‌گردد» پس از پذیرش این قانون، تعدادی افسر را بدین ترتیب به استخدام درآوردند:

۱ ـ کاپیتان هارولد اوسیان یالمارسن Harold ossian Hjalmarson افسر پیاده.

۲ ـ ستوان یکم هوگو اوسکار شلد براند Hugo oscar skjold brand افسر پیاده گارد سلطنتی سوا Svea که فارغ‌التحصیل دانشگاه جنگ بود.

۳ ـ ستوان یکم کارل ژاکوب کارلسن پترسن Carl jacobe karlson peterson افسر توپخانه.

این افسران در ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ ه (۲۳ مرداد ۱۲۸۹ ش) زمانی که شوستر نیز مشغول ایجاد ژاندارمری خزانه بود، وارد ایران شدند. در ایران به این گروه دو درجه بالاتر از حد معمولشان ترفیع داده شد. یعنی یالمارسن با درجهٔ سرهنگی و براند و پترسن با درجهٔ سرگردی در خدمت ژاندارمری ایران قرار گرفتند و در دفتر مرکزی آن در شمس العماره مشغول به کار شدند.

در اولین فرصت دولت ایران به استخدام چند افسر سوئدی دیگر نیز پرداخت. از این تعداد یکی افسر اداری و مالی و ٦ نفر دیگر افسر «صفی» بودند. بودجه‌ای هم که برای این کار تخصیص یافت بالغ بر ۲۸۵۰۰ تومان برآورد گردید. افسران یاد شده برای مدت ۳ سال و به منظور « تشکیل ادارهٔ مباشرت ژاندارمری، ادارهٔ کل دستجات ژاندارمری، تدریس در مدارس صاحب منصبان کل و جزء و تابین و ژاندارم» مأمور به خدمت گشتند. افسران درجهٔ دوم این گروه بدین قرار بودند:

۱ ـ کاپیتان گلیمستد، ۲ ـ کاپیتان فولکه، ۳ ـ کاپیتان براندل، ۴ ـ ستوان سیورت افسر سوار، ۵ ـ ستوان بورل افسر پیاده، ۶ ـ ستوان لونهوپت افسر سوار، ۷ ـ ستوان نیکلن افسر مالی.

بطور کلی در آستانهٔ آغاز جنگ جهانی اول، ژاندارمری دولتی دارای ۳۴ افسر سوئدی و ۶ فوج به شرح ذیل بود:

ـ ستاد ژاندارمری در تهران شامل : یالمارسن، ماژور نورن براندل، کنرادهیل (دامپزشک)، اریک فریک.

ـ مدرسهٔ افسری در تهران به همراه ۴۰ شاگرد.

ـ مدرسهٔ درجه داری در تهران که دارای ۱۵۰ شاگرد و ۱۵۰ اسب برای سوارکاری بود و ماژور مندل بورل، کاپیتان نیسترم و کاپیتان ژان سونسون در آن مشغول به تعلیم بودند.

شش فوج هنگ یاده شده نیز عبارت بودند از:

ـ فوج اول در یوسف آباد : بالغ بر ۱۴۰ ژاندارم و ۴۵۰ اسب بود و محافظت از راههای اطراف تهران تا دماوند، شمیران، رباط کریم و نیمی از راه قزوین تحت فرماندهی ماژور سیورت به عهدهٔ آنها گذاشته شد.

ـ فوج دوم در باغشاه : افراد این فوج شامل ۱۴۵۰ ژاندارم، ۵۰۰ اسب و مأموریت آنها تحت فرماندهی ماژور شولد براند حفاظت از راههای قم، پسنگان، قم ـ سلطان آباد و تهران به ایوانکی بود.

ـ فوج سوم در شیراز: مشمول ۲۶۲۲ ژاندارم و درجه دار، ۸۴۵ اسب، یک گروه مسلسل، یک آتشبار توپخانهٔ صحرائی و ۲ مدرسهٔ ژاندارم می‌شد. مأموریت این گروه تحت فرماندهی ماژور آلان اوگلا حفظ امنیت، نظم و حراست راه شیراز به بوشهر و ایزدخواست بود.

فوج چهارم در کرمان : در سال ۱۳۳۱ ه تشکیل شد و شامل ۲۰۰ ژاندارم و ۲ گروه مسلسل می‌شد. آنها مأمور تأمین امنیت راه کرمان به بندرعباس تحت فرماندهی ماژور گلیمستد بودند.

ـ فوج پنجم در قزوین: مرکب از ۷۰۰ ژاندارم و درجه دار و ۲۵۰ اسب می‌گردید و مأموریت آنها تأمین امنیت نیمی از جادهٔ تهران به قزوین، قزوین به منجیل و منجیل به زنجان تحت فرماندهی ماژور کرلبرگ بود.

ـ فوج ششم در اصفهان : این فوج ۵۰۰ ژاندارم و ۲۵۰ اسب در اختیار داشت که بوسیلهٔ فرماندهی همچون ماژور فولکه مأموریت حراست و حفاظت از راه پسنگان به یزدخواست را بر عهده داشتند.

اندکی بعد فوج دیگری نیز به استعداد ۶۵۰ نفر، ۳۰۰ سوار، دو مسلسل، دو توپ صحرائی و ۴ توپ کوهستانی بنام فوج هفتم تشکیل گردید.[۲۳] همچنین با آغاز جنگ جهانی اول ماژور ادوال به جای یالمارسن برگزیده شد. نامبرده تا قبل از این تاریخ فرمانده فوج ژاندارمری ناحیهٔ بروجرد بود.

در این مدت آلمانها که شاهد تشکیلات سازمان یافته، مسلح و منسجم ژاندارمری ایران بودند

تصمیم گرفتند در عرصهٔ جنگ آنها را به سوی خود متمایل نمایند. اتفاقاً پس از تلاشهای فراوان به منظور و هدف خود نائل آمدند. نمونهٔ بارز چنین کشش و تمایلی، پیوستن بعضی از فوجهای مستقر در فارس، کرمان، اصفهان، کرمانشاهان و همدان به کمیتهٔ اتحاد ملی (طرفدار آلمانها) بود.(۲۴)

ولی در مقابل این موفقیت آلمانها، روسها و انگلیسیها هم بیکار ننشستند و در امور ژاندارمری مخصوصاً امور مالی آن مشکل ایجاد کردند. آنچنانکه بدنبال این سیاست در ربیع الثانی سال ۱۳۳۳ ه (اواخر بهمن ۱۲۹۴ ش) ۲ ماه حقوق و مواجب ژاندارمها عقب افتاد و تشکیلات و انضباط آنان در هم ریخت.

پس از پایان جنگ جهانی اول، سرهنگ گلروپ به فرماندهی این تشکیلات به هم ریخته منصوب گشت و افسران، درجه داران پراکنده و عده‌ای از مهاجران را مجدداً سازمان داد. دوباره در تهران دو هنگ یوسف آباد و باغشاه تشکیل شد و درنقاط مختلفی همچون : خراسان، گرگان (استرآباد)، مازندران، آذربایجان، کردستان، قزوین، همدان، کرمانشاهان، لرستان، خوزستان، یزد و سمنان نیز یک رژیمان و یا یک باطالیون (گردان) استقرار یافتند.(۲۵)

ترکیب و سازمان ژاندارمری چند سال بدین صورت به کار خود ادامه داد تا سرانجام در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۰ ش ماژور مسعود خان از وزارت جنگ عزل و رضاخان میرپنج سردار سپه جانشین وی گردید. چند روز بعد هیئت وزیران در جلسهٔ خود طی مصوبه‌ای ژاندارمری دولتی را از تابعیت وزارت داخله (کشور) جداکرد و به صورت زیر مجموعه وزارت کشور درآورد. امـا این مصوبات و اقدامات هم حاصلی ببار نیاورد و در ۱۵ آذر همان سال اینّ نیرو را در «قشون متحدالشکل» ادغام و مستحیل کردند و به خدمت افسران سوئدی هم پایان دادند. در زمان انحلال تشکیلات ژاندارمری، این قوه کلاً ۱۰۳۳۶ نفر ژاندارم و افسر و ۲۸۸۹ چهارپا و دواب در اختیار داشت.

اما این نیرو بار دیگر در سال ۱۳۰۷ ش مورد توجه قرار گـرفت. در ایـن سـال ۹ تـن از دانشجویان را به فرانسه اعزام کردند تا در دانشکدهٔ ژاندارمری به تحصیل بپردازند. این گروه پس از پایان تحصیل با هزینهٔ ادارهٔ امنیه کل مملکتی در ۸ بهمن سال بعد به ایران بازگشتند. سپس سال بعد (یک مهر ماه ۱۳۰۹ ش) برای رفع کمبود کادر افسری امنیه، «مدرسهٔ صاحب منصبی» ( آموزشگاه ستوانی) را تأسیس نمودند. اولین دورهٔ این مدرسه ۲ سال بود ولی از دورهٔ دوم ۳ ساله شد و به فعالیت خود تا سالهای ۱۳۱۷ ادامه داد، سپس از سال بعد ضمیمهٔ آموزشگاه ستوانی ارتش گردید.

سازمان و تشکیلات امنیه مملکتی به سال ۱۳۰۱ ش به شرح زیر بود:

رئیس کل ادارهٔ امنیه امیر لشکر، معاون کل سرهنگ، آجودان ریاست کل و سلطان.

این کادر فرماندهی توسط این ۲ دایره و ۵ ناحیه بـه رتـق و فـتق امـور مـربوط بـه خـود می‌پرداختند: دایرهٔ کابینه، دایرهٔ محاسبات، ناحیه امنیه مرکز، امنیهٔ شمال غرب، امنیهٔ جنوب، امنیهٔ

شرق و امنیهٔ غرب.

محل امینهٔ کل ابتدا در عمارت شمس العماره بود و افراد ناحیهٔ مرکز هم در سربازخانهٔ محمدیه استقرار داشتند. سپس در سال ۱۳۰۲ ش پارک امین الملک را برای تشکیلات امنیهٔ کل خریداری کردند. دو سال بعد بار دیگر تغییراتی در سازمان امنیه بوجود آمد که اهم آنهابدین قرار بودند :

دوایر مرکزی شامل: دارالانشاء، شعبهٔ تنظیمات، دفتر محاکمات، شعبهٔ تفتیش، شعبهٔ مباشرت، شعبهٔ مالیه، دفتر رسیدگی، دفتر اداری و دفتر تحویلخانه.

ناحیهٔ مرکزی شامل : یک گردان مستحفظین شهری و سه بهادران.

ناحیهٔ جنوب شامل : یک گردان مستحفظین شهری و چهار بهادران.

ناحیهٔ جنوب شرق شامل : ۴ بهادران.

ناحیهٔ شرق مشمول : ۴ بهادران.

ناحیهٔ غرب شامل : ۵ بهادران.

ناحیهٔ شمال غرب : ۳ بهادران.

ناحیهٔ جنوب‌غرب : ۳ بهادران.[۲۶]

در پایان این قسمت به گزارشهای مربوط به قرار داد ۱۹۱۹ م (وثوق الدوله) که توسط کمیسیون مشترک ایران و انگلیس تهیه گردیده بود اشاره می‌کنیم. بر طبق مطالب مندرج در این گزارش که بخشهائی از آن در صفحات قبل از نظر گذشت، قوای مسلح ایران در حدود سالهای ۱۹۱۹ م (۱۳۳۷ هـ - ۱۲۸۹ ش) شامل چند قسمت می‌شد که یکی از آنها ژاندارمری بود.

رژیمان ژاندارمری در تهران ۴ باطالیان (گردان) را فقط به حفظ امنیت راههای اطراف گماشته بود. در خراسان این نقش را «قوای چریک شرقی» بعهده داشت، در آنجا از گروهی پیادهٔ خراسانی در عرض راه بین مشهد و قائنات که در پستهای متعدد (پاسگاهها) مستقر شده بودند، برای حفاظت از راهها و شوارع اطراف بهره می‌بردند، «باطالیان نمرهٔ ۳ فقط مستحفظی در شهر و رژیمان نمرهٔ ۴ با ۳ باطالیان مأموریت حفظ راهها و مسائل پلیس در شهرها را به عهده داشتند».

در قزوین باطالیان مستقل نمرهٔ ۵ مأمور راهها و خدمات پلیس شهر محسوب می‌شد. در اصفهان رژیمان نمرهٔ ٦ دو باطالیان و در کاشان یک باطالیان به همراه ۴ توپ مستقر کرده بودند. همچنین «در اکثرولایات و ایالات ادارهٔ امنیه جهت مستحفظی راهها تأسیس و توسط حکام محلی اداره می‌گردیدند» که بطور کلی مخارج سالانه آنها ۱۰۰۰۰۰۰ قران برآورد شده بود. و «در بعضی نقاط نیز خانها حقوق آنانی راکه امنیت راهها را تأمین می‌کردند تهیه می‌نمودند».[۲۷]

**منابع:**


۱- تاریخ ایران زمین، ص ۳۵ - ایران از آغاز تا اسلام، صص ۲۸۵ و ۲۸۶ - شهر و شهرنشینی در ایران، ص ۱۸
۲- اعلاق النفیسه، ص ۱۹۸
۳- تاریخ ایران، کیمبریج، جلد۵، ص ۱۲۶ - تاریخ بخارا، صفحات متعدد - تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۲۴۱
۴- دولت و حکومت در ایران، ص ۱۶۲
۵- اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی، صفحات متعدد
۶- تاریخ بزرگ اسلام و ایران، جلد ۱۱، ص ۱۲۴
۷- تاریخ آل جلایر، ص ۱۳۱
۸- تاریخ ژاندارمری، صص ۲۹ و ۴۰ - لازم به تذکر است اساس بخش تاریخچهٔ ژاندارمری بر شالوده و چکیدهٔ تحقیق زیبای همین کتاب نوشتهٔ سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی قرار گرفته است
۹- سفرنامهٔ کلاویخو، صص ۱۸۵ تا ۱۸۷
۱۰- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۴۶
۱۱- در دربار شاهنشاهی ایران، صص ۱۴۶ و ۱۵۱
۱۲- تاریخ ژاندارمری، ص ۵۳
۱۳- داستان سفر ایران و اقامت در تهران، صص ۸-۲۳۷ به نقل از مالک و زارع ص ۲۵۹
۱۴- تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، چکیدهٔ صفحات ۵۶۵ تا ۵۸۰
۱۵- سفر نامهٔ خوزستان، ص ۱۲۷
۱۶- ایران و قضیهٔ ایران، ص ۳۶۹
۱۷- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار، ص ۴۶۱
۱۸- تاریخ روابط بازرگانی ایران و انگلیس، صص ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۵۰ تا ۲۵۳
۱۹- تاریخ ژاندارمری ایران، صص ۷۸ و ۷۹
۲۰- افضل التواریخ، ص ۲۹۴
۲۱- تاریخ ارتش نوین ایران، ص ۴۱
۲۲- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۱۱۸
۲۳- همان، صص ۱۸۱ تا ۱۸۴
۲۴- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، ص ۱۷۶
۲۵- تاریخ ارتش نوین ایران، ص ۴۲
۲۶- همان، ص ۶۷
۲۷- زندگانی سیاسی احمد شاه، صص ۴۰۹، ۴۱۲ و ۴۱۵

**تاریخچهٔ نظمیه (شهربانی) در ایران**

سازمان امنیه یا به تعبیری دیگر پلیس در تاریخ تمام ملل دنیا مسئول نظم، انتظام، حفظ امنیت درون شهری، جلوگیری از وقوع و یا کشف جرائم اجتماعی بوده است. تشکیلات پلیس به مفهوم امروزی اولین بار در نیمهٔ اول قرن ۱۹م در انگلیس بوجود آمد که محصول گسترش انقلاب صنعتی، رشد طبقهٔ شهرنشین و زندگی شهری بود. این دستگاه در چنین شرایطی می‌باید به اعادهٔ نظم و امنیت عمومی پرداخته و به مقابله با مجرمین و بزهکاران همت می‌گماشت.

در دوران باستان، مصر و روم دو تا از کشورهائی بودند که چنین نیروئی را به همین منظور در اختیار داشتند. در روم این گونه مأموران را در قرن یک قبل از میلاد لیکتور Lictor می‌نامیدند.(۱)

در ایران در قرون اولیهٔ هجری هدیوان محتسب وظایف شهربانی و شهرداری به مفهوم امروزی را بعهده داشت. محتسبان را در شهرهای بزرگ «عریف» یا «امین» می‌خواندند.(۲)

دیوان محتسب و کارکنانش به وضع عمومی بازار اعم از کم فروشی، گرانفروشی، بازداشتن از فروش کالاهای تقلبی، حفظ امنیت و آرامش شهر و جلوگیری از خوردن مشروبات الکلی می‌پرداختند.

در عصر غزنویان (قرن ۴ ه) محتسبان شهرهای بزرگ شخصیتی معتبر و احکام آنها تحت هر شرایطی نافذ بود. بیهقی واقعهٔ جالبی را در این مورد اشاره می‌کند و می‌نویسد : در عصر سلطان محمود بعد از آنکه سپهسالار ارتش ایران علی نوشتگین با سلطان شراب خورد، در عین مستی با ۱۰۰ نفر سپاهی به سوی خانه روان گشت. اما در بین راه بوسیلهٔ محتسب بازداشت و سپس مجازات گردید. روز دیگر وی نزد سلطان رفت و تن برهنه خود را به او نشان داد و شکایت نمود سلطان در جواب او کار محتسب را قانونی و حق دانست.(۳)

غزالی در قرن ٦ ه در کتاب کیمیای سعادت کار محتسبان را بسیار ستوده اما مشروط به آنکه اعمال مجرمان تظاهر به فسق و گناه بوده باشد والا تجسس و کنجکاوی را روا ندانسته است.

شحنه و شرطه دو مأموری بودند که در بعضی از مقاطع تاریخی با محتسب همکاری می‌کردند. مؤلف کتاب عتبة الکتاب وظایف آنها را اینگونه توصیف می‌نماید : «در آسوده داشتن رعایا و بر احوال ایشان مهربانی نمودن، ترتیب مصالح آنها فرمودن، سایه عدالت گسترانیدن ... اصناف رعایا را از توانگر و درویش نیکو داشتن ... مفسدان و جماعت عیار در کوهها و دزدان ولوریان را نفی و تعقیب نمودن».(۴)

وی وظیفهٔ عسس (پاسبان) را نیز مکرراً چنین بیان کرده است : «گماشتن آنها در محلاتی که فساد و غیث ... هم آسایش و امنیت از نماز غروب تا وقت صبح،محفوظ و مضبوط نگاه داشتن بازار

و ...» عسس جمع عاس به معنی شبگرد، نگهبان و پاسبان شب که در نقاط مختلف بنام‌های دیگری همچون نوبتی، کوتوال، گزمه و شبرو هم خوانده می‌شدند.

در مواردی نادر «رئیس شهر» حکم محتسب و شحنه را پیدا می‌کرد. به نوشتهٔ کتاب ترکستان نامه در نیشابور، هرات، مرو و طوس رئیس آنها را معمولاً از بین اعضای خاندانهای مهم محلی بر می‌گزیدند. در عهد جلایریان وظایف مأموران زیر دست رئیس شهر یا محتسب چنین توصیف گردیده است: «نوکران جلد معین می‌کنند و شب [عسس را] به محافظت بازار مشغول می‌دارند که اگر دزدان و اوباش پرسه زدند، گزمه آنها را به عسس‌گاه آورده تا بازجوئی و تحقیق از او بنمایند. اگر تهمت او ثابت شد سزایش دهند و اگر اشتباه بود اسم عسس ستانده رهایش کنند».

گاه خود محتسب (بویژه در قرن ٦ و ٧ ﻫ) «بازارها را مراقبت می‌نمود. هر زمان سوار شده به بازاریان، فروشندگان، دکانها، راهها، ترازوها و وزنه‌ها سرکشی می‌کرد تا بر تقلبات بنگرد».(۵)

شرطه هم همانگونه که ذکر گردید، از مأموران دیوان محتسب محسوب می‌گشت. ابن خلدون ریشهٔ منصب شرطه گری را مربوط به عهد عباسیان (قرن ۲ ﻫ) دانسته و مسئول آنها را «خدایگان شرطه» نامیده است. آنها بزهکاران را تحت تعقیب قرار می‌دادند و «حد» را درباره‌شان جاری می‌کردند. جایگاه خدایگان شرطه و مأموران زیر دست وی در ترکیب دولت «زیر دست خدایگان شمشیر (وزیر جنگ)» بود.(۶)

در عصر صفویه (قرن ۱۰ ﻫ) این تشکیلات، انتظامی منسجم‌تر و قدرتمندتر یافت. داروغه شهرهای بزرگ یکی از مقامات عالی رتبه انتظامی شهر محسوب می‌شد. نامبرده که حکم رئیس شهربانی یا نظمیه را داشت، زیر نظر حاکم یا بیگلربیگی شهر یا ایالت به خدمت می‌پرداخت. وی نیز چند کلانتر و نقیب (معاون کلانتر) و گاه عسس باشی را تحت امر داشت. هر کلانتر چند نگهبان شب را که غالباً سواره بودند تحت فرمان عسس باشی می‌نهاد تا از اوایل صبح به نگهبانی پرداخته و در شهر دور بزنند. آنها هنگام صبح پستهای خود را ترک می‌کردند. این مأموران مسلح انتظامی را در این عصر به نامهای دیگری همچون: دزدگیر، سلطان اللیل، حاکم شب و سوار نگهبان نیز می‌خواندند. حکومتهای بعد از صفویه از جمله افشاریه و زندیه هم میراث خوار و وارث همین تشکیلات بودند.

ولی در عصر قاجار به تبع از تأثیرات و تغییراتی که بخشهای اقتصادی، نظامی و اجتماعی ایران از اروپا پذیرفته بودند، نظمیه و نیروهای انتظامی درون شهری نیز تحولات عمیقی یافتند. در این عهد نیز داروغه، کلانتر و معاون کلانتر «پیشکار» زیر نظر حاکم شهر مسئول تأمین امنیت کوچه‌ها، خیابانها مخصوصاً بازار و مراکز ثقل اجتماعی و اقتصادی بودند. مردان مسلح بنام «میر» و «عسس» تحت امر میرشب از ساعات اولیهٔ شب که «قرق» آغاز می‌شد جلوی عبور و مرور را مگر در موارد ویژه می‌گرفتند. قرق شب با نواختن نقاره خانه بوسیلهٔ طبالان سلطنتی بر طبلهای مخصوص آغاز

می‌شد و تا سپیده‌دم فردای صبح ادامه می‌یافت. در این مدت هر فرد مظنون یا مشکوکی که جرمش ثابت می‌گردید دستگیر می‌شد تا او را به چوب و فلک ببندند. برای کنترل محلات و ایجاد آرامش و امنیت، کدخدایان محلات هم با کلانتر و داروغهٔ شهر همکاری می‌کردند. کدخدایان گاهی به همراه کلانتر در خانهٔ خود تشکیل جلسه‌ای همچون دادگاه را می‌دادند تا مجرمین و بزهکاران را در آنجا محاکمه و محکوم نمایند. البته این شیوه در بعضی از شهرهای بزرگ بیشتر رواج داشت. از جمله در کاشان کلانتر شهر ۴ کدخدا و ۲۴ فراش را بر این کار گمارده بود.

**فراش یا فراش باشی** مأمورین تحت امر کلانتران را می‌گفتند که حکم پلیس امروزی را داشتند. آنها در بعضی از شهرها گزمه، در اصفهان پاکار (پلیس روز) و در نیشابور قراول نامیده می‌شدند.

در تعدادی ازشهرها گزمه‌ها سپرگرد و چند چماق از چوب ارژن در دست می‌گرفتند که بر نوک آنها آهن نصب شده بود.(۷)

اما عبدالله مستوفی توصیف گویاتری دربارهٔ این فراشان دارد و می‌نویسد: « فراش نمایندهٔ قهر سلطنت استبدادی بود و روسائی داشتند به اسم ده باشی، پنجاه باشی، یوز باشی و نایب فراشخانه لباس آنها سرداری یقه حسنی ماهوت قرمز و شلواری از پارچه دبیت و یا ماهوت سیاه و کلاه تخم مرغی شکل که در سمت راست بالای آن کلمهٔ فراش از نقرهٔ بریده نصب کرده بودند. ده باشیها، پنجاه باشیها و یوز باشیها هم این سه کلمه را به کلاه خود داشتند. عدهٔ فراشان به ۱۰۰۰ نفر میرسید که ۲۰۰ الیٰ ۳۰۰ نفرشان با ده باشیهای خود مأمور اجرائیات و نامه رسانی حکومت تهران، وزارت دفتر استعفا، وزارت دفتر لشکر، وزارت عدلیه و سایر وزارتخانه‌ها بودند. فراش باشی که حاجب الدوله لقب داشت همه گونه فراش تحت اختیارش قرار می‌گرفت. این شخص یک زندان به اسم انبار در دسترس داشت که اگر محکومی به این انبارها تحویل داده می‌شد دیگر امیدی به بیرون آمدنش نبود و شاید هم در همان جا به اعدام بی سر و صدا محکوم می‌گشت. برای فراشها دو نوع وظیفه وجود داشت، یعنی در حقیقت دو قسم فراش بود. یکدسته که اساساً امور کوچک امارات دولتی را انجام می‌دادند. وضع این دسته کاملاً مشابه کارمندان جزء وزارتخانهای فعلی است که گروهی از آنها هم اکنون بنام فراش خوانده می‌شوند. دستهٔ دیگر هم جزو افسراد مأمور حفظ و نظم بودند و وظیفه‌شان این بود که در نقاط مختلفهٔ شهر پراکنده می‌شدند و هر کجا به مجرمی اعم از حقوقی و جزائی برخورد می‌کردند وی را دستگیر کرده با بازوهای بسته نزد فراش باشی می‌آوردند تا تنبیه شود و آن عبارت بود از فلک کردن، زنجیر کردن، کند کردن، بریدن گوشهاوزبان، میخ کوبیدن گوشها به دیوار و ... برای اعدام هم در فراشخانه از میر غضب بهره می‌بردند».(۸)

از زمان ناصرالدین‌شاه گزارشاتی باقی مانده که دلالت بر وجود قراولخانه‌های متعدد در شهرهای مختلف بزرگ از جمله تهران دارد. این قراولخانه‌های مملو از نیروهای مسلح در حاشیهٔ

دروازه‌ها، داخل خیابانها و کوچه‌های بزرگ قرار داشتند تا بتوانند کار تأمین امنیت و حفظ نظم حوزهٔ استحفاظی خود را بر عهده بگیرند. تعداد این قراولخانه‌ها در تهران ۴۰ تا، در تبریز ۲۰ تا و در مشهد به نوشتهٔ «عین الوقایع» به سال ۱۲۶۶ هـ ۳۰ تا بود.[۹] اما فکر تشکیل نظمیه (شهربانی) به طور رسمی به نوشتهٔ مخبر السلطنه از زمان سفر دوم ناصر الدین شاه به اروپا در دربار ایران شکل گرفت[۱۰] و برای تأسیس آن ابتدا کنت دومنت فرت ایتالیائی را به یاری طلبیدند. نامبرده تا زمان مظفرالدین شاه در ایران اقامت داشت. افضل‌الملک در ذکر وقایع سالهای حکومت مظفرالدین شاه نوشته است: «...وجود کنت دومنت اکنون ثمری ندارد. این اداره نظمیه را در اروپا پلیس می‌گویند. از این اداره در جمیع محلات تهران شبانه روز مقیم و منتشر هستند. رئیس آن تحت ریاست و امر حاکم تهران است. این اداره را بعضی روزنامه‌ها فراشخانه، کشیکخانه و صندوقخانه می‌نامند. اکنون رئیس نظمیه کریم آقا مختارالسلطنه (بعد از کنت دومنت فرت و انتظام السلطنه) است که به کفایت و درستی در امر نرخ بازار، گرفتن اشرار و دزدان و تنازع اهل شهر رسیدگی می‌کند و تشکیل سواره و پیاده برای نظمیه داده. برای نگهبانی از راهها و امنیت شهر هم سواره‌های ژاندارم هستند».[۱۱]

دومنت فرت نخست در ۱۶ ذی القعده ۱۲۹۵ هـ تابلوی شهربانی را به نام «ادارهٔ جلیلهٔ پلیس دارالخلافه و احتسابیه» در ابتدای خیابان الماسیه (باب همایون) نصب نمود.[۱۲] سپس دو نفر معاون پلیس به نامهای عبدالحسین خان و غلامحسین خان را انتخاب کرد تا به یاری آنها به سر و سامان دادن امور بپردازند. آنگاه یک عدهٔ ۵۰ نفری را به نام «سوار نظمیه» که به آنها «پیشخدمت» هم می‌گفتند، استخدام نمود. اندکی بعد سربازها و نفرات مسلح موجود در قراولخانه‌های شهر را در فوج نظمیه ادغام و مستحیل کردند. برای محلات ۵گانه هم دو نفر نایب و عده‌ای پلیس که به سبب اهمیت محل بین ۴ تا ۵۰ نفر تغییر می‌یافتند برگزیدند که بجای سربازها در قراولخانه‌ها تقسیم شدند. آنها در کوچه و خیابان دور می‌زدند تا مراقب حفظ نظم باشند. بطور کلی تا دو سال بعد از این تاریخ (۱۲۹۷هـ) تشکیلات پلیس تهران چنین بود:

رئیس اداره جلیلهٔ پلیس: کنت دومنت فورت

نایب کل ادارهٔ پلیس: عباسقلی خان

مستشار و صاحب منصب اول ادارهٔ پلیس: عبدالحسین خان

مستشار اداره پلیس و رئیس مجلس تحقیقات و دعاوی: زین العابدین خان

مستشار ادارهٔ جلیلهٔ پلیس محلهٔ سنگلج: میرزا سعید

رئیس محله دروازه دولت: میرزا محمد حسین

رئیس محله چاله میدان و عودلاجان: میرزا محمد حسین خان

رئیس محلهٔ بازار: میرزا سید احمد

داروغهٔ دارالخلافه : نایب حسن
نایب کل ادارهٔ احتساب و مهندس شهر دارالخلافه: میرزا علی اشرف خان سرهنگ
باقی اجزاء پلیس از صاحب منصبان و تابعین : ۳۹۴ نفر

با فعالیت ادارهٔ پلیس عبور و مرور شبانه ساعتی مشخص یافت. برای شرایط ویژه هم «اسم شب» معین می‌نمودند و آنرا روی ورقه ای کاغذ می‌نوشتند و به عنوان جواز عبور به افراد شاخص می‌دادند. بعدها «بلیط‌شب» که مقوای سفید رنگی بود جایگزین ورقهٔ اسم شب گردید. اتباع بیگانه نیز در موارد ضروری از بلیط شب استفاده می‌کردند.(۱۳)

از اقدامات مهم دیگر دومنت (دومونت) تنظیم «کتابچهٔ قانون کنت» با یک مقدمه و ۵۸ ماده بود که با امضاء ناصرالدین شاه مورد تأیید قرار گرفت. تصویب این قانون شرایط را برای ایجاد تشکیلات مشابه در شهرهای دیگر آماده کرد. هرچند کنت دومنت در این زمینه دیگر موفقیتی بدست نیاورد، زیرا چندی بعد بر اساس برنامهٔ کابینه محمد ولی خان سپهدار اعظم اعلام گشت دولتهای قبل از وی در تشکیل نظمیه و گسترش آن چندان موفق نبوده‌اند. به هر صورت آنچه راکه دومنت نظام داد مجموعه تشکیلاتش این چنین بود:

ادارهٔ نظمیه مأمور ابلاغ احکام همایونی نظمیه، رئیس و افراد دارالانشاء، دفتر محاکمات ادارهٔ نظمیه، دایرهٔ محاکمات و دعاوی، دفتر ثبت مسروقات، کدخدای محلات، رئیس چهار سوق و گشت و بازار، رئیس محلهٔ شهر و نظم و ترتیب، رئیس فوج دارالخلافه، رئیس مجلس تحقیق و استنطاق، منشی روزنامه جات، نایب اول مجلس استنطاق، محقق ادارهٔ نظمیه، رئیس تدارکات ملبوس.

بودجهٔ شهربانی نیز سالیانه ۲۴۰۰۰ تومان تعیین گردیده که در آن حقوق کدخدایان ۴۰ تومان، نفرات ۳۰ تومان (۱۵ تومان حقوق، ۱۵تومان جیره) و رئیس نظمیه ۲۰۰ تومان برآورد شده بود. اما در منبع دیگری (مجلهٔ نظمیه) این بودجه را ۴۰۰۰۰ تومان دانسته که رؤسای محلات (کدخدایان) هر یک ۵۰ تومان، نواب اول ۲۵ تومان، نواب دوم ۱۴ تومان و نفرات پلیس ماهانه ۳ تومان دریافت می‌نمودند.

درجات بالای کادر افسری نظمیه هم چند سال بعد بدین ترتیب تعیین گشت: کنت دومنت به درجهٔ امیر تومانی، معاونین وی به درجات میر پنجه، رؤسای اول به درجهٔ سرتیپ اول و روسای دوم به درجهٔ سرهنگی ارتقاء یافتند.(۱۴)

دومنت تا سال ۱۳۰۹ هـ در سمت خود در نظمیهٔ ایران باقی ماند. در این مدت با اعتراضات و مخالفتهای متعددی مواجه بود، آنچنانکه اعتمادالسلطنه در یک مورد چنین می‌نویسد: «... در این مدت چند سال که پلیس تهران بدبختانه تشکیل شده قریب ۴۰۰۰۰۰ تومان پول دولت خرج این

اداره گردیده، ولی تنظیمات بلده و شهری همان است که بود ... همان کدخدایان محلات آن وقت بهتر بودند».(۱۵)

پس از دومنت، انتظام السلطنه (سید عبدالله) رئیس شهربانی (نظمیه) تهران شد. اما وی نیز ۷ ماه بعد عزل و میرزا ابو تراب خان نوری که قبلاً معاونت دومنت را به عهده داشت، جانشین وی گردید.(۱۶)

وضع نظمیه با عزل و نصبهای مکرر تا عصر مشروطه ادامه یافت، تا اینکه به خواست مشروطه طلبان چند مادهٔ قانونی در مجلس برای بهبودی وضع نظمیه به تصویب رسید. از جمله در مواد ۲۸۶ تا ۲۸۹ در فصل ۸ قانون مصوبهٔ تاریخ ذیقعده ۱۳۲۵ ه و مواد ۱ تا ۹ قانون شهرداری ۲۰ ربیه الاول ۱۳۲۵ ه، وظایف پلیس و موضوعات مهمی از این قرار مورد توجه واقع شدند: جلوگیری از کمیابی و گرانی ارزاق (مادهٔ ۲)، جلوگیری از دروغ گوئی (مادهٔ ۵)، نظارت بر مقیاسات و اوزان (مادهٔ ۷) و....

البته این تغییر و تحولات بیشتر در تهران انجام می‌گرفت، ولی در ولایات و شهرهای بزرگ هنوز یانظام قدیم حفظ شده و تحت کنترل حاکم بود و یا نظمیه‌های تازه پا گرفتهٔ بی انضباط و مبتدی به رتق و فتق امور انتظامی درون شهری می‌پرداختند.

پس از انقلاب مشروطه بنا به خواست هیئت حاکمه ایران گروهی از افسران سوئدی زیر فرمان ژنرال وستدهل در سال ۱۳۲۷ ه (۱۹۱۱ م) به ایران آمدند تا پلیس پیاده و سواره را بار دیگر سازمان بدهند. این هیئت تا سالهای ۱۹۲۳ م (۲۳ جمادی الاول ۱۳۴۲ ه - ۱۳۰۲ ش) کادر فرماندهی پلیس را به عهده داشتند.(۱۷)

پس از وستدهل بلافاصله سرهنگ محمد قلعه بیگی (درگاهی) که مدتی هم رئیس دژبان تهران بود به ریاست شهربانی منصوب گردید.

در دوران حضور سوئدیها در نظمیه ایران، روسای کمیساریاها (کلانتریها) از بین افسران واجد شرایط که دورهٔ مدرسهٔ افسری ژاندارمری را به پایان رسانده بودند، انتخاب می‌شدند. در نظمیه یک ژنرال (امیر)، دو سرهنگ و به تعداد مورد لزوم ماژور (سرگرد)، سلطان (سروان)، نایب اول و نایب دوم، سوزافیسیه (سر پاسبان که به اصطلاح وکیل چپ گفته می‌شد) و آژان (پاسبان) مجموعه عوامل از کادر فرماندهی تا مأمور جزء را تشکیل می‌دادند. در نوشته‌های پلیس راپورت به معنی گزارش، دوسیه به معنی پرونده و بسیاری از واژه‌های دیگر فرنگی بکار گرفته شده بودند.

لباس مأموران نظمیه که در دوران دومنت یک سرداری مغزی و کلاه پوستی با نشان شیر و خورشید بود، در عصر وستدهل مجدداً تغییرات جدیدی در آنها حاصل شد. لباس رئیس کل نظمیه و سایر افسران یک شکل بود. درجات از روی یراق دست و سردوشی مشخص می‌گشت. لباس آژان پلیس شامل یک نیم تنه و شلوار سرداری می شد و درجات آنها هم روی بازوی سمت راست لباس

نصب می‌گردید. سه رج نوار نشانهٔ آژان درجهٔ یک، دو رج نشان درجهٔ ۲ و یک رج نشانهٔ آژان درجهٔ سه بود. آنها هم کلاه پوستی با آرم شیر و خورشید بر سر می‌نهادند.(۱۸)

تشکیلات نظمیه نیز دارای شعبات زیر بود:

۱ - ادارهٔ مرکزی) توسط وستدهل اداره می‌گردید و شامل این سه شعبه جدا از هم می‌شد: الف) دایرهٔ کابینه ب) شعبهٔ پلتیکی پ)دفتر محاسبات.

۲ - پلیس اونیفرمه.

۳ - پلیس تأمینات) که همان ادارهٔ آگاهی و داری هفت شعبه بود: قتل و جرح، سرقت و جیب بری، حمل اسلحه، قلب سکه، تقلب، هتک ناموس، منافیات عفت و فریب اطفال، امور مهمانخانه‌ها و کاروانسراها.

در تأمینات یعنی ادارهٔ تحقیقات جرائم شهری، بجای صاحب منصبان جزء آسپیران و بجای آژان شخصی بنام مفتش انجام وظیفه می‌کرد. همچنین در این مقطع برای اولین بار از روش انگشت نگاری Dacty loscopio استفاده شد. مأموران تأمینات نشانی داشتند که یک طرفش علامت شیر و خورشید و طرف دیگرش عبارت «پلیس تأمینات تهران» نقش بسته بود.

۴ - محبس (زندان)

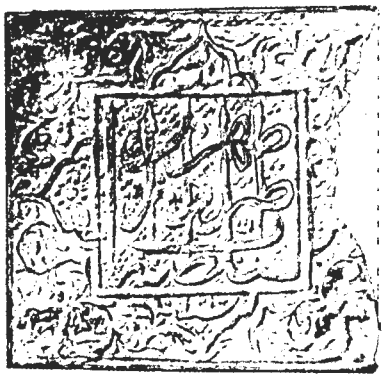
**پلیس اونیفرمه** خود دارای شعب ویژه‌ای از جمله : شعبهٔ مرکزی، پلیس سوار، پلیس محلات، دایرهٔ اجرا، دایرهٔ صحیه و مخزن پلیس می‌شد.

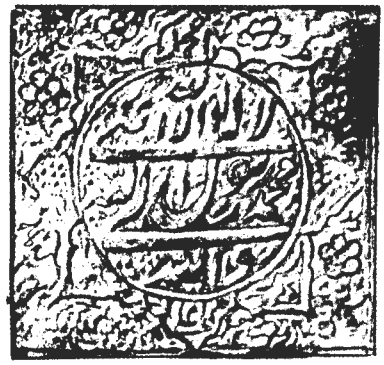
در این تاریخ شهر تهران و حومه را این بار به ۱۰ محله تقسیم کرده و هر محل را تحت مراقبت و مواظبت یک نفر کمیسر پلیس نهاده بودند تا بوسیلهٔ گشتیها و پستهائی که آژان در آنها مستقر شده بودند به انجام وظایف محوله بپردازند.(۱۹)

**منابع:**

۱- نظم و نظمیه دردورهٔ قاجار، صص ۲۱ و ۲۲
۲- تاریخ ایران، کیمبریج، جلد ۴، ص ۲۷۹
۳- تاریخ بیهقی، جلد ۱، ص ۱۸۴
۴- عتبة الکتاب، صص ۱۴۱ و ۱۴۲
۵- تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، صص ۵۵۸ تا ۵۸۶
۶- مقدمهٔ ابن خلدون، جلد ۱، ص ۴۷۹
۷- جستارهائی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، جلد ۱، صص ۳۰ تا ۳۶
۸- تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجار، جلد ۱، ص ۴۰۴
۹- عین الوقایع، ص ۵۰ - جستارهائی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، جلد ۱، ص ۳۸
۱۰- گزارش ایران (قاجار و مشروطه)، ص ۱۰۵
۱۱- افضل التواریخ، ص ۲۹۴
۱۲- نظم و نظمیه در دورهٔ قاجار، ص ۵۵
۱۳- تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، خلاصهٔ صفحات ۵۵۷ تا ۵۸۶
۱۴- برگرفته از: جزوهٔ تحقیقی موجود در کتابخانهٔ موزهٔ نظامی ارتش، تهران سعدآباد
۱۵- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۵۷۵
۱۶- نظم و نظمیه در دورهٔ قاجار، ص ۹۰
۱۷- جستارهائی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، جلد۱، ص ۵۱
۱۸- نظم و نظمیه در دورهٔ قاجار، صص ۱۹۲، ۱۹۳ و ۲۶۹
۱۹- همان، صص ۱۹۴، ۱۹۶ و ۱۹۷

تعدادی از نشان‌ها و مدالهای عصر قاجاریه که در مناسبتهای مختلف به صاحب منصبان لشکری و کشوری اهداء می‌گردید





نشان یا سکه ۱۰۰۰ تومانی آقا محمد خان ـ ضرب دارالسلطنه تهران به خط ثلث ـ ۱۲۱۰ هـ.ق ـ ترنج بالا «لملک لله»





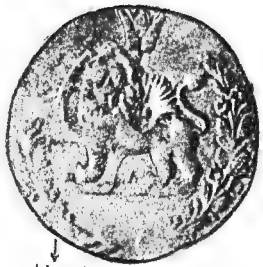
پشت و روی «نشان ظفر» مربوط به عهد فتحعلی‌شاه ـ سال ۱۲۴۳ هـ. قمری در تبریز به شکسرانه پیروزیهای اولیه در جنگ ایران و روس ضرب گردید. اما با وجود شکست بعدی و عقد قرارداد ترکمن چای، باز در بین رجال از جمله نظامیان توزیع شد.
وزن ۳۵۳/۵ گرم، جنس از طلای عیار ۰۱۸



اولین نشان شیر و خورشید ایران، مکلل به الماس در عصر فتحعلی شاه ـ به نوشته ملکم این مدال به صاحب منصبان نظامی به خاطر رشادت و لیاقت در جنگهای ایران و روس اهدا می‌شد.



پشت و روی اولین نشان طلای محمد شاه قاجار -
در دایره وسط پشت سکه با خط ثلث نوشته شده:
انا حجة الله و خاصه



«نشان جلادت» ناصرالدین شاه
در دایره خارج پشت سکه آمده:
هر شیر که دشمن شه داعیان گرفت
از آفتاب همت ما این نشان گرفت



نشان جلادت نقره‌ای که در سال ۱۲۶۳ ضرب گردیده -
روی سکه بالای تصویر شیر جمله شاهنشاه
محمد شاه حک شده است





نشان شیر و خورشید نقره -
ناصرالدین شاه



نشان شیر و خورشید
شش‌پر الماس نمای
عصر ناصرالدین شاه



مدال طلای ناصری ـ روی مدال نقش شیر و خورشید با حاشیه برگ زیتون که با روبان در زیر گره خورده است



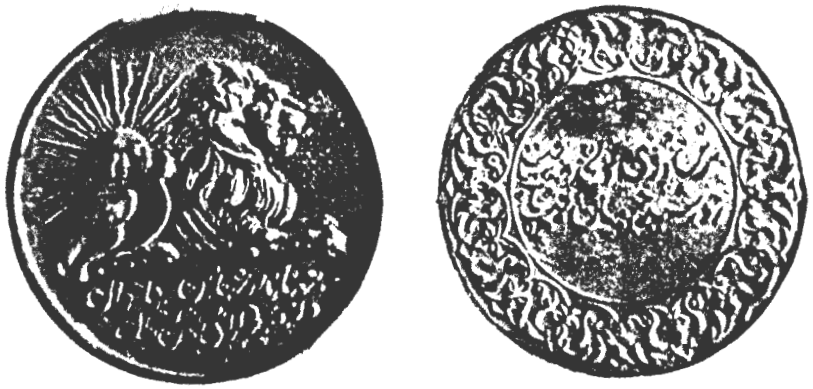
نشان یادگاری بازدید از اسلحه خانه ـ داخل دایره دور عکس این عبارت آمده: به مناسبت تشریف فرمائی شاهنشاه ایران در قورخانه مبارکه به جهت افتخار اداره ضرب شد



نشان رشادت و غیرت ـ عصر ناصرالدین شاه ـ جنس نقره



نشان ناصری ـ مخصوص مدرسه نظام ناصری ـ روی نشان وسط رقم ۱۳۰۷ و در خارج و در داخل دایره عبارت: امتیاز کامرانی، فضیلت، غیرت، شاه پرستی و وطن دوستی با خط ثلث حک گردیده است



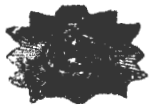
پشت و روی مدال نظامی عباس میرزا فرمانده کل قوای ایران در جبهه‌های جنگ ایران و روس ـ این مدال که از طلا و نقره ضرب شده در هدیه کردن ان وسواس خاصی نشان داد ند و بیشتر به فرماندهان بزرگ و نظامیانی که ابراز لیاقت زیادی در میدان‌جنگ از خود نشان داده بودند عطا گردید.



ـ نشان نقره نظامی عصر ناصرالدین شاه

نشان نقره توپخانه ارتش ایران ـ پشت نشان بدور شیر و خورشید دو لوله توپ، پرچم، شمشیر، تبرزین، شیپور و سرنیزه آرایش یافته‌اند



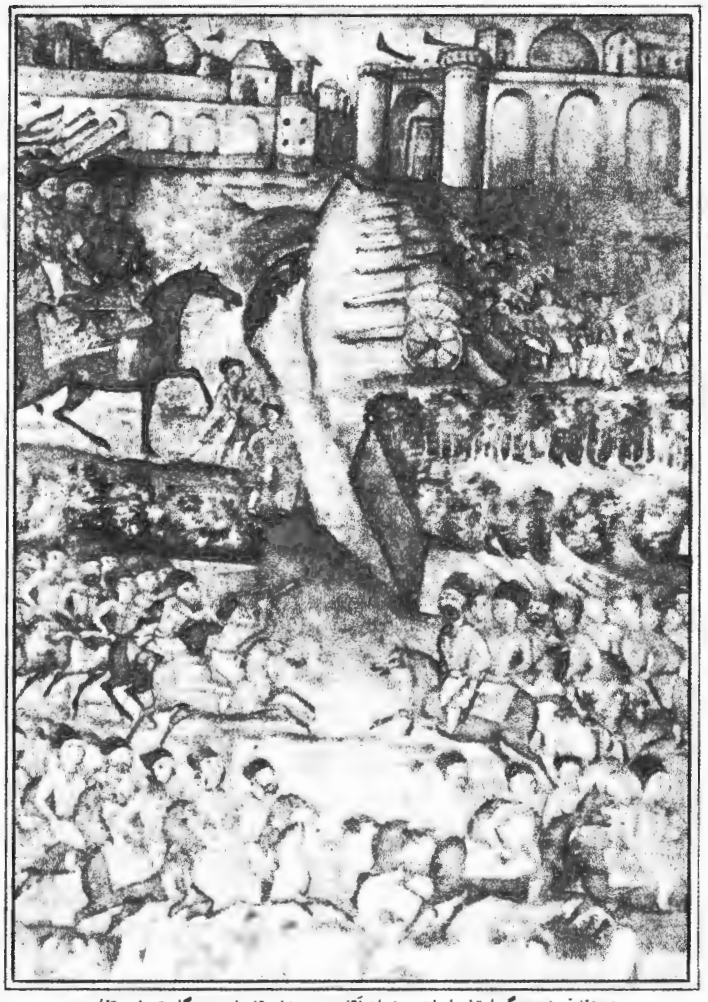




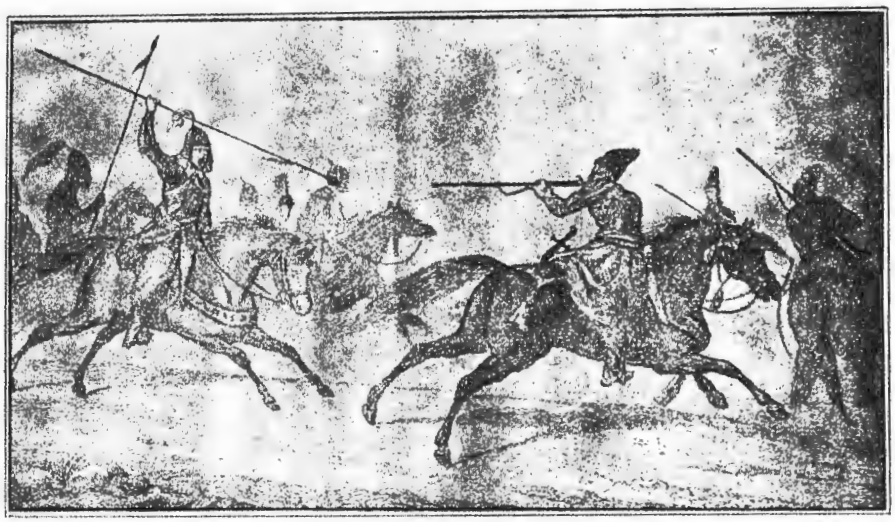


تعدادی از مدالهای روی کلاه نظامیان عصر ناصر الدین شاه (موزه نظامی تهران)

تصاویر مدالها و نشانه‌های این صفحات از «بررسیهای تاریخی ـ ۶ اسفند ۱۳۵۰»



صحنه نبرد وجنگ ارتش ایران در زمان آقا محمد خان قاجار به هنگام تسخیر تفلیس
(برگرفته از نسخه خطی تاریخ محمدی)



نبرد و حرکت «قیقاچ» سواره نظام ایرانی در اوایل دوره قاجار (دوبو)



لشکرگاه نظامی فتحعلی شاه در سلطانیه (دوبو)



درفش و درفش دار عصر عباس میرزا
در تبریز (راهنمای رژه)

تندیس یک نظامی تحت امر
عباس میرزا (موزه نظامی تهران)



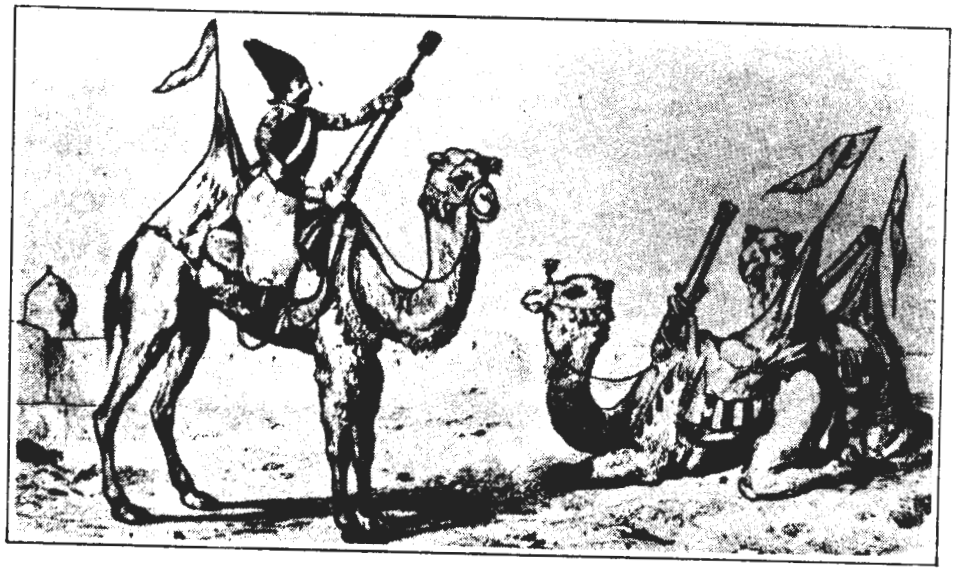
موزیکانچیان دسته زنبورکچی ارتش ایران در عصر محمد شاه قاجار
(کلمباری افسر انگلیسی در خدمت ارتش محمد شاه)



مراسم سان دیدن شاهزاده قهرمان میرزا در دست دلیجان از قشون ایران (کلمباری)



دنباله توپخانه ایران (نقاشی کلمباری)



زنبورکچیان سپاه ایران در عصر محمد شاه (کلمباری)



نمونه‌ای از افراد قزاق و وسیله ترابری آنها در بدو تشکیل تیپ قزاق



شمائی از یک افسر ایرانی تحت امر عباس میرزا در دوران جنگهای ایران و روس



لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی برایشان طراحی کرده بودند. نیم تنه خرمائی، شلوار متقال آبی، کلاه سیاه از پوست گوسفند، پری بنام «تل» که روی کلاه نصب‌می‌شد و یک ردیف دکمه فلزی سفید (دوبو)



افسر ژاندارم اواخر عصر قاجار
(راهنمای رژه)



تصویری از دانشجویان دانشکده نظام تهران (کرزن)



تهران ـ سردر فشنگ ساز خانه مبارکه



عده‌ای از قزاق ایرانی و روس که در میان آن کلنل فیلیپف و کلنل میش تیچ هم هستند



نمونه‌ای از سواره نظام ایلی کرد در اواخر دوره قاجار



دسته‌ای از قزاقها به همراه لیاخوف و محمد حسن میرزا پسر محمد علیشاه (تاریخ مشروطه ایران)



بریگاد قزاق در سال ۱۹۰۳ م (۱۳۲۱ هـ. ق) ـ عده‌ای از افسران ایرانی و روسی به همراه کلنل چرنازوبف فرمانده بریگاد قزاق



پیرم خان و افسران ژاندارم پلیس ـ این گروه برای حفظ امنیت داخل و خارج شهر تهران در زمان مشروطه تشکیل شده بودند. (تاریخ ژاندارمری ایران)



صاحب منصبان و افسران عالی رتبه اتریشی در خدمت ارتش ایران



چهار تن از سربازان گارد مسلح نایب السلطنه کامران میرزا
پسر ناصرالدین شاه که تعلیم دیده مربیان و افسران آلمانی بودند



آخرین بقایای گروه زنبورکچی ارتش ایران در عصر قاجار (تاریخ اجتماعی تهران)



پیاده نظام ایالتی ظل السلطان در اصفهان و شیراز (کرزن)



رسد علامتچی (مخابرات) قشون فارس در اواخر دوره قاجار - پیام رسانی بوسیله آئینه انجـــام. می‌گرفت (بررسی های تاریخی، ۶۷ ه۲۵۳۵)



سرباز آذربایجانی در زمان جنگهای ایران و روس



سواره نظام ایـــالتی ظل‌السلطان در اصفهان و شیراز (کـــرزن)



نیروهای مسلح مشروطه طلب تبریز تحت فرماندهی باقرخان به همراه انواع تفنگها و فشنگها (کسروی)



توپخانه مجاهدین مشروطه طلب و فوج ژاندارمری اندکی قبل از حرکت برای مقابله با سالارالدوله (فتح تهران)



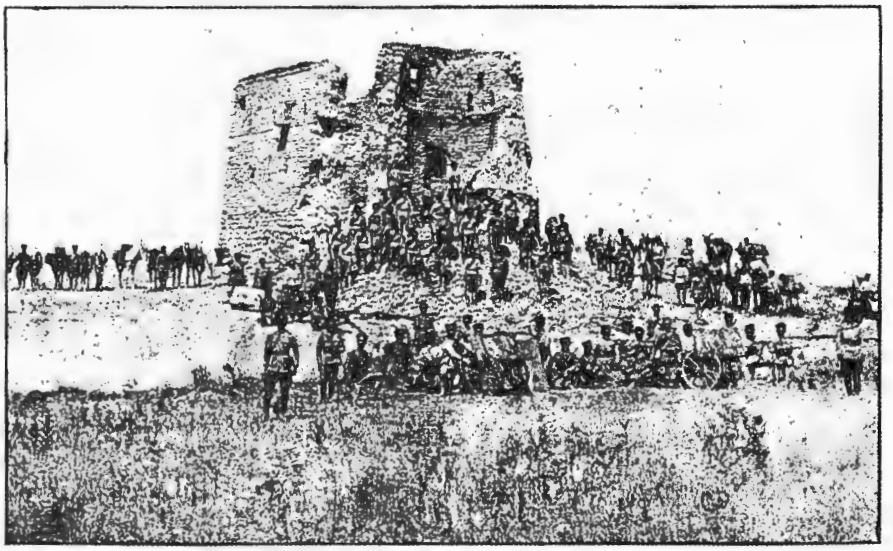
نمونه قشون ایلاتی عصر قاجار تحت امر سرهنگ سوار احمد خان جلایی یار احمدی



تهران میدان مشق ـ تعدادی از ارتشیان که در لباس فرم هستند
(تاریخ اجتماعی تهران)



نمای مجلس بمباران شده توسط نیروهای نظامی قزاق تحت امر لیاخوف ـ
آثار شلیک توپها بر روی دیوارها مشخص است



سرکوبی خانهای مسلح و متعارض در اواخر دوره قاجار بوسیله فوج تل ارژنی و گروهان دوم ـ سلاح عمده این قشون همان‌گونه که مشهود است بمب انداز آتشبار، مسلسلهای سنگین و انواع تفنگها می‌باشد. (بررسیهای تاریخی، ۶۷ ـ ۲۵۳۵)



سرکردگان قشون ایالتی کرمان در سالهای ۱۳۱۳ هـ.ق به همراه عبدالحسین میرزا فرمانفرما. به نوع لباسهای فرم و مدالها توجه شود



اواخر دوره قاجار ـ بهداری بخشی از قشون ایالتی فارس در مرکز اردوگاه در قلعه یاباکیان معروف به حاجی خلیلی. این قلعه در زمان فتحعلی شاه ساخته شده بود (بررسیهای تاریخ، ۶۷،سال ۱۱)



نمونه فرم و مدالهای افسران قزاق ایرانی ـ امان الله‌میرزا ضیاءالدوله پسر فتحعلی شاه، وی پس‌از اتمام تحصیل در رشته پیاده نظـــام دارالفنون در بریگاد قزاق به درجه افسری رسید



تصویر یک قزاق ـ به استناد متون تاریخی، تصاویر تاریخ مشروطه و عین لباس موجود در مـــوزه سابق مردم شناسی تهران



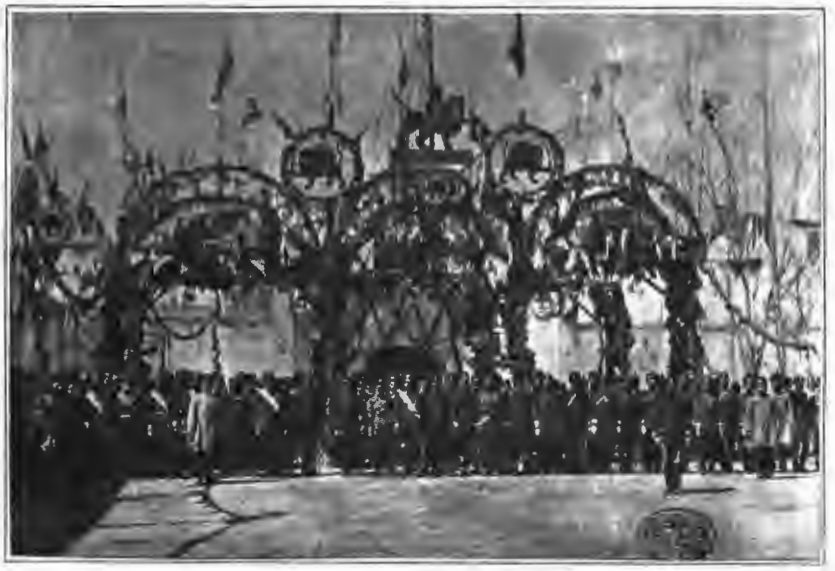
نمونه فرم و مدالهای نظامی یک ارشد ایالتی (آذربایجان).عبدالحسین میرزا فرمانفرما که پس از صاحب ابواب جمعی (قشون نظامی) شدن در سال ۱۳۰۹ هـ با لقب سالار لشکر فرمانده قشون آذربایجان شد.



نیروهای مسلح پلیس جنوب در ایران همزمان با جنگ جهانی اول ـ
افسر و فرمانده انگلیسی آنها هم در تصویر مشاهده می‌شود



سمنان تصویری بر دروازه شهر (۱۳۰۲ هـ.ق) ـ بر روی کاشیهای الوان، نقش یک سرباز به
حالت خبردار، توپ جنگی، شیپور و نمونه‌ای از لباس، فرم و مدالهای نظامی عصر قاجار



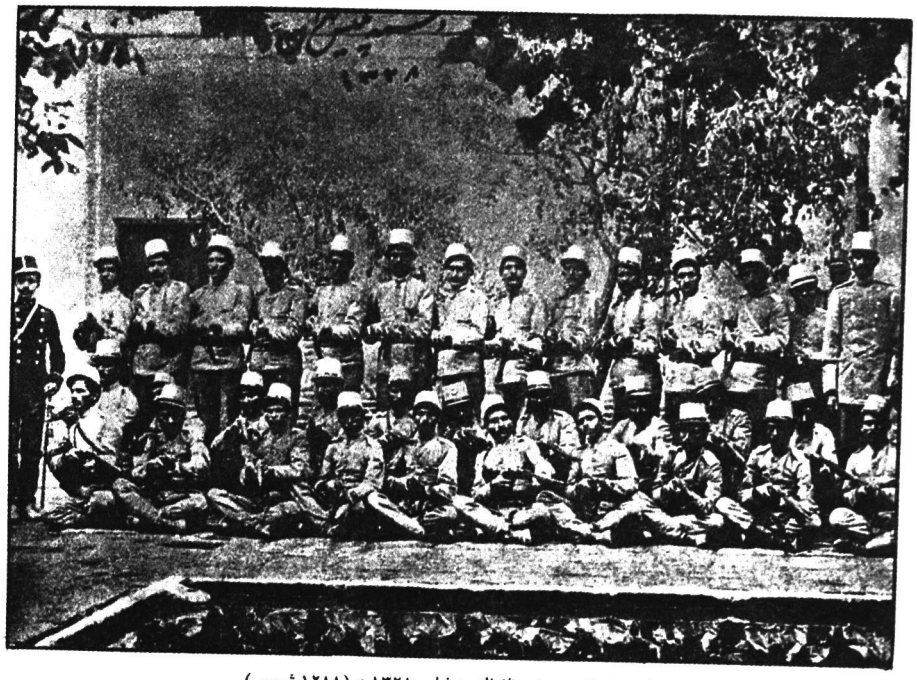
سردر قورخانه یا اسلحه خانه واقع در خیابان سنگلج تهران (خیام جنوبی)



داخل قـــورخانه تهران ـ گلوله‌های توپ در حاشیه دیـوار چـیده شـده است. (تـاریخ اجـتماعی تـهران)



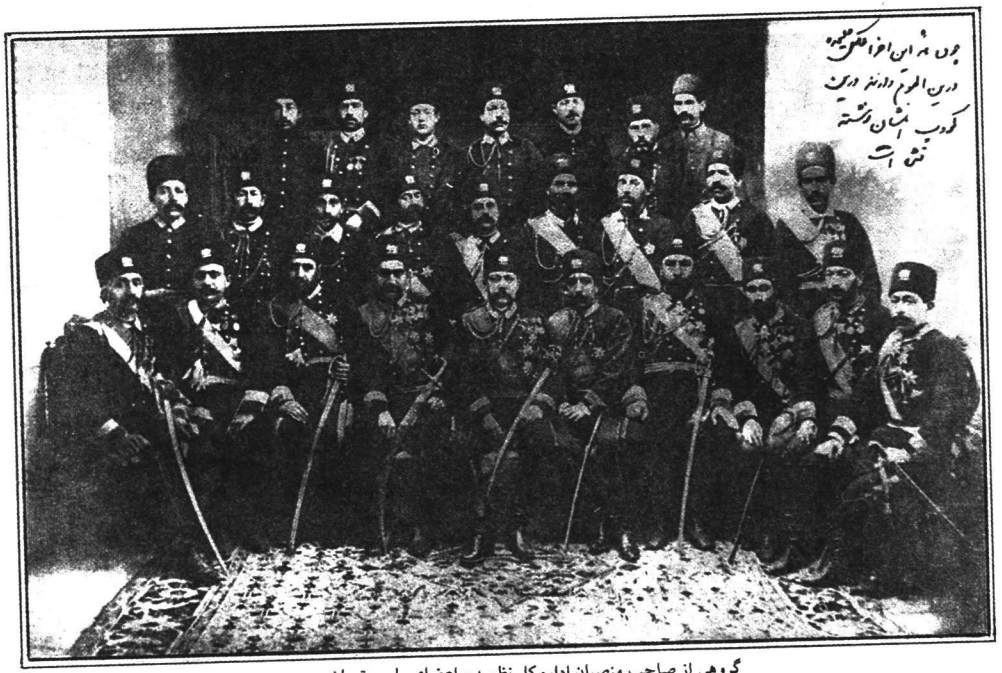
نفرات مسلح «راهدار» یا یگانهای حفظ امنیت جاده‌ها در اواخر دوره قاجار



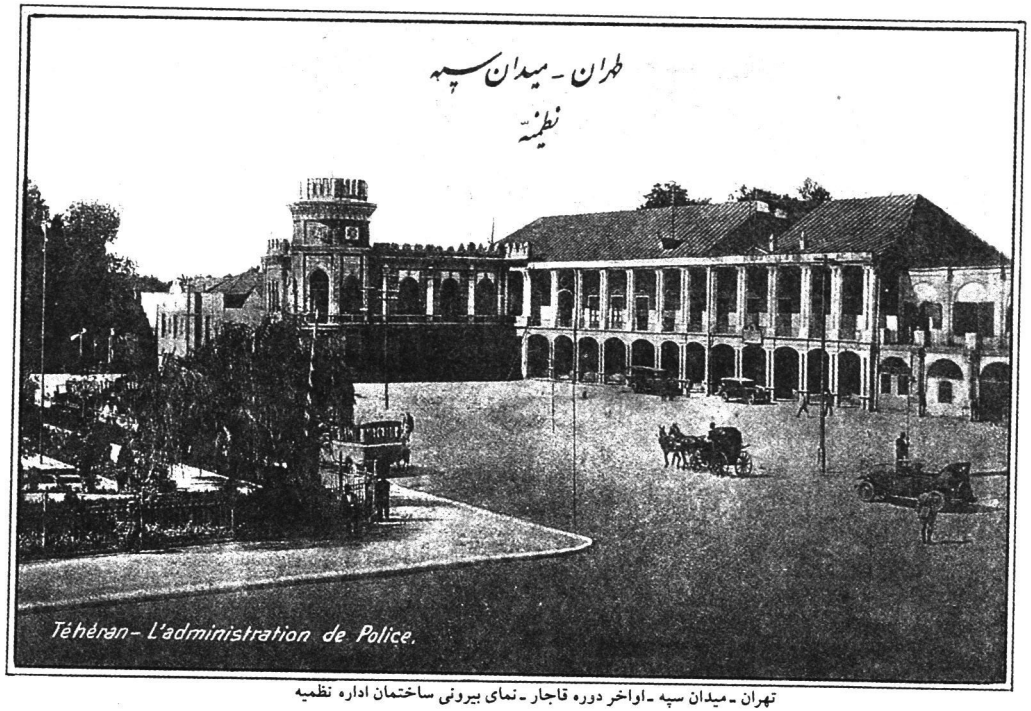
پلیس تهران در عهد مظفرالدین شاه ـ ۱۳۲۸ هـ (۱۲۸۸ شمسی)



نظمیه (شهربانی) بخش ۲ که کمیساریای ناحیه نمره ۲ خوانده می‌شد. فرمانده (کلانتر) در وسط و صاحب‌منصبان و آژانها در اطراف او قرار گرفته‌اند. مقر این گروه که متعلق به اواخر دوره قاجار است، در میدان بهارستان بود.



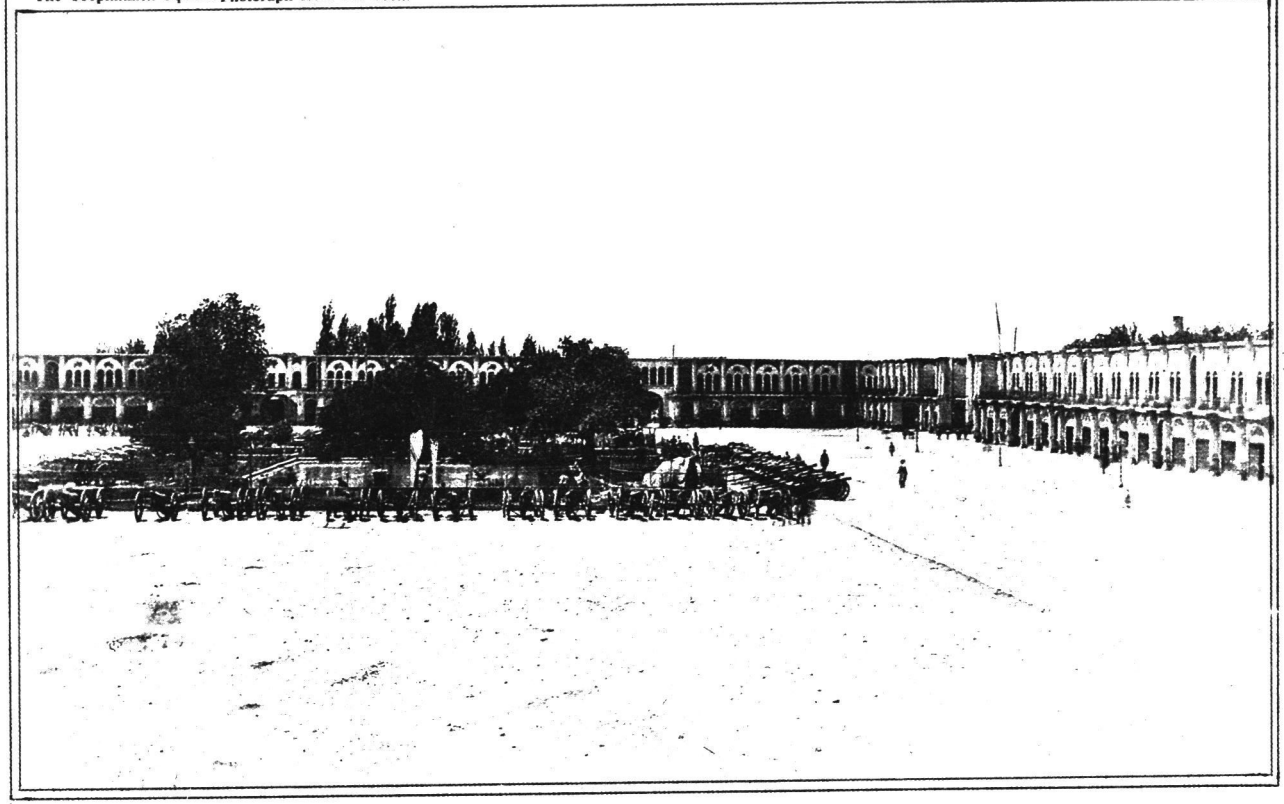
گروهی از صاحب منصبان اداره کل نظمیه و اعضای پلیس تهران




تهران ـ میدان سپه ـ اواخر دوره قاجار ـ نمای بیرونی ساختمان اداره نظمیه

تهران ـ اواخر دوره قاجار ـ میدان توپخانه

The Toopkhaneh Square. Photoraph from the book: *Reisbilder Aus Persien.*





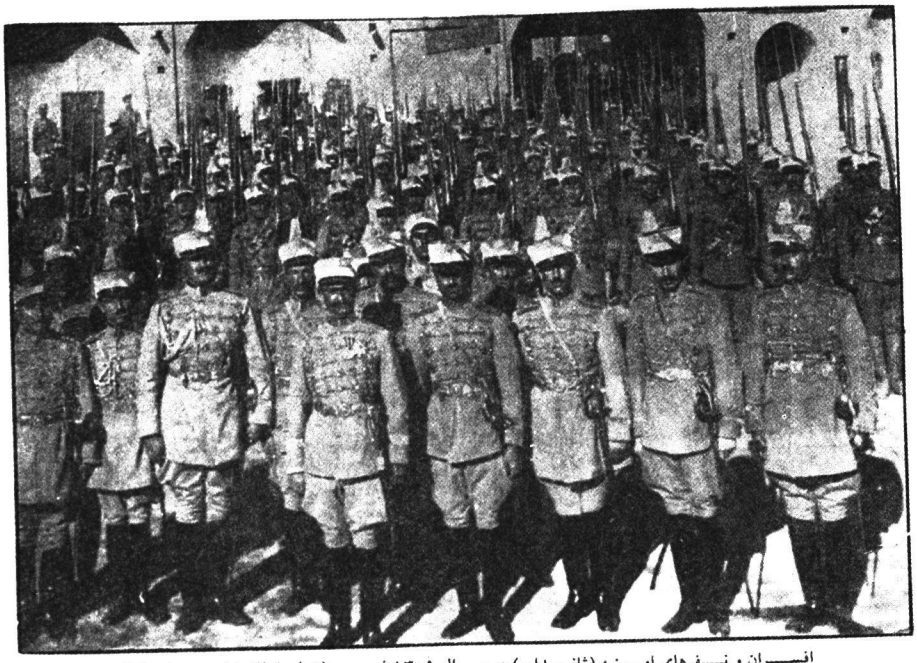
رضا خان میر پنج در کسوت فرماندهی دیویزیون قزاق



میدان مشق و سربازان در حال فراگرفتن فنون نظامی
به ریاست رضا خان میرپنج که در جلو ایستاده است



قسمتی از میدان مشق یا عمارت وزارت جنگ (تاریخ اجتماعی تهران)



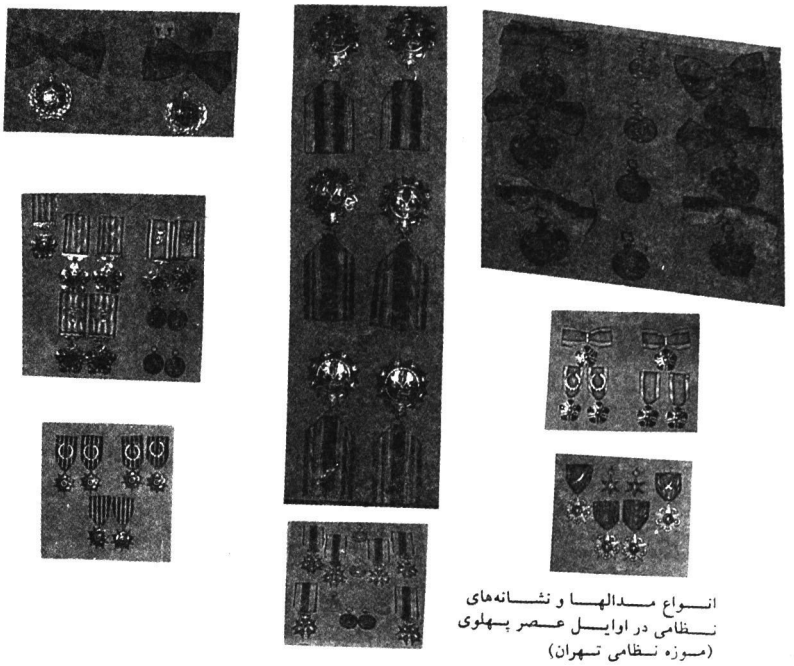
افسران و نفرهای امنیه (ژاندارم) در سال ۱۳۰۵ شمسی (تاریخ ژاندارمری ایران)



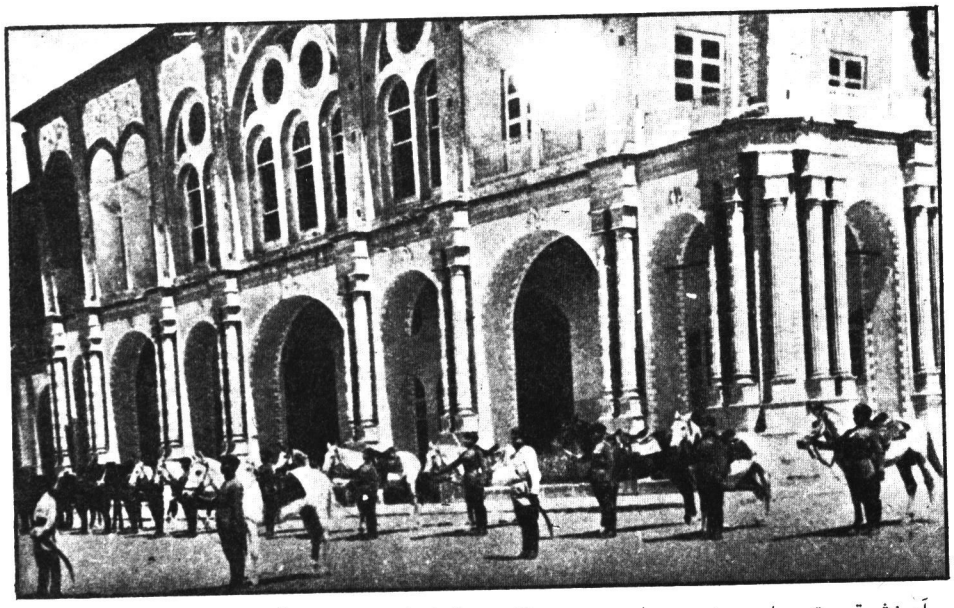
فرماندهان لشکرهای پنجگانه در سال ۱۳۰۰ شمسی ـ رضاخان (سردار سپه و فرمانده کل قوا) در وسط، در سمت راست امیر لشکر محمد حسین آیروم، خزائی و محمود خان ایروم. در سمت راست سرتیپ مرتضی‌خان یزدان پناه، امیر اقتدار و عبدالله خان امیر طهماسبی



رضا پهلوی سردار سپه در زمان بازدید از فوج پهلوی



انواع مدالها و نشانه‌های نظامی در اوایل عصر پهلوی
(موزه نظامی تهران)



آموزش قسمت سوار در مدرسه صاحب منصبی (که بعدها دانشکده افسری نام گرفت) در سال ۱۳۰۵ شمسی



تیم آتشبار کوهستانی فوج اخگر در اردوگاه نظامی کوه ساری شهر قم «ساوجبلاغ»، ۱۳۰۸ شمسی



آموزش یگانهای نیروی زمینی «عبور از مانع» در سربازخانه باغشاه

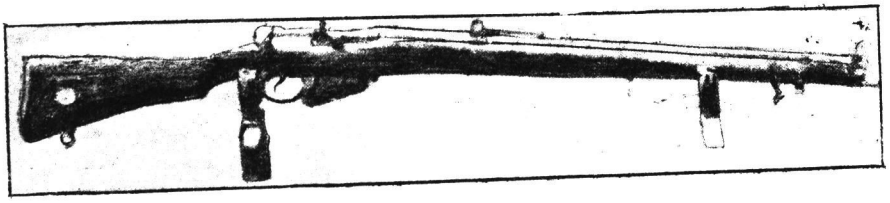


مراسم رژه در میدان مشق در آخرین سالهای حکومت قاجار ـ احمد شاه با لباس نظامی و رضاخان سردار سپه که در عکس دیده می‌شود در اوج خیزش به سوی قدرت بود

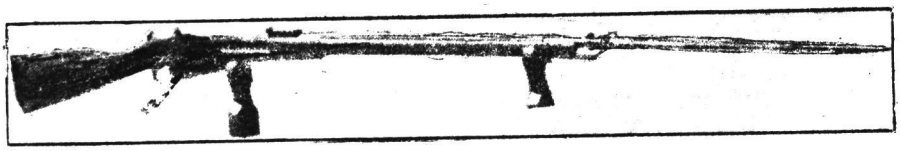


از بالا: ۱ ـ طپانچه سرپر، سیستم چخماق، ساخت فرانسه، ۱۲۵۹
۲ ـ طپانچه چهار لول، سیستم سنگ چخماق، ساخت انگلیس، قرن ۱۲ ۳ ـ طپانچه دولول سرپر، سیستم سنگ چخماق، ساخت انگلیس، قرن ۱۲ ۴ ـ طپانچه خفیف، سیستم چاشنی، ساخت فرانسه، ۱۲۸۰ـ همه این طپانچه‌ها از طرف فرمانروایان اروپایی به شاهان قاجار اهدا شده بود. از روی تعدادی از آنها صنعتگران ایرانی کپیه و نمونه برداری می‌کردند.

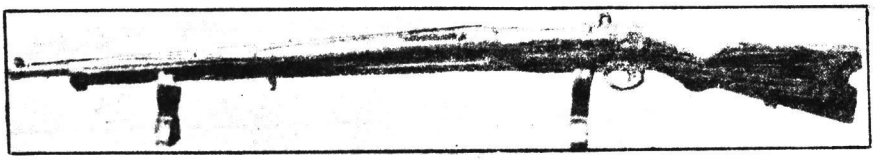
## تسلیحات و ابزارهای جنگی ارتش ایران از کودتای ۱۲۹۹ شمسی تا پایان حکومت رضاشاه*



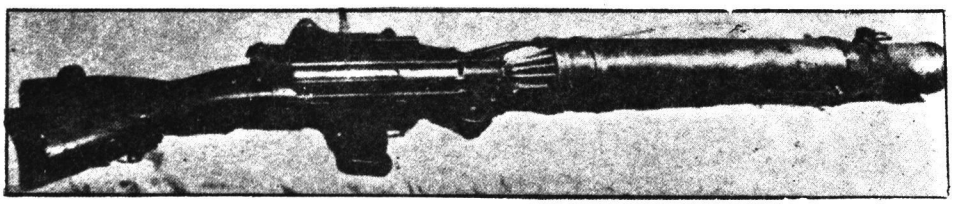
تفنگ ۱۰ تیر انگلیسی (۱۲۹۹ ش)



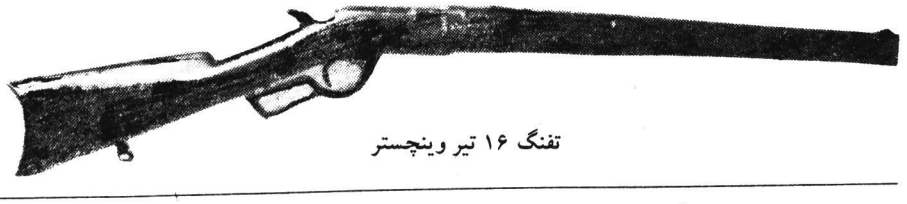
تفنگ پنج تیر روسی با سرنیزه ـ کالیبر ۷/۵ (۱۲۹۹ ش)



مسلسل سیستم لوئیس نمونه ۱۹۱۶ م (۱۲۹۵ ش)
که در سال ۱۲۹۹ ش در ارتش ایران بکار گرفته شد



تفنگ پنج تیر ماوزر ساخت آلمان، مدل ۹۸، کالیبر ۷/۹، (۱۲۹۹ ش)



تفنگ ۱۶ تیر وینچستر

---

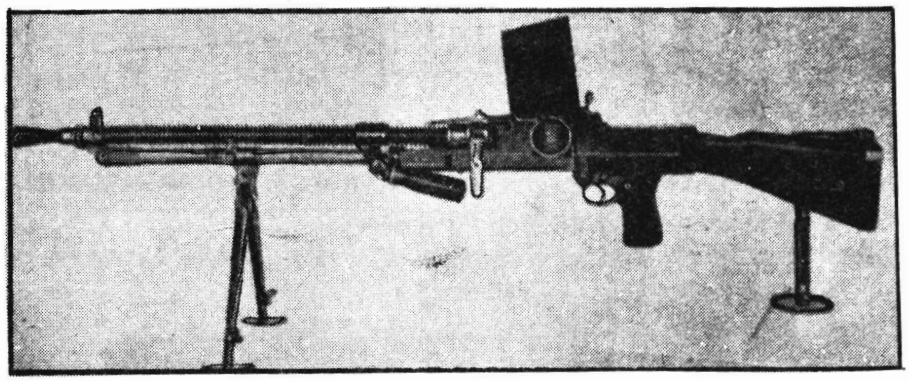
* ـ تصاویر این صفحات تا آخر از این منابع تهیه گردیده است: موزه نظامی تهران ـ تاریخ ارتش نوین ایران ـ نشریه شماره یک شاهنشاهی پهلوی و تصاویر هواپیماها از چند کارت ویژه قدیمی نیروی هوائی ارتش ایران



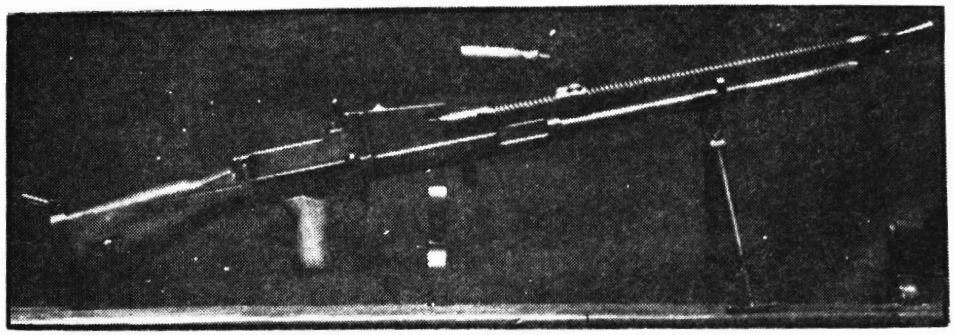
تفنگ ورندل کوتاه ـ ساخت آلمان



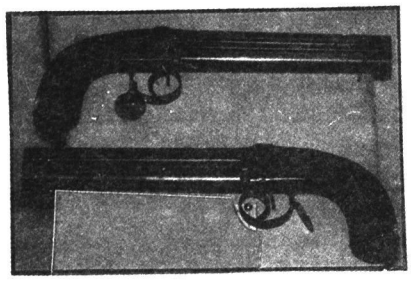
تفنگ ورندل انگلیسی



مسلسل سبک نمونه ۱۳۰۹ ش ـ کالیبر ۷/۹



نمونه دیگر مسلسل سبک نمونه ۱۳۰۹ ش



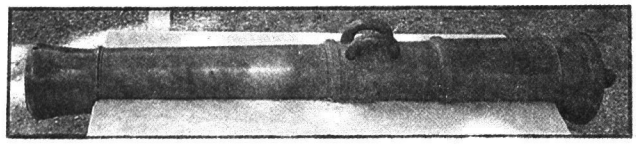
طپانچه‌های دولول ساخت ایران بوسیله استپان ارمنی ـ کپیه‌شده از روی نمونه انگلیسی. سال ساخت ۱۲۶۰ هـ.ق



طپانچه سرپر ساخت ایران با سیستم چاشنی



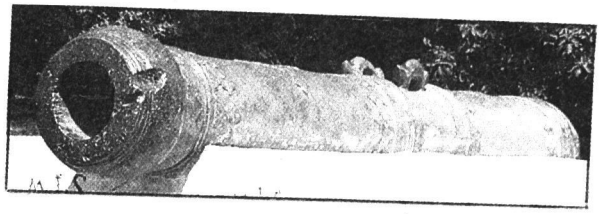
شمشیر فولادی، کلاه‌خود، زره، ساعد بند فتحعلی شاه به همراه سپر از پوست کرگدن، چهار آینه و سرنیزه فولادی عصر قاجار (موزه نظامی ارتش)

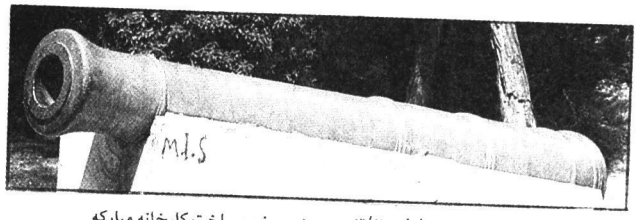


توپ برنجی که بر روی آن چنین حک شده: اهدایی امپراطور روسیه نیکلا به نایب السلطنه عباس میرزا برای صلح و دوستی. تاریخ ساخت ۱۲۴۳ هـ. ق ، این توپ بعد از عهدنامه ترکمن‌چای در روستای ترکمن‌چای در اختیار ایرانیها قرار گرفت (موزه نظامی تهران)

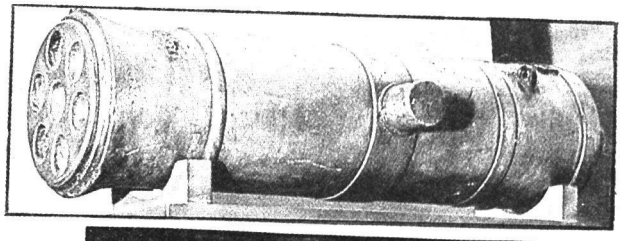


لوله توپ برنجی ـ ساخت دارالسلطنه آذربایجان از نوع مشابه‌بلژیکی که در زمان ولیعهدی مظفرالدین‌شاه به سال ۱۲۹۲ آماده گردید. اندازه حدود یک متر، بوسیله دو محور در پهلو بر روی دو چرخ سوار می‌شد (موزه نظامی تهران)

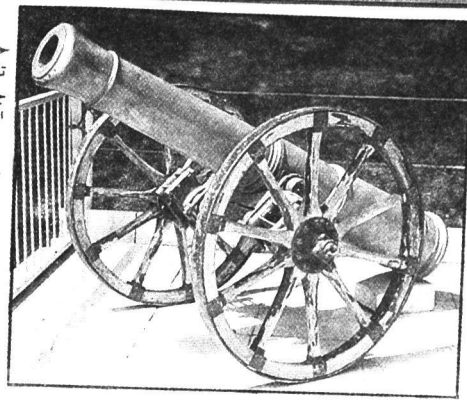




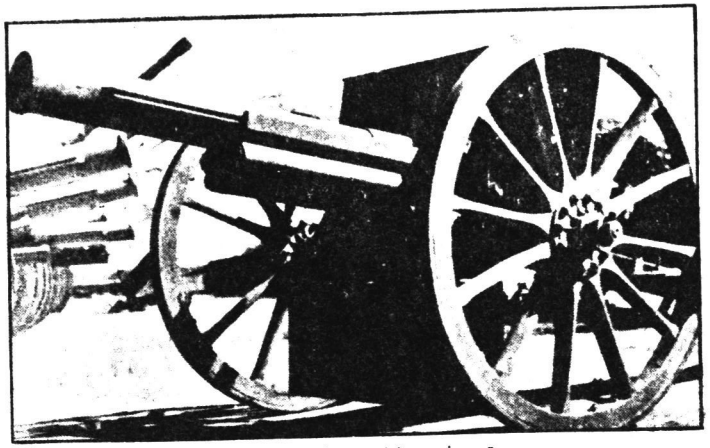
توپ قلعه کوب ـ طول ۳/۲۰ متر، جنس برنج ، ساخت کارخانه مبارکه «دارالخلافه تهران خاصه ابواب جمعی» عمل استاد محمد نیریزی، روی توپ جمله نصر من الله و فتح قریب حک گردیده است
(موزه نظامی تهران)



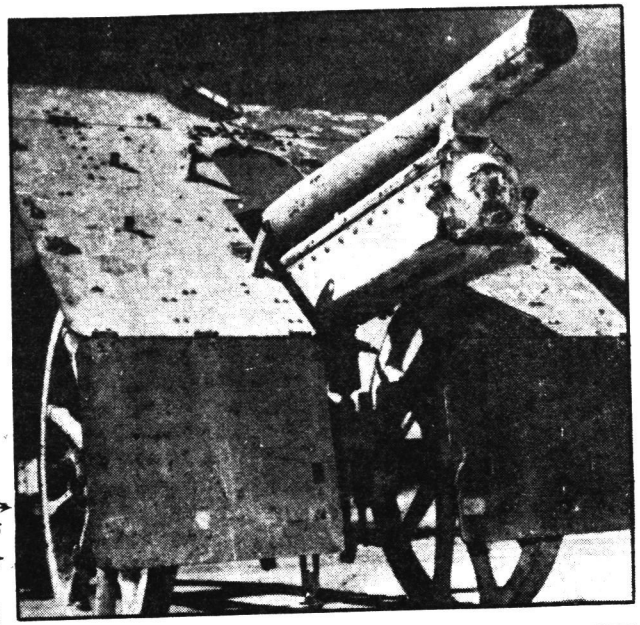
توپ سرپر ساخت جبه خانه مبارکه ایران . جنس برنج، طول ۱/۵ متر، وزن نیم تن، مثل بقیه توپهای ان عصر از وسط بوسیلـه دو شافت (محور) بر دو چرخ سوار و بوسیله چهار یا کشیده‌می‌شد. سال ساخت ۱۲۳۶ هـ (۱۱۹۹ ش، ۱۸۲۱م) برای آماده کردن جهت آتش نخست باروت می‌ریختند و پس از سمبه زدن گلوله می گذاشتند
(موزه نظامی تهران)



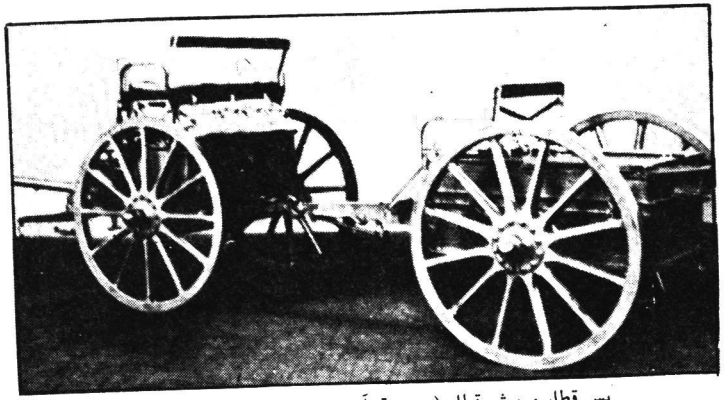
→
توپ برنجی ساخت جبه خانه مبارکه دار الخلافه تهران درزمان محمد شاه قاجار ( ۱۲۶۰هـ) وزن گلوله ۸۸۰ گرم، وزن باروت برای هر شلیک و آتش حدود ۳۰۰ گرم
(موزه نظامی تهران)



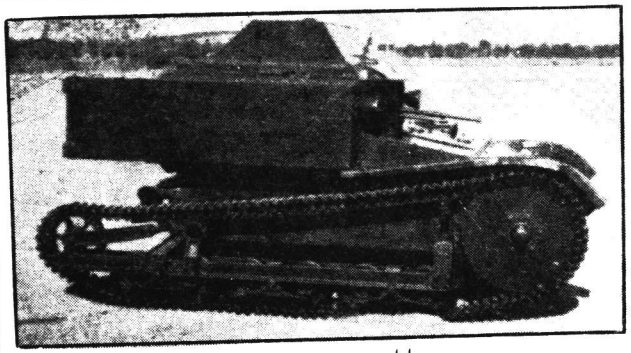
توپ شنیدر فرانسوی (۱۲۹۹ ش)



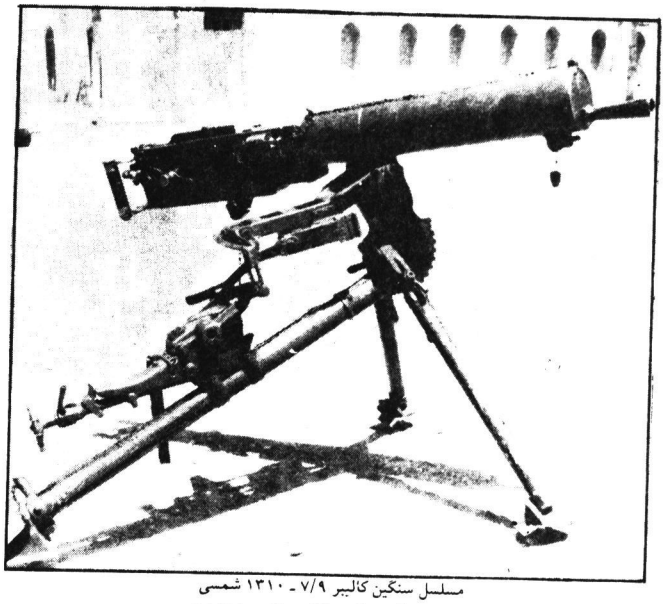
توپ ۷۵ کوهستانی بوفورس ـ هم اکنون ۴ نمونه از آن جلوی در درب پادگان گرگان به نمایش گذاشته شده‌اند



پس قطار و پیش قطار (صندوق آهنی) توپ ۱۰۵ اشکودا

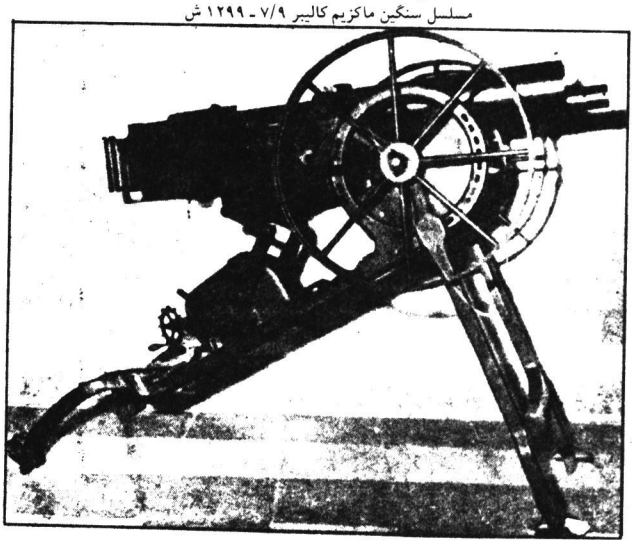


ارابه روسی



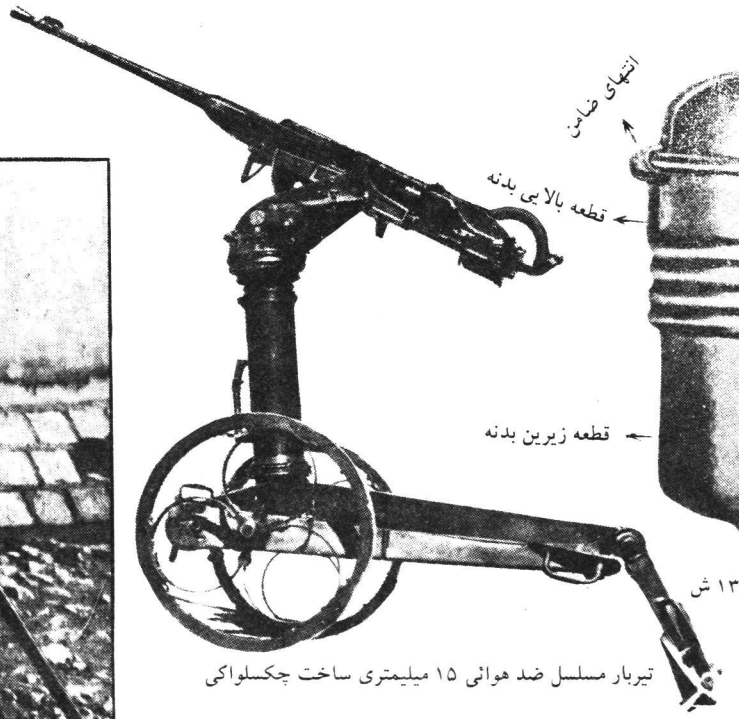
مسلسل سنگین کالیبر ۷/۹ ـ ۱۳۱۰ شمسی

مسلسل سنگین ماکزیم کالیبر ۷/۹ ـ ۱۲۹۹ ش



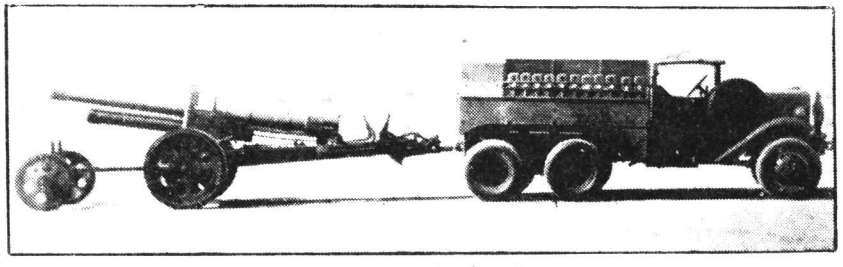


خمپاره انداز ۸۱ میلیمتری (برانت فرانسوی)

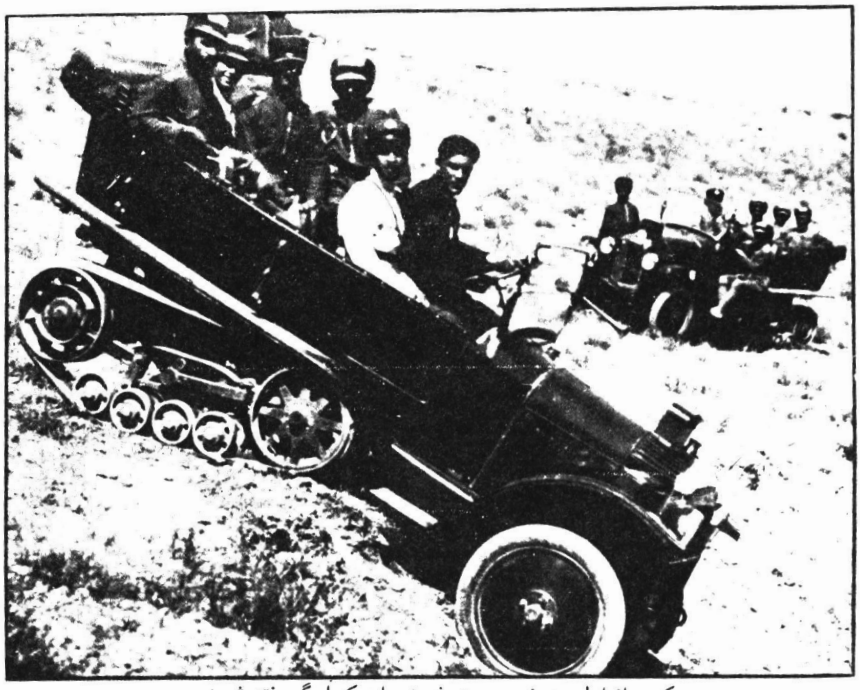



بمب تعرضی نمونه ۱۳۱۱ ش

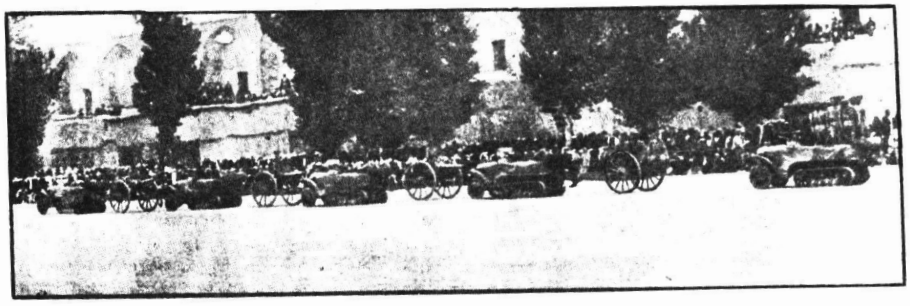
تیربار مسلسل ضد هوائی ۱۵ میلیمتری ساخت چکسلواکی



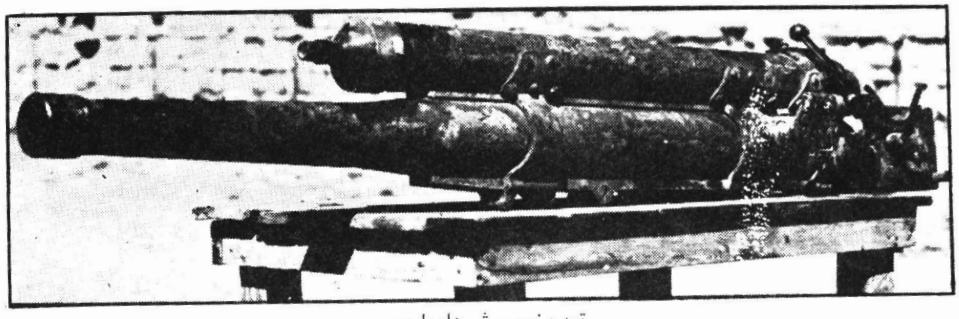
توپ ۱۰۵ بلند بفورس (سوئد)



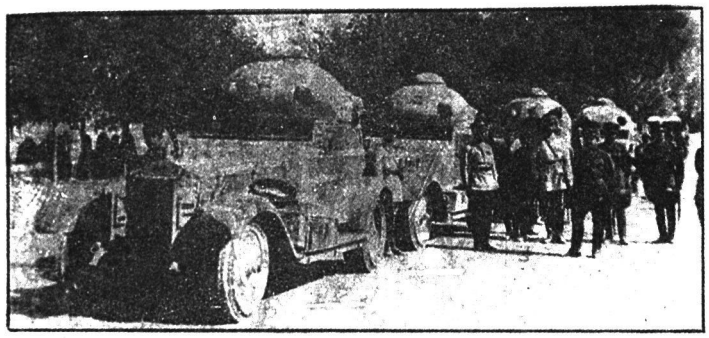
یکی از اولین خودروی شنی‌دار بکار گرفته شده
در نیروی زمینی ارتش ایران به سال ۱۳۰۴ ش



اتومبیلهای شنی‌دار حامل توپهای صحرائی که در سال ۱۳۰۵ ش وارد ارتش ایران شد



توپ زره پوش هایمارمن



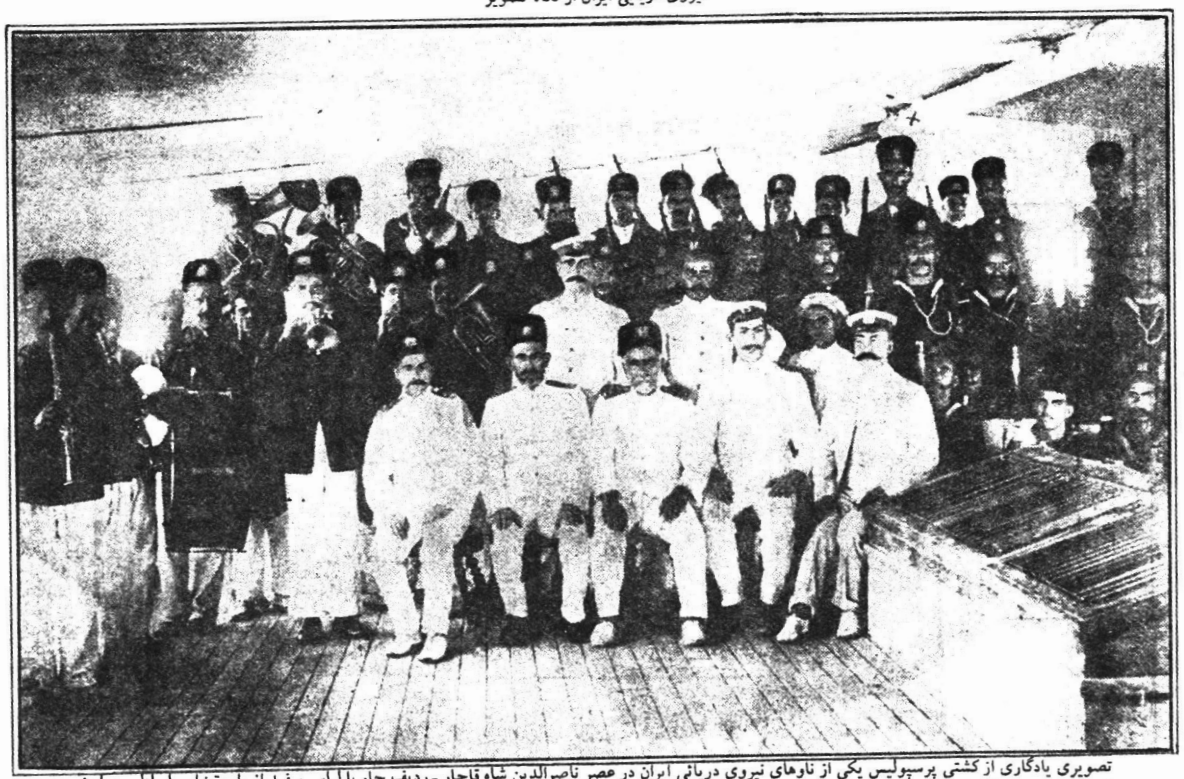
زره پوش رولزرویس



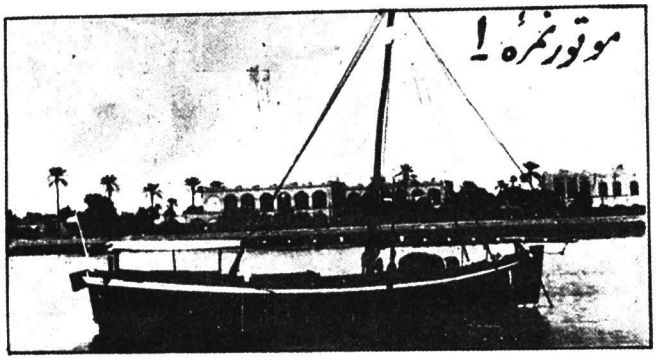
یکی از اولین سری تانکهای «ارابه سبک»مورد استفاده ارتش ایران (موزه نظامی تهران)



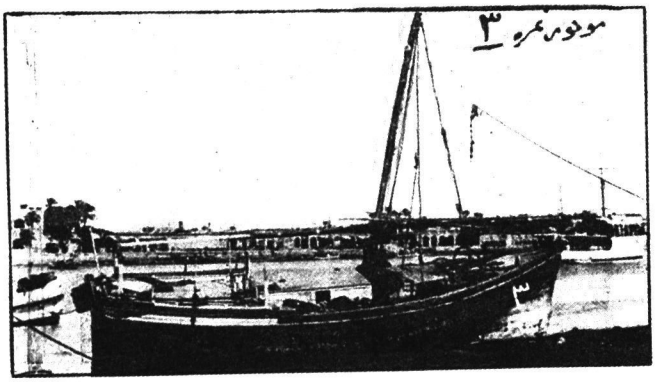
رضا پهلوی سردار سپه در سال ۱۳۰۲ ش گروهی از افسران را برای اعزام به خارج بدرقه می‌کند



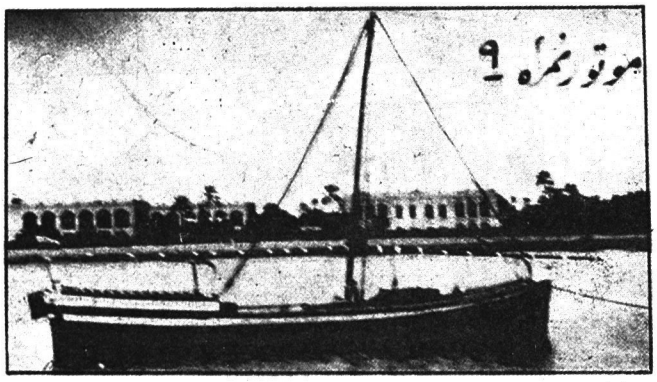
تصویری یادگاری از کشتی پرسپولیس یکی از ناوهای نیروی دریائی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار ـ ردیف جلو با لباس سفید از راست: اسماساطور معاون ناو، حسن دریائی(فرزند ناخدا ابراهیم)، ژرژ سلیم نصرانی معلم دوم کشتی، ناخدا ابراهیم فرمانده ناو(اولین ناخدای ایرانی عصر قاجار)،ناخدا رجب عبدالعباس معلم کشتی، ناخدا محمود ناظم معلم کشتی، ایستاده بالباس سفید سمت راست: ناخدا محمدمعلم کشتی و یعقوب نصرانی مکانیک (دریانوردی ایرانیان)




ماشین محرک: سیلیپ کالبین
ساخت:۱۳۰۳ش در بوشهر
سوخت: نفت یا بنزین
ظرفیت: ۴۰ تن
طول و عرض: ۱۵/۲۵× ۴/۵۷ متر
سرعت: ۳ تا ۷ میل در ساعت



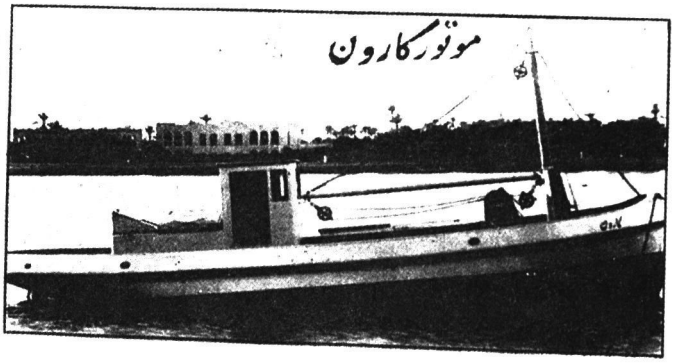

ماشین محرک: کیلوین
ساخت: ۱۳۰۵ ش در بوشهر
سوخت: نفت یا بنزین
ظرفیت ۳۰ تن
طول و عرض: ۱۴×۴/۵ متر
سرعت ۳ تا ۵ میل



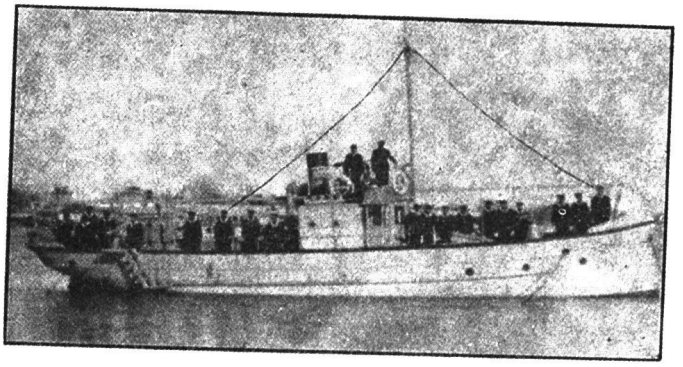

ماشین محرک: کیلوین
محل ساخت: خلیج فارس
سوخت: نفت یا بنزین
ظرفیت: ۳۰ تن
طول و عرض: ۱۴/۵×۳/۹۰ متر
سرعت: ۳ تا ۵ میل در ساعت



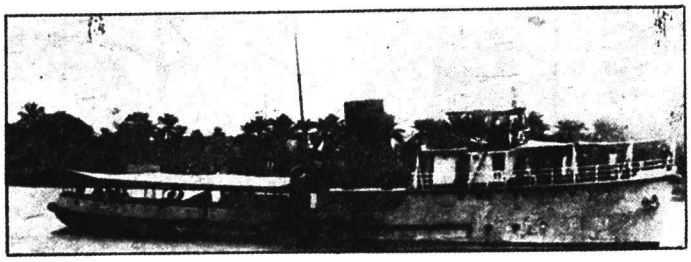

ماشین محرک: دیزل ۱۵۰ اسب
ساخت: ۱۳۱۲ ش در پالرم
(ایتالیا)
سوخت: نفت یا بنزین
ظرفیت ۱۰ تن
طول و عرض: ۱۳/۳۰×۳/۲ متر



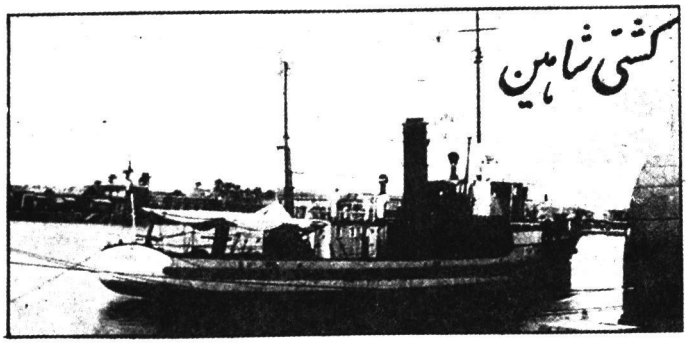

ماشین محرک ۲۰۰ سیلو کیلوین
ساخت: ۱۳۰۶ ش در بوشهر
سوخت: نفت یا بنزین
ظرفیت: ۳۰ تن
طول و عرض: ۱۴×۴/۵ متر
سرعت ۳ تا ۶ میل



ناوچه نهنگ با ظرفیت
۷۰ تن، بدون وسایل
فقط به منظور باربری
به کار می‌رفت

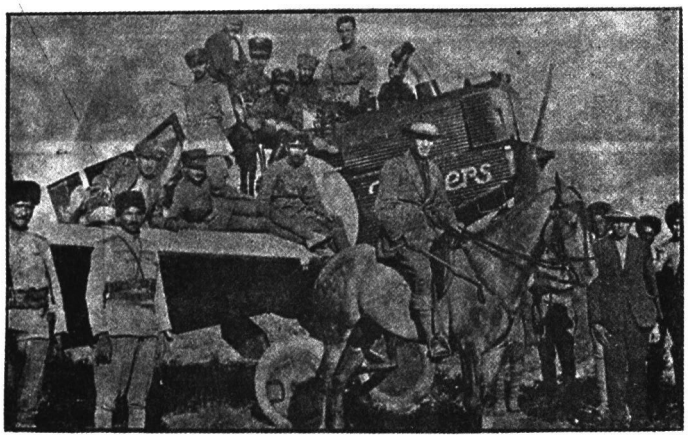


ماشین محرک: موتور دیـزل
۹۰۰ اسب
ساخت: ۱۳۱۰ ش در ناپل
سوخت: نفت سنگین
ظرفیت اصلی: ۳۳۱تن
طول و عرض: ۵۲×۶/۷۰ متر
سرعت: ۷/۵ تا ۱۴ میل

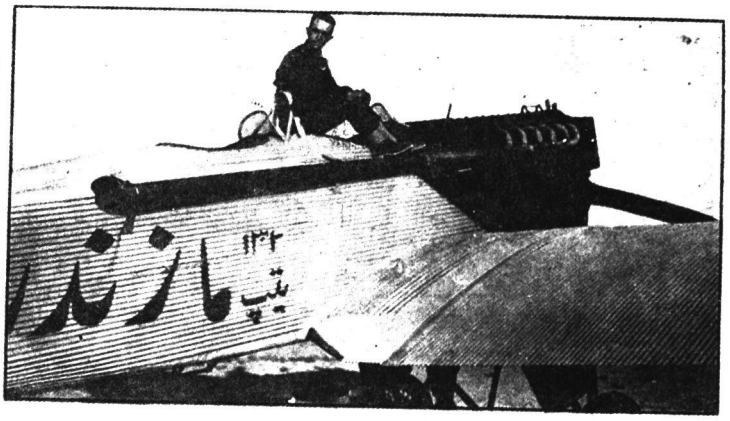



ماشین محرک: سپر یکاتیک
ساخت: ۱۹۱۹م (۱۲۹۸ ش)
در گوتنبرگ آلمان
سوخت: مازوت
ظرفیت اصلی: ۱۲۰ تن
طول و عرض: ۱۴/۵×۵/۹ متر
سـ عت: ۴ تا ۱۲ میل در ساعت

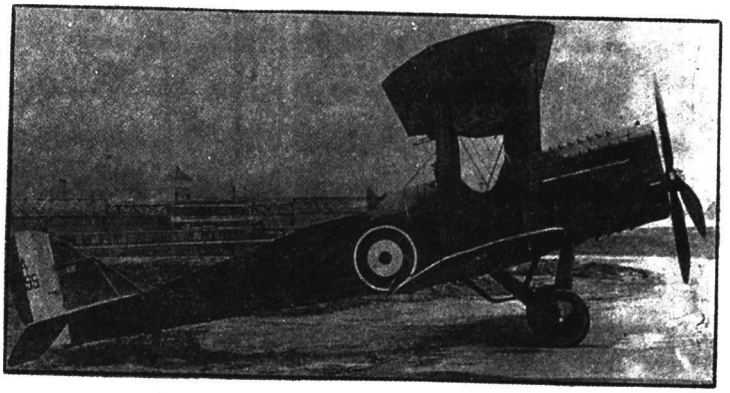
نیروی هوایی ارتش ایران از نگاه تصویر



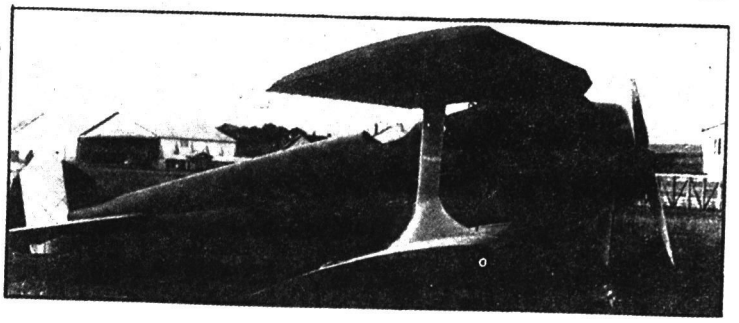

هـواپـــــیمای یونکرس
خرید از آلمان به سال ۱۳۰۳ ش
بالونچی‌ها (خلبانان) با طیاره
خود عکس یادگاری گرفته‌اند



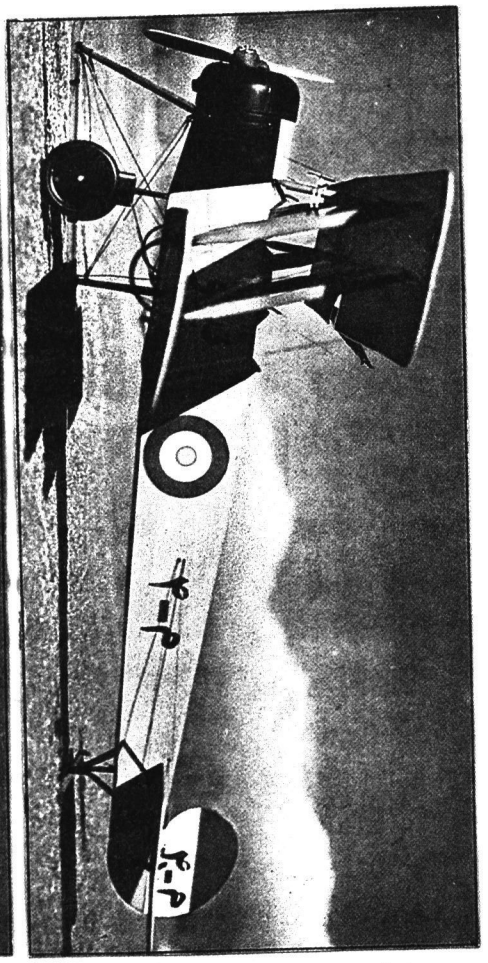

هواپیمای یونکرس آ ـ ۲۰
اکتشافی و بمب‌انداز سبک
موتور: بی ام و
سرعت: ۱۳۰ تا ۱۶۰ کیلومتر
ساخت آلمان
ورود به ایران: ۱۳۰۲ ش



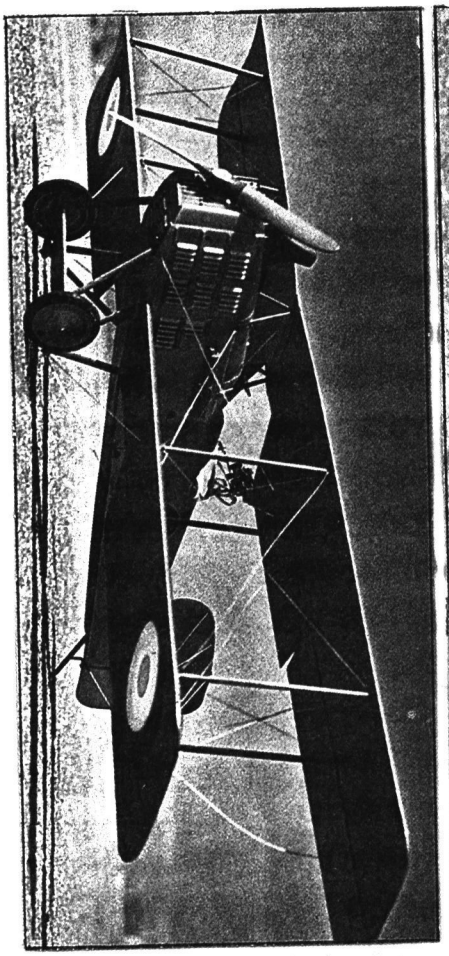
هواپیمای دوهاویلاند ـ ۴
مشقی دونفره
موتور: فیات ۳۰۰ اسب
ساخت: روسیه
ورود به ایران: ۱۳۰۳ ش



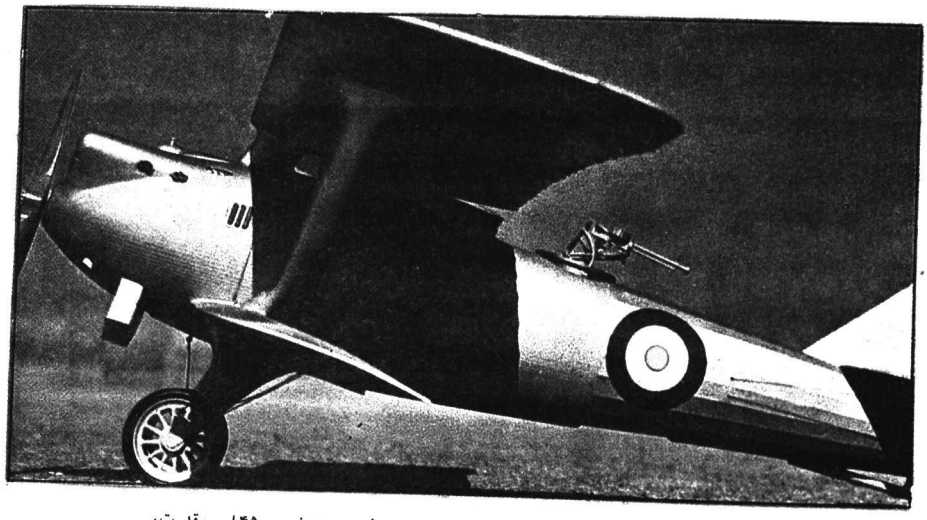
هواپیمای دوهاویلاندر ـ آ ۹
نوع بمبارانی سبک، ۲ نفره
موتور: ۴۰۰ قوه اسب
ساخت: روسیه
ورود به ایران: ۱۳۰۳ ش



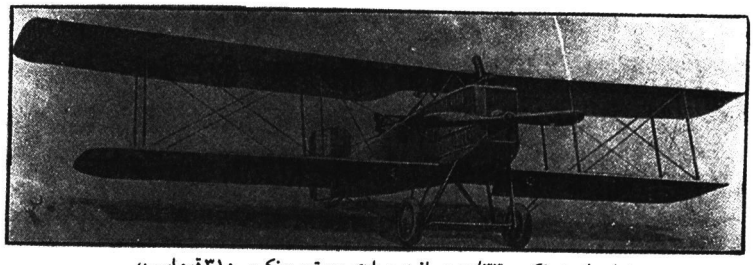
هواپیمای آموزشی AVRO - 504K در روسیه به نام آوروشکا نامیده می‌شود. ورود به نیروی هوائی ایران به سال ۱۳۰۲ ش موتور: گنوم ورون با قدرت ۱۰۰ اس.سرعت: ۸۲ میل در ساعت سقف پرواز ۱۳۰۰ پا



هواپیمای دوباله دونفره اکتشافی و بمب افکن «برگه ۱۴» ساخت فرانسه با موتور رنو دارای ۳۶۰ اسب قدرت. حداکثر سرعت: ۱۲۱ میل. سقف پرواز ۱۹۰۰ پا. مداومت پرواز: ۲ ساعت و ۴۵ دقیقه. مجهز به یک جفت مسلسل در برجک متحرک کابین. مقرهایی داشت برای حمل ۳۲ بمب ۱۷/۶ پوندی. ورود به خدمت در ارتش ایران به سال ۱۳۰۳ ش



هواپیمای «برگه ۱۹» اکتشافی و بمب افکن، فرانسوی، موتور «لورن دیتریش»، ۴۵۰ اسب قدرت، حداکثر سرعت ۱۴۳ میل در ساعت، سقف پرواز ۲۱۹۸۲ پا، ورود به ارتش ایران ۱۳۰۴ ش



هواپیمای «یونکرس ۳۳/م»، مسافری و باری، موتور یونکرس ۳۱۰ قوه اسب، سرعت ۱۳۰ تا ۱۶۰ کیلو متر در ساعت، المانی، ورود به ارتش ایران ۱۳۰۶ ش



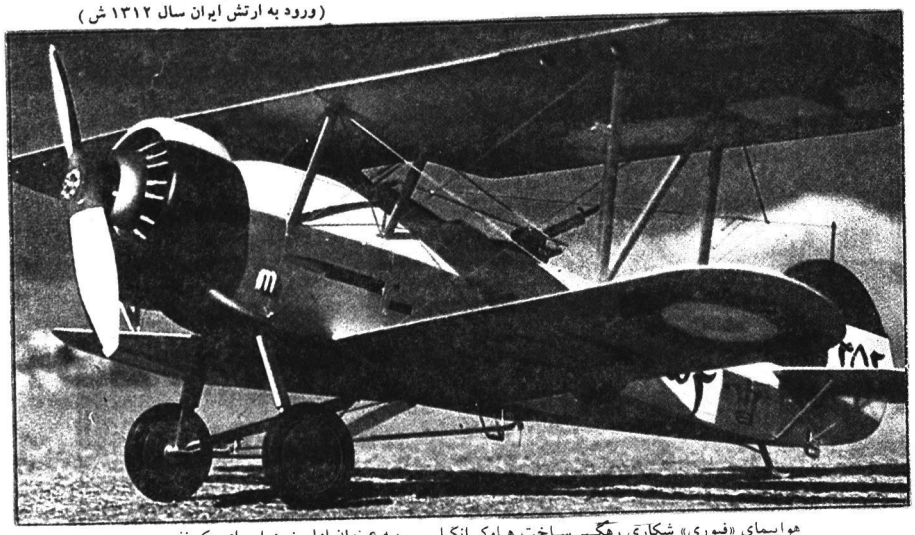
هواپیمای «تایگرموس» انگلیسی، آموزشی سبک دو نفره، سرعت ۱۲۰ تا ۱۵۰ کیلومتر، موتور دوهاویلاند جیپسی با ۱۲۰ قوه اسب، سقف پرواز ۱۳۶۰۰ پا، ورود به ایران ۱۳۱۱ ش

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تأسیس ۱۳۷۴

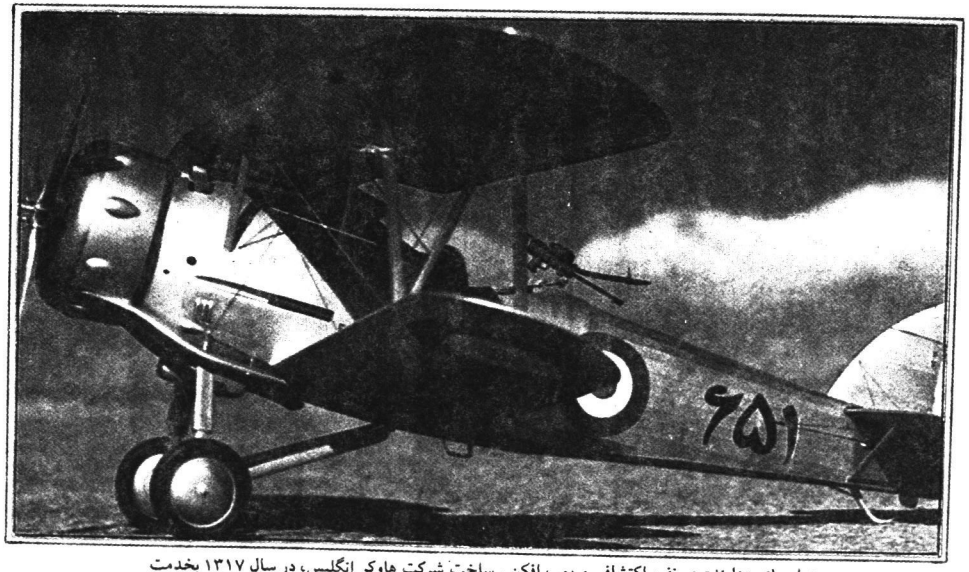


هواپیمای «آواکس» ساخت هاوکر انگلیسی، دو باله، دو نفره رزمی ویژه پشتیبانی از نیروهای زمینی، موتور هورنت، حداکثر سرعت ۱۷۰ میل در ساعت، ۴۵۰ اسب قدرت، سقف پرواز ۲۱۵۰۰ پا، دارای یک مسلسل در جلـــو و مسلسلی در برجک متحرک کابین عقب و قادر به حمل و پرتاب بمب در مقرهای زیر بال پائین.

(ورود به ارتش ایران سال ۱۳۱۲ ش)




هواپیمای «فیوری» شکاری رهگیر ساخت هاوکر انگلیس ـ به عنوان اولین هواپیمای یک نفره در سال ۱۳۱۳ ش به خدمت نیروی هوائی ایران در آمد. دارای موتور هورنت آمریکائی و ملغ سه پره‌ای فلزی با گام متغیر و با موتور مرکوری ـ ۶ انگلیسی با ملغ ۲ پره چوبی که بترتیب دارای ۴۸۰ و ۵۵۰ اسب قدرت بودند. دارای دو مسلسل ثابت برای تیراندازی به جلو و مقرهائی زیر بال پائین برای حمل و پرتاب بمب.




هواپیمای «هایند» دو نفره اکتشافی و بمب افکن ـ ساخت شرکت هاوکر انگلیس، در سال ۱۳۱۷ بخدمت نیروی هوائی ارتش ایران درآمد. موتور «مرکوری ـ۸» آن دارای قدرت ۷۰۰ اسب بود. سرعتش ۱۸۰ میل در ساعت، سقف پروازش ۲۶۴۰۰ پا، دارای دو مسلسل که به جلو تیراندازی می‌کرد و یک مسلسل نیر در برج متحرک کابین عقب بود. همچنین مفرهائی هم زیر بال پائین برای حمل ۵۱۰ پوند بمب داشت.

سفارت دولت فوق‌العاده امپراطوری روسیه
مقیم دربار ایران

مؤرخه ۲ شهر ۱۳۳۶
نمره ۵۲

جناب مستطاب عمدة الاکرم ارفع افخم آقای اسفندیاری

مراسله محرره جواب مورخه ۲۹ محرم نمره ۱۱۱ جناب مستطاب عمدة الاکرم در خصوص خواهش مستخدمین نظامی روس بطهران مورد ملاحظه گردید و اهمیت مطلب را کاملا تصدیق مینماید و بنابراین بدون تعویق اقدامات لازمه را بعمل آورده و نتیجه را بجناب مستطاب عمدة الاکرم اطلاع خواهد داد.

در ضمن مراسله مورخه ۵ محرم ۱۳۳۶ جناب مستطاب عمدة الاکرم اظهار داشته بودند که در آن زمان منصب صاحب منصبان مستخدمین روس در قزوین خالی بوده و آن را بکلی منحل خواهند نمود. در این باب بعرض میرساند که بنا بر اطلاعاتی که از قزوین رسیده است منصب صاحب منصبان مستخدمین روس در قزوین خالی نبوده و بکلی منحل نشده است.

[illegible]

مراسله مزبوره نمره ۱۱۱ مورخه ۲۹ محرم بدون رعایت مقررات سابقه بعرض حضرت علیه نخواهد رسید و در بایگانی بایگانی خواهد ماند.

از مضمون مراسله محرره صریحا واضح و برهان است که اولیای دولت علیه در این مسئله اشتباه کلی دارند و چون مستخدمین نظامی روس بخواهش خود بخدمت اعلیحضرت همایونی مشغول شده‌اند لهذا اسمی میبرند که از خدمت اولیای دولت قویشوکت مرخص شوند.

نامه سفارت روس در اعتراض به استخدام معلمین نظامی توسط ایران از کشور اتریش
(سازمان اسناد ملی ایران)



دست خط مظفرالدین شاه برای خرید اسباب توپ سازی از کارخانه توپ سازی شربنل اتریش به قیمت ۲۵۰۰۰ تومان (از اسناد موجود در ارشیو سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ق وزارت امور خارجه (انقلاب مشروطه ایران)

نامه سفارت روس در اعتراض به استخدام معلمین نظامی و خرید اسلحه از خارج (سازمان اسناد ملی

مربوط به کمیسیون مشترک افسران عالیرتبه ایران و انگلیس بعد از قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله

شماره ۷۱۳ ـ تلگراف سرپرسی کاکس سفیر انگلیس در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس

**«شماره تلگرافی ۵۳۵ ـ تهران ـ ۱۱ اوت ۱۹۱۹**

به هندوستان فرستاده شده.

پیرو موافقت‌نامه‌ای که اکنون با ایران به امضاء رسیده است آنچه که باید بفوریت انجام دهیم انتصاب مشاور مالی و تشکیل کمیته نظامی است.

کارهایی که کمیته نظامی مربوط باید انجام دهند عبارتند از:

بخش ۱ ـ تعیین تعداد ـ ترکیب و توزیع نیروهای لازم ـ سازمان دادن واحدها و متحدالشکل ساختن نیروهای موجود ـ تعلیم و تربیت افسران و افراد.

بخش ۲ ـ استخدام کارمندان پرسنلی و برقراری سیستم سربازگیری و تهیه برنامه پرداخت حقوق افسران و سربازان.

بخش ۳ ـ تدارک مهمات ـ تجهیزات ـ وسایل حمل و نقل و سربازخانه‌ها.

من موضوع را با وابستهٔ نظامی مورد توجه دقیق قرار دادم و عقیده دارم که کمیته مزبور براساس تقسیمات لشکری با پاره‌ای اصلاحات بشرح زیر تشکیل گردد:

۱ ـ افسر ارشد فرمانده بعنوان رئیس.

۲ ـ افسر ستاد رتبه یکم.

۳ ـ معاون آجودان کل.

۴ ـ معاون فرمانده کل قسمت.

۵ ـ افسر نیروی هوائی سلطنتی.

۶ ـ افسر توپخانه.

۷ ـ افسر مالی.

۸ ـ افسر پزشکی.

کمیته باید جلسات خود را در طهران تشکیل دهد و پس از بررسی عمومی از وضع پایتخت به مراکز شهرستانها رفته و پس از اینکه با اوضاع و احوال محلی آشنا شد گزارش خود را تقدیم نماید.

بسیار مناسب خواهد بود که اعضاء انگلیسی این کمیته دارای تجربیات سیستم نظامی هندوستان بوده و معلومات کافی از زبان فرانسه یا فارسی داشته باشند.

اینکه معاهده با ایران با موفقیت یا شکست روبرو خواهد شد بستگی کامل دارد به روش عاقلانه‌ای که در انتخاب اعضاء انگلیسی کمیته بکار برده شود.

بنابراین با استفاده از این فرصت محترماً از دولت اعلیحضرت و حکومت هندوستان استدعا دارد که شخص مرا بعنوان مناسب‌ترین و صلاحیت‌دارترین مرجع برای قضاوت درباره انتخاب مردانی که برای منظور لازم‌اند بشناسند و به هر پیشنهاد و توصیه‌ای که من بنفع عمومی در این باره می‌کنم ترتیب اثر داده و بالاتر از همه اینکه افرادی که من بر علیه آنها اعتراضات خاصی دارم بر ما تحمیل نکنند».

مربوط به کمیسیون مشترک نظامی ایران و انگلیس بعد از قرارداد ۱۹۱۹ م وثوق الدوله

(تاریخ وصول ۲۱ ژوئن ساعت ۹/۱۵ بامداد)
شماره ۳۹۴ تلگرافی (۲۰۴۹۸۴/۱۵۰/۳۴)
تهران ـ ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ ساعت ۱۰/۱۵ بامداد
پیرو تلگرام شماره ۳۲۹
نظر رئیس کمیسیون نظامی از این قرار است:
ما از لحاظ اخلاقی موظفیم که برای دفاع در مقابل دشمنان خارجی به ایران کمک کنیم در غیر این صورت ایران نخواهد توانست در مقابل حمله بلشویکها ایستادگی کند.
تنها نیروی نظامی وفادار و قابل اطمینان ایران تفنگداران جنوب می‌باشد. افراد ژاندارمری تعلیمات کافی ندیده و فقط قادرند وظائف ساده پلیسی را انجام دهند.
قزاقها بهتر تعلیم یافته‌اند ولی انضباط ندارند و طرز فکر افسران روسی طوری است که باید افراد نظامی دیگر را گماشت تا مواظب آنها باشد. اخیراً از افراد قزاق برای مبارزه با میرزا کوچک‌خان در گیلان استفاده شد ولی باز به وفاداری آنها نمی‌توان اطمینان کرد.
افراد تیپ مرکزی که اخیراً افراد انگلیسی فرماندهی آنرا بعهده گرفته‌اند تاکنون تفنگ ندیده‌اند و از دست افراد نظامی ایلات نیز کاری ساخته نیست . . . (؟)
وضع داخلی ایران بسیار وخیم است. در لرستان هرج و مرج جریان دارد. در آذربایجان مردم آشوب کرده‌اند. میرزا کوچک‌خان در گیلان شورش کرده است و در مازندران نیز عده‌ای قیام کرده‌اند. . .

(از:زندگانی سیاسی احمد شاه)

## فرمان محمد شاه: انتصاب محمدخان امیر نظام به انتظام عموم افواج سواره و پیاده نظام، غیر نظام، توپخانه، قورخانه و متعلقات آن‌ها

اندازه ۵۴×۷۹ سانتیمتر

نسخه اصلی شماره: ۵۹۷۸

**بسم‌الله تعالی شانه العزیز**

**الملک لله**

**شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد**

**محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد**

***۱۲۵۰**

الملک لله تعالی حکم همایون شد، که چون اکنون که به تأیید پروردگار بی‌شبه و قرین، تقریر نظام مهام دولت و دین به قبضه اقتدار اولیای دولت ابد آیین استقرار یافته و انوار آفتاب سلطنت عظمی برآفاق جهان سرتابسر تافته به اقتضای مناظم مهام جهانداری و شکر نعمای حضرت باری ملزم همت همایون شهریاری افتاده که از چاکران درگاه و قدیمی خدمتان دولت ابد همراه هر آنکه در رسوم خدمتکاری و تقدیم لوازم خدمتگزاری از اقران و اشباه مخصوص و به مزید رفعت نسبت و ظهور مساعدت حسب بین الکفاء و الانداد مفتخر و سرافراز آید در ارتقای مدارج اقتدارش مزید توجهات مبذول داریم و در تقریر معارج اعتبارش انظار کمال التفات گماریم و امیرالامراء العظام نظاماً للشوکة و الجلاله و الاحتشام قواما للدولة و الحشمة و الاقبال مقرب الخاقان فدوی چاکر صداقت فرجام محمدخان امیر جلیل القدر سپاه نصرت همراه نظام از بدایت احوال قدم صداقت در مراحل بندگی و خدمت دولت ابد اشتمال گذاشته و همواره کمر خدمتکاری را طراز میان ارادت و عقیدت فطری داشته نظام کلیات مهام دولت را پیوسته کفیل و کفالت هر مهم را رأی متینش مبین و دلیل بوده در معرض نسب سلفاً بعد سلف از خانواده امارت و وزارت است و در تحصیل معارض حسب خلفا و خلفة از اکابر امرای حشمت آیت در هر خدمت که پای اهتمام او در میان بوده، قصوری در مناظم انتظامش مشهود نیفتاده و در هر کار که انجامش را پیشنهاد نموده جز صورت راستی از آئینه اهتمامش ظاهر نیامده در حفظ ثغور و نظم سرحدات مملکت همواره مالک از مه اعتبار در تقریر معاهدات و مواضعات دولت با دول خارج و داخل دخیل تصرفات بیشمار در نظم سپاه منصور اقدامات

شایسته او مشهود نزدیک و دور و در مجاری امر لشکرکشی و سپاه آرائی اجتهادات کاملش نزد خواص و عوام معروف و مشهور است از بدایت تا نهایت همه خدماتش مستحسن و مقبول و به حسن آگاهی و کاردانی قابل هرگونه تفقدات خاطر مرحمت شمول آمده منظور نظر انوار و ملزم همت جهان پرور افتاد که بمزید مواهب سابقه او را مورد نوازشی جدید فرمائیم و مدارج اقتدارش را به تفویض اختیارات خاصه اختصاصی تازه افزائیم در هذه‌السنه قوی‌ئیل خیریت تحویل و ما بعدها او را به امارت عموم سپاه سواره و پیاده نظام و غیر نظلم و توپخانه و قورخانه و متعلقات آنها اختیار و او را در حل و عقد جمیع مهمات سپاه از هر جهت و هر باب مأذون و مختار فرمودیم که سعی در ترقی نظام و انضباط امر قشون کند و هرکس را قابل ترقی در منصب داند به نواب همایون ما عرض کند تا بر منصبش بیفزائیم و به نوعی که باید و شاید و از مراسم کفالت و کفایت او سزد و آید در مناظم مهام مزبور اقدام و حسن اهتمام خود را زیاده منظور انظار مهر ارتسام دارد و به هر نوع که صلاح دولت دوران عدت را داند در قرار امر سپاه و مصالح خدمت لشکر نصرت پناه بدون مداخلت و مشارکت احدی اقدام و اهتمام معمول خود را مورد مزید توجهات خاطر عاطف مشمول دارد و بالجمله بر حسب این حکم جهان مطاع همایون ودر طبق این منصب جلیل و شغل نبیل که از دیوان قدر نشان اقدس به امیرالامراءالعظام مقرب الخاقان مشارالیه واگذار و محول است در هر حال مراقبت تمام از حال عساکر ظفر انتظام اعم از نظام و غیر نظام داشته باشد که اسب و اسباب و ادوات حرب و سلاح جنگ و آلات جدال آنها خوب و مرغوب حاضر و موجود باشد که در وقت رجوع خدمت و احضار به‌سان حضور آفتاب دستور حالت منتظره و صورت معطله نداشته باشد و در این باب مساعی جمیله و اهتمامات بلیغه بدیعه ظاهر و آشکار کند. مقرر آنکه سرداران و سرتیپان و سرهنگان و خوانین و سرکردگان و سلاطین و اعیان افواج سواره و پیاده و آحاد و افراد عساکر منصوره از نظام و غیر نظام امیر الامراء مشارالیه را امیر مقتدر و مختار معتبر دانسته در مجاری مهام سخن و صوابدید او را مناط کمال اعتبار دانسته تخلف جایز ندانند. عالیجاهان رفیع جایگاهان عزت و سعادت همراهان مجدت و نجدت کتناهان فخامت و مناعت انتباهان مقربوالخاقان مستوفیان دیوان قضا نظام شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر حلود ثبت و ضبط نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۵۱.

ظهر فرمان: ا.طفرا، با ۱۶ مهر در پائین

---

!–* مهر چهارگوش کلاهک‌دار در اندازه ۳×۴/۱ سانتیمتر (تاریخ حک ۱۲۵۰)

ازاسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران (از: فرمانها و ورقهای دوره قاجار)

## فرمان محمد شاه: لزوم تأدیه وجه رعایای دهات متعلق به کاظم خان قراباغی و عدم مطالبه سرباز از آنها

اندازه ۳۳×۴۶ سانتیمتر

نسخه اصلی شماره: ۷۱۲۳

[تحمیدیه][۱]

**الملک لله**

**شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد**
**محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد**
**۱۲۵۰***

الملک لله تعالی حکم همایون شد، آنکه عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتناه مجدت و نبالت انتباه اخلاص و ارادات آگاه امیرالامراء العظام فدوی دولت ابد ارتسام مقرب الخاقان محمدخان امیرکبیر سپاه کلام با احتشام به عنایات کامله خاطر خطیر پادشاهی مباهی بوده بداند عالیجاه اخلاص و عقیدت پناه کاظم‌خان قراباغی بعرض واقفان حضور اقدس اعلی رسانید که وجهی از دهات متعلقهٔ باو گرفته‌اند که سرباز از آنجا نگیرند با آنکه رعایا تنخواه داده‌اند حال سرباز از آنها مطالبه می کنند چون مشارالیه در رکاب اقدس است و رعایت اینگونه خدمتگزاران که دائماً ملتزم رکاب نصرت انتصاب‌اند لازم می‌باشد باید آن عالیجاه قدغن و تأکید کند که وجه رعایا را رد نماید و سرباز هم مطالبه نکنند و خود آن عالیجاه مراقب باشد که امر دهات مشاورالیه مختل و معکوس نشود و هرگونه تعدی و تعرض ممانعت و محافظت کن و بنحو مقرر معمول داشته تخلف و عدول جایز نداند و در عهد شناسند. تحریراً فی شهر ذیحجه الحرام سنهٔ ۱۲۵۰.

ظهر فرمان:

قبلاً بوسیله کاغذ بطور کامل چسبانده شده است.

۱ – به علت تذهیب مهر سلطنتی، تحمیدیه ناخوانا است.

* مهر چهارگوش کلاهک‌دار در اندازه ۳×۱/۴ سانتیمتر (تاریخ حک ۱۲۵۰)

## منابع و مآخذ


آ

۱ – **الواح بابل**، ادوارد شی یرا، علی اصغر حکمت، چاپ اول، ۱۳۴۷

۲ – **انقلاب فرانسه (۲ جلدی)**، آلبر سوبول، ن. کسرائیان، شباهنگ، ۱۳۵۹

۳ – **از نادر تا کودتای رضا خان میر پنج**، علی اصغر شمیم، مدبر، چاپ سوم

۴ – **البلدان**، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۵ – **اعلاق النفیسه**، احمد بن عمر بن رسته (ابن رسته)، دکتر حسین قره چانلو، امیر کبیر، ۱۳۶۵

۶ – **استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران**، اسدالله معطوفی، درخشش، ۱۳۷۴

۷ – **آثار العباد و اخبار العباد**، زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، عبدالرحمان شرفکنده، مؤسسهٔ علمی اندیشهٔ جوان

۸ – **افضل التواریخ**، میرزا غلامحسین خان افضل الملک، منصوره اتحادیه، سرویس سفدیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱

۹ – **ایران در دورهٔ سلطنت قاجار**، علی اصغر شمیم، مدبر، چاپ ششم، ۱۳۷۴

۱۰ – **ایران و تمدن ایرانی**، کلمان هوار، حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۶۳

۱۱ – **ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی**، م.آ.داندامایف، روحی ارابی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳

۱۲ – **ایران باستان (۳ جلدی)**، حسن پیر نیا (مشیرالدوله)، چاپ دوم چاپخانهٔ مجلس و چاپ پنجم دنیای کتاب

۱۳ – **ایران در آستانهٔ یورش تازیان**، ا.ی. کولسینکف، محمد رفیق یحیائی، آگاه، ۲۵۳۵

۱۴ – **ایران در زمان ساسانیان**، پرفسور آرتور، رشید یاسمی، دنیای کتاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۰

۱۵ – **ایران از آغاز تا اسلام**، ر. گیرشمن، محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶

۱۶ – **اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن ۹ ه)**، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، کریم کشاورز، پیام، چاپ چهارم

۱۷ – **احیاء العلوم**، ملک شاه غلامحسین بن ملک غیاث الدین، دکتر منوچهر ستوده، ۱۳۴۴

۱۸ – **افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار**، فریدون آدمیت، هما ناطق، آگاه، ۲۵۳۶

۱۹ – **آل بویه**، علی اصغر فقیهی، انتشارات صبا، ۱۳۶۵

۲۰ – **انقراض سلسلهٔ صفویه**، دکتر لارنس لاکهارت، دکتر اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴

۲۱ – **احسن التواریخ**، حسن روملو، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول

۲۲ – **آئین کشور داری در عهد رشید الدین فضل الله**، دکتر هاشم رجب زاده، انتشارات توس، ۲۵۳۵

۲۳ – **امیر کبیر و ایران**، دکتر فریدون آدمیت، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۶۳

۲۴ – **العقد الفرید**، ابن عبدویه، بیروت، دارالکتاب العزی، ۱۳۸۴ هجری ه

۲۵ – **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱

۲۶ – **اسماعیلیان در تاریخ**، برنارد لوئیس، لوئی ماسینیون، دکتر یعقوب آژند، مولی، چاپ دوم، ۱۳۶۸

۲۷ – **ایران و قضیهٔ ایران (۲ جلدی)**، جرج.ل. کرزن، وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰

۲۸ – **اورارتو**، ب.ب.پیوتروفسکی، عنایت الله رضا، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، ۱۳۴۸

۲۹ – **ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسیٰ خورن**، پروفسور یوزف مارکوارت، دکتر مریم میر احمدی، اطلاعات، ۱۳۷۳

۳۰ – **اخبار الطوال**، ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری، دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۶۸

۳۱- **ایران در زمان صفویه**، دکتر احمد تاج بخش، کتابفروشی چهر، تبریز، ۱۳۴۰
۳۲- **اولین سفرای ایران و هلند**، دکتر ویلم فلور، داریوش مجلسی، دکتر حسین ابو ترابیان، طهوری، ۲۵۳۶
۳۳- **آثار الباقیه**، ابو ریحان بیرونی، کتابخانهٔ خیام، تهران، ۱۳۲۱
۳۴- **اطلس نقشه های تاریخی ایران**، مؤسسهٔ جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب، چاپ اول
۳۵- **انقلاب مشروطه ایران**، م.س.ایوانف، کاظم انصاری، امیر کبیر، چاپ سوم، ۲۵۳۷
۳۶- **اسناد مصور اروپائیان از ایران (از اوایل قرون وسطیٰ تا اواخر قرن ۱۸ م)**،غلامعلی همایونی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
۳۷- **آداب الحرب و الشجاعه**، محمد بن منصور بن سعید (مبارکشاه - فخر مُدَبِّر)، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، اقبال
۳۸- **آخرین روزهای لطفعلی خان زند**، سر هارد فورد جونز، هماناطق، جان گرنی، امیر کبیر، ۱۳۵۳
۳۹- **آئین کشورداری ایرانیان**، ادارهٔ کل نگارش و وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳
۴۰- **آشنائی با رنگ آمیزی در آثار هنری ایران (از کهن ترین زمان تا دورهٔ صفویه)**، جلیل ضیاء پور، انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر
۴۱- **اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی**، حسن انوری، کتابخانهٔ طهوری، ۲۵۳۵
۴۲- **استراتژی نظامی ایران (هخامنشی)**، سرهنگ نصرت الله بختور تاش، چاپخانه زهره، تهران، ۱۳۵۰
۴۳- **ایرانشهر**، کمیسیون ملی یونسکو، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲
۴۴- **ایران نامه یاکارنامهٔ ایرانیان در عصر اشکانیان**، محمد علی مهرین شوشتری، چاپخانهٔ بانک ملی ایران، ۱۳۲۱

ب

۴۵- **بیست سال در ایران**، دکتر جان ویشارد، علی پیرنیا، مؤسسه انتشارات نوین
۴۶- **بازگشت از ایران**، گزنفون، جفری هاوس هولد، منوچهر احمدی، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹
۴۷- **بخارا دستاورد قرون وسطیٰ**، ریچارد .ن. فرای، محمود محمودی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
۴۸- **باستانشناسی ایران باستان**، لوئی واندنبرگ، عیسیٰ بهنام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵
۴۹- **بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب**، الآلوسی، مصر، دارالکتاب العربی، المطبعة الثالثه
۵۰- **بابک خرم دین دلاور آذربایجان**، سعید نفیسی، چاپخانهٔ فروغی، تهران، ۱۳۴۸
۵۱- **برمکیان**، (یحییٰ - فضل - جعفر)، پروفسور کانپوری، ترجمه سید مصطفیٰ طباطبائی، سنائی، چاپ اول
۵۲- **باستان شناسی و هنر ایران**، شمارهٔ ۲ و ۳، بهار ۱۳۴۸
۵۳- **باستان شناسی و هنر ایران**، شمارهٔ ۹، ۱۰ و ۶، ۱۳۵۰
۵۴- **بررسیهای تاریخی**، شمارهٔ ۶۷، سال ۱۱، اسفند ۲۵۳۵
۵۵- **بررسیهای تاریخی**، شمارهٔ ۶، سال ۹، اسفند ۱۳۵۳
۵۶- **بررسیهای تاریخی**، شمارهٔ مخصوص، مهر ۱۳۵۰
۵۷- **بررسیهای تاریخی**، شمارهٔ ۶، سال ۶، اسفند ۱۳۵۰
۵۸- **بررسیهای تاریخی**، شمارهٔ ۲، سال ۶، خرداد و تیر ۱۳۵۰

پ

۵۹- **پوشاک باستانی ایرانیان (از کهن‌ترین زمان تا شاهنشاهی ساسانیان)**، جلیل ضیاء پور، انتشارات سازمان

سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور، ۱۳۴۳
۶۰- **پیشینهٔ سان و رژه در ایران**، یحییٰ ذکاء، محمد علی امام شوشتری، جهانگیر قائم مقامی، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر
۶۱- **پیرامون تاریخ بیهقی (سه جلدی)**، ابوالفضل بیهقی، سعید نفیسی، کتاب فروشی فروغی، ۱۳۴۲
۶۲- **پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا آغاز دورهٔ شاهنشاهی پهلوی**، جلیل ضیاء پور، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر
۶۳- **پارتیان، مالکم کالج، مسعود رجب نیا**، انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، چاپ اول
**ت**
۶۴- **تاریخ گزیده**، حمدالله مستوفی (حمدالله بن ابی‌بکر نصر قزوینی)، عبدالحسین نوائی، امیر کبیر، ۱۳۳۹، و چاپ دوم ۱۳۶۳
۶۵- **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، میر سید ظهیر الدین بن نصرالدین مرعشی، دکتر محمد جواد مشکور، مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵
۶۶- **تاریخ طبرستان**، بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، عباس اقبال، انتشارات پدیده، ۱۳۶۶
۶۷- **تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام**، دکتر زکی محمد حسن، محمد علی خلیلی، اقبال، چاپ اول
۶۸- **تاریخ روضة الصفا**، (جلد ۱ تا ۷ میر خواند - جلد ۷ تا ۱۰ رضا قلی هدایت)، انتشارات کتابفروشی خیام، مرکزی و پیروز
۶۹- **تاریخ تمدن اسلام (۵ جلدی)**، جرجی زیدان، علی جواهر کلام، امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۲
۷۰- **تمدن اسلامی در قرن ۴ هجری (۲ جلدی)**، آدم متز، علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، امیر کبیر، ۱۳۶۲
۷۱- **تاریخ معماری و شهرسازی ایران**، سازمان میراث فرهنگی، جلد ۱، مجموعه مقالات کنگره شهر و شهر سازی ایران، ۱۳۷۴
۷۲- **تاریخ اسلام**، علی اکبر فیاض، چاپ دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵
۷۳- **تاریخ و مقررات جنگ در اسلام**، محمد کریم اشراق - دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰
۷۴- **تاریخ سیاسی سلام**، دکتر حسن ابراهیم حسن، ابوالقاسم پاینده، بی تا، چاپ اول
۷۵- **تاریخ عرب، فیلیپ حتی**، محمد سعیدی، بی تا، چاپ اول
۷۶- **تاریخ نظامی ایران**، سرهنگ غلامحسین مقتدر، ۱۳۱۸، دانشکدهٔ افسری، چاپخانهٔ فردین و برادر
۷۷- **تاریخ تحلیلی اسلام**، جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
۷۸- **تاریخ مختصر جهان (۴ جلدی)**، نوشتهٔ ۶ تن از محققان شوروی، محمد تقی فرامرزی، دنیا، ۱۳۵۹
۷۹- **تاریخ سلسلهٔ زیاری**، میترا مهرآبادی، دنیای کتاب، ۱۳۷۴
۸۰- **تجارب الامم**، ابو علی احمد بن محمد بن مسکویه، مصر، ۱۳۳۲ ه.ق
۸۱- **تاریخ آل مظفر**، دکتر حسینقلی ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷
۸۲- **تاریخ آل جلایر**، دکتر شیرین بیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵
۸۳- **تاریخ رویان**، مولانا اولیاء الله آملی، دکتر منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸
۸۴- **تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم**، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، امیر کبیر، ۱۳۶۴

۸۵- تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، محمد علی فخر داعی گیلانی، وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۲۳
۸۶- تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه (۲ جلدی)، دکتر رضا شعبانی، چاپ دوم
۸۷- تاریخ نادر شاهی، محمد شفیع، دکتر رضا شعبانی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹
۸۸- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، امیر کبیر، چاپ چهاردهم
۸۹- تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دورهٔ مغول، پطروشفسکی، کارل بان، جان ماسون، ترجمهٔ یعقوب آژند، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶
۹۰- تاریخ‌حبیب السیر (۴ جلدی)، خواند میر (غیاث الدین بن همام الدین حسینی)، کتابخانهٔ خیام، ۱۳۳۳
۹۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، دکتر محمد جواد مشکور، مسعود رجب نیا، دنیای کتاب، چاپ دوم
۹۲- تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، آلفرد گوتشمید، کیکاووس جهانداری، سازمان چاپ و انتشارات علمی
۹۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر، ۱۳۶۴، چاپ اول
۹۴- تاریخ سکه از قدیمی ترین ازمنه تا دورهٔ ساسانیان، ملکزاده بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم
۹۵- تاریخ ایران زمین از روزگارن باستان تا انقراض قاجاریه، دکتر محمد جواد مشکور، اشراقی، چاپ سوم
۹۶- تخت سلیمان، علی اکبر سر افراز، محمد یوسف کیانی، چاپخانهٔ شفق تبریز، ۱۳۴۷
۹۷- تاریخ عیلام، پیر آمیه، شیرین بیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹
۹۸- تاریخ ماد، ا.م دیاکونف، کریم کشاورز، پیام، ۲۵۳۷، چاپ دوم
۹۹- تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) - ۱۶ جلدی ، محمد بن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲
۱۰۰ - تاریخ اجتماعی ایران، (جلد ۱ تا ۸)، مرتضیٰ راوندی، امیر کبیر
۱۰۱ - تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده‌های ۵ تا ۷ هجری ه، استرویوا لودمیلاولادیمیرونا، ترجمهٔ دکتر پرویز منزوی، اشاره، ۱۳۷۱
۱۰۲ - تاریخ مردم ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر، ۱۳۶۳
۱۰۳ - تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر، ۱۳۶۷
۱۰۴ - ترکستان نامه (۲ جلدی)، و.و. بارتولد، کریم کشاورز، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، چاپ ۱۳۵۲
۱۰۵ - تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، مقدمه میرزا محمد خان قزوینی، ۱۳۲۷
۱۰۶ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر (۲ جلدی)، سعید نفیسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ دوم
۱۰۷ - تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، جلد ۳، دانشگاه کیمبریج، جی.آ.بویل، حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۶۸
۱۰۸ - تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، دکتر عبدالله مستوفی، تهران، چاپ اول
۱۰۹ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ ۱۸ م، پیکولوسکایاو...، ترجمهٔ کریم کشاورز، پیام، چاپ چهارم، ۱۳۵۴
۱۱۰ - تاریخ بیهق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، تصحیح احمد بهمنیار، کتابفروشی فروغی، چاپ دوم

۱۱۱ – **تاریخ سیاسی اسلام تا سال ۴۰ هجری** (۴ جلدی)، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۱
۱۱۲ – **تاریخ مغول**، عباس اقبال آشتیانی، امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۵
۱۱۳ – **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس**، ابوالقاسم طاهری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۹
۱۱۴ – **تاریخ مغول در ایران**، برتولد اشپولر، محمد میرآفتاب، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم
۱۱۵ – **تاریخ بخارا**، ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمهٔ ابونصر احمد بن نصر القباوی، مدرس رضوی، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، ۱۳۵۱
۱۱۶ – **تاریخ اجتماعی تهران از قرن ۱۳** (۶ جلدی)، جعفر شهری، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم
۱۱۷ – **تاریخ بزرگ اسلام و ایران (الکامل)**، عزالدین علی بن اثیر، ترجمهٔ عباس خلیلی، دکتر سادات ناصر، تصحیح مهیا خلیلی، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران
۱۱۸ – **تاریخ جهانگشای جوینی** (۳ جلدی)، علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، کتابفروشی صبا
۱۱۹ – **تاریخ زندیه**، دکتر هادی هدایتی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴
۱۲۰ – **تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا به سر آمدن صفاریان**، ادموند کلیفور باسورث، حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۷۰
۱۲۱ – **تاریخ رجال ایران قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴** (جلد ۱ تا ۶)، مهدی بامداد، کتابفروشی زوار، چاپ اول
۱۲۲ – **تاریخ ایران**، حسن پیرنیا و عباس اقبال، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۷۰
۱۲۳ – **تاریخ ارتش نوین ایران** (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰)، جلد ۱، چاپخانهٔ ارتش، ادارهٔ سوم، ستاد بزرگ ارتشتاران
۱۲۴ – **تحولات سیاسی نظام ایران از سال ۱۰۰۰ ه.ق تا تشکیل ارتش نوین ایران**، تهران، ۱۳۲۶
۱۲۵ – **تاریخ گیتی گشا**، میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی، سعید نفیسی، چاپخانهٔ اقبال، ۱۳۱۷
۱۲۶ – **تاریخ قم**، حسن بن محمد بن حسن قمی (۳۷۸ ه)، ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، ۱۳۶۱
۱۲۷ – **تصاویری از ایران (سفر کلنل ف. کلمباری به دربار شاه ایران)**، لین گوانتن، مینا نوائی، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۴
۱۲۸ – **تاریخ فلز و سلاح در ایران**، موزهٔ نظامی ایران، چاپخانهٔ ارتش ایران، چاپ اول، ۱۳۶۳
۱۲۹ – **تاریخ قاجار از ابتدای قرن ۱۱ تا ۱۸۵۸ م**، رابرت گرانت واتسن، عباسقلی آذری، ۱۳۴۰
۱۳۰ – **تاریخ ایران**، کیمبریج، جلد ۵ (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانیان)، ۹ تن از محققان، جمع آوری جی.آ.بویل، ترجمهٔ حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۶۶
۱۳۱ – **تاریخ ایران**، سرپرسی سایکس، سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، کتاب فروشی زوار، ۱۳۳۵، چاپ دوم
۱۳۲ – **تاریخ ایران**، کیمبریج، (از اسلام تا سلاجقه)، جلد ۴، ر.ن.فرای، حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۶۳
۱۳۳ – **تاریخ عالم آرای عباسی**، اسکندر بیک ترکمان، کتابفروشی تأیید اصفهان، (و چاپ دوم امیر کبیر)
۱۳۴ – **تحریر تاریخ وصاف**، عبدالحمید آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
۱۳۵ – **تاریخ تمدن ساسانی**، سعید نفیسی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱

۱۳۶ – **تاریخ مبارک غازانی**، (داستان غازان)، رشید الدین فضل الله بن عماد الدوله ابو الخیر، به همت کارلیان، مطبعهٔ استفن، اوستین هرتفورد انگلیس، ۱۳۵۸
۱۳۷ – **تاریخ گیلان و دیلمستان**، سید ظهیر الدین بن سید نصیرالدین مرعشی، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴
۱۳۸ – **تاریخ سیستان**، مؤلف نامعلوم، تصحیح ملک الشعرای بهار، کتابخانهٔ زوار، چاپ اول
۱۳۹ – **تاریخ جنبش سربداران (و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن ۸ هجری ه)**، عبدالرفیع حقیقت، چاپ دوم، انتشارات علمی، ۱۳۶۳
۱۴۰ – **تاریخ سیاسی‌واجتماعی** ایران در عصر زند، دکتر غلامرضا و رهرام، انتشارات معین، ۱۳۶۶
۱۴۱ – **تاریخ جهانگشای نادری**، میرزا محمد مهدی استرآبادی، نسخهٔ خطی مصور متعلق به ۱۱۷۱ه، با مقدمهٔ عبدالعلی ادیب برومند، انتشارات سروش و نگار، ۱۳۷۰
۱۴۲ – **تاریخ ملل قدیم آسیای غربی از آغاز تا روی کار آمدن پارسها**، دکتر احمد بهمنش، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹
۱۴۳ – **تاریخ جهان آرا**، قاضی احمد غفاری قزوینی، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳
۱۴۴ – **تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران**، و. بارتولد، حمزه سردادور، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۸
۱۴۵ – **تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام**، نادر بیات، نشر ایرانشهر، ۱۳۶۷
۱۴۶ – **تاریخ دولت خوارزمشاهیان**، پروفسور ابراهیم قفس اوغلی، ترجمهٔ دکتر داود اصفهانیان، نشر گستره، ۱۳۶۷
۱۴۷ – **تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)**، پاره نخست، عبدالملک بن محمد اسماعیل ثعالبی نیشابوری، دیباچه مجتبیٰ مینوی، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، ۱۳۶۸
۱۴۸ – **تاریخ الجایتو**، ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، اهتمام مهین مهیلی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
۱۴۹ – **ترجمهٔ تاریخ یمینی**، ابوشرف ناصح بن فطر جرفادقانی، اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷
۱۵۰ – **تاریخ هنر اسلامی**، کریستین پرایس، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، بنگاه نشر کتاب، ۱۳۴۵
۱۵۱ – **تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان**، م.آ.داندامایف، میر کمال بنی‌پور، نشر گستره، چاپ دوم، ۱۳۶۶
۱۵۲ – **تاریخ پزشکی ایران و سر زمینهای خلافت شرقی**، سیریل الگور، ترجمهٔ دکتر باهر فرقانی، امیر کبیر، ۱۳۷۰
۱۵۳ – **تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران (جلد ۱ـاز گلناباد تا ترکمن چای)**، دکتر علی اکبر بینا، دانشگاه تهران، چاپ سوم
۱۵۴ – **تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا**، شکیب ارسلان، ترجمهٔ علی دوانی، چاپ اول
۱۵۵ – **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی**، ا.ت.اومستد، دکتر محمد مقدم، ابن سینا، ۱۳۴۰
۱۵۶ – **تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد**، اسدالله معطوفی، انتشارات پدیده گرگان، ۱۳۷۶
۱۵۷ – **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ قاجاریه**، بخش دوم، عبدالرفیع حقیقت، شرکت مؤلفان و مترجمان، ایران، ۱۳۶۸
۱۵۸ – **تکنولوژی فلزات**، مهندس ایرج طهماسیان، کتابفروشی دهخدا، چاپ اول، ۱۳۵۹

۱۵۹ – **تاج (التاج)**، ابو عثمان محمد بن بحرالجاحظ، ترجمهٔ علی خلیلی، ابن سینا، تهران ۱۳۴۳
۱۶۰ – **تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران (از دوران فرمانروائی مغولان تا پایان عهد قاجاریه)**، دکتر ابوالقاسم طاهری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴
۱۶۱ – **تاریخ فخری (الفخری فی آداب السلطانیه و الدول الاسلامیه)**، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰
۱۶۲ – **تاریخ محمدی (احسن التواریخ)**، محمد فتح الله بن محمد تقی ساروی، غلامرضا طباطبائی مجد، امیر کبیر، ۱۳۷۱
۱۶۳ – **تذکرة الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ مسعود رجب نیا،امیر کبیر، ۱۳۶۸، چاپ دوم
۱۶۴ – **تاریخ نظامی ایران (جنگهای دورهٔ صفویه)**، دکتر جانبابا بیانی، انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران، ۱۳۵۳
۱۶۵ – **تاریخ نادر شاهی**، محمد شفیع وارد، به اهتمام دکتر رضا شعبانی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۴۹
۱۶۶ – **تاریخ ۵۰ سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران**، سپهدار محمد کاظمی، سرهنگ ستاد منوچهر البرز، به اهتمام سرهنگ ستاد علی وزیری، آبان ۲۵۳۵

ج

۱۶۸ – **جامع‌مفیدی**، محمد مفید مستوفی بافقی، به کوشش ایرج افشار، کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲
۱۶۹ – **جستارهائی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار (۲ جلدی)**، دکتر ویلهم فلور، ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سری، توس، ۱۳۶۶
۱۷۰ – **جهانگشای نادری (۳ جلدی)**، محمد کاظم مروی وزیر مرو، دکتر محمد امین ریاحی، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۶۹
۱۷۱ – **جنگ و صلح در قانون اسلام**، دکتر مجید خدوری، غلامرضا سعیدی، انتشارات اقبال و شرکاء، ۱۳۳۵
۱۷۲ – **جامع التواریخ (۴ جلدی)**، رشید الدین فضل الله همدانی، تصحیح محمد روشن و مصطفیٰ موسوی، نشر البرز، ۱۳۷۳
۱۷۳ – **جهانگردی مارکو پولو**، ترجمهٔ محمد لوی عباسی، بنگاه مطبوعاتی، گوتنبرگ، ۱۳۳۴
۱۷۴ – **جنگهای ایران و روم**، پروکوپیوس، محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸
۱۷۵ – **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ح

۱۷۶ – **حدود العالم من المشرق الی المغرب**، مؤلف نامعلوم، دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰
۱۷۷ – **حماسه سرائی در ایران**، دکتر ذبیح الله صفا، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲

خ

۱۷۸ – **خلاصهٔ تاریخ هنر**، پرویز مرزبان، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۰
۱۷۹ – **خاطرات تاریخی و جغرافیائی سفرهای ترکیه**، ایران و عربستان از ۱۷۸۲ تا ۱۷۸۹ م (۲ جلدی)، کنت‌دوفریر، چاپ پارس

۱۸۰ – **خلیج فارس**، سرآرنولد ویلسن، ترجمهٔ محمد سعیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، چاپ دوم
۱۸۱ – **خلاصة السیر (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی)**، محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸
۱۸۲ – **خاطرات و خطرات، مهدیقلی خان هدایت ( مخبرالسلطنه)**، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴
۱۸۳ – **خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ**، ترجمهٔ دکتر جواد شیخ الاسلامی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳

د

۱۸۴ – **دره نادری (تاریخ عصر نادر شاه)**، میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱
۱۸۵ – **دولت نادر شاه افشار**، ترجمهٔ حمید مؤمنی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲
۱۸۶ – **دولت و حکومت در ایران**، دکتر شاپور رواسانی، نشر شمع، چاپ اول
۱۸۷ – **دیوان استاد عنصری بلخی**، دکتر محمد دبیر سیاقی، ۱۳۴۲
۱۸۸ – **دیوان انوری**، محمد تقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷
۱۸۹ – **دیوان معزی**، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، اسلامیه، ۱۳۱۸ ش
۱۹۰ – **دیوان خاقانی شروانی**، حسین نخعی، امیرکبیر ۱۳۳۶
۱۹۱ – **دریانوردی ایرانیان (۲ جلدی)**، اسماعیل رائین، چاپخانهٔ زیبا،چاپ دوم، ۲۵۳۶
۱۹۲ – **دولتهای ایران در عصر مشروطیت**، ح.م. زاوش، نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۰
۱۹۳ – **دارابنامهٔ طرسوسی**، تصحیح ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱
۱۹۴ – **دون ژوان ایرانی**، اروج بیک بیات، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، چاپ اول
۱۹۵ – **دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان (تاریخ اشکانیان)**، اعتماد السلطنه، به کوشش و اهتمام نعمت احمدی، انتشارات اطلس، ۱۳۷۲

ر

۱۹۶ – **روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه**، با مقدمهٔ ایرج افشار، امیرکبیر، ۱۳۵۰
۱۹۷ – **راحة الصدور و آیة السرور (در تاریخ آل سلجوق)**، محمد بن علی بن سلیمان راوندی (۵۹۹ ه)، محمد اقبال، کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۳
۱۹۸ – **راهنمای صنایع اسلامی**، س.م.دیماند، ترجمهٔ عبدالله فریار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم
۱۹۹ – **راهنمای رژه (تحت جمشید – پارسه)**، انتشارات شورای ارتش، جشنهای دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی

ز

۲۰۰ – **زندگانی شاه عباس اول (۴ جلدی)**، نصرالله فلسفی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴
۲۰۱ – **زندگانی مسلمانان در قرون وسطیٰ**، دکتر علی مظاهری، ترجمهٔ مرتضیٰ راوندی، ۱۳۴۸
۲۰۲ – **زندگانی شاه اسماعیل صفوی**، رحیم زاده صفوی، نشر کتابفروشی خیام، ۱۳۴۱
۲۰۳ – **زین الاخبار**، ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، به همت عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷

۲۰۴- **ذوب آهن**، مهندس پرویز فرهنگ، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹
۲۰۵- **زندگانی سیاسی احمد شاه**، حسین مکی، امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۰
۲۰۶- **زین ابزار، ابراهیم پور داوود**، به کوشش سرهنگ دکتر قائم مقامی، چاپخانهٔ ارتش، ۱۳۴۷

**س**

۲۰۷- **سفرنامه کارری**، ترجمهٔ عبدالعلی کارنگ، عباس نخجوانی، ادارهٔ کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸
۲۰۸- **سفرنامهٔ ابن بطوطه (۲ جلدی)**، دکتر محمد علی موحد، انتشارات آگاه،چاپ پنجم
۲۰۹- **سفرنامهٔ ابن حوقل (ایران در صورة الارض)**، تصحیح دکتر جعفر شعار، امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶
۲۱۰- **سفرنامهٔ خوزستان**، حاج عبدالغفار نجم الملک، محمد دبیر سیاقی، مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۴۱
۲۱۱- **سیرت جلال الدین مینکبرنی**، شهاب الدین محمد خرندزن زیدری فسوی، مجتبیٰ مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم
۲۱۲- **سنگ نبشته‌ها سخن می‌گویند**، سرهنگ بدیع الله کوثر، روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران، چاپ اول
۲۱۳- **سفرنامهٔ دروویل**، سرهنگ گاسپاردوویل، ترجمهٔ جواد محیی، گوتنبرگ، چاپ دوم، ۱۳۴۸
۲۱۴- **سفرنامهٔ لایارد (ماجراهای اولیه در ایران)**، سر اوستن لایارد، ترجمهٔ محراب امیری، انتشارات وحید، ۱۳۶۷
۲۱۵- **سفرنامهٔ مادام دیولافوا در ایران و کلده**، ترجمهٔ فره‌وشی، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۲
۲۱۶- **سفرنامه تاورنیه**، ژان باتیست تاورنیه، تصحیح دکتر حمید شیرانی، ۱۳۳۶، چاپ دوم
۲۱۷- **سفرنامهٔ سانسون**، دکتر نقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۶
۲۱۸- **سفرنامهٔ پیترو دلاواله (قسمت مربوط به ایران)**، دکتر شعاع الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
۲۱۹- **سفرنامهٔ ونیزیان در ایران (۶ سفرنامه)**، دکتر منوچهر امیری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹
۲۲۰- **سفرنامهٔ ابو معین حمید الدین ناصر خسرو قبادیانی مروزی**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ دوم
۲۲۱- **سفرنامهٔ کلاویخو**، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶
۲۲۲- **سرزمین قزوین**، دکتر پرویز ورجاوند، چاپخانهٔ زیبا، تهران، ۱۳۴۹
۲۲۳- **سیر الملوک (سیاست نامه)**، خواجه نظام الملک، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۲۵۳۵
۲۲۴- **سیاحتنامه شاردان (۱۰ جلدی)**، ترجمهٔ محمد عباسی، مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر، ۱۳۳۵
۲۲۵- **سیر تاریخ**، ترجمهٔ احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲
۲۲۶- **سنی ملوک الارض و الانبیاء**، حمزه اصفهانی، کلکته، ۱۸۶۶ م
۲۲۷- **سفرنامهٔ بلوشر**، ویرت بلوشر، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۳
۲۲۸- **ساخت دولت در ایران**، غلامرضا انصاف پور، امیر کبیر، چاپ اول، ۲۵۳۶
۲۲۹- **سیاست و غزالی**، هانری لائوست، مهدی مظفری، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول

۲۳۰- **سفرنامهٔ رکن الدوله**، محمد علی منشی، به کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر، ۲۵۳۶
۲۳۱- **سفرنامهٔ نیپور**، کارستن نیبور، ترجمهٔ پرویز رجبی، انتشارات توکا، چاپ اول، ۱۳۵۴
۲۳۲- **سرگذشت کشتی رانی ایرانیان (از دیر باز تا قرن ۱۶ م)**، پروفسور هادی حسن، تصحیح و تعلیقات احمد اقتداری، انتشارات آستان قدس، چاپ اول، ۱۳۷۱
۲۳۳- **سفرنامهٔ ترکستان و ایران**، هنری موزر، ترجمهٔ علی مترجم (مترجم مخصوص ناصرالدین شاه)، و به کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر، ۲۵۳۶
۲۳۴- **سه سال در دربار ایران**، دکتر فووریه، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۶۸
۲۳۵- **سه سال در ایران**، کنت دوگوبینو، ترجمهٔ ذبیح الله منصوری، انتشارات فرخی، چاپ اول

ش

۲۳۶- **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، ن.پیگو لوسکایا، ترجمهٔ عنایت الله رضا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷
۲۳۷- **شهریار جاده‌ها (سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به عتبات)**، به کوشش محمد رضا عباسی، پرویز بدیعی، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲
۲۳۸- **شاهنامه**، فردوسی، مقدمه محمد علی فروغی، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان
۲۳۹- **شاه اسماعیل دوم صفوی**، والتر هینتس، کیکاووس جهانداری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۱
۲۴۰- **شاهنشاهی پهلوی**، نشریهٔ شمارهٔ ۱، فروردین ۲۵۳۵، نیروی زمینی شاهنشاهی
۲۴۱- **شناسائی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسلهٔ صفویه**، دکتر عزیز الله بیات، جلد ۱، امیر کبیر، ۱۳۶۳

ص

۲۴۲- **صدرالتواریخ**، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تصحیح محمد مشیری، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۴۹

ط

۲۴۳- **طبقات الشافعیه الکبریٰ**، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناجی، طبعة الحلبی، ۱۳۸۳ ه

ض

۲۴۴- **ظفرنامه (۲ جلدی)**، شرف الدین علی یزدی، تصحیح محمد عباسی، امیر کبیر، ۱۳۳۶
۲۴۵- **ظرائف و طرائف**، دکتر محمد آبادی باویل، تبریز، ۱۳۵۷

ع

۲۴۶- **عجایب المقدور**، ابن عربشاه، محمد علی نجاتی، چاپ اول
۲۴۷- **عالم آرای صفوی**، به کوشش یدالله شکری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰
۲۴۸- **عجایب المخلوقات**، زکریا بن محمد محمود مکمونی قزوینی، نصرالله سبوحی، چاپخانهٔ مرکزی
۲۴۹- **عالم آرای نادری (۳ جلدی)**، محمد کاظم وزیر مروی، دکتر محمد امین ریاحی، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۶۶
۲۵۰- **عیون الاخبار**، ابن قتیبه عبدالله بن مسلم دینوری، چاپ دارالکتب، قاهره
۲۵۱- **عین الوقایع**، محمد یوسف ریاضی هروی، به اهتمام محمد آصف فکری، انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲
۲۵۲- **عرض سپاه اوزون حسن**، جلال الدین محمد دوانی، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول
غ
۲۵۳- **غروب خاندان زند**، دکتر رضا ناروند، جلد ۱، چاپخانهٔ اتحاد، تهران، ۱۳۵۴
ف
۲۵۴- **فرقهٔ اسماعیلیه**، مارشال گ.س. هاجسن، فریدون بدره‌ای، شفق تبریز، چاپ دوم، ۱۳۳۶
۲۵۵- **فارسنامهٔ ابن بلخی**، ابن بلخی، وحید دامغانی، مؤسسهٔ مطبوعاتی فراهانی، چاپ اول
۲۵۶- **فتوح البلدان**، بخش مربوط به ایران، احمد بن یحیی البلاذری، دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
۲۵۷- **فرهنگ ایران پیش از اسلام (و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب)**، دکتر محمد محمدی، توس، ۱۳۷۴
۲۵۸- **فرهنگ لغات و اصطلاحات نظامی** (۲ جلدی)، انگلیسی به فارسی، سرهنگ توپخانه اصغر مظاهری کلهرودی، امیر کبیر، ۱۳۶۴
۲۵۹- **فتح تهران (گوشه‌هائی از تاریخ مشروطیت)**، دکتر عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک، چاپ اول، ۲۵۳۶
۲۶۰- **فهرس التواریخ**، رضا قلی خان هدایت، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، میر هاشم محدث، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳
۲۶۱- **فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران**، تنظیم و نگارش نصرالله مشکوتی، اولین نشریهٔ سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۳۴۹
۲۶۲- **فرمانها و رقمهای دورهٔ قاجار**، جلد ۱ (۶۰ - ۱۲۱۱ ه.ق)، مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۱
۲۶۳- **فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی**، شارپ.رلف نارمن، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۳
ق
۲۶۴- **قابوس نامه**، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵
۲۶۵- **قهرمانان ایران باستان**، پروفسور عباس شوشتری (مهرین)، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۴۱
۲۶۶- **قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز**، دکتر منوچهر ستوده، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۶۱
ک
۲۶۷- **کتاب دیار بکریه**، ابوبکر طهرانی، تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر، کتابخانهٔ طهوری، چاپ دوم، ۲۵۳۶
۲۶۸- **کریم خان زند**، دکتر عبدالحسین نوائی، کتابخانهٔ ابن سینا، ۱۳۴۴
۲۶۹- **کورش کبیر**، هارولد لمب، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۷
۲۷۰- **کورش نامه**، گزنفون، مهندس رضا مشایخی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲
۲۷۱- **کتاب الوزراء و الکتّاب**، ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری (قرن چهار ه)، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی، چاپ تابان، ۱۳۴۸
۲۷۲- **کتاب الخراج و صنعة الکتابة**، ابی فرج قدامة بن جعفر، ترجمهٔ خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول

۲۷۳- **کتاب گیلان (جلد ۱ و ۲)**، گروه پژوهشگران ایران، ابراهیم اصلاح عریانی، ۱۳۷۴
۲۷۴- **کتاب پلوتارک**، پلوتارک، احمد کسروی، تهران، ۱۳۳۹
**گ**
۲۷۵- **گلشن مراد (تاریخ زندیه)**، ابوالحسن غفاری کاشانی، به اهتمام غلامرضا طباطبائی، زرین، ۱۳۶۹
۲۷۶- **گزارشهای باستان شناسی ایران**، تألیف هیأت باستان شناسی آلمانی، ترجمهٔ مهندس سروش حبیبی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۴
۲۷۷- **گوشه‌هائی از روابط خارجی ایران (۱۲۰۰ - ۱۲۸۰ ه.ق)**، منصوره اتحادیه، آگاه، چاپ اول، ۲۵۳۵
۲۷۸- **گزارشهای اوضاع سیاسی**، اجتماعی ولایات عهد ناصری محمد رضا عباسی، پرویز بدیعی، انتشارات پژوهشکدهٔ استاد (سازمان اسناد ملی ایران)، ۱۳۷۲
۲۷۹- **گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت)**، مخبر السلطنهٔ هدایت، نشر نقره، به اهتمام محمد علی صوتی، چاپ دوم، ۱۳۶۳
۲۸۰- **گزارش ایران (از یک سیاح روسی)**، ترجمهٔ سید عبدالله، به اهتمام محمد رضا نصیری، کتابخانهٔ طهوری، چاپ اول، ۱۳۶۳
۲۸۱- **گاوبارگان پادوسپانی بازماندگان ساسانیان در رویان**، چراغعلی اعظمی سنگسری، شرکت افست، ۱۳۵۴ م
۲۸۲- **مجمل التواریخ (تاریخ وقایع ۳۵ سال بعد از نادر شاه)**، ابوالحسن محمد امین گلستانه، به سعی مدرس رضوی، کتابخانهٔ ابن سینا، ۱۳۴۴
۲۸۳- **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲
۲۸۴- **مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن**، دکتر نورالله کسائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸
۲۸۵- **مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران**، آنت دستره، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳
۲۸۶- **مفاتیح العلوم**، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول
۲۸۷- **مقدمهٔ ابن خلدون**، عبدالرحمان بن خلدون، محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم
۲۸۸- **مالک و زارع در ایران**، ا.ک.س.لمبتون، ترجمهٔ منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲
۲۸۹- **مکاتیب رشیدی**، چاپ محمد شفیع، لاهور، ۱۹۴۵ م
۲۹۰- **مقدمات مشروطیت**، هاشم محیط مافی، انتشارات علمی، ۱۳۶۳
۲۹۱- **مجموعه عهد نامه‌های تاریخی ایران (از عهد هخامنشی تا عهد پهلوی)**، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۵۰
۲۹۲- **معماری ایران**، دورهٔ اسلامی، به کوشش محمد یوسف کیانی، جهاد دانشگاهی و چاپخانهٔ ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶
۲۹۳- **مهنامهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی**، شمارهٔ ۱۵، ۱۶ و ۱۷، سال ۱۳۴۸، انتشارات روابط عمومی ارتش
۲۹۴- **مهنامهٔ نیروی شاهنشاهی**، شمارهٔ ۳ و ۴، سال ۱۳۴۸، انتشارات روابط عمومی ارتش

**۲۹۵- مهنامهٔ نیروی شاهنشاهی**، شمارهٔ ۲، سال ۱۳۴۶، انتشارات روابط عمومی ارتش
**۲۹۶- مجلهٔ باستان شناسی و تاریخ**، سال ۱۱، مرداد ۱۳۷۷، شمارهٔ ۲۱ و ۲۲
**۲۹۷- مأموریت ژنرال گاردان**، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۰
**۲۹۸- مروج الذهب** ( ۲جلدی)، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲
**۲۹۹- مجمع التواریخ (تاریخ انقراض صفویه تا ۱۲۰۷ ه)**، میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، تصحیح عباس اقبال، کتابفروشی طهوری، ۱۳۶۲
**۳۰۰- مسائل عصر ایلخانیان**، منوچهر مرتضوی، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰
**۳۰۱- مراغه (فرازه رود)**، یونس مروارید، ناشر مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۷۲
**۳۰۲- متالورژی - دل.ک. آلن**، ترجمهٔ مهندس علی اکبر قاری نیت، انتشارات باستان، چاپ اول، ۱۳۶۲
**۳۰۳- مارلیک**، دکتر عزت الله نگهبان، ادارهٔ کل باستان شناسی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳
**۳۰۴- مطالعاتی دربارهٔ ساسانیان**، کنستانتین اینوسترانتسف، کاظم کاظم زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
**۳۰۵- میراث باستانی ایران**، ریچارد.ن.فرای، مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۸
**۳۰۶- مقدمه‌ای بر شناخت ایلها**، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، جلد ۱، ایرج افشار سیستانی، ۱۳۶۶
**۳۰۷- معجم البلدان**، شهاب الدین‌بن عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی، بیروت، ۱۳۸۸ هجری
**۳۰۸- مسالک و الممالک**، ابوالحسن ابراهیم اصطخری، ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰
**۳۰۹- مقامات حمیدی**، قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی، تصحیح رضا انزابی نژاد، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۵
**۳۱۰- مدینه شناسی (غذا، دفاع برای صلح)**، سید محمد باقر نجفی، ۱۳۷۷ - چاپ اول، جلد دوم
**۳۱۱- مسافرت به ایران**، موریس دوکوتز بوئه، محمود هدایت، امیر کبیر، ۱۳۴۸
**۳۱۲- مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهر نشینی در ایران**، حسین سلطان زاده، نشر آبی، چاپ اول، ۱۳۶۵
**۳۱۳- مجموعه قوانین زرتشت یا وندیداد اوستا**، ترجمه از سانسکریت و پهلوی، دارمستتر، ترجمهٔ موسی جوان، تهران، ۱۳۴۲

ن

**۳۱۴- نامه‌های طبیب نادر شاه**، کشیش بازن، ترجمهٔ دکتر علی اصغر حریری، به اهتمام حبیب یغمائی، چاپ تابان، تهران، ۱۳۴۰
**۳۱۵- نگاهی به تاریخ جهان** (۳ جلدی)، جواهر لعل نهرو، محمود تفضلی، امیر کبیر، ۱۳۶۱
**۳۱۶- نظام اجتماعی مغول (فئودالیسم خانه بدوشی)**، ب.ولادیمیرتسف، دکتر شیرین بیانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۵
**۳۱۷- نبردهای محمد**، سرهنگ بختورتاش، عطائی، ۱۳۵۱
**۳۱۸- نزهة القلوب**، حمدالله مستوفی، به اهتمام گای لیسترنج، دنیای کتاب، ۱۳۶۲
**۳۱۹- نظم و نظمیه در دورهٔ قاجار**، مرتضی سیفی فمی تفرشی، انتشارات یساولی، فرهنگسرا، چاپ اول، ۱۳۶۲

۳۲۰- **نهضت مشروطه در ایران (برپایهٔ اسناد وزارت امور خارجه)**، واحد نشر اسناد، دفتر مطالعات سیاسی وبین المللی، تهران، ۱۳۷۰
۳۲۱- **نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار**، دکتر غلامرضا ورهرام، انتشارات معین، ۱۳۶۷
۳۲۲- **نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران**، به کوشش محمد یوسف کیانی، چاپ ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۵
۳۲۳- **نگاهی به نگارگری در ایران**، بازل گری، ترجمهٔ فیروز شیروانلو، انتشارات توس، چاپ دوم ۲۵۳۵

**و**

۳۲۴- **وزارت و وزیران در ایران**، (وزارت و تطور آن)، زهرا شجیعی، مؤسسهٔ مطالعات تحقیقات اجتماعی، چاپ اول، ۱۳۵۵
۳۲۵- **ویس و رامین**، فخرالدین اسعد گرگانی، دکتر محمد جعفر محجوب، ۱۳۳۷
۳۲۶- **واقعات اتفاقیه در روزگار (۳ جلدی)**، (وقایع، تاریخ و اسناد دورهٔ مشروطه)، محمدمهدی شریف کاشانی، به کوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲

**ه**

۳۲۷- **هنر ایران**، ر.دبلیو. فریه، پرویز مرزبان، نشر فرزان، ۱۳۷۴
۳۲۸- **هنر ایران (در دوران ماد، هخامنشی، پارتی، ساسانی)**، ۲ جلدی، رمان گیرشمن، ترجمهٔ دکتر بهرام فره وشی و دکتر عیسیٰ بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ۱۳۵۰
۳۲۹- **هرودوت**، تواریخ (۹ کتاب)، دکتر هادی هدایتی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶
۳۳۰- **هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران**، محمد تقی احسانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول
۳۳۱- **هنر اسلامی**، پروفسور ارنست کونل، ترجمهٔ مهندس هوشنگ طاهری، چاپخانهٔ مشعل آزادی، تهران، ۱۳۴۷
۳۳۲- **هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دورهٔ اسلامی**، تاتاراتالبوت رایس، ترجمهٔ دکتر رقیه بهزادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، چاپ اول

**ی**

۳۳۳- **یعقوب لیث**، دکتر ابراهیم پاریزی، انتشارات نگاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۷
۳۳۴- **یکصدو پنجاه سال سلطنت در ایران**، امیر گیلان شاه (اعتماد همایون)، تهران ۱۳۴۰
۳۳۵- **یشتها**، گزارش پورداوود، (جلد ۱ و ۲)، کتابخانهٔ طهوری، تهران، ۱۳۴۷

# نگاهی بر
# جنگ ایران و عراق

## نگاهی بر جنگ ایران و عراق

در تاریخ معاصر ایران، هشت سال دفاع دلاور مردان ایران در برابر ارتش تجاوزگر عراق جایگاه ویژه ای دارد که پرداختن به آن خود درخور پژوهش و کنکاش گسترده و عمیقی است. هرچند در این باب نیروهای نظامی این مرز و بوم از جمله ارتش و سپاه زحماتی را کشیده اند و «جان کلام» را در معرض استفاده هموطنان نهاده اند، ولی در این کتاب، ما نیز نگاهی بر مهمترین وقایع این جنگ تا فتح خرمشهر انداخته ایم، چراکه تاریخ ۴۰۰۰ ساله نظامی ما در نهایت به این دفاع خاتمه می یابد.

اساسا علت این جنگ را (با توجه به تفاسیر گوناگون) باید در رخداد انقلاب ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ جستجو نمود که موجب نگرانی آمریکا و کشورهای همسایه وابسته گردیده بود. این نگرانی در بیانیه هارولد براون وزیر دفاع دولت کارتر بخوبی نمایان بود. «بزرگترین خطر برای امنیت آمریکا در خلیج فارس خطر شوروی نیست، بلکه خطری است که از گسترش آشوبهای غیر قابل کنترل در جهان سوم ناشی می شود.»

از نظر محللین و استراتژیستهای غرب این انقلاب و «بنیاد گرائی اسلامی» ناشی از آن خطر مهمی بود که سراسر خاورمیانه و خلیج فارس را تهدید می نمود. در این میان عراقیهای نگران تر از همه، براین تصور که شرایط انقلاب توان نظامی و دفاعی را از ایران گرفته، در پی زمینه سازی برای جنگ و تجاوز بر آمدند. طارق عزیز در تابستان ۱۳۵۹ش اعلام کرد «ارتش ایران امروز از هم پاشیده» و صدام حسین نیز گفت: «اکنون ما نیروی کافی برای بازپس گرفتن حقوق خود از ایران را در اختیار داریم».

سرانجام رژیم عراق پس از مقدمه چینی ها و ایجاد جو تشنج در روابط دو کشور، به تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ش (۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰م) به طور یک جانبه عهدنامه ۱۹۷۵ را لغو و متعاقباً در تاریخ ۳۱ شهریور ماه همین سال (۲۲ سپتامبر) حملات گسترده خود را به مرزهای ایران آغاز نمود.

ولی ارتش متجاوز عراق پس از عملیات اولیه که به قصد تصرف چند روزه ایران آمده بود، به مدت ۳۴ روز در پشت دروازه های خرمشهر زمین گیر شد. مقاومت نیروهای مردمی و دفاع جانانه سبب گشت نه تنها به اهداف اولیه خود دست نیابند، بلکه حرکت و پیشروی آنان نیز متوقف گردد. در سایر نقاط نیز نبرد و مقاومت ادامه یافت تا عاقبت با تشریک مساعی فرماندهان ارتش و سپاه، طرحهای دوازده گانه کربلا تهیه و به تصویب شورای عالی دفاع

رسید. پس از این برنامه ریزی بود که نیروهای رزمنده توانستند در کمتر از ۸ ماه با عملیاتی همچون طریق القدس (کربلای۱)، فتح المبین(کربلای۲) و بیت المقدس (کربلای۳) نیروهای عراقی را از بسیاری نقاط عقب برانند.

## تحرکات دیپلماتیک عراقی ها قبل از تجاوز

اساس روابط نوین ایران و عراق از سال ۱۹۷۵ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر اساس عهدنامه مربوط به مرز دولتی و حسن همجواری ۱۹۷۵ موافقتنامه ها و پروتکلهای مکمل و منظم استوار شده بود. اما با سرنگونی رژیم پهلوی هرم قدرت سیاسی از عراق، هم در ایران و هم در خلیج فارس نو عی خلاء قدرت را احساس کرده و به فکر «آرمانهای عربی» و رهبری اعراب افتادند.

بنابراین از درون و بیرون کشور خود دست به اقدامات سیاسی و دیپلماتیک گوناگونی زدند. همچنین در مسائل ارتش و نظامیان خود توجهی ویژه نمودند که از جمله آنها خرید تسلیحات به صورت انبوه و آماده کردن روحیه افسران و سربازان در ماههای قبل از آغاز جنگ بود. این امر از طریق کلاسهای آموزشی ویژه، درج مقالات در روزنامه ها و ماهنامه های ارتش طرح و تبلیغ می گردید. بعلاوه برنامه ریزی خاصی برای تقویت «ارتش خلقی» تدوین شد و تعداد آنها در ۴ فوریه ۱۹۸۰ (۱۵ بهمن ۱۳۵۸)به گفته طه یاسین رمضان، معاون اول نخست وزیر و فرمانده ارتش خلقی به ۲۵۰۰۰۰ نفر و ۱۰۰۰۰ کماندو رسید. اما این تعداد با آغاز جنگ و حملات ارتش عراق تا سال ۱۹۸۳ (۱۳۹۱) به ۵۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافت.

## تلاش سیاستمداران عراق در جهت مخدوش کردن اذهان جامعه بین المللی

همزمان با زمینه چینی و آمادگی ارتش عراق برای تهاجم از فروردین ماه ۱۳۵۹ نامه نگاری عراقیها به کورت و الدهایم دبیرکل وقت سازمان ملل متحد و فیدل کاسترو رئیس ششمین اجلاس کنفرانس کشورهای غیر متعهدها نیز آغاز گشت. در نامه ۱۷ فروردین ۱۳۵۹ش (۶آوریل ۱۹۸۰ م) وزارت امور خارجه عراق به دبیر کل سازمان ملل متحد، استرداد سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابو موسی درخواست شده بود. روز قبل از این تاریخ نیز صدام حسین در نطق خود برای اولین بار اختلاف بین ایران و عراق را به عنوان اختلاف بین «اعراب و ایرانیان» معرفی کرد.

بدنبال این سخنرانی در ۲۶ اردیبهشت ماه (۱۶مه) وزارت امور خارجه عراق نامه ای به «آدام

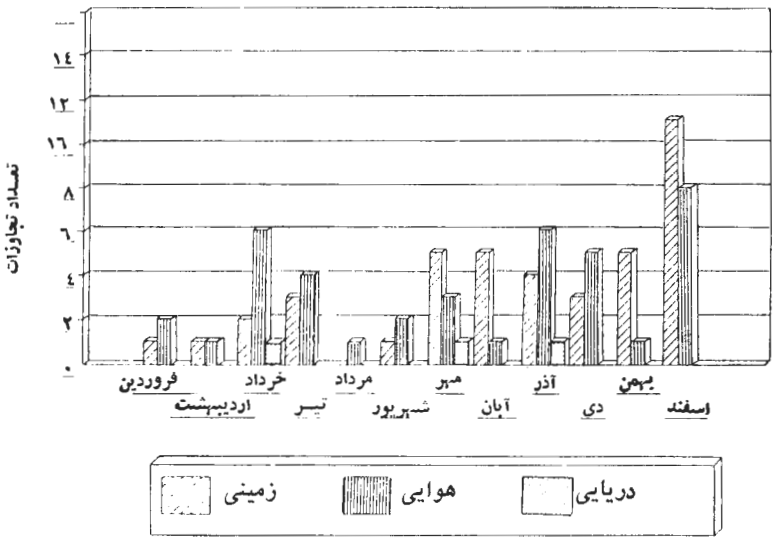
کوجو» دبیر کل سازمان وحدت آفریقا ارسال کرد که در طی آن ایران را هنوز ادامه دهنده همان سیاستهای توسعه طلب و نژاد پرستی عهد شاه پهلوی خواند و از او نیز درخواست شد در جهت استرداد سه جزیره عرب به عراق همت گمارد. سپس در ۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰) و ۳۰ شهریور نامه های ویژه برای ۸ سازمان منطقه ای و بین المللی تنظیم و فرستاده شد تا آخرین فعالیتهای دیپلماتیک و تبلیغاتی را به مرحله اجرا گزارده باشند.

در آخرین اقدام سیاسی هم نامه ای به کاردار ایران در بغداد تسلیم کردند و بر اقدام عملیات نظامی تاکید نمودند. سرانجام ۳۱ شهریور ماه (۱۳۵۹ش) تجاوز به خاک ایران آغاز شد.

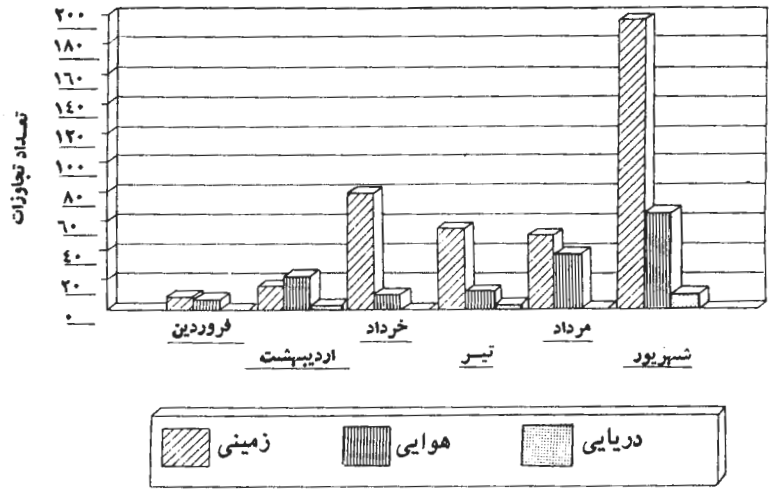
## اقدامات نظامی عراق قبل از حملات گسترده

صاحب منصبان کشوری و لشکری عراق از همان زمان که افکار عمومی داخل عراق و افکار عمومی بین المللی را برای تهاجم وسیع خود آماده می کردند، بطور متناوب اقدام به عملیات محدود نظامی نیز می نمودند. این اقدامات از فروردین ۱۳۵۸ تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ از راه زمین و هوا ادامه یافت. همچنین سه بار هم از طریق دریا در خرداد و مهر و آدرماه به نواحی خسرو آباد، بندر گناوه و خرمشهر تهاجماتی را داشتند. دو جدول زیر نمودار کامل عملیات ارتش عراق در طی سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ است.

تجاوز رژیم عراق در سال ۱۳۵۸



تجاوزات رژیم عراق در سال ۱۳۵۹ تا شروع جنگ




## شروع حملات زمینی ارتش عراق

هجوم اولیه لشگر ۵ مکانیزه عراق در شرق بصره یعنی منطقه عملیاتی اهواز و خرمشهر از اول مهرماه ۱۳۵۹ به طور جدی آغاز شد و تیپ های ۱۵ و ۲۰ مکانیزه از کنومه به سمت شمال شرقی و به مقصد وصول به هدفهای سوسنگرد و اهواز پیشروی کردند. آنها با اجرای آتش سنگین توپخانه و سایر جنگ افزارها پاسگاههای مرزی طلایه و کوشک را زیر آتش گرفته و سپس وارد خاک ایران شدند. همزمان در همین روز در ساعت ۶:۴۵ دقیقه فرودگاه اهواز نیز بمباران گردید.

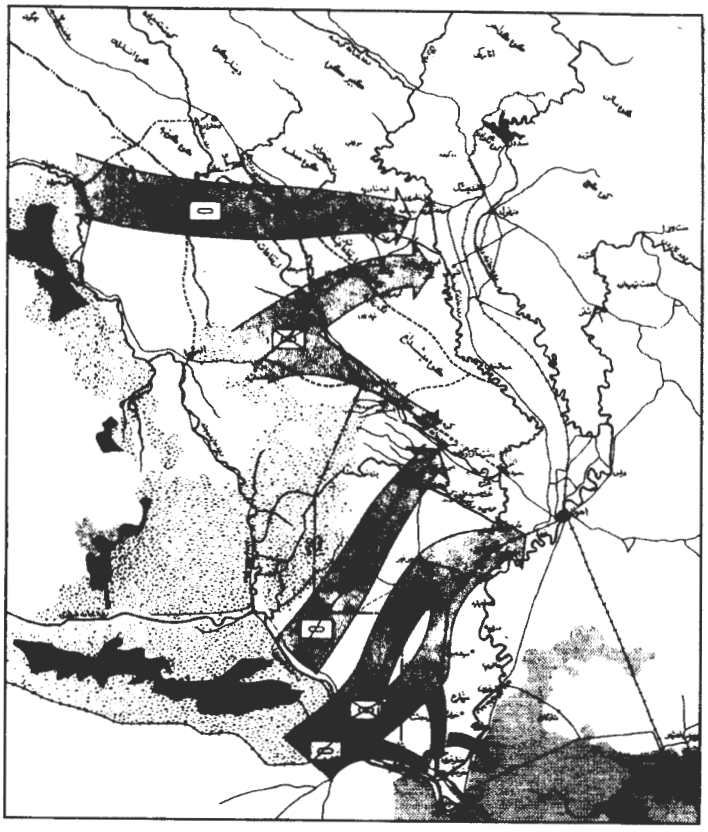
روز بعد نیروی هوائی عراق شهر اهواز و کارخانه نورد را نیز بمباران کردند، اما اینبار نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران در جواب آنها مواضع عراقیها را بمباران و تلفاتی بر نیروها و ادواتشان وارد نمودند.

این آتشباری از زمین و هوا تا چند روز به همین منوال ادامه یافت و عراقیها هم تمام فشارهای خود را بر روی اهواز و اطراف آن متمرکز کرده بودند. خوشبختانه مدافعان و رزمندگان ایران در روز ششم مهر وضعیت را تغییر داده و ماشین جنگی عراق را در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی اهواز متوقف گرداندند و یک خط پدافندی قوی نیز بین رود کارون و جنگل کمبویه و

کرخه کور مستقر کردند. دشمن تا اینجا از رسیدن به حمیدیه و بطور کلی محور اهواز - حمیدیه - سوسنگرد - بستان دی صره دشت آزادگان ناامید گردید. در این امر هلی کوپترهای رزمی هوانیروز ایران و توپخانه نقش موثری داشتند. در این مدت توپخانه عراق بطور دائم برای تضعیف روحیه مدافعان شهر اهواز، این شهر را زیر آتش می گرفتند، خصوصا زمانیکه دریافتند تیپ‌ها و نیروهای مختلف ارتش، سپاه و نیروهای مردمی با شدت و قدرت سازماندهی شده و به یاری مدافعان ایرانی و لشکر ۹۱ زرهی می آیند.

## جنگ در حوالی سوسنگرد

نیروهای عراقی پس از پیشروی از غرب بستان و جنوب غربی هویزه به سوی سوسنگرد در سه محور عمده به حرکت و عملیات ادامه دادند:



منطقه عمومی خوزستان و محورهای پیشروی نیروهای عراقی در داخل خاک ایران

۱ - محور پاسگاه مرزی سوبله، بستان به سوسنگرد
۲ - محدر طلایه، هویزه و سوسنگرد
۳ - محور عمومی پادگان حمید، کرخه کور، حمیدیه که ابتدا جنوبی - شمالی است و بعد از وصول به حمیدیه و قطع جاده اهواز - حمیدیه - سوسنگرد، نیروهای عراقی با تغییر مسیر به سمت غرب می توانستند سوسنگرد را از سمت غرب محاصره نمایند.

در مقابل این عملیات، تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ و جنگاورانی از ژاندارمری، سپاه پاسداران و سایر نیروها دست به مقاومت زدند. آنها در روز چهارم نبرد برای جلوگیری از اشغال شهر بستان توسط عراقیها، پس از یک مقاومت دلیرانه، پل روی رودخانه کرخه را تخریب نمودند. بدین جهت نیروهای دشمن تصمیم گرفتند تپه الله اکبر را تسخیر تا از آن طریق به عملیات و پیشروی خود ادامه دهند. در همین زمان (۸ مهرماه) تهاجم عراقیها از سمت جنوب به سوی حمیدیه با شکست مواجه شد. در این شکست نیروهای ارتشی، سپاهی ژاندارمری و گروه دکتر چمران نقش موثری داشتند.

اما در ادامه نبردها تپه الله اکبر چند بار بین دو طرف دست به دست گردید و همچنین فشار عراقیها بر روی بستان تا ۱۹ مهرماه افزایش یافت. مضافاً بر اینکه تظاهرات اهالی عرب زبان سوسنگرد به نفع جمهوری اسلامی ایران و اعلام انزجار از تجاوز عراقیها، پاسخ مناسبی به بعثیها بود که با تبلیغات وسیعی بر روی عناصر عرب ایرانی حساب بازکرده بودند. در چنین فضائی مهاجمان عراقی در اوج خشم و کینه بر حملات خود افزودند و توانستند روز ۲۲ مهرماه پس از ۲۲ روز مقاومت رزمندگان ایرانی، شهر بستان را اشغال کنند. مدافعان ایرانی بلافاصله به سوی سوسنگرد عقب نشستند. از این زمان هم شهر سوسنگرد و هم مواضع تیپ ۳ لشگر ۹۲ زرهی در تپه الله اکبر در خطر قرارگرفت، چنانکه این تپه را نیز تا چند روز بعد تصرف کردند و سپس در محور بستان - سوسنگرد به پیشروی ادامه دادند (۲۹ مهرماه ۱۳۵۹). اما چون با مقاومت رزمندگان ایرانی در سوسنگرد مواجه شدند، به نیروی هوائی و توپخانه خود متوسل گردیده و شهرهای حمیدیه، سوسنگرد و اهواز و دزفول و اندیمشک را زیر شلیک های آتش بار خود گرفتند. خوشبختانه در طی این مدت یگانهای مختلفی از لشگرهای مختلف به امداد آمده و اوضاع را متعادل نمودند.

اما عراقیها چون نتوانسته بودند اهواز را اشغال کنند در پی تصرف جدی حمیدیه، بستان و سوسنگرد بر آمده بودند که منطقه ای خاص به طول ۶۰ کیلومتر و هموار بود.

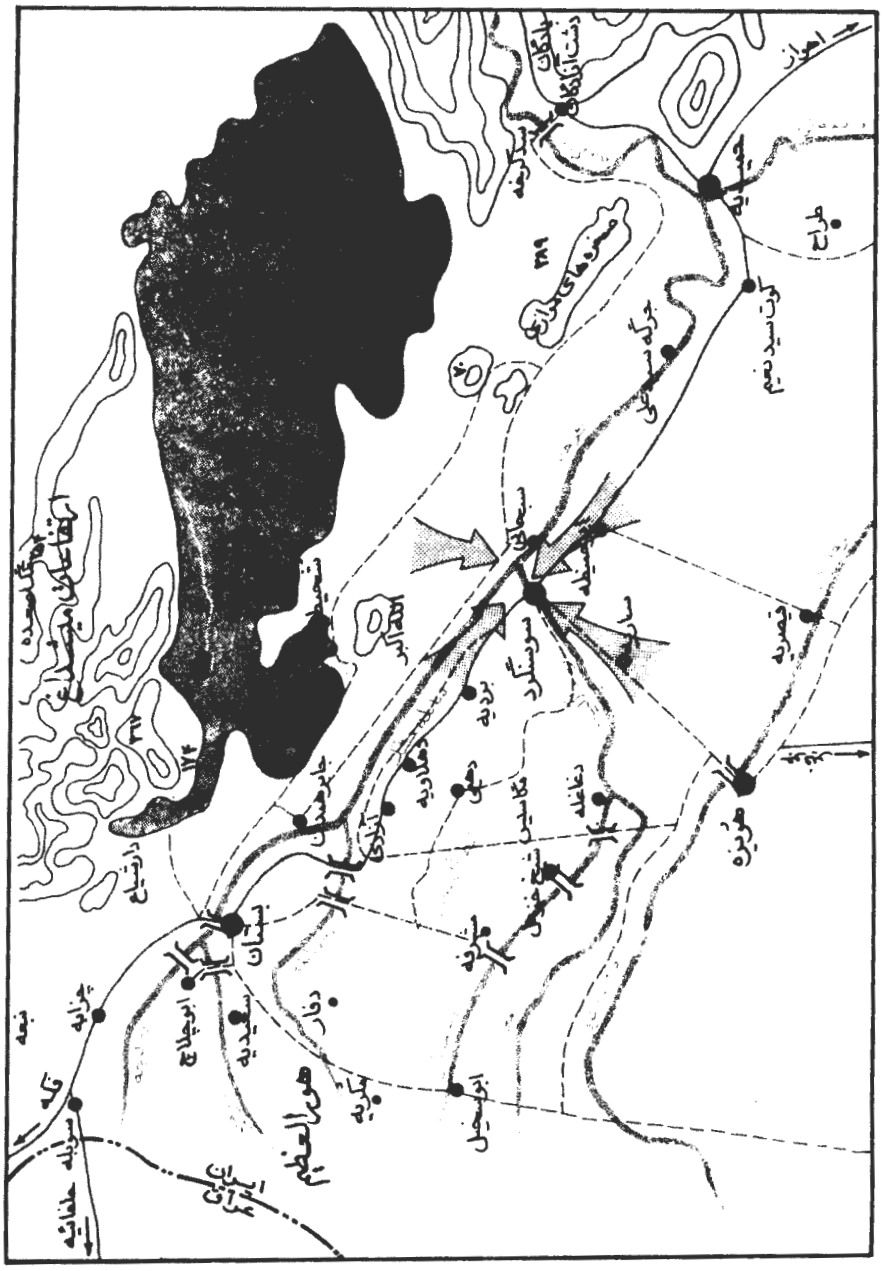
در ۲۰ آبان ماه نیروهای دشمن در غرب و شمال غربی سوسنگرد، تپه الله اکبر و غرب پل سابله حالت پدافندی گرفتند. در مقابل نیروی هوائی، هوانیروز و توپخانه ارتش ایران بر فعالیتهای خود در منطقه سوسنگرد افزودند و نیروهای مردمی، سپاه پاسداران و ژاندارمری مستقر در محورهای مختلف نیز لحظه ای با عملیات خود عراقیها را راحت نگذاشتند. عاقبت هم با تمام تلاشی که نیروهای دشمن مخصوصا تیپ ۴۳ زرهی عراق بکار برد و حتی تا دروازه های شهر سوسنگرد هم رسیدند، نتوانستند آنجا را اشغال کنند. این امر باعث تقویت روحیه رزمندگان ایرانی گردید از حالت پدافندی به درآمده حالت آفندی گرفتند.

## عملیات نصر

پس از ناکامی ارتش متجاوز عراق در سوسنگرد، نیروی زمینی ارتش ایران ماموریت یافت مهاجمان را در منطقه کرخه کورو جنوب غربی اهواز منهدم کنند. در این عملیات نخست لشگرهای ۹۲ و ۱۶ زرهی، گردان ۱۴۸ پیاده، گردان ۲۹۱ زرهی لشگر ۷۷ و رزمندگانی هم از سپاه و گروه جنگهای نامنظم شهید چمران نیز شرکت کردند که چون در آن ایام فاقد توپخانه تانک، نیروی هوائی و سلاح سنگین بودند، ازنظرپشتیبانی متکی به واحدهای ارتش شدند.

سرانجام در ساعت یک روز ۱۵ دی ۱۳۵۹ با هجوم لشکر ۱۶ زرهی به مواضع دشمن عملیات آغاز شد. در طول عملیات ارتباط مداوم و مطمئن بین قرارگاه عملیاتی نیروی زمینی و لشکرهای عمل کننده از نکات بارز محسوب می شد. اما دشمن هم در این مدت بیکار ننشسته و با تکهای مختلف، بکارگیری نیروی هوائی، عناصر زرهی و مکانیزه دست به مقاومت زد. عاقبت هم پس از ۴ روز نبرد سخت و توان فرسا وضعیت منطقه نبرد حمیدیه - سوسنگرد به شرایط قبل از عملیات نصر بازگشت و تلاش جنگاوران لشکر ۱۶ زرهی که در روز اول نبرد با موفقیت بسیار درخشانی توام بود، به نتیجه مطلوب نرسید و تلفات سنگینی را نیز متحمل شدند. نیروهای دشمن هم مجددا در حوالی کرخه کور مستقر و حالت پدافندی گرفتند. بطور کلی تا اواخر سال ۱۳۵۹ خطوط پدافندی بین نیروهای طرفین متخاصم در منطقه عملیاتی اهواز و سوسنگرد کاملا تثبیت گردید و تنها منطقه ای که امکان اجرای عملیات آفندی در آن وجود داشت منطقه شمال رودخانه کرخه و تپه های الله اکبر بود.

نقشه چگونگی محاصره سوسنگرد و آزادسازی آن



## عملیات خیبر

با آغاز سال ۱۳۶۰ش نیروهای مسلح ایران تصمیم گرفتند برای اخراج نیروهای دشمن از خاک خود به تدریج تدبیر پدافندی و دفاعی را به کناری نهاده و روی به تدابیر آفندی بیاورند. بنابراین در نخستین اقدامات تکهای محدود محلی آغاز شد که یکی از مهمترین آنها عملیات و تک تیپ سوم لشکر ۹۲ زرهی به تپه الله اکبر بود که مدتی در دست نیروهای دشمن قرار گرفته و آنرا بصورت دژ مستحکم نظامی در آورده بودند. برای حمایت و تقویت این تیپ، لشکر ۱۶ زرهی، تیپ ۵۵ هوابرد، سپاه پاسداران وعده ای از گروه جنگهای نامنظم چمران نیز در تک شرکت کردند.

این عملیات ساعت ۴ صبح روز ۳۱ اردیبهشت سال ۱۳۶۰ با پیشروی نیروهای ایرانی از چند سو آغاز شد که در طی چند ساعت تپه تصرف و عراقیها ناباورانه عقب نشینی کردند، ولی بعد از ظهر همین روز سعی کردند با یک پاتک مجددا مواضع خود را دوباره به تصرف در آورند که موفق نشدند.

در روز ۵ خرداد گروه شهید چمران تپه شهیطیه را بدون برخورد تصرف کردند و سپس سایر نیروها چند روز بعد در جنوب کرخه با حفر کانالی مطلوب خاکریزهای عراقیها را اشغال نمودند که اولین خاکریز دشمن بحساب می آمد. در چند جانب دیگر از جمله در غرب سوسنگرد روستای آلبوغفری هم از چنگ عراقیها بیرون کشیده شد. سرانجام هم عملیات ۶ روزه خیبر که با موفقیت قرین بود در روز پنجم خردادماه پایان یافت.

این عملیات که پس از ۸ ماه از آغاز جنگ انجام گرفته بود نشان داد که دفع و عقب راندن دشمن مقدور و مقبول خواهد بود و درهای بسته را نیز برای نیروهای ایرانی گشود. بعلاوه غنائم بدست آمده و اسیر کردن تعدادی از سربازان عراقی در تقویت روحیه نیروهای خودی بسیار مثمرثمر واقع شد.

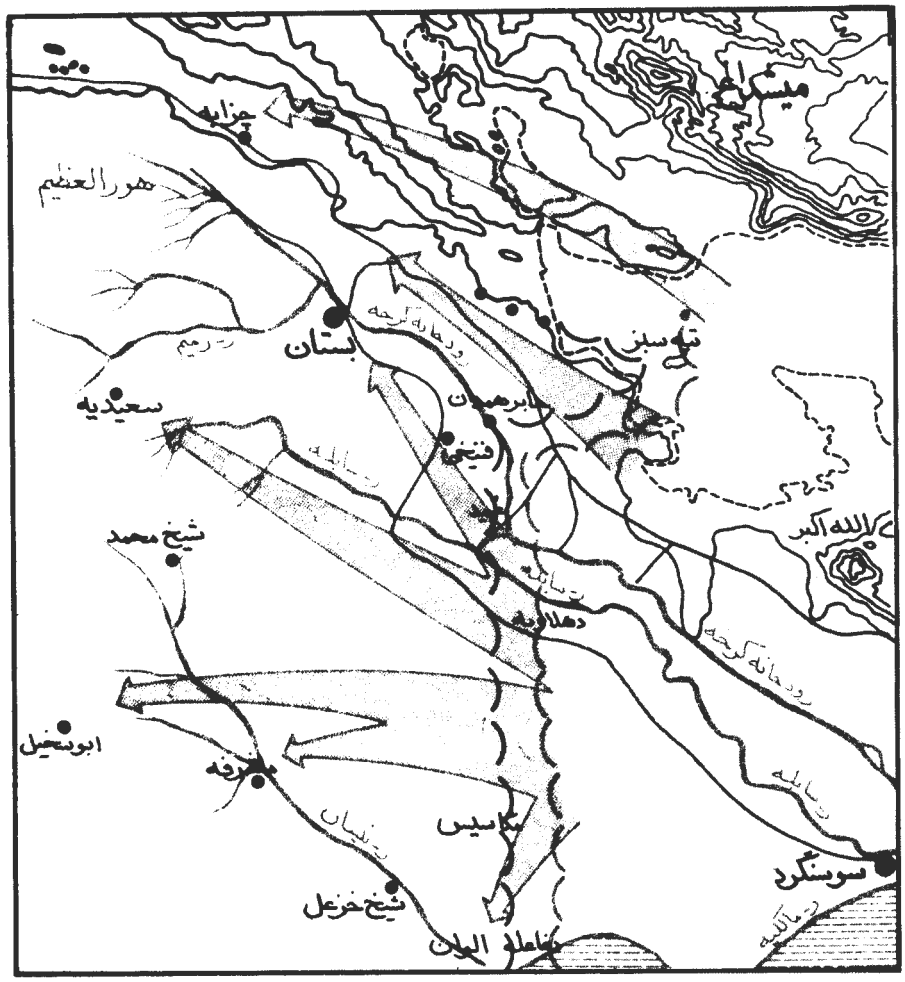
پس از نبرد خیبر که منجر به تصرف تپه الله اکبر در شمال غربی شهر سوسنگرد و آزاد کردن قسمتی از منطقه غرب سوسنگرد بین رودخانه کرخه در شمال و نهر آل عباس در جنوب شده بود نیروهای عراقی مستقر در این منطقه راکه عناصر تیپ ۳۵ لشکر ۹ زرهی عراق بودند، با تحمل تلفاتی سنگین حدود ۱۰ کیلومتر به سمت غرب به عقب راند. و از این زمان لشکر ۹۲ زرهی، لشکر ۱۶ زرهی، تیپ ۵۵ پیاده، نیروهای سپاه پاسداران و گروه چمران که در منطقه حمیدیه ـ سوسنگرد مستقر بودند به فکر عملیات بیشتر خصوصا رهائی بستان افتادند. به

همین دلیل در طول تابستان سال ۱۳۶۰ منطقه غرب و جنوب سوسنگرد از جمله فعالترین مناطق عملیاتی بودند.
اما دو واقعه مهم که در این ایام اتفاق افتاد که می‌باید در امر عملیات احتیاط بیشتری می‌شد نخست عزل بنی صدر از مقام جانشینی فرماندهی کل قوا، دوم شهادت دکتر چمران.
بعلاوه در اوایل تیر در جهت تحرک بیشتر در جبهه ها و همچنین خنثی کردن تبلیغاتی که پس از عزل بنی صدر شدت گرفته بود اجلاسی از فرماندهان نیروی نظامی برگزار شد که در طی آن دو نظریه ارائه گردید. نظریه اول ادامه عملیات آفندی در محور سوسنگرد - بستان را توصیه می کرد و نظریه دوم که بر تحکیم مواضع پدافندی موجود و طرح ریزی و اجرای عملیات آفندی محدود و محلی به وسیله لشکرها و وارد کردن ضربات تدریجی بر دشمن تأکید می نمود.
بطور کلی خرداد این سال عملیات در غرب اهواز و همچنین اقدامات مراقبتی و پدافندی نیروهای دشمن را به همراه داشت. ولی پس از پایان ماه خرداد، رسیدن به خط مرزی که از اهداف اصلی بود در دستور کار قرار گرفت که منطقه غرب سوسنگرد و بستان مناسب ترین منطقه محسوب می شد. اما وجود تهدید دشمن در جناح جنوبی این منطقه و در جبهه ای به طول حدود ۱۰۰ کیلومتر خطری بسیار جدی می نمود، لذا قرارگاه مقدم نیروی زمینی در جنوب در ۱۷ تیرماه به لشکر ۱۶ زرهی ماموریت داد تا بنا به دستور در محور حمیدیه - طراح اقدام به تک نماید تا ضمن عقب راندن دشمن کرانه شمالی رودخانه کرخه کور را تامین کنند. این عملیات بلافاصله به یاد و نام چمران به نام «چمران» شهرت یافت.
اندکی پس از این عملیات در غرب تپه الله اکبر نیز تک بزرگی انجام گرفت که قرین به موفقیت بود.

## عملیات طریق القدس (کربلا ۱)

این عملیات که در غرب سوسنگرد و در جبهه میانی اجرا می شد، دومین عملیات آفندی وسیع نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران پس از عملیات ثامن الائمه بود. دستاورد این عملیات بسیار مهم بود زیرا با این پیروزی خطوط مواصلاتی دشمن از شمال به جنوب و بالعکس قطع شد و سبب گردید تا در عملیاتهای بعد دشمن نتواند از نیروهای یک جبهه برای تقویت جبهه دیگر بهره برداری نماید. همچنین با اجرا و پایان عملیات طریق القدس بستان و نواحی غرب سوسنگرد پس از ۴۲۰ روز از چنگ نیروهای عراقی آزاد شد.

(طرح عملیاتی طریق القدس)




در طرح اولیه عملیات هم مسائل مهمی همچون تامین تنگه چزابه مطرح بود. به هر صورت از ۲ آبان ۱۳۶۰ عملیات راه سازی بوسیله جهاد سازندگی سمنان آغاز شد.

پس از اتمام کارهای اولیه این یگانها قرار شد در عملیات طریق القدس شرکت کنند :

۱ - یگانهای ارتش که شامل این نیروها می‌شدند

الف - لشکر ۱۶ زرهی قزوین (منهای تیپ ۳ زرهی)

مواضع عراقی ها در شمال کرخه و ازکنار رودخانه در حوالی آبادی جابر همدان در یک خط مستقیم رو به شمال تا تپه ماهواره ای رملی و غیر قابل عبور دامنه میشداغ، یک خاکریز دیوار مانند به ارتفاع ۲/۵ متر و عرض بیش از ۳ متر بوجود آمده بود در سراسر این خط و با استفاده از کیسه شنی، الوار و تیرآهن و ورقه های فلزی، سنگرهای جنگ افزار انفرادی و اجتماعی پناهگاه برای نفرات خود احداث کرده و به فاصله هر ۱۰۰ متر نیز یک سکوی آتش برای تانک و یا نفربرهای حامل موشک مالیوتکا ساخته بود. این خاکریز که از جنوب به رودخانه کرخه و از شمال به زمینهای رملی متکی شده بود حدود ۶ کیلومتر طول داشت. همچنین نیروهای عراقی در جلوی خاکریز یاد شده یک میدان مین به عرض ۲۰۰ متر ایجاد کرده بودند. این میدان مین که دارای مین های ضد نفر، ضد تانک و روشن کننده بود، به وسیله چند رشته سیم خاردار حلقوی وعمودی تقویت می شد.

اما یکی از مشکلات دیگر و مهم در این عملیات فقدان جاده مورد اطمینان برای رسیدن به اهداف و مواضع عراقیها بود، که این مسئله قرار شد با کشیدن جاده در تپه های رملی انجام گیرد لذا به منظور تکمیل شناسائی و جمع آوری اطلاعات بیشتر تیمی ۸ نفره مامور این کار شدند.

ب - لشکر ۹۲ زرهی (منهای تیپ ۱ زرهی)
پ - تیپ ۱ پیاده لشکر ۷۷
ت - یگانهای توپخانه
ج - هوانیروز
خ - نیروی هوائی
۲ - یگانهای سپاه پاسداران
الف - تیپ عاشورا
ب - تیپ کربلا
پ - تیپ امام حسین
ت - تیپ امام سجاد
ج - ۵ گردان پیاده احتیاط

سرانجام هم انجرای عملیات در دستور کار قرار گرفت. عصر روز شنبه ۷ آذر قرارگاه عملیاتی کربلا ۱ پیامی از فرمانده نیروی زمینی ارتش دریافت کرد که طی آن ساعت ۳ روز ۸ آذر به عنوان زمان آغاز تک تعیین گردیده بود در این پیام علاوه بر تعیین زمان تک اعلام شد که هدف واگذاری به تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ از شمال بستان به تنگه چزا به تغییر یافته است. همچنین به لشکر ۱۶ زرهی در مورد تامین ساحل شرقی هورالعظیم در ابوچلاچ تاکید گردید. با آغاز تک و عملیات نیروهای ایرانی نیروهای متجاوز تا روز پنجم نبرد (۱۲ آذر) در هم کوبیده شدند طوریکه در حین عقب نشینی بر روی پل سابله تجمع تانکها و خودروها پل را مسدود و کار عبور و مرور را بر آنان دشوار نمود.

اما با اینکه ساعت ۹:۴۵ روز ۱۳ آذر درگیری خاتمه یافته بود نگرانی از شمال رودخانه نیسان که در اشغال عراقیها بود فرماندهان نظامی ایران را دل مشغول نموده بود چرا که خطری جدی برای بستان و سوسنگرد محسوب می شدند.

برای رفع این مشکل نیز لشگر ۱۶ زرهی ظرف مدت ۴ روز ساحل شرقی رودخانه نیسان را نیز تصرف و در آنجا تا حاشیه شرقی هور العظیم مستقر شدند. بدین ترتیب هدفهای طرح کربلای ۱ بطور کامل محقق گشت. نبردی که در طی آن بیش از ۶۰۰ کیلومتر مربع از مناطق اشغالی آزاد گردید.

پس از پایان عملیات عراقیها تکی ناموفق به سابله زدند سپس حساس ترین معبر یعنی تنگه

چزابه را مورد توجه قرار دادند.

## عراقیها در کمین خرمشهر

ارتش عراق از ۲۳ شهریور ۱۳۵۹ آماده حمله به خاک ایران در منطقه مرزی شلمچه و در محور بصره - شلمچه و خرمشهر شده بود. از روز ۲۸ شهریور هم ناوچه های عراقی اقدام به کنترل کامل اروند رود کرده و مانع از حرکت کشتی های تجاری با پرچم ایران می شدند. بنابراین علاوه بر برخوردهای مرزی زمینی، برخورد در مرزهای آبی نیز آغاز شده بود.

عراقیها قبل از هجوم در این بخش نیروهای خود را در دو رده خط مقدم و خط دوم گسترده نموده بودند و نیروهای تقویتی آنها نیز در مناطق غربی رود دجله و در شهرهای بصره، ناصریه، سماوه و ... استقرار داشتند.

هنگامیکه عناصر یک لشگر زرهی و یک لشگر مکانیزه عراق از بصره به شرق شط العرب حرکت کردند و دو محور تنومه - شلمچه - خرمشهر برای اشغال خرمشهر و محور نشوه - طلایه - هویزه - سوسنگرد برای اشغال سوسنگرد پیشروی نمودند استعداد نیروهای رزمی ایران در تمام منطقه عملیاتی اهواز، جنوب هویزه و غرب خرمشهر یک تیپ زرهی از عناصر لشکر ۹۲ زرهی با یک گردان دژ و یک گردان سوار زرهی بود که در طول جبهه بیش از ۱۰۰ کیلومتر مجبور به پدافند و دفاع بودند و باید سه شهر خرمشهر، اهواز و سوسنگرد را حفظ می نمودند.

با آغاز جنگ کل منطقه درگیری در ایران به دو قسمت مشخص و تقریبا مجزا تقسیم شده بودند. الف - قسمت شمالی از رودخانه چنگوله در شرق دشت مهران شروع و تمام منطقه مرزی ایلام را در بر می‌گرفت و به قسمت جنوبی منطقه مرزی استان کردستان ختم می گردید که تخت عنوان «جبهه غرب» نامیده می شد ب - منطقه مرزی از اروند رود تا رودخانه چنگوله شامل مناطق مرزی خوزستان و قسمت جنوبی استان ایلام (موسیان و دهلران) بود که «جبهه جنوب» نامگذاری گردید. در آغاز جنگ دو فرماندهی برای دو قسمت کلی صحنه عملیات سازماندهی شدند.

در بخش جنوب روز ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ ژاندارمری خرمشهر گزارش داد که پاسگاه عراقی گمرک شلمچه با ۳ دستگاه نفربر تقویت شده است. بعلاوه همزمان نیروی هوائی عراق فعالیت گشت زنی و شناسائی هوائی در سطح اروندرود را تشدید کرد. بلافاصله در منطقه خرمشهر و آبادان از سوی ایرانیها واحدهای پدافند هوائی مستقر گشتند. پس از این فعالیتها

اقدامات زیر بطور سیستماتیک از سوی عراقیها انجام گرفت :
- کلیه پاسگاههای مرزی عراق تحکیم مواضع و سنگربندی و باتیربار تقویت شدند در بعضی از آنها نفربرهای زرهی مستقر کردند.
- عملیات جاده سازی مرزی و هم گشت زنی مرزداران عراقی شدت گرفت. که در مقابل آنها در اواخر اردیبهشت ماه ایرانیها یگانهای نظامی را در منطقه با توجه به استعداد واحدهای موجود آرایش دادند بعضی یگانهای لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳۷ مرکز زرهی و گروههای ۲۲ و ۵۵ توپخانه موضع گرفتند.
- ۹ خرداد مرزبان بصره به عنوان اعتراض یادداشتی به مرزبان ایرانی تسلیم کرد مبنی بر اینکه در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ماموران ایرانی مقابل جزیره ام الرضا (ص) عراق به آن تیراندازی کرده اند.
- اواخر خرداد فعالیتهای خصمانه عراقیها در پاسگاههای مرزی کرانه شهر خین و شلمچه در غرب خرمشهر تشدید گردید که طلیعه ای برای هجوم نیروهای عراقی بود.
- سوم تیرماه نیروهای عراقی در مقابل پاسگاه کیلومتر ۲۵ ایران اقدام به تیراندازی کرده و ماموران ایرانی هم مجبور به پاسخ گوئی شدند.
- ۱۲ و ۱۳ تیر عناصر ژاندارمری گزارش دادند که پاسگاه سمیده ایران مورد هدف آتش سلاحهای سنگین نیروهای عراقی قرار گرفته اند. این امر سبب شد تا نیروی زمینی به لشکر ۹۲ زرهی تاکید کند در تمام مرزهای خوزستان مراقبتهای لازم را به عمل آورد.
- ۵ مرداد در پاسگاه سوبله در بخش بستان بین نیروهای مستقر در پاسگاه چزابه و شرطه های عراقی در این ناحیه درگیری سختی شد.
- ۱۲ مرداد از نقطه نامعلومی ۴ گلوله آرپی جی ۷ بسوی گمرک خرمشهر شلیک گردید.
- ۱۸ مرداد یک گردان تانک عراق از بصره وارد تنومه شد در مقابل شلمچه ایران مستقر گردید. استقرار این گردان تهدید علنی محسوب می شد.
- ۲۵ مرداد بین پاسداران ایرانی و عناصر عراقی در منطقه هورالهویزه درگیری ایجاد شد.
- شهریورماه برخوردهای مرزی بین نیروهای ایرانی و عراقی به اوج خود رسید و در روز ۲۱ شهریورماه ماموران پاسگاههای عراقی بی مهابا بر روی پاسگاههای ایرانی مومنی و حدود آتش گشودند. بنابراین لشکر ۹۲ زرهی ایران به تیپ یک زرهی دستور داد علاوه بر گردان مکانیزه یک گردان تانک چیفتن هم در خرمشهر مستقر کرده و به تقویت سایر نیروها بپردازد.

- نیروهای عراقی در ساعت ۲/۵ بعدازظهر ۲۶ شهریور در محور فکه ـ سمیده به داخل خاک ایران نفوذ کرده و پاسگاه دویرج را اشغال کردند ولی با عکس العمل و آتش نیروهای ایرانی مجبور به عقب نشینی شدند.
- ۲۸ شهریور فعالیت نیروهای دریائی عراق هم در اروند رود شدت گرفت و ناوچه های عراقی به تعقیب ناوچه گشت ساحلی ایران در بین راه خسروآباد تا دهانه فاو اقدام کردند.
- ۲۹ شهریور یک ناو عراقی کشتی «سروناز» ایران را متوقف و دستور دادند پرچم ایران را پائین بکشند.
- ۳۰ شهریور دشمن از کرانه دور اروند رود تاسیسات نفتی آبادان را به شدت با آتش دوربرد خود کوبیدند و تانکر شماره ۵۱۲ نفت آبادان را مورد اصابت قرار دادند طوریکه آتش و دود آن آسمان شهر را پوشاند.

بدین ترتیب منطقه اروند رود عملا به میدان جنگ تبدیل شد و خسروآباد ایران که پایگاه هوا دریا و هم پایگاه گردان ساحلی ژاندارمری بود نیز زیر آتش سنگین توپخانه عراقیها قرار گرفت. بدنبال آن پایگاه دریائی خرمشهر نیز به زیر آتش گرفته شد و نبردی فراگیر از فکه تافاو آغاز گشت و عناصر لشکر ۹۲ زرهی در تمام طول جبهه ۴۰۰ کیلومتری با دشمن درگیر شدند.

در همین اثنا مقامات عراقی اعلام کردند کلیه کشتی ها در زمان ورود به اروند رود باید پرچم آن کشور را بر افرازند و با ارسال دستور العملی برای شرکتهای کشتیرانی تاکید کردند حق حاکمیت شط العرب به قوانین قبل از ۶ مارس ۱۹۷۵ برگشت داده شده است. همزمان یگانهای توپخانه و خمپاره اندازهای عراق در کرانه شمالی اروند رود اقدام به آتشباری دائم نمودند. لشکر ۹۲ نیز به ستاد اروند دستور داد با استفاده از کلیه امکانات مواضع توپخانه و خمپاره اندازهای دشمن را زیر آتش بگیرند. از آن سو تصمیم گرفته شد در منطقه عملیاتی خرمشهر ۴ عنصر اصلی رزمی را تحت قرارگاه واحدی هماهنگ کنند. این عناصر رزمی عبارت بودند از : پایگاههای دریائی خرمشهر از نیروی دریائی، هنگ ژاندارمری آبادان از ناحیه ژاندارمری خوزستان، ۳ گردان رزمی و ۳ آتشبار توپخانه از عناصر نیروی زمینی و چهارم رزمندگانی از سپاه پاسداران و نیروهای مردمی.

در طی این مدت قسمتی از پالایشگاه آبادان در اثر اصابت گلوله دشمن آتش گرفت و برخوردهای مرزی دریائی به اوج خود رسید طوری که پشتیبانی هوائی هم مورد استفاده

قرار گرفت. بعلاوه حمله سراسری نیروی هوائی عراق به شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، اهواز، همدان، شیراز و چند شهر دیگر هم آغاز گشت.

در همین زمان اولین گزارش از تهاجم و تجاوز نیروی زمینی ارتش عراق در ساعت ۴:۴۵ روز ۳۱ شهریور از طریق سپاه پاسداران غرب ارسال شد. یعنی درست در زمانی که برای بار دوم ۵ فروند میگ عراقی خرمشهر و آبادان را بمباران کردند.

## آغاز تهاجم زمینی عراق - حرکت به سوی خرمشهر و آبادان

این تهاجم با شلیک یک گلوله تانک تی ۷۲ در پادگان «بعقوبه» در ساعت ۱۱ روز ۳۱ شهریورماه توسط خود صدام حسین به سوی مرزهای ایران آغاز شد. شب اول مهرماه نیروهای عراقی تلاش کردند پاسگاههای مرزی را در تمام طول روز اشغال کنند ولی پایداری شجاعانه مرز داران آنان را در نقاطی چند ناکام گذاشت.فردای آن روز لشکرهای زرهی و مکانیزه عراق از شلمچه، پاسگاه کیلومتر ۲۵، کوشک، طلایه، سوبله، فکه و ربوط در جبهه عملیات جنوب وارد خاک ایران شدند و به سمت هدفهای حساس به ترتیب از جنوب به شمال خرمشهر و آبادان، اهواز و سوسنگرد، شوش و دزفول پیشروی نمودند. نیروهای نظامی ایرانی موجود در منطقه در مقابل این تجاوز شجاعانه اقدام به نبردی نابرابر در برابر دشمن نمودند که بسیار سخت و خونین بود.

علت این تهاجم از منطقه شلمچه هم به این دلیل بود که محور شلمچه ـ خرمشهر نزدیک ترین و سهل الوصول ترین محور از بصره به خرمشهر بود. عراقیها بر این تصور بودند که در مدت ۲ یا ۳ روز خرمشهر را اشغال و پس از عبور از پل آن آبادان را هم ظرف چند روز تصرّت خواهند کرد.

همزمان با این یورش جنگ تبلیغاتی عراق، نبرد سنگین توپخانه در طرفین اروند رود و نبردهای هوائی نیز شدت یافت. در روز دوم مهرماه شهر اهواز مجدداً مورد حملات هوائی قرار گرفت که متعاقبا هواپیماهای ایرانی هم به بعقوبه عراق حمله کردند. عراقیها بلافاصله یک فرستنده رادیوئی بنام «جبهه آزادی بخش خوزستان» را تاسیس کردند که مکررا از مردم خوزستان می خواست به نیروهای عراقی بپیوندند.

اواسط روز بار دیگر آبادان و خرمشهر توسط نیروی هوائی عراق بمباران شد طوریکه $\frac{1}{4}$ تاسیسات پالایشگاه آبادان منهدم گشت. بعد از ظهر همین روز عراقیها مقاومت مدافعان جمهوری اسلامی ایران را در غرب خرمشهر در هم شکستند و به سمت جاده اهواز ـ خرمشهر

پیشروی نمودند که پس از رسیدن به این جاده یک ستون به سمت اهواز (شمال) و یک ستون به سمت خرمشهر (جنوب) تغییر جهت دادند. همزمان حملات هوائی بر جزیره خارک را نیز افزایش دادند.

سوم مهر با بمباران خرمشهر عراقیها از سمت شمال تا ۵ کیلومتری شهر پیش آمدند. ولی آنروز تا ۲ روز بعد نیروهای ارتش، ژاندارمری، سپاه و نیروهای مردمی در زیر بمباران زمین و هوای عراقیها با قدرت پایداری کردند مردم نیز گروهی به نیروهای پایداری پیوسته و بقیه اقدام به تخلیه شهر نمودند.

خبر این نبردها بوسیله خبرگزاریها به سراسر جهان مخابره شد و بسیاری از محافل سیاسی دنیا را به نگرانی وا داشت. از جمله در سازمان ملل متحد، شورای امنیت در ۲۸ سپتامبر (۶ مهرماه) اجلاسی برگزار و به اتفاق آرا قطعنامه ۴۷۹ را به تصویب رساندند. در این قطعنامه به طور جد بر پایان جنگ، میانجیگری و خویشتنداری طرفین تکیه و تاکید شده بود. ولی این مصوبات تاثیری بر صحنه های جنگ ننهاد و حملات زمینی، هوائی و دریائی ادامه یافت. عراقیها تا هشتم مهرماه (۱۳۵۹) چندین بار خرمشهر، خارک، آبادان، اهواز و بسیاری از مراکز اقتصادی و نظامی را از زمین و هوا زیر آتش و بمباران گرفته و تا یک کیلومتری خرمشهر پیش آمده بودند. در این بحبوحه صدام حسین در اول اکتبر ۱۹۸۰ (۹ مهرماه) پیشنهاد آتش بس داد که آنهم توسط دولت ایران رد شد.

نبردها از ۹ مهر تا ۴ آبان با رخنه عراقیها به خرمشهر، محل به محل و کوچه به کوچه ادامه یافت. تلخ ترین روزهای این ایام روز ۱۹ مهرماه بود که نیروهای عراقی از رود کارون گذشته جاده اهواز را قطع و آبادان و خرمشهر را تقریبا به محاصره در آورده بودند. این امر تمام مسئولین نظامی و غیر نظامی ایران را به هیجان آورد طوریکه رهبر انقلاب تاکید بر شکستن حصر آبادان نمود و بار دیگر بسیج بیشتر و اعزام نیروها و هماهنگی ها در دستور کار فرماندهان قرار گرفت.

اما عراقیها بی توجه به این مسائل در پی دست یابی به اهداف خود بودند. آنها در روز ۲۲ بهمن فشار را برای اشغال خرمشهر بیشتر نمودند و به ۶کیلومتری شمال بهمنشیر رسیدند و تا ۲۲ مهرماه از سوی شمال به ۲ کیلومتری آبادان رخنه کرده بودند.

ارتش، سپاه و نیروهای مردمی در اوج نابسامانی تصمیم به دفع جدی دشمن گرفتند اما کاستیها در چند سو مقداری حرکت آنها را کند کرده بود. در این بین نیروی زمینی برای

مقابله با دشمن در شمال آبادان از لشکر ۷۷ مشهد سود برد و یک گردان پیاده با یک آتش بار توپخانه را به اهواز اعزام نمود. این گردان همان یگانی است که در نجات آبادان سرنوشت سازترین نقش را ایفا کرد. بدین ترتیب با اعزام نیرو و با کمک و پشتیبانی هوانیروز جنگاوران ایرانی موفق شدند دشمن را در شمال آبادان متوقف کنند.

در ۲۳ مهرماه ژاندارمری کل کشور هم ۶۰۰ ژاندارم را با ۸ فروند هواپیمای سی - ۱۳۰ به اهواز اعزام کرد تا به تقویت منطقه آباداان و خرمشهر کمکی کرده باشند. با این وجود تا ظهر ۲۴ مهرعراقیها $\frac{1}{3}$ شهر خرمشهر را اشغال کرده بودند که از این زمان تا ۶ آبان به مدت ۱۰ روز حماسی ترین و سخت ترین نبردهای شهری جنگ ایران و عراق در خرمشهر جریان یافت.

۲۷ مهرماه «فرماندهی اروند» موجودیت یافت و دو روز بعد شروع فعالیت آن به ستاد مشترک، نیروی زمینی، دریائی و هوائی اعلام شد. این ستاد با ۱۳ افسر تشکیل شده بود. فرماندهی اروند نخست تمام امکانات ژاندارمری کشور را برای تقویت منطقه عملیات اروند به کار گرفت و از نیروی زمینی هم درخواست اعزام یگانهای تقویتی نمود. بدین ترتیب یک نیروی دفاعی در مقابل سر پل دشمن در دارخوین، شادگان و غرب ماهشهر سازمان داده شد. اصولاً با تشکیل این ستاد نیروهای قابل ملاحظه‌ای در منطقه ماهشهر، دارخوین و آبادان متمرکز گردیدند که شامل این نیروها می‌شدند:

عناصر نیروی زمینی ارتش، تکاوران نیروی دریائی، ژاندارمری، سپاه و بسیج.

اما خرمشهر در این بحبوحه تا ۴ آبان سقوط کرد و نیروهای دشمن متجاوز شهر را عرصه بر و بیای تانکها و نفربرها نمود. از آن سو منطقه آبادان ـ ماهشهر به شرایط کاملا بحرانی رسیده و اهواز و آبادان بطور مرتب از هوا بمباران و از زمین زیر آتش یگانهای توپخانه عراقیها قرار گرفته بودند. از جزیره مینونیز مرتب خبر می رسید که عراقیها قصد تصرف و اشغال آبادان را نیز دارند. بدین جهت لشکر ۷۷ را بتدریج به سوی ماهشهر آوردند و گردان ۱۳۶ پیاده نیز بوسیله هواپیما از مشهد به اهواز انتقال یافت. وسایل سنگین این گردان هم که شامل یک آتشبار توپخانه ۱۰۵ میلیمتری پشتیبان گردان بود با خودروهای سنگین به وسیله راه آهن از مشهد به اهواز حمل گردیدند.

آبادان در روز هشتم آبان (۱۳۵۹) کاملا تحت محاصره نیروهای دشمن بود و عناصر اطلاعاتی هم گزارش دادند که آنها به سه کیلومتری شهر هم دسترسی پیدا کرده اند. اتفاقا همان شب آنها از منطقه ذوالفقاری از رود بهمشیر بوسیله پل شناور عبور کرده و قدم به

جزیره آبادان گذاشتند. اما نیروهای رزمنده ایرانی با عکس العمل سریع و دفاع جانانه در طی دوروز از طریق نخلستانها تا چند متری بهمشیر پیشروی کرده و با انهدام پل احداثی دشمن و نبردهای تن به تن آنها را درهم کوبیدند و آبادان را از سقوط رهانیدند. این عملیات تا ۱۸ آبان ادامه یافت و در طی مرحله سوم نیروهای مردمی توانستند عراقیها را از روستای نخلستان ابوعبادی کاملا بیرون کنند و آنها را به سوی شمال رودخانه برانند. پس از این موفقیت ستاد فرماندهی اروند رود مقداری به کار سازماندهی توجه نمود زیرا با دریافت یگانهای گوناگون از ژاندارمری، نیروی زمینی، سپاه پاسداران و نیروهای مردمی (بسیج) وضعیت خاصی یافته طوری که ایجاد وحدت فرماندهی در بین عناصر متشکله آن که عملا در ۷ منطقه مستقل شامل جنوب دارخوین، غرب شادگان، محور ماهشهر ـ آبادان، شمال بهمنشیر، جنوب جزیره آبادان (کرانه اروند رود)، کرانه شمالی خرمشهر و جزیره مینو که مجموعا در طول ۲۰۰ کیلومتر گسترش داشتند بسیار مشکل بود.

به هر صورت در بحبوحه این حرکت از ۲۴ آبان در صحنه عملیات خوزستان حادثه مهم حملهٔ عراقیها به سوسنگرد و محاصره آن شهر اتفاق افتاد که به آن در صفحات قبل اشاره گردید. این حادثه نیز بار دیگر مسئولان نظامی و غیر نظامی را تکان داد و زنگهای خطر را به صدا در آورد که دشمن متجاوز را نباید دست کم گرفت.

## عملیات آفندی توکلی

محاصره آبادان و ادامه حضور و خطر وجودی نیروهای دشمن سبب شد تصمیمی گرفته شود تا عراقیها را به غرب رودخانه کارون عقب رانده و سواحل شرقی را از وجود آنها پاک کنند. بنابراین عملیات آفندی (تهاجم) توکلی در دستور کار ستاد فرماندهی اروندرود قرار گرفت. بدین جهت طرح عملیاتی آن از ۲۷ آذرماه تهیه و منتشر شد. بر طبق این طرح یگانهای زیر امر فرماندهی اروند رود در ۳ فرماندهی عملیاتی سازماندهی شدند که عناصر آنها عبارت بودند از

۱ - فرماندهی عملیات آبادان - خرمشهر: شامل تیپ ۲ قوچان با ۳گردان پیاده، یک گروهان تانک چیفتن، عناصر ژاندارمری مستقر در جزیره آبادان نیرو های سپاه و بسیج مردمی، گردان توپخانه ۱۰۵، یک آتشبار توپخانه ۱۳۰ میلیمتری و یک آتشبار توپخانه کاتیوشا.

تیپ ۳۷ زرهی: شامل عناصر سازمانی تیپ، یک گردان امداد ژاندارمری، یک آتشبار توپخانه ۱۰۵ و یک آتشبار توپخانه ۱۳۰ میلیمتری.

گروه زرهی ۲۴۶ تانک : شامل گردان ۲۴۶ تانک (منهای یک گروهان)، یک گردان پیاده از عناصر لشکر ۲۱ پیاده، یک گردان مختلط توپخانه ۱۰۵، و ۱۵۵ میلیمتری و عناصر سپاه.
۲ - یک فرماندهی عملیات نامنظم : متشکل از حدود ۲ گروهان ژاندارمری و نیروهای مردمی.
۳ - یک فرماندهی توپخانه : جمعا با ۴ آتشبار توپخانه صحرائی ۱۳۰ و ۲۰۳ میلیمتری کاتیوشا.

ماموریتی که در این طرح عملیاتی در نظر گرفته شده بود عبارت بود از عقب راندن دشمن از شرق کارون، شکست محاصره آبادان، ادامه حمله به سمت غرب و عقب راندن دشمن بداخل خاک خودش، ضمنا سه منطقه عمومی برای اجرای عملیات آفندی طرح ریزی شد که عبارت بودند از : منطقه عملیاتی میمک در جبهه غرب، منطقه عملیات جنوب غربی اهواز و سوسنگرد و منطقه عملیاتی ماهشهر - آبادان.

اما طرح حمله و آفند اهواز - سوسنگرد که در ۱۵ دی ماه به مرحله اجرا گذاشته شد پس از ۴ روز نبرد در حوالی کرخه کور نتیجه ای بدنبال نداشت. حمله در منطقه ماهشهر - آبادان نیز که در روز ۲۰ دی ماه انجام گرفت بلافاصله با اقدام و عکس العمل مناسب نیروهای دشمن مواجه شد، زیرا از قرار معلوم از تاریخ و چگونگی اجرای عملیات از قبل اطلاع حاصل کرده بودند. بنابراین این عملیات نیز دستاوردی نداشت و نیروهای خودی پس از نبرد تا ظهر مجبور به عقب نشینی به مواضع خود شدند. بدین جهت اساس طرح و عملیات توکلی بدون موفقیت پایان یافت و نیروهای تحت امر فرماندهی اروند رود وضعیت پدافندی گرفتند. این تدبیر عملیاتی پدافندی هم در شرق کارون در ۳ منطقه دفاعی شامل جبهه شمالی، شرقی و جنوبی هم انجام گرفت. آنگاه برای استحکام این مواضع دفاعی قرار شد از امکانات مختلف از جمله موانع مصنوعی و آبگرفتگی طبیعی منطقه یا آبگرفتگی مصنوعی بهره گیرند.

با گذشت مدتی آرامش بر جبهه‌های جنوب بتدریج این تفکر بوجود آمد که فرماندهی اروند را به خاطر مشکلاتی که در راس هرم فرماندهی منطقه بوجود آمده بود منحل کنند و مسئولیت آن را پس از انتقال لشکر ۷۷ پیاده به ماهشهر ـ آبادان به عهده فرماندهی این لشکر بگذارند. چنین نیز کردند و از تاریخ ۱۳۶۰/۱/۱۹ قرارگاه فرماندهی اروند به قرارگاه لشکر ۷۷پیاده تبدیل گردید.

با اجرای این دستور تمام صحنه های عملیات خوزستان از غرب دزفول در شمال تا دهانه فاو

در جنوب تحت کنترل مستقیم فرماندهی نیروی زمینی قرار گرفتند و ۴ لشکر نیروی زمینی شامل لشکر ۲۱ و ۷۷ پیاده و ۱۶ و ۹۲ زرهی در خط مقدم دفاعی از غرب دزفول تا جزیره آبادان به ترتیب لشکر ۲۱ پیاده در منطقه عملیاتی غرب شوش و دزفول، لشکر ۱۶ زرهی در منطقه سوسنگرد و لشکر ۹۲ زرهی در منطقه جنوب غربی اهواز و تپه های الله اکبر در شمال سوسنگرد و لشکر ۷۷ پیاده در منطقه عملیاتی ماهشهر - آبادان مسئولیت پدافندی را عهده دار شدند.

آنگاه ابلاغ شد که فعلا با اجرای عملیات ایذائی و تک های محدود از جمله تک های مختل کننده دشمن را فرسوده نمایند. ولی از اوایل اردیبهشت سال ۱۳۶۰ تدبیر کلی نیروی زمینی به تمام لشکرها و تیپهای مستقل در صحنه عملیات خوزستان ابلاغ شده بود که از حالت رکود و سکون بدر آمده و عملیات آفندی محدود را برای اشغال و نگه داری قسمتی از مواضع پدافندی دشمن اجرا نمایند. بر مبنای همین دستور بود که طرح عملیات آفندی در غرب سوسنگرد و تپه های الله اکبر از اوایل اردیبهشت به اجرا در آمد که به شرح آن در صفحات قبل پرداخته ایم.

دیگر عملیات آفندی محدود لشکر ۷۷ پیاده از ۲۵ اردیبهشت در شمال بهمنشیر و عملیات آفندی دارخوین بود. این عملیات دوم توسط رزمندگان سپاه پاسداران در ساعت ۳/۵ بامداد در روز ۲۱ خرداد همزمان با عزل بنی صدر از فرماندهی کل نیروهای مسلح انجام گرفت. در این عملیات ۳/۵ کیلومتر خاک اشغال شده از دست متجاوزین خارج شد و زمینه را کاملا برای عملیات ۳/۵ ماه بعد «ثامن الائمه» آماده نمود. با پایان آفند موفقیت آمیز دارخوین عراقیها دست به چند پاتک زدند. سپس هلی کوپترهای هوانیروز ایران و نیروی هوائی عراق نیز وارد میدان شدند که سرانجامی برای عراقیها نداشت.

## طرح و عملیات ثامن الائمه

۶ ماه اول سال ۱۳۶۰ نیروهای مسلح ایران بتدریج از حالت دفاع و پدافندی به حالت تعرض و آفندی در آمدند که با انجام تک های محدود و محلی موفقیت هائی گاه قاطع و گاه نسبی نیز بدست آوردند. آنگاه برای عقب راندن دشمن به غرب کارون و از خطر در آوردن آبادان، طرح ثامن الائمه در دستور کار قرار گرفت. بدین جهت نخست در اواخر خردادماه ۱۳۶۰ یک جلسه مشورتی برگزار شد که نظرات و راه حلها ارائه گردید پس از آنکه مشورتهای مقدماتی

انجام گرفت، سپاه پاسداران به بسیج نیروهای مردمی شتاب داد و در مدت یک ماه ۱۵ گردان سپاه و بسیج را برای شرکت در عملیات آماده ساخت که بیشتر گردانهای پیاده بودند. بعلاوه برای بالا بردن استعداد رزمی لشکر ۷۷ پیاده، تیپ ۳ پیاده آن لشکر که در منطقه غرب بود به خوزستان تغییر مکان داد. در نتیجه برای اجرای عملیات کلیه یگانهای سازمانی لشکر ۷۷ یعنی ۹ گردان پیاده، دو گردان تانک، یک گردان سوار زرهی، گردانهای توپخانه و مهندسی و سایر عناصر پشتیبانی در اوایل شهریور در منطقه عملیات ماهشهر - آبادان مستقر شدند. البته نیروها و استعدادهای دیگری همچون یک گردان تانک از لشکر ۱۶ زرهی، یک گردان امداد ژاندارمری، یک گردان تانک از لشکر ۹۲ زرهی هم حضور فعال یافتند. بطور کلی لشکر ۷۷ واحدهای موجود را در ۵ قرارگاه کلی سازمان داد که شامل ۳ تیپ پیاده، یک گروه رزمی تانک و یک واحد احتیاط بود. این مجموعه با توجه به حضور ۱۵ گردان سپاه پاسداران و هم با توجه به امکانات موجود آن روزهای ارتش و سپاه، حداکثر توان رزمی مقدور برای آن عملیات و اولین حرکت جدی و سازمان یافته نیروهای مسلح ایران برای اجرای یک عملیات آفندی نسبتا گسترده در منطقه نبرد ماهشهر - آبادان محسوب می شد.

طرح عملیات در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۶۰ مورد تائید فرماندهان مسئول قرار گرفت و منتشر شد. سپس از سپاه خواسته شد یک گردان اضافی دیگر آماده کرده تحت امر تیپ یک پیاده قرار دهد که با وجود این تعداد گردانهای سپاه به ۱۶ عددی رسید. این تیپ بعدها در عملیات ماموریت بسیار سنگینی را به مورد اجرا نهاد.

بعد از این تحرکات لشکر ۷۷ در روز اول مهرماه قرارگاه تاکتیکی خود را از ماهشهر به شادگان انتقال داد. سپس به پیشنهاد فرمانده گردان مهندسی به منظور اطمینان از کفایت فعالیت یگانها در باره بازکردن معابر در میدان‌های مین دشمن در دوم مهرماه از تیپهای ۱ و ۲ و ۳ در خواست شد نقشه میدانهای مین دشمن را با نشان دادن محل معابر ایجاد شده به لشکر گزارش دهند.

سرانجام روز ۵ مهرماه با آغاز حرکت تیپهای ۱ و ۲ و ۳ عملیات در پوشش تاریکی شروع شد. با آغاز عملیات دشمن نیز که غافل شده بود دست به مقاومت شدیدی زد، مخصوصا در

منطقه عملیات تیپ ۲ که در قسمت میانی و در حاشیه شرقی رود کارون بود. لازم به ذکر است که عملیات ثامن الائمه بر اساس تک شبانه برای مرحله اول نبرد انتخاب شده بود که می باید قبل از شروع گرمای شدید هوا (۴۲ درجه) نیروهای خودی به هدفهای نهائی یا هدفهای مهم اولیه مین رسیدند. اما با روشن شدن هوا نیروهای هوائی دو طرف وارد میدان کارزار شدند هلی‌کوپترها به پرواز در آمده و پشتیبانی آتشهای توپخانه هر دو طرف نیز با شدت به مرحله اجرا در آمدند. چون عملیات مین برداری در روشنائی روز و در زیر دیده بانی و تیراندازی سلاح سنگین و سبک دشمن مقدور نبود، لذا در کار این گروه رزمی که تامین جناح شرقی تیپهای ۱ و ۳ را نیز بر عهده داشت وقفه ایجاد شد. ولی با تلاش سرسختانه گروه مین بردار بعد از ساعتی در میدان مین معبری ایجاد شد و گروه رزمی ۳۷ تانک از آن عبور کرده به پیشروی ادامه داد.

تیپ ۳ که در قسمت شمالی منطقه به سمت جنوب پیشروی می‌کرد موفق شد تا ساعت ۸ صبح قریب به ۳/۵ کیلومتر تا حوالی پل مارد پیشروی کند. تا نیم ساعت بعد نیز تیپ ۱ پیاده با موفقیت اعلام کرد جاده ماهشهر - آبادان آزاد شد که آزادی تمام منطقه شرق کارون به حساب می آمد. در این میان تعداد اسرا افزایش یافت و کار تخلیه آنان به پشت جبهه مشکلاتی را به بار آورد. بقیه افراد واحدهای تانک و مکانیزه دشمن نیز پا به فرار نهادند. اما در این بحبوحه انتقال تانک و نفربرهای به غنیمت گرفته شده هم بخاطر احتیاج به راننده مشکل بزرگ دیگری را آفرید که در نهایت آنها را بخاطر آنکه در صورت حمله مجدد دشمن مورد استفاده قرار نگیرند منفجر و منهدم کردند.

تا ساعت ۱۲ ظهر تامین هدفهای تیپهای ۱ و ۳ قطعی شد و در آخرین قسمت پیشروی به تحکیم مواضع پرداخته و آماده مقابله با تک های احتمالی عراقیها شدند. ولی تیپ ۲ همچنان با مقاومت سرسختانه دشمن مواجه بود بدین جهت گردان ۲۰۶ تانک مامور از لشکر ۹۲ زرهی را به منطقه عقب تیپ ۲ پیاده اعزام کردند تا وارد عمل شوند. ولی دشمن در این معرکه و انفسا به فکر پلهای قصبه و حفار بود که مبادا توسط نیروی ایرانی منهدم و راه عقب نشینی و فرار آنها بسته شود. عاقبت با فرا رسیدن شب عملیات تیپ ۲ به فردا موکول

شد. در این روز دشمن با ارسال پیامهای رادیوئی دروغ و فریبنده سعی در مایوس نمودن نیروهای ایرانی را داشت. بعلاوه نیروی هوائی آنان هم در منطقه به شدت فعال شد که چندبار فقط آبادان را بمباران کردند. سرانجام از ساعت ۱۰ صبح روز ششم با آتش توپخانه عراق برای جلوگیری از پیشروی تیپ ۲ و پوشش دادن به عقب نشینی عراقیها با شدت و قدرت ادامه یافت تا آنجا که سراسر ساحل شرقی کارون را تخلیه و به غرب رود پناه بردند. بدین گونه عملیات ثامن الائمه بعد از ۴۲ ساعت تلاش با موفقیت به پایان رسید. مهمترین دستاورد این عملیات عبارت بودند از:

۱ - تصرف و تامین ساحل شرقی رود کارون

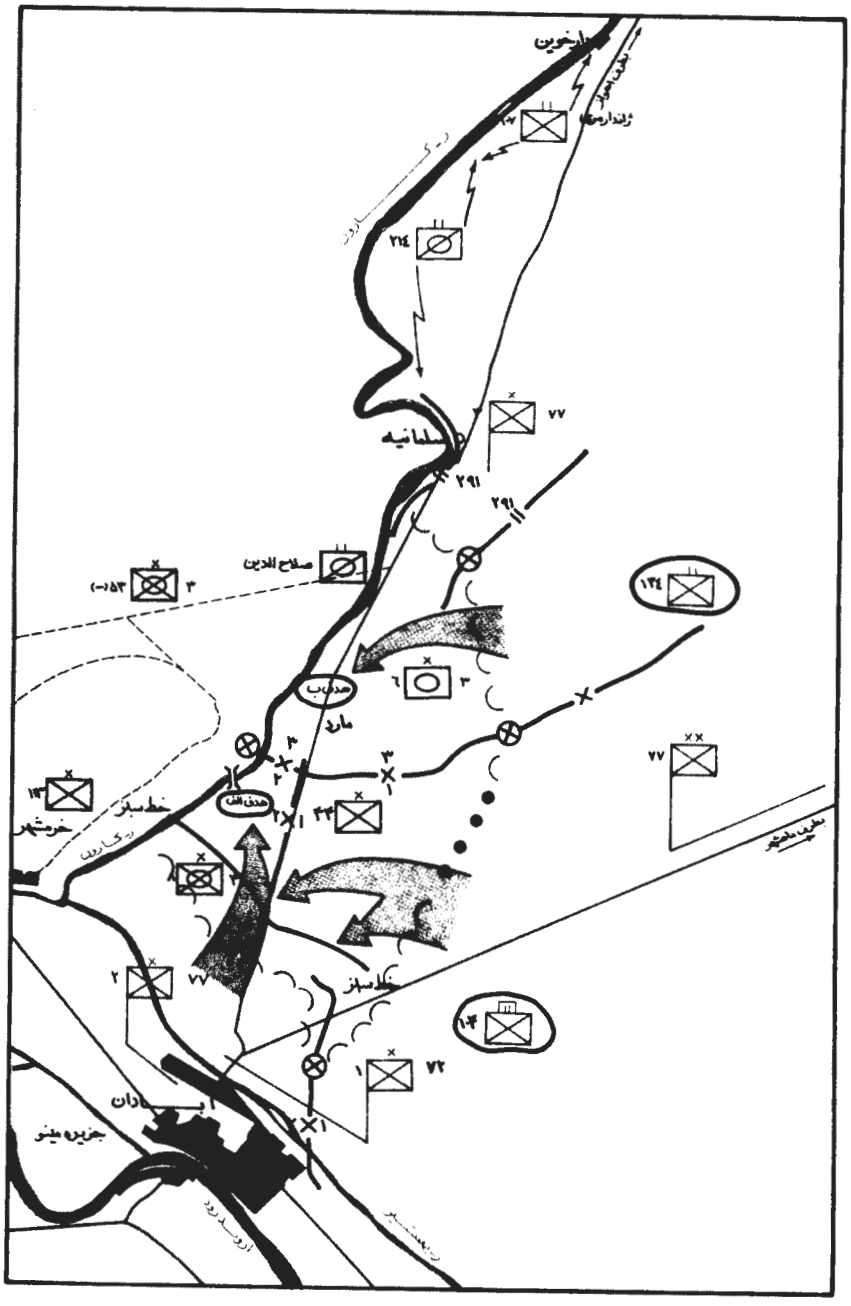
۲ - خارج کردن آبادان از محاصره یکساله

۳ - آزادسازی ۱۵۰ کیلومتر از اراضی اشغال شده

۴ - انتقال خط دفاعی و پدافندی ایرانیان در جنوب خوزستان به سوی رود کارون

ولی مهمترین واقعه ای که پس از این پیروزی اتفاق افتاد سرنگونی هواپیمای سی - ۱۳۰ حامل فرماندهان رده بالای ارتش بود. آنها از اهواز عازم تهران بودند و مجموعه آنها شامل ۴۰ نفر سرنشین ۲۷ مجروح و ۳۲ شهید عملیات ثامن الائمه بود. تیمسار سرتیپ فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک، سرهنگ نامجو وزیر دفاع، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوائی و وزیر سابق دفاع، سرهنگ کلاه دوز قائم مقام سپاه پاسداران، جهان آرا فرمانده سپاه خرمشهر و آبادان از جمله سرنشینان این پرواز بودند البته ۲۷ نفر از سرنشینان از این سانحه جان سالم بدر بردند.

طرح عملیاتی آفندی ثامن الائمه



## نبرد بیت المقدس - آزادسازی خرمشهر

نبردی که با رمز (طرح عملیاتی کربلا۳) طرح ریزی و به نام عملیات بیت المقدس و با نیروئی متشکل از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بسیج مردمی، سپاه پاسداران و با پشتیبانی جهاد سازندگی، نیروی هوائی و نیروی دریائی ارتش از تاریخ ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ به مدت ۲۶ روز در جنوب غربی اهواز انجام گرفت، یکی از درخشان ترین کارنامه های عملیاتی نیروهای مسلح علیه ارتش عراق بشمار می رفت.

همچنین انتخاب منطقه نبرد بیت المقدس با حدود ۶۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت از نظر وسعت در طول جنگ نظیر نداشت و با توجه به مناطق آزاد شده در عملیات طریق القدس که به ۶۰۰ کیلومتر می رسید، باید گفت منطقه بیت المقدس بیش از ۱۰ برابر منطقه نبرد طریق القدس و بیش از ۲ برابر عملیات فتح المبین بود. این عملیات با ۲۶ روز مداومت یکی از طولانی ترین نبردها در طول جنگ تحمیلی به حساب می آمد. یکی از هدفهای پیش بینی شده در این عملیات رسیدن نیروهای رزمنده ایران به خط رودخانه اروند در مشرق بصره و تهدید این شهر بود. زیرا این شهر بندری به لحاظ موقعیت، جمعیت، وسعت و وجود مراکز اقتصادی، صنعتی و جمعیت قابل توجه شیعه آن از اهمیت ویژه ای برخوردار بود.

سرانجام عملیات بیت المقدس در تاریخ ۳۰ دقیقه بامداد روز ۱۰ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ با رمز علی ابن ابی طالب آغاز شد که با عبور برق آسای نیروهای ایران از رود کارون و طی سه مرحله عملیات، خرمشهر را پس از ۲۰ ماه آزاد کردند که تأثیر بسیار مثبتی بر روی نیروهای خودی و تاثیر منفی بر نیروهای دشمن نهاد. بدین جهت این عملیات باید مورد توجه قرار گیرد.

در بعد از ظهر روز ۸ فروردین ۱۳۶۱ هنگامیکه عملیات فتح المبین با موفقیت به پایان رسید فرمانده نیروی زمینی ارتش عناصر طراح عملیات طریق القدس راکه در اهواز مستقر بودند به دزفول (قرارگاه عملیاتی کربلا ۲) احضار و خطوط کلی عملیات آفندی بعدی (طرح کربلا ۳) را به آنها ابلاغ و خط مشی طرح ریزی عملیات بیت المقدس را نیز مانند عملیات فتح المبین بر مبنای هماهنگی و همکاری نزدیک و صمیمانه بین ارتش و سپاه تعیین نمود. آنگاه پس از چند روز، بعد از انتخاب راه کار نهائی و تعیین خطوط اصلی و کلی عملیات و تعیین ماموریت قرارگاه کربلا در عملیات طرح کربلا ۳، تهیه طرح مزبور آغاز و سرانجام در اواخر دهه سوم ردی بهشت ماه سال ۱۳۶۱ به یگانها و مبادی ذی نفع صادر شد.

برای ترکیب و سازمان یگانهای شرکت کننده در عملیات، یگانهای ارتش، سپاه و بسیج در سه قرارگاه مشترک سازماندهی شدند که هریک از این قرارگاهها دارای فرماندهی مشترک بودند. این قرارگاهها عبارت بودند از :

۱ - قرارگاه قدس - متشکل از لشکر ۱۶ زرهی، لشکر ۱ سپاه و تیپ ۵۸ ذوالفقار، یگانهای تابعه این قرارگاه در ۵ قرارگاه سازماندهی شدند : قدس۱، قدس۲، قدس۳، قدس۴ و قدس۵

۲ - قرارگاه فتح - متشکل از لشکر ۹۲ زرهی، لشکر ۳ سپاه، تیپ هوابرد و تیپ ۲۷ زرهی یگانهای تابع قرارگاه فتح در ۴ قرارگاه سازماندهی شدند ، فتح ۱ - فتح ۲ - فتح۳ - فتح۴

۳ - قرارگاه نصر متشکل از لشکر ۲۱ پیاده، لشکر ۵ سپاه و تیپ ۲۳ نوهد (نیروی ویژه هوابرد) یگانهای تابع قرارگاه نصر هم در ۵ قرارگاه سازماندهی شدند : نصر۱، نصر۲، نصر۳، نصر۴ و نصر۵

بدین ترتیب ارتش و سپاه با هم نیروئی به استعداد ۱۹۵ گردان را وارد عمل نمودند که از این تعداد ۶۱ گردان مربوط به نیروی زمینی ارتش و ۱۳۴ گردان متعلق به سپاه و بسیج بود.

اما استعداد و گسترش نیروهای عراقی در منطقه عملیات بیت المقدس چگونه بود؟ نیروهای متجاوز بر عراقی در این منطقه تحت کنترل عملیاتی سپاه ۳ عراق قرار داشت و عمدتاً شامل لشکرهای ۶، ۹ و ۳ زرهی و ۵ مکانیزه و ۱۱ و ۱۵ پیاده و تعدادی تیپ های زرهی، مکانیزه و پیاده مستقل یا مامور از لشکرهای دیگر و همچنین یگانهای ارتش خلقی (جیش الشعبی) بود. همه این یگانها در این مناطق گسترده بودند : ۱ - جنوب رودخانه نیسان، غرب جفیر و هویزه ۲ - جنوب کرخه کور، جنوب غربی اهواز (از هویزه تا مناطق جنوب پادگان حمید) ۳ - جفیر ۴ - غرب کارون (از جنوب مناطق آب گرفته تا سلمانیه در شمال خرمشهر) ۵ - غرب کارون (منطقه عمومی خرمشهر - شلمچه) ۶ - غرب جاده اهواز خرمشهر (از مناطق جنوبی جفیر تا شمال شلمچه) ۷ - نیروهای تقویتی (اکثرا در منطقه لشکرهای ۳ و ۹ زرهی در غرب جاده اهواز - خرمشهر وارد عمل شدند).

پشتیبانی های رزمی در طرح عملیات بیت المقدس عبارت بودنداز :

۱ - توپخانه صحرائی: عملیات قرارگاههای سه گانه با آتش ۳ توپخانه لشکری و ۲ گروه توپخانه که شامل ۲۹ گردان توپخانه صحرائی بود با حداقل ۵۰۰ قبضه توپ پشتیبانی می گردید.

۲ - هوانیروز : این تیز پروازان،با انجام ۳۱۵۲ ساعت پرواز و تخلیه چندین هزار مجروح و

جابجایی ۵۰۰۰ نیرو و با پشتیبانی آتش از یگانهای مانوری و حمل آماد و انجام پروازهای شناسائی، شرکت موثر داشتند.

۳ - نیروی هوائی: به منظور تسریع درهم آهنگی های مورد نیاز و پشتیبانی هوائی از عملیاتها، ستاد ویژه عملیات جنوب را در دزفول تشکیل داد، و هم برای پشتیبانی هوائی از عملیات بیت المقدس طرح «شبح ۳» را تهیه نمود که بر اساس آن برای عملیاتهای آفندی ۲۰ سورتی و برای وضعیتهای پدافندی ۸ سورتی پرواز پشتیبانی نزدیک هوائی پیش بینی شده بود.

۴ - مهندسی : توجه به وسعت نبرد، نیاز به عبور از رود کارون و استحکامات و موانع و مواضع پدافندی دشمن، اجرای عملیات بیت المقدس نیاز به تهیه و تدارک وسایل سنگین مهندسی داشت.

۵ - مخابرات : علاوه بر تجهیزات مخابراتی یگانها که برای برقرار نمودن ارتباطات تاکتیکی مورد بهره برداری قرار گرفت، شرکت مخابرات ایران با استقرار خطوط تلفنی اف - ایکس بین قرارگاه کربلا با تهران و سایر نقاط کشور و هم چنین واگذاری این قبیل خطوط تلفنی به تعدادی از قرارگاهها و یگانهای عملیاتی شبکه ارتباطی را توسعه داد.

پشتیبانی های خدمات رزمی : در این مورد دو نیروی ارتش و سپاه بطور مستقل عمل می نمودند و تابع مقررات سازمانها و ضوابط خاص لجستیکی خود بودند. کمکهای مردمی، جهاد سازندگی، امکانات سازمانها، نهادها و ارگانهای دولتی در پشتیبانی از نیروهای بسیج و سپاه بسیار موثر بودند.

بطور کلی دستور عملیاتی کربلا ۳ با امضاء فرمانده نیروی زمینی ارتش صادر شد ولی با شروع عملیات سایر دستورات و طرحها با امضاء فرمانده کل سپاه پاسداران و فرمانده نیروی زمینی ارتش صادر گردیدند. همچنین قرارگاه عملیاتی کربلا در خضریه واقع در شمال دارخوین و شرق کارون که توسط سپاه سازمان یافته بود مستقر و آماده اجرا و هدایت عملیات گردید.

عملیات کربلا ۳ که با نام نبرد «الی بیت المقدس» شهرت یافت از ساعت ۰/۵ بامداد روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ به مرحله اجرا گذاشته شد و به سبب واکنشهای دشمن و حوادث میدانهای نبرد اجرای تمام چهار مرحله طرح ریزی شده آن مقدور نشد و عملا فقط اجرای موفقیت آمیز مراحل اول و دوم امکان پذیر گشت و مراحل سوم و چهارم آن به عملیات جداگانه

دیگری موکول گردید که با نام عملیات کربلا ۴ طرح ریزی و در ۲۲ مرداد همان سال، ۶۰ روز پس از خاتمه عملیات بیت المقدس در شرق بصره به اجرا در آمد.

بطور کلی عملیات بیت المقدس در ۴ مرحله به شرح زیر طراحی شد :

مرحله اول : عبور از رود کارون و تصرف و تحکیم سرپل (منطقه تلاش اصلی) و همزمان در گیر نمودن دشمن در جبهه کرخه کور (تلاش پشتیبانی).

مرحله دوم : ادامه تک نیروها از سرپل و پیشروی به سوی خط مرز در باختر همزمان با اجاطه خرمشهر و پیشروی در جبهه کرخه کور در صورت امکان

مرحله سو م : ادامه تک از خط مرز به سمت شرق بصره و رسیدن به کرانه شرقی شط العرب (اروندرود) در حد فاصل نشوه تا بصره.

مرحله چهارم : پدافند در ساحل شرقی اروندرود

این عملیات را از نظر دوره زمانی هم به ۴ دوره به شرح زیر می توان تقسیم نمود:

دوره اول - از روز ۶۱/۲/۹ تا ۶۱/۲/۱۶

دوره دوم - از ۶۱/۲/۱۷ تا ۶۱/۲/۲۱

دوره سوم - از ۶۱/۲/۲۲ تا ۶۱/۲/۳۱

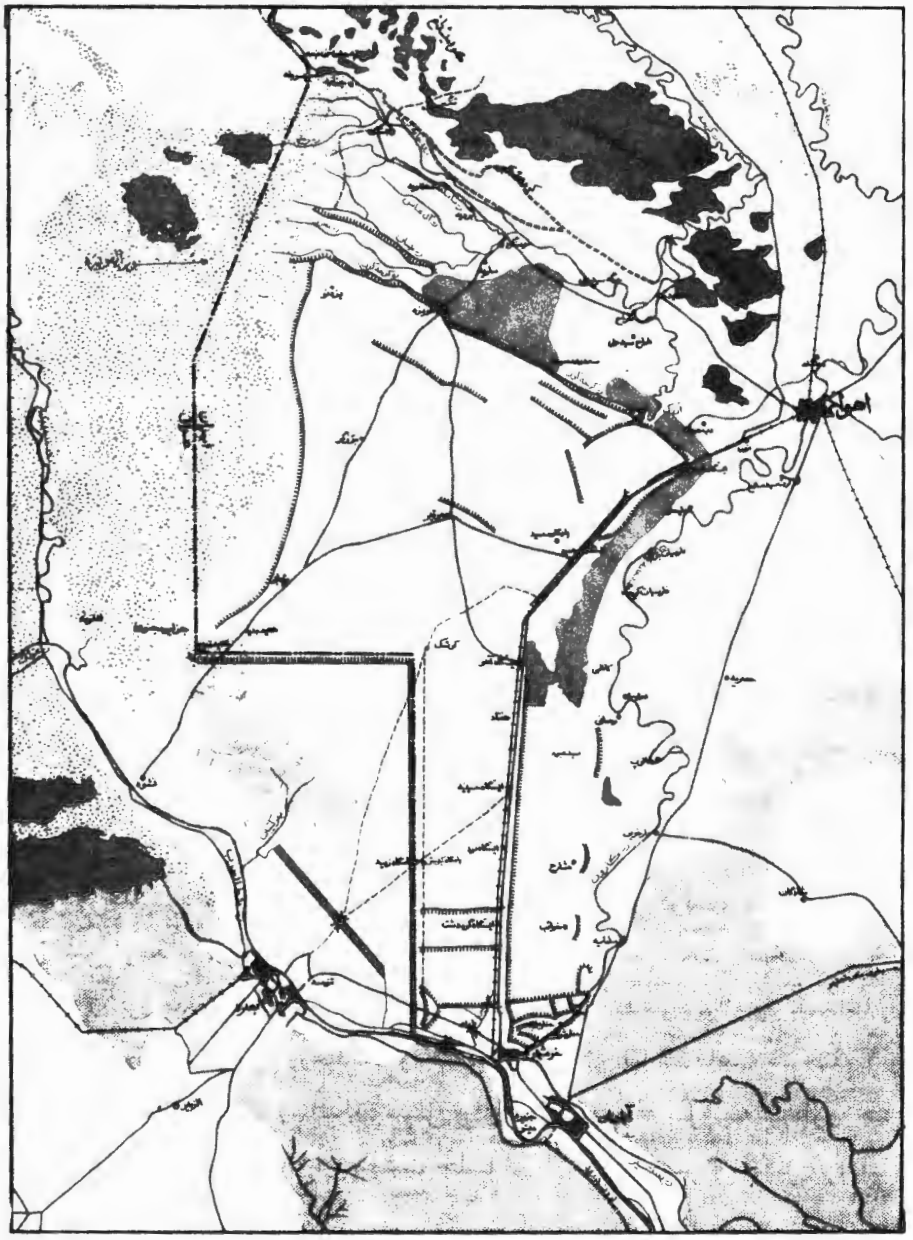
دوره چهارم - از ۶۱/۳/۱ تا ۶۱/۳/۴

مرحله اول عملیات بیت المقدس در تاریخ ۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ با صدور رمز «بسم الله الرحمن الرحیم، بسم قاصم الجبارین، یا علی ابن ابی طالب» از سوی قرارگاه کربلا به قرارگاههای قدس، نصر و فتح آغاز گشت و پیشروی رزمندگان به سوی عراقیها با شتاب انجام گرفت.

در طول این مرحله نبردها که از زمین و هوا با شدت تمام انجام می گرفت، نیروهای دشمن با پشتیبانی آتش توپخانه خود در سراسر مواضع پدافندی خود سر سختی عجیبی از خود نشان می داد و نیرو هوائی آنها نیز از طریق هوا به کمک آنان آمده و دیوانه وار همه جا را به خاک و خون می کشیدند. ولی رزمندگان و جنگجویان ایرانی با شجاعت مرحله ۱ و ۲ عملیات را با موفقیت به پایان رساندند. سپس برای اجرای مرحله سوم به منظور احاطه خرمشهر و تصرف شلمچه روز ۱۸ اردیبهشت جلسه ای در قرارگاه نصر ۳ تشکیل گردید.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

منطقه عملیاتی بیت المقدس و خاکریزهای عمده عراقیها



آنگاه قرارگاه نصر در اولین عملیات برای احاطه و تصرف خرمشهر که در ساعت بیست و دو و چهل و پنج دقیقه روز ۱۹ اردیبهشت شروع شد، یگانهای تابعه و ۴ تیپ تقویتی دریافتی از قرارگاه کربلا را به صورت زیر سازمان داد.

نصر ۱ - تیپ پیاده لشکر ۲۱ + تیپ ۷ پیاده دزفول سپاه

نصر ۲ - تیپ ۲ پیاده لشکر ۲۱ + تیپ ۲۷ پیاده محمدرسول الله سپاه

نصر ۳ - تیپ ۳ پیاده لشکر ۲۱ + تیپ ۳۱ پیاده عاشورای سپاه

نصر ۴ - تیپ ۴ زرهی لشکر ۲۱

نصر ۵ - تیپ ۲۳ نوهه + تیپ ۲۲ پیاده خرمشهر سپاه

نصر ۶ - تیپ ۴۶ پیاده فجر سپاه + گردان ۲۴۷ سوار زرهی لشکر ۲۱

نصر ۷ - تیپ ۵۵ پیاده هوابرد + تیپ ۲۵ پیاده کربلا سپاه

نصر ۸ - تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲

نصر ۹ - تیپ ۱۷ پیاده قم

تدبیر عملیاتی قرارگاه نصر این بود که با نصرهای ۱ و ۲ برای رساندن خود به خط مرز بین المللی در جبهه باختری و با نصرهای ۳ و ۷ و ۵ و ۶ به ترتیب از راست به چپ (از باختر به خاور) در جبهه جنوبی برای احاطه و آزاد سازی خرمشهر تک نمایند. نصرهای ۴ و ۸ و ۹ نیز در احتیاط قرار گرفته بودند.

بدین گونه عملیات تامین خط مرز و دو حمله به سوی خرمشهر مرحله دوم عملیات بیت المقدس، و تامین خرمشهر مرحله سوم آن به شمار می رفت، تامین شلمجه هم موکول به پس از موفقیت در فتح خرمشهر گردید.

علت این اقدام و عملیات را باید فشار افکار عمومی ایران بر روی قرارگاه کربلا دانست که به شدت خواهان آزادسازی خرمشهر بودند. برای این امر قرارگاه کربلا نیروئی به استعداد ۱۰ تیپ اختصاص داد که می‌باید در عرض ۱۶ - ۱۷ کیلومتری جبهه وارد عمل می‌شدند. این ۱۰ تیپ عبارت بودند از: یک تیپ زرهی، ۳ تیپ پیاده ارتش و ۶ تیپ پیاده سپاه.

همچنین این قرارگاه نیروهای مامور عملیات محاصره و فتح خرمشهر را به شرح زیر برای رزم سازمان داد.

۱ - قرارگاه نصر: شامل نصر ۳ و نصر ۲

۲ - قرارگاه فجر ۳

۳ - قرارگاه فتح
۴ - تیپ ۲ لشکر ۱۹۲ احتیاط قرارگاه کربلا
سرانجام در ساعت ۲۳:۳۲ یک خرداد ۱۳۶۱ مرحله سوم عملیات بیت المقدس یا سومین تلاشی آفندی قرارگاه کربلا به منظور آزادسازی خرمشهر با رمز «بسم الله قاصم الجبارین یا محمد بن عبدالله» آغاز گردید.
پس از دوروز نبرد، در روز سوم در اوج درگیریهای شدید، رزمندگان قرارگاه فتح از سمت غرب وارد خرمشهر شدند. مقاومت دشمن بسیار ضعیف بود. طوریکه تا ساعت ۱۲ نیروهای ایران از سمت شمال، شرق و غرب وارد شهر شده و بسیاری را اسیر نمودند، و عاقبت هم ساعت ۲ بعد از ظهر خرمشهر بطور کامل فتح گردید.
بدین ترتیب این شهر که از ساعت ۴ بعداز ظهر روز ۴ آبان ۱۳۵۹ پس از ۳۵ روز پایداری به اشغال دشمن در آمده بود اینک در ساعت ۲:۲۰ ظهر سوم خرداد ۱۳۶۱ پس از ۵۷۸ روز اسارت آزاد گردید. بطور کلی دستاوردهای نظامی عملیات بیت المقدس را پس از این پیروزی باید چنین بر شمرد.
۱ - کل مناطقی که در اشغال دشمن بود شامل ۵۴۰۰ کیلومتر مربع می شد.
۲ - مناطق آزاد شده در محله اول عملیات حدود ۷۰۰ کیلومتر مربع
۳ - مناطق آزاد شده در مرحله دوم عملیات حدود ۴۰۰ کیلومتر مربع (۱۷ کیلومتر خطوط مرزی آزاد شده)
۴ - مناطق آزاد شده جفیر در اثر عقب نشینی دشمن حدود ۳۹۰۰ کیلومتر مربع
۵ - جمع مناطق آزاد شده در مراحل اول و دوم تا تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۵۰۰۰ کیلومتر مربع
۶ - مناطق آزاد شده در مرحله سوم عملیات ۳۸۰ کیلومتر مربع بعلاوه فتح خرمشهر (خطوط مرزی آزاد شده ۱۵ کیلومتر)
۷ - تعداد کل اسرای عملیات ۱۹۴۱۴ نفر
۸ - [۱]

---

۱- مطالب این بخش با استفاده از کتاب «ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس» از جلد ۱ تا ۶ منتشره از سوی سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران تنظیم و تدوین گردیده است.